بسم الله الرحمن الرحیم

خرابِ زمزمهٔ تازهٔ توام عرفی
که عقل ازین نفِس تازه مست می‌گردد

کلیّات عرفی شیرازی

جلد اوّل

مشتمل بر: قصیده‌ها، ترکیب بندها، ترجیع بندها، قطعات

براساس نسخه‌های ابوالقاسم سراجا اصفهانی

و

محمّد صادق ناظم تبریزی

بکوشش و تصحیح

پرفسور محمّدولی الحق انصاری



انتشارات دانشگاه تهران

شمارهٔ ۲۴۰۶/۱

شماره مسلسل ۴۰۶۸

عرفی شیرازی، جمال‌الدین محمد، ۹۶۳؟ - ۹۹۹ق.
[دیوان]
کلیات عرفی شیرازی مشتمل بر قصیده‌ها، ترکیب بندها، ترجیع بندها، قطعات براساس نسخه‌های ابوالقاسم سراجا اصفهانی و محمدصادق ناظم تبریزی/ بکوشش و تصحیح محمد ولی الحق انصاری.— تهران: دانشگاه تهران، موسسه انتشارات و چاپ، ۱۳۷۷.
۳ ج.: جدول.— (انتشارات دانشگاه تهران؛ شماره ۲٤۰۶/۱، ۲٤۰۶/۲، ۲٤۰۶/۳)
ISBN 964-03-9315-0 (دوره سه‌جلدی): ریال ۶۵۰۰۰. - ISBN 964-03-4068-5 (ج. ۱). - ISBN 964-03-4069-3 (ج. ۲). - ISBN 964-03-4070-7 (ج. ۳).
فهرستنویسی براساس اطلاعات فیپا (فهرستنویسی پیش از انتشار).
ص. ع. لاتینی شده: Koliat-e-Orfie Shirazi.
جلد سوم مشتمل بر رباعیات و مثنویات است.
کتابنامه.
۱. شعر فارسی — قرن ۱۰ق. الف. سراجا اصفهانی، محمدقاسم بن محمدعلی، قرن ۱۱ق. ب. ناظم تبریزی، محمدصادق، - ۱۰۸۳؟ق. ج. ولی‌الحق انصاری، محمد، مصحح. د. دانشگاه تهران. موسسه انتشارات و چاپ. ه. عنوان.

۹د/PIR۶۰۳۱	۸ ۱/افا٤۱
۱۳۷۷	د۵٤۹ع
	۱۳۷۷

کتابخانه‌ملی‌ایران — ۸۲۵-۷۸م

شماره‌استانداردبین‌المللی‌کتاب ۰-۹۳۱۵-۰۳-۹۶۴(دوره‌سه‌جلدی) *ISBN 964-03-9315-0 (3vol.set)*

شماره‌استانداردبین‌المللی‌کتاب ۵-۴۰۶۸-۰۳-۹۶۴ (جلد اوّل) *ISBN 964-03-4068-5 (vol,1)*

عنوان : کلیات عرفی شیرازی

به‌کوشش و تصحیح : دکتر محمّدولی‌الحق انصاری

ناشر : مؤسسهٔ انتشارات و چاپ دانشگاه تهران

شمارگان : ۲۰۰۰ نسخه

تاریخ انتشار : بهار سال ۱۳۷۸ (چاپ اوّل)

چاپ و صحافی : چاپخانه مؤسسهٔ انتشارات و چاپ دانشگاه تهران

مسئولیت صحت مطالب کتاب با مصحح است.

قیمت دوره سه جلدی: ۶۵۰۰۰ ریال



تقدیم

به

شادروان استاد دکتر حسین بحرالعلومی، استاد دانشگاه تهران

شادروان قاضی عبدالودود، محقق بزرگ هندی

استاد دکتر غلام‌رضا ستـوده، استاد دانشگاه تهران

در بارۀ نگارندۀ اثر حاضر

الف ـ اسم	:	محمد ولی‌الحق انصاری
ب ـ اسم پدر	:	محمد وجیه‌الحق مرحوم
ج ـ خانواده	:	علماء فرنگی محل، (هندوستان) خانواده معروف عالمان دین‌اسلام در هندوستان که از نسل صحابی رسول، خالد ابوایوب انصاری، خزرجی هستند و جدّ بزرگ خانواده پیر هرات شیخ‌الاسلام عبداله‌انصاری است.
د ـ تاریخ تولد وزادگاه	:	۱۴ ماه مه ۱۹۲۷ میلادی به مقام لکهنو، (هندوستان)
هـ تعلیم	:	(۱) لیسانس و لیسانس امتیازی (بی ـ ای و بی ـ ای آنرس) در فارسی (۲) لیسانس در حقوق (ایل ـ ایل ـ بی) (۳) فوق لیسانس در اقتصادیات و علوم اجتماع و ادب فارسی (ایم ـ آی اقتصادیات و علوم اجتماع ایم ـ آی (با امیتاز در ادب فارسی) (۴) دکترا (پی ـ ایچ ـ دی) در ادب فارسی (۵) فوق دکترا (دی ـ لت) در ادب فارسی
و ـ پیشه	:	استاد و رئیس قسمت فارسی در دانشگاه لکهنو (هندوستان) حالا باز نشسته
ز ـ امتیازات	:	یابندۀ سرتیفیکیت (شهادت نامه) امتیاز از طرف رئیس جمهور هندوستان
ح ـ آثار	:	۱ـ urfe-life and works مقالۀ تحقیقی برای دکترا در زبان انگلیسی ۲ـ عرفی شیرازی (مقالات متعلق به عرفی شیرازی در زبان اردو)

۳- شعلهٔ ادراک (مجموعهٔ اشعار فارسی)

۴- خرمن گل (مجموعهٔ دوم اشعار فارسی، قطعات و مادهٔ تاریخهای وفات مشاهیر هندوستان و ایران)

۵ - غزالان خیال (مجموعهٔ اشعار اردو و تراجم منظوم از کلام شعرای فارسی در شعر اردو)

۶- فروغ شعلهٔ دل (مجموعهٔ دوم اشعار اردو و تراجم منظومات فارسی در شعر اردو)

۷- شاهدان معانی (مجموعهٔ اشعار اردو و تراجم منظومات فارسی در شعر اردو)

۸ - بسیاری از مقالات تحقیقی که در مجله‌های معروف هندوستان چاپ شده است.

عرفی

از
علامه اقبال لاهوری
ترجمه
پرفسور دکتر ولی الحق انصاری

زفکرخویش عرفی ساخت ایوانی که برشانش
شود قربان حیرت خانۂ سینا و فارابی
رقم زد بر فضای عشق تحریری که از فیضش
برون آیند از دل تا به دیده اشک عنابی
دلم روزی به پیش تربتش زانسان گله کرده
«ندارد عالم اکنون آن همه اسباب بیتابی
مزاج اهل عالم را چنین تغییر پیش آمد
که از این خاکدان رخصت شد آن انداز سیمابی
فغان نیم شب از شاعران باشد و بال جان
چو اهل بزم آگه نیستند از لطف بی خوابی
برایشان شعلۂ فریادکی ظلمت ربا باشد
که هنگام سحر راضی نباشند از فلک تابی»

صدا آمد ز تربت: «شکوۂ اهل جهان کم گو»
«نوا را تلخ تر می‌زن چو ذوق نغمه کم یابی
حدی را تیز تر می‌خوان چو محمل را گران بینی»

فهرست مطالب

کلیات عرفی شیرازی

جلد اوّل

بخش نثر

بخش نظم

جلد دوم

جلد سوم

فهرست مختصرات

اسم کتاب	اسم مصنف	اسم مختصر
۱ـ عرفات العاشقین	تقی اوحدی	عرفات
۲ـ خلاصة الاشعار	تقی کاشی	خلاصة
۳ـ مخزن الغرائب	احمد علی هاشمی	مخزن
۴ـ مآثر رحیمی	عبدالباقی نهاوندی	ماثر
۵ ـ اکبر نامۂ علامی		علامی
۶ـ مجمع الخواص	صادقی افشار	صادقی
۷ـ گنج سخن	ذبیح اللّٰه صفا	گنج
۸ ـ منتخب اللطایف	رحم علی خوان ایمان	لطایف
۹ـ مجمع النفائس	سراج الدّین علی خان آرزو	مجمع/آرزو/صایب
۱۰ـ سفینۂ خوشگو	بندرابن خوشگو	خوشگو
۱۱ـ هفت اقلیم	امین احمد رازی	امین
۱۲ـ ریاض الشعراء	واله داغستانی	ریاض
۱۳ـ خزانۂ عامره	آزاد بلگرامی	خزانه
۱۴ـ نفایس المآثر	علاءالدولۂ کامی	نفایس
۱۵ـ نتایج الافکار	قدرت اللّٰه گوپاموی	نتایج
۱۶ـ آتشکده	لطف علی بیگ آذر	آتشکده
۱۷ـ منتخب التواریخ	ملّاعبدالقادربدایونی	بدایونی
۱۸ـ تذکرۂ محمّد علی تمنّا	محمّد علی تمنّا	تمنّا
۱۹ـ بهار عجم	تیک چند بهار	بهار
۲۰ـ مجلّۂ علوم اسلامی	مجلّۂ دانشگاه علی گره	مجلّه
۲۱ـ کارنامۂ فیض	محمّد شفیع سنبهلی	کارنامه
۲۲ـ فیض بار	قطب الدین فارغ	فیض

۲۳ـ الشراح جان‌افزا	عوض رای مسرّت	مسرّت
۲۴ـ شرح عجیب و غریب	عبدالمجیدخان	عجیب
۲۵ـ شرح آرزو	سراج‌الدّین علی‌خان آرزو	آرزو
۲۶ـ شرح ملّامنیر لاهوری	ملّامنیر لاهوری	منیر
۲۷ـ شرح میرزا جان	میرزا جان	میرزا جان

بنام خدا

عمر درباختهٔ دوباره یافته

عمر در شعر به سر برده و در باخته‌ام
عمر در باخته را بار دگر باخته‌ام
(عرفی شیرازی -۹۹۹ هق)

می‌گویند نخستین مجموعهٔ ششهزار بیتی راکه عرفی از اشعار خویش گرد آورده بود، در سفری از او ربودند و به قولی آن دیوان در آب افتاد و به هر حال مفقود شد. و عرفی در حسرت آنچه از دست داده بود مدتها خاموشی گزید.

عرفی در بستر مرگ زود هنگام، مجموعهٔ دیگری از اشعار خود را به خان خانان عبدالرحیم سپرد تا مگر به همت و پایمردی وی مدون گردد و در روزگار به یادگار بماند. شگفتا که این مجموعه نیز به غارت رفت و مدتها شعر عرفی در دهان مردم بود و دیوان او در میان نه.

خان خانان پس از چندی که سپردهٔ عرفی در سردخانهٔ ! کتابخانه، مهجور مانده بود، به عنوان ادای حق عرفی آن را به مردی «سراجا» نام داد تا مدون سازد و از آن نسخه‌ها بپردازد و سراجا که از خان خانان خاطری آزرده داشت مجموعه را برداشت و گریخت.

اگر ناظم تبریزی در بندر «سورت» سراجا را ندیده بود و مجموعهٔ شعر عرفی را به لطایف‌الحیل از او باز پس نگرفته و مقدمه‌ای نیکو بر آن ننوشته بود باز هم امروز پروفسور دکتر ولی‌الحق انصاری با تحقیقات و جستجوهای همه جانبهٔ خود می‌توانست کلیاتی از عرفی شیرازی را به جهان علم و ادب عرضه کند.

اگر عرفی در زمان حیات از حیث تدوین مجموعه‌ای از آثار خویش، شاعری خوش اقبال نبوده، اینک پس از چهار صد سال بخت چنان یاوری کرده که سخنوری سخت‌کوش به گردآوری تمام آثار او از گوشه و کنار جهان همت گماشته است. و اما از جهت دیگر، عرفی از حیث استقبال مردم زمان از سروده‌هایش، طالعی میمون داشته و بازار شعر او با رونق و خواستاران دیوان او فراوان بوده، به‌طوری که صاحب منتخب التواریخ می‌گوید :

«او (عرفی) و حسین ثنائی از شعر عجب طالعی دارند. هیچ کوچه و بازاری نیست که کتاب فروشان، دیوان هر دو کس را در سر راه گرفته نایستند و عراقیان و هندوستانیان‌نیز به تبرک می‌خرند»

تذکره نویسان آورده‌اند که سروده‌های عرفی در زمان حیات وی قبول عام یافته و بر سر زبانها بوده و حتی به عنوان تبرک میان مردم دست به دست می‌گشته و چه بسا هر کس به سلیقه و ذوق خود شعر یا اشعاری از عرفی را در سفینه یا بیاضی درج کرده باشد. و همین نقل‌ها که آقای پروفسور ولی‌الحق انصاری به تمامی در رسالهٔ خود سراغ داده‌اند کافی است که عرفی را شاعری طراز اول و دارای دیوان بشناسیم. و لذا با این تحقیق باکی نبود اگر ملاقات بندر «سورت» بین ناظم و سراجا صورت نمی‌گرفت.

علاوه بر نسخه‌های خطی و چاپی که از کلیات عرفی در دست است. برخی از اشعار غیر معروف و نامه‌های عرفی در سفائن و بیاض‌های مختلف موجود در کتابخانه‌های هند و ایران و هم در تذکره‌ها یافت می‌شود. و آقای پروفسور انصاری بیش از شصت جنگ و بیاض از این قبیل را در رساله خود متذکر شده‌اند.

مقدر چنین بود که در نخستین سالهای خدمت علمی این بنده در گروه آموزشی زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تهران اظهار نظر دربارهٔ رسالهٔ دکتری آقای پروفسور ولی‌الحق انصاری عضو هیات علمی دانشگاه لکهنو هند تحت عنوان «تصحیح کلیات آثار عرفی شیرازی» به اینجانب محول شود و اینک که در آخرین سالهای عمر خدمت به سر می‌برم، ویراستاری و نمونه خوانی و مدیریت چاپ این اثر ارزنده را عهده‌دار گردم. در این مرور مجدد در کلیات عرفی به این نتیجه رسیدم که آنچه عرفی «درباخته» بود آقای دکتر ولی‌الحق انصاری دوباره یافته‌اند و زحمتی که ایشان در بدست آوردن نسخه‌های متعدد از تمام آثار عرفی در ایران و هند و ترکیه و جایهای دیگر متحمل شده‌اند در کمتر اثر تصحیحی دیگر مشاهده می‌شود. آقای پروفسور دکتر ولی‌الحق انصاری در جستجو و نقد و بررسی مستقیم و مقابله بیش از ۳۸ نسخهٔ معتبر از دیوان عرفی و تعداد بسیاری نسخ دیگر به نتایجی رسیده‌اند که تاکنون هیچ محقق و تذکره نویسی متوجه آن نبوده است و با جزئیاتی که ایشان از نسخه‌ها بدست داده‌اند حتی اشعار ناتمامی از عرفی که ظاهراً بهمان صورت ناتمام در حیات عرفی بر جای مانده در آنچه گرد آورده‌اند عرضه نموده و نشان داده‌اند که در کدام نسخه و در چه محلی این گونه اشعار درج گردیده . آقای پروفسور ولی‌الحق انصاری حتی برخی شعرها که در نسبت آن به عرفی شک و تردید هست با قید مشکوک و نشانی آن در رسالهٔ خود درج کرده‌اند.

اگر محققی همچون علامه شبلی نعمانی بر نایابی مقدمه‌ای که عبدالباقی نهاوندی بر

کلیات عرفی نوشته بود حسرت می‌برد اینک پروفسور ولی‌الحق انصاری آن را یافته و در معرض استفاده اهل تحقیق قرار داده است.

دکتر ولی‌الحق انصاری نه تنها در رسالهٔ، خود قصاید و غزلیات و قطعات و رباعیات و مثنویات و ساقی‌نامه و ترکیب‌بندها و حتی اشعار ناتمام عرفی را براساس شمارشی دقیق بدست داده‌اند بلکه احوال شخص عرفی را بر سبنای اطلاعاتی که در تذکره‌های مهم و معاصر یافت می‌شود و نیز با بررسی عمیق اقوال تذکره نویسان همچون علاءالدوله کافی - ابوالفضل علامی - عبدالباقی نهاوندی - تقی‌الدین کاشی - عبدالقادر بدایونی - امین احمد رازی - عبدالنبی فخرالزمانی به رشته تحریر درآورده‌اند.

رسالهٔ نفسیه که اثری مهم از نثر عرفی است از روی کاملترین نسخه‌ای که آقای پروفسور ولی‌الحق انصاری یافته‌اند و با مقایسه با چندین نسخهٔ معتبر دیگر اینک در دسترس علاقه‌مندان است. و علاوه بر آن دیباچهٔ ناظم تبریزی بر دیوانِ عرفی نیز در این رساله مرجع اهل تحقیق تواند بود.

منشآت و مکاتیب عرفی و مقدمه‌هائی که عرفی بر برخی از فالنامه‌ها نوشته که هیچ یک از نقلهای آن در جای دیگر یافت نشده از روی نسخه‌ای معتبر اینک در کلیات عرفی درج است.

اکنون که کار حروف‌چینی و نمونه‌خوانی و چاپ این اثر در مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه به پایان رسیده است لازم می‌دانم از مدیریت محترم موسسه انتشارات و چاپ دانشگاه که با همهٔ مشکلات، چاپ این کتاب را تقبّل کردند تشکر کنم. همچنین لازم می‌بینم که از دانشجویان مستعد و کوشایی که در نمونه‌خوانی و تصحیح و مقابلهٔ متن کلیات عرفی به من کمک کرده‌اند صمیمانه سپاسگزاری کنم بویژه از خواهران ارجمند خانم پناهی - خانم حسنی - خانم احمدپور و خانم قریشی. والسلام.

دکتر غلامرضا ستوده
استاد دانشکده ادبیات و علوم انسانی
دانشگاه تهران

جلد اوّل

(مشتمل بر آثار منثور، غزلیّات و اشعار متفرّق و غزلیّات ناتمام)

بخش نثر

قسمت اوّل

مقدّمهٔ گردآورنده

گر کم شود فروغ نظر بازی از جهان
روشن کنم زدیدهٔ عرفی چراغ ها

مقدّمه

با دست یافتن دولت ترکیه بر هند، زبان فارسی نیز در این کشور مقبولیّت پیدا کرد. حتّی در عهد سلاطین غزنه در دورهٔ سلطان ابراهیم (متوفی ۱۰۹۹ م) خاک پاک هند لااقل دو گویندهٔ بزرگ بوجود آورده که عبارتند از مسعود سعد سلمان (متوفی ۵۱۵ ه‍ ق مطابق ۱۱۳۱ م)و معاصر وی ابوالفرج رونی که تا حال از جمله قصیده‌سرایان چیره‌دست زبان فارسی به شمار می‌روند

از آن هنگام محبوبیّت این زبان بیشتر شد و در دورهٔ شاهان مملوک هندوستان گویندگان بزرگ مثل حسن دهلوی و امیرخسرو (گویندگانی که حتّی دانشوران نقاط فارسی زبان به آنها افتخار می‌کنند) قدم به عرصهٔ حیات گذاشتند و دربار دهلی را هر چه بیشتر زیب و زینت بخشیدند.

این گویندگان دورهٔ اوّلین زبان فارسی نه تنها از شیوهٔ اسلاف خود که در خراسان و آذربایجان و یا نقاط دیگر از مراکز شعر فارسی در ایران زندگی می‌کردند، تبعیّت نمودند، بلکه رفته رفته شیوهٔ خودشان را توسعه و گسترش دادند که بعداً به نام «سبک هندی» معروف شد(۱). ویژگیهای این شیوه عبارت است از کاربرد فراوان مهارت ادبی، رعایت مفرط معانی و بیان، ایجاد زور و اثر درغزل و قصیده همراه با کاربرد استعارات و تشبیهات، اظهارات اغراق‌آمیز و منتهای پرواز نیروی متخیّله.

در دورهٔ صفوی در ایران و در عهد مغول در هند در قرن شانزدهم میلادی این شیوهٔ نوین نه تنها در هند قبول عام خود را هر چه بیشتر گسترش داد بلکه هم در ایران و ترکیه به حد اعلای خود بالا رفت و هنگامی که فیضی (متوفی ۱۰۰۴ ه‍. ق.) و عرفی (متوفی ۹۹۹ ه‍. ق.) افکار و

۱- راجع به این اصطلاح اختلافی روی داده است. نویسندگان معاصر ایران بر آنند که این شیوه علی‌الخصوص توسط گویندگان هندی توسعه و گسترش یافته. اما برخی از دانشوران دیگر علی‌الخصوص دانشمندان هندی مثل قاضی عبدالودود عقیده دارند که هیچ کدام از شاعران هند شیوهٔ نو را پیش نگرفت که از شیوهٔ گویندگان معاصر ایرانی‌شان جدا و مختلف باشد هر چند ممکن است ایشان ویژگی‌های شخصی خود را داشته‌باشند. اما به عقیدهٔ نویسنده سبک هندی وجود دارد و مخترعش ابوالفیض فیضی اکبر آبادی بود امّا عرفی شیرازی آن را به طوری قبول کرد و گسترش داد که نویسندگانی مثل عبدالباقی نهاوندی و تقی اوحدی او را موجد این طرز تازه خیال می‌کردند.

اندیشه‌های فلسفی خود را در آن ارائه کردند. شیوهٔ گفتار آنها نه تنها بین شعرا در مناطق فارسی زبان جهان بلکه میان شاعرانی که به زبان ترکی شعر می‌گفتند مورد قبول واقع شد.چنانکه ای ـ جی ـ دبلیو ـ گب راجع به عرفی به قرار زیر اظهار نظر می‌کند:

«شک نیست قصیده‌گویی تا اندازهٔ زیادی به علّت اثر عرفی شیرازی که از برجسته‌ترین گویندگان زبان فارسی آن عصر به شمار می‌رفت، توسعه یافت.

این نابغهٔ عصر (که در سال ۹۹۹ هـ. ق مطابق ۱۵۹۰ میلادی در سی‌سالگی بدرود حیات گفت) یکی از برجسته‌ترین و هوشمندترین قصیده‌سرایان کشور خود بود، و گویندگان معاصر، او را به عنوان استاد برجسته و ممتاز تلقّی می‌کنند و آثار او در ترکیه مورد توجّه و استقبال قرار گرفت.

هنگامی که فوقیّت و بالادستی علی‌شیر، جامی و استادان متقدّم تقریباً کاملاً از بین رفته بود، نفوذ او همراه با نفوذ فیضی هندی که نسبت به شیوه‌اش از لحن حکیمانهٔ نوشته‌های خودش دیگران را متأثر می‌کرد در ریختن قالب شعری عثمانی این دوره مهمترین و مؤثرترین عنصر خارجی را تشکیل می‌دهد[۱].

عرفی که نفوذ خود را از هند تا ترکیه گسترده بود و نویسندگان معاصرش او را مخترع طرز تازه قرار داده‌اند[۲]؛ شیوه‌ای که مورد تقلید شاعران مابعد قرار گرفت، ایجاد کرده بود. هر چند با مرگ نابهنگام روبرو شد[۳]، باز هم در مدّت بسیار کوتاه از زندگانی خود آنقدر گوهرهای

۱- ترجمهٔ اقتباس از HISTORY OF OTTOMAN POETRY,VOL,III, BOOK IV CHAPTER 7, PAGES 247_248 BY E.J.W.GIBB

۲- تقی اوحدی در عرفات‌العاشقین می‌نویسد: «شاعری است عالی مقام، ساحری معجزکلام، گوهری خجسته‌نظام، که مخترع طرزی است تازه با ملاحت و فصاحت بی‌اندازه و وی در ولایت سخن حاکمی است صاحب تصرّف و در اقالیم بیان خسروی خالی از تکلّف، صیت بیانش عالمگیر است و پرتو ضمیرش خورشیدتأثیر است» (عرفات‌العاشقین ص ۵۰۲، مخطوطهٔ پتنه) از بیان عبدالباقی نیز به قرار زیر تأیید می‌شود: «شاعری بلندسخن و کاملی صاحب فطن. مخترع طرز تازه‌ای است که الحال در میان مردم معتبر است. و مستعدان و سخن‌سنجان و نکته‌شناسان پسندیده و معقول دانسته تتبع او نمایند» (مآثر رجبی، نسخهٔ چاپی، جلد سوم، ص ۲۹۳)

۳- در بارهٔ احوال مشروح عرفی گفتار نویسنده تحت عنوان «حیات عرفی شیرازی کاایک تنقیدی مطالعه» در

ادامهٔ پاورقی در صفحهٔ بعد

شعری را به نمایش گذاشت که تقریباً چشم همهٔ نویسندگان و منتقدان معاصر را خیره کرد و میان بزرگترین قصیده‌گویان و اعلی‌ترین غزلسرایان که تاکنون به زبان فارسی به وجود آمده‌اند، جای خویش را برگزید.

امّا مرگ ناگهانی در عین جوانی او را فرصت نداد که این جواهر ادبی را در سلک کلیّات درآورد و او این کار را برای دیگران گذاشت. این بود که تکمیل و تدوین کلیّات او که توسط دیگران به عمل آمده، باعث شد تا در بارهٔ درستی و صحّت اشعار او اختلافی روی دهد.

از رباعی که عرفی خودش گفته[۱] و بسیاری از نویسندگان آنها را در تذکره‌های خود نقل کرده‌اند و هم در دیوانش یافت می‌شود، بر می‌آید که در سال ۹۹۶ هـ. ق شاعر مذکور دیوانی مشتمل بر ۲۶ قصیده، ۲۷۰ غزل و ۷۲۰ بیت از قطعات و رباعیّات گردآوری کرده بود و آن را دیوان اوّل نام گذاشت امّا تعداد درست اشعاری که دراین دیوان اولّش وجود داشت معلوم نیست[۲]. قبل از تدوین این دیوان عرفی مجموعه‌ای از سروده‌های خود راکه مشتمل بر حدود شش هزار بیت بود، از دست داده بود و در بارهٔ مجموعهٔ گم شدهٔ مزبور غزل مسلسل با مطلع زیر:

عمر در شعر به سر برده و در باخته‌ام　　　عمر در باخته را بار دگر باخته‌ام

در دیوانش موجود است و از نامه‌ایکه نقل شدهٔ آن در نسخهٔ کلیّات عرفی که در موزهٔ بریتانیا نگهداری می‌شود و هم در جُنگ‌ها و بیاضها که در کتابخانه‌های شرقی بانکیپور (پتنه) و دانشگاه عثمانیهٔ حیدرآباد نگهداری می‌گردند معلوم می‌شود که این مجموعهٔ اشعار به یکی از

ادامهٔ پاورقی از صفحهٔ قبل

مجلّهٔ ماهنامهٔ برهان دهلی (شماره‌های ماه مارس تا ماه سپتامبر سنهٔ ۱۹۶۷ میلادی) انتشار یافت، می‌توان بدان رجوع کرد. در تألیف نویسنده به عنوان "عرفی شیرازی" که به زبان اردو چاپ شده، هم مقاله‌ای بر حیات عرفی شیرازی و دیگری متعلق به تدوین کلیّات عرفی شامل هستند.

۱- این رباعی به قرار زیر است:

این طرفه نکات سحری و اعجازی　　　چون گشت مکمّل به رقم پردازی
مجموعه طراز قدس تاریخش گفت　　　اوّل دیـــوان عـــرفی شـــیرازی

طبق نظام ابجد آخرین مصراع این رباعی نشان می‌دهد که سال تکمیل این دیوان ۹۹۶ هـ ق است.از این گذشته آحاد این مصرع نشان می‌دهد که تعداد قصیده ۲۶ بوده و از عشرات این مصرع پیدا می‌شود که تعداد غزلیّات در آن دیوان ۲۷۰ بود و مآت نمایشگر این امر است که تعداد اشعار قطعات و رباعیّات ۷۲۰ بود.

۲- به فرض اینکه هریک از قصیده‌ها به طور متوسط مشتمل بر ۷۰ بیت و هر یک از غزلیّات مشتمل بر ۷ بیت باشد، تعداد کل اشعار در این دیوان در حدود ۴۵۰۰ می‌تواند باشد.

دوستان عرفی داده شده بود و او آن را گم کرد[۱]. علاوه بر اشعاری که در دیوان اوّل و سفینهٔ گم گشته شامل بود، عرفی در خلال سالهای ۹۹۶ هجری (سالی که دیوان اوّل تدوین یافت) تا به سال ۹۹۹ هجری (سال درگذشت عرفی) یقیناً اشعار بسیاری باید سروده باشد[۲]. برای کسانی که کلیّات عرفی را در سالهای بعد گردآوری کرده‌اند، مجموعهٔ گم شده را پیدا کردن و آن را گرد آوردن و اشعار پراکنده را که در دیوان اول یافته نمی‌شد و به گفتهٔ عبدالباقی نهاوندی در وضع بسیار بدی قرار داشته،[۳] ترتیب دادن کاری بوده بس بزرگ و دشوار. از این گذشته، عرفی برخی از آثار منثور نیز به یادگار گذاشته است که نیاز به گردآوری، بررسی و چاپ دارد و تا این زمان کسی به این کار توجه نکرده است.

تدوین کلیّات عرفی

مثل برخی از جنبه‌های زندگانی عرفی تکمیل و تدوین دیوانش نیز یکی از موضوعات مورد نزاع بوده است. عبدالنبی فخرالزمانی، ناظم تبریزی و عبدالباقی نهاوندی تنها تذکره‌نویسان معاصر عرفی که این نکته را مورد بحث قرار داده‌اند، نظرات گوناگونی در بارهٔ آن اظهار کرده‌اند.

فخرالزمانی می‌گوید که عرفی مجموعه‌ای از آثار خود در ایّام زندگانی خود گردآوری نکرده‌بود، پس از درگذشت وی یکی از دوستانش دیوانی مشتمل بر دوازده‌هزارو پانصد بیت گرد آورده در حالی‌که شش هزار شعر عرفی قبلاً از بین رفته بود. او می‌نویسد[۴]:

۱- این رقعه در اثر موجود شامل است.

۲- در این سه سال عرفی حدود ۳۵۰۰ بیت سروده و مجموعهٔ ابیات او ۱۴۰۰۰ تواند بود یعنی شش هزار گم شده، ۴۵۰۰ در دیوان اوّل و ۳۵۰۰ به حالت پراکنده.

۳- عبدالباقی در دیباچهٔ کلیّات عرفی می‌نویسد:

«آن مسودات در هنگام مقابله و ترتیب گاهی سامعه‌افروز راقم گشت. بغایت مغشوش و ابتر بود.»

۴- میخانه ص ۱۷۵-۱۷۶ (طبع لاهور)

«به تحقیق پیوست که آن مطلع دیوان نکته‌پردازی در ایّام حیات خود دیوان ترتیب نداده، فامّا بعد از فوت او یکی از دوستان یک جهتی او این دیوانی که الحال میان مردم است، مرتّب ساخته است. و عدد ابیات آن همگی از قصیده و غزل و مثنوی و غیره قریب به ۱۲۵۰۰ بیت است و ۶۰۰۰ بیت دیگر از ابیات مرغوب عرفی در آب افتاد.»

ناظم تبریزی با عقیدهٔ عبدالنّبی موافقت نمی‌کند وی در تذکرهٔ خود "نظم گزیده" می‌نویسد که عرفی پیش از مرگ نسخه‌ای از آثار خود را به یکی از خدمتکاران تحویل داد تا او آن را به خانخانان عبدالرحیم واگذار کند و آن نسخه تا مدت دراز در سردخانهٔ کتابخانهٔ خانخانان پابرجا ماند تا اینکه در سال ۱۰۳۳ هـ ق وی مردی را به گردآوری دیوان گماشت اما چون آن کس از خانخانان گله‌ها داشت، همراه آن نسخه از آنجا فرار کرد. ناظم اضافه می‌کند که پس از مدّتی او آن کس را در بندر مخا پیدا کرده، بعد از گرفتن نسخه از او، دیوان عرفی را گردآوری کرد که مشتمل بر ۱۵۰۰۰ بیت بود. ناظم تبریزی این داستان را به قرار زیر بیان می‌کند(۱):

«مخفی نماند که در حین نزع مسودات اشعار خود را به یکی از خادمان خود سپرده. از آن تاریخ آن پردگیان حجلهٔ فکر، در کنج کتابخانه مستور بودند تا در سنهٔ ۱۰۳۳ خانخانان شخصی را بر این امر برگزید که آن جواهر منظوم را در سلک ترتیب منظّم سازد. اتّفاقاً" آن شخص مسودات را برداشته به سبب آزردگی که از خانخانان داشت فرار نمود فقیر در بندر مخا او را دیده مسودات عرفی را خواه‌ناخواه از او گرفته ترتیب داده جمع نمود. تمامی اشعار او پانزده‌هزار بیت شد.»

اظهار نظر عبدالباقی نهاوندی، نویسندهٔ سوم دربارهٔ این موضوع اهمیّتی تمام دارد، ولی هر آنچه او اظهار نموده با بیانات دو نویسندهٔ مذکور در بالا، عبدالنبی‌فخرالزمان و ناظم‌تبریزی، هماهنگی ندارد، وی در تذکرهٔ خود، مآثر رحیمی، می‌نویسد که عرفی از پس، از دست دادن مجموعهٔ اشعار که بر شش هزار بیت مشتمل بود، دیوانی گردآوری کرد مشتمل بر ۲۶ قصیده،

۱- نظم گزیده، ورق ۷۵ ب (نسخهٔ خطی محفوظ در کتابخانهٔ مولاناآزاد، علی‌گره، هندوستان)

۲۷۰ غزل و ۷۲۰ بیت شامل قطعات و رباعیات عرفی. پیش از درگذشت، مسودات اشعار خود را نزد خانخانان فرستاد و بعد از چند سال در احترام خواهش عرفی خانخانان توسط سراجا اصفهانی آن مسودات را به شکل کلّیات، مشتمل بر چهارده هزار بیت قصیده و غزل و رباعی و قطعه و مثنوی، گردآوری کرد. در این باره عبدالباقی می‌نویسد[1]:

«در اوایل شاعری، دیوانی مشتمل بر ۲۶ قصیده و ۲۷۰ غزل و هفتصد بیت قطعه و رباعی ترتیب داده بود. و این رباعی را در تاریخ آن فرمود:

این طرفه نکات سحری و اعجازی — چون گشت مکمل به رقم پردازی
مجموعه طراز قدس تاریخش یافت — اوّل دیوان عرفی شیرازی

وعدد احاد مصرع تاریخ را با عدد قصیده، که ۲۶ است، موافق یافته و عشرات را با غزل، که ۲۷۰ غزل باشد، و مآت را به ابیات قطعه و رباعی، که ۷۲۰ بیت[2] باشد، مساوی پیداکرده و الحق در این تفکّر یدبیضا نموده و قبل از ترتیب این دیوان شش هزار بیت از ابکار افکار ایشان تلف شده چنانچه خود در این باب فرمودند:

عمر در شعر به سر کرده و در باخته‌ام — عمر در باخته را بار دگر باخته‌ام
العطش می‌زند از تشنه لبی هر مویم — که قدح های پر از خون جگر باخته‌ام
شاید ار تلخ کشم ناله ز حرمان سخن — طوطی گرسنه‌ام تنگ شکر باخته‌ام
رسد شرح هنر چون نشود محو، که‌من — شش هزار آیت احکام هنر باخته‌ام
ساقی مصطبهٔ نطقم و می ریخته‌ام — طائر باغچهٔ قدسم و پر باخته‌ام
کشوری‌کش طرف‌کوچهٔ‌هفت‌اقلیم‌است — بهر ویرانه دهی زیر و زبر باخته‌ام
گفته گر شد زکفم شکر که ناگفته به‌جاست — از دو صد گنج یکی مشت گُهر باخته‌ام
صد مصیبت‌کده در هرسخنم‌مدغم‌بود — گریه و ناله بسی شام و سحر باخته‌ام

«.........و مسودات اشعار خود را هنگام نزع به کتابخانهٔ آن حضرت، که

۱- مآثر رحیمی، جلد۳، ص ۲۹۳ تا ۲۹۹ (مطبوعهٔ کلکتهٔ هند)

۲- در نسخهٔ چاپی مآثر رحیمی این ۷۰۰ است و از روی مصرع چهارم رباعی همین درست است.

مکتب‌خانهٔ اهل عرفان است، فرستاد که مرتّب و مدوّن سازند. این حقیقت شناس نیز به وصیّت آن فارس مضمار سخنوری و فصاحت عمل نموده به جمع و ترتیب آن امر فرموده و در اندک زمانی از عالم پریشانی به شیرازهٔ جمعیّت رسیده مشتمل بر ۱۴۰۰۰ بیت از قصاید و غزلیّات و رباعیّات و مقطّعات و مثنوی به حسن سعی سراجای اصفهانی ترتیب یافت ....»

علاوه بر منابع ذکر شده، در حال حاضر اطّلاعات دیگری نیز در بارهٔ تدوین دیوان عرفی به دست آمده. پیشگفتار مهّم عبدالباقی نهاوندی بر کلیّات عرفی، که در مآثر رحیمی به آن اشاره کرده است. و بنابر نایابی آن، شادروان علّامهٔ شبلی نعمانی بسیار متأسّف بود، اکنون در دسترس ما قرار دارد[۱]. همچنین با پیدا شدن نسخهٔ کلیّات عرفی که توسط ناظم تبریزی ترتیب یافته، این نکته روشن شده که ناظم گفتار مهمی بر آن نوشته بود که با نسخهٔ دیوان گردآوردهٔ او به صورت مقدّمه آمده است.

این هر دو مقدّمه که نقلهای آنها قسمتی از این مقاله را تشکیل می‌دهند، حاوی اطلاعات بسیار سودمند هستند. که این تذکره نویسان در تذکره‌های خود گرد آورده‌اند. بر طبق اطلاعات اضافی که عبدالباقی در مقدّمهٔ خود فراهم نموده است، نسخهٔ اشعار عرفی در کتابخانهٔ خانخانان تا به سال ۱۰۲۴ هجری (هنگامی که سراجا برای گردآوری دیوان عرفی مأمور شد) بدون تدوین موجود بوده.

سراجا در حدود مدّت یک سال و نیم تلاشهای خود را بدان مبذول داشت و سرانجام دیوانی مشتمل بر حدود ۱۴۰۰۰ بیت در برهان پور به خانخانان عبدالرحیم تقدیم کرد. مسلّم است که پس از فقدان مجموعه‌ای حامل شش هزار بیت، عرفی در زندگی خود دیوان خود را گردآوری کرده بود چنانکه نوشته شده پس از درگذشت وی علاوه بر اشعاری که در آن نسخهٔ

۱- اولاً آنرا در دو نسخهٔ کلیّات عرفی پیدا کردم که یکی متعلّق به این نویسنده است و دیگری در ذخیرهٔ حبیب‌گنج در کتابخانهٔ دانشگاه علی‌گره نگهداری می‌شود. بر بنای این دو نسخه این دیباچه را در مجّلهٔ معارف اعظم‌گره (شمارهٔ اکتبر ۱۹۶۷ میلادی) انتشار دادم. بعد از آن، آن را در شش نسخهٔ دیگر یافتم که علی‌الترتیب دو در کتابخانهٔ مجلس شورای ملّی تهران، یک در کتابخانهٔ دانشگاه لکهنو، یک در کتابخانهٔ موزهٔ سالارجنگ، یک در کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران، یک در کتابخانهٔ شخصی راجه محمودآباد، نگهداری می‌شوند این دیباچه به طور یک رساله در کتابخانهٔ شخصی این نویسنده هم وجود دارد.

دیوان عرفی شامل بودند، سراجا، برخی از اشعار دیگر را نیز که در کتابها و منتخبات مستند، به‌طور گوناگون نقل شده، به کلیّات عرفی افزود و بدین ترتیب تعداد ابیات که در آغاز ۸۰۰۰ بود، هنگام صورت قطعی دادن آن، به ۱۴۰۰۰ رسید. بخشهای مناسب و جالب این مقدّمه ذیلاً نقل می‌شود:

«و این مسودات که تمامی به دستخط آن دانش‌پژوه بود در کتابخانهٔ عالی ایشان که مکتب خانهٔ اهل عرفان است، مدّتی بود و بعضی موانع وصیّت و التماس او را در تعویق انداخته بود. تا آنکه به تاریخ ۱۰۲۴ هجری حقوق خدمت و مدّاحی او این مقدّمه را در خاطر خطیر این سپهسالار آورده به وصیّت آن معیار دانشوری عمل نموده به آن مسودات که هر مصرع از آن ماه آسمان فلک‌معانی و خورشید جهان‌تاب جهان سخندانی بود، حبیب و کنار حلقهٔ اهلیّت و استعداد، محمّد قاسم خلف خواجه محمّدعلی اصفهانی، مشهور به سراجا، که از جملهٔ آدمی زادگان اصفهانیان است، را گلزار معانی و گلشن جاودانی ساختند و جمع و تدوین این زاده‌های طبع آن آزادمرد که هر یکی از غایت معانی بلند و مضامین دلپسند در عالمی نگنجد، فرمان داد ....

بعد اختیار نمودن سفر آخرت این مسافر عالم قدس بعضی اشعار متفرّقهٔ ایشان را، که در سفائن و مجموعه‌ها ثبت بود، بعضی از مستعدّان بر آن افزودند چنانکه قریب به ۸۰۰۰ بیت به نظر درآمد چنانکه سراجا به این سعادت موفّق گشته امتثال امر نمود و در عرض یک‌سال و نیم بعد از مشقّت بسیار کلیّاتی مشتمل بر ۱۴۰۰۰ بیت از قصیده و غزل و رباعی و مثنوی و قطعه و ترکیب و ترجیع‌بند ترتیب داد و الحق در این کار ید بیضا نمود چرا که این مسودات در هنگام مقابله و ترتیب گاهی سامعه‌افروز راقم گشت. بغایت مغشوش و ابتر بود و این قطعه در باب ترتیب و تاریخ این کلیّات از نتایج طبع وقّاد سراجا، جامع این کلیّات می‌باشد، که نوشته است....

«در زمانی که این ژرف خدمت را به تقدیم رسانید، و این حق بر مولانا عرفی انداخت، در شهر برهانپور در صوبهٔ خاندیش این قطعه و کتاب را به نظر

اصلاح ایشان می‌رسانید، و راقم از حواشی‌نشینان آن بزم فیاض بود، مقبول و مستحسن افتاد و به انواع صلات و انعامات سرافراز گردید و الحال این کلیّات در کتابخانهٔ عالی است. الحق هیچ یک از فصحای زمان به این دیوانی نیستند.»

مقدّمهٔ کلیّات عرفی که توسط ناظم تبریزی گردآوری شده مشتمل برهمان اطّلاعات مهم است. علاوه بر تأیید این واقعیت که عرفی هنگام مرگ نسخهٔ اشعار خود را نزد خانخانان فرستاده می‌نویسد، که در سال ۱۰۳۱ [1]هجری قمری به خاطر خانخانان آمد که کلیّات عرفی باید تدوین شود. آنگاه او محمّد قاسم خان سراجا پسر محمّد علی اصفهانی را به تدوین و ترتیب آن منصوب کرد.

وی اضافه می‌کند که دورانی که خانخانان در جنگ داخلی میان شاهزاده خرّم و پدرش جهانگیر شاه مشغول بود، سراجا، که از خانخانان برخی گله‌ها داشت، فرصتی به دست آورد تا همراه آن مسودات از آنجا بگریزد. و هنگامی که به ارادهٔ حج به راه مکّه افتاد، او در بندر سورت با ناظم برخورد کرد و هر دو سفر خود را در یک کشتی آغاز نمودند و در این سفر ناظم در به دست‌آوردن مسودات از سراجا موفّق شد و دیوانی تدوین کرد مشتمل بر ۱۵۰۰۰ بیت و سال تکمیل آنرا در مادّهٔ «طی ترتیب» بیان کرد او این را اضافه هم می‌کند که پس از آن، آن مسودات همراه باروبنه سراجا به وسیلهٔ برخی از صحرانشینان به سرقت رفت. او در این ضمن می‌نویسد:

«تا آنکه در سنهٔ احد و ثلثین بعدالف به خاطر عرفان مآثر نوّاب عالیشان اعنی میرزا عبدالرحیم المشهور به خانخانان خطور کرد که مولانا حقّ مدّاحی و مصاحبت در گردن ما بسیار دارد و ما اینکه به موجب وصیّت کلیّات او را تا امروز ابتر گذاشته مدوّن نکرده‌ایم، آئین مروّت نیست، هر آینه در تدوین و ترتیب آن اقدام باید نمود. امر فرمود تا مسودات اشعار مولانا را که دستخط او بود و در عین حیات خود به کتابخانهٔ نواب ذی‌شأن فرستاده بود که یتیمان خلف

۱- در نظم گزیده (نسخهٔ دانشگاه علی‌گره) ناظم نوشت که برای تدوین کلیّات عرفی سراجای اصفهانی در سنهٔ ۱۰۳۳ هـ گماشته شده بود ولی این درست نمی نماید زیرا که از تاریخ ترتیب دیوان که سراجا برآورده‌بود، یعنی "ترتیب داده" سال ۱۰۲۶ هجری بر می‌آید. از تاریخ ترتیب برآوردهٔ خود ناظم یعنی "طی ترتیب" هم ۱۰۳۱ برمی‌آید پس چطور ممکن است که سراجا در سنهٔ ۱۰۳۳ برای تدوین کلیّات گماشته شده باشد.

او را چون دُرّ یتیم آویزهٔ گوش اشتهار سازد، حاضر ساختند و از جمیع ملازمان صاحب شعور خود، چراغ شبستان اهلیّت سراجا محمّد قاسم، پسر محمّد علی اصفهانی، را مأمور به تدوین آن فرمود.

از قضا نواب همان سال در خدمت شاهزادهٔ جم‌قدر فریدون‌شکوه شاه جهان سلطان خرّم به قصد اخذ تخت جهانگیری متوجّه دارالسلطنت آگره شدند و سراجا مذکور به سبب پایان این خدمت در برهانپور توقّف نمود.

مومی‌الیه از رهگذر رنجشی که سابقاً از نواب داشت به قدر حالت خود رعایتی نمی دید، فرصت غنیمت شمرده به قدم فرار، اختیار سفر خجستهٔ اثر مکّهٔ معظمه زادها اللّه شرفا نمود. و نوعی شد که مخلص ایشان را در بندر سورت ملاقات کرد. در یک کشتی متوجّه مقصد شدیم و در اثنای راه از خصوصیات مذکور مخبر شده مسودات اشعار مولانا را در کسوت چاپلوسی و نرم‌جویی از او گرفته به نظر درآورد. مشاهده شد که به غیر از دیوان ۸۰۰۰ بیتی مشهور او اشعار گرانمایه و گفتار بلند پایهٔ بسیاری از او در پردهٔ خفا مستور مانده، هوس ترتیب و ترقیم آن جواهر زواهر معرفت در سر شوریده تازه شد، تا زمان فراغ در تحریک حصول مطلب نفسی از پا ننشست تا آنکه این گلدستهٔ ظرافت و مجموعهٔ لطافت در مدّت یک ماه در قید رشتهٔ ترتیب و شیرازهٔ تدوین مقیّد گردید.

چون طریق ترتیبش به قدم سعی زودتر از زود طی شد، تاریخش از حروف "طی ترتیب" ظهور نمود و عدد ابیات به عقد ۱۵۰۰۰ بیت منتهی گشت. اتّفاقاً در همان سفر مسودات مولانا را با بعضی اسباب سراجای مذکور، عربان بادیه دزدیدند و این نسخه را چون فقیر جمع نموده بود، نوعی نشد که اشعار مولانا یک بارگی معدوم گردد....

مخفی نماند که به غیر از این ۱۵۰۰۰ بیت [1]بدون ۶۰۰۰ بیت دیگر از اشعار آبدار او به طریقی که سببش به راقم ظاهر نیست، ضایع و ابتر شده چنانکه خود در این غزل به آن اشاره کرده:

۱- دیوان "باشد" ولی در نسخهٔ دانشگاه عثمانیه "بدون" است که درست نمی‌نماید.

عمر در شعر به سر کرده و در باختهام　　عمر در باخته را بار دگر باختهام
رسد شرح هنر چون نشود محو که من　　شش هزار آیت احکام هنر باختهام

چون همهٔ نویسندگان مذکور در بالا دارای آثاری ارزشمند بوده و تقریباً از جمله معاصران عرفی هستند، لذا انتظار این بوده که ایشان در بارهٔ زندگی و آثار عرفی اطّلاعات مستند به دست دهند. امّا بیانات مختلف و متضّاد آنان نیاز به بررسی دقیق و مشروح دارد.

بیان عبدالنبی فخرالزمانی در مورد تکمیل کلیّات عرفی تنها این قدر درست است که عرفی مجموعهای حاوی شش هزار شعر از دست داده بود امّا قسمت دیگری از بیان او یعنی اینکه عرفی در زندگانی خود هیچ یک از مجموعههای اشعارش را تدوین نکرده، درست نیست زیرا عرفی خودش به تکمیل این چنین دیوان در سال ۹۹۶ هجری اشاره کرده است و همچنین بیان او در تعداد اشعاری که در کلیّات عرفی یافت میشود، نیز درست نیست چه علاوه بر بیانات ناظم تبریزی و عبدالباقی نهاوندی دست کم سه نسخه از کلیّات عرفی هنوز وجود دارد که مشتمل اند بر سیصد بیت بیش از تعدادی که عبدالنبی ذکر کرده است[1]. عبدالنبی نیز دچار سوء تفاهمی شده به طوری که میگوید علاوه بر مجموعهٔ مشتمل بر ۱۲۵۰۰ بیت که توسط برخی از دوستان عرفی گردآوری گشت، ۶۰۰۰ بیت دیگر عرفی گم شده بود.

بیان ناظم تبریزی که هر چند از این حیث جالب و مهم به نظر میرسد که این تنها منبع است که از آن معلوم میشود که سراجا تنها شخصی بوده که با همراه داشتن مسودات اشعار عرفی در غیاب خانخانان از برهانپور گریخته و این مسودات سرانجام توسط برخی از اعراب صحرانشین به سرقت رفته تا اندازهای درست است. بر طبق همین سند خانخانان عبدالرحیم سراجا را به تدوین کلیّات عرفی در سال ۱۰۳۱ هجری مأمور کرد و همان سال سراجا با مسودات کلام عرفی گریخت و ناظم آنهارا در بندر سورت از او بازپس گرفت و کلیّات عرفی را ترتیب داد. امّا به طوری که عبدالباقی نوشته، کلیّات عرفی در سنهٔ ۱۰۲۶ هجری توسط سراجا ترتیب داده شده بود و سراجا از عبارت "ترتیب داده" مادّهٔ تاریخ استخراج کرده بود. ممکن است که پس از ترتیب، نقل همان نسخهٔ کلیّات عرفی که در کتابخانهٔ خانخانان گذاشته شده بود، توسط سراجا به

۱- یکی از آنها در کتابخانهٔ دانشگاه لکهنو، دیگری در کتابخانهٔ شخصی این نویسنده و سومی در کتابخانهٔ دانشگاه عثمانیه در حیدرآباد نگهداری میشود. بعلاوه یک نسخه کلیّات عرفی که در کتابخانهٔ سلطنتی نگهداری میشود، به قول فهرست نویس آن کتابخانه دارای ۱۴۰۰۰ بیت است.

دست ناظم افتاده و او آنرا در یک ماده نقل کرده.
از عبارت دیباچهٔ ناظم تبریزی این موضوع روشن می‌شود که آن بعد از دیدن دیباچهٔ عبدالباقی نوشته شده زیرا که جمله‌ها در هر دو دیباچه اختلافی با یکدیگر ندارند و از این روشن می‌شود که حقیقتاً ناظم می‌دانست که کلیّات عرفی توسط سراجا ترتیب داده شده و او فقط بر بنای آن کلیّات که در یک ماه نقل کرده، مدّعی ترتیب کلیّات عرفی شد.
علاوه بر ناظم خود شاهنوازخان تنها تذکره نویس است که ادعای ناظم را در بهارستان سخن ذکر کرده است با این عبارت [۱]:

«غریب‌تر آنکه ناظم تبریزی در تذکرهٔ خود آورده که در سنهٔ ۱۰۳۳ خانخانان شخصی را به تدوین اشعار مولانا عرفی، که حسب وصیّت وی ترتیب نیافته بود، مأمور فرمود اتّفاقاً آن شخص بنابر رنجشی که از خانخانان داشت با مسودات فرار نمود من در بندر مخا او را دیدم و مسودات را به مبالغه از او گرفته ترتیب داده ۱۵۰۰۰ بیت شد. و این خلاف واقعه ظاهر می‌شود چه هر جا بر کلیّات عرفی دیباچه‌ای دیده شد، جمع سراجا نوشته‌اند، نه ترتیب ناظم.....»

از این عبارات بهارستان سخن روشن می‌گردد که اگر چه شاهنوازخان ادّعای ناظم را ذکر کرده ولی بر آن اعتبار نمی‌کرد. امّا این به هر حال درست است که ناظم اثر سراجا را نقل کرده دعوی تدوین کرد زیرا که یک نسخهٔ کلیّات عرفی که دارای مهرهای ناظم تبریزی و برخی از مردم بزرگ و برجسته مثل تیپوسلطان، توسط این نویسنده شناسائی شده است و آن نسخه حالا هم در کتابخانهٔ دانشگاه عثمانیهٔ حیدرآباد نگهداری می‌شود.

امّا این نسخه که دست‌نویس ناظم می‌نماید فقط ۱۱۷۱۴ بیت دارد. و نه ۱۵۰۰۰ چنانکه ناظم بیان کرده است. علّت آن ممکن است از بین رفتن برخی از اوراق آن به مرور ایّام باشد. مثل عبدالنبی فخرالزمانی، ناظم نیز دچار سوءتفاهمی شده طوری که او می‌گوید که ۶۰۰۰ بیت عرفی از دست رفته علاوه بر ابیاتی است که او آن را به شکل کلیّات عرفی شامل بر ۱۵۰۰۰ بیت تدوین کرده بود.

۱- بهارستان سخن (چاپ مدراس) ص ۴۱۹

بیان عبدالباقی نهاوندی در بارهٔ تکمیل کلیّات عرفی حقایق و واقعیّات درست را بازگو می‌کند. در آن هنگام وی خودش درخدمت خانخانان مأموریت داشت و به گفتهٔ خودش، با سراجا که اثر خودش را بدو نشان داد و اشعار عرفی را برایش خواند(۱)، همکاری کرده است.

اشعار عرفی چنانکه ملّاعبدالقادر بدایونی در منتخب‌التواریخ خاطرنشان کرده است آنقدر از قبول عام برخوردار بود که مردم نقل‌های دیوان او را خریداری و به عنوان تبرّک آنرا نگهداری می‌کردند(۲) و یا برای دوستان خودشان می‌فرستادند.

ممکن است که بعضی از مردم بسیاری از این اشعار را داشته باشند که در نسخه‌های عمومی درج نبودند(۳) و ایشان آن اشعار را به سراجا تحویل داده باشند تا آنرا در نسخه‌ای که او ترتیب می‌داد بیاورد(۴). عبدالباقی این نکته را توضیح نداده که تعداد اشعار که در آغاز کار فقط ۸۰۰۰ بود، به وقت اختتام چطور به ۱۴۰۰۰ افزایش یافت و این امر موجب تولید این اشتباه در بسیاری از اذهان شده که سراجا اشعار غیر مستند را نیز در دیوان آورده.

این دانشمندان سعی می‌کنند که با دلایل گوناگون ثابت نمایند که در نسخه‌های موجود نه تنها تعداد اشعار به اندازهٔ قابل ملاحظه‌ای فرق دارد بلکه چگونگی اشعار نیز آنقدر باهم اختلاف دارد که این عقیده را که همهٔ اشعار موجود در آن توسط همان شاعر گفته شده باشد، مشکل و دشوار می‌سازد(۵). در حمایت و طرفداری از فرضیهٔ به عنوان دلیل مبتنی بر قرائن

۱- عبدالباقی نهاوندی در دیباچهٔ خود می‌نویسد: «و آن مسودات در هنگام مقابله و ترتیب گاهی سامعه‌افروز راقم گردید.

۲- «او و حسین ثنائی از شعر عجب طالعی دارند که هیچ کوچه و بازار نیست که کتاب فروشان دیوان هر دو کس را در سر راه گرفته نایستند و عراقیان و هندوستانیان نیز به تبرّک می‌خرند». منتخب‌التواریخ (چاپ کلکته) ج ۲، ص ۲۸۵

۳- حتّی هم‌اکنون برخی از این نوع اشعار و بعضی منتخبات یافته می‌شوند و دو غزل از این نوع در این نسخه گنجانده شده.

۴- عبدالباقی در دیباچهٔ کلیّات عرفی می‌نویسد: «بعد اختیار نمودن سفر آخرت این مسافر عالم قدس، بعضی اشعار متفرّق ایشان را که در سفائن و مجموعه ثبت بود، بعضی از مستعدّان بر آن افزودند چنانکه ۷۰۰۰ بیت به نظر در آمد.

۵- آقای محمّدعلی داعی الاسلام پرفسور بازنشستهٔ دانشگاه عثمانیهٔ حیدرآباد هم در گفتار خود تحت عنوان «عرفی شیرازی» که در مجلهٔ اسلامک کلچر شمارهٔ ژانویهٔ ۱۹۲۹ میلادی و در مجلهٔ ارمغان سال نهم شمارهٔ ۵،۶،۷، ماه شهریور، آذر، آبان ۱۳۲۷ هجری شمسی به چاپ رسیده و هم درکتابچهٔ خود به عنوان «شعر و شاعری عرفی شیرازی» که در سال ۱۳۶۵ هجری قمری در حیدرآباد انتشار یافت، این نظریه در اظهار داده‌اند. و

ادامهٔ پاورقی در صفحهٔ بعد

می‌گویند که کلیّات عرفی چون پس از ربع قرن از درگذشت عرفی تدوین یافته، لذا مجال بزرگی برای تحریف در مسودات وجود دارد. و اینکه در خلال این مدّت دراز بسیاری از اشعار گویندگان کم اهمیّت که شیوهٔ آنان در برخی موارد با سبک عرفی شباهت داشته به نام عرفی شهرت یافته باشد. و سراجا در طبقه بندی کردن اشعار حقیقی و خالص ممکن است مرتکب خطا شده باشد. به عقیدهٔ این نویسنده این گمان کاملاً بی‌اساس است. و اینجا دلایل خوبی برای اظهار این عقیده وجود دارد که کلیّاتی که سراجا گردآوری کرده مشتمل بر اشعار درست و صحیح عرفی است به طوری که صمصام‌الدولهٔ شاهنوازخان بیان کرده است،(۱) تعداد ۶۰۰۰ بیتی که به نام غیر مستند و غیر موثّق شهرت یافته، نشان می‌دهد که مجموعهٔ گم شده بار دیگر توسط سراجا، که تحت حمایت و سرپرستی خانخانان امکانات گسترده‌ای در اختیار داشت، پیدا شده.

از یکی از نامه‌های عرفی (که بر صفحهٔ ۱۴۵ نقل شده) برمی‌آید که مجموعهٔ مشتمل بر ۶۰۰۰ بیت توسط عرفی به یکی از آشنایان او تحویل داده شده بود. شخصی که نزد عرفی آنقدر موثّق و معتبر بوده که بیاض اشعار خود را به او تحویل داده، نمی‌تواند آن اندازه غیر مسئول

ادامهٔ پاورقی از صفحهٔ قبل

همچنین شادروان پروفسور یوسف حسین موسوی در اثر خود "ارمغان شیراز" می‌نویسد: «ذوق ادبی سراجا، هر چه بوده باشد بهر حال هدف او رضایت خان‌خانان بوده و او در این راستا از هیچ کوششی دریغ نداشت. خان‌خانان آنچنان در امور مملکت مشغول بود که وقت مطالعه عرفی و تحلیل و تجزیه مسائل مطرح از طرف سراجا را نداشت. بالاخره کار به آنجا کشید که در زمانیکه عرفی به اوج شهرت خود رسیده بود کار سراجا به او آسیب رساند.»

آقای داعی‌الاسلام در ضمن اشعار الحاقی چهار غزلیّات عرفی را که با مصرع‌های زیر آغاز می‌شوند ذکر کرده‌است و می‌نویسد: «آیا می‌شود کسی که غزل اول و دوم را گفته است غزل سوم و چهارم را بگوید یا کسی که غزل سوم و چهارم را گفته است می‌تواند غزل اول و دوم را بگوید؟ اگر غزل سوم و چهارم کلام عرفی است هر مبتدی هم عرفی است....»

غزل اول ـ بدیرا از حرم صوفی که می برقع گشود اینجا

غزل دوم ـ در باب طبیعت نفشردیم قدم را

غزل سوم ـ دل چو به غم شاد زیست مهر و وفا زو طلب

غزل چهارم ـ صد قول به یک زمزمه طی می‌کنم امشب

به خیال این نویسنده غزلیّات سوم و چهارم هم دارای آهنگ عرفی هستند. نیز، غزل سوم هم در نسخهٔ کتابخانهٔ ملک نوشته ۱۰۱۰ هجری قمری یافته می‌شود و غزل چهارم در نسخهٔ کتابخانهٔ مجلس سنا وجود دارد که به قول دکتر مهدی بیانی گویا به خط خود عرفی است. این هر دو نسخه‌های قبل گردآوری کلیّات عرفی توسط سراجا مدوّن شده بود. اشعار که شامل این هر دو نسخه‌اند توسط سراجا گردآوری نشده‌اند.

۱- بهارستان سخن (چاپ مدراس) صفحات ۴۱۸ ـ ۴۱۹

باشدکه برای تعقیب و پیدا کردن کتاب مهمی که مشتمل بر زحمات همهٔ عمر تحویل دهنده باشد، تلاشهای خود را کنار گذاشته از آن دست کشد.

شخصی که مسئول از دست دادن آن بیاض بود، یقیناً باید آن را پیدا کرده به سراجا واگذار کرده باشد که تحت دستور خانخانان به سراغ اشعار عرفی رفته تلاشهای خود را ادامه می‌داد.

بازیافت دیوان گمشدهٔ عرفی این حقیقت را نیز مورد تأیید قرار می‌دهد که دیوان تدوین شده توسط سراجا (که هشت نسخهٔ آن در اختیار این نویسنده است و یکی از آنها از آن نویسنده است) مشتمل بر تعداد زیادی از قصاید و قطعات بود که نشان دهندهٔ برخی از اشاره‌ها مربوط به پیش‌آمدها است که در ایران رخ داده و هم نمایشگر برخی از جنبه های زندگی عرفی در آن کشور است. این گونه اشعار پس از تکمیل دیوان اوّل در سال ۹۹۶ هجری نمی‌تواند گفته شده باشد زیرا پس از آنکه عرفی از ایران به هند مهاجرت کرد بار دیگر به آنجا برنگشت. درستی این نوع اشعار بیرون از اشتباه است چه در بیشتر این اشعار شیوهٔ عرفی منعکس است. به هر حال این یک واقعیّت است که برخی از اشعار قسمت مورد اشتباه کلیّات عرفی از پایهٔ عمومی اشعار عرفی پست‌تر به چشم می‌رسد. اما این به آن جهت است که این گونه اشعار از جمله اشعاری بوده که عرفی در اوایل زندگی گفته است و انتظار نمی‌رود که آنها دارای همان خصایص خوبی باشند که اشعار بعدی او دارند اشعاری که عرفی آنها را هنگامی گفته که در صحبت حکیم ابوالفتح و خانخانان هوش و فهم او به حّد رشد رسیده بود. بعلاوه، این اشعار چون از دست رفته بود عرفی فرصتی به دست نیاورد تا در آنها تجدید نظر کند و آنرا ترتیب قطعی دهد. بنابراین، اختلاف چگونگی اشعار دیوان عرفی را نباید مبتنی بر این دیدگاه دانست که دیوان ترتیب‌دادهٔ سراجا مشتمل بر اشعار غیر واقعی یا مردود بوده باشد.

از این گذشته، کسی که خانخانان او را برای تدوین دیوان عرفی برگزید یک مرد عادی و عامی نبود[۱].

۱- عبدالباقی نهاوندی در مآثر رحیمی ج ۳، ص ۱۳۵۴ دربارهٔ سراجا می‌نویسد:
«محمّد قاسم مشهور به سراجا ..... ازجمله اهالی دارالسلطنت اصفهان است و همواره در آن شهر معزّز و مکرّم و صاحب جمعیت و اسباب بوده و سراجا در اهلیّت از انصار و اقران خود بغایت در پیش است و در اسالیب علم موسیقی و ادوار وقوفی به کمال دارد و آن فنّ شریف را نیکو ورزیده و مهارتی تمام دارد چنانکه استادان آن در امور مشکله و مشکلات دقیقهٔ آن فن باو صحبت می‌داشتند و در وادی اهلیّت نیز از همگنان وا نمی‌ماند. مدتّی

ادامهٔ پاورقی در صفحهٔ بعد

علاوه بر اینکه او هنرمندی ماهر و موسیقی دانی بزرگ بود، از ذوق ادبی نیز برخوردار بود و قبل از ورود به هند در صحبت گویندگان و دانشمندان زادگاه خود اصفهان به سر برده و نیز شعر می‌گفت.(۱)

وی از نه سال پیش به دربار خانخانان بستگی داشته و خانخانان از هوش و استعداد وی به کلی اطلاع داشته و اگر او برای کار مزبور شخص مناسب نمی‌بود خانخانان البتّه آنرا بـه او واگذار نمی‌کرد. علّتی وجود ندارد که درستی مأموریت وی را مورد تردید قرار دهـیم و بـرای متمایز کردن اشعار واقعی عرفی از اشعار غیر واقعی یا مشکوک او را فاقد صلاحیّت تصور کنیم.

از بیان عبدالباقی نهاوندی این نکته روشن می‌شود که عبدالباقی خودش کار سراجا را دیده بود و بدان اطمینان داشت. از بیانات عبدالباقی نیز آشکار می‌شود که سراجا پس از تکمیل کلیّات، از خانخانان جایزهٔ خوبی نیز گرفت و این امر دلالت می‌کند که خانخانان کلیّات گردآوردهٔ سراجا را به دقّت مورد مطالعه قرار داده و زحمات او را مورد ستایش و تمجید قرار داده. اگر این کار به طور رضایت بخش انجام نمی‌شد و اگر آن مشتمل بر ۶۰۰۰ بیت غیر واقعی بـود نـه زحمات وی هیچ گاه مورد ستایش قرار می‌گرفت و نه جایزه‌ای به او داده می‌شد. این کـار در مدّت یک سال و نیم انجام یافت و این امر به جای خود دلیلی است بر اینکه کـار مـزبور در شتابزدگی انجام نگرفته است.

اختلاف تعداد اشعار در نسخه‌های مختلف کلیّات عرفی را به عنوان دلیل بر وجود اشعار غیر واقعی در کلیّات عرفی نمی‌توان ارائه کرد. از بیانات عبدالقادر بدایونی برمی‌آید کـه کـلام

ادامهٔ پاورقی از صفحهٔ قبل

این وادی را به پای سعی و اجتهاد پیموده .... و در اصفهان که وطن اصلی او است همیشه با موزونان و مستعدّان به سر می‌برده و از موزونیّت ذاتی و اثر صحبت مستعدّان طبع نظمی نیز به هم رسانیده. اگر چه به گفتن اشعار نپرداخته شعر بسیار با موزونان سنجیده و از دارالسلطنت مذکور .... به تاریخ ۱۰۲۴ هجری به جمع و تـرتیب ابکار افکار حسان‌الزمان مولانا عرفی شیرازی .... معمول گردید....

الحق بعد از مشقّت بسیار در مدّت یک سال هلالی .... به اختتام و شیرازه رسانید و در آنجا ید بیضا نـمود و کلیّات مشتمل بر ۱۴۰۰۰ بیت .... ترتیب داد.»

۱- طاهر نصرآبادی در تذکرهٔ نصرآبادی (ص ۱۲۸) می‌نویسد:

«محمّد قاسم سراجا نام دارد و در فنّ نقاشی زرنگار .... مرتبه‌ای است که به رخسار زرافشان سیم وشان را در عرق شرم دارد و از اثر تردستی‌اش از ابر تصویر گوهر بارد.... در صفاهان پیوسته با موزونان محشور و از نمک صحبتش بزم عزیزان پر شعور است. تتبّع بسیار از متقدّمین و متأخّرین نموده در امتیاز سخن طبیعتش خالی از دقّت نیست.»

عرفی آنقدر از قبول عام برخوردار بود که مجموعه‌های اشعار او هر کجا به فروش می‌رسید، این مجموعه‌ها ظاهراً مشتمل بر همهٔ کلام عرفی نبوده[۱] و چون نسخهٔ موثّق کلیّات عرفی پس از ۲۷ سال از درگذشت او تهیّه شده و آن هم به علّت نگهداری شدنش در کتابخانهٔ خانخانان نمی‌توان به سهولت از آن نقل کرد، نقل‌های مجموعه‌های غیر موثّق و ناتمام که مشتمل بر همهٔ اشعار عرفی نبودند، نیز گردآمده باشند و این امر طبیعی است که این چنین نقلها حاوی همهٔ آثار گوینده نبوده. بعلاوه، چنانکه قبلاً اشاره شد، همان نسخه‌ها و مسودات پس از آنکه از کتابخانهٔ خانخانان به سرقت رفت به دست ناظم تبریزی افتاد که برای بررسی کردن کامل فرصتی به دست آورد امّا او اشعار را پاک نکرد چنانکه از این امر آشکار است که کلیّات گردآوردهٔ او دارای اشعار بیش‌از کلیّات گردآوردهٔ سراجا است.

حتّی اگر، چنانکه پرفسور موسوی گفت، سراجا فقط برای حمایت خانخانان مطابق دستورش کلیّات عرفی را تدوین کرد. در مورد ناظم تبریزی هیچ گونه انگیزه یا تشویقی وجود نداشت زیرا او فقط بدین اراده آنرا گردآوری کرد تا آثار یک شاعر بزرگ را از نابودی نجات دهد. مطالعهٔ ضمیمهٔ یکم تا چهارم [۲] روشن می‌سازد که برخی از غزل‌ها، قصاید، قطعه‌ها، رباعیّات، اشعار مثنوی و اشعار متفرّق، که هیچ یک در دیوانهای عرفی، چاپی یا خطی، یافت نمی‌شود و تنها در نسخهٔ گردآوردهٔ سراجا وجود دارد، در نسخهٔ گردآوردهٔ ناظم تبریزی نیز وجود دارد. این امر دلیلی کافی است بر اینکه ناظم در مورد اصلیّت آن مواد شکّی نداشته است. که سراجا بر بنای آن پنج سال قبل خودش کلیّات عرفی را گردآوری کرده بود.

۱- این امر همواره بلکه هم اکنون معمول بوده و هست که گویندگان در غزل و قصیده بسیاری از اشعار را می‌سرایند. آنگاه برخی از اشعار خود را، قبل از اینکه تودهٔ مردم آنرا از بر کنند، شامل دیوان کنند. در مورد عرفی، غزلهائیکه در زندگانی او از قبول عام برخوردار شدند براستی آنهایی بودند که عرفی خودش آنها را در دیوان اوّل شامل کرده باشد یا به دیگران تحویل داد. در این غزل‌ها و قصاید او همهٔ اشعار سرودهٔ خود را شامل نکرده باشد. سراجا بر اساس همهٔ مسودات پراکنده کلیّات عرفی را تدوین کرد و این نسخه‌ها دارای آن همه اشعار خوب و ناخوب باشد که عرفی گفته. ممکن است که عرفی اگر خودش دیوان خودش را ترتیب داده باشد، برخی از اشعار را محو و نابود کرده باشد ولیکن سراجا این کار را نکرده.
کلیّات ترتیب‌دادهٔ سراجا دو غزله‌ها دارد و از این روشن است که یک غزل منتخب باشد و دیگر مشتمل بر اشعار پس مانده باشد که آن ها را عرفی در دیوان اوّل شامل نکرد ولی سراجا آنها را یافته در دیوان ترتیب دادهٔ خود شامل کرد. پس دیوان ترتیب دادهٔ سراجا مشتمل بر اشعار خوب و ناخوب است. ولی اینهمه اشعار سرودهٔ عرفی هستند.

۲- اثر موجوده (جلد اول) مشتمل است بر غزلیّات و در این تنها ضمیمهٔ اوّل مربوط به غزلیّات شامل است.

بعلاوه، چنانکه قبلاً ذکر شد به قول بدایونی عرفی آنقدر قبول عام یافته بود که حتی در زندگیش آثار او به عنوان تبرّک میان مردم به فروش می‌رسید. بنابراین حتماً خیلی از مردم باید اشعار پیشین عرفی را خوانده باشند. کلیّات گردآوردهٔ سراجا برای استفادهٔ عموم مردم در دست بود و اگر در آن غزلهای مشکوک و نادرست نیز می‌بود، بسیاری از مردم که برخی از آنها با عرفی آشنایی داشتند، اشتباه‌های سراجا را البتّه به او نشان می‌دادند. یا به خانخانان اطّلاع می‌دادند.

بسیاری از مجموعه‌های اشعار عرفی که قبل از اثر سراجا گردآوری شده تا کنون وجود دارند و لااقل پنج اثر از آنها مورد استفادهٔ نویسندهٔ این سطور قرار گرفته این نسخه‌ها بالخصوص نسخه‌های چهارم، دهم، و سی و چهارم درستی تعداد بسیاری از غزل‌ها را که در کلیّات گردآوردهٔ سراجا یافت می‌شوند، مورد تأیید قرار می‌دهند. بسیاری از اشعار قسمت غیر موثّق کلیّات عرفی که توسط سراجا گرآوری شده، در منتخبات تذکره‌های مختلف یافت می‌شود. برخی از آنها مشتمل بر اشعاری هستند که در هیچ یک از نسخ کلیّات ، به شمول کلیّاتی که توسط سراجا و یا ناظم تبریزی تدوین شده، یافت نمی‌شوند[1]. شمول این اشعار در تذکره‌های معاصر

۱- به طور مثال در عرفان‌العاشقین اشعار زیر در منتخبات عرفی شامل هستند:

(۱) سوزد به داغ رشک جگرگوشهٔ خلیل — چون تیغ دوست ذبح کند گوسفند را

(۲) شب فراق از آن ناله بر لبم نرسید — که پای ناله زسوز دلم پر آبله بود

(۳) هر قدم صد کاروان مشک در دنبال ما — ما به بوی نافه در دنبال آهو مانده‌ایم

یار تن سنگو زخمی در تذکرهٔ خود انیس‌العاشقین و بندرابن خوشگو شعر زیر را در منتخبات عرفی ذکر کرده است.

چنان رقصید عرفی بر در میخانه کز حسرت — مسلمان گفت کاین کافر چه استادانه می‌رقصد

یاتقی کاشی در خلاصة‌الاشعار خود شعر زیر را در منتخبات عرفی ذکر کرده است و این شعر در منتخب‌التواریخ نیز یافت می‌شود:

زمانه برگ مرا هر کدام درد نوشت — که من بدیدهٔ جانش روم به استقبال

یا علاءالدین کامی در نفایس‌المآثر تحت منتخبات کلام عرفی شعر زیر را ذکر کرده‌است.

شرمسارم ز آستین خود که گاهی در غمت — پاک می‌سازد زگریه چشم خونبار مرا

و یا ملاعبدالقادر بدایونی در اثر خود منتخب‌التواریخ اشعار زیر را به عرفی نسبت داده

گرد سرت گشتی و کردی طواف — کعبه اگر بال و پری داشتی

زمانه مرگ مرا بر کدام درد نوشت — که من به دیدهٔ جانش نکردم استقبال

و یا نظام‌الدّین احمد در طبقات اکبری شعر زیر را در منتخبات اشعار عرفی ذکر کرده است و عبدالقادر بدایونی و غلامعلی آزاد هم آن را به عرفی نسبت داده‌اند.

کسی که تشنهٔ لب ناز توست می‌داند — که موج آب حیات است چین پیشانی

ادامهٔ پاورقی در صفحهٔ بعد

درستی آنها را محقّق می‌کنند و آن غزلها را هم که این اشعار بدان وابسته‌اند درست ثابت می‌کنند.

از بیانات بالا روشن می‌شود دیوانی که سراجا ترتیب داده دیوانی مستند و دارای اشعار واقعی عرفی است. پس کلیّات حاضر بر نقل‌های نسخهٔ سراجا، نسخهٔ ناظم تبریزی، و نسخه‌هائیکه قبل از تکمیل نسخهٔ سراجا گردآوری شده (که برخی از آنها حتی در زندگانی عرفی نوشته شده بودند) و بعضی از نقل‌های دیوان و کلیّات و منتخبات قصاید که موثّق و قابل اعتماد محقّق شده‌اند اساس دارد. بعلاوه، برخی از تذکره‌ها نیز مورد استفاده بوده‌اند بخصوص تذکره‌های خلاصةالاشعار، عرفات‌العاشقین، میخانه، نفایس‌المآثر، هفت اقلیم، منتخب‌التواریخ، طبقات‌اکبری، مخزن‌الغرائب، ریاض‌الشعراء، انیس‌العاشقین، آتشکده، سفینهٔ خوشگو و منتخبات عرفی که در این تذکره‌ها یافته شد در تصحیح اشعار عرفی به اندازهٔ زیاد سودمند بوده در برخی از این تذکره‌ها اشعاری یافت شد که در هیچ‌یک از مجموعه‌های اشعار عرفی یافت نمی‌شود و برخی از آنها در پاورقی‌های صفحات پیشین ذکر شده.

شرحهای گوناگون قصاید عرفی که توسط دانشوران برجسته مثل ملّامنیرلاهوری، قطب‌الدین فارغ، ملّاشفیع سنبهلی، میرزاجان، سراج‌الدّین علی خان آرزو، عوض رای مسرّت و ملّاعبدالرحیم به زبان فارسی نوشته شده و ترجمهٔ شرح ملّاقطب‌الدّین فارغ که توسط ابوالحسن فرید آبادی به زبان اردو برگردانده شد. و شرح عجیب و غریب که عبدالمجیدخان در زبان اردو نوشت، هم مورد استفاده قرار گرفته‌اند.

بعضی از سفینه‌ها و بیاضها که در کتابخانه‌های معروف هند و ایران نگهداری می‌شوند هم مورد استفاده قرار گرفته‌اند و رقعه‌های مولانا عرفی عموماً از این سفینه‌ها و جُنگ‌ها گرفته شده‌اند. بعضی از این نسخه‌های کلیّات عرفی و مجموعه‌های اشعار او، هم سفینه‌هارا، در صفحات آینده معرّفی خواهم کرد.

ادامهٔ پاورقی از صفحهٔ قبل

و یا آذر در آتشکده شعر زیر را به عرفی نسبت داده است.

ببین در مقتل دست آزمائیها چه بی‌قدرم　　که زخمم ناتمام افتاد و خجلت گشت قاتل را

پرفسور محمّد ولی‌الحق انصاری
استاد و رئیس بخش فارسی (بازنشسته)
دانشگاه لکهنو هندوستان

بخش نثر

قسمت دوّم

معرفی و شناخت نسخ

«او و حسین ثنائی از شعر عجب طالعی دارند
هیچ کوچه و بازاری نیست کـه کتاب فروشان
دیوان هر دو کس را در سر راه گرفته نایستند و
عراقیان و هندوستانیان نیز به تبرک می‌خرند.»

منتخب‌التواریخ

معرفی نسخه‌ها

نسخه‌های مهم کلیّات عرفی که درتدوین این کتاب به کار برده شده‌اند:

نسه‌های کلیّات عرفی که اکنون در جاهای مختلف نگهداری می‌شوند به سه قسم تقسیم می‌شود.

۱ـ برخی از آنها نقل‌های نسخهٔ گردآوری سراجا هستند. هشت نسخه از این گونه (که همهٔ آنها ناتمام هستند، و هیچ کدام از آنها دارای چهارده هزار بیت نیست) در دست این نویسنده آمده اما نسخهٔ اصلی تاکنون پیدا نشده است. نسخه‌های نمرهٔ یک و پنج از این نوع، که مشروح آنها در صفحات آینده درج می‌شود، دارای بزرگترین تعداد اشعار عرفی هستند که در یک نسخهٔ واحد یافت می‌شوند.

۲ـ نوع دیگر از کلیّات عرفی نسخه‌ای است که ناظم تبریزی ادعای ترتیب آن می‌کند. این نسخه تاکنون مجهول مانده بود و حالا به توسط نگارندهٔ این سطور برای نخستین بار به جهان شعر و ادب عرضه می‌شود.این نسخه که در نوع خود منفرد است در کتابخانهٔ دانشگاه عثمانیهٔ حیدرآباد هند نگهداری می‌شود و شاید نسخهٔ اصلی کلیّات عرفی است که توسط ناظم تدوین شده و او آنرا استنساخ کرده و هم دارای مهر اوست. از این نوع یک نسخهٔ دیگری در فهرست کتابخانهٔ پاکستان یافت می‌شود که متعلّق به استاد محمّد شفیع می‌باشد.

۳ـ نوع سوم از نسخه‌های کلیّات عرفی آنهایی هستند که حتی قبل از تکمیل کلیّات عرفی به دست سراجا یا ناظم، توسط برخی از دانشمندان و خوش‌نویسان تهیه شده و یا نقل‌های این گونه نسخه‌ها هستند. تعداد آنها بسیار است و اغلب از نقل‌های کلیّات عرفی که اکنون وجود دارد به همین طبقه بستگی دارد. این نسخه‌ها، چنانکه روشن است، دارای تعداد اشعار کمتری از آنهایی هستند که در نسخه‌های نوع اول و دوم یافت می‌شود. امّا بعضی از آنها دارای ارزش زیادی هستند زیرا چند تا از آنها در حیات عرفی یا فقط چند سال پس از درگذشت او نقل شده‌اند. بعضی از نسخه‌های هر سه نوع که در این کلیّات مورد استفاده قرار گرفته به ترتیب تاریخ و نیز طبق ارزش و اهمیت نسخه به رشتهٔ تحریر[1] درآورده شده است.

نسخه‌های طبقهٔ اوّل

نسخهٔ یکم:

این نقل کلیّات عرفی گردآوردهٔ سراجاست که چند سال قبل در کتابخانهٔ جلسهٔ تهذیب،

۱- چون نسخه‌های مختلف در یک زمان به دست نیامده نمره‌ها بر نسخه‌ها هنگامی داده شده که به دست آمدند.

لکهنو (هند) یافته شد و بعداً به کتابخانهٔ تاگور دانشگاه لکهنو انتقال یافت. این نسخه و نسخهٔ دیگر که در دست این نویسنده است بعداً مورد بحث قرار خواهد گرفت به طوری که گفته شد نسخهٔ پنجم یکی از بهترین نسخه‌های کلیّات عرفی است. که اکنون وجود دارد و نگارنده آنها را دیده است. و در بارهٔ آن دلایل و براهین دارد که بنابر آن می‌توان یقین کرد که اینها بهترین نسخه‌های کلیات عرفی هستند که تا به حال بدست آمده‌اند.

این نسخه دارای ۴۴۳ ورق یا ۸۸۳ صفحه است. و با دیباچهٔ عبدالباقی نهاوندی آغاز می‌شود. این دیباچه مشتمل بر ۱۳ صفحه و هر صفحه دارای ۱۷ سطر است و صحیح‌تر از نقل دیباچه‌ای می‌باشد که در نسخهٔ حبیب‌گنج (نسخهٔ دوم) یافت می‌شود. نه تنها در این معنی که این دارای غلطهای کمتری است بلکه بنابر وجود جملاتی که عبدالباقی نام خود را در آن ذکر کرده‌است و آن جمله‌ها در نسخهٔ دوم وجود ندارند. به دنبال دیباچهٔ رسالهٔ نفیسه می‌آید که مشتمل بر ۱۴ صفحه است و یکی از بهترین نقلهای این کتابچه است که تا کنون به دست آمده است.[۱] بخش نظم این از مثنوی «مجمع‌الابکار» آغاز می‌شود که در ۸۴ صفحه آمده است. و هر صفحه عموماً دارای ۱۷ سطر است و تعداد اشعار این مثنوی به طور کلی ۱۴۰۸ بیت است. بخش دیگری که در ۲۱۰ صفحات آینده آمده (از ورق ۷۵ تا ۱۶۱) به قصیده اختصاص دارد که تعداد آنها ۸۶ است.[۲]

(نسبت به ۵۲ که در نسخهٔ چاپی تهران و ۶۶ در نسخهٔ حبیب‌گنج نسخهٔ دوم) و تعداد اشعار آنها به طور کلی ۳۲۹۷ است.

قسمت ابتدائیهٔ این بخش دارای سی‌وپنج منظومه می‌باشد که در هیچ یک از مجموعه‌های چاپی قصاید عرفی یافت نمی‌شود.[۳] بسیاری از آنها ناقص هستند. آنها هم با

۱- این کتابچه (رسالهٔ نفیسه) که کمیاب نیست بازهم در نسخه‌های گوناگون اختلاف دیده می‌شود در برخی از نقلها (بخصوص در نسخهٔ چاپی تهران) بسیاری از فقره‌ها (پاراگراف‌ها) از بین رفته‌اند. در نسخهٔ موزهٔ بریتانیا (نسخهٔ ۲۸) پاراگرافهای گوناگون با مکاتیب و اثرهای منثور دیگر عرفی باهم آمیخته شده. درست‌ترین نقل این رساله آن است که با نسخهٔ سوم پیوسته است.

۲- به راستی تعداد این گونه آثار ۸۹ است اما سه تا از آنها قسمتی از ترکیب‌بند است و در تحت بخش قصیده مکرر نوشته شد.

۳- این قصائد ناتمام در چند نسخهٔ دیگر هم وجود دارد و بر اساس دو نسخهٔ خطی که در ترکیه یافت شد آقای دکتر نعیم‌الدّین بعضی از آنها را زیر عنوان «قصاید غیر معروف عرفی شیرازی» انتشار داده است ولی بعد

ادامهٔ پاورقی در صفحهٔ بعد

ارزش می‌باشند چه آنها هم اطلاعاتی مربوط به احوال عرفی در ایران ارائه می‌کنند و هم نشان دهندهٔ سرپرستان او در ایران هستند مثل شاه اسماعیل دوم(۱) و شاهزاده پری‌خانم‌خان دختر شاه‌طهماسب (۲) و غیره. بعلاوه، آنها معیار گویندگی عرفی را قبل از ورود به هندوستان واضح می‌کنند. در پنج صفحهٔ اخیر این بخش پاره‌ای از اشعار هستند که ولو در مدح و ستایش بعضی از مردم گفته شده، اما آنها واقعا" قطعات یا اشعار پراکنده هستند. پس از قصاید، بخش غزلیّات آغاز می‌شود که در ۱۹۳ ورق آمده است. (از ب ۱۶۲ تا ب ۳۶۴)که از آن جمله ۳۸۵ صفحه اوراق نوشته و دارای ۵۶۶۸ بیت هستند یعنی بزرگترین تعدادی که در نسخهٔ واحد یافت می‌شود. قسمت دیگر از صفحهٔ ۳۵۵ آغاز می‌شود و بر اشعار متفرقه و قطعات مشتمل است. این قسمت در هفتادوهشت صفحه گنجانده شده است که از آن جمله چهل صفحه به اشعار متفرقه یا غزل‌های ناتمام اختصاص دارد و تعداد این گونه اشعار به ۷۵۰ بیت می‌رسد. قطعات این بخش از صفحهٔ ۳۷۵ (الف) آغاز می‌شود و مشتمل است بر ۳۱ صفحه. تعداد آنها ۶۹ می‌باشد. و تعداد اشعار آنها ۴۱ بیت است. از این گذشته ۱۹ بیت پراکنده و دو دوبیتی نیز به این قطعات اضافه شده است. پس از قطعات (که در ورق نمرهٔ ۳۹۰ الف به پایان می‌رسد) ترکیب‌بندی است

ادامهٔ پاورقی از صفحهٔ قبل

از انتشار این قصاید ناتمام تقریباً بیست قصیدهٔ ناتمام دیگر در نسخ ۱، ۵ هستند که تا حال انتشار نیافته‌اند و شامل این کلیّات‌اند. یک نسخهٔ کلیات عرفی که در کتابخانهٔ ملی کلکته (NATIONAL LIBRARY, CALCUTTA, INDIA) نگهداری می‌شود هم دارای این قصاید نادرست است.

۱- او فرزند دوم شاه طهماسب بود و در خلال عهد پدر خود در قلعهٔ قهقهه برای چندین سال زندانی بوده. پس از درگذشت پدر و کشته شدن برادر بزرگ خود در ۲۴ ماه صفر سال ۹۸۴ هجری (۲۳ ماه مه سال ۱۵۸۶ میلادی) بر تخت سلطنت نشست و حدود یک سال حکومت کرد و در این مدت کوتاه غیر از محمد خدابنده همهٔ برادران خودش را کشت. سرانجام وی خودش در ماه (رمضان ۱۳، سال ۹۸۵ مطابق ۲۴ نوامبر سال ۱۵۷۷ میلادی) به وضع اسرارآمیز جهان را بدرود گفت.

۲- دختر دوم شاه طهماسب بود و با پرویز بدیع‌الزمان ازدواج کرد. وی همواره در خدمت پدر خود به عنوان مشاور بود. دربارهٔ او، اسکندربیک منشی می‌نویسد: «شاهزاده پری خانم که به وفور عقل و دانش از سایر بنات مکرمه اعتبار تمام داشت.... در خدمت والد بزرگوار و گرامی به غایت معتبر بود و خلایق در مهام مشکل به خدمت علیه‌اش توسل جسته بوسیلهٔ ایشان صورت می‌یافت. و از وفور عقل و دانش در ملازمت همایون اعلی‌مشیر و مشارالیه بود» پس از درگذشت پدر وقتی که حیدرمیرزا به عنوان پادشاه اعلام کرده شد وی دستگیر شده اما خودش را آزاد ساخت و حیدرمیرزا را به قتل رسانید و اسماعیل میرزا را برای به دست آوردن تخت یاری کرد. امّا اسماعیل دوم هم او را احترام و ارزشی نداد. بعضی‌ها عقیده دارند که در توطئهٔ علیه اسماعیل‌میرزا که به مرگ او منتهی شد دست پری‌خانم نیز بود

مشتمل بر ۱۰۸ بیت و چنین آغاز می‌شود. «نوای مدح که سنجی دلا مبارکباد».. بعداً یک بند مکمّل و برخی اشعار از بند دیگر که به مصراع «آنکه بوسش به آستین ندهد» آغـاز مـی‌شود، وجود دارد. این هر دو منظومه مشتمل بر ۱۲۸ بیت هستند و شـامل ۸ صـفحه است. بـایـن ترکیب‌بندها به ورق ۳۹۴ الف این قسمت کلیات به اتمام می‌رسد و از صفحه ۳۹۴ ب مثنوی «خسرو شیرین»[1] آغاز می‌شود که در ۲۷ صفحه گسترده شده است. و مشتمل بر ۴۳۶ بـیت است. دنبال این مثنوی ساقی‌نامه که دارای ۱۹۳ بیت است بر ۱۲ صـفحه گسـترده است. ایـن قسمت به صفحهٔ ۴۱۳ الف به پایان می‌رسد و از صفحهٔ ۴۱۳ ب رباعیات آغاز می‌شود و اختتام آن به صفحهٔ ۴۴۳ ب نسخه به پایان می‌رسد.

تعداد رباعیات در این نسخه ۳۶۱ است. مختصراً، این نسخه دارای دو مثنوی با ۱۸۴۴ بیت، یک ساقی‌نامه با ۱۹۳ بیت، ۸۶ قصیده با ۳۲۹۷ بیت، ۸۶۰ غزل با ۵۶۶۸ بیت، ۷۶۹ بیت از غزلهای ناتمام، ۶۷ قطعه با ۴۱۵ بیت، دو ترکیب‌بند با ۱۲۸ بیت و ۳۶۱ رباعی مشتمل بر ۷۲۲ بیت و ۲ دوبیتی مشتمل بر ۴ بیت، است و بدین ترتیب مجموعهٔ تعداد اشـعار نسـخه ۱۳۰۴۰ بیت می‌باشد.

با اینکه این نسخه دارای بـیشترین تـعداد شـعر است، بـرخـی از مـنظومه‌هائی کـه در نسخه‌های دیگر یافته شد، در این نسخه موجود نیست. پس دو قصیده[2] که با مصراعهای زیر آغاز می‌شود، مثل دیگر نسخه‌های مهم کلام عرفی، در این نسخه هم وجود ندارند.

(۱) بهار رفت خزان آمد و گذشت جوانی

(۲) بیا که دیدهٔ نرگس ز خواب شد بیدار

همچنین این نسخه شامل ترجیع بندها نیست که در آن بیت‌های زیر را تکرار می‌کنند.

(۱) چـون دست نـمی‌دهد خـیالت　　　دست مـن و دامـن خـیالت

(۲) بـنشینم و در غـم تـو سـوزم　　　تـا شـمع مـراد بـرفروزم

این ترجیع بند ها در یکی از نسخه‌های تهران (نمرهٔ ۸) و نسخهٔ دانشگاه عثمانیه حیدرآباد

۱- در این نسخه نام اصلی داده نشده و چون در کلیات عرفی که هنگام زندگانی او نـوشته شـده بـود (نسخهٔ چهارم) نام این مثنوی خسرو شیرین است، لذا همان نام ذکر کرده شد.

۲- این قصاید که آنها را دکتر نعیم‌الدین در چند نسخه کلیات عرفی در ترکیه یافت و به چاپ رسانید، به نظر نمی‌آیدمتعلق به عرفی باشد و نگارندهٔ این اثر آنهارا در نسخه‌ای در هند یا ایران نیافت. در جلد دوم اثر موجود، این قصاید تحت کلام مشکوک یا مردود عرفی جا داده شده‌اند.

(نسخهٔ ۱۷) یافت می‌شوند.

همچنین مثنوی ترجیع‌بند نمونه‌ایکه در آن عرفی گویندگان معاصر را هجو و حکیم ابوالفتح را ستایش کرده است، که در چندین نسخهٔ مثل نسخهٔ هشتم و هفدهم و نسخهٔ بیست‌ونهم یافت می‌شود، در این نسخه موجود نیست. با این حال شامل بزرگترین تعداد اشعار است و بنابراین در تدوین نسخهٔ حاضر به عنوان نسخهٔ اساسی انتخاب شده است. در این نسخهٔ مهم اسم کاتب و سال کتابت نیامده است، اما کاغذش به همان اندازه کهنه به نظر می‌آید و معلوم می‌شود که در نسخهٔ دیگران همان اهمیت یعنی نسخهٔ پنجم به کار برده شده، که این نسخه در حدود ۱۰۷۰ هجری نقل شده. نسخهٔ کرم‌خورده است اما نه به اندازه‌ای که خواندن آن ممکن نباشد. زیرا که نسخه در خط نستعلیق معمولی نوشته شده.

حدس زده می‌شود که خطاط پیشه‌ور [حرفه‌ای] آن را نقل نکرده و کسی از دانشوران آنرا برای خود از نسخه گردآوردهٔ سراجا رونویسی کرده است.

نسخهٔ دوم

این نسخه گردآوردهٔ سراجا است که حالا در کلکسیون حبیب‌گنج در کتابخانهٔ مولانا آزاد در دانشگاه اسلامی (علی‌گره هندوستان) نگهداری می‌شود.

هیچ یک از این نسخه‌ها در جهان ادبیات معروف نبوده[1] تا آنکه در سال ۱۹۲۲ میلادی مولانا حبیب‌الرحمان خان شیروانی در گفتاری که در مجلهٔ ماهنامهٔ «معارف» شمارهٔ ماه نوامبر ۱۹۲۲ میلادی به چاپ رسیده، برای نخستین بار جهان ادب را از وجود آن با خبر کرد که برخی از نجبای دهلی یک سال قبل به او فروخته بودند. این نسخهٔ باارزش و مهم که همراه نسخه‌های خطی دیگر و کتابهای چاپی کتابخانهٔ حبیب‌گنج حالا به کتابخانهٔ مولانا آزاد دانشگاه علی‌گره انتقال داده شده است، در سال ۱۰۷۰ هجری قمری توسط محب‌علی‌بن‌حاجی‌یوسف شیرازی استنساخ شده است.

۱- علامه شبلی نعمانی در بارهٔ نسخهٔ کلیات عرفی که توسط سراجا تدوین یافته، در شعر عجم، جلد سوم می‌نویسد:

«عبدالباقی مقدمه‌ای بر آن نوشت و در آن مقدمه شرح حال عرفی و واقعیات زندگی او را ثبت کرد. متأسفانه این نسخه نایاب است و گر نه به‌گمان غالب مطالعهٔ آن مسائل جالب توجه را روشن می‌ساخت»

این نمونهٔ نفیس خوش‌نویسی و گل‌کاری و آرایش عصری است و دارای ۶۲۴ صفحه و شانزده سطر است. امّا برخی از اوراق که مشتمل بر قصاید بوده از بین رفته است.

این نسخه از دیباچهٔ مهم عبدالباقی نهاوندی آغاز می‌شود که مشتمل بر ۱۵ صفحه است. سیزده صفحهٔ بعدی به «رسالهٔ نفسیه» اختصاص دارد. به دنبال این قسمت منثور، مثنویهای عرفی، «مجمع‌الابکار» و «شیرین فرهاد»(۱) آمده‌است.

اوّل‌الذکر شامل ۸۸ صفحه و دارای ۱۳۵۴ بیت و ثانی‌الذکر مشتمل بر ۲۷ صفحه و دارای ۴۳۰ بیت است. پس از آن نوبت به قصیده می‌رسد که تعداد آنها ۶۶ است و تعداد اشعار آنان در حدود ۲۷۵۰ بیت می‌باشد و به دنبال آن ترکیب‌بندی می‌آید (که دارای ۱۰۱ بیت است.) و با این مصراع آغاز می‌شود.

«نوای مدح که سنجی دلامبارکباد» پس از آن ترجیع‌بندی است مشتمل بر ۱۴۱ بیت و با این مصراع آغاز می‌شود. «ای حسن تو برتر از چه و چون». بعد آن ۳۲ قطعه با ۲۶۸ بیت شامل نسخه‌اند. سپس ۵۲۱ غزل می‌آید با ۳۴۳۴ بیت و در پایان ۲۳۲ رباعی قرار دارد که بعضی از آنها ناقص هستند این نسخه به طور کلی دارای ۸۹۴۲ بیت است یعنی در حدود ۵۰۵۸ بیت کمتر از نسخهٔ اصلی ترتیب دادهٔ سراجا و این امر محقق می‌کند که هر چند آن پس از گذشتن ۴۴ سال از ترتیب دادن نسخهٔ سراجا نقل شده، بازهم از نسخهٔ اصلی که در کتابخانهٔ خان خانان نگهداری می‌شد، مستقیما" نقل نشده بلکه این نسخه نقل برخی از نقل های ناتمام نسخهٔ اصلی است. این نسخه هم عاری از غلط نیست و در کار تصحیح متن و تنظیم مجدد کلیات عرفی نمی‌توان کاملاً بدان اعتماد کرد. قسمتهائی که قصیده و غزل و مقدمه را در بر می‌گیرد مذهَّب است.

نسخهٔ پنجم

نسخهٔ سوم این ردیف است که مشتمل بر تقریباً همان تعداد اشعار است که بر نسخهٔ اول

۱- نام این مثنوی در نسخه‌های مختلفه اختلاف دارد. در برخی از نسخه‌ها «شیرین و فرهاد» «فرهاد و شیرین» و «خسرو شیرین» «شیرین خسرو» ضبط شده است.

(نسخهٔ دانشگاه لکهنو) یافت می‌شود و از حیث برخی از جنبه‌ها مهمتر از آن نسخه است. این نسخه در تصرف شادروان پرفسور یوسف حسین موسوی، استاد راقم سطور، بود و او در کمال مهربانی به بنده داده بود.

این نسخه که یکی از زیباترین نمونه‌های نقاشی و پاک‌نویسی است و شامل سال کتابت هم هست از حیث تاریخ نیز مهم می‌باشد زیرا که دارای دو مهر شاه مغول هندوستان، جهاندارشاه است. یکی از آنها در پایان مثنوی مجمع‌الابکار و دیگری در اختتام نسخه. در آغاز نسخه مهری از شخصی به نام کهنیالان نیز یافت می‌شود امّا معلوم نیست او چه شخصی بوده‌است. اسم خوش‌نویس در نسخه نیامده است ولی از ترقیمه معلوم می‌شود که سال ۱۰۷۹ هجری کتابت شده. این نسخه و نسخهٔ یکم مشابهت شگفت‌آوری دارد و اگر تفاوت معمولی در برخی از واژه‌ها و تعداد اشعار در برخی از منظومه‌ها یافت نمی‌شد، ممکن بود آنها را نقل یکدیگر قرار داد. این امر به هر صورت حتمی است که هر دو از نسخهٔ خاص و عمومی نقل شده‌اند. و یا از دو نسخه چنان نقل شده که نقل یک نسخه مخصوص بوده‌اند. امّا این نسخهٔ مخصوص هم نسخهٔ مخصوص کلیّات عرفی اصلی نمی‌تواند همان باشد که سراجا تدوین کرده زیرا که اگر همین باور باشد، اشعاری که در ذیل نسخهٔ اول حواله داده شده که در هر دو نسخه یافت نمی‌شود، از دست نمی‌رفت. این نسخه اگر چه به زیباترین خط نوشته شده است امّا دارای غلطهائی هم هست و سببش عیان می‌باشد زیرا که این نوشتهٔ خوش‌نویس پیشه‌ور [حرفه‌ای] است و نسخهٔ اول نوشتهٔ برخی از دانشمندان می‌باشد که برای خود کلیّات عرفی را نقل کرده بودند. نسخهٔ زیر در پنج بخش تقسیم شده است. هر یکی از آنها با صفحهٔ آراسته و مزیّن آغاز می‌شود. بخش اول که در ۲۶ صفحه گسترده است، شامل دیباچهٔ عبدالباقی نهاوندی و رسالهٔ نفسیه می‌باشد. و این هر دو پاره‌های نثر نسبت به آنچه که در نسخه‌های دیگر است تا حد زیادی درست تر پاک‌نویسی شده است. بخش دوم مشتمل بر مثنوی «مجمع‌الابکار» می‌باشد روی صفحات میان ۲۷ تا ۱۰۲ گسترده و دارای ۱۴۰۳ بیت است. و هر کدام از صفحات دارای ۱۹ بیت می‌باشد.

چنانکه قبلاً گفته شد، بر صفحهٔ آخر این نسخه مهر امپراطور جهاندارشاه (که نبیرهٔ شاهنشاه بزرگ اورنگ زیب عالمگیر بود) یافت می‌شود. بخش سوم این نسخه از صفحهٔ ۱۰۳ آغاز می‌گردد و مشتمل بر قصاید، برخی از قطعات و رباعیات است و برخی از اشعار متفرّق از

قطعات و قصاید تعداد منظومات تحت بخش ذیلی قصاید، که از صفحات ۱۰۳ تا ۲۸۵ آمده، ۸۹ است. اما مثل نسخهٔ اول در این نسخه هم سه پاره‌ها که یکی از آنها دارای ۹ شعر است و از مصرع «چو فال مدح تو کلکم به لوح المثنیٰ زد» و دیگر که دارای ده شعر است از مصرع «نسیم مدح که از نخل جان گل‌افشان است» و سوم که مشتمل بر سیزده شعر است و از مصرع «زهی شکوه که بر وی شکوه مفتون است» آغاز یابند واقعاً" قسمتهای ترکیب‌بند هستند که در میان قصاید محسوب شده‌اند و بدین ترتیب تعداد قصاید، مکمل یا ناقص، فقط ۸۶ می‌شود. و آنها دارای ۳۳۴۳ بیت هستند (نسبت به ۳۲۹۷ بیت در نسخهٔ اول). تعداد قطعات و رباعیات که در آخرین صفحات این قسمت یافت شده‌اند (از صفحات ۲۸۵ تا ۲۹۰)به ترتیب ده (۱۰) و یک (۱) است و تعداد اشعار مربوط به آن ۳۲ می‌باشد.

۲ـ تعداد اشعار متفرق این قسمت سی‌ویک (۳۱) است. قسمت چهارم این نسخه که از صفحهٔ ۲۹۱ آغاز می‌شود و به صفحهٔ ۶۲۶ به پایان می‌رسد کاملاً به غزلیّات اختصاص دارد که تعداد آنها ۸۵۵ است با ۵۶۵۵ بیت (در نسخهٔ اول تعداد غزلیات ۸۶۰ است با ۵۶۶۸ بیت). قسمت پنجم و آخرین این نسخه که با یک لوح آغاز می‌شود، از صفحهٔ ۶۲۷ شروع می‌گردد و به صفحهٔ ۷۵۶ به پایان می‌رسد که آخرین صفحهٔ نسخه است. ۳۱ صفحهٔ اوّلیه‌اش (از صفحهٔ ۶۲۷ تا ۶۵۷) مشتمل است بر اشعار پراکنده از غزلیات و غزلیات ناقص. تعداد مجموعهٔ این چنین اشعار ۵۷۷ است. به دنبال این اشعار متفرّق قطعات آغاز می‌شوند که از صفحهٔ ۶۵۷ تا صفحهٔ ۶۸۳ گسترده‌اند. علاوه بر قطعات واقعی، که تعداد آنها ۶۶ است با ۴۳۱ بیت، این بخش دارای ۵ رباعی و ۱۷ بیت مفرد است.[۱] جزو قسمت دوم که از صفحهٔ ۶۸۲ آغاز می‌شود مشتمل بر ترکیب‌بندها است. یکی از آنها با این شعر آغاز می‌شود.

نوای مدح که سنجی دلا مبارک باد — تهوّر نفس نغمه‌زا مبارک باد

کامل و دارای ۱۰۸ شعر است و دیگری که با شعر

آنکه بوسش به آستین ندهد — شرفش بوسه بر جبین ندهد

آغاز می‌شود تنها یک بند و چهار بیت بند دیگر دارد و به صورت موجود مشتمل است بر بیست شعر. این جزو قسمت در صفحهٔ ۶۸۹ به پایان می‌رسد از آنجا مثنوی خسرو شیرین آغاز می‌شود که دارای ۴۳۵ بیت است و به صفحهٔ ۷۱۳ اختتام می‌یابد و از همان صفحه

۱– در نسخ هشتم و هفدهم این ابیات مفرد در تحت «معمیات» یافته می‌شوند.

ساقی‌نامه مشتمل بر ۱۹۲ بیت آغاز می‌شود. آخرین جزو این قسمت پنجم این نسخه از صفحهٔ ۷۲۳ تا صفحهٔ ۷۵۶، مشتمل است بر ۳۰۸ رباعی یا ۶۱۶ بیت رباعی.

خلاصه اینکه این نسخهٔ مهم تعدادی شعر از انواع مختلف به صورت زیر دارد.

۱ـ مثنوی (یعنی سه مثنوی مجمع‌الابکار، خسرو شیرین و ساقی‌نامه) ۲۰۳۰ بیت

۲ـ قصاید (۸۶)..۳۲۴۳ بیت

۳ـ غزلیّات (۸۵۵)..۵۶۵۵ بیت

۴ـ قطعات (۶۶ با ۴۲۱ بیت در قسمت مخصوص قطعات و ده با ۳۲ بیت در قسمت قصاید) ۴۵۳ بیت

۵ ـ رباعیات (۳۱۴ - ۳۰۸ در قسمت مخصوص، پنج همراه قطعات و یک در قسمت قصاید) ۶۲۸ بیت

۶ـ ترکیب‌بند (۲)...۱۲۸ بیت

۷ـ اشعار متفرق (۵۷۷ در قسمت اشعارگوناگون، ۱۷ با قطعات و ۳۱ در قسمت قصاید) ۶۲۵ بیت

کل تعداد اشعار در نسخه ....۱۲۸۶۲ بیت

نسخهٔ هشتم

نسخهٔ دیگر، چهارمین از همان نوع یعنی نقل کلیات ترتیب دادهٔ سراجا، آن است که در کتابخانهٔ مجلس شورای ملی، تهران نگهداری می‌شود (مخطوطه برشمارهٔ ۱۰۲۶) که دربارهٔ آن آقای یوسف شیرازی در فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ مزبور اشاره کرده است.

در این نسخه سال استنساخ و نام استنساخ کننده هیچ جا ذکر نشده بلکه طبق بیانات ابن‌یوسف چنان به نظر می‌رسد که آن در نیمهٔ اول از قرن یازدهم یعنی در خلال ۲۵ سال از ترتیب آن توسط سراجا، نقل شده. (اگر بیانش درست باشد، باید اعتراف کرد که این نسخه قدیم‌تر از سه نسخه‌ای است که قبلاً ذکر شد). ابن یوسف گزارش می‌دهد که این یکی از نسخه‌های تمام دیوان عرفی است. (ولو برخی از اوراقش از دست رفته است) و مشتمل بر

۱۲۲۵۴ بیت است.[۱] و می‌گوید:[۲] «دیوان عرفی شیرازی - این نسخه از نسخ کاملهٔ دیوان این شاعر بوده. برگهای آن افتاده. نویسنده از خود و سال نگارش نام نبرده. ظاهراً در نیمهٔ اوّل قرن یازدهم نوشته شده .... و تمام ابیات نسخه موافق شمارهٔ بالا ۱۲۲۵۴ بیت می‌گردد.»

با توجه و مهربانی آقای هاشم کاردوش، رایزن سابق فرهنگی سفارت ایران در هند این نویسنده فتوکپی این نسخه را به دست آورد. این نسخه در زیباترین و روشن‌ترین خطّ نستعلیق نوشته شده و به شش بخش تقسیم می‌شود. دو صفحهٔ اول از سه بخش نخست کاملاً آراسته و منقّش است و سه بخش اخیر از لوحها آراستگی دارند. این نسخه با دیباچهٔ عبدالباقی نهاوندی آغاز می‌شود که در روی چهارده صفحه گنجانده است.[۳] به دنبال آن بخشی می‌آید که دارای قصاید است که در روی ۱۹۴ صفحه آمده است. و هر یک از صفحات ۱۹ بیت دارد. این بخش در صفحهٔ ۲۰۸ به اختتام می‌رسد. مجموع تعداد قصاید ۷۶ است و از قصاید نادر که تنها در چند نسخه که در هند و ایران و ترکیه نگهداری می‌شود فقط ۲۴ قصیده در این نسخه شاملند.

مجموع تعداد اشعار قصاید ۳۱۴۴ محسوب می‌شود به دنبال قصاید، قسمت غزل است که قسمت بزرگ بخش سوم را تشکیل می‌دهد که از صفحهٔ ۲۰۹ آغاز می‌شود.

مجموع تعداد غزلیّات ۸۱۹ و تعداد اشعارشان ۵۴۰۸ شمرده می‌شوند. این بخش به هر حال ناقص است زیرا در خاتمهٔ آن «ی» تنها ۵ غزل از سی‌ویک غزلی که در نسخه‌های اول و پنجم یافت شد، در این نسخه وجود دارد. و صفحهٔ ۵۷۵ با سه شعر از غزلی به پایان می‌رسد که به مطلع زیر آغاز می‌شود.

گوش او بر جان غم فرسوده بودی کاشکی   یا سر این شکوه‌ها نگشوده بودی کاشکی

و صفحهٔ بعد یعنی صفحهٔ ۵۷۶ با یکی دیگر از انواع شعر یعنی قطعات آغاز می‌شود که تعداد آنها فقط پنج است با سی‌ویک بیت. به دنبال این قطعات پانزده پاره‌ها با عناوین گوناگون می‌آیند که بر روی هم بیست‌و یک بیت دارند. (این اشعار در نسخه‌های اول و پنجم نیز وجود دارند. اما در دو نسخهٔ اولین یعنی نسخهٔ اول و پنجم آنها با قطعات آمیخته شده‌اند و در نسخهٔ

۱- طبق برآوردهٔ این نویسنده در صورت موجود تعداد اشعار فقط ۱۱۹۵۶ است.

۲- فهرست کتابخانهٔ مجلس شورای ملی، تهران، نمره ۱۰۲۶ - ص ۵۲ - ۳۵۱.

۳- نمره شماری صفحات این نسخه چنان به نظر می‌رسد که در تاریخ بعدی به عمل آمده زیرا پس از صفحهٔ ۵۷۵ بعضی از اوراق که مشتمل بر غزلیّات و قطعات هستند، از بین رفته امّا نمره شماری صفحات کاملاً درست است. و پس از صفحهٔ ۵۷۵، صفحهٔ ۵۷۶ می‌آید.

مزبور در آخر تحت عنوان جداگانه یعنی «معمیات» یافت می‌شوند. دو ترکیب‌بند که با اشعار زیر آغاز می‌شوند:

ای حسن تو بر تر از چه و چون　　　　سبحان اللّه به حسن بی‌چون

و

گفتی که دلت ز غصّه چون نیست　　　　خون است دلم زغصّه چون نیست

و اشعار زیر که در آن به طور بیت‌های بند به‌کار برده شده‌اند، آخرین قسمت این بخش را تشکیل می‌دهند:

چون دست نمی‌دهد خیالت　　　　دست من و دامن خیالت

و

بنشینم و در غم تو سوزم　　　　تا شمع مراد برفروزم

این هر دو ترکیب بند در روی صفحات ۵۸۰ تا ۵۹۶ گنجانده شده است. و نخستین منظومهٔ مشتمل بر چهارده بند است با ۱۴۵ شعر. و دومی مشتمل است بر دوازده بند همراه یک صد شعر.

بخش بعدی یعنی بخش چهارم دارای ۶۰۵ شعر گوناگون از غزلیّات است که در صفحات ۵۹۲ تا ۶۵۷ آمده برخی از این اشعار قسمتی از غزلیّات نسخهٔ اول و پنجم هستند که در غزلیات نسخهٔ موجود نیستند.

بخش دیگر با مثنوی مثالی تشکیل [۱] شده که نیمهٔ اول آن که در آن شاعر گویندگان حریص معاصر را مورد هجو و تمسخر قرار داده است، در صورت قرار دادی است. اما در بخش دوم که در آن گوینده ستایش و تمجید حکیم ابوالفتح می‌کند، مشتمل بر بندها است که در شکل مثنوی هستند اما در آخر هر بند شعر زیر را تکرار کرده است:

نام ممدوح قافیه مدح است　　　　فاش گویم حکیم ابوالفتح است

قسمت پنجم نسخه به مثنویات و ساقی نامه اختصاص دارد. آخرالذکر دارای ۱۹۰ بیت است. که در صفحات ۶۶۵ تا ۶۷۶ آمده‌اند، به دنبالش مثنوی مجمع‌الابکار است که دارای

۱- دکتر نعیم‌الدّین، رئیس بخش فارسی و اردو در دانشگاه مهاراسترا، اورنگ‌آباد این مثنوی را در نسخهٔ دانشگاه عثمانیه (مخطوطه نمرهٔ ۱۷) یافت و آنرا مثنوی کامل خیال کرده در مجّلهٔ اسلامک کلچر شمارهٔ اکتبر ۱۹۵۹ میلادی به عنوان «یک مثنوی غیر معروف عرفی شیرازی» به چاپ رسانید.

۱۴۰۹ بیت است. و در ۸۵ صفحهٔ این نسخه گنجانده شده است. (یعنی از صفحهٔ ۶۷۶ تا صفحهٔ ۷۶۰) بعداً خسروشیرین، که دارای ۴۱۷ بیت است و در صفحهٔ ۷۸۶ به پایان می‌رسد و این آخرین مثنویهای این قسمت در نسخه است. بخش ششم که آخرین بخش‌های نسخه است به رباعیات اختصاص دارد. و تعداد آنها فقط ۱۹۰ می‌باشد. تعدادی بسیار کم از رباعیات نیز هست که در نسخهٔ اول و پنجم یافت می‌شوند.

هر چند که این نسخه رسالهٔ نفسیه و چند منظومهٔ مهم مثل ترجیع بند، برخی از قصاید و غزل، اکثریتی از قطعات و برخی از رباعیات را ندارد، اما از حیث داشتن تعداد اشعار آن در ارزش فقط از نسخه های اول و پنجم کم است. ولی آن مشتمل بر برخی از منظومات نادر است که حتی در نسخه‌های مذکورهٔ بالا هم یافت نمی‌شوند(۱).

اگر چه این نسخه اغلاطی دارد، امّا آنقدر نیست که ارزش آنرا کاهش دهد.

نسخهٔ هفتم

این نسخه نقل دیگری است از کلیّات عرفی گردآوردهٔ سراجا و در کلکسیون شخصی راجه محمودآباد در لکهنو هند نگهداری می‌شود. که با خط شکستهٔ زیبا نوشته شده. سال کتابت و اسم خوش‌نویس جایی ذکر نشده امّا از کاغذ آن برمی‌آید که این جدیدترین نسخه‌هاست .

از این قبیل (یعنی نقلهای نسخهٔ سراجا) کاتب پس از آنکه کتابت این نسخه را به پایان رسانید، با نسخهٔ دیگر مقایسه کرد و در حاشیه ابیاتی افزوده است. نسخه دارای تحریری از مجمراصفهانی، گویندهٔ معروف دورهٔ قاجاریه نیز می‌باشد.

مثل نسخه‌های دیگری از این قبیل، این نسخه نیز با دیباچهٔ عبدالباقی نهاوندی آغاز می‌شود و به دنبال آن رسالهٔ نفسیه وجود دارد. قسمت نظم از قصاید آغاز می‌گردد و تعداد مجموعشان ۶۶ (با ۲۷۷۷ بیت) است. بعد از قصاید ۵۲۰ غزلیات (با ۳۴۰۹ بیت) یافت می‌شوند. بعداً مثنوی مجمع‌الابکار می‌آید که دارای ۱۳۵۴ بیت است و از پس آن مثنوی دیگر، خسرو شیرین، است با ۴۲۵ بیت. سپس ترکیب‌بندی است که با شعر زیر آغاز می‌شود:

نوای مدح که سنجی دلا مبارک باد　　　تهوّر نفس نغمه‌زا مبارک باد

۱- مثلاً همچو شاعران معاصر، دو ترکیب‌بند و بعضی از اشعار متفرقه.

این نظم دارای ۹ بند با ۱۰۶ بیت است و پس آن ترجیع‌بندی است با ۱۳ بند که مجموع تعداد اشعار آن ۱۲۶ شمرده شد. این ترجیع بند با شعر زیر آغاز می‌شود:

ای حسن تو برتر از چه و چون   سبحان‌اللّه زحسن بی چون

تعداد کل اشعار در این مجموعه ۸۵۸۵ است و هر چند که آن خالی از اغلاط نیست، بازهم بسیار مهم است. و بنابراین در این اثر مورد استفاده قرار گرفته است.

نسخهٔ دوازدهم

این نسخهٔ ششم است از نقل های کلیات عرفی گردآوردهٔ سراجا است که در موزهٔ سالارجنگ در حیدرآباد (هندوستان) نگهداری می‌شود[1] و یکی از نفائس آن موزه است. هر چند مثل نسخهٔ دوم (نسخهٔ حبیب‌گنج در کتابخانهٔ دانشگاه علی‌گره) در این نسخه هم بسیاری از اشعار که در نسخه‌های اول و پنجم و هشتم یافت می‌شوند، وجود ندارد. امّا از حیث تزئین و آرایش نسبت به نسخه‌های دیگر ارزش زیادی دارد.

درست مثل نسخه‌های دیگر از این قبیل، این نسخه نیز با دیباچهٔ عبدالباقی نهاوندی آغاز می‌شود که دارای عنوان بسیار زیباست. به واژه‌های «دیباچهٔ کلیّات عرفی شیرازی». دو صفحهٔ اول این دیباچه در تزئین و آرایش منفرداند و از نمونهٔ هنرهای زیبا می‌توان شمرد. این دیباچه در شش ورق با یازده صفحه مسطور آمده است. از صفحهٔ ۷ (الف) رسالهٔ نفسیه آغاز می‌شود و تا صفحهٔ ۱۱ (الف) ادامه دارد. از صفحهٔ ۱۱ (ب) ابتدای بخشی است که مربوط به منظومات و اولین نظم این قسمت مجمع‌الابکار است که تحت لوح زیبا آغاز می‌شود. این مثنوی تا صفحهٔ ۴۰ (الف) ادامه دارد و مجموع تعداد ابیاتش ۱۲۹۵ است نسبت به ۱۴۰۸ ابیات در نسخهٔ اول. بعداً از ورق ۴۰ (ب) مثنوی دیگر، خسرو شیرین آغاز می‌شود که دارای ۴۱۷ بیت است و در ۲۰ صفحه گنجانده شده. پس آن ۲۲ بیت ساقی‌نامه وجود دارند. بخش دیگر این نسخه متعلق به قصاید از صفحهٔ ۵۰ (ب) با لوح بسیار زیبا آغاز می‌شود. مجموع تعداد قصاید که در این نسخه شاملند، ۵۶ است با ۲۵۹۲ بیت قصیده. از آن جمله ۱۳ قصیده (مکمل یا غیر مکمل) از آن گروه منظومات‌اند که درکمتر نسخه‌ها یافت می‌شوند. به دنبال قصاید، بخش قطعات است که از ورق

۱- نمره ۱۵۲

۹۹ (ب) آغاز می‌شود. تعداد جملهٔ قطعات در این نسخه ۳۳ می‌باشد و به طور کلی ۳۲۵ بیت در آن شاملند.

پس از قطعات از ورق ۱۰۷ (ب) که با لوح زیبا مزیّن است بخش مربوط به غزلیّات آغاز می‌شود و تا صفحهٔ ۱۹۳ (الف) ادامه دارد. این بخش دارای ۵۲۱ غزل (با۳۴۳۴ بیت) است. آخرین قسمت این نسخه مربوط به رباعیّات است که تعدادشان فقط ۱۴۳ می‌باشد بر روی هم این نسخه دارای ۸۳۷۱ بیت است. آخرین صفحهٔ این نسخه جملهٔ زیر را در بر دارد که از آن نام خوش‌نویس، مقصودعلی شیرازی، و سنه و ماه کتابت ۴ صفر ۱۰۶۴ هـ. ق. (۱۵ دسامبر ۱۶۵۸ میلادی) برمی‌آید:

«تمت کتاب به عون‌الملک‌الوهاب تمام شد و دیوان افصح‌المتأخرین مولاناعرفی شیرازی به تاریخ ۴ شهر صفر ۱۰۶۴ هجری کتبه‌العبدالمذنب مقصود علی شیرازی».

این نسخه دارای سه مهر باهم است به واژه‌های زیر:

مبشرالملک ۲۰۶ و سیداطهرعلی خان و محمّد باقرفدوی شاه عالم باد شاه غازی

نسخهٔ بیست ونهم

این نسخه نقل دیگری از کلیّات عرفی گردآوردهٔ سراجا است که آن را این نویسنده در کتابخانهٔ مجلس شورای ملی تهران [1] یافت. در این نسخه نام کاتب و سال کتابت ذکر نشده امّا بر طبع بیانات عبدالحسین حائری، فهرست‌نگار، این نسخه در اوایل قرن یازدهم کتابت شده اگر این اندازه درست است، این نسخه قدیمی‌تر از دیگر نسخ این نوع می‌باشد. که قبلاً معرفی شدند.

این نسخه با لوح زیبا و دو صفحهٔ مزیّن و مرصّع از دیباچهٔ عبدالباقی نهاوندی آغاز می‌شود امّا چنان می‌نماید که صفحهٔ اولینش از بین رفته و به جای آن، صفحهٔ اولین بخش رباعیّات که بعد از بخش غزلیّات می‌آید، یافت می‌شود.

همین طور دو صفحهٔ قبل صفحهٔ آخرین این دیباچه بعد اختتام رباعیّات یافت می‌شود. و آخرین صفحهٔ دیباچه، (صفحهٔ دوازدهم این نسخه) دارای ترقمه نیز می‌باشد. در صورت موجوده بخش اوّل مشتمل بر دیباچهٔ نهاوندی بر دوازده صفحهٔ نخست این نسخه گسترده است.

۱- ذکر آن در فهرست کتابخانهٔ مزبور بر صفحهٔ ۳۲۶ در جلد هشتم با نمرهٔ ۲۵۲۴ آمده است.

از صفحهٔ سیزدهم با لوح زیبا و دو صفحهٔ مزیّن بخش مثنوی آغاز می‌شود و مثنوی مجمع‌الابکار در ۷۸ صفحهٔ آینده گنجانده شده است. تعداد اشعارش ۱۳۶۴ است و بعد آن از صفحهٔ ۹۱ تا صفحهٔ ۱۱۵ مثنوی دیگر، شیرین خسرو، با ۴۲۴ شعر یافت می‌شود. بخشی که به قصاید بستگی دارد از صفحهٔ ۱۱۶ با یک لوح زیبا و صفحهٔ مزیّن و آراسته آغاز می‌شود و تا صفحهٔ ۲۷۸ ادامه دارد. مجموع تعداد قصاید و تعداد اشعار در آن علی‌الترتیب ۶۵ و ۲۸۰۰ است. بعد این قصاید در همان بخش ترکیب‌بندی است مشتمل بر ۷ بند با ۸۱ شعر که از صفحهٔ ۲۷۸ تا صفحهٔ ۲۸۲ ادامه یافته است. (واقعاً" این ترکیب بند مشتمل است بر ۸ بند و ۹۳ شعر امّا بندی با دوازده بیت به طور جداگانه در میان قصاید یافته می‌شود. آخرین قسمت این بخش از صفحهٔ ۲۸۳ تا ۲۹۹ مشتمل است بر ۳۳ قطعه با ۲۶۵ شعر. بخش چهارم که غزلیّات را در بر دارد نیز با لوح قشنگ و دو صفحه از صفحات آراسته از صفحهٔ ۳۰۲ از اشعار زیر آغاز می‌شود:

عنایت تو چنان زد صلای معموری — که در دیار محبت دل خراب نماند
تـه پیالهٔ حسن تو را مه کنعان — چنان کشید که رشحی به آفتاب نماند
بده به دست عنایت عنان عرفی را — ببین که نیم قدم در ره صواب نماند

و به صفحهٔ ۵۱۵ موجود، به پایان می‌رسد و آن هم ورقی باید با آخرین اشعار غزلیات و اولین اشعار رباعیات ولی چنان می‌نماید که از بین رفته است. تعداد غزلیّات در شکل موجود این نسخه ۵۰۳ و تعداد اشعار در آن ۳۳۵۷ است. رباعیات از صفحهٔ ۵۱۶ (در شکل موجودهٔ نسخه) آغاز می‌شود و به صفحهٔ ۵۵۱ به پایان می‌رسد. تعداد آنها ۱۵۶ است اما طوری که قبلاً ذکر شد، پنج رباعی دیگر بر صفحهٔ اولّین این نسخه یافت می‌شود و بدین ترتیب در این نسخه تعداد رباعیّات ۱۶۱ است با ۳۲۲ بیت. چنانکه قبلاً ذکر شد دو صفحهٔ آخر این نسخه یعنی صفحات ۵۴۲ و ۵۴۳ دارای جزو آخرین دیباچهٔ نهاوندی هستند که در صفحهٔ ۵۴۳ هم به اختتام نمی‌رسد.

باید متذکّر شود که فتوکپی این نسخه که این نویسنده با خود دارد فاقد دو صفحه از بخش قصیده‌ای است که ۳۶ بیت دارد و با مصرع زیر آغاز می‌شود:

«سپیده دم که زدم آستین به شمع شعور» بنابراین دو ورق این نسخه یکی از بخش قصیده و دیگری از بخش غزلیّات کم می‌نمایند.

نسخهٔ زیر بیان نمونهٔ زیبای خط نستعلیق است که روی کاغذ سمرقندی نوشته شده.

صفحات ۲-۱ ، ۱۴-۱۳ ، ۹۲-۹۱ ، ۱۱۶-۱۱۵ و ۳۰۲-۳۰۱ مطلا ، مذهّب و دارای لوحهای زیبا هستند و جدول آن عموماً زرد و لاجوردی است.

مجموع تعداد اشعار در این نسخه ۸۳۵۷ است (مجمع‌الابکار با ۱۳۶۴ بیت ، شیرین خسرو با ۴۲۴ بیت ، قصاید با ۲۸۰۰ بیت ، ترجیع‌بند با ۹۳ بیت غزلیّات با ۳۳۵۴ بیت و رباعیّات با ۳۲۲ بیت) و در آن هیچ‌یک از منظومات نادر و مهم مثل ساقی‌نامه، مثنوی در هجو شعرای معاصر، ترکیب‌بند و رسالهٔ نفسیه شامل نیست.

نسخهٔ سی و پنجم

این نسخهٔ دیگر (نسخهٔ هشتمین) همین نوع یعنی نقل نسخهٔ گردآوردهٔ سراجا، می‌باشد که در کتابخانهٔ دانشگاه تهران نگهداری می‌شود[1]. در فهرست کتابخانهٔ مزبور تعداد ابیاتی که در این نسخه یافت می‌شوند، ۱۴۰۰۰ ذکر شده که درست نیست. فهرست‌نگار پس از مطالعهٔ دیباچهٔ عبدالباقی خیال کرده که این نسخه مکمل گردآوردهٔ سراجا هست که واقعاً ۱۴۰۰۰ شعر داشته است. ولی تعداد واقعی ابیات را که در این نسخه وجود دارد نشمرده است. حقیقتاً این نسخه کامل نیست و تنها دارای دیباچهٔ عبدالباقی نهاوندی، بخش قصاید و قسمت غزلیّات است.

این نسخه، مثل دیگر نسخه‌های این نوع، از دیباچهٔ نهاوندی آغاز می‌شود و این دیباچه در ۱۴ صفحه آورده شده است. و دو صفحهٔ اولینش به اندازهٔ زیادی آراسته و مزیّن به لوح قشنگ و تذهیب هستند. بعد بخش قصاید آغاز می‌شود که بر ۱۷۴ صفحه مشتمل است و هر صفحه دارای ۱۹ بیت است. و در این قسمت با قصاید معروف قصاید نادر (مکمل یا غیرمکمل) هم شاملند و کل تعداد آنان ۷۵ است و با ۳۱۸۶ بیت قصیده. دو صفحهٔ اولین این بخش هم خیلی مزیّن و دارای لوح عالی هستند بخش سوم مشتمل بر ۸۴۸ غزل با هفتاد بیت هم با دو صفحهٔ مزیّن که دارای لوح خیلی قشنگ هم هستند، آغاز می‌شوند. و بر ۳۴۵ صفحه گسترده است.

این نسخه اگر چه در همهٔ معانی خوب است، ولی ناقص می‌باشد و در آن مثنویات ،

۱- فهرست کتابخانهٔ دانشگاه تهران، جلد دهم ، ۳۰۳۳

ترجیع‌بند، ترکیب‌بند، قطعات و رباعیات شامل نیستند و در این صورت به جای ۱۴۰۰۰ شعر که در فهرست ذکر شده دارای فقط ۸۸۵۶ بیت قصیده و غزل است. به هر حال این نسخه یکی از نسخه‌های بسیار مهم است. دراین معنی که مشتمل است بر همهٔ غزلیّات که در نسخهٔ اول و پنجم یافت می‌شوند و تعداد اشعار قصیده هم تقریباًهمان است که در این دو نسخه یافت می‌گردند، این امر تصدیق و توثیق می‌کند، که همهٔ این غزلیّات و قصاید اصلی هستند.

به طوری که گفته شد این نسخه ناکامل است و اگر مکمل بود از نسخهٔ اول و پنجم اهمیّتش کمتر نبود. نسخهٔ زیر که ناتمام است ترقیمه ندارد ولی از کاغذش ظاهر می‌شود که آن در ورق یازدهم نوشته شده است. کاتب هم معلوم نیست.

به طور مختصر تعداد قصائد و غزلیات و تعداد ابیات آنها که در این هشت نسخه، که نقل نسخهٔ گردآوردهٔ سراجا هستند به این شرح است.

نمرهٔنسخه	تعدادقصاید	تعداداشعارقصاید	تعدادغزلیات	تعداداشعارغزلیات
۱	۸۶	۳۲۹۷	۸۶۰	۵۶۶۸
۲	۶۶	۲۷۵۰	۵۲۱	۳۴۳۴
۵	۸۶	۳۳۴۳	۸۵۵	۵۶۵۵
۷	۶۶	۲۷۷۷	۵۲۰	۳۴۰۹
۸	۷۶	۳۱۴۳	۸۱۹	۵۴۰۸
۱۲	۵۶	۲۵۹۲	۵۲۱	۳۴۳۴
۲۹	۶۵	۲۸۰۰	۵۰۳	۳۳۵۷
۳۵	۷۵	۳۱۸۶	۸۴۸	۵۶۷۰

فهرست کتابخانهٔ سلطنتی چنین می‌نماید که دو[۱] نسخه دیگر از این نوع (یعنی دارای دیباچهٔ نهاوندی و رسالهٔ نفسیه) در آن کتابخانه نگهداری می‌شوند ولی بدبختانه نتوانستم از آنها استفاده بکنم همین طور از فهرست آقای منزوی چنان می‌نماید که نسخهٔ وی این نوع در[۲]

۱- شمارهٔ ردیف ۳۲۰ و ۳۲۱ در فهرست دیوان های خطی محفوظ در آن کتابخانه.

۲- فهرست نسخه‌های خطی فارسی، جلد سوم، ردیف ۲۴۶۹۱.

ذخیرهٔ فرهاد معتمد هم نگهداری می‌شود. آقای منزوی در مجلد هفتم فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان نسخهٔ دیگر همین نوع را نشان داده است که در موزهٔ ملی کراچی محفوظ است و مطابق این فهرست آن در ۱۰۷۶ استنساخ شده است. پس تعداد نسخه‌های کلیّات عرفی که از نسخهٔ اصلی گردآوردهٔ سراجا نقل شده‌اند، به دوازده می‌رسد و هشت نسخه را در اثر موجوده به کار برده‌ام.

نسخهٔ قسم دوم (ترتیب دادهٔ ناظم تبریزی)

نسخهٔ هفدهم

علاوه بر دوازده نسخهٔ مذکور که همه نقل های کلیات عرفی گردآوردهٔ سراجا هستند نسخهٔ دیگر مهم، آن است که در کتابخانهٔ عثمانیه ، حیدرآباد (هندوستان) نگهداری می‌شود[۱].

چنانکه قبلاً ذکر شده، مسودات کلام عرفی که بر مبنای آن سراجا کلیّات عرفی را درست کرد، در سال ۱۰۳۱ هجری به دست محمّد صادق ناظم تبریزی افتاد و او در چند روز نقل دیگری از کلیات عرفی را درست کرد، که در بارهٔ آن در تذکرهٔ خود نظم گزیده، اشاره کرد. (سوای شاهنوازخان هیچ یک از تذکره نویسان بعدی آن را ذکر نکرده‌اند) امّا ناظم ندانست که سراجا قبلاً این کلیّات را ترتیب داده است. خوشبختانه طی جستجوی مسودات کلام عرفی برای تدوین این اثر، بنده در دانشگاه عثمانیه به کلیّات مزبور بالا برخوردم[۲]. که ثابت می‌کند این نسخه که دارای دیباچهٔ ناظم نیز هست و در پایان آن دیباچه مهرش وجود دارد نسخهٔ حقیقی گردآوردهٔ ناظم است، که او به خط خود نوشت. و چنان به نظر می‌رسد که آن در تصرّف بعضی از اشخاص برجسته و ممتاز صورت گرفته است و روی برگ اول این نسخه کلمات زیر وجود دارد:

«عبدالوهاب خان فدوی پادشاه غازی احمد شاه بهادر[۳]»

۱- فهرست کتابخانهٔ دانشگاه عثمانیه (ص ۶۷۲)، نمرهٔ ۵۷۶.

۲- بر بنای این نسخه دکتر نعیم الدین قسمتی از مثنوی عرفی را در اسلامک‌کلچر(شمارهٔ اکتبر ۱۹۵۹ میلادی) به چاپ رسانیده اما وی به ارزش این نسخهٔ مهم آشنا نشده آنرا فقط در نسخهٔ قدیم نوشته است.

۳- او شاید برادر محمد علی خان والاجاه نواب ارکات (در جنوب هند) باشد.

و در همان صفحه عبارتی وجود دارد که در آن وضع نسخه بیان شده است ونمایشگر نام دیگر یعنی «میرزامحمدعلی» است. عبارت سوم بدین قرار می‌باشد:

«داخل روزنامچهٔ کتابخانهٔ سرکار تحویل جیورام به تاریخ ۸ شهرربیع‌الاول ۴۳»

تصدیق دیگر که به دنبال مهر محمّدسعید(۱) قرار دارد، به طور زیر است:

«به تاریخ نهم شهر ذیقعدةالحرام سنهٔ ۳ مطابق سنهٔ ۱۱۱۶ هجری این کتاب را از نزد سیادت‌پناه محمدطاهر جیو اردستانی خویش حکیم‌الملک که ساکن محل بندراند در مقام گریز در اثنای مرور از آن جااز مشاراليه خرید نموده شد. من متکلّمات اقل‌الخلیفه‌لاشی‌فی‌الحقیقت‌العبدابن‌العبدمحمدسعید.» ورق ۱ (الف) نیز دارای امضاء و مهری است اما این مهر آن قدر بد وضع شده که تنها واژه «عالمگیر» روشن است. امضاء هم خراب شده اما کلمات زیر خوانده می‌شود.

«کلیّات عرفی .... سنهٔ ۱۰۹۰ .... داخل عاریت شده»

بر همان صفحه مهرهای تیپوسلطان (۲) و فرزندش شاهزاده محمد معزّالدین به کلمات زیر وجود دارند.

«سلطان محمد معزالدین سنهٔ ۱۲۲۳» «تیپوسلطان»

مهری با واژهٔ «یا مجیر» روی صفحهٔ نمرهٔ ۱ (الف)، نمرهٔ ۶ (الف) و در صفحات دیگر هم یافت می‌شود. صفحهٔ نمرهٔ ۵ (الف) که آنجا دیباچهٔ ناظم تبریزی به پایان می‌رسد، دارای مهر ناظم است به قرار زیر:

«محمّد صادق ناظم تبریزی»

صفحهٔ نمرهٔ ۱۱۹ (ب) و بعضی از صفحات بعدی نیز دارای مهر با کلمات زیر هستند.

«محمد موسی رضامجیر سنهٔ ۱۲۸۲ هـ»

این نسخه بر کاغذهای دست ساز قهوه‌ای رنگ باریک و مهره‌کشیده نوشته شده است و کمی کرم خورده است اما درست کرده شده. سال کتابت و نام کاتب و جائی که آنجا کتابت شده ذکر نشده اما از مهر ناظم تبریزی این امر روشن است که نسخهٔ اصلی ناظم است که به دست

۱- ممکن است که آن محمدسعیدخان باشد که در قشون تیپو سلطان منصب دار نظامی بود.

۲- تیپوسلطان (TIPU SULTAN) حکمران مملکت خدادمیسور (در هند جنوب) بود و در دفاع آزادی وطن خودعلیه انگلیسهادر سنهٔ ۱۷۹۹ میلادی در سری‌رنگاپتم شهید شد.

خودش نوشته و از عبارت زیر دیباچهٔ ناظم عیان است که آن دوران سفر حج از بندر سورت در سنهٔ ۱۰۳۱ نوشته شده بود:

«مومی‌الیه از رهگذر بخشی که سابقاًاز ثواب داشتی .... فرصت غنیمت شمرده و به قدم فرار اختیار سفر خجستهٔ اثر مکّهٔ معظمه .... نمود و نوعی شد که مخلص ایشان را در بندر سورت ملاقات کرد. در یک کشتی متوجّهٔ مقصد شدیم و در اثنای راه .... مسودات اشعار مولانا را در کسوت چاپلوسی و نرم‌جویی از او گرفته به نظر درآورد.... هوس ترتیب و ترقیم آن جواهر زواهر معرفت در سر شوریده تازه شد.... تا آنکه این گلدستهٔ ظرافت و مجموعهٔ لطافت در مدت یک ماه در قید رشتهٔ ترتیب و شیرازهٔ تدوین مقیّد گردید.....تاریخش از حروف "طی ترتیب[۱]" ظهور نمود.»

به هر حال این نسخه در صورت موجود بودن مشتمل است بر ۱۱۹۵۶ شعرنه، بر پانزده هزار بیت چنانکه ناظم در نظم گزیده و هم در دیباچهٔ کلیّات عرفی ادعا کرده است[۲]. به هر صورت این نسخه هم مثل نسخه‌های نمرهٔ ۱ و ۵ یکی از مهمترین نسخه‌های کلیات عرفی است و مثل آنها در کار گردآوری اثر موجود کاملاً مورد استفاده قرار گرفته است.

این نسخه در شکل کنونی با دیباچهٔ ناظم آغاز می‌شود که روی هشت صفحهٔ اول گسترده است. ۸۵ قصیده، به ترتیب الفبا ترتیب داده شده‌اند به دنبالش می‌آیند و روی صفحات ۲۲۸ بعدی گسترده‌اند و تعداد اشعارشان تا به ۳۲۸۳ بیت می‌رسد (نسبت به ۸۶ قصیده در هر دو نسخهٔ اول و پنجم به همراه ۳۲۹۷ و ۳۳۴۳ بیت بالترتیب). بعد قصاید چهار ترکیب‌بند و ترجیع‌بند هستند و آخرین آنها که دارای یک‌ونیم بند با بیست بیت، منظومهٔ ناتمام است.

بخش بعدی مشتمل بر مقطعاتی است که روی صفحات از ۲۶۵ تا ۳۰۱ گسترده‌اند تعداد آنها ۷۷ و تعداد اشعار آنها ۴۵۷ است. به دنبال این قطعات اشعار تحت عنوان «معمیّات» یافته می‌شوند و مجموع تعداد آنها ۳۰ می‌باشد و در صفحات ۳۰۱ تا ۳۰۸ آمده‌اند پس از معمیّات ۲۸ شعر متفرق هستند (به شمول ۲ دو بیتی‌ها) که بر روی صفحات ۳۰۸ تا ۳۱۱ آمده‌اند و تقریباً همان هستند که در نسخهٔ پنجم پس از قصاید یافت می‌شوند. نظمی که دنبال این اشعار

۱- طی = ۱۹ و ترتیب = ۱۰۱۲ پس سال ترتیب ۱۰۳۱ هجری است نه، ۱۰۳۳ چنانکه در نظم گزیده ذکر شده.

۲- در این نسخه ترتیب اشعار در قصاید.و غزلیّات تقریباً همان است که در نسخهٔ اول و پنجم، اما در نسخهٔ موجود بسیاری از غزلیّات که در ردیف آنند، از بین رفته و ممکن است به علت تلف شدن بعضی از اوراق باشد. صفحات نسخه بدون شماره هستند.

یافت می‌شود مجمع‌الابکار است که در ۹۹ صفحهٔ این نسخه گنجانده شده است و مشتمل است بر ۱۴۲۶ بیت (به مقابلهٔ ۱۴۰۸ بیت در نسخهٔ اول و ۱۴۰۳ اشعار در نسخهٔ پنجم) بعد مثنوی «فرهادو شیرین» می‌آید که در صفحات از ۴۱۲ تا ۴۴۳ ادامه یافته است و دارای ۴۳۳ بیت است (مقابل به ۶۳۶ بیت در نسخهٔ اول و ۴۳۵ در نسخهٔ پنجم). مثنوی سوم [1] در این نسخه همانا ساقی‌نامه‌ای است که ۱۴ صفحه را در بر گرفته. مثنوی چهارم یک مثنوی مثالها است که از هجو گویندگان معاصر آغاز می‌شود و به ستایش و تمجید حکیم الوالفتح به پایان می‌رسد و در قسمت دوم خود به طور بندها نظم شده است. این مثنوی از صفحهٔ ۴۴۸ تا ۴۵۷ آمده و دارای ۱۳۶ بیت است. بخشی که مربوط به غزلیّات می‌باشد از صفحهٔ ۴۵۸ آغاز می‌شود و در ۱۶۶ ورق آمده است و در صفحهٔ ۷۹۰ به پایان می‌رسد. مجموع تعداد غزلیّات در این نسخه ۶۳۳ است همراه با ۴۲۵۲ بیت نسبت به ۸۶۰ غزل همراه با ۵۶۶۸ بیت در نسخهٔ اوّل، ۸۵۵ غزل با ۵۶۵۵ بیت در نسخهٔ پنجم، ۸۱۹ غزل همراه ۵۴۰۸ بیت در نسخهٔ هشتم و ۸۴۸ غزل با ۵۶۷۰ بیت در نسخهٔ سی‌وپنجم. به دنبال غزلیّات قسمتی مربوط به غزلیّات ناقص[2] و اشعار متفرّق است. این بخش در ۶۴ صفحات (از ۷۹۱ تا ۸۵۵) آمده‌است و مشتمل است بر ۵۲۵ شعر (در مقابل ۷۵۰ شعری که در بخش مشابه در نسخهٔ اول و ۵۷۷ شعر در بخش مشابه در نسخهٔ پنجم و ۶۰۵ بیت در بخش مشابه در نسخهٔ هشتم) یافت می‌شوند.

بخش رباعیّات در ۲۹ برگ است (از صفحهٔ ۸۳۶ تا ۹۱۴) و تعداد مجموع آنها ۲۸۷ است همراه با ۵۷۴ بیت (نسبت به ۳۶۳ رباعی در نسخهٔ اوّل، ۲۳۲ در نسخهٔ دوّم، ۳۱۴ در نسخهٔ پنجم، ۱۹۰ در نسخهٔ هشتم، ۱۶۱ در نسخهٔ بیست‌ونهم و ۱۹۴ در نسخهٔ هفتم).

در ضمن نقل دیگری در مجموعهٔ شخصی پرفسور محمّد شفیع در لاهور وجود دارد و منزوی در فهرست مشترک نسخه‌های خطی پاکستان به آن اشاره کرده است و متأسفانه نگارنده نتوانسته است که ازاین نسخه استفاده کند.

نسخه‌های قسمت سوم

۱- طوری که در پاورق صفحهٔ پیشین ذکر شده صفحات این نسخه بدون شماره هستند و شماره‌ها که اینجا ذکر شد مطابق شماره‌هائی است که این نویسنده بر فتوکپی این نسخه داده. سبب کمی اشعار اتلاف اوراق دربخش‌های غزل و باعیّات و غیره می‌باشد.

۲- نسخه‌های اوّل و پنجم و هفدهم تنها نسخه‌هایی هستند که در آن این بخش مخصوص مشتمل بر اشعار متفرّق وجود دارد.

(علاوه بر نقل‌های نسخهٔ سراجا یا ناظم تبریزی)

نوع سوم از نسخه‌های موجود کلیّات عرفی آنهائی هستند که با کلیّات عرفی ترتیب دادهٔ سراجا یا ناظم هیچ‌گونه ربطی ندارند. تعداد آنها قابل ملاحظه است و علاوه بر کتابخانه‌های معیاری در بسیاری از کلکسیون‌های شخصی یافت می‌شود و برخی از آنها آنهائی هستند که حتّی قبل از اثر سراجا کتابت شده. از آن جمله لااقل سرنسخه یعنی نسخهٔ چهارم، ششم و دهم است که در بارهٔ آن احتمال غالب است که در زندگانی عرفی نوشته شده بودند. از آنها نسخه‌ای است که ترقیمه هم دارد و مطابق آن سه سال قبل از وفات عرفی نقل شده بود. در تدوین نسخهٔ موجود این نسخه به طور نسخهٔ چهارم به کار برده شده است. علاوه بر این چهار نسخه از نسخه‌های دیگر خیلی مهمی، در کتابخانه‌های هندوستان و ایران و ترکیه و اروپا و باکسان علم دوست آنجا نگهداری می‌شوند و تعداد آن خیلی زیاد است . چند نسخه‌ای هم از این نوع را در تدوین این نسخه به کار برده‌ام و در صفحات آینده ذکر چند تا از آنها خواهد آمد.

نسخه‌های دورهٔ زندگانی عرفی

نسخهٔ چهارم:

مستندترین و قدیمی‌ترین همهٔ نسخه‌های کلام عرفی است که در کلکسیون شخصی این نگارنده است و در تدوین این اثر همان طرح به طور نسخهٔ چهارم مورد استفاده قرار گرفته است. این تنها نسخهٔ نوشتهٔ زندگانی عرفی است که در سال کتابت آن در خاتمهٔ نسخه ذکر شده که محتملاً ذی‌قعدهٔ سال ۹۹۷ هجری است.[۱] این نسخه روی برگ (الف) دارای مهر قطب‌شاه

۱- سطور زیر نمایشگر کتابت آن هستند:

«تحت هذاالکتاب بالخیروالصواب کلیّات عرفی شیرازی به تاریخ شهر ذی‌قعده روز یک شنبه ۹۹۰۴»

رقم آخرین این عدد سال، روشن نیست. چون در ماه ذی قعده روز یک شنبه در سنهٔ ۹۹۷ دو اتّفاق می‌افتد این رقم را هفت می‌خوانم. این نمی‌تواند چهار شود زیرا این نسخهٔ کلیّات حداقل دارای یک قصیده‌ای است که در سنهٔ ۹۹۷ سروده شده بود.

است. و واژه‌های مهر به قرار زیر هستند: «سلطان محمّد قطب‌شاه[1] بندۀ شاه نجف». نام کاتب هیچ جا ذکر نشده اما در پایان کلیّات شعر زیر یافت می‌شود.

به یـادگار نـوشتم مـن ایـن کـتابت را　　　دگر خط من لایق کتابت نیست (کذا)

که نشان می‌دهد که این نسخه توسط خوش‌نویس معروف یا پیشه‌ور [حرفه‌ای] نوشته نشده. این نسخه در خط نستعلیق معمولی تحریر شده است و نسبت به نسخه‌های دیگر که در تدوین این اثر به کار برده شده‌اند درست‌تر نقل شده و در آن غلطها مثل نابودنی است.

این نسخه‌ها بخشی آغاز می‌شود که مربوط به قصائد است. صـفحۀ اولش دارای لوح رنگین است (هیچ‌یک از صفحات دیگر دارای تزئین و آرایش نیست). این بخش در ۱۳۹ صفحه گنجانده شده است و ۴۵ قصیده همراه با ۲۱۳۳ بیت در آن وجود دارد و میان آنها ترکیب‌بندی است که با مصرع «نوای مدح که سنجی دلا مبارک باد» آغاز می‌شود که مشتمل بر ۹ بند با ۱۰۲ بیت است. (این منظومات به ترتیب الفبای عربی مدوّن نشده) بلافاصله پس از آخرین قصیده از صفحۀ ۱۳۹ بخش قطعات آغاز می‌شود، که دارای ۳۰ منظومه است و مجموع تعداد اشعارشان به ۲۲۸ می‌رسد. این بخش در ۱۵۴ صفحه به پایان می‌رسد و قسمت غزل از صفحۀ ۱۵۶ آغاز می‌شود. مجموع تعداد این غزلیّات ۴۷۰ است و اشعاری که در آن شامل است تعدادشان بـه ۳۱۲۲ می‌رسد. اینها در ۱۱۰ برگ جای داده شده‌اند همراه با ۲۱۸ صفحه سطور. از صفحۀ ۳۷۱ (که آنجا غزلیّات به پایان می‌رسند) و بخش رباعیّات آغاز می‌شود و در ۱۹ برگ با ۳۶ صفحه نوشته ادامه یافته است و مجموع تعداد رباعیّات در این بخش ۲۰۰ است.

بخش دیگر این نسخه مربوط به مثنوی‌هااست. این بخش در ۲۱ برگ جای داده شـده است (با ۴۱ صفحۀ نوشته شده) و از صفحۀ ۴۰۸ این نسخه آغاز می‌شود و در صفحۀ ۴۴۸ به پایان می‌رسد که آنجا این نسخه هم به اختتام می‌رسد. از این مثنویها مجمع‌الابکار مشتمل است بر ۳۳۶ بیت منتخب. در مثنوی دیگر خسروشیرین هم تعداد ابیات کمتر است یعنی فقط ۳۲۷. بدین ترتیب این نسخه بر روی هم رفته دارای ۲۱۳۳ بیت قصیده، ۱۰۶ بیت ترکیب‌بند، ۳۱۲۲ شعر غزلیّات، ۴۰۰ بیت رباعیّات و ۶۶۳ بیت مثنویات است و مجموع تعداد ابیات در ایـن نسخه به ۶۴۲۴ بیت می‌رسد.

۱- حکمران ریاست گو لکنده در جنوب هند که از ۲۴ ژانویه ۱۶۱۲ میلادی تا ۱۱ فوریه ۱۶۲۶ حکمرانی کرد.

نسخهٔ ششم

نسخهٔ دیگری که در باره‌اش ادعا شده که در پایان قرن دهم کتابت شده همان نسخه‌ای است که راجع به آن ابن‌یوسف شیرازی در فهرست کتابخانهٔ مجلس شورای ملی در این الفاظ ذکر کرده[1]:

«در دیوان عرفی شیرازی: این نسخه به خط نستعلیق خوب نگارش یافته و نخستین دیوان عرفی است. ظاهراً در اواخر قرن دهم نوشته شده برگها با طلا و لاجورد جدول کشی شده است.»

توسط التفات رایزن سابق فرهنگی سفارت ایران در هند به دست آوردن فتوکپی این نسخه توفیق یافتم. این نسخه مشتمل است بر تعداد اشعار کمتر از اشعاری که در دیگر نسخه‌ها یافت می‌شود امّا روشن نشد که آقای ابن‌یوسف آن را چطور «نخستین دیوان عرفی» گفته است. این نمی‌تواند «دیوان اوّل» باشد که عرفی خودش آن را در سال ۹۹۶ هجری قمری گردآوری کرده و مطابق رباعی زیر دارای بیست‌وشش قصیده و دویست‌وهفتاد غزل و هفتصد بیت قطعه و رباعی بوده

این طرفه نکات سحری و اعجازی

چون گشت مکمل به رقم‌پردازی

مجموعه طراز قدس تاریخش یافت

«اوّل دیوان عرفی شیرازی» = ۹۹۶هجری)

۳۷+ ۷۱+ ۳۶۰+ ۵۲۸

احاد مصراع تاریخ = ۱+۶+۴+۶+۱+۱+۷ = ۲۶ (تعداد قصاید)

عشرات مصرع تاریخ = ۳۰+۱۰+۵۰+۷۰+۸۰+۱۰+۱۰+۱۰ = ۲۷۰ (تعداد غزلیّات)

مآت مصرع تاریخ = ۲۰۰+۳۰۰+۲۰۰ = ۷۰۰

۱-این نسخه همان است که احمد منزوی در فهرست نسخه‌های خطی فارسی به شمارهٔ ۲۴۶۵۷ ذکر کرده. امّا مطابق احمد منزوی آن دارای ۳۷۰۰ بیت است ولی این نویسنده درآن فقط ۳۴۸۸ بیت شمار کرد.. ابن یوسف شیرازی در فهرست کتابخانهٔ مجلس شورای ملی آن را به شمارهٔ ۱۰۲۷ (صفحات ۵۲ - ۳۵۱) ذکر کرده است.

زیراکه در نسخهٔ موجود تعداد قصاید و غزلیّات به ترتیب ۲۴ و۳۴۸ بیت و مجموع تعداد اشعار قصعات و رباعیّات فقط ۲۵۷ است نه که ۷۰۰ چنانکه از رباعی مذکور برمی‌آید.بعلاوه، چنانکه قبلاً ذکر شد، طبق بیان ناظم تبریزی هنگامی که سراجا با همهٔ مسودات عرفی به اراده حج سفر می‌کرد بعد از تدوین دیوان توسط ناظم آن مسودات توسط مردم ریگستان به سرقت رفت و در صورت غیبت آنها نمی‌توان دریافت که کدام یک از او در قصیده وغزل درآن دیوان اوّل شامل بودند. اگر از "دیوان نخستین" مراد ابن یوسف دیوان گمشدهٔ عرفی است، آن هم درست نیست زیرا دیوان مذکور مشتمل است بربعضی از منظومات که در آثار چاپ شده هم یافت می شوند.

به عقیدهٔ این نویسنده این یکی از مجموعه‌هایی به نظر می‌رسدکه به گفتهٔ ملّاعبدالقادربدایونی (صاحب منتخب‌التواریخ) در دوران حیات عرفی تهیّه شده[۱]بود.بدون تردید این نسخه به خط نستعلیق زیبا نوشته شده امّا تعداد غلط ها در آن بسیار است.این امر نشان می‌دهد که در آن هنگام تقاضای زیاد برای دیوان عرفی وجود داشته و دیوان مورد نظر نیز توسط خوش‌نویسی برای کسب پول نوشته شده بود.این نسخه جز این ارزش دیگر ندارد که چنانکه ابن یوسف ذکر کرده است.از جمله نسخه‌هائی است که‌در زمان عرفی نقل گردیده است.[۲]این نسخه‌ها یک بخش مربوط با قصاید آغاز می‌شود واین بخش در صفحهٔ ۸۶ به پایان می‌رسد. مجموع تعداد قصاید، چنانکه نوشته شد فقط ۲۴ است که به طور کلی دارای ۱۰۲۵ بیت هستند. در این بخش از صفحهٔ ۲۷ تا ۶۰ در پاورق و حاشیهٔ اشعار شیخ سوری نقل شده‌اند. از صفحهٔ ۸۶ بخش قطعات آغاز می‌شود و در صحفهٔ ۹۹ به پایان می‌رسد و مجموع تعداد آنها پانزده است با ۱۸۱ بیت. دنبال قطعات بخش غزلیّات است که با ۳۴۳ منظومه بعدی رباعیّات آغاز می‌شود که تعداد آن ۳۸ است. این نسخه در صفحهٔ ۲۶۷ (برگ ۱۳۴ الف) به پایان می‌رسد و به طور کلی مشتمل است بر ۳۴۸۸ شعر، قصیده و قطعه و غزل و رباعی.

۱-ملّابدایونی نوشته « او و حسین ثنائی عجب طالعی دارند که هیچ کوچه و بازار نیست که کتاب فروشان دیوان هردو کس را در سر راه گرفته ایستند و عراقیان و هندوستانیان نیز به تبرک می‌خرند»

۲-«اساسی که بر آن ابن یوسف این نسخه را از نوشتهٔ اواخر قرن دهم خیال می‌کندبر این نویسنده روشن نیست.»زیراکه‌نه سال کتابت آن ونه نام‌کاتب آن در نسخه موجود است . فقط ازکاغذ اندازه توان کرد که آن کی نوشته شده.

نسخهٔ دهم

نسخهٔ دیگر بسیار زیبا از دیوان عرفی در کتابخانهٔ تاگور در دانشگاه لکهنو (هندوستان) وجود دارد. آن زمانی در تصرف یک دانشمند از برهمن کشمیری، پندیتا بیچ ناتحوکول پسر رتن ناتحوکول،[۱] که یکی از سکنهٔ منصورگر، لکهنو بود، قرار داشت. کاغذ و تذهیب و آرایش این نسخه نمایشگر این امر است که آن در عهد اکبرشاه نقل شده و امکان آن دارد که حتّی در زمان عرفی کتابت شده[۲] و ممکن است که مثل نسخهٔ ششم این هم یکی از نسخه‌هایی باشد که به گفتهٔ بدایونی، در حیات عرفی نوشته شده بود برای کسب پول و یا برای دادن، هدیه و تبرّک به کسی از هندوستانیان یا عراقیان.

این نسخه به خط شکستهٔ نستعلیق زیبا روی پایگاه ۲۰ سانتی متر و ۱۱ سانتی‌متر نوشته شده و تا اندازه‌ای توسط کرمها و آب زیان دیده. آن روی ۱۴۱ برگ گسترده است امّا برخی از اوراق آخرین مشتمل بر غزلهای ردیف و، ه، ی، و هم بسیاری از رباعیّات از بین رفته‌اند. این نسخه به هر حال در صفحه‌ای به پایان می‌رسد که دارای چهار رباعی است که پس از صفحه‌ای می‌آید که روی آن بخش غزلیّات ردیف "ن" به اختتام می‌رسد و بخش غزلیّات در ردیف "و" آغاز می‌شود با غزلی از مصرع زیر: «تو ای زاهد برو افسانهٔ باغ ارم بشنو»

این نسخه ولو که ناتمام و ناقص است، مشتمل است بر تعداد بزرگی از غزلیّات و بسیاری از آنها چنان هستند که تا کنون چاپ نشده‌اند و تنها در نسخه‌های نادر و مکمّل مثل ۱،۵،۸،۱۷،۳۵ یافت می‌شوند و این امر را توثیق می‌کنند که غزلیّات غیر معروف و غیر چاپ شده شامل این پنج نسخه حقیقتاً مال عرفی هستند و آنها را الحاقی نباید شمرد. و از این رو این نسخه دارای ارزش و اهمیت است. نسخه نیز به درستی کتابت شده و در شکل ناقص موجود به طور کلّی ۶۱۲ غزل همراه با ۴۱۲۸ شعر در بر دارد و این تعدادی است تقریباً برابر تعداد اشعاری

۱- ممکن است که این رتن ناتحوکول، همین باشد که سرشار تخلّص می‌کرد و یکی از نویسندگان بزرگ زبان اردو به شمار می‌رود.

۲- یادداشت زیر بر این نسخه تأیید این امر را می‌کند.(این یادداشت تقریباً هفتاد سال قبل نوشته شده) «ایج این تکرو - ۴ پارک‌رود، لکهنو فیض‌آباد ـ ۱۹۳ برای فروش. بها دویست روپیه یا نزدیک - دیوان عرفی - اثر معروف عرفی، گویندهٔ ایرانی دربار اکبر شاه بزرگ. این نسخه به دست یکی از بزرگترین خوش‌نویسان آن عصر نقل شده گمان غالب است که بیش از سیصد سال قدمت دارد.» (ترجمه از انگلیسی)

که در نسخهٔ ۱۷ است (بخش غزلیّات این هر دو نسخه ناقص است و اگر کامل بود امکان زیاد هست که تعداد غزلیّات و اشعار در آن برابر غزلیّات و اشعار غزلیّات که در نسخ اوّل و پنجم و سی‌وپنجم هستند بوده یعنی زیاده از پنج‌هزاروششصد بیت)

نسخهٔ سی و شش

این یکی از نسخه‌های بسیار قدیم دیوان عرفی است که کاغذ و خط آن نشان می‌دهد که از نسخه‌هائی است که حتی قبل از گردآوری کلیّات عرفی توسط سراجا کتابت شده بودند. بدبختانه این نسخه هم ناتمام است و هیچ جا تاریخ کتابت آن درج نشده و سوای برگ ۱۳۶ صفحهٔ دیگر دارای مهر هم نیست که کتابت نسخه را نشان بدهد و این مهر هم کاملاً خوانا نیست.

این نسخه توسط همکار و دوست این نویسنده آقای دکتر خان‌محمّدعاطف به بنده اهدا شد و اکنون جزئی از کتابخانهٔ شخصی بنده را تشکیل می‌دهد و آن در ۱۴۹ صفحه گنجانده شده است که از آن جمله آخرین سیزده صفحه مشتمل بر ۱۵۴ رباعی می‌باشد و آخرین صفحات این بخش از بین رفته. روی ۱۳۶ برگ بخش اوّلین، غزلها قرار دارد که تعداد آن ۶۲۲ است که از جمله آنها ۳۶ غزل بر حواشی یافت می‌شوند و چنان به نظر می‌رسد که در زمانهای بعدی کتابت شده.

غزلها در حدود ۴۳۰۰ بیت است و تعداد اشعار رباعی ۳۰۸ است و بدین ترتیب این نسخه به طور کلی دارای ۴۶۰۰ بیت می‌باشد.

این نسخه مهم است نه تنها از دیدگاه قدمت بلکه بدین جهت که بسیاری از غزلیّات که معمولاً مشکوک و مردود تصوّر کرده می‌شدند، از روی این نسخه، که قبل از تدوین کلیّات عرفی توسط سراجا نقل شده، درست و حقیقی می‌نماید.

نسخهٔ سی و هفتم

آقای احمد منزوی در صفحهٔ ۲۴۳۷ در فهرست خود نسخه‌ای (به شمارهٔ ۱۴۶۵۵) را نشان داده است که در کتابخانهٔ مجلس سنای سابق نگهداری می‌شده و در بارهٔ آن نوشته که گویا از خود سراینده است. در دوران سفر اوّلین به ایران این نویسنده این نسخه را دید و فتوکپی‌اش را

بدست آورد و بر صفحهٔ اولینش عبارت زیر از دکتر مهدی بیانی یافت:[۱]

«مسودهٔ دیوان عرفی، که ظاهراًبه خط عرفی است»
امرداد ماه ۱۳۳۷ "مهدی بیانی"

زیر این عبارت مهر کتابخانهٔ مهدی بیانی است که از آن روشن می‌شود که حقیقتاً این نسخه متعلق به دکتر مهدی بیانی بوده و ازکتابخانه‌اش به کتابخانهٔ مجلس سنا منتقل گشته است.

چنانکه مهدی بیانی نوشته،این نسخه به ظاهر مسوده می‌نماید و اکثر اشعار آن قلم زده و ترمیم شده‌اند[۲] و به ظاهر بنابراین ترمیمات آقای دکتر مهدی بیانی به این نتیجه رسیده که این مسوده به خطّ عرفی است و او خودش بر اشعارش نظر ثانی کرده ترمیمات را انجام داده، و الّا نشان دیگری نیست که ثابت کند این خط عرفی است[۳]. این نسخه خط عرفی باشد یا نباشد اینقدر حتمی است که این نسخه بسیار قدیمی است و ممکن است که از آن نسخه‌ها باشد که در حیات عرفی شیرازی نوشته شده باشند و اگر این طور باشد، در آن صورت هم این نوشتهٔ بعد از

۱- رئیس سابق کتابخانهٔ سلطنتی

۲- مثلاً در قصیده‌ای که با مصراع «ز آسمان و زمین مژده ناگهان آمد» آغاز می‌شود در شعر زیر:

بیا بیا که ز اقبالت ای بهشت نهم   زمانه برتر از امید کامران آمد

«ای بهشت نهم» از «ای بهشتی نظم» ترمیم شده. همین طور در عقیده که از این مصرع با «تبارک‌الله از آن آسمان شتاب کرنگ» آغاز می‌شود در چند جا ترمیم یافت می‌شود. همین طور در دیگر قصاید و در غزلیّات هم هست مثلاً در غزل مسلسل در مدح اکبرشاه در این مصراع: «که باشد بر سر من سایهٔ ایوان شاه اینجا» "سایهٔ ایوان شاه" از "سایهٔ عالم پناه" ترمیم شده. در بعضی اشعار اصلاً مصرع ها غلط نوشته شده بودند و بعد درست کرده شدند مثلاً در اصل نسخهٔ مثنوی بود:

آبروی شمع را بیهوده نتوان ریختن   روبه از بی‌جگری رم کند از بیشهٔ ما

مصرع اولی غلط است و بر حاشیه درست کرده شده به این طور: اندر آن بیشه که ما شیر ویبم آفت نیست.

۳- در کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران نسخه‌ای است از دیوان حافظ که ترقیمهٔ زیر دارد:

«علی‌طریق المکاتبه بیدالمذنب الّراجی
به خالق‌الاجدابن مخفور زین الدّین محمّد عرفی»

از این ترقیمه می‌نماید که این نسخه به خط عرفی نوشته شده زیرا که اسم پدرش خواجه زین‌الدین و سیّدی محمّد تخلّص عرفی بود. خط این نسخه از خط مسودهٔ مذکوره مختلف است اما در این مسوده خط بعضی ترمیمات از خط این دیوان حافظ مماثلت دارد. پس امکان داردکسي دیگر این نسخه را نوشته و عرفی خود آن را دیده و بعضی از اشعار آن را قلمزدکرده و در بعضی دیگر ترمیمات نموده است. نمونهٔ دیگری از خط عرفی به نظر این نویسنده نیامد امّا از دیباچهٔ نهاوندی روشن است که عرفی خوش‌نویس بوده است.

۹۹۷ هجری است زیرا که آن دارای قصیده‌ای است که در تغزیت حکیم ابوالفتح[1] و تهنیت عبدالرحیم خانخانان سروده شده و به این مطلع آغاز می‌شود:

ز آسمان و زمین مژده در فغان آمد   که آفتاب زمین، تاج آسمان آمد

این نسخه که از اوّل و آخر ناتمام است، و در صورت موجود از بخش قصیده آغاز می‌شود. و این بخش که تا صفحهٔ ۶۸ گسترده است، دارای ۳۲ قصیده و یک ترکیب‌بند است اما بر صفحهٔ چهارم اشعار غزلیّات عرفی هم یافت می‌شوند. بعد از آن بخش قطعات آغاز می‌گردد و در صفحهٔ ۸۴ خاتمه می‌یابد. بخش بعدی مشتمل بر مثنویات است و با ساقی نامه آغاز می‌شود به دنبال آن مثنوی مجمع الابکار است که به صفحهٔ ۳۸ ختم می‌شود. بعد ترجیع‌بندی است در مدح حکیم ابوالفتح. بخش غزل از صفحهٔ ۱۴۰ آغاز می‌شود و در صفحهٔ ۲۲۴ به اتمام می‌رسد و در همین صفحهٔ نسخه در شکل موجود به طور ناتمام به اختتام می‌رسد.. در حاشیهٔ بخش غزلیّات اشعار دیگران مثل شفائی، اختری، عزّتی، نقی، شاپور و حسنی و غیره هم یافت می‌شوند.

چنانکه گفته شد این نسخه اگر چه قدیمی است ولی نوشتهٔ عرفی نیست و بر مبنای قدمت آن، آن را به عنوان نسخهٔ ۳۷ در تدوین کلیّات موجود به کار برده‌ام.

نسخهٔ شانزدهم

نسخهٔ دیگر قدیمی از کلیّات عرفی که در باب آن تصور می‌شود که در عهد اکبراعظم کتابت شده در کتابخانهٔ رضا رامپور (هندوستان) نگهداری می‌شود و منزوی به آن اشاره کرده و نوشته است:[2]

«........نسخه، که یکی از آنها به روزگار سراینده پیش از ۹۹۹ نوشته شده "یادداشتهای مهدی غروی، مجّلهٔ وحید : ۳۵ : ۴۸"»

این یکی از نسخه‌های زیباو منقّش آثار عرفی است که مشتمل بر برخی از نقاشی‌های مینیاتوری است و فقط بر بنای آنها تعیین زمان کتابت آن می‌توان کرد زیرا که سال تهیهٔ نسخه

۱- حکیم ابوالفتح شیرازی در سنهٔ ۹۹۷ هجری رخت از جهان بر بست.

۲- فهرست نسخه‌های خطی فارسی، جلد سوم، صفحهٔ ۲۴۳۷

هیچ‌جا ذکر نشده ولو که نام کاتب شیخ جمال الدین در خاتمهٔ کلیّات یافت می‌شود. این نسخه دارای همهٔ آثار عرفی نیست و این امر طبیعی است زیرا که آن قبل از تدوین کلیّات عرفی توسط سراجا کتابت شده و می‌نماید که یکی ار آن نسخه‌هاست که ملّا بدایونی ذکر کرده. ارزش این به حیث دیوان عرفی از این جهت زیاد نیست بلکه آن یکی از قدیم‌ترین نسخه‌های آثار عرفی است و یکی از نمونه‌های زیبا از خوش‌نویسی و نقاشی است.

این نسخه با کتابچه‌ای تحت عنوان «گناه صغیره و کبیره» از قلم محمّدبن علی (که ظاهراً بعداً افزوده شده) آغاز می‌شود و بعد از پانزده صفحهٔ این رساله پنج صفحهٔ آخرین این بخش دارای قسمت آخرین رسالهٔ نفسیّه است. و بعد مثنوی مجمع‌الابکار آغاز می‌شود که بر ۸۴ صفحه گسترده و دارای ۱۱۳۴ بیت است. ۳۲ صفحهٔ بعدی به مثنوی دیگر "خسروشیرین" اختصاص دارد که دارای ۴۲۰ بیت است. بعد این بخش دو مثنوی، بخش قصیده آغاز می‌شود و به طور کلّی تعدادشان شامل یک ترجیع‌بند ۳۹ است گسترده بر ۱۳۹ صفحه و دارای ۱۸۴۵ بیت. بعد قصائد بیست و دو صفحه بر سی قطعه مشتمل‌اند و تعداد مجموعهٔ اشعار قطعات ۲۷۱ است. پس از قطعات بخش رباعی است که در سی‌وچهار صفحه گنجانده شده و دارای ۱۶۲ منظومهٔ این نوع است. غزلیّات که تعدادشان ۴۲۱ است، با ۲۷۱۵ بیت بر ۲۲۸ صفحهٔ آخرین این نسخه گسترده‌اند. به طور کلّی این نسخه مشتمل است بر ۶۷۰۹ بیت.

چند نمونهٔ دیگر از نسخه‌های مهم و با ارزش

۱ـ نسخهٔ سوّم

این نسخهٔ مهم در کتابخانهٔ آزاد، دانشگاه علی‌گره (هندوستان) وجود دارد. ولو که تعداد اشعار در آن کمتر از آن است که در نسخ مهم دیگر یافت می‌شود، باز هم ارزش آن بنابر درستی و شمول آن بر برخی از نظمهائی است که در هیچ یک از نسخه‌های دیگر یافت نمی‌شود.

از ترقیمه‌ای که در پایان نسخه وجود دارد روشن است که آن در سال ۱۰۵۷ هجری قمری در جهان آباد توسط سیّد کرم‌الله‌ابن سیّداحمد استنساخ شده و از خط نسخه که نستعلیق معمولی

است و از درستی آن چنین به نظر می‌رسد که کاتب از جملهٔ دانشوران بوده نه از خوش‌نویسان حرفه‌ای.

این نسخه با غزلیّات آغاز می‌شود و در ۱۹۴ صفحهٔ اولّین گنجانده شده است. تعداد مجموع آنها ۶۸۰ است با ۲۵۲۲ بیت. از صفحهٔ ۹۷(ب) قسمت رباعیّات آغاز شده در صفحهٔ ۱۲۴ (ب) به پایان می‌رسد و تعداد مجموع آنها ۲۶۵ است. سپس قسمتی آغاز می‌شود که به قصائد مربوط است و اولین قصیده با مطلع زیر آغاز می‌گردد:

ای متاع درد در بازار جان انداخته　　گوهر هرسود در جیب زیان انداخته

امّا بعد ورق اولّین این بخش به نظر می‌آید چند تا ورق افتاده است و قصاید با مصرعهای زیر که بر آن اوراق باشند روی حاشیهٔ اوراق از دیگر نسخه‌ای نقل شده تا نسخه به پایهٔ تکمیل برسد.

۱ـ ای برزده دامن بلا را	۲ـ تبارک‌الله از این آسمان شتاب کرنگ
۳ـ دگر صفیر طبیعت به سازآگاهی	۴ـ رفتم ای غم ز در عمر، شتابان رفتم
۵ ـ اقبال کرم می‌گزد ارباب همم را	۶ـ ای مرا به زشتی اعمال نومیدی گواه

امّا این قصاید که در حاشیه نوشته شده اکنون ناخوانا است زیراکه بعضی از قسمت‌های آن هنگام صحافی کردن بریده شده و روشنائی هم گسترده. تعداد قصاید در این نسخه فقط پنجاه است و بخش مربوط آنها در صفحهٔ ۲۰۱ به پایان می‌رسد. روی همان صفحه ساقی‌نامه با هفتاد بیت آغاز می‌شود و بعد از آن بخش قطعات از صفحهٔ ۲۰۴ (ب) آغاز شده و در صفحهٔ ۲۱۶ به اختتام می‌رسد. تعداد قطعات ۳۹ است و آنها به طور کلّی دارای ۳۰۸ شعر هستند.

قسمت بعدی مربوط به مثنویّات است و از این جهت بسیار مهم است که دارای برخی از اشعاری است که در نسخه‌های دیگر یافت نمی‌شود. این قسمت از صفحهٔ ۲۱۶ (ب) آغاز می‌شود از اشعار مثنوی خسرو شیرین که به طور کلّی ۲۶۳ هستند. مثنوی دیگر، مجمع‌الابکار، از صفحهٔ ۲۲۵ (ب) آغاز می‌شود و در صفحهٔ ۲۷۳ (الف) به پایان می‌رسد و جمعاً دارای ۱۴۰۷ بیت است.

بعد پاره‌های پراکنده از مثنویهای ناقص و ناتمام و گوناگون آغاز می‌شود و به طور کلی ۲۲۰ شعر در این نوع هستند. این مثنویها با ابیات زیر آغاز می‌شوند:

۱ـ ای نـادره طـبع وحـی پـرداز　　جـبریل جـناح عـرش پـرواز
۲ـ روزی از کـوچه‌ای درویشـی　　جگـر از داغ قـناعت ریشـی
۳ـ عندلیبی در قـفس دارد خـروش　　عشق گلزارش زند در سینه جوش
۴ـ شتاب آورید ای عـزیزان شـتاب　　کـه آمـد جگـر گـوشهٔ آفـتاب

آخرین بخش این نسخه مشتمل است بر اثر منثور "رسالهٔ نفسیّه" که تا اندازهٔ زیادی به درستی استنساخ شده.

۲ـ نسخهٔ سیزدهم

این نیز نسخهٔ خوبی است که در موزهٔ سالار جنگ، حیدرآباد (هـندوستان) نگـهداری می‌شود و مثل نسخهٔ دوازدهم (نوشتهٔ مقصورعلی شیرازی در سنهٔ ۱۰۶۴ هـ ق) کـه در هـمان کتابخانه محفوظ است به اندازهٔ زیادی آراسته و در آغاز هر یک از بـخش‌ها دارای عـنوانـهای نفیسی است.

ایـن نسـخه بـا رسـالهٔ نـفسیّه آغـاز مـی‌شود و بـعد از آن مـثنویّات مـجمع‌الابکـار و خسروشیرین یافت می‌شوند که به ترتیب ۱۲۸۱ و ۴۳۲ بیت دارند. پس از آن بخش قـصیده می‌آید که دارای سی‌وهشت منظومه این نوع با ۱۸۲۸ بیت است.

ترکیب‌بند که به شعر:

نـوای مـدح کـه سـنجی دلا مـبارک بـاد　　تـهوّر نـفس نـعمه‌زا مـبارک بـاد

آغاز می‌شود، شامل این بخش است امّا دارای فقط هفت بند با هشتادو دوشعر است و تعداد قطعات و رباعیّات به ترتیب ۲۸ و ۱۵۱ با ۲۵۷ و ۳۰۲ شعر است. بزرگ‌ترین بخش این نسخه مشتمل است بر غزلیّات که تعداد آنها ۴۰۷ و تعداد ابیاتشان ۲۵۹۰ است تعداد مجموع اشعار در این نسخه ۶۷۷۲ است. نسخه شامل ۲۶۷ صفحه است و به اندازهٔ قابل ملاحظه‌ای به درستی و خوبی استنساخ شده. سال کتابت و نام کاتب هیچ جا ذکر نشده.

۳ـ نسخهٔ پانزدهم

(کاتالوگ نمره ۱۴۶۴ دواوین)

این نسخه از بهترین هفت نسخهٔ آثار عرفی است که در کتابخانهٔ آصفیهٔ حیدرآباد وجود دارد و علاوه بر اینکه نمونهٔ خوبی از خوش‌نویسی است، نمونهٔ نفیسی از آرایش گُلی و تزئینات رنگی هم است.

این نسخه با رسالهٔ نفسیّه آغاز می‌شود و دو صفحهٔ اوّلش مزیّن و مذّهب و دارای آرایش گلی است به دنبالش مثنوی مجمع‌الابکار است شامل بر ۹۳ صفحه نوشته و دارای ۱۳۶۵ بیت. مثنوی دوم شیرین و فرهاد است مشتمل بر ۴۰۳ بیت. بعد بخش قصائد است دارای سی و پنج منظومه آن نوع که عموماً در همهٔ نسخ یافته می‌شود و تعداد مجموع ابیات این قصاید ۱۷۹۶ است. تعداد قطعات فقط بیست‌ودو می‌باشد و هیچ یک از آن نادر و کمیاب نیست. بزرگترین بخش نسخه مشتمل است بر غزلیّات که تعداد آنها ۴۲۷ است و تعداد مجموع اشعار این بخش ۲۵۹۰ می‌باشد. تعداد رباعیّات در این نسخه قابل ملاحظه است ولی نظمی مثل ترکیب‌بند یا ترجیع‌بند وجود ندارد، تعداد اشعار نسخه ۶۶۳۵ است.

نام خوشنویس محمّدامین ضبط شده امّا سال ومحل کتابت هیچ جاذکر نشده‌است.

۴ـ نسخهٔ بیست و دوّم

گذشته از نسخهٔ دوم که قبلاً ذکر شد، در کلکسیون حبیب گنج در کتابخانهٔ مولانا آزاد، دانشگاه علی‌گره نسخهٔ مهم دیگری وجود دارد. سال کتابت نسخه با اینکه ذکر شده، باز هم روشن نیست و می‌توان آن را سال ۱۰۲۶ یا ۱۰۳۶ هر دو خواند امّا به گمان غالب این سال ۱۰۳۶ هجری است و اسم کاتب عبدالصمدبن عبدالقادر صدیقی می‌باشد. نسخه به خط بدی نوشته شده و از قصائد آغاز می‌شود و تعدادشان ۴۸ است با ۲۳۱۲ بیت. بعد قصائد، بخش قطعات است که تعدادشان ۳۱ است با ۱۸۲ بیت بعد از آن بخش مثنویّات آغاز می‌شود و دارای مثنویّات مجمع‌الابکار (با ۱۲۶۳ شعر) و خسرو شیرین (با ۳۵۶ شعر) است. سپس بخش غزل است دارای ۴۰۶ منظومه با ۲۷۰۶ بیت و رباعیّات آخرین قسمت این نسخه را تشکیل می‌دهند و تعدادشان ۲۵۵ است با ۵۱۰ بیت. تعداد مجموع اشعار این نسخه ۷۳۳۴ می‌باشد و چیزی درخور ذکر در این نسخه وجود ندارد بجز اینکه این نسخهٔ کهن است. بعضی از صفحات

آخرینش ناقص و ناتمام هستند.

۵ ـ نسخهٔ بیست و سوّم

نسخهٔ قدیمی و مهم دیگری که در سال ۱۰۳۲ هجری نوشته شده و قسمتی از آن در حدود ۱۰۲۹ هجری کتابت شده در کتابخانهٔ مولانا آزاد، علی‌گره نگهداری می‌شود. این نسخه چنین به نظر می‌رسد که بسیاری از صفحات اصلی خود را از دست داده که در تاریخ بعدی نقل کرده بدان افزوده شده تا نسخه به پایهٔ تکمیل برسد.

نسخه از قصائد آغاز می‌شود و با جمع ترکیب‌بند و ترجیع‌بند تعداد آن پنجاه و دو می‌شود. هشتاد و دو صفحهٔ اوّل این نسخه به خط نورالله است. سپس دو ورق به خط خوش‌نویسی عهد بعدی است و بعد از آن به خط خوش‌نویس اصلی ادامه می‌یابد تابه صفحهٔ ۱۲۸ جائی که صفحات اصلی عوض کرده شده و دوازده قصیده باقیمانده به خط غلامعلی است.

تعداد مجموع قصاید، چنان که گفته شد، ۵۲ است و تعداد مجموع اشعارشان به ۲۶۸۴ می‌رسد که از آن جمله ۷۳۸ بیت که در ۳۶ صفحه مشتمل است، به خط اصلی نیستند.

بعد قصائد، قسمت قطعات است که ۲۴۰ صفحه را در بر دارد امّا به استثنای دو صفحه که مشتمل بر ۱۰ قطعه‌اند، صفحات باقیمانده تعویض گردیده و تعداد مجموعهٔ اشعار قطعات در این نسخه ۳۲۲ است. به دنبال قطعات بخش غزلیّات است که از صفحهٔ ۲۱۰ آغاز می‌شود و در صفحهٔ ۴۸۵ به پایان می‌رسد و سراسر این قسمت مشتمل است بر ۳۵۷۵ بیت غزل (که تعداد آن ۵۶۰ است).

همهٔ این بخش به خط خوش‌نویس اصلی است. از این گذشته، قسمتی که مربوط به رباعیّات است نیز دارای ۶۰ غزل است که شامل صفحات تعویضی است و تعداد اشعارشان ۳۶۷ است. بدین طریق تعداد مجموعه اشعار غزلیّات در این نسخه ۶۲۰ می‌باشد که از آن جمله ۵۶۰ شعر به خط خوش‌نویس اصلی است و شصت شعر باقیمانده به خط خطّاطی است که به عهد بعدی بستگی دارد و تعداد مجموع اشعار غزلیّات ۳۹۵۲ است که از آن جمله ۳۵۷۵ به خط نورالله است و باقیمانده ۳۶۷ شعر به خط غلامعلی است.

بخشی که مربوط به رباعیّات است واقعاً درمیان دو قسمت غزلیّاتی که در بالا بدان اشاره

شد جا داده شده و قسمت اولینش که مشتمل بر ۲۲۶ رباعی است توسط نورالله در سال ۱۰۲۹ هجری نوشته شده و قسمت بعدی که دارای بیست و یک رباعی می‌باشد توسط غلامعلی استنساخ شده.

پس از این رباعیّات، سه تا رباعی وقطعه وجود دارند که در نسخهٔ دیگر سوای نسخهٔ بیست‌وهشتم یافت نمی‌شوند. این رباعیّات و قطعه به صورت زیر هستند و ظاهراً نمی‌توانند اثر طبع عرفی باشند.

آمد بوجود چون شهنشاه جهان — نیکو خلقی به رخ چو ماه تابان
تاریخ زنام و لقبش گفت به من — شاهزاده سلیم شاه سلطان جهان

۳۲۳+ ۱۴۰+ ۳۰۶+ ۱۵۰+ ۵۹
۹۷۸

ای ز آمدنت خاطر عالم خوشنود — در مقدم تو گشت زیانها همه سود
در باغ ولایت تو در باغ جهان — زیب گل گلزار جهان خواهد بود

۱۹+ ۵۰+ ۲۵۸+ ۵۹+ ۶۱۶+ ۱۲
۱۰۱۴

المنّة لله که ز لطف سبحان — آمد خلفی به خانهٔ شاه جهان
چون کرد زمانه فخرازآمدنش — تاریخ ولادت طلب از "فخر جهان"

۸۸۰+ ۵۹
۹۳۹

تولّد شاهزاده شد اجمیر — کان دل باخته ازآن سرکو
بین که از بهر سال تاریخش — ظفر و فتح می‌نماید رو

۹۰۰+ ۸۰
۹۸۰

قسمت آخرین نسخه مربوط به مثنویّات است. از آن مجمع‌الابکار که توسط نورالله نقل شده دارای ۱۰۸۷ بیت است و بر ۸۴ صفحه شامل است و ۱۷ صفحهٔ باقیمانده(دارای ۲۴۴ بیت) صفحات عوض شده‌اند که خوش‌نویس دیگری نوشته. پس مجموع تعداد اشعار این مثنوی ۱۳۳۱ است. مثنوی دیگر خسروشیرین مشتمل است بر ۴۱۱ بیت که همه به خط نورالله نوشته شده‌اند. از یادداشتی که در پایان این مثنوی وجود دارد چنین بر می‌آید که نسخهٔ اصلی در سال ۱۰۳۲ هجری به تکمیل رسید و در شکل موجود آن مشتمل است بر ۹۲۳۷ شعر همه اصناف

سخن.

۶ـ نسخهٔ بیست و پنجم

این نسخه با وجود اینکه ناقص است امّا تنها نقل معتبر و موثق کلیّات عرفی است[1] که در کتابخانهٔ خدابخش بانکیپور، پتنه (هندوستان) نگهداری می‌شود. مثل نسخه‌های دیگر از آثار عرفی این نسخه نیز با رسالهٔ نفسیّه آغاز می‌شود که از ورق یک (الف) تا ورق پانزده (الف) را شامل است و در صفحهٔ آخرین رساله فقره‌ای جداگانه استنساخ شده[2] تحت عنوان "رقعه که در هنگام نزع فرموده" و با جملهٔ "ای نفس گلبانگ لاف خردمندی و تزویر...." .از برگ ۱۵ (ب) مثنوی مجمع الابکار آغاز می‌شود امّا برخی از صفحات آخرینش از بین رفته است. و رشتهٔ این نظم در صفحهٔ ۵۸ (ب) با شعر:

«همنفسی کرد ز وی جستجوی   کاین همه زاری ز چه داری بگوی»

ناگهان گسسته می‌شود. بلافاصله پس از شعر مذکور بالا روی صفحهٔ ۵۹ (ب) نوشتهٔ زیر وجود دارد: «تمام شد کتاب خسرو شیرین من کلام ملّا عرفی».

که نشان می‌دهد که در نسخهٔ اصلی بعد از مثنوی مجمع‌الابکار مثنوی خسرو شیرین وجود داشته و حالا با قسمتی از مجمع‌الابکار از بین رفته. پس از بخش مثنوی یعنی از ورق ۵۹ (ب) قصاید آغاز می‌شود و تعداد مجموعهٔ آنها ۳۸ است با ۱۸۹۴ بیت به دنبال آنها از صفحهٔ ۱۳۴ (ب) بخش قطعات آغاز می‌شود. این بخش دارای سی‌و‌پنج قطعه با دویست‌و هفتاد و پنج بیت است. بخشی که مربوط به غزلیّات است از صفحهٔ ۱۴۵ آغاز می‌شود امّا برگها دارای غزلیّات در ردیف "ب" و "ت" و بعد در ردیف "ش" تا ردیف "م" از بین رفته‌اند و تعداد مجموعهٔ غزلیّات درکلیّات به شکل موجود فقط ۳۵۰ است با ۲۲۴۰ بیت. بخش آخرین این کلیّات که از برگ ۲۴۰ آغاز می‌شود مربوط به رباعیّات است و به طور کلّی تعداد آنها ۱۵۸ است.

چنانکه ظاهر است، این نسخه ناقص می‌باشد و در آن تعداد مجموع برگها ۲۵۹ است با

۱- نمرهٔ ۵۰۵/۲۵۳ در فهرست آن کتابخانه .

۲- در نسخهٔ کلیّات عرفی که در دائرهٔ شاه‌علیم، اله‌آباد (هند) نگهداری می‌شود این فقره نیز در تحت همان عنوان جداگانه ذکر شده. ممکن است عرفی در آخرین ایّام حیات خود رسالهٔ نفسیّه را نوشته باشد واین فقرات مخصوص که به راستی جزو رسالهٔ نفسیه‌اند ممکن است در بستر مرگ نوشته شده باشند.

۵۹۲۷ بیت. نسخه به خط نستعلیق خوبی بر اوراق با حاشیه‌های رنگین و مذهّب و دارای عنوانهای آراسته نقل شده. اسم خوش‌نویس و سال کتابت جایی ذکر نشده است.

۷ـ نسخهٔ بیست و ششم

این نسخهٔ ناتمام در کلکسیون سبحان‌الله در کتابخانهٔ مولانا آزاد در دانشگاه علی‌گره (هندوستان) وجود دارد. چند تا از برگهای اوّلینش از بین رفته و در شکل موجود آن از قصاید آغاز می‌شود که تعداد آنها پنجاه است و دو تا از آنها در حاشیه استنساخ شده‌اند پس از ۲۲ قصیده ترکیب‌بندی است با مصرع آغاز «نوای مدح که سنجی دلا مبارک باد» و بعد قصاید باقیمانده بر ۵۶ صفحه مشتمل است. بدین ترتیب این بخش دارای ۵۰ قصیده و یک ترکیب‌بند است شامل ۱۲۲ صفحه با ۱۹۵۰ بیت. از برگ ۷۱ بخشی مربوط با غزلیّات آغاز می‌شود که شامل ۲۸۳ صفحهٔ آینده می‌شود و تعداد مجموع اشعار در این بخش ۳۲۴۵ است. آنگاه مثنوی در هجو دوستان منافق است با ۱۰۸ بیت. بعد این بخش قسمت قطعات است که شامل ۲۲ صفحه است و رباعیّات در حاشیه‌های صفحات نسخه استنساخ شده. اسم خوش‌نویس هیچ جا ذکر نشده. سال کتابت در پایان نسخه نوشته شده است ولی به طوری خراب شده که خواندنش ممکن نیست. ارزش این نسخه تنها بدین جهت است که آن دارای مثنوی هجو معاصرین است که نادر و کمیاب می‌باشد و فقط در چند نسخهٔ دیگر یافت می‌شود.

۸ـ نسخه بیست و هفتم

درکتابخانهٔ مولانا آزاد، علی‌گره نسخهٔ خوب دیگری از کلیّات عرفی وجود دارد، این نسخه درسال ۱۰۶۵ هجری قمری توسّط عبدالجبّار شاگرد خوش‌نویس معروف میرعماد استنساخ شده. این مجموعه نیز با قصائد آغاز می‌شود که ۷۲ صفحهٔ اوّل این نسخه را در بر دارد و تعداد آنها ۵۰ است با ۲۳۷۰ بیت. پس از قصائد بخش قطعات آغاز می‌شودکه شامل ۳۴ صفحه است. تعداد این قطعات فقط ۴۲ است ولی این بخش دارای ترکیب بندی (که به این مصرع آغاز می‌شود: "نوای مدح که سنجی دلا مبارک باد") و نیز ترجیع‌بندی (با این مصرع آغاز

می‌شود: "ای حسن تو برتر از چه و چون") هم است و با شامل بودن آنها تعداد مجموع اشعار در این بخش به حدود ۵۱۶ می‌رسد. به دنبال این بخش، بخش مربوط به غزلیّات می‌آید که شامل ۲۳۳ صفحه است و تعداداً مجموع اشعار غزلیّات در این مجموعه در حدود ۳۴۶۱ است. پس از غزلیّات بخش رباعیّات است که مشتمل بر ۳۲ صفحه و تعداد آن‌ها ۱۹۵ است. آخرین بخش این نسخه شامل مثنویّات بوده ودر واقع این بخش مهم‌ترین بخش‌های این نسخه است که علاوه بر مثنوی مجمع‌الابکار (با ۱۴۲۱ ابیات از ورق ۲۲۴ "ب" تا ۲۶۵ "الف") وخسرو شیرین (گسترده از برگ ۲۷۱ "الف" تا ۲۸۳ "ب" با همراه ۴۳۹ شعر) دارای پاره‌های سه مثنوی دیگر است که از صفحهٔ ۲۶۵ "الف" تا ۲۶۷ "ب" ادامه دارد با ۹۷ بیت.[1] هیچ یک از این پاره‌ها بجز نسخهٔ سوم (نوشتهٔ ۱۰۵۷) در نسخهٔ دیگر یافت نمی‌شوند. بعد این پاره‌های مثنوی در خدمت دوستان منافق و در مدح حکیم‌ابوالفتح به این مصرع آغاز «آمدم چون دوا شفیق و نفیض» و از صفحهٔ ۲۶۷ (ب) تا ۲۶۹ (الف) ادامه یافته است و پس از آن ۶۳ بیت ساقی‌نامه یافت می‌شود، از وزق ۲۶۹ (الف) تا ۲۷۱ (الف). تعداد مجموع اشعار در این بخش در حدود ۲۰۷۸ است و تعداد اشعار در نسخه ۸۶۰۰ بیت.

نسخه با خط نستعلیق خوبی نوشته شده است و بخش‌های قصائد و غزلیّات با لوح‌های قشنگ و زیبا آغاز می‌شوند.

۹ـ نسخهٔ بیست و هشتم

این نسخه‌ای است که دکتر ریو در فهرست خود بدان اشاره کرده[2] و راجع به اثر موجود مراجعه و مشورت بدان لازم دانسته شده چه آخرین قسمت از این نسخه مشتمل بر اثر منثور گوینده است که دربارهٔ آن دکتر ریو می‌نویسد (ترجمه):

«هشتم ـ مجموعه‌ای از نثر پاره‌ها ـ نخستین نثر پاره نامه‌ای است که عرفی طی بیماری خود نوشته که در آن وضع ذهن خود در حضور مرگ را مورد

---

۱ ـ به گفتهٔ علاالدولهٔ کافی، عرفی در استقبال خمسهٔ نظامی به سروران پنج مثنوی همّت ورزید امّا سه مثنوی از این نوع به تکمیل رسیدند. گذشته از ساقی‌نامه، فقط ممکن است که این پاره‌های مثنویات از آن سه مثنوی ناکامل باشند که عرفی آغاز کرده ولی به تکمیل نرسانید.

۲ ـ فهرست نسخه‌های خطّی فارسی در موزهٔ بریتانیا، جلد دوم ، ص ۶۶۷، نمرهٔ Add.16793

شرح قرار می‌دهد. بعد بعضی از سخنرانیهائی است مربوط به موضوعات اخلاقی و مذهبی، مقدّمه‌ای بر فالنامه‌ای که برای اکبرشاه گردآوری شده، و نامه‌ای بر پزشکی به مناسبت، به حال آمدن خود و همین‌طور.»

این نویسنده فتوکپی این نسخه رابه دست آورد و آن مشتمل است بر ۲۷۶ برگ و هر صفحه مطابق ترقیمه در صفحهٔ آخرین یافت می‌شود.

سال استنساخ آن ۱۰۶۲ هجری است. این نسخه در هشت بخش توزیع شده وهر یک از آنها با عنوانی زیبا آغاز می‌شود. نخستین صفحه‌اش با وجودی که در عکس کاملاً آشکارا و روشن نیست، دارای فهرستی است که مطابق قول دکتر ریو ار آن مهاراجه تکیت رای، وزیر نواب اوده (در هند) است. بخش اوّلین این نسخه به غزلیّات بستگی دارد و در صفحهٔ ۹۷ به پایان می‌رسد.این غزلیّات در تعداد ۴۳۶ هستند با ۲۷۷۷ بیت. بخش دیگر که صفحهٔ اوّلینش نیز با لوح آغاز می‌یابد مربوط به قصائد است که تعدادشان ۵۲ است با ۲۳۷۴ بیت. این بخش از صفحهٔ ۹۹ (ب) تا ۱۷۳ (الف) ادامه یافته است و بعد آن از صفحهٔ ۱۷۴ الف بخش مربوط به مثنوی آغاز می‌شود با لوح زیبا. اوّلین مثنوی مجمع الابکار است که شامل ۳۱ صفحه است وبه‌طور کلّی دارای ۱۰۱۴ بیت می‌باشد (برخی از برگهای این قسمت از بین رفته به‌نظر می‌رسد).

از برگ ۲۸۶ الف مثنوی دیگر، خسرو شیرین، باعنوانی زیبا که در وسط صفحه قرار دارد، آغاز می‌شود وبه‌طور کلّی این مثنوی دارای ۳۵۳ شعر است. بعد از صفحهٔ ۲۱۷ ب مثنوی در هجو معاصرین و مدح حکیم ابوالفتح با لوح زیبا آغاز می‌شود که شامل چهار صفحه (با ۱۰۷ بیت) است.صفحهٔ ۲۲۱ الف دارای لوحی‌است و در پشت آن (یعنی از صفحهٔ ۲۲۱ ب) بخش قطعات آغاز می‌شود که تا برگ ۲۳۲ ادامه یافته است وبلافاصله پس از آن رباعی در تاریخ تولّد شاهزاده سلیم وسه رباعی دیگر منظومات همین قسم، که در نسخه بیست و سوّم هم وجود دارند، یافته می‌شوند[1] امّا چنان به چشم می‌رسد که اینها از نتیجهٔ فکر دیگران هستند. از صفحهٔ ۲۳۲ (ب) بخش رباعی که در تعداد ۲۲۰ هستند، آغاز می‌شود و تا برگ ۲۵۱ (ب) ادامه می‌یابد. بخش منثور که مشتمل بر اقتباسات است که دکتر ریو بدان اشاره کرده، از برگ ۲۵۲ (الف) آغاز

۱-آن‌ها از صفحات ۶۵-۶۶ ذکر شده‌اند.

می‌شود. این مشتمل است بر رسالهٔ نفسیّه، بعضی نامه‌ها و برخی از فقره‌های مربوط به فالنامه که برای اکبرشاه تهیّه شده، امّا شیوهٔ بی‌ترتیبی که در نقل پیش گرفته شده به منفعت این بخش لطمه زده است. در این بخش فقرات رسالهٔ نفسیّه و خطوط و نامه‌ها که عرفی به دیگران نوشت، به طوری به‌هم آمیخته‌اند که درست کردن آنها کاری است خیلی دشوار. این بخش شامل ۲۷ صفحه است و برای تدوین آثار منثور عرفی خیلی مهم است.

نسخه‌های دیگر خطی کلیّات عرفی

علاوه بر نسخه‌هائی که در بالا ذکر شد بسیاری از نسخه‌های خطی دیگر در کتابخانه‌های ایران و ترکیه و اروپا و پاکستان و افغانستان و هندوستان هم یافت می‌شوند واز آنها فقط چند تا (یعنی یک‌صدوبیست) را آقای منزوی در فهرست خود ذکر کرده[۱] است. برخی از آنها مستند و معتبر می‌باشند و دارای اشعاری و منظوماتی هستند که نادر و کمیاب‌اند.

یکی از آن جمله در تصرّف آقای کمال ادیب بیگ در دانشگاه آنقره است که دکتر نعیم‌الدین بدان مراجعه کرده و در آن ۱۸ قصیده نادر یافته و در مجلّهٔ انگلیسی "فرهنگ اسلامی" (Islamic culture) به چاپ رسانیده و هم در صورت کتابچه‌ای جداگانه تحت عنوان «بعضی از قصاید غیر معروف عرفی شیرازی» آنها را بعد تصحیح به کمک برخی از نسخه‌های مهمی که در کتابخانهٔ موزه قونیه و کتابخانهٔ ملّت، استامبول نگهداری می‌شوند، انتشار داد.

گذشته از نسخهٔ بیست و هشتم، که قبلاً ذکر شده برخی از نسخه‌های آثار عرفی در موزهٔ بریتانیا می‌باشد. یکی از آنها (که بر نمرهٔ ۲۹۷۹ در ضمیمهٔ فهرست نسخه‌های خطی فارسی در موزهٔ بریتانیا ذکر شده) در سال ۱۰۴۳ نقل شده بنابر اینکه نسخه قدیمی است دارای برخی از ارزشهاست امّا مشتمل بر هیچ نظم نادر و اشعار کمیاب نیست. در کتابخانهٔ اندیاآفس نیز دو نسخه ازکلیّات عرفی است که در خور ذکر است. یکی از آنها که به شمارهٔ ۱۴۵۱ در فهرست نسخه‌های خطّی فارسی در آن کتابخانهٔ ذکر شده، مشتمل است بر قصاید، غزلیّات ،قطعات، رباعیّات و مثنویّات مجمع‌الابکار و خسروشیرین، اما هیچ یک از آثار نادر مثل ساقی‌نامهٔ رسالهٔ نفسیّه مثنوی در هجو شعراء و غیره وجود ندارد. تنها ارزشی که آن دارد قدمت است زیراکه آن در

۱- صدها نسخهٔ مهمی که درکتابخانه های هند نگهداری می‌شوند، در این فهرست ذکر نشده.

سال ۱۰۲۱ هجری نوشته شده و یکی از آن نسخه‌هاست که قبل از تدوین کلیّات عرفی توسط سراجا درست شده بود.

نسخهٔ دوم که در سال ۱۰۶۶ هجری نوشته شده بود به شمارهٔ ۱۴۵۲ همان فهرست ذکر شده. این نسخه با رسالهٔ نفسیّه آغاز می‌شود و به دنبال آن مثنویهای مجمع‌الابکار و خسروشیرین یافت می‌شوند. آنگاه به ترتیب قصاید، قطعات، غزلیّات و رباعیّات می‌آیند. برخی از نسخه‌های کلیّات عرفی در کتابخانه "بودلین" نیز نگهداری می‌شوند و به شمارهٔ ۱۰۵۱، ۱۰۵۲، ۱۰۵۳، در فهرست کتابخانهٔ مزبور ذکر شده و همهٔ آنها بجز شمارهٔ ۱۰۵۲[(۱)] مشتمل بر تنها اشعاریست که عموماً در نسخه‌ها یافت‌می‌شوند. دو نسخه از کلیّات عرفی در کتابخانهٔ دانشگاه "کمبریج" نیز نگهداری می‌شوند امّا تفصیلات آنها در فهرست کتابخانه ذکر نشده. در کتابخانهٔ خدابخش، پتنه (هندوستان) علاوه بر نسخهٔ پانزدهم که قبلاً ذکر شده، برخی از نقلهای دیوان عرفی یا مجموعه قصائد عرفی نیز هست امّا هیچ یک از آنها (بجز نسخه‌ای که به شمارهٔ ۲۵۷ در فهرست چاپی آن کتابخانه ذکر شده که دارای مثنوی نادر در هجو شعراء معاصر است) اهمیتی ندارد. علاوه بر دو نسخه موزهٔ سالارجنگ (حیدرآباد هند) که قبلاً ذکر شده (نسخهٔ دوازدهم و سیزدهم) برخی از مجموعه‌های آثار عرفی در آن موجود است که از آن جمله نسخه‌هائی به شماره‌های ۴۱۲، ۴۱۸، ۴۸۱، در فهرست آن کتابخانه درخور ذکر است.

همین طور در کتابخانهٔ آصفیه علاوه بر نسخه‌ای که قبلاً ذکر شده (نسخهٔ پانزدهم) هفت نسخهٔ دیگر نیز وجود دارد که یکی از آن جمله (شماره ۲۲ دیوان) که به دست میرعلی خراسانی نقل شده دارای برخی از ارزشهاست و مشتمل است بر مثنویّات ، قصاید، غزلیّات و رباعیّات علاوه بر نسخهٔ ۱۶ که ذکر شده، کتابخانهٔ رضا، رامپور (هندوستان) دارای نسخهٔ پر ارزش دیگری نیست. در کتابخانهٔ دانشگاه الله‌آباد هم نسخهٔ مهمی از کلیّات عرفی موجود است. نسخهٔ دیگر از آثار عرفی در تصرّف آقای جعفرحسین در لکهنو بود و از او به دست شادروان پرفسور یوسف حسین موسوی رسید. این نسخهٔ خیلی مهمی است ولی به علت مرگ ناگهانی استاد موسوی

۱- از فهرست چنان می‌نماید که در صفحهٔ ۲۵ (الف) این نسخه، مثنوی کوچکی هست که از این شعر آغاز می‌یابد.

سایهٔ او بود که درباغ ناز بود تماشائیی گلهای راز

این مثنوی در نسخهٔ دیگری یافت نشد و چون این نسخه را نیز نتوانستم ببینم، آن را نتوانستم شامل آثار موجود بدانم



نتوانستم که آن را به دست آورده استفاده کنم.

کتابفروشی هراوئز آلمان HARASSOWITZ Book Sellers هم نسخهٔ خطی قشنگ‌عرفی را داشتند که این نویسنده آن را در نمایش کتابها در تهران مورد مطالعه قرار داد[۱].

این نسخه دارای پنجاه قصیده با ۲۴۵۵ بیت است که شامل هشتادوهشت صفحه ابتدائی نسخه است. پس از آنها ترکیب‌بند با ۱۰۶ بیت و ترجیع بند با ۱۳۸ بیت وجود دارند. تعداد قطعات سی و هفت است با۲۹۷ بیت که بعد ترجیع بند یافت می‌شود. پس از قطعات بخش غزلیّات است با ۴۴۰ منظومه دارای ۲۸۶۹ بیت. بعداً مثنویات مجمع‌الابکار و خسروشیرین هستند با ۱۱۹۳ و ۳۸۷ بیت. تعداد رباعیّات ۱۴۴ است و نظم آخرین نسخه ساقی نامه است با ۶۵ بیت و به طورکلی نسخه دارای ۷۷۹۸ بیت است. این نسخه در این معنی مهم است که دارای قطعه‌ای است که در دیگر نسخه‌ها یافت نمی‌شود و با بیت زیر آغاز می‌یابد:

دریا دلا ز بی مددی‌های روزگار   دارم دلی که سوزدم از شرم آن زبان

این قطعه شامل اثر موجوداست. همین طور غزلی که فقط در چند نسخه، مثل دهم، هفدهم، هجدهم،و بیست و هشتم یافت شد و با مطلع زیر آغاز می‌شود دراین نسخه هم وجود دارد[۲].

ز خوان نطق چو دادی غذای جان مرا   حلاوتی بده از حدّ خود بیان مرا

علاوه بر نسخهٔ شماره ۲۵۹۴ که در اثر موجود به صورت نسخهٔ بیست و نهم به کار برده شده است مجلس «شورای ملی تهران» دارای چند تا نسخهٔ دیگر کلیّات و دیوان عرفی است[۳] ولی از آنها چندتایی مهم هستند. از این نسخه شمارهٔ ۲۰۹ (که به طور نسخهٔ چهل و یک در اثر موجود به کار برده شده) اگر چه آغاز و پایان ندارد دارای قسمتی از رسالهٔ نفسیّه هست که از آن نسخه آغاز می‌شود.

بعضی از قطعات مولانا عرفی است که یکی از آنها در شرح بیماری خود به خانخانان نوشته بود و پس از آن بخش‌های قصاید و قطعات و غزلیّات و رباعیّات و سه مثنوی (ساقی‌نامه، خسروشیرین و مجمع‌الابکار) یافت می‌شوند ولی در آنها منظومهٔ نو و نادر نیست.

۱- در ماه آگست سال ۱۹۷۶ میلادی. این نسخه به صورت نسخهٔ چهلم به کار برده شده است.

۲- در اثر موجود این نسخه به صورت نسخهٔ چهل به کار برده شده

۳- شماره ۲۵۹۵، ۲۵۹۶، ۲۵۹۷، ۲۵۹۸، ۱۰۲۷، ۸۴۳ ف، ۵۱۷ به، ۱۰۳۶ (از این شماره و ۱۰۲۷ به صورت نسخه‌های ششم و هفتم به کار برده شده‌اند). ۳۳۸۸ ف، ۲۳۳۶/۸ ۳۰۱۲ اف، ۲۶۱۱ و ۲۵۷۱ ف، ۶۷۸ ن

اهمیت این نسخه فقط از این حیث است که دارای چند رقعه مولانا عرفی است و نیز یک قصیده دارد که نادر است. نسخهٔ کلیّات عرفی به شمارهٔ ۲۵۹۶ دارای قصاید نادر است و از این رو ارزش تمام دارد و در درستی اثر موجود به طور نسخه ۴۲ به کار برده شده است. تعداد اشعار در قصاید مختلفه هم به طوری است که در نسخهٔ اول و پنجم یافت می‌شود مثلاً در این نسخه هم تعداد اشعار در قصیدهٔ ترجمةالشوق ۲۲۰ است.

تعداد اشعار در این نسخه به ۸۱۰۰ می‌رسد. نسخهٔ شمارهٔ ۲۵۹۷ ناقص است و در شکل موجود فقط ۶۰۰۰ بیت دارد. نسخهٔ شمارهٔ ۲۵۹۸ نسخهٔ معمولی است در خط نستعلیق هندی و تنها اهمیّتش این است که یادداشتهای ملک الشعراء بهار را دارد. نسخهٔ شمارهٔ ۲۳۸۸ (ف) که دارای بیش از ۸۷۰۰ بیت است فقط از این حیث مهم می‌باشد که قصیده‌ای که از مطلع زیر آغاز می‌شود به طور درست نقل شده:

منم که شسته‌ام از لوح مدعا نیرنگ　　　نه تشنگی کش آبم و آرزو خُن رنگ

نسخه به شمارهٔ $\frac{۲۳۳۴}{۸}$ از این حیث قدری اهمیّت دارد که دارای رسالهٔ نفسیّه هم هست. نسخهٔ ۶۷۸(اف) دارای دو قصیدهٔ نادرست است که با این مطلع آغاز می‌شود:

آن طوطی‌ام برگ و برش داغ و اخگر است　　　زاغ و تذرو و باغچهٔ او سمندراست

زهی نظام ز شرع تو دین و دنیی را　　　ترا نیابت و شاهی ملک تعالی را

این نسخه به صورت نسخهٔ ۴۴ به کار برده شده است. نسخهٔ شماره ۴۴۸۸ هم از این حیث اهمیّتی دارد که دارای رسالهٔ نفسیّه است که به طور درست استنساخ شده.

در کتابخانهٔ سپهسالار نسخه‌های دیوان عرفی بر شماره‌های ۲۹۶، ۷۱۵۷، ۱۱۵۴، ۲۹۸، ۴۶۲، و ۲۹۷ یافت شدند ولی نسخه‌ای از این مهمتر نیست. دربارهٔ نسخهٔ شمارهٔ ۲۹۶ که دارای ۴۲۰۰ بیت است منزوی نوشته که پس از گردآوری دیوان اوّل عرفی گردآورده شد ولی از شکل موجود نسخه این درست نمی‌نماید. نسخه به شمارهٔ ۴۶۲ نسخهٔ قدیمی است که در سال ۱۰۱۴ هجری نوشته شده بود امّا فقط دو تا مثنوی و چهار مجلس تصویر است.

در کتابخانهٔ دانشگاه مشهد هم نسخه‌ای از کلیّات عرفی است که دارای منظومات زیر می‌باشد با ۹۵۴۸ بیت.

۱ـ قصائد	از ابتدا	تا صفحهٔ ۱۴۱	دارای	۳۵۳۰	بیت
۲ـ ساقی نامه	از ابتدا	تا صفحهٔ ۱۴۹	دارای	۹۰	بیت

۳ـ غزلیّات	از ابتدا	تا صفحهٔ ۴۰۰	دارای	۴۳۰۰	بیت
۴ـ قطعات	از ابتدا	تا صفحهٔ ۴۱۹	دارای	۳۰۰	بیت
۵ ـ رباعیّات	از ابتدا	تا صفحهٔ ۵۶۶	دارای	۵۱۰	بیت
۶ـ مثنوی مجمع‌الابکار		تا صفحهٔ ۵۴۱	دارای	۱۳۳۵	بیت
۷ـ مثنوی خسروشیزین		تاصفحهٔ ۵۷۰	دارای	۴۸۳	بیت

این نسخه به خط سیّد محمّدبن محمود حسینی توفانی در قسطنطنیه از چهارشنبه ۱۷ صفر ۱۰۵۳ تا سلخ رجب ۱۰۵۵ استنساخ شده بود. نسخه به خط نستعلیق است و صفحاتش مزیّن و آراسته هستند. بخش قصاید باسرلوح قشنگ آغاز می‌شود، صفحهٔ ۴۲۰ دارای یک پیشانی زمینهٔ طلا و مثنوی مجمع‌الابکار شامل یک سر لوح است و در هامش در صفحهٔ اوّل با طلاگل و بوته‌اندازی شده و میان سطور این دو صفحه طلااندازی دندان موشی و هم چنین دو صفحهٔ اوّل مثنوی خسرو شیرین دارای یک پیشانی زمینه طلاست. نسخه قشنگ است ولی منظومهٔ نادر ندارد. آن به صورت نسخهٔ ۵۰ در اثر موجود به کار برده شده‌است.

نسخهٔ دیگری که در اینجا باید معرفی شود نسخه‌ایست که درکتابخانهٔ موزهٔ ملّی دهلی، نگهداری می‌شود. و در این اثر به طور مأخذ چهل ونه به‌کار برده شده‌است. نسخه‌ای که در سنهٔ ۱۰۱۸ استنساخ شده از رسالهٔ نفسیّه آغاز می‌شود و اوّلین صفحاتش دارای طلااندازی و آرایش هستند.

بخش دیگر مشتمل بر قصاید از صفحهٔ نوزدهم آغاز می‌شود و دو صفحهٔ اوّل این بخش هم خیلی مزیّن و با آرایش هستند.این بخش که دارای ترکیب بند هم هست در صفحهٔ ۱۶۵ به پایان می‌رسد و از صفحهٔ دیگر بخش قطعات یافت می‌شود. دو صفحهٔ اوّلین این بخش هم خیلی زیبا و دارای آرایش طلاکاری هستند. بخش غزلیّات از صفحهٔ ۱۸۶ آغاز می‌شود و به صفحهٔ ۴۰۰ به اختتام می‌رسد. صفحات اوّلین این بخش هم خیلی با آرایش هستند و در آخرین صفحهٔ این بخش غزلیّات این ترقیمه است. «تحت الغزلیّات مولاتا عرفی سلخ ربیع‌الاوّل سنهٔ ۱۰۰۸». از صفحهٔ ۴۰۱ بخش رباعیّات آغاز می‌شود و مثل بخش‌های دیگر دو صفحهٔ اوّلین این بخش هم خیلی بازینت هستند، ولی این بخش نا تمام است و در شکل موجود نسخهٔ این رباعیّات بر ۲۳ صفحه گسترده‌اند.

بخش مثنویّات در نسخهٔ موجود ناقص وجود ندارد. نسخه به خط خیلی قشنگ

نستعلیق استنساخ شده است. در دانشگاه تهران (کتابخانهٔ مرکزی) علاوه بر نسخهٔ شمارهٔ ۳۰۳۳ که قبلاً ذکر شده (نسخهٔ ۳۵) چند نسخهٔ دیگر به شمارهٔ ۴۴۸۸/۲ (نوشتهٔ ۱۰۳۰ هجری)، ۲۴۶۴/۱۵ هم نگهداری می‌شوند ولی هیچ یک از آن ها دارای اهمیت چندان نیست.

در کتابخانهٔ ملک تهران، چندتا نسخهٔ قدیمی کلیّات عرفی نگهداری می‌شود. از آن ها نسخهٔ شمارهٔ ۵۵۸۱ قدری با ارزش است. این از رسالهٔ نفسیّه آغاز می شود که تا صفحهٔ ۲۱ ادامه دارد. درصفحهٔ ۲۲ چند شعر ساقی‌نامه یافت می شود، بعد بخش قصاید یافت می شود و تعداد اشعار ۳۲ قصیده و یک ترکیب‌بند و بالغ بر ۱۶۰۰ است. بخش قطعات دارای ۳۰۶ بیت. بعد قطعات بخش غزلیّات در اوج زیبایی وصفحات مطّلا و مذهَّب آغاز می‌شود. این بخش شامل ۱۹۸ صفحه است و امّا مثل قصائد تعداد غزلیّات در اینَ نسخه خیلی کم است و فقط ۲۳۵۴ بیت می‌باشد. پس از بخش غزلیّات قسمت رباعیّات است که تعدادشان به ۱۹۶ می‌رسد.. بعداً مثنوی مجمع‌الابکار است و نسخه در هفده شعر باقیماندهٔ ساقی‌نامه به اختتام می‌رسد. تعداد مجموع ابیات در این نسخهٔ قدیم ۶۵۱۷ است به این صورت:

قصاید	۱۸۲۵ بیت
مقطعات	۳۰۶ بیت
غزلیّات	۲۳۵۴ بیت
رباعیّات	۳۹۲ بیت
مثنویات	۱۶۱۶ بیت
ساقی‌نامه	۲۴ بیت

این نسخه بسیار زیبا است و به خط پاکیزهٔ نستعلیق نوشته شده و اوراقی که از آن بخش نثر و قصاید و غزلیّات آغاز می‌یابند خیلی مزیّن و آراسته‌اند. رباعی زیر که در این نسخه وجود دارد در جای دیگر یافت نمی‌شود.

مژگان نبود بگرد چشم من زار   غیرت بره نظاره‌ام ریخته خار
در دیده سیاهیم نه از مردمک است   جذب نگهم ربوده خال از رُخ یار

نسخهٔ شمارهٔ ۵۲۹۰ نسخهٔ دیگری است قدیمی که در کتابخانهٔ ملک نگهداری می‌شود.
آن در سنهٔ ۱۰۲۲ توسط آقابیگ نقل شده و دارای ۴۹۸۹ بیت است بدین صورت:

قصاید	۱۲۰۵ بیت

مقطعات	۱۸۲ بیت
غزلیّات	۲۳۷۴ بیت
رباعیّات	۲۲۸ بیت

نسخه با خط پاکیزه نوشته شده است و کاتبش هندوستانی می‌نماید. این نسخه به عنوان مأخذ ۴۶ به‌کار برده شده و از قدیم ترین نسخ کلیّات عرفی است که در کتابخانهٔ مذکور محفوظ است و به شمارهٔ ۴۹۴۰ در فهرست آن کتابخانه ذکر شده است. این نسخه توسط محمّدالکاتب در سنهٔ ۱۰۱۰ هجری قمری نقل شده است. نسخه دارای ۲۳ قصیده است با ۱۰۴۹ بیت. بعد قصاید بخش قطعات است با ۱۹۷ بیت و بخش غزلیّات دارای ۱۱۲ منظومه است. مثنوی مجمع‌الابکار آخرین منظومهٔ این نسخه و شامل ۴۵۸ بیت است.

نسخه بدون آرایش است ولی خوش خط و نسبتاً درست نوشته شده است. چند نسخهٔ دیگر کلیّات عرفی هم در کتابخانهٔ ملک نگهداری می‌شود. نسخه‌ای به شمارهٔ ۴۹۴۵ توسط سیّدمحمّدبن جعفرکاتب در سنهٔ ۱۱۸۴ کتابت شده و در آن تعداد اشعار فقط ۳۸۰۰ است. همین طور نسخهٔ دیگری است به شمارهٔ ۴۸۶۸ ولی این هم دارای ارزش نیست.

آقای منزوی در جلد سوّم فهرست نسخه‌های خطّی پنج مجموعه کلام عرفی را که در کتابخانهٔ آستان قدس مشهد نگهداری می‌شوند، به شماره‌های ۱۷۸۶۳، ۱۷۸۶۴، ۲۴۶۶۹، ۲۴۶۷۱، ۲۴۶۹۳ - نشان داده است در دوران بررسی نسخه‌ای باارزش در آن کتابخانه یافت شد. به شمارهٔ ۱۷۸۶۳ (فهرست کتابخانهٔ آستان قدس نمرهٔ ۴۹۴۴) مجموعه‌ای است از اوراق پراکنده، این مجموعه از مثنوی مجمع‌الابکار با صفحهٔ مطلّا و مذهّب آغاز می‌شود و بعد از ۴۱۱ بیت مثنوی قصیده‌ای یافت می‌شود بعد ۲۲۴ بیت دیگر این مثنوی هست. سپس از صفحهٔ ۳۹ مثنوی شیرین خسرو آغاز می‌شود که مشتمل بر ۳۰ صفحهٔ است و دارای ۴۱۸ بیت می‌باشد. بعداً بخش قصاید است دارای ۳۷ منظومه با ۱۸۵۸ بیت و در میان این قصاید ترکیب‌بندی است با ۱۲۱ بیت، بعد این بخش، قسمت قطعات است شامل بر ۲۲ صفحه با ۲۸۲ بیت، پس از آن ورقی دارای اشعار مثنوی است و سپس بخش غزلیّات آغاز می‌شود. این بخش شامل ۹۶ برگ و دارای ۲۵۰۰ بیت است. بعداً بخش رباعیّات می‌باشد با ۲۱۳ منظومه. این نسخه غیر مربوط و ناقص است و بخش غزلیّات از غزل آخرین ردیف "تا" آغاز می‌شود. بخشهای مختلف نسخه با لوحهای زیبا آغاز می‌شوند.

نسخهٔ دیگری در آن کتابخانه به شمارهٔ ۹۵۲۸ فهرست کتابخانه ذکر شده است. این هم نسخهٔ برگ افتاده است و ورق اولّین رسالهٔ نفسیّه وجود ندارد از صفحهٔ بیست و هشتم مثنوی مجمع‌الابکار آغاز می‌شود و دارای ۱۳۲۱ بیت است. سپس با لوح رنگین و زیبا مثنوی شیرین‌خسرو که دارای ۴۰۴ بیت است آغاز می‌شود. بخش قصاید ۱۹۸۵ بیت در بر دارد. بخش قطعات هم با لوح زیبا آغاز می‌شود و دارای ۲۷۸ بیت است. بخش آخرین این نسخه مشتمل بر غزلیّات می‌باشد که تعداد اشعارشان به ۲۵۵۰ بیت می‌رسد. نسخه قدیمی است ولی سال استنساخ هیچ جا ذکر نشده.

مجموعه‌های آثار عرفی که در بالا ذکر شدَند، آنقدر باارزش و اهمیت نیستند که همهٔ آنهاقابل مقایسه باشند. فقط منظومات نادر که در آنها وجود دارند برای مقایسه به کار برده شده‌اند.

مجموعه‌های قصاید در هند بی‌شمار هستند و تنها در لکهنو درکتابخانه‌ها و یا صاحبان علم‌دوست تعداد آنها به صدها می‌رسد. پس پنج مجموعهٔ این نوع در دانشگاه لکهنو است و همان قدر در ذخیرهٔ شخصی راجهٔ محمود آباد و برخی در کتابخانه‌های ندوةالعلما و دیگر مدارس دینی نگهداری می‌شوند. تقریباً همهٔ آنها مشتمل بر همان قصاید هستند که در نسخه‌های چاپی یافت می‌شوند. یکی از این گونه مجموعه‌ها (نسخهٔ بیست و یکم) که متعلق به این نویسنده است، واقعاً قسمتی از کلیّات عرفی به نظر می‌رسد. علاوه بر چهل‌وپنج قصیده که معمولاً در همهٔ نسخه‌های قصاید یافت می‌شوند، دارای چند غزل هم هست. این نسخه توسّط خوش‌نویسی که ”تحماکرواس“ نام داشت نقل شده و از این جهت ارزشی دارد که شرحی روی حاشیهٔ آن نوشته شد. چنانکه ذکر شد، مجموعه‌های قصاید عرفی در هند فراوان است. و علاوه همهٔ کتابخانه‌های مهم هندوستان مثل کتابخانهٔ خدابخش پتنه، کتابخانهٔ رضا، رامپور، موزهٔ سالارجنگ حیدرآباد، کتابخانهٔ آصفیّهٔ حیدرآباد، کتابخانهٔ دانشگاه عثمانیهٔ حیدرآباد، کتابخانهٔ دانشگاه مدراس، کتابخانهٔ دانشگاه هندو بنارس، کتابخانهٔ دانشگاه اسلامی علی‌گره، کتابخانهٔ مدرسهٔ محمّدی مدراس، کتابخانهٔ شرقی مدراس (Oriental Public Library)، کتابخانهٔ مرشدآباد (بنگاله،) آنها در هر خانوادهٔ صاحب علم یافت می‌شوند امّا بدون استثناء همگی مشتمل بر همان قصاید معروف هستند. کتابخانهٔ ملّی، کلکته (National Library) هم دارای نسخه‌ای است که اصلاً نقل نسخهٔ سراجا می‌نماید در حالت موجود نسخه‌ای ناقص است و تنها یک ورق از

دیباچهٔ نهاوندی دارد بخش غزلیّات در این نسخه کم ولی بخش قصیده بخش مهمّی است زیرا که تقریباً همان قصاید که نادر به شمار می‌روند، در این بخش نسخه شاملند.

آثار چاپی

کلیّات عرفی برای اولیّن بار در سال ۱۳۰۸ هجری قمری (مطابق ۱۸۹۰ میلادی) در مطبع سپهر ناصری بمبئی چاپ و نشر یافت و چنانکه ناشر ذکر کرده است، این نسخهٔ چاپی مبنی بر نسخهٔ خطی بود که آنرا در کشمیر یافتند و از آن وقت تقریباً ۹۰ سال پیش‌تر نقل شده بود. در مورد نشر این نسخهٔ چاپی یادداشت ناشر، که ذیلاً نقل می‌شود، پر از اطّلاعات است.

«بعد از تفحّص و تجسّس بسیار نسخهٔ اصلی آن شاعر فرزانه که متجاوز از ۹۰ سال است در کشمیر به خط مغرب بودند، (کذا) و تمام اشعار قصاید و غزلیّات با ترتیب ضبط و ربط داده بودند، به دست آمد.....»

این نسخه شامل ۳۲۱ صفحه است. ۱۵۳ صفحه اولّینش به قصاید اختصاص دارند و تعداد جمع اشعار قصائد متجاوز از ۲۴۰۰ است. صفحات ۱۵۴ تا ۲۸۶ متعلّق به غزلیّات است و تعداد اشعارشان تقریباً ۱۸۶۰ می‌باشد. از صفحات ۲۸۷ تا ۲۹۳ بخش قطعات است. از صفحهٔ ۲۹۴ تا ۳۲۱ بخش رباعیّات می‌باشد دارای ۱۰۸ منظومه.

این نسخه که به خیال این نویسنده اولّین نسخهٔ چاپی آثار عرفی است، در همهٔ اقطاع عالم که آنجا فارسی رایج است مشتمل بر اشعاری است کمتر از آنچه در نسخه‌های معیاری کلیّات عرفی یافت می‌شوند و حالا مشکل می‌توان پیدا کرد و تنها در کتابخانه‌های معروف وجود دارد. این نگارنده آن را فقط در کتابخانهٔ آصفیّهٔ حیدرآباد یافت.

در ایران تا آنجا که می دانم کلیّات عرفی قبل از نسخهٔ چاپی که آقای غلامحسین جواهری در سال ۱۹۵۸ میلادی انتشار داد، هیچ وقت به چاپ نرسیده. این چاپ تهران که به عنوان مأخذ شمارهٔ ۹ مورد استفاده قرار گرفته، مشتمل است بر ۸۶۹۶ بیت از سه نوع کلام به این صورت:

تعداد قصاید ۵۲ شامل ۲۴۸۷ بیت، غزلیّات ۵۶۴ شامل ۳۶۷۰ بیت، قطعات ۴۰ شامل ۳۲۰ بیت، رباعیّات ۱۹۲ شامل ۳۸۴ بیت، مثنویّات (به شمول شیرین فرهاد با ۲۸۱ بیت،

مجمع‌الابکار با ۱۰۷۸ بیت و ساقی‌نامه با ۴۸ بیت) جمعاً ۱۴۰۷ بیت، ترکیب‌بند و ترجیع‌بند ۲۲۸ بیت. تعداد اشعار در این نسخهٔ چاپی کلیّات عرفی بیشتر از آن است که در چاپ بمبئی یافت می‌شود.

باز هم در این نسخهٔ چاپی قریب به ۵۵۰۰ شعر وجود ندارد[۱] و بحد سیصد غزل (برخی از آنها در چاپ نولکشور نیز یافته می‌شوند)، بیست و پنج قصیدهٔ تمام و ناقص، بیش از دویست رباعی، بیست و شش قطعه، یک مثنوی و چند مظومهٔ دیگر که در نسخه‌های خطّی معیاری وجود دارند، ناقص است. و در منظومات که در آن شامل هستند هم تعداد اشعار کمتر از آن است که در نسخه‌های مهّم یافت می‌شوند.

به طور مثال در این نسخهٔ چاپی در ساقی‌نامه فقط ۴۸ شعر است. در صورتی‌که واقعاً این نظم دارای ۴۲۱ بیت می‌باشد. همین طور مثنوی خسرو شیرین دارای تنها ۲۸۱ بیت است در صورتی‌که تعداد اشعار در این مثنوی بیش از ۴۳۰ است. وضع مثنوی مجمع‌الابکار نیز همین طور است که در آن تعداد ابیات فقط ۱۰۹۹ می‌باشد نسبت به ۱۴۰۰ در نسخه‌های مستند و معتبر. وضع قصاید و غزلیّات نیز همین طور است که در بسیاری از آنها تعداد اشعار کمتر از آن است که در نسخه‌های مهم یافت می‌شود[۲]. بخش منثور مشتمل بر تنها رسالهٔ نفسیّه است امّا این هم بسیار ناقص می‌باشد و بسیاری از فقره‌های آن که در نسخه‌های مهم یافت می‌شود از بین رفته.

این نسخهٔ چاپی جواهری هم مثل نسخهٔ چاپی نولکشور عاری از غلطها نیست و بسیاری از آنها به علّت بی‌اعتنائی و بی‌توجهی در این نسخه راه یافته‌اند.[۳] همین طور راجع به

۱- آقای جواهری در تهیّهٔ این نسخهٔ چاپی ادعّا کرده است، که این نسخه مبتنی بر ده نسخه کلیّات عرفی است ولی نسخه‌های مهمی که در کتابخانه‌های ایران نگهداری می‌شوند، (مثل نسخهٔ هشتم و بیست و نهم و سی‌وپنجم که همه در کتابخانه های تهران هستند) مورد استفاده قرار نگرفته‌اند. همین طور نسخه‌هائی که در هندوستان و ترکیه وجود دارند.

۲- برای تطبیق اشعار در چاپ مخصوص نولکشور و جواهری و نسخه‌های مهم لطفاً به ضمیمهٔ اوّل در آخر این اثر نگاه کنید.

۳- بطور مثال تحت عنوان "ذکر اقوال تذکره‌نویسان" زیر عنوان "عرفی و مذهب تشیع" آقای جواهری داستانی از تذکرهٔ مرآة‌الخیال نقل کرده که بر طبق آن روزی که عرفی به دربار اکبری معرفی شده برای خوار کردنش ابوالفضل از او پرسید، "در مذهب شما زاغ حلال است یا حرام؟" امّا عرفی ساکت ماند. آنگاه برادر ابوالفضل، شاعر معروف فیضی پرسید "در مذهب شما خوک حلال است یا حرام؟" باز هم عرفی جواب نداد آنگاه شاه

ادامهٔ پاورقی در صفحهٔ بعد

احوال عرفی آقای جواهری از برخی از تذکره‌ها اقتباسها نقل کرده است امّا بجز یکی از آنها بقیه در تاریخ بسیار بعدی نوشته شده و دربارهٔ احوال و اوضاع عرفی دارای اطّلاعات مستند و معتبر نیستند.

قطع نظر از نسخه‌های چاپی کلیّات عرفی، دیوان غزلیّات عرفی و مجموعه‌های قصائد عرفی به طور جداگانه بارها به چاپ رسیده و مثنوی شیرین و فرهاد به طور جداگانه انتشار داده شده. دیوان غزلیّات عرفی اولّین بار در سال ۱۲۹۷ هجری قمری (مطابق ۱۸۰۸ میلادی) توسط چاپخانهٔ نولکشور، کپنور (هند) طبع و انتشار یافته. این نسخهٔ چاپی علاوه بر غزلیّات و قطعات و رباعیّات، مثنوی مجمع‌الابکار را نیز در بر دارد. بخشی که مربوط به غزلیّات است شامل ۱۱۴ صفحهٔ اوّل است و تعداد مجموع غزلیّات ۵۷۴ است با ۳۶۱۳ بیت[1]. به دنبال غزلیّات بخش قطعات از صفحهٔ ۱۱۵ تا ۱۲۳ ادامه یافته است. سپس رباعیّات می‌آید که از صفحهٔ ۱۲۳ تا ۱۳۸ ادامه دارد. آخرین بخش نسخه از صفحهٔ ۱۳۹ تا ۱۷۸ به مثنوی مجمع‌الابکار اختصاص دارد. در اثر موجود این نسخهٔ نولکشور به عنوان مرجع یازدهم مورد استفاده قرار گرفته. چاپ دوم دیوان عرفی با همان تعداد اشعار که در چاپ اوّل یافته شد، بار دیگر در سال ۱۹۱۵ میلادی انتشار

ادامهٔ پاورقی از صفحهٔ قبل

خودش پرسید که چرا پاسخ نمی‌دهی؟ آنگاه عرفی گفت "جواب این مسئله بدیهی است که هر دو گُه می‌خورند" مطابق داستان واقعی سؤالات توسط ابوالفضل و فیضی پرسیده شده بودند و آقای جواهری خودش در نخستین فقره نام ابوالفضل و فیضی ذکر کرده است ولی بعد در همان عبارت آقای جواهری فیضی را از "حنفی" عوض کرده می‌نویسد "عرفی جواب نداد. بعد از لمحه‌ای حنفی پرسید که در مذهب شما خوک حلال است یا حرام؟". ولی باید توجه داشت که شهنشاه‌اکبر و ابوالفضل و فیضی هر سه وسیع‌المشرب بودند و کسی جسارت نتوانست کرد که پیش اکبر سؤالی چنین رکیک از کس دیگر مربوط به مذهب بکند. همین طور عرفی هم وسیع‌المشرب بود و در بارهٔ مذهب عقیدهٔ او از این اشعارش ظاهر می‌شود:

اهـــلیّت عـــرفی ز هـــمین یـاب کـه هـرگز　　در مذهب و ملّت به کسش جنگ نبوده است

چنان با نیک و بد عرفی بسر برکز پس مـردن　　مسـلمانت بـه زمـزم شـوید و هـندو بسـوزانـد

از رنگ و بو دورم ولی در روضه بهر بـاغبان　　با یاسمن ورزم ادب تعظیم شـمشادش کـنم

همین طور است وضع اشعار غزلیّات و قصاید و رباعیّات و غیره و صفحه‌ای از نسخه عاری نیست که غلطها ندارد.

۱- دو غزل در ردیف "م" و چهر در ردیف "د" مکرّر چاپ شده‌اند.

یافت[۱]. اما این نسخه هم عاری از غلط‌هائی نیست که در چاپ اول وجود داشت.

قصاید عرفی نیز بارها به چاپ رسیده. تنها در هندوستان در حدود پانزده ناشر آنها را گاه‌گاهی به چاپ رسانیده‌اند. تا آن حد که بنده آن را تعقیب کردم، آنها برای اولین بار در کلکته به سال ۱۲۵۴ هجری قمری (مطابق ۱۸۳۹ میلادی) به چاپ رسیده‌اند. بعد در سنهٔ ۱۲۶۰ هجری قمری (مطابق ۱۸۴۴ میلادی) آنها در مطبع حسنی توسط امیر حسن رضوی چاپ شدند. این نسخهٔ چاپی مشتمل است بر پنجاه و یک قصیده، بیست و پنج قطعه، یک ترکیب‌بند و یک ترجیع‌بند و یک ترجیع‌بند و بر حاشیهٔ صفحاتش تفسیری است. از مولوی قدرت احمدگوپاموی ومقبول احمد گوپاموی ولی از عبارت زیر پیدا می‌شود که این شرح وتفسیر مبنی است بر شرح شفیع سنجعلی و شرح عبدالرحیم صفی‌پوری.

«للّه الحمدوالمنه که از شرح مولوی‌عبدالرحیم مترجم قاموس وشرح محمّدشفیع‌سنجعلی که قول دو شارع یکی منیرلاهوری و دوّم قطب‌الدین‌دهلوی نقل می‌کنند وبرهر دو ردّ وقدح می‌نویسد نسخهٔ خشی ومصحح به خشی مولوی‌قدرت‌احمد سلمه و هم تحقیقات جناب خودشان دیگر لغات واصطلاحات و بعضی معانی از شرح فاضل میرزاجان و شرح خان‌آرزو که به یاد فقیر بود برای استفادهٔ شائقین از کیا....»

«نثر خاتمه مترّشحهٔ خامهٔ عطار ونظیر خواجه محمّد بشیر صاحب .... وحسن حواشی خوش او اتر از زلف مشکبار سنبل چرا بلبلان زبانها به شوقش فتیلهٔ داغ نیز فروزند که تردستی مشّاطه عرق ریزیهای چند بلیغ فاضل کامل عارف بالله احمدمولوی‌قدرت، احمدلازال‌ظلال‌فیوضی متوطنان گوپاموی من مضافات بیت‌السلطنت لکهنو سر منشأ خوش‌نویسان روزگار اکبرعلی‌خان‌دهلوی گوش وگردن ناسورهٔ این نسخهٔ مرغوب را به حُلل مرصّع‌کار و گوشوارهٔ یاقوت‌نگار تزئین تحشیه وتصحیح و کتابت آرایش حوران بهشتی بخشیده نواحی مزیّنهٔ شواهد صفحات را خیزت جبین نورافکن عروس

۱- در صفحهٔ آخرین این نسخهٔ چاپی سال ۱۹۱۵ میلادی یادداشتی است که از آن ظاهر می‌شود که این طبع چهارمین دیوان عرفی است که از مطلع نولکشور انتشار یافت.

خورشید گردانیده است.»

سال طبع این نسخه در خاتمهٔ قصیدهٔ چهل و پنجم ذکر شده که با مصرع "چیست آن جوهر هدایت فن" آغاز می‌شود و پس از آن شش قصیدهٔ باقیمانده است و به دنبال آن قطعات وترکیب‌بند و ترجیع‌بند هستند. دو چاپ (Edition) دیگر از همان قصاید توسط همان مطبع حسنی به چاپ رسیده امّا سال طبع آن معلوم نیست. در اثر موجود این نسخهٔ چاپی مطبع حسنی از حیث مرجع سی مورد استفاده قرار گرفته.

سوّمین بار مجموعهٔ عرفی در سال ۱۲۶۱ هجری قمری (مطابق ۱۸۴۵ میلادی) توسط مولوی‌نصیرالدین‌دهلوی در مطبع مرتضوی محلهٔ محمودنگر، لکهنو به چاپ رسید.این نسخه نیز مشتمل بر همان ۵۱ قصیده، ۲۵ قطعه، یک ترکیب‌بند و یک ترجیع‌بند است که توسط نسخهٔ چاپ مطبع حسنی مزبور انتشار یافته بود واین همه منظومه هم به طوری است که در نسخهٔ مطبع حسنی یافت می‌شود. مثل نسخهٔ مطبع حسنی این نسخه نیز سال طبع در خاتمهٔ چهل‌وپنجم ذکر شده. تعلیقات و حاشیه‌های این نسخه نیز مبنی بر شرح عبدالرحیم وشرح شفیع‌سنجعلی است به همان شیوه‌ای که در نسخهٔ حسنی وجود دارد.

به طور کلی این نسخه چاپ تازه‌ای از نسخهٔ چاپی امیرحسن‌رضوی است ولو که هیچ جا ذکر آن نشده. در اثر موجود این نسخه به عنوان مرجع ۲۴ به کار برده شده. پس از دو سال از نسخهٔ چاپی مطبع مرتضوی قصاید عرفی برای چهارمین بار در ۱۲۶۶ هجری قمری (مطابق ۱۸۵۰ میلادی) در مطبع مولوی‌غلام‌قادر، مدرس به چاپ رسید. مطبع نولکشور، لکهنو برای اوّلین بار این قصاید را در سال ۱۲۸۰ هجری (مطابق با ۱۸۶۳ میلادی) به چاپ رسانید.

مثل نسخه و طبع مرتضوی این نسخه نیز مبتنی است بر نسخهٔ مطبع حسنی بلکه می‌توان گفت که چاپ جدید او است.

حاشیه‌ها و شرح اشعار نیز همان است که در نسخهٔ چاپی سیّدامیرحسین یا مولوی‌ناصرالدّین وجود دارد. و مثل آنها سال طباعت در پایان قصیدهٔ چهل‌وپنجم یافت می‌شود. در ماه سپتامبر سال ۱۸۷۲ میلادی مطبع نولکشور بار دیگر این مجموعهٔ قصاید را به چاپ رسانید و همان مطبع در سال ۱۸۷۶ میلادی چاپ دیگری را انتشار داد و پس از دو سال یعنی در سال ۱۲۹۵ هجری (مطابق ۱۸۷۸ میلادی) چاپ چهارمین آن چاپخانه انتشار یافت. در سال ۱۸۸۰ میلادی چاپ پنجم قصاید عرفی از مطبع نولکشور منتشر گشت و در سال ۱۸۸۸

همان مجموعه بار دیگر یعنی بار ششم از همان چاپخانهٔ سعادت انتشار یافت. یک سال پیش از آن یعنی در سال ۱۸۸۷ ترجمهٔ انگلیسی از قصاید منتخب عرفی در کلکته به چاپ رسید. چاپ تازه از این قصاید در سال ۱۳۰۸ هجری (مطابق سال ۱۸۹۳ میلادی) از مطبع احمدی‌کانپور، در سال ۱۳۲۲ هجری (مطابق سال ۱۹۰۴ میلادی) از مطبع [۱] قیّومی کانپور، و هم از طبع رزّاقی‌کانپور[۲] و هم از مطبع نولکشور کانپور انتشار یافت. در سنهٔ ۱۹۲۴ میلادی مطبع نولکشور هشتمین بار این قصاید را انتشار داد و قبل از آن در سنهٔ ۱۳۳۴ هجری (مطابق سال ۱۹۱۶ میلادی) چاپ تازه از مطبع مجیدی‌کانپور هم انتشار یافته بود. این نسخه مثل نسخهٔ مطبع احمدی، نسخهٔ مطبع قیّومی، نسخهٔ مطبع رزّاقی، و هم نسخهٔ نولکشوری مشتمل بر همان ۵۱ قصیده، ۲۵ قطعه و دو ترکیب‌بند و ترجیع‌بند است. که اصلاً توسط امیرحسن‌رضوی در سنهٔ ۱۲۶۰ هجری قمری از مطبع حسنی چاپ شده بود. این نسخه ولو که مثل چاپهای دیگر که ناشران مختلف انتشار داده‌اند نقل نسخهٔ مطبع حسنی است ولی به بعضی نسخه‌های دیگر نیز مراجعه شده و بعضی جاها برخی از اختلافها نیز ذکر گردیده است که در نسخه‌های چاپی امیرحسن و مرتضوی یافت نمی‌شود[۳].

در سنهٔ ۱۹۲۴ میلادی شیخ‌مبارک‌علی از لاهور چاپ تازه‌ای از قصاید عرفی انتشار داد و این بار هجدهم بود که آنها در چاپخانه‌های مختلف و جاهای گوناگون در هند انتشار یافته بود. پس از چهار سال که از انتشار این دو نسخه گذشته بود چاپی توسط مطبع نولکشور و شیخ‌مبارک‌علی، در سال ۱۳۴۷ هجری (مطابق ۱۹۲۸ میلادی) مطبع حمیدی‌کانپور چاپ تازه‌ای انتشار داد و در همان سال چاپ تازه‌ای (چاپ نهمین) از مطبع نولکشور هم انتشار یافت.

چندی پیش از سال ۱۹۴۴ میلادی مطبع نولکشور چاپ دهم خویش را انتشار داد و در سال ۱۳۶۳ هجری (مطابق ۱۹۴۳ میلادی) همان ناشر یازدهمین بار قصائد عرفی را به چاپ رسانید[۴] و از آن هنگام هیچ‌یک از چاپهای تازه ازمطبع مذکور انتشار نیافته است. نسخهٔ چاپی قصاید عرفی توسط انوارالمطابع لکهنو و مطبع مسیحی نیز انتشار یافته امّا این نسخهٔ انوارالمطابع به طور خاص برای دانشجویان بود. آخرین مجموعهٔ قصاید عرفی در سنهٔ ۱۹۶۰

۱- در ؟؟؟؟؟ اثر موجود این نسخه به عنوان مرجع ۱۸ مورد استفاده قرارگرفته.

۲- مرجع ۳۳ برای اثر موجود.

۳- در اثر موجود این چاپ نسخهٔ مجیدی به عنوان مرجع ۳۱ مورد استفاده قرارگرفته است.

۴- مرجع ۲۰ در اثر موجود.

میلادی توسط دکتر نعیم‌الدّین در هند انتشار یافت. حقیقتاً این مجموعه‌ای است از ۲۰ قصیدهٔ نادر که وی در خلال گردش در ترکیه در چند نسخهٔ خطی نادر یافت و تحت عنوان "برخی از قصاید غیر معروف عرفی شیرازی" آنها را انتشار داد و به نتیجهٔ تحقیق مزید اشعار اضافی برخی از قصاید معروف عرفی را هم در مجّلهٔ اسلامی علی‌گره (شمارهٔ ژون ۱۹۶۰ میلادی) به چاپ رسانید و پس از دو سال در دسامبر ۱۹۶۲ میلادی برخی از قطعات نادر عرفی را در همان مجّله منتشر کرد. (این همه قصائد و قطعات نادر به استثنای یکی، در نسخ اوّل و پنجم و هفدهم نیز یافت می‌شوند و در این نسخه‌ها آنها صحیح‌تر از آن نقل‌ها هستند که دکتر نعیم‌الدّین در کتابخانهٔ ملّت استامبول و کتابخانهٔ دانشکدهٔ زبان، تاریخ و جغرافی آنقره یافتند.

قصیدهٔ اضافی که به مصرع: «بیا که دیدهٔ نرگس ز خواب شد بیدار» آغاز می‌شود در نسخ ۱، ۵، ۱۷ نیست و آن حقیقتاً الحاقی و مردود می‌نماید زیرا کـه آن در مـدح بـرخـی از امـراء شاه‌حسین گفته شده است و در سرپرستان و حامیان عرفی کسی مربوط به دربـار شـاه‌حسین نمی‌نماید).

علاوه بر آثار چاپی مذکورهٔ بالا یکی از مثنویهای عرفی مستقلانه انتشار یافته است. این مثنوی عبارت است از شیرین و فرهاد که در مطبع بوستان‌العاشقین در سال ۱۲۹۵ هجری قمری (مطابق ۱۸۷۸ میلادی) انتشار یافت. (مثنوی دیگر، مجمع‌الابکار، چنانکه گفته شد، در دیوان چاپی شامل است). قسمتی از مثنوی که در هجو گویندگان معاصر و مدح حکیم‌ابوالفتح است وسیلهٔ دکتر نعیم‌الدّین در مجلّهٔ "اسلامک‌کلچر" (جلد ۳۳ شمارهٔ ۴، اکتبر ۱۹۵۹ میلادی) چاپ شد. سخن راز، منتخبی از اشعار فارسی است که توسط پرفسور ضیاءالحق‌بدایونی گردآوری شده، نیز دارای دو تا از قصاید عرفی است که به مصرع «چهره‌پرداز جهان رخت کشد چون به حمل» و «ز خود گردیده بربندی چه گویم کام جان بینی» آغاز می‌شوند. این اثر چاپی نـیز در مقایسهٔ قصاید عرفی مورد استفاده قرار گرفته است.

مراجع دیگر

علاوه بر نسخه‌های خطّی و چاپی از کلیّات عرفی و قصاید و دیوان غزلیّات ، برخی از اشعار غیر معروف و نامه‌های عرفی نیز در سفائن و بیاضهای مختلف، که در کتابخانه‌های گوناگون در هند و ایران نگهداری می‌شوند، هم در تذکره‌ها هم یافت می‌گردند. بیاض شمارهٔ ۱۰۸۸ (کیتولاگ انگلیسی شمارهٔ ۱۰۹۸) درکتابخانهٔ شرقی و عمومی خدابخش بانکیپور، پتنه یکی از همین نوع مجموعه‌ها است. این بیاض به خط زیبا و به اندازهٔ زیادی آراسته است و علاوه بر منتخبانی از نثر و نظم مشتمل بر مخمسی است که به عرفی نسبت داده شده که در جایی دیگر یافت نشد[1]. در همان بیاض نامه‌ای وجود دارد که عرفی به نظیری نوشته در بارهٔ شامی که نظیری به عرفی تقدیم کرده بود[2]. بیاض مهمی دیگر که در همان کتابخانه هست دارای شمارهٔ ۱۹۹۵ می‌باشد. این بیاض مشتمل بر نامه‌ای است که خانخانان به عرفی نوشته. و در آن نامهٔ دیگری متعلّق به شال نیز وجود دارد ولی در آن مخاطب نامه شکیبی است، نه که نظیری.

بیاضهای شمارهٔ ۱۰۹۲، ۱۰۹۳، ۱۱۰۳، و ۱۱۰۴ در همان کتابخانه نیز دارای اشعار منتخبهٔ عرفیست. بیاض‌باسطی که در باستان شناسی ایالتی اترپردیش نگهداری می‌شود و دارای چند شعر عرفی است هم، به‌کار برده شده.

سفینه‌ای به نام مجموعةالشعراء تألیف تسلّی که درکتابخانهٔ تاگور، دانشگاه لکهنو نگهداری می‌شود و در سال ۱۲۲۵ نوشته شده بود مشتمل بر اشعار هم‌وزن و هم قافیهٔ گویندگان مختلف است که اشعار عرفی را هم دارد. که آن نیز مورد استفاده قرارگرفته است. رساله‌ای تحت عنوان «رسالهٔ در جواز شعر» مشتمل بر مقدمهٔ عبدالباقی برکلیّات عرفی است که زینت کتابخانهٔ شخصی این نویسنده می‌باشد.

در درستی دیباچه نهاوندی، آن نیز مورد استفاده قرارگرفته. در حیدرآباد نیز هم برخی از این گونه بیاضها و سفائن یافت می‌شود. مهم‌ترین آنها سفینهٔ شمارهٔ ۲۰۲/۸۰۸۰۶ است با عنوان «مجموعهٔ منشآت و رقعات» که درکتابخانهٔ دانشگاه عثمانیه نگهداری می‌شود. این نسخه

۱- این مخمس توسط این نویسنده در مجلهٔ فروغ‌اردو، لکهنو به شمارهٔ ۱۹۶۶ به چاپ رسید. در بیاض اصلی آن را در برگ ۱۴۸۱ (الف) می‌توان دریافت.

۲- در بیاضهای دیگر مخاطب این نامه شکیبی یا ظهوری است.

دارای نامه‌هائی است که عرفی آنها را نوشته یا آنها به او نوشته شده و چند تا از این نامه‌ها با عنوانات زیر هستند.

۱ـ رقعهٔ مولانا عرفی به حسین ثناتی

۲ـ رقعهٔ مولانا عرفی به ظهوری در فرستادن شال

۳ـ مرزا جعفر به مولانا عرفی نوشته[۱].

۴ـ مولانا عرفی به مرزا جعفر نوشته

۵ ـ مولانا عرفی به جهت گم شدن سفینه نوشته

در کتابخانهٔ آصفیه بیاض شمارهٔ ۴۶۱ (نن انشا) نامه‌ای از شیخ علائی به مولانا عرفی است. در همان کتابخانه هر چند اوراق پراکنده است پنج شعر در مدح حضرت علی یافت شد که در سال ۱۱۱۲ هجری توسط محمد زمان نوشته شده بود. این اشعار جای دیگر یافت نشد و مشکوک می‌نماید.

در کتابخانهٔ مولانا آزاد در دانشگاه علی‌گره هم سفینه‌هائی[۲] هست که در آن چند تا از نامه‌های عرفی یافت می‌شد. در ایران هم در کتابخانه‌های مختلف، و جُنگ‌ها و سفینه‌ها و مجموعه‌هائی است که دارای اشعار عرفی و نیز رقعات او می‌باشد. فقط در کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران یازده جُنگ و مجموعه است. که در آن رقعات عرفی به حکیم‌ابوالفتح؛ شیخ‌فیضی؛ خانخانان‌عبدالرحیم؛ ملّاظهوری؛ یا حسین ثنائی و به دیگران یافت شده است.[۳] علاوه بر آن تقریباً پانزده جُنگ و مجموعهٔ دیگر در همان کتابخانه منتخبات اشعار عرفی را در بردارد و از آنها چند تا مثل ۳۷۶۵ و ۴۳۱۳ خیلی باارزش هستند زیراکه اوّلاً از حیث قدمت مهم است و ثانیاً دارای کلام شعرا، تا زمان کلیم و صائب است و در ضمن کلام عرفی که از صفحهٔ ۹۶ آغاز می‌یابد، عرفی را "مولاناشیخ‌عرفی" نوشته شده و این روشن می‌سازد که اگر چه اسمش سیّدی‌محمّد بود ولی او حقیقتاً سیّد نبود و با طائفه شیوخ ربط داشت. بیاض بر شمارهٔ ۴۳۲۳ دارای هزلیّات است.

سه قطعه هزلیه که در نسخهٔ چاپی جواهری هم زیر عنوان مطایبه وجود دارد و یک

۱- این نامه در برخی از بیاضهای دیگر نیز یافت شد و در آن نامه‌نویس خانخانان است نه که میرزا جعفر.

۲- بیاض شمارهٔ ۱۶۷ (ذخیرهٔ‌حبیب‌گنج)و شمارهٔ ۸۹۱۰۵۵۲۸ و۲۵۳/۵۰(ذخیرهٔ‌سبحان‌الله)

۳- شمارهٔ ۲۴۶۴، ۲۴۶۵، ۲۵۹۱، ۲۹۴۴، ۲۹۵۰، ۳۰۹۸، ۳۳۴۹، ۴۳۳۲، ۴۷۳۶، ۴۸۶۴، ۴۹۸۰

رباعی و یک قطعه فحش دیگر هم در این بیاض وجود دارد که در جائی دیگر یافت نشد.

در کتابخانهٔ ملّی تهران هم تقریباً بیست جُنگ و بیاض نگهداری می‌شود که دارای آثار عرفی است. از آنها جُنگ به شمارهٔ ۳۴۵۷ دو تا رقعه مربوط به عرفی دارد. جُنگ به شمارهٔ ۲۳۲۷ نقل نامهٔ خانخانان و جواب عرفی را دارد و جُنگ ۲۶۶۲ از این حیث ارزشی دارد که در آن دو شعر که در زیر نوشته می‌شود، به نام عرفی یافت شد که علاوه بر بیاض به شمارهٔ ۱۰۹۸[1] محفوظ در کتابخانهٔ بانکی‌پور (هند) به جای دیگر یافت نشد.

الماس ره عشق چنان کارگر افتاد — کز دیدهٔ صبرم همه خون جگر افتاد
در بادیهٔ عشق تو از بسکه دویدم — اعضای وجودم همه از یکدگر افتاد

در کتابخانهٔ مجلس سنا دست کم چهار بیاض دارای آثار عرفی است و از آن به شمارهٔ ۴۰ حامل نامهٔ خانخانان است به عرفی. در کتابخانهٔ آستان قدس مشهد علاوه بر سه نسخهٔ دیوان و کلیّات عرفی (شمارهٔ ۴۹۴۴، ۴۷۱۵، ۹۵۲۸) چهار مجموعهٔ دیگر نگهداری می‌شد که دارای آثار عرفی است و از آنها در (دو تا به شمارهٔ ۴۴۹۳ و ۴۹۵۱ رقعات عرفی به فیضی و خانخانان یافت می‌شود. کتابخانه‌های سپهسالار و ملک که دارای نقل‌های دیوان عرفی هستند سفینه‌ای ندارند که دارای رقعات عرفی باشند. به جهت مجموعی در بیاضها و سفینه‌ها و مجموعه‌ها که در کتابخانه‌های ایران نگهداری می‌شوند، فقط همان چند رقعهٔ عرفی یافت شد که بنده آن را در بیاض‌های کتابخانه‌های هند یافتم. علاوه بر منظومات که در بیاضها به شمارهٔ ۴۳۱۳ و ۲۶۶۲ یافت شد، در بیاض به شمارهٔ ۲۱۰۸ غزلی یافت گردید منسوب به عرفی که در زیر نقل می‌شود.

دمی که لعل تو آلودهٔ شراب شود — مرا ز رقت جان مرغ دل کباب شود
فتاده خال به محراب ابرویت بسجود — چوتبدوی که پرستار آفتاب شود
سواره می‌گذری من ز شوق دیدارت — خوشست حلقهٔ چشمم ترا رکاب شود

۱- در این بیاض مخمسی است دارای پنج بند و این دو شعر در بندهای زیر هستند:

تا دل به تمنای تو عالی گُهر افتاد — صد کشتن اندیشه بهر خطر افتاد
دل نیست که برکوی تو بر یکدگر افتاد — الماس ره عشق چنان کارگرافتاد
کز دیدهٔ صبرم همه لخت جگر افتاد

تا شربت رسوائی عشق تو چشیدم — پیراهن ناموس به شکرانه دریدم
جانا به تو دارم دل و از خویش رمیدم — در بادیهٔ عشق تو از بسکه دویدم
اعضای وجودم همه از یکدگر افتاد.

همه جمال تو را هر کجا که خیمه زند — زمین سرشتهٔ جانش همه کباب شود
به هر چمن که چو آب حیات بخرامی — دهان مرده به زیر زمین پر آب شود
شنیده‌ام که جهان خراب می‌خواهی — به چشم گریه کنم تا جهان خراب شود
به خنده می‌روی و میکشی مرا عرفی — نعوذبالله اگر برستم عتاب شود

همین طور در مجموعهٔ به شمارهٔ ۵۹۹۶ که به ظاهر در قرن یازدهم گردآورده شده و مطالبی به قلم های دیگر برآن افزوده گردیده قصیده‌ای است منسوب به عرفی ولی این هم گفتهٔ عرفی شیرازی نمی‌نماید(۱).این قصیده در زیر نقل می‌شود:

قصیده در اندر رؤیا و مرگ

زان پیش کز کمان قضا ناوک سمّ — بر سینه آید و کندت روح رم (کذا)
نخل حیات ما بره صرصر اجل — از عالم وجود به دروازهٔ عدم
زنهار دل منه بدین پنج روز عمر — با خود خیال کن که کجا رفت باب و عم
شادی مکن به دولت ده روزهٔ جهان — نا کام می‌برند ترا با هزار غم
از ذوق شهد هر که برآن جام لب نهاد — زهرش به لب رسید و نماندش مجال دم
جام جهان نمای که جم را به‌دست بود — زانجام رفت زهر اجل در گلوی جم
مویت سپید گشت و دلت آنچنان سیاه — عمرت به صد رسید و تو در فکر بیش و کم
سوی مزار بگذر و چشم خرد گشای — بنگر که چیست حال بزرگان محتشم
پا بر زمین ز روی ادب نه که گشته خاک — چندین هزار به ز تو در زیر هر قدم
طاعت کن و بسوز گناهان خویش را — تا روز مرگ وارسی از محنت و الم
در روز مرگ دست نگیرد کسی ترا — جز دوستی سرور دین هادی امم
ابن عم رسول خدا مرتضی علی — شاه نجف، امیر عرب، خسرو عجم
شاهی که جبرئیل به درگاه قدر او — خود را همیشه داشته از جملهٔ خدم

۱-این بیاض قدیمی نیست و اشعار به نظر نمی‌آید متعلق به عرفی شیرازی باشد. در همین زمینه عرفی قصیده‌ای در مدح امیرالمومنین گفته که به این مطلع آغاز می‌شود.

چون گرد باد آه ز خاکم کشد علی — بر فرق روزگار نشاند غبار غم

قصیده که در مجموعهٔ ۵۹۹۶ یافت می‌شود در آن قسمت بیاض است که بعداً اضافه شده و از شعر ۱۸ پیدا است که آن در مدح شاه صفی گفته شده پس نمی تواند از عرفی شیرازی باشد.

از لطف اوست حاصل محصول هر دوکون / باشد منافق آنکه نداند ولی نعم
بیش از بنای دهر به سی‌صدهزار سال / بودند مصطفٰی و علی همنشین بهم
دریای رحمتش نزند بر سپهر موج / از ابر نوبهار نریزد بخاک نم
تا فرش خاک بر زبر آب روشن است / تا سایه است مهر برین نیلگون خیم
پاینده باد دولت شاه صفی دین / سلطان با ولایت و سردار با حشم
اعدای دین تو بجهنم کند مقام / جای موالی تو بود روضهٔ ارم
گر بیندم بروز چنین خصم مرتضٰی / گردد ز دیده کور زبانش شود لکم
عرفی بخاک پای کسی سجده کن که او / از طاعت درش شده پشت سپهر خم
میدار چشم برکرم مرتضٰی علی / روزی که گردی از گنه خویش متهم
اوّل بآب چشمه کوثر وضو کند / جبریل اگر بخاک درت گرخورد قسم

علاوه بر سفائن و جُنگها، در میان منتخبات اشعار عرفی در تذکره‌های مختلف برخی از اشعار هستند که جای دیگر یافت نمی‌شوند. تذکره ها و اثرهای تاریخی که منتخبات اشعار عرفی در آن یافت می‌گردند و در تدوین این اثر از آن استفاده شد، به قرار زیر هستند:

(۱) خلاصة‌الاشعار	(۲) عرفات العاشقین	(۳) مجمع‌الخواص
(۴) هفت اقلیم	(۵) اکبر نامه	(۶) منتخب‌التواریخ
(۷) طبقات اکبری	(۸) نفایس‌المآثر	(۹) مآثر رحیمی
(۱۰) میخانه	(۱۱) آتشکده	(۱۲) ریاض‌الشعراء
(۱۳) مجمع‌النفائس	(۱۴) کلمات‌الشعراء	(۱۵) سفینهٔ خوشگو
(۱۶) نتایج‌الافکار	(۱۷) انیس‌العاشقین	(۱۸) مخزن‌الغرائب
(۱۹) منتخبات اللطایف	(۲۰) گنج سخن	(۲۱) خزانهٔ عامره
(۲۲) ید بیضا	(۲۳) مرآة‌الخیال	(۲۴) مجمع‌الفصحا

شرحهای مختلف قصائد عرفی نیز مورد استفاده قرارگرفته که ذیلاً نقل می‌شوند:
(۱) فیض بازار قطب‌الدین فارغ (چاپ‌نولکشور):

نسخهٔ قصائد که نزد فارغ بود، موثّق و مستند نبود و بدین جهت جرح او در بسیاری موارد خالی از اشتباه نیست. ابوالحسن فریدآبادی در ترجمهٔ اثر فارغ آن اشتباهات را دور کرد.

(۲) کارنامهٔ فیض از شفیع سنجعلی (نسخهٔ خطی در کتابخانهٔ شخصی این نویسنده):

شارع ادعا می‌کند که از چند سلسله معانی اشعار از خود عرفی به او رسید.

(۳) شرح الشراح جان افزا از عوض رای مسرت:

دو نسخهٔ خطّی این شرح یافت می‌شوند، یکی در کتابخانهٔ خدابخش پتنه و دیگری در کتابخانهٔ شخصی این نویسنده (درکتابخانهٔ خدابخش آن را به عنوان شرح خان آرزو فهرست نگاری کرده‌اند.) شرح خوب و مستند است.

(۴) شرح قصاید عرفی از قلم ملّامنیرلاهوری:

نسخهٔ خطی کتابخانهٔ خدابخش مورد استفاده قرار گرفته.

(۵) شرح قصاید عرفی از قلم خانخانان:

نسخهٔ قلمی در کتابخانهٔ خدابخش نگهداری می‌شود. واقعاً این شرح میرزاجان (پدر میرزامظهر جان‌جانان، شاعر معروف) به چشم می‌رسد امّا روی غلاف آن را به عنوان "شرح مولاناخانخانان" ذکر کرده که به طور آشکارا غلط است.

(۶) شرح ملّااحمدبن رحیم صفی‌پوری:

نسخهٔ خطی در کتابخانهٔ خدابخش و نسخهٔ چاپی در کتابخانهٔ ندوةالعلماء ، لکهنو وجود دارد و هر دو مورد بهره‌برداری قرار گرفته است.

(۷) شرح مترجم قصائد عرفی از قلم محمّد ابوالحسن فریدآبادی (چاپ نولکشور):

این ترجمهٔ اردو شرح قطب‌الدّین فارغ است ولی از آن سودمندتر می‌باشد.

(۸) شرح قصاید عرفی از قلم خان آرزو:

نسخهٔ شخصی این نویسنده مورد استفاده قرار گرفت.

(۹) شرح عجیب و غریب از قلم عبدالمجیدخان (شرح در زبان اردو)

برخی از اشعار عرفی به عنوان شاهد در فرهنگ‌ها یافت می‌شود. فرهنگ‌های زیر مورد مطالعه قرار داده شده:

(۱) فرهنگ جهانگیری تألیف جمال‌الدین حسن انجو: (متأسفانه در این فرهنگ هیچ یک از اشعار عرفی یافت نشد.

(۲) چراغ هدایت تألیف سراج‌الدّین علی‌خان آرزو: دو شعر عرفی در این فرهنگ نقل شده شعر سوم هم که از عرفی است به صائب نسبت داده شده است.

(۳) مصطلحات وارسته چاپ مطبع نولکشور: در این اثر تنها سه شعر عرفی نقل شده.

(۴) بهار عجم (چاپ نولکشور): تعداد زیادی از اشعار و قطعات عرفی در هر دو مجله به طور سند نقل شده و این اشعار در اثر موجود مورد استفاده قرار گرفته است.

چاپ حاضر

چنانکه قبلاً ذکر شد، نسخه‌های خطّی و چاپی مختلف از آثار عرفی مشتمل بر آثار گوناگونی از اشعار او است و اختلاف در تعداد اشعار تا به هزارها می‌رسد. بنابراین ضمیمه‌های I, II, III, IV تهیه کرده تا اختلافهائی را که در نسخه‌های خطّی و چاپی مختلف وجود دارد، نشان داده شود، از آن روشن خواهد شد که حتی در منظومه‌هائی که در نسخه‌های مختلف یافت شود تعداد اشعارشان یکسان و یکنواخت نیست[۱]. هیچ نسخه‌ای وجود ندارد که مشتمل بر همهٔ منظومه‌ها و اشعار باشد که در نسخه‌های مختلف یافت می‌شوند. حتی نسخه‌هائی که مشتمل بر

۱- حتی اگر تعداد یکسان است لازم نیست که اشعار نیز همان قدر باشد. مثالها وجود دارد که در یک مظومه یک شعر مخصوص از بین رفته است که در نسخهٔ دیگری موجود است که در آن بعضی اشعار دیگر از بین رفته.

بزرگترین تعداد اشعار است فاقد برخی از منظومه‌های مهم می‌باشد[۱].

در چاپ حاضر تلاشها بدین امر مبذول شده که همهٔ منظومه‌های مستند و موجود گردآوری شود و چون نسخهٔ اوّل قدیمی است و هم مشتمل بر بزرگترین تعداد منظومات و اشعار است، آن نسخه اساس قرار داده شد امّا مثل نسخه‌های دیگر این نسخه نیز عاری از غلط نیست و این غلطها را به کمک نسخه‌های دیگر برطرف کرده‌ام و منظوماتی که در این نسخهٔ اساسی نیامده است از نسخه‌های دیگری که دارای آنها هستند شامل کرده‌ام. ترتیب منظومات در نسخه‌های مختلف از یکدیگر جداگانه است. برخی با قصائد آغاز می‌شود و بعضی با غزلیّات، بعضی با مثنویّات و بعضی دیگر با آثار منثور عرفی.

گردآورنده این نسخه را به قرار زیر ترتیب داده است:

بخش نثر مشتمل بر:

۱ـ مقدمهٔ گردآورنده: در این مقدمه فقط کلام عرفی مورد بررسی قرار داده شده و از تدوین کلیّات عرفی بحث شده است.

۲ـ معرفی نسخه‌ها: در این قسمت بخش نثر نسخه‌های مختلف کلیّات و دواوین عرفی و دیگر منابع که در این اثر استفاده شده‌اند آورده شده و آنها را به تمامی معرفی کرده‌ام.

۳ـ خلاصهٔ احوال عرفی: در این قسمت احوال زندگانی عرفی شیرازی را بر مبنای اطّلاعاتی که در تذکره‌های مهم و معاصر یافت می‌شود مختصراً ذکر کرده‌ام، برای احوال تفصیلی به مقالهٔ نویسنده تحت عنوان "حیات عرفی کالحقیقی مطالعه" (به زبان اردو) که در شمارهٔ مارس تا سپتامبر سنهٔ ۱۹۶۷ میلادی در ماهنامهٔ برهان، دهلی چاپ شده می‌توان مراجعه کرد.

۴ـ اقوال تذکره‌نویسان معروف در بارهٔ حیات و آثار عرفی شیرازی: برخی از گفته‌های نویسندگان معاصر راجع به احوال و شخصیّت وی از آثار آنان نقل شده. برای این مقصد گفته‌های علاءالدولهٔ کافی، نظام‌الدّین احمد، ابوالفضل علامی، صادق‌افشار، عبدالباقی نهاوندی، تقی اوحدی، تقی‌الدّین کاشی، عبدالقادر بدایونی، امین‌احمدرازی، عبدالنبی فخرالزمانی نقل شد زیرا آنان اشخاصی هستند که نه تنها معاصر عرفی بودند بلکه بعضی از آنها

۱- اینگونه کسری‌ها در جای خود نشان داده شده است.

با عرفی روابط نزدیکی هم داشتند.

۵ـ دیباچهٔ نهاوندی: این دیباچه بر اساس متن‌هائی که در نسخه‌های ۱، ۲، ۵، ۷، ۸، ۱۲، ۲۹، ۳۵ و هم درکتابچه‌ای به عنوان "رساله در جواز شعر" که متعلّق به خود نویسنده است و مشتمل بر دیباچهٔ نهاوندی می‌باشد آماده شد.

۶ـ دیباچهٔ ناظم تبریزی: این دیباچه تنها بر نسخهٔ هفدهم مبتنی است زیرا در نسخهٔ دیگر یافت نشد.

۷ـ رسالهٔ نفسیّه: این رساله هر چند که خیلی کمیاب و نادر نیست تنها در نسخه‌های مستند که تعدادشان محدود است یافت می‌شود امّادر همهٔ این نسخه‌ها نه تنها غلطهای استنساخی وجود دارد بلکه حتّیٰ جمله‌ها و فقره‌ها یکسان نیستند و در برخی از نسخه‌ها بعضی فقره‌ها از بین رفته است.

در اثر موجود این رساله از نسخهٔ شمارهٔ ۱ آورده شده که در آن به نظر می‌رسد که این رساله به طور کامل آمده است و همهٔ استنساخ تقریباً همان است که در نسخه‌های سوم و پنجم یافت می‌شود. برای تصحیح آن از نقل‌هائی که در نسخه‌های دوم، دوازدهم، بیست و هشتم و غیره موجود است استفاده شد. نسخهٔ شمارهٔ ۴۴۸۸ در کتابخانهٔ دانشگاه تهران هم به کار برده شده. این رساله در نسخهٔ چاپی کلیّات عرفی (گردآوردهٔ آقای جواهری) هم وجود دارد ولی کاملاً ناقص است و بسیاری از فقره‌ها در آن یافت نمی‌شود. باز هم برای مقایسه از آن هم استفاده شده است. (این رساله در نسخه‌های کلیّات عرفی در کتابخانهٔ ملک (شمارهٔ ۵۵۸۱)، در کتابخانهٔ ملّی (شمارهٔ ۲۵۹۵)، در کتابخانهٔ آستان قدس (شمارهٔ ۹۵۲۸) هم یافت شد ولی نتوانستم که با آنها مقایسه بکنم).

۸ـ منشآت و مکاتیب: تعداد همهٔ این آثار منثور ۱۳ است . آنها در بیاضهای شمارهٔ ۱۰۹۰، ۱۰۹۸، ۱۹۹۵ و تذکرهٔمحمدعلی تمنّا، که در کتابخانهٔ خدابخش، پتنه و بیاض شمارهٔ ۸۰۸۰۶، که در کتابخانهٔ دانشگاه عثمانیهٔ حیدرآباد، و بیاض شمارهٔ ۴۶۱ که در کتابخانهٔ آصفیهٔ حیدرآباد و مجموعه‌های شمارهٔ ۸۹۱۰۵۵۲، ۵۰/۲۵۳، ۱۶۷ در کتابخانهٔ مولاناآزاد علی‌گره هم در بیاضها و جُنگها که در کتابخانه‌های ایران[1] نگهداری می‌شوند و هم در نسخهٔ کلیّات عرفی

۱-کتابخانهٔ، دانشگاه تهران: مجموعهٔ ۲۴۶۴، مجموعهٔ ۲۴۶۵، مجموعهٔ ۲۵۹۱، کلیّات ۲۹۴۴، جُنگ با شمارهٔ

ادامهٔ پاورقی در صفحهٔ بعد

در موزهٔ بریتانیا (نسخهٔ خطی شمارهٔ بیست و هشتم)، یافت شده‌اند[۱]. برخی از نامه‌هائی که به عرفی نوشته شده بنا بر ارزش و اهمیت آن همچنین در این بخش آورده شد. در یکی از این نامه‌ها که دربارهٔ شال نوشته شده نامهای مخاطب در سفینه‌های مختلف گوناگون می‌باشد. در بیاض بانکی‌پور شمارهٔ ۱۰۸۸ نام مخاطب ملّا نظیری است. در بیاض ۱۹۹۳ در همان کتابخانه مخاطب ملّاشکیبی می‌باشد، در بیاض شمارهٔ ۸۰۸۰۶ در کتابخانهٔ دانشگاه عثمانیه شمارهٔ ۱۰۹۰ در کتابخانهٔ بانکی‌پور، جُنگ ۳۰۹۸ در کتابخانهٔ دانشگاه تهران، جُنگ شمارهٔ ۳۳۴۹ در همان کتابخانه، جُنگ شماره ۳۴۵۷ در کتابخانهٔ مجلس شورای ملّی و هم در نسخهٔ بیست و هشتم این نامه به ملّاظهوری خطاب شده است.

ولی در مجموعهٔ ۲۵۹۱، محفوظ در کتابخانهٔ دانشگاه تهران نویسندهٔ رقعه مولاناظهوری است و مخاطب مولانا است. این نامه در جُنگ شمارهٔ ۴۸۶۴ در کتابخانهٔ دانشگاه تهران هم یافت شد ولی آنجا نام مخاطب درج نشده و نامه به عنوان زیر آغاز می‌شود.

«رقعهٔ مولانا عرفی نوشته وقتی که شال به جهت وی فرستاده بود.»

همین طور در مجموعه‌هائی که در دانشگاه علی‌گره (هند) نگهداری می‌شوند ودارای این نامه هستند هم اسم مخاطب ذکر نشده و احتمال قوی است که نویسندهٔ این نامه عرفی است و مخاطب ملّاظهوری. همین طور نامه که با جملهٔ «یار فطنت و دوست فطرت» آغاز می‌شود بر طبق بیاض شمارهٔ ۱۹۹۵ در کتابخانهٔ خدابخش پتنه و جُنگ شماره ۳۰۹۸ در کتابخانهٔانشگاه تهران، بیاض شمارهٔ ۴۴۹۳۵ در کتابخانهٔ آستان قدس مشهد، در جُنگ شمارهٔ ۴۸۶۴ در کتابخانهٔ دانشگاه تهران، در منشآت شمارهٔ ۴۰ در کتابخانهٔ مجلس سنا توسط خانخانان نوشته شده اما مطابق بیاض شمارهٔ ۸۰۸۰۶ محفوظ در دانشگاه عثمانیهٔ حیدرآباد این نامه توسط میرزا جعفر اصفهانی به ملّاعرفی نوشته شده این نامه‌ها هر جا که یافته شده‌اند به طور درست استنساخ

ادامهٔ پاورقی از صفحهٔ قبل

۲۹۵۰، ۳۰۹۸، ۳۳۴۹، ۴۳۳۲، ۴۷۳۶، ۴۸۶۴، ۴۹۸۰.

کتابخانهٔ آستان قدس، مشهد: بیاض شمارهٔ ۴۴۹۳، ۴۹۵۱

کتابخانهٔ مجلس شورای ملّی، تهران: جُنگ شمارهٔ ۳۴۵۷، ۲۳۲۷

کتابخانهٔ مجلس سنا، تهران : منشئات شمارهٔ ۴۰

۱- این نامه‌ها و پاره‌هائی از رسالهٔ نفسیّه در کلیّات عرفی (شمارهٔ ۲۵۹۵) محفوظ در کتابخانهٔجلس شورای ملّی تهران هم موجود است.

نشده‌اند و خیلی غلط دارند. سعی من بر آن بوده است که آنها به درستی انتشار یابند امّا عاری ساختن از هر گونه نقص امکان ناپذیر می‌نماید.

۹ـ پاره‌هائی از آثار منثور دیگر: مقدّمهٔ عرفی بر برخی از فالنامه‌ها که برای اکبرشاه نوشته شده بود در نسخهٔ بیست و هشتم یافت شد. این مقدّمه نه تنها اشتباههای استنساخی فراوان دارد بلکه فقره‌ها و عبارت‌های آن با فقره‌ها و عبارت‌های رسالهٔ نفسیّه و نامه‌های عرفی با هم آمیخته شده. این مقدّمه در اثر موجود تا حدّی که ممکن بود به درستی ارائه شده است. هیچ یک از نقلهای آن در جای دیگر یافت نشد. برخی از نثرپاره‌های دیگر که در همهٔ نسخه‌ها یافت شد نیز در این بخش شامل‌اند. نقل آنها هم جای دیگر یافت نشد.

بخش نظم مشتمل بر:

غزلیّات:

بخش غزلیّات قسمت بزرگ این چاپ را در بر گرفته است. و به طور کلی تعداد آنها زائد از هشتصد و هشتاد است و اشعاری که در آن یافت می‌شود تقریباً ۶۰۰۰ بیت است (۵۹۹۶). این بخش نیز مبتنی بر نسخهٔ دانشگاه لکهنو (نسخهٔ اول) است که تقریباً یکسان و مشابه است به نسخهٔ پنجم که از آنِ این نویسنده می‌باشد و غزلیّاتی که در نسخهٔ موجود آورده شده مورد تأیید نسخهٔ پنجم و دیگر نسخه‌های خطی علی‌الخصوص نسخهٔ دوم، سوم، چهارم، ششم، هفتم، هشتم، دهم، دوازدهم، شانزدهم، هفدهم (نسخهٔ ترتیب دادهٔ ناظم تبریزی)، بیست‌ودوم، بیست‌وسوم، بیست‌وپنجم، بیست‌وششم، بیست‌وهفتم، بیست‌ونهم، سی‌وپنجم و سی‌وششم قرار گرفته است. نسخه‌های دیگر مثل نسخهٔ خطی مجلس سنا (شمارهٔ ۳۰۵) که دکتر مهدی بیانی آن را از خط سراینده دانسته‌اند، و نسخه‌های چاپی غلامحسین جواهری و نولکشوری (نسخهٔ نهم و یازدهم) و چند نسخهٔ دیگر که در کتابخانه‌های رضا و خدابخش نگهداری می‌شوند، هم برای مقایسه و تصحیح اشعار به کار برده شده‌اند.

برخی از غزلیّاتی که در دو نسخهٔ مذکور در بالا (نسخهٔ اول و پنجم) و نیز در نسخهٔ هفدهم یافت نشد از دیگر نسخه‌های خیلی مهم مثل نسخهٔ سوم و دهم و بیست و هشتم گرفته

شده‌اند[۱]. از جمله این غزلها تنها ۵۷۶ غزل انتشار یافته و باقیمانده بیش از سیصد غزل نادر و کمیاب هستند[۲]. که تنها در بعضی نسخه‌های مهم و مستند یافت شدند. صحّت و درستی همهٔ این غزلیّات به چاپ نرسیده مورد توثیق این واقعیت قرار گرفته که بسیاری از آنها لااقل در بیش از پنج نسخهٔ خطی یافت شدند که اعتبار آن به خوبی مسلّم است در بارهٔ مقایسه و اختیار نمودن درست‌ترین شکل اشعار به نسخه‌های سوم و چهارم و پنجم و دهم و هفدهم و سی‌وپنجم و سی‌وششم اهمیّت و ارزش زیاده داده شده که نسبت به نسخه‌های دیگر دارای غلطهای کمتری هستند.

بخش غزلیّات ناتمام و اشعار گوناگون از غزلیّات و قصائد:

در نسخه‌های اول، پنجم، هشتم و هفدهم[۳] بخش جداگانه‌ای وجود دارد که در آن اشعار غزلهای ناتمام و تنها ابیات غزلیّات گردآوری شده. در همهٔ این چهار نسخه برخی از اشعار مجرد قصاید و قطعات در پایان قصاید نیز یافت شدند و در نسخ هشتم و هفدهم برخی از اشعار

۱- به طور مثال غزلی که با مصراع «اینکه آرایش صورت نبود پیشهٔ ما» آغاز می‌شود فقط در نسخه‌های دهم و بیست‌وهشتم یافت شد و بر بنای آنها آورده. همین طور غزلی که با مصراع «ز خوان نطق چو دادی غذای جان مرا» فقط در نسخه‌های دهم و هفدهم یافت شد، و غزلیّاتی که با مصرع‌های زیر آغاز می‌شود: (۱) «نه چنان پرده زده ذوق نگاه تو مرا» (۲) «ای دل منشین ، خیز که بیباک تو تنها» (۳) «شب آمد مرا سامان بیارائید محفلها» تنها در نسخهٔ هفدهم یافت شد. همچنین غزلی که با مصراع: «من به راهی می‌روم آنجا قدم نامحرم است» آمده، تنها در نسخهٔ دهم یافت شد. غزلی که با مصراع: «بختی که مرا لب بلب جام رسد نیست» در نسخه‌های دهم و هشتم یافت شد. غزلی که با مصراع: «فتنه را از جلوه سروت پی شرمنده است» در نسخه‌های هشتم و هفدهم یافت شد. غزلیّاتی که با مصرعهای زیر آغاز می‌شود: (۱) «شاهین ناز از پس عمری هوا گرفت» (۲) «وای آن شکسته بالی که در آشیان بماند» (۳) «تو حسن خود چه شناسی چنانکه باید بود» (۴) «خوش زبانی شب به کنج خانقه در کار بود» تنها در نسخهٔ هفدهم یافت شدند. غزل با مصراع «دل کز نظر شد آن صنم آفتاب نام» تنها در نسخهٔ دهم یافت شد. غزل با مصراع: «چند چون اهل آبرو در پی آبرو روم» فقط در نسخه‌های چاپی نولکشور و جواهری یافت شد.

۲- فهرست مصرعها که با آنها این غزلیّات آغاز می‌شوند می‌توان در ضمیمهٔ ا دید. این ضمیمه نشان دهندهٔ غزل‌های مختلف است و هم تعداد اشعار در آنها که در نسخه‌های چاپی و خطی مختلف یافت می‌شوند. شماره‌های آن پس از ستون چهارم سر این بیان قرار دارد. نسخه‌های چاپی آن شمارهٔ ۹ (چاپ تهران) و شمارهٔ ۱۱ (چاپ نولکشور) و مقایسهٔ اشعار تحت این ستونها با ستون چهارم از این بیان عکس روش از غزلیّات چاپ شده را تهیه کند.

۳- نسخهٔ اوّل محفوظ در دانشگاه لکهنو؛ نسخهٔ پنجم محفوظ در کتابخانهٔ شخصی این نویسنده؛ نسخهٔ هشتم محفوظ در کتابخانهٔ مجلس شورای ملّی تهران؛ نسخهٔ هفدهم محفوظ در کتابخانهٔ دانشگاه عثمانیهٔ حیدرآباد.

معمیّات نیز یافت می‌شود. درست مثل نسخهٔ اوّل، که اساس نسخهٔ حاضر است، و نسخهٔ پنجم که علاوه بر چند لفظ در چند شعر از نسخهٔ اوّل اختلافی ندارد، همهٔ این گونه ابیات متفرّق و غزلهای ناتمام در این بخش جداگانه اثر حاضر گردآوری شده است. برخی از این نوع اشعار متفرق که بجز تذکره‌ها در جای دیگر یافت نشده نیز در این بخش جا داده شده است. در نسخه‌های یکم و پنجم، این اشعار بر طبق الفبائی ترتیب داده نشده امّا در اثر حاضر آنها بر طبق الفبا گردآوری شده‌اند.. اشعاری که تحت عنوان «معمیّات» در نسخه‌های هشتم و هفدهم یافت شدند و در نسخه‌های اوّل و پنجم از جمله اشعار متفرّق یافت می‌شوند، پس از قطعات آورده شده‌اند.

بخش قصاید:[۱]

تعداد مجموع قصاید در اثر حاضر ۸۸ است دارای ۳۵۳۳ بیت. برای این بخش هم نسخهٔ اول اساس قرار داده شده و همهٔ ۸۴ قصیده که در این نسخه و نیز در نسخهٔ پنجم یافت می‌شود در اثر حاضر آورده شده. این ۸۶ قصیده مشتمل بر همهٔ ۵۲ قصیدهٔ چاپی است که در چاپهای جواهری و کشوری و حسنی و غیره وجود دارد و هم شامل ۱۸ قصیده است که دکتر نعیم‌الدین آنها را انتشار داده است.

بدین ترتیب در اثر حاضر ۱۶ قصیدهٔ تمام یا ناتمام که با مصرعهای زیر آغاز می‌شوند (که همهٔ آنها در نسخه‌های اوّل و پنجم و هفدهم و در بعضی نسخه‌های دیگر یافت شدند)[۲] قصایدی هستند که تاکنون به چاپ نرسیده‌اند.

۱ـ ای صبحدم که ناصیهٔ شاه‌روزگار	در مدح شهنشاه جلال‌الدین اکبر
۲ـ دوش در پردهٔ نشیب و فراز	در منقبب امیرالمومنین علی‌ابن ابی‌طالب کرم الله وجهه
۳ـ بسکه از ذوق تماشای تو می‌رقصد نگاه	در مدح شهنشاه اکبر
۴ـ زهر را در جام هجران می کنم	قصیدهٔ ناتمام ـ اسم ممدوح پیدابیست

۱ـ این بخش شامل جلد دوم اثر حاضر است که بعداً چاپ خواهد شد. همین طور بخش‌های دیگر کلیّات عرفی هم شامل جلد دوم هستند.

۲ـ بنگرید به ضمیمهٔ II در جلد دوم این اثر که نمایانگر قصاید در نسخه‌های خطی و چاپی مختلف است.

۵ ـ دراین هوا سزد از فیض اعتدال بهار	اسم ممدوح پیدا نیست
۶ـ زهی نگاه تو شاهین فتنه را پرواز	قصیده در مدح حکیم ابوالفتح یا عبدالرحیم‌خانخانان
۷ـ جهان ز شمع جمال که شد چنین پر نور	قصیده در مدح شهنشاه جلاالدین اکبر
۸ ـ این سخن مدعی که می‌سنجی گناهست و گناه	قصیده ناتمام ـ نام ممدح معلوم نیست
۹ـ ای سایهٔ همای تو معمار روزگار	قصیدهٔ ناتمام ـ نام ممدوح ظاهر نمی‌شود
۱۰ـ ای خیال غمزه‌ات نشترشکن در چشم خواب	قصیده ناتمام بدون اسم ممدوح
۱۱ـ تا به سیل فتح شستی گرد آشوب مصاف	قصیده ناتمام ـ نام ممدوح ظاهر نیست
۱۲ـ دل خرسند از غم شادمان است	قصیده ناتمام ـ اسم ممدوح پیدا نیست
۱۳ـ پای طاووس طبیعت به حنا بستم باز	قصیده اخلاقی می‌نماید
۱۴ـ وقت آن شد که دگر بار سفر بربندم	قصیده ناتمام ـ اسم ممدوح ظاهر نیست
۱۵ـ مرحبا این همه توفیق زمین بوسی شاه	اسم ممدوح ظاهر نیست
۱۶ـ ای مسند جلال تو بالا نشین عرش	قصیده ناتمام در نعت سیدالمرسلین

علاوه بر این هشتادو شش قصیده که در بالا ذکر شد دو قصیدهٔ دیگر که به مصرعهای زیر آغاز می‌شود:

۱ـ بیا که دیدهٔ نرگس ز خواب شد بیدار

۲ـ بهار رفت خزان آمد و گذشت جوانی

که توسط دکتر نعیم‌الدین بر اساس نسخهٔ کتابخانهٔ دانشکدهٔ زبان وتاریخ و جغرافی، آنقره، نسخهٔ کتابخانهٔ ملّت، استامبول و نسخهٔ کتابخانهٔ موزه قونیه انتشار یافتند، نیز در این اثر آورده شده است. از این دو قصیده که به مصراع: «بیا که دیدهٔ نرگس ز خواب شد بیدار» آغاز می‌شود اگر چه در نسخه‌های ترکیه یافت شده ولی این نویسنده آن را در نسخه‌هائی که در هندوستان یا ایران نگهداری می‌شود نیافت. علاوه بر این از بیت سی‌وسه[۱] پیداست که این در مدح کسی که «انیس شاه‌حسین» بوده گفته شده و عصر شاه حسین قبل از دورهٔ عرفی شیرازی بود ممکن است که این اثر عرفی کمانگر تبریزی باشد که قبل از عرفی شیرازی مدّاح شاه‌طهماسب

۱ـ جلیس مسند عزّت انیس شاه‌حسین — که خلق روی زمین را به اوست استظهار

بود. این قصیده با قید اثر مردود عرفی در اثر موجود وارد شده است.

قصیدهٔ دیگر که با مصراع: «بهار رفت و خزان آمد و گذشت جوانی» آغاز می‌شود هم اگر چه در نسخه‌ای در ایران یا هندوستان یافت نشد امّا شعر زیر غمّاز فطرت عرفی است و آن را نباید رد کرد:

برای نان چو سگان بر درت نیامده‌ام   کجا تعلّق جانی، کجا تملّق نانی

این قصیده در اثر حاضر آمده است امّا با قید «اثر مشکوک». در نسخه‌ای از کلیّات عرفی (شمارهٔ ۲۵۹۵) که در کتابخانهٔ مجلس شورای ملّی علاوه بر نامه‌های کمیاب و نادر و رسالهٔ نفسیّه، بر ورق ۴۴[۱] قصیده‌ای هم یافت می‌شود با قوافی «انتظار و ناگوار و امیدوار» و ردیف «گره». این قصیده هم نادر است و جز در نسخه‌ای که در کتابخانهٔ رضا نگهداری می‌شود در جای دیگر دیده نشد. این قصیده نیز به عنوان «اثر مشکوک» در اثر حاضر وارد شده است.

علاوه بر قصائد کمیاب و چاپ نشده که در بالا ذکر شد، تعداد اشعار برخی از قصاید که قبلاً انتشار یافته‌اند در اثر موجود بیشتر از آن است که در نسخه‌های چاپی یافت می‌شوند. به طور مثال در قصیدهٔ «ترجمة‌الشوق» در نسخهٔ چاپی تعداد اشعار ۱۸۳ است ولی بر اساس نسخه‌های اول و پنجم و هشتم و هفدهم در اثر حاضر تعداد آنها ۲۲۴ می‌شود. همین طور در قصیدهٔ «زبدة‌الالهام» در چاپ جواهری تعداد اشعار فقط ۸۷ است (و در چاپهای هندوستان فقط ۷۷ می‌باشد) امّا در اثر موجود تعداد اشعارش به ۱۰۴ می‌رسد. اشعار اضافی در این قصیده نه تنها در نسخه‌های اول و پنجم و هشتم و هفدهم یافت شد، بلکه دکتر نعیم‌الدّین آنها را در دو نسخهٔ خطی در استانبول نیز یافته و در مجّلهٔ علوم اسلامیهٔ علی‌گره (شمارهٔ ژوئن ۱۹۶۰ میلادی) انتشار داده است.

بخش قطعات:

در نسخهٔ اوّل، ۶۹ قطعه در بخش قطعات وجود دارد و هشت پاره‌های دیگر در بخش اشعار متفرّق پس از قصاید یافت می‌شود. هشت پاره‌های دیگر در نسخهٔ هفدهم و یکی در کتابخانهٔ موزهٔ قونیه هم یافت شد علاوه بر این در بیاض ۴۳۱۳ در دانشگاه تهران یک قطعه

۱- اوراق ماقبل این نسخه افتاده‌اند و با آنها ابیات ابتدائی این قصیده هم ضایع شده و با نبودن آنها نمی‌توان گفت که ممدوح کدام است.

فحش هم یافت شد ولی در این منظومات چند رباعی و چند منظومهٔ دیگر نیز وجود دارد. بدین طریق چاپ موجود دارای ۷۶ قطعه است. پس از انتشار ۳۴ قطعه توسط دکتر نعیم‌الدین به همراه مقاله‌اش که در مجلهٔ علوم اسلامیهٔ (دسامبر ۱۹۶۲ میلادی) انتشار یافته (که از آن جمله ۳۳ پاره‌ها بر نسخهٔ دانشگاه عثمانیه «نسخهٔ هفدهم» مبتنی است) حالا اغلب این قطعات کمیاب و نادر نیست و تنها قطعاتیکه از اشعار زیر آغاز می‌شود تاکنون انتشار نیافته است.

۱ـ ای بتان ماراکه از جور شما — ناشکیبایی یکی صد می‌شود
۲ـ عنایت تو چنان زد صلای معموری — که در دیار محبت دل خراب نماند
۳ـ هوای مدح که بازم به مغز پیچانست — که صد بهشت گل عطسه‌ام بدامانست
۴ـ آداب پیاله دادن تو — افغان که نه هشت دامن پاک
۵ ـ بر فراز اشهبی کز جملهٔ انعامهاست — هم عنان بودم زمانی بایکی از دوستان
۶ـ کسی‌که معنی اوهست فرح صورت‌بین — به پست کردنم او را فلک برانگیزد
۷ـ دوش در بزم چند دخترکی — از ذکر ذکر در میان آمد
۸ ـ دریا دلا ز بی مددیهای روزگار — دارم دلی که سوزدم از شرم آن دهان

قسمت معمیّات که دارای بیست‌وشش منظومه است در اثر موجود بعد از قطعات جا دارد.

بخش ترکیب‌بند و ترجیع‌بند:

معمولاً یک ترکیب‌بند که با شعر:

«نوای مدح که سنجی دلا مبارک باد — ترانهٔ نفس نغمه‌زا مبارک باد»

آغاز می‌شود و یک ترجیع‌بند دیگر که شعر اولینش:

«ای حسن تو برتر از چه و چون — سبحان‌الله ز حسن بی چون

در نسخه‌های خطی عرفی یافت می‌شود و در مجموعه‌های چاپی هم فقط این دو منظومه وجود دارد. این امر باعث شگفتی است که در نسخه‌های یکم و پنجم که بزرگترین تعداد اشعار را در بر دارد ترجیع‌بند مذکور بالا به طور ترکیب‌بند وجود ندارد. اگر بندهایش به طور پاره‌های قصاید موجود هستند. در آن نسخه ها ترکیب‌بند دیگری که ناتمام و ناقص است[1] و

۱ـ این منظومه مشتمل بر تنها یک بند و چهار بیت است لذا به ظاهر آن ترکیب‌بند و نیز ترجیع‌بند می‌تواند

تنها یک بند کامل و چند شعر دارد، یافت می‌شود. در نسخه‌های هشتم و هفدهم ترجیع‌بند دیگری با سیزده بند که با مصراع: «گفتی که دلش ز غصه چون شد» آغاز می‌شود نیز یافت می‌گردد. در اثر حاضر همهٔ این چهار منظومه که یکی از آنها ناقص و ناتمام است آورده شده است.

بخش مثنویات:

علاءالدولهٔ کافی در نفایس‌المآثر بیان کرده است که عرفی در پیروی و تقلید نظامی پنج مثنوی را به سرودن آغاز کرده بود امّا تنها سه منظومهٔ این نوع را به پایهٔ تکمیل رسانید. حالا سه مثنوی مکمل که معمولاً یافت می‌شود مجمع‌الابکار، خسرو شیرین و ساقی‌نامه است. از جملهٔ این مثنویها مجمع‌الابکار در دیوان چاپی نولکشور و هم کلیّات چاپی جواهری شامل است.

خسروشیرین، چنانکه ذکر شد، توسط مطبع بوستان‌العاشقین به طور جداگانه انتشار یافته و نیز جزء چاپ جواهری است.

ساقی‌نامه اولین بار در نسخهٔ جواهری چاپ شد. در این همه نسخه‌های چاپی تعداد اشعار خیلی کمتر از اشعاری است که در این منظومات در نسخه‌های خطی مستند یافت می‌شود[1]. علاوه بر این مثنویها، منظومه‌ای که قسمت اولینش مثل مثنوی و بخش آخرین مثل ترجیع‌بند است [2] در چند نسخهٔ معتبر مثل نسخهٔ هشتم (نسخهٔ کتابخانهٔ مجلس شورای ملّی تهران)، نسخهٔ هفدهم (نسخهٔ دانشگاه عثمانیه)، نسخهٔ بیست‌وششم (محفوظ در ذخیرهٔ سبحان‌الله در کتابخانهٔ دانشگاه علی‌گره)، نسخهٔ بیست‌وهفتم (محفوظ در ذخیرهٔ قطب‌الدین در کتابخانهٔ دانشگاه علی‌گره)، نسخهٔ بیست‌وهشتم (نسخهٔ موزهٔ بریتانیا) و نیز در مجموعهٔ قصاید عرفی که در کتابخانهٔ دانشگاه لکهنو نگهداری می‌شود، یافت می‌گردد و برخی از اشعار آن در

ادامهٔ پاورقی از صفحهٔ قبل

باشد امّا چون مصراع دوم از بیت: «بندی از مدح غایبانه شنو» نشان می‌دهد که این بیت آخرین بند نمی‌تواند باشد، از این امر روشن است که آن قسمتی از ترکیب‌بند است.

۱- در چاپ جواهری مجمع‌الابکار ۱۰۷۸ بیت در بر دارد. شیرین و فرهاد دارای ۲۸۱ بیت و ساقی‌نامه ۴۸ بیت دارد. در چاپ نولکشور مجمع‌الابکار دارای ۱۳۶۴ بیت است.

۲- در نیمهٔ این منظومه که به طور مثنوی است ، گویندگان معاصر را هجو گفته است و نیمهٔ آخر که به صورت ترجیع‌بند است در مدح حکیم ابوالفتح می‌باشد. دکتر نعیم‌الدین بر اساس نسخهٔ هفدهم تنها نیمهٔ اول را در اسلامک‌کلچر (انگلیسی) حیدرآباد (شمارهٔ اکتبر ۱۹۵۹ میلادی) انتشار داده است.

نسخهٔ دوم (محفوظ در ذخیرهٔ حبیب‌گنج درکتابخانهٔ مولانا آزاد، دانشگاه علی‌گره) هم وجود دارد. همهٔ این چهار مثنوی بعد از تصحیح متن ازکمک همه نسخه‌های خطی و چاپی که در آن یافت می‌شوند، در اثر حاضر آورده شده است و در آنها تعداد اشعار بدین طور است:

(۱) مجمع‌الابکار .... ۱۴۲۶ بیت

(۲) خسروشیرین .... ۴۳۱ بیت

(۳) ساقی‌نامه .... ۱۹۵ بیت

(۴) هجویهٔ معاصرین.. ۱۱۰ بیت

علاوه بر این چهار مثنوی ، در دو نسخهٔ خطی مستند کتابخانهٔ مولانا آزاد، دانشگاه علی‌گره که به توسّط سیّدکرم‌الله (نسخهٔ سوم) و عبدالجبّار (نسخهٔ بیست و هفتم) استنساخ شده، چند پاره‌های دیگر از مثنویات دیگر نیز یافت شد و در چاپ حاضر آورده شده[1]. تعداد مجموع اشعار این پاره‌ها ۲۱۸ است.

بخش رباعیّات:

رباعیّات عرفی در نسخه‌های چاپی دیوان و کلیّات او وجود دارد امّا تعداد آنها در نسخهٔ چاپی نولکشور تنها ۲۱۱، در نسخهٔ چاپی جواهری فقط ۱۹۲، و در نسخهٔ چاپی بمبئی فقط ۲۱۶ است. در چاپ حاضر بر اساس منظومات این نوع که در نسخه‌های مختلف، بخصوص در نسخه‌های اول و پنجم و هشتم و هفدهم یافت شدند و نیز در سفائن و جُنگ‌ها وجود دارد، ۴۰۲ رباعی گنجانده شده و بدین طریق در این چاپ در حدود ۱۸۶ رباعی دیگر آمده است که تا کنون به چاپ نرسیده است.

بخش منظومات متفرق و پراکنده:

در پایان اثر حاضر دو منظومهٔ کوتاه وجود دارد که به شکل نسخه‌های خطی درکتابخانهٔ خدابخش پتنه و کتابخانهٔ آصفیه، حیدرآباد یافت شد. همچنین پنج منظومهٔ دیگر که در نسخه‌های یکم و پنجم و هفدهم در بخش مربوط به قصاید پس از قصائد وجود دارد نیز در این

۱- ممکن است که این پاره‌ها از مثنویات اکبرنامه، لیلی‌مجنون و غیره باشند که عرفی در پیروی خمسهٔ نظامی بسرودن آغاز کرده بود و نتوانست به پایان ببرد.

بخش آورده شده است. منظومهٔ اولّین مخمسی است که در بیاض شمارهٔ ۱۰۸۸ (محفوظ در کتابخانهٔ خدابخش) یافت شد و از مصراع: «تا دل به تمنای تو عالی گهر افتاد» آغاز می‌شود. به طور مخمس این منظومه در جای دیگر یافت نشد ولی دو بیت که بر آن مصرعها چسبیده شده‌اند در جُنگ شمارهٔ ۲۶۶۲ (محفوظ درکتابخانهٔ مجلس شورای ملّی،تهران) نیز یافت شد و در زیر نقل می‌شود:

الماس ره عشق چنان کارگر افتاد   کز دیدهٔ صبرم همه لخت جگر افتاد
در بادیهٔ عشق تو از بسکه دویدم   اعضای وجودم همه از یکدگر افتاد

(این اشعار غزل می‌نمایند که عرفی در تضمین حافظ شیرازی.[۱] سروده باشد و بعداً بر آن مصراعها چسبیده آنرا مخمس ساخته باشد). منظومهٔ دیگر در مدح امیرالمؤمنین حضرت‌علی(ع) در نسخه‌ای مشتمل بر چهار ورق که در کتابخانهٔ آصفیه تحت شمارهٔ ۲۵۱۴ نگهداری می‌شود یافت شد. این منظومه توسط محمدزمان‌ذاکر در سال ۱۱۱۲ هجری قمری استنساخ شد. اعتبار این منظومه مثل منظومهٔ قبلی مورد توثیق از منابع دیگر، خصوصاً دواوین و کلیّات عرفی، قرار نگرفته است. پنج منظومهٔ دیگر که در نسخه‌های اول و پنجم و هفدهم یافت شد طوری هستند که نمی‌توان آن ها را درجه بندی کرد زیرا آنها نه ابیات غزل هستند، نه پاره‌های قصیده و نه قطعات (زیرا که آنها دارای مطلع هستند و مطابق قول قیس رازی «قطعه» مطلع ندارد) لذا آنها در بخش منظومات متفرّق آورده شده‌اند.

چاپ حاضر روی هم رفته مشتمل بر ۱۴۱۷۰ بیت است به این طور:

۱ـ غزلیّات	۵۹۹۵	″
۲ـ غزلیّات ناقص و دیگر اشعار مجرد	۶۱۵	″
۳ـ قصائد	۳۵۳۳	″
۴ـ قطعات	۳۷۹	بیت
۵ ـ معمّیات	۳۴	″
۶ـ چهار ترکیب‌بند و ترجیع‌بند	۳۹۹	″
۷ـ مثنویات	۲۳۸۰	″

۱- مطلع غزل حافظ بدین طور است:

پیرانه سرم، عشق جوانی به سر افتاد   وان راز که در دل بنهفتم، بدر افتاد

(الف) مجمع‌الابکار	۱۴۲۶	″
(ب) خسرو شیرین	۴۳۱	″
(ج) هجو گویندگان معاصر	۱۱۰	″
(د) ساقی‌نامه	۱۹۵	″
(ه) مثنویهای دیگر	۲۱۸	″
۸ ـ رباعیّات	۸۰۴	″
۹ـ منظومه‌های دیگر	۳۱	″

چنانکه قبلاً ذکر شده، باستثنای چند، تقریباً همهٔ منظومه‌ها و اشعار لااقل در سه نسخهٔ بسیار مهم پیدا می‌شوند و به عقیدهٔ این نویسنده او در یافتن سراغ چهارده‌هزار و اندکی شعر که در کلیّات عرفی گردآوردهٔ سراجا شامل بود و مسودات آن بعداً به دست ناظم تبریزی رسیده و بر اساس آن، او کلیّات عرفی را بار دیگر ترتیب داده[1]، موفّق شده است، به عنوان مقایسه نسخه‌های خطی و چاپی گوناگون که قبلاً ذکر شده و مورد استفاده قرار داده شده‌اند (تعداد این نسخه‌ها تقریباً ؟؟؟؟؟ می‌باشد) و برای اختیار نمودن درست‌ترین شکل هر گونه توجه مرعی شده امّا غلطهای همهٔ این نسخه‌های خطی و چاپی آنقدر زیاد هستند که با آنکه بهترین تلاشها در این راه به خرج داده شده، برخی از اشعار و جمله‌های نثر نیز هستند که حالا هم مفهوم آنها روشن نمی‌شود.

در نسخهٔ موجود پاورقی‌ها به دو صورت درست شده است. پاورقی‌های اوّل به طرف آن اشعار اشاره می‌کنند که در تذکره‌ها و بیاضها در تحت انتخاب کلام یافت می‌شوند یا در جُنگ‌ها به طور اسناد ذکر شده‌اند. چنین اشعار علاوه بر اظهار مقبولیّت شاعر اصالت آن غزلها را که دارای آن اشعار باشند ثابت می‌کنند. پاورقی‌های دیگر روشنگر اختلافات نسخ در نسخه‌ها و سفینه و تذکره‌های مختلف هستند. سعی شده که اختلافهای همهٔ نسخه‌های مهم در این پاورقی‌ها جا یابند تا خوانندگان محترم بتوانند مشخص کنند که نسخه‌های متعدّد چه قرأت‌ها را دارند و قرأتی که قبول کرده شد در کدام نسخه یافت می‌شود.

۱- ناظم تعداد اشعار نسخهٔ خودش را پانزده هزار بیت گفته است.(قسمت ششم، صفحهٔ ۱۲۴، سطر ۱۰)

بخش نثر

قسمت سوم

خلاصهٔ احوال عرفی شیرازی

۱ـ اسم ... سیّدی محمد حسین

۲ـ لقب ... جمال‌الدین

۳ـ تخلص ... عرفی

۴ـ زادگاه ... شیراز (در کوچه سختویه نزدیک محلهٔ قصاب‌خانه)

۵ ـ سال پیدایش ... ۹۶۳ هجری قمری

۶ ـ ورود به هندوستان ... در شهور ۹۹۲ هجری قمری از راه دریا

۷ـ رسیدن به فتح پورسیکری دارالحکومت شهنشاه اکبر ... ۱۹ ربیع‌الاول سنهٔ ۹۹۳ هـ. ق.

۸ ـ رسیدن به دربار اکبری ... قبل جمادی الاول سنهٔ ۹۹۷ هـ. ق.

۹ـ ممدوحین عرفی در هندوستان - (الف) حکیم ابوالفتح (ب) عبدالرحیم خانخانان (ج) شهنشاه اکبر (د) شاهزاده سلیم

۱۰ـ وفات در مرض اسهال در لاهور به تاریخ ماه شوال سنهٔ ۹۹۹ هـ. ق. (هجدهم امرداد)

۱۱ـ تدفین (عارض) در مقبرهٔ میر حبیب‌الله، لاهور

۱۲ـ انتقال استخوانهای عرفی به مشهد و بعد نجف اشرف توسط میر صابر اصفهانی در سنهٔ ۱۰۲۷ هـ. ق.

۱۳ـ تاریخ انتقال استخوانهای عرفی از هند به نجف اشرف به گفته رونقی همدانی : بکاوش مژه از هند تا نجف

۱۴ـ تدفین در نجف اشرف؛ ... مابین دیوار حصار نجف و مقام حضرت صاحب‌الزمان در زمینی که مجیره گویند. در سنهٔ ۱۰۲۸ هـ. ق.

خلاصهٔ احوال عرفی شیرازی

احوال عرفی شیرازی تقریباً در همهٔ تذکره‌های مهم که از اواخر قرن دهم تاکنون نوشته شده‌اند یافت می‌شود. معاصرین وی یا تذکره نویسان که آثار خود را پس از درگذشت عرفی به پایان رسانیده‌اند خودشان عرفی را دیده یا احوالش را از کسانیکه او را دیده بودند بهم رسانیدند و ظاهراً در بیانات این تذکره‌نویسان معاصر یا قریب‌العهد او نبایستی هیچ گونه اختلافی روی دهد امّا واقعاً این طور نیست. اختلافات در میان تذکره‌نویسان اولیه در مورد احوال عرفی و شعر و اندیشه‌های او منجر به ایجاد داستانهای بی‌سروته و بیهوده در بارهٔ او شده و تذکره‌نویسان بعدی بدون اینکه آنها را مورد بررسی دقیق قرار دهند به شیوهٔ مخصوص خود نه فقط تکرار آن داستانها راکردند بلکه بدون هیچ گونه اشاره یا دلیلی فقط برای اینکه داستانها را هر چه جالب‌تر و زیباتر ارائه کنند در آن چیز ها افزودند که می‌توان آن را «کردار کشی» نامید(۱).

در زمان عرفی چندین تذکره و آثار دیگر نوشته شده بودند که انتظار می‌رفت که در آن مطالب درستی دربارهٔ عرفی خواهد بود. این جورکتابها که سرفهرست قرار دارد، بدین قرار است:

(۱) نفایس‌المآثر (تألیف علاءالدوله کافی)

(۲) طبقات اکبری (تألیف خواجه نظام‌الدین احمد)

(۳) اکبر نامه و آیین اکبری (تألیفات ابوالفضل علّامی)

(۴) هفت اقلیم (تألیف امین احمد رازی)

(۵) منتخب التواریخ (تألیف ملّاعبدالقادر بدایونی)

۱- مثلاً داستان عشق عرفی به شاهزادهٔ سلیم شاهنوازخان که آثار خودش آفتاب جهان نما بعد از صد سال فوت عرفی تألیف کرد اول کسی است که ذکر عشق عرفی به شاهزادهٔ سلیم کرده است و آن را اتهام گردانیده. بعد شاهنوازخان فقط واله داغستانی (مؤلف ریاض‌الشعرا)، ابوطالب تبریزی (مؤلف خلاصة‌الافکار) و حسین قلی‌خان عاشقی (مؤلف نشترعشق) نویسندگانی هستند که تأیید قول شاهنوازخان کرده‌اند ولی ایشان هم این را فقط اتهام قرار داده‌اند. در قرن موجود شبلی نعمانی در جلد سوم شعرالعجم این داستان مهمل را تشهیر کرد. همین طور در بارهٔ مرگ عرفی شاهنوازخان و عاشقی نوشته‌اند که به عشق شاهزادهٔ سلیم متهم کرده مسموم ساختند. واله داغستانی و ابوطالب تبریزی نیز مرگش را نتیجهٔ حسد حسّادش قرار داده‌اند. امّا همهٔ تذکره‌نویسان معاصر سبب درگذشت او را مرض اسهال قرار داده‌اند و چیزی مربوط به داستان عشق و در نتیجهٔ آن مسموم شدن عرفی ننوشته‌اند.

(۶) مجمع‌الخواص (تألیف صادقی افشار)

(۷) درج‌النفایس (تألیف شیخ منوّربن عبدالکریم)

(۸) خلاصة‌الاشعار (تألیف تقی کاشی)

(۹) عرفات العاشقین (تألیف تقی اوحدی)

(۱۰) مآثر رحیمی (تألیف عبدالباقی نهاوندی)

(۱۱) میخانه (تألیف عبدالنبی فخرالزمان)

(۱۲) نظم گزیده (تألیف محمد صادق ناظم تبریزی)

(۱۳) بزم‌آرا (تألیف علی‌بن محمود الحسینی)

(۱۴) نتایج‌الشعرا (تألیف عبدالرحیم کلامی)

(۱۵) مجالس المؤمنین (تألیف ملانورالله شوشتری).

احوال عرفی در همهٔ آثار نویسندگان معاصر او به استثنای مجالس‌المؤمنین یافت می‌شود.

بعلاوه، دیباچه‌هائی که توسط عبدالباقی نهاوندی و ناظم تبریزی بر کلیّات عرفی نوشته شده از جمله مهم ترین مراجع احوال زندگانی عرفی به شمار می‌رود. بر طبق اطلاعاتی که از این مراجع به دست می‌آید عرفی شیرازی به یک خانوادهٔ برجستهٔ شیرازی بستگی داشت. نام پدر بزرگش جمال‌الدین سیّدی و به لقب چادرباف معروف بوده. اسم پدرش زین‌الدین علی بلوی بود و به منصب وزارت داروغهٔ شیراز انتصاب داشته است.

دربارهٔ سنهٔ ولادت عرفی همهٔ تذکره‌نویسان خاموش هستند امّا اکثریت آنها اتفاق دارند که او در سن سی‌وشش سالگی درگذشت. از این رو می‌توان نتیجه گرفت که او در سنهٔ ۹۶۳ چشم به جهان گشوده باشد. در بارهٔ اسم عرفی هم اختلافاتی در بیانات تذکره‌نویسان معاصر وجود دارد. تقی اوحدی نام او را جمال‌الدین سیّدی نوشته و عبدالباقی نهاوندی سیّدی محمد ضبط کرده است و عبدالنبی فخرالزمانی نام واقعیش را محمّد حسن می‌نویسد. در این صورت می‌توان حدس زد که نام اصلیش سیّدی محمدحسن و لقبش جمال‌الدّین باشد[۱]. در مورد

۱- از لفظ «سیّدی» گمان نباید کرد که او سید علوی بوده. در جُنگ نمرهٔ ۳۷۶۵ که در کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران نگهداری می‌شود او را «شیخ عرفی» نوشته‌اند و همین حقیقت است. بندرابن خوشگو و دیگران که او را سیّد نوشته‌اند اشتباه کرده‌اند.

تخلّص وی، که عرفی باشد، عبدالباقی نهاوندی آورده‌است که پدرش وزیر داروغهٔ شیراز بوده لذا بنابر مسئولیتهای شرعی و عرفی که پدرش به عهده داشت او برای خودش تخلّص عرفی پیش گرفت. دربارهٔ احوال عرفی در شیراز همین قدر اطلاعات به دست آمده که او با مستعدّان شیراز و دیگران مثل وحشی بافقی به بحث و مباحثهٔ شاعرانه می‌پرداخت و بدین ترتیب او توانسته قدرت و توانائی خود را در طبع‌آزمائی هرچه بیشتر به معرض نمایش گذارد.

به علاوه او از هوش و استعداد علمی خوبی برخوردار بوده و خط نسخ، خوب می‌نوشت و در موسیقی و ادوار هم به قدر وسع دخالت داشت و در اشعار زیر خودش به این طرف اشاره کرده:

فغان ز خامهٔ عرفی که کمترین طغراش شکست خامهٔ مانی و کلک یاقوتش

خراب زمزمهٔ تازهٔ توام عرفی که عقل ازین نفس تازه مست می‌گردد

خراب معرفت عرفیم که هر سخنش به شهر قدس ادیب عقول می‌گردد

نامه‌ام داده نشان از چمن گلشن وحی خامه‌ام کرده زبان در دهن شاهد راز

و اگر بیان خانی‌خان (مؤلف منتخب‌اللباب) را درست فرض کنیم که می‌گوید: عرفی شیرازی آنقدر طبع رسا داشت که در شروع ایام از تحصیل علم و درس از اکثر کتب متداوله فارغ شده او فارغ التحصیل دروس متداوله بود. به علاوه از خود کلام عرفی برمی‌آید که در علوم عقلیه مهارت کامل داشته و بر افکار حکیمانهٔ خود ناز می‌کرده چنانکه گوید:

زهر هنر که زنم لاف امتحان شرط است بیازمای، مکن پیش از امتحان انکار

بلی کلیمم و کاذب نبوتم، کو نیل؟ بلی خلیلم و ناپخته دعوتم، کو نار؟

در مورد استادان عرفی از بیانات تقی اوحدی همین قدر معلوم می‌شود که او به مولانا حسین کاشی ارادت داشت و پیشرفتی که در آغاز کار در هنر شعر به دست آورد مرهون تربیت مولانای مزبور بوده امّا پس از ورودش به هند حکیم‌ابوالفتح گیلانی و عبدالرحیم خانخانان در تربیتش کوشیدند.

در طول حیات عرفی در ایران مطلبی از احوال عرفی از نویسنده‌ای به دست نیامده ولی از کلام عرفی پیداست که او به تهران و نیز به نجف اشرف رفته است. چند قصیدهٔ غیر معروف در مدح اعضای خانوادهٔ صفوی مثل شاه‌اسماعیل دوم و شاهزادهٔ پری‌خانم یافت می‌شود و از آن می‌توان استنباط کرد که او در پایتخت (اصفهان) هم بوده است.

در مورد ورود عرفی به هند روایات معاصرین با هم اختلاف دارند ولی درست همان است که عبدالباقی نوشته. یعنی تشجیع و تشویق امرای هند اوّل او را به دکن آورد و بعد او به فتح پور سبکری رسید. سبب به دکن آمدن او نه فقط این است که از راه دریا، دکن از شیراز نزدیک‌تر است بلکه قبل از ورودش هموطنش حکیم فتح‌الله شیرازی (که بر طبق بیانات قدرت‌الله شوق، مؤلف «جام‌جهان‌نمای» عرفی مبتنی او بود) در آن سرزمین اقامت داشت ولی متأسفانه وقتی که عرفی به دکن رسید، فتح‌الله شیرازی از دکن به فتح‌پور رفته بود.

در دکن عرفی در احمدنگر اقامت داشت ولی به گفتهٔ امین‌احمدرازی، مؤلف هفت اقلیم: «درآن ولایت او را ترقی چنان که باید دست نداد. لاجرم متوجهٔ هند گردید[۱].»

و در تاریخ ۱۹ ربیع‌الاول سال ۹۹۳ هجری قمری (مطابق ۱۰ /ماه مارس سنهٔ ۱۵۸۵ میلادی) به فتح پورسبکری رسید و به گفتهٔ عبدالقادر بدایونی «بیشتر از همه با شیخ فیضی آشنا شد و الحق شیخ هم با او خوب آمد ... و آخر بنابر وضع قدیم شیخ که با هرکس هفته‌ای دوست بود در میانه شکر آبها افتاد و او به حکیم ابوالفتح ربطی پیدا کرد» در آن زمان بر طبق توصیهٔ حکیم ابوالفتح عرفی قصایدی در مدح عبدالرحیم خانخانان گفت و هم در آن هنگام به دربار اکبر و شاهزاده سلیم راه یافت. پس از درگذشت ابوالفتح در سال ۹۹۷ هجری قمری عرفی به خانخانان پیوست و این رابطه تا واپسین دم حیات عرفی ادامه داشت.

وی اواخر ایام عمر خود را در لاهور به سر برد و در آنجا نیز مورد حسادت برخی حاسدان قرار گرفت[۲] و بر طبق بیانات ابوالفضل مرگ او در همان شهر در سال ۹۹۹ هجری قمری در ماه امرداد به تاریخ هجده اتفاق افتاد. عبدالباقی نهاوندی هم آنرا مورد تأیید قرار داده

۱- تقی کاشی به خلاف این نوشته که: «مدتی در احمدنگر رحل اقامت انداخته در آن دیار مسکن گزید و مردم آن دیار چون به استعداد و قدرت وی در شاعری پی بردند، لوازم تعظیم و تکریم وی را به جای آوردند. به خیال این نویسنده بیان امین‌احمدرازی درست است. زیرا که هنگام ورود عرفی به دکن در احمدنگر حکمران آن یا کسی دیگر مربی علم و فضل نبود.

۲- عرفی در دو منظومهٔ هجویهٔ خود به این دوستان منافق اشاره کرده است.

می‌نویسد: «به تاریخ شوال ۹۹۹ در لاهور دار فانی را وداع گفت». در مورد درگذشت عرفی تذکره‌نویسان انواع روایتها و حکایتها را آورده‌اند. بعضی می‌گویند که حسودان وی، او را زهر داده و برخی فیضی را متهم به قتل او می‌کنند و بعضی می‌گویند به علّت عشق وی به شهزاده سلیم او را مسموم کردند. امّا از بیانات معاصرانش این داستانها بی‌سروته و لغو می‌نماید و واقعیت تنها همین قدر است که او به مرض اسهال درگذشت و در هنگام مرگ سی‌وشش سال داشت.

در مورد تدفین وی همهٔ تذکره‌نویسان اتفاق دارند که در لاهور صورت گرفت امّا کشن چندر اخلاص در تذکرهٔ خود «همیشه بهار» اضافه کرده که وی در مقبرهٔ حبیب‌الله به خاک سپرده شده. امّا این تدفین وی موقّتی بود و در سال یک هزار و بیست‌وهفت هجری استخوانهای او به نجف اشرف انتقال داده شد و بر طبق بیان عبدالنبی فخرالزمانی این کار را میرصابراصفهانی انجام داد. بندرابن‌خوشگو در اثر خود «سفینهٔ خوشگو» در این امر اطلاعات زیادی بهم رسانیده و بر طبق بیان وی کسی که استخوانهای عرفی را به نجف رسانید، اوّل آنها را برای دو ماه در مشهد مقدس به امانت گذاشت پس از آن به نجف اشرف انتقال داد و بر طبق بیانات رشیدکاشی سیدحسن‌حسینی‌نقیب‌النقبای آنجا در سال یک‌هزاروبیست‌وهشت، آن استخوانها را بیرون از حصار نجف به جایی که به نام بحیره معروف است و خرید کردهٔ امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام بود مابین دیوار حصار نجف و مقام صاحب‌الزمانی به خاک سپرد. و خواسته بود که عمارتی هم بر او ایجاد کند.

احوال مذکور در بالا مبنی بر بیانات تذکره نویسان معاصر است و خوانندگان گرامی می‌توانند آنها را در صفحات آینده به طور مشروح مورد مطالعه قرار دهند. تذکره‌نویسان بعدی برای زیب داستان چیزهای ساقط از اعتبار بر این واقعات مستند افزودند که از آن جمله داستان عشق عرفی به شاهزاده سلیم است. همهٔ این داستانها را این نویسنده در یکی از گفتارهای خود مورد بررسی دقیق قرار داده که می‌توان در اثر اردوی او به نام «عرفی شیرازی» مورد مطالعه قرار دهند

در بارهٔ مشرب عرفی و عقاید مذهبی او روایات گوناگونی انتشار یافته است. کسانی هستند که اورا ملحد و دشمن خدا قرار داده و دیگران سعی می‌نمودند که مذهب او را شیعه یا سنّی ثابت کنند. او در عنفوان جوانی به بیماری آبله مبتلا شد محمودطرقی در بارهٔ او رباعی زیر

راگفت[۱]:

دی زین بلو جامه به ماتم بدرید　　　　کایام بروی عرفی ملحدرید
از آبلهٔ فرنگ ای همنفسان　　　　دیگر نتوان جمال سیّدی را دید

پس از مرگش ملّاعبدالقادر بدایونی سال وفاتش را در فقرهٔ «دشمن/+۳۹۴ خدا/=۶۰۵ ۹۹۹ هجری دریافت. همین طور شیرخان لودی در مراةالخیال (که دویست سال پس از وفات عرفی نوشته) داستانی آورده است که از آن تشیّع عرفی ظاهر می‌شود و در زمان حال آقای غلامحسین جواهری در دیباچهٔ خودش بر کلیّات عرفی هم در آن داستان تحریف کرده تشیع عرفی را ثابت می‌کند. بر خلاف این هر دو شادروان آقای منظور حسین موسوی استاد سابق دانشگاه دهلی، که خودش شیعهٔ اثنا عشری بود بر مبنای شعر زیر:

کز جهان در یثرب آرم روی و درگوش آیدم　　　　«مرحبا[۲] یاامتی» از مرقد مولای من

عرفی را از اهل تسنن می‌شمرد و محقّق بزرگ هندوستان آقای قاضی‌عبدالودود، که خودش را ملحد می‌گفت، هم بر مبنای نبودن ذکر عرفی در مجالس‌المؤمنین و چند مورد دیگر با آقای موسوی اتفاق نظر دارد.

نویسندهٔ این مقاله این روایات را به خاطر نیاورده سعی کرده است که مسلک عرفی را در آثار منظوم و منثور او بجوید و به این نتیجه رسیده که الحاد و دشمنی با خدا فقط اتهامی است بر این شاعر بزرگ و توانا. زیرا که در بسیاری از اشعارو پاره‌های نثر که همه در آثار او موجود است پیداست که عرفی نه فقط موّحد بلکه پیرو شرع اسلام هم بود و پیروی بزرگان دین و صاحبان عرفان را برای رسیدن به منزل حقیقت لازم می‌دانست چنانچه در اشعار زیر در یک قصیدهٔ معروف خودگفته:

نگنجد نور خورشید ازل در ظرف هر دیده　　　　به آب دیدهٔ مردان نگر تا عکس آن بینی
تو خفّاشی، ز نور مه قیاس نور خورمی‌کن　　　　ترا سود این بود، گر نور خوربینی زیان بینی
نظر از پیشگاه شرع بر کاخ حقیقت کن　　　　تو کژ اندیشی، آن بهتر که صدر از آستان‌بینی

۱- میخانه: (ترتیب دادهٔ احمد گلچین معانی)، چاپ تهران در سنهٔ ۱۳۴۰ هجری شمسی، صفحهٔ ۹۵۶

۲- در خیال آقای موسوی این شیوهٔ تخاطب به اهل تسنّن بستگی دارد. نویسندهٔ این مقاله نمی‌داند که آقای موسوی تا چه حد درست گفته. او این قول آقای موسوی را از شاگردش دکتر شریف حسین قاسمی، رئیس بخش فارسی در دانشگاه دهلی شنیده است.

قصاید غرّای او در نعت سیّدالمرسلین صل‌الله و علیه و سلم و منقبت امیرالمؤمنین و امام المتّقین علی‌ابن ابی‌طالب هم شاهد هستند که او شخصی مذهبی و پیرو شرع اسلام بود و از قصیدهٔ دیگر که با این مطلع آغاز می‌شود:

کردم ز شراب ناب توبه وز کردهٔ ناصواب توبه

پیداست که در سنّ سی‌سالگی[۱] او از باده نوشی و دیگر منهیات توبه کرده. مسئلهٔ شیعه بودن یا سنّی در کلامش مبهم است[۲] و در خیال این نویسنده او فقط مسلمان بود. بالاتر از تشیع و تسنّن وبه طبقهٔ اهل عرفان بستگی داشت چنانکه از رسالهٔ نفسیه و قصاید و غزلیّات و هم از مثنویّات روشن است . تعظیم همهٔ ادیان مشربش و جستجوی حقیقت و تلاش حق (مطابق اصول دین اسلام) مسلکش بود و صدها شعر او بر این دلالت می‌کنند و فقط چند تا از آنها اینجا نقل می‌شود.

عاشق هم از اسلام خراب است و هم از کفر پروانه چراغ حرم و دیر نداند

****

اهلیت عرفی زهمین یاب که‌او را درمذهب و ملّت به‌کسی جنگ نبوده‌ست

****

دعای بی اثری دارم و هزاران حیف مگر مرا به تهی دستی دعا بخشند

****

عرفی دم نزعست و همان مستی تو آیا به چه مایه بار بستی تو(کذا)
فرداست که دوست نقد کونین بدست جویای متاعست و تهی دستی تو

****

یارب بر عفوت به پناه آمده‌ام سرتابه قدم غرق گناه آمده‌ام
چشمی به کرم بخش کز غایت شوق بی‌دیده به امّید نگاه آمده‌ام

****

چنان با نیک و بد عرفی بسر کن کزپس‌مردن مسلمانت به زمزم شوید و هندو بسوزاند

۱- سی سال زنفس معصیت زاد اکنون دهدش سراب توبه

۲- مدح حضرت علی و دیگر افراد خانوادهٔ رسول ثبوت تشیّع یا تسنّن نیست زیرا که هر دو فرقهٔ این بزرگان دین را محترم دارند و شعرای هر دو مسلک قصایدی در مدح ایشان گفته‌اند.

****

از رنگ و بو دورم ولی در روضه بهر باغبان	با یاسمن ورزم ادب تعظیم شمشادش کنم

****

کردار عرفی هم مسأله‌ای است مورد اختلاف. تقی‌الدّین کاشی می‌نویسد که: «جماعتی که وی را دیده‌اند و به صحبت او رسیده گفته‌اند مردی خوش طبع و ظرافت دوست بود». فیضی هم مدّاح اخلاق او هست و دربارهٔ آن در یکی از نامه ها نوشته(۱):

«به حق دوستی که ازین عظیم‌تر سوگندی نمی‌داند که به بلندی و وفور قدرت و ایجاد معانی و چاشنی الفاظ و سرعت فکر و دقّت نظر فقیر کسی را چون او ندیده و نشنیده و از تهذیب اخلاق چه گوید که از خاکی نهاد شیراز ذاتی می‌باشد نه کسی ...»

ولی ابوالفضل، خواجه نظام‌الدین و در پیرویش ملاعبدالقادر بدایونی و عبدالنبی فخرالزمانی او را صاحب عجب و نخوت و خودبینی و ملزم به بی‌ادبی و زبان طنز گشودن در حق پیشینیان دانسته و عبدالباقی نهاوندی هم در این زمینه اشارتی کرده است .

نویسندهٔ این مقاله در اثر خودش در زبان اردو به عنوان «عرفی شیرازی» در این ضمن بحث کرده است و به این نتیجه رسیده که «خودبینی» و «زبان طنز گشودن در حق باستانیان» هم تهمتی است بر عرفی. در آن دور شاهنشاهی که بیچاره شاعر نمی‌توانست که چیزی جز مدح آقای خودش بگوید اگر کسی پیش ممدوحان خود به این طور نغمه سرا می‌شود:

من مدح گرم لیک نه هر جائی و طامع	گردن نه نهم منّت هر بذل و کرم را
دستان نزند بلبل من بر گل هر شاخ	باید گل خورشید مراین صوت و نغم را
یک منعم و یک نعمت و یک منّت و یک شکر	صد شکر که تقدیر چنین راند قلم را
گر جاهلی آوازه دهد این چه ترانه است	حاجت ببر از پیش، چه بسیارو چه کم را
گویم که برو، ژاژمخا، بادمپیما	این پایه مسلّم نبود حاتم و جم را
سلطان و گدا در طلب جامه و نان اند	تا باز بگیرند جسد را و شکم را
ممکن هنرش چیست، بیک در طلبیدن	عیبش چه، بهر در شدن ایثار نعم را
یارب مده این عیب که زحمت بدهم باز	در یوزهٔ این زشت براهین و حکم را

****

۱- بحواله شعرالعجم، جلد سوم، صفحهٔ ۹، این نویسنده با وجود تلاش نتوانست که این نامه را پیدا کند.

شکر طالع کند و چون نبود شکر گزار آن یک اندیش که چشمش به تو افتاد اول
صله نپذیرد این حسن طلب نشماری خود تو دانی که چها کرده به امّید و امل
او که پروانهٔ قدر است نسوزد زین نار او که عمّامهٔ عرش است نیفتد به وحل
صله برهان گدائی و ستایشگری است بر ثنا گسترت این آیه مبادا منزل
آنچه دادی و دهی گر چه بمعنی صله است صلهٔ دوستیش باد نه مدح و نه غزل

بیچاره چاکران و مصاحبان هرجائی و طامع از این طور کلام جز خودبینی و غرور چه توانند فهمید؟ حق این است که هر آنچه مایهٔ غرور و خودبینی شمرده شده حقیقتاً اظهار شرافت نفس و مناعت و نمونهٔ فخریه نگاری است که در آن عرفی حتی از خاقانی گوی سبقت برده. این هم درست است که عرفی در حق باستانیان زبان طنز گشوده ولی این هم از لوازم فخریه نگاری است. در ادب فارسی و حتی خاقانی که برای زبان طنز گشودن در حق او عرفی را مطعون کرده‌اند مجرم این جرم است به حدّی که بر حسّان‌بن ثابت، صحابی رسول مقبول در شعر زیر زبان طنز گشوده است:

رشک نظم من خورد حسّان ثابت را جگر دست نثر من زند سحبان و ایل را قفا

و در قصیدهٔ دیگر رودکی و عنصری را ریزه‌خور خوان خود قرار داده است:

شاعر ساحر منم خوان معانی مراست ریزه‌خور خوان من رودکی و عنصری

و در هندوستان امیرخسرو دهلوی و نظامی گنجوی را هدف طنز قرار داده گفته است:

دبدبهٔ خسرویم شد بلند زلزله در گور نظامی فکند

و معاصر عرفی ابوالفیض فیضی در حق خسرو گفته:

بود اگر در هند خسرو طوطی شکرشکن
حالیا من در سخن گویی ازو شیرین ترم

و بعد از عرفی طالب آملی خود را پیمبر سخن و سنایی و خاقانی را امّت خودش خوانده.

پیمبر منم معجزات سخن را سنایی و خاقانی از امتانم
کلیم‌الله دانشم بی‌تکلّف کلام‌الله نطق نازل نشانم

حقیقت همین است که در شعر فارسی فخریه نگاری فنی است و مطابق این فن مقصود تعلّی تذلیل کسی دیگر نباشد. اگر همین طور است چرا فقط عرفی را هدف ملامت می‌سازند و

از دیگران مثل خاقانی، خسرو، فیضی، طالب و غالب دهلوی صرف‌نظر می‌کنند؟

در مورد سبک عرفی همین قدر می‌توان گفت که تذکره‌نویسان معاصر او را «مخترع طرز تازه» قرار داده‌اند که امروز به نام سبک هندی معروف است و ایجاد زیبایی در سخن توسط کاربرد استعارات و کنایات و ترکیبهای قشنگ و زیبا و ایجاد معنی باریک و دقیق و لطیف و توجّه بر معنویّت و افکار بلند از جمله خصایص آن طرزی است که عرفی ایجاد کرده و نمونه‌های آن در همهٔ اصناف سخن عرفی، مخصوصاً در قصاید و غزلیّات می‌توان دریافت کرد.

حالا که همهٔ سخنهای وی پیش خوانندگان گرامی است، تبصره کردن بر آن گونه، حدس زدن در بارهٔ افکار و اندیشه‌های او خواهد بود.

پایان

بخش نثر

قسمت چهارم

اقوال تذکره نویسان در بارهٔ حیات و شاعری مولانا عرفی

«مخترع طرز تازه‌ای است که الحال در میانهٔ مردم معتبر است .... و این طور شهرتی که او را بهم رسیده، هیچ یک از امثال و اقوام او را به هم نرسیده و نخواهد رسید».

عبدالباقی نهاوندی

«شعر زیبای تو رخشنده‌تر از لؤلؤی تر   نظم غرّای تـو پـاکـیزه‌تر از آب زلال»

تقی‌الدّین کاشی

«شاعری است عالی مقام، ساحری معجز کلام، گوهری خجسته نظام که مخترع طرزی است تازه با ملاحت و فصاحت بی‌اندازه ..... الحق از شهرت و تازه‌گوئیها به منزلی رسیده که بالاتر از آن ممکن نیست».

تقی اوحدی

«او و حسین ثنائی از شعر عجب طالعی دارند که هیچ کوچه و بازاری نیست که کتاب فروشان دیوان هر دو کس را در سر راه گرفته نایستند و عراقیان و هندوستانیان نیز به تبرّک می‌خرند.»

عبدالقادر بدایونی

اقوال تذکره نویسان معاصر

۱ـ علاءالدوله کافی قزوینی[۱] «اصلش از شیراز است و بیشتر در آنجا نشو و نما یافته و طبع سلیمش به اقسام شعری موافق است و حالا که سنهٔ ست و تسعین و تسعماته هجری است در سلک هم‌صحبتان جالینوس‌الزمانی مقرب حضرت الخاقانی حکیم ابوالفتح گیلانی انتظام دارد. و همیشه سخنان بی‌نظیر ازو سر می‌زد و پنج کتاب همچو خمسهٔ نظامی بنا کرده می‌گوید و سه کتاب از آن گفته والحق نیکو گفته. این چند بیت از نتایج طبع وقّاد اوست.[۲]»

۲ـ خواجه نظام‌الدین احمد[۳] «جوانی بود صاحب فطرت و فهم عالی داشت و اقسام شعر نیکو گفتی. امّا از بس عجب و نخوت پیداکرده بود از دلها افتاد و به پیری نرسید و در عنفوان جوانی به مرض اسهال درگذشت. او دیوان شعر و مثنوی دارد. بر سبیل یادگار این چند بیت ازو تحریر یافت».

۳ـ امین احمد رازی[۴] «شاعری شهد کلام شیرین سخن بود و نظمش عذوبت سلسبیل و نثرش خاصیت فرات و نیل دارد. جزالت با سلاست آمیخته و لطافت با متانت جمع آمده.

نظمش اندر هر عبارت جنّتی آراسته   نثرش اندر هر اشارت عالمی پرداخته

و او ابتداءً از بندر جرون به دکن وارد شد. در آن ولایت او را ترقی چنانکه باید دست نداد

۱- نفایس المآثر: نسخهٔ علی‌گره؛ نسخهٔ دیگر درکتابخانهٔ رضا، رامپور، ورق ۱۱۲ (ب)

۲- اشعار نتیجه راکه در تذکره‌ها یافت می‌شوند در پاورقیهای صفحات غزلیّات و قصاید و قطعات و رباعیّات می‌توان دید.

۳- طبقات اکبری، جلد دوم ، صفحهٔ ۴۸۹ (مطبوعهٔ ایشیاتک سوسائتی، کلکته (هندوستان)

۴- هفت اقلیم، الاقلیم الثالث ، صفحهٔ ۱۴۸ (مطبوعهٔ ایشیاتک سوسائتی، کلکته (هندوستان)

لاجرم متوجه هند گردید. مسیح‌الدین حکیم‌ابوالفتح در نقطهٔ اول بر حقیقتش آگاهی یافته به تربیتش پرداخت و به تدریج ریاض احوالش از این نوع التفات حکمت پناهی نضارت یافته به ساحری در شاعری نام برآورد و چون شجر اقبال حکیم مزبور به صرصر فنا بر کنده شد، سپهسالار عبدالرحیم خانخانان در استرضای خاطرش کوشید و شهرتش بیش از بیش گشت. و در آن اثنا احوالش مسموع باریافتگان حضرت شاهنشاهی گردید، در سلک بندگان خاص انتظام یافت و پس از چند روز به مرض اسهال نقش حیاتش از صفحهٔ روزگار شسته شد. این دو رباعی را در وقت رحلت گفته:

عرفی دم نزعست و همان مستی تو　　آخر به چه مایه بار بستی تو
فرداست که دوست نقد فردوس بکف　　جویای متاع است و تهی دستی تو
یارب بر عفوت به پناه آمده‌ام　　سر تابه قدم غرق گناه آمده‌ام
چشمی به کرم ببخش کز غایت شوق　　بی‌دیده به امّید نگاه آمده‌ام

اگر چه اشعار نیک بسیار دارد اما بنا بر اختصار به قلیل اکتفا کرده شد. آنچه نوشته می‌شود برهان این دعوی و مصداق این معنی است.»

۴ـ عبدالقادر بدایونی(۱) «جوانی بود صاحب فطرت عالی و فهم درست و اقسام شعر نیکوگفتی امّا از بس عجب و نخوت پیداکرداز دلها افتاد و به پیری نرسید اول که از ولایت به فتح‌پور رسید بیشتر از همه با شیخ‌فیضی آشنا شد والحق شیخ هم با او خوب پیش آمد و در این سفر اخیر تا قریب انک در منزل شیخ می‌بود و مایحتاج‌الیه او از وی به هم می‌رسید و آخر بنابر وجه قدیم شیخ که به هر کس هفته دوست بود در میانه شکر آبها افتاد و او به حکیم‌ابوالفتح ربطی پیدار کرد و از آنجا به تقریب سفارش حکیم به خانخانان مرتبط شد و روز به روز او را هم در شعر و هم دراعتبار ترقی عظیم روی داد. روزی به خانهٔ شیخ فیضی آمد. چون سگ بچه‌ای را به شیخ مخلوط دید، پرسید که این مخدوم‌زاده را چه نام است. شیخ گفت «عرفی» او در بدیهه گفت «مبارک(۲) باشد» و شیخ بسیار درهم و برهم شد اما چه فایده.

او و حسین ثنائی از شعر عجب طالعی دارند که هیچ کوچه و بازاری نیست که کتاب

۱- منتخب التواریخ، جلد سوم صفحات ۸۶ - ۲۸۵، مطبوعه ایشیاتک سوسائتی از بنگال، کلکته

۲- مبارک اسم پدر فیضی بود.

فروشان دیوان هر دو کس را در سر راه گرفته نایستند و عراقیان و هندوستانیان نیز به تبرّک می‌خرند. به خلاف شیخ فیض که چندین زرهای جاگیر صرف کتاب و تذهیب تصانیف خود ساخته و هیچ کس بدان مقید نمی‌شود مگر همان یک سواد که خود به اطراف فرستاده. مصرع "قبول خاطر و لطف سخن خداداد است" دیوان اشعار و مثنوی دارد در بحر مخزن‌اسرار که مشهور آفاق است. این چند بیت بر سبیل یادگار ازو تحریر یافت.»

۵ ـ ابوالفضل علّامی[۱] «شایستگی از ناحیهٔ گفتار او می‌تابد و فیض‌پذیری از سخن او پیداست. از کوتاه‌بینی در خود نگریست و در حق باستانیان زبان طنز گشود. غنچهٔ استعداد نشگفته پژمرد.»

«هجدهم[۲] ـ عرفی شیرازی رخت هستی بربست. دری از سخن‌سرائی برگشوده‌بودند. اگر در خود ننگریستی و زندگی را به شایستگی سپردی و زمانه لختی فرصت دادی، کار او بلند شدی، در این نزدیکی این رباعی برسنجیده بود.

عرفی دم نزعست و همان مستی تو آخر به چه مایه بار بستی تو
فرداست که دوست نقد فردوس بکف جویای متاعست و تهی دستی تو

۶ ـ صادقی افشار، کتابدار شاه عباس کبیر[۳] «از شیراز است و طبع خوبی دارد. در هر فن بی‌نظیر است به مخزن اسرار شیخ نظامی جواب گفته لیکن پیش از آنکه به انجام رساند وفات یافته است. در اواخر عمر به هندوستان رفته مدّتی در آنجا ماند و عاقبت در لاهور وفات یافت. دیوان کامل دارد و جملهٔ اهل نظم، اشعار دلفریب وی را پسندیده‌اند. این رباعی از اوست:

عرفی دم نزعست و همان مستی تو آخر به چه مایه بار بر بستی تو
فرداست که دوست نقد فردوس بکف جویای متاعست و تهی دستی تو

و از قصاید اوست .... »

۱- آئین اکبری ،صفحهٔ ۱۹۶ (مطبوعهٔ مطبع اسماعیل ، دهلی)
۲- اکبر نامه، جلد سوم، صفحهٔ ۶۲۳ (مطبوعهٔ مطبع نولکشور، لکهنو)
۳- تذکرهٔ مجمع‌الخواص (به زبان ترکی جغتایی ترجمهٔ دکتر عبدالرسول خیالپور، مطبوعهٔ چاپ خانهٔ اختر شمال، تبریز، سال ۱۳۲۷ هجری شمسی)

۷ـ تقی‌الدین کاشی [۱] «مولانا عرفی ـ بغایت خوشگو و ظریف طبع و درست سلیقه است و از اقران قیدی و مولانا قدریست و بلکه به صفای ذهن سلیم و ذکاء طبع مستقیم بر سایر شعرای فارسی امتیاز تمام دارد و جماعتی که وی را دیده‌اند می‌گویند که به رعنائی و خودرائی، علم اشعریت بر می‌افرازد و دقیقه‌ای از دقائق ظرافت و خوش طبعی نسبت به مستعدان فرو نمی‌گذارد. انشاءالله تعالی چنانکه کسب شاعری نموده و به سبب فطرت ذاتی در آن فن ترقی حاصل کرده سلامت نفس نیز پیدا کند. چه طبع سلیم را نفس سلیم می‌باید و این چند بیت از انتخاب اشعار آن جناب است ...»

«مولانا عرفی [۲] بغایت خوشگو، لطیف‌طبع و خوش سلیقه است و از اقران مولانا قدری و قیدی است بلکه به صفای ذهن سلیم و ذکاء و طبع مستقیم بر سایر شعرای فارسی امتیاز تمام دارد و گاهی به گفتن قصیده نیز مبادرت می‌نماید و در آن وادی معنی خوب و ابیات بلند گفته. امّا جماعتی که وی را دیده‌اند و با او مخالطت نموده می‌گویند در این اوقات به رعنائی و خودرأیی علم اشعریت بر می‌افرازد و دقیقه‌ای از دقایق خوش طبعی و ظرافت نسبت به مستعدان فرو نمی‌گذارد و انشاءالله چنانکه کسب شاعری نموده و به سبب حیلهٔ تمام در آن فن مرتبه‌اش از دیگران افزوده، سلامت نفس نیز پیدا کند که طبع سلیم را نفس سلیم می‌باید. اما مزاح و هزل و ظرافت بر اقوال و افعال مضحک اقدام نمودن است و آن بر دو معنی بود. چون مزاح شیرین و لطیف باشد و طبایع از آن فرح یابند و به خنده آیند حتی آن کس که نسبت به وی ظرافت کند این قسم مزاح جایز است زیرا که از حضرت رسالت پناه صلی‌الله‌وعلیه‌وسلم و امیرالمؤمنین علیه‌السلام و دیگر نفوس کامله این معنی به کرّات به ظهور رسیده و شرحش در کتب تواریخ مسطور است و بناءست براین گفته (الهزل‌فی‌الکلام‌کالملح‌فی‌الطعام). اما با وجود این نقصانی دارد و آن، این است که قدر و وقع مزاح کننده در نظر مردم خصوصاً نسبت به .... نقصان برد چنانکه سلمان فارسی امیرالمؤمنین علیه السلام را در وقت آنکه به زبان هسته خرما بر وی زدی، گفت دوم آن است که ظرافت را به مرتبه‌ای رساند که از آن زیان دینی و دنیوی از مال و جاه و غیر آن پدید آید و آن معنی منهیت از جمله ...... امّا اشعار غزل و قصیدهٔ مولاناعرفی آنچه به فقیر رسید کمال عاشقی و حالت سوختگی از آن ظاهر است و از شیوهٔ مدحش نهایت

۱- خلاصة‌الاشعار، نسخهٔ اندیاآفس (نمرهٔ ۱۰۵۰۳۱۱۲=۶۶۸)، ورق ۲۳۵

۲- خلاصة‌الاشعار، نسخهٔ کتابخانهٔ رضا ، رامپور (هندوستان)، صفحهٔ ۲۰۳

فصاحت و پختگی ظاهر، چنانکه توان گفت که از شعرای معروف است و هیچ کمی ندارد لیکن ستم ظریفان به واسطهٔ عناد، این معنی را قبول ندارند و حمل بر خوشامد می‌نمایند. از اشعارش این دعوی مبرهن می‌شود و حاجت بیّنهٔ دیگر ندارد.»

«[۱] نهایت خوشگو و لطیف طبع و درست سلیقه است و از اقران مولانا غیرتی و قیدی و قدری شیرازی است بلکه به صفای ذهن سلیم و ذکای طبع مستقیم از سایر شعرای فارس و عراق امتیاز دارد، و بگفتن قصیده نیز مبادرت می‌نماید و در آن وادی معانی خوب و ابیات مرغوب بلند از گنجینهٔ خاطر به عرصهٔ ظهور می‌آورد. در اوایل حال شاعری در شیراز که موطن آن جناب است ساکن بودی و با شعرا و مستعدان آن دیار مباحثه و مناظره می‌نمود تا آنکه او را بر قوانین شعر اطلاع تمام پیدا شد و به حل و عقد نظم و افانین سخن وقوف بیش از وصف حاصل گشت . در سال ۹۹۲ هجری قمری او از راه دریا از فارس به جانب هند خرامید و مدّتی در احمدنگر رحل اقامت انداخته در آن دیار مسکن گزید و مردم آن دیار چون استعداد و قدرت وی را در شاعری دانستند، لوازم تعظیم و تکریم به جای آوردند و در آن اوقات اشعار خوب از قصیده و غزل در سلک نظم ترتیب نمود و فضل شاعری خود را بر اقران و اکفا مثلاً مولانا ظهوری و ملک قمی و دیگر شعرای آن نواحی ظاهر فرمود و در تمامی اسالیب نظم معانی غریبه و افکار عجیبه خصوصاً در قصیده و غزل و رباعی و مثنوی بر لوح اعتبار منقوش ساخت و بسیاری از معانی و مضامین که از شعرای متقدمین و متأخرین مکتوم مانده بود، قلم عنایت سبحانی بر صحیفهٔ ضمیرش نگاشت و بی شائبهٔ اغراق و مبالغهٔ حقایق غزلیاتش به مثابه بر صفحاتِ خواطر عالی نقش بسته که اشعار موزون فارس و عراق جز در کاشانهٔ نسیان بودن وجهی ندارد و دقایق ابیات قصائدش به مرتبه برالسنهٔ خاص و عام افتاد که منظومات و افکار اهلِ خراسان و ماوراءالنهر را ..... آن جز در زاویهٔ خمول و انزوا بودن مناسبت دیگر نیست. شعر

شاد باش ای سخنت قبلهٔ ارباب کمال　　　که حرامست مگر بر قلمت سحر حلال

شعر زیبای تو رخشنده تر از لؤلؤی نثر　　　نظم غرای تو پاکیزه تر از آب زلال

و بیّنهٔ این دعوی چند قصیده و غزل است که دراین اوقات به این جانب ارسال داشته و به واسطهٔ تزئین این خلاصه داخل این اوراق گشته والحق از آن اشعار کمال شاعری و حالت عاشقی ظاهر می‌شود و از آن طرز سخن نهایت فصاحت و پختگی مبیّن می‌گردد چنانکه توان

۱- مطابق نسخهٔ خطی علی‌گره، هندوستان

گفت از هیچ شاعری وا نمانده و همتا ندارد. امّا ستم ظریفان این زمان و حسودان این دوران این معنی را قبول ندارند و این توصیف را حمل بر اعتقاد غیر واقع می‌نمایند ولیکن از اشعارش که در این خلاصه ثبت‌اند صدق این مدعا ظهور می‌یابد و حاجت بیّنهٔ دیگر ندارد. جماعتی که وی را دیده‌اند و به صحبت او رسیده می‌گویند مردی خوش‌طبع و ظرافت‌دوست بود. و با وجود خودرأیی و اشعریت با مستعدان و شعرای زمان در حین ملاقات دقیقه‌ای از دقایق خوش‌طبعی فروگذاشت نمی‌نمود. و لطایفی که میان او و شعرای دیار هند خصوصاً شیخ ابوالفیض فیضی و دیگر کسان گذشته در میان خوش طبعان مشهور است. انشاالله چنانکه کسب شاعری نمود به سبب جدّ تمام در آن فن مرتبه‌اش از امثال و اقران افزوده سلامت نفس نیز پیداکند و طبع سلیم را نفس سلیم می‌باید، امّا مزاح و هزل و ظرافت بر اقوال و افعال مضحک اقدام نمودن است و آن بر دو معنی منقسم بود. چون آن مزاح شیرین و لطیف باشد طبایع از آن فرح یابد و به خنده آید حتی آن کس که نسبت به وی ظرافت کند. این قسم مزاح جائز است زیرا که از حضرت رسالت پناه صلی‌الله‌علیه‌وآله و امیرالمؤمنین علی‌علیه‌السلام و دیگر نفوس کامله این معنی بکرّات به ظهور رسیده و شرحش در کتب تواریخ و اخلاق مسطور است و بنابراین گفته‌اند:

(الهزل‌فی‌الکلام‌کالملح‌فی‌الطعام) امّا با وجود این نقصانی دارد و آن، این است که وقار و وقع مزاح‌کننده در نظر مردم خصوصاً نسبت به فهم نقصان پذیرد چنانکه سلمان فارسی امیرالمؤمنین علی‌علیه‌السلام را در وقت آنکه او هستهٔ خرما بروی زدی گفت ..... دوم آن است که ظرافت را به مرتبه‌ای رساند که از آن زیان دینی و دنیوی از مال و جاه و غیره پدید آید و آن معنی منهیّت و از جمله .... امّا مولانا عرفی چون از دکن به طرف لاهور شتافت و در آن جا عزّت بیش از وصف یافته رحل اقامت انداخت. گویند در شهور سنهٔ اثنی و الف هجریه در هند درگذشت و در مرض‌الموت این دو رباعی بر زبانش جاری گشت:

ای مرگ مرا زیار شرمنده مکن — نومیدم از آن گوهر ارزنده مکن
یار آید وجان رود، خدایا نفسی — مهلت ده و در قیامتم زنده مکن

عرفی دم نزعست و همان مستی تو — آیا به چه مایه بار بر بستی تو
فرداست که دوست نقد فردوس بکف — جویای متاع است و تهی دستی تو

۸ ـ عبدالباقی نهاوندی « مسندنشین ملک سخن طرازی ملّاعرفی شیرازی از غایت علوّحسب و سمونسب و اشتهار از مدحت مادحان و وصف واصفان مستغنی است چنانکه خود گفته. بیت :

تیغ زبانش فکند بر سر هم مهر و ماه　　　شهرت او را حلال ملک عجم داشتن

شاعری بلندسخن و کاملی صاحب فطن. مخترع طرز تازه‌ای است که الحال در میانهٔ مردم معتبر است و مستعدان وسخن سنجان و نکته شناسان پسندیده و معقول دانسته تتبع او نمایند. چندان ابداع معنی غریبه و مضامین عجیبه در ابیات عارفانهٔ عاشقانه که او کرده هیچ کس نکرده و این طور شهرتی که او را به هم رسیده هیچ یک از امثال و اقران او را به هم نرسیده و نخواهد رسید. چه امثال و اقران ،که استادان و سخنوران ماضیه مثل خاقانی و انوری و سعدی و شیخ نظامی را در زمان حیات این اشتهار در قصیده و غزل و مثنوی نبوده. شهرت او به جائی رسیده بود که دیوان غزلیّات و قصاید او را سخن‌سنجان و نکته دانان تعویذوار بر بازوی خود بسته شب و روز با خود همراه می‌داشتند و تمامی اشعار آبدارش در سفائن خواطر خاص و عام منقوش و مسطور.

چون در دارالافاضل شیراز به سن رشد و تمیز رسید و علم شاعری برافراشت با مولانا غیرتی و سایر شعرای آنجا شاعریها کرد.مستعدان اعتباری تمام از او گرفتند و خود را در اقسام شعر یگانه و ممتاز می‌دانست. این ابیات او که در قصیده‌ای در مدح ابن‌والاجاه گفته شاهد این معنی است :

انصاف بده بوالفرج و انوری امروز　　　بهر چه غنیمت نشمارند عدم را
بسم‌الله ز اعجاز سخن جان ده شان باش　　　تا من قلم اندازم و گیرند قلم را
اوّل ره این نظم خود ایشان بسپردند　　　پس باز نمودیم بهم منزل هم را
بالله که نه لاف و نه گزاف، آیهٔ صدق است　　　حاسد بود آن کو شمرد کذب قسم را

تا گوهر آدم نسیم باز نایستد　　　ز آبای خود ار بشمرم اصحاب کرم را
اقبال سکندر به جهانداری نظمم　　　برداشت به یک دست قلم را و علم را
نوبت بمن افتاد، بگویید که دوران　　　آرایشی از نو بکند مسند جم را

و مستعدان این زمان بعضی از غایت رشک و برخی به جهت صغر سن و خامی که در

طبیعتش بود این سخن را مکابره دانسته قبول این معنی از او نمی‌کردند و در مجالس و محافل به کنایه و صریح اظهار رطب و یا بسی که در کلامش بود، می‌کردند. به قصد آن که مس دانش و طبیعت خود را به اکسیر اصلاح و تمیز این گلدستهٔ بند گلشن معنی زر خالص سازد، احرام حریم آستانش که مطاف دانشوران هر فن است بسته، به آن سعادت استسعاد یافت. در اثنای راه به خدمت نواب غفران‌پناه، رضوان جایگاه حکیم‌ابوالفتح گیلانی که از مشاهیر اکابر زمان و عمدهٔعیان روزگار بود، رسید و قصاید غرّا در مدح ایشان پرداخت و به دولت تربیت و راه نمونی آن عالی‌جاه منظور نظر کیمیا اثر این دانش پژوه گردیده و در سلک زمرهٔ مدّاحان و مصاحبان و مجلسیان منتظم گردید و به اندک فرصتی به یمن تربیت شاگردی و مدّاحی این دانای رموز انفسی و آفاقی پختگی تمام و ترقّی مالاکلام در منظوماتش به هم رسید چنانکه رسمی قلندر در قصیده‌ای که به مدح آن سپهسالار گفته، بیان نمود.

ز یمن مدح تو آن نغمه سنج شیرازی | رسید صیت کلامش به روم از خاور
به طرز تازه ز مدح تو آشنا گردید | چو خوبروی که یابد ز ماشطه زیور

و نام اصلی این فرید زمان خود خواجه سیّدی محمّد است و شرح احوال خیرمآل ایشان مفصلاً از دیباچه‌ای که راقم برکلیّات حقیقت آیات این مالک ملک سخنوری نوشته، ظاهر می‌شود. و رسالهٔ موسوم به نفسیه در نثر نیز نوشته که درویشان و صوفیان در سرلوحهٔ دفتر تصوف می‌تواند شد. و سبب عرفی تخلص نمودن این دانشور آن است که چون پدرش بعضی اوقات در دیوان حکام فارس به امر وزارت داروغهٔ دارالافاضل شیراز مشغول بود، مناسبت شرعی و عرفی را منظور داشته عرفی تخلّص کرد و چندان ابداع معانی نمود که مخزن گوش جهانیان را پر لآلی شاهوار ساخت و اشعارش در میان فرق انام شهرت تمام یافت. اهل عراق و فارس و خراسان و ترکستان و هندوستان و اقصای بلاد عالم با شعریت و تازه‌گویی و نادرسخنی او قایل گشتند و اشعار او را بر امثال و اقران او ترجیح نهادند و کوس یکتائی و بی‌مثلی در زمان خود به دولت مداحی این سخن‌شناس نکته دان زد واز غایت علّو فطرت و نهایت بلندی طبیعت هیچ کس را شاعر نمی‌دانسته و این معنی از این ابیاتش معلوم می‌شود:

ز بس که لعل فشاندم به نزد اهل قیاس | یکیست نسبت شیرازی و بدخشانی
کنونکه یافت چو من سرمه‌سای در شیراز | خرد ز دیده کشد سرمهٔ صفاهانی
ببین که تافته ابریشمش چه خامی یافت | ز تاب اطلس من شعر باف شروانی

زمانه، بین، که مرا جلوه داد تا از رشک	بداغهای پس از مرگ سوخت خاقانی
گرفت روی زمین جمله آفتاب صفت	بعون تیغ زبان شهرتم به آسانی
بخند ای در و دیوار روزگار خراب	که بر زمانه زدم تکیهٔ سلیمانی
ز همعنانی طبعم به شاعر شروان	بعهد کودکیم فارس کرده شروانی

و به صلات و انعامات محظوظ و بهره‌ور شده. الحق هیچ شاعری را این رتبه و منزلت و حالت در ملازمت پادشاهان زمان و اکابر دوران به هم نرسیده بود که او را به هم رسید چنانچه در ایّام ملازمت کرنش و تسلیم به صاحب خود نمی‌کرد و به هر طرزی و روشی که میخواسته در مجالس می‌نشسته و اهل عالم تقدیم او را قبول می‌نموده‌اند و از زخارف دنیوی به دولت این سرور صاحب همتّان بی‌نیاز بوده. اگر ایراد انعام و احسان و صله و تربیتی که آن سخندان از این عالی‌جاه یافت، کرده شود، زبان و بیان دیگر باید و تصنیفی علٰیحده شاید انشاء کرد. به مجرد اختصار اولٰی است. او نیز در متمادی عمر خود به شکر احسان ایشان به غیر از مدّاحی و خدمت آن جناب به امری دیگر نپرداخت و اکثر دیوان این فصاحت شعار به مدح این سزاوار مدحت است. در اوایل شاعری دیوانی مشتمل بر ۲۶ قصیده، ۲۷۰ غزل و ۷۰۰ بیت قطعه و رباعی ترتیب داده بود و این رباعی را در تاریخ آن فرموده:

این طرفه نکات سحری و اعجازی	چون گشت مکمل برقم پردازی
مجموعه طراز قدس تاریخش یافت	اوّل دیوان عرفی شیرازی

و عدد آحاد(۱) مصرع تاریخ را با عدد قصیده که بیست‌وشش است موافق یافته، و عشرات را با غزل، که دویست‌وهفتاد غزل باشد، و مآت را به ابیات قطعه و رباعی که هفتصدوبیست بیت باشد(۲) مساوی پیدا کرده و الحق در این تفکّر ید بیضا نموده. و قبل از ترتیب این دیوان شش‌هزار بیت ازابکار افکار ایشان از ایشان تلف شده چنانچه خود در این باب فرمودند:

۱- احاد: ا/+۱ و/+۶ د/+۴ د/+۶ ا/+۱ ا/+۱ ز/۷ = ۲۶

عشرات: ل/+۳۰ ی/+۱۰ ن/+۵۰ ع/+۷۰ ف/+۸۰ ی/+۱۰ ی/+۱۰ ی/+۱۰ = ۲۷۰

مآت: ر/+۲۰۰ ش/+۳۰۰ ر/۲۰۰ = ۷۰۰

۲- این درست نمی‌نماید هفتصد باشد.

عمر در شعر بسر کرده و در باخته‌ام | عمر در باخته را بار دگر باخته‌ام
العطش می‌زند از تشنه لبی هر مویم | که قدح‌های پُر از خون جگر باخته‌ام
شاید ار تلخ کشم ناله ز حرمان سخن | طوطی گرسنه‌ام، تنگ شکر باخته‌ام
رصد شرع هنر چون نشود محو که من | شش هزار آیت احکام هنر باخته‌ام
ساقی مصطبهٔ نطقم و می‌ریخته‌ام | طایر باغچهٔ قدسم و پر باخته‌ام
کشوری کش طرف کوچه دو هفت‌اقلیم‌است | بهر ویرانه دهی زیروزبر باخته‌ام
گفته گر شد ز کفم شکر که ناگفته بجاست | از دو صد گنج یکی مشت گُهر باخته‌ام
صد مصیبت که در هر سخنم مدغم بود | گریه و ناله بسی شام و سحر باخته‌ام

به تاریخ شوال سنهٔ نهصدو نود ونه در لاهور جهان فانی را وداع نموده به عالم جاودانی شتافت و می‌گویند که این رباعی را در حالت نزع فرمود:

عرفی دم نزعست، همان مستی تو | آیا به چه مایه بار بربستی تو
فرداست که دوست نقد کونین بکف | جویای متاع است و تهی دستی‌تو

و مسودات اشعار خود را هنگام نزع به کتابخانهٔ آن حضرت که مکتب‌خانهٔ اهل عرفان است فرستاد که مرتب و مدوّن سازند. این حقیقت شناس نیز بوصیّت آن فارس مضمار سخنوری و فصاحت عمل نموده به جمع و ترتیب آن امر فرمود و در اندک زمانی از عالم پریشانی به شیرازهٔ جمیعت رسیده مشتمل بر چهارده هزار بیت از قصاید و غزلیّات و رباعیّات مقطعات و مثنوی به حسن سعی سراجای اصفهانی ترتیب یافت و اشعاری که از آن سخندان در میانهٔ مردم بسیار مشهور است جمع کردهٔ منشیان این آستان می‌باشد وْ تتبع خمسهٔ شیخ نظامی علیه‌الرحمة نیز نموده‌اند. اشعار دُرر نشان ایشان بسیار است.»

۹- تقی اوحدی (۱) «اشعر شعرا، افصح فصحا، زبدة‌المتاخرین، عمدة‌المتکلّمین، صاحب دستگاه بی‌نیازی، فارس یکران نکته سازی، شجاع میدان یکه تازی ، خاتم سلیمان سرافرازی، عنقای قاف سخن پردازی ، جبریل سدرهٔ بلندپروازی، مولاناجمال‌الدین عرفی شیرازی وجمال‌الدین سیّدی‌بن زین الدین علی بلوی بن جمال‌الدین سیّدی شیرازی مشهور به خواجهٔ چادرباف، شاعری است عالی مقام، ساحری معجزکلام، گوهری خجسته نظام که مخترع

۱- عرفات‌العاشقین، مخطوطه کتابخانهٔ خدابخش پتنه

طرزی است تازه، با ملاحت و فصاحت بی‌اندازه و وی در ولایت سخن حاکمی است صاحب تصرف و در اقالیم بیان خسروی خالی از تکلف. صیت بیانش عالمگیر است، پرتو ضمیرش خورشید تأثیر است. سطر سطر مصارعش سرمشق طبیعت متأخرین شده و فردفرد سعود معنیش سرمایهٔ فرط [1] متکلمین. الحق از شهرت و تازه‌گوییها به بلاغت رسیده که بالاتر از آن ممکن نیست. به‌گوی توفیق از میدان پادشاهان عرصهٔ معانی و فارسان افراس فارسی ربوده. اکثر تازه‌گویان تتبع روش وی می‌نمایند و مرکب فکرت اکثر در سنگلاخ متابعت او بسر در آمده[2] چه جادهٔ مستقیم راست به راست گوئی را از دست داده از هنجار رهروی او در بیشهٔ گمراهی متحیّر بمانده‌اند. چون کلاغ شیوهٔ رفتار کبک دری نیافته، طرز رفتن خود را فراموش کرده‌اند. چه خیالات رقیقهٔ دقیقهٔ تازه بلند آوازه. نمکین خوش‌مزهٔ او نه بسر حدّی است که پای فکرت هر کوته اندیش بساحت آن تواند رسید. و وی در هند به فیض صحبت شیخ فیضی و فتوح خدمت حکیم ابوالفتح و شرف خدمت جلال‌الدین اکبر و مدّاحی و ملازمت نورالدین جهانگیربن اکبر که در هدایت ملقب به شاهزاده سلیم بود رتبهٔ کمال و عظمت جلالش ترقی درخور نمود به شهرت بیش از قیاس در رسید و ... نزد دانا و کانا مطبوع شد. خاص و عام از کودن و شعر فهم همه از کلام او چه به احتیاج ذوق و چه به تقلید محظوظ‌اند.

اقسام سخن وی از قصیده و غزل و رباعی و قطعه و مثنوی همه در غایت کمال است. اگر بعضی از ابیات او به نظر قاصران کوته‌اندیش چون ادراک ایشان معوج باشد یا شاهد لفظی ملیح به لباس استعاره ناصح واقع شود و یا نامستحسن نماید، جای اعتراض نیست و اگر ردّ آن کنند، از عدم انصاف و نقص تمیز خواهد بود. چگانه راقم این مقال در عنفوان حال چون در جادهٔ شانزده‌سالگی قدم وجود در نهادم، از صفاهان که مولد و موطن اصلی است متوجّهٔ شیراز شدم که منزل آبا و اجداد او بود و در آنجا به خدمت و صحبت مولانا عرفی رسیدم و پنج سال قبل از آنکه وی متوجهٔ سفر هند شود اکثر اوقات در ملازمت او و شعراء دیگر که مجتمع بودند، چچنانکه چند جا ذکر آن شده، اشعار بسیار از بابا فغانی و غیره طرح می‌شد و در آن اثنا میان وی و مولانا وحشی که در یزد بود مکالمات و مکاتبات و مباحثات غایبانه واقع بود.

۱- ممکن است که این "فرحت" باشد.

۲- در نسخهٔ خطی همین طور است. ممکن است که به این طور باشد:«به سر درآمده و جادهٔ مستقیم و راست را از دست داده از هنجار رهروی او در بیشهٔ گمراهی متحیّر مانده‌اند و چون کلاغ ....»

در آن وقت سنّ وی تخمیناً به سر حد سی‌سالگی رسیده بود و اتحّاد وی با مخلص به سرحدی بود که اکثر شعرا در رشک بودند. وفات او در لاهور می‌باشد و مرقدش آنجا است. دیگر حالات او از شهرت احتیاج به شرح ندارد و ما در صحبت بعضی از اعزه بعد از وفات او اکثر اشعارش را در صفاهان و غیره مطرح ساخته از قصیده و غزل گفته‌ایم چنانکه در تذکرةالعاشقین و تبصرةالعارفین مذکور و مرقوم است.»

۱۰ـ **عبدالنبی فخرالزمانی** [۱] «افصح الفصحا و املح‌الشعرای عصر خود بوده، اشعار او همه خوش لفظ و معنی واقع شده. در شیوهٔ استعاره کردن ممتاز و در فن تازه‌گویی بی‌انباز است. تکلف هر طرف اصناف منظومات امثال و اقران خود را بر طاق نسیان نهاده و عروس مضمون را از لباس الفاظ مرغوب زینت و آرایش دیگر داده در این جزو زمان همه کسی به روش او به از او حرف نمی‌تواند زد ولیکن در ساقی‌نامه چندانی کار نساخته و به اتمام نرسانیده. یک قصیده از قصاید او که در مدح ساقی کوثر به رشتهٔ نظم در آورده به تلافی ساقی‌نامه در این تألیف بر بیاض برد. به تحقیق پیوست که آن مطلع دیوان نکته پروری در ایام حیات خود دیوان ترتیب نداده.

فامّا بعد از فوت او یکی از دوستان یک جهتی او این دیوانی که الحال در میان مردم است، مرتب ساخته و عدد ابیات آن همگی از قصیده و غزل ومثنوی و غیره قریب به دوازده‌هزاروپانصد بیت است و شش هزار بیت دیگر از ابیات مرغوب آن یگانهٔ عصر خود در آب افتاده چنانچه در این چند بیت اشارت بدین معنی نموده است :

عمر در شعر بسر برده و در باخته‌ام | عمر در باخته را بار دگر باخته‌ام
ز صد شرع هنر چون نشود محو که من | شش هزار آیت احکام هنر باخته‌ام
العطش می‌زند از تشنه بسی هر مویم | که قدحهای پر از خون جگر باخته‌ام
گفته گر شد زکفم شکر که ناگفته بجاست | از دو صد گنج یکی مشت گهر باخته‌ام

حقیقت حال آن عندلیب گلستان نکته‌پردازی را از خالوی او شمس‌الانام شیرازی استماع نموده در این اوراق پریشان تحریر نمود امّا چون این ضعیف مآل حال آن طوطی شکّرمقال از او استفسار نمود گفت: نام پدر عرفی خواجه بلوی شیرازی است و مولد خودش نیز در آنجا واقع

۱- میخانه، چاپ تهران از صفحهٔ ۲۱۵ تا ۲۲۷ و میخانه، چاپ لاهور صفحات ۱۷۵ تا ۱۸۱

شده و این خواجه بلو در شهر مذکور در دفتر خانه‌های شاهی به شغلی از اشغال حکّام آنجا اشتغال داشته و نام پسرش محمّد حسین بود. در صغر سن در میان مردم به مولانا سیّدی ملقب گردید و در اوایل جوانی به وادی شعر گفتن افتاده. هر چه ازو سر می‌زد خالی از رتبه نبود. یاران اهل شیراز به او عرفی تخلص دادند و سبب برآمدن او از شیراز از این رهگذر است که در سن چهارده و پانزده حسن او قبولی تمام عیاری به هم رسانده بود و آبله نکشیده تا چون سال عمرش به بیست رسید، آبلهٔ سرشاری برآورد. بعد از انقضای اشتداد و استخلاص آن الم تغییری در چهرهٔ او به هم رسید چنانچه هر کس او را می‌دید از او تنفر می‌کرد و مولوی از این مقدمه بغایت آزرده و در هم بود و به خاطر نمی‌رسانید که چنان نماند و چنین نیز هم نخواهد ماند.

از غرور جبلّی (۱) که در سر داشت بنابر آن از وطن خروج کرده به هندوستان که خانهٔ نشو ونمای نکته سنجان و دارالعیار خردمندان است، آمد و به سعادت خدمت افلاطون ثانی حکیم‌ابوالفتح گیلانی که یکی از ارکان دولت قاهرهٔ شهریار گردون اقتدار، پادشاه فلک قدر خورشید اشتهار جلال الدین اکبر شاه غازی بود، مستسعد گردید و از فیض تربیت آن صاحب عیار دانش از منزل حضیض پستی به مقام اوج بلندی رسید و اشعار در مدح مربّی خود گفت. چون (۲) میانهٔ حکیم مذکور و نواب سپهسالار عبدالرحیم خانخانان اخلاص و اتحّاد روزبروز در تزاید و تضاعف بود، به عرفی فرمود تا قصیده‌ای در مدح خان جم نشان(۳) گفته به گجرات فرستد. مولوی به فرمودهٔ مخدوم عمل نموده قصیدهٔ غرایی در مدح خان سپهسالار(۴) منظوم ساخته بدان ملک فرستاد. وقتی که آن درّ آبدار زیب گوش [جان] خان عالی مقدار گردید، ممدوح صلهٔ لایقی از آنجا به جهت مادح فرستاد. الحق که آن قصیده را بغایت خوب گفته. این چند بیت متفرقه از آن قصیده به جهت استشهاد مقدماتی که در ذکر مولانا عرفی مسطور شده مؤلف کتاب عبدالنبی فخرالزمانی در این تألیف حنیف بر بیاض برد تا هنگام مطالعهٔ این نسخه صدق قول او بر خردمندان ظاهر گردد.

مطلع و حسن مطلع ثانی آن قصیده

....

۱- نسخهٔ لاهور = جهل ؛ نسخهٔ تهران جبلی.

۲- نسخهٔ لاهور = قصیدهٔ ؛ نسخهٔ تهران = قصیدهٔ غرّا

۳- نسخهٔ لاهور = خان جم نشان گفته.

۴- نسخهٔ تهران = خان سپهسالار منظوم ساخته.

بر رای انور خردمندان و ضمیر ضیاگستر دانشمندان مبرهن است که مولانا عرفی هیچ عیبی به غیر از بی‌ادبی نداشته چنانکه شیخ نامی گرامی شیخ نظامی را بد یاد می‌نموده و سخنان ایشان را به نظر در نمی‌آورده و با آنهمه دانش این بی‌دانشی به جای آورده. آری، غرور غفلت او را از این معنی غافل کرده بود که: ع تکیه بر جای بزرگان نتوان زد بگزاف

و نسبت به اکابر به مانند بد مستان بی‌حوصلگی نباید کرد که خمار آن دردسر بی‌عاقبتی می‌آورد. رباعی:

عیبست عظیم برگزیدن خود را　　وز خلق جهان زیاده دیدن خود را
از مردمک دیده بباید آموخت　　دیدن همه کس را و ندیدن خود را

تا دید از خود آنچه دید که هنوز سنّش به چهل نرسیده بود که در لاهور در سنهٔ تسع و تسعین و تسعماته (۹۹۹) عالم فانی را غافلانه و بی‌عافیتانه وداع کرد که : بیت

هر جوانی که بی‌ادب باشد　　گر به پیری رسد، عجب باشد

سیادت و نقابت پناه میرعلاءالدولهٔ قزوینی تاریخ فوت آن فرید زمان را چنین پیدا کرده و به رشتهٔ نظم درآورده: تاریخ

افسوس که زود عرفی از عالم رفت　　نادیده به کام دنیی از عالم رفت
چون معنی محض بود از آن گفت خرد　　تاریخ وفات «معنی از عالم رفت» = ۹۹۹هـ

۶۸۰ + ۱۴۱ + ۸ + ۱۷۰

روزی از روزها به تقریبی از وزارت پناه، عزت و معانی دستگاه میرزانظام قزوینی که بخشی دیوان دارالقیس کشمیر بود، شنیدم که گفت: وقتی که خبر بیماری عرفی به سمع مبارک جمجاه‌انجم سپاه جلال‌الدین اکبر پادشاه رسید به من حکم فرمود تا من به بالین او رفته بر مآل احوالش اطلاع یابم و حقیقت مردن و زیستن او را بعد از ملاحظه به عرض اقدس رسانم . چون نزدیک او شدم، دیدم که کار بر او دشوار شده و نفسش به شمار افتاده پرسیدم که چه حال داری؟ جواب داد که: دو شش، شش و پنج و هر چه از او پرسیدم همین جواب گفت. برگشته حقیقت حال آن شکسته پروبال را به عرض ایستادگان بارگاه جلال رسانیدم. پادشاه و اعیان دولت قاهره از استماع این مقدّمه تعجّب بسیار نمودند. مؤلّف کتاب میخانه عبدالنبی فخرالزمانی به عرض معتقدان ارباب ولایت می‌رساند که باطن حضرت شیخ نامی گرامی نگذاشته که عرفی در وقت رحلت با ایمان از عالم فانی به عالم باقی رود چرا که در دم واپسین به جای کلمهٔ شهادت آن

مزخرفات بر زبانش جاری شده و از سعادت ایمان عرض کردن که سرمایهٔ مسلمانی است و با خود به آخرت بردن محروم مانده.

اگر چه تحریر این مقدمه بعضی از اعزه راکه معتقد سخنان عرفی‌اند خوش نخواهد آمد فامّا فقیر معذور است چراکه باطن اولیاء این ضعیف را بر سر بیان این فقره آورد. خلاصهٔ سخن آنکه هنگام تسوید ذکر مولانای مغفور عزیزی درویش نام‌که خالی از حالتی نبود مثنوی مولوی معنوی در دست به کلبهٔ احزان این کمترین دردمندان آمد و بی‌آنکه بر شغل بنده اطلاع یابد، مثنوی گشود و این چند بیت از آن کتاب خواند: مثنوی

از ادب پر نور گشت است این فلک　　　وز ادب معصوم و پاک آمد ملک
بُد ز گستاخی کسوف آفتاب　　　شد غرازیلی ز جرأت ردّ باب
از خدا خواهیم توفیق ادب　　　بی‌ادب محروم ماند از لطف رب

چون این سه بیت مثنوی از زبان آن درویش به گوش این فقیر رسید، به خاطر رسانید که این اشارتی است از جانب الله بنا بر سروش غیبی، از روی ضرورت شمّه‌ای از بلندپروازی آن شهباز عرش نکته‌پردازی مرقوم قلم شکسته رقم گردانید والّا به این کمینه این قسم جرأتی نسبت به آن نکته‌دان سخن آفرین هیچ نسبتی نداشت و من‌العجائب آنکه بعد از تحریر این کلام در شبی از شبهای جمعه مؤلف این تألیف چنان در واقعه دید که عرفی در فضای وسعت نمای گلشن که آتش رشک در جان گلستان ارم می‌زد و داغ حسرت بر دل بوستان خورنق می‌نهاد، همراه همان درویش، درویش‌نام، می‌خرامید و در عین سیّاری رو به سوی این ضعیف نموده به این عبارت کم و کاست گفت: ای فخرالزمانی هیچ می‌دانی که من چه مایه پشیمانی از پریشان گفتن خود می‌کشم و به تخصیص از بی‌ادبیهائی که نسبت به حضرت شیخ گرامی نظامی از من سر می‌زد؟ گفتم نه، گفت به خدا که در حیّز گمان و امکان نمی‌آید. بر تو پوشیده نماند که ایزد تعالی مرا از برای مدّاحی امیر بحقّ مؤمنان و امام متقیان، مظهر عجائب و مصدر غرایب علی‌بن‌ابی‌طالب(ع) آمرزید. اولیاء سخن نیز از تقصیرم گذشتند به تخصیص شیخ بزرگوار نظامی به صلهٔ قصیدهٔ نان و خیار که در منقبت امیرالمؤمنین حیدر کرار گفته‌ام، لیکن از خجالت عفو او تا قیامت بر نمی‌آیم، آنچه در فلان روز این درویش خیر اندیش در باب بی‌ادبی من از شعر مولوی معنوی بر تو خواند حق بر طرف او بود. اکنون این آزاد مرد نیز از لطف ایزد سبحان به ما مهربان شده، فردا به تو خواهد گفت.

چون شهباز عرش نکته‌پردازی، مولانا عرفی شیرازی در عالم واقعه سر رشتهٔ کلام بدین مقام رسانید، حصار باغی در میان آن سرزمین به نظر کمترین درآمد که در آن باز بود و در درونش گلهای الوان بر فراز شاخهای درختان و جنب لباس برگهای زمردین و زرنگاری به جلوه درآمده و مرغان خوش‌الحان بر منابر قضبان به نغمه سرایی مشغول گشته. بیت

درو هر مرغ را عیش فراخی   نه جستی سالی از شاخی به شاخی

عرفی به درون آن باغ در آمد و در آن حدیقه را چنان محکم بست که این حقیر از صدای در بیدار شد و در میانهٔ دو نماز آن روز همان مرد جهانگرد نزد من آمد و کیفیت واقعه را به طریقی که بنده دیده بودم بیان کرد. پس از آن گفت: ای فخرالزمانی من‌بعد با خود عهد کردم که هرگز ارباب معنی را بد یاد نکنم و بر اصحاب سخن حجّت نگیرم، سخن هر چه باشد.

اکنون این ضعیف سه بیت آن دیوان نکته‌دانی که در مقطع زندگانی از روی انصاف گفته و به وی بازگشتی از آن می‌آید در سلک تحریر می‌کشد، چراکه مناسبت ابیات به سیاق این کلام به اعتقاد خود بهتر از کنایات او که به اکابر دارد می‌داند. شعر

بازوی همتم آن روز چو قیمت بشکست   که بتابیدن سرپنجهٔ مردان رفتم
من چه بودم؟ حلبی شیشهٔ لعلی صهبا   پای‌کوبان به کجا؟ بر سر سندان رفتم
چون صبا رخصت گشت چمنم بود و لیک   چون تماشائی خایف به خیابان رفتم

کسی که نعت سیدالمرسلین بغایت خوب و منقبت امیرالمؤمنین بی‌نهایت مرغوب گفته و چند بیتی از زبان او در اواخر عمر سر زده که دلالت بر معذرت بلندپروازی او کرده باشد، یقین است که بخشایندهٔ بی‌منّت او را به تصدیق حضرت رسالت و به محبّت شاه ولایت از رشحات سحاب فیض و قطرات غمام فضل خود محروم نخواهد ساخت.

بر رأی انور ارباب هنر پوشیده نماند که هنگام تحریر به تحقیق پیوست که ملک‌الشعرای خراسان میرزافصبحی در سنهٔ ۱۰۲۷ شخصی از هرات به لاهور فرستاده بود که استخوان مولوی مغفور را به مشهد مقدّس برد. دو روز قبل از آنکه کس میرزافصیحی به لاهور رسد، میرصابرصفاهانی که یکی از یاران اهل این خجسته فرجام است، استخوان عرفی به نجف اشرف روانه ساخته بود. سبحان‌الله نتیجهٔ این بیت او به ظهور رسید: بیت

بکاوش مژه از گور تا نجف بروم   اگر به هند بخاکم کنند و گر به تتار

و مولانا رونقی همدانی به موجب الهام مضمون مصرع ثانی این بیت را تاریخ استخوان

بردن مولوی به نجف اشرف پیدا کرده به رشتهٔ نظم درآورده:[۱] تاریخ

یگانه گوهر دریای معرفت عرفی — که آسمان پی پروردنش صدف آمد
چو عمر او بسر آمد زگردش گردون — شکست بر صف دلهای پر شعف آمد
بگوش چرخ رسانید حرف جانسوزی — که عمرم از تو چو در معرض تلف آمد
«بکاوش مژه ازگور تا نجف بروم» — فکنده تیر دعایی که بر هدف آمد
رقم زد از پی تاریخ رونقی کلکم — «بکاوش مژه از هند تا نجف آمد

۳۲۹+ ۵۲+ ۸+ ۵۹+ ۴۰۱+ ۳+ ۱۳۳+ ۴۵
= ۱۰۲۷ هجری قمری

بر ارباب دانش و اصحاب بینش پوشیده نماند که میر مذکور[۲] از برای خاطر بیت مسطور جسد مولانا عرفی را به آستانهٔ متبرّکهٔ حضرت امیرالمؤمنین و امام‌المتقین فرستاده و به نیابت جدّ خود صلهٔ شعر او را بدو رسانیده. زهی سعادتمندی فرزندی که مدّاح پدر را ندیده و نشناخته از خاک مذلّت بردارد و پس از مردن وی ازگفتهٔ او کامش برآورد و از بتکدهٔ هندش به کعبهٔ نجف رساند به تخصیص درین جزو زمان که ارباب دول به احوال گزیدهٔ سخنوران زنده نمی‌پردازند تا به مردگان چه رسد. سخنورانی که در این ایّام در حیات‌اند وجود فایض‌الجودش را کیمیای مس افلاس می‌دانند چراکه به استطاعت قلیل جمعی کثیر به تقریبی از خدمتش به فیض می‌رسند و به قدر مقدور در رعایت آشنا و بیگانه خود را معاف می‌دارد. بیت

۱- در این ضمن خوشگو می‌نویسد: «میرصابر اصفهانی .... بعد از سی‌سال هلالی استخوانهای نعش او را به قلندری داد و مبلغ‌ها به او عنایت کرد که به نجف اشرف برساند. و آن آزادمرد به دوش همّت برداشته و به پای سعی به مشهد مقدّس رضا رسیده. دو ماهش در آن خاک سپرد. بعد برآورده به نجف اشرف برسانید و رشید کاشی در آن وقت که هزاروبیست‌وهشت هجری بود در نجف اقامت داشت می‌گوید که من در خدمت سیّدحسن، نقیب‌النقباء نجف بودم. استخوانهای ملّاعرفی را بعد از سی‌سال هلالی که از فوت او گذشته بود در بیرون حصار نجف در زمینی که بحیره گویند و از زر خریدهٔ امام مفرّض الطاعةعلی‌بن‌ابی‌طالب است و اکثر علمای امامیه بر آنند که صحرای محشر همین جا خواهد بود، مابین دیوار حصار نجف و مقام حضرت صاحب‌الزمان مدفون ساختیم و در آن روز سیّد حسین حسینی خیرات و احسانها نمود و ارادهٔ ساختن عمارت بر سر قبر او کرد.» سفینهٔ خوشگو، صفحهٔ ۳۶۹ (نسخهٔ مجلس شورای ملّی تهران)

۲- نواب صدیق حسن خان در تذکرهٔ شمع انجمن میر صابر را یکی از اقربای میرزا سلیمان وزیر سلطان‌محمدصفوی نوشته است و شعر درج ذیل را به او منسوب کرده است:

نه از ناز است گر حرفش به لب ناآشنا گردد — سخن را خوش نمی‌آیدکزان لبها جدا گردد

و بندرابن‌خوشگو می‌نویسد: «میر صابر اصفهانی که از مستعدان و موزونان بود و درخدمت نواب غیاث بیگ طهرانی اعتمادالدوله که پدر نورجهان بیگم باشد وزارت داشته.»

الهی بـر هـمین مـنوال دارش | سعادت کن نصیب روزگـارش

این چند بیت از واردات طبیعت ایشان است.

۱۱ـ محمّد صادق ناظم تبریزی[۱] «یکه‌تاز مـیدان بـلاغت و شـهسوار مـضمار فصاحت بوده کلام شورانگیزش نمک‌پاش دلهای دردمندان و چاشنی سخنان حـلاوت‌آمیزش غیرت‌افزای تبسّم نوشخندان مخفی نماند که در حین نزع مسودات اشعار خود به یکی از خادمان خود سپرده. از آن تاریخ، آن پردگیان مجلهٔ فکر در کنج کتابخانه مستور بودند تا در سنهٔ ۱۰۳۳ خانخانان شخصی را به این امر برگزید که آن جواهر منظوم را در سلک ترتیب منتظم سازد.

اتفاقاً آن شخص مسودات را برداشته به سبب آزردگی که از خانخانان داشت فرار نمود. فقیر در بندر مخا او را دیده مسودات عرفی را خواه‌نخواه ازو گرفته تـرتیب داده جـمع نـمود. تمامی اشعار او پانزده هزار بیت شد. او در لاهور در سنهٔ ۹۹۹ در سنّ سی‌وشش سالگی وفات یافت و یکی از مستعدان تاریخ آن فقیه «استادالبشر» یافته. در سنهٔ ۱۰۲۷ به مقتضای شوق که اظهار [آن] در آن بیت مشهور کردهٔ خود نعش او را در ارض نجف اشرف مدفون ساختند و رونقی همدانی از جهت این سعادت تاریخی نظم کرده که مصرع تاریخ همگی شد که "بکاوش مژه از هند تا نجف آمد". و این ابیات منتخب غزلیّات معجز آیات اوست ....»

۱- نظم گزیده، ورق ۱۱۴ (نسخهٔ خطی در کتابخانهٔ مولانا آزاد، دانشگاه علی‌گره)

بخش نثر

قسمت پنجم

دیباچهٔ

کلیّات عرفی شیرازی

از

عبدالباقی نهاوندی

«طرز متقدمین و متأخرین که قبل از زمان سخن سنجی و نکته گذاری او در میدان فصاحت اسب بلاغت رانده بودند منسوخ ساخته طرز تازه‌ای که الحال در میان مستعدان ربع مسکون پسندیده است به میانهٔ مردم عالم آورده»

حمدی که نخستین پایه‌اش[۱] معراج دانشمندان سزد و توحیدی که اولین حرفش سر لوحهٔ مجموعهٔ دانایان را شایان[۲] باشد مجموعهٔ طراز دیـوان حـقیقت و دفـتر پـیرای کـتاب طریقت و معرفت و[۳] ستایش‌گری خالقی را سزاست که رسوم شرعی و عرفی در میانهٔ اولاد و امجاد بنی آدم گذاشت و به[۴] دو حرف کن عالم و آدم را به قلم قدرت نگاشت و به صور مختلفه و زبان متغایره[۵] نوع انسان را در یک[۶] حقیقت موجود گردانید و یکی را هادی و راهـنمای صاحب ایمان و[۷] ارباب ایقان و دیگری را باعث ضلالت و عصیان طایفه‌ای از اهل طغیان نمود و حکمتی[۸] در ضمن هر یک از این دو حکمت بالغهٔ متضاد نهاد[۹]. وجه[۱۰] فعلی که عبث باشد در این کارخانه روا نیست. و شفیعی و راهنمایی[۱۱] به جهت عاصیان امّت و گـمراهـان خلقت[۱۲] مثل سیدالمرسلین و خاتم‌النبین بخلق[۱۳] فرستاد و اولاد و اصحاب و خلفای اورا الفت[۱۴] شریعت غرا و ملّت بیضای او کرامت کرد[۱۵] و قرآن مجید و فرقان عظیم را به میانهٔ ما عاصیان[۱۶] فرستاد و از[۱۷] ماضی و مستقبل خبر داد تا[۱۸] متابعان فرمان مجید و پـیروان

۱- ن ۱۲۰۵، ۳۵ = مایه؛ ن ۸۰۱، ۱۳۸ = پایه

۲- جمله درست نمی‌نماید ولی در همهٔ نسخ همین طور است.

۳- ن ۵، ۱۳۸ = معرفت ستایشگری ؛ ن ۱، ۳۵ = معرفت و ستایشگری

۴- ن ۱، ۵، ۳۵ = به دیدهٔ حرف کن ؛ ن ۲، ۸، ۱۲ = به دو حرف کن

۵- ن ۵، ۳۵ = متغایره ؛ ن ۱، ۱۳۸ = متغائر و

۶- ن ۳۵ = در حقیقت ؛ ن ۱، ۵ و غیره = در یک حقیقت

۷- ن ۱، ۸ = ایمان و ارباب ؛ ن ۵، ۳۵، ۱۳۸ = ایمان ارباب

۸- ن ۱۲،۲ = حکمتی ؛ ن ۱، ۵، ۳۵، ۱۳۸ = حکیمی

۹- ن ۱۲، ۱۳۸ = نهاده ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ و غیره = نهاد

۱۰- ن ۱۲ وجه فعلی ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵، ۱۳۸ = وجه فعلی

۱۱- ن ۷ = شفیعی به جهت ؛ ن ۳۵ = شفیعی و رهنمای که به جهت ؛ ن ۱، ۵، ۱۲، ۱۳۸ = شفیعی و راهنمای به جهت

۱۲- ن ۷ = ضلالت ؛ ن ۱، ۵، ۱۲، ۸، ۳۵، ۱۳۸ = خلقت

۱۳- ن ۷ = به خلق عالم ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۲، ۳۵ = بخلق

۱۴- ن ۲ = الفت ؛ ن ۱، ۵، ۱۲، ۳۵، ۱۳۸ = طریقت

۱۵- ن ۲ = گردد ؛ ن ۱۳۸ = کرد ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۲، ۳۵ = کزامت کرد

۱۶- ن ۱، ۵ = به میانهٔ عاصیان ؛ ن ۲، ۸، ۳۵، ۱۳۸ = به میانهٔ ما عاصیان

۱۷- ن ۱۷ = فرستاده از ؛ ن ۱، ۵، ۲، ۷، ۳۵ = فرستاد و

۱۸- ن ۵، ۱، = خبر داد، متابعان فرقان ؛ ن ۲، ۷، ۸، ۱۲، ۳۵، ۱۳۸ = خبر داد تا متابعان فرقان

رسول صاحب دید به طریق مستقیم شریعت گرایند[۱] و از این رهگذر مستوجب بهشت عنبرسرشت آیند و گمراهان و اهل شرکت دوزخ آرایند. نیک بخت کسانی که از گلزار[۲] معرفت بوی و از دفتر دانش حرفی و از نهال توفیق بری داشته باشند و در این دو روزه حیات مستعار حمد پیرا و نعمت‌آرا طاعت‌گرا باشند و از روز ازل نیک بخت به عالم غدار و جهان ناپایدار آمده و هواجس نفسانی و مطلب شیطانی را ملازم نباشند بمنه وجوده[۳]. بر ضمایر قدسی مآثر منتظمان عالم دانش و بینش و موزونان عرصهٔ آفرینش و نکته سنجان طور نکته‌دانی و صاحب عیاران دارالعیار معانی پوشیده[۴] و مخفی نیست که از زمان هبوط آدم پاک بر این تودهٔ خاک به[۵] هر وقتی نوعی از علوم بین‌الناس جلالت و قدری می‌یافته است و حکمای آن اقوام[۶] و علمای آن ایام در آن عمل می‌کوشیده‌اند و منهاج نبوت به آن استدراج می‌پوشیده‌اند چنانکه به عهد[۷] نوح علیه‌السلام علم دعوت و عزیمت، به روزگار ابراهیم علیه‌السلام آتش پرستی[۸]، به دور[۹] موسی (ع) سحر و کیمیا، و به زمان عیسی علی‌نبیناعلیه‌السلام[۱۰] حکمت و طبابت و مهتران آن قوم بر آن علم دعوی نبوت می‌کرده‌اند و این علوم را معجزه می‌دانسته‌اند. پس قدرت بی‌علّت الهی چنان اقتضاء نمود که انبیای اولوالعزم صلوات‌الله علیهم اجمعین را به جهت ابطال[۱۱] آن ادیان و گوشمال ایشان مبعوث گردانید.

چنانچه معجزهٔ نوح علیه‌السلام[۱۲] دعای او بود و معجزهٔ ابراهیم علیه‌السلام دخول

۱- ن ۱، ۵، ۲۹ = گرایند ؛ ن ۷، ۸، ۱۲، ۳۵، ۱۳۸ = گرد آیند

۲- ن ۷ = گلشن ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۲۹، ۳۵، ۱۳۸ = گلزار

۳- ن ۷ = وجوده و بعد بر ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ و غیره = بمنه وجوده

۴- ن ۷ = پوشیده نیست ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵، ۲۹، ۱۳۸ = پوشیده و مخفی نیست

۵- ن ۲، ۱۳۸ = به وقتی ؛ ن ۱، ۷، ۵، ۸، ۲۹، ۳۵ = به هر وقتی

۶- ن ۲، ۱۲، ۱۳۸ = اقوام ؛ ن ۱، ۱۲، ۸، ۲۹، ۳۵ = قوم

۷- در همهٔ نسخ "بعد" است ولی "به عهد" درست می‌نماید

۸- ن ۱۳۸ = آتش پرستی و عزیمت ؛ ن ۱، ۷، ۸، ۱۲، ۲۹، ۳۵ = آتش پرستی

۹- ن ۱۳۸ = به روزگار ؛ ن ۱، ۵، ۷، ۱۲، ۲۹، ۳۵ = به دور

۱۰- ن ۷ = عیسی علی‌نبیناعلیه السلام ؛ ن ۱۳۸ = عیسی علی نبیناوعلیه‌السلام ؛ ن ۱، ۵، ۸ = عیسی ؛ ن ۳۵، ۲۹ = عیسی علی نبینا

۱۱- ن ۷، ۲۹ = ابطال ادیان ؛ دیگر همهٔ نسخ = ابطال آن ادیان

۱۲- ن ۷ = نوح علیه‌السلام ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۲، ۲۹، ۳۵ = نوح

او[۱] در آتش و معجزه موسی علی نبینا و علیه‌السلام[۲] عصای مبارک او بود که آن آلات[۳] و ادوات سحر[۴] را فرو برده و معجزهٔ عیسی علیه‌السلام[۵] دم او بود[۶] که مرده‌ها[۷] را زنده کردی. بوقت ظهور[۸] خاتم‌النبیین فصاحت و بلاغت به نوعی اشتهار یافته بود که فصحای عرب بدین علم دعوی نبوت می‌کردند وامیّةبن‌ابی‌صلت که پیشوای مشرکین بود "وآیت"[۹] کریمه‌الشعرا یتبعهم‌الغاوون در حق آن گمراه نزول[۱۰] گردید و رسم دعوی باطل کردن (کذا) و قرآن عظیم[۱۱] سبحانی مبطل مزخرفات شیطانی فصحای عرب شد. الحق[۱۲] سخنی را رتبهٔ عالی است علمی که قرآن شکنندهٔ آن باشد کم علمی نیست.

گر نبودی سخن چه گفتی کس — دُرّ معنی چگونه سفتی کس
گر بدی گوهری ورای سخن — او فرود آمدی بجای سخن

و پایهٔ فصاحت و بلاغت رفیع ومنیع[۱۳] است و حضرت ختمی پناه شعرا و فصحا را معزّز و مکرّم می‌داشتند[۱۴] و در اخبار و حدیث است که مدح آن سرور کائنات می‌گفته‌اند و در مجلس آن[۱۵] سرور می‌خوانده‌اند و صله می‌یافته‌اند و قبل از بعثت حضرت رسالت‌پناه[۱۶] شعرا را حکما می‌گفته‌اند و می‌نوشته‌اند و هر کس[۱۷] که در علم شعر ماهر بودی او را ماءالسما

۱- ن ۲۹ = دخول در ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۷، ۸، ۳۵ = دخول او در
۲- ن ۸، ۳۵ = موسی علی‌نبینا و علیه‌السلام ؛ ن ۱، ۵، ۱۳۸، ۱۲ = موسی
۳- ن ۱، ۵، ۷ = که آلات ؛ ن ۸، ۱۲، ۲۹، ۳۵، ۱۳۸ = که آن آلات
۴- ن ۷ = ساحران ؛ دیگر همهٔ نسخ = سحر را
۵- ن ۷ = عیسی علیه‌السلام ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۲، ۲۹، ۳۵، ۱۳۸ = عیسی
۶- ن ۷ = دم آن حضرت ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۲۹، ۳۵، ۱۳۸ = دم او
۷- ن ۱۳۸ = مرده ؛ ن ۱، ۵، ۲، ۸، ۳۵ = مرده‌ها ؛ ن ۲۹ = مرده‌ها را
۸- ن ۷ = ظهور با هزار نور؟ ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۲۹، ۳۵، ۱۳۸ = ظهور
۹- این آیت فقط در نسخ دوازدهم و سی‌وپنجم یافت شد.
۱۰- ن ا، ۵ = نزول گردید ؛ ن ۲، ۷، ۸، ۱۲، ۲۹، ۳۵، ۱۳۸ = نزول کرده
۱۱- ن ۱۳۸ = قران عظیم ؛ دیگر همهٔ نسخ = قران عظیم سبحانی
۱۲- ن ۳۵ = و الحق ؛ ن ۱، ۵، ۲۹، ۱۳۸ = الحق
۱۳- ن ۱، ۵ = وسیع ؛ ن ۲، ۷، ۸، ۱۲، ۲۹، ۳۵ = منیع
۱۴- ن ۲، ۷، ۱۳۸ = داشته‌اند ؛ ن ۱، ۵، ۱۲، ۳۵ = می‌داشتند
۱۵- ن ۲۹ = او ؛ ن ۱، ۵، ۷، ۸، ۱۲، ۳۵، ۱۳۸ = آن
۱۶- ن ۲، ۸ = رسالت پناه ؛ ن ۱، ۷، ۵، ۲۹، ۳۵، ۱۳۸ = رسالت
۱۷- ن ۲، ۷، ۸، ۱۲، = کس که در ؛ ن ۱، ۵، ۲۹، ۳۵ = هر کس در

لقب بوده و حکایت خواهر جاریهٔ قبطیه که حسان بن ثابت به صله شعر از حضرت رسالت پناه صلی‌الله علیه و آله و سلم یافته اظهر من‌الشمس است وبه ذکر آن مصدّع نمی‌شود[۱]. امام‌المتقین و یعسوب‌الدین[۲] علی‌ابن‌ابی‌طالب‌علیه‌السلام و اکثری از کبار تابعین و مشایخ طریقت به گفتن اشعار رغبت نموده‌اند و در هر قرن و زمان از فحول[۳] استادان این فن می‌بوده‌اند چنانکه در زمان پادشاهان عرب[۴] جریر و اعشی و متنبّی و امراءالقیس و حسّان و فرزدق و دیگر استادان[۵] این فن امتیاز تمام داشته‌اند و در زمان پادشاهان اسلام خصوصاً جمعی که بعد از هجرت[۶] سیّد انام بوده‌اند مثل عنصری و رودکی و فردوسی طوسی و انوری و خاقانی و ادیب صابر و ابوالفرج رونی و کمال‌الدین[۷] اسماعیل صفاهانی و مولانای روم و شیخ نظامی و امیرخسرو دهلوی و دیگر اکابر، که ایراد اسامی ایشان طول تمام دارد، بوده‌اند و کوس استادی و لمن‌الملکی زده‌اند. و بعد از این[۸] امیران کلام نیز جمعی دیگرند[۹] که اسب فصاحت و بلاغت در میدان دانشوری رانده‌اند[۱۰]. و تا زمان[۱۱] پادشاه دانادل سخن شناس سلطان حسین میرزای بایقرا که آن جماعت را[۱۲] الحال موزونان متقدمین می‌گویند ایشان را طرز[۱۳] سخن خاص و

۱- ن ۳۵ = و به ذکر او مصدع نمی‌شود و امام ؛ ن ۱۳۸، ۵، ۱ = به ذکر آن مصدع نمی‌شود امام ؛ ن ۲۹ = به ذکر آن مصدع نمی‌شود و امام

۲- ن ۷ = یعسوب‌الدین مظهرالعجائب و مظهرالفرایت و سفرق‌الکتابت اسدالله‌غالب کل غالب و مطلوب کل طالب ابی‌الحسنین علی‌بن ابی‌طالب ؛ در دیگر همهٔ نسخ به طوری که نوشته شد.

۳- ن ۳۵ = فحول قول استادان ؛ ن ۱، ۵، ۲۹، ۱۳۸ = فحول استادان

۴- ن ۷ = زمان پادشاهان عرب ؛ ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۲، ۲۹، ۳۵، ۱۳۸ = زمان عرب

۵- ن ۸، ۳۵ = استادان این فن امتیاز داشته‌اند ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۷، ۱۲، ۲۹، ۱۳۸ = استادان امتیاز تمام داشته‌اند

۶- ن ۱، ۵ = بعد از هجرت حضرت نبوی بوده‌اند ؛ ن ۲ = بعد از هجرت سیّد انام می‌بوده‌اند ؛ ن ۸، ۱۲، ۲۹، ۳۵، ۱۳۸ = بعد از هجرت سیّد انام بوده‌اند.

۷- ن ۲۹ = کمال‌الدّن اسمعیل صفاهانی ؛ ن ۲، ۵، ۷، ۱۳۸ = کمال‌الدین اصفهانی ؛ ن ۱، ۸ = کمال اصفهانی ؛ ن ۳۵ = کمال‌اسماعیل

۸- ن ۳۵ = از ان ؛ ن ا، ۵، ۲۹، ۱۳۸ = از این

۹- ن ۷ = جمعی دیگرند که ؛ ن ۵، ۳۵ = جمعی دیگر است ؛ ن ۲ = جمعی دیگر است که ؛ ن ۲۹ = جمعی دیگر اسب .

۱۰- ن ۲۹ = زده‌اند ؛ ن ۱، ۵، ۳۵، ۱۳۸ = رانده‌اند

۱۱- ن ۲، ۲۹ = اند و تا زمان ؛ ن ۱، ۵، ۷، ۸، ۳۵، ۱۳۸ = اند تا زمان

۱۲- ن ۲۹ = را تا الحال ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۷، ۸، ۳۵، ۱۳۸ = را الحال

۱۳- ن ۱، ۵، ۱۲۸ = طرز خاص و روش پسندیده بود ؛ ن ۲۹ = طرز خاص و روشی پسندیده بود ؛ ن ۸، ۳۵ = طرز سخن خاص و روش پسندیده بود ؛ ن ۷ = ایشان را طرز خاص و روش پسندیده

روش پسندیده بوده[۱] و در آن فن یدبیضا نموده‌اند. و در زمان میرزای مومی الیه مولاناعبدالرحمن‌جامی و میرعلی‌شیرنوائی و بابافغانی و اهلی‌شیرازی و مکتبی‌شوشتری[۲] و خواجه آصفی و میرشاهی و دیگر دانشمندان و سخنوران بوده‌اند و طرز و روشی خاص[۳]، که از قدما تجاوز نموده[۴] به طرزی که الحال در میان مستعدان نزدیک می‌باشد، اختیار نموده سخن‌آفرینیها کرده‌اند و آن طرز را مستعدان و سخن سنجان پسندیده به آن رغبت نموده‌اند و دواوین قدما[۵] از آن سه رهگذر حجله نشین سراپردهٔ صندوق و زاویه گزین طاقهای منازل گشت و چون آن سخن‌سنجان سر در نقاب خاک کشیدند،[۶] جمعی دیگر صاحب عیار دارالعیار نکته‌دانی شدند مثل شرف جهان و مولانا لسانی و شریف تبریزی و یحیی لاهیجانی و مولانا محتشم کاشی و ضمیری اصفهانی و وحشی بافقی. این طبقه نیز[۷] آن طرز را اختیار نموده و اندکی[۸] به روش متأخرین آشناتر شده‌اند تا آنکه نوبت جهانداری ولایت سخن به میرزاقلی میلی و خواجه حسین ثنایی و ولی دشت بیاض و محمّد میرک صالحی و قاضی نورالدین اصفهانی و حزنی اصفهانی و فهمی و حاتم کاشی و مولاناملک و میروالهی قمی و صبری ساوجی و حضوری قمی و عرفی شیرازی و طوفی تبریزی و میرصبری روزبهان[۹] و هلالی همدانی و میرزا حسابی نطنزی و شیخ علی‌نقی کمره‌ای و دیگر سخن‌سرایان بلاد عراق و خراسان[۱۰] رسید. این طبقه یکباره منکر طرز متقدمین شده و خواجه حسین ثنایی بیشتر از همه قدم در وادی تازه‌گویی[۱۱] نهاد.

۱- ن ۱۲ = داشتند ؛ ن ۲۹ = بوده ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۳۵، ۱۳۸ = بود

۲- ن ۲۹، ۳۵ = مکتبی ؛ ن ۱، ۵، ۱۳۸ = مگسی شوشتری

۳- ن ۳۵، ۱۳۸ = روشی خاص که ؛ ن ۲۹ = طرز و روشی که

۴- ۲۹، ۳۵ = نموده ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۷، ۸، ۱۲، ۱۳۸ = نموده‌اند

۵- ن ۲۹ = دواوین قدما از آن رهگذر جمله نشین سراپردهٔ صندوق و زاویه‌گزین ؛ ن ۱، ۵ = و این قدما از آن سه رهگذر حجله نشین سراپردهٔ صندوق ؛ ن ۳۵ = از آن رهگذر حجله‌نشین سراپردهٔ صندوق دواوین قدما و زاویه‌گزین

۶- ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = کشیدند و جمعی دیگر ؛ ن ۱۲، ۲۹، ۱۳۸ = کشیدند، جمعی دیگر

۷- ن ۱، ۲، ۵، ۱۲ = غیر ؛ ن ۸، ۲۹، ۳۵ = نیز

۸- ن ۲، ۱۲ = اند و ؛ ن ۱، ۵، ۸ = اندکی ؛ ن ۲۹ = اندک ؛ ن ۳۵ = اند که

۹- ن ۸، ۳۵، ۱۳۸ = روزبهانی ؛ ن ۱، ۵، ۱۲، ۲۹ = روزبهان

۱۰- ن ۲، ۱۳۸ = بلاد خراسان ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۷، ۲۹، ۳۵ = بلاد عراق و خراسان

۱۱- ن ۷، ۱۳۸ = وادی تازه نهاد ؛ ن ۱، ۲، ۸، ۱۲، ۲۹، ۳۵ = وادی تازه‌گویی نهاد

با آنکه ضمیری صفاهانی و محتشم کاشی و دیگرانی[۱] که آن[۲] طرز را پسندیده[۳] می‌داشته‌اند[۴] در قید حیات بودند و استاد آن زمان بودند این جماعت یکباره خود را از آن طرز و روش بیگانه ساختند و مستعدان ایران را طرز این جماعت که آغاز تازه‌گویی و زبان وقوع در هم بود بغایت خوش آمده، اشعار آبدار[۵] ایشان را در سفائن خاطر خود ثبت می‌نمودند[۶] و هر چه بر زبان حقیقت بیان ایشان می‌گذشت به دستور باد صبا در سراسر ایران و توران سیّار می‌شد[۷] تا آنکه روزگار میدان سخنوری و عرصهٔ فصاحت و دانشوری را بوجود فایض‌الجود حسّان‌الزمان‌مولاناعرفی شیرازی بیاراست و عنان یکران سخن را بر کف کافیش نهاد[۸] و بکر معانی در حبالهٔ طبعش درآورد[۹] و چشم روزگار را به زادن نونهالان[۱۰] گلعذار[۱۱] معانی روشن و گوش عالمیان را به استماع آن لآلی شهوار مخزن دُرّ عدن گردانید و طرز متقدمین و متأخرین که قبل از زمان سخن‌سنجی و نکته‌گذاری او[۱۲] در میدان فصاحت اسب بلاغت رانده بودند منسوخ ساخته طرز تازه[۱۳] که الحال در میان[۱۴] مستعدان ربع مسکون پسندیده است به[۱۵] میانهٔ مردم عالم آورده فاضلان[۱۶] این فن و استادان این علم به این طرز

۱- ن ۲۹، ۲، ۱۳۸ = دیگران ؛ ن ۱، ۵، ۷، ۸، ۱۲، ۳۵ = دیگرانی

۲- ن ۱۳۸ = این ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۷، ۱۲، ۲۹، ۳۵ = آن

۳- ن ۲، ۱۳۸ = پسندیده‌اند و خوش می‌داشته‌اند ؛ ن ۱، ۵، ۲۹، ۳۵ = پسندیده می‌داشته‌اند

۴- ن ۳۵ = داشته‌اند، در قید حیات بودند و استاد آن زمان بوده‌اند، این جماعت ؛ ن ۲ = می‌داشته‌اند در قید حیات بودند و استادان زمان بودند این جماعت ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۷، ۱۲، ۱۳۸ = داشته‌اند و این جماعت

۵- ن ۱، ۲، ۷، ۵، ۸، ۲۹ = اشعار آبدار ایشان را در سفائن خاطر ؛ ن ۳۵ = اشعارات ایشان را در سفائن خاطر ؛ ن ۱۳۸ = اشعارات در سفائن خاطر

۶- ن ۵، ۲۹، ۳۵، ۱۳۸ = می‌نمودند ؛ ن ۱، ۸، ۱۲ = می‌نموده‌اند

۷- ن ۲ = می‌شد ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = می‌شود ؛ ن ۱۳ = بود ؛ ن ۲۹، ۸، ۱۳۸ = می‌بود

۸- ن ۲، ۱۳۸ = نهاد دیگر معانی ؛ ن ۳۵، ۲۹، ۵، ۱ = نهاد و بکر معانی

۹- ن ۳۵ = درآورده ؛ ن ۱، ۷، ۸، ۵، ۱۳۸، ۲۹ = درآورد

۱۰- ن ۱، ۵، ۲۹، ۳۵ = نونهالان ؛ ن ۱۳۸ = نونهال

۱۱- ن ۱، ۲۹ = گلزار ؛ ن ۵، ۱۳۸ = گلعذار ؛ ن ۳۵ = گلعذاران

۱۲- ن ۵، ۲، ۸، ۱۹، ۱۳۸ = او ؛ ن ۱۲، ۳۵، ۱ = آن

۱۳- ن ۱ = تازه‌گویی ؛ ن ۵، ۷، ۸، ۲۹، ۳۵، ۱۳۸ = تازه

۱۴- ن ۳۵، ۱۳۸ = در میدان ؛ ن ۱، ۵، ۷، ۸، ۲۹ = در میان

۱۵- ن ۲ = میانه ؛ ن ۱، ۵، ۲۹، ۳۵ = به میانهٔ

۱۶- ن ۱۳۸ = آورده و فاضلان این فن و استاد این علم آورده به این طرز ؛ ن ۸ = آورده استادان این علم و

ادامهٔ پاورقی در صفحهٔ بعد

معتقد شده پایهٔ سخنوری و مدار نکته‌پردازی را بدان نهادند.

و شیخ ابوالفیض فیضی در هندوستان و جمعی دیگر از فحول شعرای ایران مثل حکیم‌رکنای مسیحی و حکیم شفائی اصفهانی و مولانا شانی تکلو و سائر مستعدان و موزونان این روزگار طرز خود را به طرز او آشنا ساختند[۱] و نفوذ و تأثیر[۲] سخن را در سکّه خانهٔ معنی به نام نامی خود مسکوک ساخت[۳]. و خطبهٔ پادشاهی ملک سخن و دانشوری بر منبر معانی به نام نامی خود خواند[۴] و این کارنامه را میان اهل عالم به یادگار گذاشت[۵] و پیش از او[۶] دیگری به این طرز و روش مشغول[۷] نشده و حرف نزده. و در اوایل که طبعش به این طریق سخن گفتن میل نمودی از او پسندیده نمی‌داشتند و حمل بر بعض مقدمات می‌نمودند. و این رتبه و حالت از شرف تربیت و اصلاح صاحب اقبال[۸] و سخن شناس قدردانی یافت که مربی و تربیت کنندهٔ‌تمامی مستعدان ربع مسکون است. و او را[۹] به این طرز[۱۰] سخن سنجی و نکته گذاری[۱۱] دانش به دانایان[۱۲] آموز و چراغ[۱۳] دودمان سخن افروز، قدر فزایندهٔ متاع منیر هنر[۱۴]، گلدستهٔ بند گل گلشن معانی، صاحب تمیز سخنان اهل دینی، قدرشناس بیدار بخت،

ادامهٔ پاورقی از صفحهٔ قبل

فاضلان این سخن به آن طرز معتقد شده ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۱۲، ۲۹ = آورده فاضلان این فن و استادان این علم به این طرز معتقد شده

۱- ن ۳۵ = ساخته‌اند ؛ ن ۱، ۵، ۷، ۸، ۲۹، ۱۳۸ = ساختند

۲- ن ۱۲ = نفوذ و تأثیر سخن ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۲، ۲۹، ۳۵ = نقود تأثیر سخن (نقود تأثیر سخن بهتر می‌نماید)

۳- ن ۱۲، ۳۵ = ساختند ؛ ن ۲، ۵، ۲۹، ۱۳۸ = ساخت

۴- ن ۱۲، ۳۵ = خواندند ؛ ن ۲، ۵، ۷، ۸، ۱، ۲۹، ۳۸ = خواند

۵- ن ۸، ۳۵ = گذاشتند ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۷، ۱۲، ۲۹، ۱۳۸ = گذاشت

۶- ن ۸ = از آن ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۷، ۱۲، ۲۹، ۱۳۸ = ازو

۷- ن ۲، ۷، ۱۳۸ = مستقل نشد و حرف نزد و در اوایل ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۱۲، ۲۹ = منتقل نشد و حرف نزد و در اوایل ؛ ن ۳۵ = مشغول نشده و حرف نزد و در اوایل ؛ ن مشغول نشده و حرف نزده در اوایل

۸- ن ۱، ۵، ۳۵، ۱۳۸ = اقبال سخن شناس ؛ ن ۲۹ = اقبال و سخن شناس

۹- عبارت درست نمی‌نماید. ممکن است به این طور باشد، «او این طرز سخن‌سنجی ....»

۱۰- ن ۸، ۳۵ = طریق ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۲، ۲۹، ۱۳۸ = طرز

۱۱- ن ۱۲، ۲۹، ۳۵ = نکته گذاری دانش ؛ ن ۱، ۵، ۷ = نکته گذاری ؛ ن ۲، ۱۳۸ = نکته گذاری و دانش

۱۲- ن ۲۹، ۳۵ = به دانایان آموز و ؛ ن ۱۳۸ = به دانایان آموزد

۱۳- ن ۱، ۵ = چراغ دودمان قدر فزاینده متاع منیر ؛ ن ۱۲ = چراغ دودمان سخن افروز قدر فزایندهٔ متاع منیر ؛ ن ۲۹، ۳۵ = چراغ دودمان سخن افروز، قدر فزایندهٔ متاع منیر

۱۴- ن ۱، ۲، ۵ = منیر ؛ ن ۲۹، ۳۵ = هنر

براندازهٔ تاج و تخت خانخانان که صاحب و قبله‌گاه او بود، راهنمائی کرد[۱].

و این چراغ از انوار[۲] فکرت طبع عالی او افروخت و این نام نامی به دولت تربیت و اصلاح ایشان به هم رسانید.

الحال شروع[۳] در مطلب رود و حقیقت حال مولانا عرفی رقم کرده آید. فرزند[۴] خلف خواجه زین‌الدین علی بلوی[۵] شیرازی است و پدر بزرگوار ایشان گاهی به پیشوائی حومهٔ شهر شیراز[۶] و گاهی وزیر داروغهٔ آن[۷] شهر بودی که مولانا عرفی بعضی مقدمات علمی را طی نموده[۸] بود و کسب حیثیات[۹] عالیه نموده[۱۰] و خط نسخ را بغایت[۱۱] نیکو می‌نوشت و در موسیقی و ادوار به قدر وسع[۱۲] وقوفی داشت و به صحبت شعرا میل پیدا می‌کرد و رو به وادی شعر و شاعری نهاد. و چون پدرش وزیر داروغه بود مناصب شرعی و عرفی را منظور داشته عرفی تخلص کرد. و اسم ایشان سیّدی محمد است و سلسلهٔ ایشان را در ولایت[۱۳] قدر و منزلتی بوده و چون یک چند در دارالافاضل شیراز با موزونان به سر برد و اشعار آبدار از بحر طبع به ساحل ظهور رسانید، قدم در وادی تازه‌گویی نهاد و استادی و مرشدی در آن وادی می‌طلبید. در این اثنا صیت آوازهٔ[۱۴] سخن سنجی و زمزمهٔ نکته‌دانی و حقیقت موزونان ایران و هندوستان مثل مولانا شکیبی اصفهانی و نظیری نیشاپوری و یوقلی بیگ انیسی شاملو و

۱- ن ۷، ۸، ۳۵ = کرده ؛ ن ۱، ۵، ۲۹، ۱۳۸ = کرد و

۲- ن ۱، ۵، ۱۲، ۱۳۸ = این چراغ از فکرت طبع عالی او افروخت ؛ ن ۸، ۲۹، ۳۵ = این چراغ از انوار فکرت طبع عالی او افروخت

۳- ن ۸، ۲۹، ۳۵ = الحال شروع در مطلب رود ؛ ن ۵ = الحال در مطلب رود ؛ ن ۷ = الحال مطلب در معلب رود ؛ ن ۱، ۲، ۱۲، ۱۳۸ = مطلب در طلب رود

۴- ن ۲، ۱۳۸ = خلف ؛ ن ۱، ۵، ۷، ۸، ۲۹، ۳۵ = فرزند خلف

۵- ن ۱ = علوی بلونی است ؛ ن ۲، ۵، ۷، ۸، ۲۹، ۳۵، ۱۳۸ = علی بلوی

۶- ن ۱، ۵ = حومهٔ شیراز ؛ ن ۸ = شهر شیراز ؛ ن ۱۲، ۲۹، ۳۵، ۱۳۸ = حومهٔ شهر شیراز

۷- ن ۲ = داروغهٔ شهر ؛ دیگر همهٔ نسخ داروغهٔ آن شهر

۸- ن ۲۹ = نموده بود ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = نموده

۹- ن ۸، ۳۵ = حسنات ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۷، ۱۲، ۲۹ = حیثیات

۱۰- ن ۷ = کرده ؛ دیگر نسخ = نموده

۱۱- ن ۲ = نسخ را نیکو ؛ دیگر نسخ = نسخ را بغایت نیکو

۱۲- ن ۱، ۵، ۷ = بقدر وسع ؛ ن ۲، ۱۲، ۲۹ = بقدر

۱۳- ن ۱، ۲، ۷، ۵، ۱۳۸، ۲۹ = ولایت فارس ؛ ن ۳۵ = فارس

۱۴- ن ۸، ۳۵ = آوازهٔ صیت سخن سنجی ؛ ن ۱، ۲، ۱۲، ۵، ۲۹، ۱۳۸ = صیت آوازهٔ سخن‌سنجی

شریف کاشی[۱] و کافی سبزواری و بقائی خراسانی و میرمغیث محوی و غنی همدانی و دیگر مستعدان در دربارش، سامعه‌افروز او گشت و حقیقت[۲] تربیت این نکته‌دانان در خدمت این سپهسالار به او رسید، قصد بندگی و ملازمت نمود[۳] و مس وجود خود[۴] را به اکسیر اصلاح این خلاصهٔ دودمان علی‌شکری زر خالص[۵] ساختن پای همت در رکاب سعی و اجتهاد در آورده[۶] به هندوستان درآمد.

و چند[۷] روز قبل از آنکه خود را بدان دارالعیار رساند[۸] ، به خدمت علامهٔ زمان و افضل فضلای دوران نواب غفران‌پناه رضوان جایگاه[۹]، جنت آرامگاه حکیم ابوالفتح گیلانی، که از مقربان پادشاه ظل‌الله جلال‌الدین محمداکبر پادشاه هندوستان بود رسید[۱۰] و در آن زمان خواجه حسین ثنایی و سید محمد نجفی و حیاتی گیلانی و بسیاری از شعرای نامی که در خدمت[۱۱] مشارالیه می‌بودند،[۱۲] دریافتند و[۱۳] فضل و قدرت خود را بر ایشان ظاهر ساخت و بسیار مستحسن و مقبول طبع حکیم مومی‌الیه و آن سخن‌سرایان سخن شناس افتاد. و شیخ ابوالفیض فیضی که از[۱۴] باریافتگان پادشاه و ملک‌الشعراء[۱۵] آن زمان بود[۱۶] و به شرف استادی پادشاهزادگان کامگار بختیار[۱۷] نامدار مشرف بود و[۱۸] و از فحول شعرای روزگار

۱- ن ۲۹، ۳۵ = شریف کاشی ؛ ن ۱، ۵، ۷، ۱۲، ۱۳۸ = شریعت کاشی

۲- ن ۵، ۳۵، ۲۹ = حقیقت و تربیت ؛ ن ۱، ۱۳۸ = حقیقت تربیت

۳- ن ۲، ۱۳۸ = ملازمت این نکته ؛ ن ۱، ۵، ۲۹، ۳۵، ۷، ۸ = ملازمت

۴- ن ۲۹ = مس دانش ؛ ن ۱، ۵، ۳۵، ۱۳۸ = مس وجود

۵- ن ۸، ۳۵ = ساخت و ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۷، ۱۲، ۲۹ = ساختن

۶- ن ۱، ۲، ۸، ۳۵ = آورد و به هندوستان ؛ ن ۵، ۱۲، ۲۹ = آورده به هندوستان

۷- ن ۳۵ = و چند روز ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۲۹ = چند روز

۸- ن ۱، ۵، ۳۵ = رساند ؛ ن ۲۹، ۱۳۸ = رسانید

۹- ن ۲۹، ۳۵، ۱۳۸ = رضوان جایگاه ؛ ن ۱، ۲، ۷، ۵، ۸، ۱۲ = رضوان جایگاه جنت آرامگاه

۱۰- ن ۳۵ = رسیده در آن ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۷، ۸، ۱۲، ۲۹، ۱۳۸ = رسید و در آن

۱۱- ن ۲۹ = ملازمت ؛ ن ۱، ۵، ۳۵، ۱۳۸ = خدمت

۱۲- ن ۳۵ = می‌بوده‌اند ؛ ن ۱، ۵، ۲۹، ۱۳۸ = می‌بودند

۱۳- ن ۲۹، ۱۳۸ = دریافت و فضل ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = دریافت فضل

۱۴- ن ۲۹ = که بار ؛ ن ۱، ۵، ۳۵، ۱۳۸ = که از بار

۱۵- ن ۲، ۸، ۳۵، ۱۳۸، ۲۹ = و ملک‌الشعراء ؛ ن ۱، ۵، ۱۲ = ملک‌الشعراء

۱۶- ن ۷، ۸ = بود و به شرف ؛ ن ۱، ۵، ۲۹، ۳۵، ۱۳۸ = بود به شرف

۱۷- ن ۲۹ = کامگار بختیار ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۷، ۸، ۱۲، ۳۵، ۱۳۸ = کامگار بختیار نامدار

۱۸- ن ۱، ۲، ۵، ۱۳۸ = بود از ؛ ن ۱۲، ۲۹، ۳۵، ۸ = بود و از

است و بعد از امیرخسرو دهلوی بهتر[۱] از وی در هندوستان کسی برنخاسته، بـه صـحبت او میل پیدا کرد. و طرز و روش تازه که اختراع او بود استماع نموده پسـندیده داشت و سـنجیده دانست. و به قدر رعایتی از حکیم مومی‌الیه یافته و بعد از آن خود را به دربار فیض آثار صاحب دولتی که در هوای[۲] بندگی او بسیاربودند[۳] رسانید و بشرف صحبت مستعدان آن بزم فیّاض و شاگردی آن ذی‌شأن[۴] مشرف شد و شرح اعزاز و احترامی که از این[۵] سپهسالار نسبت به این زبدهٔ فصحا واقع شده، از مآثررحیمی[۶] ، که راقم این کلمات عبدالباقی نهاوندی به نام نامی این سپهسالار رقم‌زدهٔ کلک سوانح‌پیما نموده در خاتمهٔ[۷] احوال این بلاغت شعار فصاحت[۸] دثار ظاهر می‌شود[۹] و این مجمل[۱۰] را مجال ایراد آن نیست. و در ایّام بندگی ایشان و دگر ایّـام همیشه به گفتن ابیات عاشقانه عارفانه میل می‌نمودند[۱۱] و قـدر افـزای فـضل و رتـبهٔ خـود می‌بودند[۱۲]. و قریب به شش هزار[۱۳] بیت از ابیات آبدار ایشان به سببی که بر راقم ظاهر[۱۴] نیست مهجور و ابتر شد چنانکه در این بیت فرموده :

رصد شرع هنر چون نشود محو که مـن　　　شش هـزار آیت احکـام هـنر بـاخته‌ام

و در ایّام مصاحبت و ملازمت ایشان به دستوری معزّز و مکرّم بوده که کرنش و تسلیمی

۱- ن ۲۹ = در هندوستان بهتر از وی برنخاست ؛ ن ۸، ۳۵ = بهتر از وی در هندوستان کسی برنخاسته ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۷، ۱۲، ۱۳۸ = بهتر از وی در هندوستان برنخاسته

۲- ن ۲، ۱۳۸ = در هوای او بسیار بودند ؛ ن ۱، ۵، ۲۹، ۳۵ = در هوای بندگی او بسیار بودند.

۳- ن ۱۳۸ = بودند ؛ ن ۱، ۵، ۲۹، ۳۵ = بود

۴- ن ۱، ۵ = شاگردی آن ذی‌شأن ؛ ن ۲، ۱۲، ۲۹، ۱۳۸ = شاگردی ایشان ؛ ن ۸، ۳۵ = شاگردان ایشان

۵- ن ۸، ۳۵ = از آن ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۷، ۸، ۱۲، ۲۹، ۱۳۸ = ازین

۶- این جمله در نسخ دوم و دوازدهم موجود نیست ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۲۹، ۳۵ = از مآثر رحیمی که راقم این کلمات عبدالباقی نهاوندی ؛ ن ۷، ۱۳۸ = از مآثررحیمی که رقم‌زدهٔ کلک سوانح‌پیما نموده

۷- ن ۱، ۵ = در خاتمهٔ احوال ؛ ن ۸، ۱۲، ۲۹، ۳۵، ۱۳۸ = در خاتمهٔ در احوال

۸- ن ۲۹ = آثار ؛ ن ۱، ۵، ۷، ۸، ۳، ۳۵، ۱۳۸ = دثار

۹- ن ۲ = شود ؛ ن ۸ = کرد ؛ ن ۳۵ = می‌گردد ؛ ن ۱، ۵، ۲۹، ۱۳۸ = می‌شود

۱۰- ن ۳۵ = محل ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۷، ۸، ۲۹، ۱۳۸ = مجمل

۱۱- ن ۸، ۳۵ = می نمودند ؛ ن ۲۹ = می‌نمود ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۱۲، ۱۳۸ = نمودند

۱۲- ن ۳۵ = می‌نمودند ؛ ن ۷ = می‌بوده‌اند ؛ ن ۱، ۵ = می‌بودند ؛ ن ۲، ۲۹، ۱۳۸ = بودند

۱۳- ن ۲۹ = قریب شش هزار ؛ ن ۱، ۵، ۷، ۸، ۳۵، ۱۳۸ = قریب به شش هزار

۱۴- از یک نامهٔ عرفی که شامل این اثر است پیداست که آن مجموعهٔ کلام به یکی از دوستان عرفی داده شده بود و او آنرا گم کرد.

که در هندوستان[۱] مقرر و معمول است که به پادشاهان[۲] و اکابر و اعیان می‌کنند به هیچ کس نمی‌کرد و در مجالس[۳] و محافل بر همه کس تقدیم می‌نموده[۴] و اهل[۵] زمانه بـه جـهت طبیعت عالی و ابیات متعالی تقدیم او را قبول داشتند. و بغایت[۶] بلند همت و عالی فطرت بوده[۷] تا آنکه. به تاریخ[۸] نهصدو نودونه هجری در دارالسلطنت لاهـور در سـنّ سـی‌وشش سالگی متقاضی اجل بساط عمرش در نوشت و مرغ روحش از شاخسار عالم فانی به گلستان جهان[۹] جاودانی شتافت و یکی از مستعدان "استادالبشر" تاریخ آن قفیهٔ ناگزیر یافته و او در همان شهر مدفون شد. آخر از نتیجه این بیت که در[۱۰] مداحی سرور اولیا فرموده :

بکـاوش مـژه از گـور تـا نـجف بـروم　　اگر به هند به خاکم کنند[۱۱] وگر به تتار

میرصابر اصفهانی نعش او را به تاریخ سنهٔ ثمان و عشرین و الف از لاهور بـه نـجف اشرف نقل نموده در آن ارض مقدس مدفون ساخت و آرزوی به خاک بردهٔ مولانا را آن نـیک بخت برآورد. و هنگام[۱۲] وداع این دار فنا مسوّدات[۱۳] اشعار افکار ابکار خود را به کتابخانهٔ این عالی‌شأن فرستاده التماس نمود که به یمن همت[۱۴] و توجه این شاهسوار[۱۵] مضمار دانش و مرکز سخندانی از پریشانی به جمعیت گرایند و آن نازک نهالان گلزار معانی و نوباوگان بوستان طبیعت این خسرو[۱۶] ثانی به دستیاری توجه و تربیت به شیرازهٔ جـمیعت درآیـند. و از ایـن

۱- ن ۳۵ = هند ؛ ن ۱، ۵، ۲۹، ۱۳۸ = هندوستان
۲- ن ۸، ۳۵ = پادشاه ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۱۲، ۲۹، ۱۳۸ = پادشاهان
۳- ن ۱، ۵، = و در مجالس بر همه کس ؛ ن ۲، ۸، ۱۲، ۲۹، ۳۵، ۱۳۸ = و در مجالس و محافل بر همه کس
۴- ن ۲، ۱۳۸ = می‌نمودند ؛ ن ۲۹ = می‌نموده‌اند ؛ ن ۱، ۸، ۵، ۳۵ = می‌نموده
۵- ن ۷ = اهل آن زمانه ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۳۵، ۱۳۸ = اهل زمانه
۶- ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = بغایت بلند همت ؛ ن ۲۹، ۱۳۸ = و بغایت بلند همت
۷- ن ۲۹، ۱۳۸ = بود ؛ ن ۱، ۳۵ = بوده ؛ ن ۵ = بود
۸- ن ۱، ۵، ۳۵، ۱۳۸ = بتاریخ نهصدونودونه ؛ ن ۲۹ = نهصدونودونه
۹- ن ۱۲، ۱۳۸ = گلستان جاودانی ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = گلستان جهان جاودانی
۱۰- ن ۲، ۸ = مدح سرائی ؛ ن ۱، ۵، ۲۹، ۳۵، ۱۳۸ = مداحی
۱۱- ن ۱۲،۲۹ = کنی وگر به تتار ؛ ن ۱، ۵ = کنند وگر به ؛ ن ۲، ۸، ۳۵، ۱۳۸ کنند اگر به تتار
۱۲- ن ۱، ۵، ۸ = و در هنگام ؛ ن ۲۹، ۳۵، ۱۳۸ = و هنگام وداع
۱۳- ن ۲۹ = اشعار و افکار و ابکار ؛ ن ۱۳۸ = اشعار و افکار ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = اشعار افکار ابکار
۱۴- ن ۸، ۱۲، ۲۹، = به یمن توجه این ؛ ن ۳۵، ۵، ۱۳۸ = به یمن همت توجه این ؛ ن ۷ = به یمن توجهٔ آن
۱۵- ن ۷، ۳۵ = شاه سوار ؛ ن ۱، ۵، ۱۳۸، ۲۹ = شاهوار
۱۶- ن ۱، ۵ = خسروشانی ؛ ن ۸، ۲۹، ۳۵ = خسروثانی ؛ ن ۱۲، ۱۳۸ = خسروانی ؛ ن ۷= خرده‌دانی

رهگذر که تربیت کرده و پروردهٔ این سپهسالار باشد[۱] صدرنشین محافل عالمیان گردند مرتّب و مدوّن[۲] سازند.

این بزرگ دانا را سوگواری گوناگون روی داد که چنان سخندان نکته‌گذار و چنین قسطاس دانشوری و سعدی ملک سخنوری نماند[۳] و این طور دانایی رخت بربست. و آنچه لازمهٔ بزرگی بود در ممات نیز به عمل آمد و آن مسوّدات که تمامی به خط ید آن دانش‌پژوه[۴] بود در کتابخانهٔ عالی ایشان که مکتب‌خانهٔ اهل عرفان است مدتی بود و بعضی[۵] موانع وصیّت و التماس او را در تعویق انداخته بود تا آنکه به تاریخ هزاروبیست‌وچهار هجری[۶] حقوق خدمت و مداحی او این مقدمه[۷] را در خاطر خطیر این سپهسالار آورده[۸] به وصیت آن معیار دانشوری عمل نموده به آن مسوّدات که هر مصراع از آن ماه آسمان فلک معانی و خورشید جهانتاب جهان سخندانی بود جیب و کنار سرحلقهٔ[۹] اهلیت و استعداد محمد قاسم خلف خواجه محمدعلی اصفهانی مشهور به سراجا که از جمله آدمیزادگان اصفهان است [را] گلزار معانی و گلشن جاودانی ساختند. و به جمع و تدوین این زادهای طبع[۱۰] آن آزادمرد که هر یکی از غایت معنی بلند و مضامین دل‌پسند[۱۱] در عالمی نگنجد، فرمان داد. اگر چه مولانا مومی‌الیه در ایّام حیات خود دیوانی از[۱۲] قصیده و غزل و قطعه و رباعی ترتیب داده بود و این رباعی که آحاد مصرع تاریخ با عدد قصیده و عشرات با عدد غزل و مآت به ابیات قطعه و رباعی موافق است، در تاریخ آن دیوان گفته:

۱- ن ۲۹ = باشند ؛ ن ۱، ۵، ۳۵، ۱۳۸ = باشد
۲- ن ۱، ۵، ۷، ۸، ۲۹، ۳۵ = مدفون ؛ ن ۲ = مدون
۳- ن ۲۹ = نماید ؛ ن ۱۳۸ = بماند ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۷، ۸، ۱۲، ۳۵ = نماند
۴- ن ۷ = دانش نژاد ؛ ن ۲، ۱، ۵، ۸، ۲۹، ۳۵ = دانش پژوه
۵- ن ۸، ۳۵ = مواضع ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۱۲، ۲۹، ۱۳۸ = موانع
۶- ن ۷ = از هجرة ؛ دیگر همهٔ نسخ = هجری
۷- ن ۲۹، ۱۳۸ = متقدمه ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = مقدمه
۸- ن ۳۵، ۱۳۸ = آورده به وصیّت آن ؛ ن ۲، ۵، ۱۲، ۲۹ = آورده و به وصیّت آن ؛ ن ۸ = آورده بود و بوصیّت آن
۹- ن ۲، ۸، ۲۹، ۳۵ = سرحلقه ؛ ن ۱، ۵، ۱۲، ۱۳۸ = حلقه
۱۰- ن ۲۹ = زادهای طبیعت آن ؛ ن ۳۵ = زادهای آن ؛ ن ۱، ۵، ۱۳۸ وغیره = زادهای طبع آن
۱۱- ن ۲، ۷ = دلپذیر ؛ ن ۲۹ = دلبند ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۲، ۳۵، ۱۳۸ = دل‌پسند
۱۲- ن ۷ = غزل و قطعه و رباعی ؛ ن ۲، ۳۵، = قصیده و غزل و قطعه و رباعی ؛ ن ۱، ۵، ۸ = قصیده غزل و رباعی ؛ ن ۱۲ = قصیده و غزل و رباعی و قطعه و مثنوی

این طرفه نکات[۱] سحری و اعجازی   چون گشت مکمّل برقم پردازی
مجموعه طراز قدس تاریخش یافت   اول دیوان عرفی شیرازی

بعد از اختیار نمودن سفر آخرت این مسافر عالم قدس بعضی اشعار متفرقهٔ ایشان راکه در سفائن و مجموعه‌ها ثبت بود بعضی از مستعدان بر آن افزودند چنانکه قریب به هفت هزار بیت به نظر در می‌آمد[۲] تا آنکه[۳] سراجا به این سعادت موفق گشته امتثال امر فرمود و در عرض یک‌سال و نیم بعد از مشقّت بسیار کلیّاتی [۴] مشتمل بر چهارده هزار بیت از قصیده و غزل و رباعی و مثنوی و قطعه و ترکیب و ترجیع ترتیب داد و الحق در این کار ید بیضا نمود چرا که آن مسوّدات در هنگام مقابله و ترتیب گاهی سامعه‌افروز راقم می‌گشت. بغایت مغشوش و ابتر بود. و این قطعه در باب ترتیب و تاریخ این کلیّات از نتایج طبع وقّاد سراجا، جامع این کلیّات است که نوشته[۵] است:

عرفی آن واضع[۶] سخن که برو[۷]   رشک دارد روان شروانی
نه که شروانی است در رشکش   بلکه رونی و هم صفاهانی
بعد چندی[۸] چو جای بودن نیست   رفت از این دیر ششدر فانی
ماند ازو دُرّ شاهواری چند   کش قرین نیست بحری و کانی
صورتی چند، جمله با معنی   خلفی چند، جمله روحانی
لیکن آن جملگی پراکنده   همه از بی‌سری وسامانی
آنقدر مهلتش[۹] نداد اجل   که به ترتیب شان شود بانی
گفت با دوستان بگاه[۱۰] وداع   کای عزیزان جسمی و جانی

۱- ن ۷ = کتاب ؛ دیگر همهٔ نسخ = نکات
۲- ن ۲۹ = در می‌آید ؛ ن ۱، ۵، ۳۵، ۸ = درمی‌آمد
۳- ن ۲۹ = تا آنکه ؛ ن ۱، ۵ = چنانکه ؛ ن ۱۳۸ = چنانچه
۴- ن ۲، ۷، ۱۲، ۱۳۸ = کتابی ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۲۹، ۳۵ = کلیّاتی
۵- «که نوشته است» فقط در نسخهٔ ۱، ۵ یافته شد
۶- ن ۲۹ = صانع ؛ ن ۱، ۵، ۳۵، ۱۳۸ = واضع
۷- ن ۷ = ازو ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۲، ۲۹، ۳۵، ۱۳۸ = برو
۸- ن ۲، ۳۵ = که ؛ ن ۵، ۸، ۱۲ =
۹- ن ۲۹ = مهلتی ؛ ن ۱، ۵، ۳۵، ۱۳۸ = مهلتش
۱۰- ن ۲۹ = بوقت ؛ ن ۱، ۵، ۷، ۸، ۳۵، ۱۳۸ = بگاه

بـــــرسانید زادهـــــای مـــرا | بـــجناب مـــــعلّم ثـــانی
بـــبر کـــــان بـــریدکانی را | ســـوی عـــمان بـبرید عـمّانی
هـیچ دانـی کـه چیست آن مرکز | کـه تـو عـمّان و کـانش مـی‌دانـی
دست را وی کـه مـی‌کند[۱] بـجهان | گـــاه کـــافی و گـــاه عـــمّانی
صاحب علم و حلم و سیف و قلم | خـــان خـــانان، سکـندر ثـانی
آنکـــه در روز بـــار مـی‌رسدش | کـــه سکـــندر کـندش دربـانی
چـــون کـمالات را بـود مـعدن | ســـزد ار عـــقل اوّلش خـوانـی
دیـــد چـــون زادهـــای عـرفی را | جـــمله مـحسود لعـل پـیکانی
هـــمه مـــانند در ولیک یـــتیم | جـــمله چـون رازهـای پـنهانی
بـــعد یک چـند بـنده را فـرمود | کـه دهـم شـان نـظام دیـوانی
مـــدّتی چـند خـون دل خـوردم | تـا کـه جـمع آمـد از پـریشانی
هـم بـه اقـبال صـاحب کـامل | هـم بـتوفیق لطـف یـزدانـی
جـــامع انـــتظام ایـــن اوراق | شـــد ســراجـای خـان خـانانی
از خـرد خـواستم چـو تاریخش | گـفت «ترتیب داده» نـادانـی

ترتیب = ۱۰۱۲+ ، داده = ۱۴

۱۰۲۶ هجری قمری

در زمانی که این ژرف خدمت را به تقدیم رسانید[۲] و این حق[۳] بر مولانا عرفی انداخت در شهر برهان‌پور صوبهٔ خاندیش این قطعه و کتاب را به نظر اصلاح ایشان برسانید[۴] و راقم از حواشی‌نشینان آن بزم فیاض بود مقبول و مستحسن افتاده[۵] و به انواع صلات و انعامات سرفراز گردید و الحال این کلیّات در کتابخانهٔ عالی است و الحق هیچ یک از فصحای زمان به این خوش دیوانی نیستند.

اگر روزگار امانش می‌داد ترقیّات کلّی می‌نمودند[۶] و ده برابر این بالقوه‌اش به فعل

۱- ن ۱۲، ۱۳۸ = می‌نهد ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۲۹، ۳۵ = می‌کند

۲- ن ۳۵ = رساند ؛ ن ۱۳۸، ۲۹، ۵ = رسانید

۳- ن ۲، ۱۳۸ = این حق را ؛ ن ۱، ۵، ۷، ۸، ۱۲، ۲۹، ۳۵ = این حق

۴- ن ۳۵، ۵ = می‌رساند ؛ ن ۲۹، ۱۳۸ = می‌رسانید ؛ ن ۷ = برسانید

۵- ن ۱، ۵، ۲۹، ۳۵ = افتاده بانواع ؛ ن ۱۳۸ = افتاده و به انواع

۶- ن ۱، ۵، ۸، ۱۲، ۳۵ = می‌نمودند ؛ ن ۲، ۷، ۲۹، ۱۳۸ = می‌نمود

می‌آمد[۱]. و مستعدان به نوشتن این کلیّات میل پیدا کردند و اکثری نویسانیدند. و الحال کلیّاتی که در میانهٔ[۲] مستعدان[۳] معتبر است از این جا نقل شده و این سپهسالار قدردان چنانچه در ایّام حیات به این طبقه لطف و عنایت داشتند در ممات نیز به افکار[۴] ابکار ایشان دارند[۵] و تربیت کرده و مداحان خود را از خاک مذلّت برمی‌دارند و گلدستهٔ مجالس و محافل می‌سازند وامثال این طایفه را به الطاف و اشفاق سرفراز می‌نمایند[۶].

امیدوار به درگاه الهی چنان است که سایهٔ[۷] مرحمت و الطاف این گلدسته بند گل گلشن معانی بر سر اهل زمان، به تخصیص موزونان و مستعدان، تا قیام قیامت مستدام و پاینده باد بحق محمّد(ص) و آله الامجاد.

تمت دیباچهٔ کلیّات مولانا عرفی شیرازی علیه‌الرحمة

۱- ن ۳۵ = می‌آید ؛ ن ۱، ۵، ۲۹، ۱۳۸ = می‌آمد
۲- ن ۱، ۵، ۳۵، ۱۳۸ = در میانهٔ ؛ ن ۲، ۷ = در میان
۳- ن ۷، ۸، ۳۵، ۱۳۸ = مستعدان هندوستان ؛ ن ۱، ۵، ۲۹ = مستعدان
۴- ن ۸، ۳۵ = به افکار ابکار ایشان ؛ ن ۱، ۵، ۱۲ = ابکار و افکار ایشان ؛ ن ۲ = به‌ابکار افکار ایشان
۵- ن ۳۵ = نیزدارند ؛ ن ۱، ۵، ۱۳۸ = دارند
۶- ن ۷ = می‌فرمایند ؛ ن ۱، ۵، ۳۵، ۱۳۸ = می‌نمایند
۷- ن ۷ = مرحمت و شفقت و الطاف آن ؛ ن ۱، ۵، ۳۵، ۱۳۸ = مرحمت و الطاف این

بخش نثر

قسمت ششم

دیباچهٔ

کلیّات عرفی شیرازی

از

محمّد صادق ناظم تبریزی

«چراغ شبستان اهلیت سراجا محمد قاسم‌بن محمدعلی اصفهانی را مأمور به تدوین و ترتیب آن فرمود. از قضا نواب همان سال در خدمت شاهزادهٔ جم‌جاه فریدون شکوه شاه جهان سلطان خرّم به قصد اخذ تخت جهانگیری متوجّه دارالسلطنة آگره شدند و سراجای مذکور به سبب پایان این خدمت در برهان پور توقف نمود. و مومی‌الیه از رهگذر رنجشی که سابقاً از نواب داشته .... فرصت غنیمت شمرده به قدم فرار اختیار سفر خجسته‌اثر مکّهٔ معظمه .... نمود و نوعی شد که مخلص ایشان را در بندر سورت ملاقات کرد. در یک کشتی متوجهٔ مقصد شدیم و در اثنای راه از خصوصیات مذکور مخبر شده مسوّدات اشعار مولانا را در کسوت چاپلوسی و نرم‌جویی از او گرفته .... در مدّت یک ماه در قید رشتهٔ ترتیب و شیرازهٔ تدوین مقید گردید.»

دیباچهٔ کلیّات عرفی[۱]

از

محمدصادق ناظم تبریزی

بسم‌اللّٰه الرحمٰن الرحیم

حسن آرای صورت احکام شرعی و قدر افزای معنی کلام عرفی تعریف مقال متکلمی و توصیف کمال متکلمی[۲] تواند بود. که تغرای[۳] فرمان شرعی و انشای دیوان عرفی را به زیور امر و نهی حکمت بالغه آراسته و نهال بارور ایجاد را در سرابستان خلقت کشجرة طیبه اصلها ثابت و فرعهای فی‌السماء به ید قدرت کامله پیراسته و از اصل و فرع آن شجره ثمرهٔ مختلفهٔ نفوس انسیه و وجود قدسیهٔ انس و ملک را به حلاوت رسیدن رسانید و به قلم قدرت دیباچهٔ دفتر فضایل انسان را به شرف کریمه و لقدکرمنا بنی‌آدم مشرف گردانید. و نامهٔ اعمال هر فردی را به توقیع قسمت اولی گذرانید. یکی "را" هادی و مقتدای اصحاب ایمان ضلالت عریان از لباس سعادت دو جهان فرمود. و رسولی را مثل حضرت سیدالمرسلین و خاتم‌النبین صاحب تاج و اللواء المشرف به تشریف دنافتدلّی

محمد آنکه زد بر بام افلاک — شکوه شاهی‌اش رایات لولاک
شرف بخشیدهٔ جاه رسالت — فروغ چهرهٔ ماه رسالت

شفیع عامیان امّت و هادی گمراهان خلقت ساخته، تا همهٔ گمراهان و گنهکاران از مایدهٔ خوان رحمت و گوشهٔ دامان مغفرت بی‌نصیب و محروم نمانند. و اولاد کرام او را که بر اوج آسمان امامت و ولایت‌اند، سرور اخیار روزگار و معجز آثار لیل و نهار گردانیده، تا منازل شرف

۱- این دیباچه فقط در نسخهٔ هفدهم یافت شد. زیرا که نسخهٔ دیگر وجود ندارد، کلیّتاً درست نکرده شد.
۲- درنسخهٔ "متکلمی" است ولی به گمان غالب این متعلمی است
۳- طغری ؟

مدارج کمال آفتاب شریعت و ماه طریقت از خط دائرهٔ دامان[۱] آن دین پروران مطهّر خارج نباشند. سعادتمندترین که از هوای افتادگی شبستان و از طوق آزادگی فرمان آن شهنشاهان تخت آفرینش جدا نبوده، گوهر اخلاص آن خاصان حریم اختصاص را در صدف سینه پرورش دهد و طوطی ناطقه را از شکر نعت و منقبت‌شان چاشنی شیرین بیانی و شربت رطب‌اللسانی چشاند:

نعت و مدح نبی و اولادش — هر که را نیت بیان باشد
ایمن از آتش عقوبت شد — بلبل گلشن جنان آمد

بر ضمیر حقایق‌پذیر ناظمان عقدالجواهر دانش و بینش و جوهرشناسان عرصهٔ آفرینش مخفی نماند که هر علمی را نتیجهٔ معیّن و هر فنی را ثمرهٔ مبین است. نتیجهٔ فصاحت و ثمرهٔ بلاغت فیض کلام سعادت انجامی است که مزیّن به سپاس حقایق اساس حضرت رب رحیم و نعوت نبی‌کریم و مدائح ائمهٔ واجب تعظیم و تسلیم بود، متضمن سعادت نجات دینی و دنیوی باشد. چون این فقیر حقیر کثیرالتقصیر اعنی‌محمدصادق‌الشهیر به نام ناظم‌التبریزی با دل کسیرو زبان تقصیر لوح سبق منقبت و تختهٔ ابجد مدحت حضرات ائمهٔ طاهرین را از ابتدای طلوع صبح صادق شعور آیینه‌وار در نظر دارد و آنچه از اخلاص خود در آن مشاهده نماید به قدر حوصله از آن خبر می‌دهد به نسبت هم سبقی در دوستی صاحب فطرتان این دبستان به جان و دل می‌کوشد، چنانچه اشعار هر یک از این طرزطرازان نغمه‌پرداز را علی قدرالامکان به دست آورده مرتّب و مدوّن ساخت و مدّتی در دام اشتیاق کلیّات اشعار سرآمد فصحای روزگار رصدبند افلاک خیالات بلند عقده‌گشای سررشتهٔ افکار دل‌پسند مفتاح طلسم دقیقه پرداز [ی] اعنی‌مولاناعرفی‌شیرازی گرفتاری تخلّص می‌کرد.

تا آن که در سنهٔ احد و ثلثین بعد الف به خاطر عرفان مآثر نواب عالی‌شأن اعنی‌میرزاعبدالرحیم المشهور به خانخانان خطور کرد که مولانا حق مداحی در گردن ما بسیار دارد و ما اینکه به موجب وصیّت کلیّات او را تا امروز ابتر گذاشته [مدوّن] نکرده‌ایم، آئین مروّت نیست هر آیینه در تدوین و ترتیب آن اقدام باید نمود. امر فرمود تا مسوّدات اشعار مولانا راکه به دستخط او بود و در حین رحلت خود به کتابخانهٔ نواب فرستاده بود که یتیمان خلف او را چون دُرّ یتیم آویزهٔ گوش اشتهار سازد، حاضر ساختند و از جمیع ملازمان صاحب شعور خود چراغ شبستان اهلیت سراجامحمدقاسم‌ابن‌محمدعلی‌اصفهانی را مأمور به تدوین و ترتیب آن فرمود.

۱- در اصل نسخه "دمان" است.

از قضا نواب همان سال در خدمت شاهزادهٔ جم‌جاه فریدون شکوه شاهجهان سلطان خرّم به قصد اخذ تخت جهانگیری متوجهٔ دارالسلطنة آگره شدند و سراجا مذکور به سبب پایان این خدمت در برهانپور توقف نمود و مومی‌الیه از رهگذر رنجشی که سابقاً از نواب داشته و به قد [ر] حالت خود رعایت نمی‌دید فرصت غنیمت شمرده و به قدم فرار اختیار سفرخجسته اثر مکّهٔ معظّمه زادهاالله شرفاً نمود. و نوعی شد که مخلص ایشان را در بندر سورت ملاقات کرد. در یک کشتی متوجهٔ مقصد شدیم و در اثنای راه از خصوصیات مذکور مخبر شده مسوّدات اشعار مولانا را در کسوت چاپلوسی و نرم‌جویی از او گرفته به نظر درآورد. مشاهده شد که به غیر از دیوان هشت هزار بیتی مشهور او اشعار گرانمایه و گفتار بلند پایه بسیاری از او در پردهٔ خفا مستور مانده، هوس ترقیم و ترتیب آن جواهر زواهر معرفت در سر شوریده تازه شد تا زمان فراغ در تحریک حصول مطلب نفسی از پا ننشست تا آنکه این گلدستهٔ ظرافت و مجموعهٔ لطافت در مدّت یک ماه در قید رشتهٔ ترتیب و شیرازهٔ تدوین مقیّد گردید.

چون طریق ترتیبش به قدم سعی زودتر از زود طی شد، تاریخش از حروف "طی ترتیب[۱]" ظهور نمود و عدد ابیات به پانزده‌هزار بیت منتهی گشت. اتفاقاً در همان سفر مسوّدات مولانا را با بعضی اسباب سراجای مذکور عربان بادیه دزدیدند. و این نسخه را چون فقیر جمع نموده بود، نوعی نشد که اشعار مولانا یکبارگی معدوم گردد. و احوال فرخنده مآل آن شاهباز اوج پرواز فضای قبول آنچه به گوش هوش این مدهوش بزم جرعه نوشی رسید بر این نهج است که اسم شریف[۲] مولانا خواجه زین‌الدین علی‌بلوی شیرازی است.

والد مرحومش گاهی به منصب پیشوایی ناحیهٔ حومه و گاهی به وزارت داروغگان عرف اشتغال داشته. وجه تخلّص عرفی از این مناسبت مفهوم است. حاصل [این] که در اوایل شعور بعضی مقدمات علمی را طی نموده، خط نسخ را بغایت نیکو می‌نوشته و در موسیقی و ادوار وقوفی به قدر داشته. چون قدم به پای موزونیت نهاد، زبان معجز بیان [را] به ادای نغمه‌سپاری و نوای سحرپردازی آشنا نمود.

یک چند در دارالافاضل شیراز با موزونان زمان مشق سخن‌گستری می‌فرمود و به انشای

۱- طی (۱۹) + ترتیب (۱۰۱۲) = ۱۰۳۱ هجری قمری

۲- چنان می‌نماید که اینجا لفظ "پدر" گذاشته شده است زیرا که زین‌الدین علی بلوی اسم پدر عرفی بود نه اسم خودش.

ابیات عاشقانه صبر و قرار از دلهای بیتابان گوی شوق می‌ربود تا زمانی که از بهار ریاض تازه‌گویی نکهتی بر مشام شعورش رسیده مانند نسیم نوروزی بیگانه از آرامش ساخت و دل عندلیب طینتش را هوای سیر و سفر تازه شد. به امید اینکه شاید به راهنمایی و مقتدایی رسیده به مقصد توان رسید مستعد پرواز می‌بود. در این اثنا صحبت بلند آوازگی و زمزمهٔ تازگی طرز سخن‌سنجی شیخ ابوالفیض فیضی به سمع او آشنا گردید و به تحریک اشتیاق پای همّت او با رکاب سعی آشنا ساخت تا به سوادکشور هندوستانش رسانید. ابتدای آشنایی و مدح‌سرایی او با خدّام علامةالاطباء حکیم ابوالفتح گیلانی، که یک از مقرّبان بارگاه جلال‌الدین‌اکبر بود دست داد.

و در آن زمان خواجه‌حسین ثنائی و سیّدی محمد نجفی و ملّا حیاتی گیلانی [و] بسیاری از شعرای نامی در ملازمت حکیم مذکور هنگامهٔ سخن‌سرایی و معرکهٔ معنی‌آرایی راگرم داشته. و مولانا عرفی چون نقد گفتار خود را به آن صرّافان کیمیای سخن در میان آورده جلوهٔ استحسان نمود، شیخ فیضی با وجود تقرب بزم اکبرشاهی و تفضّل استعداد غیر متناهی و خطاب ملک‌الشعرائی ، میل به مجالست و مصاحبت او پیداکرده، تلاش دیدن اوکرد. وچون طرز سخن گستری و معنی پروری و روش تازه راکه مخترع او بود، در طبع مولانا به چندین پایه برتر مشاهده کرد، انصاف داده نوادر افکار او را پسندیده و سنجیده داشت و چون مولانا از حکیم‌ابوالفتح رعایتی به قدر می‌دید، در آشنایی امرا و سلاطین را بر ناصیهٔ امل مسدود ساختهٔ گوهر عزّت خود را به خواری مدح خسیسان زمان نمی‌فروخت و اینکه در اواخر به مدح خانخانان زبان [گشاد] و گرفتار دایرهٔ مصاحبت او گردید، از اثر رابطهٔ حکیم‌ابوالفتح و خان مشارٌالیه بود. و در ایّام ملازمت او صدرنشین مجمع شعراء و ظرفاء می‌بوده و اشعار شوق‌انگیز از طبع گهرخیزش زیاده از آن چهرهٔ ظهور نموده که در حوصلهٔ تقدیر گنجد.

مخفی نماند که به غیر از این پانزده‌هزار بیت بدون[1] شش هزار بیت دیگر از اشعار آبدار او به طریقی که سببش به راقم ظاهر نیست ضایع و ابتر شده چنانچه خود در این غزل اشاره‌ای به آن کرده.

عمر در شعر بسر برده و در باخته‌ام — عمر در باخته را بار دگر باخته‌ام

ر صد شرع هنر چون نشود محو که من — شش هزار آیت احکام هنر باخته‌ام

و او بغایتی در میان امراء و سلاطین معزّز بود که کرنش و تسلیم که در میان اهل هند

۱- دیوان ؟

رسم است که زیردستان در مقام تواضع بزرگان به جای می‌آورند وی با هیچ کس از آن فعل[۱] نمی‌آوردند و در مجالس و محافل بر همه کس تقدیم می‌نمودند و اهل زمان به جهت حسن طبیعت بلندش تقدیم او را مضایقه نکرده ممنون بوده‌اند. و بسیار عالی همّت بود و در سال نهصدونودونه هجری که سی‌وشش سال از سن شریفش طی شده بود، در ملک لاهور از عرصهٔ فنا به عالم بقا رحلت فرمود و یکی از اهل استعداد تاریخ آن واقعهٔ ناگزیر را از لفظ «استادالبشر / ۹۹۹هجری» بیرون آورده.

چون مرغ روح مولانا در شاخسار روضهٔ انوار نشیمن ساخت، جسدش مدت بیست‌وهشت سال در خاک لاهور مدفون بود تا آنکه به جهت مداحی خاندان نبوی و اخلاص دودمان مرتضوی و تأثیر تمنایی که در بیت :

بکاوش مژه از گور تا نجف بروم　　　اگر به هند بخاکم کنی و گر به تتار

از فرط اشتیاق کرده بود، و سال بیست‌وهشتم بعد الف سیادت‌پناه میرصابر صفاهانی نعش او از زمین لاهور به ریاض ارض اشرف نجف اقدس نقل فرمود و آرزوی خاک بردهٔ او را آن نیک بخت از آن خاک مراد حاصل نمود و تاریخ این حالت سعادت انجام را بمدغت و تاری اعزی[۲] (کذا) رونق هنگامهٔ خوش بیانی رونقی همدانی در این قطعه منتظم ساخت.

یگانه گوهر دریای معرفت عرفی　　　که آسمان پی پروردنش صدف آمد
چو عمر او بسر آمد زگردش دوران　　　شکست بر صف دلهای پر شعف آمد
بگوش چرخ رسانید حرف جانسوزی　　　که عمرم از تو چو در معرض تلف آمد
بکاوش مژه از گور تا نجف بروم　　　فکند تیر دعایی و بر هدف آمد
نوشت از پی تاریخ رونقی کلکم　　　«بکاوش مژه از گور تا نجف آمد»

و مولانا در ایّام حیات خود دیوانی مشتمل بر هفت‌هزار بیت ترتیب داده به عرصهٔ اشتهار انداخته بود چنانچه از این رباعی آثار تعداد اصناف اشعار و تاریخ ترتیب معلوم می‌شود:

این طرفه نکات سحری و اعجازی　　　چون گشت مکمّل برقم پردازی
مجموعه طراز قدس تاریخش یافت　　　«اول / +۳۷ دیوان / +۷۱ عرفی / +۳۶۰ شیرازی / ۵۲۸» = ۹۹۶ هجری

مخفی نماند که قصاید آن دیوان موافق عدد آحاد مصرعهٔ تاریخ است و غزل موافق عدد

۱- به عمل ؟

۲- اعنی ؟

عشرات آن مصرع و [اشعار] قطعه و رباعی موافق عدد مآت. بیست‌وشش قصیده و دویست‌وهفتاد غزل و هفتصد «ابیات» قطعه و رباعی بوده. الحال که به یمن توفیقات الهی این کلیّات بهجت آیات صورت ترتیب و معنی تدوین پذیرفته امیدوار است که ناسخ جمیع نسخ گردیده همواره منظور نظر طرزشناسان ادای تازه و مقبول دل قدردانان نغمه‌های بلند آوازه باشد. از شرّ ناخن تصرّف جهّال و حسّاد ایمن باد.

بخش نثر

قسمت هفتم

رسالهٔ نفسیّه

« حقیقت موت در باختن فرصت تحصیل کمالات
و سعادات است و هر نفس که به ناشایستگی
از عمر طی می‌شود در شمار مدّت موت است »

رسالهٔ نفسیّه

بسم‌الله الرحمٰن الرحیم

حمدی، که از نهایت شایستگی منزّه از شائبهٔ تعیّن[1] و تخصیص[2] آید و اجمال آن در حوصلهٔ اندیشهٔ گنجیدگان ذروهٔ کمال گنجایش پذیر نیفتد[3]، مرخداوندی[4] که صفت شایستگی مخصوص[5] صفات شایستهٔ ذات اوست و سپاسی[6] که از غایت گرانمایگی جوهر[7] عبودیّت را از عهدهٔ ایثار فطرت خویش برآورده[8] ترقی را[9] مجال حرکت محال افتد. هرمنعمی[10] را که مذاق طبیعت امکان فرومایه را به نعمت[11] مصداق کریمه لایُکلّف‌الله‌نفساًالّاوسعها لذّت[12] آرام‌و حلاوت تسلّی عطاکردن نمک چش آلاء و نعماء اوست و درودی[13] که از فرط لیاقت به میزان جوهرشناسان[14] گنجینهٔ نبوت هم ترازوی گوهر یکتای[15] سرور اصفیا و خاتم انبیا تواند بود. و از روان الهام‌پذیر ما بر ذات والا صفات او و

۱- ن ۲۸ = تخمین و تخصیص ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، = تعیّن و تخصیص ؛ ن =۱۳۸ تعیّن تخصیص

۲- ن ۷ = آید ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۹، ۱۳۸ = آمده

۳- ن ۱، ۳، ۵ = پذیر نیفتد ؛ ن ۲، ۹، ۱۳۸ = پذیرفته ؛ ن ۲۸ = پذیرفتند

۴- ن ۱، ۳، ۵، ۹ و غیره = خداوندی ؛ ن ۱۳۸ = خداوند

۵- ن ۳، ۱۳۸ = مخصوص صفات شایستهٔ ذات ؛ ن ۱، ۲، ۵ = مخصوص شایستهٔ ذات ۹ = مخصوص صفات ذات شایستهٔ

۶- ن ۲ = ستایشی ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۲۸، ۹، = سپاسی

۷- ن ۹ = جواهر ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۲۸، ۱۳۸ = جوهر

۸- ن ۱۳۸ = آورده ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۹، ۲۸ = برآورده

۹- ن ۹ = و ترقی را ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۲، ۲۸، ۱۳۸ = ترقی را

۱۰- ن ۳، ۱۳۸ = منعمی ؛ ن ۵ = هر منعمی ؛ ن ۱، ۳، ۹، ۲۸ = مر منعمی

۱۱- ن ۲، ۱۳۸ = فرومایه را بر نعت مصداق کریمه ؛ ن ۹ = فرومایه را به مصداق کلمهٔ کریمه ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۲۸ = فرومایه را به نعمت مصداق کریمه

۱۲- ن ۱، ۳، ۵، ۲۸ = لذّت آرام و حلاوت تسلّی عطا کردن نمک چش آلاء و نعماء اوست

۱۳- ن ۲ = دورودی که ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۲۸، ۱۳۸ = و دورودی که ؛ ن ۲، ۱۳۸ = اوست و درودی

۱۴- ن ۳، ۹ = به میزان جواهر شناسان ؛ ن ۱۳۸ = به میزان شناسان ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۲۸ = به میزان جوهر شناسان

۱۵- ن ۹ = یکتا ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۲۸، ۱۳۸ = یکتای

ثنائی که برگزیدهٔ ذات عدالت سرشت اوست بر اولاد و اصحاب او باد، و باللهالتوفیق.

ای نفس خودی که با خود در سخنی و موعظه می‌سنجی و حکمت می‌فروشی و تصوّف می‌نمائی[۱] یکی گوش دار و بشنو که چه می‌گویم[۲] و تا شنفتی درکاربند[۳]. ساعت خوش مکن که کس ضامن فرصت[۴] تو نیست. اینک[۵] رفتی و تهی‌دست رفتی[۶] وقبولت نکردند و راهت ندادند و بازت نفرستادند. و در وحشت‌گاه[۷]تحیّر و تفکّر و تحسّر و تأسّف پای در گل درماندی[۸] و از جملهٔ آنان بودی که به کردار[۹] و رفتار شایسته در ناز و نعیمی[۱۰] در آغشته اندک[۱۱] فرصت اندیشهٔ شکر آن ندارند[۱۲]. چه جای شکر اینکه[۱۳] از مصیبت تو آزاد و سالم‌اند.

ای نفس سالها در بازار[۱۴] دنیا فروشندهٔ تزویر و ریا بودی و در صیدگاه مزاج دانی دام و دانهٔ طبیعت[۱۵] می‌آراستی و یک یک از[۱۶] ابنای زمان را به دام فریب و فسون در می‌کشیدی.

۱- ن ۹ = تصوف میناعی ؛ ن ۱۳۸ = تصوف بینائی ؛ ن ۵ = تصوف مینمائی ؛ ن ۲، ۳ = تصوف می‌نمایی ؛ ن ۲۸ تفوق می‌نمایی

۲- ن ۲۸ = چه می‌گویم ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۹ = چه می‌گوئی ؛ ن ۱۳۸ = چه می‌کنی

۳- ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۲۸، ۱۳۸ = درکاربند، ساعت خوش‌مکن ؛ ن ۹ = درکارساعت خوش‌گوش

۴- ن ۹ =کس ضامن فرصت خود نیست ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۱۳۸ =کس ضامن فرصت نیست ؛ ن ۲۸ =کس ضامن فرصت تو نیست

۵- ن ۹ = نیک ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۲۸، ۵ = اینک ؛ ن ۱۳۸ = این‌که

۶- ن ۵ = رفتی و تهی دستی و قبولت ؛ ن ۱۳۸ = رفتی و تهی دستی که ؛ ن ۹ = رفتی و تهی دست رفتی و

۷- ن ۱، ۵ = وحشتگاه تجرّد و تفکر و تحسّر و تأسف ؛ ن ۹،۱۳۸ = وحشت گاه تحیّر و تأسف ؛ ن ۳، ۲۸ = وحشت گاه تحیّر و تفکر و تحسّر و تأسف

۸- ن ۵ = درماندی ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۹، ۲۸، ۱۳۸ = ماندی

۹- ن ۹ = برکردار شائسته ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۲۸ = بکردار و رفتار شائسته ؛ ن ۳ = به کردار و رفتار شائسته ؛ ن ۱۳۸ = به کردار و کردار شائسته

۱۰- ن ۹، ۱۳۸، ۲ = ناز و نعمت ؛ ن ۱، ۵، ۲۸ = نعیمی

۱۱- ن ۲۸ = اندک ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۹، ۱۳۸ = اندکه

۱۲- ن ۲، ۱۳۸ = نداری ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۹، ۲۸ = ندارند

۱۳- ن ۱۳۸ =که جای شکر این‌که از مصیبت تو سالم و آزادند ؛ ن ۵= چه جای شکر این‌که از مصیبت تو آزاد و سالم‌اند ؛ ن ۹ = چه جای شکر که از مصیبت تو سالم‌اند

۱۴- ن ۱۳۸ = در بازار فروشندهٔ ؛ ن ۹، ۵، ۱ وغیره = در بازار دنیا فروشندهٔ

۱۵- ن ۱۳۸ = به عبث ؛ ن ۹ = طبیعت ؛ ن ۱، ۵ = بتبعت ؟

۱۶- ن ۹ = یک‌یک ابنای زمان ؛ ن ۱، ۵، ۱۳۸ = یک‌یک از ابنای زمان

خواستم که دام ترا باز چینم و ترا در دام عزلت اندازم و آسیب[۱] فریب تو را از مردم و آفت زبان[۲] ترا از نامردم[۳] دور دارم.

ترا درزندان اعتزال[۴] و تنهایی درکشیدم[۵] و چون در نگریستم جمیع[۶] معاملات شید و ریا[۷] و فریب و فسون که با هر یک از ابنای زمان از راه مزاج دانی درمیان داشتی بی‌علت[۸] تنها با خویش در میان داری. اکنون[۹] بازگرد و زنهار بازگرد و اگر بازگشت به راه حق نکنی، به عادت اوّل بازگرد که اولی است زیرا که آنچه ساده‌لوحان از تو به رایگان درنپذیرند[۱۰] تو به گنج[۱۱] شائگان[۱۲] از خویش می‌خری و این سرمایهٔ خرسندی به کسالت آراسته و این معارض عظمت است.

ای[۱۳] نفس مشرک غیر اندیش عونت کیش، اگر به گمان[۱۴] شماتت دشمنان از زشتی

۱- ن ۹ = وآسیب فریب ترا از مردم دور دارم ترا از زندان اعتزال ؛ ن ۱۳۸ = و آسیب و فریب ترا از مردم و آفت و زبان ترا در زندان اعتزال به زنجیر تنهائی در کشیدم ؛ ن ۵ = و آسیب فریب ترا از مردم و آفت زبان ترا از تو نا مردم دور دارم ترا در زندان اعتزال وتنهائی در کشیدم

۲- ن ۲۸ = زبان ؛ دیگر همهٔ نسخ = زبان

۳- ن ۲۸ = از توانا مردم ؛ ن ۱،۲ = مردم ؛ ن ۳ = نا مردم ؛ ن ۵ = تو نا مردم

۴- ن ۳، ۲۸ = در اعتزال به زنجیر تنهائی ؛ ن ۹، ۱۳۸ = اعتزال بزنجیر تنهائی ؛ ن ۱، ۵، = اعتزال و تنهائی

۵- ن ۹ = برکشیدم ؛ ن ۵، ۱، ۳، ۱۳۸ = در کشیدم

۶- ن ۹ = جمع ؛ ن ۱، ۵، ۱۳۸ = جمیع

۷- ن ۳، ۱، ۱۳۸ = شید و ریا و فریب و فسون ؛ ن ۵، ۲ = شیدوریا در فریب و فسون ؛ ن ۹ = شید و ریا

۸- ن ۹ = به علت تنهائی خویش ؛ ن ۵ = بی علتی تنها با خویش ؛ ن ۱۳۸ = بی علت تنها، خویش ؛ ن ۱، ۲، ۳ = بی علت تنها با خویش

۹- ن ۱، ۵ = اکنون بازگرد و زنهار و بازگرد و اگر ؛ ن ۹، ۲۸، ۱۳۸ = بازگرد و اگر بزگشت ؛ ن ۳ = ازگر و زنهار بازگرد و اگر بازگشت

۱۰- ن ۲، ۹، ۱۳۸ = درپذیرند ؛ ن ۲۸ = در نپذیرد ؛ ن ۱، ۳ = نپذیرند

۱۱- ن ۱، ۲، ۳، ۱۳۸، ۵، ۹ = تو به گنج ؛ ن ۲۸ = و به گنج

۱۲- ن ۹ = و این سرمایهٔ خرسندی بکسالت و این معارض عظمت است ؛ ن ۲۸ = ...در نپذیرد گنج شایگان از خویش وبه این سرمایه خرسندی و می‌خری بکسالت غفلت است ؛ ن ۱، ۵ = تو به گنج شایگان از خویش می‌خری و این مایه و غفلت خرسندی بکسالت و علت است ؛ ن ۳ = و این سرمایهٔ خرسندی بکسالت و غفلت است ؛ ن ۲ = سرمایهٔ این خرسندی نه کسالت و غفلت است ؛ ن ۱۳۸ = ...در نپذیرند تو به گنج شایگان از خویش می‌خری و سرمایهٔ این خرسندی بکسالت و غفلت است

۱۳- این بند در نسخهٔ نهم یافته نشد

۱۴- ن ۲۸ = به کمال شماتت ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۱۳۸ = به گمان شماتت

و فرومایگی خویش ملولی، ترا بشارت باد که آسوده‌تر کس[۱] توئی چه اگر دشمنان چون تو نامقبول و فرومایه باز مانند[۲] چندان در دهشت[۳] زشتی خویش فرو شوند که اگر ناصیه بر ناصیه ایشان کوبی[۴] ادراک ملاقات نکنند و دوستان بدین صفات متصّف نیز درشمارند. و اگر به اندیشهٔ تحسین دوستان در تحصیل صفای گوهر و حسن آرایش خویش به زحمت[۵] اندازی، باکدورت و زشتی در ساز و آسوده باش که اگر ایشان را بدون[۶] آلایش نیست تو آئینهٔ صافست، جمال[۷] در مقابل است که روی توّجه از وی به سوی تو برتافتن یا همه خودپرستی هم در اتصّاف[۸] تو در نگنجد و نیز نگذارند و چون در نگذارند[۹] نتوانند و دشمنان در این پایهٔ[۱۰] متمکن نیز در این حساب‌اند. و اگر آلایش اندیشهٔ رد و قبول دوست و دشمن و لوث گمان هستی[۱۱] موهوم خویش در چشمه سار نسیان غسلی برآورده از جنابت اندیشه‌های باطل برآوردی همّت[۱۲] بر صراط مستقیم آورده بر اثر روشنائی نیت صالح گام طلب[۱۳] را سبک داشته عنان تسلیم در دست[۱۴] جاذبهٔ مطلب اصلی گذاشته[۱۵] ازکشمکش خوف و رجا و ردّ و قبول بر آسانی[۱۶] زود آگه در رسی[۱۷] و دریابی به آنچه در رسیدنی است و در یافتنی

۱- ن ۱، ۵ = کسی ؛ ن ۱۳۸ = کس

۲- ن ۱۳۸ = دشمنان اگرچه نامعقول و فرومایه باز دانند ؛ ن ۱، ۵ = دشمنان اگر چون تو نامقبول و فرومایه باز مانند

۳- ن ۱، ۵ = چندان به زشتی خویش فرو شوند ؛ ن ۲، ۳، ۲۸، ۱۳۸ = چندان در دهشت زشتی خویش فرو شوند

۴- ن ۱، ۵، ۱۳۸ = ایشان ادراک ملاقات نکنند ؛ ن ۲، ۳ = ایشان کوبی، ادراک ملاقات نکنند

۵- ن ۱، ۳، ۵ = به زحمت اندازی باکدورت ؛ ن ۲، ۱۳۸ = به زحمت اندری به کدورت ؛ در ن ۲۸ این جمله ناتمام است

۶- ن ۲، ۱۳۸ = بدون نیّت تو آئینه صاف است ؛ ن ۱، ۳، ۵ = بدون آلایش نیّت تو آئینه صاف است

۷- ن ۱، ۵، ۱۳۸ = جمال ؛ ن ۲ = جمالی ؛ ن ۳، ۲۸ = با جمالی

۸- ن ۱۳۸ = اتّصاف تو ؛ ن ۵ = انصاف تو

۹- ن ۲۸ = بگذارند ؛ ن ۱، ۵، ۱۳۸ = نگذارند

۱۰- ن ۲۸ = نیزمتمکن در این چه سانند ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۱۳۸ = متمکن نیز در این حسابند

۱۱- ن ۲، ۱۳۸ = کما هستی ؟ ؛ ن ۱، ۵ = گمان هستی ؛ ن ۳ = لوث گمان هستی

۱۲- ن ۲۸ = همیشه ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۱۳۸ = همت

۱۳- ن ۱، ۲، ۵ = گام را ؛ ن ۱۳۸ = گام طلب را

۱۴- ن ۲، ۱۳۸ = در جاذبهٔ مطلب اصلی ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۲۸ = در دست جاذبهٔ مطلب اصلی

۱۵- ن ۱۳۸، ۲۸ = گذاشته ازکشمکش ؛ ن ۵، ۲، ۱، = و ازکشمکش ؛ ن ۳ = که ازکشمکش

۱۶- ن ۱۳۸ = برآسای ؛ ن ۱، ۵ = برآسانی

۱۷- ن ۱۳۸ = آگه رسی ؛ ن ۱، ۵ = آگه در رسی

است[۱] و گفتنی که آنچه در ذمّهٔ ما داشتی همین بود.

پس اگر گوییم همین[۲] باز گفته شود و اگر محتاج به تکرار[۳] گفت و شنودی با خویش می‌گوئی و می‌شنوی[۴] و چون ملول شوی با عرفی در میان می‌نه[۵] که ما را به کاری داشته‌اند عالی‌شأن و فرصت حال تنگ است و توفیق آینده معلوم نه اللهمّ‌ارزقنابحق‌الکاملین.

ای نفس[۶] دوزخ میدان فتنه است و بهشت دکّان عشوه و اعراف خوابگاه نفوس و درگاه خدای عزّوجل[۷] گرداب ناز و نعمت ابدیه و تو در وسط چهارراه مذکوره، که منادی‌گاه سعادت و شقاوت است، بر براق استعداد سواره ایستاده گوش حیرت[۸] و دیدهٔ بصیرت باز گشاده در دستی عنان و در دستی تازیانهٔ[۹] راهبر دهند. گوش اجابت بر ندای طلب گذاشته "راهبر، دامن هدایت برزده و گام اولّین برداشته" بر تو نگران و مقصود ترا جویان. اکنون تو دانی[۱۰] والدعا.

ای نفس[۱۱] بدان و آگاه باش که آدمی را دو مذاق متباتن است. یکی مذاق غرور و حرونی[۱۲] و این علّت تراکم جهل و غشاوت[۱۳] و چشم بستگی است و دیگر مذاق تجربه و نرم‌لجامی و این موجب تصاعد[۱۴] علم و تسلّط و آراستگی[۱۵] است و در هنگام خامی[۱۶] و

۱- ن ۱۳۸ = به آنچه در رسیدنی و در یافتنی است که آنچه ؛ ن ۱، ۳، ۵ = بانچه در رسیدنی‌است و دریافتنی که آنچه ؛ ن ۲۸ = به آنچه در رسیدنیست و دریافتنی و گفتنی که آنچه

۲- ن ۱، ۵ = همین بار ؛ ن ۱۳۸ = همین باز

۳- ن ۱۳۸ = بتکراری ؛ ن ۵ = بتکرار

۴- ن ۱،۵=می‌گوئی‌ومی‌شنو ؛ ن ۲،۱۳۸=می‌گوئی‌ومی‌شنوی ؛ ن ۲۸=می‌گوومی‌شنو ؛ ن ۳=می‌گوئی‌ومی‌شنود

۵- ن ۲، ۱۳۸ = نه ؛ ن ۱، ۳، ۵ = می‌نه

۶- این بند در نسخ ۹ و ۱۳۸ موجود نیست

۷- ن ۵=و درگاه‌خدای‌عزّوجل و گرداب‌ناز و نعمت‌ابدیه ؛ ن ۱=و درگاه‌خدای‌عزّوجل گرداب‌ناز و نعمت‌ابدیه

۸- ن ۱، ۵، ۲۸ = حیرت ؛ ن ۲، ۳ = خبرت

۹- ن ۳ = تازیانهٔ راهبر دهنده گوش اجابت به زندان طلب ؛ ن ۱،۵ = تازیانه و دامن هدایت بر زده ؛ ن ۲۸ = تازیانه راهبر دهند گوش اجابت بر ندای طلب گذاشته براهبر دامن هدایت بر زده

۱۰- ن ۲۸ = والسلام علی‌من‌الهدی ؛ ن ۱، ۳، ۵ = والدعا

۱۱- این بند در نسخهٔ ۱۳۸ وجود ندارد

۱۲- ن ۲۸ = غرور جوانی ؛ ن ۹ = غرور(غرور جوانی) ؛ ن ۱، ۵ = غرور و حرونی

۱۳- ن ۳، ۲۸ = غشاوة چشم بستگی ؛ ن ۱، ۲، ۵ = غشاوة و چشم بستگی

۱۴- ن ۲، ۹، ۲۸ = تصاعد ؛ ن ۱، ۵ = تقاعد

۱۵- ن ۱، ۵، ۹، ۲۸ = وارستگی ؛ ن ۳ = و آراستگی

۱۶- ن ۳، ۲۸ = هنگام خامی ؛ ن ۹ = هنگامی خامی ؛ ن ۹ = هنگام خامی.

ناتمامی احساس[۱] و ادراک هر دو بر[۲] نقیض نفس‌الامر[۳]. پس[۴] اگر خواهند که دربوستان معاملات[۵] نوباوه‌ای دهند[۶] که مذاق اوّل را از آن کیفیّت حلاوت احساس افتد، باید باز داد بلکه به خاک افکنده پایمال کرد که تلخ است. و اگر از دارالشفای مجاهدات تریاکی چشانند که مذاق ثانی را از آن نشأة مرارت[۷] ادراک افتد باید گرفت و ابرام در سؤال[۸] کرد که شیرین است و چون همیشه بر این منوال احساس و عقیده را بر این [۹] داشتهٔ حسن ظن و حمایت عقیده و گماشتهٔ[۱۰] احساس را در ازدحام شک مغلوب و عقیدهٔ گماشتهٔ احساس را در حمایت حسن ظن غالب[۱۱] دارد تحفّظ[۱۲] عادت و تصادم مواظبت و تعقیب مجاهدات[۱۳] رفته رفته به حدّی[۱۴] رسد که حواس معزول مطلق گردیده علمی نصیب شود بر صراط مستقیم و ذوقی حاصل آید مدرک[۱۵] و سلیم که تلخ را تلخ و شیرین را شیرین ادراک[۱۶] کند و اینجاست[۱۷] حدّ اعتدال و توقف کمال. اللهم ارزقنابحق[۱۸]الحق‌ونبی‌مطلق.

۱- ن ۱، ۲، ۵ = اجناس ؛ ن ۳، ۹، ۲۸ = احساس
۲- ن ۹ = به نقیض ؛ ن ۱، ۵ = بر نقیض
۳- ن ۹ = نفس لامی ؛ ن ۱، ۵، ۲۸ = نفس الامر
۴- ن ۳ = پش اگر خواهند که از بوستان ؛ ن ۱، ۵ = پس اگر در بوستان ؛ ن ۹ = پس اگر بوستان ؛ ن ۲۸ = پس اگر از بوستان
۵- ن ۹ = مراودات ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۲۸ = معاملات
۶- ن ۳، ۲۸، ۹ = نو باوه دهند ؛ ن ۱، ۵ = نو باوه هند
۷- ن ۱، ۳، ۵، ۲۸ = مرارت ؛ ن ۹ = مراد
۸- ن ۹ = ابرام سوال ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۲۸ = ابرام در سوال
۹- ن ۹ = براین ؛ ن ۱، ۳، ۵ = مباین ؛ ن ۲۸ = بیابین ؟
۱۰- ن ۳، ۲۸ = گماشته ؛ ن ۱، ۵ = گذاشته ؛ ن ۹ = داشته حسن ظن غالب گردد
۱۱- ن ۹ = عقیده را بر این داشته حسن ظن غالب گردد ؛ ن ۱، ۵ = عقیده را در حمایت ظن غالب دارد ؛ ن ۳ = عقیده را در حمایت حسن ظن غالب دارد ؛ ن ۲۸ = عقیدهٔ گماشتهٔ احساس را در حمایت حسن ظن غالب دارد
۱۲- ن ۹ = به حفظ عادت ؛ ن ۱، ۵ = به تحفظ عادت و تصادم مواظبت و تعاقب مجاهدت ؛ ن ۲۸ = به تحفظ عادت و تصادم مواظبت و تعقب مجاهده
۱۳- ن ۲۸ = مجاهده ؛ ن ۱، ۵، ۹ = مجاهدت
۱۴- ن ۹ = بحدّت ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۲۸ = به حدّی
۱۵- ن ۱، ۳، ۵، ۲۸ = مدرک و سلیم ؛ ن ۹ = به درجهٔ سلیم
۱۶- ن ۹ = درک ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۸ = ادراک
۱۷- ن ۱، ۵ = و از این جاست ؛ ن ۳، ۹، ۲۸ = و این جاست
۱۸- ن ۳ = بحق‌السالکین ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۹، ۲۸ = اللهم ارزقنا بحق‌الحق و بنی مطلق

عـرفی در مـعرفت گشـودن تـا کـی خود گفتن و خـود هـم شـنودن تـاکـی
بـــیداردلان را دل شـــبها روز است تـو روز نـه‌دیده‌ای، غـنودن تـا کـی

ای نفس اگر حق تـعالی جـل و جـلاله و عـم نـواله سـلسلهٔ قـهر را بـه دست لطـف نجنبانیدی[۱] وجود را جز وحدت ذات او تعالی و تقدس جلوه‌گاهی نماندی و اگر آستین لطف را به دست[۲] قهر نیفشاندی، عدم را جز تنگنای ماهیت شریک ذات بـی‌همتای[۳] او پـناهی نبودی. و دریائی از نوش لطف و[۴] زهر قهر برآمیخته علی‌الدوام[۵] از تـلاطم آثـار تـجلیّات جمالی و جلالی در جزر و مد است و اجزای هر یک از ضدّین[۶] متلاطم به مقتضای طبیعت[۷] در انجذاب و اتصال یکدیگر و اجتناب و انفصال از آمیزش ضد خود ساعی و کامیاب. گاهی تجلّی طبیعت جمال اجزای مادّهٔ لطف را منزه از آلایش اضداد نموده لطفی بخشد و نضجی[۸] دهد تا درّ مکنون[۹] گردد.

گاهی تعدّی نشأهٔ جلال اجزای[۱۰] مایهٔ قهر[۱۱] را مجرد از آمیزش بیگانه[۱۲] ساخته بر مقتضای ماهیت خود اقتدار[۱۳] بخشد که نهنگی[۱۴] پدید آید. و دنیا و مافیها جزیره‌ای است

۱- ن ۹، ۲۸، ۱۳۸ = بجنبانیدی ؛ ن ۱، ۳، ۵ = نجنبانیدی
۲- ن ۱، ۲، ۵ = به دست قهر نیفشاندی ؛ ن ۹ = به دست نیفشاندی ؛ ن ۲۸ = به دست قهر بیفشاندی
۳- ن ۱ = بی متناهی او ؛ ن ۲، ۳، ۵، ۹، ۲۸، ۱۳۸ = بی همتای او
۴- ن ۱، ۵ = دریائی از لطف و زهر قهر ؛ ن ۹ = دریائی از نوش لطف و نیش قهر ؛ ن ۳، ۱۳۸ = دریائی از نوش لطف و زهر قهر ؛ ن ۲۸ = دریائی از نوش و لطف و زهر و قهر
۵- ن ۲۸ = فی‌الدوام ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۹، ۱۳۸ = علی‌الدوام
۶- ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۱۳۸ = ضدین متلاطم ؛ ن ۹ = از صدعین متلاطم ؛ ن ۲۸ = چندین تلاطم
۷- ن ۹ = بمقتضای طبیعت غرق جذب، انجذاب و وصل‌واتصال بیک‌دیگر و گرم اجتناب و انفصال و احتراز از آمیزش ضد خود سراسر ساعتی کامیاب وگاهی بیتاب و گاه تجلّی جلال طبیعت جمال اجزای ماده را منزه از آلایش اضداد نموده لطفی بخشد و نضجی دهد ؛ ن ۱، ۵، ۱۳۸ = به طوری که نوشته شد
۸- ن ۲، ۵، ۱۳۸، ۳ = نموده نضجی دهد درّ ؛ ن ۹ = نموده، لطفی بخشد و نضجی دهد تا درّ ؛ ن ۱ = نـموده نضجی نمودهد
۹- ن ۲، ۹، ۸ = تا در مکنون گردد ؛ ن ۱۳۸ = در مکنون گردد ؛ ن ۳، ۱، ۵ = در مکنون متکون گردد ؛ ن ۲۸ = در همگون
۱۰- ن ۲، ۱۳۸ = جزای ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۲۸ = اجرای ؛ ن ۹ = اجزاء
۱۱- ن ۳ = قهر مجرد ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۹، ۲۸، ۱۳۸ = قهر را مجرد
۱۲- ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۲۸، ۱۳۸ = بیگانه ساخته ؛ ن ۹ = بیگانهٔ خود ساخته
۱۳- ن ۹، ۲ = اقتداری بخشد ؛ ن ۱، ۵، ۱۳۸ = اقتدار بخشد
۱۴- ن ۲، ۹ = که نهنگی ؛ ن ۱، ۵ = نهنگی ؛ ن ۲۸ = نهنگ

درمیان این دریا. اکنون ساکنان این جزیره[۱] را مطلب درّ مکنون و مانع نهنگ[۲] است. نه از نهنگ دل جمع کردن به دانائی سزاوار و نه از گوهر ناامید نشستن به تهیدستی[۳] سازگار.

ماحصل این کلام آنکه دارندهٔ معجون خوف و رجا که صاحب نشأهٔ جامعه است نزد من[۴] به مراد نزدیک‌تر آمده است[۵]. اگر احیاناً[۶] گروهی از مستمعان را به تعبیر[۷] این گوهر و نهنگ احتیاج افتد[۸] مراد به تکون گوهر افاضه نور معرفت الهی است که ثمرهٔ تحصیل آن زندگی ابدی است، و مقصود از نهنگ تراکم ظلمت جهل و تعلّقات نفسانیه است که نتیجهٔ آن هلاکت جاودانی[۹] می‌باشد. علی‌من‌اتبع‌الهدی[۱۰].

ای نفس بدان و آگاه باش که سرشت آدمی را در نشأة اولی[۱۱] به هیچ روی از تغیّر و تقلّب که لازم ماهیت این نشأة[۱۲] است گریزی نیست.

چه حکمت بالغهٔ الهی به جهت امکان برداشت و فروگذاشت اقدام استعداد نفوس مردم[۱۳] در مدارج و معارج[۱۴] کمال اقتضای تغیّر و تقلّب[۱۵] در نهاد این نشأة گماشته[۱۶]

۱- ن ۹ = این دریا و جزیره را ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۲۸، ۱۳۸ = این جزیره را

۲- ن ۹ = مانع نهنگ است اینک نه از نهنگ ؛ ن ۱، ۳، ۲۸ = مانع نهنگ نه از نهنگ ؛ ن ۵ = مانع نهنگ است نه از نهنگ ؛ ن ۱۳۸ = درّ مکنون نهنگ نه از نهنگ

۳- ن ۱۳۸ = نه ازگوهر امید نشستن به تهی دستی سازگار ؛ ن ۲، ۳، ۹، ۲۸ = و نه ازگوهر نا امید نشستن به تهی دستی سازگار ؛ ن ۱، ۵ = و نه ازگوهر نا امید نشستن تهی دستی سازگار

۴- ن ۹ = بدو ایمن‌تر و بمراد نزدیکتر ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۲۸ = امن تر به مراد نزدیک‌تر ؛ ن ۲، ۱۳۸ = نزد من به مراد نزدیک‌تر

۵- ن ۹ = نزدیکتر آمده است ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۲۸، ۱۳۸ = نزدیک‌تر است

۶- ن ۱۳۸ = واگر گروهی ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۹، ۲۸ = واگر احیاناً گروهی ؛ ن ۹ = اگر احیاناً گروهی

۷- ن ۹ = به تعبیر این گوهر و نهنگ ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۱۳۸ = به تعبیر گوهر و نهنگ ؛ به تعبیر گوهر و نهنگ

۸- ن ۹ = احتیاج باشد ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۲۸، ۱۳۸ = احتیاج افتد

۹- ن ۱۳۸ = آن جاودانیست ؛ ن ۵ = آن هلا جاودنی ست ؛ ن ۱، ۲، ۹ = آن هلاکت جاودانیست

۱۰- ن ۳ = والدعا ؛ ن ۲۸ = علی‌من‌اتبع‌الهدی ؛ ن ۱، ۵، ۱۳۸، ۹ = جمله اختتام پذیر است ولفظی نیست

۱۱- ن ۹ = در نشأهٔ اولی هیچ روی از ؛ ن ۱۳۸ = در نشأهٔ دل به‌هیچ‌روی از ؛ ن ۱، ۵ = در نشأهٔ اولی به‌هیچ‌روی از

۱۲- ن ۹ = که ماهیّت این نشأة است ؛ ن ۵ = که لازم مهیته این نشأة است ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۲۸، ۱۳۸ = که لازم ماهیّت این نشأة است

۱۳- ن ۲، ۱۳۸ = بقوم مردم ؛ ن ۳ = اقدام استعدام نفوس مردم ؛ ن ۱، ۵، ۲۸، ۹ = اقدام استعداد نفوس مردم

۱۴- ن ۲۸ = مخارج ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۹، ۱۳۸ = معارج

۱۵- ن ۲ = تغلب ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۹، ۲۸، ۱۳۸ = تقلب

۱۶- ن ۱، ۵ = کاسته ؛ ن ۲، ۳، ۹، ۲۸، ۱۳۸ = گماشته

است و عنان تأثیر و تصرّف در پنجهٔ[۱] اقتدار وی گذاشته نازل شدگان حیّز[۲] این نشأة را اگر چه از آن جهت[۳] که منزل ایشان است مالک این نشأة‌اند از آن جهت که طبیعت این نشأة را به مقتضای حکمت در نهاد ایشان اثری کامل و تصرفی شامل[۴] واقع است مملوک وی‌اند و مملوک را جز به اطاعت روی نیست و در این صورت ظاهراً چنان[۵] می‌نماید که مراد از تکلیف[۶] همگی اتصاف به حسنات و انحراف از سیّئات نه این باشد که به هیچ وجه[۷] تغییر عملی[۸] و تقلب خلقی در سرشت مردم پدید نیاید[۹] چه این مقام[۱۰] خاصهٔ انبیاست صلوات‌الله‌علیهم‌اجمعین، که نزول ایشان به امر حق در این نشأة به جهت تکمیل مملوکان این نشأة و تحریک و تحرّک[۱۱] ایشان از حضیض[۱۲] مملوکیت[۱۳] به ذروهٔ مالکیت[۱۴] است و نسبت انبیا بدین نشأة جز بر این[۱۵] پایه و مایه[۱۶] نیست. و این نسبت فی‌الحقیقت به امتیان و مستکملان[۱۷] باز می‌گردد و نسبت ایشان بانشأه اخرویه[۱۸] است که لازم [۱۹] حقیقت آن آرام

۱- ن ۹ = قبضه ؛ ۲، ۳، ۵، ۲۸، ۱۳۸ = پنجه

۲- ن ۲، ۱، ۲۸، ۱۳۸ = خبر ؛ ن ۵ = خر ؛ ن ۹ = حیّز

۳- ن ۹ = این نشأةاند ازان که جهت طبیعت این نشأة را ؛ ن ۱، ۵، ۱۳۸ = این نشأة را اگر چه ازان جهت که منزل ایشان است مالک این نشأةاند ازان جهت که طبیعت این نشأة را

۴- ن ۹ = اثرکامل‌وتصرّف شامل،مملوک ویند ؛ ن ۱، ۵، ۱۳۸ = اثری کامل وتصرّفی شامل واقع مملوک ویندو

۵- ن ۹ = چنین ؛ ن ۱، ۵، ۱۳۸ = چنان

۶- ن ۹ = مراد از تکلّف اتصاف به حسنات و انحراف از سیّئات ؛ ن ۵ = مراد از تکلیف همیشگی اتصاف به حسنات و انحراف از سیّئات ؛ ن ۱۳۸ = مراد از تکلیف همگی اتصاف به حسنات و انحراف از سیّئات

۷- ن ۵، ۲ = به هیچ وجه چه ؛ ن ۱۳۸، ۹ = به هیچ وجه

۸- ن ۹ = تغییر علمی ؛ ن ۱۳۸ = تغییری علمی ؛ ن ۵ = تغیّر عملی

۹- ن ۹ = نیامده ؛ ن ۲، ۳، ۵، ۲۸، ۱۳۸ = نیاید

۱۰- ن ۹ = چه این امر خاصّه ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۱۳۸ = چه این خاصّهٔ ؛ ن ۱ = چه این مقام

۱۱- ن ۹ = تحریک و تحرک ایشان ؛ ن ۱، ۵، ۱۳۸ = تحریک ایشان

۱۲- ن ۹ = حضیض ؛ ن ۱، ۵ = حیز ؛ ن ۱۳۸ = خیر

۱۳- ن ۲، ۲۸، ۱۳۸ = مملوکست ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۹ = مملوکیت

۱۴- ن ۱، ۹، ۵ = مالکیت است و ؛ ن ۱۳۸ = مالکیت و

۱۵- ن ۹ = جز بر این ؛ ن ۲، ۳، ۵، ۱۳۸ = جز این ؛ ن ۲۸ = جز زبان

۱۶- ن ۲، ۳، ۲۸، ۱۳۸ = مایه ؛ ن ۱، ۵ = پایه ؛ ن ۹ = پایه و مایه

۱۷- ن ۱، ۳، ۵، ۹، ۲۸ = مستکملان باز می‌گردد ؛ ن ۲، ۱۳۸ = متکلمان یاد کرد

۱۸- ن ۹ = بالکلیه بانسبیت اخروی است ؛ ن ۱، ۵ = با نشأة اخرویه است ؛ ن ۳، ۲۸ = بالکلیه با نشأة اخرویه است ؛ ن ۲، ۱۳۸ = بالکلیه با نشأة جزیه است

۱۹- ن ۹ = که لازمهٔ تحقق آن ؛ ن ۳، ۵، ۲۸ = لازم حقیقت آن ؛ ن ۲، ۱۳۸ = که لازم حقیقت آن

ابدی و یک‌رنگی سرمدی است بلکه مراد از تکلیف مذکوره[۱]

آن است که خواه در حالت صعود از حضیض سیّئات به اوج حسنات و خواه در هنگام هبوط از اوج حسنات به حضیض سیّئات. نیّت مردم بر ایثار اعمال خیر و حرکات ایشان به اندازه اختیار و اقتدار از نشیب به فراز[۲] دلیل صدق این مقصود افتد چه مورد انماالاعمال‌بالنیّات همین منزل است.

و چون ملکهٔ حرکات ارادی نفسانی[۳] بر جادهٔ نیات خیر[۴] و اخلاق حمیده واقع شود، هر چند متابعت[۵] حرکات جسمانی[۶] به حکم مخالفت و ضدّیت و خلاف در جمیع مراتب سلوک صورت‌پذیر نیفتد[۷] بهترین روزی که علاقهٔ نفسانی و رابطهٔ جسمانی از یکدیگر باز گسلد و اثری[۸] ازکشاکش و مخالفت طرفین باقی نماند ملکات[۹] خیر و نیات حسنه و حسن کمالات را سزاوار آمده نفس مردم در ناز و نعیم[۱۰] خویش آرامش پذیرد[۱۱]، آرامش ابدی و ناز و نعیم سرمدی اللهم‌ارزقنابحق‌السالکین. چون چنین است، باید که صاحبان این نشأة و سالکان

۱- ن ۱، ۵ = بلکه مراد از تکلیف مذکوره آن است که خود را در حالت صعود از حضیض سیّئات به اوج حسنات و خواه به هنگام هبوط از اوج حسنات به حضیض سیّئات ؛ ن ۹ = خواه در حالت صعود از حضیض سیّئات به درجهٔ حسنات و خواه در هنگام هبوط از اوج حسنات به حضیض سیّئات ؛ ن ۱۳۸ = مراد از تکلیف مذکوره آن است که خواه در حالت صعود از حضیض سیّئات

۲- ن ۱، ۳، ۵ = اقتدار از نشیب به فرار مقصود افتد ؛ ن ۱۳۸ = و اقتدار ازو نشیب و فراز مقصود افتد ؛ ن ۹ = و اقتدار از نشیب به فرار دلیل صدق این مقصود افتد

۳- ن ۲، ۱۳۸ = ارادی نفسانی بر جلوهٔ نیات ؛ ن ۵، ۱، ۳ = آزادی نفسانی بر جادهٔ نیات ؛ ن ۹ = ایزدی نفساً بر جادهٔ نیات

۴- ن ۲، ۱۳۸ = نیات خیزد ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۹، ۲۸ = نیات خیر و

۵- ن ۳، ۲۸ = مطابقت ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۹، ۱۳۸ = متابعت

۶- ن ۹ = جهانی ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۲۸، ۱۳۸ = جسمانی

۷- ن ۳، ۲۸ = صورت پذیر نیفتد ؛ ن ۵ = ضرورت پذیر نیفتد ؛ ن ۱۳۸ = صورت پذیرفته ؛ ن ۹ = سلوک پذیرفته ؛ ن ۱ = سلوک پذیر نیفتد

۸- ن ۲۸ = و اثری ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۹ = اثری

۹- ن ۹ = ملکات خیر و نیات حسنه و حسن کمالات را سزاوار آمده ؛ ن ۳، ۲۸ = ملکات نیات خیرات و کمالات را سزاوار آمده ؛ ن ۱، ۵ = ملکات نیات خیر نیابت خیرات و کمالات را سزاوار آمده ؛ ۲۸ = ملکات نیات خیر نیابت خیرات و کمالات را سزاوار آمده ؛ ن ۱۳۸ = ملکات نیات خیر نیابت خیرات و کمالات که سزاوار آمده

۱۰- ن ۱۳۸ = در ناز و ملکات خویش ؛ ۱، ۵ = در ناز و نعیم و ملکات خویش ؛ ن ۹ = در ناز و نعیم ملکات خویش

۱۱- ن ۹، ۱۳۸ = آرامش پذیرد، آرامش ابدی و ناز و نعیم سرمدی ؛ ن ۵ = آرامش ابدی و ناز نعیمی سرمدی

طریق[۱] که مملوکان وی‌اند، اگر احیاناً عدم موافقتی[۲] از یکدیگر مشاهده کنند، روی از مشاهده برتافته به مطالعهٔ نهاد خویش که بازیچهٔ دست مقتضیات و دستخوش تصرّفات این نشأه‌است، مشغول شوند. و آیینهٔ خاطر را از غبار یکدگر ظلماتی ندارند که مهبط انوار قدس است و فرروگاه واردات قدسی [۳] در موارد خویش[۴] به اندازهٔ مناسب است که ظلمت ضدّ نور[۵] است بلکه به نیّت توافق[۶] از طرفین قناعت نموده[۷] در فعلیّت آن معاون یکدیگر باشند تا چون به فعل آیند[۸] هر یک بوجهی از کمال نصیبی یابند و چون در خیر[۹] قوت باز ماند، نیت خیر در نفس ایشان نیابت کمال کند. والسلام والاکرام[۱۰].

ای نفس[۱۱] انبساط اندیش منقبض بدان و آگاه باش که انبساط بر دو نوع است، روحانی و نفسانی. انبساط روحانی ناشی از وصول به مبدأ است و انبساط نفسانی ناشی[۱۲] از وصول به مطالب شهوانی. و آدمی در آغاز شعور[۱۳] به مقتضای غلبهٔ قوای حیوانی بر قوای انسانی بالطبع مایل به شهوات است و میل نفس به شهوات مثمر پریشانی خاطر و اضطراب مدرکه است چه[۱۴] مطلوبات[۱۵] شهوانی را افراد نامحصور است. و صاحب شهوت اگر به واسطهٔ

۱- ن ۹ = باید که صاحبان این نشأة و سالکان طریق که مملوکان ویند ؛ ن ۲۸ = باید که صاحبان این نشأة که مملوکان ویند ؛ ن ۱۳۸، ۱، ۵ = باید که صاحبانن این نشأة که مملوکان ویند.

۲- ن ۹ = احیاناً طریق موافقی ؛ ن ۵ = احیاناً عدم موافقتی ؛ در نسخه ۱۳۸ عبارت از «اگراحیاناً....درموارد خویش» موجود نیست.

۳- ن ۵ = و دو رو واردات ؛ ن ۹ = و فرودگاه واردات ؛ ن ۳ = و ورود واردات

۴- ن ۹ = و فرودگاه واردات قدسی که ظلمت ضد نور است ؛ ن ۳، ۵، ۲۸ = و ورود واردات در موارد خویش باندازهٔ مناسبت و ظلمت ضد نور است ؛ ن ۱۳۸ = باندازهٔ مناسب است و ظلمت ضدّ نور است .

۵- ن ۲۸ = انوار ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۹، ۱۳۸ = نور

۶- ن ۹ = و چون به نیت توافق ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۲۸، ۱۳۸ = بلکه به نیت توافق

۷- ن ۹ = قناعت شود ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۲۸، ۱۳۸ = نموده

۸- ن ۱، ۱۳۸ = به فعل آیند ؛ ن ۹، ۲۸ = به فعل آید ؛ ن ۳ = به فعل آیدم

۹- ن ۹ = و چون در حین تکامل باز مانند، نیت ؛ ن ۱۳۸ = و چون در خیر قوت بازماند، نیت خیر در نفس اشیانسبت نیابت کمال نکنند ؛ ن ۵ = چون در خیر قوت باز ماند نیت خیز در قفس ایشان نیابت کمال کند

۱۰- ن ۲۸ = والسلام والاکرام ؛ن ۱، ۳، ۵ = والدعا

۱۱- این بند در نسخ دوم و نهم و ۱۳۵ یافته نشد اما در نسخهٔ ۴۱ هست.

۱۲- ن ۴۱، ۲۸ = نفسانی ناشی از وصول به مطالب ؛ ن ۱، ۳، ۵ = نفسانی به مطالب

۱۳- ن ۳ = جوانی ؛ ن ۱، ۵، ۲۸، ۴۱ = شعور

۱۴- ن ۲۸، ۴۱ = چه ؛ ن ۱، ۳، ۵ = و

۱۵- ن ۵ = مظلومان ؛ ن ۳، ۴۱ = مطلوبات

فرومایگی و تنگدستی از تحصیل بعضی مطالب شهوانی بازماند، چون مطلق شهوت مرغوب و مطلوب اوست، به اندیشه[۱] و طمع از آن باز نماند[۲].

پس لابد همیشه پریشانی خاطر موجود است و هر ذرّه از خاطر به شهوتی خاص متوجه و[۳] تا خاطر جمع نگردد، وجدانی المطلب نگردد، و تا وجدانی المطلب نگردد، قابل فیض نگردد از برای آنکه موجب قابلیت فیض شباهت و مناسبت به مبدأ است . و[۴] امّا انبساط روحانی که ناشی از وصول به مبدأ است چون مطلوب واحد است، جز یک فرد ندارد خاطر همیشه جمع و علی‌الدوام قابل فیض. و این نوع انبساط اکثر مؤخر از انبساط نفسانی واقع شود.

همچنین که انبساط بر دو نوع است، انقباض نیز بر دو نوع می‌باشد. انقباض نفسانی و انقباض روحانی. امّا انقباض نفسانی از نایافت مطالب شهوانی برانگیخته[۵] شود و چون مطالب[۶] انقباض شهوانی نامحصور است، افراد انقباض نفسانی هم[۷] نامحصور باشد. امّا انقباض روحانی از عدم وصول[۸] به مبدأ ناشی گردد. در این صورت چون مطلب یک فرد[۹] دارد، انقباض نیز باید یک[۱۰] فرد داشته باشد. و هر دو نوع انقباض باعث جمعیت خاطر گردد چه[۱۱] هر گاه انقباض نفسانی روی دهد و اندوه شهوانی طغیان کند، روابط[۱۲] اندیشه‌ها و تدبیرها از تحصیل[۱۳] دیگر مطالب گسسته شود، خاطر همگی متوجه به رفع آن قبض گردد. و

۱- ن ۳ = اندیشهٔ، طمع ؛ ن ۱، ۵، ۲۸، ۴۱ = اندیشه و طمع

۲- ن ۲۸، ۴۱ = نماند ؛ ۱، ۳، ۵ = ماند

۳- ن ۳ = متوجه تا خاطر جمع وجدانی المطلب نگردد قابل ؛ ن ۱، ۵، ۴۱ = متوج تا خاطر جمع نگردد وتا وجدانی المطلب نگردد، قابل فیض نگردد ؛ ن ۲۸ = و تا خاطر جمع نگردد و وجدانی المطلب نگردد قابل فیض نگردد

۴- ن ۱، ۳، ۵، ۴۱ = امّا انبساط روحانی ؛ ن ۲۸،۴۱ = و انبساط روحانی

۵- ن ۱، ۵، ۲۸ = برانگیخته شود ؛ ن ۳ = واقع شود ؛ ن ۴۱ = از نایافت مطالب شهوانی نامحصور است.

۶- ن ۱، ۵، ۲۸ = مطالب شهوانی نا محصور است ؛ ن ۳ = مطالب انقباض نفسانی

۷- ن ۱، ۳، ۲۸، ۴۱ = هم ؛ ن ۵ = نیز

۸- ن ۳، ۲۸، ۴۱ = وصول به مبدأ ناشی گردد ؛ ن وصول مبدأ است و

۹- ن ۵ = تکفیر انقباض است ؛ ن ۱، ۳، ۴۱ = یک‌فرد دارد

۱۰- ن ۵ = نیز یکدور داشته باشد ؛ ن نیز یک فرد داشته باشد

۱۱- ن ۵، ۴۱ = چه هرگاه ؛ ن ۳ = چه به هرگاه

۱۲- ن ۴۱ = رابطهٔ ؛ ن ۱، ۳، ۵ = روابط

۱۳- ن ۱، ۵، ۲۸، ۴۱ = از تحصیل دیکر مطالب ؛ ن ۳ = از تحصیل طالب

اگر به اندیشه و تدبیر رفع آن نتواند[۱] به دعا و تضرع مرتفع سازد. چه در این صورت خاطر وجدانی [۲] المطلب است. و مستعد فیض دعای مستجاب گردد. و لیکن جمیعتی که مبدأش انقباض نفسانی است حامل[۳] تفرقه و پریشانی است، چه رفع این قبض[۴] به حصول مطلب شهوانی شود. و چون آن قبض مرتفع گشت به مقتضای حرص که لازمهٔ شهوت است، هر ذرهٔ خاطر به جهت شهوتی خاص متوجه گردیده و همان تفرقه و پریشانی که بود باز روی نماید. امّاجمیعتی که منشاأش انقباض روحانی است که عدم وصول به مبدأ است، باز[۵] متضمن جمیعتی اقوی ازوست چه آن عقده[۶] ملال چون کشاکش پذیرد به مطلبی واحد[۷] رسد که فرازش مطلبی نبود و از آن جنس مطلبی یافت نگردد پس به مطلوب خود آرام گرفته همیشه خاطر متوجه آن[۸] دارد و مورد فیض لامتناهی[۹] گردد ابدالآباد.

و اکنون[۱۰] باید که تو ای[۱۱] نفس ملال و قبضی که رو نموده با ملال و متألّم نباشی[۱۲].

بلکه از آن جهت در الم درآویزی[۱۳] که ملال نفسانی است نه روحانی و تدبیر و اندیشه را در رفع ملال منصوب بسازی[۱۴] بلکه اندیشه و تدبیر را در تبدیل آن ملال به ملال روحانی برگماری تا بعد از آن در ارتفاع ملال کوشیده دریچهٔ انبساط ابدی و عشرت سرمدی بر روی دل تو گشاده گردد. والسلام‌علیکم‌ورحمة‌اللّه‌وبرکاته.

۱- ن ۳، ۲۸، ۴۱ = نتواند ؛ ن ۱، ۵ = نتوان نمود
۲- ن ۳، ۲۸، ۴۱ = وحدانی المطلب ؛ ن ۵ = وجدانی المطلب
۳- ن ۲۸، ۳ = حاملهٔ ؛ ن ۱، ۵، ۴۱ = حامل
۴- ن ۵ = فیض ؛ ن ۱، ۳، ۴۱ قبض
۵- ن ۲۸ = باز قبض جمیعتی اقوی ؛ ن ۵، ۴۱ = باز متضمن به جمیعتی اقوی
۶- ن ۳، ۲۸، ۴۱ = آن عقده ؛ ن ۱، ۵ = عقده
۷- ن ۴۱ = احد ؛ ن ۱، ۳، ۵ = واحد
۸- ن ۴۱ = او ؛ ن ۱، ۳، ۵ = آن
۹- ن ۴۱، ۵ = نامتناهی ؛ ن ۱، ۳ = لامتناهی
۱۰- ن ۴۱ = و اکنون ؛ ن ۱، ۵ = اکنون
۱۱- ن ۵، ۴۱ = از ؛ ن ۱ = ای
۱۲- ن ۵ = نباشی و بلکه ؛ ن ۴۱، ۱ = نباشی بلکه
۱۳- ن ۵ = آویزی ؛ ن ۴۱، ۲۸، ۱ = در آویزی
۱۴- ن ۵، ۴۱، ۲۸ = نسازی ؛ ن ۳ = بسازی

ای نفس جبّار عدیم‌القدرت در دیوان قیامت که خداوند[۱] سمیع و بصیر و عادل و جبار[۲] قدیر پاداش و پادافره بر روی معاملان[۳] بازار به شریعت و روندگان دیوسار طبیعت بازگشاید[۴] و به ایشان نماید[۵] آنچه نماید. اگر فرضاً کسی تو را آسیب رساند و یا مذمّتی کند[۶] آیا جبین خشم بر می‌افروزی[۷] و تیغ انتقام برمی‌کشی یا نه. اگر گویی "بلی"، بگویم «زهی[۸] بی شرمی و خودپرستی[۹] زهی دروغ زنی و ابلهی». صدق عزیمت این معنی را از[۱۰] تو که باور دارد؟ و اگر گویی که با وجود حضور و بصیرت و قدرت و عدالت و[۱۱] صفات ثبوتیه خدایی متصدی پاداش[۱۲] و پادافزه است، مرا شرم آید که خود را فاعل[۱۳] انگاشته اندیشهٔ انتقام بدل[۱۴] راه دهم و نیز محتاج نباشم[۱۵]. گویم اگر مضمون قول خویش را تصدیق نموده گوئی همان خدای آخرت است که خدای دنیا است و صفات[۱۶] ثبوتیه که مر او را در آخرت ثابت

۱- ن ۳، ۲۸، ۴۱، ۵، ۲، ۱ = خداوند ؛ ن ۹ = خداوندگار

۲- ن ۳، ۲۸ = جبّار و قدیر در پاداش و باد آفراه بر روی معاملات بازار شریعت و روندگان دیوسار طبیعت ؛ ن ۹ = بصیر و عادل و جبّار است پاداش و باد آفراه ؛ ن ۴۱ = سمیع بصیر عادل جبّار قدیر در پاداش و بادافراه بروی معاملات بازار شریعت و روندگان دیو سار طبیعت ؛ ن ۱۳۸ = بصیر عادل جبّار پاداش و افره بر روی معاملان بازار شریعت روندگان دیو سار طبیعت ؛ ن ۵ = بصیر عادل جبّار پاداش بار بر روی معاملان بازار شریعت و روندگان دیو سار طبیعت

۳- ن ۲۸ = معاملات ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۹، ۱۳۸، ۴۱ = معاملان

۴- ن ۱۳۸ = گشایند و ؛ ن ۴۱ = گشاده ؛ ن ۱، ۵، ۹ = گشاید و

۵- ن ۴۱، ۹، ۵، ۱ = نماید آنچه نماید اگر ؛ ن ۱۳۸ = نماید و آنچه اگر

۶- ن ۹ = بد مستی کند ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۴۱، ۱۳۸ = مذمتی کند ؛ ن ۲۸ = صدمتی کند

۷- ن ۱۳۸ = چنین بر می‌افروزی ؛ ن ۵ = جبین چشم ؛ ن ۳، ۲۸، ۴۱ = جبین خشم ؛ ن ۹ = چنین خشم

۸- ن ۱، ۳، ۵، ۲۸، ۴۱ = گویم زهی دروغ زنی ؛ ن ۹ = زهی دروغ زنی و ابلهی ؛ ن ۱۳۸، ۲ = زهی فروغ و دروغ زنی و ابلهی

۹- ن ۹، ۴۱ = گویم زهی بی شرمی و خودپرستی ؛ ن ۱۳۸ = زهی بی‌شرمی و خودپرستی ؛ ن ۲ = گویی بلی، بی‌شرمی و خودپرستی ؛ ن ۵ = بگویم زهی بی‌شرمی و خودپرستی

۱۰- ن ۴۱ = را که باور دارد ؛ ن ۱۳۸، ۵، ۹ = از تو که واور دارد

۱۱- ن ۴۱ = که ؛ ن ۵، ۱، ۱۳۸، ۹ = و

۱۲- ن ۹ = که با دانش و بادافراه ؛ ن ۱، ۵، ۴۱، ۱۳۸، ۲۸ = پاداش و بادافره

۱۳- ن ۹ = غافل ؛ ن ۱، ۵، ۳، ۱۳۸، ۴۱ = فاعل

۱۴- ن ۵ = به خود؛ ن ۱، ۲، ۳، ۹، ۲۸، ۴۱، ۱۳۸ = به دل

۱۵- ن ۳ = باشم ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۲۸، ۴۱، ۱۳۸ = نباشم

۱۶- ن ۹، ۴۱، ۱۳۸ = همان صفات ؛ ن ۲ = همهٔ صفات ؛ ن ۱، ۵ = صفات

است در دنیا نیز ثابت است. چرا از مذمّت[۱] اصحاب خبث و مضرّت ارباب ظلم جبین خشم[۲] برمی‌افروزی و تیغ ستم برمی‌کشی و اصلاً شرم نداری.

و اگر دانی[۳] که واقع است و علّتش[۴] ندانی، من دانم، ترا آگاه کنم[۵] آن روز ترا نیز نزد[۶] خدای عزوجل میبرند به امر خدای و حضور حق[۷] مشاهدهٔ تست.

ظهور حق غرور طبع را منتفی دارد. و لاجرم شرم می‌داری و آن روز[۸] ترا نزد خدای تعالی می‌باید[۹] رفت به معاونت شرایط عبودیت و خدائی[۱۰] را بر خود خاطر خواهی یافت تا صفت[۱۱] شرم که لازم فیض حضور[۱۲] است در تو پدید آید، نزد خدای نرفته و او را بر خود حاضر نیافته. لاجرم غرور طبع ظهور حق را مختفی[۱۳] دارد، نه از خود شرم داری نه از خدای، و آنانکه تحصیل مقام قرب[۱۴] حق نموده‌اند همیشه در حضورند.

نزدیک ایشان هر روز، روز قیامت است. دنیا راکه سرمایهٔ[۱۵] شرمندگی و عذاب است

۱- ن ۴۱ = چرا مذمّت اصحاب خبث ارباب و مضرت ظلم ؛ ن ۵، ۲۸ = چرا از مذهب اصحاب خبث و مضرت ارباب ظلم ؛ ن ۹، ۱۳۸، ۱، ۲، ۳ = چرا از مذمت اصحاب خبث و مضرّت ارباب ظلم

۲- ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۲۸، ۴۱، ۱۳۸ = جبین خشم برمی‌افروزی ؛ ن ۹ = خشم بر آنان می‌افزایی

۳- ن ۹ = و اگر دانی واقع است ؛ ن ۵، ۴۱، ۱۳۸ = اگر دانی که واقع است ؛ ن ۳ = اگر ندانی که واقع است

۴- ن ۲، ۱۳۸ = و وقتش ندانی ؛ ن ۱، ۵، ۹، ۲۸، ۴۱ = و علّتش ندانی

۵- ن ۹ = آگاه گردانم ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۲۸، ۴۱، ۱۳۸ = آگاه کنم

۶- ن ۹ = به نزد خدای تعالی برند ؛ ن ۱، ۲، ۱۳۸ = نزد خدای عزوجل می‌برند ؛ ن ۵ = نیز نزد خدای عزوجل می‌برند ؛ ن ۴۱ = نزد خدا

۷- ن ۲۸ = حضور حق مشاهد است ؛ ن ۹ = حضور حق مشاهدهٔ تو است ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۴۱، ۱۳۸ = حضور حق مشاهدهٔ توست

۸- ن ۵، ۹، ۱ = آن روز ؛ ن ۲، ۳، ۲۸، ۴۱، ۱۳۸ = امروز

۹- ن ۹ = می‌باید رفت به مدد شرایط ؛ ن ۱، ۵، ۴۱، ۱۳۸ = می‌باید رفت به معاونت شرایط

۱۰- ن ۹ = خدای را بر خود حاضر خواهی یافت ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۲۸ = خدای بر خود حاضر یافت ؛ ن ۱۳۸ = خدای را بر خود حاضر یافت ؛ ن ۴۱ = خدای را بر فدای خاطر یافت

۱۱- ن ۱، ۵ = و شرم که ؛ ن ۲، ۹، ۲۸، ۴۱، ۱۳۸ = تا صفت شرم که

۱۲- ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۲۸، ۴۱، ۱۳۸ = لازم حضور ؛ ن ۹ = لازم فیض حضور

۱۳- ن ۹، ۲۸، ۴۱ = مخفی ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۱۳۸ = مختفی

۱۴- ن ۴۱ = و نه از آنان که تحصیل مقام قرب نموده ؛ ن ۱، ۵ = آنان که تحصیل مقام قرب حق نموده ؛ ن ۳، ۹، ۲۸ = آنان که تحصیل مقام قرب نموده ؛ ن ۱۳۸ = آنان که تحصیل مقارب قرب نموده

۱۵- ن ۲۸ = سایهٔ ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۹، ۴۱، ۱۳۸ = سرمایهٔ

نداشته‌اند و آزاد و سالمند[۱] و دنیای ایشان حصّه‌ای[۲] از آخرت است. و آنانکه همیشه به طاعت دنیا و مقتضیات[۳] و منسوبات او مشغول بوده‌اند و سرمایهٔ آخرت که آزادی و آسودگی است به دست نیاورده‌اند شرمگین و معذّب[۴] خواهند بود و آخرت ایشان تتمهٔ دنیاست. اکنون بکوش تا از طائفهٔ اوّل باشی نه از جماعت ثانی. والسلام‌والاکرام

ای نفس وظیفهٔ علماء ظاهر جز آن نیست که بر کاوش وسواس بیگانگی و تراوش فضولات فرزانگی بدیهات را به سر حد نظریات رسانیده، در مراجعت بکوشند[۵] و سراسیمه در راه باز مانند و با[۶] درکرده‌های گوارنده توفیق‌آمیز[۷] را با تلخی و ناگواری شبهات برآمیخته با نهایت بدل جهد در چاشنی مرارت بازگذارند[۸] و ساده‌لوحان تسلّی شده را، که اکثر اهل الجنةالبلها در شأن ایشان وارد است، به تحصیل[۹] امری که بدانش یافت نگردد متشوق[۱۰] ساخته از آرامش دستگاه ساده‌لوحی در فشار[۱۱] تنگنای دلیل و برهان مبتلا سازند. نعوذبالله‌منهم.

چراغ بزم یقینم نه شمع اهل دلیل   که از دمیدن افسون این وآن میرد[۱۲]

هیچ دلیل و برهان بر جهل و کوته‌نظری[۱۳] ارباب استدلال اقوی از دلیل و برهان

۱- ن ۱، ۵ = آزاده از سایلند ؛ ن ۲، ۳، ۹، ۲۸، ۴۱، ۱۳۸ = آزاد و سالمند

۲- ن ۱، ۵ = از حصّهٔ آخرت ؛ ن ۲، ۳، ۹، ۲۸، ۴۱، ۱۳۸ = حصّه‌ای از آخرت

۳- ن ۱۳۸ = بطاقت و مقتضیات ؛ ن ۱، ۵، ۴۱ = به طاعت دنیا و مقتضیات ؛ ن ۹ = بطاعت و نیاز مقتضیات

۴- ن ۴۱ = مغضوب ؛ ن ۱، ۵، ۹، ۱۳۸ = مغضب

۵- ن ۱، ۵ = کوشیده ؛ ن ۹، ۲۸ = بکوشند ؛ ن ۲، ۳، ۱۳۸ = کوشند و

۶- ن ۱۳۸ = یا درکرده‌های ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۹ = باورکرده‌های

۷- ن ۳، ۵، ۲۸ = توفیقی را ؛ ن ۲ = توفیق را ؛ ن ۹ = توفیق‌آمیز را

۸- ن ۱، ۵، ۹، ۲۸ = بازگذارند ؛ ن ۳ = باز نگذارند

۹- ن ۲، ۳، ۵، ۱۳۸ = به تحصیل امری که ؛ ن ۲۸ = در تحصیل امری که ؛ ن ۹ = خلیفگی عالم امر راکه

۱۰- ن ۱۳۸ = نگردد متشوق ساخته از آرایش دستگاه ساده‌لوحی ؛ ن ۹ = نگردد از آرامش دستگاه ساده‌لوحی ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۲۸ = متشوق ساخته از آرامش دستگاه ساده‌لوحی

۱۱- ن ۹ = در قبای ؛ ن ۱، ۵، ۳، ۱۳۸ = فشار

۱۲- ن ۹ = مبرد ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۲۸، ۱۳۸ = میرد

۱۳- ن ۹ = بر جهل و کوته نظری ابداع نیست زیراکه ابداع موقوف به ثبوت است، دست بر دامن دلیل و برهان زده‌اند ؛ ن ۲ = بر جهل و کوته‌نظری ارباب استدلال اقوی از دلیل و برهان نیست زیراکه در اثبات آنکه ابداع دلیل و برهان زده‌اند ؛ ن ۱۳۸ = بر جهل و کوته نظری ارباب استدلال اقوی از دلیل و برهان نیست زیراکه در اثبات آنکه ابداع دلیل و برهان نیز موقوف به ثبوت او دست در دامن دلیل و برهان زده‌اند ؛ ن ۳ = بر جهل و کوته نظری

ادامهٔ پاورقی در صفحهٔ بعد

نیست. زیرا که در اثبات آنکه ابداع دلیل و برهان نیز موقوف به ثبوت او. دست در دامن دلیل و برهان زده‌اند و احاطهٔ مدلولی را که بر دلیل مخیط است در دایرهٔ دلیل طمع دارند، هیهات هیهات.

اگر جویندهٔ دانش[۱] را مطلب آن است که مباحث طبعی و مطالب الهی به متانت و استقامت دلایل[۲] و براهین پیراسته این پایه را ذروهٔ کمال شمرد، لمس ضریر[۳] را به شهادت بصیر برگزیند، بی‌دانشی خوشتر. اگر بینش آن است که به مشایعت مسائل و هدایت دلایل[۴] رفته‌رفته خود را به حد دانش که عالی حصاری است اساسی رسانیده ضعف[۵] کاوکاو ناخن اندیشه[۶] و کوتاهی کند متفکر را به خود باز نماید و اندازهٔ عجز و بیچارگی را شناخته التجا به درگاه مفتح‌الابواب برد تا استحقاق[۷] کشاکش در به رویش بازگشاید.

بیا عرفی در دانش فروبند | بدستانی که می‌سنجی فروخند
بدانش حدّ نادانی توان یافت | کجا شاید خدای غیب دان یافت
ولی زین[۸] نکته از دانش نمانی[۹] | بخوان تا درد نادانی بدانی
چو دانستی که دانستن محال است | مخوان دیگر که این فرجام حال است

ای نفس منتخب اوقات لیل و نهار سحر است و منتخب اوقات سحر وقتی است که اشک گرم از مژگان به دامن پیوندد و آه سرد از سینه بر لب جوشد و روی از[۱۰] اطاعت خود

ادامهٔ پاورقی از صفحهٔ قبل
ارباب استدلال اقوی از دلیل و برهان نیست موقوف به ثبت او ؛ ن ۲۸ = بر جهل و کوته نظری ارباب استدلال اقوی از دلیل و برهان زده‌اند

۱- ن ۱۳۸ = راهش ؛ ن ۱، ۵، ۹ = دانش

۲- ن ۱۳۸ = استقامت و دلیل براهین ؛ ن ۵، ۹، ۱، ۳ = استقامت دلایل و براهین

۳- ن ۱۳۸ = لمس ضریر بر شهادت و بر شهادت بصیر ؛ ن ۵، ۹ = لمس ضریر را بر شهادت بصیر

۴- ن ۹ = روایت ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۲۸، ۱۳۸ = دلایل

۵- ن ۹=رساند ضعف‌الماس کاو ؛ ن ۵=الماسی رسانیده ضعف‌کاکاو ؛ ن ۱۳۸=الماسی رسانیده و ضعف‌کاوکاو

۶- ن ۱۳۸، ۹، ۵ = ناخن اندیشه ؛ ن ۲۸ = ناخن اندوه

۷- ن ۹ = استحقاق در ؛ ن ۹ = استحقاق

۸- ن ۱۳۸ = یک ؛ ن ۱، ۵، ۹، ۲۸ = زین

۹- ن ۲۸ = بمانی ؛ ن ۱۳۸ نمانی ؟ ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۹ = نمالی

۱۰- ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۹، ۲۸، ۴۱ = روی از اطاعت خود ؛ ن ۱۳۸ = روی اطاعت خود را

برتافته به اطاعت و عبادت[۱] معبود مشغول باشی[۲]. ترا مباد که از عبادت شرمنده و هم از معبود منفعل. زهی[۳] سعادت ابدی کسی را که مالک آن وقت تواند شد بلکه هر وقتی که از اوقات لیل و نهار چنان گذراند[۴] که عمرش در سحر گذشته باشد. الحمد للهِ والمنّة.

ای نفس قدر منعم حقیقی عم‌نواله[۵] چنان باید شناخت که اگر ابدالآباد درجحیم[۶] موظف باشند[۷] از[۸] مأکول و مشروب جحیم، که زقوم و حمیم است آفریده و فرستادهٔ حق روی شکرگزاری برنتابند که آن هم نعم‌النعیم است[۹] که طائفهٔ ممتنع‌الوجود از آن محرومند بلکه به نسبت آن انعام نازش باید کرد که منعم بغایت عظیم‌الشأن است و نسبت انعام چنین منعم بهر کیف که بوده باشد فخری است که در حوصلهٔ استعداد اسعد موجودات[۱۰] بمراد در نمی‌گنجد پس شکر او چگونه تواند گزارد و شناسائی حق نعمت او آن است[۱۱] که تا شکر نعمتی به تمامه نگدارد[۱۲] پذیرائی نعمت دیگر بودن حرام شمارد. پس اگر اولین نعمت حمیم و زقوم[۱۳] بودی به انصاف و استحقاق از آن بر نتوانستی[۱۴] گذشت.

۱- ن ۹ = به طاعت و عبادت معبود ؛ ن ۱، ۱۳۸، ۴۱ = به طاعت معبود ؛ ن ۵ = بر طاعت معبود
۲- ن ۹ = مشغول باش ؛ ن ۱۳۸ = مشغول باشد ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۴۱ = مشغول باشی
۳- ن ۹ = سعادت ابدی ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۲۸، ۱۳۸، ۴۱ = زهی سعادت ابدی
۴- ن ۱۳۸ = گذارند ؛ ن ۵، ۹، ۴۱ = گذراند
۵- ن ۱۳۸، ۲ = حقیقی چنان باید شناخت ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۹، ۲۸، ۴۱، حقیقی عم نواله چنان باید شناخت
۶- ن ۹ = در قعر دوزخ ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۲۸، ۴۱ = در جحیم ؛ ن ۱۳۸ = زحیم؟
۷- ن ۱۳۸، ۴۱ = باشند ؛ ن ۵، ۹ = باشد
۸- ن ۹ = باشد که از مأکولات و مشروبات جحیم که ز قوم و حمیم است بچشد، روی از شکرگزاری حق ؛ ن ۱، ۵ = باشد از مأکول و مشروب جحیم که ز قوم و حمیم است آفریده و فرستادهٔ حق روی و شکرگزاری بر نتابد ؛ ن ۱۳۸ = باشند از مأکول و مشروب جحیم، که ز قوم و حمیم است، و آفریده فرستادهٔ حق شکرگزاری بر نتابد ؛ ن ۴۱ = باشد از مأکول و مشروب جحیم که ز قوم و حمیم است فرستادهٔ حق روی شکرگزاری بر نتابد
۹- ن ۹ = نعم‌النعیم است بلکه به نسبت آن انعام نازش باید کرد ؛ ن ۱، ۲، ۵ = نعمت است که طایفهٔ ممتنع‌الوجود از آن محرومند بلکه به نسبت آن انعام نازش باید کرد ؛ ن ۲، ۱۳۸ = نعمت است که طایفهٔ ممتنع‌الوجود از آن محروم بلکه به نسبت او به انعام چنین منعم بهر کیفیتی که بوده باشد فخریست
۱۰- ن ۹ = در حوصلهٔ اسعد وجودات؛ ن ۱، ۵ = در حوصلهٔ استعداد اسعد موجود است ؛ ن ۱۳۸ ، ۴۱ = حوصلهٔ استعداد اسعد موجودات
۱۱- ن ۱۳۸ = نعمت است ؛ ن ۵، ۹ = نعمت آن است ؛ ن ۴۱ = نعمت او آن است
۱۲- ن ۹، ۱۳۸، ۵ = نگدارد ؛ ن ۴۱، ۱ = تمامی نگدارد
۱۳- ن ۹ = حمیم و ز قوم حمیم بودن ؛ ن ۱،۲،۳،۴۱،۱۳۸ = حمیم و ز قوم بودی ؛ ن ۵،۲۸ = جحیم و ز قوم بودی
۱۴- ن ۹ = نتوان ؛ ن ۱، ۵، ۲۸، ۴۱، ۱۳۸ = نتوانستی

گو دل اندازهٔ[۱] نعمت شناس تا طلبم[۲] نعمت و دارم سپاس
شمع طلب بر نفروزیم، به در تب امیّد بسوزیم[۳]، به
تا طلبم وای که دل خون کنم خواهشم آموخته‌ای چون کنم
والدعا.

ای نفس بدان و آگاه باش که این جهان فانی به جمیع اجزا به سایهٔ آن[۴] جهان باقی است. خیرات این جهان فانی سایهٔ ناز و نعیم خلد و رضوان است و شرور این جهان سایهٔ نوایب و مصائب عذاب نیران[۵] امّا قبل از تحقیق و تمیز اشخاص[۶] و مشاهدهٔ مطابقت ضلال با هر یک[۷] از بینندگان این جهان را سایهٔ خیر و سایهٔ شر یکسان مشاهده افتد چه مشاهدهٔ حسن و قبح در اشخاص میسّر است و در ضلال ممکن نیست. پس جویندهٔ خیر را معرفت حسن و قبح اشیا حاصل نگردد مگر آنکه[۸] سیر منازل حقیقت آن جهان را بر سلوک مسالک معرفت این[۹] جهان مقدم دارد. تا بعد از اشراف[۱۰] نظر بر متابعت اصول و فروغ دو جهانی تمیز حسن و قبح اشیا بر نهج صواب میسّر گردد. اگر کسی را بر سبیل اتفاق نظر بر صواب[۱۱] افتد نه بر طریق تحقیق، از صواب دید چنین کس[۱۲] آمن نتوان بود[۱۳] بلکه بنای چنین صواب در حکم بینندهٔ

۱- ن ۹ = دانندهٔ ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۲۸، ۴۱، ۱۳۸ = اندازهٔ

۲- ن ۹ = تا طلبد رنج و ندارد هراس ؛ ن ۲، ۳، ۵، ۴۱، ۱۳۸ = تا طلبم نعمت و دارم هراس ؛ ن ۲۸ = تا طلبم نعمت و دارم سپاس

۳- ن ۲، ۳، ۹، ۴۱ = بسوزیم ؛ ن ۱، ۵، ۲۸، ۱۳۸ = نسوزیم

۴- ن ۴۱ = این ؛ ن ۱، ۵، ۱۳۸ = آن

۵- ن ۵ = میزان ؛ ن ۴۱ = تیران ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۲۸، ۱۳۸ = نیران

۶- ن ۲، ۳، ۲۸، ۱۳۸ = تحقیق و تمیز اشخاص ؛ ن ۴۱ = تحقیق در تمیز اشخاص ؛ ن ۱، ۵ = تحقیق و تمیز اشفاق

۷- ن ۱۳۸، ۱، ۵، ۴۱ = با هر یک بینندگان ؛ ن ۳ = با هر یک از بینندگان

۸- ن ۱۳۸، ۱، ۵ = مگر آنکه ؛ ن ۴۱ = مگر که ؛ ن ۲۸ = دیگرآنکه

۹- ن ۱، ۵ = این ؛ ن ۴۱ = آن

۱۰- ن ۴۱، ۱، ۵، ۱۳۸ = تا بعد از اشراف نظر بر مطابقت اصول و فروع دو جهانی ؛ ن ۲۸ = تا بعد از اشراف نظر متابعت اصول و فروع دو جهانی ؛ ن ۳ = تا بعد از شرف نظر و در مطابقت اصول و فروع دو جهان

۱۱- ن ۱۳۸ = ثواب ؛ دیگر نسخ = صواب

۱۲- ن ۳، ۲۸ = آن کس ؛ ن ۱، ۵، ۴۱، ۱۳۸ = چنین کس

۱۳- ن ۱۳۸، ۵ = نتواند ؛ ن ۴۱ = آمن نتوان بود ؛ ن ۲۸ = کسی نتوان

خطاست چه آن نوع[۱] معرفت را جز[۲] در مقام تحقیق به مشاهدهٔ نظر قدس حاصل نتوان کرد[۳]. دلایل و برهان در این مقام اعمی‌اند تا به نظر اتفاق چه رسد[۴]. والدعا.

ای نفس فرومایهٔ غلط‌اندیش خواهش[۵] نفس برادران یوسف[۶] تواند و ابلیس گرگ یوسف. اکنون دریاب که سزاوار عداوت[۷] کیست. این نفس فرومایه محتاج گوهری هست بغایت گرانمایه[۸] و ارزنده و بی شبیه و بی همتا[۹] و یگانه و اصحاب نفاق ترابه دعوی[۱۰] نسبت آن گوهر[۱۱] آلوده‌گرد شاهراه گردانند و ارباب وفاق را به حمل ودیعت آن گوهر در لحیهٔ عطا فرو برند[۱۲] شنوندگان[۱۳] صفات آن گوهر را از حلاوت و لطافت قول بهشتی[۱۴] مرتب داشته در سایهٔ طوبی نشانند و گروندگان ذات آن گوهر را مفتاح گنجینهٔ عطا بخشیده از آستین همّت بهشت افشانند و جوهر[۱۵] طلبان اعمی[۱۶] را به پاداش لمس آن گوهر بر سر[۱۷] هر

۱- ن ۴۱، ۲۸ = چه آن نوع معرفت را ؛ ن ۳ = چه این نوع معرفت را ؛ ن ۱، ۵، ۱۳۸ = چه نوع معرفت
۲- ن ۲۸ = خیر ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۴۱، ۱۳۸ = جز
۳- ن ۱۳۸ = نتواند کرد ؛ ن ۴۱، ۵، ۱ = نتوان کرد
۴- ن ۳ = والدعا ؛ ن ۲۸ = السلام علی من اتبع الهدی ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۴۱، ۱۳۸ = بر لفظ "رسد" جمله تمام می‌شود
۵- ن ۴۱، ۱، ۳ = خواهش برادران ؛ ن ۱۳۸، ۲ = چون برادران ؛ ن ۵ = خواص برادران ؛ ن ۹ = خواهش نفس برادران ؛ ن ۲۸ = حواس برادران
۶- ن ۹، ۱ = یوسف تواند ؛ ن ۲، ۳، ۵، ۴۱، ۱۳۸ = یوسف اند ؛ ن ۲۸ = یوسف علیه السلام اند
۷- ن ۵ = عذاب ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۹، ۴۱، ۱۳۸ = عداوت
۸- ن ۱، ۵ = گران مایه ؛ ن ۹، ۴۱، ۱۳۸ = گرامی
۹- ن ۵ = بی یگانه ؛ ن ۹، ۴۱، ۱۳۸ و غیره = یگانه
۱۰- ن ۲۸، ۴۱ = اصحاب نفاق را بدعوای ؛ ن ۱، ۳، ۹ = اصحاب نفاق ترا بدعوی ؛ ن ۵ = اصحاب اتفاق را بدعوی
۱۱- ن ۵، ۹ = نسبت آن آلودهٔ ؛ ن ۱۳۸ = نسبت او آلوده ؛ ن ۴۱، ۲۸ = نسبت آن گوهر آلوده
۱۲- ن ۱۳۸ ار گوهر روز جحیم عطا فرو برند ؛ ن ۱، ۵، ۹، ۴۱ = آن گوهر در طبهٔ عطا فرو برند ؛ ن ۲۸، ۳ = در چمچه عطا فرو بردند
۱۳- ن ۹، ۱۳۸ = و شنوندگان ؛ ن ۱، ۴، ۴۱ = شنوندگان
۱۴- ن ۱۳۸ = قول مرتب داشته ؛ ن ۱، ۵، ۴۱، ۹، ۲۸ = قول بهشتی مرتب داشته
۱۵- ن ۹، ۱۳۸ = و جوهر طلبان ؛ ن ۱، ۵، ۴۱ = جوهر طلبان
۱۶- ن ۱، ۵، ۹، ۴۱ = اعمی را بپاداش ؛ ن ۱۳۸ = اعمی بپاداش
۱۷- ن ۵ = برسر هر آب کشی دیدهٔ بصیرت تغییر نماید ؛ ن ۲، ۳، ۲۸، ۱۳۸، ۴۱ = برسر انگشتی دیدهٔ بصیرت تعبیه نماید ؛ ن ۹ = برسر هر انگشتی دیدهٔ بصیرت تعبیه نماید

انگشتی دیدهٔ بصیرت تعبیه نمایند و[۱] جوهرشناسان بصیر را به جزای شایستگی رخصت مشاهده[۲] آن گوهر عطا فرمایند. دانی که آن گوهر کدام است؟ گوهر دریای احدیت، جگرگوشهٔ سحاب صمدیت اعنی معرفت واجب تعالی و تقدس. اکنون تو اهل بینش[۳] نیستی که عذر حیرانی مشاهده را مسموع[۴] نادانسته ترا بر تعمیر استعداد خویش برگمارم. از اهل دانش هم نیستی تا آسایش قناعت[۵] و التذاذ لمس را به ملامت دون همتی به تشویش افراط[۶] نیاز مبدل ساخته گریهٔ شوق را به روشنگری آیینهٔ چشم بصیرتت[۷] برانگیزانم.

از طایفهٔ ثالثی[۸] که نفوس معطله‌اند نعوذبالله‌منهم نه سزاوار تحسین[۹] و نه شایستهٔ نفرین امّا مروّت را چنان می‌بینم که ترا بر تضرع[۱۰] و گریستن دعوت کند و از تکلیف مصیبت خویش داشتن بر تو منّت نهد. حالا[۱۱] مهم این نیت چون باتمام برسد کمال آن مهم را به مهمّی اعلی‌تر از آن خواهد رسانید[۱۲]. والدعا

ای نفس گلبانگ لاف خردمندی و تزویرت گوش عرش و فرش را آلوده[۱۳] کرده. اینک

۱- ن ۹، ۱، ۱۳۸، ۵، ۲۸ = وجوهر ؛ ن ۴۱ = جوهر

۲- ن ۹ = رخصت مشاهدهٔ آن گوهر ؛ ن ۱۳۸ = بمشاهدهٔ آن گوهر ؛ ن ۲، ۳، ۲۸، ۴۱ = مشاهدهٔ آن گوهر هم مشاهدهٔ آن گوهر

۳- ن ۹ = بهشت ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۲۸، ۴۱، ۱۳۸ = بینش

۴- ن ۹ = مجموع ؛ ن ۲، ۳، ۵، ۲۸، ۴۱، ۱۳۸ = مسموع

۵- ن ۹ = تا آسایش قناعت التذاذ دانش را ؛ ن ۱۳۸ = آسایش قناعت و التذاذ لمس را ؛ ن ۱، ۵، ۴۱ = آسایش قناعت التذاذ نفس را

۶- ن ۹ = افراد ؛ ن ۱، ۵، ۴۱، ۱۳۸، ۲۸ = افراط

۷- ن ۵ = بصیرتت ؛ ن ۱۳۸، ۴۱، ۲۰، ۹، ۱۸ = بصیرت

۸- ن ۹ = از ثالثی ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۲۸، ۴۱، ۱۳۸ = از طایفهٔ ثالثی

۹- ن ۲۸ = تحسینی ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۹، ۴۱، ۱۳۸ = تحسین

۱۰- ن ۹ = بر تضرع و گریستن دعوت کند ؛ ن ۲۸ = بر تضرع و گریستن منت نهد ؛ ن ۵، ۴۱ = به تضرع گریستن دعوت کند

۱۱- ن ۹ = نهد، حالا چون منت به اتمام رسید کمال آن مهم ترا به مهم اعلی‌تر خواهد رسانید ؛ نهد مهم نیت چون به اتمام رسد ..... ؛ ن ۵ = نهد، عالم مهم این است که چون باتمام رسد کمال آن مهم را به اعلی خواهند رسانید ؛ ن ۱۳۸ = حالا مهم نیت چون باتمام رسد کمال آن مهم ترا به مهمی اعلی ازو خواهد زسانید

۱۲- ن ۹، ۲ = خواهد رسانید ؛ ن ۱، ۵، ۱۳۸ = خواهند رسانید

۱۳- ن ۹ = رنجه گردانده ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۱۳۸ = آلوده کرده

مرا[۱] مشکل پیش آمده. در حل[۲] آن تدبیری[۳] خردمندانه نمای تا بـواقـع[۴] بـرآسـایم یـا تزویری[۵] شعبده‌بازانه بیارای تا در سایهٔ فریب[۶] آن کمر سعی برگشایم. نـی‌نی، دانـم کـه در لاف خردمندی صادق نه‌ای. برهان مجو که با وجود علم‌الیقین[۷] فرصت نه چنان ارزان است که به جهت امکان اسکات[۸] جاهلی حرف استدلال توان نمود. تو مـاندی و لاف تـزویرت آمنّاوصدّقنا. اکنون ای نفس با این همه فرح[۹] تزویر و شید[۱۰] و شعب و تلبیس و کید مرا فرجهٔ تدبیری[۱۱] به هدیه فرست تا در تنگنای حیرت آن مشکل راه بیرون شدن آماده[۱۲] یابم یا شعبهٔ تلبیسی[۱۳].

به تحفه کرامت کن تا در اثر[۱۴] ازدحام دهشت آن مشکل قدم بر جادهٔ هزیمت برگشایم. دانـی مشکـلم کـدام است ؟ مشکـلم آن است کـه خـود را بـا یک جـهان آلایش بـه نـزد عـلم خداوندی[۱۵] حاضر می‌یابم[۱۶] و راه گریز نمی‌بینم[۱۷]. هان ای نفس عاجز شدی. دیگر زبان از لاف و تزویر و شید و تلبیس و کید در بند و در شهربند[۱۸] خجالت ابدی محبوس[۱۹] باش.

۱- ن ۱۳۸، ۵ = اینک مشکلی پیش آمده ؛ ن ۹ = اینک مرا مشکلی پیش آمده
۲- ن ۹ = حق ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۱۳۸ = حل
۳- ن ۱۳۸ = تدبیر ؛ ن ۹، ۵ = تدبیری
۴- ن ۲، ۳، ۹، ۱۳۸ = بواقع ؛ ن ۵ = توابع
۵- ن ۹ = تعویری ؛ ن ۲، ۳، ۵، ۱۳۸ = تزویری
۶- ن ۲، ۵، ۱۳۸ = سایهٔ فریب آن کمر سعی بر گشایم ؛ ن ۹ = سایهٔ حیرت کمر سعی برگشایم ؛ ن ۳ = سایهٔ آب کمر همت برگشایم
۷- ن ۳، ۵ = علم یقینی ؛ ن ۲، ۹ = علم‌الیقین
۸- ن ۲، ۳، ۵ = اسکات ؛ ن ۹ = امکان اسکات
۹- ن ۱۳۸ = فوج ؛ ن ۵ = فرح
۱۰- ن ۹ = لعب و ؛ ن ۱۳۸ = شعب و ؛ ن ۵ = شعب
۱۱- ن ۹ = تدبیری ؛ ن ۵، ۱، ۲ = تزویر
۱۲- ن ۹ = آماده‌ایم ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۱۳۸ = آماده یابم
۱۳- ن ۵ = تلبیسی ؛ ن ۹ = تلبیس
۱۴- ن ۹ = تا از ازدحام آن مشکل هر قدم بر جادهٔ هزیمت برگشایم ؛ ن ۲، ۱۳۸ = تا ازدحام دهشت او مشکل قدم بر جادهٔ هزیمت برگشایم ؛ ن ۳ = تا در اثر ازدحام ...... ن ۱، ۵ = به طوری که نوشته شده
۱۵- ن ۹، ۱۳۸، ۲ = خداوند ؛ ن ۵، ۳ = خداوندی
۱۶- ن ۹، ۲ = حاضر یابم ؛ ن ۳، ۵، ۱۳۸ = حاضر می‌یابم
۱۷- ن ۹ = نیستم ؛ ن ۲، ۳، ۱۳۸ = نمی‌بینم ؛ ن ۱، ۵ = نمی‌یابم
۱۸- ن ۱۳۸ = شهربند در خجالت ؛ ن ۹، ۵ و غیره = شهربند خجالت
۱۹- این بند و بند آینده در نسخ ۴۱ و ۲۸ نیافته شدند.

ای نفس دیده باشی که مردم پیش‌اندیش کارآگاه در تنبیه[۱] غفلت‌پیشگان نیز[۲] نوشته‌اند که زود باشد که آرزو کنند[۳] که کاش ما را به دنیا باز فرستادندی[۴] تا تلافی عمر گذشته به شایستگی و بایستگی[۵] کردیمی و سودی[۶] ندهد. امروز ترا در دنیا ساعتی صدبار بیش در این مقام[۷] می‌بینم و هیچ آرزوئی آن دولت[۸] که در عین آنی نمی‌کنی زیرا که حقیقت موت در باختن فرصت تحصیل کمالات و سعادات است و هر نفس[۹] که به ناشایستگی از عمر طی می‌شود در شمار مدت موت است.

ای نفس[۱۰] بدان و آگاه باش که دایم در خجالت [تباشی] و سرمنه که بسر بردی و کاری نکردی و دستی کوتاه کشیدی و سر خجالت پیش انداختی. هان بشتاب در بادیهٔ هلاک و ناتوانی و دست نیاز برآر و عمر خویش را ضایع نگذار و امید بدرگاه جل‌وعلاء دار تا مراد تو دو جهان خوش برآوری و از خود درگذر تا گذرانندت و خواهی[۱۱] .... رسانندت تا مگر در وادی محبت رسی و به درجهٔ سعادت آشنا شوی. آمین‌یارب‌العالمین

واللّه الموفق و المعین تمّت الرسالة نفسية بعونه تعالی...

۱- ن ۱۳۸ = پیشه ؛ ن ۱، ۵، ۹ = تنبیه
۲- ن ۱۳۸ = نیز نوشته‌اند ؛ دیگر نسخ مثل ۵، ۹ = نوشته‌اند
۳- ن ۱۳۸ = کند ؛ ن ۵، ۹ = کنند
۴- ن ۹ = فرستادندی ؛ ن ۵، ۱۳۸ = باز فرستادندی
۵- ن ۹ = به شایستگی کردیمی ؛ ن ۱۳۸ = به شایستگی و بایستگی کردمی ؛ ن ۱، ۵ = به شایستگی و بایستگی کردیمی
۶- ن ۵، ۹ = و سودی ندهد ؛ ن ۱۳۸ = سودی ندهد
۷- ن ۹ = بیش می‌بینم ؛ ن ۲، ۳، ۵ = بیش در آن مقام می‌بینم ؛ ن ۱۳۸ = بیش در این مقام می‌بینم
۸- ن ۹ = این دولت که در آنی ؛ ن ۱۳۸ = آن دولت که در عین آنی ؛ ن ۲، ۳ = آن دولت که در عین آنی ؛ ن ۱، ۵ = دولت که در عین آنی
۹- ن ۱۳۸ = هر نفس که ؛ ن ۵، ۹ = و هر نفس که
۱۰- این بخش تنها بر نسخهٔ شمارهٔ ۴۴۸۸ در کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران یافته شد.
۱۱- ناخواندنی است.

بخش نثر

قسمت هشتم

رقعات مولانا عرفی شیرازی

ومتعلق به او

« عقل را چه دیدم ؟ دانشمندی مصروع که از صرع برخاسته دهشت‌ناک به هرسو می‌نگرد و تقاضای دانش خواهد که زبانش به قول حق برگشاید، استیلای نشأة صرع زبانش را زیر دندان زجر خاید. »

رقعهٔ اول[۱]

(رقعهٔ عرفی شیرازی که در جواب یکی از اصحاب استعداد که مجموعهٔ اشعارش را عاریت خواسته گم کرده بود)

شهادت‌نامهٔ[۲] فرزندان معنوی که به تحریک سعادت ازلیه[۳] جهت تحصیل ذروهٔ شهادت[۴] که متکمّل[۵] نفوس قدسیه[۶] و مستلزم وصول سعادت[۷] ابدیه است، دست مصاحبت از آغوش کاملان[۸] شهرستان لاهوت[۹] برداشته در دامان[۱۰] مکتبستان روستائی ناسوت درآویخته[۱۱] بودند. در اثنای انتعاش نفس[۱۲] تجرّد شعار به نظر استفادت منظر[۱۳] در آمده باعث افراط انتعاش خاطر علایق شکن گردید.[۱۴] آن مایه گوارنده آب شکر که از دریای اندیشه در حوصلهٔ جداول[۱۵] زبان و بیان نگنجد روانه گردید.[۱۶] در اثنای مطالعهٔ شهادت نامه

۱- این رقعه در بیاض ۱۰۹۰ بانکی‌پور پتنه (مأخذ ۷۰)، مجموعهٔ منشیات ۸۰۸۰۶، دانشگاه عثمانیه، حیدرآباد (مأخذ ۱۳۱)، کلیّات عرفی در موزهٔ بریتانیا، لندن (مأخذ ۲۸) و نسخهٔ کلیّات عرفی نوشتهٔ سال ۱۰۵۰ هجری در کتابخانهٔ مجلس شورای ملی (مأخذ ۴۱) یافته شد.

۲- ن ۲۸، ۴۱ = شهادت نامه ؛ ن ۷۰، ۱۳۱ = مقتل نامه

۳- ن ۷۰، ۱۳۱ = ازلی ؛ ن ۲۸، ۴۱ = ازلیه

۴- ن ۷۰ = شهامت ؛ ن ۲۸، ۴۱، ۱۳۱ = شهادت

۵- ن ۴۱ = مستکمل ؛ ن ۲۸، ۷۰، ۱۳۱ = متکمل

۶- ن ۲۸ = قدسی ؛ ن ۴۱، ۷۰، ۱۳۱ = قدسیه

۷- ن ۱۳۱ = وصول سعادت ابدیه ؛ ن ۲۸، ۴۱، ۱۳۱ = وصول ابدیه

۸- ن ۴۱ = کلان ؛ ن ۲۸، ۷۰، ۱۳۱ = کاملان

۹- ن ۴۱، ۱۳۱ = شهرستان لاهوت برداشته در ؛ ن ۲۸ = شهرستان لاهوت است، برداشته در ؛ ن ۷۰ = شهرستان لاهوت در

۱۰- ن ۲۸، ۴۱، ۷۰ = دامان ؛ ن ۱۳۱ = دامن

۱۱- ن ۲۸، ۴۱ = درآویخته ؛ ن ۷۰، ۱۳۱ = آویخته

۱۲- ن ۲۸ = انفاس ؛ ن ۱۳۱ = آن نفس ؛ ن ۴۱، ۷۰ = انتعاش

۱۳- ن ۴۱، ۱۳۱ = منظر ؛ ن ۷۰ = منتظر ؛ در ن ۲۸ این جمله موجود نیست

۱۴- ن ۴۱ = گردید ؛ ن ۷۰، ۱۳۱ = گردیده

۱۵- ن ۴۱ = جدول ؛ ن ۲۸، ۷۰، ۱۳۱ = جداول

۱۶- ن ۴۱ = گردانید ؛ ن ۲۸، ۷۰ = گردید ؛ ن ۱۳۱ = گرداند

از هاتفی استماع افتاد که در خلوت‌سرای قرب یکی از فرزندان شهید از غایت[۱] حرص نزدیکی معشوق حقیقی معنی خود را صورت حال دانسته[۲] در آیینهٔ ماهیت خود[۳] مشاهده می‌کرد و به آنچه مشاهده می‌افتاد ناطق گردیده[۴] می‌گفت که:

من که از کشته شدن هم دلم آرام نیافت / جای آن نیست[۵] که منّت‌کش قاتل باشم

جایی که شهید را شهادت مطلب افتد، دعوی وارث خطاو خجلت[۶] قاتل بیجا خواهد بود. زیاده در این باب چه نویسد.

رقعهٔ دوم[۷]
(رقعه‌ای که خانخانان[۸] عبدالرحیم در بیماری ملّا عرفی به اونوشته)

یار فطنت و دوست فطرت ملّا[۹] عرفی. از[۱۰] کوفت ظاهری[۱۱] خود کلفت باطنی[۱۲] قرین خاطر قدردانی[۱۳] تصوّر نموده خبر[۱۴] چگونگی طبیعت سحرآفرین خود را

۱- ن ۲۸ = از غایت حرص به نزدیک ؛ ن ۴۱ = غایت حرص نزدیکی معشوق حقیقی ؛ ن ۷۰ = غایت حرص شهادت بنزدیک معشوق حقیقی

۲- ن ۱۳۱ = دانسته در آن ؛ ن ۲۸، ۴۱، ۷۰ = داشته در آینه

۳- ن ۱۳۱ = خود را ؛ ن ۷۰، ۲۸، ۴۱ = خود

۴- ن ۴۱ = گردید ؛ ن ۲۸ = گردیده

۵- ن ۲۸، ۴۱ = نیست ؛ ن ۷۰ = است

۶- ن ۲۸، ۴۱ = خجلت ؛ ن ۷۰، ۱۳۱ = خجالت

۷- این رقعه در بیاض ۱۰۹۰ بانکی‌پور پتنه (مأخذ ۷۰)، ۱۹۹۵، بانکی‌پور (مأخذ ۷۱)، ۸۹۱۰۵۵۲۸، علی‌گره (مأخذ ۷۲)، ۴۰ مجلس سنا تهران (مأخذ ۱۱۶)، ۵۰/۱۶۷ علی‌گره (مأخذ ۶۹)، ۸۰۸۰۶کتابخانهٔ دانشگاه عثمانیه حیدرآباد (مأخذ ۱۳۱)، ۴۸۶۴ دانشگاه تهران (مأخذ ۱۰۳)، ۴۹۵۱ آستان قدس مشهد (مأخذ ۹۴)، ۴۴۹۳ آستان قدس مشهد (مأخذ ۹۳)، یافت شد.

۸- در ن ۱۳۱ عنوان این نامه به این طور است ؛ «میرزا جعفر اصفهانی به مولانا عرفی نوشته». در همهٔ دیگر مأخذها این نامهٔ خانخانان است

۹- ن ۱۳۱، ۹۳، ۹۴ = مولانا ؛ ن ۸۹، ۱۰۳ و دیگر مأخذ = ملّا

۱۰- ن ۱۳۱، ۹۴ = را از ؛ ن ۸۹، ۹۳، ۱۰۳ = از ؛ ن ۷۲ = که از

۱۱- ن ۸۹ = ظاهری و کلفت باطنی ؛ ن ۹۴، ۹۳، ۱۱۶، ۱۰۳ = ظاهری خود کلفت باطنی

۱۲- ن ۷۰ = کلفت باطنی ؛ ن ۹۴، ۸۹، ۱۰۳ = کلفت باطنی ؛ ن ۹۳ = کلفت قرین خاطر

۱۳- ن ۷۰، ۷۱، ۱۳۱، ۸۹، ۷۲، ۹۳، ۹۴، ۱۱۶ = قدردان ؛ ن ۶۹ = قدردانی

۱۴- ن ۷۱، ۶۹، ۱۱۶ = جز ؛ ن ۷، ۱۳۱، ۷۲، ۸۹، ۹۳، ۹۴، ۱۰۳ = خبر

موقوف به پرسش[۱] هر روزه نداشته اطلاع می‌داده باشند. حضرت حق[۲] تعالی در خیر و شرّ و نیک و بد[۳] غیر صلاح حال ظاهری[۴] و باطنی بندهٔ[۵] بی‌چارهٔ خود را نخواسته[۶] است. چون حوصله‌ها در خور بشریّت[۷] است به همین قدر محنت پسند نموده تا صحّت[۸] عاجل نصیب کند. از چیزهائی[۹] که به گوش نرسیده[۱۰] و از آنچه به تازگی به زبان جاری گشته[۱۱] باشد بفرستند که باعث[۱۲] خوشحالی خاطر[۱۳] خواهد بود و[۱۴] اندک گرانی که این امیدوار[۱۵] مرتبهٔ عالیهٔ رضا را پیش آمده[۱۶] بود رفع شد. اکنون[۱۷] صحّت[۱۸] شما مطلوب است. با[۱۹] اموال روزی به خیر. بانبی آله‌وامجاد[۲۰].

۱- ن ۷۰، ۷۱، ۸۹، ۱۱۶ = پرسیدن ؛ ن ۱۳۱، ۷۲، ۶۹، ۹۳، ۹۴، ۱۰۳ = پرسش

۲- ن ۱۱۶ = الله‌تعالی ؛ ن ۹۴، ۱۰۳ = و حضرت‌حق‌تعالی ؛ ن ۹۳ = چون حق‌تعالی ؛ ن ۸۹ = حق‌سبحانه‌وتعالی

۳- ن ۹۳ = نفع و ضرر ؛ ن ۹۴، ۱۰۳، ۱۱۶، و غیره = نیک و بد

۴- ن ۹۳، ۹۴، ۸۹، ۷۰، ۱۳۱، ۶۹، ۱۱۶=غیرصلاح‌حال‌ظاهری‌وباطنی؛ن ۷۱، ۱۰۳، ۷۲=غیرصلاح‌ظاهری‌وباطنی

۵- ن ۸۹، ۱۱۶ = بندهٔ خود ؛ ن ۹۳، ۹۴، ۱۰۳ = بندهٔ بیچارهٔ خود

۶- ن ۹۳ = خود را نخواسته ؛ ن ۹۴ = خود را ندانسته ؛ ن ۱۱۶، ۷۰، ۷۱، ۷۲ و غیره = خود نخواسته

۷- ن ۸۹ = در خورد بشریّت ؛ ن ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۹۴ = در خور بشریّت ؛ ن ۱۳۱ = در خور آن نیست

۸- ن ۶۹ = پسند نمود تا صحت عاجل ؛ ن ۹۴، ۱۳۱ = پسند نموده تا صحت عاجل ؛ ن ۸۹، ۷۲، ۷۰ = پسند نموده صحت عاجل ؛ ن ۱۱۶ = پسند نموده صحتی عاجل ؛ ن ۱۰۳ = پسندیده نموده صحت عاجل ؛ ن ۷۱ = پسند دانسته صحت عاجل

۹- ن ۹۴، ۸۹ = و از خبرهای ؛ ن ۹۳، ۷۰، ۷۱ و غیره = از چیزهای ؛ ن ۱۰۳ = از چیزها

۱۰- ن ۱۳۱، ۷۲، ۷۰، ۹۳، ۹۴ = نرسیده ؛ ن ۶۹، ۷۱، ۸۹، ۹۴ = رسیده

۱۱- ن ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۸۹ = جاری‌گشته ؛ ن ۶۹، ۱۳۱ = رو داده ؛ ن ۹۳ = وارد شد ؛ ن ۹۴ = رو داده باشند ؛ ن ۱۰۳ = شما [رو] داده باشند

۱۲- ن ۹۳ = موجب ؛ ن ۹۴، ۱۰۳ = که ؛ ن ۷۲، ۷۰، ۷۱، ۱۳۱ = باعث

۱۳- ن ۷۲ = باعث خوشحالی خاطر بود ؛ ن ۷۰ = باعث خوشحالی خواهد بود ؛ ن ۱۰۳، ۹۴، ۹۳، ۸۹، ۷۱، ۱۳۰ = باعث خوشحالی خاطر خواهد بود

۱۴- ن ۹۳، ۸۹، ۱۰۳ = اندک‌گرانی ؛ ن ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۱۳۱ و غیره = و اندک‌گرانی

۱۵- ن ۸۹ = که این سلسله علیه رضا را ؛ ن ۱۳۱ = که آن ناطق می‌گردد امیدوار مرتبهٔ علیه رضا را ؛ ن ۷۲، ۷۰، ۷۱، ۹۳، ۹۴ = که این امیدوار مرتبهٔ علیه رضا را

۱۶- ن ۹۴ = پیش آمد ؛ ن ۹۳، ۱۰۳ و غیره = پیش آمده بود

۱۷- این جمله فقط در نسخ ۹۳، ۹۴، ۱۰۳، ۱۳۱ یافته شد

۱۸- ن ۹۳، ۹۴، ۱۰۳ = صحّت ؛ ن ۱۳۱ = صحبت

۱۹- ن ۹۳، ۱۰۳ = به اموال روزی ؛ ن ۱۳۱ = با معمول روزی

۲۰- فقط در نسخهٔ ۱۰۳ یافته شد.

رقعهٔ سوم[۱]

نسیم عاطفتی که در این ولا از مهب الطاف و اعطاف نواب خانی بـریاض آمـال ایـن سرگشتهٔ بادیهٔ هجران و معتکف بیت‌الاحزان حرمان وزیده. حقّا که از نسایم آن در دوحهٔ مراد غنچهٔ امید شکفته و گل داد خندان گشت. چون دعوی اشتیاق این ساکن بیت‌الحزن فـراق در محکمهٔ اخلاص به‌گواهی آن حضرت که شاهد عدل است به ثبوت رسیده و به شیوع پیوسته در آن مرض نمی‌ماند. هادی‌القلوب به‌علی‌القاب.

رقعهٔ چهارم
جواب[۲] رقعهٔ خانخانان[۳]
(این مکتوب محبت اسلوب در وقت بیماری نوشته شده[۴])

صاحبا[۵]، خداوندگارا،

امتداد زمان[۶] حرمان گفت و شنود[۷] حاضرانه[۸] مولد[۹] سوی ادب گردیده[۱۰] ارادهٔ

۱- این رقعه فقط در بیاض شمارهٔ ۴۹۵۱ محفوظ در کتابخانهٔ آستان قدس مشهد(مأخذ ۹۴)یافت شد. تخاطب این نامه از عبدالرحیم خانخانان می‌نماید.

۲- این رقعه در بیاض شمارهٔ ۱۰۹۰ بانکی‌پور (مأخذ ۷۰)، ۸۹۱۰۵۵۲۸ علی‌گره (مأخـذ ۷۲)، ۸۰۸۰۶ دانشگـاه عثمانیه (مأخذ ۱۳۱)، کلیّات عرفی در موزهٔ بریتانیا (مأخذ ۲۸)، کلیّات عرفی در کتابخانهٔ مجلس شورای ملّی تهران (مأخذ ۴۱)، تذکرهٔ محمدعلی تمنا (مأخذ ۷۵)، بیاض ۳۰۹۸ کتابخانهٔ دانشگاه تهران (مأخذ ۸۹)، ۴۸۶۴ کتابخانهٔ دانشگاه تهران (مأخذ ۱۰۳)، نمرهٔ ۴۰ درکتابخانهٔ مجلس سنا تهران (مأخـذ ۱۱۶)، کـلیّات ۲۹۴۲ در کتابخانهٔ دانشگاه تهران (مأخذ ۹۲) یافت شد.

۳- رقعهٔ دوم این بخش کلیّات

۴- این عبارت تنها در نسخهٔ ۲۸ یافت شد

۵- این الفاظ تخاطب فقط در ن ۴۱ و ۸۹ یافت شد.

۶- ن ۲۸، ۴۱، ۷۰، ۸۹، ۷۲، ۷۵، ۱۱۶ = امتداد حرمان ؛ ن ۱۰۳، ۱۳۱ = امتداد زمان حرمان

۷- ن ۱۰۳، ۱۳۱ = شنید ؛ ن ۸۹، ۴۱، ۲۸، ۷۵، ۷۰، ۷۲، ۱۱۶ = شنود

۸- ن ۲۸ = حاضر از ؛ ن ۱۱۶ = خاصه از ؛ ن ۱۳۱ = حاضران ؛ ن ۷۰، ۷۲، ۸۹، ۷۵، ۴۱، ۱۰۳ = حاضرانه

۹- ن ۱۰۳، ۱۳۱ = مواد ؛ ن ۲۸، ۴۱، ۷۰، ۷۲، ۸۹، ۱۱۶ = مولد

۱۰- ن ۷۲ = گردید و ؛ ن ۴۱ = گردید ؛ ن ۲۸، ۷۰، ۱۱۶، ۱۳۱، ۸۹، ۱۰۳، ۷۵ = گردیده

تصدیع مکالمهٔ غایبانه به‌وسیلهٔ ترجمان قلم از دل برانگیخته هرچند زبان ادب به‌این بیت‌که[۱]:

خبر نیافته عرفی ز طبع نازک دوست زبان گز قلم اینجا چه[۲] جای مکتوب است

ناطق می‌گردد اشتیاق[۳] مکالمت اشفاق بی‌اندازهٔ آن خداوند را منظور داشته تجاهل می‌ورزد. اکنون اگر از دقایق[۴] مراتب بیماری[۵] روزافزون و تکسّرات گوناگون نوشته‌آید[۶] باطناب انجامیده موجب[۷] ملال خاطر قدسی مناظر[۸] گردد. چند کلمه[۹] از دقائق حالت نزع که بیگانگان را هول و دهشت و آشنایان را من و سلوت[۱۰] می‌افزاید، نوشته می‌گردد[۱۱] که قلم قدم[۱۲] بر آخرین نقطهٔ آن حال[۱۳] که محل[۱۴] انتقال است گذاشته مراجعت واقع شده. صاحبا! چه گویم[۱۵] سررشتهٔ[۱۶] معاملهٔ دل و زبان از دست[۱۷] رفته بود[۱۸].

آنچه دل بر آن[۱۹] ناطق بود خلاف آن بر زبان جاری می‌شد[۲۰] و آنچه زبان بر آن[۲۱]

۱- ۷۲ = بیت مترنم است ؛ ن ۱۳۱ = بیت است که ؛ ن ۱۱۶، ۲۸، ۸۹، ۷۰، ۱۰۳، ۴۱ = "بیت که" و بعد شعر "ناطق می‌گردد" ؛ ن ۷۵ = "بیت" و بعد شعر "ناطق می‌گردد"

۲- ن ۴۱، ۷۵، ۱۱۶ = نه ؛ ن ۱۰۳، ۸۹، ۲۸، ۷۰، ۷۲، ۱۳۱ = چه

۳- ن ۱۳۱ = استیناف ؛ ن ۲۸، ۴۱، ۷۰، ۷۲، ۱۰۳، ۱۱۶، ۸۹، ۷۵ = اشتیاق

۴- ن ۴۱، ۲۸، ۷۵، ۱۱۶ = از دقایق ؛ ن ۹۲، ۷۰، ۷۲، ۱۳۱ = دقایق ؛ ن ۸۹ = وقایع

۵- ن ۱۱۶، ۸۹، ۹۲، ۲۸، ۷۰، ۷۲، ۱۳۱، ۱۰۳ = مراتب بیماری ؛ ن ۷۵ = مراتب بیماری روزافزون

۶- ن ۷۲، ۸۹، ۷۰، ۷۵، ۱۳۱، ۴۱، ۱۱۶ = نوشته‌آید ؛ ن ۲۸ = کوشیده‌اند ؛ ن ۱۰۳ = نوشته آمد

۷- ن ۷۵ = به موجب ؛ ن ۸۹، ۴۱، ۲۸، ۱۱۶، ۷۰، ۷۲، ۱۰۳، ۱۳۱ = موجب

۸- ن ۲۸، ۱۰۳، ۱۳۱، ۴۱، ۱۱۶ = مناظر ؛ ن ۸۹، ۷۲ = مقاطر ؛ ن ۷۰ = مظاهر

۹- ن ۸۹ = کلمهٔ وقایع حال ؛ ن ۷۵، ۲۸ = از وقایع حالت ؛ ن ۱۰۳ = کلمه از وقایع حالات ؛ ن ۴۱، ۷۰، ۷۲، ۱۳۱ = دقایق حالت

۱۰- ن ۸۹، = من و سلوی ؛ ن ۱۱۶، ۴۱، ۲۸، ۷۰، ۷۲، ۱۳۱ = من و سلوت

۱۱- ن ۲۸، ۱۳۱، ۷۵، ۱۰۳ = نوشته گردد ؛ ن ۷۰، ۷۲، ۸۹، ۱۱۶ = نوشته می‌گردد

۱۲- ن ۱۳۱ = قلم قدم بر ؛ ن ۱۷۰ = قدم را به ؛ ن ۷۲ = قدم در ؛ ن ۲۸، ۷۵، ۱۰۳، ۸۹، ۱۱۶، ۴۱ = قدم بر

۱۳- ن ۸۹، ۱۰۳ = ارتحال ؛ ن ۴۱، ۲۸، ۷۰، ۷۲، ۷۵ = آن حال ؛ ن ۱۱۶ = الحال

۱۴- ن ۷۰، ۱۳۱، ۲۸، ۴۱، ۷۵، ۸۹، ۱۰۳ = محل ؛ ن ۷۲ = مُحل

۱۵- ن ۷۲ = چه کنم ؛ ن ۲۸، ۴۱، ۱۳۱، ۷۰، ۷۵، ۸۹، ۱۰۳ = چه گویم

۱۶- ن ۱۳۱ = که سر رشتهٔ ؛ ن ۲۸، ۴۱، ۷۰، ۷۲، ۷۵، ۸۹، ۱۰۳ = سررشته

۱۷- ن ۴۱ = از دل ؛ ن ۲۸، ۸۹، ۱۱۶، ۷۰، ۷۲، ۷۵، ۱۳۱ = از دست

۱۸- ن ۷۵، ۱۰۳، ۴۱، ۲۸، ۷۰، ۷۲ = رفته بود ؛ ن ۱۱۶ = رفته ؛ ن ۸۹ = رفته از

۱۹- ن ۱۱۶، ۸۹، ۴۱، ۲۸، ۷۰، ۷۵ = دل بر آن ؛ ن ۱۳۱، ۷۲ = بر دل

۲۰- ن ۲۸، ۷۵، ۴۱ = می‌گشت ؛ ن ۱۱۶، ۱۳۱، ۷۰، ۸۹، ۱۰۳ = می‌شد ؛ ن ۷۲ = باشد

۲۱- ن ۸۹ = زبان بر آن ناطق می‌گشت ؛ ن ۱۱۶، ۲۸، ۴۱، ۷۵، ۷۲، ۷۰، ۱۰۳ = زبان بر آن نطق می‌گشاد

نطق می‌گشاد، ضدّ آن بر ضمیر[۱] دل می‌گذشت. اگر[۲] در موافقت دل نطق[۳] و زبان توجه نموده می‌شد[۴]، قوّت تمیز از حفظ هیئات[۵] اتفاقی[۶] عاجز آمده شیوهٔ تعطیل[۷] برمی‌گرفت[۸] و صورت معقولیت[۹] از هر دو برمی‌خاست و افاعی[۱۰] افعال[۱۱] سیّئه را که هر یک[۱۲] در مقام لهو و لعب دنیای فریب درپوشیده حوری[۱۳] و رضوانی می‌نمود از پوست برآمده زهر ندامت[۱۴] در کام مرارت فرجام می‌ریختند[۱۵]. اطفال اعمال حسنه را که انتظار تولّد ایشان[۱۶] در رحم هلاک[۱۷] کرده بود.

یک‌یک[۱۸] به سوی مونت[۱۹] زنده گردیده تشنیع متولّد[۲۰] ناشده مردن خویش را

۱- ن ۷۰، ۱۳۱، ۱۰۳، ۸۹، ۱۱۶ = ضدّ آن بر ضمیر دل می‌گذشت ؛ ن ۴۱ = ضدّ آن بر ضمیر می‌گذشت ؛ ن ۲۸ = و چندان بر ضمیر دل نمی‌گذشت

۲- ن ۸۹ = اگر موافقت ؛ ن ۴۱، ۷۰، ۷۲، ۷۵، ۲۸، ۱۱۶ = اگر در موافقت

۳- ن ۷۲، ۷۰، ۷۵، ۲۸، ۱۰۳، ۱۱۶ = نطق دل و زبان ؛ ن ۱۳۱ = نطق و زبان ؛ ن ۴۱ = دل نطق و زبان

۴- ن ۲۸، ۴۱، ۷۲، ۷۰، ۷۵، ۸۹، ۱۰۳، ۱۱۶ = نموده می‌شد ؛ ن ۱۳۱ = نموده باشند

۵- ن ۲۸، ۴۱، ۸۹، ۷۵، ۱۳۱، ۱۰۳ = هیئت ؛ ن ۷۰، ۷۲، ۱۱۶ = حیات

۶- ن ۱۳۱، ۷۰، ۸۹، ۷۲، ۷۵، ۱۰۳ = اتفاقی ؛ ن ۱۱۶ = اتفاقیه ؛ ن ۴۱ = اتفاق ؛ ن ۲۸ = التفات

۷- ن ۲۸، ۱۰۳، ۷۲، ۸۹، ۷۰، ۷۵، ۴۱، ۱۱۶ = تعطیل ؛ ن ۱۳۱ = تعلیم

۸- ن ۷۲، ۷۰، ۸۹، ۱۱۶ = برمی‌گرفت ؛ ن ۱۳۱، ۷۵، ۴۱ = برمی‌گزید ؛ ن ۱۰۳ = می‌گزید

۹- ن ۱۳۱ = مفعولیت ؛ ن ۲۸، ۴۱، ۸۹، ۷۰، ۷۵، ۱۰۳، ۱۱۶ = معقولیت ؛ ن ۷۲ = مقبولیت

۱۰- ن ۴۱ = و افاعی ؛ ن ۲۸، ۱۱۶، ۸۹ و دیگر نسخ = افاعی

۱۱- ن ۸۹ = اعمال ؛ ن ۲۸، ۴۱، ۱۱۶، ۷۰، ۷۲، ۷۵، ۱۰۳، ۱۳۱ = افعال

۱۲- ن ۷۲ = هر یک در مکان ؛ ن ۱۳۱ = هر یک جا در مقام ؛ ن ۲۸، ۴۱، ۱۳۱، ۷۰، ۷۲، ۷۵، ۸۹، ۱۱۶ = هر یک در مقام

۱۳- ن ۲۸ = حورانی و رضوانی می‌نمودند ؛ ن ۷۰ = حوری و رضوانی می‌نمود ؛ ن ۱۱۶ = حوری در صورتی می‌نمود ؛ ن ۱۳۱ = حوری در صورت می‌نمود ؛ ن ۸۹، ۷۲، ۱۰۳، ۷۵ = حوری و رضوانی می‌نمودند ؛ ن ۴۱ = حوری و رضوان می‌نمودند

۱۴- ن ۸۹ = قدامت ؛ دیگر همهٔ نسخ = ندامت

۱۵- ن ۲۸، ۴۱، ۱۰۳، ۱۳۱، ۷۵، ۸۹، ۱۱۶ = می‌ریختند ؛ ن ۷۲ = می‌رخشند ؛ ن ۷۰ = ریختند

۱۶- ن ۱۳۱ = احتمال ؛ ن ۲۸، ۷۰، ۷۵، ۸۹، ۱۱۶ = انتظار ؛ ن ۱۳۱ = که ؛ ن ۴۱ = انتظام

۱۷- ن ۱۰۳، ۴۱، ۷۲، ۷۰، ۷۳، ۷۵، ۲۸ = هلاک ؛ ن ۸۹ = مفاک

۱۸- ن ۷۲ = یک‌یک به سوی موت زنده گردانیده ؛ ن ۲۸، ۷۰، ۷۵ = یک‌یک بسوی موت زنده گردیده ؛ ن ۱۱۶ = یک‌یک سوی موت زند گردید ؛ ن ۱۰۳ = یک‌یک سوی موت گردیده ؛ ن ۱۳۱ = و هر یک به سوی ..... ؛ ن ۴۱ = یک‌یک به سوی مونت زنده گردید ؛ ن ۸۹ = یک‌یک به سوی مودت زنده گردید.

۱۹- ن ۸۹ = مودت ؛ ن ۴۱ = مونت ؛ ن ۲۸، ۱۰۳، ۱۱۶، ۷۰، ۷۵ = موت

۲۰- ن ۱۳۱ = تولید خویش را ؛ ن ۷۰، ۷۲، ۲۸، ۴۱ = متولد ناشده مردن خویش را ؛ ن ۷۵ = متولد شده مردن

پیش یک‌یک از حواس[۱] و قوای برده به حلّ[۲] تقصیری بر من[۳] درست[۴] می‌کردند. طغیان مرض احتمال شفا را از شهربند مزاج سیلی زنان سر به صحرای آوارگی داده[۵]. امّید صحت پیراهن تسّلی را به نیل یأس درکشیده آرایش حلقهٔ ماتمتان گردیده. و هم[۶] را چه دیدم ؟ خفّاشی که چاشتگاه از هیبت صدایی[۷] بیدار گشته از خوابگاه سراسیمه پرواز گیرد[۸] و فی‌الحال[۹] از تابش[۱۰] نور آفتاب بر خاک فتور افتاده[۱۱] از بی‌بصری[۱۲] خویش با شقاوت خود[۱۳] رازگوید. عقل را[۱۴] چه دیدم ؟ دانشمندی مصروع که از صرع برخاسته دهشت‌ناک به هر سو نگرد. تقاضای دانش[۱۵] خواهد[۱۶] که زبانش به قول حق برگشاید[۱۷]، استیلای نشأهٔ صرع زبانش را در زیر دندان زجر خاید. دنیا مثل پیراهن کثیفی که کشمیری بیماری از تن برآورده[۱۸] افگنده باشد، موجب نفرت جان[۱۹] پاک گردیده.

ادامهٔ پاورقی از صفحهٔ قبل

خویش را ؛ ن ۸۹ = متولد ناشده مردن خود را

۱- ن ۱۰۳، ۱۱۶ = قوی و حواس ؛ ن ۲۸ = حواس و قوای ؛ ن ۴۱ = حواس و قوی

۲- ن ۷۲ = تعجیل ؛ ن ۸۹، ۱۱۶، ۴۱، ۳۸، ۱۰۳، ۷۰، ۱۳۱ = بحل

۳- ن ۷۵ = هر دم ؛ ن ۸۹، ۴۱، ۲۸، ۷۰، ۷۲، و غیره = بر من

۴- ن ۸۹ = راست ؛ ن ۴۱، ۱۱۶، ۲۸ و غیره = درست

۵- ن ۷۵ = باشد ؛ ن ۸۹، ۱۰۳، ۴۱، ۲۸، ۷۰، ۷۲، ۱۱۶، ۱۳۱ = داده

۶- ن ۲۸ = و همه ؛ ن ۷۲ = اهم ؛ ن ۱۳۱، ۷۰، ۷۵، ۸۹، ۴۱، ۱۱۶ = و هم را

۷- ن ۲۸، ۴۱، ۱۱۶، ۷۰، ۷۲، ۷۵، ۱۳۱ = صدای ؛ ن ۸۹ = صدا

۸- ن ۲۸، ۴۱ = گیرد ؛ ن ۸۹، ۱۱۶، ۱۳۱، ۷۲، ۱۰۳ = می‌نمود ؛ ن ۷۰ = نماید ؛ ن ۷۵ = کرد

۹- ن ۱۰۳، ۴۱ = و فی‌الحال ؛ ن ۱۱۶، ۸۹، ۲۸ = فی‌الحال

۱۰- ن ۴۱ = از تابش بر خاک فتور ؛ ن ۳۸، ۷۵، ۸۹ = از تابش نور بر خاک فتور ؛ ن ۱۰۳ = از تابش نور بر خاک قبور ؛ ن ۱۳۱ = از تابش نور آفتاب بر خاک فتور ؛ ن ۷۰، ۷۲، = از تابش بور بر خاک فتور

۱۱- ن ۷۵ = افتاد ؛ ن ۱۰۳، ۷۰، ۷۲، = می‌افتاد ؛ ن ۲۸، ۴۱، ۱۱۶، ۸۹ = افتاده

۱۲- ن ۷۰، ۸۹، ۱۱۶ = بی‌پروازی ؛ ن ۲۸، ۷۰، ۷۵، ۱۰۳، ۴۱، = بی‌بصری ؛ ن ۷۲ = بی‌پروائی

۱۳- ن ۲۸=خود رازگویند؛ن ۷۰،۷۵،۸۹،۱۰۳،۱۱۶،۴۱ = خود رازگوید؛ن ۷۲ = رازگوید؛ن ۱۳۱= خودرامی‌گفت

۱۴- ن ۱۳۱ = عمل را چه دیدم ؛ ن ۴۱ = عقل را چو دیدم ؛ ن ۲۸، ۷۰، ۷۵، ۸۹، ۱۰۳، ۱۱۶ = عقل را چه دیدم

۱۵- ن ۴۱، ۷۹، ۲۸، ۱۱۶ = تقاضای دانش ؛ ن ۷۰، ۷۲ = و تقاضای

۱۶- ن ۷۵ = خواهد بود ؛ ن ۸۹، ۱۰۳، ۴۱، ۱۱۶، ۲۸ = خواهد

۱۷- ن ۱۱۶، ۲۸، ۷۵، ۴۱ = برگشاید و ؛ ن ۸۹، ۷۰، ۷۲، ۱۳۱ = برگشاید.

۱۸- ن ۷۵، = برآورده ؛ ن ۴۱، ۸۹، ۱۱۶ = برآورده افکنده ؛ ن ۷۰، ۷۲، ۱۳۱، ۱۰۳ = بر افکنده

۱۹- ن ۸۹، = نفرت جان گردید ؛ ن ۴۱، ۲۸، ۱۰۳، ۷۰، ۷۲ = نفرت جان پاک گردیده

آخرت مثل[۱] هاتفی که هر دم[۲] ندای در دهد[۳] و خواهد که وجودش مشاهده نباشد دمبدم[۴] جان سراسیمه را به سوی خود خوانده[۵] و خود را به وی ننموده[۶]. وداع هستی مانند پیغام درشت[۷] بر زبان[۸] قاصد شرمگین‌ترین[۹] نیستی و دست گران آمده. سلام نیستی[۱۰] مانند خودستایی نوهنرمندان تنگ ظرف دمبدم از دل[۱۱] برلب سایه‌اندازگردیده[۱۲]. توجّه[۱۳] نواب صاحبی بر دروازهٔ[۱۴] شهر عدم[۱۵] نشسته و حجّازهٔ اجل را به زانو درآورده محمل جان را ازکوهان وی بازگشاده انتظار می‌کشد[۱۶]که جواب التماس بخشایش این فرصت[۱۷] به تاراج[۱۸] داده از دیوان رحمت نامتناهی[۱۹] الهی بر نفس[۲۰] اجابت[۲۱] سرشت نواب

۱- ن ۸۹ = شاید ؛ ن ۲۸، ۴۱، ۷۰، ۷۲، ۷۵، ۱۰۳ = مثل

۲- ن ۴۱ = مردم را ؛ ن ۲۸، ۷۰، ۷۲، ۷۵، ۸۹، ۱۰۳، ۱۳۱ = هر دم

۳- ن ۸۹ = در دهد و خواهد که وجودش ؛ ن ۱۱۶ = در دهد و وجودش خواهد و نباشد ؛ ن ۷۰، ۷۲، ۴۱، ۲۸، ۷۵، ۱۰۳، =۱۳۱ در دهد و وجودش مشاهده نباشد.

۴- ن ۱۱۶، ۲۸، ۷۰، ۷۲، ۷۵، ۸۹ = دمبدم جان سراسیمه را ؛ ن ۴۱، ۸۹، ۱۰۳ = دمبدم جان سراسیمه ؛ ن ۱۳۱ = جان دم بدن سراسیمه ؟

۵- ن ۲۸، ۷۰، ۷۲، ۱۰۳، ۴۱، ۷۹ = خوانده ؛ ن ۷۲، ۱۱۶، ۱۳۱ = خواند

۶- ن ۱۳۱ = به سعی بنماید ؛ ن ۲۸، ۷۰، ۷۵، ۷۲، ۸۹، ۱۰۳، ۴۱، ۱۱۶ = ننموده

۷- ن ۷۵ = درت ؛ ن ۱۳۱ = دوست ؛ ن ۴۱، ۱۱۶، ۲۸، ۷۰، ۷۲، ۸۹، ۱۰۳ = درشت

۸- ن ۲۸ = بزبان آوردهٔ قاصد ؛ ن ۷۰، ۷۲، ۱۳۱، ۷۵، ۱۰۳، ۴۱، ۱۱۶ = بر زبان قاصد ؛ ن ۸۹ = در زبان قاصد

۹- ن ۱۱۶، ۲۸ = شرمگین‌ترین نیستی و دست‌گران ؛ ن ۱۰۳ = شرمگین گران آمده ؛ ن ۷۰، ۷۲، ۸۹ = شرمگین بر تن هستی دوست گران ؛ ن ۴۱ = شرمگین بر تن هستی و دست گران

۱۰- ن ۲۸، ۸۹، ۴۱، ۷۲، ۷۰ = سلام نیستی ؛ ن ۱۳۱ = سلامتی

۱۱- ن ۱۱۶ = دهل ؛ ن ۲۸، ۴۱، ۷۰، ۷۰، ۷۲، ۷۵، ۸۹ = دل

۱۲- ن ۴۱، ۸۹، ۷۵، ۲۸، ۷۰، ۷۲، ۱۱۶ = گردیده ؛ ن ۱۰۳ = گشته.

۱۳- ن ۱۰۳، ۲۸، ۸۹، ۴۱ = توجهٔ نواب صاحبی ؛ ن ۷۰، ۷۲ = توجهٔ نواب صاحبم ؛ ن ۱۳۱ = توجهٔ نواب صاحب ؛ ن ۱۱۶ = توجهٔ نواب صاحبی‌ام

۱۴- ن ۷۰، ۷۲، ۷۵، ۸۹ = بر در دروازهٔ ؛ ن ۲۸ = بر دروازهٔ ؛ ن ۴۱، ۱۱۶ = بر در و دروازهٔ

۱۵- ن ۷۵ = شهر عدم حجازه عدم را ؛ ن ۸۹، ۲۸، = شهر عدم نشسته حجازهٔ اجل را ؛ ن ۱۰۳ = شهربند عدم نشسته ؛ ن ۷۰، ۷۲، ۷۵، ۱۱۶ = شهر عدم نشسته و حجازهٔ اجل را ؛ ن ۴۱ = شهر در ؟ عدم نشسته حجازه اجل را

۱۶- ن ۲۸، ۷۰، ۷۵، ۸۹، ۱۱۶، ۴۱ = می‌کشید ؛ ن ۷۲، ۱۰۳، ۱۳۱ = می‌کشد.

۱۷- ن ۱۳۱ = آن فرصت ؛ ن ۷۰ = فرصت ؛ ن ۲۸، ۷۲، ۷۵، ۸۹، ۱۰۳، ۴۱، ۱۱۶ = این فرصت

۱۸- ن ۷۵ = بتاراج حال از ؛ ن ۸۹، ۱۰۳، ۱۱۶، ۲۸، ۴۱، ۱۳۱ = بتاراج داده از

۱۹- ن ۱۳۱ = رحمت نامتناهی الهی ؛ ن ۲۸، ۷۰، ۷۲، ۷۵، ۸۹، ۴۱، ۱۱۶ = رحمت الهی

۲۰- ن ۱۰۳ = به نفس ؛ ن ۷۵، ۸۹، ۲۸، ۴۱ = بر نفس ؛ ن ۱۱۶ = نبض

۲۱- ن ۷۰، ۷۲، ۱۱۶ = حیات سرشت ؛ ن ۸۹ = اجازت سرشت ؛ ن ۲۸، ۷۵، ۱۰۳، ۱۳۱، ۴۱ = اجابت سرشت

قبله‌گاهی[۱] فرودآید[۲].

الحمدالله[۳] والمنه که تقرّب[۴] آن مخدوم[۵] در دادگاه الهی معلوم همگنان گشت و پروانچهٔ تجدید حیات این مخلص از دیوان رحمت[۶] نامتناهی حاصل گردید[۷]. اکنون التماس از عطوفت آن پروردهٔ نعیم اسرار الهی و سرگروه[۸] جنود فیوضات نامتناهی آن است که توجه عالی بر این مصروف دارند که تتمهٔ حیات مجهول‌الکمیت بر وجهی طی شود که[۹] چون این نوبت قفل از در قفس گشوده گردد[۱۰] مرغ روح به بال[۱۱] بشاشت پر گشاید[۱۲] نه سر خجالت[۱۳] در زیر بال درکشد. صاحبا![۱۴] از مرض تازه[۱۵] که امّید صحت[۱۶] به جهت شگون[۱۷] خاتم‌الامراض خطابش داده[۱۸] چنین معلوم می‌شود که ایّام حرمان ملازمت به طول

۱- ن ۷۰ = قبله‌گاهم ؛ ن ۱۱۶ = قبله‌گاهی‌ام ؛ ن ۱۳۱ = قبله‌گاه ؛ ن ۲۸، ۷۲، ۷۵، ۸۹، ۱۰۳، ۴۱ = قبله‌گاهی

۲- ن ۱۱۶ = فرود آمده ؛ ن ۲۸، ۴۱، ۸۹، ۷۰، ۷۲، ۷۵، ۱۰۳، ۱۳۱ = فرود آید

۳- ن ۸۹ = اللهالحمد ؛ ن ۸۹، ۴۱ = اللهالحمدوالمنة ؛ ن ۲۸ = بعد اللهالحمد و المنت ؛ ن ۷۰، ۷۲ = الحمداللهوالمنة

۴- ن ۷۲ = قرب ؛ ن ۲۸، ۷۰، ۸۹، ۷۵، ۱۳۱، ۴۱، ۱۱۶ = تقرب ؛ ن ۱۰۳ = تقدم

۵- ن ۷۰ = مخدوم در درگاه ؛ ن ۲۸، ۷۵، ۸۹ = مخدوم درگاه الهی ؛ ن ۴۱، ۱۱۶، ۷۲، ۱۰۳ = مخدوم در درگاه الهی

۶- ن ۲۸، ۷۰، ۸۹، ۱۰۳، ۴۱، ۱۱۶ = رحمت نامتناهی ؛ ن ۱۳۱ = رحمت الهی ؛ ن ۷۲ = متناهی

۷- ن ۱۳۱ = گشت ؛ ن ۲۸، ۷۰، ۷۲، ۸۹، ۱۰۳ = گردید ؛ ن ۷۵ = کرد.

۸- ن ۲۸، ۴۱، ۸۹، ۱۰۳، ۷۵، ۱۳۱، ۷۰ = سرگروه جنود فیوضات ؛ ن ۷۲، ۱۱۶ = سرگروه فیوضات ؛ ن ۷۰ = سرگروه فیوضات اسرار نامتناهی

۹- ن ۷۰ = که چون این نوبت قفل در قفس ؛ ن ۱۳۱ = و قفل از در نفس ؛ ن ۷۵، ۱۰۳، ۷۲ = این نوبت قفل از در قفس ؛ ن ۲۸ = که چون این کشیده گردد ؛ ن ۱۱۶ = که چون این نوبت قفل از قفس ؛ ن ۸۹ = که چون این نوبت قفل ار در کشیده گردد

۱۰- ن ۷۲ = کشیده شود ؛ ن ۲۸، ۷۰، ۱۳۱ = گشوده گردد ؛ ن ۸۹، ۴۱، ۱۱۶، ۷۵ = کشیده گردد

۱۱- ن ۸۹، ۴۱ = ببال ؛ ن ۲۸، ۱۱۶، ۷۰، ۷۲، ۷۵، ۱۰۳ = بال

۱۲- ن ۸۹، ۴۱ = پر کشاید ؛ ن ۷۵، ۱۰۳، ۲۸، ۷۰ = برگشاید

۱۳- ن ۷۵ = نه سر خجالت در زیر پر کشد ؛ ن ۱۰۳ = نه سر خجالت در زیر بار کشد ؛ ن ۸۹ = نه سر خجلت در زیر بال درکشد ؛ ن ۱۱۶ = و سر خجالت در زیر بال درکشد ؛ ن ۲۸ = نه سر به خجالت در زیر بال درکشد ؛ ن ۴۱ = نه سر خجالت در زیر بال درکشد

۱۴- ن ۴۱، ۲۸، ۸۹ = صاحب ؛ ن ۱۱۶ ، ۷۰ = خداوندا ؛ ن ۸۹ = صاحبا

۱۵- ن ۲۸، ۸۹، ۴۱ = مرض تازه ؛ ن ۱۱۶، ۷۲، ۷۰ = امروز

۱۶- ن ۲۸، ۷۵، ۷۲، ۸۹، ۱۱۶ = امید صحّت ؛ ن ۷۰ = امید صحبت ؛ ن ۴۱ = امید که صحبت

۱۷- ن ۴۱، ۷۰، ۱۱۶ = شگون ؛ ن ۸۹، ۷۲، ۲۸، ۷۵ = سکون

۱۸- ن ۴۱، ۸۹، ۲۸، ۱۱۶ = خطابش داده چنین ؛ ن ۷۵ = خطابش که چنین ؛ ن ۷۰، ۷۲، ۱۳۱ = خطابش دادند چنین

می‌انجامد. معالجان وعدهٔ حمام به یک ماه دیگر می‌دهند. این بار[1] بغایت بر دلم گرانی می‌کند والا[2] بار جراحت بدنی را استخوان و پی می‌کشد[3] تصدیع از اندازه[4] برگذشت. محل دعاست. الله‌تعالی ذات[5] والاصفات آن منبع[6] ذوق را طائر کنگرهٔ عرش گرداناد و از ایثار جواهر کمال بر فرق استعداد تربیت یافتگانش خصوصاً عرفی محتاج، منت نهاد.

بحق[7] محمدواله‌واصحابه‌الامجاد

رقعهٔ پنجم [8]

(رقعه که مولانا عرفی به حسین ثنائی نوشته)

عمرها رفت که زبان[9] مروّت سرشت[10] ملازمان از[11] پرسش حال تنها ماندگان تلخ کام احساس مرارت[12] ننگ نفرموده‌اند. و اگر به مقتضای اشتهای[13] روحانی خلوای وحدت نوش‌جان می‌فرمایند، تشویش[14] هجوم مگسان هماطیران قدس از دست و دهان[15] حلاوت

۱- ن ۴۱، ۸۹، ۲۸، ۱۱۶ = این بار بغایت بر دلم ؛ ن ۷۵ = این بار بر دلم بغایت

۲- ن ۸۹، ۴۱، ۲۸، ۱۱۶ = و الّا ؛ ن ۷۰، ۷۲ = الا

۳- ن ۱۱۶، ۲۸ = جراحت بدنی را استخوان و پی می‌کشد ؛ ن ۷۲، ۴۱ = جراحت بدنی را استخوان و پی می‌کشند ؛ ن ۷۰ = جراحت بدنی را استخوان و پی می‌گشاید

۴- ن ۲۸، ۴۱، ۷۰، ۷۲ = اندازه بر گذشت ؛ ن ۸۹ = اندازه گذشت ؛ ن ۱۰۳ = اندازه درگذشت

۵- ن ۲۸ = ذات واجب الاذعان ؛ ن ۴۱، ۸۹، ۱۱۶، ۷۰، ۷۲، ۷۵ = ذات والاصفات

۶- ن ۲۸، ۴۱، ۸۹، ۷۰، ۷۲، ۷۵ = آن منبع ؛ ن ۱۰۳، ۱۱۶ = منبع

۷- ن ۴۱ = بحق محمد و آله و اصحاب‌الامجاد ؛ ن ۸۹، ۲۸، ۱۰۳ = بحق محمد و آله الامجاد

۸- این رقعه در بیاض ۸۰۸۰۶ دانشگاه عثمانیهٔ هند (مأخد ۱۳۱)، کلیّات عرفی در موزهٔ بریتانیا (مأخذ ۲۸)، کلیّات عرفی درکتابخانهٔ مجلس شورای ملّی سابق تهران (مأخذ ۴۱)، بیاض نمره ۲۴۶۵ و ۲۵۹۱ (مأخذ ۷۸ و ۸۲) محفوظ درکتابخانهٔ دانشگاه تهران یافت شد. در بیاض ۲۴۶۵ تخاطب به حکیم‌ابوالفتح است

۹- ن ۲۸ = که با زبان ؛ ن ۱۳۱، ۷۸، ۸۲، ۴۱ = که زبان

۱۰- ن ۲۸، ۷۸، ۴۱ = مروّت ؛ ن ۸۲، ۱۳۱ = مروّت سرشت

۱۱- ن ۲۸، ۷۸، ۸۲، ۴۱ = از ؛ ن ۱۳۱ = آن

۱۲- ن ۲۸، ۴۱ = مرارت ننگ نفرموده ؛ ن ۷۸ = مرارت نیک نفرموده ؛ ن ۸۲، ۱۳۱ = مرارت نفرموده

۱۳- ن ۸۲ = استشمام ؛ ن ۲۸، ۷۸، ۴۱، ۱۳۱ = اشتهای

۱۴- ن ۸۲ = و تشویش ؛ ن ۲۸، ۴۱، ۱۳۱، ۷۸ = تشویش

۱۵- ن ۲۸ = دست دودمان حلاوت ؛ ن ۴۱ = دست و دهان خلافت ؛ ن ۷۸ = دست و زبان حلاوت ؛ ن ۸۲، ۱۳۱ = دست و دل حلاوت

سنج[۱] دور باد و اگر با[۲] مخدّرات عشرت سرای معانی خلوت دارند عشرت مخلّد و نتیجهٔ معاشرت سریع‌الظهور باد و اگر از رهگذر سوانح روزگار غبار کدورتی بر آیینهٔ ضمیر الهام تصویر[۳] نشسته، اشعاری بفرمایند[۴] که موافقت ظنّی[۵] به مشارکت یقینی مبدل[۶] شود و اگر عیاداً بالله از آنجا که شعبده بازیهای سپهر[۷] بازیچهٔ طراز سیمیا پرواز است از ناصیهٔ اعمال مخلصان حجیم‌الاخلاص نقش تقصیری که فی‌الحقیقت نمودنی[۸] بوده است مشاهده افتاده[۹] بیگناهان انتقام دوست را حوصلهٔ تأخیر عقوبت نیست. به هر حال[۱۰] جوابی که معشّر بر کیفیت حال بوده باشد شفقت فرمایند. امّید که غیر از[۱۱] دو احتمال اول[۱۲] را در حوصلهٔ وقوع گنجایشی نبوده باشد.

والسلام‌علی من اتبع‌الهدی.

۱- ن ۷۸ = که سنج دور باده ؛ ن ۲۸ = سنج ورود باده ؛ ن ۸۲، ۴۱ = سنج و در باده

۲- ن ۷۸، ۴۱، ۲۸، ۱۳۱ = و اگر ؛ ن ۸۲ = و اگر چنانکه

۳- ن ۴۱ = تصوّر ؛ ن ۸۲، ۷۸، ۲۸، ۱۳۱ = تصویر

۴- ن ۲۸، ۴۱ = بفرمایند ؛ ن ۷۸، ۸۲، ۱۳۱ = فرمایند

۵- ن ۴۱ = موافقت ظنی به مشارکت یقینی ؛ ن ۲۸ = موافقت ظن بشارت یقینی ؛ ن ۸۲ = موافقت ظنی به مشارکت یقین ؛ ن ۱۳۱ = موافقت ظن به مشارکت یقین ؛ ن ۷۸ = موافقت ظنی را به مشارکت یقینی

۶- ن ۷۸، ۲۸، ۴۱ = سازد ؛ ن ۸۲، ۱۳۱ = شود

۷- ن ۸۲ = فلک ؛ ن ۲۸، ۴۱، ۷۸، ۱۳۱ = سپهر

۸- ن ۸۲ = نمودنی نموده است ؛ ن ۴۱، ۲۸، ۷۸ = نمودنی بود است

۹- ن ۷۸، ۸۲، ۱۳۱ = مشاهده افتاده ؛ ن ۴۱ = شاهد افتاد

۱۰- ن ۱۳۱، ۸۲ = به همه حال ؛ ن ۲۸، ۴۱، ۷۸ = به هر حال

۱۱- ن ۲۸، ۴۱، ۷۸، ۸۲ = غیر دو ؛ ن ۱۳۱ = غیر از دو

۱۲- ن ۲۸ = دل را ؛ ن ۴۱، ۱۳۱، ۷۸، ۸۲ = اوّل را

رقعهٔ ششم[۱]
(به خدمت[۲] محبوب‌القلوبی ملاظهوری نوشته)

خجسته شالی که نسیم جامهٔ عنبربیز[۳] ماه کنعان و شمیم حلّهٔ عبیرآمیز[۴] غلمان و حوران[۵] به هوای دریوزهٔ عطر پیرامن[۶] دامنش سایر و زایرند، رسید. مانند سجادهٔ[۷] طاعات ریااندیشان صوامع تزویر و طامات آرایش دوش رعونت[۸] و امتیازشو[۹] به مشابه طوق عبودیت طاعت[۱۰] پیشگان معابد[۱۱] صدق و صفا طرازگردن عزت و افتخارگردید. سبحان‌الله این چه نرم‌قماشی است که دوش و گردن را از معانقه و دست را از لمس[۱۲] آمیزش ساعد[۱۳]

۱- این رقعه درکلیّات عرفی محفوظ در موزهٔ بریتانیا (ن ۲۸)، کلیّات عرفی محفوظ درکتابخانهٔ مجلس شورای ملی سابق تهران (نسخهٔ ۴۱)، در بیاض ۱۰۸۸ (ن ۱۹۱)، ۱۰۹۰ (ن ۷۰)، ۱۹۹۵ (ن ۷۱)، هر سه محفوظ در کتابخانهٔ خدابخش پتنه هند، مجموعه منشئات ۸۰۸۰۶ (ن ۱۳۱) محفوظ در دانشگاه عثمانیهٔ حیدرآباد، بیاض ۵۰/۲۵۳ محفوظ درکتابخانهٔ دانشگاه علی‌گره هندوستان (ن ۷۳)، ۸۹۱۰۵۵۲۸ درکتابخانهٔ دانشگاه علی‌گره (ن ۷۲)، مجموعه به شمارهٔ ۲۵۹۱ (ن ۸۲)، جنگ ۳۰۹۸ (ن ۱۰۳)، جنگ ۳۳۴۹ (ن ۹۰)، هر سه در دانشگاه تهران ، جنگ ۴۸۶۴ (ن ۱۰۳)، دانشگاه تهران یافت شد و نیز در ۳۰۹۸ (ن ۸۹) دانشگاه و جنگ ۳۴۵۷ مجلس شورای ملی (ن ۱۲۰) یافت شد

۲- در ن ۸۲ نامه از طرف ملاظهوری به عرفی است. مطابق ن ۱۰۳، ۲۸، ۱۹۱، ۷۰، ۱۳۱، ۷۲، ۹۰ این نامهٔ عرفی است به ملاظهوری و مطابق ن ۱۹۱ نامه به ملانظیری نوشته شده بود

۳- ن ۷۱، ۷۳، ۲۸، ۱۹۱، ۷۰، ۷۲، ۸۹، ۱۰۳، ۱۲۰، ۹۰ = عنبر بیز ؛ ن ۴۱ = عنبر آمیز ؛ ن ۸۲ = عبیربیر ؛ ن ۱۳۱ = مشک بیز

۴- ن ۱۹۱، ۷۳، ۷۲ = عطرآمیز ؛ ن ۷۱، ۸۹، ۹۰ = عبیرآمیز ؛ ن ۴۱، ۷۰، ۲۸، ۱۰۳، ۸۷ = عنبرآمیز

۵- ن ۹۰، ۱۰۳ = حوران و غلمان ؛ ن ۱۲۰ = قلمان و حوران ؛ ن ۴۱، ۷۱، ۷۲، ۲۸، ۷۳ = رضوان ؛ ن ۷۰، ۱۳۱، ۱۹۱، ۸۹، ۸۲ = حوران

۶- ن ۹۰ = عطر دامنش ؛ ن ۱۰۳ = عطر پیرامن را سائر ؛ ن ۲۸، ۴۱ و دیگر همهٔ نسخ = عطر پیرامن دامنش

۷- ن ۹۰ = به طرز سجادهٔ ؛ ن ۴۱، ۲۸ و دیگر نسخ = مانند سجّادهٔ

۸- ن ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۲۸، ۴۱ = رعونت‌واعتبار ؛ ن ۷۰ = رعونت ؛ ن ۱۹۱، ۱۳۱، ۱۰۳، ۹۰، ۸۹، ۱۲۰ =رعونت‌امتیاز

۹- ن ۱۲۰، ۸۲، ۱۰۳ = شدوبه‌مشابه ؛ ن ۱۳۱، ۴۱، ۸۹، ۱۹۱ = ومشابه ؛ ن ۱۰۳ = وبمشابه ؛ ن ۲۸، ۹۰ به‌مشابه

۱۰- ن ۸۹، ۴۱ = عبودیت طاعت پیشگان ؛ ن ۲۸ = عبودیت‌پیشگان ؛ ن ۸۲، ۱۹۱، ۱۲۰، ۷۰، ۷۱، ۱۳۱، ۷۳، ۱۰۳ = عبودیت سکّان ؛ ن ۹۰ = عبودیت و سکّان

۱۱- ن ۲۸ = مجابد ؛ ن ۴۱ و دیگر همهٔ نسخ = معابد

۱۲- ن ۴۱ = دست را از لمس آمیزش ؛ ن ۸۲، ۸۹، ۹۰، ۱۰۳، ۷۲ = دست را از لمس و آمیزش ؛ ن ۱۲۰، ۱۳۱ = دست از لمس و آمیزش

۱۳- ن ۱۲۰، ۴۱، ۷۳، ۱۰۳، ۲۸، ۹۰، ۷۰ = ساعد سیمین و سینهٔ بلورین ؛ ن ۸۹ = ساعد و سینهٔ بلورین ؛ ن ۱۳۱ = سینهٔ بلورین و ساعد سیمین

سیمین و سینهٔ بلورین حوری نژادان کشمیر و طراز مستغنی دارد[۱]. تبارک‌الله این چه شکسته[۲] رنگی است که آرزوی[۳] مشابهتش تخم یرقان در ساحت رنجوری نرگس‌زار[۴] آهـو چشـمان هرات و شیراز می‌کارد.[۵]

این[۶] شال که وصفش نه حد تقریر است　　آیـــات رعـــونت مـــرا تـفسیر است
نـامش[۷] نکـنی قـماش کشـمیر، کـزو[۸]　　صــد رخـنه بـه کـار مـردم کشـمیر است

ایـــن[۹] شـــال کـــه داده صـــد کـتان را الزام[۱۰]
رنگ از رخ زرد مـــــــن گـــــــرفتست[۱۱] بـــوام
تـــا گـــونهٔ زعـــفران ز وی[۱۲] نسـبت خـواست[۱۳]
در خـــــنده زدن لب و دهـــــــان است تـــمام

۱- ن ۹۰ = مستغنی پندارد ؛ ن ۱۰۳، ۸۹، ۸۲، ۲۸، = مستغنی می‌دارد ؛ ن ۴۱، ۱۹۱، ۷۰، ۷۱ و غیره = مستغنی دارد

۲- ن ۴۱، ۷۱، ۷۰، ۷۲، ۷۳، ۸۹، ۸۲، ۲۸ = چه شکسته رنگ است ؛ ن ۱۹۱، ۱۰۳ = چه رنگ است ؛ ن ۱۳۱ = چه رنگ که

۳- ن ۱۰۳، ۲۸، ۴۱، = از روی ؛ ن ۹۰، ۸۹، ۸۲، ۱۹۱، ۷۰، ۱۲۰ = آرزوی

۴- ن ۹۰ = نرگس آهو چشمان ؛ن ۴۱ و غیره = نرگس زار آهو چشمان

۵- ن ۸۲ = می‌نگارد ؛ ن ۸۹، ۱۰۳، ۹۰، ۴۱، ۲۸، ۱۹۱، ۷۰، ۷۱، ۱۳۱، و غیره = می‌کارد.

۶- ن ۷۳، ۱۳۱، ۲۸، ۴۱، ۹۰، ۱۰۳، ۸۹، = این شال ؛ ن ۷۱، ۷۰، ۷۲، ۱۹۱، ۸۲، ۱۲۰ = آن شال

۷- ن ۷۲، ۱۹۱، ۱۳۱، ۲۸، ۸۹، ۸۲، ۴۱، ۱۲۰ = نامش نه کمی ؛ ن ۷۳ = نامش نه بری ؛ ن ۷۰، ۷۱، ۹۰، ۱۰۳ = ناخن فگن

۸- ن ۷۰ = بود ؛ ن ۴۱، ۲۸، و دیگر همهٔ نسخ = کزو

۹- ن ۲۸، ۴۱، ۱۳۱، ۸۹ = این ؛ ن ۷۰، ۷۱، ۸۲ = آن (این رباعی در نسخ ۷۲، ۷۳، ۱۹۱، ۹۰، ۱۰۳ = یافت نشد)

۱۰- ن ۸۹، ۷۱، ۱۳۱، ۴۱ = الزام ؛ ن ۲۸ = آلام ؛ ن ۷۰ = آرام

۱۱- ن ۸۹ = گرفته بوام ؛ ن ۴۱ = گرفتست توام ؛ ن ۲۸، ۷۰ = گرفتست بوام

۱۲- ن ۱۳۱ = به آن ؛ ن ۲۸ = برو ؛ ن ۷۰، ۸۹ = بوی ؛ ن ۴۱، ۷۱ = زوی

۱۳- ن ۷۱، ۷۰، ۲۸، ۴۱، ۸۹ = خواست ؛ ن ۱۳۱ = جست

این[۱] شال که یادگار[۲] صد دوش و تن است
آرایش دوش[۳] لعبتان دکن است
بس نازک و باریک و[۴] درشت آمده است
گوئی به صفت پردهٔ ناموس[۵] من است

زیاده[۶] حد وصف نداشت. عاقبت امور به خیر باد.

رقعهٔ هفتم[۷]

(ملّا عرفی در معذرت تهمتی به شیخ فیضی نوشته[۸])

معصیتی که نسبتش به طبیعت[۹] عصمت سرشت ارباب بزم[۱۰] وفاق روا می‌دارند[۱۱] از طینت[۱۲] معصیت گرای[۱۳] رعایای نفاق صدورش بدیع[۱۴] می‌نماید بلکه ظن غالب آن

۱- ن ۲۸، ۸۹، ۴۱، ۷۳ = این شال ؛ ن ۷۱، ۷۰، = آن شال (این رباعی در نسخ ۸۲، ۹۰، ۱۰۳، ۱۹۱، ۷۲، ۱۳۱ یافت نشد)

۲- ن ۲۸، ۴۱، ۷۰، ۷۱، ۸۹ = یادگار ؛ ن ۷۳ = آرایش

۳- ن ۲۸ = دوش لعبتان چین و دکن ؛ ن ۷۱، ۷۰، ۷۳، ۴۱ = دوش لعبتان دکن ؛ ن ۸۹ = لعبتان شهر دکن.

۴- ن ن ۴۱ = درشت ؛ ن ۲۸، ۷۰ = درست

۵- ن ۲۸، ۸۹ = تزویر ؛ ن ۴۱ = تدبیر ؛ ن ۷۰، ۷۳، ۷۱ = ناموس

۶- ن ۴۱ = آثار نوادر مرحمت و اشفاق مانند ایثار جواهر دعای عرفی مشتاق از ننگ منزه‌باد (کذا) ؛ ن ۷۰، ۷۱ = زیاده حد وصف نداشت . عافیت امور بخیر باد؛ ن ۱۰۳ = والسلام ؛ ن ۲۸ = آثار نوادر مرحمت و اشفاق مانند. ایثار جواهر ذاتی عرفی مشتاق ننگ تأمل (کذا) منزه باد. والدعا.

۷- این رقعه در بیاض ۱۰۹۰، خدابخش، پتنه (ن ۷۰)، مجموعهٔ انتخاب رقعات شمارهٔ ۵۰/۱۶۷۰، دانشگاه علی‌گره (ن ۶۹)، کلیّات عرفی در موزهٔ برطانیه (ن ۲۸)، بیاض ۴۴۹۳ کتابخانهٔ آستانهٔ قدس، مشهد (ن ۹۳)، جنگ ۴۸۶۴ دانشگاه تهران (ن ۱۰۳)، کلیّات عرفی در مجلس شورای ملی سابق تهران (ن ۴۱) یافت شد.

۸- عنوان رقعه باین طور هست: ن ۱۰۳ = رقعه که مولانا عرفی به شیخ فیض نوشته ؛ ن ۹۳ = رقعه که مولانا عرفی شیرازی به مولانا شیخ فیضی آگره نوشته ؛ ن ۷۰ = ملاعرفی در معذرت به تهمتی به شیخ فیضی نوشته.

۹- ن ۴۱، ۲۸، ۱۳، ۷۰، ۶۹ = طبیعت ؛ ن ۹۳ = طینت

۱۰- ن ۴۱، ۷۰، ۹۳، ۶۹، ۱۰۳ = ارباب وفاق ؛ ن ۲۸ = ارباب بزم وفاق

۱۱- ن ۲۸ = روا می‌دهد ؛ ن ۷۰، ۶۹، ۱۰۳، ۹۳، ۴۱ = روا می‌دارند

۱۲- ن ۴۱، ۲۸، ۱۰۳، ۷۰، ۶۹ = طینت ؛ ن ۹۳ = طبیعت

۱۳- ن ۴۱ = معصیت گذاری ؛ ن ۲۸، ۹۳، ۱۰۳، ۶۹، ۷۰، = معصیت گرای

۱۴- ن ۲۸، ۴۱، ۱۰۳، ۶۹، ۷۰ = بدیع ؛ ن ۹۳ = بعید

است[۱] که موثرات عالم علوی[۲] که حاملهٔ نُطَف[۳] سوانح و زایندهٔ اطفال[۴] حوادثند حوصلهٔ قبول مایهٔ این نطفهٔ بدیع‌الوجود نداشته باشند. تعمیر پایهٔ[۵] نطفگی و تخمیر مایهٔ[۶] طفولیت و تسهیل[۷] زادن و تعین اسم خود را[۸] احتمال[۹] چند است مرهون[۱۰] باشد[۱۱] محالات و اغلط ممتنعات بنابراین مقدّمات که عقل اول را ملزم و نفس کلّی[۱۲] را ابکم دارد صدور[۱۳] این سانحهٔ بدیعه متضمّن یکی از این[۱۴] سه وجه است. اوّل ساده‌لوحی[۱۵] ولوح طبیعت[۱۶] رنگ‌آمیز مانی[۱۷] و حاشیهٔ[۱۸] صدر پیش‌گاه نگارخانهٔ چینی[۱۹] چگونه ساده تواند بود. دوم بدگمانی[۲۰] در حق دوستان یقینی[۲۱]، و این خود مباد که ثبوت بطلانش محتاج[۲۲] دلیل و برهان نیست. سوم عداوت طالع بدشگون و خاصیت[۲۳]

۱- ن ۷۰، ۹۳، ۲۸، ۱۰۳، ۴۱ = آن است ؛ ن ۶۹ = این است
۲- ن ۹۳، ۱۰۳، ۶۹، ۷۰، ۲۸ = علوی که حاملهٔ ؛ ن ۴۱ = علوی حامله
۳- ن ۴۱ = نطفهٔ ؛ ن ۶۹، ۷۰، ۲۸، ۹۳، ۱۰۳ = نطفِ
۴- ن ۱۰۳ = اطفال حوصلهٔ قبول ؛ ن ۹۳، ۴۱، ۷۰، ۶۹ = اطفال حوادثند حوصلهٔ قبول ؛ ن ۲۸ = اطفال حوادثند قبول
۵- ن ۲۸، ۱۰۳، ۴۱ = مایهٔ ؛ ن ۹۳، ۷۰، ۶۹ = پایهٔ
۶- ن ۴۱ = مادّه ؛ ن ۲۸، ۹۳، ۱۰۳، ۶۹، ۷۰ = مایهٔ
۷- ن ۲۸، ۹۳، ۶۹، ۷۰، ۱۰۳ = تسهیل زادن ؛ ن ۴۱ = تفین زادن
۸- ن ۴۱ = اسم خود را ؛ ن ۲۸، ۶۹، ۷۰، ۹۳، ۱۰۳ = اسم خود
۹- ن ۲۸، ۷۰، ۴۱، = احتمال چند ؛ ن ۶۹ = احتمالی چندان ؛ ن ۹۳ = احتمال چندان ؛ ن ۱۰۳ = احتمالی چند
۱۰- ن ۲۸ = مرهوق ؟ ؛ ن ۹۳، ۱۰۳، ۴۱، ۶۹، ۷۰ = مرهون .
۱۱- ن ۴۱ = شد ؛ ن ۲۸، ۹۳، ۱۰۳، ۶۹، ۷۰ = باشد
۱۲- ن ۲۸، ۴۱ = کلی ؛ ن ۹۳، ۱۰۳ ، ۶۹، ۷۰ = کل
۱۳- ن ۹۳ = صدور سانحه ؛ ن ۱۰۳، ۲۸، ۴۱، ۶۹، ۷۰ = صدور این سانحه
۱۴- ن ۲۸، ۴۱، ۹۳، ۱۰۳ = از سه ؛ ن ۶۹، ۷۰ = ازین سه
۱۵- ن ۲۸ = ساده لوح طبیعت ؛ ن ۹۳، ۱۰۳، ۶۹، ۷۰، ۴۱ = ساده لوحی و لوح طبیعت
۱۶- ن ۲۸، ۴۱، ۹۳ = رنگ ؛ ن ۱۰۳، ۶۹، ۷۰ = زنگ
۱۷- ن ۹۳، ۲۸، ۱۰۳، ۴۱ = مانی ؛ ن ۶۹، ۷۰ = ما
۱۸- ن ۹۳ = صدر پیشگاه ؛ ن ۴۱، ۱۰۳، ۶۹، ۷۰ = حاشیهٔ صدر پیشگاه
۱۹- ن ۱۰۳ = چین ؛ ن ۴۱، ۲۸، ۹۳، ۶۹، ۷۰ = چینی
۲۰- ن ۱۰۳، ۲۸ = گمانی در حق ؛ ن ۹۳، ۴۱، ۶۹، ۷۰ = بد گمانی در حق
۲۱- ن ۴۱ = تعین ؟ ؛ ۲۸، ۹۳، ۶۹، ۷۰، ۱۰۳ = نقیتی
۲۲- ن ۱۰۳ = محتاج به دلیل ؛ ن ۲۸، ۴۱، ۹۳، ۶۹، ۷۰ = محتاج دلیل
۲۳- ن ۴۱ = و خاصه ؛ ن ۲۸، ۹۳، ۱۰۳، ۷۰ = خاصیت

بخت واژگون عرفی که سعادت مشتری را نحوست ذنب و دریچهٔ آفتاب[۱] را دروازهٔ شب می‌گرداند[۲] و شکل این معنی را بر صحیفهٔ[۳] اندیشهٔ ابد اعیان کن فیکون حکم صورت شیرین[۴] بر لوح بیستون دارد. تفاوت این[۵] است که آن[۶] در نهایت حسن است و این در غایت زشتی. بنابراین خجالت مآبی صورت است و رنجش ملازمان[۷] بی‌معنی.

زمن به کیش محبّت[۸] خطاست رنجیدن   که اطلاع برین بخت واژگون داری

رقعهٔ هشتم[۹]

(ملّاعرفی به سفارش تاجری به یکی از امراء نوشته)

در بدو ازل[۱۰] که فیاض حقیقی جل شأنه[۱۱] صورت عالم کون و فساد را، که بارگاه معاملات اصحاب استکمال است، از لوح مشتبت بر صحیفهٔ شهادت شرف نگارش عطا فرمود، هر یک از اسمای صفات را با صانع[۱۲] صنعت خاص و ابداع بدعتی ممتاز، که مقتضای ماهیت اوست، منسوب[۱۳] داشت تا از انواع صنایع و بدایع گوناگون سرمایهٔ لایق و پیرایهٔ موافق

۱- ن ۲۸، ۷۰، ۹۳، ۱۰۳، ۴۱ = آفتاب ؛ ن ۶۹ = خورشید

۲- ن ۹۳ = می‌سازد ؛ ن ۱۰۳، ۲۸، ۴۱، ۶۹، ۷۰ = می‌گرداند

۳- ن ۴۱، ۱۰۳ = بر صفحهٔ اندیشهٔ ابد اعیان ؛ ن ۲۸ = بر صحیفهٔ ابد اعیان ؛ ن ۹۳، ۶۹، ۷۰ = بر صحیفهٔ اندیشهٔ ابد اعیان

۴- ن ۱۰۳ = حکم شیرین و بیستون ؛ ن ۴۱، ۹۳، ۶۹، ۷۰ = حکم صورت شیرین بر لوح بیستول ؛ ن ۲۸ = صورت شیرین بر لوح بیستون.

۵- ن ۹۳ = آن ؛ ن ۱۰۳، ۲۸، ۴۱، ۶۹، ۷۰ = این

۶- ن ۱۰۳ = او در غایت حسن است و این در نهایت زشتی ؛ ن ۴۱، ۲۸، ۶۹، ۷۰، ۹۳ = آن در نهایت حسن است و این در غایت زشتی .

۷- ن ۲۸، ۴۱، ۹۳، ۱۰۳ = ملازمان ؛ ن ۶۹، ۷۰ = ما

۸- ن ۴۱، ۲۸ = مروّت ؛ ن ۹۳، ۱۰۳، ۶۹، ۷۰ = محبّت.

۹- این رقعه فقط در یک بیاض که درکتابخانهٔ خدابخش، پتنه (هندوستان) نگهداری می‌شود و درکلیّات عرفی در موزهٔ برطانیه (مأخذ نمره ۲۸) یافت شد . در ن ۲۸ این عبارت بعد رقعهٔ شانزدهم در تسلسل هست به خلاف بیاض که در آن مثل رقعه هست با عنوانی اختلاف نسخ بر صفحهٔ آینده نوشته شده‌اند.

۱۰- ن ۲۸ = بدوال ؛ بیاض = بدو ازل

۱۱- ن ۲۸ = جل ثناوه ؛ بیاض = جل شانه

۱۲- بیاض = با صانع صنعت خاص ؛ ن ۲۸ = به اوضاع صنعتی خاص

۱۳- ن ۲۸ = منصوب ؛ بیاض = منسوب

ترتیب نموده، کارگاهی[۱] سامان پذیرد که هر یک از سوداگران صوری و معاملات معنوی[۲] از گنجینهٔ فیض سرمایهٔ مناسب استعداد برداشته بیع متاعی که در ولایت طبیعت ایشان رایج و سودمند آید در سر[۳] گیرند[۴] و از در بازاز این کارگاه درآید، تهیدست و نابهره‌مند باز نگردد. از آن جمله منصب اسم[۵] مبارک مسبّب‌الاسباب آن است که حاضرانه و غایبانه اسباب گوناگون برانگیزد تا معاملان مذکور را، که برادران نوعی‌اند، حسب‌المقدور در امداد و اعانت[۶] یکدیگر کوشش درآورده حیات[۷] را به پیرایهٔ حسنات مزیّن دارد. مصداق این[۸] کلمات ملتسات[۹] (کذا) عبور خدمت فضایل و کمالات شعار افادت و افاضت آثار نادرالعصری مولانا شاه‌محمد به درگاه نواب حکومت و سلطنت‌پناه، عظمت و شوکت دستگاه، شجاعت و عدالت انتباه، حقایق و معارف آگاه، ملاذالمسلمین و معاذالمؤمنین خملدالله‌ملک و سلطنت الی‌یوم‌الدین است، که سبب زیارت آن درگاه است. مولوی مشاراًالیه را به حکم سعادت رود. سبب سفارش مخلص به سبب نواب امداد و اعانت اوست، امداد و اعانت نواب است او را به مقتضای اهلیّت او. این هر سه سبب موجب تحصیل حسنات جهات ثلاثه است برای عقده‌گشایی عالم را. مستور نماند که مولوی مشارٌالیه را چندان نیست که خراج و عشور به آن بیرون آورد طرف نقصان را بر سود رجحان نباشد. بنابراین التماس از خلق کریم و لطف عمیم آن خداوند می‌نماید که پروانه به مشارٌالیه عنایت نموده از معاوضه او را به عنایت مسلمی سرفراز دارند تا در حالت مراجعت افزایش شکر عنایات و الطاف گردد. یک نفر دیگر به جهت بعضی اختیار به جانب شیراز

۱- ن ۲۸ = کارگاه باطن پذیرد ؛ بیاض = کارگاهی سامان پذیرد

۲- ن ۲۸ = معاملان معنوی که از ؛ بیاض = معاملات معنوی از

۳- ن ۲۸ = در سیر گیرند ؛ بیاض = در سر گیرند

۴- ن ۲۸ = گیرند در بازار این کارگاه تهیدستی و نابهر[ه]مندباز نگردند ؛ بیاض = گیرند و از در بازار این کارگاه در آید، تهیدست و نابهره‌مند باز نگردد.

۵- ن ۲۸ = اسم مسبب الاسباب ؛ بیاض = اسم مبارک مسبب الاسباب

۶- ن ۲۸ = اعانت ؛ بیاض = رعایت

۷- ن ۲۸ = جهات را به پیرایهٔ حسنات ؛ بیاض = حیات را به پیرایهٔ حسنات

۸- ن ۲۸ = این کلمهٔ طیبه ؛ بیاض = این کلمات ملتسات ؟

۹- در نسخهٔ ۲۸ عبارت رقعه به طور زیر است: و مصداق این کلمهٔ طیبه معامله موجه ملازم خواجه حسین مرحوم است بر والله مصحعه که سبب سفارش فقراست به شمار و اعانت او سبب اعانت شماست او را در یافتن حق خویش و سبب ادای دین خواجه حسین مرحوم و این هر سه سبب موجب تحصیل حسنات و جهات ثلاثه است . والسلام الاکرام

فرستاده شد که هر آنچه مسلمی به مشارٌالیه نیز التفات فرماید، علاوه دیگر عنایات و الطاف خواهد بود. از اقسام نظم منتخبی به نظر سعادت اثر خواهد رسید. از روی توجّه مرحمت به نظر درآورده هر جا که محتاج به اصلاح بوده باشد شفقت دریع نفرموده[۱] به ترتیب اصلاح مزیّن خواهند داشت. غرض غرض اخلاص ازلی و ارتباط لم‌یزلی بود به زاویهٔ اطناب نرفت. (کذا)

رقعهٔ نهم[۲]

ملّاعرفی به یکی از آشنایان نوشته

چه نویسد از اندوهی که منفعل ساز محنت یعقوبی و چه گوید از المی که نشتر روح درد ایوبی، بلکه آتشی است نایر که نار نمرود به سبب او گلزار خلیل و شعله است.

گداز زاد نسیم شهپر جبرئیل. امّا آه از آن ساعت که سحاب نامهٔ دوستان کوثری نکرده و تشنگان کربلای فراق را به طراوت عبارت شادکام نفرمودی چندان آن عطش نگرفتی که .....[۳] قیامت آن شد ب ... نه پنبه درگلویم چکاندی و عقوبت قیامت عذرخواه کشتی رجا ... امّید صادق که از رشحات خامهٔ عنبرین شمامهٔ این مسموم خشک سالی هجران را هم بر این منوال شاداب و برومند فرمایند تا محتاج مرحمت قیامت و مردمی خورشید نگردد.

رقعهٔ دهم[۴]

رقعهٔ[۵] مولانا عرفی به خانخانان

چندان مفارقتی[۶] که حسن دقایق شیوه های اخلاص[۷] را که درستی[۸] مواصلت از

۱- از این جمله پیداست که این نامه به حکیم‌ابوالفتح نوشته شد زیرا که از «خودبینی» عرفی این بعید بود که به کسی دیگر التماس اصلاح بر اشعارش بکند.

۲- این نامه فقط در یک بیاض که درکتابخانهٔ خدابخش پتنه نگهداری می‌شود یافت شد

۳- عبارت روشن نیست و به طوری که یافت شد نقل گردیده.

۴- این رقعه در بیاض ۱۰۹۰ پتنه (ن ۷۰)، کلیّات عرفی در موزه برطانیه (ن ۲۸)، کلیّات ۲۹۴۴ در دانشگاه تهران (ن ۹۲) و بیاض ۴۷۳۶ در دانشگاه تهران (ن ۱۰۲) یافت شد.

۵- این عنوان در ن ۱۰۲ یافت شد. در ن ۹۲ عنوان رقعه است «مولانا عرفی به یکی از اعزه نوشته»

۶- ن ۱۰۲ = مفارقی ؛ ن ۹۲، ۷۰، ۲۸ = چندان مفارقتی

۷- ن ۹۲ = اخلاص که ؛ ن ۲۸، ۷۰، ۹۲ = اخلاص را

۸- ن ۱۰۲، ۹۲، ۲۸ = در هستی ؛ ن ۷۰ = درستی

دیدهٔ بصیرت محجوب بود و مشاطهٔ عقیده ازلی(۱) در حجله‌خانهٔ فطرت بـه آرایش گـری آن منصوب ،بدستیاری اشتیاق ملازمت(۲) از حجاب غفلت به در(۳) آورده دیدهٔ ادراک این مخلص را از شرف، مشاهده ممنون ساخته و(۴) کمیت قدر وصال را، که طول وعرض امکان از احاطهٔ آن معترف به عجز(۵) بود، پذیرای سمت تزاید نموده(۶) عقل را در ورطهٔ حیرت انداخته. سبحان الله عجب سهوی افتاده(۷). فوایدی(۸) که به حسب اتفاق در روزگار فراق نصیب آمده بود(۹) در صدر(۱۰) کلام تفرس بیان از نتائج مفارفت شمرده تحسین نمود. اکنون نشأه یک جهتی و یک زبانی(۱۱) که زیرکان بی‌درد عیب و ساده‌لوحان جوانمرد(۱۲) هنر می‌شمارند مانع است از آنکه عمر نوح از برای خود فرض کرده(۱۳) ورق برگرداند و ادای شمّه‌ای از زبـانهای(۱۴) صـوری و معنوی که از مفارقت آن خداوند به جان زار و جسم نزار رسیده در عهدهٔ(۱۵) خویش گیرد. الحال مصلحت دید خرد آن است که از شیوهٔ نثر احتراز نموده در پناه نظم گریزد(۱۶) تا شکوهٔ فراق و

۱- ن ۲۸، ۷۰ = ازلی در ؛ ن ۹۲ = ازل در ؛ ن ۱۰۲ = ازلی

۲- ن ۱۰۲ = ملازمت حجاب ؛ ن ۷۰، ۹۲ = ملازمت از حجاب ؛ ن ۲۸ = ملازمت [در] حجاب

۳- ن ۲۸، ۱۰۲ = برآورده ؛ ن ۷۰، ۹۲ = به در آورده

۴- ن ۱۰۲ = ساختهٔ کمیّت ؛ ن ۲۸، ۹۲، ۷۰ = ساخته و کمیّت

۵- ن ۱۰۲ = معترف به عجز و قصور بود رأی همّت تزائد ؛ ن ۴ = معترف به عجز بوده پذیرای سمت تزاید ؛ ن ۲۸، ۷۰ = معترف به عجز بود پذیرای سمت تزاید

۶- ن ۲۸، ۱۰۲، ۷۰ = نموده ؛ ن ۹۲ = نمود

۷- ن ۹۲، ۲۸ = افتاد ؛ ن ۱۰۲، ۷۰ = افتاده

۸- ن ۲۸، ۷۰ = فواید که ؛ ن ۹۲، ۱۰۲ = فوایدی که

۹- ن ۲۸، ۷۰ = و ؛ ن ۹۲، ۱۰۲ = در

۱۰- ن ۲۸ = و صد کلام نوش از زبان نتایج ؛ ن ۷۰ = صدر کلام اثرش زبان از نتایج ؛ ن ۹۲ = صد کلام نغزش زبان از نتایج ؛ ن ۱۰۲ = صدر کلام تفرّس بیان از نتایج

۱۱- ن ۱۰۲ = یک زمانی ؛ ن ۲۸، ۹۲، ۷۰ = یک زبانی

۱۲- ن ۲۸، ۷۰، ۱۰۲ = جوانمرد ؛ ن ۹۲ = جوان

۱۳- ن ۲۸ = فرض نمود ورق گردانید و ؛ ن ۷۰، ۹۲ = فرض کرده ورق برگرداند ؛ ن ۱۰۲ = قرض نموده ورق برگرداند.

۱۴- ن ۱۰۲ = زبانهای ؛ ن ۲۸، ۷۰، ۹۲ = زبانهای

۱۵- ن ۱۰۲ = در عهد خویش ؛ ن ۲۸، ۹۲، ۷۰ = در عهدهٔ خویش

۱۶- ن ۱۰۲ = گریزد با شیوهٔ فراق و رمز اشتیاق از پردهٔ نظم ؛ ن ۲۸، ۷۰، ۹۲ = گریزد تا شکوهٔ فراق و زمزمهٔ اشتیاق را از پردهٔ نظم

زمزمهٔ اشتیاق را از پردهٔ نظم برانگیخته این شیوه را بنای[۱] تازه نام تواند نهاد.

دل بی رخت از گلاب[۲] پژمرده شود　　جان بی‌لبت از شراب پژمرده شود
بی‌روی تو چون گل از دم سرد خزان　　از آه من آفتاب پژمرده شود

به صدر[۳] مسند وصل توام چنان مشتاق
که بوسه‌های ملائک به آستان مشتاق
اسیر دام تو گردم که هیچ‌گه در وی
نبوده طایر جنّت به بوستان مشتاق
زحال سینهٔ مجروح من خبر دارد
کسی که بوده به معشوق مهربان مشتاق
بگو به[۴] وصل که مشتاق این چنین عرفی
که هست بر سر[۵] موی تو یک جهان مشتاق

صاحبا، احوال این مخلص بدین منوال است که از بیماریهای گوناگون به یمن توجه آن خداوند اثری نمانده الا جراحت معلوم نیست[۶]. آن نیز چشمش به صحت گراید، انشاءالله تعالی عنقریب شرف ملازمت را، که سرمایهٔ[۷] افتخار دو جهان است، خواهد[۸] دریافت. الله تعالی ذات شریف آن زبدهٔ آفرینش را از آلایش اسباب[۹] یگانگی در خلوتگاه قرب

۱- ن ۱۰۲ = بیان تازه توان نهاد ؛ ن ۲۸، ۹۲، ۷۰ = بنای تازه نام تواند نهاد
۲- ن ۹۲ = کباب ؛ ن ۱۰۲، ۲۸، ۷۰ = گلاب
۳- این اشعار سوای این نامه در نسخهٔ سوم یافت شدند.
۴- ن ۳، ۹۲، ۱۰۲ = بگو به وصل ؛ ن ۲۸، ۷۰ = به کوی وصل
۵- ن ۲۸، ۳، ۱۰۲ = هر ؛ ن ۹۲، ۷۰ = بر
۶- ن ۱۰۲ = معلوم، نیست چشمش به صحبت گرم شود ؛ ن ۹۲ = معلوم، آن نیز چشمش به صحبت گرد می‌شود ؛ ن ۲۸ = معلوم، آن نیز چشمش به صحبت گرم می‌شود ؛ ن ۷۰ = معلوم، آن نیز .... صحبت گراید.
۷- ن ۲۸، ۹۲، ۷۰ = سرمایهٔ افتخار ؛ ن ۱۰۲ = افتخار
۸- ن ۲۸، ۷۰، ۱۰۲ = خواهد دریافت ؛ ن ۹۲ = درخواهد یافت
۹- ن ۱۰۲ = یگانگی خلوت‌گاه قرب نفریس داراد ؟ ؛ ن ۹۲، ۷۰ = بیگانگی در خلوت‌گاه قرب مقدس داراد ؛ ن ۲۸ = بیگانگی خلوت‌گاه قرب مقدس داراد

مقدس داراد. و روشن‌دل[۱] باش پرواز آن خلاصهٔ ارباب بینش را پروانهٔ[۲] شمع جمال خویش گرداناد و شیشهٔ انوار جمال خویش را از آیینهٔ دل آن[۳] برگزیدهٔ ارباب ذوق بر دیدهٔ بصیرت ارباب شوق منعکس گردانیده[۴] بخشی به عرفی محروم رساناد. بحق محمدوآله‌الامجاد.

رقعهٔ یازدهم[۵]
(نورالدین محمّد ظهوری در تعریف ملّاعرفی گفته)

به ملعهٔ طور افاضتش چراغ علم روشن است و به رشحهٔ بحر افادتش ریاض خرد خرّم و مزّین. شکر نعمت تربیتش بر ذمّت ادای سخن پروردگان واجب. و حق حک و اصلاح کلک و کزلکش بر دیباچهٔ کلام عدیم السهوان لازم و ثابت، به آب چشمهٔ خامه[۶] خواب تیره روزی از دیدهٔ بخت سخن شسته و به باد دامن نامه خاک بی‌رونقی از چهرهٔ قدر هنر رفته، شاهین لفظ معنی شکار[۷] از نقوط تقویت امتیازش سیمرغ احتشام، و تذرو نکتهٔ رنگین کلامان به جلوهٔ تحسین انصافش طاووس خرام. به صرّافی بصیرتش از کمال ناقص عیاران در یوزه[۸] گداز، و به میّادین تمیزش پا بر معنی[۹] کوته خردان بقدر گلیم الفاظ دراز[۱۰]، از زبان کلک واسطی مولدش نکته با همه یونانی و در مجلس رموز دانش خراسانیان همه هندوستانی، از نزاهت و رطوبت کلام معجزنظامش خواندن جوهر لطافت و شنیدن موجهٔ طراوت برآورده. نثری چون نظم ثرّیا ذی‌مرتبه و نظمی چون کوکب مرصوده شمرده:

گشته از رتبهٔ تفکر او | آسمان پایه آستان سخن
پنجهٔ دقتش چو گردد بند | به گسستن رود میان سخن

۱- ن ۲۸، ۹۲، ۷۰ = روشن دل ؛ ن ۱۰۲ = دل روشن
۲- ن ۱۰۲ = را شمع جمال خویش ؛ ن ۲۸، ۹۲، ۷۰ = را پروانهٔ شمع جمال خویش
۳- ن ۲۸ = دل آن ارباب ذوق ؛ ن ۹۲، ۱۰۲، ۷۰ = دل آن برگزیدهٔ ارباب ذوق
۴- ن ۲۸ = گردانیده بخش به عرفی ؛ ن ۱۰۲ = گردانیده به عرفی ؛ ن ۹۲ = گردیده بخشی به عرفی ؛ ن ۷۰ = گردانیده بخشی به عرفی
۵- این رقعه در بیاض ۱۰۹۰ خدابخش پتنه (ن ۷۰) و در دیگر بیاض در کتابخانهٔ دانشگاه علی‌گره یافت شد
۶- ن بیاض ۱۰۹۰ = خانه ؛ بیاض علی‌گره = خامه
۷- ن بیاض علی‌گره = شکاران ؛ بیاض پتنه = شکار
۸- "در یوزه" درست می‌نماید امّا در بیاضها "دوبوته" است
۹- بیاض علی‌گره = پای معانی ؛ بیاض پتنه پا بر معانی
۱۰- بیاض علی‌گره = دراز، از زبان کلک ؛ بیاض بانکی‌پور = دراز، زبان کلک

بهر طوفان به جرعه‌ای غلطند | چون دهد جام امتحان سخن
منّت طبع نکته‌پردازش | بر سراپای داستان سخن
فکر پر مایهٔ سحر خیزش | میر شبگیر کاروان سخن
نتوان ظلم بر قوافی کرد | حبّذا عدل قهرمان سخن
لفظ پهلو بدزدد از معنی | مرحبا ضبط پاسبان سخن

دیوان حقایق بنیانش خود عالمیست مشحون از دلایل قدرت ربّانی و جهانی است مملو از شواهد سخن[۱] آفرین صنع سبحانی. در بوستان بزم احبّا دسته‌دسته گل در بر[۲] دمیدن و در میدان رزم اعدا نیزه نیزه زخم جگر در قد کشیدن. از عقاقیر تلخ مواعظ کام غفلت محو لذّت آگاهی و به بار تازیانهٔ نصائح توسن حرفی نفس گرم جولان خوش راهی. با تُنُک ورزی کلماتش مجال دقّت موشکافان محال و با رفتگی عباراتش مغز لآلی ناسفته در گرد انفعال. از لطائف حروف الفاظ را زیور لؤلؤ نهادی و از اصالت الفاظ معانی را طراز والانژادی. چنگ رشک بهاریات درگریبان نسرین ارم و طبل دمدمهٔ[۳] سطحیات بر گوشهٔ بام دیر و حرم. حکایت درد و داغ همه ناله خیز و شعله‌زای و سخنان شور و جنون همه هنگامه‌گیر و زنجیرخای. فطانت خمخانه[۴] نوش نشانهٔ خاقانی، بلاغت پرده‌پوش فصاحت سحبانی. پنجهٔ علوی عزم در دامن همّت عیسی دزدی و ریشهٔ نمو غور در زمین تارک قارون بردی. نگاشتهٔ خامه چون[۵] کتابه به پیش طاق تمنا به تمکین نشسته بشارت متانت شوخی نواخته. کرشمهٔ حلاوت چاشنی‌گیر ادای حال و رقاص ترانهٔ قال. شعر و غزل نمک خوان شوق، زور قصیده تعویذ بازوی صبر.

۱- بیاض پتنه = شواهد صنع سبحانی ؛ بیاض علی‌گره = شواهد سخن‌آفرین صنع سبحانی
۲- بیاض پتنه = در بر دمیدن ؛ بیاض علی‌گره = در بروئیدن
۳- بیاض پتنه = دمدمه ؛ بیاض علی‌گره = دبدبه
۴- بیاض پتنه = فطانت خمخانهٔ ؛ بیاض علی‌گره = خمخانهٔ
۵- بیاض پتنه = چون ؛ بیاض علی‌گره = پنج

رقعهٔ دوازدهم[۱]

رقعهٔ[۲] الاخری من مولانا عرفی

مخلص‌ترین[۳] مشتاقان[۴] عرفی، جواهرگنجینهٔ صدق و عبودیت، که جگر گوشگان ارجمندی و سرمایهٔ تاج سربلندی است، و زواهر حدیقهٔ دعوت و تحیّت، که پرورش آموز آب و هوای برومندی و آرایش افروز رنگ و بوی آرزومندی است، نثار آستان و ایثار دامان نواب مخدومی جالینوس‌الزمانی گردانیده، خود را به امید توجه فیاض مذکور خاطر قدسی‌مآثر می‌گرداند. معذرت نانوشتن نامه‌های شوق‌آمیز که بیگانگان آشناروی[۵] را علّت ازدیاد آشنائی ظاهری و آشنایان بیگانگی[۶] دشمن را باعث تهمت بیگانگی باطنی است به این مصرع اکتفا[۷] می‌نماید. «من خود کنم آغاز بپایان که رساند.»

طی کردن تعظیمات[۸] شایسته و تفریغات[۹] منشیانه[۱۰] را اگر[۱۱] مصرع مذکور[۱۲] معذرتی ناقص تواند بود خوی فشانی‌های ناصیهٔ شرم و ادب عذرخواه است از جمله عاریتها که طبیعت خودپرست[۱۳] بدون استحقاق از مبداء فیاض جهت خودنمائی گرفته به منصب پایمردی قناعت نکرده بی‌شرمانه[۱۴] به خود نسبت می‌دهد. بعضی نوشته به خدمت

۱- این رقعه در جنگ شمارهٔ ۳۰۹۸ در کتابخانهٔ دانشگاه تهران (ن ۸۹)، کلیّات عرفی در موزهٔ برطانیه (ن ۲۸) و کلیّات عرفی در مجلس شورای ملی سابق تهران (ن ۴۱) یافت شد

۲- این عنوان فقط در ن ۸۹ یافت شد

۳- حقیقتاً این نامه به حکیم ابوالفتح نوشته شده است

۴- ن ۲۸ = مشتاقان ؛ ن ۸۹، ۴۱ = مشتاق

۵- ن ۲۸ = آشنا روی علّت ؛ ن ۴۱، ۸۹ = آشناروی را علّت

۶- ن ۲۸، ۴۱ = آشنایان بیگانگی دشمن را باعث تهمت بیگانگی ؛ ن ۸۹ = آشنایان را بیگانگی

۷- ن ۲۸ = التفات ؛ ن ۸۹، ۴۱ = اکتفا

۸- ن ۸۹ = توجهّات ؛ ن ۲۸، ۴۱ = تعظیمات

۹- ن ۸۹ = تفریغات ؛ ن ۲۸ = نفریغات ؟ ؛ ن ۴۱ = نفریقات ؟

۱۰- ن ۸۹، ۴۱ = منشیانه ؛ ن ۲۸ = متشابه ؟

۱۱- ن ۲۸ = که ؛ ن ۴۱، ۸۹ = اگر

۱۲- ن ۸۹ = مذکور ننمودن معذرتی ؛ ن ۲۸، ۴۱ = مذکور معذرتی

۱۳- ن ۸۹، ۴۱ = خودپرستی ؛ ن ۲۸ = خودپرست

۱۴- ن ۴۱، ۸۹ = بی‌سرمایه ؛ ن ۲۸ = بی‌شرمانه

فرستاده[۱] به نظر افادت[۲] اثر درآورده اصلاح خواهند فرمود. ایام مفارقت مختصر باد.

رقعهٔ سیزدهم[۳]

اظهار شوق[۴] آرزومندی غایبانه و ایثار عبادات مستحقات[۵] منشیانه جمیعتی[۶] به جماعتی کنند که رابط محبت[۷] ایشان صوری و مکالمهٔ ایشان لسانی و ضروری بود. الحمدالله‌والمنته نسبت دوستی ما با یکدگر از لوث این روش مظهر است. احوال چگونگی حالات را طایفه از یکدیگر شنوند و با یکدیگر گویند که همیشگی موزونیت[۸] حوادث و سوانح را علی‌الدوام متصور[۹] نداشته در زمان ورود حادثه و سانحه متألم و متعجب باشند و در مدّت خفای ورود سوانح[۱۰] تن به خواب غفلت در داده خود را آسوده و خوشحال پندارند[۱۱] و قلب[۱۲] ایشان از آرام غفلت[۱۳] نفس در اضطراب اندیشه و هم در نفس ایشان از آلام حوادث به معونت اطمینان قلب در آرامگاه رضا و تسلیم بمنه وکرمه.

۱- ن ۲۸ = فرستاده ؛ ن ۴۱، ۸۹ = فرستاد

۲- ن ۲۸ = به نظر افادت اثر درآورده اصلاح خواهد فرمود ؛ ن ۸۹ = به نظر اقبال اصلاح خواهند فرمود ؛ ن ۴۱ = به نظر افتاده از در آورده اصلاح خواهند فرمود .

۳- این رقعه در کلیّات عرفی محفوظ در موزهٔ برطانیه (ن ۲۸) و کلیّات عرفی محفوظ در کتابخانهٔ مجلس شورای ملی سابق تهران یافته شد (در ن ۴۱). در ن ۲۸ عبارت بر صفحهٔ آینده هم منصل عبارت این رقعه به الفاظ «بمنته کریمه» بعد «رضا و تسلیم» یاقت شد

۴- ن ۴۱ = شوق آرزومندی ؛ ن ۲۸ = اظهار شوق آرزومندی

۵- ن ۴۱ = مستعات ؟ ؛ ن ۲۸ = مستحقات

۶- ن ۴۱ = جمیعتی ؛ ن ۲۸ = جماعتی

۷- ن ۴۱ = محبت ؛ ن ۲۸ = محب

۸- ن ۴۱ = موزویت ؟ ؛ ن ۲۸ = موروبت

۹- ن ۴۱ = متصوّر نداشته ؛ ن ۲۸ = منظور داشته

۱۰- ن ۲۸ = ورود سوانح ؛ ن ۴۱ = ورود و سوانح

۱۱- ن ۴۱ = پندارند ؛ ن ۲۸ = می دارند

۱۲- ن ۲۸ = قلب ایشان ؛ ن ۴۱ = و قلب ایشان

۱۳- ن ۴۱ = و قلب ایشان از آرام غفلت نفس در اضطراب اندیشه وهم در نفس ایشان از آلام حوادث به معونت اطمینان قلب در آرامگاه رضا و تیلسم ؛ ن ۲۸ = قلب ایشان از آرام حوادث بعونت اطمینان قلب در آرامگاه رضا و تسلیم

رقعهٔ چهاردهم[۱]

بمنه کریمه طی تکلّفات[۲] رسمیه را به هزار گونه گونه[۳] آرایش رسمی و تکلّفی[۴] بر آستین[۵] و شرح[۶] شوق آرزومندی، که نظر کوتاه‌نظری و تُنُک مایگی فرصت[۷] نویسند و محتاج به بیان و مأیوس[۸] از پایان است. اغماض عین[۹] از حذر[۱۰] خویش نموده دعوای[۱۱] اتحاد را به کلمهٔ جامعهٔ برهان عدم احتیاج[۱۲] تحریر آن ساختن و غمّازی عیب خویش را در نظر اصحاب درد[۱۳] بهترین هنر پنداشته فصلی در بیان عیوب نفس که ملکات[۱۴] آنرا به جهت کامرانی قوتین[۱۵] جذب و رفع به جهان می‌جوید، به عبارات منشیانه و استعارات شاعرانه پرداختن و مجموع[۱۶] آن را چشمهٔ منشأت عبارت نوردان فصاحت شعار و[۱۷] قبلهٔ مدرکات عالی فطرتان بلاغت دثار دانستن وقتی گنجایش دارد که ملال[۱۸] رزق گداز[۱۹] و اندوهی رعونت پرداز یبوست دماغ را بر[۲۰] رطوبت و[۲۱] تفرقهٔ حواس را بر جمیعت راجح نداشته باشد

۱- این عبارت در ن ۲۸ میان پاره‌های رسالهٔ نفسیه و هم در ن ۴۱ یافت شد. در ن ۲۸ متصل نامه‌ای است که قبلاً نوشته شد ولی در ن ۴۱ این عبارت از نامهٔ پیشین ربطی ندارد.

۲- ن ۴۱ = تکلّفات ؛ ن ۲۸ = تکلیفات

۳- ن ۲۸ = هزار گونه ؛ ن ۴۱ = هزار گونه گون

۴- ن ۴۱ = تکلفّی ؛ ن ۲۸ = تکلیفی

۵-در هر دو نسخ این لفظ به همین طور نوشته است.

۶- ن ۴۱ = شرح شوق آرزومندی ؛ ن ۲۸ = شرح شوق و آرزومندی

۷- ن ۴۱ = فرصت نویسند و ؛ ن ۲۸ = فرو نویسنده

۸- ن ۴۱ = مأیوس از ؛ ن ۲۸ = مالوث از

۹- ن ۲۸ = عین ؛ ن ۴۱ = عینی

۱۰- ن ۲۸ = حذ ؛ ن ۴۱ = حذر

۱۱- ن ۲۸ = دعوای اتحاد ؛ ن ۴۱ = جوابی اتحاد را

۱۲- ن ۲۸ = احتیاج ؛ ن ۴۱ = انچناج

۱۳- ن ۴۱ = درد ؛ ن ۲۸ = در

۱۴- ن ۴۱ = ملکات ؛ ن ۲۸ = امکان

۱۵- ن ۴۱ = قوتین جذب و رفع ؛ ن ۲۸ = قوانین جذب و دفع

۱۶- ن ۴۱ = مجموع ؛ ن ۲۸ = مجموعه

۱۷- ن ۲۸ = و قبلهٔ ؛ ن ۴۱ = قبلهٔ

۱۸- ن ۴۱ = ملالی

۱۹- ن ۴۱ = رزق گدار ؛ ۲۸ = رزق گذار

۲۰- ن ۲۸ = بر رطوبت ؛ ن ۴۱ = برطوبت

۲۱- ن ۲۸ = وتفرقهٔ حواس را ؛ ن ۴۱ = ؟؟؟؟؟؟

نه[۱] وقتی که نوشداروی مزاج روزگار با مرض در پرخاش و مسندنشین پیشگاه افتخار صاحب فرّاش باشد.

رقعهٔ پانزدهم[۲]

(رقعهٔ[۳] مولانا عرفی در نصیحت دوستی)

حصول مرادات اصحاب سعادت را وقتی دست دهد که نفس خود را در خطرات اندازد و مناسب حال ازمنهٔ سلطنت آن است که مانند عجائز در خانه نشستن را پیشهٔ خود نسازند. قناعت خاصّهٔ طبیعت بهایم است. جاه و حشمت ارباب دولت را ملایم است. هیچ طایری بی‌پرواز در آشیانهٔ مطلوب نزول ننماید و هیچ شمشیری بی‌تحریک بریدن خصم کارگر نیاید.

تیغ فولاد تا نجنبانی　　　نبرد گر چه آبدار بود

رقعهٔ شانزدهم[۴]

حکیم مطلق عزت نه عالم مجاز را بر طبق عالم حقیقت ممهّد گردانیده آثار امور قدیم ملکوتی را در البسهٔ حوادث ملکی جلوه می‌دهد تا بیگانه دلان آشناروی را غشاوهٔ بیگانگی بر دیدهٔ فرزانگی پوشانیده ظاهر امر را به لمس واهمهٔ متخیّله آنکه صورتی قیاسی با خود مقرّر داشته از احساس امور متناقضه گاهی متألم و گاهی متبسّم باشد نتوانست جلوه‌گاهی جهل و آشنا دلان بیگانه روی را حدث نظر ارزانی داشته باطن امر را از ورای حجاب حدثان مشهود دیدهٔ بصیرت گردانیده ادراک امور متضاده ثمرهٔ تنبیه گردانیده از ادراک امور متضاده ثمرهٔ تنبیه کرامت فرموده مصلحت امر را به ایشان نماید به مقتضای کریمه لاتأسوا‌علی‌مافاتکم‌ولا‌تفرحوا‌بما‌اتیکم نی از شادی متبسم و نی از اندوه متألم باشند. این است آرامگاه علم و گروه بین‌الطایفتین را که

۱- ن ۲۸ = نه وقتی که ؛ ن ۴۱ = وقتی که

۲- این نامه فقط در جنگ شمارهٔ ۳۴۵۷ محفوظ در کتابخانهٔ مجلس شورای ملی سابق تهران (مأخذ ۱۲۰) بر صفحهٔ ۱۷۲-۱۷۱ بین حکیم ابوالفتح یافت شد. اگر چه از عنوانش می‌نماید که این نامهٔ عرفی است به یکی از دوستان او ولی این بین رقعات حکیم ابوالفتح به خانخانان و میرزا جعفر و دیگران وجود دارد و چنان می‌نماید که این رقعهٔ حکیم ابوالفتح است به عرفی شیرازی .

۳- این عنوان مطابق عنوان است که در بیاض مزبور یافته شد.

۴- در نسخهٔ ۲۸ بعد این عبارت که رقعه می‌نماید در تسلسل عبارت رقعهٔ هشتم یافت شد

متشوّقان و متعلّمانند و مامدعن بساطین (کذا) مجاز و حقیقت در جبلت گذشته، در کشاکش احساس و ادراک جهتین مضطرب داشته بعضی را به پیشبرد جاذبهٔ اقبال در مرسلهٔ سعادت طایفهٔ ثانی، که جواهر دریای علمند، منتظم داشت تا حرمان زدگان برون‌نشین مجازی رصد مشاهدهٔ پردگیان حقیقی پرواز در آورده در سلسلهٔ پاس قصد نمایند.

رقعهٔ هفدهم[۱]

معذرت جواب مکتوب ناموسی‌للهالحمدوالمنته که آیات وافی‌البرکات و اعوای علو اتحاد (کذا) به حدی از طرفین واضح و لایح آن است که چون از طرف ملیایه (کذا) بر مکتوب می‌افکند طرفی دیگر غیر آن را جواب می‌شمارد و نزد ارباب وفاق و چون دویم نوبت سایه‌انداز می‌گردد گمان تحریر شکایت مسلمه است. جواب نانوشتن را در خاطر اصحاب عادت مجال خطور نیست. رسول و قاصد و پیغام و نامه حاجت نیست که در میان من و تو همین من و تو. بسم. والسلام‌علی‌من‌اتبع‌الهدی .

رقعهٔ هجدهم[۲]
رقعهٔ ملّاعرفی در تعزیت[۳]

حکیم مطلق عزشأنه هر حادثه و سانحه که از[۴] ممکن غیب در پیشگاه شهادت جلوه می‌دهد، عطیه است ناطق بر سرّی از اسرار حکمت عازضه و عاطفیّت ناظر بر قسمتی[۵] از اقسام عدالت شامله تا مستمعان و مبصران روحانی را به آن پیغام مستمعی و بصری بر انواع

۱- این عبارت فقط در نسخهٔ بیست‌وهشتم یافت شد بعد از پارهٔ رسالهٔ نفسیه که از «ای نفس منتخب اوقات لیل و نهار سحر است»آغاز یابد وبه جملهٔ « اوقات لیل و نهار چنان گذارند که عمرش در سحر گذشته باشد والحمدالله و المنته» به اختتام رسد رقعه به طوریٰ که یافته شد، نقل کرده شده است و به جایها مفهومش روشن نیست.

۲- این رقعه در دو نسخ کلیّات عرفی محفوظ درکتابخانهٔ دانشگاه ملی تهران و موزهٔ برطانیه (نسخ ۲۸ و ۴۱) و در جنگ نمرهٔ ۳۰۹۸ محفوظ درکتابخانهٔ دانشگاه تهران (مأخذ ۸۹) یافت شد

۳- این عنوان فقط در ن ۸۹ است

۴- ن ۲۸ = از عیب ممکین ؟ و عاطفست ناظر بر قسمی از اقسام عدالت حکمت .... در پیشگاه شهادت جلوه می‌دهد ؛ ن ۴۱، ۸۹ = به طوری که نوشته شد

۵- ن ۴۱ = قسمتی ؛ ن ۸۹ = قسمی

عطیه و عطوفت خویش دانا[۱] و بینا گردانیده طریقهٔ شکرگزاری[۲] را که وسیلهٔ اضعاف[۳] آن عطایا و عطوفات است، مرعی دارند و خود را مستحق دیگر[۴] الطاف و عنایات الهی داشته[۵] منتظر تشیّید[۶] و تأیید و تدبیر عطیهٔ سانحه که نوبت ظهور نقابش[۷] برمی‌گشاید گاه در ژندهٔ[۸] اندوه ملالت[۹] و گاه در حلّهٔ شادی و بشاشت جلوه‌گر می‌گردد. شاهد قسم اوّل سانحهٔ مفارقت برادران گرامی سلمهم‌اللّه‌وابقاهم[۱۰] که در هدایت حال منشأ اندوه و ملال بود و در ثانی الحال که خبر حادثهٔ خطیر[۱۱] که در تسخیر قلعهٔ اعدای دین رو[۱۲] نموده بود استماع افتاد. دانست که حکمت در مفارقت آن بود[۱۳] که چون این ضعیف را مشاهده[۱۴] و امثال آن سانحه طاقت نبوده[۱۵] مراجعت قسمت[۱۶] ازلی به اعانت[۱۷] تدبیر کس ممکن نیست، آن عارضه در ایّام غیبت روی نماید.در طریقت هر چه پیش سالک آید، خیر اوست.

از آن جهت آن مایهٔ شکر که توانست گذارد، همچنین باید که آن برادران نیز حکمت آن واقعهٔ عظیم[۱۸] را در عطیهٔ آگاهی از غفلت و قلّت[۱۹] شکرگزاری دانسته فوت خواجه حسین را

۱- ن ۴۱؛ ۸۹ = دانا گردانیده ؛ ن ۲۸ = دانا و بینا گردانیده
۲- ن ۲۸ = طریقهٔ شکر گزاری که ؛ ۴۱، ۸۹ = طریقهٔ شکر گزاری را که
۳- ن ۲۸ = اصناف ؛ ن ۴۱، ۸۹ = اضعاف
۴- ن ۲۸ = دگر ؛ ن ۴۱، ۸۹ = دیگر
۵- ن ۴۱ = داشته ؛ ن ۲۸، ۸۹ = دانسته
۶- ن ۴۱، ۸۹ = تشیید و تأیید و تدبیر عطیهٔ سانحه که ؛ ن ۲۸ = نشیند و یابند و نیز هر عطیهٔ سانحه که ؟
۷- ن ۲۸ = تقابش ؛ ن ۴۱، ۸۹ = نقاش
۸- ن ۸۹ = زمرهٔ ؛ ن ۴۱ = زنده ؛ ن ۲۸ = ژنده
۹- ن ۲۸ = اندوه و ملامت ؛ ن ۸۹، ۴۱ = ملالت
۱۰- ن ۲۸ = ابقاهم ؛ ن ۴۱، ۸۹ = بقاهم
۱۱- ن ۲۸ = خطیره ؛ ن ۴۱، ۸۹ = خطیر
۱۲- ن ۴۱، ۸۹ = رو ؛ ن ۲۸ = روی
۱۳- ن ۲۸ = بوده ؛ ن ۴۱، ۸۹ = بود
۱۴- ن ۴۱ = مشاهده و امثال آن ؛ ن ۲۸، ۸۹ = مشاهدهٔ امثال آن
۱۵- ن ۲۸ = نبوده و ؛ ن ۴۱، ۸۹ = نبوده
۱۶- ن ۲۸ = قسم ازلی ؛ ن ۴۱، ۸۹ = قسمت ازلی
۱۷- ن ۴۱ = با غایت تدبیر ؛ ن ۲۸، ۸۹ = باعانت تدبیر
۱۸- ن ۴۱، ۲۸ = عظیم را ؛ ن ۸۹ = عظیم
۱۹- ن ۴۱ = غفلت و قلب شکر گزاری ؛ ن ۲۸، ۸۹ = غفلت و قلّت شکر گزاری

مطمع نظر داشته تتمهٔ[۱] حیات را جهت طاعت و عبادت معبود[۲] جل‌جلاله گرامی شمارند و طاعت را به شکر توفیق طاعت مستثنی[۳] می‌کرده باشند. والسلام‌و الاکرام[۴]

رقعهٔ شیخ علائی به مولانا عرفی[۵]

(نقل محبت نامه‌ای که شیخ علائی به سوی مولانا عرفی شیرازی نوشته)

عمرها گشتم براه وصل و مهجورم هنوز
آمدم بسیار نزدیک تو من، دورم هنوز

هزار سلسلهٔ دعا و صد هزار قافلهٔ ثنا که زیب و زیور گوش و گردن شاهد بیان و عروس [زبان ؟] توان ساخت. نثار بزم خجسته و تحفهٔ محفل شگفتهٔ عالی حضرت، عیسی طبیعت .... مصلحت معلم قواعد سخنوری، ممهد مقاصد فصاحت گستری، صیرفی مخزن اسرار الهی،.... لآلی شاهوار کماهی، خازن خزائن نیک‌اختری، نقاب (کذا) دفائن خاقانی و انوری، زبدهٔ اصحاب درک و بلاغت، عمدهٔ ارباب فهم و فراست، پیشوای جمهور عقل و کیاست، مورخ حسن سیرت، دستورالعمل دفاتر فطنت و بصیرت، خوان نکته دانی اهلیت را نمک چشم دانائی و قابلیت را مردمک، مالک رقاب ملک معانی، صدق ادراک و شیرین بیانی، خجلت ده شعرای متقدمین و متأخرین. بیت

به گوهر زبانی [به] معجز بیانی — وحیدالزمانی فریدالادانی

دُر یکتای درج زندگانی، نوباوهٔ بوستان کامرانی، افصح‌الفصحای ابلغ‌البلغا نادرهٔ روزگار، خلاصهٔ هر پنج و چهار، خسرو شهرستان دانائی، شهسوار عرصهٔ ...، قافله سالار معرکهٔ دانش، سردفتر عساکر بینش، مهر....آفرینش، گل سرسبز دانش منشان عالم قدس، حکیم دانای .... عقل و تجسس، فهرست دفاتر اقلیم آگاهی، دیباچهٔ نسخهٔ کماهی، فرهنگ کتب فضل و کمال، معیار نقدینهٔ قال و مقال، برگزیدهٔ شاهنشاهی، محفل آرای خلوت ظلّ‌الهی ، دیهیم فرق سرفرازی،

۱- ن ۴۱، ۸۹ = تتمه ؛ ن ۲۸ = نتیجه

۲- ن ۸۹، ۴۱ = معبود ؛ ن ۲۸ = معهود

۳- ن ۲۸ = مثنیٰ ؛ ن ۸۹،۴۱ = مستسنی

۴- ن ۲۸ = والسلام والاکرام ؛ ن ۸۹ = والدعا

۵- این نامه فقط در بیاض شمارهٔ ۴۶۱ (مأخذ ۶۸) محفوظ در کتابخانهٔ دانشگاه عثمانیهٔ حیدرآباد هندوستان یافت شد و به طوری که به نظر درآمده بود نقل می‌شود.

اکلیل [دست] بی‌نیازی، مولانا عرفی شیرازی می‌گراند و خود را یکی از هواخواهان و معتقدان آن مجموعهٔ فضل وکمال می‌داند.

به خدای که آفرینندهٔ سیزده عالم و پیدا کنندهٔ از ما وطین است که از آرزوی صحبت مسرّت اثر و خبر بهجت سیر آن عیسی‌دم، خضر مقدّم به نوعی بیتاب و به نحوی در اضطراب است که در جنّت آن بی‌آرامیها از آب دور افتاده را صبر و سکون می‌تواند شمرد (کذا) و محنت مفارقت و مهاجرت آن مسح‌الزمان بر وجهی هجوم آورده و بر طریقی غلو نموده که عالم عالم درد و جهان جهان الم و جیحون جیحون ستم روزگار ناهموار و محسن ایّام ناهنجار را خرّمی و خوش دلی نام می‌توان نهاد.

آری، دلی را که خودگروی صحبت آن یاری باشد، کدام چیزش مشغول توان ساخت و جانی را که آموختهٔ دریافت ملاقات مثل آن در گفتاری بود به کدام حرف و صوت و فسانه و فسونش به وادی دیگر توان انداخت. بلی ! تشنهٔ بزم وصال دوستان حال را وصول آب حیوان بعید سراب است و مشتاقان جنّت بزم محبان یکدل و یکزبان را دخول بهشت، دوزخ و عذاب طبیعت طفلی نیست که در مکتب ارتکاب به سبق تزویر و تعلیم کم تأثیر از هوای عید وصال آن معدن کمال باز آید و شوق طایری نیست که به دانهٔ پر بهانهٔ مکر و حیله‌ای فریب خورد. اگر چه به ظاهر چشم بخت به تماشای جمال جهان‌آرای آن یگانهٔ آفاق و نادرالعصر به استحقاق منور می‌گردد و لذّت شربت وصال آن زبدهٔ چهار آخشیج به ذائقهٔ هوس نمی‌رسد امّا به باطن کار این مشتاق لقای شربت بجز افشاندن تخم محبت ایشان در زمین دل دیگر هیچ نیست و به غیر از نشاندن نهال آرزوی آن دوست در جهانی در چمن جان کاری ندارد.

همیشه در مشغلهٔ کندن نقش خیال وصال آن خلاصهٔ حواس پنجگانه دل را مشتغل می‌دارد و هوش را بر این مهم می‌گمارد و پیوسته روی نیاز بر زمین عجز و انکسار می‌مالد، و دست دعا بر آسمان افتخار برآورده می‌نالد و سعادت ملازمت و دولت مواصلت را بالغدّووالاصال از پروردگار ایزد متعال امل وسائل ست (کذا). امید که تیر دعا بر هدف اجابت رسیده باشد و تب دوری و بلای مهجوری به سر آمده و نهال امیدواریهای ظاهری و باطنی به بر آید. «انَّ قرمبٌ مُجیبٌ» فصیح‌اللسان را حیرت در حیرت و دل را تعجب در تعجب در گرفته. از مثل شما محب فراموشکاری نمودن چه لایق است و یکپارگی همچون ابوالفضل دوستی را از گوشهٔ خاطر محو و .... فرمودن (کذا)

عزیز من، جان من قطعه

دو دوست را کــه بــهم الفــتی ست مــی‌باشد
کــه بــهر هــیچ جــدایــی ز یکــدگر نکــنند
بــدی بســهو نــبینند و در نــظر نــارند
بــدی نــدیده، بــجز نــیک را نــظر نکــنند
رواست آب مــحبّت بــران دو یک جــهتی
کــه خــاکشــان بــفشاری و ....نکــنند

خدا نخواسته باشد از ابوالفضل تقصیری سر برزند که نسبت به آن برگزیدهٔ انفس و آفاق باشد. این مقدمه ممکن‌الوجود نیست و اگر هم به مضمون الانسان مقصّراللّسان سهوی یا خطای رفته باشد، از شما چشم داشت این معنی نداشت که اظهار ناکرده و اخبار نافرموده در صدد خاطر گرفتگی شوند که کدورتی در دل خود راه دهند چه دوستی است که به اندک فتوری و قلیل‌الوجود قصوری حرف رنجش بر زبان راند، تا تصور و تخیل کلفت را در وهم و فهم خود جای دهد که گفته‌اند: مصرع «سرنپیچی اگرت سنگ ببارد بر سر»

رنگ محبّت اصلی به صیقل کدورت عارض فرعی زدوده نگردد، و نقش حقیقی مودّت جبلّی از صفحهٔ دل دوستان صمیمی به سیلاب خطاب و عتاب حدّتی لاحقی شسته نشود و شما دوستی و یک جهتی چون من مخلص که امروز به عنایت ایزد تعالی و تقدّس کوس یگانگی در میدان فرزانگی می‌نوازم و به حریف ولای چوگان مودّت می‌بازم، و بر این استواری محبت و استحکام مودّت خویشتن می‌نازم، ولیکن از آن طرف اگر احیاناً رشتهٔ اتحّاد گسسته گردد و ابواب اخلاص قدیمی بسته شود، در این صورت مرا چه چاره است. نرسد که مرتکب این سست محبتّی نگردد، و بدین طریقه به هیچ وجه من‌الوجوه جرأت ننمایند که شیوهٔ محبّت منشان مودّت روشان چنین نیست. اللّه‌تعالی دوستان یکدل را از توفیق علی‌الحقیق روزی گرداناد.

رقعهٔ بیستم[۱]

«حکیم مطلق عزّشأنه اطفال دودمان امکان را که افراد انواع انسانند، در معلمهٔ حکمت بالغه تربیت می‌نماید. از آن جمع کدام به جوهر عالی‌تر و به دانش سزاوارتر از مقام طفولیت استعداد به حدّ بلوغ کمال رسانیده که تاج سروری بر تارک فطرت او گذاشته کمر از لشکر ملکی را بر میان عاطفتش بربسته و خزینهٔ عالم ملک را در دست حوصلهٔ تدبیر او می‌گذارد و تحصیل سروری عالم ملکوت را نهایة التزام عالی‌همتان خجسته فرجام است در ضمن انتظام امور جهان و جهانیان که مستلزم ایثار جواهر عدل و احسان است به جوهر شریف و گوهر لطیف او حوالت نموده مقتضای تحلقوباخلاق‌الله را از شرافت جواهر و لطافت گوی او جلوه‌گری خواهد و جلوهٔ اسرار مقتضیات لطیفهٔ مذکوره را هر آیینه اسباب گوناگون و علل بوقلمون درکار است و اسباب و علل مذکوره بر دو نوع است. نوع آنکه صور آن مطابق معانی است و هر دو یک حکم شامل و نوع دیگر بر خلاف این صور آن را حکمت است و معنی آن را حکم دگر. و هر دو نوع باز بر دو قسمت است ، قسمتی آنکه مطابقت و مخالفت صور هر یک در نوعین با معانی بحدّی که به نظر (کذا) ثانی از مشاهدهٔ آن و قسمتی دیگر آن که انطباق و اختلاف قضیتین مذکورتین در مجب‌اند. مجفیت (کذا) چنانکه ثانی به مشاهدهٔ آن از نظر اوّل نیازمندتر است بناعلیه (کذا) چشم‌داشت محجوبان پریشان احوال آن است که جاری‌کنندهٔ احکام که عقده‌گشائی انتظام و اصلاح دهندهٔ احوال خواص و عام است در اموری که به مقتضای پریشانی احوال از طبایع ایشان به صورت تقصیر صادر می‌شده باشد نظر عنایت از عدم شایستگی و سهواندیش مصادر پوشیده عنان نظر ثانی را در پنجهٔ حسن ظن گذاشته در جادهٔ تحقیق امور مطلق دارد تا از غبار کدورت برون تاخته در لاله‌زار حقیقتم جولان نماید، وداع صدق را در دل پژمردهٔ گلها از تربیت بازمانده مشاهده فرموده آب تربیت به جوی بازآورده و طراوت بخش گلهای پژمرده گردیده زلیخاوار اسباب گلزار تربیت، که افزایش آب و رنگ بوستان نظام گلیست، مستثنی کرد و تتمهٔ این کلمات طیبات آن بود که نواب مستطاب تقصیر سیمای تقصیر عاصی منزّه از عصیان عرفی پژمرده جان را بعد از تحقیق وقوع ولاد آن عدای (کذا) عفو معاصی سرگرم ساخته شرمندگی تهمت تقصیر معلوم را از جگر خواری او منع فرمایند، والدعافی‌هوظاهر»

۱- این عبارت هم نامه می‌نماید و بعد از اختتام رقعهٔ عرفی به نام شیخ فیضی (رقعهٔ هفتم) فقط در نسخهٔ بیست‌وهشتم یافت شد و به طوری که یافت شد نقل می‌شود. ظاهراً مکتوب‌الیه این نامه هم فیضی است.

رقعهٔ بیست و یکم[۱]

«آثار نوادر مرحمت و اشفاق مانند ایثار جواهر ذاتی عرفی مشتاق ننگ تناسل منزه‌باد. والدعا.

تنش بناز طبیبان مستمند مباد   وجود نازکش آزردهٔ گزند مباد

چون توجه خاطر فیض گستر شمارا به ایشان در حین صحت مزاج استدعای و دعای صحت‌بخش گنجایش نخواهد داشت علی‌من اتبع‌الهدی»

پارهٔ نثر[۲]

«دیر است که نبض دل در دست دارم و همگی حواس وی بود تا به استعمال جان داروی محبت الهی که خواص آن از مطالعهٔ تصانیف حکماء روحانی معلوم کرده به صحّتش باز آورم و خون این نیم کشت اهمال را از گردن خویش ساقط کنم و قطعاً محسوس نمی‌گردد و اشفا (کذا) واحسرتا. الحال محتاج آیینه که به جهت تحقیق آمد[ه] شد خداوند خاطر می‌یابم و راه گریز نمی‌بینم.»

پارهٔ نثر[۳]

«و نشأ لعتدال در میانه مرعی باید داشت تا از زخم ناخن عیب جویان بدرگ که جراحت است بر ناصوری، مشرف و محظوظ باشند که مستلزم نسیان است و نسیان ملایکه مفتون است اگر بی‌اختیار نویسی نامهٔ شوق برداشت و فروگذاشت و املاء و انشاء را را به نظر در نپیوندد که از هر بیتش دریچه‌ای بر فضای عالم محصور اشتیاق برگشاید. با وجود آن عذرالحصار قوافی و

۱- این عبارت فقط در نسخهٔ بیست‌وهشتم بعداز نامهٔ عرفی به ملاظهوری متعلّق به شال (رقعهٔ ششم) یافت شد و ممکن است که جزو آخرین آن نامه باشد. ولی در نسخه‌های دیگر این وجود ندارد. به طوری‌که یافت شد اینجا نقل می‌شود

۲- این سطور در تسلسل نامهٔ بیست‌ویکم که در بالا نقل شده تا در نسخهٔ بیست‌ویکم یافت شد ولی از آن مربوط ننماید. به طوری که یافت شد نقل می‌شود.

۳- این عبارت فقط در نسخهٔ بیست‌وهشتم پس پارهٔ رسالهٔ نفسیه که از «ای نفس انبساط انگیز بدان و آگاه باش که انبساط بر دونوع است ....» آغاز یابد و به جلمهٔ «عشرت سرمدی بروی تو گشاده گردد. والسلام‌علیکم و رحمةالله و برکاته» ختم می‌شود، یافت شد و به طوری که نوشته بود نقل می‌شود. مفهوم عبارت به طور کلی روشن نیست

انقطاعی که لازم موزونیت است درگریزد دلیری نمودند در تحریر کلامی که نیز خانگی و جاوید عمری بامتداد آن تهی‌مایه‌تر از فرصت نویسد مهجور است به مجرد عذر مسموع طغیان برق و به مدهوشی و رفع منصه تهمت ایشانند جز از فراموشی و رفع خبر نتیجهٔ ابلهی و کوته‌نظری نتواند بود. والسلام‌والاکرام.»

پارهٔ نثر (۱)

«آنچه بگفتم هر چند ناگفتنی بود مستمع را سود نداشت. الهی بلند بنیان معنی طراز صورت شکن [را] کحل‌الجواهر مشاهدهٔ انوار تجلیّات ذات و آثار صفاتی خودکرامت فرمای تا دیدهٔ بصیرت را بهارستان حیرت ساخته به زنگ زدودن آیینهٔ تیره‌دلان بپردازند که آن جمع پریشان را چون صیقل هدایت نوآیینهٔ طرازی هست در این دیده‌وران حیران را مثل جمال آیینهٔ نوپردازی نه. والسلام‌والاکرام.»

پارهٔ نثر (۲)

«زیبنده‌ترین نقشی که بر بیاض دیدهٔ ادراک ارباب شعور از تمتع لمن‌الکاس جمال آن سواد بوستان جنّت توان ساخت، حمد صانعی است که اوراق مجموعهٔ کائنات را از انواع طبایع گوناگون و افراد بوقلمون فراهم آورده به شیرازهٔ مناسبات صوری و معاملات معنوی منتظم داشت و خامهٔ شریعت مصطفوی را به نگارش درآورده صحائف الوان طبع انسان را به نگاشتهٔ اذعان نظم جواهر نیشتر(۳) (کذا) مزیّن گردانیده اولاد طیبه و اصحاب او را به منصب نقل برداشتن و دست به دست گردانیدن ممتاز و سرفراز فرموده آمدگان و آیندگان شایسته و ناشایسته را اجازت استماع آن ارزانی داشته نقل صحیحی به عرفی حاجتمند کرامت فرموده قبلهٔ

۱- این عبارت فقط در نسخهٔ بیست‌وهشتم یافت شد بعد اختتام پارهٔ رسالهٔ نفسیه که از جمله «ای نفس قدر منعم حقیقی عم نواله چنان باید شناخت ...» آغاز یابد و به شعر :

تا طلبم وای که دل خون کنم　　　خواهش آموختهٔ چون کنم

اختتام پذیرد، یافت شد. ظاهراً این پارهٔ آخرین رسالهٔ نفسیه می‌نماید ولی در نسخه‌ای مربوط به آن رساله یافت نشد. این پاره به طوری که یافت شد نقل می‌شود.

۲- این عبارت فقط در نسخهٔ بیست‌وهشت یافت شد بعد پارهٔ اول رسالهٔ نفسیه و به طوری که یافت شد نقل می‌شود.

۳- در نسخه «نیشتر» است امّا این «بیشتر» می‌نماید.

الشکر والمنته حمد منزه از شایبهٔ علّت و سپاس مقدّس از رابطهٔ نعمت مرخداوندی را که به مقتضای شایستگی و سزاواری به زبان حال داشت، زدکان شکوه عزّت و جلال و لسان مقال پرورش پذیرفتگان نعمت تجلیّات جمال به حمد و سپاس خویش گویا گردیده صورت گویایی خود را در حجابی حکمت از دیدهٔ بصیرت محجوب داشت تا آن پردگیان سرای نادانی شنوای به او نسبت داده خود را گویای حمد و سپاس شناسند وز غم باطل ایشان را وسیلهٔ عنایت ابدی و عطفت سرمدی گردانیده جایزهٔ حسن عمل را بر احتیاج ایثار فرماید محمدله‌ثم‌حمداله و در دریای جواهر ثنای خویشتن سرائی از در یوزهٔ مشیّت الهی فراهم آمده از روان احساس پذیر ما نثار تارک معلای زیبندهٔ تاج لولاک لماخلقت‌الافلاک توتیای دیدهٔ نا[1] آمدهٔ پیش ارباب بینش کیمیای مسهای مورچانه خوردهٔ آفرینش چکیده لبالب شهد نبوت گره ناگشای عهد محبت بی‌قیمت بازار اندیشه فروشان اولیا و انبیا تنها نشین به خانه قاب قوسین اوادنی‌محمد مصطفی صلی‌الله‌وعلیه‌وسلم و درود نامحدود بر آل و اصحاب او باد.»

پارهٔ نثر[2]

«دیباچهٔ فالنامه»

«حمدی و سپاس مر خداوندی را که حضرت آفتاب عالم افروز را شمع چمن آرای آفرینش ساخته کواکب و سیاره را پروانه‌وار از مشاهدهٔ انوار طلعتش به چرخ درآورده هر کوکبی را تأثیر خاص کرامت فرموده مجموع کواکب را مثل حرفهاو لفظها بر اوراق آسمان طرح نموده فالنامه مهیا ساخته که اثر ها و حادثه‌های گذشته و در حال آینده را از مطالعهٔ رحمهای او برون می‌توان نوشت.

نسخهٔ این فالنامه را در کنار دانش پادشاهی صورت و معنی فرمانروای انس و جان، آرایش بارگاه عدل و احسان، شاهسواری عرصهٔ دولت کامگاری، یگانه گوهر تاج سلطنت و شهریاری، چراغ انجمن آرای دودمان بنی‌آدم، نوبهار عالم‌افروز بوستان ارم، عدل طرازندهٔ

۱- "ما" درست‌تر می‌نماید.

۲- این فقط در نسخهٔ بیست‌وهشت یافت شد و به طوری که یافت شد نقل می‌شود. عبارت مسلسل مابعد بظاهر از این مربوط نیست و بر ورق آینده و به طور پارهٔ نو نوشته می‌شود

حاجات مرغ و ماهی، سرگروه مقرّبان درگاه الهی، شاهباز اوج حکومت و عدل پردازی، جلال‌الدین محمد اکبر پادشاه غازی خلدالله ملکه و سلطانه، گذشته تا مرادات و مقصودات نیازمندان عالم خاک را این فالنامه باز دانسته از گنجینهٔ احسان خویش در دامن هر یک گذاشته آفاق را از شکر سخاوت خویش لبالب گرداند:

دایم دل شاه فیض را مسکن باد — دستان لب عدوی او شیون باد
چندان که دهد نور چراغ خورشید — زو انجمن دولت شه روشن باد

خاک‌نشین آستانهٔ اخلاص فلان عرضه می‌دارد که چون منیراعظم عطیه‌بخش عالم را حضرت آفریدگار جل‌جلاله و عم‌نواله سرچشمهٔ نعمت‌های بیکران آفریده، هر نعمتی و مقصدی که از روی آن در خاطر خاکیان گذر تواند داشت از پرتو احسان او صورت پذیر می‌گردد و این معنی بر همه کس روشن نیست و منزّه شائبهٔ نهی جاهلان را از نادانی این کار این معنی راهزن باشد. فالنامه از مجموعه اسامی حضرت آفتاب که حضرت اقدس اعلی به جمیع آن امر فرموده بودند به اسم مبارک حضرت اقدس اعلی‌بقاعدهٔ علم جفر طرح نموده هر یک از ابنای روزگار مراد خود را در دل گرفته از آن بازجویند.

دانندهٔ آن تصنیف[۱] به قانونی معیّن حرفهای مفرد از آن بیرون آورد که صاحب فال به ترتیب آن حروف را خود ملاحظه نموده بیتی بیابد بر زبان فارسی یا هندی که مضمون آن حکایت از چگونگی نیت و مقصود او کند و این دلیل باشد که حضرت آفتاب عالمیان [را] سرچشمهٔ جمیع مرادات و مقصودات است و ذات حضرت اقدس اعلی افتد.

پارهٔ نثر[۲]

.... « تار و پود البسهٔ الفاظ و عبارات رشته و تافتهٔ صنعت پیشگان عالم ملک است و آب و رنگ شاهدان منزه از لباس معانی و مدرکات تراوش گرفته چشمهٔ قدس و نگارش‌پذیر خامهٔ ملکوت . و همچنانکه مخدرات پرده سرای جسمانی نگار را بر هنگی زشت و پوشیدگی زیباست و خاکیان محرم‌سرای معنوی را برهنگی زیبا و پوشیدگی زشت، چه شاهدان جسمانی منزلت صوری زانست بقید و به چشم

۱- در نسخه "تصنیف" است ولی به "صفت" درست‌تر می‌نماید.

۲- این عبارت در تسلسل عبارت دیباچهٔ فالنامه یافت شد ولی از آن بی‌ربط می‌نماید

مزیّنه موجب افزایش جمال است چنانچه مشاهدهٔ لب به اشتهاد می‌گشاید و صاحب جمالان روحانی انجمن من‌فی را به مقتضای اطلاق و تجرّد التباس و آرایش لباس نازنینان چنانکه برهنه در آغوش که ناطقه درآمدن شاهدان من‌فی بر آن استدلال می‌نماید. حقّا که اگر تنگدستی و تنک مایگی در یوزه‌پیشگان مخلّد گرد حواس را افادت و استقامت ضرور نیافتندی، فیاض پیشگان مجرّد نهاد معانی با البسهٔ الفاظ و عبارات تن در ندادی[۱]. وقتی از اوقات ماضی که مخصوص به الهام تجویز فال بود شایستهٔ تنبیه ارباب استعداد داستانی فراهم آمده بود. از آن جمله دویست[۲] بیت شهادت این مطلب را مناسبت منزّه از شائبهٔ خودفروشی نوشته می‌آید:

سخن هر چند ملک‌آرای جان است   رعیّت زادهٔ گوش و زبان بود

بلی، دانستنیها کز جهان بود   افادات زبان تشویش جان بود

بنابراین باید که صاحبان طبع سلیم[۳] و معاملات علیم و تعلیم، در هنگام اباحت گویائی و ضرورت شنوایی معنی مفرد و لذیذ صافی را عبارات لطیف ساده دانی در پوشند[۴] تا چنانکه[۵] شیشهٔ حلبی را به جهت سادگی و لطافت شراب صافی به رنگ خود برمی‌آورد. عبارت ساده [و] لطیف تن به تصرف معانی در داده آب و رنگ معانی برداده چندان در غلظت و تراکم عبارات کوشند که معانی را حوصلهٔ برداشت آن نبوده نزار و ضعیف گردیده مستحیل به الفاظ گردد. وگر صورت بین معنی اندیش در تماشاگاه امثله و اشباه درآید. صدق این معنی از نسب نازک بدنان یک تهی پوش (کذا) هندوستان با ستمنان (کذا) انطاسی بر دوش خرامشاهد (کذا) تواند کرد و خود چه جای این سخنان است که چون به نظر حقیقت در نگریم لفظ را با معنی هیچ وجه پیوندی ممکن نیفتد چه نسبت لفظ را با معنی نسبت شکل عنصری است با نفس ناطقه که امتزاج و اندراج و اتّصال و تألیف و تداخل و حلول را به آن نسبتی صورت پذیرد و تحقیق آن است که لفظ علامت است مقصود با لذات و نزدیک بینان مطلق‌النظر که محرمان اسرار اله اند مقصود بالطبع‌اند چه ایشان را معانی را معینهٔ بی‌آلایش و یقین الفاظ مشاهد است به وجهی که در مستی و هوشیاری در خواب و بیداری بر ترک مشاهده قادر نیستند امّا چون این

۱- در اصل نسخه "ندای" است

۲- در اصل نسخه "دویست" است ولی "دو" باید باشد.

۳- اصل نسخه "سلیم او". فقط واو عطف درست می‌نماید

۴- در اصل نسخه "پوشید" است.

۵- در اصل نسخه "چنانچه" است.

طایفه نادر و قلیل آید و حکم اکثر بر آن قاعده قیاسی باطل و هر یک از ابنای نوع بر دریچهٔ استعداد خویش به مقتضای حصّهٔ بصیرت مشاهدهٔ معانی را امید دارد قابل و مخدرات معانی در غایت علوشان و از کوتاهی نظر جویندگان با همه بی‌احتیاجی بعلامی (کذا) در حجاب و نظر عموم بایثار فیض مسر طالبان را با همهٔ بی‌احتیاجی بعلامی مبین. لاجرم بـه اعـمال آن مـایهٔ علامتی که افادهٔ شأن ایشان راکافی بود اقدام باید نمود و نیز به آن جهت ثبات اثر و دوام فیض مقصود به آرایشی که بر اصل فایق نیاید بخل نباید ورزید چه این مایه آرایش نزلهٔ تقویت بدن است به جهت القای صحّت مزاج که مقصود از آن تحصیل کمالات روحانی و بین ذات نفسانی است نه توفیق آرایش جسمانی و مطالب شهوانی. وانگه آرایش لفظ را بر معنی گزینند تا شیوهٔ مساوات مرعی دارد. دوش بر دوش کسی است که زیور جسمانی را بر زینت روحانی گـزیده باشد یا مساوی داشته و اگر بالکلیه دست فصاحت از آرایش الفاظ در آستین اعـراض کشـیده معانی را به عبارت شکسته بسته بیان کند و عدم حسن الفاظ را در نهد معانی مؤثر داشته نوادر معانی را از افواه (کذا) وابسته هوشمندان در ظلمت آباد نسیان انـدازد و خـاصیت گـویایی و شنوایی باطل سازد. حکیم زیان کاری که با وجود سوءالمزاج دست از مـعالجه بـاز داشـته در تصحیح بدن بکوشد تا اعتدال مزاج راکه معلمهٔ بازار داد و ستد فیوضات و کمالات است به سیلاب ناپروایی فرو می‌راند. حاصل کلام آنکه عبارت که جوهر مجرّد معنی را به منزلهٔ جسد است به شمار کیفیات عناصر گرم و نرم و سبک و فتن (کذا) باید.

«والسلام‌علی‌من‌اتبع‌الهدی»

پارهٔ نثر[۱]

«انجمنی که از مطالع مشاهده طلوع می‌نماید بعد از طی تصنیف دایره صورت‌پذیر است و چون در نصف دایره‌ها بط در نصفی صاعد باشد الا آفتاب عمر که در طلوعش باهبوط توامان است و چون به نطفه حفظ (کذا) رسد محو می‌گردد زیراکه مایهٔ عمر هر فرد در ازل معین گردید از کاهش و افزایش جعلی منزّه است. پس از زمان تولّد که به منزلهٔ محل طوع است تا هنگام فوت که مشاهده الیه نقط حضیض است انافانا در کاهش است که هبوط از آن تعبیر کرده باشد.

۱- این پاره نثر فقط در نسخهٔ بیست‌وهشتم بعد از رقعهٔ بیستم یافت شد و به طوری که در آن نسخه یافت شد نقل می‌شود

بنابراین سالک راه تحقیق و مالک ملک توفیق باید گذاشتن هر لحظه را مدتی شدید بشمارد یعنی آن پشیمانی و پریشانی و تحیّر و تأسّف و خوف که در حالت فوت از اعمال ناصواب و اندیشهٔ عذاب رو می‌دهد تصوّر می‌نموده باشد تا لحظهٔ آینده را به غفلت بگذارد و تا دریافتن هر لمحه را حیاتی جدید نگارد. یعنی آن مایه کوشش و مجاهده که ذی‌حیات در قصور ثلاثه آن مکلّف است به مقتضای کریمه لایکلّف‌الله‌نفساًالاّوسعها در فعلیهٔ شمایل عبودیت حضرت احدیت بجای می‌آورده باشد تا آن لمحه چون گذاشته شود، دندان حسرت بر سر انگشت ندامت نیفشارد.

خود چه جای این سخن است که هر عنوان شایسته که گذرانیدهٔ نظر شود نظر بفوق آن مرتبه جای تحسّر و تأسّف و مراتب نامتناهی هیات هیات و در فرصتی که عرفی شیّاد انجمن آرای این نعمات عذوبت‌آمیز شود انگیز را به کاوش و مضراب طبع‌آزمای از شاه پردهٔ قانون حقیقت تراوش می‌دهد، نظر عدم از استماع و استعداد و نغمه گشاینده بر سینهٔ سیماب محارضهٔ او نگارد، در سمع قبول پذیرد که حرمان از تمتع کلام امیرالمؤمنین و امام المتقین علی‌ابن‌ابی‌طالب رضی‌الله‌تعالی‌عنه انظرابی‌ماقال ولاتنظرانی‌من‌قال موجب خسران وی است. والدعا.»

پارهٔ نثر[۱]

«حالامهم این است [که] جان به اتمام رسد کمال آن مهم بر ابلهی اعلی از آن خواهد برسانید. اگر دوستان یقبنی را عذر تقصیرات التفاتیه (؟) که استغنای آن در عهدهٔ حوادث فلکیه است منافی به ثبوت صداقت نمی‌بود وجه تقصیر ملازمت که همیشه مستلزم بهجت و بالفعل از شراکت عبارت داغدار کدورت است به فصیح‌ترین عبارتی به سمع شریف می‌رساند. بعدالحمدوالمنته که فصاحت به رسمیات مراحمت لازم نگردید، الباقی‌عبدالتلافی‌والسلام.»

۱- این عبارت رقعه‌ای می‌نماید و فقط در نسخهٔ بیست‌وهشتم بعد پارهٔ رسالهٔ نفسیه که: «این نفس فرومایه محتاج گوهری» آغاز یابد و به جملهٔ «سزاوار تحسینی و شایستهٔ نفرین امّا مروّت را چنان می‌بینم که تو را به تضرّع و گریستن منّت نهد.» اختتام می‌پذیرد، یافت شد و طوری که یافت شد نقل می‌شود

پارهٔ نثر[۱]

به ناز طبیبان نیازمند مباش. وجود نازکش آزردهٔ گزند مباد. چون توجهٔ خاطر فیض‌گستر شمارات این در حین صحبت مزاج مصنف دعای خیر ایشان یافته در هنگام انحراف مزاج دوستداری وفای صحّت بخش گنجایش نخواهد داشت. دیر هاست که نبض دل از دست دادم و همگی حواس متوجه احساس حرکت کوته که خاکی[۲] از مژدهٔ یکدمهٔ حیات وی بود تا به استعمال جانبداری محبّتِ الهی که خواص از مطالعهٔ تصانیف حکمای روحانی معلوم کرد به سختیش باز آورم و چون این می‌گشت اهمال نیازگران خویش ساقط کنم. قطعاً نمی.... واحسرتاالحال محتاجیم.... به جهت تحقیق آمد و شد نفس بر دماغش کنم و در .... آیینه چندان روشن اثر تیرگی نفس از وی محسوس گردد و یافت نمی‌شود .... که شب یلداست و شبستان ما را چراغی نه تا بحدی تاریک و ظلمانی است که به روشنی چراغ همسایگان روشن نمی‌گردد مگر آفتاب آیینه در دست طالع شود و از شگاف بالین این بیمار طلوع کند که وقت شکست دلش به یک پای مسیحی و .... نورانی از در درآید که افاضهٔ یمن قدمش بر اعجاز دم سبقت تواند نمود. فی‌استغفرالله نسیم عنایتی از دوست باید که شمیم عبادت[۳] بمشامش در رسانید حیاتی تازه و صحتی بی‌اندازه کرامت فرماید.

رنج مسیح و سعی اجل سودمند نیست   مائیم و صد مشام و امیدی ببوی دوست

اگر بی‌اختیار بویش بار شوق برداشت افراد (کذا) گذاشت املا و انشا را به ..... ورنه پیرایهٔ دگر که بر تپش دریچه بر قضای[۴] عالم نامحصور اشتیاق برگشاید با وجود آن در حمایت عذر عذرا به حصار توانی و انقطاعی که لازم موزونیت است در گریزد. دلبری نمودن در تحریر کلامی که تیر خاکی و جاوید عمری به امتداد آن تهی‌مایه‌تر از فرصت نویسند مهجور است به مجرد عذر مسموع طغیان شوق و مدهوش و رفع مظنهٔ تهمت‌اندیشان از فراموشی جزء نتیجهٔ ابلهی و کوته‌نظری نتواند بود.

۱- این عبارت که به ظاهر غلط نقل شده است و عاری از معنی می‌نماید فقط در نسخهٔ ۴۱ بعد عبارت رقعهٔ چهاردهم یافت شد و به طوری که یافت شد شامل این کلیّات کرده می‌شود. مفهومش روشن نیست .

۲- حاکی ؟

۳- عیادت ؟

۴- فضای ؟

بخش نظم

از آن تتبع حافظ رواست بر عرفی
که دل بکاود و درد سخنوری داند

قسمت

غزلیّات عرفی شیرازی

قصیده نظم هوس پیشگان بود عرفی
تو از قبیلهٔ عشقی، وظیفه‌ات غزل است

غزل سرا شد و پا بر قصیده زد عرفی
کدام منفعت از ویحک و زهی برداشت

ردیف "الف"
(تعداد غزلیّات ۷۴)

(۱)

زخوان[۱] نطق چو دادی غذای جان مرا — حلاوتی بده از حمد خود زبان مرا
مرا بخوان طلبیدی که تا مگس رانم — نگفتی آرزوئی هست میهمان مرا
همه زیان گران مایگی خویشتنم[۲] — مگر بسود مبدّل کنی زیان مرا
عنانم از ره باطل بسوی خویش بتاب — بمن دراز مهل[۳] بیش ازین زیان[۴] مرا
ربوده[۵] چنگل عشقم زآشیانهٔ قدس — بمرغ رحمت خود بخش آشیان مرا
هنوز طفل رهم کز نگاه[۶] عشوه‌گری[۷] — سَر[۸] بهشت شود راهزن عنان[۹] مرا
مرابه عقل[۱۰] سپردی هزار شکر، کنون — دیانتی بده از لطف پاسبان مرا
خوش[۱۱] آنکه‌عشق‌بپرسدنشان‌هستی‌من — زخود بجویی و گویی باو نشان مرا
بکش[۱۲] بجور ولیکن بمقدرت شویم — مبین که تاب نگاه تو نیست جان مرا(کذا)
من از عدم بتو پیغام میفرستادم — که مرد عشق نیم، دوختی دهان[۱۳] مرا
ببخش کجرویم را بشرط آنکه بحشر — نگویمت[۱۴] که تو خود داشتی عنان مرا

۱- این غزل فقط در نسخ دهم و هفدهم و بیست و هشتم و سی‌و ششم یافت شد.
۲- ن ۱۰، ۲۸، ۳۶، = خویشتنم؛ ن ۱۷ = خود گشتم
۳- ن ۱۰ = بهل ؛ ن ۱۷، ۲۸، ۳۶، = مهل
۴- ن ۱۰، ۳۶ = زیان؛ ن ۱۷ ، ۲۸ = زبان
۵- ن ۱۷ = ربود ؛ ن ۳۶ = ربوده؛ ن ۱۰، ۲۸ = چه بود
۶- ن ۱۰، ۲۸ = کز نگاه ؛ ن ۱۷، ۳۶ = گر بگاه
۷- ن ۱۰ = جلوه‌گریست؛ ن ۱۷، ۲۸، ۳۶ = عشوه‌گری
۸- ن ۲۸ = سری؛ ن ۱۰ = سوی ؛ ن ۱۷، ۳۶ = سر
۹- ن ۱۰، ۲۸ = عقل ؛ ن ۱۷، ۳۶ = فعل
۱۰- ن ۱۰، ۲۸ = عقل؛ ن ۱۷، ۳۶ = فعل
۱۱- این شعر فقط در نسخ هفدهم یافت شد
۱۲- این شعر فقط درنسخ هفدهم یافبت شد
۱۳- ن ۱۰، ۲۸ = زبان ؛ ن ۱۷، ۳۶ = دهان
۱۴- ن ۱۰ = نگویمت که مخورد آتش غمان مرا؛ ن ۱۷، ۳۶ = نگویمت که تو خود داشتی عنان مرا؛ ن ۲۸ = نگویمت که بخون داشتی عمان مرا

چه پوشی از نظر خلق ای که نتوانی[۱] نهفته داشت[۲] زخود زشتی[۳] نهان مرا
ببخت خویش بنازم که حمد حق عرفی بحسن یوسفی آراست کاروان مرا

(۲)

نه[۴] چنان برده زره ذوق نگاه تو مرا که برد بیم ستم از سر راه تو مرا
آمدی جلوه کنان بادو جهان عشوه و ناز وه که پامال بلا کرد سپاه تو مرا
چه بلا دلکشی ای جلوه‌گه یار،که هست ذوق طوبی زتماشای گیاه تو مرا
من ضمان گنهت می‌شوم ای غیر، مترس تو دعا کن که بسوزد بگناه تو مرا
خونبهای دو جهانست نگاهت، فریاد که[۵] بشرم ابد افکند نگاه تو مرا
سوزم ازدوریش‌ای‌مرگ،خوش‌آن‌لحظه که‌بخت از[۶] غم هجر فرستد به پناه تو مرا

(۳)

ای[۷] دل منشین، خیز، که بیباک تو تنها با شیشهٔ می رفته به گلگشت چمنها
نومید ز بالین که برخاسته، یارب کز نرگس تر ژاله فشاند به سمنها
این قوت حسن است که دلهای اسیران زلف تو برون میکشد از چاه ذقنها
ماندند غریبان به قریب[۸] تو درین شهر چندانکه گرفتند عزاشان بوطنها
گرعشق زلیخا نشود یار، کی او را تشریف جوانی برد از چهره شکنها
عرفی گنهت چیست که آن گل نکند گوش هر چند که از حال تو گوییم سخنها

---

۱ - ن ۱۷ = بتوانی؛ ۱۰، ۲۸، ۳۶ = نتوانی
۲- ن ۱۰ = دار ؛ ن ۱۷، ۲۸، ۳۶ = داشت
۳- ن ۱۰ = رشتهٔ ؛ ن ۱۷، ۲۸، ۳۶ = زشتی
۴- این غزل فقط در نسخهٔ هفدهم یافت شد
۵- در اصل نسخهٔ هفدهم این اشعار همین طور هستند که نوشته شدند ولی اگر مصرع (۲)به مصرع اول بیت بعد مربوط بشود معنی روشن می‌شود. همین طور شعر دیگر هم درست می‌توان کرد.
۶- متن پاورقی ۵ برای این پاورقی مصداق دارد.
۷- این غزل فقط در نسخهٔ هفدهم یافت شد امّا مطلعش و شعر چهارم در مجمع‌النفایس هم در انتخاب کلام عرفی یافت می‌شود
۸- ن ۱۷ و مجمع‌النفایس (نسخهٔ نوشته سنهٔ ۱۱۷۹ م بانکی‌پور) = فریب تو ؛ مجمع النفایس (نسخهٔ نوشتهٔ سنهٔ ۱۱۹۶ م ، بانکی پور) = بقریب تو

(۴)

شب[۱] آمد، ای مرا سامان بیارایید محفلها بشویید از میِ بیغش غبارِ کینه از دلها
برید آهسته تابوت شهیدان یک‌نفس، باشد درین ره محملِ من هم شود همراهِ محملها
بکویت هر طرف خاکی به‌آب‌دیده گِل‌کردم که تعمیری کنم قصر محبت را به این گلها
مهل کاین قبله‌گه خاکی نماند، تیغ بیرون‌کش که از کوی تو سیل‌آب چشمم برد بسملها
بهر گامی از آنرو دورتر گردیدی از مقصد که رو برتافتی از راه و کردی قطع منزلها
زآب چشم خویش افتاده عرفی بازدربحری که امواجش‌ گه طوفان نیاید سوی ساحلها

(۵)

تحفهٔ مرهم نگیرد سینهٔ[۲] افکار ما سایهٔ گل برنتابد گوشهٔ دستار ما
باعثی دارد رواج سبحه کو تزویر کو[۳] تا ببندد[۴] صد گره بر رشتهٔ زنّار ما
ما لب آلوده بهر توبه بگشاییم[۵]، لیک بانگ عصیان می‌زند ناقوسِ استغفارِ ما
آتش افروز تب عجزیم[۶] و کس هرگزندید جوش تبخال[۷] شفاعت بر لب زنهار ما
مرحبا ای چاره، آسان‌میگشایی[۸] کارخلق ناخنی بس تیز داری رخنه‌ای در کارما
ساکن میخانهٔ ما باش عرفی‌زانکه‌هست[۹] چشمهٔ نور و صفا[۱۰] در سایهٔ دیوار ما

۱- این غزل فقط در نسخهٔ هفدهم بنظر افتاد در زمینهٔ حافظ و حکیم شفایی و غیره
۲- ن ۹، ۱۷، = خاطر ؛ دیگر همه نسخ مثل ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۱۰، ۱۹، ۲۹، ۳۶، ۳۵ و غیره = سینهٔ
۳- ن ۲۹ = گر تأثیر او؛ دیگر همه نسخ مثل ۱، ۲، ۳، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷، ۲۸، ۳۵، ۳۶ غیره = کوتزویر کو
۴- ن ۳۶ = نه‌بندد ؛ دیگر همه نسخ = ببندد
۵- ن ۱، ۵، ۹، ۱۹، ۳۵، = نگشاییم ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۶، ۷، ۸، ۱۰، ۱۱، ۱۳، ۱۷، ۳۶، و غیره = بگشاییم
۶- ن ۱۰، ۱۱، بهار عجم = هجریم ؛ دیگر همه نسخ = عجزیم
۷- بهار عجم = خوش‌حال؛ دیگر نسخ = تبخال
۸- ن ۱۰ = می‌نمایی؛ دیگر همه نسخ = می‌گشایی
۹- ن ۱۱، ۱۲، ۱۴ = نیست؛ و دیگر همه نسخ بشمول خلاصه = هست
۱۰- ن ۳۶ و خلاصه = نور صفا ؛ دیگر همه نسخ = نور و صفا

(۶)

گفتگوی غم یعقوب بود پیشهٔ ما
بوی پیراهن یوسف دهد اندیشهٔ ما
اندران بیشه که ما شیر ویـیم[۱] آفت نیست
روبه از بی‌جگری رم کند از بیشهٔ ما
کوهکن صنعت ما داشت ولی فرق‌بسیست[۲]
قوّت بازوی دل می‌طلبد تیشهٔ ما
در[۳] دل ما غم دنیا غم معشوق شود[۴]
باده گر خام بود پخته کند شیشهٔ ما
عرفی افسانه تراشی بخموشی بفروخت
للّه‌الحمد که آزاد شد از پیشهٔ[۵] ما

(۷)

بجز نیش بلا مرهم مبادا سینه ریشان را
عداوت بادل من[۶] باد زهرآلوده[۷] نیشان‌را
بمن بیگانگان[۸] را کی دل همصحبتی ماند
که با من صحبت غم میکند بیگانهٔ خویشان را

۱- ن ۱۱ = دمیم ؛ ن ۱۷، ارمغان، ۳۶ (اصلاح) = دلیم ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۹، ۱۰، ۱۲، ۱۳، ۱۷، ۱۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶، خلاصه، ریاض، نفایس، خوشگو = ویـیم
۲- ن ۱۰ = بود ؛ دیگر همهٔ نسخ بشمول خلاصه = بسی‌ست
۳- ن ۸ = با ؛ دیگر همه نسخ بشمول عرفات و خلاصه = در ؛ ن ۳۶ = از
۴- ن ۱۰ بود ؛ دیگر همه نسخ بشمول خلاصه = شود
۵- غزلیات حکیم شفائی و نظیری نیشاپوری و سلیم طهرانی درین زمین هستند
۶- ن ۱۰ = خود دیگر همه نسخ بشمول عرفات و ریاض = من
۷- ن ۱۷، ۳۵ = آلود ؛ دیگر همه نسخ = آلوده
۸- ن ۱۰ = بیگانه را کی خود ؛ دیگر همه نسخ = بیگانگان را

دمی صد چشمه بیتابی زدل می زاید[۱] وشادم[۲]
که محکم[۳] نیست ایمان محبّت صبرکیشان را
نه با من، با یکی از اهل[۴] دل خود دوستی میکن
ولی در کار هست آخر سَرِ زلف پریشان را
عذاب دوزخ آشامان[۵] به آتش چون[۶] کند ایزد
مگر در سینهٔ آسودگان[۷] اندازد ایشان را
برو[۸] عرفی بکوی[۹] بیغمان، برمژدهٔ[۱۰] مرهم[۱۱]
که اینجا[۱۲] با نمک هم نیست لطفی سینه ریشان را

(۸)

بدیرآ[۱۳] ازحرم صوفی[۱۴] که می برقع گشود[۱۵] اینجا
ازآنجا آنچه می جویی[۱۶] بمیخواران نمود اینجا

۱- ن ۵ (حاشیه) = می جوشد ؛ خلاصه = می راند ؛ دیگر همه نسخ = می‌زاید ؛ ن ۲۹ = می تابد
۲- ن ۶ = شاید ؛ دیگر همه نسخ بشمول ۱، ۵، و غیره = شادم
۳- ن ۱، ۵، ۳۵ = ممکن ؛ همه دیگر نسخ = محکم
۴ - ن ۴ = اهل چون خود ؛ دیگر همه نسخ بشمول خلاصه، ریاض، نفایس، و غیره = اهل دل خود
۵- مجمع‌النفایس(سنهٔ ۱۱۷۹ هجری) = آتش آشامان ؛ سفینه، مجمع‌النفایس(سنهٔ ۱۱۹۶ ه) و دیگر نسخ = دوزخ آشامان
۶- ن ۱۰ = کی ؛ عرفات و خلاصه و آتشکده و ریاض و دیگر همه نسخ = چون
۷- آتشکده = افسردگان ؛ ریاض و نفایس و دیگر همه نسخ = آسودگان
۵ - ن ۲؛ ۲۹ = مرد ؛ دیگر نسخ مثل ۳، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۷، ۹، ۱۰، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۳۵، ۳۶، و غیره = برو
۹- ن ۱ = بکام ؛ دیگر همه نسخ = بکوی
۱۰- ن ۲، ۶، ۱۱، ۱۷، ۱۹، ۳۶ = پژمرده ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۲۹، ۲۵، و غیره = برمژدهٔ
۱۱- ن =۶ درهم ؛ دیگر همه نسخ مرهم
۱۲- ن ۱۰ = که در آنجا نمک هم نیست لطفی ؛ ن ۴ = که اینجا با نمک لطفی بودم ؛ دیگر همه نسخ = که اینجا با نمک هم نیست
۱۳- ن ۲، ۸، ۱۰، ۱۱، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = آی ؛ دیگر نسخ مثل ۱، ۵، ۹ و غیره = آ
۱۴- ن ۶ = ساقی؛ ن ۹، ۱۷ = زاهد؛ ن ۱۳ = عرفی؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۹، ۲۳، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = صوفی
۱۵- ن ۱۰ = رقع بر گشود ؛ دیگر همه نسخ = می برقع گشود
۱۶- ن ۲۹ = می‌خواهی ؛ دیگر همه نسخ = می‌جویی

همان زنگی که آنجا در دل اسلامیان بینی
مغان را نیز بود امّا صفای می زدود اینجا
بیا در زمرهٔ رندان[۱]، درآ بیباک و می درکش[۲]
که بد مستی نمیداند[۳] بجز فریاد عود اینجا
محبّت شمع بزم قدس و ما[۴]پروانه‌ازبیرون[۵]
چه حالست این نمیدانم چراغ آنجاو دود اینجا
به هر سو می‌روم بوی چراغ کشته می‌آید
مگر وقتی[۶] مزار کشتگان عشق بود اینجا
نوای نغمهٔ منصور عرفی نفر[۷] میدانی
ولی تن زن که خاموشند ارباب شهود اینجا

(۹)

بزهر تشنه لبم، با شکر چه کار مرا | درازبادشبم، با سحر چه کار مرا
مرا نشاط تماشا به[۸] ازبهشت‌وصال[۹] | بقسمت[۱۰] کم و بیش ثمر چه کار مرا
ز بهر کاوش دل اهل درد نیش طلب | من و نگاه تو، با نیشتر چه کار مرا
مرا فریب دهد ناله و بغم[۱۱] گوید | زمن[۱۲] ترانه شنو، با اثر چه کار مرا

۱- ن ۹ (حاشیه) = مردان ؛ دیگر همه نسخ = رندان
۲- ن ۶، ۸ = وز آب پاک در می‌کش ؛ ن ۳۹ = در آبیباک می‌درکش ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۹، ۱۰، ۲۹، ۳۶ و غیره = در آبیباک و می‌درکش
۳- ن ۸، ۱۰ = نمیدانند جز ؛ دیگر همه نسخ = نمی‌داند بجز
۴- ن ۶ = من ؛ دیگر همه نسخ = ما
۵- ن ۱۱، ۲۳ = پروانهٔ بیرون ؛ دیگر همه نسخ = پروانه از بیرون
۶- ن ۲۳ = روزی ؛ دیگر همه نسخ بشمول خلاصه و نفایس = وقتی
۷- ن ۱۷ = تنگ ؛ ن ۶ = خوب ؛ دیگر همه نسخ = نفر
۸- ن ۹، ۱۷ = به ؛ دیکر همه نسخ و ریاض = بس
۹- ریاض = مراد ؛ دیگر همه نسخ = وصال
۱۰- ن ۵، ۸، ۱۱، ۳۵ = قیمت ؛ دیگر همه نسخ = قسمت
۱۱- ن ۸ = بدل ؛ ن ۲۳ = باو ؛ دیگر نسخ مثل ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶، =بغم
۱۲- ن ۱، ۳۵ = زمی ؛ دیگر همه نسخ = زمن

ز نـــاز شـــربت کـــوثر نـمی‌چشیدم، آه | بآتش دل و داغ جگـــر چـــه کـــار مـــرا
من و شکستن افـغان بـه سینه در شب غـم | بـنغمه سـنجی مـرغ سـحر چه کـار مـرا
چـرا ز عـرفی جـانباز[1] سـر نـمی‌طلبی | فـدای تیغ تـو جـانم، بسر چه کـار[2] مـرا

(۱۰)

مـــنم کـه یـافته‌ام ذوق صـحبت غـم را | بـصبح عـید دهـم وعـده شـام مـاتم را
اگـر[3] بـحور بـهشتت نـظر فـتد، دانـی | کـه حسـن دوست چـه آراسـته‌ست عـالم را
ز لاف صـبر بسـی نـادمیم[4] ، طـعنه مزن | مـــروّتی، کـه مـلامت بـلاست مـلزم را
بـــلذّت ابـــد[5] از زخـــم او دلا مـــژده | کـــه داد بـــی اثـــری انـفعال مـرهم را
هـــوای بـاغ مـحبّت بـغایتی گـرم است | کـه هـیچ سـبزه نـدیده‌ست روی شـبنم را
ز هـــر[6] دو مـنفعلم تـا بـهم بسـنجیدم | حـــلاوت لب دلدار و تـــلخی غـــم را
قـبول عشـق عـنانم گـرفت عـرفی و بـرد | بـــخلوتی کـــه تـــصوّر نـبود مـحرم را

(۱۱)

چـــرا خـــجل نکـــند چشـم اشکـبار مـرا
کـــــه آرزوی دل آورده در کـــــنار مــــرا
بـــراه عشـــق بگـــیرم[7] زشـــوق بـــال و پـــری
کـه نـی پـیاده شـمارند و نـه[8] سـوار مـرا

---

۱ - ن ۶ = بیچاره دیگر همه نسخ = جانباز
۲- درین زمین غزل نظیری هم باید دید = او می‌گوید ؛
اگـر قـضا و قـدر ز آسـمان فـرود آیـد | من و خیال تو، با خیر و شر چه کار مـر
۳- این بیت فقط در نسخ ۱، ۳، ۵، ۸، ۲۹، ۳۵ به نظر می‌آید
۴- ن ۱۰ = نادمم ؛ ن ۹ = در همیم ؛ دیگر همه نسخ = نادمیم
۵- ن ۹ = اثر ؛ دیگر همه نسخ = ابد
۶- این شعر فقط در نسخ ۶، هشتم یافته شد
۷- ن ۱۱، ۲۳، ۲۸ = نگیرم ؛ دیگر همه نسخ مثل ۱، ۲، ۳، ۵، ۶، ۸، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = بگیرم
۸- ن ۴، ۲۹ = نی ؛ ن ۵، ۶، ۹، ۱۷ = نه

فـــغان[۱] ز نشأهٔ دون هـــمتی کـزین شـــادم
کـــه هـــیچ کـــام نـــیارد بـــانتظار مـــرا
نه رام مردم اهلم[۲]، نه صـید مـرشد[۳] شـهر[۴]
نشســـته‌ام کـــه نســـیمی کـند شکـار مـرا
زبـیم فـتنهٔ[۵] شـادی چـو کـودکان هـمه عـمر
غـــمت گـرفته در آغـوش[۶] و در کـنار مـرا
میا[۷] بملک[۸] عـدم یـا چـنان مکـن[۹] عـرفی
کـه بـیغمی بشـناسد[۱۰] دران[۱۱] دیـار مـرا[۱۲]

(۱۲)

روشن شـد آفـتاب مـحبّت[۱۳] ز داغ مـا / از داغ مـا بگـیر حسـاب چـراغ[۱۴] مـا
ما خار و گل ز چشمهٔ ز هر آب می‌دهیم / کــوثر حــلاوتی[۱۵] نـرساند بـباغ مـا
مــحمل بسـومنات روان کـن کـه یـافتی / ای[۱۶] کعبه رو که گم شده‌ای در سراغ ما

۱- در نسخهٔ دهم این شعر بطور زیر است :
فغان ز نشهٔ دون همتی کزین شادم / که نی پیاده شمارند نی سوار مرا
۲- ن ۸ = اهل ؛ دیگر همه نسخ = اهلم
۳- ن ۲، ۸، ۹، ۱۷، ۲۹ = مردم ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۱۰ و غیره = مرشد
۴- ن ۲۸ = دهر ؛ دیگر همه نسخ = شهر
۵- ن ۱۰ = فتنه و شادی ؛ دیگر همه نسخ مثل ۱، ۵، ۸، ۹، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = فتنهٔ شادی
۶- ن ۹ = چوآغوش در ؛ دیگر همه نسخ = در آغوش و در
۷- ن ۱۰، ۱۷ = بیا ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۹، ۲۳، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = میا
۸- ن ۸ = زملک ؛ دیگر نسخ = بملک
۹- ن ۱۰ ، ۱۷ = بکن ؛ دیگر نسخ مثل ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۹، ۱۱، ۱۲، ۲۸، ۳۶ و غیره = مکن
۱۰- ن ۸ = بشتابد ؛ ن ۱، ۱۰، ۱۱، ۲۳، ۲۹ = نشناسد ؛ ن ۴، ۵، ۹، ۱۷ = بشناسد
۱۱- ن ۴، ۱۰ = دران ؛ ن ۱، ۵، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = درین
۱۲- در این زمین غزل نظیری هم می‌توان دید.
۱۳- ن ۱۰ = محبّت ؛ دیگر نسخ مثل ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = چراغش
۱۴- ن ۲۹ = فراغ ؛ دیگر نسخ ۲۸، ۳۵، ۳۶ و غیره = چراغ
۱۵- ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۸، ۲۹، ۳۵ = حلاوتی ؛ ن ۱۰، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = طراوتی
۱۶- ن ۱۰ = هان ؛ دیگر نسخ = ای

در خواب غفلتیم ولی[۱] زان چراغ حسن — دود کرشمه چرخ[۲] زند در دماغ ما
بی‌فیض نور اگر نشوند[۳] اهل انجمن — پروانه[۴] را بسینه در آید چراغ ما
هر چند کز فراغت ما غم خورد حسود — احباب را نصیب مبادا[۵] فراغ ما
عرفی خجل مباش که نشناخت روزگار — گلبانگ عندلیب ز دستان زاغ ما

(۱۳)

دلم در کعبه[۶] رو کرده است و همت جوید از دلها
که خواهد ماندش از پی[۷] کعبه‌ها درطی منزلها[۸]
تو افلاطون، ولی اندیشه[۹] را چین بر جبین مفکن
در آن[۱۰] وادی‌که جزحیرت‌نداند[۱۱] حل[۱۲] مشکلها
بباد[۱۳] شرطه و سعی[۱۴] معلم دل مبند اکنون
که از طغیان دریا در ته آب است ساحلها
بدل تخم غمی میکار و می‌چین خوشهٔ[۱۵] اشکی
که دهقان وفا[۱۶] جمع[۱۷] آورد زین کشت حاصلها

۱- ن ۱ = وازان ؛ ن ۲، ۵، ۸، ۱۰، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = ولی زان
۲- ن ۱۰ = موج ؛ دیگر نسخ مثل ۱، ۲، ۵، ۸، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = چرخ
۳ - ن ۱۰ = اگر شنوند ؛ ن ۲، ۲۹ = اگر نشوید ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۲۸، ۳۵، ۳۶ و غیره = اگر نشوند
۴- ن ۱، ۵ = پروانهٔ به سینه ؛ ن ۸، ۱۰، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = پروانه را به سینه
۵- ن ۲، ۳۶، ریاض = مباد از فراغ ما ؛ ن ۲۹، ۳۵ = مبادا فراغ ما
۶- ن ۱۰، ۱۷ = کعبه رو کردست ؛ ن ۲۸ = کعبه اس رو کرد ؛ ن ۲، ۵، ۸، ۹، ۱۱، ۲۳، ۲۹، ۳۶ = کعبهٔ رو کرد و همت ؛ ن ۱، ۳۵ = کعبه رو کرده همی
۷- ن ۱؛ ۱۱ = بی ؛ دیگر نسخ = پی
۸- غزل در زمین حافظ است
۹- ن ۱۰ = اندیشهٔ ؛ دیگر نسخ = اندیشه را
۱۰- ن ۱۰ = این ؛ دیگر نسخ = آن
۱۱- ن ۹، ۱۱ = ندانی ؛ دیگر نسخ مثل ۱، ۲، ۳، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = نداند
۱۲- ن ۱۷ = طی ؛ دیگر نسخ = حلّ
۱۳- ن ۲۳ = بیا در شرطه ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۱۰، ۱۷ و غیره = بباد شرطه
۱۴- ن ۵ = در سعی ؛ ن ۱، ۸، ۱۰، ۱۷، ۲۳، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = وسعی
۱۵- ن ۱، ۱۷ = دانهٔ ؛ ن ۲، ۳، ۵، ۸، ۲۳، ۲۹، ۳۵، ۳۶، ریاض = خوشهٔ
۱۶- ن ۵ = امل ؛ ن ۳۶ = عمل ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۲۳، ۲۹، ۳۵ و غیره = وفا
۱۷- ن ۱۰ = گرد ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۲۳، ۲۹، ۳۵، ۳۶، ریاض = جمع

مثالی گویمت عامی صفت بردار از آن نقشی[۱]
جمال کعبه نتوان دید طی ناکرده منزلها
اگر با میر محفل رمزی از دیر مغان گویم
جرس بگشاید و ناقوس بربندد به محملها
خرابات مغان است این که معماران ایوانش
خوی پیشانی روح‌القدس ریزند برگلها
خدا را خانقاه کهنه[۲] را صوفی به رندان ده
که ایوانهابسازند و بیارایند محفلها
چو خون‌آلوده فردا[۳] خیزم و بر گرد[۴] او گردم
شهیدان محبت را ز حسرت خون شود دلها
تماشا دوستی عرفی ولیکن وای بر جانت
اگر بردارد از پیش نظر توفیق حائلها

(۱۴)

ای فوج عشق تاختنی بر سپاه ما
وی موج حسن ریختنی بر نگاه ما
سر[۵] گرمی آفتاب گداز است زینهار
ای سایهٔ هما بگریز از کلاه ما
این برق وه چه قیمت خود ناشناس بود
کز دست کهربا بربایند کاه ما
افتاده‌ایم در بن چاهی که تابد
تحت‌الثریٰ ز بیم[۶] نبیند به چاه‌ما
تن درلباس عصمت و دل درپلاس[۷] کفر
از غازه لاله‌گون شده روی سیاه ما
این[۸] توتیا بچشم ملایک رساندنی‌ست
بس نیست تا حوالی لب دود آه ما

۱- ن ۱۷ = پندی ؛ ن ۱، ۵، ۱۰، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = نقشی
۲- ن ۱، ۸، ۲۳، ۲۹، ۳۵ = کهنه را ؛ ن ۲، ۵، ۱۰، ۳۶، ۹ = کهنهٔ
۳- ن ۱، ۲، ۲۹، ۳۵ = عرفی ؛ ن ۵، ۹، ۱۰، ۱۷، ۲۳، ۳۶ و غیره = فردا
۴- ن ۱۷ = گرد دل ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۹، ۱۰، ۲۳، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = گرد او
۵- ن ۱۷ = هر ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۲۳، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = سر
۶- ن ۱، ۲، ۵، ۱۰، ۲۹ = بیم ؛ ن ۲۳ = وهم ؛ ن ۸ = سهم
۷- ن ۱۰، ۳۶ = پلاس ؛ ن ۲۳ = لباس ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۲۹، ۳۵ = تلاش
۸- ن ۱۰ = ای ؛ دیگر همه نسخ = این

هان ای سحاب گریه[۱] فروریزگرم‌وتلخ[۲] — باشد زبام[۳] کعبه بروید[۴] گیاه ما
راه حسابگاه قیامت که پی[۵] برد — گرد غمت اگر ننشیند[۶] براه[۷] ما
عرفی همه به[۸] است که هنگام بازیافت — مهری بلب نهد نفس عذر خواه ما

(۱۵)

زان[۹] لب همه دشنام بود ملتمس ما
آری[۱۰]، همه بر زهر نشیند مگس ما
آن[۱۱] کعبه روانیم که صد قافلهٔ درد
مست‌اند زآشوب[۱۲] صدای[۱۳] جرس‌ما
می نوش و میندیش درین کوچه که شبها
ساغر زده با محتسب آمد[۱۴] عسس ما

---

۱ - ن ۱۰ = دیده ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۲۳، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = گریه
۲- ن ۲۹ = گرم و سرد ؛ دیگر همه نسخ مثل ۱، ۵، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۶ = گرم و تلخ
۳- ن ۳۵ = ز روی ؛ ن ۱، ۵، ۱۰، ۲، ۳، ۸، ۲۹، ۳۶ و غیره = ز بام
۴- ن ۸ = بر آید ؛ دیگر همه نسخ = بروید
۵- ن ۱۰، ۳۵، ۳۶ = پی ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۲۹ = می
۶- ن ۱، ۵، ۱۰، ۳۵، ۳۶ = نه نشیند ؛ ن ۸، ۲۹ = بنشیند
۷- ن ۳۵، ۳۶ = ز راه ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۲۹ = براه
۸- ن ۱۰، ۲۳، ۳۶ = به ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۲۹ = بس
۹- در این زمین غزل حکیم شفائی هم باید دید به این مطلع:
پروانه بود دست نشان مگسِ ما — صد بار صف شعله شکستست خس ما
۱۰- ن ۱۰، ۲۸، ۳۶ = صد شکر که ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۷، ۸، ۲۳، ۲۹، ۳۵، ریاض = آری همه
۱۱- ن ۱۳ =
آن کعبه روانیم که در بادیهٔ راز — خاموشی جاوید صدای جرس ما
در دیگر نسخ بطوریکه نوشته شد
۱۲- ن ۱، ۲، ۵، ۱۷، ۲۹، ۳۵ = آواز ؛ ن ۸، ۱۰، ۲۳، ۲۸، ۳۶ = آشوب
۱۳- ن ۱۷ = نوای ؛ دیگر همه نسخ = صدای
۱۴- ن ۲۹ = آید ؛ دیگر همه نسخ مثل ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = آمد

گل روید[۱] و خندد بگلستان[۲] و بگلشن[۳]
در[۴] باغ ارم نیست[۵] هوای[۶] قفس ما
در عرش نهیب ادبش باز[۷] ندارد
گاهی که شود[۸] گرم[۹] عنان فرس ما
بنشسته[۱۰] بذوقی که صد آشوب قیامت
از شهد غم او نرماند[۱۱] مگس ما
خاکستر[۱۲] پروانه طلبکار سموم است
ای باد مسیحا مفشان گل بخس ما
عرفی طلب کام روا نیست، و گر نه
دریای اثر موج زند از نفس ما

(۱۶)

بگاه جلوه از آن[۱۳] تافت روی زیبا را — که جان ز شرم بماند[۱۴] درآستین مارا
نظر بجان[۱۵] و دل آن پرغرورنگشاید[۱۶] — که سیر دیده نبیند متاع یغمارا

۱- ن ۸ = آید ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۱۰، ۱۷، ۲۳، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = روید
۲- ن ۳۶ = ز ؛ ن ۵ و غیره = به
۳- ن ۱، ۲، ۵، ۱۰، ۲۸، ۳۵ = گلشن ؛ ن ۸، ۱۷، ۲۳، ۲۹، ۳۶ = گلبن
۴- ن ۱۷ = چون ؛ دیگر همه نسخ = در
۵- ن ۲۸، ۲۹ = هست ؛ ن ۱، ۵، ۱۰، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = نیست
۶- ن ۳۶ = نشاط ؛ ن ۲۸ = بساط ؛ ن ۵، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۵ و غیره = هوای
۷ - ن ۱۷، ۲۸ = بار ندادند ؛ دیگر همه نسخ = باز ندارد
۸- ن ۸ = شوم ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۱۰، ۱۷، ۲۸، ۳۵، ۳۶ و غیره = شود
۹- ن ۱۷، ۲۳ = گرم ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۰، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = نرم
۱۰- ن ۲۳ = ننشست ؛ ن ۱، ۲، ۸، ۱۰، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = بنشسته
۱۱- ن ۸ = او نرهاند ؛ ن ۱، ۵، ۳۵، ۳۶ = او نرماند ؛ ن ۱۰، ۲۳، ۲۹ = او برماند ؛ ن ۱۷ = آخر نزند کس
۱۲- این شعر فقط در نسخهٔ ۱۷ یافته شد
۱۳- ن ۱۳ = ازو یافت ؛ ن ۲۳ = ازان یافت ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ریاض = ازان تافت
۱۴- ن ۸، ۹، ۱۴، ۱۱، ۲۸، ۳۶، ریاض = نماند ؛ ن ۱، ۵، ۱۰، ۱۷، ۲۹ = بماند ؛ ۳۵ = ندارد
۱۵- ن ۹، ۱۱ = بحال دل ؛ دیگر همه نسخ = بجان و دل
۱۶- ریاض = بگشاید ؛ دیگر همه نسخ = نگشاید

امید مغفرت[۱] این بس مراکه هم امروز ز مـن[۲] کشـید غـمت انـتقام فـردا را
باین جمال چو آیی برون ز معجر[۳] عشق ز کـام خـلق بـری[۴] لذّت تـماشارا
لبت به خنده[۵] مرا میکشد، چه بدبختم که داده خوی اجل بخت من مسیحارا
چو یوسفم گذرد در بهشت برصف[۶] حور نشان دهم به تو هر گام صد زلیخارا
اگـر اجـازت عـرفی اشـاره فـرماید تـهی کـنم ز گـهر گـنج رمز و ایما را

(۱۷)

بـاز مـاتم نـو شـد ایـن جـان بـلا فـرسوده را
وه کـه از دل بـرکشید[۷] ایـن آه دردآلوده[۸] را
آفتاب حسـن او جـایی کـه گـردد پـرده سـوز[۹]
از تـماشا مست سـازد دیـدهٔ نگشـوده[۱۰] را
داستان عافیت سودی[۱۱] ندارد، هرزه چـند[۱۲]
رو، بـخاموشی فـروش[۱۳] ایـن قـصهٔ بـیهوده را
چون بروی مدعاساید[۱۴] کسی؟ حیف است حیف
چـهره‌ای بـر آسـتان نـامرادی سـوده را

۱- ن ۹، ۱۱ = امید مغفرتت ؛ دیگر همه نسخ مثل ۱، ۲، ۵، ۸، ۳۵ و غیره = امید مغفرت این
۲- ن ۹، ۱۱ = که می‌کشند غمت ؛ دیگر همه نسخ = زمین کشید غمت
۳- ن ۳۵ = زمعجز ؛ ن ۱، ۲ = به معجز ؛ ن ۱، ۸، ۹، ۱۷، ۲۸، ۲۹ = بمعجز
۴- ن ۱۰، ۲۸ = بری ؛ ن ۱۷ = برو ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۱۱، ۲۳، ۲۹، ۳۵ = برم
۵- ن ۲ = غمزه ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۱۳، ۱۷، ۲۳، ۲۹، ۲۸، ۳۵، ۳۶، ریاض = خنده
۶- ن ۲۹ = در صف حور ؛ ن ۱۰، ۲۸ = و حیف خورد ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۳۵، ۳۶ = بر صف حور
۷ - ن ۱۷، ریاض = برکشد ؛ ن ۲۳ = چون کشم ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = برکشید
۸- ن ۲، ۸، ۱۰، ۱۷، ۲۳، ۲۸، ریاض = آه دردآلوده ؛ ن ۱، ۵ = آه دود آلوده ؛ ن ۳۵ = دود آه آلود
۹- ن ۸ = سود ؛ دیگر همه نسخ و ریاض = سوز
۱۰- ریاض = بگشوده ؛ در همه دواوین = نگشوده
۱۱- ن ۱۷ = سوزی ؛ ریاض و دیگر همه نسخ = سودی
۱۲- ن ۵، ۸ = هرزه خند ؛ ن ۱، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = هرزه چند ؛ ن ۲۹، ۳۶ = هرزه حند؟
۱۳- ن ۱، ۵، ۲۹، ۳۵ = فرست ؛ ن ۸، ۱۷، ۲۳، ۳۶، ریاض = فروش
۱۴- ن ۱، ۵، ۸، ۲۹ = ساید ؛ ن ۱۰، ۲۳، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = ماند

مـــانمیدانـــیم شـــید، از بـــام دیـــر[۱] آویـــختیم
خـــــرقه‌ای از دود آتش‌خـــــانه‌ها انـــــدوده را
عشقم از شـغل صـنم بـا اهـل دوزخ[۲] یـارکـرد
تـــا بـــه داغ مـــن بســوزد مــردم آســوده را
عـــرفی از آلودگـی غـم نـیست، مـنشین نـاامـید
ابـــر رحـــمت دوست دارد دامـــن[۳]آلوده‌را[۴]

(۱۸)

هـــمه جـــویند بـــهشت و مـــن بیباک[۵] آنـجا
کـــه فـــزایـــد[۶] المـــی بـــر دل صـدچاک آنـجا
ای بهشت از چمن و[۷] بـوی گـلت شـرمی بـاد
کـــه نـیاسود کســـی بـیدل غـــمناک[۸] آنـــجا
کـــی دران بـــادیه مـانند[۹] قـدم[۱۰] سـوختگان
کـــه نـه بـا شـعله ستیز و خس‌وخـاشاک آنـجا

۱- ن ۵، ۸، ۲۳، ۳۵ = از بام دیر آویختیم ؛ ن ۱، ۲۹ = از بام و بر آویختیم ؛ ن ۱۰ = اینک بدوزخ سوختیم ؛ ن ۲۸، ۳۶ = اینک بدوش انداختیم

۲- ن ۱،۱۰ = با اهل دوزخ یاد کرد ؛ ن ۲۹ = با اهل دوزخ بارکرد ؛ ن ۵، ۸، ۱۷، ۲۳، ۳۵، ۳۶ = با اهل دوزخ یار کرد ؛ ن ۲۸ = دوزخ نازکرد

۳- ن ۲۳، ۲۹ = مردم ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۲۸، ۳۵، ۳۶، ریاض = دامن

۴- غزل شفائی هم درین زمین است باین مطلع :

خانه‌زاد اضطرابـم جـان دردآلود را   خط آزادی نوشتم خاطر آسوده را

۵ - ن ۱۰، ۱۱، ۳۶ = غمناک ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۲۳، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ریاض = بیباک

۶- ن ۱۰ = فشاند ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶، ریاض = فزاید

۷- ن ۸ = از چمن و بوی گلی شرمت ؛ ن ۱۰ = از چمن و بوی گلت شرمی ؛ ن ۱، ۲۳ = از چمن و کوی گلت شرمت ؛ ن ۵، ۲۸، ۲۹، ۳۶ = از چمن کوی گلی شرمت ؛ ن ۳۵ = از چمن بوی گلی شرمت

۸- ن ۱۰ = دمی بیدل و غمناک ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶، =کسی بیدل و غمناک

۹- ن ۱۰ = ماند ؛ ن ۸، ۲۸، ۲۳، ۳۵، ۳۶ = مانند ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۲۹ = باشد

۱۰- ن ۱، ۲، ۵، ۱۰، ۲۹ = قدم سوختگان ؛ ن ۸، ۲۸، ۲۳، ۳۵، ۳۶ = قدم سوفتگان

جانب صید گهی[۱] میکشدم شوق، که‌نیست
سر آهوی حرم لایق فتراک آنجا
طلب خون شهیدان که کند از تو به حشر
تیغ کین گر کشد این غمزهٔ بیباک آنجا
طرفه رسمی متعارف شده در شهر وصال
که شمارند هنر شیوهٔ امساک آنجا
در مزاری که منم خفته، چو ماتم‌زدگان
غم و اندوه فشانند به سر خاک آنجا
ساقیا دفن کن از بعد هلاکم جایی
که بود بر سر[۲] من سایه فکن تاک آنجا
عرفی و میکده و می، من و بزمی که مدام
زهر چشم است بخاصیت تریاک آنجا

(۱۹)

تا خیالت کرده مشغول هم‌آغوشی مرا
باز می‌دارد[۳] ز افغان ذوق[۴] خاموشی مرا
صید آن صیاد بیمهرم که نازش[۵] تابد
نیم بسمل دارد از تیغ فراموشی مرا
اضطراب[۶] شوق بیهوشی گدازد ورنه هست
هر نگاهت مایهٔ صدساله بیهوشی مرا
حوض کوثر یارب از آتش لبالب کن نه آب[۷]
گر نصیبی هست فردا زان قدح نوشی مرا
در لحد عرفی کفن سازم سیاه از دود دل
تا باهل حشر بنماید سیه پوشی مرا

۱- ن ۲۹ = کسی ؛ دیگر همه نسخ = گهی
۲- ن ۸، ۲۳، ۲۸، ۳۶، ریاض = که بود سایه فکن بر سر من ؛ ن ۱، ۵، ۱۰، ۲۹، ۳۵ وغیره = که بود برسر من سایه فکن
۳- ن ۳۵ = می‌دارد فغان از ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۶، و غیره = میدارد ز افغان
۴- ن ۱۰ = رسم ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶، ریاض و غیره = ذوق
۵- انیس = صیدش ؛ دیگر همه نسخ = نازش
۶- ن ۱۰ = اضطراب شوق را بیهوش دارد ارنه هست ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۲۹، ۳۵ = اضطراب ذوق بیهوشی گدازست ارنه هست ؛ ن ۳۶ = اضطراب شوق بیهوشی گدازد ورنه هست
۷- ن ۸، ۱۰ = نه آب ؛ ن ۳۶ = به آب ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = که من ؛ ن ۲۹ = نه ز آب

(۲۰)

بادا بشارت[۱] دل محنت شناس[۲] ما کامد[۳]غمی بکندن[۴] شهر حواس[۵] ما
ای خوشدلی‌بسوزکه‌دشت[۶]ملامت‌است آرایش[۷] عنان دل بیهراس ما
ای عیش تلخ شو که زجام قبول عشق مست تبسّم است لبِ التماسِ ما
ازبهر عقل نوحه گر ایمان ودین،که کو[۸] آن شحنه‌ای که داشت ازین پیش پاس‌ما
ازشهردل[۹]بلندشدافغان[۱۰]که‌حیف‌حیف زین‌قصرهای‌عیش[۱۱]سلامت‌اساس‌ما
ای دل بریز بادهٔ عشرت که می‌دهند لبریز کرده از پی اندوه کاس ما
ای[۱۲]جان‌بسوزجامهٔ‌راحت‌که‌میکنند[۱۳] ازشعله‌تاروپودحریرلباس‌ما
عرفی ستم‌پذیری مابین که در ازل میرفت بر زبان ملامت سپاس[۱۴] ما

(۲۱)

برآورم به دل و جان در سرایی را که آورم بدرون وی[۱۵] آشنایی را
چو جان و دل همگی سدّ راه غیر[۱۶]کنم بحیرتم که چه سازم نثار پایی را

۱- ن ۱۰ = بشارت ؛ ن ۸ = بشارت این ؛ دیگر نسخ مثل ۱، ۲، ۵، ۲۹، ۳۵، ۳۶، و غیره = بشارت ای
۲- ن ۱۳ = سپاس ؛ دیگر نسخ = شناس
۳- ن ۱۰ = کاید ؛ دیگر نسخ مثل ۱، ۲، ۵، ۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = کامد
۴- ن ۱۰ = بدیدن ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۲۳، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = بکندن
۵- ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = هراس ؛ ن ۱۰، ۲۳، ۲۹، ۳۶ = حواس
۶- ن ۵، ۲۳، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = دست ؛ ن ۱، ۲، ۸ = دشت
۷- ن ۱۰ = در آتش ؛ دیگر همه نسخ = آرایش
۸- ن ۳۵ = رفت ؛ ن ۵، ۲۹، ۳۶ و غیره = کو
۹- ن ۱، ۵، ۲۹ = خراب ؛ ن ۸، ۱۰، ۲۳، ۳۵، ۳۶ = بلند
۱۰- ن ۲۹ = افغان ؛ ن ۵، ۳۵، ۳۶ = افغان که
۱۱- ن ۱، ۵ = نیش ؛ ن ۲، ۸، ۱۰، ۲۳، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = عیش
۱۳ - ن ۱۰، ۳۵ = دل ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۲۹، ۳۶ = جان
۱۳- ن ۵، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = میکند ؛ ن ۱، ۲، ۸، و غیره = می‌کنند
۱۴- ن ۳۵ = شناس ؛ ن ۵، ۲۹، ۳۶ = سپاس
۱۵ - ن ۲، ۵، ۸، ۲۳، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = وی ؛ ن ۱۰ = دل
۱۶- ن ۱۰ = عشق ؛ دیگر نسخ مثل ۱، ۲، ۵، ۸، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = غیر

برون[۱] کنم غم و بزم از طرب کنم لبریز | که میل نیست به بیگانه آشنایی را
عنان دهم نفس غم‌شمار را بر دوست | که نیست حوصلهٔ کوه غم صبایی را
بگریه مست تبسّم کنم لبش آنگه | برون دهم[۲] جگر آلوده ماجرایی را
چه آرزوست که عرفی بیان کند امروز[۳] | روان کنید بتحصیل این دعایی را

(۲۲)

زاهد برو از دیر و بجو[۴] راه حرم را | آلوده به تزویر مکن بیت صنم را
منعم مکن اندیشه کزین شیوه چه[۵] زاید | از نعمت و زر حامله کن جیب شکم را
بستیم[۶] لب و پای طلب نیز شکستیم | از بی‌طلبان مژده دهید اهل کرم را

(۲۳)

گر بود با دل[۷] سر پیوند گیسوی ترا | از چه می‌پوشد ز چشمم هر نفس روی ترا
میدهد طور تو ای بدخو گواهی کو مباش | جامهٔ خونین بمحشر کشتهٔ خوی ترا
خاطرم از پرسش روز جزا هم جمع نیست | بسکه می‌بینند مردم در میان روی ترا
از تظلم بسکه کردم دادخواهان را دلیر | رشک صحرای قیامت ساختم کوی ترا
وقت مردن چون سر عرفی گرفتی در کنار | کاش می‌غلطید و می‌بوسید زانوی ترا

۱- ن ۱ = برون غم است درون«از» طرب کنم لبریز ؛ ن ۵، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره دیگر نسخ = بطوریکه نوشته شد.
۲- ن ۸، ۲۸، ۳۶ = دهم ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۲۳، ۲۹، ۳۵ = برم
۳- ن ۲، ۱۰، ۲۸، ۲۹، ۳۶ = یاران ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۲۳، ۳۵ = امروز
۴- ن ۱، ۵، ۳۵ = مجو ؛ ن ۱۰، ۱۲، ۲۹، ۳۶ = بجو
۵- ن ۳۵ = که ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۲۹، ۳۶ = چه
۶- در نسخهٔ هشتم اشعار زیر که یکی از آنها در قصیده‌ای هم یافته می‌شود اضافه برین اشعار هست. دریـن ضمن غزل دیگر در همین زمین بر صفحات آینده دیده می‌شود.

نوبت بمن افتاد بگویید که دوران | آرایشی از نو بکند مسند جم را
در بحث دل و عشق تصرف نتوان کرد | در خون کشد این مسئله برهان حکم را

۷- ن ۲۳ = پیوند با دل مشک ؛ دیگر همه نسخ = با دل سر پیوند

(۲۴)

از حیات این یک نفس[۱] دارم، برافکن پرده را
شربت دیداربخش این جان بلب آورده‌را
چون بجورت خو گرفتم مهرکمترکن که نیست
لذّت از شهد وفا زهر ستم پرورده را
باز چشمم خون فشان شد زان[۲] نگاه گرم، آه
چون تسلّی سازم‌این شیون[۳] بیاد[۴] آورده را
گر بگویم لذّت زخمی که بر جانم[۵] زدی
خون بجوش آید ز غیرت صید[۶] بسمل کرده‌را
وه چه رحمت این بهل عرفی که ریزم [۷] خون خود
زندگانی تلخ باشد زهر حسرت خورده‌را

(۲۵)

یکی[۸] مغبچه می‌نوش بباز[۹] ایمان را
تا یکی پیش بری بدعت[۱۰] شیّادان را[۱۱]؟

---

۱ - ن ۱۰ = امید دارم ؛ ن ۲، ۵، ۲۳، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = این یک نفس دارم
۲- ن ۳۵ = از نگاه گرم آن ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۲۹ = زان نگاه گرم آه ؛ ن ۲۸ = کرد آن نگاه گرم را ؛ ن ۱۰، ۳۶ = کرد آن نگاه گرم آه
۳- ن ۱۰ = شیوه ؛ دیگر همه نسخ = شیون
۴- ن ۲۳ = نهاد ؛ ن ۱، ۲، ۵، وغیره = بیاد
۵- بهار عجم = بر جان خورده‌ام ؛ ن ۱، ۵، ۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶،وغیره = بر جانم زدی
۶- ن ۵، ۹، ۱۰، ۳۵، ۳۶ و غیره = صید ؛ بهار عجم = مرغ
۷- ن ۱، ۵ = بریزم ؛ ن ۲، ۸، ۱۰، ۲۹، ۳۵، مخزن، ریاض = که ریزم
۸ - ن ۹، ۲۸ = تا یکی ؛ ن ۳، ۸، ۳۵، ۳۶، ۵،وغیره = با یکی
۹- ن ۹، ۱۱ = بیار ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۷، ۸، ۱۰، ۱۴، ۲۹، ۳۵، ۳۶، و غیره = بباز
۱۰- ن ۹، ۱۱ = بری ملعهٔ شادروانرا ؛ ن ۳۶ = بری بدعت شادروانرا ، ن ۲۸ = بری بدعت صیّادان را ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۱۴، ۲۳، ۲۹، ۳۵ = بری بدعت شیّادانرا
۱۱- در نسخه سوم این مطلع بطور زیر یافته شد:
ورعت کوه ره آمد، بشکافم آنرا   با یکی مغبچه می‌نوش و بباز ایمانرا

این مزاریست که صد چون تو دران[۱] مدفونست
که تو امروز بران[۲] طرح کنی ایوان را

جمله در کشتی نوح‌اند[۳] حریفان در خواب
ورنه هرگز ننشانید قضا طوفان را

بحث در[۴] ردّ و قبول بت ترسابچه است
ورنه از کفر زبونی نبود[۵] ایمان را

چون اثر در تو کند عشق که اعجاز[۶] مسیح
مرده را جان دهد آدم نکند حیوان را

همنشین[۷] پر حذر و من غم دل گویم باز
زهر در کاسه و تکلیف کنم مهمان را

جنس دین[۸] را چه کساد آمده عرفی در پیش
که بجز مرده ز حافظ نخرد قرآن را

(۲۶)

ندادی اذن منزل ساختن گر لطف شاه اینجا
مرا کی حدّ آن بودی که سازم جایگاه اینجا

ازان در زیر ایوان شه این منزل بنا کردم
که باشد بر سر من سایهٔ لطف[۹] اله اینجا

۱- ن ۵، ۸، ۱۰، ۳۵ = دران ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۹، ۱۱، ۲۸، ۲۹، ۳۶ = درو

۲- ن ۱۰ = تا که امروز دران ؛ ن ۱، ۵، ۸ = که تو امروز بران ؛ ن ۲، ۹، ۱۱ و دیگر نسخ = که تو امروز براو

۳- ن ۱۰، ریاض = توحید حریفان ؛ ن ۱۶، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = نوحند حریفان ؛ ن ۱، ۵، ۲۹ = نوحند و خریفان

۴- ن ۸، ۳۶ = در ؛ ن ۱، ۵، ۲۳، ۲۹ = ما ؛ ن ۲، ۹، ۱۱، ۱۶، ۲۸ = با

۵- ن ۱۰ = نشود ؛ دیگر همه نسخ = نبود

۶- ن ۳ = انفاس ؛ دیگر همه نسخ مثل ۱، ۵، ۸، ۱۰ وغیره = اعجاز

۷- این بیت فقط در نسخهٔ سوم یافته شد.

۸- ن ۱، ۲۹، ۳۵ = جان را ؛ ن ۲۸ = دنیا ؛ ن ۲، ۳، ۵، ۸، ۹، ۱۶، ۳۶ = دین را

۹- ن ۵، ۳۵ = سایهٔ لطف تو شاه ؛ ن ۱۰، ۳۶ = سایهٔ ایوان شاه ؛ ن ۱، ۲، ۵، (حاشیه)، ۸ = سایهٔ لطف الهٰ

زمـین و آسـمان گـر دشـمنم بـاشد چـه غـم دارم

که دارد قـرب شـاهم[1] از حـوادث در پـناه ایـنجا

چـوگرد[2] مـقدم شـه زیب دامـانم شـود، دانـی

که دامـان را رسـد صـد نـاز بـر طـرف کـلاه ایـنجا

اگـر نـه گـاهی اینجا سـایهٔ شـاه جـهان[3] افـتد

عـجب دارم کـه افـتد پـرتو خـورشید و مـاه ایـنجا

خدایا[4] این[5] عمارت را پسندد شاه تا خواهم[6]

بـستقریب صـله آزادی اهـل گـناه ایـنجا

بیا ای حاسد ظلمت سـرشت ایـنجا مـصفّا[7] شـو

کـه یـابد[8] جـوهر آیـینه دلهـای سـیاه ایـنجا

کجا باغ ارم را لطف این منظر[9] شـود[10] حـاصل

کـه مـیروید زفـیض قـرب شـه گـلهای جـاه ایـنجا

چه باشد جان، بـپایش گـوهر اخـلاص مـیریزم[11]

کسی خواهـم[12] بـیارد مـژده کـامد پـادشاه ایـنجا

خـدارا ای مـصوّر صـورت شـه را رقـم فـرما

که هر گـه در حـرم بـاشد بسـازم سـجده‌گـاه ایـنجا

۱- ن ۱۰ = آنم ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۳۵، ۳۶ وغیره = شاهم

۲- این بیت فقط در نسخ هشتم و دهم و سی وپنجم و سی وششم یافته شد.

۳- ن ۱۰، ۳۶ = شه فیض بخش افتد ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۲۳، ۲۹، ۳۵ = شاه جهان افتد

۴- ن ۸ = خدارا ؛ ن ۵، ۱۰، ۲۹، ۳۶، و غیره = خدایا

۵- ن ۵، ۲۹، ۳۶ = کاین ؛ دیگر نسخ = این

۶- ن ۳۵ = می‌خواهم ؛ ن ۱، ۸، ۳۶ = تا خواهم

۷ - ن ۲۳ = صفا بنگر ؛ ن ۲، ۲۹ = صفا ده شو ؛ ن ۸، ۱۰، ۳۵، ۳۶ = مصفّا شو

۸- ن ۲، ۸، ۲۹ = که نبود جوهر آیینهٔ دلها ؛ ن ۱۰ = که یابد صیقل آیینهٔ دلهای ؛ ن ۲۳، ۳۵، ۳۶ = که یابد جوهر آیینهٔ دلهای

۹ - ن ۲، ۱۴ = منزل ؛ ن ۸، ۱۰، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = منظر

۱۰- ن ۲، ۱۲ = بود ؛ ن ۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = شود

۱۱- ن ۱۰ = افشاندن ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = میریزم

۱۲- ن ۱۰، ۳۶ = کسی خواهم ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۲۹، ۳۵ = کسی باشد

تماشا گر[۱] بقدر حسن منظر میکنی عرفی
نگاهی جانب فردوس دارد صد نگاه اینجا

(۲۷)

به‌بزم[۲] وصف آن گل خوش بود ساغر کشیدنها
برویش دیدن و مستانه پیراهن دریدنها
نگویم بیگنه خونم مریز، امّا بیاد آور
پس از خونریزی من از تأسف لب گزیدنها
نسازد از خدنگ دیگرم[۳] بسمل چومیداند[۴]
که ناوک خوردهٔ[۵] او را بود ذوق[۶] از تپیدنها
چو جان دادی بدردش زنده باش ایدل که در محشر
نباشد مانع نظّاره شرم آرمیدنها
حدیث دوستان باد[۷] است در گوشم دگر عرفی
چه آرد بر سرم با این نصیحت ناشنیدنها

(۲۸)

که[۸] بی‌شرمانه از من گوید این پیغام راحت را
که یکچندی برنج از ما و بشکن عهد الفت را
چه داند کام شهدآلود غفلت پیشگان تلخی
بلی ! باید چشانیدن بما زهر ندامت را

۱- ن ۱۰ = تماشا را بقدری ؛ ن ۲، ۸، ۲۳، ۳۵، ۳۶ = تماشاگر بقدری
۲- این غزل فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد.
۷ - ن ۵ = دیگری ؛ ن ۱، ۸، ۱۷، ۳۵،نفایس = دیگرم
۴- ن ۱، ۵، ۳۵ = نمیداند ؛ ن ۸ = چو میداند ؛ نفایس = که میداند
۵- ن ۱۷، ۳۵ = خوارهٔ ؛ نفایس = خوردهٔ ؛ ن ۱، ۵، ۸ = خوار
۶- ن ۱، ۵، ۸ = ذوقی از طپیدنها؛ ن ۱۷، ۳۵ = ذوق از تپیدنها ؛ نفایس = ذوق تپیدنها
۷ - ن ۱ = یاد ؛ ن ۵، ۸، ۱۷،۳۵ = باد
۸- این غزل فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد.

بـریز ای دل مـتاع راحت و فـریاد کـن[۱] کـاینک
بگیرد هـر کـه میخواهـد، بـهل کـردیم قـیمت را
حرامم بـاد ذوق عشـق اگـر تـا جـان و دل بـاشد
بلب دندان فشارم یا گزم[۲] انگشت حسـرت[۳] را
زنـند از ذوق ارواح شـهیدان غـوطه‌ها در خـون
چـه خـوش مـرغابیان هستند دریـای مـحبّت را
چو عرفی با خیال آن صـنم خـوش عشـرتی دارم
برو جای دگر ای غـم فـروچین طـرح صـحبت را

(۲۹)

اگـــر[۴] حـــجاب نـــبندد لب تـمنّا را | دگـــر عـــنان نـدهم شـوق بـی‌محابا را
اگـــر ز طـور دلم شـعله‌ای بـلند شـود | ز راه طـــور بـــتابد عـــنان مـوسی را
بـعهد او ز کـه جـویم عـلاج تـلخی کـام | کـه زهـر میچکد از شـهد لب مسیحا را
مـــده بـصبر فـریبم کـه در مـحلّهٔ مـا | بـــعافیت نـــخرد کس دل شکـــیبا را
بدفع طعنه کسی[۵] دوست را نموده به غیر | حـــرام بـــاد مـــی دوســتی زلیـخا را

(۳۰)

بعد[۶] هزار سال اگر جلوه کند بخاک ما | تـازه شـود بکـام او چـاشنی هـلاک مـا
جان غم او گرفت و گشت از بر ما کناره جو | تـا نکشـد بـعشق او مـنّت اشـتراک مـا
داشت دل تو گه گهی میل مروّت[۷] ای فلک | ایـنهمه بـی اثـر مـهل نـالهٔ دردنـاک مـا[۸]

۱- ن ۵، ۸، ۱۷ = کن ؛ ن ۱ = کش ؛ ن ۳۵ = زن
۲- ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ = یاگزم ؛ بهار عجم = می‌گزم
۳- ن ۱، ۸ = حیرت ؛ ن ۵، ۱۷، ۳۵، بهار عجم = حسرت.
۴ - این غزل فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد. غزلی از حکیم شفائی هم درین زمینه است.
۵- در تمام نسخ مثل ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ "کسی" هست
۶- این غزل هم فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ هست
۷- ن ۱، ۵، ۸ = مرادت ؛ ن ۱۷، ۳۵، بهار عجم = مروّت
۸- بهارعجم = را

کشتهٔ حسرتیم ما بهر نشانه[۱] همنشین … بر سر نعش ما فکن جامهٔ چاک چاک ما[۲]

عرفی اگر نظر کنی از ره معرفت، بود … حبل متین اهل دل[۳] دامن دلق چاک ما

(۳۱)

تا چند بی تو زهر شود می بکام ما … بوسی نگیرد از لب لعل تو جام ما

هرگز[۴] نیافتیم رسولی که بی‌حسد … در گوش چون تویی نرساند پیام ما

بنشین و خون دختر رز را حلال[۵] کن[۶] … تر کن لب فرشته ز آب حرام ما

زانرو[۷] که بی‌گنه دل مامیگزی،[۸] ملک[۹] … صد جا بنامهٔ تو نوشته‌ست نام ما

در خلوتی که دختر رز نیست عیش نیست … داغ است شیخ شهر زعیش مدام ما

بیطالعیم ورنه درین طرفه صیدگاه … در[۱۰] راه مرغ رام فتاده‌ست دام ما

صبح گدا و شاه ز خورشید روشن است … گر قادری، ببخش چراغی بشام ما

ما را بکام خویش بدید و دلش بسوخت … دشمن که هیچگاه مبادا به کام ما

مردیم و جاودانه غم ناگزیر دوست … گوید بروزگار دلیل دوام ما

ما[۱۱] ملک سلطنت بگدایی گرفته‌ایم … تا[۱۲] سایهٔ همای بود جغد بام ما

۱- ن ۱۷، ۳۵ = نشانه ؛ ن ۸ = نشان

۲- این شعر فقط در نسخ ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد

۳- ن ۸، ۱۷، ۳۵ = دین ؛ ن ۱، ۵ = دل

۴ - ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = هرگز نیافتیم رسولی ؛ ن ۳، ۱۱، ۲۳، ۹، ۱۶، ۲۹، ۳۶، ریاض، مخزن = در روزگار نیست رسولی

۵ - ن ۸ = خلاص ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = حلال

۶- ن ۲، ۱۲ = دان ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = کن

۷- ن ۱، ۳۵ = زانگه ؛ ن ۲۳ = زانرو ؛ ن ۲، ۳، ۵، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۶ = زان دم

۸- ن ۳، ۳۶ = می‌گزی ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۷، ۲۳، ۲۹، ۳۵ = بنگری

۹- ن ۱۲ = به‌تنگ ؛ ن ۱، ۳، ۸، ۱۷، ۲۳، ۳۶ = ملک ؛ ن ۵ = فلک ؛ ن ۲ = به‌ننگ ؛ ن ۲۹ = زننگ

۱۰- ن ۲، ۸، ۱۲، ۲۹ = در رهگذر مرغ فتاداست ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۱۷، ۲۳، ۳۵، ۳۶ = در راه مرغ رام فتاداست

۱۱- این بیت فقط در نسخ ۳، ۳۶ یافته شد. در نسخ ۲، ۸، ۱۲، ۲۳ این طور زیر دیده شد:

بروبم جاودانه غم ناگزیر دوست … تا سایهٔ همای بود جغد بام ما

و در نسخهٔ هشتم شعر ما بعد باین طور یافته شد

تا ملک سلطنت بگدایی گرفته‌اند … گوید بروزگار دلیلی دوام ما

۱۲- ن ۸ = تا ؛ دیگر همه نسخ = ما

عرفی بجور پیر مغان همتی، اگر گویی جواب حافظ شیرین کلام ما[۱]

(۳۲)

قسمت[۲] چو خواهش آموخت درویش و پادشارا
این[۳] مایهٔ فنا جست، وان[۴] سایهٔ همارا
اینک دعا روان[۵] شد ای آه درد پیوند
در جلوه‌گاه تأثیر بیشی بود[۶] دعارا
ای سرمهٔ سعادت، وی توتیای رحمت
بیهوده چند گیرم جام جهان نمارا
معشوق در بهشت است عاشق بدوزخ امّا
بیگانگی[۷] محالست دلهای آشنارا
من جاهلم، نیارم از خوب و زشت دم زد
هر کس[۸] دلیل دارد ملزم کند شمارا
گر در قیامتت هست این ناز[۹] عالم آشوب
خوش آفتی‌است[۱۰] در پیش هنگامهٔ جزارا
شکر جفای معشوق[۱۱] در ذمتم[۱۲] بماناد
گر با وفا[۱۳] بسنجم[۱۴] کیفیت جفارا

۱- ن ۱، ۲، ۸، ۳۵ = تا ؛ ن ۵، ۱۷، ۲۳، ۳۶ = با ؛ ن ۳۶(حاشیه) = همسایهٔ
۲- این غزل در جواب غزل معروف حافظ است.نظیری هم درین زمین غزلی خوب گفته باین مطلع:
مستی ربوده از کف هستی زمام ما — مطرب نمیدهد خبری از مقام ما
۳- ن ۸ = این نامهٔ فنا ؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = این مایهٔ فنا ؛ ن ۱۰ = آن آفتاب حسنت این سایهٔ هما را
۴- ن ۱، ۵ = وان ؛ ن ۲۸ = وین ؛ ن ۱۷، ۳۵ = آن ؛ ن ۳، ۸، ۳۶ = این
۵- ن ۱، ۳، ۳۶ = روان ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = روا
۶- ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = بود ؛ ن ۳، ۱۰، ۱۳، ۳۶ = مده
۷- ن ۳، ۱۰، ۲۸، ۳۶ = نتوان زهم جدا گفت ؛ دیگر همه نسخ = بیگانگی محال است
۸- ن ۱۰ = هر کس دلیل دارد ملزم کند شمارا ؛ ن ۱،۲،۳،۵،۸،۱۷،۲۸،۳۵،۳۶= گر تو دلیل داری الزام ده قضا را
۹- ن ۱،۵ ای یار ؛ ن ۸، ۱۷، ۳۵ = این ناز
۱۰- ن ۳۵ = آتشیست ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، = آفتیست
۱۱- ن ۳ = جانان ؛ دیگر همه نسخ = معشوق
۱۲- ن ۱۰ = قربتم ؛ دیگر همه نسخ = ذمّتم
۱۳- ن ۱۰، ۲۸ = جفا ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶، و غیره = وفا
۱۴- ن ۸ = نه‌سنجم ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۲۸، ۳۶ وغیره = بسنجم

بـد دشـمنست عـرفی بـا وی مـورز خـصمی
بسـیار خـصم کشـته‌ست از خـجلت مـدارا

(۳۳)

دردی[۱] از غـمزهٔ بیمهر تـو در دل جـان را / کـه بـرو رشک بـود خـاصیّت درمـان را
ای که گفتی چکنم کز دل تـوخون بـچکد[۲] / بـا فـلان گـوی کـه بـر هـم نـزند مـژگان را
غم مخور گر بتو سلطان ننشست ای درویش / آیـد آن روز کـه هـمخوابـه شـوی سـلطان را
جـان بـباد از غـم بـیفایده دادن سـهل است / گـرتوانـی تـو نگـه داشتنی کـن جـان را
عرفی امشب شب وصل است مـدارا تـا کـی / کـه شـبستان تـو شـرمنده کـند طـوفان را

(۳۴)

مـدّتی[۳] شـد کـز لبـاس درد عـریانم چـرا / دست بـیدادی نـمیگیرد گـریبانم چـرا
هر قدم[۴] صد جا بـه راه کـعبهٔ کـویش، دگـر / از گـرانـباری امـید نـیستی مـانم چـرا
شـوق تـا دامـن گـریبانم بـدرّد چـاک‌چـاک / مـحرم رازی نـمیدوزد گـریبانم چـرا
درد عشـقت[۵] در تـمنای هـلاک خـویشتن / تا سحر هر شب نمیسازد[۶] خداخوانـم چـرا
بعد ازین عرفی مرا هست آدمی خواندن غلط / من کـه عـاشق نـیستم خـوانـند انسـانم چـرا

(۳۵)

بس که[۷] بود بدرد و غم عشق تو رهنمون‌مرا / زمـزمهٔ طـرب کـند سـوز غـمت فـزون مـرا
گر نـبود گـل و سـمن در تـه خـوابگـاه مـن / بس بود این کـه افکـند غـمزهٔ او بـخون مـرا

۱- این غزل که در زمین حافظ است فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد.
۲- ن ۵، ۸، ۱۷، نفایس = بچکد ؛ ن ۳۵ = نچکد
۳- این غزل فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = یافته شد.
۴- ن ۵ = صد ؛ ن ۱، ۱۷، ۸، ۳۵ = هر
۵- ن ۸ = عشقت ؛ ن ۵، ۱۷، ۳۵ = عشقش ؛ ن ۱ = عشق
۶- ن ۱۷ = همسازد ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = نمیسازد
۷- این غزل فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد.

بس کـه بـود بسوی غـم مـیل دل بـلاطلب   نشأه فـزای غـم بـود بـادهٔ لاله‌گـون مـرا

(۳۶)

اگر[۱] آسایش دل خـواهـم از درد تـو خـون بـادا
وگرخاری زدل بیرون کـنم[۲]، در جـان درون بـادا
نخواهم جرعهٔ کامی کـه صـدچشمش بـود درپـی
بکـــام دشـــمنان جـــام مـــرادم ســـرنگون بـــادا
ترّحم[۳] می‌کنم بر ناصح و بـرخـویش مـی‌گویم
که چون من در کمند چون تو بی‌رحمی زبون بادا
دریغ از[۴] یکدم آسایش ز دردت[۵]، ده غلط گفتم
مـــعاذالله چـــه آســـایش، دلم از درد خـــون بـــادا
چـــو از کـام تـو بـرگردیده عـرفی مـاه مـن دایـم
عـــنان کـــام دل در دست بـــخت واژگـون بـادا[۶]

(۳۷)

ای باغ[۷] تو رنگین چـمن از خـون دل مـا   آشـــفتگی زلف تـــو مـــجنون دل مـــا
از تـــربیت شـــمع رخت آیـنه زاری‌است   در انـــجمن وصـــل تـــو بـیرون دل مـــا
فـــارغ شـــود از تشـــنگی خـون دو عـالم   گـــر غـمزهٔ شـوخت بـچشد خـون دل مـا

۱- این غزل هم فقط در پنج نسخهٔ مذکور یافت شد.
۲- ۱۷ = کشم ؛ دیگر نسخ = کنم
۳- ن ۱۷ = ترحّم می‌کنم بر ناصح و بر خویش میگویم ؛ ن ۱، ۵ = ترحّم می‌کنم بر ناصح خود طفل خودرای
۴- ن ۱ = ار ؛ ن ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = از
۵- ن ۱ = در دم وه ؛ ن ۵، ۸، ۱۷ = دردت وه ؛ ن ۳۵ = ز درد و وه
۶- اشعار سوم و پنجم در نسخ ۸، ۳۵ نیافته شد
۷- این سه شعر غزل فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد

(۳۸)

فارغیم ای عاملان[۱] شهر ز احسان شما
کشت و کار ما نمیگنجد[۲] بمیزان شما

رندیم ای میر[۳] دیوان جزا[۴] ثابت مکن[۵]
من صبوحی کرده می‌آیم بدیوان شما

نیست غم ز آلودگی ای سالکان راه عشق
دست کوثر میفشاند گرد دامان[۶] شما

آفتاب ما طلوع از مشرق[۷] یثرب نمود
فارغم ای مصریان از ماه کنعان شما

رفته‌رفته کار خود می‌ساختم ناپایدار
گر نه گشتی دستگیرم فیض احسان شما

شب گذشت و جام می لب تر نکرد،[۸] ای زاهدان
مجلس رندان ندارد طاقت شأن شما

دست عدل ای سینه‌ریشان گر نبخشد[۹] مرهمی
طاق کسری بشکند[۱۰] چاک[۱۱] گریبان شما

۱- ن ۱،۵ = عاملان شهر ؛ ن ۸ = عالمان شهر ؛ ن ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۷ = عاملان حشر
۲- ن ۱۰ = ارزد ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = گنجد
۳- ن ۱۰ = پیر ؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = میر
۴- ن ۱۰ = دیوان قضا ؛ ن ۱، ۵، ۲۸، ۳۶ = دیوان جزا
۵- ن ۲۸ = کنی ؛ دیگر همه نسخ = مکن
۶- ن ۹، ۱۱ = ایوان ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = دامان
۷- ن ۹، ۱۰، ۱۱، ۲۸، ۳۶ = مشرق یثرب ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = جانب یثرب
۸- ن ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = لب تر نکرد ای زاهدان ؛ ن ۵، ۱، ۲۸ = لب تر نکردی زاهدان ؛ ن ۹، ۱۱ = لب تر نه کردی زاهدا
۹- ن ۱، ۸ = نه‌بخشد ؛ ن ۵، ۹، ۱۰، ۳۵، ۳۶ = ببخشد
۱۰- ن ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = بشکند ؛ ن ۹، ۱۱ = میکند ؛ ن ۱ = نشکند
۱۱- ن ۱۷ = خاک ؛ دیگر همه نسخ چاک

عرض مال ای منعمان برمیکشان بی صرفگیست[۱]
خرج یک بزم شراب ماست سامان شما
از تبسّم بر لب[۲] ای خوبان چرا منّت نهید[۳]
این ملاحت[۴] با نمک هست از نمکدان شما
سوخت عرفی از حجاب ای ناکسان کوی عشق
شرم حرمت بر نتابد روی مهمان شما

(۳۹)

هرگز[۵] آرایش صورت نبود پیشهٔ ما — صله از غمزهٔ شیرین طلبد تیشهٔ ما[۶]
عشق می‌آمد و شیران جهان می‌گفتند — کاین سمومیست که آتش زده در بیشهٔ ما
قوت بازوی عشق است که صد ره[۷] سوزیم — از رگ و ریشهٔ فردوس کشد ریشهٔ ما
گوهر[۸] وذرّه‌وخورشیدمگر[۹] نتوان تافت[۱۰] — به که در پردهٔ حیرت شود اندیشهٔ ما
نفع غم‌پیشگی از ما طلبیدی عرفی — فرصتی باد که بنیاد کنی پیشهٔ ما[۱۱]

(۴۰)

بخون[۱۲] ما زده غم پنجه در شکنجهٔ ما — عجب‌تر آنکه چکد خون غم زپنجهٔ ما

۱- ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = بی صرفگیست ؛ ن ۹، ۱۱ = بی‌حرمتیست ؛ ن ۲۸ = بر میگشای خرقه را ؛ ن ۸، ۱۰ = بی‌صرفه گشت

۲- ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = برلب ای خوبان ؛ ن ۲۸، ۳۶ = برلب خوبان ؛ ن ۹،۱۱ = برسرخوبان

۳- ن ۲۸ = نهد ؛ ن ۹، ۱۱، ۳۵ = نهند ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۶ = نهید

۴- ن ۹، ۱۰، ۲۸، ۳۶ = ملاحت با نمک هست ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = ملاحتها نمک بست

۵ - ن ۱۰ = ای‌که ؛ ن ۲۸، ۳۶ = هرگز

۶- غزل دیگری درین زمین بر نمره (۷) نوشته شده است. درین زمین نظیری هم غزلی خوب گفته باین مطلع
ببریدن نرود ذوق تو ز اندیشهٔ ما — سالها پنجه بهم داده رگ و ریشهٔ ما

۷- ن ۱۰، ۲۸ = صد ره سوزیم ؛ ن ۳۶ = سد ره شویم

۸- ن ۲۸، ۳۶ = گوهر ذرهٔ خورشید ؛ ن ۱۰ = گوهر و ذره و خورشید

۹- ن ۱۰ = بگو ؛ ن ۳۶ = نکو ؛ ن ۲۸ = مگر

۱۰- ن ۱۰، ۳۶ = یافت ؛ ن ۲۸ = تافت

۱۱- این غزل فقط در نسخ ۱۰، ۲۸، ۳۶ یافته شد و مفهوم بیشتر اشعارش روشن نمی‌نماید.

۱۲- این غزل فقط در نسخ ۱۰، ۳۶ یافته شد و مفهوم بیشتر اشعارش واضح نمی‌شود

اگر نه چین[۱] جبین افکند حمایت عشق | به آسمان بگذارد زمین شکنجهٔ[۲] ما
زمومیایی تسلیم نو امید مباد | شکسته خاطری از روزگار رنجهٔ[۳] ما
چو نقدهای تو از گنج معنوی عرفی | برون نیامده[۴] نارفته شیخ[۵] گنجهٔ ما

(۴۱)

امید عیش[۶] کجا و دل خراب کجا | هوای[۷] باغ کجا طایر کباب کجا
به‌می نشاط جوانی بدست نتوان کرد | سرور باده کجا نشأهٔ‌شباب کجا
بدون کلبهٔ رندان کجاست خلوت شیخ | حریم کعبه کجا مجلس شراب کجا
بلای دیده ودل را ز پی شتابانم | کسی نگویدم[۸] ای‌خانمان خراب کجا
بلند همتی ذرّهٔ[۹] داغ می کندم | وگرنه ذرّه کجا، مهر آفتاب کجا
نوای عشق ابد می‌سرود عرفی دوش | کجاست مطرب و آهنگ این رباب کجا

(۴۲)

کارگاه عقل و دین ویران شد از تعمیر ما
خار و گل در آتش است از خامی تخمیر[۱۰] ما
شوخ طبعان را نباشد کنج خلوت فیض بخش
سبحه[۱۱] در بازی گه طفلان شمارد پیر ما

---

۱ - ن ۱۰ = اگر جبین حسین افکند ؛ ن ۳۶ = اگر نه چین جبین افکند
۲- ن ۱۰ = نه آنچنان بگذارد زمین شکنجهٔ ما ؛ ن ۳۶ = بآسمان بگذارد زمین شکنجهٔ ما
۳- ن ۱۰ = خسته ؛ ن ۳۶ = رنجهٔ
۴- ن ۱۰ = نا ؛ ن ۳۶ = تا
۵- ن ۱۰ = هیچ ؛ ن ۳۶ = شیخ
۶- ن ۹، ۱۱، ۳۶ = امید عیش ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = امید عشق
۷- ن ۱۰ = نوای زاغ کجا و پر کباب کجا ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۱، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = هوای باغ کجا و طایر کباب کجا
۸- ن ۱۷، ۳۶ = گوید ؛ ن ۱، ۵، ۳۵، ۹ = گویدم
۹- ن ۱۰ = بلند همّتی از ره وداع می‌کندم ؛ ن ۱، ۵، ۹، ۱۷، ۳۶ و غیره = بلند همّتی ذره داغ می‌کندم
۱۰- ن ۱ = تخمیر ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = تدبیر
۱۱ - ن ۱ = سبحه را ؛ ن ۵، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = سبحه در

صد هزاران صورت است امّا همه تمثال دوست
غیر یک صورت نسازد خامهٔ تصویر ما
شاهد تقصیر ما گر دل رباید دور نیست
کلک رحمت میگشاید چهرهٔ تقصیر ما
ای که دایم چهرهٔ[۱] مقصود می‌بینی بخواب
سربالین کی نهی گر بشنوی تعبیر ما[۲]

(۴۳)

ای[۳] لاله زار حسن تو فردوس باغها
اندیشهٔ وصال تو عطر دماغها
زنهار چون پیاله دهی رو شگفته دار
تا سلسبیل خون نشود در ایاغها
آوارگی نتیجهٔ شوقست، ور نه من
از رهبران گمشده دارم سراغها
دیوانگان ببادیه میرند بیشتر
سودائیان بوی[۴] تو در کنج باغها
زنهار یک نگه[۵] بغلط سوی ما فگن[۶]
کز گوشه‌های چشم تو داریم داغها
گر گم شود فروغ نظر بازی از جهان
روشن کنم ز دیدهٔ عرفی چراغها

(۴۴)

از نو نوشت[۷] و داد دل آرمیده را
غمنامه‌های شسته[۸] و صد ره دریده را
شادم که در تپیدن خاصی مکنده‌ام
هر ذرّه از وجود دل آرمیده را

۱- ن ۱، ۵ = چهره ؛ ن ۳، ۳۶ = شاهد
۲- این هر دو غزلیّات در جواب غزلیّات حافظاند
۳- غزل حکیم شفائی هم درین زمین هست با این مطلع:
ای در دلم زگرمی خون تو داغها
وان داغها ببزم محبّت چراغها
۴ - ن ۲۸ = موی ؛ ن ۱۰ = کوی ؛ ۱، ۵، ۷، ۸، ۳۵، ۳۶ = بوی
۵- ن ۱ = نگاه غلط ؛ ن ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = نگه بغلط
۶- ن ۱۰، ۲۸ = بکن ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = مگن
۷- ن ۱، ۸، ۱۶ = از تو نوشت و داد ؛ ن ۵ = از نو نوشته داد ؛ ن ۴، ۹، ۱۰، ۱۱، ۲۳، ۲۹، ۳۵، ۳۶، خلاصه = از نو نوشت و داد
۸- ن ۱، ۵، ۱۰، ۳۵ = سینهٔ ؛ ن ۱۷ = کهنهٔ ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۸، ۹، ۲۳. ۲۸، ۲۹، ۳۶ = شستهٔ

آلماس ریزه کس نخرد در دیار عشق / کانجا بتوتیا نبود صلح دیده را
آورده‌ام بکف سر زلفی که بردلم / شب کرده صبح عافیت نادمیده را
تأثیر[۱] حسن دوست ندارد خیال دوست / آب دگر بود ثمر نامکیده را
عرفی بزیر تیغ مشو مضطرب، که هست / اجری دگر شهید بخون در تپیده[۲] را

(۴۵)

از نالهٔ شبانه اثر برده‌ایم ما / ناموس گریه‌های سحر برده‌ایم ما
باد مراد اگر نوزد دمبدم چه باک / کشتی ز موج فتنه[۳] بدر برده‌ایم ما
راهی که خضرداشت‌زسر[۴]چشمه‌دوربود / لب تشنگی ز راه دگر برده‌ایم ما
سود متاع ما چه بود کز دیار عمر[۵] / مژگان[۶] خشک و دامن[۷] تر برده‌ایم ما
سرمای عافیت نشناسیم کز ازل / در گرم[۸] سیر عشق بسر برده‌ایم ما
محمود[۹] اگر هما بدر عشق برده بود / پروانه‌های سوخته پر برده‌ایم ما
خامی نرفت عرفی و گشتیم بحر و بر / بنشین که آبروی سفر برده‌ایم ما

(۴۶)

تا تیز کرده‌ای به‌سیاست نگاه را / صد منّت است بر دل عاشق گناه را
از گفتگوی سرد دم گرم بهتر است / هر چند دلگشای نیابیم[۱۰] آه را
از ناز کرد حفظ نگاهی که ذوق آن / دارد حرام چاشنیِ صد نگاه را

۱- این شعر فقط در نسخ ۱، ۵، ۳۵ یافته شد.
۲- شفائی هم در این زمین غزلی خوب گفته باین مطلع:
شادی بلاست جان بغم آرمیده را / خوش راحت است روی فراغت ندیده را
۳- ن ۸ = فتنه ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۷، ۲۳، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = خیز
۴ - ن ۲۹ = بسر ؛ ن ۵، ۳۵، ۳۶ و غیره = زسر
۵- ن ۶ = غم ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = عشق ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۹، ۱۰، ۲۳، ۲۹، ۳۶ = عمر
۶- ن ۲۳ = دامان ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = مژگان
۷- ن ۲۳ = دیدهٔ ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = دامن
۸- ن ۱۰ = گرم و سرد عشق ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۶، ۸، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶، خلاصه = گرم سیر عشق
۹- این شعر فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد
۱۰ - ن ۵، = ۱۷ = بیابیم ؛ ن ۱، ۸، ۳۵ = نیابیم

ای روی غم سیاه که از شرم گریه‌ام[۱] بر پشت پای دوخته چشم سیاه را
تلخی بعیش او نرساند ملال من از ماتم گدا چه زیان عید شاه را
فردا بخلق تا بنمایم عطای دوست ثابت کنم بخویش دو عالم[۲] گناه را
هر گه رهم فتاد بصحرای معرفت[۳] با برق در معامله دیدم گیاه را
عرفی طمع مدار مدارا[۴] ز خوی دوست در دل نگاه دار سراسیمه آه را

(۴۷)

هردم زند هوس به چراغ دگر مرا رسوا کند ز[۵] شکوهٔ داغ دگر مرا
گو بوی گل بسوز دماغم که داده‌اند[۶] از بهر بوی دوست دماغ دگر مرا
مشتاق شمع طورم و هردم هجوم[۷] شوق آلوده میکند بچراغ دگر مرا
هر محرمی که می‌کنم از وی سراغ دوست محتاج میکند بسراغ دگر مرا
عرفی نوا مجو که حریفان نه‌بلبلند هردم مکش[۸] بنغمه زاغ دگر مرا

(۴۸)

دادم بچشم او دل اندوه پیشه را غافل که مست می‌شکند زود شیشه را
ای مدعی مکوش[۹] که محکم گرفته است عشق همیشه دامن حسن همیشه را
در بیستون بصورت شیرین نگاه کن تا حسن[۱۰] چون بسنگ فرو برده ریشه را

۱- ن ۱۰ = دیده‌ام ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۹، ۱۷، ۲۳، ۳۵، ۳۶، ریاض = گریه‌ام
۲- ن ۱، ۵ = بخویش و بعالم ؛ ن ۲، ۳، ۸، ۹، ۳۶ = بخویش دو عالم
۳- ن ۱۰ = عافیت ؛ ن ۱، ۵، ۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = معرفت
۴- ن ۴، ۹، ۱۰، ۱۱، ۳۶ = عرفی طمع مدار مدار از خوی دوست ؛ ن ۲، ۲۳، ۲۹ = عرفی طمع مدار مدار از خلق دوست ؛ ن ۱، ۵، ۱۷ = عرفی مکن فغان که عزیز است کوی دوست ؛ ن ۶ = عرفی طمع مدار مروت ز خوی دوست ؛ مخزن = عزفی طمع مدار مدار آرزوی دوست ؛ ن ۳۵ = عرفی مکن فغان که غریب است خوی دوست.
۵ - ن ۱، ۵، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = به ؛ ن ۶، ۸، ۹، ۲۳، ۳۶ = ز
۶- ن ۵ = دیده‌اند ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۶، ۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = داده‌اند
۷- ن ۲۳ = سموم ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۵، ۱۷، ۳۶ و غیره = هجوم
۸ - ن ۳۵، ۳۶ = بکش ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۱۷ و غیره = مکش
۹- ن ۳، ۶، ۹، ۲۹، ریاض = مکوش ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۱، ۱۷، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = بکوش
۱۰- ن ۹، ۱۰ = عشق ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۶، ۷، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶، عرفات، مخزن، ریاض = حسن

فـرهاد را چـه ذوق کـه او بـا وجـود دل / در کـار نـقش[۱] سـنگ کـند زخـم تـیشه را
عــرفی بـبین فسـردگی کشت مـاهتاب / امشب کـــه در بـــغل نـنهادیم شـیشه را

(۴۹)

گرفتم این که[۲] شب در خواب کردم[۳] پاسبانش را
ادب کـــی مـــیگذارد تـــا بـــبوسم آســتانش را
صـبا از کـوی لیـلی گـر وزد بـر تـربت[۴] مـجنون
کـند آتش فشـان چـون شـمع مـغز استخوانش را
بر[۵] آمد جان ز تن وان زلف جوید[۶] آنچنان مرغی
کـــه از دامـــی شـــود آزاد و جـویـد آشـیانش را
زغـیرت پـیچ و تـاب افتاد[۷] در رگـهای‌جان مـن
هـــمانا دست امّـــید کســـی دارد عـــنانش را
ز نـــنگ آن، قـــدم هـرگز بـه‌روی آسـتان نـنهد
کـه نـاگـه شب نـهان بـوسیده بـاشم آسـتانش را
دلم گـم گشت و غـمهای جـهان عـرفی طـلبگارش
بـــدنبال غـم[۸] افـتم تـا مگـر یـابم نشـانش را

۱- ن ۱۱ = زخم ؛ ن ریاض = نفس ؛ دیگر همه نسخ = نقش
۲- ن ۹، ۱۷، نتایج، انیس، مخزن، آتشکده = اینکه ؛ دیگر همه نسخ بشمول عرفات و ریاض = آنکه
۳- ن ۸، ۱۰، ۱۷، ۲۸، ۲۹ = سازم ؛ دیگر همه نسخ بشمول عرفات = کردم ؛ ن ۳۵ = دیدم
۴- ن ۲۳ = جانب ؛ دیگر همه نسخ = تربت
۵- عرفات = برون شد جان ؛ دیگر همه نسخ مثل ۱، ۲، ۳، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶، ریاض = برآمد جان
۶- ن ۹ = زلف جوید آنچنان مرغی ؛ ن ۱۷ = زلف میجوید جوان مردی ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۲۳، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶، ریاض = زلف می‌جوید جوان مرغی
۷- ن ۵، ۳۶، ریاض = افتاده ؛ ن ۲۸، ۲۹، ۳۵ = افتاد
۸- عرفات = دل ؛ دیگر همه نسخ = غم

(۵۰)

خیز و بجلوه آب[۱] ده سرو چمن طراز را
آب و هوا زیاده کن باغچهٔ نیاز را
صورت حال چون شود بر تو عیان که می‌برد
ناز تو جنبش از قلم چهره گشای راز را
آه که طبل جنگ زد آنکه بگاه[۲] آشتی
چاشنی ستم دهد لطف الم گداز را
تا ز رمیده آهوان صید گه تو پر شود
نیم نفس عنان بده[۳] شیوهٔ ترکتاز را
تا حرم فرشتگان از دل و دین تهی شود
رخصت جلوه‌ای[۴] بده حجله‌نشین‌ناز[۵] را
ای که گشوده چشم جان در طلب حقیقتی
طرف نقاب بر فکن پردگی مجاز را
شربت ناز را کند تلخ بکام دلبران
عرفی اگر بیان کند چاشنی نیاز را

(۵۱)

عشق کو تا در بیابان جنون آرد مرا — تشنه سازد بر لب دریای خون آرد مرا
آنکه میخواهد که غم آتش زند درخانه‌اش[۶] — گو به عشرتخانه از بهر شگون[۷] آرد مرا
از می طامات خوش لایعقلم مطرب کجاست — تا بهوش از نغمه‌های ارغنون آرد مرا

۱- ن ۱۰ = ساز ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۶، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۶ وغیره ریاض و بهارعجم = آب
۲- ن ۱، ۲، ۵، ۸ = بوقت ؛ ن ۳، ۹، ۱۰، ۱۷، ۲۳، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = بگاه
۳- ن ۸ = مده ؛ ن ۱، ۵، ۱۰، ۱۷، ۲۳، ۳۵ = بده
۴- ن ۱۰ = جلوه می‌بده ؛ ن ۳ = جلوه می‌دهد ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۶ = جلوهٔ بده ؛ ن ۶، ۲۳ = جلوه گر دهد ؛ ن ۲۸ = جلوهٔ برد ؛ ن ۳۵ = عشوهٔ بده
۵- ن ۹ = حجله نشین راز ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۶، ۷، ۸، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = حجله نشین ناز
۶ - ن ۲۸، ۳۵ = خانه‌ام ؛ ن ۱، ۶، ۱۰، ۱۷ و غیره = خانه‌اش
۷- ن ۲، ۶، ۸، ۹، ریاض = شگون ؛ ن ۱، ۵، ۱۰، ۱۷، ۲۳، ۲۸، ۲۹، ۳۵، و غیره = سکون

در بهشتم کن خدایا تا نمانم[۱] شرمسار | تا کی[۲] از شرم گنه دوزخ برون آرد مرا
عیسی آسایش گزیند سامری تلخی‌کشد | گر[۳] محبّت بر سر سحرو فسون آرد[۴] مرا
میبرد اندیشه‌ام از کعبه[۵] در دیر مغان | میبرد باری نمیدانم که چون آرد مرا
تیشهٔ[۶] فرهاد مژگانست فرمان ده که عشق | دستها بربندد و بر بیستون آرد مرا
گر بنالم[۷] عرفی از عقل و خرد معذور[۸] دار | من به‌این[۹] وادی نه‌خود آیم[۱۰] جنون آرد مرا

(۵۲)

در باغ طبیعت نفشردیم قدم را | چیدیم و گذشتیم گل شادی و غم را
کویت بمن افتاد بگویید که دوران | آرایشی از نو بکند مسند جم[۱۱] را
در بحث دل و عشق تصرف نتوان کرد | ور خون کشد این مسئله برهان حکم[۱۲] را
الماس بود طعنه شنو از جگر ما | بیهوده به زهر آب مده تیغ ستم را
ما سجده بر سایهٔ[۱۳] دیوار کنشتیم | از بی ادبان پرس حرمگاه صنم را
در روضه چو[۱۴] بااین دهن تلخ بخندم | بس غوطه که در زهر دهم باغ ارم را

۱- ن ۳۶ = بمانم ؛ دیگر همه نسخ = نمانم
۲- ن ۶ = تاکی ؛ ن ۲۳ = ترسم ؛ ن ۱، ۲، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = تاکه ؛ ن ۳، ۵، ۸، ۱۰، ۱۱، ۲۸ = ناگه
۳- ن ۱۷،۳۵ = گر ؛ ن ۱، ۵، ۸ = که
۴- این بیت فقط در نسخ ۱، ۵، ۷، ۱۷، ۳۵ یافته شد.
۵- ن ۱، ۳، ۵، ۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = در کعبه از دیر مغان ؛ ن ۲، ۴، ۹، ۱۱، ۲۸ = از کعبه در دیر مغان
۶- این شعر فقط در نسخهٔ ۱۷ یافته شد. وحشی بافقی هم درین معنی گوید:
ای‌صبا از من بگو فرهاد بی‌بنیاد را | تخم ننگی در میان عشق بازان کاشتی
کوه را با تیشه کندن بی‌حیا از بهر چه | تیشهٔ آهن چه می‌کردی تو مژگان داشتی
۷- ن ۲، ۲۹، ۳۵ = بنالد ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۱۷، ۲۸، ۳۶ و غیره = بنالم
۸- ن ۱۷ = منظور ؛ دیگر همه نسخ = معذور
۹- ن ۹ = بدین ؛ دیگر نسخ مثل ۱، ۲، ۳، ۵، ۱۰، ۱۷، ۲۸، ۳۵، ۳۶ وغیره = باین
۱۰- ن ۲، ۳، ۴، ۸، ۹، ۲۸، ۲۹، ۳۵ = نه خود آیم ؛ ن ۱، ۵، ۱۷ = خود آیم نه
۱۱ - این شعر در یک قصیده هم شامل است.
۱۲- ن ۴، ۲۳، ۳۶ = برهان و حکم ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۱۰، ۱۷، ۲۸ و غیره = برهان حکم
۱۳ - ن ۱۰ = ما سجده بر کعبه و دیوار کنشتیم ؛ ن ۵ = در روضه برسایهٔ دیوار کنشتیم ؛ ن ۴، ۱۷، ۲۹، ۲۸، ۳۶ و غیره = بطوریکه نوشته شد.
۱۴- ن ۲۳ = که ؛ دیگر نسخ مثل ۲، ۳، ۴، ۷، ۱۰، ۱۷، ۲۸، ۲۹ و غیره = چو

عــرفی غـم دل گـر طـلب جـان کـند از تـو　　زنـــهار بــرافشـــان و مـــرنجان دل غــم را

(۵۳)

ز وصــلش یــافتم ذوقــی کــه نــبود انــتقام آنــرا
کسی هـرگز چـنین داغـی بـدل نـنهاد[1] هـجران را

بســـــوی آفـــتاب از نـــاز نگشـــاید نــظر لیکــن
کـــند صـد شـیوه ضـایع تـا بـرد یک ذرّه ایـمان را

چـنین دل مـرده مـنشین ای‌کـه نـقد عـصمتی داری
در مــــیخانه زن کـــانجا فـــروشند آب حـــیوان را

اگر[2] ساقی تـو بـاشی بـا دل جـمع از لحـد فـردا
بـــــدیوان جـــزا آرم شـــراب آلوده دامـــان را

بـبخشا خـلق را یـارب جـحیم اقـطاع مـن گـردان
مسنج اعمال زشت من کـه طـاقت نـیست مـیزان را

تو با این غمزه چـون آیـی بـصید انـداختن، شـاید
کـــه در دل نـــاخن شـاهین خـلد کـبک خـرامـان را

همان عشقی که از وی بر خـلیل آتش گـلستان شـد
کـــنون دریـــای آتش مـــیکند بـــر مـــن گـــلستان را

خوشم باناکسیهای[3] خود ای عرفی که عقل من[4]
پـــریشان از پشـــیمانی نکـرد آن نـــا پشـــیمان را

سـفال[5] از بـهر مـی‌جستم و در دیـر مـغان نـاگـه
خـــضر [بـــر] ســـنگ دلهـــا زد ســـبوی آب حـــیوان را

۱- ن ۲۳، خلاصه = ننهاده دورانرا ؛ ن ۲، ۸، ۱۰، ۲۹، ۳۶، ریاض = ننهاد هجرانرا
۲- این شعر و شعر بعدی در نسخهٔ دهم نیستند
۳ - ن ۲، ۸، ۲۹ = ناخوشی‌های ؛ ن ۱۰، ۳۶ = ناکسی‌های
۴- ن ۲، ۸، ۱۰ = قبل از من ؛ ن ۲۳، ۲۹، ۳۶ = قتل من
۵- این شعر و شعر بعدی در نسخهٔ ۳۶ زیاده هستند ولی اشعار۳ و ۴ درین نسخه نیستند.

گـذر کـن بـار دیگـر بـر شـهید جلوهٔ حسنت
که با این حسـن صـد ره میتوان کشتن شـهیدان را

(۵۴)

می‌کش و مست عشوه[۱] کن نـرگس مـی‌پرست را
مـــیکدهٔ کـرشمه کـن گـوشهٔ چشـم مست را
کـی دل هـرزه گـرد مـا گـوشه‌نشین شـود، مگـر
تـــیر تـــو یـــادش آورد قـــاعدهٔ نشست را
آمـــده فـــوج تـازه‌ای[۲] جـمله شـهادت آرزو
خـیز و شراب دشـنه[۳] ده غـمزهٔ تـیزدست[۴] را
خیز و سماع شوق کـن، چـند[۵] بـحکم عـافیت
در شکـــنی بگـــوش دل[۶] زمـــزمهٔ الست را
زلف شکـن‌فروش را از[۷] دل مـن مـتاع بـخش[۸]
یـــاد زمـــانه ده ز نـــو قـــاعدهٔ شکست را
گرم زیـارت حـرم[۹] گشـته زبـی[۱۰] خـودی ولی
یـا صـنم است بـر زبـان عـرفی بت‌پرست[۱۱] را

۱- ن ۱۲، ۱۷، ۲۳ = عشوه ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۶، ۸، ۹، ۱۶، ۲۸، ۳۵، ۳۶، ریاض = شیوه
۲- ن ۲۸ = فیض تازه رو ؛ دیگر همه نسخ = فوج تازهٔ
۳- ن ۲، ۲۵ = شراب عشوه ؛ ن ۱، ۵، ۶، ۸، ۹، ۱۰، ۲۹ = شراب دشنه ؛ ن ۴، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = شراب ودشنهٔ
۴- ن ۶ = نیم مست ؛ ن ۱۱ = نیز مست ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۲۳، ۲۹، ۳۶ = تیز دست
۵- ن ۱۷ = خند ؛ دیگر نسخ = چند
۶- ن ۱ = ببزم دل ؛ دیگر نسخ مثل ۴، ۵، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = بگوش دل
۷- ن ۸ = از ؛ ن ۳، ۴، ۱۰، ۵، ۳۶ = بر ؛ ن ۱ = در
۸- ن ۳،۶ = کن ؛ ن ۴، ۵، ۱۱، ۱۷، ۲۸، ۳۵، ۳۶، ۲۹ = کش ؛ ن ۱۰ = بخش
۹- ن ۱، ۵، ۱۷، ۲۳، ۲۸، ۳۶، ریاض = حرم ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۶، ۸، ۹، ۱۰: ۳۵ =دلم
۱۰- ن ۶، ۹ = ولی ز بیخودی ؛ دیگر همه نسخ بشمول ریاض = ز بیخودی ولی
۱۱- ن ۱، ۵ = می ؛ دیگر همهٔ نسخ مثل ۳، ۴، ۸، ۱۰، ۱۶، ۱۷، ۲۸، ۳۶ و ریاض = بُت

(۵۵)

کوی عشق است، همه[۱] دانه و دام است اینجا
جلوهٔ مردم آزاده[۲] حرامست اینجا

هرکه بگذشته[۳] درین[۴] کوی ببند[۵] افتاده ست
طایر بی قفس و دام کدام است اینجا؟

آنکه هر گام نلغزید[۶] درین کو، بد رفت
صفت[۷] راه روان لغزش گامست اینجا

عشرت بزم تو زان است[۸] که محنت برماست
صبح آن[۹] ناحیه وقت است که شام است اینجا

برو[۱۰]، از عشق چنین معرکه‌ای شیخ[۱۱] حرم
طفل را شیوهٔ بازیچه حرامست اینجا

در حرم ذکر بت ای دیرنشین خاص تو نیست[۱۲]
لله‌الحمد که این زمزمه عامست اینجا

شوق موسی چه که آن مه چو برآید[۱۳] بربام
شعلهٔ طور کمند[۱۴] افکن بامست اینجا

۱- ن ۵، ۲۹، گنج سخن = است، همه ؛ ن ۹، ۳۶ وغیره = است و همه
۲- ن ۱۰ = آزاد ؛ ن ۹، گنج سخن = آسوده ؛ دیگر همهٔ نسخ مثل ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶، ریاض و غیره = آزاده
۳- ن ۴، ۹، ۱۰ = بگذشت ؛ ن ۱، ۵،۱۷، ۳۵، ۲۹، ۳۶ = بگذشته
۴- ن =۲ ارین ؛ دیگر نسخ درین
۵- ن ۱ = زیا ؛ ن ۹ = بلند ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۱۷، ۲۳، ۲۹، ۳۶ و غیره = ببند
۶- ن ۶، ۹، ۱۱، ۳۵ = آنکه هرگام بلغزید درین کو برفت ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۶، ۸، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۶ = نلغزید درین کو بد رفت
۷- ن ۲۳ = شیوه ؛ ن ۱۰، ۲۸، ۳۶ = صفت ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۶، ۸، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۵ = صفت
۸- ن ۲۳ = رانروست ؛ ن ۳، ۴، ۵، ۶، ۱۰، ۲۸، ۲۹، ۳۵ و غیره = زانست
۹- ن ۱۰، ۲۹ = این ؛ ن ۸ = او ؛ دیگر همه نسخ آن
۱۰- ن ۲، ۳، ۹، ۱۱، ۲۹ = بر در عشق ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۱۰، ۱۷، ۲۳، ۳۶، بهارعجم = بر در عشق ؛ ن ۸ = بر در عقل
۱۱- ن ۲۳ = عقل فضول ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = شیخ حرم
۱۲- ن ۸، ۹، ۱۲، گنج سخن = تونیست ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۶، ۱۰، ۱۱، ۱۷، ۲۳، ۲۸، ۲۹ = من است
۱۳- ن ۳ = چو رسد بر لب بام ؛ دیگر همهٔ نسخ = چو برآید بربام
۱۴- ن ۹ = کمند لب بام ؛ ن ۱، ۵، ۱۰ و غیره = کمند افکن بام

سـرّ تـقدیر[۱] درآن[۲] حـلقه[۳] رسـدپخته[۴] بگـوش[۵]
سـر ایـن[۶] مسـئله مگشـای[۷] کـه خـامست ایـنجا

عشـق بـنشست[۸] ز پـا در ره جـویایی قـرب[۹]
زاغ انـــدیشه هـــمان کـبک خـرامست ایـنجا

عـرفی از هـر دو جـهان مـی‌رمد[۱۰] الّا در دوست
هــمه جــا وحشـی از آن است کـه رامست ایـنجا

(۵۶)

نـی مـهر دوست بـینم[۱۱]، نـی کـین دشـمنان را
یک طــور[۱۲] دوست دارم بـیمهر و مـهربان را

غـــم مــیکشد عـنانم، مــن هـم شـتاب دارم
از مـــن دعــا[۱۳] بگــویید یــاران شــادمان را

مسـتانه گـر[۱۴] بـتازم، عـیبم مکـن کـه شـوقش
پر میدهد[۱۵] به مرکب، سر میدهد[۱۶] عـنان را

۱- ن ۲۳ = توحید ؛ دیگر نسخ مثل ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۴، ۷، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۶ و غیره = تقدیر
۲- ن ۱، ۵، ۸ = بآن ؛ ن ۲۸، ۲۹ = ورآن ؛ گنج سخن، ۲، ۳، ۶، ۹، ۱۰، ۱۷، ۳۶ = دران ؛ ن ۳۵ = درین
۳- ن ۶،۹ = حلقه ؛ دیگر همهٔ نسخ مثل ۱، ۲، ۳، ۵، ۱۷، ۳۶ و غیره = نشأه
۴- ن ۲، ۲۹ = شحنه ؛ ن ۱، ۵ = نکته ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = پخته
۵- ن ۲۸ = خموش ؛ دیگر همهٔ نسخ = بگوش
۶- ن ۶ = سلسله ؛ دیگر همه نسخ = مسئله
۷- ن ۱۰، ۱۷، ۲۸ = بگشای ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۶، ۲۹، ۳۵، ۳۶، گنج سخن = مگشای
۸- ن ۱، ۲، ۵، ۱۰، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = بنشست ؛ ن ۳، ۸، ۱۷ = ننشست
۹- ن ۹ = ره جویای فریب ؛ ن ۵، ۳۶ و غیره = جویائی قرب
۱۰ - ن ۲۹ = می‌زند ؛ ن ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۳۵، ۳۶ = می‌رمد
۱۱- ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۱۰، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = بینم ؛ ن ۶، ۹ = خواهم
۱۲- ن ۹ = جور ؛ ن ۵، ۳۶ و غیره = طور
۱۳- ن = ۹ سلام گویید ؛ دیگر همهٔ نسخ مثل ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۱۰، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = دعا بگویید
۱۴- ن ۱۷ = چون ؛ ن ۵، ۳۶ و غیره = گر
۱۵- ن ۱۱ = گر می‌دهد ؛ ن ۷، ۱۷، ۳۶ = بر می‌دهد ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۱۰، ۲۹، ۳۵ و غیره = پرمی‌دهد
۱۶- ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۹، ۲۷، ۲۹، ۳۵ = سرمی ؛ ن ۱۱ = نرمی ؛ ن ۴، ۳۶ = می می‌دهد ؛ ن ۱۰ = دامن درد

بشـــنو تـــرانـــهٔ عشـــق ای بـلبل بـلاغت
بیدار ساز[۱] گـوشت[۲] در خـواب کـن زبـان را
گـفتم بگـوش تـوفیق کـای دشـمن مـروّت
تـا کـی فـراق خـرمن ایـن مـور نـاتوان را
گفتا[۳] مروّت این است[۴] کز پا[۵] درافگنیمش
تا آنکه جوید[۶] از غیر، در[۷] خود بیابد[۸] آن را
آوارگـــــی‌ست رهـــبر در وادی مـــحبت
طـــوفان بـــود مـــعلم دریـــای بـــیکران را
عـرفی بگـیتی از خـلد آمـد کـه بـاز گـردد
غـافل کـه تـازه پـرواز گـم سـازد آشیان را[۹]

(۵۷)

نـــداد نـــور شـــراری چـــراغ هســتی مـــا — گـــلی نـچید ز شـاخی درازدسـتی مـا
عـــنایت صـــمدی ردّ کـفر مـا نکـند — اگـــر کـمال پـذیرد صـنم‌پرستی مـا
ســر فـتادگی مـا بـه فـرش مـیساید — کـلاه فـخر[۱۰] بـلندی ربـود پستی مـا
ز نیم مستی ما[۱۱] زان کرشمه مـیبارد[۱۲] — که چشم شاهد عشقست[۱۳] نیم مستی ما

۱- ن ۱، ۵، ۱۰ = دار ؛ ن ۲، ۴، ۸، ۹، ۱۶، ۱۷، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = ساز
۲- ن ۱۰ = گوش ؛ دیگر همهٔ نسخ = گوشت
۳- ن ۲۸ = گفتم ؛ دیگر همه نسخ مثل ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = گفتا
۴- ن ۲۹ = است این ؛ ن ۵، ۹، ۳۶ : و غیره = این است
۵- ن ۹ = کز خود ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = کزپا
۶- ن =۲ خوهد ؛ دیگر همهٔ نسخ بشمول خلاصه = جوید
۷- ن ۹ = از ؛ دیگر نسخ مثل ۵، ۳۶ و غیره = در
۸- ن ۱، ۵، ۱۷ = ببیند ؛ ن ۳۵ = نه بیند ؛ ن ۲، ۳، ۵، (حاشیه)، ۶، ۸، ۲۹، ۳۶، خلاصه = بیابد
۹ - سلیم طهرانی هم درین زمین غزل سروده باین مطلع:
آن بـلبلم کـه هـر گـاه از دل کشـم فـغانرا — از خون خود چون ساغر می پرسازم آشیانرا
۱۰- ن ۱۰ = فقر ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۳۶ = فخر
۱۱- ن =۸ نازآن ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۱۰، ۱۷، ۳۶ و غیره = ما زان
۱۲- ن ۱ = می‌سازد ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷، ۲۳، ۲۸، ۳۵، ۳۶ و غیره = می‌بارد
۱۳- ن ۲۸ = مستست ؛ دیگر همه نسخ عشقست

دمی که عشق بتازد[۱] به قلب ما عرفی بتاج عرش نشیند غبار هستی ما

(۵۸)

التفاتی نیست با امّید مطلوب مرا
مرحمت با یأس[۲] باشد خوی محبوب مرا
تا بحال من کند اندیشه‌های باطلش
پیش او در آتش اندازید مکتوب مرا
در حجاب افتاده زین غمنامه[۳] می‌ناید[۴] برون
دشمنی با خویش تا کی جان محجوب مرا
گفتگوهای دل شوریده‌ام[۵] باطل مدان
بهره‌ای از هوشمندی هست[۶] مجذوب مرا
گریه را ذوقیست کان را تهمتی باعث بسست
ور نه یوسف در گریبانست یعقوب مرا
حسن ناز و عشوه[۷] خواهد مردمی شرم[۸] و ادب
حسن[۹] اهلیت دهد آزار محبوب مرا
ناصبوری گر کند عرفی دلم عیبش[۱۰] مکن
ناصبوری شرط اسلام است ایوب مرا

۱- ن ۹ = بتان زد ؛ دیگر همهٔ نسخ = بتازد
۲- ن ۱۰ = پایان نباشد ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۶، ۱۷، ۲۸، ۳۵، ۳۶، ۲۹، ریاض = بایأس باشد
۳- ن ۱ = خمخانه ؛ دیگر نسخ مثل ۱، ۲، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶، وغیره = غمخانه
۴- ن ۱۷ = ماند ؛ ن ۳، ۴، ۲۳، ۵، ۲۸ = ناید ؛ ن ۲، ۸، ۹، ۲۹ = آید ؛ ن ۱ = باید ؛ ن ۲۸ = نامد ؛ ن ۳۶ = تابد
۵- ن ۱۰ = دیوانه‌ام ؛ ن ۹ = شوریده را؛ ن ۲، ۳، ۶، ۷، ۱۰، ۱۱، ۲۸، ۳۶، ۲۹، ۳۵ = شوریده‌ام
۶- ن ۳۶ = مست ؛ ن ۱، ۶، ۳۵ = نیست ؛ ن ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۲۸ = هست
۷- ن ۶ = غمزه ؛ ن ۹ = جلوه ؛ دیگر همهٔ نسخ مثل ۱، ۲، ۳، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۲۳، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = عشوه
۸- ن ۲، ۸ = خلق ؛ دیگر همهٔ نسخ = شرم
۹- ن ۵ = حسن و اهلیّت ؛ دیگر نسخ مثل ۱، ۲، ۳، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷، ۲۸، ۳۶ و غیره = حسن اهلیّت
۱۰- ن ۹ = منعش ؛ دیگر همه نسخ = عیبش

(۵۹)

در نـــــوبهار بـــاده نـــنوشد کســـی چـــرا
مـــی در پـــیاله، زهــد[۱] فــروشد کســی چــرا
مــرغان چـنین بشـوق[۲] بـهاران چـنین بـذوق[۳]
هـــــمراه بـــلبلان نـــخروشد کســـی چـــرا
ســـر رشـــتهٔ مـــعامله در دست قســمت است
بـــا دشـــمنان بـــمهر نـــجوشد کســی چــرا
صد دشمنم[۴] بخون بحل[۵] و تشنه[۶] دوست هم
ایـــن بـــی‌خمار بـــاده نـــنوشد کســی چــرا
چـون دمــبدم عــنایت تــوفیق مــمکن[۷] است
در تـــنگنای نـــزع نکـــوشد کســـی چـــرا
هم دوسـتیست عـرفی و هـم رفـع[۸] دشـمنیست
عـــیب غـــنیم و دوست نـــپوشد کســی چــرا

(۶۰)

شب تـا سـحر کـند عـجز تـا بـوسم آسـتانرا
آخـــر ســـفارشی[۹] کـــن بـیدرد پـاسبان را

۱- ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۹، ۱۰، ۲۳، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = زهد ؛ ن ۸، ۱۷ = زهر
۲- ن ۱، ۵، ۱۰، ۲۸ = بذوق ؛ ن ۲، ۶، ۸، ۱۷ و غیره = به‌شوق
۳- ن ۱، ۵، ۱۰، ۲۸ = بشوق ؛ ن ۲، ۶، ۸، ۱۷ و غیره = بذوق
۴- ن ۱، ۵ = دشمنان ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۶، ۸، ۱۷، ۲۳، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = دشمنم
۵- ن ۲۸ = بهل ؛ دیگر همهٔ نسخ بحل
۶- ن ۱، ۶، ۸، ۹، ۱۷، ۲۹ = و تشنه ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۵، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = تشنه
۷- ن ۴ = دشمن ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۹، ۳۶ = ممکن است
۸- خلاصه = دفع ؛ دیگر همهٔ نسخ = رفع
۹- ن ۴، ۱۰، ۱۱ = سپارشی ؛ دیگر همهٔ نسخ بشمول خلاصه و ریاض = سفارشی

کین را بمهر مفروش[۱] ای عشوه[۲] دوست دشمن
زیـــن بـــهترک فـراگـیر یـاران خـردەدان را[۳]
تـا کـی فـروشم آخـر[۴] بیسود گـوهر مـهر[۵]
هـــر چـند گـفته بـاشم مـن دوسـتم زیـان را
مـــن بـــلبل[۶] بـــهشتم امّـا دریـن گـلستان
در روز بـــد نـــهادم بـنیاد آشـــیان را
پـــروای گـــلشنم[۷] نـیست امّـا بـموسم گـل
آب و هـــوای گـــلشن آتش کـــند عـــنان را
عشقم ببست[۸] وافکند در پیش در دو مـحنت[۹]
ســـلطان شکـــار لاغـــر بـــخشد مـلازمان را
عــرفی نکـرده صـیدی در دشت مـعرفت لیک
بـنشانده پـر بـناوک[۱۰] بـر بسـته[۱۱] زه کـمان را

(۶۱)

نوشدارو نشأهٔ علّت نهد[۱۲] در جان[۱۳] ما   در خمار معجز افتد عیسی از درمان ما
آبـروی شـمع را بـیهوده نـتوان ریختن   صد شب یلداست در هر گوشهٔ زنـدان مـا

۱- ن ۹ = بفروش ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۸ ۳۶ = مفروش
۲- ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ = عشوه ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۸، ۱۰، ۲۹، ۳۶ = عشق
۳- ن ۱۰ = نکته دان ؛ ن ۲۳ = مهربان ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = خرده دان
۴- ن ۱۰ = ای‌جان ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = آخر
۵- ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ = عشق ؛ دیگر همه نسخ مثل ۲، ۴، ۶، ۸، ۱۰، ۲۹، ۳۶ = مهر
۶ - ن ۹ = مرغ بهشت بودم ؛ دیگر همهٔ نسخ بشمول سفینه، خلاصه، عرفات = من بلبل بهشتم
۷- ن ۸ = گلشنم ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۶، ۱۰، ۱۱، ۱۷، ۲۳، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = کشتنم
۸- خزانه، عامره = عشق تو بست ؛ ن ۲، ۱۹ = عشقت ببست ؛ ن ۱،۵،۸،۱۰،۱۷،۳۵،۳۶وغیره = عشقم ببست
۹- خزانه، عامره = درد مارا ؛ ن ۴، ۵، ۷، ۳۵، ۳۶ و غیره = درد و محنت
۱۰- ن ۵، ۱۷، ۳۵ = تیر ناوک ؛ ن ۲، ۴، ۳۶ و غیره = پر بناوک
۱۱- ن ۱، = ۲ برسینه زد ؛ دیگر نسخ مثل ۴، ۶، ۸، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = بربسته زه ؛ ن ۵ = برسینه زه
۱۲- ن ۱۶، ۱۷، ۲۹ = دهد ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۳۵، ۳۶ = نهد
۱۳- ن ۸، ۱۰ = برجان ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۲۹، ۳۶ = درجان

ما خجل، امّا سخن در صنعت مشّاطه است — گرنمود کفر دارد شاهد[۱] ایمان ما
زخمهابرداشتیم و فتحها کردیم لیک — هرگز از خون کسی رنگین نشد میدان[۲] ما
چشم اگربازاست‌وگر[۳] پوشیده‌ازهم‌نگسلد — آمد و رفت نظر در[۴] دیدهٔ حیران ما
نی زعصمت پاکدامانیم کز ناموس و ننگ — میکند آلودگی پرهیز از دامان ما
معنی روشن برون می‌جوشدم عرفی ز دل — در سیاهی می نگنجد چشمهٔ حیوان[۵] ما

(۶۲)

از بسکه در معارضه دیدم مثالها
عاجز[۶] شدم ز کشمکش احتمالها[۷]
با آنکه هیچ مطلب ممکن روا نشد
دل خوش نمی‌کنیم[۸] مگر از محالها
آنجاست[۹] برگ[۱۰] عیش که هر سوفشانده‌اند[۱۱]
پروانه‌های سوخته پرها و بالها
مشغول درد خویش[۱۲] چو مستان عشق‌باش[۱۳]
همدرد[۱۴] و همنشین، و عیان نیست حالها

۱- ن ۲۳ = صورت ؛ دیگر نسخ مثل ۱، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = شاهد
۲- ن ۹، ۱۰ = دامان ؛ دیگر نسخ مثل ۱، ۴، ۵، ۱۱، ۱۷، ۲۳، ۲۹، ۳۵، ۳۶، خلاصه = میدان
۳- ن ۴، ۳۶ = وگر ؛ ن ۱، ۵، ۶، ۱۷، ۲۹، ۳۵ و غیره = اگر
۴- ن ۱۰، ۲۳، ۳۵، خلاصه = از ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۶، ۸، ۹، ۱۱، ۱۷، ۲۹، ۳۶ = در
۵- این غزل در زمین نعمت‌الله کرمانی سروده شده است باین مطلع:
بندهٔ سلقی ما شو تا شوی سلطان ما — جان فدا کن تا شوی جانان ما ای جان‌ما
۶- ن ۲۸ = فارغ ؛ دیگر نسخ مثل ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۷، ۲۳، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = عاجز
۷- ن ۱، ۳۵ = ماه و سالها ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = احتمالها
۸- ن ۱، ۳۵ = نمیکنم مگر از احتمالها ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۹: ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۶ = نمیکنیم مگر از محالها
۹- ن ۱۰ = اینجا ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۶، ۸، ۹، ۱۱، ۱۷، ۲۳، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = آنجا
۱۰- ن ۹ = بزم ؛ دیگر نسخ مثل ۱، ۴، ۵، ۶، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶،(حاشیه)، = برگ
۱۱- ن ۹، ۳۵ = فتاده ؛ دیگر نسخ مثل ۱، ۴، ۵، ۶، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۶ و غیره = فشانده
۱۲- ن ۴، ۶، ۱۰، ۲۸ = عشق ؛ ن ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = خویش
۱۳- ن ۱۰ = داشت ؛ ن ۲۳ = شو ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۹، ۱۷، ۳۵، ۳۶ و غیره = باش
۱۴- ن ۱، ۴، ۵، ۳۴ = همدرد و همنشین و عیان ؛ ن ۲ = همدرد و همنشین، عیان ؛ ن ۱۰ = همدرد همنشین که عیان ؛ ن ۹ = همدرد و همعنان عیان

در ملک عشق هر که شفا یابد[۱] از مرض
رسوای خلق[۲] گردد و گویند سالها
صد ره گشود[۳] پرده و نشناخت چشم عقل
با آنکه آشنا شده بود از مثالها
گه گه[۴] فتد ز طاق دل دوستان ولی
خورشید را زیان نرسد زین[۵] زوالها
عرفی دگر به انجمن بیغمان نشست
کز جام جم شراب کند در سفالها

(۶۳)

گریه[۶] برجوشانم و شویم دل دیوانه را
تا کنم آرایش از بهر صنم بتخانه را
کی به این[۷] شوق ازوصال‌شمع‌گرددکامران
بال اگر از شعلهٔ آتش بود پروانه را
از بساط عشق[۸] و بازار ازل برچیده‌ام
این نگاه حسرت و این گریهٔ مستانه را
باز[۹] در بزمی قدح گیرم به لب کانجا مدام
ساقی از آتش[۱۰] لبالب میکند پیمانه را
عشق‌رابدنام[۱۱]کردی‌سینه‌برآتش‌مسای[۱۲]
شعله[۱۳]نوشی‌کن،بهل‌بازیچهٔ‌پروانه‌را

۱- ن ۱ = یافت ؛ ن ۴، ۵، ۶، ۹، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = یابد
۲- ن ۱ = عشق ؛ دیگر نسخ مثل ۴، ۵، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = خلق
۳ - ن ۲، ۱۰، ۲۹، ۳۶ = گشود ؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ = گشاد ؛ ن ۳، ۴، ۸ = گشوده
۴- ن ۹، ۱۰، (حاشیه) = هرگه ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = گه‌گه
۵- بهارعجم = از وبالها ؛ همهٔ نسخ دیگر = زین زوالها
۶- ن ۱۰ = گریه‌ای جوشانم ؛ ن ۲، ۸، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۶ = گریه برجوشانم
۷- ن ۱۷ = آن ؛ ن ۲، ۸، ۱۰، ۲۸، ۲۹، ۳۶ = این
۸- ن ۸ = عشق و بازار ازل ؛ ن ۲، ۱۰، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۶ = عشق بازار ازل
۹- ن ۲، ۸، ۱۰ = باز در بزمی ؛ ن ۳۶ = درگلستانی
۱۰- ن ۲۸ = حسرت ؛ ن ۱۰، ۳۶ = حیرت ؛ ن ۲، ۸، ۱۷، ۲۹ = آتش
۱۱- ن ۱۰، ۲۸، ۳۶ = شرمنده ؛ ن ۲، ۸، ۱۷، ۲۹، خلاصه = بدنام
۱۲- ن ۲، ۲۸، ۲۹، ۳۶، خلاصه = مسای ؛ ن ۸ = منه ؛ ن ۱۰، ۱۷ = متاز
۱۳- ن ۱۰، ۲۸، ۳۶ = شعله نوش ایدل ؛ ن ۲، ۸، ۲۹ = شعله نوشی کن ؛ خلاصه = شعله پوش ایدل

نالهای کردم ز جورش، گفت جایی[۱] کاشنا رنجه گردد چون بیازارد[۲] کسی بیگانه را
پارهٔ دل میخورم عرفی ز قربانگاه عشق مرغ آتش خواره[۳] جز اخگر نخواهد دانهرا

(۶۴)

چراغ[۴] عشق بگلخن[۵] شود دلیل مرا بگشت گلشن[۶] خود میبرد خلیل مرا
زباغ وصل[۷] ثمر خواهم آنقدر که دهد کجا نظر بکثیر است یا قلیل مرا
رو ای مگس بمگسران مساز محتاجم که منفعل نکند بال جبرئیل مرا
علاج تشنگیم خون دل کند، ور نه ز روی لب[۸] گذرد نهر سلسبیل مرا
دلم زجور خسیسان[۹] الم کشد ور نه نمیگزد[۱۰] ستم مردم اصیل مرا
تمام خون شدهام بخت کو که غمزهٔ دوست بشاهراه شهادت کند دلیل[۱۱] مرا
فغان[۱۲] ز جلوهٔ حسنت که باسخاوت‌عشق بپر فشاندن جان میکند بخیل مرا
چگونه باورم آید ز اهل حسن وفا که کرده حسن تو ملزم به صد دلیل مرا
کجاست عرفی مجنون که تازیانهٔ او ز کوی عقل[۱۳] بر آرد[۱۴] هزار میل مرا

۱- ن ۲، ۸، ۱۰، ۲۳، ۲۹، ۳۶ = جای کاشنا ؛ ن ۲۸ = جان و آشنا
۲- ن ۲۳ = بیاد آرد ؛ ن ۲۹ = نیازارد ؛ ن ۲، ۱۰، ۳۶ و غیره = بیازارد (مفهوم این شعر روشن نمی‌شود)
۳- ن ۸ = مرغ آتش‌خوار کی لذّت شناسد دانه‌را ؛ دیگر نسخ بشمول ۲۹، ۳۶ به همین طور که نوشته شد.
۴- ن ریاض = چرا نه عشق ؛ دیگر همهٔ نسخ بشمول ۲۹، ۳۶ = چراغ عشق
۵- ن ۱، ۵ = گاشن ؛ ن ۱۳ = گابن ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۷، ۲۹،(حاشیه)، ریاض = گلخن
۶- ن ۱۱، ۱۷ = گلخن ؛ دیگر همه نسخ = گلشن
۷- ن ۲۳ = عشق ؛ دیگر همه نسخ مثل ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷، ۳۶ و غیره = وصل
۸- ن ۱، ۵، ۸ = دل ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۶، ۱۰، ۱۱، ۱۷، ۲۳، ۲۸، ۲۹، ۳۶، ریاض = لب
۹ - ن ۱۰ = بخیلان ؛ دیگر نسخ = خسیسان
۱۰- ن ۲، ۸، ۲۹، مخزن، ریاض = کشد ؛ ن ۳، ۴، ۹، ۱۷، ۳۵ و غیره = گزد
۱۱- ن ۵ (حاشیه) = دلیل ؛ ن ۵ (متن) = سبیل ؛ (این شعر در نسخه‌های چاپی و هم بیشتر در نسخه‌های خطی "مثل ن ۳۶"یافته نمی‌شود)
۱۲- این شعر فقط در نسخه‌های ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۲۳، ۳۵، ۳۶ یافته شد
۱۳- ن ۲، ۳، ۶، ۸، ۹، ۱۰، ۲۳، ۲۹، ۳۶، ریاض = عقل ؛ دیگر نسخ مثل ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ = عشق
۱۴- ن ۲، ۶ = براند ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷، ۳۵، ۳۶ و غیره = برآرد

ردیف « ب »
(تعداد غزلیّات ۳)

(۶۵)

دل که[1] بغم‌شادزیست‌مهر[2]ووفازو[3]طلب
غم چو گوارا فتاد برگ و نوا زو[4] طلب
یا به دعا غیر درد از در یزدان[5] مخواه
یا بطلب گر خوشی ترک دعا[6] زو طلب
چون روش عهد ما کرد فلک واژگون
تشنه رسی چون به خصر زهر فنا زو طلب
آنکه کشد یک شراب زو مطلب دُرد و صاف
وانکه[7] خورد نوش[8] و زهر درد و دوا زو طلب
از چه روی نزد شیخ جانب عرفی شتاب
مطلب اگر های و هوست، خیز، بیا، زو طلب

(۶۶)

صد قول به یک زمزمه طی میکنم امشب
مستی نه باندازهٔ می میکنم امشب
مجنون ترا قبله اجابت ز دعا برد[9]
هنگام دعا روی به حی میکنم امشب

۱- ن ۱، ۵، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = که ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۶، ۸، ۹، ۱۱، ۲۳، ۲۸، ۲۹، ۳۶ = چو
۲- ن ۶ = برگ و نوا ؛ دیگر همه نسخ مثل ۱، ۲، ۳، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۲۸، ۳۵، ۳۶ و غیره = مهر و وفا
۳- ن ۶ = زان ؛ دیگر همه نسخ = زو
۴- ن =۶ زان ؛ دیگر همه نسخ = زو
۵- ن۲۳=از در جانان ؛ ن ۶=هیچ ز یزدان ؛ دیگر نسخ مثل ۱،۲،۵،۷،۸،۹،۱۰،۱۷،۲۹،۳۵،۳۶وغیره=از در یزدان
۶- ن ۲۹ = وفا ؛ ن ۵، ۹، ۱۷، ۳۵، ۳۶ و غیره = دعا
۷- ن ۱، ۲ = آنکه ؛ ن ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۷، ۲۸، ۳۵، ۳۶ و غیره = وانکه
۸- ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۱۱ = نوش زهر ؛ ن ۴، ۱۰، ۱۷، ۲۳، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = نوش و زهر ؛ ن ۲۸ = نیش و زهر
۹- ن ۱، ۵، ۱۱ = بود ؛ دیگر همه نسخ = برد

آن خنده که دی ساغر جم[۱] داشت[۲] به‌خورشید
بـر جـام جـم و مـجلس کَی مـی‌کنم امشب
نگشـود[۳] درِ گـفت و شـنودم بـه مشـایخ[۴]
ایـن داد و سـتد بـا دف و نـی مـیکنم امشب
هـمّت نـه مـتاعیست کـه ارزد بـتفاخر
ایـن زمـزمه[۵] بـا حـاتمِ طَـی میکنم امشب
تـا کـی طـلب از وادی راحت[۶] کـندم دور
ایـن نـاقه دریـن مـرحـله پـی مـیکنم امشب
عـرفی لب مـن درد بـه افـغان نگشـوده‌ست
ایـن نـاله بـفرمودهٔ مَـی[۷] مـیکنم امشب

(۶۷)

هـمانا[۸] مـدعی حـال مـرا بـیند خراب امشب
کـه در پـرسیدن حـالم نـدارد اضـطراب امشب
برنگی در[۹] خـمار آمـد بـرم کـز[۱۰] سـرگرانـیها
مرا مـیکشت اگـر پـیدا نـمی‌کردم شـراب امشب
ز شـوخیها دلم را خـون نـمی‌سازد خـیال او
مگر در سینه از افسانه دل[۱۱]باشدبه‌خواب‌امشب

۱- ن ۱۰ = من ؛ ن ۲۳ = می ؛ دیگر همه نسخ مثل ۱، ۵، ۱۷، ۳۶ = جم
۲- ن ۲، ۲۹ = داد ؛ دیگر همه نسخ = داشت
۳- ن ۶ = بگشود ؛ ن ۴ = نگشوده ؛ دیگر نسخ مثل ۱، ۳، ۵، ۱۰، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = نگشود
۴- ن ۶ = بمناجات ؛ ن ۵، ۹، ۳۶ و غیره = بمشایخ
۵- ن ۶ = عربده ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۷، ۲۳، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = زمزمه
۶- ن ۴، ۱۰، ۱۲، ۲۹ = همت ؛ ن ۳۵ = رحمت ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۶، ۸، ۹، ۱۱، ۱۷، ۲۳، ۲۸، ۳۶ = راحت
۷- ن ۲۹ = نی ؛ ن ۵، ۹، ۳۶ و غیره = می
۸- این غزل فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد.
۹- ن ۱۷ = از ؛ ۱، ۵، ۸، ۳۵ = در
۱۰- ن ۱۷ = از ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = از
۱۱ - ن ۸، ۱۷ = افسانهٔ دل باشد ؛ ن ۱، ۵ = افسانهٔ دل جوید ؛ ن ۳۵ = افسانهٔ دل شد

مکش[۱] پا از سر بالین عـرفی امشب ای بـدخو
که حال خستهٔ عشق تـو مـی‌بینم خـراب امشب

ردیف « ت »
(تعداد غزلیّات ۱۹۱)

(۶۸)

بر[۲] میان فتنه شوخی طـرفِ[۳]دامـانی‌شکست
ترکتاز غمزه[۴] هر سو فـوج ایـمانی شکست[۵]
ملک‌حسن‌ازشیوه[۶]خـالی‌کردتاگشـتم[۷]خـراب
کـافرستانی بـهم زد تـا[۸] مسـلمانی شکست
شکـر طـالع مـیکنم[۹] بـا آنکـه از پـایم فکـند
زانکه هر خـاری بـپایم در[۱۰] گـلستانی شکست
هر که بـا آن نـامسلمان یکـنفس[۱۱] هـمراه شـد
با خدای خویش در هر گام[۱۲] پـیمانی شکست

۱- ن ۵،۱ = مکش پا عرفی امشب از بالین این بدخو ؛ ن ۳۵،۱۷،۸ =مکش پاازسربالین عرفی‌امشب‌ای‌بدخو
۲- ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۱۲، ۲۹ = در ؛ ن ۳، ۴، ۶، ۹، ۱۷، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = بر
۳- خلاصه = باز ؛ دیگر همه نسخ مثل ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = طرف
۴- ن ۲، ۸، ۲۹ = ترکتاز غمزه‌اش هرگوشه خاقانی ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۱۰، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = بطوریکه نوشته شد.
۵- غزل شفائی به مطلع زیر هم باید دید:
گر چه هردم میتوان عهدی و پیمانی شکست — آنـقدر پـیمان نـمی‌بندی که بـتوانـی شکست
۶- ن ۱۷ = عشوه ؛ دیگر همه نسخ معه ریاض = شیوه
۷- ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶، ریاض، عرفات = خالی کرد تاگشتم خراب ؛ ن ۱۰ = خالی گشت،گشتم من خراب ؛ ن ۹، ۱۱ = خالی گشت تا گشتم خراب
۸- ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۹، ۲۹، ۳۵، خلاصه، ریاض = تا ؛ ن ۳، ۴، ۶، ۱۰، ۲۸ = نا
۹- ن ۳۵ = می‌کند ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۹ ۱۰ و غیره دیگر نسخ = میکنم
۱۰- ن ۱۰ = از ؛ دیگر همه نسخ مثل ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۱۷، ۲۹، ۳۵، منتخب‌التواریخ و طبقات اکبری = در
۱۱ - ن ۹ = یک‌زمان ؛ دیگر نسخ مثل ۴، ۱۷، ۳۵ و غیره = یک‌نفس
۱۲- ن ۱۰ = کار ؛ ن ۹ = گاه ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۲۸، ۳۵ = گام

قابل درد[۱] محبّت کس نیامد[۲] در وجود
رنگ روی خویش را هرکس[۳] به‌دستانی شکست
گر سلیمان است وگر[۴] موری به‌این معنی گداست
هر که دست از آبرو شست او لب[۵] نانی شکست
شید صوفی طالبان کعبه را گمراه کرد
نامسلمانی درآمد فوج ایمانی شکست
تا دل عرفی شکست، آشوب در عالم فتاد
این نه موری بود، پنداری سلیمانی شکست

(۶۹)

یک سخن[۶] نیست که خاموشی از آن بهتر نیست
نیست علمی که فراموشی از آن بهتر نیست
اینک اصحاب[۷] حرم[۸] حاضر و انواع[۹] صلاح
گو صلاحی که قدح نوشی از آن بهتر نیست
گر چه از همنفسان جمله وفا می‌بینم
آن وفا کو که جفا[۱۰] کوشی از آن بهتر نیست
خرمن[۱۱] انس به یک جرعهٔ مستی مفروش
کان متاعیست که بیهوشی از آن بهتر نیست

۱- ن ۶، ۹، ۱۰، ۱۶، منتخب، طبقات = درد ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۲۸ و غیره = رنج
۲- ن ۶، ۸، ۱۰، ۲۸، طبقات = نیاید ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۹، ۱۷، ۳۶، خلاصه، مخزن، منتخب = نیامد
۳- ن ۵، ۲۹ = هریک ؛ ن ۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = هرکس
۴- ن ۳، ۴، ۵، ۲۸ = ور ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = دگر ؛ ن ۱۷ = اگر
۵- ن ۳، ۴، ۸، ۱۷، ۳۵، خلاصه = شست و لب ؛ ن ۱، ۵، ۹، ۱۰، ۱۱، ۲۹، ۳۶ = شست او لب
۶- ن ۹، ۱۱، ۱۷ = سخنی ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۱۶، ۲۹، ۳۵، ۳۶، عرفات، خلاصه، منتخب‌التواریخ = یک سخن
۷- ن ۱، ۴، ۵، ۶، ۸، ۱۰، ۱۷، ۲۳، ۲۹، ۳۶ = اصحاب ؛ ن ۳۵ = انواع ؛ ن ۱۲ = ارباب
۸- ن ۹ = کرم ؛ دیگر همه نسخ مثل ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۱۰، ۱۷، ۲۳، ۳۶ و غیره = حرم
۹- ن ۹ = ارباب ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ و غیره = انواع
۱۰ - ن ۱، ۵، ۸ = جفا کیشی ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۸، ۹، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = جفا کوشی
۱۱- این شعر فقط در نسخهٔ ۱۷ یافته شد. معنیش روشن نیست. "خرمن انس" بطوریکه نوشته است " خرمن اینست" هم می‌توان خواند.

نـــیست هشـــیاری آســـوده‌دلان قـــابل راز
ایـن قـدر هست کـه بـیهوشی از آن بـهتر نـیست
گفتیم[۱] عیب تـو عـرفی بـه چـه پـوشیم، بگـو
هر لباسی[۲] که تـو مـیپوشی از آن بـهتر نـیست

(۷۰)

مـــا تشـــنه لب و چشـمهٔ حیوان نـفس مـاست
درویش جـــهانیم و هـــما در قـفس مـاست
آن کـــعبه روانـــیم کـــه در بـــادیهٔ راز
خـــاموشی جـــاوید فـغان جـرس مـاست
آن زهـــرپرستی[۳] کـــه بـــود در شکـرستان
بـــیگانه ز خـــاییدن شکّـــر مگس مـــاست
مـــا[۴] دست و دهـن سـوختهٔ لقمهٔ[۵] عشقیم
دوزخ جگـرش آبـله ریـز از نـفس مـاست[۶]
از لذّت امّـــــید تـــماشای تـــو مـــردن
در بـــاغ[۷] تـــمنّا[۸] ثـمر پیش رس مـاست[۹]

۱- ن ۲۹ = کیستم ؛ ن ۱، ۳، ۸، ۳۵، ۳۶ = گفتم
۲- ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۳۵ = لباسی ؛ ن ۲، ۶، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۶ = لباسش
۳- ن ۱،۵ = پرستان ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۶، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = پرستی
۴- ن ۳۵ = تا ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷ و غیره = ما
۵- ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۳۵ = اقمهٔ ؛ ن ۲ = نغمهٔ
۶- این شعر در نسخهٔ ۳۶ در غزل دیگر در همین زمین (غزل نمره ۱۱۴) است.
۷- در نسخ ۲، ۱۰ این مصرع بطور ذیل است: "در باغ تماشا ثمر پیش رس ماست" ولی در نسخهٔ ۴ باین طور است "از باغ تمنا ثمر نیم رس ماست" و در دیگر نسخ (بشمول ریاض) مثل ۳، ۶، ۸، ۱۷، ۳۶ باین طور است "در باغ تمنا ثمر پیش رس ماست"
۸- ن ۲، ۱۰، ۲۹ = تماشت ؛ دیگر نسخ = تمنّا
۹- در نسخهٔ ۱، ۵ بجای شعر مذکور شعر زیر یافته شد:
داغی که امان یابد ازو سینهٔ دوزخ — در بـاغ تـمنّا ثـمر نیمرس مـاست
و در نسخهٔ دهم این هر دو اشعار (شعر نمره ۴۶۱ و ۴۶۲) درین غزل شامل‌اند ولی در نسخهٔ مذکور بجای "امان یابد" "امان جوید" است. غزل دیگر در همین زمینه بر نمره ۱۱۵ دیده می‌شود.

مرغان اجابت همه بریان و کبابند
در روضهٔ[۱] خلدی که نسیمش نفس ماست[۲]
عرفی کس ما هر که شود حیله فروشست
در بیکسی آویز که بی[۳] گفت کس ماست

(۷۱)

مست و بد خویم و همصحبت جانانهٔ مست
فتنه انگیز بود انس[۴] دو همخانهٔ مست
همه محتاج شرابیم ولی ساقی عدل
ندهد ساغر هشیار چو[۵] پیمانهٔ مست
قول ارباب خرد دستکش صد غرض است
هیچ افسانه چنان نیست که افسانهٔ مست
ابله[۶] و مست و خردپیشه و هشیار یکیست
مصلحت دان طلبی، رو سوی فرزانهٔ مست
شور عالم همه جمعست دران نرگس شوخ
مجمع فتنه و آشوب بود خانهٔ مست
دوش با عرفی دیوانه زدم جامی چند
چه بلا فیض دهد صحبت دیوانهٔ مست

(۷۲)

ایما[۷] و اشارت نه باندازهٔ راز است
این رشته بانگشت[۸] نه پیچی که درازاست

۱- ن ۹ = در روضهٔ خلدی ؛ ن ۵، ۳۶ و غیره = در باغ دعائی
۲- در نسخهٔ ۳۵ این شعر شامل غزل دیگر (غزل نمره ۱۱۵) شامل است.
۳- ن ۷ = می ؛ ن ۴ = پی ؛ ن ۳، ۵، ۶، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۳۵، ۳۶ = بی
۴- ن ۹ = آتش و همخانه ؛ ن ۵، ۳۶ و غیره = انس دو همخانهٔ
۵- ن ۹ = به ؛ ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = چو
۶- ن ۴، ۶، ۸، ۱۰ = ابلهٔ مست و خرد پیشهٔ هشیار ؛ ن ۱، ۵، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۵ = ابله و مست و خرد پیشه و هشیار
۷- ن ۹(اضافات)، ۱۱ = بیدادگر روی تو اندازهٔ ؛ در دیگر همهٔ نسخ بطوریکه نوشته شد.
۸- ن ۹ = باریک ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = بانگشت

عشـــق آفت ســـلطان بـــود آرایش بـــنده
ایـن مسـئله[۱] در نسـخهٔ مـحمود و ایـازاست

یـــــارب تـــو نگـــهدار دل خـــلوتیان را
کـــان مـغبچه مست‌است‌ودرصـومعه‌بازاست

خـــونابهٔ حســـرت‌چکدم[۲]ازمـــژه‌هرگاه[۳]
بـینم کـه[۴] خـداونـد کسـی[۵] بـنده نـواز است

زیـــن[۶] قـهقههٔ عـیش کـه‌باکـبک‌دل‌ماست
بـــاور نـتوان کـرد کـه در چـنگل بـاز است

مـــاهیت[۷] هـر چـیز کـه انـدیشه کـند فـهم
بـر حـق نکـنی حـمل کـه در تـحت مـجاز است

مـــا بـی بـصر و لیک دریـن جـادهٔ هـموار
نـالیم کـه ره جـمله نشیب است و فـرار است

بـا شـیفتهٔ بت چـه کـند وعـظ تـو ای شیخ
ســجاده بـــینداز کـه هـنگام نـماز[۸] است

گـر دوست بـصلح آمـدم ای مـحرم[۹] وحـدت
گو[۱۰] حجله بیارای[۱۱] که اینجا همه نـاز است

۱- ن ۹ = سلسلهٔ ؛ ن ۵ و غیره مسئله
۲- ن ۹، ۱۱، انیس = چکد از هر مژه ؛ دیگر همهٔ نسخ بشمول آتشکده، ریاض، بیاض باسطی = چکدم از مژه
۳- ن ۱۰، انیس = هر دم ؛ ن ۱، ۵ = ناگاه ؛ مجمع‌الفصحا = هرجای ؛ ۴ = هـرگام ؛ ن ۲، ۷، ۸، ۳۶، آتشکـده، ریاض، بیاض باسطی = هرگاه
۴- ن ۸، انیس = چو ؛ دیگر همهٔ نسخ معه آتشکده و ریاض و بیاض باسطی و غیره = که
۵- آتشکده = یکی ؛ دیکر نسخ مثل ۱، ۵، ۱۰، ۲۹، ۳۶، و ریاض = کسی
۶- ن ۱، ۵ = آن ؛ ن ۱، ۴، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = این ؛ ن ۲، ۲۹، ۳۶ = زین
۷- این شعر و پنج شعر بعدی فقط در نسخ ۱، ۵، ۱۲، ۳۵ یافته شدند.
۸- ن ۱، ۵، ۸ = نیاز ؛ ن ۱۷، ۳۵ = نماز
۹- ن ۸ = ای همدم ؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ = ای محرم
۱۰- ن ۱۷ = گه ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = گو
۱۱- ن ۸ = میارای ؛ ن ۱، ۵، ۱۷ = بیارای

تــــــا دل شـــــنود آیت راز از حـــــرم دوست
ایـــنها کـه نـوشتند[۱] و بـخوانـدند نـه راز است
هـــر چـــند کـه عـرفی پـی تـحقیق شـتابد
مشـتاب بـدنبال[۲] کـه او بیهده تـاز[۳] است

(۷۳)

شب عشـــاق ز روز دگـــران در پـــیش است[۴]
مرگ[۵] این طایفه بسیار زجـان در پـیش[۶] است
مـــن از آن عـافیت[۷] انـدیشی خـود مـیدیدم
کـه بـلاهای چـنینم ز جـهان در پـیش است[۸]
مـن هـمان روز کـه جـولان تـو دیـدم، گفتم
کـه فـرامـوشیم از دست و عـنان در پیش است
چـه غـم از پـرده دریـهای غـنیم[۹] است مـرا
کـه بـرانـداخـتن نـام و نشـان در پیش است
برو ای عقل، منه[۱۰] منطق و حکـمت[۱۱] پیشم
کـه مـرا نسـخهٔ غـمهای فـلان در پـیش است

۱- ن ۱۷ = نوشتند و بخواندند ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = بخواندندن و نوشتند.
۲- ن ۴، ۹، ۱۰، ۱۱ = بدنبال ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = زدنبال
۳- ن ۱۷، ۲۹، ۳۵ = باز ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۳۶ = تاز
۴- ن ۱، ۹ = در پیشست ؛ ن ۵، ۱۷، ۳۶ = در بیش است
۵- ن ۱، ۵ = مرگ ؛ ن ۳۶ = هرکه
۶- ن ۱، ۹ = در پیشست ؛ ن ۵، ۱۷، ۳۶ = در بیش است
۷- ن ۵، ۳۵ = عاقبت ؛ ن ۱، ۸، ۱۷ = عافیت
۸- در چند نسخ مثل ۲، ۹، ۲۹، ۳۶ نیافته شد
۹- ن = ۹ نمیم است ؛ ن ۳۵ = غنیمت که مرا ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۱۱، ۱۷، ۲۹، ۳۶ = غنیم است
۱۰- ن ۱، ۵ = عقل، منه ؛ ن ۲، ۸، ۹، ۱۰، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = عقل و منه
۱۱- ن ۱۰ = حکمت منطق ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۲۹، ریاض = منطق حکمت ؛ ن ۴، ۹، ۱۱، ۱۷ = منطق و حکمت ؛
ن = ۳۵ حکمت و منطق

پنبه[۱] در گوش منه گر نزنم حرف، که من
در سخن هر سر مویم ز زبان در پیش است
یک عبارت ز فراق تو نیارم بزبان
کش نه هیهات ز دنبال و فغان در پیش است
رفت عرفی ز پی عقل و بجایی نرسید
گر چه صد مرحله از کون و مکان در پیش است

(۷۴)

گر می نخورده‌ای ز منت انفعال چیست
این[۲] خوی[۳] زشرم ریخته،این‌رنگ[۴]آل‌چیست؟
کی لازمست باده کشیدن زجام زر
مقصود اگر می است قصور سفال چیست؟
گفتی ز جور کیست دلت خون، مگر[۵] نه‌ای
آگه زبیزبانی من، این سؤال چیست[۶]؟
فردا که تلخکام دلا خیزی از غمش
دانی که چاشنی غم بیزوال چیست
حیرت[۷]نگرکه‌مست‌نگاهست[۸]چشم،و‌من[۹]
آگه نیم که شرم چه و انفعال چیست

۱- این شعر و شعر بعدی فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد.
۲- ن ۱، ۸، ۱۰، ۲۹ = این ؛ ن ۴، ۵، ۹، ۱۱، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = ای
۳- ن ۹، ۱۰ = خوی ز شرم ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۱، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = خون شرم
۴- ن ۹ = رنگ و حال ؛ دیگر همهٔ نسخ مثل ۱، ۲، ۴، ۵، ۷، ۸، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = رنگ آل
۵- ن ۸ = مگر ؛ ن ۱، ۴، ۱۷، ۳۵، آتشکده = اگر
۶- این شعر و شعر بعدی فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد. شعر ۳ در انیس‌العاشقین و آتشکده هم منتخب شده اشت.
۷- ن ۱ = جرأت ؛ ن ۱۱ = حسرت ؛ ن ۲، ۴، ۵، ۶، ۸، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = حیرت
۸- ن ۹ = سجود است ؛ دیگر همهٔ نسخ = نگاهست
۹- ن ۴ = چشم و من ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = چشم من

مـردیم عـرفی از غـم آن طـفل خـورد سـال
مـعلوم مـا نشـد کـه بـر آن[۱] نـو نـهال چیست

(۷۵)

هـم صـومعه را فـیض بـدستور نـمانده‌ست
هـم گـوشهٔ آتشکـده را نـور نـمانده‌ست
بـا آنکـه نـه مـن چشـم نـه او پـرده گشـاید
تـاب نـظرم بـر رخ مـنظور نـمانده‌ست
ذوق دل ریشـم کـه شـناسد کـه دریـن عـهد
یک زخـم نـمک خـوردهٔ نـاسور نـمانده‌ست[۲]
از دار شـفا فـیض گسسـتن نـه صـلاحست
ایـن نـقص طـبیب است کـه رنـجور نـمانده‌ست
دیشب نـفسم تـیز نشـد، گـفت، هـمانا
کـان نـاله فـروش شب دیـجور نـمانده‌ست
آن کـز اثـر کشـف و کـرامـات تـوان[۳] یـافت
بـا خـلق جـهان گـوی کـه مستور نـمانده‌ست
مسـتی و خـرابـی مـبر از حـد کـه بـعالم
غـیر از دل بـیرحـم تـو مـعمور نـمانده‌ست
چـون[۴] لب نگشـاید[۵] بـانالحق کـه زبس عشق
جـایی گـرهی در دل مـنصور نـمانده‌ست

۱- ن ۹ = آن ؛ ن ۳۶ = برای ؛ ن ۱، ۵ و غیره = این
۲- این اشعار فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شدند.
۳- ن ۸، ۳۵ = توان گفت ؛ ن ۱، ۵، ۱۷ = توان یافت
۴- این غزل در زمین خواجه حافظ سروده شده است . مطلع حافظ باین طور است:
بی نـور رخت روز مـرا نـور نـماندست — وز عمر مرا جز شب دیجور نـماندست
۵- ن ۱، ۴، ۵ = بگشاید ؛ ن ۸، ۱۷، ۳۵ = نگشاید

بــــی‌نشأۀ ذوقـــی نـــبود خـــفته[۱] و بـیدار
در صـــومعه و مـــیکده مـخمور نـمانده است

بـــیمار تـــو کش زنـــدگی از شـدّت درداست
امّـــید هـــلاکش بـــدم صـور نـمانده است

بـاور نکـنم گـر چـه اناالحـق زده، کـز[۲] عشـق
صـــد راز دگـــر در دل مـــنصور نـمانده است

نام تـو چـه پست و چـه بلند این چه مـرادست
بس شـــهرۀ آفـــاق کـه مشـهور نـمانده است

عـــرفی ار نـــی گـــو بشـــنو آیت یـاسی[۳]
دیـریست کـه ایـن قـاعده در طـور نـمانده است

(۷۶)

کســـی کـه بـر اثـر مـدعای خـویشتن است
کشـــیده تـیغ سـتم در قـفای خـویشتن است

کسی که معنی تـوفیق[۴] و شأن مـطلب یـافت[۵]
اگـــر مـــلول نشـــیند بـجای خـویشتن است

چـــنان ز فـــیض قـــناعت بـعیش مشـغولم
کـه نـفس کـام‌طلب در عـزای[۶] خـویشتن است

هـزار مـعجزه بـنمود عشـق و عـقل جـهول[۷]
حـــضور امّت انـــدیشه‌های خـــویشتن است

۱- ن ۹، ۱۷ = خفتهٔ بیدار ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = خفته و بیدار
۲- ن ۲، ۱۰، ۲۹ = در ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۱۷، ۳۵، ۳۶، ریاض = کز
۳- ن ۱۷ = بایاس ؛ ن ۳، ۴، ۸، ۹، ۳۵، ۳۶، ریاض = یاسی ؛ ن ۱۰ = یاسین
۴- ن ۴، ۹، ۱۰، ۳۶ = امکان ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ و دیگر نسخ = توفیق
۵- ن ۴، ۹، ۱۰ = دید ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = یافت
۶- ن ۹ = غذای ؛ ن ۳۶ = غزای ؛ ن ۵ = عذای
۷- ن ۴، ۹، ۱۱، ۳۶ = جهول ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = فضول

بشمع[۱] نازم و خرسندیش که خود همه جا
ملال بخش خود و دلگشای خویشتن است
امید هست که روزی خجل شوی ز جفا
که این معامله‌ام با وفای خویشتن است
عدیل فطرت[۲] عرفیست همّت ساقی
که حاتم دگران و گدای خویشتن است

(۷۷)

گر[۳] بدیرم طلبد مغبچهٔ حور سرشت
بیم دوزخ برم از یاد چو[۴] امیّد بهشت
نسبت سبحه و زنّار دو صد رنگ آمیخت
ورنه این رشته[۵] همانست که بیرنگ[۶] سرشت[۷]
عشرت رفته مجو باز که دهقان فلک
تخم هر کشته که بدرود دگر بار نکشت
عشق[۸] آن برهمن سوخته صادق مشمار
که نه[۹] خاکسترش آرند پی طرح کنشت
ناز بیهوده مکن، در بگشا ای رضوان
بوداع آمده‌ام، نی بتمنای بهشت

۱- این شعر و شعر بعدی فقط در نسخهٔ ۱۷ یافته شدند.
۲- ن ۴، ۵، ۹، ۱۱، ۳۵، ۳۶ = فطرت ؛ ن ۱، ۸، ۱۰، ۱۷ = همّت
۳- این غزل در زمین خواجه حافظ است به این مطلع:
عیب رندان مکن ای زاهد پاکیزه سرشت — که گناه دگران بر تو نخواهند نوشت
۴- ن ۱۰ = چو آیم ببهشت ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵، ۳۶ = چو امید بهشت
۵- ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۱، ۳۶ = این رشته ؛ ن ۱۰، ۱۷ = این شیوه
۶- ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = مریم ؛ ن ۲، ۳۶ = آدم ؛ ن ۹، ۱۱ = بیرنگ
۷- ن ۱۷ = بسرشت ؛ ن ۸، ۹ = سرشت ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۱۰، ۳۵، ۳۶ = میرشت
۸- این ابیات فقط در نسخ ۱ ۵ ۸ ۱۷ ۳۵ = یافته شدند
۹- ن ۱۷ = نه ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = ز

کعبه[۱] در ماتم اسلام سیه میپوشد
مگر آن آفت دین مست برآمد[۲] ز کنشت
ساغر می چو دهی بوسه ز پی نیز بده
تا[۳] ندامت نکشم گر نکنندم به بهشت
ترک دین در ره معشوق گناهست[۴] ولی
نه گناهست که در نامه توانند نوشت
این قدر کعبه پرستی که تو داری عرفی
از تو آید که کنی منع من از طوف کنشت

(۷۸)

شکستن دل ما کار زور بازو نیست
هلاک اهل وفا جز بنوشدارو نیست
بعیب جویی مجنون[۵] بدم[۶]، ولی گویم
خوشا دلی که تسلّی بچشم آهو نیست
سمن[۷] ز تربیت از لاله پایدارترست
وگرنه نیست گلی[۸] در جهان که خود رو نیست
چگونه[۹] در خم بازوی چاره خواب کند
سری[۱۰] که همدم دردست و بار[۱۱] زانو نیست

۱- این بیت فقط در نسخ ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ یافته شد.
۲- ن ۳۵ = برآید ؛ ن ۱، ۵، ۱۷ = برآمد
۳- ن ۹ = بند امت به کشم گر بکنندم به بهشت ؛ ن ۱، ۴، ۵ = تا ندامت نکشم گر بکنندم به بهشت ؛ ن ۱۷،۱۰ = تا ندامت نکشم گر فکنندم به بهشت ؛ ن ۳۶ = تا ندامت نکشم گر نکنندم به بهشت
۴- ن ۱۰ = حرامست ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = گناهست
۵- ن ۱۷ = مردم ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = مجنون
۶- ن ۱۰ = ز پر دلی گویم ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = بدم ولی گویم
۷- ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ = سخن ؛ ن ۴، ۸، ۱۰، ۳۶ = سمن ؛ در نسخ مطبوعه ۹، ۱۱ این مصرع باین طور است:
چنین گلی نه از این لاله‌زار دهر برست
۸- ن ۹، ۱۱ = سخن ؛ ن ۴ = سمن ؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = گلی
۹- ن ۹، ۱۱ = علاج زخم نه با روی چاره خواست کند ؛ ن ۱۰ = چگونه در خم بازوی صبر خواب کند ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۳۵، ۳۶ = چگونه در خم بازوی چاره خواب کند
۱۰- ن ۹، ۱۱ = سرم که ؛ ن ۱۰ = کسی که ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = سری که
۱۱- ن ۵، ۹، ۱۷، ۳۶ = بار ؛ ن ۱، ۴، ۱۰، ۳۵ = بار

زفیض طبع کسی سحر ساز شد عرفی
وگرنه چون دگران شاعریست جادو نیست

(۷۹)

راحت آلوده بآن سینه که افگار تو نیست
نوش[۱] در شربت او[۲] باد که بیمار تو نیست
مگر آن طایفه را دل نبود ورنه مرا
نیست یاور که دلی دارد و بیمار[۳] تو نیست
مژدهٔ وصل تو با آنکه نگنجد به دو کون
نا امیدی به دو عالم چو طلبگار[۴] تو نیست
زاهد از مستی و آلودگیم منع چرا
این گلی نیست که بر گوشهٔ دستار تو نیست
آه ازین حوصلهٔ تنگ و ازان حسن فزون[۵]
که دلم[۶] در گله از حسرت دیدار تو نیست
برهمن[۷] تو چه زنی طعنه که در معبد ما
سبحه‌ای نیست که آن غیرت زنّار تو نیست
عرفی از درد که میری که[۸] بچندین تلخی
لذّتی نیست که در مردن دشوار تو نیست

۱- ن ۲ = نیش ؛ ن ۱، ۵، ۹، ۴، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = نوش
۲- ن ۱۰، ۳۵ = آن ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۳۶ = او
۳- این تکرار قافیه درست نمی‌نماید. این شعر در نسخ چاپی نیست. "افکار" بهتر می‌نماید
۴- ن ۱۰ = گرفتار ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = طلبکار
۵- ن ۹ = فزون ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = بلند
۶- ن ۳، ۸ = که دلم را طلب از شربت دیدار ؛ ن ۱۰ = که دلم در گله از حسرت دیدار ؛ ن ۴، ۳۶ = که دلم را گله از حسرت دیدار ؛ ن ۱، ۵ = که دلم را خبر از حسرت دیدار ؛ ن ۲، ۹ = که دلم را طلب شربت دیدار
۷- ن ۱۰ = برهمن تو چه زنی طعنه ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶، ریاض = ای برهمن چه زنی طعنه
۸- انیس‌العاشقین = تو ؛ دیگر همهٔ نسخ = که

(۸۰)

ای نـــــوشداروی دل عـــاشق فگـــارمت[۱]
ای بـــــادهٔ نشـــاط ابـــد[۲] در خـــمارمت
هـــرگز نـــدیده‌ام[۳] گـــل مـــقصود درکـنار
ای تـــخم اشک چـــند بـــدامـــن بکـارمت
ای مـــــطلب بـــلند، دلم در هـــوای تـــو
در بـــاخت بـــال و پـــر، بـخدا مـی‌سپارمت
بـخت ار مـدد کـند کـه بـمن مـهربان شـوی
دست امـــــید و یـــــاس بگـــردن درآرمت
مـن[۴] دشـمن رقـیب نگردم[۵] بـقرب دوست
گـــر نـــیک خـواه یـار مـنی، دوست دارمت
دشـــنام نـاکسـان مـده ای[۶] مـدعی، بشـرم
تـــــا مــــتهم بشـــیوهٔ انـــصاف دارمت
عـــرفی تـــرا مـــعامله بـــا دوســتان[۷] بـود
مـــن نـــیستم کـه هـر چـه کـنی واگـزارمت

(۸۱)

ای دل طـمع مـدار کـه بـیغم[۸] گـذارمت　　وین[۹] هم قبول کن که بجان دوست دارمت

۱- ن ۱۰ = بکارمت ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = فکارمت
۲- ن ۱۰ = بدرد خمارمت ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۴، ۱۷، ۳۵، ۳۶ و غیره = ابد در خمارمت
۳- ن ۱۰ = نکرده‌ام ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۶ و غیره = ندیده‌ام
۴- ن ۴، ۱۰، ۳۶ = من ؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ = ای
۵- ن ۸ = نکردی ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۱۷، ۳۵، ۳۶ و غیره = نگردم
۶- ن ۱۰، ۳۶ = ار می دهی ؛ ن ۱، ۴، ۱۷، ۳۵ و غیره ای‌مدعی
۷- ن ۱۰ = دوستان ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۳۵، ۳۶ = راستان
۸- ن ۱۰ = با غم ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = بی‌غم
۹- ن ۱۰ = زین ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۴، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = وین

تـــاراج عـــافیت نـــبود کـــار دوســـتان / این[۱] هم ز دوستیست که دشمن شمارمت
دست امـید کـی کشـم از دامـنت، کـه مـن / خواهم کـه دست عـیش[۲] بگـردن درآرمت
صـد ره شکسـتـه‌ای دلم از جـور، هـیچ‌گاه / نگشـادهٔ‌ای[۳] نـقاب کـه مـعذور دارمت
عـــرفی زآه و نـاله خـموشی، دگـر بـیا / تـــا زخـــمهای سـینه بـناخن نگـارمت

(۸۲)

مــرا[۴] نـه حســن عـبادت نـه زشـتی عـملست
مــتاع مــن دل مــجذوب و مســتی ازلست
یکـــیست نـــقد حکـیمان و جـنس نــادانــان
هـــر آنـــچه در کـتب حکـمتست در مـثلست
کســـی کـــه گشـــته بـــتقلید آدمــی سـیرت
نـــه آدمـــیست هـــمانا، ز آدمـــی بـــدلست
بـــجنگ زاهــد و صــوفی خــوشی، بگــلشن رو
مـــیان بـلبل و زاغ چـــمن هـمان[۵] جـدلست
مـــن از حـــدوث و قــدم خـامشم ولی گــویم
نـــظر بـــمدّت آیـــنده عـــهد مـــا ازلست
قـــصیده نـــظم هــوس پـیشگان بـود عـرفی
تـــو از قـــبیلهٔ عشـــقی، وظـیفه‌ات غـزلست

۱- ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ = این هم دوستیست ؛ ن ۹ = وین هم ز دوستیست ؛ ن ۱۰، ۳۶ = این هم ز دوستیست
۲- ن ۱۷، ۳۵ = یاس ؛ ن ۱، ۵، ۸ = عیش
۳- ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ = نگشاده‌ای ؛ ن ۴، ۱۰، ۳۶ = نگشوده‌ای
۴- حافظ گوید:
درین زمانه رفیقی که خالی از خـللست / صراحی مـی صـاف و سـفینهٔ غـزلست
سلیم طهرانی نیز درین زمین غزلی سروده باین مطلع:
بنای توبهٔ زاهد بهار در خـلل است / می دو آتشه عمر دوباره را بدلست
۵- ن ۴، ۵(حاشیه)، ۹، ۱۰، ۳۶ = زاغ چمن همان ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = زاغ چمان بسی

(۸۳)

غــــزلی گـــفته‌ام، آن بـــاعث گـفتار کـجاست
نــو گــلی چـیده‌ام، آن گـوشهٔ دسـتار کـجاست

یک ســـبومی بـــدر صـــومعه آرم، کــه دگــر
مـــیفروشان بشـــناسند[۱] کـــه بـــازار کـجاست

خـــرمنی[۲] انـــده دنـیا بـجوی گـو بـفروش
آنکــه[۳] دانــد کــه ســر کـوچهٔ خمّار کـجاست

آب[۴] و رنگ چـــمنم آمـــده از طـــبع بـهار
مـــا کـــجاییم و تـماشاگـه گـلزار کـجاست

عشــق کـاریست کـه لایـق بـرواج افـتاده‌ست
ور نــه در کـون و مکـان لایـق ایـن کـار کـجاست

گـــام اوّل بســـر[۵] بت نـــهم انـــدر طـلبش
گـر بـدانـم[۶] کـه گشـایندهٔ زنّار[۷] کـجاست

عشـق[۸] خـورشید قـیامت بـود ای راحت دوست
در بـــیابان جـــزا ســـایهٔ دیـــوار کـــجاست

عـــرفی از پـرده بـرون آ کــه جـهان گـلزارست
ایـــن تـــماشا بســـراپـردهٔ پـندار کـجاست

(۸۴)

رسید[۹] مژده و قاصد مقیم خرگه ماست   کــه بــرگزیدهٔ تـوفیق جـان آگـه مـاست

---

۱ – ن ۴، ۱۰، ۱۱، ۳۶ = بشناسند ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = نشناسند
۲– ن ۳۶ = خرمن ؛ ن ۱ و غیره = خرمنی
۳– ن ۱، ۵ = وانکه ؛ ن ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = آنکه
۴– ن ۱، ۵ = ابر یکسو چمنم ؛ ن ۸، ۹، ۱۰ و غیره = آب و رنگ چمنم
۵– ن ۱۰ = که بسویش ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۳۵، ۳۶ و غیره = بسر بت
۶– ن =۱۰ برانم ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۳۵، ۳۶ و غیره = بدانم
۷– ن ۱۱ = اسرار ؛ دیگر همهٔ نسخ مثل ۴، ۵، ۱۰، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = زنّار
۸– این بیت فقط در نسخ ۱، ۵ یافت شد.
۹– غزل در زمین غزل خواجه حافظ است :
خیال روی تو در هر طریق همره ماست   نسیم موی تو پیوند جان آگـه مـاست

کسی که چاه ملامت براه ما می‌کَند بریسمان خود اکنون فتاده در چه ماست
ز شیخ شهر شنو درس و علم ما آموز که هر چه ردّ مشایخ بود موّجه ماست
خروش[۱] ولولهٔ عالمان شهر آشوب گناه حوصلهٔ تنگ و ظرف[۲] بی‌ته ماست
مقیم شهپر[۳] عنقاست محمل عشّاق ازین چه باک که صد کوه[۴] فتنه در ره‌ماست
ز طوف درگه دارا نتیجه‌ای مطلب که آستانهٔ دولت[۵] دل مرفّه ماست
مباش غمزده عرفی ز زلف‌وقامت‌دوست جزای همّت عالی و دست کوته ماست

(۸۵)

چُست[۶] آمده بمعرکه، آئین کار چیست
دشمن کدام[۷] و مطلب ازین[۸] کارزار[۹] چیست
چون خار و گل ز شاخچهٔ عدل میدمند[۱۰]
این عین تازه‌رویی و آن[۱۱] شرمسار چیست
هم[۱۲] زهر چشم و هم نگه از باب خوبی است
پس دم زدن که این خوش و آن ناگوارچیست
غم نعمت است خوردنی امّا زخوان عشق
ای اهل روزگار غم روزگار چیست

۱- ن ۹، ۳۵، ۳۶ = خروش و ولوله ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷ و غیره = خروش ولوله
۲- ن ۱۰=بخت‌کوته؛ن ۹=حرف بی‌ته؛ ن ۳۵ = ظرف کوته ؛ دیگر نسخ مثل ۱،۴،۵،۸،۱۷،۳۶وغیره = ظرف بی ته
۳- ن ۱۰ = شهر چو عنقا ؛ دیگر نسخ مثل ۱، ۵، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = شهپر عنقا
۴- ن ۴، ۸، ۱۰ = صد کوه و دشت ؛ ن ۱۷ = صد سنگ فتنه ؛ ن ۱، ۵، ۳۵، ۳۶ = صد کوه فتنه
۵- ن ۴، ۹، ۱۰، ۳۶ = دولت ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۱، ۱۷، ۳۵ = جانان
۶- ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = چُست ؛ ن ۱۰ = پست ؛ ن ۳، ۴، ۹، ۳۶ = مست
۷- ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۱۱، ۳۵ = کدام و ؛ ن ۱۷ = گداز و ؛ ن ۱۰ = بکام
۸- ن ۱، ۵ = مطلب این ؛ ن ۴، ۸، ۹، ۱۰، ۳۵، ۳۶ = مطلب ازین
۹- ن ۱، ۴، ۵، ۹، ۱۰، ۱۱ = کار و بار ؛ ن ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = کارزار
۱۰- ن ۱، ۴، ۵، ۳۶ = می‌دمد ؛ ن ۹ و دیگر همه نسخ = می‌دمند
۱۱- ن ۱، ۴، ۵، ۹، ۱۱، ۳۵، ۳۶ = این ؛ ن ۳، ۸، ۱۷، ۳۶ = آن
۱۲- ن ۱، ۸، ۳۵ = چون ؛ ن ۳، ۴، ۹، ۵، ۱۰، ۳۶ = هم

اندیشه در حریم وصالست منتظر
معشوق اگر[۱] شناخته است، انتظار چیست
تو راز خود نهفته نهشتی[۲] ز رازدار
امّید پرده‌پوشیت از رازدار چیست
نظم جهان[۳] چو بوقلمونست ریو و رنگ
پس عیب زاهدان مشعبد شعار چیست
افتاده در میانهٔ گرداب کشتیم
من رسته‌ام، بگو غم اهل کنار چیست
معشوق در میانهٔ جان،[۴] مدعی کجاست
گل از دماغ می‌دمد، آسیب خار چیست
گر کار را شناخته‌ای، دست ازو مدار[۵]
در فکر آن مباش که انجام کار چیست
این باده خون حوصلهٔ ما بخاک ریخت
اکنون شناختیم که قدر خمار چیست
در حیرتم که با نسق حکمت ازل
مشتی فضول را طمع اختیار چیست
ای دلفریب خرمن گل[۶] رابببین‌که‌باز[۷]
محروم[۸] اشکبار ترا در کنار چیست

۱- ن ۱، ۵، ۸، ۱۱، ۱۷ = چون ؛ ن ۳، ۹، ۱۰، ۴، ۳۵، ۳۶ = اگر
۲- ن ۳، ۴، ۵، ۸، ۱۰ = نهشتی ؛ ن ۱، ۹، ۱۷، ۳۶ = بهشتی
۳- ن ۳، ۴، ۳۶ = نظم جهان بوقلمونست ؛ ن ۱۰ = رنگ جهان بوقلمونست ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = نظم جهان چو بوقلمونست
۴- ن ۱۷ = جان شد کجاست او ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۳۵، ۳۶ = جان مدعی کجاست
۵- ن ۱، ۳، ۵، ۸، ۱۰ = بدار ؛ ن ۴، ۹، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = مدار
۶ - ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = گل ؛ ن ۴، ۹، ۱۰ = خود
۷- ن ۱۰ = چشم ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = باز
۸- ن ۱، ۵ = محروم و اشکبار ترا ؛ ن ۱۰ = محروم و اشکبار و ترا ؛ ن ۴، ۸، ۹، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = محروم اشکبار ترا

عـــرفی هـــمیشه تشـــنهٔ شـــمشیرناز[۱] بـــود[۲]
تـــا مـــطلبش ز زمـــزمهٔ زیـــنهار چـــیست

(۸۶)

ترک[۳] جان در ره آن سرو روان اینهمه نـیست
عشق اگر نرخ نهد، قیمت جـان ایـنهمه نـیست
مـــرد هـــمّت نـــیم امّـــا بـقناعت شـادم
کانچه محصول زمین ست و زمان، اینهمه‌نیست
آخـــر از شـــعبده دلگـــیر شـــود شـعبده‌باز
دل قوی دار که دستان[۴] جـهان ایـنهمه نـیست
صـنعتی[۵] بـه ز ریـا نـیست مگـر زاهـد را
ورنـــه چـون بـاد بـروت دگـران ایـنهمه نـیست
منزل صلح مـیان[۶] تـو دراز است و مـغان[۷]
ورنه از[۸] دین تو تا کیش[۹] مغان اینهمه نیست
شـوق[۱۰] مـا راه تـماشاگـه خـود نشناسد
ورنـه آرایش گـلزار[۱۱] جـهان ایـنهمه نـیست

۱- ن ۹ = یار ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = ناز
۲- ن ۴، ۱۰ = باد ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = بود
۳- این غزل در جواب غزل حافظ شیرازیست باین مطلع:
حـاصل کارگه کون و مکـان ایـنهمه نـیست　　　باده پیش آر که اسباب جهان اینهمه نیست
۴- ن ۱۰ = بستان ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۹، ۱۷، ۳۵، ۳۶ و غیره = دستان
۵- ن ۴، ۹، ۱۱ = صفتی ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷،۳۵،۳۶ = ضعتی
۶- ن ۱۷ = دراز است میان من تو ؛ ن ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۳۵، ۳۶ = میان تو دراز است و مغان ؛ ن ۹، ۱۱ = میان تو دراز است فغان ؛ ن ۱ = میان تو دراز است مغان
۷- ن ۹، ۱۱ = فغان ؛ دیگر همهٔ نسخ مغان
۸- ن ۴، ۹، ۱۱ = در ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = از
۹- ن ۴، ۸، ۱۷، ۳۶ = تا کیش مغان ؛ ن ۱، ۵ = تا کیش بتان ؛ ن ۹، ۱۰، ۱۱، ۳۵ = با کیش مغان
۱۰- ن ۱، ۵ = عشق ؛ ن ۴، ۸، ۹، ۱۷، ۳۵، ۳۶ و دیگر همهٔ نسخ = شوق
۱۱- ن ۴، ۹، ۱۱، ۳۶ = گلزار جنان ؛ ن ۸، ۱۷ = بازارجنان ؛ ن ۳۵ = مارا ز جنان ؛ ن ۱، ۵ = بازار جهان

حـــرفهٔ جـلوه نگـه‌داشـتن حسـن بـلند[۱]
بـــا نـظربازی کـوته نـظران ایـنهمه نـیست

بـاغبان را مگـر از عشـوهٔ[۲] گـل دل بگـرفت
ورنـه پـژمردگی بـیم خـزان ایـنهمه نـیست

کس در گـــوش بـــراز دل مـــا نگشـــاید
ورنـه در مـجلس مـا بـند زبـان ایـنهمه نـیست

خـــضر تـوفیق مگـر راهـبرت شـد عـرفی
ورنه خود رهبری[۳] نام و نشان ایـنهمه نـیست

(۸۷)

آن[۴] فتنه‌ای که از تو مـرا التـماس نـیست
یا[۵] نیست یا بملک دلم روشناس نـیست

گـــر خـــلق پـــاسبان مـتاع سـلامتند
محنت متاع ماست که محتاج پاس[۶]نیست

بـا گـفته[۷] در مسـاز کـه گـفتار پـرده است
هر نکته‌ای که گـفته شـود بـی‌لباس نـیست

شیر[۸] آیدم براه[۹] و برو[۱۰] به غلط کـنم
ورنه براه عشـق کسـی[۱۱] بـیهراس نـیست

مــنزل شــناس عشــق گـرامـی بـود، ولی
منزل چو نیست، قیمت منزل شناس نیست

عـرفی بشکـر نـعمت غـم کـو تـهی مکـن
کز دوست دشمنان بتراز ناسپاس[۱۲] نیست

۱- ن ۸ = مبند ؛ دیگر همهٔ نسخ مثل ۱، ۴، ۵، ۱۰، ۱۷، ۳۵، ۳۶ وغیره = بلند
۲- ن ۱۰ = عشق گل ؛ دیگر همهٔ نسخ عشوهٔ گل
۳- ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = راهبر نام و نشان ؛ ن ۴، ۹، ۱۰، ۳۶ = رهبری نام و نشان
۴- ن ۹ = این ؛ ن ۳۶ و غیره = آن
۵- ن ۱۱ = یا هست او بملک دلم ؛ ن ۱۷ = یا نیست تا بملک دلم ؛ دیگر همهٔ نسخ بشمول ۳۵، ۳۶ = یا نیست یا بملک دلم
۶- ن ۱ = یاس ؛ ن ۵، ۹، ۳۶ وغیره = پاس
۷- ن ۱۰ = نا گفته در رسالهٔ گفتار ؛ دیگر نسخ بشمول ۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = با گفته در مساز که گفتار
۸- ن ۱، ۱۱ = شرم ؛ ن ۴، ۵، ۹، ۱۰، ۱۷، ۳۶ = شیر
۹- ن ۱۰ = زراه ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۹، ۱۱، ۱۷، ۳۶ = براه
۱۰- ن ۹، ۱۰، ۱۱ = برو بر ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۱۷، ۳۶ = برو به
۱۱- ن ۱۰، ۳۶ = کسی ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۹، ۱۱، ۱۷ = مگس
۱۲- ن ۱ = نا شناس ؛ ن ۵، ۸، ۹، ۳۶ و غیره = نا سپاس

(۸۸)

مرا دو خضر عنانگیر[۱] باید از چپ و راست
که کجروی نکنم، ورنه عزم راه خطاست
عجب که باورم آید ز راحت اندیشی
که آفتاب قیامت به[۲] سایهٔ طوبی است
بملک صدق گنه را بعفو دشمنی است
جزا[۳] و جرم درین خطّه کاه و کاهرباست
تو می بجام کن و پیش لب رسان[۴] و مترس
که گر موافق تقدیر نیست، توبه بجاست
بمیوه‌ای[۵] که رسد دست امیدوارم کن
که دست کوته و شاخ بلند دام بلاست
ز بسکه نور جمالش ز پرده میجوشد[۶]
نیافتم که نقابش حریر یا دیباست
از آن بمن گرویدند طایران حرم
که هر نوا که شنیدم شناختم ز کجاست[۷]
چو در وجود خود از مردمی نیابم هیچ
عرق ز ناحیه بیرون جهد که شرم بجاست[۸]

۱- ن ۱ = عناندار ؛ ن ۵، ۸، ۹، ۱۰ و غیره = عنانگیر
۲- ن ۱۰، ۱۱ = ز ؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ = به ؛ ن ۴، ۹ = نه
۳- ن ۱۰ = جزای حرم درین خطه‌گاه خود برباست ؛ ن ۱۱ = جزای جرم درین خطه جزو کاه رباست ؛ دیگر نسخ مثل ۱، ۵، ۸، ۹، ۴، ۳۵ و غیره = جز او جرم درین خطه‌گاه و کاهرباست
۴- ن ۳۵ = بیار ؛ ن ۵، ۸، ۱۷ = رسان
۶- ن ۹ = بمیوه تا که رسد ؛ ن ۱، ۵، ۴، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = بمیوهٔ که رسد
۶- ن ۱، ۵ = می‌پوشد ؛ ن ۹ = می‌جوشید ؛ ن ۳۶ = می‌جوشند ؛ دیگر نسخ مثل ۴، ۱۰، ۱۱، ۱۷، ۳۵ = می‌جوشد
۷- ن ۱، ۱۰ = زکجاست ؛ ن ۳۵ = که بلاست ؛ ن ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۱، ۱۷، ۳۶ = که کجاست
۸ - ن ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۳۵ = شرم کجاست ؛ ن ۱ = شرم اینجاست ؛ ن ۴، ۵، ۱۷، ۳۶ = شرم بجاست

ولی بشـــــرم فـــرومایه دل نـــباید[۱] بست
کـــه ایـــن مـــتاع زبـون بـازماندهٔ یـغماست
چه شد که گفتهٔ عـرفی‌ست مـحض[۲] نکته مگـر
هـر آن نـفس کـه گـلی زان شکـفت، بـاد صباست

(۸۹)

از[۳] دل یوسف غمی در کنج زندان برنخاست
کز پریشانی فغان از پیر کـنعان بـرنخاست[۴]
وه که تا لبهای ما آلوده از جـامی[۵] نکـرد[۶]
تشنگی از طرف جوی آب حیوان بـرنخاست
باغبان عشق با رضوان[۷] بدعوی گفت، خـیز
تـا در هـر بـاغ بگشـاییم رضـوان بـرنخاست
کـوشش پـروانـه بـر کـاهل‌تنان روشـن نشـد
شمع را تا[۸] شعلهٔ حسن از گریبان برنخاست
عشـــق را نـــازم کـــه شـــاه‌حسن در بـــزم ازل
بهر وی تعظیم کـرد از بـهر ایـمان بـرنخاست
بـــی‌نیازی کـــن کـــه گـــرد کـــوچهٔ افـــتادگی
دامن[۹] دریوزه تـا نگـرفت آسـان بـرنخاست

۱- ن ۴، ۹، ۳۶ = نشاید ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = نباید
۲- ن ۱ = محض ؛ ن ۵، ۸ = فیض
۳- ن ۱، ۵، ۳۵ = از ؛ ن ۱۷ = در ؛ ن ۴، ۹، ۱۰، ۳۶ = بر
۴- درین زمین غزل شفائی هم باین مطلع هست:
لالهٔ چون لاله‌ات زین تـنگ بسـتان بـرنخاست　　　سنبلی چون طرّه‌ات خاطر پـریشان بـرنخاست
۵- ن ۴، ۹، ۱۰، ۱۱ = افغان ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = جامی
۶- ن ۱۰ = که کرد ؛ ن ۱، ۴، ۵ وغیره = نکرد
۷- ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۱۱، ۳۵، ۳۶ = با رضوان بدعوی ؛ ن ۱۷ = با دعوی برضوان
۸- ن ۱۷ = با ؛ دیگرهمهٔ نسخ = تا
۹ - ن ۱، ۵، ۹، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = دامن دریوزه ؛ ن ۴، ۱۰، ۱۱ = دام را دریوزه

تا دل تحت‌الثری از کشتگان عشق سوخت
لیک دودی[۱] از شهادت‌گاه ایشان برنخاست
تند باد غم بسی رو بر دل عرفی نهاد
چون[۲] محیط از موج[۳] سالم بود طوفان برنخاست

(۹۰)

صد شکر کز اقبال غم و لشکر آفت
در مملکت عشق، نشستم بخلافت
هر چند که در خورد جمالت نظری نیست
حیفست که پنهان بود این[۴] حسن و لطافت
با دختر رز دست در آغوش برقصم[۵]
گو[۶] محتسب شهر مکن[۷] ترک خلافت
سرمایهٔ[۸] کامی که خرد منتظر اوست
دادیم ندیمانه بسیلاب ظرافت
وادی حقیقت به خرد طی نتوان کرد
اینجا قدم درد کند طی مسافت

(۹۱)

گر عشق نهد قسمت من خواری[۹] وآفت
خواری به حمیّت[۱۰] بکشم نی به لطافت
زال فلک انعام شبانروزی بیداد
هرگز نکند فوق زهی نقص خرافت
روزی که نوشتند[۱۱] نسب‌نامهٔ کونین
ما را به غم عشق تو کردند اضافت
شادیست[۱۲] گوارنده ولی حیف که هرگز
بر خوان غم خود نه‌نشستی[۱۳] به ضیافت

---

۱ - ن ۳۶ = دوری ؛ همهٔ نسخه‌های دیگر = دودی
۲ - ن ۹ = چون ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵، ۳۶، بهارعجم = کین
۳ - بهارعجم = اوج ؛ دیگر همهٔ نسخ مثل ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵، ۳۶ و غیره = موج
۴ - ن ۸، ۱۰ = این ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۹، ۱۱، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = آن
۵ - بهارعجم، ۹، ۳۶ = برقصید ؛ ن ۱۰ = برقصم
۶ - ن ۹ = گو ؛ بهارعجم = کو
۷ - ن ۸، ۱۷ = بگو ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۱۰، ۳۶ = مکن ؛ ن ۱۰ = بکن ؛ ن ۳۵ = مگو
۸ - ن ۱۷ = هرنامهٔ ؛ ن ۸، ۹، ۱۰، ۳۶ = سرمایهٔ ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = سرنامهٔ
۹ - ن ۳۶ = خواری آفت
۱۰ - ن ۱۰، ۳۵ = بجمیعت ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = بحمییت
۱۱ - ن ۱ = نسب نامه کونین نوشتند ؛ ن ۴، ۵، ۱۰، ۳۶ = نوشتند نسب نامهٔ کونین
۱۲ - ن ۴، ۱۰، ۳۶ = شادیت ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = شادیست
۱۳ - ن ۱، ۵، ۳۶ = نه‌نشستی ؛ دیگر نسخ = نه‌نشینی

هر چندکه‌شمشیربه[۱] بیگانه‌برانند[۲] — بر حوصلهٔ عشق مکش تیغ ظرافت
آلودگی از دامن من[۳] دور نگردد — گر چشمهٔ کوثر کنمش صرف نظافت[۴]
این راه چه یک گام چه صد مرحله عرفی — تا شوق[۵] نباشد نشود طی مسافت

(۹۲)

درد نایافت ز بیدردی اقبال منست — ورنه مقصود من افتاده بدنبال منست
باقضا[۶] سینهٔ من صاف‌نگرددهرچند[۷] — شکوهٔ من همه از جانب اهمال منست
هرگز از محنت ایّام نبودم آزاد — فتنه همزاد[۸] من و حادثه‌همسال[۹] منست
آستینی که دو عالم بت و زنّار دروست — گر بمعنی نگری، نامهٔ اعمال منست
عرفی ادبار[۱۰] پریشانیم از یاد ببر — کانچه ادبار بود پیش تو اقبال منست

(۹۳)

تا کوکبهٔ رحمت جاوید بلند است — بخت طلب و طالع امّید بلند است
آوازهٔ رندی بجهان پست نگردد — تا زمزمهٔ جام ز جمشید بلند است
باگلخنیان[۱۱] باش که بدنامی راحت — از سایه نشینان گل و بید بلند است
چون شیونیان همدمی ما بگرفتند[۱۲] — از محفل ما نغمهٔ ناهید بلند است

۱- ن ۱، ۵، ۸ = تو ؛ ن ۱۰، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = به
۲- ن ۱، ۵، ۸، ۱۷ = برانند ؛ ن ۴، ۱۰، ۳۶ = نراند
۳- ن ۱ = او ؛ ن ۱۰ = تو ؛ ن ۴، ۵، ۸، ۳۶ = من
۴- ن ۴، ۳۶ = نظافت ؛ ن ۱، ۵، ۱۰، ۱۱، ۱۷، ۳۵ = لطافت
۵- ن ۱۰ = ذوق ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۶ = شوق
۶- ن ۹ = فضا ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۳۶ = قضا
۷- ن ۱، ۵، ۱۰ = هرگز ؛ ن ۸ = گرچه ؛ ن ۴، ۹، ۳۶ = هرچند
۸- ن ۱، ۱۷، ۳۵ = همراه ؛ ن ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۱، ۳۶، خلاصه = همزاد
۹- ن ۴، ۸، ۱۰، ۱۱، ۵، (حاشیه)، ۹، ۳۶، خلاصه = همسال ؛ ن ۱، ۵ = همبال ؛ ن ۱۷ = دنبال
۱۰- ن ۹، ۳۶ = اصلاح ؛ ن ۱، ۵ = ادبار
۱۱- ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = باگلخنیان باش که بدنامی راحت ؛ ن ۹ = تاگلخنیانش گه بدنامی راحت ؛ ن ۱۰ = ماراگل احساس به بدنامی راحت
۱۲- ن ۱، ۵، ۹ = بگرفتند ؛ ن ۳۶ = نگزینند

عـرفی‌خبر[۱]ازجـلوهٔ‌معشوق[۲]نـدارد[۳]   بـا ذرّه بگـویید کـه خـورشید بـلند است

(۹۴)

بـخت جـم و کـاووس عـنانش بکـف تست
پـیش آمـدن از بـخت و کشش از طـرف تست
وصـفی نـبود کـان شـرف[۴] ذات تـو گـردد
جـز بـندگی شـاهجهان کـان شـرف تست
بـا[۵] سـاز و نـوا بـاش و بـبین تـا چـه سرودم
ای آنکـه سـنان نـای تـو و نـعره دف تست
نشکسـته[۶] عـدو، نـامهٔ فـتح تـو نـوشتم
دولت خـبرم داده[۷] کـه فـتح از طـرف تست
چـون نشکـنی[۸] آخـر صـف اعـدا کـه بـعالم
هـر جـا کـه دعـایی[۹] بـاثر، مـردصف[۱۰] تست
عـالم چـو بگیری، چـه گـرفتی؟ وطـن خـویش
تـو گـوهر اقـبالی[۱۱] و عـالم صـدف تست
در خـواب شب‌آلوده بـخون دیـد خـدنگت
تعبیر جز این نـیست کـه دشـمن[۱۲] هـدف تست

۱- ن ۱۰ = بجز ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۱، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = خبر
۲- ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = مقصود ؛ ن ۴، ۹، ۱۰، ۱۱، ۳۶ = معشوق
۳- ن ۱۰ = نداند ؛ ن ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۱، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = ندارد
۴- ن ۳۶ = صفت ؛ ن ۱، ۵، ۹ وغیره = شرف
۵- ن ۱۰ = برگ و نوا باش ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۹، ۱۱، ۱۷، ۳۵، ۳۶ و غیره = ساز و نوا باش
۶- ن ۹، ۱۱ = بشکسته ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۱۱، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = نشکسته
۷- ن ۱، ۵، ۱۱، ۱۷ = داد ؛ ن ۴، ۱۰، ۳۵، ۳۶ = داده
۸- ن ۱، ۵، ۹، ۱۱ = بشکنی ؛ ن ۴، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = نشکنی
۹- ن ۹ = دعائست ماثر ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵، ۳۶ دعائی باثر
۱۰- ن ۹ = صدف ؛ دیگر همه نسخ = مرد صف
۱۱- ن ۳۵، ۳۶ = تو گوهر اقبالی و عالم ؛ ن ۵ = تو گوهر اقبال دو عالم ؛ ن ۱، ۴، ۸ = تا گوهر اقبال دو عالم
۱۲- ن ۹، ۱۱ = عالم ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = دشمن

این خواب[۱] نه[۲] کذب است و کجا کذب[۳] شناسد
این[۴] بنده که پروردهٔ آب و علف تست
عرفی چه شگفت است[۵] که آن مقبل خیّر[۶]
دانسته که راهش به دل پر شعف تست

(۹۵)

منزلگه دلها همه کاشانهٔ عشقست
هر جا که دلی گم شده در خانهٔ عشقست
ویرانهٔ[۷] جاوید بماند دل بی‌عشق
آن دل شود آباد که ویرانهٔ عشقست
فرزانه در آید به پریخانهٔ مقصود
هر کس که درین بادیه دیوانهٔ عشقست
پیمانهٔ[۸] زهر فلکم تلخ نسازد
این حوصله تلخی کش پیمانهٔ عشقست
هر کس بلبش[۹] گرم شود چشم تبسم
با او منشینید[۱۰] که بیگانهٔ عشقست
دل خانهٔ عشقست بنزد همه کس لیک
معشوق شناسد که کجا خانهٔ عشقست

۱- ن ۹، ۱۱ = قول ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۶ = خواب
۲- ن ۱، ۵ = که ؛ ن ۹، ۱۰، ۳۶ = نه ؛ ن ۴ = ته
۳- ن ۳۶ = کذب ؛ ن ۱، ۵، ۹، ۱۰، و غیره = دیده
۴- ن ۱، ۵، ۱۰ = این ؛ ن ۱، ۴، ۱۷، ۳۶ = آن
۵- ن ۹، ۱۱ = چه همی گفت ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۱۰ وغیره = چه شگفت است
۶- ن ۱ = باخیر ؛ ن ۴، ۸، ۱۰ = ناچیز ؛ ن ۳۶ = خیّر ؛ ن ۵ = تاخیر
۷- ن ۱۷ = دیوانه ؛ دیگر همهٔ نسخ بشمول ۹، ۳۶ = ویرانهٔ
۸- ن ۱، ۵ = پیمانه ز بهر فلکم ؛ ن ۴، ۸، ۹، ۱۱، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = پیمانهٔ زهر فلکم
۹- ن ۱۰ = که شبی گرم شود چشم تبسّم ؛ ن ۴، ۹، ۱۱، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = به لبش گرم شود چشم تبسّم ؛ ن ۱، ۵ = به لبش گرم بود چشم تبسّم
۱۰- ن ۱، ۵، ۹ = نه نشینید ؛ ن ۸، ۱۰، ۳۶ = منشینید

عرفی دل و دین باخته‌ای تن[۱] زن و خوش باش
اینها ثمر تربیت[۲] دانهٔ عشقست

(۹۶)

از نور آتشین[۳] نفسم خانه روشنست — بیرون برید شمع که کاشانه روشنست
نازم بفیض عشق که در خانقاه و دیر — چشم[۴] چراغ و شمع بپروانه روشنست
از حسن دوست‌دمبدم‌اسرارگفتنی‌ست[۵] — هر چند قدر گوهر یکدانه روشنست
صد شمع سوختم که خرد پیش‌پا[۶] ندید — پنداشتم که دیدهٔ فرزانه روشنست
ای شیخ شهر تیره دلانرا چراغ باش — دلهای ما ز گریهٔ مستانه روشنست
محرم چه آگه از[۷] الم بی نصیبی است — داغیست این که بر دل بیگانه روشنست
گفتی "زعشق یافت دلت روشنی" بلی[۸] — آتش بخانمان زده را خانه روشنست
عرفی خطای ما و تو محتاج عذر نیست — عذر خطای مردم دیوانه روشنست

(۹۷)

بازم[۹] ز داغ سوختهٔ خانه روشنست — امشب چراغم[۱۰] از دل پروانه روشنست
یابد زکفر و دین گهر[۱۱] راز دیده ور — از نور فیض کعبه و بتخانه روشنست

۱- ن ۹ = دلخوش اوباش ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = تن زن و خوش باش
۲- ن ۳۶ = تربیت ؛ ن ۱ = کاشتهٔ ؛ ن ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۱، ۱۷، = کاشتن
۳- ن ۱۷ = آتشین نفسم ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۳۵، ۳۶ = آخرین نفسم ؛ ن ۹ = یار چون نفسم
۴- ن ۱ = چشم چراغ و شمع ؛ ن ۵، ۸، ۹ = چشم و چراغ شمع ؛ ن ۳۶ = چشم و چراغ و شمع
۵- ن ۹ = گفتن است ؛ ن ۱،۴،۵،۸، و غیره = گفتنیت
۶- ن ۹ = بیش بر دمید ؛ ن ۱۱ = پیش بر دمد ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۱۰، ۳۵، ۳۶ = پیش پا ندید
۷- ن ۱۰ = آگهی ز ازل ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۱، ۱۷، ۳۶ = آگه از الم
۸- ن ۹ = گفتی که روشن است مرا خانهٔ امید ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = بطوریکه نوشته شد
۹- ن ۴ = نازم ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۶ و غیره = بازم
۱۰- ن ۱، ۵ = چراغ ؛ ن ۸، ۳۶ وغیره = چراغم
۱۱- ن ۸، ۳۶ = گهر راز دیده در ؛ ن ۱، ۵ = گهر از دیدهٔ تو نور

نـازم بـحسن دخـتر رز کـز صـفای[۱] او　　چشـم صراحـی و دل پـیمانه روشـنست
در جـان بکـار دانـهٔ رنـدی کـه نـخل آن[۲]　　ذوق بهار و میوه‌اش از دانـه[۳] روشـنست
ازدوست‌راز[۴]خـویش‌نهان‌کردن‌ابـلهی‌ست　　اکـنون‌که‌پیش‌محرم‌وبـیگانه‌روشنست
بـا عـرفی از نشـاط خـرابـات دم نـزن　　بـر جـغد ذوق گـوشهٔ ویـرانـه روشـنست

(۹۸)

عـهد حسـنش روزگـار دست بـرد آتشست
صـاف آتش حسـن او، خـورشید درد آتشست
خان[۵] و مـان عـالمی از آتش حسـنش بسـوخت
در قـمار خـانه سـوزی روز[۶] بـرد آتشست
تشـنگان عشـق را کـی دل بـرد[۷] آب حـیات
ایـن مـتاع آمـاده بـهر دسـتبرد آتشست
عرفی اندر عشـق اگـر نـاقص بـود افسـرده نـیست
صـید عشـق ارخـام بـاشد نـیم خـوردآتشست

(۹۹)

مـی‌مغانه کـه از دُرد شـور و شـر صـافست
بـه مـحتسب نـدهی قـطره‌ای کـه اصـرافست
امـام شـهر ز سـر جـوش خـم نـپرهیزد[۸]
نـزاع بـر سـر تـه شـیشه‌های نـاصافست

۱- ن ۳۵ = صفای آن ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۶ = صفای او
۲- ن ۸، ۳۵ = آن ؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۶ = آن
۳- ن ۸ = خانه ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = دانه
۴- ن ۱۷ = راز ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵، ۳۶ = درد
۵- ن ۹ = جان و مال ؛ ن ۱۷ = خانمان ؛ ن ۱، ۴، ۱۰، ۳۵، ۳۶ = خان و مان
۶- ن ۱۰، ۳۶(حاشیه) = دست برد ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۹، ۱۷، ۳۵، ۳: = روز برد
۷- ن ۱۷ = کی‌دل دهد آب حیات ؛ ن ۴: ۹ = پی‌دل برد آب حیات ؛ ن ۱، ۵، ۳۶،۳۵ = کی‌در برد آب حیات
۸- ن ۹ (حاشیه) = نیندیشد ؛ ن دیگر نسخ مثل ۱، ۳، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = نپرهیزد

مـذمّت مـی و مـطرب ز گـمرهی چـه عـجب[۱]

کـــه شـیوه‌دانـی شـیدش بـهین او صـافست

لبـاس صـورت اگـر واژگـون کـنم، بـینند[۲]

کـــه خـــرقهٔ خشـــنم جـامهٔ طـلاباف است

گـــرفتم آنکـــه[۳] بـهشتم دهـند بـی طـاعت

قـبول کـردن و رفـتن نـه شـرط انـصافست[۴]

خـــیال مـــغبچه‌ای مـــیپزم[۵] کـــه غـمزهٔ او

بـــلای صـــومعه داران ز قـــاف تـــا قـافست

اگـــر بـــصحبت[۶] عـرفی بســهو بـنشینی[۷]

بگـوش پـنبه فـرو نـه کـه سـر بسـر لافست

(۱۰۰)

[۸] اگر چه بوی محبت زقـاف تـا قـافست هـــنوز نـافهٔ آهـوی عشـق در نـافست

۱- ن ۲، ۱۰، ۲۹ = عجب است ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = چه عجب
۲- ن ۳، ۴، ۵، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = بینند ؛ ن ۹ = شاید ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۱۰، ریاض = مپسند
۳- مجمع‌النایس = اینکه ؛ دیگر همهٔ نسخ = آنکه
۴- ن ۱۷ = اوصافست ؛ دیگر همه نسخ بشمول ۱، ۵، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = انصافست
۵- ن ۹ = می‌زنم ؛ ن ۱، ۱۰، ۱۱ = میبرم ؛ ن ۳، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶، ریاض و غیره = میپزم
۶- ن ۹ = نصیحت ؛ دیگر همهٔ نسخ مثل ۱، ۲، ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = به‌صحبت
۷- ن ۹ = بشنوی ؛ دیگر همهٔ نسخ = بنشینی
۸- این غزل و غزل پیشین در زمین خواجه حافظ به مطلع زیر سروده شده است. دیگر شعرا مثل حکیم شفائی و نظیری‌نیشابوری هم درین زمین غزلها سروده‌اند و مطالع ایشان هم در زیر نوشته شده‌اند.

کـنون کـه بـر کـف گـل جـام بـادهٔ صـافست — به صدهزار زبان بلبلش در اوصافست «حافظ»

مـرا کـه صیّت جـهان گشـته قـاف تـا قـافست — زبان بـه کـام ادب بـی‌نیاز از لافست «شـفائی»

بشـــرح حـــالت مـــن نـامها در اطـرافست — هـزار قـافله در زیـر بـار اوصـافست «نـظیری»

در نسخه‌های مختلف اشعار این غزل ناتمام باشعار غزل پیشین آمیخته شده‌اند. پس در نسخه سوم این مطلع شامل غزل پیشین است ولی در نسخ اول وپنجم وهشتم و هفدهم این شعر با اشعار مابعد در تحت اشعار متفرقه یافته شد. شعر دوم این غزل هم در نسخ ۱، ۵، ۱۷ در تحت ابیات متفرقه یافته شد. شعر سوم در نسخ ۱، ۵، ۱۷ درتحت غزل پیشین است ولی در نسخهٔ هشتم در بین ابیات متفرق بنظر درآمد. همین طور اشعار چهارم و پنجم در نسخ ۱، ۵، ۱۷ در غزل پیشین یافته شدند ولی چون در دیگر نسخ مثل ۲، ۳، ۴، ۱۰، ۱۲، ۱۳، ۱۵، ۱۶، ۲۵، ۲۹، ۳۶ وغیره آنها در غزل ۹۹ نبودند، این دو ابیات را هم درین غزل شامل کرده‌ام.

تبیره شب دل صوفی نمود آینه صاف — محل صبح شود روشنش که ناصافست
به هردکان بتو بستم[۱] وظیفه‌ای واعظ — شنیده‌ام که مناسب دکان علّافست
گرفت هستی موهوم و آب حیوان داد — اگر چه باده فروشم بصیر و صرّافست
می مغانه بگیر ای فقیه و غمزه مکن — بغمزهٔ تو که اوّل ز مال اوقافست

(۱۰۱)

خوناب آتشین ز سر من گذشته است — وین سیل[۲] آتش از جگر من گذشته است
مرغ هوای خلدم و تاپر گشوده‌ام — صد تیر غم ز بال و پر من گذشته است
تا داده‌ام بعشق تو دل بر زبان خلق — دایم حکایت از خطر من گذشته است
دل مرغ صید[۳] گشته،کنون‌کارباقضاست — کار از فغان و الحذر من گذشته است
بر عیش تلخ من مبر ای مدعی حسد — سیلاب زهر بر شکر من گذشته است
هر گه که دیده‌ام گل روی خیال دوست — در رنگ دشمن از نظر من گذشته است
از من[۴] کجا نصیحت عرفی سزد که او — عیبش ز پایهٔ هنر من گذشته است

(۱۰۲)

صد فوج عشوه[۵] از نظر من گذشته‌است — تا شهسوار عشوه‌گر من گذشته است
چون[۶] بگذرد ز جور که از راه تجربه — بر ناله‌های بی‌اثر من گذشته است
بیچاره عافیت که ز وی تا بریده‌ام — عمرش بجستن خبر منِ گذشته است
هر جا که بگذرم بطلب نقش پای غم — کان فتنه جوی[۷] بر اثر من گذشته است

۱- ن ۳۵ = ننویسم ؛ ن ۵، ۸، ۱۷ = بتو بستم
۲- ن ۱۰ = آتش تن ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۱، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = سیل آتش
۳- ن ۱۰ = مرغ صید گشته ؛ ن ۹ = صید پر شکسته ؛ ن ۱۷ = صید عشق گسته ؛ ن ۵، ۸، ۳۵ = صید سیر گشته ؛ ن ۳۶ = صید شبیر گشته ؛ ن ۱ = مرغ سیر گشته
۴- ن ۸، ۱۷، ۳۵ = من ازکجا ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۹، ۱۰، ۳۶ = از من کجا
۵- ن ۱۰ = عشق ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۳۶ و غیره = عشوه
۶- ن ۱۰ = چون بنگرد بخود که نه از راه تجربه ؛ ن ۹ = چون بگذرد ز جور ؛ ن ۱۱ = چون نگذرد ز جور ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = چون نگردد به جور
۷- ن ۳۶ = خوی ؛ ن ۱، ۵، وغیره = جوی

شـــادی بــدستگیریم آمــد، مــرا نــیافت　　صد نیزه آب غـم ز سـر مـن گـذشته است
عرفی ببزم قـدس بـرایـن نـظم گـوهرین[۱]　　کـانجا حکـایت از گـهر مـن گـذشته است

(۱۰۳)

پیر کنعان چمنش گوشهٔ بیت‌الحزن است　　هر کجا بوی گلی باد[۲] رسـاند، چـمنست
هر که از بـندگی خـویش[۳] مـرا بـاز خـرد　　بــندهٔ اویــم اگــر زاهــد اگــر بـرهمنست
حــدّ حســن تـو ز ادراک نشـاید دانست　　ایــن ســخن نــیز بــاندازهٔ ادراک مــنست
هـر کسی را قـدم مـا نـبود در ره عشـق[۴]　　هر که در جامهٔ مـا بـود، کنون در کـفنست
عشـــق از آدم و حــوّا مــتولّد شــده‌است　　تازه برخاسته این شعله و آتش کـهنست[۵]
صــــلهٔ شــعر بــعرفی شکــر آرد طــوطی　　خبرش نیست که او طوطی‌شکّر[۶]شکنست

(۱۰۴)

گو،[۷] دل ازمـن‌جمع‌دارآنکس‌کـه‌بامن‌دشمنست
هر که خود را دوست میدارد بدشمن دشمنست[۸]

۱- ن ۹ = گوهری ؛ دیگر نسخ مثل ۴، ۵، ۸ = گوهرین
۲- ن ۱، ۵ = باد ؛ ن ۳۶ = یاد
۳- ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۷، ۱۶، ۳۵، ۳۶، مخزن = خویش ؛ ن ۴، ارمغان شیراز = نفس
۴- ن ۳۶ = درد ؛ ن ۱، ۵، و غیره = عشق
۵- ن ۱، ۵، ۷، ۸، ۹، ۱۷، ۳۶ = شعله و آتش کهن است ؛ ن ۲، ۴، ۱۱، ارمغان شیراز = شعلهٔ آتش کهن است
۶- ن ۳۶ = گوهر ؛ ن ۱، ۵ و غیره = شکر
۷- ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ = دل ز من گو ؛ ن ۱۱، هفت اقلیم = گو ز من دل ؛ ن ۴، ۸، ۹، ۱۰، ۲۹، ۳۶ = گو دل از من ؛ خلاصه = رو ز من دل
۸- غزلیّات صائب و شفائی هم درین زمین باید دید با مطلع زیر:
بـا حـجاب جسـم خـاکـی جـان روشـن دشـمنست
مغز چون گردید کامل پوست بر تن دشمنست «صائب»
خـصم خـود بـودم ولی چـون غـیر بـا مـن دشـمنست
آنقدر راضی شدم از خود که دشمن دشمنست «شفائی»

در حـــصار عــافیت بــیذوق[۱] را آرام نــیست
آنکــه[۲] ذوق فـتنه در یـابد بـمأمن دشـمنست
گـــوش مـــعزولست در خــلوتگه اربــاب راز
دود شــمع خــلوت ایشــان بـروزن دشـمنست
بسکه دیدم جور دشمن دشمنم بـا جـور دوست
آنکــه در آتش بــود بــا نــار ایــمن دشـمنست
بسکـــه در کــامم اثــر کــرده‌است ذوق اتــفاق
بــاورم نــاید کــه زاهــد بـا بـرهمن دشـمنست
دوستی با دشمنم نـی[۳] بـهرمهرانگـیزی‌است[۴]
دوستی را دوست دارم[۵] ورنه دشمن دشمنست
بسکــه لذّت مــیبرم از دشــمنی‌های[۶] غــمت
همچو جانش دوست دارم هرکه[۷]بامن‌دشمنست
در پــذیرم صــد غـم و نگشـایم از نـاموس لب
دل بماتم دوست امّـا لب بـه شـیون دشـمنست
درد عشقست این[۸] طـبیبا[۹]زحـمت‌دارومکش
هر که این خارش خلد در پا به سوزن دشمنست
[۱۰] در نگیرد صحبت عـرفی بـه شـیخ صـومعه
کو به زیرک دشمن و عرفی به کودن دشـمنست

۱- ن ۳، ۴، ۱۰، ۱۷، ۲۸، ۳۶ = بیدرد ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۹، ۱۱، ۲۹، ۳۵ = بیذوق
۲- ن ۱۷ = هرکه ؛ دیگر نسخ مثل ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = آنکه
۳- خلاصه = بی ؛ هفت اقلیم = نه ؛ دیگر همه نسخ = نی
۴- ن ۱، ۳، هفت اقلیم = انگیز تست ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۸، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶، وغیره = انگیزیست
۵- ن ۲۸ = دوست می‌دارم که دشمن ؛ دیگر همهٔ نسخ = دوست دارم ورنه دشمن
۶- ن ۶، ۹ = چاشنی‌های ؛ دیگر همه نسخ مثل ۵، ۲۹، ۳۶ و غیره = دشمنی‌های
۷- ن ۶، ۹ = گرچه ؛ دیگر همه نسخ = هرکه ؛ ن ۲۹ = آنکه
۸- ن ۶، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷ = این ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۱۱، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = ای
۹- ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = طبیبا زحمت دارو مکش ؛ ن ۳، ۴، ۶، ۹، ۱۰، ۱۱، ۳۶ = طبیبا در دوا زحمت مکش ؛ ن ۲۹ =طبیب اندر دوا زحمت مکش ؛ ن ۱۷ = طبیبا زحمت دارو مده ؛ ن ۲۸ = ای طبیبان درد و زحمت را مکش
۱۰- خان آرزو در مجمع‌النفایس این بیت را در منتخبات میرزا صائب نوشته است

(۱۰۵)

یک شـمه از صـلاح[۱] مـی نـاب گـفتنی‌ست
بـا زاهـدان سـرودی ازیـن بـاب گـفتنی‌ست
هـرگز شکست[۲] تـوبه مـلولم نـداشـته[۳]
ایـن نکـته در مـیانهٔ اصـحاب گـفتنی‌ست
ای مـحرم وصـال، غـم دورمـاندگان
بشـنو، کـه حـال تشـنه بـه سـیراب گـفتنی‌ست
نـتوان ز گـفتگو بـحقیقت رسـید، لیک
افسـانه‌ای ز گـوهر نـایاب گـفتنی‌ست
دیـدم بـخواب کـان[۴] لب لعـلم بکـام بـود
گر واقعی[۵] ست ور[۶] غلط، این خواب گفتنی‌ست
ابـله کسـی کـه عیب خـود از دوست نشنود
بـا دوسـتان حکـایت[۷] ازیـن بـاب گـفتنی‌ست
در آتشـم، درون و بـرون جـوش مـی‌زند
ایـن حـرف در مـیان تب و تـاب گـفتنی‌ست
عـرفی مگـو بـه تـیره شب هـجر حـرف مـی
حـرفیست ایـن کـه در شب مـهتاب گـفتنی‌ست

(۱۰۶)

هـرگز مگـو کـه کـعبه زبـتخانه خـوشتر است
هـر جـا کـه هست جـلوهٔ جـانانه، خـوشتر است

۱- ن ۳۶ = ز اصلاح ؟ ؛ ن ۴، ۵، ۶، ۸، ۹ = در صلاح ؛ ن ۱، ۵، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = از صلاح
۲- ن ۴، ۹، ۱۷، ۳۶ = شکست ، ن ۱، ۳، ۵، ۶، ۷، ۸، ۳۵ = شکیب
۳- ن ۱، ۵، ۸، ۱۱، ۱۷، ۳۵ = نداشته ؛ ن ۳، ۴، ۵، ۹، ۱۰، ۳۶ = نداشت است
۴- ن ۱ = کان می‌لعلم ؛ ن ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = کان لب لعلم ؛ ن ۲۸ = دیدم بخواب خوش که بدستم پیاله بود (این مصرع حافظ می‌نماید)
۵- ن ۴، ۹ = واقعی‌است ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۶، ۷، ۸، ۱۷، ۲۸، ۳۵، ۳۶، مجمع‌النفایس = واقعست
۶- ن ۴، ۹ = ور ؛ ن ۱۷ = اگر ؛ ن ۲۸ = گر ؛ دیگر همه نسخ = وگر
۷- ن ۱، ۵، ۹ = حکایت این باب ؛ ن ۳، ۴، ۶، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = حکایت ازین باب ؛ ن ۲۸ = حکایت زین باب

بـــا بـــرهمن حـــدیث مـــحبّت رواست، لیک
در دام طـــایر حـــرم ایـــن[۱] دانـه خـوشتر است
تسبیح و زهد[۲] خـوش بـود امّـا دریـن دو روز
جـوش گـلست، شـیشه و پـیمانه خـوشتر است
با نـوش و نـیش مـردم عـاقل[۳] کـرشمه‌هاست
هـــمصحبتی بـــه مـــردم دیـــوانـه خـوشتر است
[۴] بـــی‌تلخی غـــرض نـــبود شـــهد عـــاقلان
هـــمسایگی[۵] بـه مـردم دیـوانـه خـوشتر است
گـــر در بـــهشت بـــاده کشـــی[۶] فـتنه گـل کـند
ســـاغر کشـــی بـه گـوشهٔ مـیخانه خـوشتر است
در صحبتی که شرم و ادب نیست، فـیض نـیست
ز آنـــرو مـــرابـــه صـحبت بـیگانه خـوشتر است
کـــــــفران نـــــعمت گـــــله‌مندان بـــــی‌ادب
در کـیش[۷] مـن زشکـر گـدایـانه خـوشتر است
گـــر[۸] شـــرط دوســـتی‌نشناسی بـــحسن شـمع
اوّل مـــحبّت تـــو بـــه پـــروانـــه خـــوشتر است

۱- ن ۹ = آن ؛ در دیگر زاید از لیست نسخ = این
۲- ن ۹ = تسبیح زهد ؛ دیگر همه نسخ = تسبیح و زهد
۳- ن ۲، ۹ = عالم ؛ دیگر نسخ مثل ۱، ۳، ۴، ۵، ۷، ۸، ۱۰، ۱۲، ۱۳، ۱۶، ۱۷، ۳۵، ۳۶ و غیره = عاقل
۴- این شعر فقط در نسخ ۱، ۵، ۳۵ (که همه نقلهای نسخهٔ سراجا هستند) و نسخه ۱۷(ترتیب دادهٔ ناظم تبریزی) یافت شد و این همه مهم ترین نسخ کلیّات عرفی هستند. مصرع ثانی این بیت از مصرع ثانی شعر پیشین زیاد مختلف نیست. زیراکه این شعر در دیگر نسخ نیست ممکن است که عرفی این شعر را قلمزده باشد ولی چون سراجا و ناظم آن را در مسوّدات مغشوش یافتند، شریک دیوان کردند.
۵- ن ۱۷ = همچاشنی ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = همسایگی
۶- ن ۹ = باده خوری ؛ دیگر همهٔ نسخ بشمول ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵ و غیره = باده کشی
۷- ن ۲، ۵، ۱۷، ۲۹، ۳۵ = پیش ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۶، ۲۸، ۳۶ = کیش
۸- این شعر در معتبر نسخ مثل ۱، ۵، ۱۲، ۱۷ موجود نیست ولی در دیگر نسخ که هم مثل آنها اعتبار تام دارند مثل ن ۲، ۴، ۶، ۸، ۲۹، ۳۶ موجود است. درنسخهٔ چاپی ایران هم وجود دارد.

عرفی منال بیهده، احوال دل مگوی
کز نالەهای بی‌اثر[۱] افسانه خوشتر است

(۱۰۷)

وای که مستانه یار جعد[۲] پریشان شکست
ساغر لبریز کفر بر سر ایمان شکست
چون گل رخسار[۳] دوست‌زآتش‌می‌برفروخت
شمع شبستان گداخت، رنگ گلستان شکست
لشکر[۴]غم‌صف‌ببست،عیش[۵]گریبان‌بدوخت
خندهٔ‌یاراین‌شکافت،گریهٔ‌ماآن‌شکست
از دل ثابت قدم دوش سخن می‌گذشت
نشتر[۶] طعن گریز در جگر جان شکست
جام و قدح را مکن بیهده در کار من
رو، که سبوی مرا چشمهٔ حیوان شکست
چون به ازل‌حسن‌دوست‌خوان‌ملاحت[۷]کشید
در دهن[۸] زخم ما عشق نمکدان شکست
بسکه به عالم نماند عافیت از عشق تو
قیمت آسودگان[۹] قدر شهیدان شکست

۱- ن ۱، ۴، ۵ = بیهوده ؛ دیگر نسخ مثل ۲۹، ۳۵، ۳۶ = بی‌اثر
۲- ن ۱۰ = زلف ؛ دیگر نسخ مثل ۱، ۴، ۵، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶، و ریاض = جعد
۳- ن ۱۰، ۱۱ = رخسار او ؛ ن ۱۷ = رخساره را ؛ ن ۱، ۵ = رخسار خویش ؛ ن ۴، ۸، ۱۲، ۲۹، ۳۵، ۳۶، و ریاض = رخسار دوست
۴- اشعار ۳، ۴، ۵ این غزل فقط در نسخ ۱، ۵، ۷، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵ یافته شدند و در دیگر نسخ بشمول ن ۴، ۲۹ موجود نیستند
۵- ن ۱۰ = عشق ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = عیش
۶- ن ۱۰ = دشنه طعن کرم ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = نشتر طعن گریز
۷- ن ۹ = ملامت ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = ملاحت
۸- ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ = جگر زخم ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۲۹، ۳۶ = دهن زخم
۹- ن ۱۱، ارمغان شیراز = آزادگان ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = آسودگان

چاشنی داغ[۱] دل روزی هر کام نیست
ورنه لب نان عشق گبر و مسلمان شکست
همّت عرفی ببزم خوان محبّت کشید
ذوق نعیم بهشت در بن دندان شکست[۲]

(۱۰۸)

صد شکر که بتخانهٔ اندیشه خرابست
ناقوس و بتش در گرو بادهٔ نابست
با قسمت[۳] خود هر که تو بینی جم و داراست
محتاجی مردم همه زانسوی حسابست[۴]
در دایرهٔ عالم تسلیم جهت نیست
نی رو بسوی لطف و نه پشتم به عتابست
سیرابی و لب تشنگی از هم نشناسیم
اینست که آسایش ما عین عذابست
حرمان مرا شوق دهد نشأهٔ مقصود
آن شیب[۵] که با سینهٔ گرم است، شبابست
گر کبک دل ما نزند قهقهٔ شوق[۶]
معذور همین دار که در چنگ عقابست
توفیق بهانه‌است، اگر عازم راهی
بشتاب که سرمایهٔ توفیق شتابست

۱- ن ۴ = درد ؛ ن ۱، ۵، ۱۰ و غیره = داغ
۲- حسین ثنائی مشهدی در همین زمین قصیده‌ای گفته است باین مطلع:
درد خدنگت بجان لذّت درمان شکست / خار جفایت بدل رونق بستان شکست
۳- ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = قیمت ؛ ن ۴، ۸، ۹، ۱۱ = قسمت
۴- ن ۱، ۵ = مساب ؟؛ ن ۴، ۸، ۹، ۳۵، ۳۶ = حساب
۵- ن ۱، ۵، ۸، ۳۵، ۳۶ = آن شیب که با سینهٔ گم است شبابست ؛ ن ۴، ۹، ۱۱، ۱۷ = بس تشنه فرو مرد و ندانست که آبست
۶- ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۱، ۳۶ = ذوق ؛ ن ۹، ۱۷، ۳۵ = شوق

بـــیگانه نـــمانید[۱] کـه در چشـمهٔ مـقصود
بس[۲] تشـنه فـرو مـرد و نـدانست کـه آبست
دی پـیر مـغان گـفت: "دلم سـوخت کـه عـرفی
جــویای رمـــوزست ولی بـــیهده یـابست

(۱۰۹)

جـز در پـناه وصـل و دل استوار دوست
کس عـافیت گـمان نـبرد در دیـار دوست
قاتل چنین خـوشست کـه بـیرحـمتر شـود
از التــماس دشــمن و از زیــنهار دوست
از[۳] مهروکین دو روی‌مشـوکاشناکـی‌ست
تـعلیم گـوی دشـمن و آمـوزگار دوست
یک آب و رنگ داشت بــه بـاغ قـبول ما
فـصل خزان دشـمن و وقت بـهار دوست
صد تـن شـهید شـهوت‌ویک‌تن‌شهیدعشق
آنهم بـه سعی غـمزهٔ مـردم شکـار دوست
هـرگز بـهار لطـف و خـزان سـتم نـبود
در بـوستان حســن هـمیشه بـهار دوست
بـر سـر کـلاه عـزّت[۴] عشـقم حـرام بـاد
گـر وقت صـحبتش نـنهم در کـنار دوست
عـرفی بـحال نـزع رسیدی و بـه شـدی
شـرمت نـیامد[۵] از دل امـیدوار دوست

(۱۱۰)

گر تکیه گاه گـلخن و گـر مسـند جـم است
رویم بروی محنت و لب بر لب غـم است
ما نـاز[۶] نـیکنامی[۷] عـصمت نـمی‌کشیم
رندی[۸] حریف ماست که بد نام عالم است

۱- ن ۱۷ = ممانید ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۳۵، ۳۶ = نمانید

۲- در نسخهٔ نهم (مطبوعه) و چهارم این شعر نیافته شد ودرین دو نسخ بجای اشعار ۵، ۸ این غزل شعر ذیل یافته شد.

حـرمان مـرا شـوق دهـد نشـهٔ مـقصود
بس تشنه فرو مرد و ندانست کـه آبست

در نسخهٔ ۱۷ این هر دو اشعار هستند ولی مصرع ثانی شعر ۸ باین طور هست:

آن شیب که در سینهٔ گرمست شبابست.

۳- این شعر و شعر بعدی فقط در نسخ ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ یافته شدند

۴- ن ۱۰ = عشرت ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = عزّت

۵- ن ۱، ۲، ۵، ۸، مخزن، آتشکده، ریاض = نیاید ؛ ن ۹، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶، انیس = نیامد

۶- ن ۱، ۵، ۱۰ = بار ؛ ن ۴، ۶، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = ناز ؛ ن ۱۷ = باز

۷- ن ۹، ۳۶ = نیکنامی و عصمت ؛ ن ۱، ۵، ۷، ۸، ۱۷، ۲۹ = نیکنامی‌عصمت ؛ ن ۱۰ = نیکنامی‌صحبت

۸- ن ۱۰ = زاهد ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = رندی ؛ ن ۱۷ = رند

صد سیل فتنه آمد و گردی ز جا نرفت — قصر مراد ماست که موقوف یک نم است
اسلام کی[1] زروی مسلمانیم بجاست؟ — بازیچه‌ای بعادت[2] طفلانه محکم است
جز در کنار و دوش ملامت نیارمید[3] — این بیقرار دل که جگر گوشهٔ غم است
ای داغ[4] دل بجوش که ردّ و قبول عشق — هنگامه چین دعوی[5] الماس ومرهم‌است
عرفی تمام لاف مسلمانی است لیک — تا لب گشوده‌ایم بصد رنگ ملزم است

(۱۱۱)

ای دل پیاله گیر که وقت صبوح تست — کردند[6] جمله فتح و محلّ فتوح تست
آیینه‌ای که صورت معنی نمایدت — دستت اگر نسوخته، در جیب روح تست
اسباب عفو[7] را چه بما[8] جلوه‌میدهی — ما توبه دشمنیم و ستم بر نصوح[9] تست
اهل قبول را به فلک بر مسیح وار — این گریهٔ من است نه طوفان نوح تست
یاران ز شیر دختر رز در صبوحی‌اند — عرفی تو جام زهر بکش، کین صبوح تست

(۱۱۲)

اندوه هجر پیشرو شادی منست — جویای آفتابم و شب هادی منست
آزادگی[10] نه کام شناسای بندگیست — نشو و نمای بندگی آزادی منست

۱- ن ۱ (اصل)، ۲، ۵، ۸، ۲۹ = کی ؛ ن ۱ (اصلاح)، ۴، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۷ = نی ؛ ن ۳۵ = نه
۲- ن ۲۹، ۳۵ = بعالم ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۶ = بعادت
۳- ن ۱۰ = نیافتند ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = نیارمید
۴- ن ۸ = ای مرغ دل ؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ = ای داغ دل
۵- ن ۱، ۸، ۳۵ = دعوی الماس و مرهم ؛ ن ۵ = دعوی الماس مرهم ؛ ن ۱۷ = دعوی و الماس مرهم
۶- ن ۱، ۵ = کردند جمله فتح و محل ؛ ن ۱۱ = کز فیض جمله فتح محل ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵ = کردند جمله فتح محل
۷- ن ۱۰ = عیش ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۵ = عفو را
۸- ن ۱۰ = بلا ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۵ و غیره = بما
۹- ن ۸، ۱۰، ۲۹ = صبوح ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۹، ۱۱، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = نصوح
۱۰- ن ۱۰ = آزادگی بکام شناسی نه بندگیست ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۳۶ = آزادگی نه کام شناسای بندگیست ؛ ن ۳۵ = آزادگی زکام شناسای بندگیست

زوداً[۱] که توتیا شود این بیستون هجر | زینسان که زیر تیشهٔ فرهادی منست
تا خوانده‌ام[۲] که هیچ گره بی‌گشاد نیست | تلخی فروش هجر تو قنّادی منست
خضرم بچشمه خواندوترسم‌خجل‌شود | زین خاک چشمه خیز که در وادی منست
طغیان شوق بین که گمارد[۳] بکشتنم | اندوه را که فخر به همزادی منست
بلبل سرشت را غزل شوق ما[۴] نواست | عرفی تو گوش باش که این وادی[۵] منست

(۱۱۳)

تنها نه دلم بادهٔ نابش همه خونست | مغز قلم و مرغ کبابش[۶] همه خونست
دلها شکنند وز دل ما یاد نیارد | چون بشکند این خم که‌شرابش‌همه‌خونست
ما جام سؤالیم در آن دوره[۷] که ساقی | در شیشهٔ مضمون جوابش[۸]همه‌خونست
ای غم ز دلم‌دست‌بکش[۹] وین‌گل‌سیراب | بر تابه مجوشان که گلابش همه خونست
از شور[۱۰] دل مامشکن‌توبه‌که‌این‌مست | آن می که چنین کرده خرابش همه خونست
خون میکشم از کاسه دران بزم که مطرب | در کاسهٔ طنبور و ربابش همه خونست
عرفی نکنی ترک دل ریش مکیدن[۱۱] | این[۱۲] میوهٔ‌طوبی‌ست‌که‌آبش‌همه‌خونست

(۱۱۴)

دوش بختم دامنی در چنگ داشت | وز گل روی نگاهم رنگ داشت

۱- ن ۱۰ = دردا ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = زوداً

۲- ن ۹ = نا خواندهٔ ؛ ن ۱۷ = نا خوانده‌ام ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۱۰، ۳۵، ۳۶، بهارعجم = تا خوانده‌ام

۳- ن ۱۰ = گمارد ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = کمان زد ؛ ن ۱۷ = کلان زد

۴- ن ۱۰ = تا ؛ ن ۸، ۹ = ما ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۱۷، ۳۶ = با

۵- ن ۱، ۵، ۸، ۱۷ = زبان هادی منست ؛ ن ۴، ۹، ۱۰، ۳۶ = که این وادی منست

۶- ن ۹،۱۱ = مغز کتابش ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = مرغ کبابش

۷- ن ۱۷، ۳۵ = دوره که ساقی ؛ ن ۱، ۵ = دورهٔ ساقی ؛ ن =۸ دور که ساقی

۸- ن ۸ = مضمون و جوابش ؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ = مضمون جوابش

۹- ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = مکش ؛ ن ۱۷ = بکش

۱۰- ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۱۱، ۱۷ = سوز ؛ ن ۱۰، ۳۵ = شوق ؛ ن ۴، ۳۶ = شور

۱۱- ن ۹، ۱۱ = چکیدن ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = مکیدن

۱۲- ن ۸ = کاین ؛ ن ۹ = آن ؛ ن ۱، ۵، ۱۰، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = این

بسکــه مــی‌شد التــماس دل قـبول　　از تــمنّای شــهادت[۱] نــنگ داشت
[۲] آنکـه شـد سـیراب از آن لبـها، منم　　چشــمهٔ کــوثر گـلوی تـنگ[۳] داشت
در خــیالم شکـر[۴] بـود و شکـوه بـود　　نــغمه‌ام یــارب کــدام آهـنگ داشت
عشـق کـی بـا جـان مـا[۵] دشـمن نـبود　　شـعله بـا خـاشاک دایـم جـنگ داشت
نــقشبند حســن عــرفی را[۶] ربـود　　کــز[۷] دل فـریاد نـقش[۸] سـنگ داشت

(۱۱۵)

باز[۹] آتش غم دست در آغوش خس مـاست
دشنام[۱۰] طـرب قـفل گشـای نـفس مـاست
جـــمّازهٔ مـــا تـــا بـــه ره کـعبه روان است
رقــصان حـرم از ذوق نـوای جـرس مـاست
آن چشمهٔ شهدیم[۱۱] که از[۱۲] عین حلاوت
مـرغ حـرم و طـایر قـدسی مگس مـاست
داغی که امان جوید[۱۳] ازو[۱۴] سینهٔ دوزخ
در بـــاغ مـــحبّت ثـمر نـیمرس مـاست

۱- ن ۱۰ = نگاهش ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۲۹، ۳۶ = شهادت
۲- این شعر میرزا در نسخ ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد.
۳- ن ۸ = سنگ ؛ ن ۱۷، ۳۵ تنگ
۴- ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۱، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = شکر بود و شکوه بود ؛ ن ۱۰ = دوش شکر شکوه بود
۵- ن ۱۶، مخزن = من ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = ما ؛ ریاض = با
۶- ن ۱۷ = زار بود ؛ ن ۹، ۱۰، ۳۶ = را ربود
۷- ن ۱۰ = کو ؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۲۹ = کز ؛ ن ۴، ۸، ۹، ۳۵، ۳۶ = گر
۸- ن ۴، ۹، ۳۵ = فرهاد و نقش سنگ ؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۲۹، ۳۶ = فرهاد نقش سنگ
۹- ن ۱۰ = تا آتش غم ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = باز آتش غم
۱۰- در نسخهٔ ۱، ۵، ۱۷ این مطلع در ذیل اشعار متفرق هم یافته شد ولی آنجا این مصرع بـاین طـور هست: آتشکده درد بجیب نفس ماست.
۱۱- ن ۹ = جسم شهیدیم ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ چشمهٔ شهدیم
۱۲- ن ۱۷ = در ؛ دیگر نسخ مثل ۱، ۲، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = از
۱۳- ن ۳۵ = یابد ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۲۹، ۳۶ = جوید
۱۴- ن ۳۵، ۳۶ = ازان ؛ ن ۵، ۲۹ وغیره = ازو

عمریست که در زیر لگد مرده سگ نفس
وز[۱] خاطر ما[۲] جمع همان در مرس ماست
عرفی کس ما هر که بود حیله فرو شست
در بیکسی آویز که بیگفت کس ماست[۳]

(۱۱۶)

خوش می‌تپم بخون[۴] که به تیرم چنین زده‌ست
باز این چه ناوک است که عشق از کمین زده‌ست
غیرت به زهر کرده بدل خون قدسیان
تا تیغ غمزه بر دل روح‌الامین زده‌ست
مشکل که مرگ[۵] روی به میدان ما نهد
از بسکه فتنه صف به یسار و یمین زده‌ست
سوزی[۶] نماند در دل[۷] دیوانگان[۸] عشق
تا نیستی بشمع دلم آستین زده‌ست
نیشی‌ست زهر داده و مشغول کاوکاو
مهری که عشق بر لب جان حزین زده‌ست
ناقوس عشق میزنم و رقص میکنم
بوی کدام مغبچه بر[۹] مغز دین زده‌ست

۱- ن ۹ = از ؛ ن ۱۷، ۲۹ = در ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۱۰، ۳۵، ۳۶ = وز
۲- ن ۱۰ = من ؛ ن ۱۷ = ما ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = نا
۳- این مقطع درین غزل فقط در نسخهٔ دهم یافته شد. در دیگر نسخ این مقطع غزل ۷۰ هست
۴- ن ۴ = بخون که تیرم ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۲۹، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = بخون که بتیرم
۵- ن ۱۰ = هجر ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = مرگ
۶- ن ۹ = سوزی ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = شوری
۷- ن ۴ = در صف ؛ ن ۲، ۱۰، ۲۹ = در دل ؛ ن ۸ = بر دل ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۱۰، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = درسر
۸- ن ۴ = شوریدگان ؛ ن ۱۰، ۲۹ = دیوانگان ؛ ن ۱، ۵، ۹، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = پروانگان
۹- ن ۵، ۱۰ = در ؛ دیگر همه نسخ = بر

عرفی نماند، هیچ به درویشی‌اش سری
از بسکه باده[۱] با من خلوت گزین زده‌ست

(۱۱۷)

مگر زمانه اسیر کمند آه منست
که نازبالش امید تکیه‌گاه منست
ز[۲] دیدن تو هوس پاک[۳] بین شود چون عشق
دمی که حسن تو آلودهٔ نگاه منست
صحیفه‌ای که نگردد ز آب رحمت پاک
گمان برم که سیه نامهٔ گناه منست
دو عالم از اثر شعلهٔ جمالت[۴] سوخت
بجز دیار[۵] محبّت، که در پناه منست
بباغ عشق بنازم[۶] که با ملک گوید[۷]
که آبروی تو از شبنم گناه منست
نوشته است به صحرای دل به هر ذرّه
که وصل دلبر کنعان به جیب چاه منست
گذشت یوسف و ایام حسن او عرفی
بنازدار[۸] که این عهد پادشاه منست

(۱۱۸)

ما را به طرب نسبت و پیوند حرامست   بر اهل محبّت دل خرسند حرامست

۱- ن ۹، ۱۰، ۲۹، ۳۶ = می به مردم خلوت نشین ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۱۵، ۱۶، ۱۷ و غیره = باده با من خلوت نشین
۲- ن ۲، ۲۹ = به ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۳۵ = ز
۳- ن ۱۷ = هوسناک ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۲۹، ۳۵ = هوس پاک
۴- ن ۱۶، مخزن = گرمی‌نگاه تو ؛ ریاض = گرمی‌نگاهش ؛ ۱، ۴، ۵، ۹، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۵ = شعلهٔ خجالت
۵- ن ۱۶، مخزن، ریاض = دیار ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۷، ۲۹، ۳۵ = متاع
۶- ن ۱۷ = بنازم ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = نیارم
۷- ن ۱، ۵، ۱۷ = گوید ؛ ن ۸، ۳۵ = گویم
۸- ن ۵، ۱۷، ۳۵ = بناز دار ؛ ن ۱، ۱۸ = نیاز دار

در مـذهب مـا تشـنه‌لبان شـربت کـوثر — بـی‌چاشنی آن لب چـون قـند حـرامست
نـاصح مگشـا لب کـه گـنهکار نـه گـردی — در شـرع مـلامت زدگـان پـند حـرامست
از وصـل مـجو کـام کـه در بـاغ مـحبّت — چـندین ثـمر نـخل بـرومند حـرامست
زندانـی[۱] غـم بـاش کـه در شرع مـحبت — صیدی که نشد کشته دریـن بـند حـرامست
دارم هـوس دیـدن مـاهی کـه بـرویش — غـیر از نـظر لطـف خـداونـد حـرامست
یارب چه بلائیست کـه در مـذهب خـوبان — دشنام حلالست، و شکـر خـند حـرامست
مـحرومی یـعقوب ازان بـود کـه بگـزید — شـرعی کـه دران دیـدن فـرزند حـرامست
عـرفی بـود از میکدهٔ درد[۲] قـدح نـوش — آن بـاده بـنوشد کـه بگـویند حـرامست

(۱۱۹)

از آن ز شـــربت صـلحم هـوای پـرهیز است
کـه آتش تب شـوقم[۳] نـه آنـچنان تـیز است
حـیا نـهشت[۴] کـه ایـن دانـه‌های اشک نـیاز
بـخاک عـجز فشـانم، کـه آشـتی خـیز است
چـو زلف بـاز کـنی نـاله خـیزد از دلهـا[۵]
کـه دام مـا هـمه ایـن[۶] طـرهٔ دلاویـز است
رسـید نـخل مـرادم بـغایتی ثـمرش
کـه نـاوزیده[۷] نسـیم طـلب ثـمرریز است

۱- ن ۹ = زندانی غم شو که بصحرای محبت ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۱۰، ۱۵، ۱۶، ۲۵، ۲۹، ۳۵، ریاض = زندانی غم باش که در شرع محبت
۲- ن ۱۰ = از میکده آن رند قدح نوش ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۷، ۸، ۹، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۵، ۱۷، ۲۵، ۲۹، ۳۵، ۳۶، ریاض = از میکدهٔ درد قدح نوش
۳- ن ۱۰ = عشقم ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = شوقم
۴- ن ۱۷ = بهشت ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = نهشت
۵- ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ = ملکوت ؛ ن ۲، ۴، ۸، ۹، ۲۹، ۳۶ = دلها
۶- ن ۱، ۴، ۵، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = این ؛ ن ۱۰ = آن ؛ ن ۸ = در
۷- ن ۵ = تا وزیده

زطـــره مشک بـــدامـــان کـــوهکن بـاشد
اگـر چـه تکـیهٔ شـیرین بـدوش پـرویز است
ســمند سـعی چـه بـیهوده رانـی ای فـرهاد
کـه هـمعنانی گـلگون نـصیب شـبدیز است
چگـــونه مـــانع نـــظاره‌ام شـوی کـه مـرا
زشوق[۱] روی تـو سـر تـا قـدم نگـه خـیز است
ســتیزه تـــاخت بـــمیدان امـتحان عـرفی
عنان کشیده چه داری که وقت[۲] مهمیز است[۳]

(۱۲۰)

زو چه میخواهی دلاگرنازواستغناست[۴]هست
بیوفائیهاست،[۵] دارد، رنجش[۶] بیجاست،هست
ای[۷] که گویی بااسیران‌شیوه‌های‌اوچـهاست[۸]
ناز هست و عشوه‌هست‌وهرچه‌دردافزاست،هست

۱- ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۹، ۲۹، ۳۵ = ز شوق روی تو سر تا قدم ؛ ن ۱۷ = ز روی شوق تو سر تا قدم ؛ ن ۱۰ = که شوق طور سرم تا قدم ؛ خلاصه = ز شوق روی تو تا صد قدم

۲- ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = که وقت ؛ ن ۲، ۴، ۹، ۱۰، ۱۱، ۲۹، ۳۶ = محل

۳- وحشی هم درین زمین غزل سروده باین مطلع:
عتاب اگر چه بما در مقام خونریز است و لیک تیغ تـغافل نـه آنـچنان تـیز است

۴- ن ۸، ۱۰، ۱۶ = استفتات هست ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۹، ۱۲، ۱۵، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = استفناست هست

۵- ن ۵ (اصلاح شده) = بیوفائی دارد و هم رنجش بیجاست هست ؛ دیگر همه نسخ مثل ۱، ۴، ۸، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۵ = بیوفائیهاست، دارد، رنجش بیجاست هست ؛ ن ۹ = بیوفا تنهاست دارو رنجش بیجاست هست

۶- ن ۸، ۱۰، ۱۶ = رنجش بیجاست ؛ دیگر نسخ = رنجش بیجاست و ؛ ریاض = رنجش بیجاست.

۷- ن ۴، ۸، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = ای که گوئی با اسیران شیوه‌های او چهاست ؛ ن ۱، ۵ = ای که مـی‌گوئی اسیران شیوه‌های او کجاست ؛ ن ۵ (ترمیم شده) = ای که گوئی با اسیران شیوه‌های او کجاست ؛ ن ۱۰ = ای که می‌گوئی بگو یا شیوه‌های او چهاست

۸- ن ۱، ۲، کجا ؛ دیگر نسخ = چها

این که[1] آئین وفاداری نداند نیست،[2] لیک[3]
هرقدر گویند[4] مستغنی وبی پرواست هست
چون نسوزی[5] عالمی را وه‌چه کم‌داری‌زحسن
چهرهٔ زیباست، داری، قامت رعناست، هست
ورد او در سینه میماند چه غم کو[6] جان‌برد[7]
آنچه مارا باعث نا آرمیدنهاست، هست
عرفی از بزمت اگر بیرون کند، بیوجه نیست
نالهٔ بی اختیار و گریهٔ بیخواست[8] هست

(۱۲۱)

آنم[9] که پای تابسرم[10] عجب طاعتست
شب زنده داریم[11] بتراز خواب غفلت است
خواهی بکعبه روکن و خواهی بسومنات
دل بد مکن که شش جهت از بهر طاعت است
بیرون بود حلاوت[12] و تلخی ز مدح و ذم
ردّ و قبول ما همه از روی عادت است

۱- ن ۱۰ = آنکه ؛ ن ۳۵ = ای‌که ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۱۷، ۲۹، ۳۶ = این‌که
۲- ن ۴، ۱۰، ۲۹ = هست ؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = نیست
۳- ن ۹ = حال ما آن نازنین گر چه بداند نیست لیک ؛ دیگر نسخ مثل ۱، ۵، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = بطوریکه نوشته شد.
۴- ن ۱۰ = گویید ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۳۵، ۳۶ و غیره = گویند
۵- ن ۹، ۱۱ = فروزی ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = نسوزی
۶ - ن ۹، ۱۱، ۲۹ = گر ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = کو
۷- ن ۳۵ = رود ؛ دیگر همهٔ نسخ = برد
۸- ن ۴، ۱۰، ۳۶ = بی‌خواست ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۵ = بیخاست
۹- ن ۳۶ = آنم ؛ دیگر همهٔ نسخ مثل ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵ و غیره = آنی
۱۰- ن ۳۶ = سرم ؛ دیگر همهٔ نسخ سرت
۱۱- ن ۳۶ = داریم ؛ دیگر همهٔ نسخ داریت
۱۲- ن ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = حلاوت و تلخی ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۰ = حلاوت تلخی

مــپسند در ثــبوت شــجاعت هــلاک خــصم
گــردن بـه تـیغ نـه کـه شـهادت شـجاعت است
احــباب را ســلام[۱] و وداعـی ضـرور هست[۲]
ایـــن شــیوه‌ها وسـیلهٔ مـهر و مـحبّت است
غـــافل مــرو کــه تــا در بـیت‌الحـرام عشـق
صـــد مــنزلست و مــنزل اوّل قــیامت است
عرفی مخوان بشاعر بی فـضل شـعر خـویش[۳]
نزد حکیم[۴] بر که نه شعر است، حکـمت است

(۱۲۲)

صــد زخـم[۵]تـازه بـر دلم از طـعن مـردم است
مشــتی نــمک بــپاش، چـه ضـبط تـبسّم است
نــاصح بــرو کــه نـیست حـدیث تـو دلفـریب
ایــن شــیوه خـاص آن لب شـیرین تکـلّم است
از یـــــار التـــماس جـــفای دگـــر کـــنم
دســـتم بـــدامـــنش نــه ز روی تــظلّم است
زیــن فـتنه‌ها کـه حسـن تـو انگـیخت در جـهان
صد داغ رشک در[۶] دل افلاک[۷] و انـجم است
بـــر نـــعمت وصـــال بـــود چشـــم بـیغمان
عشـــاق را چـــه ذوق زعـیش و تــنعّم است

۱- ن ۵، ۹، ۳۶ = سلام و وداعی ؛ ن ۲۹ = سلام وداعی ؛ ن ۵ (حاشیه) = دعائی
۲- ن ۱، ۵، ۱۷ = ضرورتست ؛ ن ۱۰ = ضرور هست ؛ ن ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = ضرور نیست
۳- ن ۱۰ = عرفی تو شاعری، غزل شعر خویش را ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = عرفی مخوان بشاعر بی‌فضل شعر خویش
۴- درین شعر اشارهٔ لطیف است به حکیم ابوالفتح گیلانی که فیلسوف عهد و تربیت کننده و ممدوح عرفی بود
۵- ن ۲۹ = ظلم نازم؟؛ ن ۴، ۹، ۲۹ = جای ؛ دیگر نسخ مثل ۵، ۳۶، ریاض و غیره = ضبط
۶- ن ۹، ۳۵ = بر ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = در
۷- ن ۱، ۵ = آفاق ؛ ن ۲، ۴، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = افلاک

افـــغان کـــه لاله‌گـــون نشـود چـهرهٔ امـید
زیـن تـلخ بـاده‌ای کـه دریـن نـیلگون خـم است
بـــر زخـــم کـاریم چــه نــهی مـرهم امـید
زخـمی دگـر، کـه کـار بـرون از تـرحّم است
عـرفی بکـام دل کـه نـماید رهـم بـه عشق؟
ایـن وادیـی بـود کـه درو خـضر هـم گـم است

(۱۲۳)

زلفت نهد ار[۱] سلسله در[۲] پای قیامت
آسـوده شـود دهـر زغـوغای[۳] قـیامت
[۴] از جلوهٔ بالای تـو در دهـر فـتد شـور
یـعنی بـود آشـوب تـقاضای قـیامت
گـر جـلوه نـدادی قـد طـوبی صفتانرا
ایـن سـعی نـبردی چـمن آرای قـیامت
فردا که رود[۵] جانب محشر چه[۶] نجنبد
هـــنگامهٔ آشـوب تـو بـالای قـیامت
این فتنه و آشوب نه اسباب جمال‌اند[۷]
درحسـن تـو جـمع آمـده اجزای قـیامت
فـردا کـه فشـانم ز جگـر نـیش، بـیابند
صد خـرمن[۸] المـاس بـصحرای قـیامت
جوش غم و درد است دگر[۹] در دل عرفی
ای فـتنه بـرون[۱۰] آ بـتماشای قـیامت

---

۱ - ن ۳۵ = بود از ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = نهدار
۲- ن ۴، ۱۷، ۳۶ = بر ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۲۹ و غیره = در
۳- ن ۱۰ = سودای ؛ دیگر همهٔ نسخ مثل ۱، ۲، ۴، ۵، ۶، ۹، ۱۱، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = غوغای
۴- این بیت در چند نسخ خیلی مهم مثل ۲۹، ۳۶ نیست
۵- ن ۱، ۵، ۲۹، ۳۵ = روی ؛ ن ۹ = شود ؛ ن ۴، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۶ = رود
۶- ن ۲۹ = چه نجنبد ؛ ن ۵، ۹ = چو نجنبد ؛ ن ۱، ۴، = بچنند ؛ ن ۸ = چو دیدند ؛ ن ۲، ۱۰ = ن ۱۷، ۳۵، ۳۶ = چو به چیند ؛ ن ۲، ۱۰ = ببخشد
۷- ن ۵، ۹، ۲۹ = جمالند ؛ ن ۴، ۳۵، ۳۶ = جمالست
۸- ن ۱، ۴، ۵، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = خرمن ؛ ن ۸ = دشنه ؛ ن ۲، ۹، ۱۰، ۲۹ = تیشهٔ
۹- ن ۱، ۵، ۸ = مگر ؛ ن ۲، ۴، ۹، ۱۰، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = دگر
۱۰- ن ۴، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = درون ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۹، ۱۰ = برون

(۱۲۴)

گر شوم صد سال محروم از وصال روی دوست
دیده نگشایم مگر وقتی که آیم سوی دوست

تا قیامت هر سر مویم جدا در خون طپد
گر بآرامم نیاید[۱] رخصت از هر موی دوست

در دل پژمرده‌ام[۲] صد کوه درد افشرد پای
هیچ بادی بر ندارد گرد من از کوی دوست

مژده باد ای دل که بهر ناوکی‌کان خاص تست
شهپر هاروت جوید غمزهٔ[۳] جادوی دوست

لذّت[۴] تنها نشیمنها[۵] نمیگنجد بکام
ای[۶] ادب بر خیز از راهم که رفتم سوی دوست

ای‌مسیحا زانو از لطفم[۷] بزیر سر منه
عهد این شوریده سر مشکن بخشت کوی دوست

بُلهوس در جامه و عاشق نگنجد در کفن
گر نسیمی آید و گوید که دارم[۸] بوی دوست

کس نمی‌رنجد[۹] زعرض‌مهرعرفی‌منع[۱۰] بس[۱۱]
من ز دل پرسیده‌ام، او می‌شناسد خوی[۱۲] دوست

۱- ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = نیاید ؛ ن ۱۱ = نباشد ؛ ن ۴، ۹، ۱۷ = نیابد
۲- ن ۱۷، ۳۵ = در دل بر ذره‌ام ؛ ن ۱، ۵ = در دل پرمرده‌ام
۳- ن ۱ = عشوه ؛ ن ۵، ۲۹، ۳۶ و غیره = غمزه
۴- ن ۴، ۱۰، ۳۶ = تلخی ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۵ و غیره = لذّت
۵- ن = ۹ شبها نشینانم ؛ ن ۲۹ = نشینانت ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۲۹ = تنها نشینها
۶- ن ۹ = ای اجل کوه از رهم بستان که تنها رفتم ؛ ن ۸ = ای ادب یرخیز از راهم که رفتم ؛ ن ۱، ۱۰، ۲۹ = ای ادب کوه از رهم بستان که رفتم ؛ ن ۵، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = ای ادب کوه از رهم بستان که رفتم
۷- ن ۱۰ = نطقم ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۶ = لطفم
۸- ن ۹ = داری ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = دارم
۹- ن ۲ = ترسد ؛ ن ۱۱ = پیچد ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = رنجد ؛ ن ۲۹ = گنجد
۱۰- ن ۳۵ = پند ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۲۹، ۳۶ و غیره = منع
۱۱- ن ۲ = بین ؛ ن ۲۹ = ومن ؛ ن ۹ = کن ؛ دیگر نسخ مثل ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۶ = بس
۱۲- ن ۹ = بوی ؛ دیگر همهٔ نسخ مثل ۱، ۲، ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = خوی

(۱۲۵)

دوش دل ناگشته سیر از وصل او بیهوش[1] گشت
لیک شادم کز فغان در محفلش[2] خاموش گشت
مُردم از این غم که ناگه نیشها در[3] وی[4] خلد
دوش چون دل با خیال یار[5] هم آغوش[6] گشت
آنکه دوش و دست او سجّاده و تسبیح داشت
جام می‌برکف برون آمد سبو بر دوش گشت
جان و دل دیدند هرگه[7] بی‌نقابش در سخن
این تمامی[8] چشم گردید،آن سراسر[9] گوش گشت
من خدنگ نالهٔ شب دُزدم از لذّت بدل
غافلان گویند عرفی از فغان خاموش گشت

(۱۲۶)

ای دل حدیث صبر شنیدن ز بهر چیست
زهر است در پیاله، چشیدن[10] ز بهر چیست
ای نیش غم که مرهم آسایش منی
در زخم سینه نرم خلیدن ز بهر چیست

۱- ن ۹ = مدهوش ؛ ریاض و دیگر نسخ مثل ۱، ۴، ۵، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = بیهوش
۲- ن ۱۰ = مجلسش ؛ ریاض و دیگر نسخ مثل ۱، ۲، ۴، ۵، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = محفلش
۳- ن ۲، ۲۹ = بر ؛ دیگر همه نسخ = در
۴- ن ۸، ۳۵ = دل ؛ دیگر نسخ مثل ۱، ۲، ۴، ۵، ۹، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = وی
۵- ن ۸ = دوست ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۹، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = یار
۶- ن ۴، ۱۰ = دست آغوش ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = هم آغوش
۷- ن ۳۶ = هرکس ؛ ن ۵، ۹، ۲۹ = هرکه
۸- ن ۳۶ = تماشا ؛ ن ۵، ۹، ۲۹ و غیره = تمامی
۹- ن ۹، ۱۰ = تمامی ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = سراسر
۱۰- ن ۲ = کشیدن ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶، ریاض = چشیدن

ای زهر[۱] فتنه کز تو مرا تشنگی فزود
زان نیش غمزه دیر چکیدن[۲] ز بهر چیست

کشت[۳] وفای غیر نرست ای‌نسیم وصل
چندین بشوره‌زار وزیدن ز بهر چیست

در حیرتم که بلهوسان چون ز زهر[۴] عشق
جامی نمیکشند، چشیدن ز بهر چیست

برخسته‌ای که تشنهٔ نومید مُردنست
افسون التفات دمیدن ز بهر چیست[۵]

تو حسن لایزالی و من عشق بیزوال
ما هر دو آتشیم، رمیدن ز بهر چیست

این دشت[۶] را سموم نسیم است و شعله آب
ای[۷] سبزهٔ‌امید دمیدن ز بهر چیست

عرفی خمار عشق عذابیست بس علیم
جامی بکش، عذاب کشیدن ز بهر چیست

(۱۲۷)

از بسکه جور کرد بدل غم که آشناست
داغم[۸] بهشت صحبت مرهم که آشناست

۱- ن ۱۰ = آن زهر فتنه‌ای که مرا ؛ ن ۱، ۱۷ = آن زهر فتنه کز تو مرا ؛ ن ۹ = ای زهر فتنه کز تو مرا ؛ ن ۴، ۵، ۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = وی زهر فتنه کز تو مرا

۲- ن ۱۰ = درد مکیدن ؛ ن ۳۵ = دیر خلیدن ؛ ن ۲، ۴، ۸، ۹، ۲۹، ۳۶ = دیر چکیدن

۳- ن ۲، ۴، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = کشت وفای غیر نرست ؛ ن ۱، ۵، ۹، ۱۰ = کشت وفا عزیزتر است

۴- ن ۱۰ = ز درد عشق ؛ ن ۲، ۲۹ = ببزم عشق ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = ز زهر عشق

۵- این شعر فقط در نسخ ۱، ۵، ۱۷ یافته شد. در نسخهٔ ۸ در ذیل ابیات متفرقه هست

۶- ن ۴ = باغ ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۲۹، ۳۵ = دشت

۷- ن ۲،۹ = این سبزه را امید دمیدن ؛ ن ۱،۴،۵،۸،۱۷،۳۵ = ای سبزهٔ امید دمیدن ؛ ن ۲۹ = این سبزهٔ امید دمیدن

۸- ن ۸ = داغم به‌دل به‌است ز مرهم ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۹: ۱۰، ۱۱، ۱۷، ۲۹، ۳۵ = داغم بهشت صحبت مرهم

تـــا طـــی[1] کـــنند بـی‌ادبـان وادی غـرور
بـــیگانگی نـــموده بـه مـحرم کـه آشـناست
گـــر آشـــنا کســـیست کـــه اهـلیّتیش هست
بـــنما یکـــی ز مـــردم عـالم کـه آشـناست
از بسکـــــه دل رمـــیده ز بـــیگانگان بـــود
بـــیگانه وار مـــی‌زید[2] آن هـم کـه آشـناست
زحـــمت مکش طـــبیب کـــه بـیمار عشـق را
دارو نـــداد عـــیسی مـــریم کـــه آشـــناست
از بسکـه رخـنه‌هاست[3] دریـن سینه ای اجـل
ره[4] تـا ابـد بـجان نـبرد غـم[5] کـه آشـناست
عـــرفی تـــو آشـــنا نشـناسی طـرب مـجوی
مـــحکم بگـــیر دامـــن مـاتم کـه آشـناست

(۱۲۸)

نـــعره زد عشـق و دیـن مـا بگـریخت — کـــفر نـــیز از کـــمین مـــا بگـریخت
بس کـــه شـــد ابـــر گـــریه آتشـبار — تـــخم عـــیش از زمـین مـا بگـریخت
در دم نـــــزع یـــــاد غـــم کـــردیم — نـــــفس واپســین مـــا بگـــریخت
عشـق بـرخـواست بـادو عـالم عـجز[6] — آبـــــرو از جـــبین مـــا بگـــریخت
بـــاز کـــردیم دیـــده بـــر رخ دوست — نگـــه شـــرمگین[7] مـــا بگـــریخت
زآتش دل چـــــراغ بـــــر کـــــردیم — ســـایه از هـــمنشین[8] مـا بگـریخت

۱- ن ۱، ۵ = تا کی ؛ ن ۴، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = طی
۲- ن ۳ = رمد ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۶، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = زید
۳- ن ۶ = زخمهاست ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = رخنه‌هاست
۴- ن ۳، ۸، ۱۷ = رو ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۶، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = ره
۵- ن ۶ = دم ؛ دیکرهمهٔنسخ = غم
۶- این شعر در چند نسخه‌جات مهم مثل ۴، ۱۷، ۳۶ موجود نیست.
۷- ن ۱۰ = آتشین ؛ دیگر نسخ مثل ۱، ۲، ۴، ۵، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = شرمگین
۸- ن ۲، ۹، ۱۷ = سایهٔ همنشین ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۲۹، ۳۵، ۳۶، ریاض = سایه از همنشین

شوق دیدار حمله‌ای آورد ادب از آستین ما بگریخت
دستی[۱] از آستین برون کردیم[۲] نام[۳] ما از نگین ما بگریخت
دست عرفی نقاب راز گشود خرد تیزبین ما بگریخت

(۱۲۹)

سنبلی کو لاله را در بر کشد گیسوی تست
لاله‌ای کو ناز[۴] بر سنبل فروشد روی تست
آهوی مستی که در بستان حسن[۵] عشوه خیز
دمبدم بر عشوه غلطد نرگس دلجوی[۶] تست
ساحری[۷] کز آستین افشاندن افسون او
آتش اعجاز میرد[۸] غمزهٔ جادوی تست
مشهدی کانجا مسیح آید بامّید هلاک
وز[۹] گمان ناکسی شرمنده[۱۰] گرد کوی تست[۱۱]
شعلهٔ سوزنده‌ای کز غایت تاثیر او
آتش دوزخ گریبان پاره سازد خوی تست

۱- ن ۱۰ = دست ؛ دیگر نسخ بشمول ۴، ۵، ۲۹، ۳۶ = دستی
۲- ن ۲۹ = کردم ؛ ن ۴، ۵، ۳۵، ۳۶ و غیره = کردیم
۳- ن ۹ = ادب از آستین ؛ ن ۱۰ = نام یار از نگین ؛ ن ۸، ۳۶ = نام ما از نگین ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۱۷، ۲۹، ۳۵ = نام راز از نگین
۴- ن ۹ = ناز بر سنبل فروشد روی ؛ ن ۲۹ = ناز بر سنبل فشاند روی ؛ ن ۲، ۸ = ناز بر سنبل کند ابروی ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = در کنار سنبل آید
۵- ن ۲، ۹، ۲۹ = عشق عشوه خیز ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = حسن عشوه خیز
۶- ن ۹، ۲۹ = جادوی ؛ ن ۴، ۵، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = دلجوی
۷- ن ۱۷ = جادوی ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶، ریاض = ساحری
۸- ن ۱، ۲، ریاض = می‌زد ؛ ن ۳، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = میرد
۹- ن ۱۰ = درکمال ؛ ن ۱،۵،۸،۳۶ = وزگمان ؛ ن ۲،۹ = وزکمال ؛ ن ۱۷ = ازکمال ؛ ن ۴،۲۹،۱۷(حاشیه) = ازگمان
۱۰- ن ۲، ۳، ۴، ۹، ۱۰، ۲۹ = شرمنده میرد ؛ ن ۱، ۵ = شرمنده گرد ؛ ن ۱۷، ۳۵ = شرمنده گردد
۱۱-در نسخهٔ ۲۹ مصرع اولی شعر ۴ با مصرع ثانی شعر ۵ مربوط است و مصرع اول شعر پنجم با مصرعهٔ ثانی شعر چهارم ربط دارد. (مفهوم این دو اشعار بطوریکه هستند روشن نیست.

(۱) بالشی کز آرزوی او سر روح‌الامین
هست لبریز از هوای خستگی زانوی(۲) تست
(۳) آن نسیمی کز هوای او دمادم در بهشت
عطسه(۴) میریزد دماغ ماه کنعان،بوی(۵) تست
(۶) از تماشای رخت مشکل کسی لذّت برد
بس که مردم را(۷) حواس آشفته از گیسوی تست
عرفی از وصفش(۸) زبانت(۹) سود و کس گوشی نکرد
بس که(۱۰) مردم چون صبا آشفتهٔ گیسوی تست

(۱۳۰)

ای سینه حبس(۱۱) این نفس نیلگون بسست — شد مشت(۱۲) دود خرمن آتش،کنون بسست
گو صلح کن زمانه و گو یار شو فلک — با اهل دل عداوت بخت زبون بسست
ریزم دعای راحت(۱۳) وچینم نثار(۱۴) درد — فیض دعای من اثر واژگون بسست

۱- این بیت فقط در نسخ ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ یافته شد.
۲- ن ۱ = رابوی تست ؛ ن ۵، ۱۷، ۳۵ = زانوی تست
۳- این بیت فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷ یافته شد.
۴- ن ۱، ۸ = عطر ؛ ن ۵، ۱۷ = عطسه
۵- ن ۱۷ = روی ؛ ن ۱، ۵، ۸ = بوی
۶- این شعر فقط در نسخهٔ ۱۷ هست. در دیگر نسخ مثل ۲، ۴، ۸، ۹، ۱۰، ۲۹ و غیره مصرعه ثانیش مصرعه ثانی مقطع این غزلست.
۷- در اصل نسخهٔ ۱۷ "از" هست ولی ازآن معنی روشن نیست.
۸- ن ۱۰ = وصفش ؛ ن ۱، ۴، ۵ (ترمیم)، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = وصفت ؛ ن ۵، ۸، ۱۷ = وصف
۹- ن ۱۰ = زبانت ؛ ن ۱، ۵، ۹، ۱۷، ۳۵، ۳۶، ریاض = زبانش
۱۰- ن ۱ = بسکه هردم چون صبا آشفتهٔ گیسوی تست ؛ ن ۵، ۳۵ = بسکه مردم چون صبا آشفتهٔ گیسوی تست ؛ ن ۱۷ = بسکه هر ساعت پریشان‌تر ز جعد موی تست ؛ ن ۲، ۴، ۸، ۹، ۱۰، ۲۹، ۳۶، ریاض = بسکه مردم را حواس آشفته از گیسوی تست
۱۱- ن ۱۰ = ای سینه بس کن ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۲۹ = ای سینه حبس ؛ ن ۹، ۱۷، ۳۵ = ای سینه حبس ؛ ن ۳۶ = ای سینه جنس
۱۲- ن ۱۰ = مشت خاک ؛ ن ۴ = مشت درد ؛ ن ۲، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = مشت دود
۱۳- ن ۱۰ = رحمت ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = راحت
۱۴- ن ۲۹ = چشم نثار ؛ ن ۱، ۲ = چینم ثمار ؛ ن ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = چینم نثار

نبض دلم گرفتی و رنگ رخت شکست دانستی[1] ای مسیح که چونم، فسون بسست
بسیار خون مخور که درانصاف اهل ذوق کونین را حلاوت یک مشت خون بسست
عرفی بریز[2] می بلب العطش زنان مارا گلوی تشنه و جام نگون بسست

(۱۳۱)

دورم از کوی[3] تو، جا در زیر خاکم بهتراست
زندگی تلخست با حرمان، هلاکم بهتراست
خستهٔ عشقم سرود من ندارد لذّتی
از سرود عیش آه دردناکم بهتر است
من که مجروح خمارم مرهم راحت چه سود
جای مرهم، بر جراحت برگ تاکم بهتراست
گرنه گشتی،[4] در[5] فراقم سوختی، منّت منه
من که در دوزخ بزندانم، هلاکم بهتراست
ره بامّیدم مده عرفی که بیباکم بسی
من صلاح خویش دانم ترس[6] و باکم بهتراست

(۱۳۲)

[7] بختی که مرا لب بلب جام رسد، نیست آغاز خماری که به انجام رسد، نیست
دلها همه دانسته بدام تو در آیند مرغی که سراسیمه درین دام رسد، نیست
فریاد که با شمع و چراغ حرم و دیر آن شعله که داغش بمن خام رسد، نیست

۱- ن ۳۶ = دانستم ؛ دیگر همه نسخ = دانستی
۲- ن ۱۷ = مریز ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۳۵، ۳۶ = بریز
۳- ن ۸، ۳۵ = روی ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷، ۳۶ = کوی
۴- ن ۵، ۹، ۳۵ = بکشتی ؛ ن ۱، ۸، ۱۰، ۱۷ = نه کشتی
۵- ن ۱۰ = در ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۳۵ = از
۶- ن ۴، ۱۰، ۳۵، ۳۶ = ترس و باکم ؛ ن ۱۷ = ترک و تاکم ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۹، = ترسناکم
۷- این غزل فقط در نسخهٔ هشتم و هفدهم یافته شد امّا مطلع و شعر چهارم در نسخهٔ هشتم هم نیستند.

مـا نشأهٔ مـقصود چـه دانـیم کـه ایـن مـی　　آن مایه که از خم بلب جـام رسـد، نـیست
...............در دیـــــدهٔ مــــن نـــور　　چندانکه نگاهم بلب بام رسـد، نـیست[1]
عـمریست کـه از دیـر بـرون آمـده عـرفی　　تـوفیق کـه در کـعبهٔ اسـلام رسـد، نـیست

(۱۳۳)

هوش[2] اگر ناخن[3] زند بر دل، شراب‌نـاب‌هست
ور سبو از می تهی گـردد، خـمار و خـواب هست
ای‌که‌گویی‌باعث غم جوی[4] و غمگین روی‌بـاش
غم ز بیباکـی[5] نـدارم ورنـه خـود اسـباب هست
از خـــیالت هـــر شـــبم بـــام ودر دل روشـــنست
مـــاه، گـــو، طـــالع مشـــو، درکـــوی‌مامهتاب‌هست
گـــر نـــمی ارزم بـــوصلت زار زو مـــنعم مکـــن
در دل عـــاشق هـــزاران مـــطلب[6] نـــایاب‌هست
ابـــله آن بـــیدرد کـــه انـــدیشد کـــه اهـــل عشـــق را
عافیت در[7] مردن و آسودگی در[8] خواب هست
مـــنّت ده قـــطره آب ای‌دیـــده بـــرمن تـــا بکـــی
در ســـفال هـــر سگِ کـــوجرعه‌ای‌زیـــن‌آب‌هست

۱- این فقط در نسخهٔ ۱۷ یافته شد بطوری که نوشته شده است
۲- ن ۹ = نوش ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵، ۲۹ = هوش
۳- ن ۲، ۸ = بر دل زند ناخن ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۶، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = ناخن زند بر دل ، ن ۹ = ناخن زند در دل
۴- ن ۱۰ = باعث غم باش و غمگین رو مباش ؛ ن ۸، ۲۹، ۳۶ = باعث غم جوی و غمگین رو مباش ؛ ن ۱، ۴، ۹، ۳۵ = باعث غم جوی و غمگین رو مباش ؛ ن ۲، ۵، ۱۷ = باعث غم جوی، غمگین روی باش
۵- ن ۹ = بیتابی ؛ دیگر خمهٔ نسخ مثل ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶، ۳۷ = بیباکی
۶- ن ۱۷ = مصلحت ؛ دیگر همهٔ نسخ و ریاض = مطلب
۷- ن ۸، ۲۹ = در ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۶، ۷، ۹، ۱۰، ۳۵، ۳۶ و خلاصه = با
۸- ن ۴، ۶، ۹، ۳۶ = یا ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۱۷، ۲۹، ۳۵ و خلاصه و غیره = در

دل تهی‌کن عرفی،این غم رابه‌دل نتوان گذاشت[۱]
دوستان را[۲] گر نباشد، دشمنانرا تاب هست

(۱۳۴)

منم که طاعت بت لازم سرشت منست
اگر به کعبه عبادت کنم، کنشت[۳] منست
اگر چه حسن عمل نیست اجر اینم‌هست[۴]
که چشم اهل مروّت به‌فعل زشت منست
روم به دوزخ و شکر بهشت میگویم
که این به نزد مکافات من بهشت منست
کنار کشت و لب جو به غم زیان دارد
میان دایرهٔ غم کنار کشت منست
بگیر آینه عرفی ببین سرانجامم
که هر چه صورت حال تو سرنوشت منست

(۱۳۵)

خاموشی من قفل نهانخانهٔ عشقست
افسانهٔ من نالهٔ[۵] مستانهٔ عشقست
دیوانه[۶] دل من که[۷] در او فتنه زند جوش
گنجیست که آرایش ویرانهٔ عشقست

۱- ن ۹ = نهفت ؛ ن ۵، ۸ = گذاشت ؛ ن ۳ = گداخت
۲- ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = گرنباشد دوستانرا ؛ ن ۹، ۲۹، مخزن، خلاصه، ریاض = دوستانرا گرنباشد
۳- ن ۵، ۱۰ = بهشت ؛ ن ۳، ۶، ۸، ۹ = کنشت
۴- ن ۳۶ (حاشیه) = بس ؛ دیگر نسخ = هست
۵- ن ۹ = ناله ؛ ن ۵، ۲۹، ۳۶ و غیره = گریه
۶- ریاض = ویرانه دیگرنسخ مثل ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = دیوانه
۷- ن ۹ = کم ؛ دیگر همهٔ نسخ = که

شوریده شد از ناخن عشق این دل صدچاک[۱]
این زلف پریشان شدهٔ شانهٔ عشقست
صد دشنه خورد عقل[۲] که خاری کشد از پا
اینها گل آنست که بیگانهٔ عشقست
از[۳] منطق[۴] و حکمت نگشاید در مقصود
اینها همه آلایش[۵] افسانهٔ عشقست
هر شمع که در انجمن دهر برافروخت
گر آتش طور است که[۶] پروانهٔ عشقست
عرفی دل افتاده‌ام از کعبه چه جویی
دیریست که او فرش صنمخانهٔ عشقست

(۱۳۶)

در محبّت درد اگر بیحد دوا بسیار هست
ریش اگر ناسور شد، الماس در بازار[۷] هست
گر زلطفم ناامید، امیدوارم از عتاب
گر ندارم سبحه بر[۸] کف بر[۹] میان زنّار هست
شستن لوح گنه دستور ابر رحمتست
ورنه سیل اشک عذر و آب استغفار هست

۱- ن ۹، ۳۵ = چاک ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۹، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۶ (حاشیه) = شاخ
۲- ن ۹ = عشق ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۱۰، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۳۵، ۳۶، خلاصه، ریاض = عقل
۳- ن ۲۹ = در ؛ ن ۵، ۹ = از
۴- ن ۵، ۹ = منطق حکمت ؛ ن ۲۹، ۳۶ = منطق و حکمت
۵- ن ۳۶ = آرایش ؛ ن ۵، ۹، ۲۹ = آرایش
۶- در مهم نسخ که (مفهوم روشن نیست)
۷- ن ۱، ۸ = هم درکار هست ؛ ن ۱،۲،۳،۴،۵،۶،۹،۱۷،۳۵، و غیره = در بازار هست ؛ ن ۲۹ = هم بسیار هست
۸- ن ۵، ۳۵ = در ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۸، ۱۷، ۳۶ = بر
۹- ن ۱، ۵، ۱۷ = در ؛ ن ۳، ۴، ۶، ۸، ۹، ۲۹، ۳۶ = بر

ای طبیب همّت احسانی، که در شهر[۱] امید
نیست درمانی و در هر گام صد بیمار هست

درس معنی را کهن اوراق کس در کار نیست
دیده بگشا کین رقم بر هر[۲] در و دیوار هست

معنی زنّار بستن گر مقیّد بودنست
در درون خرقهٔ روح‌الامین[۳] زنّار هست

نیست غم گر یاسمین و سنبلم در باغ نیست
تا بلذّت[۴] بشکنم در دیدهٔ[۵] دل خار هست

عرض جنت کم کن ای رضوان که در بستان[۶] عشق
میوهٔ تلخ و گل پژمرده‌ای در بار[۷] هست

گر دلم تنگ است و کامم[۸] تلخ عرفی باک نیست
دیدهٔ زهرآشنا و گریهٔ بسیار هست

(۱۳۷)

برو مسیح که فکر فراغ من غلط است
غلط مکن[۹] که علاج دماغ من غلط است[۱۰]

نشان پای من آوارگی بجست ونیافت
بدشت گم شدگیها سراغ من غلط است

۱- ن ۳۵ = سحر ؛ ن ۱، ۵، ۶، ۸، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۶ = شهر
۲- ن ۲۹ = در ؛ ن ۴، ۵، ۹، ۳۵، ۳۶ = بر
۳- ن ۱، ۵، ۶، ۱۷، ۳۵ = روح‌الامین ؛ ن ۲، ۴، ۸، ۹، ۲۹، ۳۶ = روح‌القدس
۴- ن ۳، ۶، ۱۰، ۱۱، ۳۶ = برغبت ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۵ = بلذّت
۵- ن ۹، ۱۱، ۱۷ = دیدهٔ ؛ ن ۵، ۱، ۲۹، ۳۵، ۳۶، و غیره = دیده و دل
۶- ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ = گلزار عشق ؛ ن ۱۰ = باغ بهشت ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۶، ۸، ۹، ۲۹، ۳۶ = بستان عشق
۷- ن ۸ = در کار ؛ ن ۳۵ = در هر بار ؛ ن ۳، ۴، ۲۹، ۳۶ = بر بار ؛ ن ۱، ۶، ۱۰، ۱۷ = در بار ؛ ن ۵، ۹ = در بازار
۸- ن ۳، ۴، ۶، ۸، ۹، ۲۹، ۳۶ = خونم ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۱۷، ۳۵ = کامم
۹- ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۱۷ = مبین ؛ ن ۴، ۸، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = مکن
۱۰- ن غزل ثنائی مشهدی هم درین زمین است

ز اســـتخوان هــما بــاغ و دشت مــعمور است
تـــرانـــهٔ گـــله‌آلود زاغ مـــن غـــلط است
نـــه عـــندلیب چـــمن‌زادم، از بـــهشت مگـــوی
ز گـــلخن آمـدم‌ام، گشت بـاغ مـن غـلط است
حـــلاوتی کـــه تـوان یـافتن بـخون[1] جگـر
شکســـتن هــوسش در دمـاغ مــن غـلط است
کـنون کـه لذّت المـاس[2] از نـمک رویـافت[3]
کــرشمه سـنجی مـرهم بـه داغ مـن غـلط است
[4] اگــر بــه کــعبه دهــندم نشـان، بـه بتکده رو
کــه واژگــون شــده نــعلم سراغ مـن غـلط است
مـــتاز بـــر اثـــر نـــور وعـــظ مـــن عـــرفی
کــه شــبروی[5] بـه فـروغ چـراغ مـن غـلط است

(۱۳۸)

تا چشم عشـوه‌ساز تـو مـهمان فتنه است — شـیرین تـبسّمت نـمک خـوان فـتنه است
یارب چه فتنه‌ای کـه بـه عـهد تـو روزگـار — در گـوشه‌ای نشسـته و حـیران فتنه است
نـاز آفت و کـرشمه بـلا، عشـوه دلفـریب — یاران حذر کـنید کـه طـوفان[6] فـتنه است
از فتنهٔ غـمش بـه کـه نـالیم؟ چـون مـدام — دیـــوان شـــاه‌حسن درایـوان فـتنه است
گـل گـل فـتاده پـرتو رویت در انـجمن — این بزم عـیش نـیست، گـلستان فتنه است
اسـباب دلبـری هـمه چشـمش بـفتنه داد — در عــهد حسـن او کـه بسـامان فـتنه است

۱- ن ۹ = ز ؛ دیگر همهٔ نسخ به
۲- ن ۴، ۸، ۹، ۲۹ = الماسم ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = الماس
۳- ن ۲، ۱۱ = رو تافت ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۱۰، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = رو یافت ؛ ن ۹ = ره یافت ؛ ن ۱۷ = در یافت
۴- این شعر فقط در نسخهٔ دهم هست. در دیوان ثنائی مشهدی هم کمی تغیر وجود دارد (کذا)
مـــرا بـــه بـــتکده گـــرهم بکـعبه بـــری — که واژگون زده نعلم سراغ من غلط است
گمان غالب هست که این شعر عرفی نیست.
۵- ن ۱۷، ۳۵ = پیروی ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۶، ۹، ۲۹، ۳۶ = شبروی
۶- ن ۱۷، ۳۵ = دوران ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۹، ۲۹، ۳۶، و غیره = طوفان

چـون راز فـتنه فـاش نگـردد کـه چشـم او ‌‌‌‌ در خواب هم سرش بسر[۱] ران فـتنه است
عرفی چگونه حفظ دل خـود کـند کـه بـاز ‌‌‌‌ چشـم کـرشمه‌ساز تـو درآن[۲] فـتنه است

(۱۳۹)

از شوق تـو ایـن نـاله گـرانـمایه مـتاعست ‌‌‌‌ کین شـعلهٔ دل نـام دگـرمست سـماع است
در معرکهٔ عشق زبون شو کـه دریـن رزم[۳] ‌‌‌‌ هرکس که بصدرنگ شهید است شجاع است
زین باغ مجو بهره که هر میوه کـه‌چینند[۴] ‌‌‌‌ بـی‌آبی ایـام مکـید است و فـقاع است
سـیماب بـود قـفلِ درِ گـوشِ تـو، ورنـه ‌‌‌‌ صد نغمهٔ[۵] مسـتانه طـلبگار سـماع است
گـوش شـنوا جـوی کـه در بـزم تأمّـل[۶] ‌‌‌‌ بر بستن لب موجب صد گونه صداع است
تـا عشـق بـبازار دلم شـعله فـروشد ‌‌‌‌ بـر چیده دکـان دوزخ و دلّال مـتاع است
عـرفی یکـی از جیب بـر آور سـر مستی ‌‌‌‌ این محمل عمرست‌که بر[۷]دوش‌وداع است

(۱۴۰)

کوی عشقست این که در هر گام صد عاقل گمست
تـا قـیامت جـان فـرامـوشست ایـنجا، دل گـمست
وه چه راهست اینکه در صد سـال یک‌مـنزل‌نیافت
آنکه[۸] در هر نیم گامش طـی صـد مـنزل گـمست
تـلخی جـان‌دادنـم بـنگر کـه تـا[۹] روز جـزا
نـنگ[۱۰] قـتلم در هـجوم لذّت قـاتل گـمست

۱- ن ۱، ۵ = به سر ران ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۶، ۸، ۹، ۱۱، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = بگریبان
۲- ن ۳۶ (حاشیه) = دیوان ؛ دیگر همه نسخ = درآن
۳- ن ۴، ۲۹ = بزم ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۶، ۹، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = رزم
۴- ن ۶ = چینی ؛ ن ۸ = چیدند ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۱۷، ۲۹، ۳۵ = چینند ؛ ن ۵ = چیند ؛ ن ۳۶ = بینند
۵- ن ۹ = نعره ؛ ن ۱، ۵، ۹ (حاشیه) و غیره = نغمه
۶- ن ۱، ۵، ۲۹، ۳۶ و غیره = تامّل ؛ ن ۹ = تکلّم
۷- ن ۲۹ = در ؛ ن ۴، ۹، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = بر
۸- ن ۲، ۱۷ = ای‌که ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۶، ۹، ۲۹، ۳۵ = آن که
۹- ن ۳، ۴، ۶، ۹، ۱۰ = تا ؛ ن ۱، ۲، ۸، ۱۷، ۳۵ = در
۱۰- ن ۲ = پیک ؛ ن ۱۱ = تنگ ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۶، ۸: ۱۷، ۲۹، ۳۵ = ننگ

یار در دل هست اگر دل[1] نیست با من گو مباش
کعبه در محمل بود، غم نیست گر محمل گمست
[2] بحر عشقست این، دلا اندیشهٔ ساحل مکن
موج این بحر نهایت سوز را ساحل گمست
اینکه میگویند[3] درها میگشاید دست بخت[4]
تا در دل می‌شنو[5] امّا کلید دل گمست
در هجوم چاره‌اندیشی[6] نه عرفی گشته گم
عقل رهبر هم درین اندیشهٔ باطل گمست

(۱۴۱)

گلزار حسن تازه ز روی چو ماه اوست
گلدستهٔ فریب بدست نگاه اوست
مائیم وکشت[7] باغ محبّت که سربسر
زهراب داده نیش ملامت گیاه اوست
مرغان قدس گرد سرش جوش میزنند
این شاخ طوبیست نه طرف کلاه اوست
آن رهروی که شاد بترک تعلّق است
بت سنگ راه و بت‌شکنی سدّ راه[8] اوست

۱- ن ۶، ۸ = آن ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۵ = دل
۲- این شعر فقط در نسخ ۱، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد
۳- ن ۲۹ = میگویید ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۸، ۹، ۱۷، ۳۵ = میگویند
۴- ن ۹ = غیب ؛ ۱، ۴، ۶، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵
۵- ن ۶ = می‌شوم ؛ ن ۲، ۴، ۸، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۵، مجمع‌النایس = می‌شنو
۶- ن ۱۷ = اندیشی ز عرفی ؛ ن ۹، ۳۵ = اندیشی عرفی ؛ ن ۱، ۴، ۸ = اندیشی نه عرفی
۷- ن ۱، ۹ = مثیم کشت باغ ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۸ = مثیم و کشت باغ
۸- ن ۱۰ = سدّ راه ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵، خلاصه = سنگ راه

یــــوسف کـــه هست پــیرهن عــصمتش درست
آنــجا کــه حــجله‌گـاه[۱] زلیـخاست چـاه اوست
عـــیشی زیـــاده هست[۲] ز عــیش بــهشت لیک
آن عـــــافیت نـــصیب شـــهید نگـــاه اوست
در ســـینه بـــی اجــازت او بــیش ازیــن مــباش
ای جان ادب خوشست که[۳] این جلوه گاه اوست
گــفتم کـرشمه‌ات[۴] دل عــرفی بـخون کشــید
گــفت از کـرشمه پــرس کـه گـوید گـناه اوست

(۱۴۲)

[۵] صد چشمهٔ زهر از لب داغ دل‌ماریخت — غـم روغـن تـلخی بـچراغ دل مـا ریـخت
ساقی چـو مـی عشـق تـو مـی‌کرد بسـاغر — هــر صـاف کـه آمـد بـایاغ دل مـا ریـخت
هـــرگرد مـــلالی[۶] کـــه بــرفتند ز دلهـــا — عشقت همه بـر روی فـراغ دل مـا ریـخت
فـــریاد کـــه هـــر دل کـــه بـــدیوار غـــم او — بر کوفت سری، خون ز دماغ دل ماریخت[۷]
آبی کـه بـنوشید خـضر وه[۸] کـه ز مـژگان — در بـــادیهٔ غـــم بســراغ دل مـــا ریـــخت
آن گـــریه کـه بـرگشت بـدل از ره[۹] دیـده — صـــد دانـــهٔ المـــاس بـــداغ دل مـــا ریـــخت
عرفی جگـر افشـان نـبود نـالهٔ هـرکس[۱۰] — ایـــن بـــرگ ز گـلدستهٔ بـاغ دل مـا ریـخت

۱- ن ۱، ۱۰، ۱۱ = جلوه‌گاه ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۶، ۸، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۵، خلاصه = حجله‌گاه
۲- ن ۶، ۱۷ = نیست ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۸، ۹، ۲۹، ۳۵، خلاصه = هست
۳- ن ۱۰، ۱۱ = که ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۸، ۹، مخزن، خلاصه، ریاض، ۲۹، ۳۵ = نه
۴- ن ۹، ۳۵ = کرشمهٔ ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۱۶، ۱۷، ۲۹ = کرشمه‌ات
۵- غزل شفائی هم درین زمین ولی به اختلاف قافیه با مطلع زیر باید دید:
در بوتهٔ غم عشق چوآب و گـل مـاریخت — برداشت کف خونی و رنگ دل ما ریـخت
۶- ن ۴ = ملامت ؛ ن ۱، ۲۹، ۳۵ = بلای ؛ ن ۶ = لباسی ؛ ن ۴، ۱۰، ۱۱، ۱۷ = ملالی
۷- بیدل می‌گوید:
هر که پا کج میگذارد خون دل ما میخوریم — شـیشهٔ نـاموس عـالم در بـغل داریـم مـا
۸- ن ۱ = ز دل ؛ ن ۳، ۴، ۶، ۸، ۹، ۱۷، ۳۵، و غیره = بدل
۹- ن ۱، ۲، ۳، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = ره ؛ ن ۴، ۹، ۳۵ = در
۱۰- ن ۱۷ = کس ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۲۹ و غیره = دل

(۱۴۳)

تـــدبیر[۱] پـــریشانیم انـــدازهٔ کس نـــیست
اجـــزای مـــرا مـــنّت[۲] شـیرازهٔ کس نـیست

لیلی[۳] طلبی؟ چشم[۴] و قدم شو که درین دشت
غـــمّاز جـرس هـمره[۵] جـمّازهٔ کس نـیست

مـــا شـــیونیان نـــغمه نـــدانـیم، کـه مـارا
گـوشیست کـه بـر شعبهٔ[۶] آوازهٔ کس نـیست

مـــاییم و کـــهن بـرگ و بـر بـاغچهٔ عشـق
چشـــم دل[۷] مـا بـر ثـمر تـازهٔ کس نـیست

هـر جـامه کـه بـیماری دل رنگ[۸] رز اوست
بـر دوش مـن افگـن کـه بـاندازهٔ کس نـیست

عـرفی مـرو[۹] از مـیکده در صـومعه، کـانجا
[۱۰]کس را غم مـخموری و خـمیازهٔ کس نـیست

(۱۴۴)

نـــاله‌ام پـــرورش آمـــوز نـــهال[۱۱] اثـر است
در بـــهارت بـــنمایم کـــه سـرا پـا ثـمر است

۱- ن ۱، ۱۲، ۲۹، ۳۵ = تدبیر ؛ ن ۹، ۱۳، ۱۶ = درمان ؛ ن ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۹(اضافات)، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = اصلاح

۲- ن ۹(اضافات) = نسبت ؛ ۱، ۶، ۳۵ = حاجت ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۸، ۹، ۲۹، ۳۶، و غیره = منّت

۳- ن ۱۷ = لیلی ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۸، ۹، ۹(اضافات)، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = سلمی

۴- ن ۹(اضافات) = چشم قدم ؛ دیگر نسخ مثل ۴، ۱۷، ۳۵، ۳۶ و غیره = چشم و قدم

۵- ن ۱ = برسر ؛ دیگر نسخ بشمول ۲، ۳، ۴، ۶، ۷، ۸، ۲۹، ۳۶ و غیره = همره

۶- ن ۹(اضافات) = نغمه ؛ ن ۱، ۴، ۸، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۶ و غیره = شعبه

۷- ن ۹(اضافات)، ۱۱ = چشم‌دل ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۷، ۸، ۱۰، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = چشم و دل ما

۸- ن ۶ = برگ و بر اوست ؛ ۹ = رنگ بر اوست ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶، و غیره = رنگ رز اوست

۹- ن ۶ = عرفی مرو از صومعه در مدرسه ؛ ن ۱۰ = عرفی مرو از صومعه در میکده ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۷، ۸، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶، و غیره = عرفی مرو از میکده در صومعه

۱۰- در نسخهٔ ۳۶ قبل از این شعر مصرع ثانی زیر هم یافته شد: زانسوی طلب راندم و آوازهٔ کس نیست

۱۱- ن ۳۶ = نهالی

نــــاله در ســـــینهٔ مـــــن یکـــنفس آرامش نــیست
در دلش[۱] نـــیز اثــر کــرده چــه کــامل اثــر است
رهـــــرو بـــادیهٔ عشـــق تـــرا در هـــر گـــام
نـــیستی پـــیشرو و عـــمر ابـــد بـــر اثــر است
شـــرم دار ای نـــمک، ایــن زخــم فــریبی بگــذار
کـــه دل زخـــم[۲] مـــن انـــباشتهٔ نــیشتر است
گـــرد بـــازارچــــهٔ عشـــق بگــردم[۳] کــه در او
عــافیت ســینه[۴] فــروشست و بــلا دشــنه گراست
عشــق را ســینهٔ تــنگ[۵] و دل گــرمست[۶] ضرور
حسن نقشیست[۷] که هر لوحی[۸] ازان بــهره‌ور است
[۹] دلق گـــلدوز خــرد صــوفی کــج مــانده کــلاه
هـــدهد بـــاغچهٔ صـــومعه طـــاووس پــر است
دامـــــن بـــرهمن آلوده بـــرآمـــد، هشـــتم
دست در دامـــن صـــوفی زدم آن نــیز تــر است[۱۰]
ای مـــغنّی ز مـــی و مـــغبچه دســـتان مــیزن
کـــه جــز ایــن قــول گــلوسوز هــمه دردسر است

۱- ن ۶ = در دلش نیز ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۸، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = در دل خویش
۲- ن ۸ = دل زخم ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۸، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = دل و چشم
۳- ن عرفات = نگردم ؛ نسخ چون ۱، ۲، ۳، ۴، ۶، ۷، ۹، ۱۰، ۱۷، ۳۵، ۳۶، و غیره = بگردم
۴- ن ۹، عرفات = عافیت شیشه فروشست و بلا شیشه‌گراست ؛ ن ۶ = عافیت دشنه فروش است و بلا دشنه‌گراست ؛ ن ۱ = عافیت سینه فروش است و بلا عشوه‌گراست ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۸، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = عافیت سینه فروش است و بلا دشنه‌گراست
۵- ن ۱، ۲، ۹، ۲۹ = گرم ؛ ن ۳، ۴، ۶، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = تنگ
۶- ن ۱، ۲، ۲۹ = تنگ ؛ ن ۳، ۴، ۸، ۹، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = گرم
۷- ن ۳۶ = تعبیست ؛ ن ۹ و دیگر همه نسخ = نقشیست
۸- ن ۱۷ = که هر لوح ازان ؛ ن ۶ = که موج رخ ازان ؛ ن ۱، ۴، ۸، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = که هر لوحی ازان
۹- این شعر و شعر ۱۰ تنها در نسخهٔ ۱۷ یافته شدند.
۱۰- این اشعار فقط در نسخ ۸، ۱۷، ۳۵(در ذیل اشعار متفرق) یافته می‌شود.

زایـــر دیـــر کـــجا، زاهـــد و اصـــحاب حـرم
عـــیب بـازیچهٔ مـا سـعی شـما راهـبر[۱] است
عـــرفی[۲] از نـــغمه چکـاند نـفسم آب حـیات
عـــندلیب چـــمن قـــدس ازان نـــغمه بـر است

(۱۴۵)

منم که از غم محرومیم جدایی نیست ... میانهٔ من و امید آشنایی نیست
هزار جان گرامی فدای دل بادا ... که با وجود فنا از غمش رهایی نیست
غبار تنگدلی[۳] بر جهان نشسته چنان ... که هیچ گوشه‌ای از بهر دلگشایی نیست
من و بهشت محبّت که آب کوثر او[۴] ... بغیر خون دل و زهر بینوایی نیست
ازان بدرد دگر هر زمان گرفتارم ... که شیوه‌های ترا باهم آشنایی نیست
بیا که حسن به‌طور[۵] دلست شعله‌فروز[۶] ... مرو بوادی ایمن که روشنایی نیست
سؤال نیک و بد از ما نمیکنند به حشر ... گناه اهل محبّت بجز رهایی نیست
زعشق حالت عرفی سؤال کردم، گفت ... هنر بسیست کسی را که بیوفایی[۷] نیست

(۱۴۶)

هـــیچگه نـــالهٔ مـــن گـوش‌زد آن مـه نـیست
ویـــن کـــمندیست کـه از بـام فـلک کـوته نـیست

۱- مفهوم این بیت روشن نیست. اگر بجای "راهبر" "را هنر" بخوانیم قدری واضح می‌شود.
۲- ن ۸ = عرفی از نغمه چکاند ؛ ن ۱، ۱۷، ۳۵ = عرفی نغمه چکانم
۳- ن ۱، ۵ = چنان ز درد دلم کائنات لبریز است ؛ ن ۹ = چنان ز دود دلم کائنات لبریز است ؛ ن ۲، ۳، ۶، ۸، ۳۶ = غبار تنگدلی بر جهان نشسته چنان
۴- ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۶، ۱۷، ۳۶ = او ؛ ن ۳۵ = آن
۵- ن ۱۷ = بطور است ؛ ن ۹ = ز طور دلست ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵، ۳۶ = بطور دلست
۶- ن ۱، ۵ = جلوه فروز ؛ ن ۴، ۸، ۹، ۳۶ = شعله فروز
۷- ن ۳۶ = بیعنایی ؛ دیگر نسخ بشمول ن ۵ = بیوفایی

آنچنان مست جمالست[۱] که شب تا به سحر
میکشد جام و زکیفیت می آگه نیست
پر حذر باش که در چه نفتد یوسف دل
کین زمان اهل مدد راگذری بر چه[۲] نیست
هردم از انجمنی میشنود بوی تو دل
هر نفس گر به دری روی نهد، گمره نیست
سعی ما[۳] بی اثر از طبع وفا دشمن تست
گر تو دامن نکشی[۴] دست کسی کوته نیست
پیش عرفی مده از دست عنان کاین شیّاد
خویش را بُلْه نموده[۵]ست ولی ابله نیست؟

(۱۴۷)

دل به صد ره میرود امّا مراد دل یکیست
راه اگر بسیار باشد، باش گو منزل یکیست
شوق دیدارست کز[۶] هر دل بکامی لب گشاد
عالمی در گفتگو و خواهش سایل[۷] یکیست
گر تعلّق نیست اسباب جهان مردود ماست[۸]
صد هزاران پرده پیش دیده و حایل یکیست
عالمی در جلوه و عاشق نبیند خیر دوست
گر ز مجنون پرسی اندر کاروان محمل یکیست

۱- ن ۶، ۸ = حجاب ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۷، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶، ریاض = جمال
۲- ن ۹ = به ؛ ن ۱۷، ۳۵ = در ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۶، ۸، ۳۶ و غیره = بر
۳- ن ۲، ۹، ۲۹، ۳۶ = من ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۶، ۱۱، ۱۷، ۳۵، ریاض = ما
۴- ن ۲،۲۹=دامی‌نکشی ؛ ن ۳۵=دامن‌بکشی ؛ ن ۱،۴،۱۰،۳۶،ریاض=دامن‌نکشی ؛ ن ۵،۸،۹،۱۱،۱۷=دامن‌بکشی
۵- ن ۵، ۹، ۳۵، ۳۶ = نمودست ؛ دیگر چند نسخ و خزانهٔ عامری = نموده است
۶- ن ۱۷ = کو هر دل بذوقی ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۲۹، ۳۶ = کز هر دل بکامی
۷- ن ۱، ۳، ۵، ۸، ۱۱، ۲۹ = گفتگوی خواهش و سایل ؛ ن ۲، ۴، ۶، ۹، ۱۰ = گفتگو و خواهش سایل
۸- ن ۶، ۹ = ماست ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = نیست

دوست[۱] و دشمن را[۲] بخون غلطان‌کنم‌عرفی‌ولی
دوست دارم دشمنی کو را زبان[۳] و دل یکیست[۴]

(۱۴۸)

حـــیرت مــــلازم گــل رخســـارهٔ کســیست[۵]
دیـــــوانگـــــی نـــتیجهٔ نـــظارهٔ کســـیست
از[۶] جام کینه‌ام چو رود مست و خوی[۷] چکان
مــــیبارد از رخش کـــه ســـتمکارهٔ کسیست
غمخواره[۸] نیست هر که بود غمگسار خویش[۹]
بـــیچاره آنکـــه مـــنتظر چـــارهٔ کســـیست
فـــارغ ز خـــیرگی[۱۰] نگـــرد روی آفـــتاب
ایـــن دیـــده آزمـــودهٔ نـــظارهٔ کســـیست
از خاک کشتگان[۱۱] تـو هـر گـل کـه مـیدمد[۱۲]
مـــعلوم مـــی‌شود کـــه دل پـــارهٔ کسـیست

۱- ن ۶ = دوست و دشمن ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۸، ۹، ۳۶ و غیره = دوست‌دشمن
۲- ن ۱۰ = راکنم غلطان بخون ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۶، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ و غیره = را بخون غلطان کنم
۳- ن ۳ = زبان با دل ؛ ن ۵، ۳۶ و غیره همه نسخ دیگر = زبان و دل
۴- حکیم شفائی هم درین زمین غزلی سروده باین مطلع:
سینه را از قطره‌های خون دل بسمل یکیست　　صد گره در کار دارم کز ازینها دل یکیست
۵- ن ۶ = یکیست ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = کسیست
۶- ن ۱، ۵ = ازکام کینه ؛ ن ۳، ۶ = از خوی کینه ؛ ن ۳، ۴، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶، ریاض = از جام کینه
۷- ن ۳، ۴، ۵، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۶، ریاض = خوی چکان ؛ ن ۱، ۲، ۸، ۹، ۱۱ = خون چکان ؛ ن ۳۵ = خوی فشان
۸- ن ۲، ۵ = غمخواره ؛ ن ۳۶ و دیگر نسخ = غمخوار
۹- ن ۹ = غمگسار خویش ؛ ن ۴، ۱۰ = غمگسار دوست ؛ ن ۲ = غمگسار جوست ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۶، ۷، ۸، ۱۱، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = غمگسار جوی
۱۰- ن ۲ = تیرگی ؛ ن ۵، ۳۶ و دیگر همهٔ نسخ = خیرگی
۱۱- ن ۱۷ = تشنگان ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و ریاض = کشتگان
۱۲- ریاض = می‌دمید ؛ دیگر همهٔ نسخ می‌دمد

عـــرفی در آب و آتش اگـــر مـیرود، رواست
بـــــازش مـــیاورید کـــه آوارهٔ کســـیست

(۱۴۹)

دریـا فـراخ و کشتی مـا بـی معلم است / وین[۱] درد ازین زیاده که پایان موسم است
آنـــانکه لاف مـــرتبهٔ قـرب مـیزنند[۲] / پهلو تهی کنند[۳] ز امکان که مـلزم[۴]است
گر صد دلیل نـقل[۵] ز فـیض خـردکنند[۶] / ما دشمنیم[۷] با خرد اندیشه حـاکـم است
هـر نکتهای کـه هست بوجهی توان شـناخت / تـاوان جـهل بـیخردان بـر مـعلّم است
مـا خـود ز کبر تکیه بـهمّت زدیـم لیک / درویش را مـعامله بـا جـود مـنعم است
هر چند شـرم دوست خـلافش قـبول کـرد / معلوم شد ز کوشش عرفی که مـجرم است

(۱۵۰)

آتشـــــین لالهٔ دل[۸] صـــد ورقست / هــر ورق مـــایدهٔ صـــد طـبق است
عشـــق مـــیگویم[۹] و مـــیگریم زار / طـــفل نـــادانـــم و اوّل ســبق است
حـــرف مـــقصود نـــمیریزد زود[۱۰] / خـــامهٔ طـــالع مــــا تــنگ شــق است
عشـــق مـــیبازم و مشکـــل کـــه مـرا / مـــوبمو صـدق مـن عشـقست (کـذا)[۱۱]

۱- ن ۹، ۲۹ = این ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = وین
۲- ن ۲۹، ۳۶ = می‌زنید ؛ ن ۵، ۹، ۲۹ و غیره همه نسخ = می‌زنند
۳- ن ۲۹، ۳۶ = کنید ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۱۶، ۱۷، ۳۵ و غیره = کنند
۴- ن ۸، ۱۷ = مکرم ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۹، ۱۰، ۱۱، ۲۹، ۳۶ = ملزم
۵- ن ۳۵ = نقص ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷، ۳۶ = نقل
۶- ن ۲، ۴، ۶، ۱۰ = کنند ؛ ن ۱، ۵، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = کند
۷- ن ۵ = دشمنیم و یا خرد ؛ ن ۹، ۲۹ = دشمنیم با خرد
۸- ن ۲، ۲۸ = گل ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = دل
۹- ن ۱، ۱۰، ۱۷، ۲۸، ۳۵، عرفات، منتخب‌التواریخ، طبقات‌اکبری، آتشکده، یدبیضا = گویم ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۶، ۳۶، ریاض = خوانم
۱۰- ن ۸، ۹ = ازو ؛ دیگر همهٔ نسخ مثل ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۱۰، ۱۶، ۱۷، ۳۵، ۳۶، بهارعجم = زود
۱۱- این بیت فقط در نسخهٔ ۱۷ یافته شد. مصرعه ثانی ناموزون است

گـــل غـــم[۱] ز آتش تـــن[۲] مـیجوشد　　شـــیشهٔ دل ز غـــمش پـر عـرق است
از[۳] کـــتابی کـــه مـــنش خـــاتمه‌ام　　لوح مـــــحفوظ نـــخستین ورق است
عـرفی ار[۴] عـیب تـو گـفتند[۵] مرنج　　هـرچـه در حـق تـو گـویند، حـق است

(۱۵۱)

گر نخل وفـا بـر نـدهد چشـم تـری هست　　تـا ریشـه در آبست امـید ثـمری هست
هـر چـند رسـد آیت یـاس از در و دیـوار　　بر بـام و در دوست پـریشان نـظری هست
هرگز نـزدم دست بـه کـیشی ز سـر صـدق　　از بسـتن زنّـار مـغانم خـطری[۶] هست
مـنکر نشـوی گـر بـغلط دم زنـم از عشـق　　این نشأه مرا گـر نـبود[۷]، بـا دگـری هست
آن دل کـه پـریشان شـود از نـالهٔ بـلبل　　در دامنش آویز که با وی[۸]خبری[۹]هست
هرگز قـدمی[۱۰] غـم ز دلم دور نـبودست　　شادیست که او را سر و برگ سـفری هست
[۱۱] چندین به پریشانی آن طره چـه نـازی　　در زلف تو از زلف تو آشـفته سـری هست
تـا گـفت خـموشی بـتو راز دل عـرفی　　دانست که در[۱۲] نـاصیه غـمّازتری هست

(۱۵۲)

نه[۱۳] گفتن و نشـنودن زبـان‌وگوش‌منست　　هزار نغمه‌گره[۱۴] بر[۱۵] لب خموش‌منست

۱- ن ۲۸، ۳۶ = من ؛ ن ۵، ۹، ۲۹ و غیره = غم
۲- ن ۱۰ = تن ؛ ن ۸، ۲۹ = ما ؛ ن ۴، ۲۸ = غم ؛ ن ۶، ۱۷، ۳۵ = من ؛ ن ۱، ۵ = دل
۳- ن ۱۰ = آن ؛ ن ۶ = هر ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = از
۴- ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۲۹، ۳۵، ۳۶، ریاض = ار ؛ ن ۱۶، ۲۸ = از
۵- ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۲۸، ۲۹ = گفتیم ؛ ن ۱۶، ریاض = گوییم ؛ ن ۶، ۹ = گفتند
۶- ن ۸ = خبری ؛ ن ۱، ۵، ۹، ۱۰، ۳۶ و غیره = خطری
۷- ن ۶ = این نشأه اگر نیست مرا ؛ دیگر نسخ مثل ۱، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۶ و غیره = این نشأه مرا گر نبود
۸- ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۱۱، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶، خلاصه، هفت‌اقلیم، آتشکـده = بـاوی ؛ ن ۱۰ = او را ؛ ن ۶، عـرفات، مجمع‌النفایس = با او
۹- ن ۳۵ = اثری ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۲۹ و غیره = خبری
۱۰- ن ۶ = قدر ؛ ن ۹ = قدری ؛ ن ۲۹، ۳۶ = قدم ؛ ن ۱،۲،۳،۴،۵،۷،۸،۱۰،۱۵،۱۶،۱۷،۲۲،۲۹،۳۵،۳۶ = قدمی
۱۱- این بیت فقط در نسخهٔ نهم یافته شد و با سبک عرفی مطابقت ندارد.
۱۲- ن ۹ = در ؛ دیگر همهٔ نسخ = از
۱۳- ن ۱، ۵ = بیار باده که وقت سماع جوش منست ؛ دیگر همهٔ نسخ چون ۲، ۳، ۴، ۶، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۶ = نگفتن و نشنودن زبان و گوش منست
۱۴- ن ۲، ۸، ۲۹ = نکته ؛ ن ۴، ۵، ۹، ۱۰، ۱۷، ۳۵، ۳۶، و غیره = نغمه
۱۵- ن ۳، ۹، ۱۰، ۱۷، ۳۶ = بر ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۱۱، ۱۲، ۲۹، ۳۵، خلاصه = در

میی(۱) که میرود امروز در گلوی دو کون | کمینه جرعهٔ ته شیشه‌های دوش منست
به محفلی که اسیران کشند خون جگر | سرود انجمن افغان(۲) نوش نوش منست
نوای صور که گویند مرده زنده کند | حکایتیست، وگر هست، هم خروش منست
(۳) ز سوز آتش دوزخ حکایتی میرفت | دلم به ناله در آمد که نیم(۴) جوش منست
دگر خمار نشستن نشان دلسردیست | بیار باده که وقت سماع و جوش منست
نهم جنازهٔ عرفی بدوش و می‌نازم(۵) | که ساق عرش محبّت‌بروی‌دوش‌منست(۶)

(۱۵۳)

نوشیم شربتی که شکرها دروگمست | داریم منزلی(۷) که سفرها دروگمست
صد روشنی‌ست در تتق(۸) تیره روزنم(۹) | فیروز شام من که سحرها دروگمست
درطبع‌صدکرشمه‌وتأثیر(۱۰)جلوه‌نیست(۱۱) | آن دلبری که سحر و هنرها دروگمست(۱۲)
(۱۳) وارسته کردعشقم(۱۴)ازآسیب‌هرفراغ | نازم به زخم دل که سپرها دروگمست

۱- ن ۹ = به می ؛ ن ۵، ۲۹ وغیره = میی
۲- ن ۱، ۹ = افروز ؛ باقی همه نسخ = افغان
۳- این شعر و شعر بعدی فقط در نسخهٔ هفدهم یافته شدند. شعر پنجم در نسخهٔ هفتم و سی‌پنجم هم است.
۴- ن ۸ = وقت ؛ ن ۱۷، ۳۵ = نیم
۵- ن ۶، ۹، ۳۵ = فخر کنم ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۷، ۱۰، ۱۷ و غیره = می‌نازم
۶- غزل حکیم شفائی با مطلع زیر هم درین زمین است:
منم که پایهٔ عرش سخن بدوش منست | منم که نغمهٔ روحانیان خروش منست
۷- ن ۱ = منزلی ؛ دیگر همه نسخ بشمول ۵، ۹، ۲۹، ۳۶ و غیره = عزلتی
۸- ن ۸ = افق ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۹، ۱۰، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = تتق
۹- ن ۳، ۴، ۵، ۲۹، ۳۵ = روزنم ؛ ن ۱، ۸، ۹، ۱۷، ۳۶، خلاصه = روزیم
۱۰- ن ۱۷ = تأثیر ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۹، ۱۰، ۲۹، ۳۵ = تحریک
۱۱- ن ۱، ۵، ۶، ۹، ۲۹، ۳۶ = نیست ؛ دیگر نسخ = هست
۱۲- ظاهراً اینطور مینماید که عرفی این بیت وبیت هشتم این غزل مستقلاً دو بیت جداگانه پرداخته است که به همین شکل در نسخهٔ هفدهم موجود است ولی احتمال دارد که شاعر بعد از نظر ثانی مصرع اوّل این بیت و مصرع دوّم آن بیت را با هم پیوند داده بشکل یک بیت واحد در آورده باشد که در همهٔ نسخه به همینگونه است
در طبع صد کرشمه و تاثیر تحریک جلوه نیست | این نخل خشک بین که ثمرها دروگمست
۱۳- این شعر فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد.
۱۴- ن ۱۷ = عشق ز آسیب ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = عشقم از آسیب

(۱) بـا مـیوه‌ای بـرآمـده(۲) کـوتاه دستیم — کـز دیـدهٔ بـهشت نـظرها دروگـمست
طالع ببین(۳) کـه بـر اثـر(۴) یـاس مـیرود — این(۵) نـالهٔ حـزین کـه اثـرها دروگـمست
خیز ای شمال بخت که زورق بـرون بـریم — زین موج فتنه‌خیز(۶) که سرها دروگمست
(۷) صد گـونه شـعله در دل آهـم‌نهفته‌است — این نخل خشک بین که ثمرها دروگمست
(۸) ای برهمن مناز بـه ایـن رشـتهٔ ضـعیف — زنّـار عشـق بـین کـه کـمرها دروگـمست
کی مرد ماست هـر کـه نـهدداغ‌بـرجگـر(۹) — داغـیست داغ مـا کـه جگـرها دروگـمست
عرفی به عیب دوستی‌ار شهره‌ای(۱۰) چه غم — عـیبست دوسـتی کـه هـنرها دروگـمست

(۱۵۴)

مـژدگانی کـه جـنون را بسـرم(۱۱) کـاری هست
درد را بـا دل سـودا زده بـازاری هست
قـفل المـاس بـیارید کـه زخـم دل مـا
سربسر گشـته دهـن بـر سـر(۱۲) گـفتاری هست
ایـنقدر سـنگ دلی نـیست گـمانم بکسـی
مگـر از راه تـو در پـای اجـل خـاری هست

۱- این بیت فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد.
۲- ن ۱، ۱۷ = برآمده ؛ ن ۵ = برآمد و ؛ ن ۸ = برآید
۳- ن ۱۰ = نگر ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = ببین
۴- ن ۲۹ = در اثر ؛ ن ۵، ۳۶ و غیره = براثر
۵- ن ۲۹ = از ؛ ن ۴، ۵، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = این
۶- ن ۸، ۹، ۳۵ = موج فتنه خیز ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۱۷، ۲۹، ۳۶ = موج خیز فتنه
۷- این بیت فقط در نسخهٔ هفدهم یافته شد.
۸- این شعر فقط در نسخ ۲، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد.
۹- ن ۲۹ = برگلی ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۹، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = جگر
۱۰- ن ۱۰ = ار شهره شد ؛ ن ۱، ۴ = از شهره‌ای ؛ ن ۵، ۶، ۸، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۵ = ار شهره‌ای
۱۱- ن ۳ = به دلم ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۶، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶، ریاض = بسرم
۱۲- ن ۱۰ = در پی ؛ ن ۵، ۹، ۲۹، ۳۶، خلاصه، نفایس، ریاض = برسر

ای مسیحا اثری با[۱] نفست نیست، ملاف
امتحانی بکن، اینک دل بیماری هست
ای دل ریش بخر لذّت صد زخم که باز
غمزه الماس فروش آمد[۲] و بازاری هست
محرم خلوت عاشق نه چراغست[۳] و نه شمع
آفتاب ار نرسد[۴]، سایهٔ دیواری هست
لنترانی نشود گر ادب‌آموز کلیم
ما چه دانیم که حرمانی[۵] و دیداری هست
دلم آن کافر عامیست که در گوشهٔ دیر
پیر گردید و ندانست که زنّاری هست
غمزه چون تیغ زند[۶]، لب مگشا[۷] ای عرفی
که به تحسین تو کیفیت زنهاری[۸] هست

(۱۵۵)

[۹] مرا که شیشهٔ دل گر زیارت سنگ است
کجا دماغ می ناب و نغمهٔ چنگ است
فغان ز عشوهٔ شوخی که وقت تنهایی[۱۰]
بهانه‌ای بخود آغاز کرده در جنگ است

۱- ن ۱۰ = در ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۱، ۱۶، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶، طبقات‌اکبری = با
۲- ن ۸ = آید ؛ ن ۱، ۵، ۱۷ = آمد ؛ ن ۳۵ = آمده
۳- ن ۹، ۲۹ = چراغست نه ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = چراغست و نه
۴- ن ۱۷، ۲۹ = نبود ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۲۹، ۳۵ = نرسد ؛ ن ۶، ۳۶ = برسد
۵- ن ۲۹ = حرمانی دیداری ؛ ن ۴، ۵، ۹، ۱۷، ۳۵ = حرمانی و دیداری
۶- ن ۱، ۵، ۱۰، ۱۷، ۳۶ = کشد ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۸، ۹، ۱۱، ۲۹ = زند
۷- ن ۸ = بکشا ؛ ن ۹، ۱۰ = مگشا ؛ ن ۱، ۳، ۵ = نکشا
۸- ن ۱، ۱۵، ۱۷ = گفتاری ؛ ن ۳۵ = بسیاری ؛ ن ۲، ۴، ۶، ۸، ۹، ۱۰، ۳۶ = زنهاری
۹- ن ۲۲
کجا دماغ می‌ناب و نغمهٔ چنگ است — مرا که شیشهٔ دل زیارت سنگ است
دیگر همهٔ نسخ بشمول هفت‌اقلیم، عرفات، ریاض، سفینه، بطوریکه نوشته شد.
۱۰- ریاض = بیتابی ؛ دیگرنسخ مثل ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ و غیره = تنهائی

به عود شیون ما زخمه چون زدی بشنو — که‌این نوای خراشیده[۱] بس‌خوش آهنگ است
مرا که شغل هم‌آغوشیست با زنّار — اگر بسجده دهم دست، دوستی[۲] ننگ است
به اینکه[۳] کعبه نمایان شود ز پا منشین — که نیم گام جدایی هزار فرسنگ است
هزار دیر بدل دارم از صنم معمور[۴] — لباس کعبه بدوشم منه[۵] که بس تنگ است
بگوش نالهٔ ما گفته‌ای که بی‌اثری — بلی، اثر نکند در دلی که از سنگ است
بهانه جوی تو عرفی به ناز عادت کرد[۶] — به‌آشتی مرواکنون‌که صلح هم جنگ‌است[۷]

(۱۵۶)

مرو به بادیه گردی که زرق[۸] و شیدائی‌ست
برهنگی مطلب کان لباس رعنائی‌ست
زبان ببند و نظر باز کن که منع کلیم
کنایت از ادب آموزی تقاضائی‌ست
دماغ یوسف اگر تر کنند[۹] کف ببرد[۱۰]
ازین[۱۱] شراب که در ساغر تماشائی‌ست

۱- ن ۳ = خراشنده ؛ نسخ مثل ۱، ۴، ۵، ۶، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = خراشیده
۲- ن ۹ = راستی ؛ دیگر نسخ = دوستی
۳- عرفات، سفینه = بآنکه ؛ دیگر همهٔ نسخ بشمول خلاصه، هفت‌اقلیم، نفایس‌المآثر = باینکه
۴- ن ۱۰ = لبریز ؛ دیگر همهٔ نسخ بشمول ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۱۷، ۳۵ و غیره = معمور
۵- ن ۹ = منه ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۱۶، ۱۷، ۲۹، ۳۵ = مده
۶- دیگر مشاهیر شعرا هم درین زمین غزلها گفته‌اند. مثلاً سوری می‌گوید:
بخصم رفتهٔ ما راکسی دهد پیغام — بیا که ما سپر انداختیم اگر جنگ است
مطلع غزل سلیم طهرانی باین طورست:
میان عافیت و روزگار ما جنگست — مدار شیشهٔ ما هم چو آب بر سنگ است
و غزل بیدل عظیم آبادی در بحر دیگر باین مطلع آغاز می‌شود.
جنگ تو صلح و صلح تو جنگست — ای بقربانت این چه نیرنگست
۷- امّا حافظ بر خلاف معتقد است که :
میان عاشق و معشوق فرق بسیار است — چویار ناز نماید شما نیاز کنید
۸- ن ۱، ۵ = ننگ ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۷، عرفات، خلاصه = زرق
۹- ن ۲۹ = کند ؛ ن ۵، ۹ و دیگر همهٔ نسخ = کنند
۱۰- ن ۴ = برد ؛ ن ۶، ۳۵ = نبرد ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷، ۳۶ = ببرد
۱۱- ن ۲، ۸، ۱۷، ۳۵ = ازان ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۹، ۱۰، ۲۹، ۳۶ = ازین

نقاب میکشد، ای دل تمام حوصله شو
که باز وقت شراب کرشمه پیمائی‌ست
چنین که بر دم شمشیر[۱] و دشنه می‌غلتم
حسود را رسد ار گویدم که هرجائی‌ست
شهید عاطفت آن کرشمه‌ام کز[۲] مهر
تمام نقش طرازی و مشهد آرائی‌ست
بشوق دوست چه سازم که در شریعت[۳] عشق
خیال[۴] بی‌ادبی و نگاه[۵] رسوائی‌ست
مگو که نیست گنهکارتر ز من عرفی
که این حدیث گرانمایه لاف یکتائی‌ست

(۱۵۷)

موج زن در دل خیال آن لب میگون گذشت
آب حیوان بین که از دریای آتش چون گذشت
تا دلی آوردم و این فتنه‌ها برداشتم
از گرانباری چها بر[۶] خاطر گردون[۷] گذشت
با من گریان چه داری رو که تا نزدیک من
هر قدم می‌باید از صد دجله و جیحون[۸] گذشت

۱- ن ۶ = شمشیر فتنه ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۹، ۱۰، ۳۵ = شمشیر و دشنه ؛ ن ۲۹ = شمشیر دشنه
۲- ن ۸، ۹ = که ز مهر ؛ ن ۱۰ = که بلطف ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۱۷، ۳۵، ۲۹ = کز مهر
۳- ن ۳، ۶، ۹، ۱۰، ۱۷ = طریقت ؛ ن ۲، ۴، ۸، ۱۱، ۱۶، ۲۹، ۳۵، نفایس‌المآثر، منتخب‌التواریخ = شریعت ، ن ۵، عرفات = طریقهٔ
۴- ن ۱۶، مخزن، منتخب‌التواریخ = نگاه ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶، نفایس‌المآثر = خیال
۵- ن ۱۶، مخزن، منتخب‌التواریخ = خیال ؛ دیگر همهٔ نسخ = نگاه
۶- ن ۳۵ = از ؛ ن ۱۰ = در ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۲۹ = بر
۷- ن ۶ = مجنون ؛ دیگر همهٔ نسخ = گردون
۸- ن ۲۹ = دجله،جیحون ؛ دیگرهمهٔ نسخ چون ۵، ۹ و غیره = دجله و جیحون

[1] در درون باغ عشرت عمر ما بگذشت، لیک
عمر دیگر در پشیمانی هم از بیرون گذشت
کاروان عمر ما کش نوشدارو بار بود
دایم از سیلاب زهر و جویبار خون گذشت
نقش پا[2] بنمایدت گر زانکه[3] پی گم می‌کنی
کز کدامی کوچه عرفی آمد و مجنون گذشت

(۱۵۸)

کوی عشقست اینکه[4] مرغ سدره اینجا[5] پر گذاشت
خوشدلی آمد که تاج غم رباید، سر گذاشت
عقل دل را در طریق عشق رهبر شد، ولی
تیز دستی[6] کرد و در اوّل قدم رهبر گذاشت
آمد از شهر ازل با عالمی هوش و خرد
بیوفا دل در عنان برتافتن اکثر[7] گذاشت
[8] ریش مجنون کی شناسد ذوق زخم من که عشق
نیشتر چید از ره او، سایهٔ نشتر گذاشت
دلگشایی خویش را سنجید با دلبستگی[9]
زان کلید اینجا شکست و قفلها[10] بر در گذاشت

۱- بیدل گوید:

یک چند باسباب طرب کوشیدم — آخر قدح یأس فنا نوشیدم
زان پیش که سر کشیم در پردهٔ خاک — از موی سفید خود کفن پوشیدم

۲- ن ۱۷، ۳۵ = ما ؛ ن ۲ = تا ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۹ = پا
۳- ن ۵ = گر آنکه ؛ دیگر نسخ = گر زانکه
۴- ن ۶ = آنکه ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۹، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = اینکه
۵- ن ۶، ۹ = آنجا ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = اینجا
۶- ن ۹ = تیز دستی ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۱۰، ۱۶، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = تیز بینی
۷- ن ۸ = یکسر ؛ دیگر همهٔ نسخ = اکثر
۸- این بیت فقط در نسخهٔ هفدهم یافته شد.
۹- ن ۹ = دلتنگیش ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = دلبستگی
۱۰- ن ۱۰ = قفل را ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۶، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = قفلها

راحت[۱] آمد تا گشاید قفل انده[۲] از دلم
از کلید[۳] و دست خود یک مشت خاکستر گذاشت
آتشین مرغ دلم را[۴] میدمد صد بال و پر
در گلستانی که جبریل‌امین شهپر گذاشت
[۵] هر کجا عرفی هوای کاوش زخمش ربود
ناخنی در زد به ریش و خرمن اخگر گذاشت

(۱۵۹)

هر خنده‌ای دریچه گشایندهٔ غمیست
هر انتعاش تاب ده قفل ماتمی‌ست
دل زنده ساز[۶] و قدر مسیح و مرا بسنج[۷]
غافل[۸] مباش،آن نفسی بود و این دمی‌ست
حیفست حیف بس مکن از کاوش دلم
هر ناله را خراشی[۹] و هر گریه رانمی‌ست

۱- ن ۸، ۲۹ = دوزخ ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۹، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = راحت
۲- ن ۱، ۴، ۵، ۶، ۱۰، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = انده از دلم ؛ ن ۲، ۸، ۲۹ = آتشگاه عشق ؛ ن ۹ = آتشگاه غم ؛ ن ۳ = قفل امید
۳- ن ۳، ۴، ۶، ۸، ۱۰، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = کلید و دست ؛ ن ۱، ۵، ۹، ۱۷ = کلیددست
۴- ن ۳۶= آتشین مرغ دلم را می‌دمد صد بال و پر؛ ن ۲۹= آتشین مرغ دلم عرفی می‌دهد صد بال و پر؛ ن ۲، ۸ = زآتشین مرغ دلم عرفی دهد صد بال و پر؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۶، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = آتشین مرغ دلم را می‌دهد صد بال و پر
۵- این مقطع فقط در نسخ ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ یافته شد.
۶- ن ۶ = دار ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = ساز
۷- ن ۴، ۳۶ = قدر مسیح و مرا مسنج ؛ ن ۱ = قدر مسیح مرا مسنج ؛ ن ۵ = و قدر مسیح مرا مسنج ؛ ن ۲۹ = قدر مسیح و مرا بسنج ؛ ن ۸، ۹، ۱۰ = و قدر مسیح مرا بسنج
۸- ن ۱، ۵ = غافل ازین مباش که این نیز عالمست ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۸، ۹، ۱۰ = غافل مباش آن نفسی بود و این دمست ؛ ن ۲۹ = غافل مباش این نفسی بود و آن دمست ؛ ن ۳۵ = غافل مشو که آن نفسی بود این
۹- ن ۲، ۳، ۹ = خروشی ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۱۱، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = خراشی

الماس را بخون جگر پرورش دهند
زخم کدام بوالهوسش میل مرحمی‌ست[۱]
باغیست گریه در جگر تشنه‌ام کزان[۲]
صد لاله‌زار سوخته در زیر شبنمی‌ست
منّت جهان جهان و ستم هیچ تا بکی
آن نعمت زیاده و این منّت کمی‌ست[۳]
کی ناخن تو عهد می از دل گشایدم
ای توبه دست بازکش این قفل محکمی‌ست
هرکس که دید عرفی و این شور های[۴] و هوی
غافل ز زیر[۵] پرده گمانش که آدمی‌ست

(۱۶۰)

وه که از دوختن این چاک گریبان رفته‌ست
این شکافیست که تا دامن ایمان رفته‌ست
بحوالی تن از شرم نیاید[۶] فردا[۷]
جان آنکس که ز هجران تو آسان رفته‌ست
لذّتی یافته کام دلم از ناوک او
کز گلوی هوسم[۸] چاشنی جان رفته‌ست

۱- این بیت در نسخ ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ در این غزل و در نسخهٔ ۸ در بین اشعار متفرق یافته شد.
۲- ن ۳۶ = گران ؛ ن ۸ = کزو ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۱۷، ۲۹، ۳۵ = کزان
۳- این شعر و شعر بعدی تنها در نسخهٔ ۱۷ یافته شدند
۴- ن ۱۰ = شورهای وی ؛ ن ۱۷ = شورهای شوق ؛ ن ۹، ۳۶ = شورهای او ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۲۹ = شورهای و
۵- ن ۴ = غافل و زیر پرده ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = غافل ز زیر پرده
۶- ن ۱۷ = نیاید ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۲۹، ۳۵ = نیاید
۷- ن ۳۵ = فریاد ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷ = فردا
۸- ن ۳۵ = نفسم ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۱۰، ۱۷ = هوسم

رفت آن آفت دیـــن از بـــرم، ای هـــوش بـــیا
تـــا بـــبینم[۱] کـــه چـــها بـر سـر ایـمان رفـته‌ست
هر کـه از یـار بـه تـن[۲] دور بـجان[۳] نـزدیکست
ظلم[۴] آنست[۵] که بر سدره[۶] نشینان رفته‌ست[۷]
همّت[۸] این[۹] بود[۱۰] که لب تشنه بمیرد عـرفی
ورنه صـد بـار بسـر[۱۱] چشمهٔ حـیوان رفـته‌ست

(۱۶۱)

کســی کــه دیــده بــه حسـن تـو آشـنا کـرده‌ست
هـــزار گـــنج[۱۲] گـــهر صـرف تـوتیا کـرده‌ست
اگـــر چـــه تشـــنهٔ[۱۳] لطـــفم، مساز مـغرورم[۱۴]
کـــه هـــر چـــه بـا مس مـن کـرده کـیمیا کـرده‌ست
بـــبین چـــه آفت جـــانی کـــه هـــر کـــه دیـــد تـــرا
نـــه از بـــرای تـــو از بـهر خـود[۱۵] دعـا کـرده‌ست

۱- ن ۴ = ببینی ؛ باقی همهٔ نسخ = ببینم
۲- ن ۱۰ = به تن ؛ ن ۸، ۱۷ = به دل
۳- ن ۱۰ = بجان ؛ ن ۸، ۱۷ = به تن
۴- ن ۱۷ = ستم ؛ ن ۸، ۱۰ = ظلم
۵- ن ۸، ۱۷ = این ؛ ن ۱۰ = آن
۶- ن ۸،۱۷ = صدر نشینان ؛ ن ۱۰ = سدره نشینان
۷- این بیت فقط در نسخ ۸، ۱۰، ۱۷ یافته شد
۸- ن ۳، ۹، ۳۵ = قسمت ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۱۰، ۱۱، ۱۷، ۲۹، عرفات، خلاصه، نفایس‌المآثر، ریاض = همّت
۹- ن ۱، ۵، ۸، ۱۶، ۱۷، ۳۵، مخزن، عرفات، خلاصه، ریاض، و غیره = این ؛ دیگر نسخ مثل ۴، ۱۰ = آن
۱۰- ن ۱۰ = است ؛ ن ۱۰(بجای دیگر) و دیگر نسخ = بود
۱۱- نفایس‌المآثر = سر چشمهٔ حیوان ؛ ریاض، عرفات، خلاصه، و دیگر نسخ کلیّات = بسر چشمهٔ حیوان
۱۲- ن ۶، ۱۰ = گنج و گهر ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶، خلاصه = گنج گهر
۱۳- ن ۱۰ = بستهٔ لطفم ؛ ن ۱۱ = کشتهٔ لطفم ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۷ و غیره = تشنهٔ لطفم
۱۴- ن ۱، ۵، ۶، ۱۰، ۱۱، ۳۵ = معذورم ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۸، ۹، ۱۷ = مغرورم
۱۵- ن ۱، ۵ = من ؛ دیگر همهٔ نسخ = خود

کسی که روی وی از قبله گشته[۱] در دم‌مرگ[۲]
بدان که در ره دل روی بر قفا[۳] کرده‌ست
بیار باده و آماده ساز مجلس عیش
که شیخ صومعه با نفس خود صفا[۴] کرده‌ست
چو دل شناخت سر رشته گشت معلومش
که بنارها[۵] بکف آورده و رها کرده‌ست
گرت نحوست چند افکند[۶] به درویشی
غمین مشو که ستم سایهٔ هما کرده‌ست
زنور زاده مرا چشم و طلعت خورشید
بکوی سرمه فروشان مرا گدا کرده‌ست
کسی که بهر جفای تو کرده خو به ستم
برو بسوز که بر خویشتن جفا کرده‌ست
دلیل جوهر عرفی همین دقیقه بس است
که اختراع سخنهای آشنا کرده‌ست

(۱۶۲)

هر گاه که از مهر بکین میل تو بیش است — اوّل نمک سینهٔ ما باش که ریش است
زندان بود آمیزش آن[۷] کز ره عادت — در کشمکش صحبت بیگانه و خویش است
دانم که شفیق‌اند طبیبان همگی[۸] لیک — مرهم که نه معشوق نهد دشمن ریش است

۱- ن ۴، ۱۰، ۳۶ = گشت ؛ دیگر نسخ = گشته
۲- ن ۸ = نزع ؛ دیگر نسخ = مرگ
۳- ن ۸، ۹، ۱۱ = در قفا ؛ ن ۱۰ = با تو اقتدا
۴- ن ۱۰ = جفا ؛ ن ۵ = چها ؛ ن ۱، ۳، ۸ و دیگر همهٔ نسخ = صفا
۵- ن ۱، ۴، ۵، ۱۷، ۳۵ = بارها ؛ ن ۲، ۴، ۶، ۸، ۹، ۱۰، ۲۹، ۳۶ = دمبدم
۶- ن ۳۵ = آورد ؛ ن ۴ = افکنی ؛ ن ۱، ۵، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۵ وغیره = افکند
۷- ن ۱، ۵ = ما ؛ ن ۳۵ = او ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۶، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷، ۳۶ = آن
۸- ن ۶، خزانهٔ عامره = همه لیکن ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۶ = همگی لیک

معشوق در آغوش و مرا آئنه در[1] کف / از بس که دلم شیفتهٔ زشتی خویش است
با کعبه‌روان انس نگیرد دل عرفی / دایم قدمی چند ازین قافله پیش است

(۱۶۳)

زبان ز نکته[2] فرو ماند و راز من باقیست
بضاعت سخن آخر شد و سخن باقیست
گمان مبر که تو چون بگذری جهان بگذشت
هزار شمع بکشتند و انجمن باقیست
نماند قاعدهٔ مهر کوهکن به جهان
ولی عداوت پرویز و کوهکن باقیست
کسی که محرم باد صباست میداند
که با وجود خزان رنگ یاسمن باقیست
ز شکوهای جفایت[3] دو کون پر شد لیک
هنوز رنگ ادب[4] بر رخ سخن باقیست
مگو که هیچ تعلّق نماند عرفی را
تعلّقی که نبودش بخویشتن باقیست

(۱۶۴)

گر نوش وفا قحط شود، نیش کفافست
آن روز[5] که مرهم نبود ریش کفافست

۱- ن ۱۰ = بر ؛ دیگر همهٔ نسخ بشمول ۱، ۵، ۹، ۲۹، ۳۶، خلاصه و غیره = در
۲- خلاصه = زبان زگفتِ ؛ دیگر همهٔ نسخ مثل ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۹، ۱۶، ۲۹، ۳۶، ریاض و غیره = زبان ز نکته ؛ ن ۱۷ = زبان خامه ؛ ن ۳۵ = زبان تکته
۳- ن ۹(حاشیه) = جفای تو دهر پر شد لیک ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۱۰، ۱۱، ۱۶، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶، ریاض = جفایت دو کون پر شد لیک
۴- ن ۳۶ = وفا ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۹(حاشیه)، ۲۹ و غیره = ادب
۵- ن ۱۱ = امروز ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = آن روز

آنــرا کــه در گــنج ســعادت نگشــایند[۱]
تشــویش تــمنّای کــم و بــیش کـفافست
بــی ســلسله جـنبان سـتم چـرخ نـجنبد[۲]
بــیگانه ســتم گــر نکـند، خـویش کـفافست
در مــنحلهٔ عشــق ســرانگشت[۳] فـرو بـر
گــر شــهد مــیسّر نشــود، نـیش کـفافست
گــر سـلطنت دنـیی[۴] و دیـن جـمع نکـردیم[۵]
پــیشانی شــاه و دل درویش کــفافست
عــرفی بــه ره تــجربه زیــن پس نـنشیند
مــحنت زده را واقــعهٔ نــیش[۶] کــفافست؟

(۱۶۵)

دلم بـزخـم تـو جـان داد و بـی‌طپیدن نـیست
کـه کشـتهٔ[۷] تـو نـصیبش ز آرمـیدن نـیست
گــذشت و سـوختم از انـتظار و بـاز[۸] نـدید
دریــن دیــار مگــر رَسـمِ بـاز دیـدن نـیست
ز جــور[۹] تــا نــبرم نـارمش گـمان هـرگز
ســتیزه کـارِ مـرا ذوقِ لب گـزیدن[۱۰] نـیست

۱- ن ۵ = بگشایند ؛ ن ۹، ۳۶ = نگشایند
۲- ن ۹، ۳۶ = بجنبد؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۸، ۱۷ = نجنبد؛ ن ۳۵ = نه جنبید
۳- ن ۱، ۵ = فرو بر سر انگشت ؛ ن ۳، ۴، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = سر انگشت فرو بر
۴- ن ۱، ۵، ۸ = دینی دون ؛ ن ۳، ۴، ۹، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = دینی و دین
۵- ن ۱، ۱۰ = نگردد ؛ ن ۹ = نکردیم ؛ ن ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۱۷، ۳۵ = نکردم
۶- ن ۱، ۵ = بیش ؛ ن ۹، ۳۶ = نیش
۷- ن ۶ = که کشتهٔ نفست جای ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۲۹، ۳۵، ۳۶، ریاض و غیره = که کشتهٔ تو نصیبش ز
۸- ن ۵، ۳۵ = یار ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۶، ۷، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۶ = باز
۹- ن ۱۰ = ز جور تا نبرم نامش از گمان هرگز ؛ ن ۶ = زجور تا نبرم نازش گمان هرگز ؛ ن ۱۷ = زجور تا نبرم نازمش گمان هرگز ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۹، ۳۵ = زجور تا نبرم نارمش گمان هرگز ؛ ن ۳۶ = زجور تا نبرم نادمش گمان هرگز
۱۰- ن ۱، ۵ = آرمیدن ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = لب گزیدن

ز بـاغ وصـل چـه حـاصل،[۱] دلا[۲] تـصور کـن
که میوه بر سر شاخست و دست چیدن نیست
بــتربتم[۳] بگــذر ای مســیح دم زنــهار
کــزین زیــاده مــرا تــاب آرمـیدن نـیست
دلم کــباب شــد از قــصهٔ[۴] غـمت عـرفی
مگــو مگــو کـه مـرا طـاقت شـنیدن نـیست

(۱۶۶)

ای پندگو دلم مخراش، این‌فسانه‌چیست؟ / مُردم ز غیرت، این سخن محرمانه چیست؟
نــازم بـتوسن ستمِ او کـه هـیچ گـاه / آگـه نشـد کـه چـاشنی تـازیانه چیست؟
گــر غـمزه‌ات مـراد اسـیران نـمیدهد / حور و ملک شهید درین آستانه[۵] چیست؟
طـوف حـریم کـعبهٔ دل فـیض مـیدهد / ای زایر[۶] حرم غرض ازطوف‌خانه‌چیست؟
نـالم چـنان بـدرد کـزو خـون چکـد ولی / دل گویدم‌چه‌بی‌غمی‌است،این‌ترانه‌چیست؟
مـن مست غـوطه در تـه دریـای آتشـم / آگه نـیم کـه شـعله کـدام و زبـانه چـیست
[۷] صد ناوک بـلا ز نگـاهش گشـاد یـافت / دل تـاب ایـن نـیاورد امّـا نشـانه چـیست
ای مــرغ دل بــه‌صیدگهی بـال بـرگشا / آزاد مــاندن ایـنهمه در آشـیانه چـیست
نقش وجود آصف[۸] دوران چـو رو نـمود / معلوم شد که حاصل طرح زمـانه چـیست
عـرفی شکـایت‌ازستم‌یار[۹]بـی‌غمی‌ست / شرمی ز اهل درد بدار، این فسـانه چـیست

۱- ن ۱، ۵ = حاجت؛ ن ۲، ۳، ۴، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶،عرفات = حاصل
۲- ن ۴، ۱۱ = دلا تصوّر کن؛ ن ۹ = شود همان گیرم؛ ن ۲، ۲۹ = کنون همان گیرم؛ ن ۱، ۳، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵، ۳۶، عرفات = مرا همان گیرم
۳- ن ۹ = ز تربتم بگذرای؛ ن ۱، ۵، ۲۹ = به تربتم بگذرای؛ ن ۳۶ = بتربتم بگذاری
۴- ن ۲، ۴، ۸، ۲۹، ۳۵ = غصّهٔ؛ ریاض و دیگر همهٔ نسخ مثل ۱، ۵، ۹، ۱۷، ۳۶ = قصّهٔ
۵- ن ۱۷ = آشیانه؛ دیگر همهٔ نسخ = آستانه
۶- ن ۹ = طایر؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۶، ۸، ۱۶، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = زایر
۷- این شعر و دو شعر بعدی فقط در نسخهٔ ۱۷ یافته شدند.
۸- ظاهر نیست که از آصف دوران هدف عرفی کدام است.
۹- ن ۱ = چرخ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵ = یار

(۱۶۷)

نشأهٔ مخموریم با مستی مجنون یکیست
صد شرابم هست در ساغر کز آنها خون یکیست
از فسون عافیت بر میفروزم روی زرد[۱]
در مزاج من بخار[۲] دوزخ و افسون یکیست
بر سر فرهاد کز جام محبّت بیخود است
سایهٔ شیرین و زخم تیشهٔ[۳] گلگون یکیست
هر جفایی کز تو[۴] آید میکند گردون همان
سوزم از غیرت که آئین تو و گردون یکیست
داغ بر[۵] هم بس که پیوستم نشان از دل[۶] نماند
پیش ازین صد داغ بر[۷] دل داشتم، اکنون یکیست
گر مزاج آب و آتش را یکی داند چه عیب
آنکه گوید اشک عرفی با دُر مکنون یکیست

(۱۶۸)

من بلبل آن گل که گلابش همه خونست   مرغابی آن بحر که آبش همه خونست
خونم بگلو ریز که بیمار محبّت   آشوب نشان تب و تابش همه خونست
از صید بخون گشته مپرسید[۸]، که صیّاد   آرایش فتراک و رکابش همه خونست

۱- ن ۴، ۸، ۹، ۱۷، ۳۶ = درد ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۱۰، ۱۱، ۲۹، ۳۵ = زرد
۲- ن ۴، ۳۶ = بخار و دوزخ و افسون ؛ ن ۲، ۸، ۹، ۲۹ = بخار دوزخ وافسون ؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ = بخار دوزخ و افیون ؛ ن ۶ = بخار آتش و افسون
۳- ن ۲، ۲۹ = تیشه و گلگون ؛ ن ۱، ۵، ۹، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = تیشهٔ گلگون
۴- ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ = کز تو می‌آید کند گردون؛ مجمع‌النفایس = کز تو می‌آمد کند گردون؛ ن ۲، ۳، ۴، ۶، ۸، ۱۰ = کز توآید می‌کند گردون ؛ ن ۹ = گر تواند می‌کند گردون
۵- ن ۳۵، عرفات = بردل ؛ ریاض، عرفات، مخزن و دیگر نسخ مثل ۱، ۴، ۵، ۱۷، ۲۹، ۳۶ = برهم
۶- ۱۶، مخزن = من ؛ ریاض و دیگرهمهٔ نسخ = دل
۷- ن ۱، ۲۹، عرفات = در ؛ دیگر همهٔ نسخ بر
۸- ن ۶ = میپرسید ؛ ن ۱، ۳۵ = بپرهیز ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۲۹ و غیره = مپرهیز

دیوانهٔ عشقیم که آن[۱] شاهد سرمست | حسنش همه‌زخم‌است‌ونقابش‌همه‌خونست
کوثر لب خشک و جگر تشنه‌فرستد[۲] | در بادیهٔ عشق که آبش همه خونست
آبش چه و سرچشمه کدامست، مپرسید | صحرای محبّت که سرابش همه خونست
من کشتهٔ شوخی که دم قتل اسیران[۳] | از نعل فرس تا به رکابش همه خونست
عرفی غم دل باز نپرسی که دل ما | مستست[۴] ز جامی که‌شرابش‌همه‌خونست

(۱۶۹)

حسنش نیازمند تماشا[۵] زناز نیست
امّا ز ذوق جلوهٔ خود بی‌نیاز نیست
آرایش وجود قبول[۶] حوادث است
زانسو گذر مکن که در فتنه باز نیست
پیمان سعی مگسل[۷] اگر کار مشکل‌است
رهرو ملول گر نشود، ره دراز نیست
دایم دلم ز دولت نایافت[۸] فربه[۹] است
این موم را ز آتش دوزخ گداز نیست
لفظیست[۱۰] خوشدلی که زمعنیست بی‌نصیب[۱۱]
اندوه معنی که بلفظش نیاز نیست

۱- ن ۲، ۴، ۱۷ = آن ؛ ن ۳۶ = او ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۶، ۸، ۹، ۱۱، ۱۶، ۲۹، ۳۵ = این
۲- ن ۱، ۵، ۶، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = فروشد ؛ ن ۲، ۳، ۸، ۹، ۱۱، ۲۹، ۳۶، خلاصه = فرستد
۳- این شعر فقط در نسخهٔ ۱۰ یافت شد.
۴- ن ۱۶، مخزن = مستست ز جامی که جوابش همه خونست ؛ در دیگر نسخ مثل ۲، ۳، ۵، ۶، ۸، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = مستست که در جام جوابش همه خونست
۵- ن ۱۲ = تماشا و راز ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸ = تماشا و ناز ؛ ن ۱۰ = تماشای ناز ؛ ن ۳، ۴، ۶، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۵، خلاصه = تماشا ز ناز
۶- ن ۱۰ = محل ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۹، ۱۶، ۱۷، ۲۹، ۳۵، خلاصه = قبول
۷- ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۱۶، ۱۷، ۲۹، ۳۵ = مگسل ؛ ن ۹ = بگسل
۸- ن ۲، ۵، ۸، ۲۹ = نا یاب ؛ ن ۱ = دیدار ؛ ن ۱۱ = دریافت ؛ ن ۳، ۴، ۶، ۹، ۱۰، ۱۷، ۳۵، خلاصه = نا یافت
۹- ن ۱۱ = خوشتر ؛ دیگر همهٔ نسخ = فربه
۱۰- ن ۹ = طفلیست ؛ دیگر همهٔ نسخ بشمول ۱، ۴، ۵، ۶، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵ = لفظیست
۱۱- ن ۶، ۹ = بی‌نصیب ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۱۱، ۱۷، ۲۹، ۳۵ = نا امید

مـــغرور بـــد گـــهر شکـــند نـــان امـــتیاز
والاگـــهر وظـــیفه خـــور امـــتیاز نـــیست
[۱] حســن آبــروی خــویش نـهد در بـهای عشـق
مـــحمود را مـــعاملهای بـــا ایـــاز نـــیست
[۲] پـــرواز عـقل را چـه اثـر در هـوای حسـن
ایـــن کـــبک را مـــعامله بـــا شـاهباز نـیست
عــرفی تـمیز نـیک و بـد از خـود فروشی است
هـــر جـا رعــونتی[۳] نـبود احـتراز[۴] نـیست

(۱۷۰)

نـا[۵] زنـده جـهان از تـو بـه آرایش آفت — ای آفت آســـایش و آســایش آفت
تـا دیـده[۶] فـلک شیوهٔ آفت گری تـو — یک لحـــظه نـــیاسود ز فـرمایش آفت
بـاید هـمه آفت شـد اگـر امّت عشقی — راضــــی نشـــود عشـــق بآلایش آفت
چندانکـه دلم آفت عشقت‌طلبد[۷]،نیست — در حـــوصلهٔ عشــق تـو گـنجایش آفت
آراســـتی از آفت نـــازت دل عـــرفی — ای نـــاز دل‌آرای تـــو آرایش آفت

(۱۷۱)

شبم بـه خـفتن و روزم بـه ژاژخـایی رفت — غرض که مدّت عـمرم بـه بـینوایـی رفت
زناز راندی و دانم[۸]، ولی[۹]نـیایم[۱۰]بـاز — که این معامله با طـبع روسـتایی[۱۱] رفت

۱- این شعر فقط در نسخ ۴، ۵(حاشیه)، و ۱۰ یافت شد.
۲- این شعر فقط در نسخ ۴ و ۱۰ یافت شد (و این هر دو نسخ خیلی مهم هستند).
۳- ن ۱، ۵، ۳۵ = رعایتی ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۷، ۳۶ = رعونتی
۴- ن ۱ = امتیاز ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۷ = احتراز
۵- ن ۱۰ = ای‌تازه جهان ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۷، ۸، ۹، ۱۶، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = نا زنده جهان
۶- ن ۴، ۱۷، ۳۵ = دید ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۸، ۹ = دیده
۷- ن ۶، ۹ = طلبیدست ؛ ن ۱ = طلب نیست ؛ ن ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵ = طلبد نیست
۸- ن ۱، ۵، ۳۵ = دانم ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۶، ۹، ۱۷، ۳۶ = و دانم
۹- ن ۲، ۲۹ = همی ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۶، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = ولی
۱۰- ن ۲۹، ۳۵ = نیابی ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۶، ۸، ۹، ۳۶ = نیابم ؛ ن ۵ = بیایم
۱۱- ن ۱، ۸، ۹ = روشنائی ؛ ن ۳، ۴، ۵ و غیره = روستائی

هـــزار رخـــنه بـدام و مـرا ز سـادهدلی تـــمام عـمر بـه انـدیشهٔ رهـایی رفت
بـیافت[۱] عشــق دُرِ شبچراغ در ظـلمات اگـر چـه عـقل بـدنبال[۲] روشـنایی رفت
مـقرّبان هـمه بیگانهانـد بـر در[۳] دوست غرور داشت[۴] که نامش بـه آشـنایی رفت
ز شیخ صومعه جستم نشـان عـرفی، گـفت بـه آسـتان بـرهمن بـچهره[۵] سـایی رفت

(۱۷۲)

ما[۶] نگوییم[۷] که در شهر[۸] ستمکاری هست
هـــمه دانـند کـه مـا را بـتو بـازاری هست
حدّ مـن نـیست کـه گـردم[۹] ار نـی گـوی ولی
دوست دانـد کـه مـرا قـوّت گـفتاری هست
گو[۱۰]ادب چشم مرا بـاز مـپوش از رخ دوست
ایـن نگـاهیست کـه شـایستهٔ دیداری هست
بـــار تکـــلیف کشـــیدن نـه ز آزادگـیست
ور نه در هر بـن مـویم بت و زنّـاری هست[۱۱]
تـو کـه زیـنسان بـه تـطاول عـلم افـراشتهای
زلف بگشـای و بـبین، هـیچ گـرفتاری هست؟

۱- ن ۳، ۲۹، ۳۶ = بیافت ؛ ن ۱، ۵ و غیره = نیافت ؛ ن ۹ = میافت؟
۲- ن ۵، ۱۱ = ز دنبال ؛ ن ۱، ۴، ۱۷، ۲۹، ۳۵ و غیره = بدنبال
۳- ن ۳۵ = در ره ؛ دیگر همهٔ نسخ بشمول ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = بر در
۴- ن ۳۶ = داشت ؛ دیگر نسخ مثل ۱، ۵، ۹ و غیره = بود
۵- مجمع‌النفایس = بحبهه ؛ همه نسخ دیگر = بچهره
۶- ن ۱، ۵ = ما ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۶، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶، خلاصه = من
۷- ن ۱، ۵ = نگوییم ؛ ن ۶، ۹ = ندانیم ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۸، ۱۰، ۱۱، و دیگر همهٔ نسخ = نگویم
۸- ن ۱، ۵ = که در شهر ؛ دیگر همهٔ نسخ = که درین شهر
۹- ن ۱۱ = که در پیش تو گویم سخنی ؛ ن ۳، ۱۰ = که گردم ز پی کوی دلی ؛ ن ۸ = که گردم ارنی سنج ولی ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۵ = که گردم ارنی گوی ولی
۱۰- ن ۸، ۹ = گو ادب چشم مرا باز مپوش از رخ دوست ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = گو ادب چشم من و ناز بپوشان رخ دوست ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۶، ۲۹ = گو ادب چشم من و ناز مپوشان رخ دوست
۱۱- این بیت فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافت شد.

نـــه بـــاندازهٔ بـــازوست کـمندم، هـیهات
ور نــه بـا[۱] گـوشهٔ بـامیم سـرو کـاری هست
ســاکــن کــعبه کـجا دولت دیـدار کـجا
ایـن قــدر هست کـه در سـایهٔ دیـواری هست
مــردم کـــار گـــه عشـــق هـنرمندانـند[۲]
بـیستون گــر نشکـافند[۳]، دگـر کـاری هست
دل عــرفی نــه یکـی قـطرهٔ خـون، فـولادست
از ســتم سـیر مشـو گــر دگــر آزاری هست

(۱۷۳)

مــمنون[۴] تــرکتازی گــردون دل منست
آمـــادهٔ هـــزار شـــبیخون دل مــنست
هـرگز نـیامدش[۵] بـه غـلط مـحملی بسـر
بـیهوده گـرد وادی مـجنون دل مــنست
صـــد لالهزار داغ شکـــفتهست در[۶] دلم
برگ گلی ز صـد چـمن افـزون دل مـنست
هر دل تـرانـه کـرد[۷] بآهـنگی[۸] آشـنا[۹]
در مـــاندهٔ فسـانه و افســون دل مــنست
تـنها نـه آشـیانهٔ[۱۰] خـود میکند خـراب
ویـرانـه سـاز مـلک فـریدون دل مـنست
دلهـا و سـینهها هـمگی شـاد و بـیخراش
مجروح سـینهٔ مـن و مـحزون دل مـنست
در دور صــبر ســینهٔ عـرفیست جـام زهـر
در بزم شـوق شـیشهٔ پـر خـون دل مـنست

۱- ن ۱، ۵، ۶، ۳۵ = در ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷، ۲۹ = با
۲- ن ۱، ۲۹، ۳۵ = هنر میدانند ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۲، ۱۳، ۱۶، ۱۷ و غیره = هنر مندانند
۳- ن ۱، ۹، ۱۱، ۱۷، ۲۹، ۳۵ = بشکافند ؛ دیگر همهٔ نسخ مثل ۴، ۵، ۶، ۱۰ و غیره = نشکافند
۴- ن ۹، ۱۰ = مجنون ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۱۱، ۱۷، ۲۹، ۳۵، وغیره = ممنون
۵- ن ۱، ۵، ۱۷ = نیایدش ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۶، ۹، ۱۰، ۲۹، ۳۵، خلاصه = نیامدش
۶- ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۱۰، ۲۹، ۳۵ = بر ؛ ن ۴، ۸، ۹، ۱۷، و غیره = در
۷- ن ۲، ۸، ۲۹ = کرد ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۹، ۱۷، ۳۵ = کرده
۸- ن ۲، ۳، ۴، ۸، ۹، ۲۹ = آهنگی ؛ ن ۱، ۵، ۱۶، ۱۷، ۳۵ = آهنگ
۹- ن ۶ = آشتی ؛ دیگر همهٔ نسخ مثل ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۵ و غیره = آشنا
۱۰- ن ۱۷ = آستانهٔ ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۸، ۳۵ = آشیانهٔ

(۱۷۴)

دلم بـــه قـبلهٔ[۱] اسـلام مـایل افـتادهست
صـــنم تــراش مــن از کـفر غــافل افــتادهست

مـــرا مـــعامله در کـــوچهایست بــا مــرهم
کـه صـد مسـیح بـیک زخـم بسـمل افتادهست

بــه دیــر مــیرود، ای کـعبه جـو، رهـت، فـریاد[۲]
کـه مست خـوابـی و آتش بـه مـحمل افتادهست

ز طـــوف کـــعبه مـــبادا کـه نـا امـید شـوم
مـــدد کـــنید کـه جـمّازه در گـل افــتادهست

مــن از فــریب عــمارت گـدا[۳] شـدم، ورنـه[۴]
هـــزار گـــنج بـــه ویـــرانـهٔ دل افــتادهست

فـــغان ز گـــرمی خـــون حـــلال کشـتهٔ مـا
کـــه تـیغ عـربده از دست قـاتل افـتادهست[۵]

چگـونه گـریه نـجوشد[۶] کـه چشـم حیرانـم[۷]
بـــه آفـــتاب[۸] قـــیامت مـــقابل افــتادهست

ز بـهر[۹] جـود کـریمی کـه تشـنهٔ[۱۰] طـلبست
هـــزار پــایه[۱۱] گــداتــر ز ســایل افــتادهست

۱- مجموعةالشعرا(تسلّی)، ۳۶ = کعبهٔ ؛ ن ۱، ۵، ۹، ۲۹، ۳۵ و دیگر نسخ = قبلهٔ
۲- ن ۳، ۸، ۲۹، ریاض = هیهات ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۱۰، ۱۶، ۱۷، ۳۵، ۳۶ و غیره = فریاد
۳- ن ۵، ۲۹، ۳۵ = گذشتهام ؛ ن ۹، ۱۱ و دیگر نسخ = گدا شدم
۴- ن ۲۹ = ورنی ؛ ن ۵، ۹، ۲۵ و غیره = ورنه
۵- این بیت فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافت شد.
۶- ن ۱۱، عامره، خزانه = بجوشد ؛ دیگر همهٔ نسخ مثل ۱، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = نجوشد
۷- ن ۱، ۵، ۱۰ = گریانم ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۸، ۹، ۱۱، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶، نتایج، خلاصه، خزانه = حیرانم
۸- ن ۱، ۵، ۱۱، ۲۹، ۳۵ = به ؛ ن ۹ = که
۹- ن ۱۱ = بحر ؛ ن ۱، ۵، ۹، ۲۹ = بهر
۱۰- ن ۱ = مایهٔ ؛ ن ۲۹ = بستهٔ ؛ ن ۱۱ = تشنه در ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۶، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = تشنهٔ
۱۱- ن ۸ = بار ؛ ن ۲ = مایه ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۶، ۹، ۱۱، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = پایه

ز بـــار درد ســـبک مـــایه‌دان شـــهیدی[۱] را
کـه در مـحیط مـحبّت بـه سـاحل افـتاده‌ست
بـــر آســـتان مـــحبّت شـــهید شـد عـرفی
بـــرهمنی بـــه درکـعبه بسـمل افـتاده‌ست[۲]

(۱۷۵)

لطــــفت گــهر[۳] عـــتاب بشکست   دل راتب[۴] اضـــــطراب بشکست
بـــد مست مـــن آســـتین بـرافشـاند   پـــیمانهٔ آفـــتاب بشکست
زلفت بـــه جـــهان فکـــند آشـــوب   در دیـــدهٔ فـــتنه خـــواب بشکست
پـــیغام وصــــال در دمـــاغم   صـــد شـیشهٔ پـــر گـلاب بشکست
تـــــا لاله و ســـــنبلت دمـــیدند   گل خـون شـد و مشک نـاب بشکست[۵]
ایـــن نـــاله کـــه در جگـر شکسـتیم   ســـیخیست کـــه درکـــباب بشکست
صـــــد گــــوهر راز وقت اظـــهار   از غـــــایت اضـــــطراب بشکست
گـــفتی کـــه دلت شکســـتهٔ کـیست   در زیـــــر لبـــــم جـــواب بشکست
عـــــرفی دل مـــا چـــو طـــرهٔ یـــار   در پـــــنجهٔ پـــیچ و تـــاب بشکست

(۱۷۶)

چشمم[۶] به[۷] نهالیست[۸] که خورشید[۹] بَراوست
طــوبی خس زیبا[۱۰] چــمنی کین شجراوست[۱۱]

۱- ن ۱۱ = شهیدان ؛ دیگر نسخ مثل ۵، ۹، ۲۹، ۳۵ و غیره = شهیدی را
۲- درین زمین غزلیّات شعرای دیگر مثل شفائی و آملی و اطهری و غیره هست و شعر زیر آملی در نسخهٔ دهم هم یافت شد.

زمانه دشمن و من بیزبان و بخت زبون   تو رحم اگر نکنی کار مشگل افتاد است

۳- ن ۲، ۸، ۱۲ = کمر ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۹، ۱۰، ۱۳، ۱۶، ۱۷، ۲۹، ۳۵ = گهر
۴- ن ۱، ۵ = رایت ؛ ن ۲، ۴، ۶، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۵ = را تب
۵- این شعر در نسخهٔ چاپی ایران نیست.
۶- ن ۱۱ = ماهم ؛ ن ۲، ۱۲، ۱۳، ۲۵، ۲۹ = داغم ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = چشمم
۷- ن ۱، ۷، ۱۱ = نه ؛ ن ۲، ۱۲، ۱۳، ۲۵، ۲۹ = ز ؛ ن ۳، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۳۵، ۳۶ = به
۸- ن ۳ = جمالیست ؛ دیگر نسخ مثل ۴، ۵، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = نهالیست
۹- ن ۹، ۲۹ = الماس ؛ ن ۱، ۵، ۱۱، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = خورشید
۱۰- ن ۱۰ = زیبا و چمن ؛ دیگر نسخ مثل ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = زیباچمنی
۱۱- مصرع دوم مطلع این غزل بدینصورت دارای مفهوم روشن نیست.

مرغی که حرم را شرف از نسبت او بود
جاروب حرمگاه صنم بال و پر اوست
گه زهر فشاند نمکش[1] گه زند آتش[2]
زینگونه بسی تعبیه‌ها در شکر اوست
نقصان ادب نیست که آمیخته با شمع[3]
پروانه که امّید فنا راهبر اوست
غم همره جان رفت و نرفتیم به منعش
با وی ز ازل آمده و همسفر اوست
آمیزش از آن عیب بود کافت قید[4] است
مرغی که بود شعله‌پرست این هنر[5] اوست
عشق از طلب صحبت رضوان[6] بود آزاد[7]
زهد است که دست هوسش در کمر اوست
هر گرد که از خاک شهیدان تو خیزد
صد قافله درد ابدی بر[8] اثر اوست
از طعن کس آزرده نگردد دل عرفی
داغی که نسوزد ز نمک بر جگر اوست

(۱۷۷)

عشق کو تا نو کنم با درد[9] پیمانی درست
از فغان در شهر نگذارم گریبانی درست

۱- ن ۹ = به لبم ؛ ن ۲، ۱۲، ۲۹ = نمکش ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۸، ۱۱، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = بمگس
۲- ن ۹ = آبش ؛ ن ۴، ۵، ۱۱، ۲۹، ۳۵، ۳۶، و غیره آتش
۳- ن ۳۶ = آمیختهٔ شمع ؛ دیگر همهٔ نسخ مثل ۴، ۵، ۹، ۱۱، ۲۹، ۳۵ و غیره = آمیخته با شمع
۴- ن ۳، ۱۷ = قند ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷، = قید ؛ ن ۲۹، ۳۵ = مید ؟ (مفهوم این مصرع روشن نمی‌شود)
۵- ن ۹(پاورق) = اثر ؛ دیگر همهٔ نسخ = هنر
۶- ن ۸ = رندان ؛ دیگر همهٔ نسخ بشمول ۱، ۳، ۴، ۵، ۹، ۱۰، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = رضوان
۷- ن ۲، ۱۲ = تو دارد ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۱۱، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = بود آزاد
۸- ن ۹ = در ؛ دیگر نسخ مثل ۱، ۴، ۵، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = بر
۹- ن ۳۶ = خویش ؛ ن ۵، ۹، ۱۱، ۲۹، ۳۵ و غیره = درد

نیست[۱] عیبی گر بود سامان عیشم ناتمام
عیب باشد سفرهٔ[۲] درویش را نانی درست
با وجود آنکه عشق آورد صد داروی تلخ
بهر درد ما نشد اسباب درمانی درست
صید عشق[۳] ار خام[۴] باشد نیم خورد[۵] آتشت
نیست در خوان محبّت مرغ بریانی درست
کاش داغ هجر جانم را ز غم نگداختی
تا فدای عشوهٔ او کردمی جانی درست
مردم[۶] و با صد شکاف ازکف[۷] گریبانم نهشت
وای گر بودی بدست غم گریبانی درست
گشت کفرآلود ایمانش[۸] ز طعن قدسیان
هر که در ایّام حسنت داشت ایمانی درست
با همه کج نغمگی خندند زاغان[۹] چمن
عندلیبی گر زند ناگاه دستانی درست
چند عرفی بندهٔ فرمان خود باشد کسی
بندگی را می‌کنم[۱۰] نسبت به سلطانی درست

۱- ن ۲، ۸، ۲۹ = نیست عیبی ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۹، ۱۱، ۱۷، ۳۵ = غم ندارم
۲- ن ۲۹ = گر بود درویش را ؛ ن ۲، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = سفرهٔ درویش را
۳- ن ۶ = غم ؛ ن دیگر نسخ مثل ۱، ۲، ۳، ۵، ۸، ۹، ۱۱، ۱۷، ۲۹، ۳۵ = عشق
۴- ن ۱، ۵ = ار خورد ؛ ن ۶ = گر خام باشد ؛ ن ۸، ۱۷، ۲۹ = از جام باشد ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۹، ۱۱، ۳۵ = ارخام باشد
۵- ن ۱، ۵ = نیم خورد او ببست ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۸، ۹، ۱۱، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = نیم خورد آتش است
۶- ن ۶، ۹ = تا نه مردم صد ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۵ = مردم و با صد ؛ ن ۱۱ = تا نبردم صد
۷- ن ۱، ۵، ۸ = از غم ؛ ن ۱۷ = از دست ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۶، ۹، ۱۱، ۲۹، ۳۵ = از کف
۸- ن ۲۹ = دامانش ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۱، ۱۷، ۳۵ = ایمانش
۹- ن ۶ = مرغان ؛ دیگر همهٔ نسخ مثل ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۶، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ریاض، بهارعجم = زاغان
۱۰- ن ۶ = کند ؛ دیگر نسخ = کنم

(۱۷۸)

امید صلحم ازان ناشکیب ایوبیست
که دشمن آشتی‌انگیز و دوست محجوبست[۱]
همین عطیّه به هر حال خوش دلم دارد
که هر چه رفت بعنوان خیر محسوبست[۲]
تهی بساطی این عهد بین که بی من وتو
زمانه نازکش و آفتاب محبوبست
نسیم پیرهنش هوش می‌برد، ورنه
بهرود نیل ز کنعان دو گام یعقوبست
خبر نیافته عرفی ز طبع نازک دوست
زبان بگز قلم اینجا، نه جای مکتوبست

(۱۷۹)

بدل ز رفتن جانم چه عیشهاست که نیست
نکرده[۳] جابغمش تنک صد صفاست که نیست
مرا ز چشم تو هر شیوه‌ای که باید[۴] هست
همین نهفته نگه‌های آشناست که نیست
ز فتنه‌های جمال تو هر که بود رمید
کنون رمیده ز حسنت همین حیاست که نیست
دلی که چشم تو بیمارش از کرشمه نکرد
بناز بالش غم تکیه‌اش سزاست که نیست

۱- ن ۶ = محبوب ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۳۵ و غیره = محجوب
۲- ن ۸ = مطلوب ؛ دیگر همهٔ نسخ = محسوب
۳- ن ۶ = نکرده جا به غم او چه صد جفاست ؛ ن ۹ = نکرده جای غمش تنگ صف صفاست ؛ ن ۴، ۱۷، ۲۹ = نکرده جا بغمش ننگ صد صفاست ؛ ن ۲، ۳، ۵، ۸، ۱۰، ۳۵ = نکرده جا بغمش تنگ صد صفاست ؛ ن ۳۶ = نکرده جان بغمش تنگ صد جفاست
۴- ن ۱ = ناید ؛ ن ۲، ۵، ۱۷، ۳۵، ۳۶ و غیره = باید

نـهاده مـرهم لطـفی بـه دل کـه در دو جـهان
بغیرت[۱] از دل چاکم همین وفاست[۲] که نیست
پس از هلاک درآمد به سینه یار[۳] و بگفت[۴]
که نیم جان تو عرفی چه شد کجاست که نیست

(۱۸۰)

برق حسـنی کـز فـروغش دیـدهٔ ادراک سـوخت
شـعله در عـالم زد و آسـودگی را پـاک سـوخت
مرد عشقست آنکه هر جا آتشی افروخت حسن[۵]
خویش را پروانه‌وش بر وی زد و بی‌باک سوخت
بـر مـزارم جـلوه کـرد آن آفـتاب از هـر طـرف
پـرتو رویش دل آسـودگان را خـاک سـوخت
ای که زخم صیدت آتش مـی‌فشاند جـای خـون
احـترازی کـن کـه ایـنک رشـتهٔ فـتراک سـوخت
گر چنین سوزم به‌گوشَت می‌رسد صبحی که‌دوش
آه آتشـنـاک عـرفی مـنظر افـلاک سـوخت

(۱۸۱)

به عقل مشوره تا کـی کـنی، ایـاغ کـجاست
پیاله‌ای کـه مشـوش کـند دمـاغ، کـجاست
نـوای مـرغ چـمن گـریه آورد ورنـه
مرا به این هـمه مـاتم هـوای بـاغ کـجاست
بروی غیر چه خندی بـه مـن[۶] تـبسّم کـن
نمک مپاش به هر دل، ببین که داغ کجاست

۱- ن ۶ = بعزّت ؛ ن ۲۹ = بغیر ؛ دیگر همه نسخ مثل ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = بغیرت
۲- ن ۴، ۲۹، ۳۵ = خداست ؛ ن ۱، ۲، ۱۷ = جداست ؛ ن ۳، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۳۶ = وفاست
۳- ن ۲ = باز ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = یار
۴- ن ۹، ۱۷، ۲۹ = نگفت ؛ ن ۴، ۵، ۳۵، ۳۶ و غیره = بگفت
۵- ن ۱، ۵ = عشق ؛ ن ۸، ۱۷، ۳۵ = حسن
۶- ن ۱، ۸، ۱۷، ۳۵ = بمن ؛ ن ۵ = همین

مشـو ز نـور تـجلّی بـه پـرتوی خـرسند　　نکو ببین که دریـن انجمن چـراغ کـجاست
تـرنّم تـو کـجا عـرفی و تـرانـهٔ خـصم　　نـوای نـغمهٔ بـلبل کـجا و زاغ کـجاست

(۱۸۲)

پیش ازین چهرهٔ بیتابیم ایـن رنگ نـداشت　　دل غم‌دوست‌به‌آسودگی[۱]این‌جنگ‌نداشت
خونم اکنون جهد از زخم کـزین پـیش مـرا　　شوق روی تو در آغوش چنین تنگ‌نداشت
این زمان گوش کن افغان مرا کز ایـن پـیش　　نغمهٔ شوق من[۲] این لذّت آهنگ نـداشت
راه‌پـیماتر ازیــن بـاش کـزین[۳] پـیش دلا　　وادی شوق تو[۴] این منزل‌وفرسنگ‌نداشت
پیش ازین عرفی اگر در دلت این سوز[۵]نبود　　آتشین روی تو هم این دل‌چون‌سنگ‌نداشت

(۱۸۳)

معشوق گل تازه و عاشق گل[۶] خـام است　　این است که تأویل اناالحق نـه تـمام است
در شـرع[۷] بـتان بـاده حـلالست و لیکـن　　با محتسب شـهر نـنوشتی، کـه حـرام است
از بس که در آن کـوچه[۸] فـغان آمـده دلهـا　　آواز دل خـــود نشـناسم کـه کـدام است
در صومعه شد پیر[۹] مغان صبحدمی، گفت　　شمعی بفروزید درین خـانه کـه شـام است
اسـرار پس پـرده ز بـیرون نـتوان خـوانـد　　این نکته پـی راحت بـیگانه تـمام است[۱۰]
کـامل نشـود آدمـی از خلـوت و طـاعت　　این نکته گران است بر آن طبع که خام است

۱- ن ۱ = آلودگی ؛ ن ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = آسودگی
۲- ن ۸ = تو ؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ = من
۳- ن ۱۷ = باش دلاکزاین پیش ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = باش کزین پیش دلا
۴- ن ۱۷ = من ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = تو
۵- ن ۸ = نور ؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ = سوز
۶- ن ۱۷ = دل ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = گل
۷- ن ۱۷ = عشق ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = شرع
۸- ن ۸، ۱۷ = کو به فغان ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = دران کوچه فغان
۹- ن ۱۷ = شد صبحدمی پیر مغان ؛ ن ۸، ۳۵ = شد پیر مغان صبحدمی ؛ ن ۱، ۵ = صومعهٔ صبحدمی پیر مغان
۱۰- ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ = بطوریکه این شعر و شعر بعدی نوشته شد ولی مطابق نسخهٔ ۸ این اشعار بطور زیر است:
اسـرار پس پـرده ز بـیرون نـتوان خـوانـد　　این نکته گران است بر آن طبع که خام است
کـامل نشـود آدمـی از خلـوت و طـاعت　　ایـن نکـته پـی راحت بـیگانه تـمام است

یک لغزش[۱] مستانه و صد ساله عبادت — فهمیدن این مسئله موقوف دو جام است
فرصت شد و نگشود زطاعت در فیضم — شمعی بدر خلوتم آرید که شام است[۲]
هر کس نشناسندهٔ راز است وگرنه — اینها همه راز است که معلوم عوام است[۳]

(۱۸۴)

در راه عشق عافیت ما شهادتست — امروز جانفشانی[۴] و فردا شهادتست[۵]
بر[۶] خوان عشق در خور ما نیست نعمتی — این ماحضر که هست مهیّا، شهادتست
عمری که تلخ کردهٔ زهر[۷] فراق اوست — نامش نهند زندگی، امّا شهادتست
ما جمله دست و تیغ به خونریز بسته‌ایم — زان کشته[۸] می‌شویم که اولیٰ شهادتست
هنگامهٔ شکنجهٔ غم می‌کنیم[۹] گرم — پامال کشتگان[۱۰] تماشا شهادتست
عرفی شهید گشت بذوقی که تا ابد — حسرت فزای خضر و مسیحاشهادتست[۱۱]

(۱۸۵)

[۱۲]گریه همخوابهٔ آن چشم که دیدن دانست
لذّت آرامش آن دل که تپیدن دانست

۱- ن ۱، ۵، ۳۵ و غیره = سجدهٔ مستانه ؛ سفینهٔ خوشگو = لغزش مستانه
۲- این بیت فقط در نسخ ۸، ۱۷، ۳۵ یافت شد.
۳- این غزل که درکم نسخ یافته می‌شود در زمین معروف شیخ سعدی گفته شد. دیگر شعرای معروف هم درآن غزل گفته و مطالع چند در زیر نقل می‌شود:
سعدی: بر من که صبوحی زده‌ام خرقه حرامست — ای مجلسیان راه خرابات کدامست
حافظ: گل در برو می بر کف و معشوقه بکامست — سلطان جهانم به چنین روز غلامست
نظیری: ذوقی بکمال است و وصالی بدام است — امروز بما مصلحت عشق تمام است
۴- ن ۱۰ = جانفروشی ؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ = جان فشانی
۵- این غزل فقط در نسخ ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ یافت شد
۶- ن ۱، ۵ = در ؛ ن ۱۰، ۱۷، ۳۵ = بر
۷- ن ۱۰ = کردهٔ زهر ؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ = کرده بزهر
۸- ن ۱۰ = کشته گشته‌ایم ؛ ن ۱، ۵، ۱۷،۳۵ = کشته می‌شویم
۹- ن ۱۰ = چون کنیم ؛ ن ۱، ۵، ۷ = می‌کنیم ؛ ن ۳۵ = هین کنیم ؟
۱۰- ن ۱۰ = تشنگان ؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ = کشتگان
۱۱- این مقطع فقط در نسخهٔ ۱۰ یافت شد.
۱۲- این غزل فقط در نسخ ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ یافته شد.

سـوزن و رشـتهٔ[۱] روح‌الله و مـریم نشـناخت
دست مـا تـا[۲] روش جـامه دریـدن دانست
در مـیان خس و خـاشاک مـن افـتاده بـماند
طـایر عشـق کـه در عـرش پـریدن دانست
لذّت زخـم چـو زخـم دگـرش بـاد حـرام
صـید زخـمی کـه بـهر گـوشه دویـدن دانست
[۳]در لب کـوثر و در سـایهٔ طـوبی بـچکد
خـون صـید تـو کـه از زخـم چکـیدن دانست
نـوشخندی کـه بـه دلهـا نـمکش بـاید ریخت
آنکـه در سـینهٔ احـباب خـلیدن دانست
آب کـوثر ز رگ و ریشـه آتش بکشـم[۴]
لبـم اکـنون کـه بـخندید ومکـیدن دانست
عـرفی از مـجلس مـا خـیز کـه در شیون مـاند
هـر کـه اینجا نـفس گـرم کشـیدن دانست

(۱۸۶)

دلم ز شـوق جـمال نـدیده لبـریز است — صـراحـیم ز مـی نـاچکیده لبـریز است
عذاب رشته و سـوزن مـده کـه خـانهٔ مـا[۵] — ز جـامه‌های گـریبان دریـده لبـریز است
کـدام صـید زد از شـوق نـاوکش فـریاد — کـه صـیدگاه ز صـید رمـیده لبـریز است
قـرار[۶] اهـل سـلامت ز رشک[۷] مـی‌سوزد — کـه خـلوتش ز لب آرمـیده لبـریز است

۱- ن ۳۵ = سوزن و رشته روح‌الله و مریم نشناخت ؛ ن ۵ = سوزن و رشتهٔ روح‌الله مریم نشناخت
۲- ن ۳۵ = چون ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷ = تا
۳- این شعر و دو شعر بعدی فقط در نسخ ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ یافته شد.
۴- ن ۱۷، ۳۵ = بکشم ؛ ن ۱، ۳ = نکشم
۵- ن ۱، ۵، ۳۵ = جامهٔ ما ؛ ن ۸، ۱۰، ۱۷ = خانهٔ ما
۶- ن ۱۷، ۳۵ = مزار ؛ ن ۱ = قرار ؛ ن ۸ = هزار ؛ ن ۵ = فرار
۷- ن ۵، ۱۷، ۳۵ = ننگ ؛ ن ۱، ۸ = رشک

هجوم شوق تماشا و منع شرم ببین   که دامنم ز نگاه چکیده لبریز است
برو ببادیه عرفی که شهر و کوچهٔ عشق   ز کشتگان در آتش تپیده لبریز است

(۱۸۷)

شمع نفسم دوش ز داغ گله خون ریخت
از شعله دل و سینهٔ پروانه برون ریخت
هر عطر که در پیرهن عشق[1] ازل بود
حسن[2] از شکن سلسلهٔ غالیه‌گون ریخت
عقل آیت فرزانگی از اهل خرد خواند
عشق آمد و بشکافت دل خویش و جنون ریخت
عشرت می صافی بقدح ریخت و لیکن
بی‌بهره بماندیم که در جام نگون ریخت
عرفی دل بیمار ترا چاره هلاک است
این فوج بلابین که برین صید زبون ریخت

(۱۸۸)

نه همین آرزوی شادی عالم هوس است
گر به اندوه کسی میل کند، هم هوس است
عیب زهد ار بکنم غایت بی‌انصافیست
اینقدر هست که این شیوه مرا کم هوس است
جنس کمیاب و خریدار به هر کوچه[3] هزار
عافیت را چه تفاوت که مرا کم هوس است

۱- ن ۳۵ = حسن ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷ = عشق
۲- ن ۳۵ = عشق ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷ = حسن
۳- ن ۸، ۳۵ = گوشه ؛ ن ۱، ۵، ۱۷ = کوچه

هیچ کس نیست که از وی طمع جانم[۱] نیست
بس که جان دادنم از درد دمادم هوس است

(۱۸۹)

کسی که از خرد اسباب آگهی برداشت
بدان که زاد بیابان[۲] گمرهی برداشت
گدای عقل به مهمان‌سرای معنی رفت
ز دست[۳] دهشت[۴] ازو کاسهٔ تهی‌برداشت
خوش آمد این صفت از صوفیم که درره‌عقل
دو گام نازده گلبانگ گمرهی برداشت
حسد رواست بران کس که در دکانچهٔ عشق
بداد علم فلاطون و ابلهی برداشت
غزل سرا شد و پا بر قصیده زد عرفی
کدام منفعت از ویحک و زهی برداشت

(۱۹۰)

دیوانگی[۵] که بادیه گرد دماغ ماست
رقصان ز تازیانهٔ تشویش داغ ماست
ناموسِ کَی بباغ بهشتش رضا دهد[۶]
پژمردگی که پرورش آموز باغ ماست
کوثر بخویش نازد و گیرد مزاج دهر[۷]
گر گویمش که شبنم خلد فراغ ماست
آن شعله‌ای که در جگر طور در گرفت
روشن بصر ز سرمهٔ دود چراغ ماست
آن شربتی که زهر فروشد[۸] بکام مرگ
در چشمهٔ حیات غلط، در ایاغ ماست
اسلام جامهٔ حرم از کفر ما خرد
طاووس در معاملهٔ رنگ، زاغ ماست
عرفی نسیم عشق دل سنگ می‌گزد
این عطسه تاب خوردهٔ مغز[۹] دماغ ماست

۱- ن ۱۷ = حالم ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = جانم
۲- ن ۱۷، ۳۵، ۳۶ = بیابان ؛ ن ۱، ۸ = بپایان
۳- ن ۸ = ز دست ؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = بدست
۴- ن ۱۷، ۳۶ = دشت ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = دهشت
۵- ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = دیوانگی که بادیه گرد ؛ ن ۱۰ = دیوانگی بادیه گرد
۶- ن ۱۰ = کنند ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = دهد
۷- ن ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = دهر ؛ ن ۱، ۵ = زهر
۸- ن ۱۰ = فرستد ؛ ن ۱۷ = فروش ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = فروشد
۹- ن ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = مغز دماغ ؛ ن ۱ = مغز ایاغ

(۱۹۱)

آنکه از ترکیب آب و گـل تـن هـر فـرد سـاخت
آن پـری‌وش را ز رعـنایی، مـرا از درد سـاخت
تـوتیای درد و غـم مـی‌خواست بـهر عـالمی
آسـمان در جـلوه‌گـاه او تـنم را گـرد سـاخت
از محبّت کی پشیمان گردم، ای ناصح خـموش
کـز دم افسـرده آتش را نشـاید سـرد سـاخت
خواستم تا جان فدای او کـنم، خـندید و گـفت
بیش ازین نتوان همی با جان غم پرورد ساخت
عرفی اکنون تلخ‌تر شد خواب در چشمت که باز
طوف کوی مـهوشی مـاه تـرا شب‌گـرد سـاخت

(۱۹۲)

لطـــیفه‌ای بـزبان از دمـاغم افـتاده‌ست
لذیـذ مـیوه‌ای از نـخل بـاغم افـتاده‌ست
کســی نـمی‌خرد از مـن وگـرنه تـا در دل
مـــتاع بـیخردی از دمـاغم افـتاده‌ست
دمی کـه بـی تـو بـلب مـانده‌ام پیالهٔ مـی
هــزار قـطرهٔ خـون از[1] ایـاغم افـتاده‌ست
نســیم ذوق نـدارد گـل خـرد عـرفی
هــوای بـیخردی در دمـاغم افـتاده‌ست
ز بسکـه بـی‌ادبـی کـرده‌ام بکـعبهٔ شـوق
شب وصال ز چشم چـراغـم افـتاده‌ست[2]

(۱۹۳)

دل[3] آتشی افروخت کزو هر دو جهان سـوخت
زین پیش که دل سـوخت هـمانا بـتوان سـوخت

۱- ن ۱۷، ۳۵ = از؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰ = در
۲- این بیت در سه غزل نسخهٔ اول و در غزل نسخهٔ پنجم و هشتم بشکل مشترک آمده است مگر در همین سه نسخه در یکجا مصراع اول به این گونه است: ز بسکه بی ادبی کرده‌ام به کعبهٔ شوق و در جالی دیگر این نسخه‌ها این طور است: زبسکه شیوهٔ پروانگی ز حد بردم (متوجه شوید به غزل ۲۳۶)
۳- این سه اشعار فقط در نسخهٔ ۱۷ یافت شد. غزلیّات شعرای دیگر مثل شفائی هم درین زمین هست به ادنی تغیر قافیه.

هـر چـند کـه پـروانـه شـود بـی‌ادب، او را
تـا مـصلحت عشـق نـباشد، نـتوان سـوخت
حـیرت قـدحی داد کـه از درد و غـم دوست
در دل سخنی گم شد و از شـوق زبـان سـوخت

(۱۹۴)

کـیست در پـرده کـه دلهـای بـنی آدم ازوست
چشـم[۱] دیـدار نـصیب و دل نـامحرم ازوست
ای[۲] که گفتی غمت از دوست بود[۳] شکوه خطاست
صـبر شـاهیست کـه تحریک شکـایت هم ازوست
تـهمت آلودگـی مـا ز بـداندیشان نـیست
از حکـیمیست کـه تـهمت کشـی مـریم ازوست
مـی‌نمود آنـچه ازو داشت یکـایک دل ریش
گـفتم این ریش ز کـه؟ گـفت کـه این مـرهم ازوست
نـه دمـاغ تـو کـه زلف تـو هـم آشـفته مـباد[۴]
از نسـیم تـو کـه آشـفتگی عـالم ازوست
صـبر ایّـوب گـر آن[۵] است کـه شـهرت دارد
بـاورم نـیست کـه عـرفی بـه صبوری کم ازوست

(۱۹۵)

تا[۶] دلم زان زلف مشکین‌درکمندافتاده‌است ای بسا دلها که از ذوقش به بند افتاده است

۱- ن ۱۷ = چشم ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = دل
۲- ن ۱، ۵ = این که ؛ ن ۸، ۱۷، ۳۵ = ای که
۳- ن ۸، ۱۷ = بود؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = شود
۴- ن ۱۷ = مباش؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = مباد
۵- ن ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = گر آن ست؛ ن ۱ = گر این است
۶- این غزل فقط در نسخ اول و پنجم و هفدهم یافت شد ولی مطلعش فقط در نسخهٔ هفدهم هست

پیش ازین بر[۱] راز عشق‌اندیشه‌ام‌محرم‌نبود   این زمان در گفتگوی چون و چندافتاده‌است
کوتهی از کوتهی ما بر عنایت بسته‌ایم   زان شکایتهای گستاخان بلند افتاده است
ما[۲] عنایت دوستیم امّا عبادت دشمنیم   هم نه سهوست‌این‌اگرکس‌بهره‌مندافتاده‌است
گفتگوی توبه فرمایان و قول واعظان   در نمی‌گیرد بعرفی خوش بلند افتاده است

(۱۹۶)

فغان[۳] که از چمن حسن نو گلی برخاست   بخون بیگنهان بی تأمّلی برخاست
نظر به آینه افگن وزین[۴] مرو در تاب   که ناله‌ای ز دل بی‌تحمّلی[۵] برخاست
چنان بناز بر آورده غیر را کامشب   ز[۶] محفلش بگمان تغافلی برخاست
مگر جنازهٔ عرفی کنون روان گردید   که از مصیبتیان شور و غلغلی برخاست

(۱۹۷)

ای[۷] دل بسر توبه چو باز آمدنت نیست   می نوش و طرب جو که بساز آمدنت نیست
صد گونه سبب طی شد و یک دل نشکستی   امشب که دل بر سر ناز[۸] آمدنت نیست
مادام که در صومعه هنگامه طرازی[۹]   ره سوی نهان‌خانهٔ راز آمدنت نیست
یک رنگ شو و کعبه درآ ور به حریمت   حاجت بره دور و درازآمدنت نیست
تا سیم و زری، در تو تصرّف کند آتش   یاقوت چو گشتی، به گدازآمدنت نیست
اندیشه درین راه تبه کردن عمر است   در تاختن افزای که باز آمدنت نیست
مخمور و پریشان رسی از صومعه عرفی   پیداست که پروای بساز آمدنت نیست

۱- ن ۵ = در راز عشق؛ ن ۱۷ = بر راز عشق؛ ن ۱ = در راه عشق
۲- مفهوم این بیت روشن نیست
۳- این غزل فقط در نسخهٔ اول و پنجم و هشتم و هفدهم و سی و پنجم یافت شد
۴- ن ۳۵ = ازین مرو در تاب؛ ن ۸ = ازین مرو درمات؛ ن ۱، ۵ = درین مرو در تاب؛ ن ۱۷ = وزین مرو در تاب
۵- ن ۸، ۱۷ = تحملی ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = تأملی
۶- ن ۱، ۵ = که ؛ ن ۸، ۱۷، ۳۵ = ز
۷- این غزل فقط در نسخ اول و پنجم و هفدهم بنظر آمد و مطلعش فقط در نسخهٔ هفدهم یافت شد
۸- ن ۱۷ = ناز ؛ ن ۱، ۵ = باز
۹- ن ۵ = هنگام طرازی ؛ ن ۱، ۱۷ = هنگامه طرازی

(۱۹۸)

سینهٔ ریش از عدم آوردم[۱] و آسوده رفت
عصمتم آمد ز بیت المقدس و آلوده رفت
تا صباح امشب اجابت گرد لب میگشت لیک
همتم بین کز لبم حرف دعا نشنوده، رفت
حیف کز هنگامهٔ تلخابه‌نوشان وفا
کام زهراندیش مابی ذوق نوش اندوده رفت
بخت خواب آلود ما تا سر بزانو[۲] ماند، مرد
وه که یک ساعت بکام خویشتن نغنوده رفت
در[۳] حصول عافیت مردیم بیدردانه حیف
گنج فرصت در سر اندیشهٔ بیهوده رفت
آمد و رفتن به یک جوهر نویسد آنکه، او
نوحهٔ دل‌زندگان بر مردگان نشنوده[۴] رفت
مژده[۵] باد ای زخم مرهم دشمن [و] الماس دوست
کامشب از بالین مسیحا دست برهم[۶] سوده رفت
مست ذوق عرفیم کز ملک هستی تا عدم
در میان شعله رقصان رفت و بس، آسوده رفت

(۱۹۹)

هزار[۷] شور به دل زان لب و تبسّم هست   ولی کیم ز حیا فرصت تکلم هست

۱- بهار عجم = آورده و ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = آوردم
۲- ن ۱۷ = زانو؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = ببالین
۳- این شعر فقط در نسخ هشتم و هفدهم و سی و پنج یافت شد
۴- این بیت فقط در نسخهٔ هفدهم یافت شد
۵- در هر دو نسخ ۱۷ و ۳۵ این مصرع باین طور است = مرده باد ای زخم مرهم دشمن الماس دوست
۶- فقط در نسخ ۱۷ و ۳۵ یافت شد
۷- این بیت فقط در نسخ اول و پنجم و هفدهم یافت شد اما مطلع فقط در نسخه هفدهم است

وضـو چگـونه بـزمزم روا بـود کـه مـرا	زخـاک دیـر مـغان رخـصت تـیمّم هست
غـبار گشـته و او را ز ذوق کشـتن مـن	هـنوز چـاشنئی در لب تـبسّم هست
چـنان مکـن کـه بـملک وفـا شـوی بـدنام	کـه در طـبیعت مـا عـادت تـظلّم هست
نـوای حـرمت مـی چـون بـرآیـد از مـنبر؟	که حصّهٔ مـن و واعـظ هـنوز در خـم هست

(۲۰۰)

شـهره بـود ایـن کـه شب فـرقت یـاران سـالیست
چـون بـدیدیم،غـلط، سـالی ازان شب حـالیست
مـژده‌ای مـی‌دهم، ای سـوختهٔ[۱] عشـق، مـتاب
عـالمی[۲] هست کـه ایـن عـالم از آن تـمثالیست
طـلب رؤیت خـورشید کـند از خـفّاش
هـر کـه ایـن راز[۳] نـدانست[۴] چـه فـارغ بـالیست
شـیخ تـزویر کـند در عـمل و مـن تـقصیر
گـنه او ظـلمانی[۵]، گـنه مـن حـالیست[۶]
دمـبدم فـال چـه گـیرم کـه چـه مـی‌آید پـیش
هـر چـه پـیش آیـدم[۷] از حـادثه فـرّخ فـالیست
آب و رنگی که بـه صـد شـعبده بـر خـود بسته‌ست
طی کن از[۸] شاهد گیتی و ببین[۹] چون زالیست[۱۰]

۱- ن ۱۰ = سوختهٔ عشق مشتاب؛ ن ۱، ۴، ۵، ۱۷، ۳۵ = سوخته قوت بشتاب؛ ن ۹ = سوخته فوت نبات؛ ن ۳۶ = سوختهٔ فوت شباب
۲- ن ۱۰ = نیست ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۹، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = هست
۳- ن ۳۶ = راه ؛ ن ۱، ۵، ۳۵، ۹ و غیره = راز
۴- ن ۱۰ = بدانست؛ ن ۱، ۴، ۵، ۹، ۳۵ = ندانست
۵- ن ۴، ۹، ۵، ۳۶ = ظلمانی ؛ن ۱، ۱۷، = ظلماتی
۶- ن ۱۰ = جالیست ؛ ن ۵، ۹، ۳۶ = حالیست ؛ ن ۱، ۴، = خالیست
۷- ن ۴، ۱۰ پیش آیدم ؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ = پیش آید ازین؛ ن ۳۶ = پیش آید ازان
۸- ن ۴ = بصد شعبدهٔ بر خود بست ؛ ن ۹ = بصدد شعبده بر خود بست است ؛ ن ۱۰ = پیدا کردی
۹- ن ۴، ۹ = و به بین ؛ ن ۱۰ = که ببین
۱۰- این بیت فقط در نسخ ۴، ۹، ۱۰ یافت شد

تـــا بـــه کـــیفیت طـــاعت نگـــرستم عـــرفی
روشـــنم گشت کـــه هـــر کـــوشش[۱] مـــن اهـمالیست

(۲۰۱)

الـمـــاس جـــفای تـــو بـجام دل ریش است / من قاصدم، این حرف پیام دل ریش است
از نـــامهٔ عشـق ای دل آسـوده چـه جـویی / ســرتاسر ایـــن نـامه سـلام دل ریش است
در بـــاغ دگـــر دست بـــه ســنبل نـنهادم[۲] / تا زلف تـو دیـدم کـه مـقام دل ریش است
هر چند بظاهر نـه دلی هست نـه جـانی[۳] / از زلف تو پـیداست کـه دام دل ریش است
هر جا دل ریش است کـند طـوف حـریمم / غمخانهٔ من بیت[۴] حرام دل ریش است[۵]
امّـید وصـال تـو کـه سـرمایهٔ هستی‌ست / مرغی‌ست که[۶] بر گوشهٔ بام دل ریش است
بـــا ریش مـــحبّت چـه کـند مـرهم و دارو / ایـــنها هـــمه انـدیشهٔ خام دل ریش است
عرفی سـخن تـلخ بـه جـانان نـتوان گـفت / امّـــا چـــه تـوان کـرد، پـیام دل ریش است

(۲۰۲)

یـــا ســرّ قــدر مـایهٔ انـدیشه و بـیم است / یا نسخهٔ این مسئله بسیار سـقیم است[۷]
نــــی‌نی غـــلط ... نـــغمه ... نســـرودم / بیرون دهـم آن راز کـه در پـرده مـقیم است
در بــــاغ ســـمندر چـــو تـــذرو است و.... / چون فهم شد این نکته نه امید و نه بیم است
ایـــن نکـته اگـر نـیست گـوارا بـمذاقت / شـــاید کـه دلت شـیفتهٔ نـاز و نـعیم است
واعظ چو بعرفی بشنید این سخنان، گـفت / دیـــوانـــهٔ نشـــناخته کـــوثر زحـــمیم است
چون محتسب این زمزمه بشنید، برآشـفت / پنداشت که خمخانه تهی کرده نـدیم است

۱- ن ۴، ۱۰ = طاعت ؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = کوشش
۲- ن ۱ = بنهادم ؛ ن ۱۷، ۳۶، ۳۵ = نه‌نهادم
۳- ن ۳۶ = نه خونی ؛ ن ۵، ۳۵ = نه جانی
۴- ن ۳۵ = پیش خرام ؛ ن ۸، ۳۶ = بیت حرام
۵- این بیت فقط در نسخ هشتم و سی و پنجم و سی و ششم یافت شد
۶- ن ۱، ۵ = در ؛ ن ۱۷، ۳۵، ۳۶ = بر
۷- این غزل فقط در نسخهٔ سی و ششم یافت شد. زیرا که کاغذ کرم خورده‌است خواندن اولین سه اشعار بطور درست ممکن نیست.

عـلامهٔ شـهر ایـن سـخنش گـوش‌زد افـتاد　　انگـاشت کـه غـارت زدهٔ طـبع سـلیم است
من گفته بخود کاین به از آنست که جـمعی　　گویند جهان حادثه گـوئی کـه قـدیم است
بـرهان حکـیمانه مکـن ضـایع و تـن زن　　این عرفی جاهل نـه فـلاطون حکـیم است

(۲۰۳)

درمـاندهٔ دیـار رضـا مـرد چاره نیست　　فـرزند ایـن دیـار بـجز هـیچ کـاره نـیست
مستی گزین کـه طـالع دردی کشـان عشق　　مـحکوم آسـمان و زبـون سـتاره نـیست
هـر کس کـه بـا معلّم بـحر رضـا نشست　　در آرزوی بـاد مـراد و کـناره نـیست
جان شهید عشق عزیز است[۱] پیش دوست　　امّـا بـقدر و قـیمت دلهـای پـاره نـیست
کس طعم کارها[۲] نچشد در جـهان فـیض　　آنجا که نیست بیم فسـاد، اسـتخاره نـیست
ارباب[۳] جذبه شرح دهـندش بـصد زبـان　　رازی که بر حـقیقت خـود آشکـاره نـیست
پـژمرده تـا بکـی نشـود[۴] درکـف سـتم　　برگ گلیست جوهر دل، سنگ خاره نیست
عرفی چه سود کثرت غم، ذوق‌غم‌خوشست　　تحصیل این متاع به وزن و شـماره نـیست

(۲۰۴)

پـیغام‌گذار مـن و مـعشوق صبا نـیست　　آنکو به نفس زنده بـود، مـحرم مـا نـیست
دردی کـه دوائـیش نـباشد نـبود لیک　　ما[۵] راست مزاجی کـه سـزاوار دوا نـیست
بد نامی مـا شـهرهٔ عـالم شـد[۶] و شـادیم　　کین ملک[۷] غریبست،کس از مردم‌مانیست
عـرفی‌درمقصودبه‌یارب[۸]نگشـایند[۹]　　تـوفیق‌کلیدیست‌که‌دردست‌دعانیست

۱- ن ۳ = نزد ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = پیش
۲- ن ۱ = کار ما ؛ ن ۳، ۵، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = کارها
۳- ن ۱۷ = در باب ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۸، ۳۵، ۳۶ = ارباب
۴- ن ۳، ۳۶ = نشود؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ و غیره = بشود
۵- ن ۱۷ = با ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۸، ۳۵ = ما
۶- ن ۱۷ = شده شادیم ؛ ن ۱، ۵، ۳۵، = شد و شادیم
۷- ن ۳ = شهر ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = ملک
۸- ن ۳ = به یارب ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = ببازی
۹- ن ۸ = نگشاید ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۱۷، ۳۵ = نگشایند

(۲۰۵)

گر نفهمد کفر و دین عاشق مگو معذور نیست
کین لغتها در دیار دوستی مشهور نیست
برهمن گویا ز بی‌ناموسیم همخانه شد
کز شبستان من امشب ذره‌ای بی‌نور نیست
عشق را نازم که در جایی شهیدم می‌کنند
کش[۱] مسیح آرایش تابوت[۲] کس مقدور نیست
هست[۳] در بزم محبّت دایمش بزم جهان
بر لب هرکس که جامی از می منصور نیست

(۲۰۶)

دل شهید اوست کز وی کس نشان هرگز نیافت
ناوک او آشنایی با کمان هرگز نیافت
آن شکار افکن سوار آیا[۴] که باشد؟ کز ستم
عالمی را کشت و دستی بر عنان هرگز نیافت
مست آن ذوقم که عمری با خیال او دلم
در حکایت بود و جنبش بر[۵] زبان هرگز نیافت
بیخودی‌های دلم را بین که با آن دلفریب
داشت صد خلوت[۶] که خود را در میان هرگز نیافت

۱- لفظ "کش" مناسب نیست ـ بر خلاف لفظ "کز" بسیار بجا می‌نماید امّا این لفظ در هیچ نسخه نیست
۲- ن ۳۵ = تابوت و کس ؛ ن ۸ = تابوت کش ؛ ن ۱، ۵، ۱۷ = تابوت کس
۳- این بیت فقط در نسخه هفدهم یافت شد
۴- ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ = آیا که ؛ ن ۱۰ = آنجا که ؛ ن ۸ = آباد
۵- ن ۱۰ = در ؛ ن ۱۷ = از ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = بر
۶- ن ۱۰ = جلوه ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = خلوت

بوی گل بر وی حرامست آنکه خاری در(۱) جگر
از ترنّمهای مرغ بوستان هرگز نیافت
بندهٔ مرغ دلم کو در هوای حسن دوست
آنچنان گم شد که راه آشیان هرگز نیافت
حیرتی دارم که(۲) عرفی چون(۳) زید کو در جگر
ناوکی زان غمزهٔ نامهربان هرگز نیافت

(۲۰۷)

ضمیر روشن من پرتوی ز داغ دلست — چرا(۴) که داغ غم عاشقی چراغ دلست
ز داغ عشق چراغی بنه بخانهٔ دل — صفای خاطر(۵) روشن دلان ز داغ دلست
دلم بشعلهٔ حسن کسان نمی‌گردد(۶) — که دود مشعل(۷) حسن تو در دماغ دلست
نظر بداغ درون کرده زان شکفته شوم(۸) — که داغهای درون لاله‌های باغ دلست
دگر(۹) بدام خود آورده‌ای دل عرفی — که باز از سر زلف تو در سراغ دلست

(۲۰۸)

مگر ترا خبر از بی‌زبانی ما نیست — که وعده‌های ترا حاجت تقاضا نیست(۱۰)
دل تو هست مگر آتش طلب‌افروز — که خشم و ناز تو هرگز کدورت افزانیست
حجاب مانع نظارهٔ تو است و رقیب — گمان برد که مرا رخصت تماشا نیست

۱- ن ۱ = بر ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = در
۲- ن ۱۰ = ز ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = که
۳- ن ۱۰ = چون ز پیکان در جگر ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = چون زید کو در جگر
۴- ن ۱۰ = چراغ داغ غم عشق شبچراغ دلست ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = چرا که داغ غم عاشقی چراغ دلست
۵- ن ۱۰ = خاطر ؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ و غیره = باطن
۶- ن ۱، ۱۰ = نمی‌گیرد؛ ن ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = نمی‌گردد
۷- ن ۱۰ = شعلهٔ ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = مشعل
۸- ن ۵، ۳، = شگفته شود؛ ن ۸، ۱۰، ۱۷ = شگفته شوم ؛ ن ۱، ۵ = شگفت شوم
۹- ن ۸ = مگر ؛ ن ۱، ۵، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = دگر
۱۰- این غزل فقط در نسخ ۵ و ۳۵ یافت شد

خوشم ز روشنی باطنش که هرچه ازو / بخاطرم گذرد، احتیاج ایمانیست
حدیث ما و تو تا روز حشر خواهد بود / حدیث عشق نه امروز هست و فردا نیست
تو باز میل بخون گشته عرفی خود کن / که احتیاج بجان بخشی مسیحا نیست

(۲۰۹)

مرا بکوی تو شادم که اعتباری نیست / که در دل کسی آنجا زمن غباری نیست
مکن که نالهٔ آزردگان[۱] اثر دارد / شکست خاطرم[۲] ای قوم سهل کاری‌نیست
مرا بجور نکشتی و می‌کشد اینم[۳] / که همچو عهد تو بر عمر اعتباری[۴] نیست
چه لذّت است ز صد زخم تیر صیدی[۵] را / که بهر بسملش از پی دوان سواری نیست
ز بی‌مداری صلح تو می‌توان دانست / که همچو صلح تو، جنگ ترا مداری نیست
ز پیشدستی تیغ اجل به حشر چو من / ز ناامیدی خوی تو شرمساری نیست
وفای وعده بمحشر[۶] مکن چو عرفی را / غرض ز وعده بجز ذوق انتظاری نیست

(۲۱۰)

آب حیوان آتش و باد مسیحا آتش است
هر که داغش کرده‌ای، داند که اینها آتش است
هر بن مو ز آتش دل دودگاه گلخن[۷] است
برنیاید[۸] این[۹] چنین دود از کسی تا آتش است

۱- ن ۱، ۵ = که در دل آزادگان ؛ ن ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = نالهٔ آزردگان
۲- ن ۱۷، ۳۵ = شکست خاطر این قوم؛ ن ۱، ۵، ۸ = شکست خاطرم ای قوم
۳- ن ۱، ۵، ۳۵ = آنم ؛ ن ۸، ۱۰، ۱۷ = اینم
۴- در نسخه ۳۵ مصراع اول بیت سوم به مصرع ثانی بیت چهارم مربوط است
۵- ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = تیر صیدی را ؛ ن ۱۰ = بر دل صیدی
۶- ن ۱۰ = به مردن ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = به محشر
۷- ن ۵ = دود آه گلخن ؛ دیگر نسخ = دودگاه گلخن
۸- ن ۸، ۱۰ = بر نیاورد ؛ ن ۱، ۱۷ = بر نیاید؛ ن ۵، ۳۵ = برنیامد
۹- ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = این ؛ ن ۱۷ = آن

شمع گرید از غم و پروانه می‌سوزد تنش
در نهادش مهربانی هست[1]، امّا آتش است
فاش خواهم گفت دعویهای عرفی پیش خلق
راست گویم در مزاج من مدارا[2] آتش است

(۲۱۱)

دلم که سحر تمنّاش[3] باطل افتاده‌ست
ز تیغ غمزهٔ او نیم بسمل افتاده‌ست
کرشمهٔ تو[4] ز محمل نوید زخم دهد
که صد شهید به دنبال محمل افتاده‌ست
بکوی عشق ز دریوزه دست باز مکش
که حاتم آمده اینجا و سائل افتاده‌ست
بملک وصل روی؟ برنشین به توسن[5] درد
که عافیت به ره[6] دوست در گل[7] افتاده‌ست
بکوی عشق ز هستی چگونه لاف زنم
که زندگانی جاوید بسمل افتاده‌ست
در آن محیط مرا تکیه گاه طوفانست
که صد شهید ز موجش[8] به ساحل افتاده‌ست

۱- ن ۱۰ = هست ما ؛ ن ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = نیست الاّ
۲- ن ۱ = ما ؛ ن ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = من
۳- ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ = سحر تمناش ؛ ن ۸، ۱۰ = بهر تمناش
۴- ن ۱، ۵ = که به ؛ ن ۱۰ = توز ؛ ؛ ن ۸، ۱۷، ۳۵ = که ز
۵- ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ = در نشین به هوش درد ؛ ن ۸، ۱۰ = برنشین بتوسن درد
۶- ن ۳۵ = بدر ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰ = بره
۷- ن ۸ = در گل ؛ ن ۱۰، ۳۵ = کاهل ؛ ن ۱، ۵، ۱۷ = کامل
۸- ن ۱، ۱۷، ۳۵ = موجی ؛ ن ۵ = مونی؟ ؛ ن ۱۰ = موجش

کـــرشمه‌ای ز عـــنایت بکـار[۱] عـرفی کـن
بـه ایـن گـناه بگیرش کـه قـابل[۲] افـتاده‌ست

(۲۱۲)

آلوده‌ای و صـــحبت جـانانت آرزوست! | در می نشسـته، پـاکـی دامـانت آرزوست
ما دیده بسـته‌ایـم و تـو دزدیـده در نگـاه | ما چاک دل، تـوچاک گـریبانت آرزوست
شوق وصال یار، و نظر بر[۳] جمال غیر! | دست از طلب بدار که حـرمانت آرزوست
شـــرمندگانه طـاعت بت مـی‌بری ولا | کـفرت حـرام بـاد، کـه ایـمانت آرزوست
بـرگ حـیات[۴] اوّل و آنگـاه زیب تـخت | ای بوالهوس که تخت سلیمانت آرزوست
بنشین[۵] دمی که بر تو فشانیم درد[۶] دل | گـر غـوطه‌ای بـخون شـهیدانت آرزوست
دست نگـــاهبان شکـــر بسـته‌ای، ولی | تـــحریک آسـتین مگس رانت آرزوست
عــرفی بـجای گـریه نشـاندی نگـاه را | یـــعنی نـــظارهٔ رخ جـانانت آرزوست

(۲۱۳)

دوش بی‌روی‌توچشمم‌تاسحرچـون[۷] مـی‌گریست
بود محروم از تماشای تو و خـون[۸] مـی‌گریست
گـر نـبود آثـار مـرگ ازمـن عـیان[۹] امشب، چـرا
هر که از بالین من می‌رفت بیرون، مـی‌گریست[۱۰]

۱- ن ۸، ۳۵ = بحال ؛ ن ۱، ۵، ۱۰، ۱۷ = بکار
۲- ن ۵ = قاتل ؛ ن ۸ = قایل ؛ ن ۱، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = قابل
۳- ن ۱، ۵ = در ؛ ن ۸، ۳۵ = بر
۴- ن ۸، ۳۵ = ترک حیات ؛ ن ۱، ۵ = برگ حیات
۵- این شعر فقط در نسخ ۸، ۱۷، ۳۵ یافت شد
۶- ن ۱۷ = دود ؛ ن ۸، ۳۵ = درد
۷- ن ۱ = چون ؛ ن ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = خون
۸- ن ۱، ۵، ۱۷ = خون ؛ ن ۳۵ = چون
۹- ن ۸، ۱۷، ۳۵ = امشب عیان از من، چرا ؛ ن ۱، ۵ = از من عیان امشب، چرا
۱۰- وحشی بافقی همین مضمون را بطور زیر نظم کرده:
مگر در من نشان مرگ ظاهر شد که می‌بینم | رفیقان را نهانی آستین بـر چشـم تـر امشب

آنکه چشمم خون فشان می‌دیدوخندان‌می‌گذشت
گـر ز حـالم آگـهی مـیداشت اکـنون مـی‌گریست
قــطرهٔ خــونابه تأثـیر نـمک در دیـده داشت
شب که چشم از شوق آن لبهای میگون می‌گریست
گرنه دشمن[۱]ذوق‌ازوصلت‌فزون‌برد[۲]،ازچه‌بود[۳]
دوش چشمم بی‌رخت از هر شب افزون می‌گریست
کاش دیدی حـال مـن تـا خـنده بـر مجنون زدی
از ترّحم، آنکـه[۴] بـر احـوال مـجنون مـی‌گریست
تا چه بی‌لطفی به عرفی کرده بود آن مـه کـه دوش
پـا هـنوز از مـحفلش نـنهاده بـیرون مـی‌گریست

(۲۱۴)

نی[۵] همین از خوی گرمش جـان مـن در آتشست
او هـم از گـرمی خـوی خـویشتن در آتش است
گـر چـنین خـواهـد نـمودن روی گـرم آن افـتاب
جان من سهل است گر سوزد، سخن در آتش است
بسکـــه از داغ دلش هـــر دم تـراود خـون گـرم
تـا قـیامت عـرفی خـونین کـفن در آتش است

(۲۱۵)

داغ عشقت بـر سـراپـای مـن[۶] مـحنت کش است
شـعلهٔ عشــقم، ســراپــای وجـودم آتش است[۷]

۱- ن ۱۷ = ذوق دشمن ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = دشمن ذوق
۲- ن ۳۵ = برد ن ۵ = بود
۳- ن ۱۷ = رو ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = بود
۴- ن ۳۵ = ای که ؛ ن ۱، ۸، ۱۷ = آنکه ؛ ن ۵ = ایکه؟
۵- این شعر فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافت شد
۶- ن ۸ = خجلت کش ؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ = محنت کش
۷- این شعر فقط در نسخ ۱، ۵، ۱۷، ۸، ۳۵ = یافت شد

آن سـری کـز نـاز در پـایش[۱] نـمی‌آید[۲] فرود
ذوقـها دارد کـه اکـنون پـایمال ابـرش[۳] است
آنکـــه دایـــم نـــیم‌خورد جـام او را مـی‌کشید
یک دو روزی میرود کز جام حسرت می‌کش است
شمع من امشب به صد دل گرمی[۴] دوش است بار
دوش انـدک گـرمیی مـی‌کرد، امشب آتش است

(۲۱۶)

رفـتن بسـجده بـهر نکـویان زمـن خـوش است
یعنی که طـاعت صـنم از بـرهمن خـوش است[۵]
کـامم بـه تـیغ غـمزه رهـا کـن، کـه غـیر را
بـا خـلعت مـراد و مـرا بـا کـفن خـوش است[۶]
چـون نـغمهٔ مـراد[۷] ز پـرویز بشـنود
گـویی کـه بـا سـرود غـم کـوهکن خـوش است
آن چـاشنی[۸] درد تـو دانـد[۹] کـه مـی‌نهد
الماس بر[۱۰] جراحت و بر زیستن[۱۱] خوش است

۱- ن ۸، ۱۷ = بر پایش ؛ ن ۱، ۵ = در پایش ؛ ن ۳۵ = بربالش
۲- ن ۱۷ = همی ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = نمی
۳- ن ۱، ۵ = آتش ؛ ن ۸، ۱۷، ۳۵ = ابرش
۴- ن ۱۷ = بصد دل گرمی دوش است باز ؛ ن ۱، ۸، ۳۵ = که با صد گرمی دوش است باز ؛ ن ۵ = که با صد گرمی دوش است بار
۵- این غزل فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافت شد
۶- این شعر فقط در نسخ ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ یافت شد
۷- ن ۸، ۳۵ = مراد ؛ ن ۱، ۵، ۱۷ = نشاط
۸- ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = چاشنی درد ؛ ن ۱۷ = چاشنی که درد
۹- ن ۱۷، ۳۵ = داند ؛ ن ۱، ۵، ۸ = دارد
۱۰- ن ۱۷ = با ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = بر
۱۱- ن ۱، ۵ = بر زیستن ؛ ن ۸، ۱۷، ۳۵ = با

خـود را بکش دلا کـه چـو مـجنون بـراه مـرگ
بـهر مـن و تـو دلبـر پـیمان‌شکن خـوش است
عـرفی وفـای یـار بـود مـوجب فـراغ
بـنشین که عـاشقی، روش کـوهکن خـوش است

(۲۱۷)

بـه[۱] کـرم‌هـای دوست سـوگند است کـه دلم بـی‌گناه در بـند است
درد مـن درد پـیر کـنعان نـیست[۲] مـهر دشـمن نـه مـهر فـرزند است
عـهد بشکست و از چـنان بـد عـهد ایـن شکسـتن بـجای پـیوند است

(۲۱۸)

ازتـو بـیداد و ز مـن خـواهش زنـهار خـوش است
کم مباد این روش و شیوه که بسیار خوش است[۳]
شـرط کـن کـز نگـه خـود نکـنی مـحرومم
تـا بگـویم کـه نگـاه تـو چـه مـقدار خـوش است
جسـتجوی تـو کـند مـدّعی از روزن و بـام
ورنـه او کـی بـه نگـاه در و دیـوار خـوش است
وه کـه امـروز نشـان داد[۴] و تـو بـدخو بـودی
آنکه می‌گفت دلم دوش که بسـیار خـوش است[۵]
ای کـه گـویی ز پـیش[۶] آه کشـان چـند روی
چـه کـنم آه کـه آن قـامت و رفـتار خـوش است

۱- این غزل فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافت شد
۲- ن ۸ = نیست ؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ = است
۳- این غزل فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافت شد
۴- ن ۱ = داده ؛ ن ۵، ۱۷، ۳۵ = دارد ؛ ن ۸ = دار
۵- مفهوم این شعر روشن نیست
۶- ن ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = زپیش ؛ ن ۱ = که ز پیش

ای کــه بــردار کشـــی از جــهت کـفر مـرا
رســـن دار مــــن از رشــتهٔ زنّــار خــوش است
هــمچو مـنصور ز وحـدت هـمگی یـار[۱] شـدم
عــرفی ایــن زمــزمه مـا را بسرِ دار خـوش است

(۲۱۹)

تـــا شــــیشه‌گـری قـاعدهٔ سـنگ نـبوده‌ست
کس[۲] را سر رحـمت بـه دل تـنگ نـبوده‌ست[۳]
انـــصاف دهـــم تـــا قـدمم[۴] راه‌گــزین است
هــیچش بــرهِ مــردمی آهــنگ نــبوده‌ست
در کــــام نـــبوده‌ست گـــوارا مـــی تـــلخم
تـــا گـــوش بـفریاد نــی و چـنگ نـبوده‌ست
کـــونین ز پــی مــاند و نگشــتم بـتو نـزدیک
طـی کـردن ایـن[۵] راه بـه فـرسنگ نـبوده‌ست
تـــا گـــوشهٔ اورنگ جــفاهای بـــتان است
شــاهی چـو تـو بـر گـوشهٔ اورنگ نـبوده‌ست
یک ذرّه نگـــنجد غـــم مـــا در دل کس، لیک
یک مو[۶] دل ما بـر[۷] غـم کس تـنگ نـبوده‌ست
فــردا کــه شـــود مشـهد مـا قـبلهٔ عشـاق
مـــعلوم تــو گــردد کــه وفـا نــنگ نـبوده‌ست

۱- ن ۱، ۸ = بار ؛ ن ۳۵ = یار شدیم ؛ ن ۵ = بار شدم؟
۲- ن ۱۷ = کس را سر رحمت بدل تنگ نبودست؛ ن ۱، ۵، ۸، = معشوق به دلجوئیش آهنگ نبود است ؛ ن ۳۵ = معشوق به دل خوبیش
۳- این غزل فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافت شد
۴- ن ۱ = قدمش ؛ ن ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = قدمم
۵- ن ۱، ۵، ۸ = طی کردن ازین راه ؛ ن ۱۷، ۳۵ = طی کردن این راه
۶- ن ۱، ۵ = یک سو ؛ ن ۸، ۱۷، ۳۵ = یک مو
۷- ن ۱ = در ؛ ن ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = بر

اهـــلیّت عـــرفی زهـــمین یـــاب کـه هـرگز
در مـذهب و مـلّت بـه کسی جنگ نبوده‌ست

(۲۲۰)

گـــر تـماشای گـل روی تـرا ایـن لذت است
تاب این حالت ندارم صرفه‌ام در حسرت است[۱]
پـیش ازیـن زان مـانعت بـودم که دل بیدرد بـود
این زمان گر می‌روی از سینه ای جان، رخصت است
مـحملم بـرناقه بست ایـنک اجـل،ای غـم بـیا
تا بگیرم خوش در آغوشت کـه وقت رحلت است
ای اجـل شـرمنده از روی تـوام زانـرو کـه مـن
نـیم جـانی داشتم، اکـنون تـمامی حسرت است
گـردلم[۲] از غـم شکـایت مـی‌کند، خـونم بـریز
کشتنش واجب بود هر کس که کـافر نـعمت است
گـر بـه بـزمت کـمتری مـی‌آید، از عـرفی مـرنج
جـان مـن غـیر آشـنایی مـانع او غـیرت است

(۲۲۱)

بگـریه[۳] از بـرم آن سـرو نـازنین بـرخـاست[۴]
نشسته هر که به پهلوی مـن، چـنین بـرخـاست[۵]

۱- این غزل فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = یافت شد
۲- ن ۱، ۵ = گر دلم از غم شکایت می‌کند ؛ ن ۸، ۱۷، ۳۵ = دل ز غم خوردن
۳- این غزل و غزل بعدی فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافت شد و عموماً آنها راکه فقط در چند نسخ مخصوص هستند، الحاقی می‌شمارند ولی انتخاب ازان در تذکرهٔ مهمی مثل خلاصة‌الاشعار روشن می‌سازد که آنها اصلی هستند و ممکن است که شامل دیوان اوّل بوده باشند که گم شده بود ولی بخیال این نویسنده به وقت ترتیب کلّیات عرفی بتوسط سراجا اصفهانی یافت شد.
۴- در ن ۱، ۵ املا "برخواست" است
۵- در ن ۱، ۵، املا "برخواست" است

به عزم عربده پیشم نشست و من از درد
چنان به گریه نشستم که شرمگین برخاست
رمیده مرگ[۱] ز بالین من رود گویا
که غمزهٔ ستم انگیزش از کمین برخاست
نموده روی تو روح‌الامین بخوابم و گفت
که طرح چهرهٔ یوسف ز روی این برخاست
به صحن صومعه ناقوس عشق ناله فکند
چون آن بت از پی ایمان[۲] اهل دین برخاست
کشید یار[۳] خدنگی و صد هزار شهید
ز شوق ناوک او بی‌سر از زمین برخاست
چنان به تیغ زد آن غمزه دوش عرفی را
که از نهاد اجل بانگ‌آفرین برخاست

(۲۲۲)

بلهوس کو راگریبان تا بدامن چاک نیست
گر لباس کعبه پوشد، دامن او پاک نیست
خار راه من مشو ای بوالهوس، من عاشقم
آتش سوزنده را اندیشه از خاشاک نیست
جان من فتراک شوخی[۴] چون‌تو بی‌سر ناخوش است
ورنه بی‌سامان سر من لایق فتراک نیست
تا اجل دلهای پر حسرت برد در زیر خاک
چون دل من هیچ گنج حسرتی در خاک نیست

۱- ن ۸ = هر که ؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ = مرگ
۲- ن ۱۷، ۳۵ = ایمان ؛ ن ۱، ۵، ۸ = ناموس
۳- ن ۱۷ = ناز ؛ ن ۱، ۸ = یار ؛ ن ۵، ۳۵ = باز
۴- ن ۱، ۵، ۸ = جان من فتراک شوخی چون تو بی سر ناخوش است ؛ ن ۳۵ = جان من فتراک شوخی چون تو بی پروا خوش است؛ ن ۱۷ = جان بفتراک تو شوخی چونتو ناخوش است؟

تـا گـناهم چیست عـرفی کـان چـنان نـازک دلی
کُشت زارم و زهـلاک چـون مـنی غـمناک نـیست

(۲۲۳)

مـدار صـحبت[۱] مـا بـر حـدیث تشـنه لبـیست
کـه اهـل هـوش عـوام‌انـد و گـفتگو عـربیست[۲]
قـبول خـاطر مـعشوق شـرط دیـدار است
بـحکم شـوق تـماشامکن کـه بـی ادبـیست
قـدم بـرون مـنه از جـهل یـا فـلاطون شـو[۳]
که گر میانه[۴] گزینی[۵]، سـراب و تشـنه لبـیست
کـه لاف حسـن ادب[۶] زد، بگـو بـبزم[۷] مـغان
بـیا، کـه آئـینهٔ دوست[۸] شـیشهٔ حـلبیست
اگـر بـه دخـتر رز دیـن و دل بـرافشـانم
مـلامتم نکـند کس جـوانـی و عـزبیست[۹]
نگـویمت بگـزو[۱۰] عـامیانه مـی‌گویم
بـهوش بـاش کـه انکـار کـیش بـولهبیست
به آسمان و زمـین خشـم[۱۱] و نـاز کـودکی است
صـلاح کـار هـمین تـرک مـدعا طـلبیست

۱- منتخب‌التواریخ = مجلس ما ؛ دیگر همه نسخ مثل ۱، ۵، ۲۹، ۳۵، ۹ و غیره = صحبت ما
۲- این غزل درزمین معروف غزل حافظ هست و دیگر شعرا مثل حکیم شفائی و نظیری نیشابوری درین زمین غزلها گفتند
۳- منتخب التواریخ = باش ؛ دیگر نسخ مثل ۱، ۵، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و خزانهٔ عامره و غیره = شو
۴- منتخب‌التواریخ و دیگر نسخ = گر ولی در یک نسخه در میانه گزینی هم هست
۵- ن ۱۰ = گزائی ؛ دیگر همه نسخ مثل ۱،۴،۵،۸،۹،۱۷،۳۵،۲۹،۳۶ و خلاصة، عرفات و خزانهٔ عامره و غیره = گزینی
۶- ن ۵ = حسن و ادب ؛ ن ۲۹، ۹، ۳۵ و غیره = حسن ادب
۷- ن ۱ = بدیر مغان ؛ ن ۱۰ = به پیر مغان ؛ ن ۲، ۵، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶، = ببزم مغان
۸- ن ۱، ۵، ۲۹ = آئینهٔ دوست ؛ ن ۸، ۹، ۱۰، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = آئنه در دست
۹- ن ۹ = عذبیست ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۲۹، ۳۵ = عزبیست
۱۰- ن ۳۵ = بگزو ؛ ن ۲۹، ۹ = بکرو؟
۱۱- ن ۹ = چشم ناز ؛ ن ۲۹ = چشم ونار ؛ ن ۵، ۳۵ = خشم و ناز

به تنگ حوصلگی شهره زان شدم که مرا
می صبوح ز[۱] ته شیشه‌های نیم شبیست
شراب و مغبچه زاهد بهل به ترسایان
بورز زهد که اینها خلاف شرع نبیست
نکاح دختر رز[۲] دوش بود با عرفی
هنوز قاضی شهرش نشسته در طبنیست

(۲۲۴)

خشم و ناز تو بلای دل و دین می‌بایست — فتنه‌ای همچو تو در روی‌زمین‌می‌بایست[۳]
پیش اغیار نشستی و بد من گفتی — همه لطفی به منت بود، و همین می‌بایست
کشتی از ناز و گذشتی و ندیدی از پی — روش دوستی این بود، چنین می‌بایست
گر جنونم نگهت داشته در خانه، مرنج — چون تو آشوب دلی خانه‌نشین می‌بایست
گرد هستی چو فشاندیم ز دامن عرفی — از ره دوست غباری بزمین می‌بایست

(۲۲۵)

اگر نه خشم[۴] ترا ننگ از هلاک منست — چه آتشیست که در جان دردناک منست
دلی نماند که از آه من نسوخته، آه — چه آتشست که در طبع آب و خاک منست
ز غصه مُردم و افغان که یار را خبری — که نیست ذوقی ازان مژدهٔ هلاک منست[۵]
ببین بجامهٔ چاکم، ببین که آن گل را — چه خنده‌ها بگریبان چاک‌چاک منست
تو آن نه‌ای که به عرفی وفا کنی بیوجه — محبّت تو ز تأثیر عشق پاک منست

(۲۲۶)

آنم که نسبتم به شهیدان ناز تست — صیت شهادتم سبب امتیاز تست

۱- ن ۱۷ = و ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = ز
۲- ن ۲،۵،۱۷،خلاصة = دوش بود با عرفی ؛ ن ۸، ۹، ۱۰، ۳۵، ۳۶=بود دوش باعرفی ؛ ن ۱ = دوش بودعرفی‌را
۳- این غزل و غزل بعد فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵، یافت شد
۴- ن ۳۵ = خشم ؛ ن ۵ = چشم
۵- مفهوم این بیت مطلقاً روشن نیست

عـام است نـیم راحت بـاغ بـهشت، لیک　　تسکـین نـاز و غـمزهٔ راحت گـداز تست
عـالم گـرفت لشکـر نـاکـامی، ای مراد　　توسن برون جهان، کـه دم تـرکتاز[1] تست
ای غم ز انفعال تو مردم کـه صبح و شام　　ایـن روی نـاپسند بـخاک نـیاز تست
امّـید را شـهید کـند در دل مـلک　　تیری کزان[2] هلاکم و در کیش نـاز تست
ای شـیخ بـهر روشـنی دل بـدیده کش　　خـاک کـلیسا کـه بـفرق نـماز تست
عـرفی مـباد سـرمه کش دیـدهٔ کـلیم　　گـردی کـه مـعتکف بـدر کـنج راز تست

(۲۲۷)

نشاط وصل و غم انـتظار هـر دو یکـیست　　فراغ مستی و درد خمار هـردو یکـیست[3]
چنین[4] که شیوهٔ اربـاب درد نـاکـامیست　　چه ناامید و چـه امـیدوار، هـردو یکـیست
کسـی کـه شـعله بـرافـروزد از شـرر، دانـد　　که آن[5] دوستی خار و خارهردویکیست[6]
عنان بدست کشش داده می‌رود[7] این قوم　　پیادهٔ ره عشـق و سـوار هـردو یکـیست[8]
چـه زهـر درد بـنوشی چـه شـربت کـوثر　　ترا که سینه نـباشد فگـار، هـردو یکـیست
مـرا کـه آتش غـم داغ داغ مـی‌سوزد　　چراغ محفل و شمع مـزار هـردو یکـیست
نـهان شـو از نـظر مـدعی کـه بـدبین را　　نگاه حسرت و بوس و کنار هردو یکیست
به جم بگـوی کـه دوری مکـن زمسکـینان　　که نزد اهل فنا[9] تخت و دار هردو یکیست
نـیازموده مـده دل، گـمان مـبر عـرفی　　که درد عشق و غم روزگار هـردو یکـیست

(۲۲۸)

ساقی قـدحی کـانچه حـلالست حـرامست　　دُردی، که بما هر چه زلالست، حرامست[10]

۱- ن ۸، ۳۵ = امتیاز ؛ ن ۱، ۵، ۱۷ = ترکتاز
۲- ن ۸، ۱۷، ۳۵ = کزان ؛ ن ۱، ۵ = تیری که زان
۳- این غزل فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافت شد
۴- ن ۱۷ = ببین که ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = چنین که
۵- ن ۵ = که آن دوستی خار و خار ؛ ن ۳۵ = که آن دوستی و خار خار
۶- مفهوم شعر روشن نیست
۷- ن ۱۷ = می‌رود این قوم؛ ن ۱ = می‌روند ای قوم ؛ ن ۵، ۳۵ = می‌روند این قوم
۸- این شعر در نسخهٔ هشتم نیست
۹- ن ۳۵ = وفا ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷ = فنا
۱۰- این غزل فقط در نسخه‌های خطی ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵، یافت شد که هم نقل های نسخهٔ سراجا هستند

بـر سـنگ خـرد زن قـدح لعـل کـه در دیـر | آن باده که ظرفش نه سـفالست، حـرامست
ای خضر میالا لب ازین چشمه و می‌نوش | آن جرعه که بی‌مستی و حالست، حرامست
بـریان نکـند عشـق دل بـوالهـوسان را | مرغی که پریشان پر و بـالست، حـرامست
دزدیدن حرف ونگه از جیب لب و چشـم | در شرع مروّت[1] نه حلالست، حـرامست
جـامی کـه دمـاغ دل ازان تـازه نگـردد | گر خون غـم و زهـر مـلالست، حـرامست
عـرفی ز طـبیعت نـتوان یـافت هـدایت | هر حکم که در شـرع خـیالست، حـرامست

(۲۲۹)

بعد عمری دیدمش، بر خشم و ناز[2] افزوده است
چشم بد دور از جمالش[3]، امتیاز افزوده است[4]
شـیوهٔ عـاجزکشی افـزوده تـرک غـمزه را
کـم نگـاهی نـیز بـر اسباب نـاز افـزوده است
حـیرتی دارم کـه ذوق جلوه را چـون کـرده گـم
آنکه هر یک شیوه را صد برگ و ناز افـزوده است
راه اربـاب حـقیقت مـی‌زند عشـق مـجاز
بسکـه حسـنت رتبهٔ عشـق مـجاز افـزوده است
مـنّتی بـر شـرع دارد عـابد مـا زانکـه او
شـیوه‌های نـو بـر آداب[5] نـماز افـزوده است
گـفتی ار دوشـینه عـرفی دیـده‌ای حـالش بگـو
دیـده‌ام، بسـیار بـر عـجز و نـیاز افـزوده است

۱- ن ۵، ۱۷، ۳۵ = مروّت ؛ ن ۱ = محبّت
۲- ن ۱۷ = خشم ناز ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = خشم و ناز
۳- ن = ۱۷، ۳۵ = از تبانش؟ ؛ ن ۵ = از سالش ؟ ؛ ن ۸ = طبانش؟ ؛ ن ۱ = جمالش
۴- این غزل فقط در نسخه‌های خطی ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافت شد که همه نقل های نسخهٔ سراجا هستند
۵- ن ۱ = ارباب نیاز ؛ ن ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = آداب نماز

(۲۳۰)

غم ارباب دل از شادی عالم کم نیست | برو ای عیش که ما را گله‌ای از غم نیست[1]
شیون آغاز کن ای مطرب اگر پیش منی | که مصیبت زده را جز هوس ماتم نیست
بی‌سبب چند توان غمزده‌ای را آزرد | جان من، از ستم و جور مروّت کم نیست
گو، بیا، سودهٔ الماس ببین بر جگرم | آنکه می‌گفت کهن ریش ترا مرهم نیست
ای که گویی زچه آن مه بتو گرمی نکند | وه چه گرمی، کشد اینم که تغافل‌هم[2]نیست
طرفه سیریست که هر چند تفحّص کردیم | کس درین واقعه بیگانه‌تر از محرم نیست
عرفی از بادهٔ محنت همه چون ما مستند | جام عیش است که در انجمن عالم نیست

(۲۳۱)

عتاب اگر چه همان در مقام خونریز است | ولیک تیغ تغافل نه آنچنان تیز است[3]
دلیریی که دلم کرد می‌زند در صلح | به اعتماد نگه‌های رغبت‌انگیز است
مریض طفل مزاج‌اند عاشقان، ورنه | علاج رنج تغافل دو روز پرهیز است
جگر زد آبله، وز دیده می‌چکد خوناب | که بخت شور بریش جگر نمک‌ریز[4] است
رقیب عزّت خود گو مبر، که بر در عشق | حریف کوهکنی نیست آن که پرویز است
بذوق جستن فرهاد می‌رود گلگون | تو این مبین که عنان بر عنان شبدیز است

(۲۳۲)

فتنه را از جلوهٔ سروت پی شرمندگیست | عشق باز ازگردش چشم تودربازندگیست[5]
داشتم جانی و در اوّل نظر کردم نثار | بعد ازین[6] نظّارهٔ او موجب شرمندگیست
کی بزهر چشم ازان لبها توان قطع امید | نخل امّید[7] مرا پایان در آب زندگیست

۱- این غزل فقط در نسخه‌های خطی ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵، یافت شد که همه نقل های نسخهٔ سراجا هستند
۲- ن ۱، ۵ = کم ؛ ن ۸، ۱۷، ۳۵ = هم
۳- این غزل فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۳۵ یافت شد
۴- ن ۳۵ = بریش جگر نمک بیز است ؛ ن ۸ = بریش جگر نمک ریز است؛ ن ۱، ۵ = بریش نمک جگر بیز است
۵- این سه اشعار فقط در نسخ هشتم و هفدهم یافت شد
۶- ن ۸ = ازان ؛ ن ۱۷ = ازین
۷- ن ۸ = ترا ؛ ن ۱۷ = مرا

(۲۳۳)

شـــوقم ربـــود، دیـده گشـــودم بـروی دوست
ایـــنک دو اسـبه تـاخت نگـاهم بســوی دوست
بـــر ســـنگ زد پـیالهٔ خـضر آنکـه نـوش کـرد
خـــونابهٔ شـــراب[۱] نـــمای ســبوی دوست
ای جـان کـباب شـو، جگـر خویش[۲] را مسوز
تـــرسم تـــو نـیز تـلخ شـوی در گـلوی دوست
رنـج مسـیح و سـعی اجـل سـودمند[۳] نـیست
مـــاییم[۴] و صـــدمشام بـامید بـــوی دوست
ســـازد بـــبرگ لاله بـــدل بـــرگ یـاسمن
تشـــویش ایـــن نگـــاه مـــبیناد روی دوست
عـــرفی شکـــایت از ستمش[۵] بـی‌سبب مکـن
چندی[۶] خوشست ساختنی هم بخوی[۷] دوست[۸]

(۲۳۴)

ما مهر[۹] و ما محبّت و ما آرزوی دوست   با ما[۱۰] کسی چگونه توان جستجوی دوست

۱- ن ۳۵ = سراب ؛ ن ۱، ۵، ۱۷ = شراب
۲- ن ۱، ۵ = جگر ریش ؛ ن ۸، ۹، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = جگر خویش
۳- ن ۱، ۵ = بی‌نصیب ، دیگر نسخ مثل ۲۹، ۳۶، ۳۵، ۵ (حاشیه) = سودمند
۴- ن ۳۶ = ماییم، صد مشام و امیدی ؛ن ۱، ۵، ۳۵ = ماییم و صد مشام بامید بوی دوست ؛ ن ۳، ۹، ۱۷، ۹ = ماییم و صد مشام و امیدی ؛ ن ۴، ۸ = ماییم و صد مشام امیدی
۵- ن ۲، ۸، ۲۹ = ستمش ؛ ن ۳، ۴، ۹، ۱، ۵، ۱۷، ۳۵، ۳۶، ریاض = ستم
۶- ن ۲ = چندین ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۹، ۱۷، ۳۵، ۳۶، و غیره = چندی
۷- ن ۹ = ببوی ؛ ن ۳۵ = بجوی ؛ ن ۵ = بخوی
۸- این غزل و غزل بعدی در نسخ هفدهم و بیست و پنجم بطور دو غزلیات یافت شد ولی در دیگر نسخ این بطور یک غزل است ولی تعداد اشعار مختلف است
۹- ن ۲، ۳، ۵، ۸، ۴، ۱۲، ۱۷، = با مهر و با محبت و با آرزوی ن ۹، ۱۰، ۱۲، ۲۵، ۳۶، خلاصة = ما مهر و ما محبت و ما آرزوی
۱۰- ن ۲۹ = مانا کسی؛ ن ۹ = با ما کسی

ای کفر و دین حلال کنیدم، که می برم | اینک ز دیر و کعبه سلامی[۱] بکوی‌دوست
طالع شود ز هر سر مویم صد آفتاب | هر گه به سینه جوش زند شوق روی دوست
گاهی که ما توییم و تو ما اندکی بچش | زان شربتی که زهر کنی در گلوی دوست
زهریست آشنا کُش و کیفیتش حلال | این باده کم مباد ز جام و سبوی دوست

(۲۳۵)

بر عیش دل مبند که او را ثبات نیست | در دام غم درا که امید نجات نیست[۲]
از بی زری شناس که در عالم فنا | چیزی که عیب ماست بغیرازحیات‌نیست[۳]
گر غم بسوخت ز آتش من باد عمر من | ای[۴] خوشدلی‌منازکه‌غم[۵] درحیات‌نیست
آن مایهٔ غمی که بیک گوشهٔ دلست | گنجایشش بحوصلهٔ کاینات نیست
جمعیت ملامت[۶] و دردم بغایت است | کش[۷] مایهٔ عذاب قیامت زکات نیست
آن شعله را به سینه فرو می‌خورم که من | تا لب گشوده‌ام اثر از کاینات[۸] نیست

(۲۳۶)

این که[۹] هر لحظه کنی‌شیوهٔ‌آهنگ‌خوش‌است
شیوه[۱۰] این است گهی صلح و گهی جنگ خوشست[۱۱]

۱- ن ۹ = پیامی ؛ دیگر نسخ مثل ۲۹، ۳۶ = سلامی
۲- فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافت شد
۳- این بیت فقط در نسخهٔ هفدهم یافت شد
۴- ن ۱، ۵ = این ؛ ن ۸، ۱۷، ۳۵ = ای
۵- ن ۸ = که در غم حیات نیست ؛ ن ۵، ۳۵ = که غم در حیات نیست
۶- ن ۱، ۵ = ملامت ؛ ن ۸، ۱۷، ۳۵ = ملامت و
۷- ن ۱، ۵ = کین ؛ ن ۸، ۱۷، ۳۵ = کش
۸- ن ۱، ۵ = اثری ز زکات ؛ ن ۸ = اثر کاینات ؛ ن ۱۷، ۳۵ = اثر از کاینات
۹- ن ۳۵ = ای که ؛ ن ۵ = این که
۱۰- ن ۱۷ = شیوهٔ نیست؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = شیوه این است
۱۱- این غزل فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵، = یافت شد

آن کــه[۱] تکــلیف بــه عــیشم کــنی از لطــف، تــرا
عــیش خــوش بــاد کــه مــا را بــدل تــنگ خــوشست
مــن نگــویم کــه مکُش[۲] ایــن ســر و ایــن تــیغ، اگــر
دل بــیباک تــو بــا نسبت ایــن نــنگ خــوشست
در ره عشــق تــو از پــا نکشــم خــار و روم
بسکــه طــی کــردن ایــن مــنزل و فــرسنگ خــوشست
مــن کــه بــا نــاله و آهــم، چــه بــه بــزمم طــلبی
خــوردن بــاده بآواز نــی[۳] و چــنگ خــوشست
چــند گــویی کــه خــوشست آن قــد رعــنا عــرفی
گــر تــوانــی کــه در آغــوش کشــی تــنگ، خــوشست

(۲۳۷)

عشق را نــازم کــه هــر کس دیــد[۴] ایــمانش بســوخت
هــر کــه را دردی کــرامت کــرد، درمــانش بســوخت[۵]
قــطرهای در دامــن عــیسی[۶] ز مــژگانم چکــید
شــعلهای از دامــنش جست و گــریبانش بســوخت
بــرق عشــقم خــنده[۷] زد بــر زایــر دیــر و حــرم[۸]
ایــن گــریبان دل و آن دامــن جــانش بســوخت

۱- ن ۱۷ = ای که ؛ ن ۵، ۳۵ = آن که
۲- ن ۵ = مکش ؛ ن ۳۵ = بکش
۳- ن ۱ = دف ؛ ن ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = نی
۴- ن ۱۰ = یافت ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = دید
۵- فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵ یافت شد
۶- ن ۱۰ = قطرهای در دامن عیسی زمژگانم چکید ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = قطرهٔ در دامن ناصح ز مژگان تاچکید ؛ ن ۱۷ = قطرهٔ در دامن ناصح ز مژگان تاچکید
۷- ن ۱۰ = طعنه ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = خنده
۸- ن ۵ = دیر حرم؛ ؛ ن ۳۵، ۱ = دیر و حرم

از لبــــم مــــی ریــخت دوش افســانۀ بــاغ خــلیل
از عــدم بــرخاست فریادی کـه بستانش بسـوخت
در مــحبّت تشــنه‌ای کش نــام زهـر آمـد بـه لب[۱]
آب یـــاقوت وفـــا در چشــمۀ جــانش بســوخت
وه کدامین نوحه‌گر دودی[۲] فشاند از دل که دوش[۳]
شمع رحمت گشت و بر خـاک شـهیدانش بسـوخت
روح[۴] قــدس آمــد بــمنع عــرفی از عشــق صـنم
مشت خونی ریخت در کامش[۵] که ایمانش بسوخت

(۲۳۸)

به دل چه[۶] نوری از آن شبچراغم افتاده‌ست — هــزار گــنج بـدست دمـاغم افـتاده‌ست[۷]
نــیوفتاده[۸] ز کشتم رهـا کـن ای رضـوان — وگــر فـتاده، نـه از کشت بـاغم افـتاده‌ست
اگــر بــه خــلد گــریزم مـرا بـدست آرنـد — چنین که لشکر غـم در سـراغـم افـتاده‌ست
شبی گـذشت کـه در خـون گـرم مـی‌غلطم — نگه کـنید کـه مـرهم ز داغـم[۹] افـتاده‌ست
زبسکه شیوۀ پروانگی[۱۰] ز حد بـردم[۱۱] — شب وصـــال ز چشـم چـراغـم افـتاده‌ست

۱- ن ۱۰ = جام زهر از لب چکید؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ = نام زهر آمد بلب
۲- ن ۱۰ = بی‌ادب ؛ ن ۸، ۱۷، ۳۵ = نوحه گر؛ ن ۱، ۵ = ناله گر
۳- ن ۱۰، ۳۵ = دوش ؛ ن ۱، ۵، ۱۷ = دوست
۴- ن ۱۰ = جبریل ؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ = روح قدس
۵- ن =۱۰ بر جانش ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = درکامش
۶- ن ۱۷ = چه ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = چو
۷- این غزل فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = یافت شد
۸- ن ۱، ۱۷ = بنوفتاده ؛ ن ۵، ۳۵ = نیوفتاده (مفهوم این بیت قطعاً روشن نیست)
۹- ن ۸، ۳۵ = ز داغم ؛ ن ۱، ۵، ۱۷ = به داغم
۱۰- ن ۱۷ = مردانگی ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = پروانگی
۱۱- این شعر در غزل ۱۹۲ هم شامل است و آنجا هم بر مبنای بشمول ن ۱، ۵، ۸، شامل شده است ـ در همین سه نسخ در این غزل مصرع اول بطوری هست که نوشته شد

(۲۳۹)

گر شب[۱] وصل بمن منّت آسایش داشت | از غمت دامن آسودگی آلایش داشت[۲]
از پی آمدنت دوش ز اسباب امید | محفل شوق چه گویم که چه آرایش داشت
زان همین مست می حسن‌تویی‌کین‌باده[۳] | همه در حوصلهٔ جام تو گنجایش داشت

(۲۴۰)

از حرم جستم خبر، گفتند کس در خانه نیست
رو بدیر آورد دل، گفتند دام و دانه نیست
حالت شیخانه[۴] جستم[۵]، اشک‌ریزان می فروش
گفت بعد از لای خم جز گریهٔ مستانه نیست
مشنو ار گویند نازش کرد عرفی را شهید
شهر عشقست و هزار آشوب بی‌افسانه نیست[۶]

(۲۴۱)

ز چشم عشق مگر[۷] بانگ توتیا برخاست[۸]
که گرد سوخته‌ای از مزار ما برخاست[۹]
چگونه دامن پرهیز را نیالایم
که از میان من و آرزو[۱۰] حیا برخاست

۱- ن ۱، ۵ = گر چه شب وصل بمن منت آسایش داشت؛ ن ۱۷، ۳۵ = گر شب وصل بمن منت آسایش داشت
۲- این غزل فقط در نسخ اول و پنجم و هفدهم و سی و پنجم یافت شد
۳- ن ۱ = حسن کهن باده تویی ؛ ن ۵ = حسن بوی کهن باده ؛ ن ۱۷، ۳۵ = حسن تویی کین باده
۴- ن = ۱ = شبخانه ؛ ن ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = شیخانه (در همه نسخ شبخانه هست ولی میخانه درست می‌نماید)
۵- ن ۱، ۵ = چشم ؛ ن ۸، ۱۷، ۳۵ = جستم
۶- فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = یافت شد
۷- ن ۱، ۵ = دگر ؛ ن ۸، ۱۷، ۳۵ = مگر
۸- این غزل هم فقط در نسخ ۳، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = یافت شد. در نسخ ۱، ۵، ۸، "برخواست" هست
۹- در نسخ ۱، ۵، ۸ = "برخواست" هست
۱۰- ن ۱، ۵ = در آرزو ؛ ن ۸، ۳۵ = من و آرزو

ز نــاامـیدی عـرفی کـه یـاد کـرد؟ کـه بـاز
هــزار شــعله ز آتشکــده دعــا بـرخـاست

(۲۴۲)

جــنگ آتش، آشــتی آتش، مــدارا آتشست
خـوش سـر و کـاری ازان بـدخو مـرا بـا آتشست
آب حـیوان مـی‌کنم[۱] در جام و آتش مـی‌خورم
بـاده بـا شـاهد مـی نـاب است و تـنها[۲] آتشست
باده خـواهـی؟ بـاش تـا از خـم بـرون آرم کـه مـن
آنــچه در جــام و ســبو دارم مـهیّا، آتشست
گو[۳] مکافات مـحبّت سـلسبیل و شـهد[۴] بـاش
دوزخ آشــامان عشــقت را تــمنّا آتشست[۵]
جنّت آمـد اجـر[۶] مـظلومان، ولی مـظلوم عشـق
جــنتش امـروز شـمشیر است و فـردا آتشست
با که گویم سرّ این معنی که نـور حسـن[۷] دوست
بــا دمــاغ مــن گـل و بـا چشـم مـوسی آتشست
هم سمندر باش و هم ماهی که در جیحون عشق
روی دریــا ســلسبیل وقـعر دریـا آتشست[۸]

۱- ن ۱۶، مخزن = می‌کشم ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۴، ۸، ۱۷، ۳۵، ۲۹، ۳۶ = خلاصة، ریاض = می‌کنم
۲- ن ۳ = است ، تنها ؛ دیگر همه نسخ مثل ن ۱، ۲، ۸، ۱۰، ۱۶، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = است و تنها
۳- ن ۱۷ = کم ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = گو
۴- ن ۱۷ = داشت؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = باش
۵- این شعر و شعر بعد فقط در نسخ اول و پنجم و هفدهم و سی و پنجم در تحت این غزل و در نسخهٔ هشتم در تحت ابیات پراکنده یافت شد
۶- ن ۱، ۵ = بهر ؛ ن ۸، ۱۷، ۳۵ = اجر
۷- ن ۶ = حسن روی دوست ؛ ن ۹ = نور روی دوست؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۱۶، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و ریاض = نور حسن دوست
۸- غالب دهلوی گفته: بی‌تکلف در بلابودن به از بیم بلا   قعر دریا سلسبیل و روی دریا آتشست

دوست را محکوم[۱] کس دیدن بود جانسوزتر[۲]
ورنه در جان زلیخا شرم سودا آتشست
حسن جنسی نیست کانرا سیم و زر باشد بها
خان‌ومان[۳] کاروانی را زلیخا آتشست
عرفی از اندیشهٔ بیهوده باز آ، چاره نیست[۴]
سرنوشتت[۵] یا بهشت جاودان یا[۶] آتشست

(۲۴۳)

بیدلی کو تا ازو پرسم دل آواره چیست
از مزاج دل تفاوت تا بسنگ خاره چیست
عهد[۷] پیش از خاطرم شد عشق کو تا بنگرم
بیوفائیهای بخت و شومی[۸] سیّاره چیست
چارهٔ آخر ضرور است از پی تحصیل درد
من ندانم[۹]، هر که می‌داند بگوید چاره چیست
بسکه خو کردم به بی‌ذوقی ندانم[۱۰] در جهان
جلوهٔ روی نکو بهر چه و نظّاره چیست
آنکه می‌دزدد[۱۱] نزاکت نام مرهم از لبش
کی شناسد شکر[۱۲] زخم غمزهٔ خونخواره چیست

۱- ن ۶ = محبوب ؛ دیگر نسخ مثل ۱، ۴، ۵، ۳، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = محکوم
۲- ن ۹ = جانکاه ؛ دیگر همه نسخ = جانسوز
۳- ن ۴ = خان و مانی؛ ن ۵، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = خان و مان ؛ ن ۹، ۱۷ = خانمان
۴- ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۶، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = چیست؟ ؛ ن ۴، ۹، ۱۰ خلاصة = نیست
۵- ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۵ = سرنوشت ما ؛ ن ۴، ۶، ۱۰، ۳۶، خلاصة = سرنوشتت یا
۶- ن ۱۷، ۳۵ = یا ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۳۶، و غیره = یا
۷- ن ۱، ۳، ۵، ۲۹، ۳۵ = بیش ؛ ن ۹ = پیش
۸- ن ۶ = گردش ؛ ن ۱۰، ۲۹ = شومی ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۸، ۹، ۱۷، ۵، ۳۵ = شوخی
۹- ن ۱، ۵، ۹، ۱۰ = نگویم ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۹، ۲۹، ۳۵ = ندانم
۱۰- ن ۲۹ = ندیدم ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۸، ۹، ۱۰، ۵، ۱۷، ۳۵ = ندانم
۱۱- ن ۹ = می‌شوید ؛ ن ۲، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵ و غیره = می‌دزدد
۱۲- ن ن ۱، ۵، ۲، ۴، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵ = شکر ؛ ن ۱۰ = ننگ ؛ ن ۱۰ (حاشیه) = ذوق

آنکـــه چـــین آســـتینها را بـــرابـــر مـــی‌کند
چون بداند ذوق چاک‌جامهٔ[۱] صـد پـاره چـیست
عرفی ایـنها بـا کـه گـویی عشـق مـی‌بازد[۲] ز تـو
زود خواهی گـفت کـاین بـیهوده را کـفّاره چـیست

(۲۴۴)

دو عـــالم ســـوختن نـیرنگ عشـقست — شـــهادت ابـــتدای جـــنگ عشـقست
هـــر آن گـــرد بـــلا کـز دهـر خـیزد — دلیـــل شـــوخی شـــبرنگ عشـقست
کـــجا پـژمرده گـــردد غـنچهٔ شـوق[۳] — کـــه یکســـر آب عشـــق و رنگ عشقست
دمــــاغ آشـــفته‌ای داریـــم دل نـــام — که سر تـا پـای صـلح و جـنگ عشقست
مگس[۴] را رغـبت[۵] پـروانگـی سـوخت — وگـــرنه قـــتل[۶] عـــرفی نـــنگ عشـقست

(۲۴۵)

گـــرد مـــحنت بـطوف[۷] مـــنزل مـاست — زهـــر، لب[۸] تشـــنهٔ[۹] غـــم دل مـــاست
بـــرق دانش[۱۰] فـــروز[۱۱] جـــوهر کـــل — دود انـــــدیشه‌های بـــاطل مـــاست
در مـــــبندید بـــــر رخ رضـــــوان — کـــو[۱۲] ز عـــهد الست سـایل مـــاست

۱- ن ۱۰ = سینهٔ ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۵ = جامهٔ
۲- ن ۱ = سازد ؛ ن ۲، ۸، ۱۷، ۳۵ = بازد؛ ن ۳، ۴، ۵، ۹ = بارد
۳- ن ۸ = عشق ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۷، ۲۹، ۳۵ = شوق
۴- ن خوشگو = مگر از ؛ ن ۵، ۹، ۳۵ و غیره = مگس را
۵- ن ۹ = حسرت ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۱۱، ۱۷، ۲۹، ۳۵ = رغبت
۶- ن ۱۱ = مثل ؛ دیگر همه نسخ = قتل
۷- ن ۹ = ز طوف ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵، ۲۹، ۳۶ و غیره = به طوف
۸- ن ۱، ۵ = لب ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۶، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = غم
۹- ن ۱، ۵ = تشنهٔ غم دل ؛ ن ۴، ۹، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = تشنه لب دل ؛ ن ۲۹ = تشنه لب هم از دل
۱۰- ن ۳، ۶، ۱۰، ۱۱ = آتش ؛ ن ۱، ۴، ۲، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۶ = دانش
۱۱- ن ۴، ۹ = فروش ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ و غیره = فروز
۱۲- ن ۱۰ = کو ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۱۱، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = که

هر چه روید ز کشتزار ملال[۱] | ریشهٔ آن[۲] دویده در گِل ماست
تا قیامت غبار ناکامی | پرده باف دریچهٔ دل ماست
دل[۳] اگر بسمل غم است، چه باک | زندگانی هلاک بسمل ماست
کعبهٔ ما ازین توان دانست | که دل تنگ درد محمل ماست
نقش دیباچهٔ سیه‌رویی | شکل آئینهٔ مقابل ماست
عرفی از موج غم ترا چه غم است[۴] | موج خیز ملال ساحل ماست

(۲۴۶)

تا[۵] روی دلفریب تو بستان آتشست
دل مرغ نغمه سنج گلستان آتشست
یارب چه آتشی[۶] تو که چندین هزار داغ
از شعلهٔ[۷] جمال تو بر[۸] جان آتشست
گر مست حیرتیم ز روی تو دور نیست
آتش پرست واله و حیران آتشست
افسرده را نصیب نباشد دل کباب
آن یابد[۹] این نواله که مهمان آتشست
ای طایر بهشت زباغ[۱۰] دلم حذر
کاین لاله‌زار داغ[۱۱] گلستان آتشست

۱- ن ۶ = امل ؛ و دیگر همه نسخ = ملال
۲- ن ۸ = او ؛ ن ۶ = وان ؛ دیگر نسخ مثل ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = آن
۳- این شعر و شعر بعد فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافت شد
۴- ن ۹ = چه اندیشم ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷، ۳۵، ۳۶ و غیره = ترا چه غمست
۵- تسلّی = آن ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶، ۹، = تا
۶- ن ۱، ۵، ۳۵ = آفتی ؛ ن ۲، ۳، ۶، ۴، ۸، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۶ = آتشی
۷- ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵، = از تندی مزاج تو ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۶، ۸، ۱۰، ۲۹، ۳۶، خلاصة، تسلّی = از شعلهٔ جمال تو؛ ریاض‌الشعرا = از تاب شمع روی تو
۸- ن ۱، ۵، ۱۰، ۱۷، ۳۵ ، ریاض = بر ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۶، ۸، ۹، ۲۹، ۳۶، خلاصة = در
۹- ن ۲، ۸، = باید ؛ دیگر همه نسخ مثل ۱، ۳، ۵، ۶، ۱۷، ۳۵، ۳۶ و غیره = یابد
۱۰- ن ۴، ۱۰ = داغ ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۸، ۱۷، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = باغ
۱۱- ن ۳۶ = داغ و گلستان ؛ دیگر همه نسخ مثل ۹، ۵، ۳۵ و غیره = داغ گلستان

خون شهید عشق جهان را فرو گرفت
کشتی مساز نوح که طوفان آتشست
مستم[۱] به محفلی که در آن[۲] آتش جحیم
ته جرعه‌ای ز ساغر مستان آتشست
افتاده دامن دل عرفی بدست عشق
یعنی که دست شعله بدامان آتشست

(۲۴۷)

زخم از دهان تیغ ربودن نزاع ماست
تسلیم گشتن و نتپیدن سماع ماست
ای[۳] القتال[۴]، سوز جدایی در آستین
کز دودمان تفرقه‌زاد اجتماع ماست[۵]
ای[۶] بی‌ترانه وجد کن و های هوی[۷] سوز
کز[۸] آستین کرشمه نریزد[۹] سماع ماست
در بیع‌گاه[۱۰] دیر و حرم هر کجا که هست[۱۱]
رنگ[۱۲] شکسته و دل پر خون، متاع ماست

۱- ن ۱، ۴، ۵ = هستم ؛ ن ۲، ۶، ۸، ۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = مستم
۲- ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۹، = دران ؛ ن ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = درو
۳- ن ۱، ۵ = ای ؛ ن ۸، ۳۵ = آن
۴- ن =۱۷ اتصال ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = القتال
۵- این شعر و شعر بعد در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافت شد
۶- ن ۸، ۱۷، ۳۵ = آن ؛ ن ۱، ۵ = ای
۷- ن ۸، ۳۵ = وجد کن‌های دهوی سوز ؛ ن ۱، ۱۷ = وجد کن ای های و هوی گوی ؛ ن ۱، ۵ = وجد کن و های و هوی سوز
۸- ن ۵ = کز ؛ ن ۳۵ = گر
۹- ن ۸ = بریزد ؛ ن ۱۷ = پذیرد ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = نریزد
۱۰- ن ۲، ۲۹، خلاصة = پیشگاه ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = بیع‌گاه
۱۱- ن ۳۶ = نیست ؛ ن ۱، ۵ = هست
۱۲- ن ۸ = بال ؛ ن ۵ = رنگ ؛ ن ۱، ۶، ۴، ۱۷، ۳۵، ۳۶، = دین

صد فوج ناز و عشوه[۱] بمیدان طلب که باز
جنگ و ستیزهٔ تو ز عجز شجاع[۲] ماست

چون راحت آیدت[۳] بسلام[۴] ای رفیق درد
آغوش برگشای که وقت وداع ماست

آن[۵] آستین بشمع زن و دود دل فشان
کز بود خویش سایه ندید اطلاع ماست

آن[۶] داستان ماتمیان سنج نوحه دوست
کز نغمه در گریز بود استماع ماست[۷]

عرفی نوای مرغ تو در هیچ باغ نیست
این نغمه خاصهٔ چمن اختراع ماست

(۲۴۸)

خبری خواهم ازان کوی که اعزازی هست
از برون عرض[۸] نیازی، ز درون[۹] نازی هست

گاه‌گاهی به دغا یک دو بساطی می باز
مشق این شیوه ضرور است، دغا بازی هست

۱- ن ۸ = عشق ؛ ن ۹ = غمزه ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = عشوه
۲- ن ۸، ۳۶ = چنگ ستیزهٔ تو و عجز شجاع ؛ ن ۴، ۱۱، ۲۹ = جنگ ستیزهٔ تو و عجز شجاع ؛ ن ۹ = جنگ و ستیزهٔ تو حریف شجاع ماست ؛ ن ۱۰، ۲۹ = جنگ و ستیزهٔ تو و عجز شجاع ؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ = جنگ و ستیزهٔ تو ز عجز شجاع
۳- ن ۴ = آیدم ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۶، ۸، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۵ و غیره = آیدت
۴- ن ۳ = بوداع ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۶، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵ و غیره = بسلام
۵- این شعرفقط در نسخهٔ هفدهم یافت شد
۶- ن ۱ = ای ؛ ن ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = آن
۷- این شعر فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافت شد
۸- ن ۱۷ = خلاصة = عرض و نیازی ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۶، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = عرض نیازی
۹- خلاصة = برون ؛ ریاض و دیگر نسخ = درون

هــای هــائی زمــن ای بــلبل عشـرت(۱) بشــنو
در مــصیبتکده هــم(۲) مــرغ خــوش آوازی هست
آتشـــین(۳) بــال و پــرم دود بــر آرد ز قــفس(۴)
گــر بــدانــم(۵) کــه مـرا رخـصت پـروازی هست
چــمنی دیــد و هــوای خــوش و پــرواز گـرفت
کبک مسکین(۶) چه خبر داشت که شهبازی هست
عــرفی آن زلف ســبک دست کـمندش گـیر است
مــانده چـین بـر سـر چـین در خـم انـدازی هست

(۲۴۹)

تــا خــط بگــرد آن لب شـیرین(۷) شـمایل است
شب در مــیان(۸) عــیسی و خــورشید حــایل است
آنــرا کــه جـذب(۹) شـوق مـنست و شـتاب مـن
فـــرسنگهاش(۱۰) کـعبه ز دنـبال مـحمل است
از گـــل چگـــونه پـــای بـــاندیشه بـر کشـم
کـــاندیشه نـــیز در ره او(۱۱) پـــای در گــل است

۱- ن ۲۹ = غیرت ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۱۷، ۳۵، خوشگو و غیره = عشرت
۲- ن ۲، ۸، ۲۹ = مصیبت کده‌ام ؛ ن ۱، ۵، ۶، ۴، ۹، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = مصیبت کده‌هم
۳- نتایج‌الافکار = آتش ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۹، ۲۹، ۱۷، ۳۵، ۳۶، خلاصة و غیره = آتشین
۴- ن ۲، ۱۷ = نفس ؛ دیگر نسخ مثل ۱، ۳، ۵، ۶، ۸، ۹، ۲۹، ۳۵ = قفس
۵- ن ۱۱ = ندانم ؛ دیگر نسخ مثل ۱، ۲، ۳، ۴، ۱۷، ۲۹، ۳۶، ۳۵، ۵، ۹، خلاصة و غیره = بدانم
۶- ن ۱ = کبک بیچاره ندانست ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶، ۹ و غیره = کبک مسکین چه خبر داشت
۷- ن ۳۵ = میگون ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۶، ۷، ۸، ۱۷، ۳۶، ۹، ۱۱ و غیره = شیرین
۸- ن ۱۱ = ابری میان ؛ نسخ ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۷، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = شب در میان
۹- ن ۵، ۳۵ = ذوق ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۱۷، ۲۹، = شوق ؛ ن ۱۰ = عشق (در نسخه‌های چانی و نیز در بعضی نسخ خطی مثل ن ۳۶ این شعر موجود نیست)
۱۰- ن ۱، ۵ = فرسنگهای ؛ ن ۲، ۴، ۱۷، ۲۹، ۳۵ = فرسنگهاش
۱۱- ن ۱۷ = دیدهٔ او ؛ نسخ ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره و نیز در ریاض = در ره او

از کفر[۱] عشق باک ندارم[۲] که روز حشر
آموزگار[۳] کفر منست آن که سایل[۴] است
در ملک عشق کس نشناسد غم معاش
سنگ و سفال کوچهٔ او[۵] پارهٔ دل است
آن کو براه عشق[۶] چو عرفی شتاب کرد
فرسنگهاش کعبه ز دنبال محمل است[۷]

(۲۵۰)

آن[۸] متاعم من که اینجا لایق بازار نیست
تا چه فهمد زین سخن آن کش بمعنی کار نیست
هیچ[۹] صاحب‌دل‌درین[۱۰] میدان‌صنعت[۱۱] کارنیست
کوبدل‌محتاج‌ترازصورت‌دیوارنیست
عشق ناوک ریز و یک مویم[۱۲] تهی از یار نیست
باورم ناید که هر مویی ز یار افگار نیست

۱- ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ = از کفر و عشق؛ دیگر نسخ مثل ۴، ۶، ۸، ۹، ۱۱، ۲۹، ۳۶ و غیره = کفر عشق
۲- ن ۱، ۵، ۸، ۹، = باک ندارم ؛ ن ۳، ۴، ۶، ۱۱، ۱۷، = باز ندارم ؛ ن ۲، ۲۹ = باز ندانم ؛ ن ۳۶، ۳۵ = باز مدارم
۳- ن ۶ = آمرزگار ؛ ن ۹ = آماجگاه ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶، ۱۱ = آموزگار
۴- ن ۶، ۸، ۹ = آنچه شامل ؛ ن ۱ = آنچه در دل ؛ ن ۱، ۴، ۱۰، ۱۷، ۵ = آنکه سایل ؛ ن ۳۵ = آنچه سایل
۵- ن ۱۷، ۱۱ = ما ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۸، ۹، ۳۵، ۳۶ = او
۶- ن ۱۱ = کفر ؛ ن ۸، ۹ = عشق ؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵، ۳۶، = کعبه
۷- ن ۱۱ = شباب ؛ دیگر همه نسخ = شتاب
۸- در بیت دوم و مقطع مصرع ثانی اختلافی ندارد. ممکن است که عرفی نخست بطور بیت گفته باشد که در نسخ اول و دوم و چهارم و پنجم به همین گونه است و بعداً آنرا با کمی تغییر مقطع قرار داده که در نسخ سوم و هشتم و ششم و نهم همین طور است . در نسخ اول و پنجم این بیت هم مثل بیت شعر و هم مثل مقطع موجود است. دیگر شعرا مثل غالب دهلوی هم باین طور کرده‌اند.
۹- این شعر و شعر بعد فقط در نسخ هفتم و هشتم یافت شدند
۱۰- ن ۸ = میدان ؛ ن ۷ = ایوان
۱۱- ن ۸ = صنعت ؛ ن ۷ = صورت
۱۲- ن ۲، ۵، ۳۵ = ریز ، یک مو؛ ن ۱، ۴، ۶، ۸، ۱۱، ۹، ۳۶ و غیره = ریز و یک مو

برهمن چون بست زنّارم، مغان گفتند حیف
کاین زمان در کافرستان عزّت[۱] زنّار نیست
می‌تراود می بجام و جام[۲] می‌آید به لب
نیست باکی گر ببزم عشق کس هشیار نیست
شرمسار از همّت[۳] عشقم که در هنگام نزع[۴]
اضطراب جان سپردن مانع دیدار نیست
باسر هر موی تو هر ضعف[۵] را صد دعوی است[۶]
گر چه یک مو از کسی طبع تو منّت دار نیست
انتظار نو بهار از تنگ[۷] چشمیهای ماست[۸]
صد تماشا[۹] هست در گلخن که در گلزار نیست
سوزن عیسی بیفگن، رشتهٔ مریم بسوز
خلوت وصلست هان[۱۰] آلودگان[۱۱] را بار نیست
هان ره عشقست[۱۲] و کج رفتن ندارد بازگشت
جرم را اینجا عقوبت هست، استغفار نیست
هر سر مویم کلیمی[۱۳] لنترانی نشنویست[۱۴]
ناز[۱۵]گو بگشای[۱۶] لب، اینجا ادب در کار نیست

۱- ن ۶ = حرمت ؛ دیگر نسخ مثل ۱، ۲، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۳۵، ۳۶ و غیره = عزّت
۲- ن ۱۰ = جام من افتد زکف ؛ دیگر نسخ مثل ۱، ۲، ۴، ۵، ۶، ۸، ۹، ۱۱، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = جام می‌آید بلب
۳- ن ۲، ۱۰، = شرمسار همّت ؛ دیگر همه نسخ مثل ۱، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۱، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = شرمساز از همّت
۴- ن ۳ = که هنگام وداع ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۹، ۱۱، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = که در هنگام نزع
۵- ن ۴، ۹، ۱۰، ۱۱ = هر ضعف ؛ ن ۱، ۵، ۷، ۳۵، ۳۶ = هر عضو؛ ن ۲۹ = هر صفرا
۶- ن ۸، ۱۷ = صد دعوتست ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۶، ۹، ۳۵، ۳۶ = صد دعویست
۷- ن ۲ = تنگ دستی ؛ عرفات = تنگ بختی ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۱، ۳۵، ۳۶ = تنگ چشمی
۸- ن ۶ = تست ؛ دیگر همه نسخ بشمول ریاض و خلاصة = ماست
۹- ن ۴ = ورنه ذوق است ؛ ن ۱، ۵، ۶، ۸، ۹، ۱۱، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = صد تماشا هست
۱۰- ن ۱، ۱۷ = یان ؛ ن ۳، ۴، ۶، ۸، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶، خلاصة = هان
۱۱- ن ۹ = آسودگان ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۱۱، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = آلودگان
۱۲- ن ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۱، ۳۶ = کج رفتن ندارد ؛ ن ۲۹ = کج رفتی ندارد ؛ ن ۱، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = کز رفتن ندارد
۱۳- ن ۲، ۶، ۹، ۲۹، ۱۱ = کلیمی ؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ = کلیم
۱۴- ن ۱، ۲، ۴، ۹، ۱۱، ۲۹ = بشنوست ؛ ن ۳، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = نشنویست
۱۵- ن ۱، ۹، ۲۹، ۳۶، ۱۱ = باز ؛ ن ۵، ۳۵، ۴، ۱۷ = ناز
۱۶- ن ۶، ۳۵، ۳۶ = مکشای ؛ ن ۱، ۹، ۵، ۱۱، ۲۹، ۲، ۳، ۱۷، ۳۶ = بکشای

آن نگــــه کــز چشـم او کـردم تـحیّل گـر مـرا
مایهٔ صـد سـاله حـیرانـی شـود، بسـیار نـیست[۱]

مـــعنی زنّــار بســتن گـر اطــاعت کـردن است
خــرقهٔ روح‌الامــین هـم خـامی از زنّـار نـیست[۲]

داغ شـــــرم رســـتگاران آتشـــم در جـــان زنــد
ورنـه چـندان[۳] از عـذاب دوزخـم آزار نـیست[۴]

اضــطرابــی دارم از شــوقت کــه تــا روز ابــد[۵]
بـــیم آرامـــیدن از حـــیرانـــی دیــدار نــیست

مــی‌روی بـا غـیر و مـی‌گویی بـیا عـرفی تـو هـم
لطف فرمودی، برو، کاین پـای را رفـتار نـیست[۶]

(۲۵۱)

گذشت و بر من مسکین[۷] ببین چه حال گـذشت
کـه شـاهباز بـه کـبک[۸] شکسته بـال گـذشت

ز غــــــمگساریم ای دوســــــتان بـــیاسایید
کـــه دردهـــا ز فســون، کــارها ز قــال گــذشت

۱- این بیت فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافت شد
۲- این شعر فقط در نسخ ۱، ۵، ۸ (متفرق اشعار)، ۳۵ یافت شد
۳- ن ۸، ۱۷، ۳۵ = چندان ؛ ن ۱، ۵ = در آن
۴- این شعر و شعر بعد فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ موجود است
۵- ن ۱۷ = وصل ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = روز
۶- آن طوریکه از روش عرفی در تعین ابیات غزل برمی‌آید هیچ غزل وی شامل شانزده بیت نیست در حالیکه این غزل دارای همین اندازه ابیات هست. ظاهرا چنین می‌نماید که ابیات شماره ۱ و ۲ که تنها در نسخ هفتم و هشتم و ابیات شماره ۱۲ ، ۱۳، ۱۴، و ۱۵ که فقط در نسخ اول و پنجم و هشتم وجود دارد در اصل یک غزل را بدون مقطع تشکیل می‌داده‌اند پس ظاهراً این دو غزل است که اشعار هر دو غزل مخلوط شده‌اند.
۷- ن ۱، ۵، ۸، ۲، ۳، ۱، ۱۷، ۳۵ = مسکین ؛ ن ۱۰ = بیدل ؛ ن ۴، ۹، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۶، ۲۹، ۳۶، مخزن ، خلاصة، ریاض و غیره = عاجز
۸- ن ۹ = مرغ ؛ دیگر همه نسخ بشمول خلاصة و ریاض = کبک

مـــــلال عـــالمیان دمـــبدم دگـــرگونست
مـنم کـه مـدّت عـمرم بـه یک مـلال گـذشت
هـــمین بسست دلیـــل بـــقای عـــالم عشـق
کـــه یک شب غـم او در هـزار ســال گـذشت
بـباغ طـبع تـو عـرفی، کـه خـلد[۱] تـازگی است،
هـر آن نسـیم کـه بگـذشت بـر نـهال گـذشت

(۲۵۲)

غـــمگساری در لبـاس دشـمنی مـحبوبی است
خشـم و نـاز آرایش بـیرون بـزم[۲] خـوبی است
گر بسنجی[۳] درد من ظـاهر شـود کـین اضـطراب
هـــم تـــرازوی مـــتاع طـــاقت ایـوبی است
از هـــوس آزادم امّـــا آنـــچه دل را مـــی‌گزد
اشـــتیاق یـــوسفی و گـــریهٔ یـــعقوبی است
ســـدره در آب و گـــلم پـژمرده مـی‌گردد ولی
در نـهادم شـعله را نشـو و نـمای[۴] طـوبی است
شـرح درد مـا نـباشد گـفتنی، عـرفی خـموش
زحـمت قـاصد مـده کـین داسـتان مکـتوبی است

(۲۵۳)

تـاج زرگـر بـودش فـتنه‌ای[۵] از بـهر خـودست
فـتنه ایـن است کـه در زیـر کـلاه نـمد است

۱- ن ۹ = که خلد و نار یکیست؛ ن ۲۹ = خلد نازکی است ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = خلد تازگیست ؛ ن ۱۱ = صید تازگیست

۲- ن ۶ = آرایش بزم نمود خوبی است؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = آرایش بیرون بزم خوبی است؛ ن ۹ = آرایش ایوان بزم خومی است ؛ ن ۱۱ = آرایش بیرون و بزم خوبی است.

۳- ن ۲، ۳، ۵، ۸، ۹ = بسنجی ؛ ن ۲۹، ۳۵، ۱۱ = بسختی ؛ ن ۳۶ = بسختی؟

۴- ن ۱۰ = نشو و نما آشوبی ؛ ن ۵، ۹، ۱۱، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = نشو و نمای طوبی

۵- ن ۱۰ = فتنه نه از بهر خود ست؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۱، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = فتنه‌یی از بهر خودست

مـــعنی تـــجربه بشـــناس و ره تـــجربه گـیر
تـا بـدانـی کـه تـرا ظـلم و عـدالت مـدد است
در مـــیان خـزف[۱] و گـوهرم انـدیشه بـجاست[۲]
مـن کـه دی هـر چـه نکـو یـافتم امـروز بـد است
گـر شـود جـامه بـدل شـخص مـبدّل نشـود
هـر کـجا یـا صـنم آیـد بـزبان، یـاصمد است
حســـد تــهمت آزادی ســروم بگــداخت
این مرادیست که بر تهمت او[۳] هم حسد است[۴]
رقـم هـندسه عـرفی مـنه اشـعار مـرا
هـر چـه زیـن بـاغ بـروید گـل روی سـبد است

(۲۵۴)

آن شـیوه کـه غـارتگر صـد قـافله جـان نیست
در سـلسلهٔ حسـن تـواش نـام و نشـان نـیست
بـــی‌لطفیت از تـــرک ســـتم گشـــته یـــقینم
این[۵] تلخی جان دادنم[۶] از زهر گـمان[۷] نـیست
دل صـــاحب دردیست کـــه در حـالت شـیون
بـــا آه خـــراشـــیده دل مـــاتمیان نـــیست

۱- ن ۱، ۵ = صدف ؛ ن ۵ (حاشیه) ، ۳۵، ۲، ۸، ۱۰، ۹، ۶، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = خزف
۲- ن ۳۶ = کجاست ؛ ن ۵، ۳۵، ۱۱، ۹، و غیره = بجاست
۳- ن ۹، ۱۷ = آن ؛ ن ۱، ۵، ۱۱، ۳۵، ۲۹، ۳۶، هفت‌اقلیم، ریاض = او
۴- ن ۱، ۵ = صد حسد است ؛ ن ۲، ۳، ۶، ۸، ۹، ۱۱، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶، عرفات، هفت اقلیم، ریاض = هم حسدست
۵- ن ۱، ۵ = آن ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۵، ۱۰، ۱۷، ۳۵، ۳۶، و غیره = این
۶- ن ۹ = کندنم ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶، ریاض = دادنم
۷- ن ۱۰ = بهرگمان ؛ ن ۹ = تیر و کمان ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۱۷، ۳۵، ۳۶، = زهرگمان

زنهار مخرگر همه شبلی بفروشد[۱]
آن گوهر نایاب که در هیچ دکان نیست
در روز جزا دست شهیدان محبت
دستیست که گیرندهٔ دامان و عنان[۲] نیست
نومید مشو عرفی و افکنده عنان باش
هر چند که از کعبهٔ مقصود نشان نیست

(۲۵۵)

از تو کس زمزمهٔ مهر و وفا نشنیده‌ست
بلکه گوش تو هم[۳] این زمزمه‌ها[۴] نشنیده‌ست
از[۵] تو بیمهر کسی نام وفا نشنیده‌ست
از تو این شوخ دلم غیر جفا نشنیده‌ست
باورم نیست که همسایهٔ[۶] حسنست و هنوز[۷]
صیت دل بردن آن[۸] غمزه حیا نشنیده‌ست
غیرتم بین که برآرندهٔ حاجات هنوز
از لبم نام تو هنگام دعا نشنیده‌ست
جذبهٔ[۹] شوق نسیم تو رساند به مشام
ورنه کس بوی تو از باد صبا نشنیده‌ست

۱- ن ۴، ۵، ۳۵ = بفروشد ؛ ن ۱ = بفروشند
۲- ن ۱۷ = دامان و عیان؛ ن ۹، ۳۶ = دامان عنان ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۲۹، ۳۵، = دامان و عنان
۳- ن ۱، ۵، ۱۷ = از این ؛ ن ۴، ۶، ۸، ۹، ۱۶، ۲۹، ۳۵، ۳۶، خوشگو، هفت اقلیم، ریاض = هم این
۴- خوشگو = زمزمه را ؛ دیگر نسخ = زمزمه ها
۵- در نسخهٔ هشتم این شعر بر دیگر اشعار این غزل اضافه است
۶- ن ۵ = هم صحبت ؛ ن ۹، ۱۱، ۳۵ و غیره = همسایهٔ
۷- ن ۲ = حسنست و وفا ؛ ن ۲۹ = حسنست وفا ؛ ن ۱، ۵، ۶، ۱۷، ۳۵ = حسنست هنوز ؛ ن ۳، ۸، ۹، ۳۶ = حسنست و هنوز
۸- ن ۹ = دل بردن او بوی وفا ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۶، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = دل بردن آن غمزه حیا
۹- ن ۶ = جذبهٔ عشق ؛ دیگر نسخ بشمول ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۷، ۸، ۱۶، ۳۵، ۳۶ = شوق

مــــن و مـــحنتکدهٔ غــم کــه درو صــد بــیمار
مــرده از درد و یکــی بــوی شـفا نشـنیده‌ست[۱]

درد از آن مــــونس دلهـــای شـهیدان وفــاست
که ازان بسته لبان[۲] حـرف دوا[۳] نشـنیده‌ست[۴]

بـدگمان گـر شـده بـاشیم[۵]، مشـو رنـجه کـه کس
مـــهربان شـــوخ ســـتمکاره‌نما نشـــنیده‌ست

غـــم حســـن آتش دلســـوختگانست، فـــغان
کـــه طـــرب آمــد و آوازهٔ مــا نشــنیده‌ست[۶]

بـــرو از صــومعه در دیــر مــغان چــون عــرفی
کــه در آن روضــه کســی بـوی ریـا نشـنیده‌ست

(۲۵۶)

صومعه دیدم، بجز مشتی[۷] بـروت و بـاد نـیست
جــز عــصای آبـنوس و شـانهٔ[۸] شـمشاد نـیست

بـــی‌نفس اربــاب مــعنی زنــدگانی مــی‌کنند[۹]
لیک یک مو بر تن[۱۰] این جمع[۱۱] بی‌فریاد نیست

۱- این شعر تنها در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافت شد
۲- ن ۸، ۱۷ = بسته لبان ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = پسته لبان
۳- ن ۱، ۵ = حرف وفا ؛ ن ۸، ۱۷، ۳۵ = حرف دوا
۴- این بیت تنها در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = دیده شد
۵- ن ۱۰ = گر شده باشم نشوی رنجه ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۷، ۸، ۹، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = گر شده باشیم مشو رنجه
۶- این بیت تنها در نسخ ۲، ۶، ۸، ۱۷، ۳۶ یافته شد.
۷- ن ۴ = مشت بروت و باد ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۸، ۱۷، ۹، ۲۹، ۳۵ = مشتیِ بروت و باد
۸- ن ۱۷ = سایهٔ ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۹، ۳۵، و غیره = شانهٔ
۹- ۳۵ = می‌کند ؛ ن ۵ = می کنند
۱۰- ن ۲۹ = در تن ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۷، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = برتن
۱۱- ن ۳۶، خلاصة ؛ این قوم ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۱۷، ۳۵ و غیره = این جمع

وصف جنّت کم کن ای رضوان[۱] که در بستان عشق[۲]
سرو[۳] و سوسن[۴] بیشمارست و یکی آزاد نیست
تهنیت جزو مصیبت پیش ما عیبست[۵] عیب
عید را در شهر ما رسم مبارکباد نیست
طوف کوی عشق کن زاهد بلی، بیت‌الحرام
تازه و معمور هست امّا به این بنیاد نیست[۶]
دانه‌ای طاووس کمتر چین که در گلزار عشق
غیر بلبل صید دام و دانه صیاد نیست
بیستون ما ز فیض تور حسن[۷] آیینه است
تیشهٔ بازیچه اینجا در کف فرهاد نیست
در[۸] جهان دوستی و بر زبان[۹] دوستان
آن[۱۰] لغت کز وی بیابی معنی بیداد، نیست

(۲۵۷)

گشود برقع و طوفان[۱۱] حسن عالم سوخت
متاع شادی و غم[۱۲] آنچه بود، در هم سوخت

۱- ن ۳، ۳۶ = واعظ ؛ ن ۱، ۹، ۵، ۳۵ و غیره = رضوان
۲- ن ۲، ۸، ۹، ۲۹ = ما ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۴، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = عشق
۳- ن ۴ = غیر اهل صید دام و دانهٔ صیاد نیست؛ در دیگر همه نسخ بطوریکه نوشته شده
۴- ن ۳ = نسرین ؛ دیگر همه نسخ = سوسن
۵- ن عرفات = عیب است و ننگ ؛ دیگر نسخ مثل ۱، ۲، ۳، ۵، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = عیب است، عیب
۶- این بیت فقط در نسخ ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ شامل غزل و در نسخهٔ هشتم در ذیل اشعار متفرق یافت شد
۷- ن ۱، ۴، ۵، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = نور حسن ؛ ن ۸، ۹، ۱۰ = نور و حسن
۸- ن ۸ = از ؛ دیگر نسخ بشمول ۱، ۵، ۶، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵، ۳۶ و غیره = در
۹- ن ۳، ۶، ۸، ۱۷ = بر زبان ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = در زمان ؛ ن ۹ = در زبان
۱۰- ن ۲۹ = این ؛ ن ۸ = او ؛ ن ۴، ۵، ۹، ۱۷، ۳۵، ۳۶ و غیره = آن
۱۱- ن ۸ = طومار ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۱۶، ۲۹، ۱۷، ۳۵، ریاض = طوفان
۱۲- ن ۱۰ = آنچه ؛ دیگر نسخ بشمول ۱، ۵، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶، خلاصة، ریاض = جمع

کـــه زد بـــداغ دلم دامـــن کـرشمه کـه بـاز
به نیم شعله هـمه خـان ومـان[۱] مـرهم سـوخت

فـــروغ حســـن کـه در گـلشن بـهشت افـتاد؟
کـه بـرگ لاله و گـل در مـیان شـبنم سـوخت

بـه العـطش مگشـا[۲] لب کـه خـضر وادی عشـق
گـلوی تشـنه بـه آب حـیات و زمـزم سـوخت

خـــراب سـاقی عشـقم کـه جـام و جـرعهٔ او
کـــلیم راکـــف دست و مسـیح را دم ســوخت

دگـــــر ز دل نکـــنیدم ســـؤال کـــین آتش
به یک شرر که بـرافشـاند عـالمی غـم سـوخت[۳]

دلم بگــــوشه‌نشینان قـــدس مـــی‌لرزد
که حسن او گل شوخی نچید[۴] و عـالم سـوخت

بـــلوح[۵] مـــرقد پـــروانـه ایـن رقـم دیـدم
که آتشی[۶] که مرا سوخت خویش را هم سوخت

عـلم[۷] بـه تـختهٔ تـابوت زن کـه آتش مـرگ
هـــزار تـخت سـلیمان و افسـر جـم سـوخت

خوشم که سوخت دو کون از غمت[۸] و این خوشتر
کـه کس بـداغ دل عـرفی از غـمت کـم سـوخت

۱- ن ۹، ۱۷ = خانمان ؛ ن ۴، ۵، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = خان و مان

۲- ن ۹، ۱۷ = بگشا ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = مگشا

۳- این بیت فقط در نسخهٔ هفدهم یافت شد

۴- ن ۴، ۶، ۹، ۲۹، خلاصة = نچیده ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = نچید و

۵- ن ۱، ۴، ۵، ۹، ۱۶، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶، آرزو/ صائب = مشهد پروانه ؛ خلاصة، ریاض = مرقد (لوح بر مرقد باشد نه بر مشهد که جای شهادت است)

۶- آرزو/صائب = شعلهٔ ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = آتشی

۷- این بیت تنها در نسخ هفدهم و سی‌و پنجم یافت شد. در نسخهٔ هشتم هم در ذیل اشعار پراکنده هست

۸- ن ۶ = از غم و ازان خوشتر ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۴، ۲۹، ۸، ۳۵، ۳۶ ، ریاض = از غمت و زین خوشتر ؛ ن ۹ = از غمت زان خوشتر

(۲۵۸)

گر دل عنان فرصت از آغاز می‌گرفت — کام ابد ز طالع ناساز می‌گرفت
گر سایهٔ همای سعادت نمی‌گذاشت — کبک دری ز چنگل شهباز می‌گرفت
گر درکمین وسوسه هشیار می‌نشست — جاسوس طبع خانه برانداز می‌گرفت
گر در فریب‌گاه سلامت نمی‌غنود — صد دزد خانگی بدر راز می‌گرفت
پیمانهٔ غرور لبالب نمی‌کشید — گر ساغری ز مردم طنّاز(۱) می‌گرفت
گر می گذاشت غمزهٔ ساقی بدست صبر — از دست او پیاله بصد ناز می‌گرفت
یک جام بی‌تبسّمم(۲) اکنون نمی‌دهد — مستی که زهر چشم ز من باز می‌گرفت
عرفی ز پافتاده همین بود در جهان — مرغی که کام خویش ز پرواز می‌گرفت

(۲۵۹)

زخم کاویدن، برو الماس بستن کار کیست
رسم غمخواری نکو می‌داند، این غمخوار کیست
مشتری بودن نه حدّ ماست در بازار(۳) دوست
چشم بستیم از متاع، آخر ببین بازار کیست
هر که عجزی کرد نبود قابل کشتن، ببین
تا اثر با الامان و خواهش زنهار کیست(۴)
شرمی ای رضوان بسی بر سایهٔ طوبی مناز
تا چه می‌سنجی ببین این سایهٔ دیوار کیست(۵)

۱- ن ۹ = غمّاز ؛ ن ۵، ۳۵ و غیره = طنّاز
۲- ن ۱۱ = بی‌تبسّمی ؛ ن ۳، ۸، = بی تبسمم ؛ ن ۳۵ = می‌تبسمم ؛ ن ۱ = می‌تبسم ؛ ن ۵ = می‌تبسّم ؛ ن ۴ = از تبسم ؛ ن ۶ = بی‌تبسّم
۳- ن ۹ = عشق ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۷، ۸، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = دوست
۴- این بیت تنها در نسخ ۱، ۵، ۸، ۳۵ یافت شد
۵- این بیت و بیت بعد در نسخه ۱، ۵، ۸، ۳۵ بر اشعار این غزل اضافه است و در نسخهٔ هشتم در ذیل ابیات پراکنده یافت شد

ای اناالحق از لب منصور گم شو تا نهد[۱]
داغ بر دلها و گوید سربلند از دار کیست
این وصال جاودان وین لطف[۲] روزافزون دلا[۳]
منّتم بر دیده، لیک از گریهٔ بسیار کیست
طعنه[۴] بر آرایش دست و میان ما مزن
چون نه‌ای آگه که ناقوس که و زنّار کیست
لب[۵] بدندان دست در زیر زنخ دارد مسیح
گفته‌ای ای همنشین گویا که این بیمار کیست
از شهیدان کوچه‌های قدسیان عرفی پر است
زهره‌ای داری، بگو کز غمزهٔ خونخوار کیست

(۲۶۰)

لب فرو بستن ناصح گرهی بر باد است
صد ره این بست و گشادم ز لب او یاد است[۶]
گل حسن تو بود در همه[۷] فصلی پر[۸] بار
بلبل باغ تو[۹] از شوق بهار آزاد است
آدمی را ز همه چیز[۱۰] نفس منتخب است
در نفس منتخب آنست که با فریاد[۱۱] است

۱- ن ۸ = نهند ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = نهد
۲- ن ۱، ۵، ۸، ۲۹ = حسن ؛ ن ۳، ۴، ۶، ۹، ۳۵، ۳۶، = لطف
۳- ن ۹ = روز افزون او؛ ن ۱، ۵، ۶، ۸، ۴، ۲۹، ۳۶، = روز افزون دلا
۴- ن ۲، ۸، ۹، ۲۹ = خنده ؛ ن ۱، ۵، ۶، ۳۵، ۴، ۳۶ = طعنه
۵- ن ۱، ۵، ۳۵، = مهر بر لب ، دست در زیر زنخ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۶، ۸، ۲۹، ۳۶ = لب بدندان دست در زیر زنخ.
۶- این ابیات تنهادر نسخ ۳، ۴، ۹، ۱۰، ۱۷، ۳۶، (حاشیه) بافته شد.
۷- ن ۶ = گل حسن تو بود در همهٔ فصل بهار ؛ در دیگر نسخ بطوری که نوشته شد
۸- ن ۹ = بر باد؛ ن ۳، ۴، ۱۰، = پر بار
۹- ن ۹ = بلبل باغ نوا از همه غم ؛ ن ۳ = بلبل باغ من از فصل بهار آزاد است؛ ن ۱۰ = بلبل باغ تو از فصل بهار آزاد ست
۱۰- ن ۱۰ = جنس ؛ ن ۹، ۳ = چیز
۱۱- ن ۴، ۹ = با فریاد ؛ ن ۱۰ = بی‌فریاد

عـرفی ار تـوبه ز مـی کـرده نـماند مـحجوب
تـوبهٔ رنـد خـرابـات شکست آبـاد است

(۲۶۱)

مـن بـراهـی مـی‌روم کـانجا قـدم نـامحرم است
از مقامی حـرف مـی‌گویم کـه دم نـامحرم است[۱]
مـا اگـر مکـتوب نـنوشتیم، عـیب مـا مکـن
در مـیان راز مشـتاقان قـلم نـامحرم است
عـرفی از بـزم نشـاط مـا حـریفان غـافلند
هـر کـجا مـا جام مـی‌گیریم جـم نـامحرم است

ردیف ثای مثلثه

(۲۶۲)

گـلچین عشـق شـو، بـخرد واگـذار بـحث
تـا بـاغ ذوق را نکـند خـارزار[۲] بـحث
انصاف[۳] و ذوق را طرف بـحث خـویش سـاز[۴]
از خـلوت ضـمیر بـه مـجلس مـیار بـحث
زان قـال را ز انـجمن حـال رانـده‌انـد
کـز روی خـامشی نشـود شـرمسار بـحث
در بـحر عـلم اگـرچـه سـزاوار رهـبریست
کشـتی شُـبهه را نـبرد بـر کـنار بـحث

۱- این اشعار تنها در نسخهٔ دهم یافت شد.
۲- ن ۸، ۳۵ = خار و زار؛ ن ۹ = خوار خار؛ ن ۳، ۱۰، ۱۱، ۲۹، ۳۶ = خار زار؛ ن ۱، ۴، ۵، ۶ = خارخار
۳- ن ۶، ۸ = انصاف و ذوق؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۹، ۱۱، ۲۹، ۳۵، ۳۶، = انصاف دوق
۴- ن ۱۱، ۲، ۳، ۲۹ = دار؛ ن ۱، ۴، ۵، ۹، ۸، ۶، ۳۵، ۳۶، = ساز

سیلاب فتنه خانهٔ دین را خراب کرد
از بسکه بر عقیده بود فتنه بار بحث

بیم است کز مباحثه عامی[۱] شود حکیم
از بسکه شُبهه می نهدش بر[۲] کنار بحث

سعی غرور بین که بنزد مباحثان
مطلب تمام گشت و همین[۳] برقرار بحث

بگذر ز کسب علم که آلوده کرده‌اند[۴]
هر مطلب تمام به چندین هزار بحث

عرفی حریف[۵] تیر زبان نیست هان فقیه
بستان پیاله و مکن اندر[۶] خمار بحث

ردیف جیم فارسی

(۲۶۳)

منصور و اناالحق زدن[۷] از دار و دگر هیچ
ماییم و لبالب شدن از یار[۸] و دگر هیچ

گر راه به[۹] مرهم کدهٔ عشق بیابی[۱۰]
الماس بنه بر دل افگار و دگر هیچ

۱- ن ۱، ۵ = خامی ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۲۹، ۳۵ = عامی

۲- ن ۱، ۴، ۹، ۲۹، = بر ؛ ن ۵، ۸، ۱۱، ۳۵، ۳۶ = در

۳- ن ۱۰ = همین ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۵، ۱۱، ۲۹، ۳۵، ۳۶، = همان

۴- ن ۹ = گشته‌اند ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۵، ۱۶، ۳۵، ۳۶ و غیره = کرده‌اند

۵- ن ۱۱ = حریف تیز ربان نیست ؛ ن ۹ = غریب تیز ربا نیست ؛ ن ۳۶ = غریب نیز زبانیست ؛ ن ۵، ۳۵، = غریب تیره زبانیست

۶- ن ۱۱، ۳۶ = مکن اندر خمار بحث ؛ ن ۹، ۵، ۳۵ = پیالهٔ و مکن در خمار بحث

۷- ن ۲، ۱۰ = منصور اناالحق زده بردار ؛ ن ۶، ۹ = منصور و اناالحق زدن از دار ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ریاض = منصور و اناالحق زدن دار ؛ ن ۳، ۴، ۳۶، عرفات = منصور و اناالحق زدن و دار ؛ در مجموعةالشعرا (تسّلی) مصرع اول بطور مصرعه ثانیست مصرع ثانی بطور مصرع اولی

۸- ن ۳۵ = شدن یار ؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۶، ۹، = شدن از یار

۹- ن ۱۷ = در راه چو ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۱۵، ۱۶، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = گر راه به

۱۰- ن ۳، ریاض = نیابی ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۶، ۸، ۹، ۱۱، ۱۷، ۲۹ = بیابی

بـر لوح مـزارم بـنویسید پس از مـرگ کای[۱] وای ز محرومی دیدار و دگر هیچ
از کعبه گر ایـن بـار بـرونم[۲] بگـذارنـد نـاقوس بـدست آرم و زنّـار و دگـر هـیچ
عرفی بـغلط شـهره بـه زرقست[۳] بـبینید صد گل زده بر گوشهٔ دسـتار و دگـر هـیچ

(۲۶۴)

مابیم و دلی سـر بسـر افکـار و دگـر هـیچ گر چیز دگر نیست، غم یار[۴] و دگـر هـیچ
عمر ابد و راحت[۵] جاوید مـن ایـن است درد تـو وجـان دادن دشـوار و دگـر هـیچ
صـد شـیوهٔ[۶] جـانسوز بـود بـرهمنی را مـابیم و هـمین بسـتن زنّـار و دگـر هـیچ
نـازیم بـه مـحنت کـدهٔ عشـق کـه در وی یأس است و پریشانی بسیار[۷] و دگر هیچ
مـردیم و نـدیدیم ز صـد کـام یکـی لیک بردیم همین حسرت دیدار[۸] و دگـر هـیچ
این جوی عسل جـوید و آن چشـمهٔ کـوثر ما[۹] را چه گواراست غم یـار و دگـر هـیچ

ردیف حای مهمله

(۲۶۵)

نـــزدیک لب رســـانده شکسـتیم جـام صـلح
دشـــمن غـــیور بـــود نـــبردیم نـــام صـلح

۱- خوشگو ، آتشکده، ریاض ، عرفات = ای وای ؛ هفت اقلیم، و دیگر نسخ = کای وای ؛ انیس‌العاشقین = فریاد
۲- ن ۲، ۱۰ = بدیرم ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۹، ۱۱، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = برونم
۳- ن ۶ = برقص است ؛ دیگر همه نسخ = بزرقست
۴- ن ۱۰ = در وی نبود غیر غم یار؛ ن ۱۷ = گر درد دگر نیست غم یار ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = گر چیز دگر نیست غم یار
۵- ن ۱۷ = رحمت ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۳۵ = راحت
۶- ن ۱۷ = شیوه ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۳۵ = شیون
۷- ن ۱۰ = بیمار ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = بسیار
۸- ن ۱۰ = حسرت بسیار ؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ = حسرت دیدار
۹- ن ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = ما را چه گواراست غم یار ؛ ن ۱، ۵ = عرفی چه که اوراست غم یار

ناکرده صلح خشم[۱] نمودی[۲] و این سزا[۳] ست
آنــرا کــه اعــتماد کـند[۴] بـر دوام صـلح
دیــریست کــز زیــارت مــا بــهره‌مند نـیست
بــتخانهٔ عــداوت و بــیت الحــرام صـلح
آنــانکه حســن[۵] و عشـق مـوافـق شـناختند
بــر جــنگ لایــزال نــهادند نــام صـلح
از شــوق مــی‌تپید و زبــیم تــو عـمر هـا
مــرغ دلم رمــیده[۶] نــمی‌گشت رام صــلح
ای دور بــاش غــمزه رهــم ده کــه بـهر شوق[۷]
گــیرم ز التــفات نــهانش[۸] پــیام صــلح
عــرفی تــمام عــمر ستم دیـد و صـبر کـرد
هــرگز نــیافت[۹] مـرغ تـلافی بـدام صـلح

ردیف خای معجمه

(۲۶۶)

چــنان غــم تــو بـه آزار جـان مـا گستاخ — کــه بــا رخ تــو نگــه‌های آشــنا گســتاخ
قبای‌نازچو[۱۰] پوشی[۱۱] جدازمن،یادآر[۱۲] — کــه‌می‌گشادکسی‌بندایــن‌قباگســتاخ

۱- ن ۱۱ = چشم ؛ دیگر همه نسخ = خشم
۲- ن ۹ = نمودیم ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۳۵، ۳۶، ریاض = نمودی
۳- ن ۳ = رواست ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶، ریاض = سزاست
۴- ن ۳، ۶ = بود ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۲۹، ۳۵، ۳۶، و غیره نیز ریاض = کند
۵- ن ۳۵ = عشق و حسن ؛ ن ۵، ۹، و غیره = حسن و عشق
۶- ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۸، ۳۵ = دلم رمیده ؛ ن ۴، ۶، ۹، ۱۱، ۱۷، ۲۹، ۳۶ = دل رمیده
۷- ن ۶ = ذوق ؛ ن ۵، ۱۷، ۳۵، ۱۱، ۹، ۳۶ و غیره = شوق
۸- ن ۶ = نهانم ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۱، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = نهانش
۹- ن ۴ = نداشت ؛ دیگر نسخ بشمول ۱، ۳، ۶، ۵، ۱۷، ۳۵، ۳۶، و غیره = نیافت
۱۰- ن ۲، ۵، ۸، ۳۵ = چه ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۶، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۶، ۱۷، ۲۹، ۳۶، آرزو، انیس‌العاشقین = چو
۱۱- انیس‌العاشقین = در بر کنی؛ خلاصة، ریاض و دیگر نسخ مثل ۴، ۵، ۱۷، ۳۵، ۹، ۱۱ = پوشی جدا؛ ن ۲۹ = پوشی زمن
۱۲- ن ۹ = ز من بیاد آور ؛ ن ۲، ۲۹، = زمن جدا یاد آر ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۸، ۱۷، انیس = جدا زمن یاد آر

نهال قدّ ترا رشک شاخ گل گفتم — بشاخ گل نوزد بعد ازین صبا گستاخ
به عشق ساده رسدمحرمی‌نه[۱]عقل‌فضول — کجاست قرب ادب پیشه و کجا گستاخ
ادب ز من طلبد[۲] شوخ آشنا رویی — که از تبسّم او می‌شود حیا گستاخ
از آن سبب در بیگانه کوفت حسن غیور — که با کرشمهٔ او هست آشنا گستاخ
عطای دوست شرابی دهد کزان آید — گناه‌پیشه به هنگامهٔ جزا گستاخ
در آن مقام که از ناز حسن[۳] دلگیر است — از آن مترس که بیگانه‌ای، درآ گستاخ
نیافت ره بحریم یگانگی عرفی — که همّتش به ادب بود و مدعا گستاخ

ردیف دال مهمله

(۲۶۷)

عشرت گیتی اگر صحبت یوسف باشد
نه‌پذیری مگرت میل تأسّف باشد
حسدت بر هنر[۴] افزود و به آن[۵] می‌ماند
که یکی[۶] ز اهل نظر دشمن یوسف باشد
در ره عشق توقف نپسندی[۷]، هر چند[۸]
تا ابد هر قدمش[۹] جای توقّف[۱۰] باشد

۱- ن ۱۰، ۱۱ = به ؛ ن ۶، ۱۷ = ز ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = نه
۲- ن ۲۹، خلاصة = شوق ؛ دیگر نسخ بشمول ۱، ۴، ۵، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = شوخ
۳- ن ۳، ۶ = از حسن ناز ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = از ناز حسن
۴- ن ۳۶ = هنر اندیش ؛ ن ۵، ۹، ۳۵ و غیره = هنر افزود ؛ ن ۱۱ = بر سر امروز
۵- ن ۳۴ = و بآن ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵، ۱۱ = به آن ؛ ن ۴، ۹، = بدان ؛ ن ۲۹ = همان
۶- ن ۳ = کسی ؛ ن ۲، ۴، ۸، ۸، ۱۰، ۵، ۹، ۱۱، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = یکی
۷- ن ۲، ۶ = نه‌پذیری ؛ دیگر نسخ بشموول ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۳۵، ۳۶ و ریاض = نه‌پسندی
۸- ن ۱ = هرگز ؛ ن ۹ = ورنه ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶، ریاض = هر چند
۹- ن ۲، ۲۹ = قدمت ؛ دیگر نسخ مثل ۱، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ و غیره نیز ریاض = قدمش
۱۰- ن ۹ = تأسف ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶، ریاض = توقّف

عالم شهر بعلم آفت دین شد چه بلاست[1]
غلط‌اندیش که طبعش به[2] تصرّف باشد
این همه عالم و آدم[3] که شنیدی[4] عشق است
گر بعاشق فتد این نام تکلّف باشد
نکته‌ای چند بگویم ز حقیقت عرفی
لیک وقتی که ترا ذوق تصوّف باشد

(۲۶۸)

خوبان چو بهم گرمی بازار فروشند — با هم[5] بنشینند و خریدار فروشند
ما نامه و قاصد نشناسیم و[6] نبینیم — ارباب نظر دیده بدیدار فروشند
حیران شدگان تو به خورشید قیامت — آسودگی سایهٔ[7] دیوار فروشند
ما معتکف گوشهٔ تنهایی خویشیم — آن کعبه روانند که رفتار فروشند
مشکن قفس ما که تذروان چمن گرد — پرواز به مرغان گرفتار فروشند
روشن مکن ای مه شب دیجور که عشّاق — اندوه دل خود بشب تار فروشند
با آنکه یقین است که در گلشن فردوس — صد گل به تهی دستی هر خار فروشند
زین دست تهی در غلط افتم که مبادا — قفل در و خار سر دیوار فروشند
عرفی تو گهر جمع کن امروز که این جنس — بسیار خرند آخر و بسیار فروشند

(۲۶۹)

دلی[8] چو شعلهٔ[9] حسن تو فرد می‌خیزد
که چون فغان من از مغز[10] درد می‌خیزد

۱- ن ۹ = شد چه عجب ؛ ن ۱، ۵ = شهر بلاست؛ ن ۲، ۳، ۴، ۶، ۸، ۱۱، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = چه بلاسیت

۲- ن ۱، ۵، آرزو = متصرف ؛ دیگر نسخ بشمول ن ۲، ۳، ۴، ۹، ۱۱، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶، = به تصرف

۳- ن ۱، ۵، ۱۱، ۳۵، ۹ = عالم و آدم ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۶ = آدم و آدم

۴- ن ۲، ۶، ۳۵، ۸، ۲۹ = که شنیدی ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۱۷، ۳۶ = که شنفتی ؛ ن ۱۱ = که بمعنی

۵- ن ۵، ۸، ۳۵ = کنجی ؛ ن ۱، ۴، ۶، ۹، ۱۱، ۱۷، ۳۶ و غیره = با هم

۶- ن ۱ = ندانیم ؛ ن ۴، ۵، ۶، ۸، ۱۰، ۱۱، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = نه‌بینیم

۷- ن ۱ = سایه به دیوار ؛ ن ۵، ۳۵، ۳۶، ۱۱، ۹ و غیره = سایهٔ دیوار

۸- ن ۸ = چه ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۱۰، ۱۱، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶، ۹ = چو

۹- ن ۱۱ = مشعل حسن تو ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۳، ۴، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۷، ۳۵، ۲۹، ۱۰، = شعلهٔ حسن تو ؛ ن ۳۶ = شمع حسن تو

۱۰- ن ۱، ۴، ۵، ۱۱، ۸، ۹، ۳۵، ۳۶، = از مغز ؛ ن ۱۷ = از روی ؛ ن ۶ = امروز

نـــه مـــرد بـــادۀ عشـقی وگـرنه در طـلبت
فــغان ز جــوش خُــم لاجـورد مـی‌خیزد
مبین به غرو[۱] زلیخا، مصاف عشقست[۲] ایـن
کــه گــرد فــتنه ز بـنیاد مـرد مـی‌خیزد
بــه آتش دل مـن خـویش را مگـر سـنجید
کــه دوزخ از جگـرش آه سـرد مـی‌خیزد[۳]
بـه بـزم کـعبه روان کـم‌نشین کـزان مـجمع
هــمیشه مــردم بـیهوده گــرد مـی‌خیزد
هــزار بــادیۀ خــون دلم کشـیده[۴] ولی
هــمان ز بـزم تـو بـا روی زرد مـی‌خیزد[۵]
اگــر فســانه شــمارم وگـر تـرانـه زنـم
تــو گــوش دار کــه از روی درد مـی‌خیزد
شـهید مـضطربی[۶] خـاک شد مگـر بـه رهت
کــه بــی‌نسیم ز راه تــو گــرد مـی‌خیزد
تــرانــه‌ای بشـنو کـه از هـزار نـغمه طـراز
یکــی چـو عـرفی دسـتان نـورد مـی‌خیزد

(۲۷۰)

هنوز خسته دلم تکیه[۷] بـر عـدم مـی‌زد — که بـا گـلوی خراشـیده بـانگ غـم مـی‌زد
هنوز سینه[۸] و تشویش غم وجود نداشت — که دست لطف تو سیلی بروی غم می‌زد[۹]

۱- ن ۱، ۵ = به عشق ؛ ن ۳، ۴، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۵ = به عجز ؛ ن ۳۶ = به غرو
۲- ن ۱ = مردست این ؛ ن ۸، ۳۵ = عشق اینست ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۴، ۹، ۱۷ = عشق است این؛ ن ۳۶ = عشقست؟
۳- این بیت تنها در نسخ ۷، ۵، ۸، ۹، ۱۲، ۱۳، ۱۸، ۱۹، ۳۵، ۳۷، هست
۴- ن ۱، ۵، ۸ = کشیده ؛ ن ۷، ۳۵ = کشید
۵- فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ این بیت یافته شد
۶- ن ۶، ریاض = مضطرب ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۳۵، ۳۶، = مضطربی
۷- ن ن ۱۱ = راه ؛ ن ۹، ۵، ۳۵، ۳۶ و غیره = تکیه
۸- ن ۱، ۵ = سینه و تشویش غم ؛ ن ۳۵ = شیشۀ تشویش وغم
۹- این بیت تنها در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافت شد

قضا هنوز نیفکنده بود طرح کنشت | که بوسه بی‌ادبی بر در صنم می‌زد
هنوز حسن بکاری[۱] ندیده بود صلاح | که ترک غمزه به دل ناوک ستم می‌زد
هنوز سایه‌نشین آفتاب حسن[۲] به زلف | که فتنه دست برآن[۳] زلف خم‌بخم می‌زد
بجان دوست که فصّاد غمزه[۴] نیش نداشت | که آتش از رگ بیمار دل علم می‌زد
بکعبه آمد[۵] عرفی ز کفر توبه نمود | به این نشانه که ناقوس در حرم می‌زد

(۲۷۱)

ز ذوق درد بیرونم درون را مشتعل[۶] دارد
سراپای وجودم در محبّت حال دل دارد[۷]
من آن مستم که تأثیر می لعل دل آشوبی
دلم را در میان آب حیوان مرتحل[۸] دارد[۹]
از آن دارد سیه رو این دلم را سیلی غیرت
که از غم سینه‌کوبان عالمی در زیر گل دارد
فغان از جلوهٔ[۱۰] حسنی که دلهای شهیدان را
ز ننگ آرمیدنهای حیرانی خجل دارد
گل امّید ما را آفت پژمردگی نبود
که باغ آرزوی ما هوای معتدل دارد

۱- ن ۱۱، ۳۶ = نگاری ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷، ۳۵، و غیره = بکاری
۲- ن ۹ = بزلف ؛ ن ۳۶، ۳۵، ۱۱، ۵، ۱ و غیره = ز زلف (مفهوم مصرع روشن نیست)
۳- ن ۳۶، ۹ = دران ؛ ن ۵، ۱۱، ۳۵ = بران
۴- ن ۶ = فتنه ؛ ن ۱۱، ۳، ۴، ۵، ۷، ۸، ۲۹، ۳۶ = غمزه
۵- ن ۱، ۲، ۵، ۶، ۱۰، ۳۵ = آمد و ؛ ن ۴، ۶، ۷، ۱۱، ۲۹، ۳۶، = آمده
۶- ن ۱۱، ۹ (اضافات) = مشتعل ؛ ن ۹، ۱، ۴، ۵، ۳، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = منفعل
۷- در نسخ ۱۱ و ۹ (اضافات) مصرع اول مصرع ثانیست و مصرع ثانی مصرع اولی
۸- ن ۸، ۱۷ = مضمحل ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = مرتحل
۹- این بیت و بیت بعدی تنها در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد
۱۰- ن ۱، ۵ = طعنهٔ ؛ ن ۳، ۴، ۶، ۸، ۹، ۱۱، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = جلوهٔ

بـعهد حسـن او گـاهی تـبسّم بـینی از لبـها[۱]
کـه گـویی مـردهٔ صـد سـاله‌ای در سـینه دل دارد
یکی صد شد عذاب اهل عصیان کز[۲] لحد عرفی
ز خـون گـرم دل سـیلی بـدوزخ مـتّصل دارد

(۲۷۲)

گـر بـاد شـوم، بـر تـو وزیـدن نگـذارنـد
ور[۳] حسن شوم، روی تو دیدن نگـذارنـد
مـا را لب امـید گَـزیدن شـده مشکـل
زو شـیرهٔ مـقصود مکـیدن نگـذارنـد
تا سرزده شـادی ز دلم سـوخته[۴] از عشـق
ایـن سـبزه ازیـن خـاک دمیدن نگـذارنـد
این رسم قدیم است کـه در گـلشن مـقصود
بـر خـاک بـریزد گـل و چیدن نگـذارنـد
گر شربت و گر زهر، بلب چون رسد این جام
بـاید هـمه نـوشید[۵]، چشیدن نگـذارنـد
مـا مـعتکف کـعبهٔ اُنسـیم[۶] کـه در وی
بیهوده بـه هـر گـوشه[۷] دویـدن نگـذارنـد
از تـربیت آب و هـوا در چـمن عشـق
نـخلی کـه شـود خشک، بـریدن نگـذارنـد
در سـینه خلی هـردم و از گـرمی صـحبت
غـمهای تـو دل را بـه تـپیدن نگـذارنـد
پیداست از آن حسـن و نـظر بـازی عـرفی
کـاین بـلبل ازیـن بـاغ پـریدن نگـذارنـد

(۲۷۳)

آه[۸] ازیـن دل کـز گـریبان غـمی[۹] سـر بـرنزد
صد مصیبت[۱۰] رفت و دست شیونی بر سر نزد

۱- ن ۹ (اضافات)، ۲۹ = دلها؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = لبها
۲- ن ۶ = در؛ ن ۳، ۳۵ = از؛ ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۱۱، ۱۷، ۲۹ = کز؛ ن ۳۶ = گر
۳- ن ۳، ۹، ۳۶ = در؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ریاض = گز
۴- ن ۲، ۲۹ = ز دلم سوخته از عشق؛ ن ۴ = ز دل سوختهٔ عشق؛ ن ۱۳، ۳۶ = ز دلم سوخته عشقست؛ ن ۱۱ = بدلم سوخته عشقت؛ ن ۳، ۶ = ز دلم سوختهٔ عشق؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = ز دلم سوخته عشقت
۵- ن ۱، ۱۱، ارمغان شیراز = نوشند؛ ن ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = نوشید
۶- ن ۱۱ = معتکف کعبه نشینیم؛ ن ۵، ۹، ۳۵ و غیره = معتکف کعبهٔ اُنسیم
۷- ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = گوشه؛ ن ۳، ۴، ۶، ۹، ۱۰ = کوچه
۸- ن ۱۱ = گر؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = آه
۹- ن ۱۱ = گریبانی غم؛ ن ۹، ۵، ۳۵ و غیره = گریبان غمی
۱۰- ن ۹ = قیامت؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶، ۱۱ = مصیبت

آه ازین بیغم که با صدگونه[۱] فرصت هیچ گاه
نشتری[۲] نشکست در جان، سینه بر خنجر نزد
با وجود آنکه زهر بی‌غمی نوشد مدام[۳]
زهر خندی بر مزاج عافیت پرور نزد
با وجود آنکه در ره، کعبهٔ مقصود داشت
گرد گمراهی برآمد بر در دیگر نزد[۴]
یا چنین غوغا که در این بزم شورانگیز بود
شیشه‌ای نشکست[۵] و سنگی بر سر ساغر نزد
در چنین بزمی که یک پروانه دارد صد چراغ
با همه پروانگی گرد چراغی پر نزد
وقت عرفی خوش که نگشودندچون‌دربررخش[۶]
بر در نگشوده ساکن شد، در دیگر نزد[۷]

(۲۷۴)

گر در کام دل از بخت زبون بگشاید[۸]
گره از رشتهٔ ما سحر و فسون بگشاید
آنکه می‌گفت منم کار فروبسته[۹] گشای
اینک آورده‌ام، این عقده کنون بگشاید

۱- ن ۱۰ = وقت ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = گونه (در نسخه‌های چاپی این شعر نیست)
۲- ن ۳، ۳۶ = نشتری نشکست در جان سینه بر خنجر نزد ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = بر نگاهی دل نه‌بست و سینه بر خنجر نزد
۳- ن ۱، ۵، ۸ = نوشیده‌ام ؛ ن ۲، ۳، ۶، ۷، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = نوشد مدام
۴- این بیت فقط در نسخهٔ هفدهم یافته شد
۵- ن ۳، ۴، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = نشکست ؛ ن ۱، ۵، ۱۷، = بشکست
۶- ن ۲۹ = در را بر رخش ؛ ن ۴، ۵، ۳۵، ۳۶، ۹، ۱۱ = در بر رخش
۷- این غزل مسلسل است و فاعل همه جا دل عرفی است
۸- در نسخ یازدهم و پنجم ردیف "نکشاید" هست ولی در نسخ سی‌وپنجم و سی‌وششم و نهم "بگشاید" ردیف هست
۹- ن ۱۰ = گره بسته ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۱، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = فرو بسته گشای

بسکه ماندیم درین دار فنا[۱]، گو که زلطف
در این خیمهٔ بی‌بند و ستون بگشاید
سینه بر تیغ مزن یک نگه از دوست طلب
که زهر موی تو صد چشمهٔ خون بگشاید
جای این[۲] است اگر صبر[۳] کنم با این درد[۴]
که به طعنم لب ارباب سکون بگشاید
نوحه در سینه نمی‌گنجد و لبها بسته
لب این طایفه را[۵] زمزمه چون بگشاید
چشم بر ناوک آنم که به آهوی حرم
به کمان آید و بر صید زبون بگشاید
آشکارا اگرم تیغ زند غیرت[۶] عشق
از برون زخم ببندد[۷] ز درون بگشاید
بنمایم ز تو[۸] دلهای ملایک[۹] در بند
هر که آن[۱۰] سلسلهٔ غالیه‌گون بگشاید
زایر کعبه فرو مانده بگو تا ز حرم
غرفه بربست[۱۱] صنم بهر شگون بگشاید (کذا)[۱۲]

۱- ن ۱۷ = دام فنا ؛ ن ۱۰ = دار فنا ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = دیر فنا (در نسخه‌های چاپی نیست این بیت)
۲- ن ۱، ۴، ۸، ۹، ۱۱، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = آن است؛ ن ۱، ۵ = این است
۳- ن ۱، ۵، ۱۱ = که گر ؛ ن ۴، ۸، ۹، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = اگر
۴- ن ۱۷ = با دردش ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = با این درد
۵- ن ۶، ۸، ۹، ۱۱ = از ؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۴، ۳۵، ۳۶ = را
۶- ن ۳، ۴، ۶، ۹، ۳۶ = عفت عشق ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۱، ۱۷، ۳۵ = غیرت عشق
۷- ن ۳، ۴، ۹، ۳۶ = ببندد ؛ ن ۱، ۳۵، ۵، ۸، ۱۷ = به‌بندی ؛ ن ۱۰، ۱۱ = نه‌بندد
۸- ن ۵ = ز تو ؛ ن ۹، ۱۱، ۳۵، ۳۶ و غیره = بتو
۹- ن ۱۱ = دلهای ملامت ؛ ن ۵، ۳۵، ۳۶، ۹ = دلهای ملایک
۱۰- ن ۱۰ = هر که این ؛ ن ۹ = اگر از ؛ ن ۱۱ هرگز این ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = هر که آن
۱۱- بربست درست نمی‌نماید ممکن است که بر پشت باشد
۱۲- این بیت تنها در نسخهٔ هفدهم یافت شد

عرفی آمد دگر[۱] ای همنفسان کز غم و درد
بر دل ما در آشوب و جنون بگشاید

(۲۷۵)

آن دل که به هجر تو ز آرام[۲] بر آید
زودش به مصیبت زدگی نام برآید
پر زهر دهد ساغر و شیرین نکند لب[۳]
آن[۴] حوصله‌ام کو که به این[۵] جام بر آید
انسی[۶] بغمت[۷] جان نگرفتست[۸] که از تن[۹]
تا حشر اجل گر کند ابرام برآید
گر زلف تو در صومعه زنّار فشاند
آوازهٔ کفر از در اسلام برآید
مشکل که شود نغمه سرا[۱۰] در چمن خلد[۱۱]
مرغی که به پژمردگی[۱۲] از دام برآید

۱- ن ۳۶ = وگر ؛ ن ۹، ۱۱، ۵، ۳۵ و غیره = دگر
۲- ن ۳۶ = به آرام ؛ ن ۹، ۱۱، ۵، ۳۵ و غیره = ز آرام
۳- ن ۸، ۳۵ = کام ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۹، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۶، ۱۱ = لب
۴- ن ۲۹ = این ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۱، ۳۵، ۳۶ و غیره = آن
۵- ن ۲، ۳، ۴، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۶، = کو که باین جام ؛ ن ۱، ۵ = کو که برین جام ؛ ن ۳۵ = کو که به این بام ؛ ن ۶، ۹ = کو که بدین جام ؛ ن ۱۱ = گو که باین جام
۶- ن ۱۱ = آتش ؛ ن ۲۹ = دستی ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۹، ۱۷، ۳۵، ۳۶ و غیره = انسی
۷- ن ۲۹ = به غمش ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵، ۳۶ = به غمم ؛ ریاض = به غمت ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۹، ۱۱، ۱۷ = به غم
۸- ن ۳، ۴، ۱۱، ۲۹ = بگرفتست ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷، ۳۵، ۳۶، ریاض = نه گرفتست
۹- ن ۱۰ = از من ؛ ن ۲۹ = از بن ؛ ریاض = ازین ؟ ؛ ن ۳، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۱، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = از تن
۱۰- ن ۳، ۱۱ = نغمه گشا ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۹، ۱۰، ۲۹، ۳۵، ۳۶، = سرا
۱۱- ن ۲، ۲۹ = عشق ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = خلد
۱۲- ن ۵ = که پژمردگی ؛ ن ۳۵، ۳۶، ۱۱، ۹ و غیره = که به پژمردگی

ما را که برد نام بـبزم تو که از ما[۱۴]
در مجمع ماتم‌زدگان نام برآید
آن سوختگانیم که گر آتش دوزخ
سنجند بداغ دل ما، خام برآید
زان با تو نگویم بد عرفی که مبادا
نامش بزبان تو بدشنام[۱۵] برآید

(۲۷۶)

تا کی از لب گهر آن مست تکلّم ریزد
این نمک چند بریش[۱۶] دل مردم ریزد
طرفه حالیست که دارد اثر زهر ستم
جرعهٔ لطف، که در جام ترّحم ریزد
مُردَم از دردسر، و صاف نشد کو ساقی
کز من این جرعه[۱۷] بگیرد، به ته[۱۸] خُم ریزد
همه ماتم زدگانیم و برین هست گواه
مشت خاکی که صبا بر سر مردم ریزد
وای بر من که غیوری[۱۹] ز کفم دل بربود
که گرش دست دهد، خون[۲۰] تبسم ریزد

۱۳- ن ۵ = که پژمردگی ؛ ن ۳۵، ۳۶، ۱۱، ۹ و غیره = که به پژمردگی
۱۴- ن ۱۲ = ما را ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۱، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶، = از ما
۱۵- ن ۳۵ = ز ؛ ن ۱، ۵، ۴، ۹، ۱۱، ۳۶ و غیره = بدشنام
۱۶- ن ۳۶ = برش بر دل مردم ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۱۰، ۱۱، ۱۷، ۳۵ = بریش دل مردم
۱۷- ن ۸، ۳۵ = جام ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۹، ۱۰، ۱۱ ۱۷، ۳۶ = جرعه
۱۸- ن ۱۱ = بسر خم ؛ ن ۵، ۳۵، ۳۶، ۹ = به ته خم (در نسخه ۳۶ مصرعهٔ ثانی مقطع از مصرع اول این بیت مربوط است و همین طور مصرعهٔ ثانی این بیت به مصرع اول مقطع ربط دارد.) درین بیت ظاهراً مفهوم "صاف نشد" در مصرعهٔ اولی روشن نمی‌شود.
۱۹- ن ۱، ۵ = صبوری ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۶، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۲۹، ۳۵، ۳۶، ریاض و غیره = غیوری
۲۰- ن ۱، ۲، ۵، ۱۰، ۱۷، ۱۱ = خون به تبسّم ؛ ن ۶، ۸، ۹، ۳۵، ۳۶، = خون تبسّم

طایر[۱] گلشن عشقیم که در فصل خزان
از لب بلبل این باغ ترنّم ریزد
عرفی آن غمزه بلائیست که در روز جزا
نیشتر[۲] بر دل ارباب تظلّم ریزد

(۲۷۷)

زبوی باده دلم آب و رنگ می‌گیرد ز نام توبه‌ام آئینه زنگ می‌گیرد
ز محتسب مکن اندیشه، زود باده بیار که او گناه بر اهل درنگ می‌گیرد
دلم زکوی خرابات دور کرد[۳] و هنوز خبر ز کوچهٔ ناموس و ننگ می‌گیرد
بملک هستی ما رو نهاده[۴] سلطانی که ما به صلح دهیم او به جنگ می‌گیرد
هلاک جوهر شمشیر ناز خوبانم که تا ز زخم جداگشته زنگ[۵] می‌گیرد
هجوم عشوه و ناز[۶] است بر دل عرفی سپاه کیست که شهر فرنگ می‌گیرد

(۲۷۸)

آن مست ناز کز نگهش می فروچکد
خون ترحم[۷] از دم شمشیر او چکد
دارم گمان که نامهٔ عصیان شود سپید[۸]
یک[۹] قطره اشک[۱۰] اگر زپی شست و شو چکد

۱- این بیت فقط در نسخ ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافت شد
۲- ن ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = بیشتر ؛ ن ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۶ = نیشتر ؛ ن ۱۱ = نشتری
۳- ن ۳۵، ۳۶، = کرد و ؛ ن ۵، ۱۱ = کرده
۴- ن ۵ = نازد نهال سلطانی ؛ ن ۹، ۱۱، ۳۶ = مارو نهاده سلطانی ؛ ن ۳۵ = رو نهاد ؛
۵- هفت اقلیم = رنگ ؛ دیگر همه نسخ مثل ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = زنگ
۶- ن ۳۶، ۹، ۴، ۶ = عشوه و ناز ؛ ن ۵، ۳۵ = عشوهٔ ناز ؛ ن ۱۱ = عشوهٔ یار
۷- ن ۱۷ = ستیزه ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۳۵، ۳۶، ۹ = ترّحم
۸- ن ۲، ۲۹ = شود سپید ؛ ن ۱، ۵، ۶، ۸، ۱۰، ۱۱، ۱۷، ۳۵، ۳۶، ۹، = شود سفید
۹- ن ۹ = یک قطره ؛ ن ۱، ۵، ۶، ۸، ۱۰، ۱۱، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = ده قطره
۱۰- ن ۱ = خون ؛ ن ۶، ۸، ۱۰، ۹، ۱۱، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = اشک

احباب گل فشان به لب جویبار و من
خونم ز دیده جوشد و بر طرف جو چکد
من تلخی از ملامت دشمن نمی‌کشم
این شربت از دماغ مرا در گلو چکد
گر سر دهیم گریه، ببینی که اشک ما
تنها نه از مژه که ز هر تار مو چکد
عشق ار چنین شکنجه کند، خون کاینات
آن مایه نیست کز دل موری فرو چکد
عرفی بکاوش آمده یارب بهل[۱] که باز
آنها[۲] که از دلم[۳] چکد از گفتگو چکد

(۲۷۹)

دل[۴] خستگان که بستهٔ تدبیر[۵] می‌شوند نا رسته از کمند به زنجیر می‌شوند
خوابی ندیده‌اند که میمون اثر بود آنانکه پای بستهٔ تعبیر می‌شوند
برگی ز بوستان خرابی[۶] نچیده‌اند جمعی که مایه‌گستر تعمیر می‌شوند
این ناوک از کمان که آید؟[۷] که[۸] هر طرف صید افگنان نشانهٔ این تیر می‌شوند
این فتنه از کجاست؟ که مستان شیر گیر گردن نهاده بستهٔ زنجیر می‌شوند
این[۹] شاهباز کیست؟ که در صیدگاه او مرغان بال بسته هما[۱۰] گیر می‌شوند

۱- ن ۹ = بهل که من ؛ ن ۱۰ = بهل که باز ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۱۱، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶، = مهل که من
۲- ن ۱۷ = اینها ؛ ن ۲، ۴، ۵، ۶، ۸، ۹، ۱۰، ۲۹، ۳۵، ۳۶، و غیره = آنها
۳- ن ۱، ۵ = بر دلم ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۸، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = از دلم
۴- ن ۹ = این ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۱۰، ۱۲، ۱۷، ۱۱، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = دل
۵- ن ۵ = زنجیر ؛ ن ۱ = نخچیر ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۶، ۸، ۹، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = تدبیر
۶- ن ۴، ۳۶ = خزانی ؛ ن ۹، ۱۱، ۱، ۵، ۳۵، = خرابی
۷- ن ۱، ۳، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۳۵ = آمد ؛ ن ۲، ۴، ۱۱، ۲۹، ۳۶، = آید
۸- ن ۳۶ = ز ؛ ۹، ۱۱، ۵، ۱، ۳۵ و غیره = که
۹- عرفات = آن ؛ دیگر نسخ مثل ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۷، ۲۹، ۳۵ و غیره = این
۱۰- ن ۵، ۸، ۳۵، = هما ؛ ن ۳، ۹، ۱۱، ۱، ۴، ۱۷، ۳۶ = هوا

عرفی چه حالتست که در شهر بخت ما نـازاده کـودکان بـه رحـم پـیر مـی‌شوند

(۲۸۰)

دگـر خـلوت بـه عشـرتخانهٔ خـمار مـی‌ماند
ز وجد صوفیان صد حقّه[۱] بـاز از کـار مـی‌ماند
چنان بر عشرت ده روزه بـلبل بسته‌ای[۲] دل را
که پنداری[۳] درین گلشن گلی پر بار[۴] مـی‌ماند
خزان و چـون[۵] و چـند او دراز افسانه‌ای دارد
همین گویم[۶] کزین گلشن به بلبل خـار مـی‌ماند
نـماند یک نـفس درد سـنان دشـمنم در دل
ولی از دوست گر خـاری خـلد، بسیار مـی‌ماند
کسی کز بهر طاعت[۷] ماند اندر کعبه یک ساعت
اگـر دانـد حسـاب مـطلب از صـد کـار مـی‌ماند
تـمامی عـمر بـا اسـلام در داد و سـتد بـودم
کـنون مـی‌میرم و از مـن بت و زنّـار مـی‌ماند
نـدامت رنگ حـرفی بـر زبـان مـی‌آورد عـرفی
بـه دسـتان نـفاق‌آلود[۸] اسـتغفار مـی‌ماند[۹]

۱- ن ۲، ۳، ۴، ۲۹، ۳۶، ۱۱ = حقه باز از کار ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = حلقه باز از کار ؛ ن ۶، ۹ = حلقه بازنّار

۲- ن ۶ = بسته‌ای دل را ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۱۷، ۲۹، ۱۱ = حسد داری ؛ ن ۹ = فسد دارد

۳- ن ۹ = پندارد ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۵، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = پنداری

۴- ن ۱۰ = که گل بی‌بار ؛ ن ۶ = گل بی‌خار ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۹، ۲۹، ۳۵ = گلی بر بار ؛ ن ۵ = گلی دربار ؛ ن ۱۷ = گلی پر بار ؛ ن ۱۱ = گل پربار ؛ ن ۱ = به بلبل خار

۵- ن ۳۶ = خزان و چند و چون او ؛ ن ۱، ۵ = خزان و چون و چند او ؛ ن ۹ = خزان حسن گل دور و دراز؛ ن ۱۱ = خزان جور زلف او دزار

۶- ن ۲، ۲۹ = دانم ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = گویم

۷- ن ۲۹ = مانده ؛ دیگر نسخ مثل ۵، ۳۵، و غیره = ماند

۸- ن ۹ = فغان آمیز ؛ ن ۲، ۳، ۶، ۸، ۱۰، ۳۵، ۳۶ = نفاق آلود ؛ ن ۵ = اتاق‌آلود ؛ ن ۱۷، ۲۹ = نفاق آلوده

۹- در نسخه یازدهم ردیف "می‌باید" هست

(۲۸۱)

اهل معنی سر به صحرای درونم[۱] داده‌اند — جلوهٔ شیرین نشان در بیستونم داده‌اند
نیست غم گر برده‌اند از جیب عقلم نقدهوش — در تلافی گوهر گنج جنونم داده‌اند[۲]
دیگران در انتعاش از نغمه و من در ملال — وه چه ذوقی از نوای ارغنونم داده‌اند
از تماشای درون بزم رازم بی‌نصیب — رخصت نظّاره گاهی از برونم داده‌اند
بسته‌ام صد رخنه از دین تا به تعمیر حرم — خشتی از بیت‌الصنم بهر شگونم[۳] داده‌اند
تاب زخم ناوک صیدافگنانم[۴] نیست‌حیف — کز شکارستان دل صید[۵] زبونم داده‌اند
مژدهٔ افسون هاروتم پریشان‌تر[۶] کند — من که باطل نامهٔ سحر و فسونم داده‌اند
گر ننوشم آب حیوان عیب گیرند و رواست — من که در طفلی بجای شیر خونم داده‌اند
قوت آهی نه و در سینه چندین گونه[۷] درد — تیشه را بگرفته و صد بیستونم داده‌اند[۸]
جاودان ماند بگرداب ملامت[۹] زورقم — این بشارت عرفی از بخت زبونم داده‌اند

(۲۸۲)

دوش دل آرایش بزم تمنّا کرده بود — دیدهٔ امّید را مست تماشا کرده بود
جان زشرم ناکسی داخل نمی‌شد در بدن — در حریم سینه کز[۱۰] اوّل غمت جاکرده بود
وصل لیلی مطلب مجنون نبود، او را مدام — لذّت آوارگیها دشت پیما کرده بود
ای طبیب از آه من‌کون‌ومکان‌درآتشست[۱۱] — گرد ما می‌داشت درد من، مسیحا کرده بود

۱- ن ۲، ۴، ۶، ۹، ۱۱، ۳۵، ۳۶ = درونم ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۲۹ = جنونم
۲- این بیت تنها در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافت شد
۳- ن ۳، ۶، ۸، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = بهر شگونم ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۱۰ = بهر سکونم
۴- ن ۲، ۴، ۱۰، ۱۱، ۲۹، ۳۶ = افگنانش ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۳۵ = افگنانم
۵- ن ۱۱، ۳۶ = صیدی ؛ ن ۱، ۵، ۳۵، ۹ = صید
۶- ن ۳۶ = پریشان بر کند ؛ ن ۱۱، ۵، ۳۵ = پریشان تر ؛ ن ۹ = مژدهٔ اپریشانش کند فسون هاروتم؟
۷- ن ۱، ۵، ۱۰ = گونه ؛ ن ۸، ۱۷، ۳۵ = کوه
۸- این بیت تنها در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵، ۱۰ یافت شد
۹- ن ۲، ۳، ۲۹، ۱۱ = محبّت ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۶، ۸، ۱۰، ۱۷، ۹، ۳۵، ۳۶ = ملامت
۱۰- ن ۳۵، ۳۶ = گر ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۹، ۱۷ و غیره = کز
۱۱- ن ۳۶ = در آتشند ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ و غیره = آتشست

حسن را از شیوه‌ها گاهی بود[۱] میلی به ناز　　ورنه موسی بی‌طلب صدره تماشا کرده بود
در ملامت صبر کن عرفی که آخر فیض عشق　　زین چمن گلها بدامان زلیخا کرده بود

(۲۸۳)

گر نیم قطره می ز دهان سبو چکد　　بال فرشته فرش کنم، تا برو[۲] چکد
امّید را بکُش بجفایی که تا ابد　　اشک مصیبت از مژهٔ آرزو چکد
بعد از هلاک اگر بفشارند خاک من　　هم خون دل تراود و هم آبرو چکد
آن تشنگی بعشق فروشم که تا ابد　　آب حیات از دم شمشیر او چکد
عرفی درآ بنوحه که بسیار بی‌غمیم[۳]　　باشد ز دیده قطرهٔ اشکی فرو چکد

(۲۸۴)

چه فتنه در دل آن عشوه ساز[۴] می‌گذرد　　که گرم روی[۵] بر اهل نیاز می‌گذرد
درین غمم که مبادا نگردمش[۶] به ضمیر　　چو حرف اهل دل از امتیاز می گذرد
به دل گذشتی و با آنکه عمر ما بگذشت　　هنوز[۷] دل ز بر جان بناز می‌گذرد
بشهر عشق بنازم[۸] که ساکنانش را　　تمام عمر به عجز و نیاز می‌گذرد
بروی جان[۹] در دل بسته غیرتم گویا　　که در حریم دل آن دلنواز می‌گذرد

۱- ن ۲، ۱۰، ۲۹، = میلی بود گاهی نیاز ؛ ن ۸، ۹، ۳۶ = گاهی بود میلی بناز ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۱۷ = گاهی بود میل نیاز
۲- ن ۳۶ = فرو ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ و غیره = برو
۳- ن ۱۷ = در آبه نوحه طرازی که بی‌غمیم ؛ ن ۳، ۴، ۶، ۱۰، ۳۶ = در آبنوحه که بسیار بی‌غمیم؛ ن ۹ = در آبه‌نوجه که بسیار بی‌غمی ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = در آبنوحه که بسیار بی‌غمم
۴- ن ۳۵ = فتنه ساز ؛ ن ۸ = فتنه خار ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۹، ۱۱، ۱۷، ۳۶ = عشوه ساز
۵- ن ۹، ۲، ۴، ۲۹، ریاض = که ناشگفته ؛ دیگر نسخ مثل ۱، ۳، ۵، ۶، ۸، ۱۱، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = که گرم روی
۶- ن ۹ = بگردمش ؛ ن ۱۱ = بگیرمش ؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ = بکردمش ؛ ن ۲، ۶، ۱۰، ۲۹، ۳۶ = نکردمش
۷- ن ۱۱ = هنوز در دل و بر جان نیاز می‌گذرد ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۱۶، ۱۷، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = هنوز دل زبر جان بناز می‌گذرد
۸- ن ۳۶ = نیازم ؛ ن ۱، ۵، ۹، ۳۵ و غیره = بنازم
۹- ن ۱۰ = بروی جان ز درون بسته ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۲، ۸، ۱۰، ۱۱، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = بروی جان در دل بست ؛ ن ۹ = برای جان در دل بست

سزد ز غیرت اگر مانعم شوی زان راز[۱] که در میان من و بی‌نیاز[۲] می‌گذرد
خراب حالی دلها ببین که آن مغرور بعهد حسن و جوانی و ناز می‌گذرد
به غیرتم که ز تغییر رنگ می‌یابند گهی که در دلم آن دلنواز می‌گذرد
عنان دین و دل آنجا ز کف رود عرفی که آن[۳] کرشمه به این[۴] ترکتاز می‌گذرد

(۲۸۵)

چنانکه در چمن روضه خس نمی‌گنجد بباغ حسن گیاه هوس نمی‌گنجد[۵]
ز زخم ناوک درد تو لذّتی گیرم[۶] که آن بحوصلهٔ ذوق کس نمی‌گنجد
از آن دلم همه ترکان گرم[۷] خو طلبد[۸] که در حوالی آتش مگس نمی‌گنجد
در آ به سینه و صد کوه[۹] غم بنه بر[۱۰] دل مبین که در دل تنگم نفس نمی‌گنجد
بگو[۱۱] بباغ بهشت آی و دلگشایی بین[۱۲] که بلبل[۱۳] دل من در قفس نمی‌گنجد
صباح و شام در آن کوچه می‌کشد[۱۴] عرفی که ترس شحنه و بیم عسس نمی‌گنجد

(۲۸۶)

ای گریه ریزشی که بلا کم نمی‌شود سیلی که گرد جور و جفا کم نمی‌شود

۱- ن ۱۷ = آن را ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۲۹، ۳۵، =۳۶ زان راز
۲- ن ۱، ۳، ۵ = من او بی‌نیاز ؛ ن ۴، ۸، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = من و بی‌نیاز
۳- ن ۲ = این ؛ ن ۴، ۵، ۱، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷، ۳۵، ۳۶، و غیره = آن
۴- ن ۹ = بدین ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = باین
۵- در نسخ ۲، ۹، ۱۰، ۱۲، ۲۹ مصرع اولی بطور مصرع ثانی و مصرع ثانی بطور مصرع اولی هست
۶- ن ۱۰ = دارم ؛ ن ۹، ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۱۱، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = گیرم
۷- ن ۲، ۳، ۹ = تند خو ؛ ن ۱، ۵، ۴، ۶، ۸، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = گرم خو
۸- ن ۱۱ = طلبند ؛ ن ۵، ۳۵، ۳۶، ۹، غیره = طلبد
۹- ن ۱، ۵، ۸، ۲۹، ۳۵، = گونه ؛ ن ۲، ۴، ۶، ۳، ۹، ۱۱، ۳۶ = کوه
۱۰- ن ۲، ۳، ۴، ۶، ۳۶ = در ؛ ن ۱، ۵، ۹، ۱۱، ۲۹، ۳۵ = بر
۱۱- ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۷، ۲۹ = بگو ؛ ن ۳، ۹، ۳۵، ۳۶ = مگو
۱۲- ن ۱۰، ۲۹ = کن ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۸، ۳۵، ۳۶ = بین
۱۳- ن ۳، ۴، ۶، ۹، ۱۰، ۲۹، ۳۶ = که بلبل دل من ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = که مرغ تنگ دلان
۱۴- ن ۴ = می‌رود ؛ ن ۱، ۵، = می‌کند ؛ ن ۸، ۹، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = می‌کشد

آوارگی[۱] ز پی، بعدم رفتم و هنوز — شادم که ترکتاز بلاکم نمی‌شود[۲]
در عالم وجود نمی‌گنجم و هنوز — یک موی اتّحاد فنا کم نمی‌شود[۳]
آبی نماند در ثمر طوبی و هنوز — لذّت چکانی غم ما کم نمی‌شود[۴]
فصل خزان رسید[۵] و به آخرکشیدلیک — بوی گل از نسیم صبا کم نمی‌شود
نازم به آن کرشمه که نعمت فشانیش — بر فتنه های روز جزا کم نمی‌شود
صحّت[۶] در آرزوی دلم مردوهمچنان[۷] — از لطف او امید دوا کم نمی‌شود
نازم بحسن و عشق که از جام اتّحاد — مستند و در میانه[۸] حیا کم نمی‌شود
خاصیت نیاز نگه کن که جود دوست — عالم گرفت و فقر گدا[۹] کم نمی‌شود
خواهی به گلشنم برو خواهی بهچشمه سار — دردم به نقل[۱۰] آب و هوا کم نمی‌شود
خون می‌چکد ز طاعت عرفی هزارحیف — کز دامنش[۱۱] غبار ریا کم نمی‌شود

(۲۸۷)

کدام لحظه دلم گرد غم نمی‌گردد — هلاک درد و فدای الم نمی‌گردد
کدام زهر بلا در سفال می‌ریزم — که آب در دهن جام جم نمی‌گردد
فغان که از خرد و عشق کرده‌ایم قبول — دو کارخانه که همراه[۱۲] هم نمی‌گردد
هوای صومعه راهست[۱۳] نشأه‌ای‌کزوی[۱۴] — کسی به رندی و مستی علم نمی‌گردد

۱- ن ۹ = آوارهٔ رهی بعدم هستم و ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = آوارگی ز پی بعدم رفتم و
۲- این بیت تنها در نسخ ۱، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷، ۳۵ یافت شد
۳- این بیت و بیت پنج و شش در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافت شد . شعر ششم در نسخه نهم هم نیست
۴- این بیت فقط در نسخ ۵، ۸، ۱۷، ۳۵، ۱۰ یافت شد
۵- ن ۱۰ = گذشت ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۳۵
۶- ن ۱، ۱۱، ۱۷ = صحبت ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = صحّت
۷- ن ۱، ۵ = آنچنان ؛ ن ۲، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷، ۴، ۲۹، ۳۵، ۳۶، = همچنان
۸- ن ۳۶ = مستند، در میانه حیا ؛ ن ۱، ۵، ۲۹، ۳۵ و غیره = مستند و در میانه ؛ خوشگو = مستند از میانه
۹- ن ۱۰، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۵ = فقر گدا ؛ ن ۱، ۵، ۸، = فقر و گدا ؛ ن ۶ = حرص گدا
۱۰- ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = به شعل ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۶، ۹، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۶ = به نقل
۱۱- ن ۲، ۱۰، ۲۹= کز باغ او نسیم ریا ؛ ن ۶= کز طاعتش غبار هوا ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۳۵، ۳۶= کزدامنش غبار ریا
۱۲- ن ۳۶ = دو کارخانه که در دست هم ؛ ن ۱، ۵، ۹، ۲۹، ۳۵، و غیره = دو کارخانه که همراه هم
۱۳- ن ۳۶ = نیست ؛ ن ۱، ۵، ۹، ۲۹، ۳۵ = هست
۱۴- ن ۲۹ = دگری ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = کزوی

ز طوف[۱] کعبه چه لذّت، دمی که سلطانی — زسیل حسن بگرد حرم نمی‌گردد
به زخم عشق نیرزد که زهر خندهٔ او — ملامت گل باغ ارم نمی‌گردد (کذا)
مدار جلوه دریغ از دلم که خرمن حسن — بخوشه چینی آئینه کم نمی‌گردد
خراب مسأله حیرتم که گاه نزاع — به هیچ حکم زبان حکم نمی‌گردد[۲]
چرا رفیق شهیدان نمی‌شود عرفی — مگر روانه[۳] به شهر عدم نمی‌گردد

(۲۸۸)

دودی ز دل برآمد و خون جوش می‌زند — خون می‌چکد زعقل و جنون جوش می‌زند
ای سامری زیاده کن افسون و دم که باز — دردم برغم سحر و فسون جوش می‌زند
پژمرده گشته بود کهن[۴] داغهای دل — در لاله‌زار خنده کنون جوش میزند
تا دوزخم[۵] بفال برآمد، بهشت را[۶] — اندوه بر برون و درون جوش می‌زند
در وادیی گمم که ز دلهای تشنگان[۷] — چندین هزار چشمهٔ خون جوش می‌زند
تا زخم دل گشوده و در خون نشسته‌ام[۸] — در آتشم درون و برون جوش می‌زند
عرفی کجاست غمزهٔ بی‌قید او، که باز — در صیدگاه صید زبون جوش می زند

(۲۸۹)

بسی در کوفتم تا بوی خیر[۹] از میفروش آمد[۱۰]
عجب کز آبروی سرد من[۱۱] یک دل بجوش آمد

۱- این شعر و شعر بعد (۶) تنها در نسخهٔ هفدهم بر اشعار این غزل اضافه هستند
۲- این شعر در نسخهٔ ۸، ۱۷، ۳۵ بر اشعار این غزل اضافه هست
۳- ن ۹ = روانهٔ شهر عدم ؛ ن ۱، ۵، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = روانه به شهر عدم
۴- ن ۹ = زغم ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۱۰، ۱۲، ۱۳، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = کهن
۵- ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = دو زخم ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۶، ۹، ۲۹، ۱۱، ۳۶ = جنّتم
۶- ن ۳۶ = ما ؛ دیگر نسخ مثل ۵، ۹، ۲۹، ۳۵ و غیره = را
۷- ن ۲ = کشتگان ؛ ن ۱۱ = بستگان ؛ دیگر نسخ بشمول ۱، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = تشنگان
۸- ن ۹ = ایم ؛ ن ۳۵، ۳۶ = ام
۹- خلاصة‌الاشعار = تا خود خبر ؛ ن ۲، ۳، ۵، ۴، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = تابوی خیر
۱۰- در خلاصة‌الاشعار ردیف "آید" است
۱۱- ن ۹ = سرد ما ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۳، ۵، ۶، ۸، ۱۷، ۳۶، ۲۹ و غیره = سرد من

بمیدان شهادت می‌برند[۱] اینک بصد ذوقم
بشارتها که از خاک شهیدانم[۲] بگوش آمد

ازین عهد شباب تیزرو آسایشی بستان
که امشب[۳] یأس می‌آید اگر امّید دوش آمد

دل شوریده‌ای دارم که هر گه بهر تسکینش
نصیحت را فرستادم، پریشان و خموش آمد

خدایا کشتگان عشق را گنج دو عالم ده
که اینک در قیامت زخم ما لذّت فروش آمد

ندانم سلسبیلم داد یا کوثر، همین دانم
که ساقی[۴] ریخت آبی در دلم کاتش بجوش آمد

دگر هنگامهٔ آشوب صدجا چیده می‌بینم
مگر از بادهٔ حیرت[۵] دل عرفی به[۶] هوش آمد

(۲۹۰)

بحمدالله که بازم نشأهٔ رندی بجوش آمد
قدح گر داشتم بر لب، سبویی هم بدوش آمد[۷]

کدامین لب ندانم باز جام باده می‌نوشد
که از نوشین لبان قدح بانگ نوش نوش آمد

کشیدم برقع از رویی که حسن عالم افروزش
به پیش دیدهٔ نامحرمان خورشیدپوش آمد

۱- ن ۳۶ = می‌برد ؛ ن ۱، ۵، ۲۹، ۳۵ و غیره = می‌برند
۲- ن ۹ = از خون شهیدانم ؛ ن ۶ = از خاک شهیدانت ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۶، ۴، ۸، ۱۰، ۲۹، ۳۵، ۳۶، = از خاک شهیدانم
۳- ن ۹ = فردا ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۲۹، ۷، ۸، ۱۰، ۱۲، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = امشب
۴- ن ۱، ۵، ۳۵ = رضوان ؛ ن ۲، ۳، ۶، ۷، ۸، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۶، ۹ = ساقی ؛ ن ۴ = ساقت؟
۵- ن ۲ = دلت ؛ دیگر همه نسخ مثل ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶، ۹ = دل
۶- ن ۵، ۶، ۱۷، ۹ = بجوش ؛ ن ۲، ۴، ۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶، غیره = به هوش
۷- این غزل تنها در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد. شعر دوم این غزل در نسخ ۹، ۲۸ مخلوط به اشعار غزل پیشین هم یافته شد.

همانا میزند کوس شهادت عشق کز شادی
بصد زنجیر غم این قطرهٔ خونم بجوش آمد
بهشتم خارخار عافیت، سیراب غم گشتم
گذشت از نیشترزار دلم، صد چشمه نوش آمد[۱]

(۲۹۱)

کسی که رو به[۲] حریم رضا نمی‌آرد
نوید وصل بسویش صبا نمی‌آرد
کسی بزمرهٔ ارباب دل ندارد راه[۳]
که تحفه‌ای ز نعیم بلا نمی‌آرد
به آب عشق بتازم که گر کسی دل من
برد به چشمهٔ او، بی‌صفا نمی‌آرد
زهی شکیب[۴] که دست کرشمه بستن دوست[۵]
هنوز حسن به روی حیا نمی‌آرد
کسی دگر ز که جوید کلید گنج مراد
که قرب عجز و قبول دعا نمی‌آرد
بعالمی کندم آفتاب فتنه کباب
که کس پناه به ظلّ هما نمی‌آرد
دل اجل شکند ورنه کو دمی کز دوست
هزار قافلهٔ جان صبا نمی‌آرد

۱- این شعر تنها در نسخهٔ هفدهم یافت شد
۲- ن ۲۹ = ره؛ ن ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۲، ۱۱، ۳۵، ۳۶ = رو
۳- ن ۱۱ = ندارد راز؛ دیگر همه نسخ = ندارد راه
۴- ن ۵ = شکست؛ دیگر همه نسخ مثل ۱، ۲، ۳، ۴، ۶، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۶، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = شکیب
۵- ن ۳، ۶، ۱۰، ۱۱، ۹، = دوست؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = دوش

تـــوان بـــبام تـــو پـــرواز کـــرد بـــعد از مـــرگ
ولی[۱] بکـــوی تـــو کس نـــعش مـــا[۲] نـمی‌آرد
ازان بـــــه مـــــیکده بـــــرگشتم از حـــرم کـــانجا
کســـــــــی کـــــرشمهٔ زرق و ریـــــا نـــمی‌آرد
نگـــفته[۳] شکـــر تـــو عـــرفی نـــمی‌شود تسلیم
مگـــــو کـــــه رســـــم شـــهیدان بـــجا نـــمی‌آرد

(۲۹۲)

دگـــــر مـــراد بگـــرد حـــصول مـــی‌گردد
دعـــــا بکـــعبهٔ حســـن قـــبول مـــی‌گردد

مگـــر بـــه مـــرحلهٔ بـــی‌نشانی افـــتادیم[۴]
کـــه ره ز بـــادیهٔ عـــرض و طـــول مـی‌گردد

ندا ز عرش محبّت به گـمرهان ایـن است
کـــه در مـــدینهٔ مـــا صـد رسـول مـی‌گردد

خلاف عهد نخواهی به غم مصاحب شو
کـــه عـافیت بـه نسیمی مـلول مـی‌گردد

بـــــود عـــطیّهٔ دیـــوان نـــاامـیدی و بس
حـــواله‌ای کـه بگـرد حـصول[۵] مـی‌گردد

بـه التـماس شـهادت بـدیر و کـعبه مـرو
کـــه در مـــزار شـــهیدان قـــبول مـــی‌گردد

خـراب مـعرفت عـرفیم کـه هـر سـخنش
بـــه شـــهر قـــدس ادیب عـقول مـی‌گردد

(۲۹۳)

لب تو گر نمک افشان به هر جگر[۶] باشد
عیان شود کـه درون کـه ریشتر بـاشد[۷]

۱- ن ۱، ۲ = بلی ؛ ن ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۵ = ولی (در نسخ ۳۵، ۱۱ این شعر نیست)
۲- ن ۲، ۸، ۳۵، ۲۹ = نعش ما ؛ ن ۱، ۵، ۱۷ = نقش ما ؛ ن ۹ = نقش پا
۳- ن ۲ = به کعبه ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = نگفته
۴- ن ۲، ۳، ۶، ۱۱، ۱۷، ۲۹ = افتادم ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۳۵، ۳۶ = افتادیم
۵- ن ۶، ۹، ۱۰ = حصول ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۴، ۱۷، ۲۹، ۳۵ = وصول
۶- ن ۱، ۵، ۱۷، ۲۹، ۳۵ = افشان هر جگر ؛ ن ۲ = افشن بهر جگر
۷- در نسخ ۲، ۱۲، ۱۵، ۲۹ اشعار اول و دوم این غزل با اشعار سوم و چهارم و پنجم و ششم و هفتم اشعار غزل ما بعد آمیخته شده‌اند و به این طور درین نسخ فقط یک غزل درین زمین مشتمل بر هفت اشعار مذکوره یافت می‌شود در نسخ چهارم؛ نهم این غزل مطلقاً نیست . در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ این غزلیات بطوریکه نوشته شد یافت می‌شود.

نــه عـندلیب بـهشتیم، مـرغ[۱] آن بـاغیم — کـه شـعله در چـمن او گـیاه تـر بـاشد
عـنان چگـونه ز مـیدان عشـق بـاز کشیم — کـه اوّلیـن طـلب افـغان الحـذر بـاشد
نه جنّت است، جزای شـهید او اینست — که در غمش به شهید وفا سـمر[۲] بـاشد

(۲۹۴)

گـرم دعـای مـلک خـاک رهگـذر بـاشد — بـه هـر کـجا کـه نـهم پـای، نـیشتر بـاشد
در آفتاب طلب کشت بخت ما همه عـمر — نـیافت سـایهٔ نـخلی کـه بـارور بـاشد
امید عافیت از مردن[۳] است، و می‌ترسم — کـه مـرگ دیگـر و آسـودگی دگـر بـاشد
ببال خویش منال ای هما به گلشن عشـق — درین چـمن قـفس مـرغ بـال و پـر بـاشد
مده[۴] بشارت طوبی که مـرغ هـمّت مـا — بـر آن درخت نشـیند کـه بی‌ثمر بـاشد
به آتش جگـر[۵] تشـنگان نگـردد خشک — ز آب دیـدهٔ مـا دامـنی کـه تـر بـاشد
تـمام[۶] آتشـم[۷] و نـاله بی‌اثـر عـرفی — فـغان دوزخـیان را کـجا اثـر بـاشد[۸]

(۲۹۵)

از مـرگ مـن آن عشـوه نـما راکـه خـبر کـرد
آن فـتنهٔ مـاتم‌زده‌ها راکـه خـبر کـرد
افسـانهٔ غـمهای تـو گـویند بـه نـوحه
از درد دلم اهـل عـزا راکـه خـبر کـرد

۱- ن ۳۵ = بهشتیم و مرغ ؛ ن ۲۹، ۵، ۱ = بهشتیم ، مرغ
۲- در نسخه پنجم "سمر" است و در نسخه سی‌وپنجم "ثمر" ولی کسی ازین دو حرف مفهوم واضح نمی‌شود
۳- ن ۲، ۲۹ = از مرگ بود دانستم ؛ ن ۵، ۹، ۳۵ و غیره بشمول غرفات = از مردن ست و می‌ترسم
۴- ن۳،۴،۹،۱۰،۱۱،۱۷،۳۶=مده‌بشارت‌طوبی‌که‌مرغ‌همّت‌ما ؛ ن۱،۲،۵،۲۹،۳۵=بباغ‌عشق‌بنازم‌که‌زاغ‌وطاووسش
۵- ن ۱، ۳۶ = کشتگان ؛ ن ۶ = خستگان ؛ ن ۲، ۴، ۵، ۶، ۸، ۹، ۱۷، ۳۵ = تشنگان
۶- در نسخهٔ هفدهم این مقطع غزل پیشین است
۷- ن ۶ = آتشم ؛ دیگر همه نسخ بشمول ۹، ۵، ۲۹، ۳۵ = آتشم و
۸- این غزل در زمین امیر خسرو سروده شده است . مطلع غزل خسرو این است :
اگـر زحـال مـا آن شـوخ را خـبر بـاشد — بسوزد ار دلش از سنگ سخت‌تر بـاشد

در داوری ما و دل آن غمزه بلا شد
این[۱] معرکه آرای جزا را که خبر کرد[۲]

داغاند شهیدان غم از لذّت آن[۳] زخم
از کام دلم اهل فنا را که خبر کرد

آتش بلب افتاد[۴]، نمی‌دانم ازین درد
من بیخود و دل مست، دعا را که خبر کرد

گویند که آشفتگیی هست دران زلف
زین غم، که فزون باد، صبا را که خبر کرد

تیغ از جگرم تافته بر سینهٔ خود زد
از لذّت این زخم بلا را که خبر کرد

بدنام[۵] شد از شومی نگشودن کارم
زین طرفه گره ظلّ هما را که خبر کرد

بودند بهم گرم نگاه من و معشوق
بیگانگی آموز[۶] حیا را که خبر کرد

خلد تو نگیرند[۷] شهیدان محبّت
از جود[۸] تو این مشت گدا را که خبر کرد

در صومعه زهّاد نهان باده گسارند
از شیوهٔ ما اهل ریا را که خبر کرد

عرفی بتو رندان ته خم لطف نمودند
از تیرگیت اهل صفا را که خبر کرد

۱- ن ۳۵ = این ؛ ن ۹ = ای
۲- در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ این شعر و شعر بعدی و شعر (۷) بر دیگر اشعار غزل اضافه است
۳- ن ۱، ۵، ۸ = آن ؛ ن ۱۷، ۳۵ = این
۴- ن ۱۷ = افتاده ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۵، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = افتاد
۵- این شعر فقط در نسخهٔ هفدهم یافت شد
۶- ن ۳، ۴، ۶، ۱۰، ۳۶، آرزو = آموز ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ریاض = انگیز
۷- ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۸، ۱۷، ۲۹ = بگیرند؛ ن ۴، ۶، ۹، ۱۱، ۳۶، ۳۵، ریاض = نگیرند
۸- ن ۴ = وصل تو ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۶، ۷، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره و نیز ریاض = جود تو

(۲۹۶)

دل نشد[۱] فرزانه و عقل از فسون[۲] دلگیر شد
بر جنون[۳] افزودمش تا قابل زنجیر[۴] شد[۵]

یافتم تغییر رنگی چون بالینم نشست
گر چه استغنای حسنش مانع تغییر شد

بسکه تابوتم گرانبار از دل پر حسرتست
خلق از همراهی تابوت من دلگیر شد

گر ترا بی‌مهر گفتم شکوه مقصودم نبود
شکر[۶] درد خویشتن کردم که بی‌تأثیر شد

تا قیامت کاش از هر ناوکی لذّت برد[۷]
آنکه در جولانگهی صیدافکنان نخجیر شد[۸]

با وجود آنکه جرم از جانب عرفی نبود
بیزبانی بین که چون قایل[۹] بصد تقصیر شد

۱- ن ۱۱، ۲۹ = بشد ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۹، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = نشد

۲- ن ۴ = جنون ؛ ن ۳ = ادب ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۶، ۷، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۷، ۲۹، ۳۵ = فسون

۳- ن ۱۰ = ملک شوقم را فریبت در پی تعمیر شد ؛ ن ۴، ۱۷ = بر جنون افزودمش ناقابل رنجبیر شد ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۶، ۸، ۹، ۱۱، ۳۵ = بر جنون افزودمش تا قابل زنجیر شد

۴- در نسخه دهم مطلع این غزل به این طور هست

دل نشد فرزانه و عقل از فسون دلگیر شد ملک شوقم را فریبت در پی تعمیر شد

و بعد از این بیت هست.

نسبت دل با خود دیدم بسی کم مایه بود بر جنون افزودمش چون قابل زنجیر شد

۵- این دو غزل می‌نماید و اشعارش پراکنده شده. پس در نسخهٔ بیست و نهم هفت اشعار بطور یک غزل است و یک مطلع و یک شعر (که بطور غزل ۲۹۷ نوشته می‌شود) به جائی دیگر هست ولی مصراع ذو اشعار این دو غزلیّات شامل هر دو غزلیات هست در دیگر نسخ مثل ۵، ۱۷، ۳۵ این همه اشعار بطور یک غزل است

۶- ن ۶ = بی‌زبانی بین که چون قابل بصد تقصیر شد ؛ ن ۹، ۱۷ = شکر درد خویشتن کردم که بی‌تأثیر شد ؛ ن ، ۳ ۴، ۵، ۱۱، ۲۹، ۳۵ = شکر درد خویشتن گفتم که بی‌تأثیر شد

۷- در اصل نسخه هفدهم "برم" هست ولی این درست نمی‌نماید

۸- این بیت فقط در نسخهٔ هفدهم یافت شد.

۹- ن ۶، ۹، ۳۶ = قابل ؛ ۲، ۴، ۵، ۱۰، ۲۹، ۳۵ = قایل

(۲۹۷)

بـاز[۱] دل را دست امّید تـو دامـنگیر شـد ملک شوقم را فریبی در پـی تـعمیر شـد[۲]
کیست تا گوید به شیرین کز هوای جلوه‌ات آب چشم کوهکن جاری بجوی شیر شد[۳]
دست بر دل ماندم و بـردیده بستم آسـتین ناله بی‌لذّت بـرآمـد، گـریه بـی‌تأثیر شـد[۴]

(۲۹۸)

اگـر ز کـاوش[۵] مـژگان او دلم خـون شـد خوشم که بهر من اسباب گـریه افـزون شـد
دم هـلاک بـروی تـو بسکـه حیران بـود دلم نیافت که جان کی ز سینه بـیرون شـد
کدام قطرهٔ خوی[۶] لیـلی از جـبین افشـاند که گاه گریه نه[۷] بیرون ز چشم مجنون شد

۱- اولین دو اشعار این غزل فقط در نسخه بیست و نهم بطور علیحده یافت شدند. شعر سوم فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ شامل غزل ماقبل (۲۹۶) بود. از مطالعهٔ غزلیات عرفی پیداست که او در غزلیات خود تکرار قـافیه نمی‌کند. زیرا که در غزل پیشین قافیه بی‌تأثیر نظم شده است ، پس این شعر که فقط در پنج نسخ هست جـزو اوغزل نمینماید و آن را با این دو اشعار شامل کرده هر سه اشعار را بطور یک غزل شمار می‌شود

۲- این شعربصورت مختلفه درغزل پیشین هم‌درچندنسخ شامل هست. پس‌درنسخ ۲، ۳، ۲۹آن بطور زیرهست:

نسبت دل با خرد دیدم بسی کم مایه بـود ملک شوقم را فریبت در پـی تـعمیر شـد

در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ در غزل پیشین این بیت بطور زیر است:

باز دل را دست امید تو دامن گیر گشت ملک شوقم را فریبت در پی تعمیر شـد

زیرا که این بیت را بطور مطلع این غزل بکار برده‌ام، این را در غزل (۲۹۶) بطور شعر شمار نکردم

۳- این بیت هم در چند نسخ دیگر در غزل پیشین (۲۹۶) بشکل مختلفه شامل کرده‌اند پس در نسخ ۲۹، این بیت بطور زیر هست:

در دل شیرین فتاد از سوز آشوبی که ناز آب چشم کوهکن داخل بجوی شیر شد

در نسخهٔ ۴ بطور زیر هست :

در دل شیرین فتاد از شیر آشوبی که باز آب چشم کوهکن داخل بجوی شیر شد

در نسخهٔ ۳۶ این بیت باین طور هست:

در دل شیرین فتاد از شیر آشـوبی مگـر آب چشم کوهکن داخل بجوی شیر شد

در نسخ ۱، ۵، ۳۵ این بیت بطوری که هست جزو غزل پیشین است. در نسخ چاپی (۱۱، ۹) هم این بیت جزو غزل پیشین است ولی در مصرع ثانی بجای لفظ «جاری»، "داخل" یافته شد.

۴- چنانکه نوشته شد، این بیت فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ بطور شـعر غـزل پـیشین است و در هـمه نسخ بطوری هست که نوشته شد

۵- ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۹، ۱۱، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵، ۳۶ و ریاض = زکاوش ؛ آرزو/صائب (نسخه سنه ۱۱۷۹) = بکاوش

۶- ن ۳۵ = خون ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۹، ۱۱، ۳۶، ۲۹ و غیره = خوی

۷- ن ۱۱ = گریه برون از دو چشم ؛ ن ۵، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = گریه نه بیرون ز چشم

امید من به محبّت زیاده چون نشود
که دوش کوهکن آرامگاه گلگون شد
ز بت نه گوشهٔ چشمی به چین ابرویی
بحیرتم که دل برهمن زکف چون شد
فغان ز طبع تو عرفی بگوبگو[1] کز نو[2]
تتبعت سبب شهرت همایون شد

(۲۹۹)

ترسم اهل ورع از شوق[3] شرابم بکشند
به بهشتم[4] بفریبند[5] و به خوابم بکشند
در دم نزع اگر توبه ز می خواهم کرد
بهتر آنست که رندان بشرابم بکشند
من که بیدار نخواهم شدن از موی سپید
جای[6] آنست که در عهد شبابم بکشند
چون ز آسیب شبیخون نتوانم جان برد
دارم امیّد که نارفته بخوابم بکشند
سخنی در دلم آمد[7] که اگر گفته شود
اهل تحقیق بناگفته[8] جوابم بکشند
با یزیدم که اناالله[9] بزبان می‌آرم
گو مریدان که همین دم بشتابم بکشند
عرفی از صومعه بگذار[10] که بیرون آیم
گر پسندی که به[11] شوق می نابم بکشند

(۳۰۰)

خوش آن که حیرتم از جلوهٔ جمال تو باشد
هجوم گریه‌ام از بادهٔ وصال تو باشد

۱- ن ۹، ۳۶ = بگو مگو ؛ ن ۲۹، ۱۱ = مگو بگو ؛ ن ۵، ۴، ۱، ۲، ۳، ۶، ۸، ۱۰ = بگو بگو؛ ن ۳۵ = مگومگو؟

۲- ن ۴، ۹، ۱۷ = کز نو ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = کز تو

۳- ن ۱، ۵ = ذوق ؛ ن ۳، ۴، ۶، ۸، ۹، ۱۱، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = شوق

۴- ن ۶ = به نهفتم ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۷، ۸، ۹، ۱۱، ۱۶، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶، و غیره = به بهشتم

۵- ن ۲۹ = بفرستند ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۵، ۹، ۱۱، ۱۷، ۳۵، ۳۶، و غیره = بفریبند

۶- ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = وقت ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۶، ۲۹، ۱۱، ۳۶، ۹، و غیره = جای

۷- ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۱۱، = آمد ؛ ن ۴، ۶، ۹، ۲۸، ۳۶ = آید

۸- ن ۶، ۹، ۱۰ = به ناگفته جوابم ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۱۱، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = نه ناپخته جوابم

۹- ن ۴، ۸، ۹، ۲۹، ۳۶ = اناالله ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۱۷، ۳۵ = اناالحق

۱۰- ن ۱، ۵، ۶، ۸، ۱۱، ۱۷، ۳۵ = بگذار ؛ ن ۴، ۹، ۲۹، ۳۶ = مگذار

۱۱- ن ۲، ۴، ۹، ۱۱، ۲۸، ۲۹، ۳۶ = ز شوق ؛ ن ۱، ۵ = به ذوق ؛ ن ۳، ۸، ۱۷، ۳۵ = به شوق

نمی‌کشی که به محشر وبال باشد، و غافل(۱)
که گر هلاک نسازی مرا، وبال تو باشد
چنین که حسن ترا فتنه(۲) دوست کرده ندانم
برای اهل قیامت چه در خیال تو باشد
بوصل(۳) چون نگدازد(۴) ز حسرت(۵) تو اسیری(۶)
که مانع نگهش بیم انفعال تو باشد
ز ضعف خوش(۷) به هلاکم امیدواری(۸) و ترسم
که زنده مانم و این باعث ملال تو باشد
دم وداع ندیدم کسی به حال تو عرفی
مگر کسی که دل از جان کند بحال تو باشد

(۳۰۱)

باز شاهین امیدم اوج پروازی کند
کبک شوقم در هوای وصل شهبازی کند
تا نشانی هست در ره از سم گلگون فیض(۹)
بانگ بر شبدیز جان زن تا سبک تازی کند
با هوسناکان نفاق‌آمیز دارم صحبتی
عندلیب قدس با زاغان هم‌آوازی کند

۱- ن ۱۷، ۳۵ = غافل ؛ ن ۱، ۶، ۵، ۸ = فاعل (این بیت فقط در نسخ ۱، ۵، ۶، ۸، ۳۵ یافت شد)

۲- ن ۱، ۵ = چنین که حسن ترا فتنه کرده دوست ؛ ن ۲، ۲۹ = چنین که حسن ترا کرده فتنه دوست ؛ ن ۳ = چنین که فتنه ترا ذوق دوست کرد ؛ ن ۴، ۱۱، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = چنین که حسن ترا فتنه دوست کرده ؛ ن ۹ = چنین که حسن ترا جلوه دوست کرده.

۳- ن ۲۹ = ز وصل ؛ ن ۵، ۳۵، ۱۱، ۹، ۳۶ و غیره = به وصل

۴- ن ۱، ۵ = نگذارم ؛ ن ۲۸، ۳۵، ۳۶ = نگذارد ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۹، ۱۷، ۲۹ = نگدازد

۵- ن ۲۸، ۲۹ = حیرت تو ؛ دیگر نسخ بشمول ۵، ۶، ۳۵، ۹، ۱۱، ۱۷، ۳۶، ریاض = ز حسرت تو

۶- ن ۲۸ = شهیدی ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۹، ۱۶، ۱۷، ۳۵، ۳۶، ریاض = اسیری ؛ ن ۱۱ = سزاست؟

۷- ن ۴، ۶، ۹، ۲۹، ۳۶، ریاض = خوش به بلاکم ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۸، ۱۷، ۲۸ = خویش هلاکم

۸- ن ۱۱ = امید و می‌ترسم ؟ ؛ در دیگر همه نسخ = امیدواری و ترسم

۹- ن ۸، ۱۷، ۳۵ = وصل ؛ ن ۶ = یار ؛ ن ۲، ۴، ۳۶، ۹، ۱۱، ۲۹ = فیض ؛ ن ۱ = شنید؟

دین اگر این است کاین جمع پریشان را بود
برهمن بر اهل دین شاید[۱] که طنازی[۲] کند

راز عشقست[۳] این تراوش می‌کند از کس مرنج
گر بود روح‌الامین محرم، که غمّازی کند

صحبت بیگانه بندد دست شوخیهای عشق
عشق را در پرده بر تا با[۴] دلت بازی کند

فوج شادی را بخون افکنده دیگر[۵] غم کجاست
کافرین بر دست و تیغ عرفی غازی کند

(۳۰۲)

چو مرغ سدره که در آشیان بیاساید
به چین سنبل زلف تو جان بیاساید[۶]

برانم از در یار[۷] ای ادب که یک چندی
ز ننگ بوسه‌ام آن آستان بیاساید

به لذّتی برمت نام در میان سخن
که از حلاوت آن داستان بیاساید[۸]

ز رشک حوصله‌ام آسمان بود دل ریش
کرشمه‌ای، که دل آسمان بیاساید

۱- ن ۱، ۵، ۲۸ = باید ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = شاید
۲- ن ۹ = غمّازی ؛ دیگر همه نسخ = طنّازی
۳- ن ۱۱ = راز عشق از این ؛ ن ۹، ۳۶، ۳۵، ۲۹، ۵، و غیره = راز عشقست این
۴- ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۶، ۱۷ = بر ؛ ن ۳، ۴، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = با
۵- ن ۱، ۳، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵، = غم ؛ ن ۲، ۴، ۶، ۹، ۱۰، ۲۸، ۲۹، ۳۶، ۱۱ = دل
۶- در نسخه نهم و عرفات مصرع اولی بطور مصرع ثانی و مصرع ثانی بطور مصرع اولی هست
۷- ن ۴ = در نازای ادب ؛ ن ۲۸ = در یاران ادب ؛ ن ۳۶ = در یاری ، اب ؟ ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۶، ۸، ۹، ۱۱، ۱۶، ۱۷، ۲۹، ۳۵ = در یارای ادب
۸- این بیت فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = یافت شد

ز بسکـــه[1] مـــانده شـود آسـمان در[2] آزارم
هـــزار ســـال پس از مـــن جـــهان بـیاساید
بـــه اوج عشـــوه ز آثـــار نـــوک غـمزهٔ تـو
دل غـــــنودهٔ روحـــــانیان بـــــیاساید[3]
مکـــن هـــلاک بـــه بـازیچه‌ام، بـزن زخـمی
کـــه خـــون چکـان لبـم از الامـان بـیاساید
مـبر بـخلد[4]، بـبر سـوی دوزخـم[5]، کـانجا
زبـــوی ســـوختگان[6] مـــغز جـان بـیاساید
چـــنان بـــه مـاتم دل در غـمت کـنم شـیون
کـــه کشـــتگان غـــمت را روان بـــیاساید
فـــغان کـــه تـــلخ ســـرشتند پـیکرم عـرفی
نشـــد کـه زاغـی[7] ازیـن اسـتخوان بـیاساید

(۳۰۳)

آواره دلی کـــــو روش خـــیر[8] نـــدانـــد
پـــر[9] آبـله پـایی کـه ره سـیر[10] نـدانـد
عاشق هم از اسلام خرابست[11] و هم[12] از کفر
پـــروانـــه چـــراغ حـــرم و دیـــر نـدانـد

۱- ن ۱۱ = دلش که ؛ دیگر همه نسخ مثل ۵، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = زبسکه
۲- ن ۲۹ = ز آزارم ؛ ن ۵، ۹، ۳۶، ۱۱، و غیره = در
۳- این بیت فقط در نسخهٔ هفدهم یافت شد
۴- ن ۸، ۱۷، ۳۵ = خلد ؛ ن ۳، ۴، ۵، ۶، ۱۰، ۲۹، ۳۶، ۹، ۱۱ = باغ
۵- ن ۲۹ = گلشنم ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = دوزخم ؛ ن ۲، ۳، ۶، ۹، ۱۱، ۳۶ = گلخنم
۶- ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = سوختگان ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۶، ۱۱، ۲۹، ۳۶ = سوختگی
۷- ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = موری ؛ ن ۲، ۶، ۹، ۱۱، ۱۷، ۲۹، ۳۶، = زاغی
۸- ن ۱۰، ۱۷، ۱۱ = خیر ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = سیر
۹- ن ۲ = هر ؛ ن ۲۸ = بر ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۶، ۸، ۹، ۱۱، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = پُر
۱۰- ن ۱۰، ۱۷، ۱۱، = سیر ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۹، ۲۸، ۲۹ = خیر ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = دیر
۱۱- ن ۶ = جدا ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۹، ۱۱، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶، خوشگو، آرزو، عرفات، و غیره = خراب
۱۲- ن ۱۷، ۲۹، ۱۱ = است، هم ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۴، ۳۵، ۳۶، خوشگو = است و هم

زنهار مکاوید دلم، کاین[۱] مغ سرمست
آئین شر و قاعدهٔ خیر نداند
جز با دل عرفی نزنم نغمهٔ منصور
کیفیت این زمزمه را غیر نداند

(۳۰۴)

بیا که نغمه‌سرایان[۲] نفس به نی بستند
پیاله را بلب شیشه‌های می بستند
دلی که مایهٔ آزادگیست، بیدردان
بذوق سلطنت روم و ملک ری بستند
فسانه‌ها[۳] که ببازیچه روزگار سرود[۴]
کسان[۵] به مسند[۶] جمشید و تاج کی بستند
بیا بملک قناعت که دردسر نکشی
زقصّه‌ها که به همّت فروش طی بستند
دلم به فصل خزان زاد و در بهاران مرد
ببین که کی در هستی گشود و کی بستند
چو یاسمین خود ای باغ وصل خندان باش[۷]
که بلبلان تو دست خزان و دی بستند
کلید توبه خریدم برای قفل بهشت
ولی چه سود که دستم بجام می بستند

۱- ن ۱، ۵ = کان ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۶، ۹، ۱۱، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = کاین
۲- ن ۵، ۱، ۸، ۱۰، ۱۷، ۲۸، ۳۵ = سرایان ؛ ن ۲، ۹، ۱۳، ۱۶، ۲۹، ۳۶ = گشایان
۳- ن ۱۷ = نشانه‌ها ؛ ن ۲، ۳، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۱۲، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = فسانه ها
۴- ن ۱، ۴، ۵ = سپرد؛ ن ۳، ۴، ۶، ۸، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = سرود
۵- ن ۲۸ = بذوق ؛ ن ۶ = کیان ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۹، ۳۵، ۳۶، ۲۹ = کسان
۶- ن ۳ = مجلس ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = مسند
۷- ن ۲۸ = شو ؛ دیگر همه نسخ مثل ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۹، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = باش

بگـــو ز عــرفی مــجنون بــه لیــلی[۱] مــحرم
کــــه بــر اســیر تــو راه طــواف مــی بســتند

(۳۰۵)

دوش کـز عشـق تـو دل عـیب سـلامت مـی‌کرد
نـاگـوارایـی[۲] غـم کـار حـلاوت مـی‌کرد
جـان بـرفت ای[۳] غـم و هـمراه نـرفتی[۴] گـویا
این گنه داشت[۵] که عمری بتو عادت[۶] می‌کرد
دوش کـــائینهٔ دل داشـــتمش پـــیش نـــظر
تـاب دل بـین کـه تـماشای قـیامت مـی‌کرد
آن کــه[۷] تــوفیق مــرا بـرگ فـراغت[۸] مـی‌داد
کاش خون در دلم[۹] از درد[۱۰] قـناعت مـی‌کرد
گــرنه مــقصود دلم تـلخ‌تر از حـرمان[۱۱] بـود
کــی دعــا دست در آغــوش اجـابت مـی‌کرد
گــرنه دوشــینه اجـل بـهر تـو مـی‌مرد، چـرا
کشـتن خـلق بـناز تـو حـوالت[۱۲] مـی‌کرد

۱- ن ۲ = چو لیلی ؛ ن ۲۹ = نه لیلی ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۹، ۱۰، ۳۵، ۳۶ و غیره = به لیلی
۲- ن ۳۶ = ناگواری غمم ؛ ن ۹ = ناگوارائی او ؛ ن ۴، ۵، ۳۵، ۲۹و غیره = ناگوارایی غم ؛ ن ۱۱ = ناگواری غم؟
۳- ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = از ؛ ن ۲، ۳، ۸، ۹، ۱۱، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۶ = ای
۴- ن ۸، ۹، ۳۶ = برفتی ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۱۱، ۳۵ = نرفتی ؛ ن ۲۹ = مرفتی ؟
۵- ن ۹ = بود ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۱، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = داشت
۶- ن ۱۷ = غارت ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۱، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره عادت
۷- ن ۴، ۹ = آن که ؛ ن ۱، ۱۱ = ای که ؛ ن ۳، ۵، ۸، ۲۹، ۳۵ = این که
۸- ن ۱۷ = ترک فراغت ؛ ن ۶ = برگ قناعت ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = برگ فراغت
۹- ن ۱، ۵، ۶، ۲۸ = خون دلم ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۸، ۹، ۱۷، ۱۱، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = خون در دلم
۱۰- ن ۱، ۵، ۲۹ = از بهر ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۷، ۹، ۱۱، ۳۵، ۳۶ = از درد
۱۱- ن ۲۹ = هجران ؛ ن ۱۱ = هزیان ؛ ن ۵، ۳۵ = حرمان
۱۲- ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = حوالت ؛ ن ۱۰ = وصایت ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۹، ۱۱، ۲۹، ۳۶ = وصیت

گیسوی حور پریشانی ماتم نشناخت
ورنه کی سنبلی گلشن[۱] جنّت میکرد
دوش ایمان بدلم عرض سخاوت میداد
هرچه میریخت به دل ناز تو غارت میکرد[۲]
بعد مردن بجهان شد زر عرفی رائج
کاش در حین حیات این همه شهرت میکرد[۳]

(۳۰۶)

بباغ عشق تذرو طرب[۴] حزین میرد
چو میوه‌خیز شود شاخ، میوه‌چین میرد
به کیش برهمنان آن کس از شهیدان است
که در عبادت بت روی بر زمین میرد
ز زخم کفر محبّت نمی‌برد لذّت
همان بهست که زاهد به درد دین میرد
اجل نیامد[۵] و مردم که خستهٔ غم عشق
دو روز پیشتر از روز واپسین میرد
چراغ بزم یقینم نه شمع اهل دلیل
که از دمیدن افسون آن و این میرد
عبیر طرهٔ حورش غبار آئنه است
کسی که گرد ره دوست بر جبین میرد
مزن ترانهٔ تحسین به شعر من عرفی
که شمع طبع من از باد آفرین میرد

(۳۰۷)

بحکم[۶] عشق[۷] چو بر اهل صدق[۸] ره گیرند
گناهکار بهبخشند و بیگنه گیرند

۱- ن ۱ = گوشهٔ ؛ دیگر همه نسخ مثل ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۹، ۱۱، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = گلشن
۲- این بیت فقط در نسخ ۸، ۱۷، ۱۹، ۳۵ یافت شد. در نسخ ۸، ۳۵ این بطور یک شعر غزل است امّا در نسخهٔ ۱۷ این بطور مطلع ثانیست
۳- غنی کشمیری همین خیال را باین طور نظم کرده :
نگردد شعر من مشهور تا جان در تنم باشد که بعد از مرگ آهو نافه بیرون میدهد بو را
۴- ن ۱، ۵ = چمن ؛ ن ۲ = خرد ؛ ن ۳، ۴، ۹، ۸، ۶، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = طرب
۵- ن ۵، ۸، عرفات نیامد و ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۶، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = نیامده
۶- ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = به ملک ؛ ن ۳، ۴، ۶، ۱۲، ۱۷، ۹، ۲۹، ۳۶ = به حکم
۷- ن ۱۳ = شوق چو پر ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۴، ۸، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۵ = عشق چو بر ؛ ن ۱۲ = آنکه چو بر ؛ ن ۳۶ = عشق‌که‌بر
۸- ن ۲ = عقل ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = صدق

مــجو تـجمّل شــاهی کــه در ولایت عشــق
گـــدا بـــه تـخت نشــانند و بــادشه گـیرند
چـه ظـلمت است کـه بـینندگان نـمی‌دانــند
کـــه شــبچراغ ســتانند یــا شـبه گـیرند
خـــمیر مـــایهٔ آســایش است لای شــراب
بگــو کــه صــاف کشـان جرعه‌ای ز تـه گیرند
کـــمند کـوته و بــازوی سست و بـام بـلند
بـــمن حـــواله[۱]، و نـــومیدیم گـنه گـیرند
رضــای دوست اگــر در عــذاب جــاوید است
ازین چـه بـه[۲] کـه هـمه طـاعتم گـنه گیرند[۳]
در[۴] مــعامله مگشــا[۵] بـه کشـوری عـرفی
کـــه خـــرده بــر گــهر آفـتاب و مــه گـیرند

(۳۰۸)

عــیدی[۶] چـنین کـه زاهـد انـدوه دیـن نـدارد
نــاید[۷] زدل[۸] کــه مــا را انــدوهگین نــدارد
مردم به عید قربان در عـیش و مـن بـحسرت[۹]
کان[۱۰] حسـرت شـهادت عـیدی چـنین نـدارد

۱- ن ۹ = مکن حواله که ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۱۰، ۱۲، ۱۳، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶، عرفات ، خلاصة = بمن حواله و
۲- ن ۹، ریاض = ازین چه به ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = چنان زیم
۳- این بیت فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۳۵، ریاض‌الشعرا یافت شد.
۴- ن ۲۹ = درین ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ و غیره = در
۵- ن ۱۰، ۱۱ = بکشا ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۶، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ و غیره = مکشا
۶- ن ۲، ۲۹ = عیدی چنان ؛ دیگر نسخ مثل ۱، ۳، ۴، ۵، ۱۱، ۹، ۳۵، ۳۶ = عیدی چنین
۷- ن ۱۰ = باید ؛ ن ۳، ۳۶ = نابد ؛ دیگر نسخ ۱، ۲، ۵، ۸، ۹، ۱۱، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = ناید
۸- ن ۲، ۲۹ = دلش که ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۹، ۱۱، ۱۷، ۳۵، ۳۶، = ز دل که
۹- ن ۲، ۳، ۴، ۲۹، = بحیرت ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۱۱، ۱۷، ۳۵ = بحسرت
۱۰- ن ۱، ۵ = کو تهمت شهادت ؛ ن ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶، = کان تهمت شهادت ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۶، ۹، ۱۰، ۲۹ = کان حسرت شهادت

صورت نبسته فرهاد کارش وگرنه شیرین
کو یک نفس که گلگون در زیر زین ندارد
کافرتر است زاهد از برهمن و لیکن
او را بت است در سر، در آستین ندارد
در خلوت ار بجاهست(۱) این طول وعرض طاعت
باور کنم(۲) که زاهد خود را برین ندارد
این دیر عشق و دردی حور و ملک بطاعت
جز دوست کیست کاین جا(۳) رو بر زمین ندارد
آنها که دانی ای دل از زاهدان بیدین
ظاهر مکن به عرفی، کو نیز دین ندارد

(۳۰۹)

گر اوستاد قسمت اندازه گم نمی‌کرد
مجموعهٔ تمنّا شیرازه گم نمی‌کرد
گر(۴) جنس(۵) وقت را دل قیمت شناس می‌بود
هم داشتی کهن را هم تازه گم نمی‌کرد
از تلخی خمارم می‌گشت ساقی آگاه
در(۶) زهر خند(۷) اگر لب خمیازه گم نمی‌کرد
درمان درد مجنون ناید ز دست لیلی
ورنه ره بیابان جمّازه گم نمی‌کرد

۱- ن ۱۰ = بخواب است ؛ ن ۱، ۳۵، ۲۹ = بجام ست ؛ ن ۴، ۹، ۱۱، ۵، ۱۷ = بجا هست
۲- ن ۶، ۹، ۲۹ = مکن ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۸، ۱۱، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = کنم
۳- ن ۳۵ = کانجا ؛ ن ۹ = این جا ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۳۶ = کاین جا
۴- ن ۱۷ = کو ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۶، ۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = گر
۵- ن ۲۹، ۳ = جنس و نقد دل را ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۶، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = جنس وقت را دل
۶- ن ۳۵ = در ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۵ = و غیره = وز
۷- ن ۲، ۲۹ = زهر خنده کز لب خمیازه ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۳۵ = زهر خند اگر لب خمیازه

دل در حصار معنی در رفته بود عرفی
گر چشم خوابناکش دروازه گم نمی‌کرد

(۳۱۰)

آنجا که بخت بد به نقاضت[۱] غلو کند
کاری که یاس هم نکند آرزو کند
بس[۲] جا نهال مهر[۳] فشاندیم وخشک‌شد
تا ریشه در زمین که محکم فرو کند
طالب[۴] به کام می‌رسد ار سعی کامل است
بازش مدار اگر به غلط جستجو کند
داروی عیسوی به قدح داشتم ولی
مشفق نداشتم که مرا در گلو کند
غسل شهید عشق به آتش سزد نه آب
چون شعله را به آب کسی شست و شو کند
این بی‌غمی که با دل عرفی سرشته‌اند
پر صبر بایدش که به درد تو خو کند

(۳۱۱)

آن طره چون الم بسر دوش می‌زند
ناز سبک عنان به صف هوش می‌زند
زنهار گوش[۵] باش درین بزم دلنشین
تا نغمه حلقه‌ای بدر گوش می‌زند
من در نفس‌گدازی[۶] و این عشق بدگمان[۷]
قفلم[۸] هنوز بر لب خاموش می‌زند

۱- ن ۲، ۴، ۱۰، ۲۹، ۳۶، ۱۱ = تقاضا ؛ ن ۱، ۳، ۶، ۸، ۱۰ = تقاضت؛ ن ۵، ۹، ۱۷، ۳۵ = نقاضت
۲- ن ۱۰ = هر جا ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۷، ۳۵، ۳۶، ریاض، ۲۹ = بس جا
۳- ن ۱، ۵، ۱۰ = عشق ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۶، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ریاض و غیره = مهر
۴- ن ۶، ۸، ۳۵ = تالب ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۹، ۱۱، ۱۷، ۲۹، ۳۶ = طالب
۵- ن ۲، ۲۹، ۱۱ = هوش باش ؛ ن ۴، ۵، ۶، ۹، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = گوش باش
۶- ن ۳۵، خوشگو = گذاری ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۶، ۸، ۹، ۱۱، ۲۹، ۳۶ = گدازی
۷- ن ۱، ۵، ۱۲ = بی‌گمان ؛ ن ۳، ۴، ۶، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶، خوشگو، آرزو/صائب = بدگمان
۸- خوشگو، آرزو/صائب = مهرم ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۲۹، ۳۵ و غیره = قفلم

ای خاک مست شو که ز غیرت امام شهر — سنگی به جام رند قدح نوش می‌زند
در صیدگاه غمزهٔ او تا بروز حشر — امّید در میانهٔ خون جوش می‌زند
عرفی به[۱] اهل هوش حرامست جام درد — عشق این صلا به مردم بی‌هوش می‌زند

(۳۱۲)

در ره سودای او فرزانه در خون می‌رود
آشنا بر برگ گل[۲]، بیگانه در خون می‌رود
ساغر آسودگان غلتد چو مستان در شراب
میکشان عشق را پیمانه در خون می‌رود
بسکه خون آلود خیزد دود از شمع دلم
در هوای محفلم پروانه در خون می‌رود
از برون لب ندانم چون شود لیک آگهم
کز ته دل تا لبم افسانه در خون می‌رود
گریه در خواب و جگر پر ریش[۳] و مژگان در سماع[۴]
ناله مستور و نفس مستانه در خون می‌رود
از نگاه گرم عرفی دیده مالامال بود
گریه زد موجی و آتش‌خانه در خون می‌رود

(۳۱۳)

بجهان چه کار سازم که بساختن نیرزد — بکدام ملک تازم که بتاختن نیرزد
ز متاع[۵] هر دو عالم چه شناسم‌وچه‌یابم[۶] — که بیافتن نشاید، بشناختن نیرزد

۱- ن ۸، ۲۹ = بر ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۱، ۱۷، ۳۵، ۳۶ و غیره = به
۲- ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = در آتش و ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۶، ۹، ۱۰، ۱۱ = بر برگ گل ؛ ن ۲۹ = در برگ گل
۳- ن ۳۶ = جگر بر شش؟ ؛ ن ۶ = پر ریش ؛ دیگر نسخ بشمول ۱، ۲، ۴، ۵، ۹، ۱۱، ۱۷، ۳۵ = پر نیش
۴- ن ۱۱ = در دماغ ؛ دیگر همه نسخ مثل ۱، ۵، ۹، ۱۱، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = در سماع
۵- ن ۲۹ = به متاع ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۹، ۱۱، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = ز متاع
۶- ن ۱، ۵ = بینم ، ن ۲، ۳، ۴، ۶، ۸، ۹، ۱۱، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = یابم

نه تو مرد دلنوازی نه دل آنقدر[۱] بعزت[۲] | کـه گـر از نـوا بـیفتد، بنواختن نـیرزد
همه قلب را چه سوزی؟ مگداز[۳] سیم قلبی | که ورای[۴] سیم خالص بگداختن نیرزد
بکرشمهٔ تو عرفی دل و دین بباخت لیکن | نـه چـنان دلی و دیـنی کـه بباختن نـیرزد

(۳۱۴)

گفتگو عین صداع است ار چه سرگوشی بود | بـعد حـیرت مـایهٔ آرام خـاموشی بـود
بادهٔ حکمت کشیدم نشأهٔ غـفلت[۵] فـزود | در مـزاج مـن خـرد داروی بیهوشی بـود
بایدش[۶] چون من مسیحا بود در اعجاز دم | هر که او بـا آفـتابش مـیل هـمدوشی بـود
گر غرورت می‌دهد تقوی، ره میخانه گیر | ای بسا تقوی که در ضمن قـدح‌نوشی بـود
تا نبندی لب نگردد صاف عرفی دانشت[۷] | باده پالائی[۸] شراب[۹] راز خـاموشی بـود

(۳۱۵)

در ازل رفتم به سـیر[۱۰] کـعبه، دیّـاری[۱۱] نـبود
آمـدم در دیـر، راهب بـود و بـیکاری[۱۲] نـبود
کـفر و دیـن در کـعبه و دیـر از ازل بـودند لیک
صلح و جـنگی بـر سر تسبیح و زنّـاری نـبود

۱- ن ۲، ۲۹ = آنچنان؛ ن ۱، ۳، ۵، ۶، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = آن قدر
۲- ارمغان شیراز = که سازی؛ ن ۱۱ = که شاید؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = بعزّت
۳- ن ۹ = بگذار؛ دیگر نسخ مثل ۱، ۴، ۵، ۳۵، ۳۶ = بگداز؛ ن ۲۹ = مگداز
۴- ن ۲۹ = ورای؛ ن ۴، ۵، ۹، ۱۱، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = برای
۵- ن ۳۵ = نشأه بر غفلت؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۹، ۱۱، ۳۶ و غیره = نشأهٔ غفلت
۶- ن ۱۰ = بایدم چون او مسیحا؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = بایدش چون من مسیحا؛ ن ۱۱ = ماند اندر چون مسیحا
۷- ن ۵، ۶، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = دانشت؛ ن ۳ = مشربت؛ ن ۱۱ = ذائقه؛ ن ۲۸ = مرتبت
۸- ن ۱۱ = بادهٔ لای؛ ن ۵، ۹، ۳۵، ۳۶ و غیره باده پالای
۹- ن ۴ = عشق؛ ن ۳ = ناز؛ ن ۱، ۵، ۶، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۷، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = راز
۱۰- ن ۱۰، ۱۷ = طوف؛ ن ۱، ۴، ۵، ۹، ۱۱، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = سیر
۱۱- ن ۱، ۶، ۲۹، ۴ = دیّاری؛ ن ۵، ۹، ۱۱، ۱۷ = و یاری؛ ن ۳۶ = کعبه و دیاری؟
۱۲- ن ۴، ۹، خلاصة، گنج سخن = پیکاری؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = بیکاری (بی‌کاری)

در سبک روحی مثل بودند طاعت‌پیشگان
از مصلّای ریا بر دوش کس[۱] باری نبود
سیر کوی زاهدان کردم، چها دیدم مپرس
هیچ سربی کوبش سنگی[۲] و دیواری نبود
باز کردم دیده را دزدیده در باغ مجاز
مشت[۳] زاغی بود و دستانی[۴] و جز خاری نبود
در تماشاگاه[۵] حسن اهل نظر بودند جمع[۶]
دیده‌ها بگشوده[۷] و محروم دیداری نبود
بر سر خم رفتم، از[۸] اهل خرابات مغان
اوّلین جوش خم می‌بود و هشیاری نبود
دشنه می‌خایید شریان وفاداران، ولی
الامانی برنیامد بانگ زنهاری نبود
از لب هر ذرّه‌ام خون اناالحق می‌چکید
طعنهٔ نامحرم و اندیشهٔ داری نبود
عشق بود امّا دل خود می‌گزید و جان خویش
بود بیماری ولی ممنون تیماری[۹] نبود
عشق اگر غم داد و جان و دل ستد عیبش مکن
بیع اوّل بود و آشوب خریداری نبود

۱- ن گنج سخن = دوش کین ؛ دیگر همه نسخ = دوش کس
۲- ن ۲۹ = جنگی ؛ ن ۱، ۵، ۹، ۱۱، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = سنگی
۳- ن ۹ = چند ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۱۷، ۱۱، ۳۵، ۳۶ = مشت
۴- ن ۲، ۲۹ = زاغی بود و بستانی و ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۹، ۳۵، ۳۶ = زاغی بود و دستانی و ؛ ن ۱۱ = زاغی آشنایان بود
۵- ن ۲ = تماشای گلش ؛ ن ۳، ۴، ۶، ۸، ۹، ۱۱، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = تماشاگاه حسن
۶- خلاصه = لیک ؛ ن ۴، ۹، ۱۱، ۲۹، ۳۵، ۳۶، = جمع
۷- ن ۳، ۲۹، ۳۶ = نکشوده ؛ ن ۲، ۸، ۴، ۹، ۱۱، ۳۵، ۱۷ = بکشوده
۸- ن ۱۷ = از اهل ؛ ن ۱۱ = و زاهل؟ ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = و ؛ گنج سخن، آرزو = وز
۹- ن ۴، ۲۹ = ممنون بیماری ؛ ن ۱۱ = مجنون بیماری ؛ ن ۱، ۵، ۹، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = ممنون تیماری

نیک سنجیدیم در میزان وحدت حسن و عشق[۱]
بود فرقی در میان و لیک بسیاری نبود[۲]
همچو[۳] لذّت در شدم در ریشهٔ دلهای ریش
راست گویم چون دل من چاشنی زاری نبود
داستان هستی[۴] عرفی و دعویهای او
این زمان گویا برآمد[۵] در ازل باری[۶] نبود

(۳۱۶)

عشق اگر مرد است، مرد[۷] تاب دیدار آورد
ورنه چون موسی بسی آورد و بسیار آورد
تا فریبد ابلهان را از متاع روی دست[۸]
آسمان پیش از تو یوسف را ببازار آورد
جان بزخم ناوکی دادم که شکر لذّتش
در قیامت هر سر مویم شکربار آورد
بسکه زخم[۹] غمزه‌اش[۱۰] خوردم، زمین مشهدم
خرمن خنجر بجایی بوتهٔ خار آورد
کافری دان عشق راکز شغل من گروا رهد
گردن روح‌القدس در قید زنّار آورد

۱- ن ۱ = حسن و عشق ؛ ن ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = عشق و حسن
۲- این بیت در چند نسخ مهم خطی مثل ۴، ۲۹، ۳۶ و در نسخ چاپی (ن ۹، ۱۱) نیافته شد
۳- ن ۱۷ = هر چه ؛ ن ۴، ۵، ۹، ۱۱، ۳۵، ۳۶، ۲۹ = همچو
۴- ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۱۷، گنج سخن = مستی ؛ ن ۳، ۴، ۶، ۱۰، ۱۱، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = هستی
۵- ن ۱، ۵، ۱۶، ۳۵ = در آمد ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۷، ۲۹، ۳۶، گنج سخن = برآمد
۶- ن ۱۱ = یاری ؛ ن ۹، ۳۵، ۳۶، ۲۹ = باری ؛ ن ۵ = باری
۷- ن ۹ = مرد او ؛ عرفات = چون من ؛ ن ۴ = مردی ؛ ن ۱، ۵، ۱۱، ۱۷، خلاصة، ریاض، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = مرد
۸- ن ۳، ۵، ۱۰، ۲۹ = دوست ؛ ن ۱، ۴، ۹، ۱۱، ۱۷، ۳۵، ۳۶، خلاصة، عرفات، ریاض، بهار عجم = دست
۹- ن ۹ = نیش ؛ دیگر نسخ مثل ۱، ۴، ۵، ۱۱، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶، = زخم
۱۰- خلاصة = غمزه خوردم، از زمین مشهدم ؛ ن ۱، ۴، ۵ = غمزه‌اش خوردم زمین مشهدم ؛ ن ۶، ۸، ۹، ۱۷، ۳۵، ۱۱ = غمزهٔ خوردم، زمین مشهدم ؛ ن ۳۶ = غمزه خوردم، در زمین مشهدم ؛ ن ۲۹ = غمزهٔ خوردم، زمین شد منهدم

مگـــذر از دارالشـــفای عشـق کـز بـهر عـلاج
هـر نـفس آیـد مسیح ایـن جـا[۱] و بـیمار آورد
موبمویم دوست[۲] شد، ترسم که استیلای عشـق
یک انـــاالحـق گـوی دیگـر بـر سـر دار آورد
ای کـه عـرفی را مسلمان خـوانـده‌ای، او را بکـاو
تــــا زکـــفرآبـــاد دل بـــتهای پـــندار آورد

(۳۱۷)

دردکـــیشان هـــمه نـاموس‌کُش کـیش هـمند
غمگسار[۳] هم و ناسور کـن[۴] ریش[۵] هـمند[۶]
صـبح تـا شـام گـدای هـم و شب تـا بـه سحر
شکـــر در یـــوزه‌گـــذار دل درویش هـــمند
زان بـــصورت نشـــناسند[۷] بـه آمـیزش هـم
کـه بـخلوت‌گـه مـعنی هـمه در پیش هـمند
دست ازیـن جـمع پـریشان بگـذاری[۸]، کـایشان
هـمه بیگانهٔ خـویش‌انـد ولی[۹] خـویش هـمند
کـفر و دیـن را بـبر از یـاد کـه ایـن فـتنه‌گـران
در بـــدآموزی مـــا مـــصلحت‌انـدیش هـمند

۱- ن ۱، ۵، ۸، ۳۵، ۲۹ = این جا ؛ ن ۴، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۷، ۳۶ = آن جا
۲- ن ۲۹ = عشق ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۹، ۱۱، ۱۰، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = دوست
۳- خلاصه = نمک مرهم ؛ ن ۳۶ (اصلاح) = غمگساران هم ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۵، ۹، ۱۱، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = غمگسار هم
۴- ن ۱۰ = ناسورگر ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۱، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = ناسور کن
۵- ن ۱۱ = نیش ؛ دیگر همه نسخ = ریش
۶- قافیهٔ این غزل یقیناً به شکل اضافت بر ردیف آورده شده است. (همند) که ردیف را تشکیل می‌دهد به معنای (یک دیگراند) استعمال شده است
۷- ن ۱۱، ۳۵ = بشناسند ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۶ = نه‌شناسند
۸- ن ۱۱ = بنمایی ؛ ن ۶، ۸ = مگذاری ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = نگذاری ؛ ن ۱۷ = بگذاری
۹- ن ۶، ۹ = همه ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۱، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = ولی

عرفی این نکته به مجموعهٔ احباب نویس
که محبّان وفا تازه کن ریش همند

(۳۱۸)

تشنه‌ام، رطل گران خواهم گزید
آتش[۱] آتش نشان[۲] خواهم گزید
آنچه بگزینم نه‌گیرند[۳] ارز من
انتعاش ابلهان خواهم گزید
جنّت ار عرض متاع خود دهد
آنچه نستانند[۴] ازان خواهم گزید
گر بخون خوردن دهندم اختیار
خون گنج شایگان خواهم گزید
نفس گر یوسف شود[۵] در نیکویی
گرگ یوسف را بران خواهم گزید
در وجود آزار دل بگزیده‌ام
در عدم آرام جان خواهم گزید
این ندانستم که از بخت زبون
آنچه عرفی خواهد آن خواهم گزید

(۳۱۹)

ذوق در خاک طپیدن اگر از دل برود
تا ابد کشتهٔ ناز از پی قاتل برود
بوداع[۶] که مرا می‌بری ای دل، بگذار
که بمیرم من و جان از پی محمل برود
بحر عشقست و به هر گام هزاران گرداب
این نه بحریست کزو[۷] گشته بساحل برود

۱- ن ۳، ۹ = آتشم ؛ ن ۱، ۵، ۶، ۸، ۴، ۱۰، ۱۱، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = آتش
۲- ن ۱۰، ۲۹ = آتش فشان ؛ ن ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۱، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = آتش نشان
۳- ن ۱، ۳، ۵، ۸، ۹، ۳۶ = نگیرن ؛ ن ۲، ۴، ۱۰، ۱۱، ۱۷، ۳۵ = بگیرند
۴- ن ۲، ۳، ۴، ۱۱، ۲۹ = بستانم ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = نستانند ؛ ن ۱۰ = بستانند؛ ن ۹، ۳۶، خلاصه = نستانم
۵- ن ۱، ۴، ۵، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶، ۱۱ = شود ؛ ن ۱۰، ۱۲، ۱۷ و غیره = بود
۶- ن ۴، ۹، ۱۷، = یواع ؛ ن ۱، ۵، ۲۹، ۳۵، ۱۱ = بوداعی
۷- ن ۴، ۱۱، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = کزو گشته بساحل ؛ ن ۱، ۵ = کزان گشته بساحل ؛ ن ۱۷ = کزو تخته بساحل ؛ ن ۶، ۱۰ = که کشتی سوی ساحل ؛ ن ۹ = که کشتیش بساحل

گـــر[۱] بـــمیرم مـــنما چـــهره بـــمن روز وصـــال
حســـرت روی تـــو حـــیفست کـــه از دل بـــرود
آیـــــد انگشت گـــزان روز جـــزا در مـــحشر
آنکـــه ابـــله بـــه جـــهان آیـــد و عـــاقل بـــرود
چـــــارهٔ کـــار ز تـــدبیر نـــیاید، هـــیهات
کـــو رســـولی کـــه بـــر جـــادوی بـــابل بـــرود[۲]
گـــر بـــمانم قـــدمی، آن کـــند ایـــن[۳] جـــذبهٔ شـــوق
کـــه دل دوست ز دنـــبالهٔ مـــحمل بـــرود[۴]
تـــا بـــه زانـــو بـــه گـــل از گـــریه فـــروشد عـــرفی
ور[۵] چـــنین گـــریه کـــند تـــا مـــژه درگـــل بـــرود

(۳۲۰)

کـــو فـــنا تـــا زخـــمها شـــمشیر بـــر[۶] مـــرهم نـــهند
بـــی‌خودی و هـــوشمندی ســـر بـــپای هـــم نـــهند
عـــمر فـــرصت کـــوته است و دست یـــغمایی دراز
تـــنگ چشـــمان را بگـــو تـــا بـــرگ عشـــرت کـــم نـــهند
گـــــر فشـــانم[۷] دود دردی[۸] بـــر دل آســـودگان
تـــهمت بـــیدردی صـــد ســـوز بـــر مـــاتم نـــهند

۱- ن ۳۶ = گو ؛ دیگر همه نسخ = گر
۲- این بیت فقط در نسخ ۳، ۹، ۲۹، ۳۶ یافت شد
۳- ن ۹ = از ؛ ن ۲۹، ۳۶ = این
۴- این شعر فقط در نسخ ۹، ۲۹، ۳۶ یافت شد
۵- ن ۳۵ = وز ؛ ن ۱۷، ۳۶، ۹، ۵، ۲۹، ۳۶ و غیره = در
۶- ن ۹ = در ؛ ن ۴، ۵، ۱۷، ۱۱، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = بر
۷- ن ۱۱ = گو فتادم ؛ ن ۱، ۵، ۶، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = گرفشانم
۸- ن ۱۰ = دود و دردی ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = دود دردی ؛ ن ۹ = درد دردی ؛ ن ۱۱ = دور دروی؟

رحمتش[۱] گر فضل[۲] دارد خانه را[۳] خندان‌کند
زخـــمها را تــا بـچاک جـامه‌ها مـرهم نـهند
اشک ریـــزان تـــرا نـــازیم کـز لخت جگـر[۴]
یک چـــمن گـــل در کـنار قـطرهٔ شـبنم نـهند
اهــل دل عــرفی اگـر یـابند فـرمان طـرب[۵]
قـــصر شــادی را بـنا هـم در زمـین غـم نـهند

(۳۲۱)

کـنون کـه دیـده خـریدیم، بـاغها گـم شـد — شکست تـوبه، شـراب از ایـاغها گـم شـد
بـرای گـمشدگان صـد سـراغ حـاضر بـود — مـرا چـو نـام بـرآمـد، سـراغـها گـم شـد
بـراه بـاد[۶] نشـاندیم صـد هـزار دمـاغ — چو بوی دوست بـرآمـد، دمـاغها گـم شـد
سـتیزه‌ای کـه کـند بـا عـنایت آمیزش — که در حـلاوت الـماس داغـها گـم شـد[۷]
بشـاخ سـنبل زلفـی دلم نشـیمن کـرد — کـه زیـر سـایهٔ بـرگیش[۸] بـاغها گـم شـد
بـروزگار مـن ای شـمع آفـتاب مـخند — کـه در سیاهی روزم چـراغـها[۹] گـم شـد
رسـید مـحمل عـرفی بـه آسـتان بـهشت — زعـیش خـانهٔ جـنّت فـراغـها گـم شـد

(۳۲۲)

سرم[۱۰] ز وصل نهالی[۱۱] بلند خواهد شد — زمانه از گـل و خس نـخلبند خـواهـد شـد

۱- ن ۱، ۸ = زحمتش ؛ ن ۲، ۳، ۵، ۹، ۱۱، ۴، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = رحمتش
۲- ن ۹ = گر فضل ؛ ن ۱۱ = ور فعل ؛ ن ۲۹ = گر فعل ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = گر قفل
۳- ن ۲۹ = جامه را چندان کناد ؛ ن ۴، ۹، ۵، ۳۵، ۳۶، ۱۷ = خانه را خندان کند؛ ن ۱۱ = خانه را خندان کنند.
۴- ن ۳ = خون جگر ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۹، ۱۱، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = لخت جگر
۵- ن ۱، ۳ = طلب ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۱، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = طرب
۶- ن ۲، ۳ = باغ ؛ ن ۱، ۵، ۱۰، ۱۷، ۲۹ = باد
۷- این بیت فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافت شد
۸- ن ۱، ۵ = برگش ایاغها ؛ ن ۲، ۳، ۶، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = برگیش باغها
۹- ن ۴ = چراغها ؛ ن ۱، ۴، ۲۸، ۲۹، ۹، ۳۵، ۳۶ = فراغها
۱۰- ن ۱، ۵ = صدم ؛ ن ۲، ۳، ۶، ۹، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = سرم
۱۱- ن ۱۰، ۱۱، ۱۷ = نهانی ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶، = نهالی ؛ ن ۴، ۶، ۸ = نهال

کسی که نوحه نکردی به ماتم دل تنگ — حریص زمزمهٔ زهرخند[۱] خواهد شد
مراد بر اثر غیر گومران بشتاب — که باز طالع ما ارجمند خواهد شد
بحیرتم ز غزال رمیدهٔ مقصود — که صید این دل کوته کمند خواهد شد
گلوی غیر نماید وداع شربت کام — که ناگوارتر از زهر پند خواهد شد
لبم دهد مگسان امید را مژده[۲] — ز زهر خندهٔ ما نوشخند خواهد شد
ز عود قافیه غم[۳] نیست در میان غزل — که یار چون بپسندد[۴]، پسند خواهد شد
بیا کلیم که آن آتشی که می‌طلبی — ز طور سینهٔ[۵] عرفی بلند خواهد شد

(۳۲۳)

مجنون تو هر دم روش تازه نسازد
بد نامیت آرایش[۶] آوازه نسازد
اجزای مرادم[۷] همه جمع آمد[۸] و امّید
کش ناز[۹] تو بی‌بهره ز شیرازه نسازد
ما مست[۱۰] و تنک حوصله و همّت ساقی
در باده زند جام و به اندازه نسازد
چاکم به دل افکن که نه نیکوست که شاهی
معمور کند شهری و دروازه نسازد

۱- ن ۱، ۲، ۵، ۶، ۹ = زهر خند ؛ ن ۴، ۸، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = هرزه خند
۲- ن ۶ = وعده ؛ ن ۱، ۳، ۲، ۴، ۵، ۸، ۹، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = مژده
۳- ن ۹ = ردیف و قافیه ؛ ن ۳۶ = ز غور قافیه ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۱۰، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، = زعود قافیه
۴- ن ۷، ۹، ۲۹ = نه پسندد ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = به پسندد
۵- ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = ز شیشهٔ دل عرفی ؛ ن ۴، ۶، ۹، ۱۰، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۶ = ز طور سینهٔ عرفی
۶- ن ۳۶ = آرایش و آوازه ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۹، ۱۱، ۲۹، ۳۵ = آرایش آوازه
۷- ن ۱۱ = مروت ؛ ن ۱، ۵، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = مرادم
۸- ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ = آمد و امّید ؛ ن ۴، ۸، ۹، ۱۱، ۲۹، ۳۶ = آمده امّید
۹- ن ۱۱ = تاز ؛ دیگر همه نسخ = ناز
۱۰- ن ۹، ۱۰، ۱۷، = ما مست تنک حوصله و همّت ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = ما مست و تنک حوصله و همّت ؛ ن ۱۱ = دریاست بیک حوصله رحمت

در بزم دی ای دل مکن افغان که کس آنجا
با نغمهٔ بی شعبه[1] و آوازه نسازد
نازم به صفای مه کنعان که زلیخا
گر غیرت حورست که بی‌غازه نسازد
جمّازه بنازد[2] که فلک جلوهٔ لیلی
آرایش پرمحمل و جمّازه نسازد[3]
مرهم به ازان داغ که در حالت بهبود
همسایگی داغ نواش[4] تازه نسازد
عرفی بکش این جام و بیاسا[5] که نه عیب است
گر تشنه لبی چون تو به خمیازه نسازد

(۳۲۴)

حدیث عشق جان‌فرسا[6] مگویید — بدانید[7] این سخن[8]، امّا مگویید
متاع من[9] نمی‌ارزد بتاراج — حکایت با من از یغما مگویید
به طور ما نگنجد منع دیدار — ولی این راز با موسی مگویید
چو ناحق کشتگان او شمارند[10] — بحق زخم او کز ما مگویید
قیامت را ز پی هشتیم و رفتیم — دگر افسانهٔ فردا مگویید
چه باشد جان فشانی این حکایت — بدست و آستین ما مگویید

۱- ن ۱۰ = با نغمه و با شعبه و اندازه ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۶، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = با نغمهٔ بی‌شعبه و آوازه ؛ ن ۴ = با نغمه پی شعبه و آوازه
۲- ن ۱۷ = بنازد ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = بتازد
۳- این شعر فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافت شد
۴- ن ۶ = تواش ؛ دیگر نسخ = نواش
۵- ن ۳۵ = بیارا ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۱۱، ۱۷، ۲۹، ۳۶ = بیاسا
۶- ن ۳۵ = غم‌فرسا ؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۲۹، ۳۶ = جان فرسا
۷- ن ۱۷ = پورزید ؛ ن ۱۰، ۱۲، ۱۳ = بدانید ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = بدزدید ؛ ن ۱۱ = بدزدان
۸- ن ۲۹ = حدیث ؛ دیگر همه نسخ = سخن
۹- ن ۹ = متاع جان و دل ؛ ن ۱۷ = متاع من همی ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۰، ۹، ۱۱، ۱۰، ۳۵، ۲۹ = متاع من نمی
۱۰- ن ۹، ۳۶ = شمارید ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵ = شمارند

نشـــــــانی از دل عـــــرفی نـــیاورد[۱]   دگـــــر غـــم را جـــهان پـــیما مگـــویید[۲]

(۳۲۵)

خوش آن محفل که از گـرمی شـرابـم رو بسـوزانـد
بهر جـانب کـه غـلطم، داغ مـن[۳] پـهلو بسـوزانـد
میا در باغ مـا رضـوان، کـه نـخل آرای ایـن گـلشن
بـه هـر جـانب کـه رو آرد نسیمش رو بسـوزانـد
لبـم گـر بـا تـرّنم آشـنا گـردد دریـن مسـتی
صـد آتش خـانه از یک نـعرهٔ یـاهو بسـوزانـد
ز مهر[۴] ای عـافیت زانـو نـرنجانی[۵] کـه ازگـرمی
سـر شـوریدهٔ مـن عشـق را زانـو بسـوزانـد
اگـر یک دم نـفس در دل نگـهدارم، ز هـر مـویم
جهد برقی که چـندین خـانه از هـر سـو بسـوزانـد
چنان[۶] با نیک و بد عرفی بسر کن کز پس مـردن
مسـلمانت بـه زمـزم شـوید و هـندو بسوزانـد

(۳۲۶)

دلبران[۷] نـی دل بـناز[۸] و عشـوه غـافل مـی‌برند
می کشند از عـاقلان[۹] صـد رنـج تـا دل مـی‌برند
کشـــتگان غـــمزهٔ مـــعشوق در روز جـــزا
جـمله غـیرت بـر قـبول کـار قـاتل مـی‌برند

۱- ن ۳۶ = نیارد ؛ ن ۱، ۵، ۲۸، ۳۵، و غیره = نیاورد
۲- در نسخهٔ یازدهم ردیف "بگویید" هست
۳- ن ۳۵ ، ۳۶، ۲۹، ۵ = می ؛ ن ۱، ۱۷، ۹ = من ؛ ن ۱۱ = در
۴- ن ۲۹، ۹، ۳۶ = ز مهر ای عافیت ؛ ن ۵، ۳۵ = ز مهر این عافیت ؛ ن ۱۱ = ز بهر عافیت
۵- ن ۳۶ = برنجانی ؛ ن ۱، ۵، ۲۹، ۱۱، ۳۵ = نرنجانی ؛ ن ۹ = مرنجانی
۶- ن ۹ پاورق = چنان با نیک و بد سر کن که بعد از مردنت عرفی؛ ن ۴، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶، عرفات، ریاض = چنان با نیک و بد عرفی بسرکن کز پس مردن ؛ ن ۱ = چنان با نیک و بد عرفی تو سر کن ؛ ن ۹، ۱۱ = چنان با نیک و بد عرفی بسر بر
۷- ن ۶، ۹ = دلبران نه دل ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۴، ۳۵، ۲، ۳۶، ۱۱ = دلبران نی دل ؛ ن ۲۹ = دلبرانی دل
۸- ن ۳۶ = نیاز و عشوه ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۲۹، ۳۵ = بناز و عشوه ؛ ن =۱۱ بناز و عشق
۹- ن ۱۷ = عاشعان ؛ ن ۸، ۱۱، ۳۵ = عاقلان ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۶، ۹، ۱۰، ۳۶، ۲۹ = غافلان

نگسلی از کاروان کعبهٔ دل ، کز شتاب[1]
می‌گذارندت بخاک عجز[2] و محمل می‌برند
هر کجا شمعیست، روشن می‌کنند از بهر بزم
شمع جان هر گاه روشن شد، ز محفل می‌برند
گرچه ارباب تعلّق[3] وقف طوفانند[4] لیک
رخت اگر کمتر بود کشتی به ساحل می‌برند
زحمت[5]اصحاب[6]دیرازکعبه‌جویان[7]برترست
ره‌بسی طی‌می‌شودتاپی[8]به‌باطل[9]می‌برند
با سبک روحان کن آمیزش که چون ماندی[10]براه
بار غم بر دوش دل منزل به منزل می‌برند
فتنه شو بر اهل دل عرفی که از حسن قبول
مرده را جان می‌دهند و زنده را دل می‌برند

(۳۲۷)

نرنجم گر به بالینم مسیحا دیر می‌آید
که می‌داند بر بیمار[11] از جان سیر می‌آید

۱- ن ۱۱ = کعبه‌ای دل گر ؛ ن ۵، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = کعبهٔ دل کز شتاب
۲- ن ۲ = به حال عجز تا دل می‌برند ؛ ن ۲۹ = بخاک عجز تا دل می‌برند ؛ ن ۹، ۳، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = بخاک عجز و محمل می‌برند ؛ ن ۱۱ = بخاک عجز، محمل می‌برند
۳- ن ۱۰ = یقین خود ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۱، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶، و غیره = تعلق
۴- ن ۹ = خود باشند لیک ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۶، ۸، ۱۰، ۱۱، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = طوفانند لیک
۵- ن ۸ = نعمت ؛ آرزو/صائب = رحمت ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۶، ۱۰، ۱۷، ۹، ۱۱، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = زحمت
۶- ن ۱۰ = اصحاب دیر از ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۱۱، ۲۹، ۹، ۳۵، ۳۶ = حجاج دیر از ؛ ن ۴ = ایزد زدیر و
۷- ن ۳۶ = جانان ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۹، ۱۱، ۲۹، ۳۵ و غیره = جویان
۸- ن ۶، خوشگو، آرزو/صائب ، ۹ = تاره ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = تاپی ؛ ن ۱۱ = پیرو
۹- ن ۱، ۵ = به منزل ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۸، ۹، ۱۱، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = به باطل
۱۰- ن ۱، ۵، ۳۶، ۱۱ = که ماندی چون ز راه ؛ ن ۹، ۳۵، ۲۹ = که چون ماندی ز راه
۱۱- رياض = ترا بیمار از جان ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۹، ۱۱، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = بر بیمار از جان

خرد همدوش عشق آید[۱] به[۲] میدان،وه‌چه‌ظلمست‌این
کـــه روبـــاه مـــزوّر هـــمعنان شـــیر مـــی‌آید
شـهنشاهی بـه[۳] مـلک دلبـری در تـرکتاز آمـد
که چتر[۴] نور حسنش مـهر و مـه در زیـر مـی‌آید
نـمکسائی کـن ای عشـق از بـرای زخـم بـیدردان
که زخم[۵] مـا نـمک سـود از دم شـمشیر مـی‌آید
مـنم آن مست عـرفی کـز لب شیون طـراز[۶] مـن
تـــرنّم[۷] زود مـــی‌رنجد تـبسّم[۸] دیـر مـی‌آید

(۳۲۸)

بـــندهٔ دل شـــوم کـــه او خـــون فـــراغ مـــی‌خورد
خـــدمت درد مـــی‌کند، نـــعمت داغ مـــی‌خورد
طـوبی خـلد عـافیت مـی نـخرم بـه مشت خس
زانکـــه تـــذرو ایـــن چـــمن طـــعمهٔ زاغ مـی‌خورد
از چـــمنی نـــمی‌برد مـــیوهٔ بـــرگزیده‌ای[۹]
آنکـــه وظـــیفهٔ ثـمر از هـــمه بـاغ مـــی‌خورد
ایـــن چـــمن مـحبّت است الحـــذر ای بـــهشتیان
بـــوی گـــل بـــهشت مـــا مـــغز دمـــاغ مـــی‌خورد

۱- ن ۳۶، ۲۹، ۱۱، ۹، ۵، ۳۵ = آمد ؛ ن ۱۷ = آید
۲- ن ۱۷ = ز ؛ ن ۵، ۹، ۱۱، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = به
۳- ن ۱۷ = ز ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶، ۱۱ = به
۴- ن ۹ = که نور طلعتش را ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۱، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = که چتر نور حسنش
۵- ن ۳، ۱۰ = که ریش ما ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = که زخم ما ؛ که زخم با
۶- خلاصة = شیون‌گزار ؛ دیگر همه نسخ مثل ۱، ۴، ۵، ۹، ۱۱، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = شیون طراز
۷- ن خلاصة = تبسّم ؛ ن ۱، ۴، ۹، ۲۹، ۱۱، ۳۵، ۳۶ = ترنم ؛ ن ۵ = نرنجم؟
۸- خلاصة = ترنم ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۹، ۱۱، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = تبسّم
۹- ن ۱۱، ۲۹ = برگزیده را ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۹، ۳۵، ۳۶ = برگزیده‌یی

بی‌ادب است موسیم ره[۱] مدهش به طور عشق[۲]
کولب[۳] شعله می‌گزد خون[۴] چراغ می‌خورد
می نخورد کباب هم آنکه بذوق آرزو
کاسهٔ زهر می‌کشد، سینهٔ داغ[۵] می‌خورد[۶]
عرفی تشنه را ز من مژده که گریه ایستد[۷]
آب حیات از کف[۸] خضر سراغ می‌خورد

(۳۲۹)

حرم جویان[۹] دری را می‌پرستند — فقیهان دفتری را می‌پرستند
گروهی زشت خویند اهل دنیا[۱۰] — که زیب و زیوری را می‌پرستند
مبر غیرت که عشّاق مجازی — ز خود ناخوشتری را می‌پرستند
عجب دارم ز دین اهل عصیان — که دامان‌تری را می‌پرستند
از این دعوی به شیخ[۱۱] و برهمن ماند — که هریک داوری را می‌پرستند
برافکن پرده تا معلوم گردد — که یاران دیگری را می‌پرستند
ز اهل درد شو عرفی که این جمع — گرامی گوهری را می‌پرستند

۱- ن ۱۱ = ره بدهی نه بطور ؛ ن ۱، ۹، ۵، ۴، ۳۵، ۲۹، ۳۶ = ره مدهش به طور
۲- ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = عشق ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۱۱، ۱۳، ۲۹، ۳۶ = خود
۳- ن ۱۱ = کوکب ؛ دیگر همه نسخ = کولب
۴- ن ۱۰ = خون چراغ ؛ ۱، ۵، ۲، ۳، ۸، ۹، ۱۱، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = شمع و چراغ
۵- ن ۱۳ = سینه زاغ ؛ ن ۱۷، ۳۵، ۹، = سینهٔ داغ ؛ ن ۲۹ = شیشهٔ داغ
۶- این بیت در نسخ ۲، ۸، ۹، ۱۳، ۲۹، ۳۵، بر دیگر اشعار غزل اضافه نیست
۷- ن ۵، ۲۹، ۱۷ = گریه ایستد؛ ن ۸، ۳۵ = گربه‌ایستد ؛ ن ۲، ۹، ۳۶، ۱۱ = نه ایستد
۸- ن ۹ = لب ؛ ن ۱۱، ۳۵، ۳۶، ۲۹، ۵ = کف
۹- ن ۱۱ = پویان ؛ ن ۱، ۵، ۴، ۶، ۸، ۱۷، ۳۶، ۳۵، ۲۹ = جویان
۱۰- ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵، = اهل دنیا ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۹، ۱۱، ۲۹، ۳۶ = اهل دانش
۱۱- ن ۴، ۳۶ = دعوی شیخ و برهمن ؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵، ۱۱، ۹ = دعوی به شیخ و برهمن ؛ ن ۲۹ = دعوی شیخ و برهمن ؛ ن ۲۹ = دعوی شیخ و برهمن

(۳۳۰)

دل ما را بفسون جادوی بابل نبرد
هر که از بهر[۱] وفا جان ندهد، دل نبرد

گر کشی[۲] رنگ وفا می‌شکند[۳] ورنه بحشر
دست ما آب رخ دامن قاتل نبرد

بیخودی راه نماید به تو مجنون ترا
هرگز از بانگ جرس راه به محمل نبرد

بحر غم جمله کنارست گر از خود گذری
کشتی اهل فنا منّت ساحل نبرد

هر که اندیشهٔ او چشمهٔ کوثر نشود[۴]
پی به شیرینی آن شکل و شمایل نبرد

دم شمشیر بود رهگذر عشق، ولی
هر که این ره نرود، پی بدر دل نبرد

سینه خالی مکن از درد که مرد ره عشق
گر سبکبار[۵] شود راه[۶] به منزل نبرد

همه عدلست و جزا بر من و فاعل[۷] دگری
عقل کل راه باین نکتهٔ مشکل نبرد

عازم هیچ غم‌آباد نگردد غم دوست[۸]
که مرادست در آغوش حمایل نبرد[۹]

۱- ن ۲۹ = از راه وفا ؛ ن ۱۰ = او بهر وفا ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۹، ۱۱، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = از بهر وفا
۲- ن ۱، ۱۰، ۲۹ = گر کسی ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = گر کشی ؛ ن ۱۱ = کی کسی (مفهوم مصرع اولی روشن نیست)
۳- ن ۱۱ = می‌طلبد ؛ ن ۱، ۵، ۹، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = می‌شکند
۴- ن ۸، ۱۷، ۳۵ = نکند ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۹، ۱۱، ۲۹، ۳۶ = نه شود
۵- ن ۱۷، ۱۱ = سبکسار ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۶، ۹، ۳۵، ۳۶ = سبک بار
۶- ن ۶، ۱۰ = راه ؛ ن ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۱، ۱۷، ۳۶ = بار
۷- ن ۹، عرفات = غافل ؛ ن ۱۱ = عاقل ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = فاعل
۸- ن ۱۰ = غم عشق ؛ ن ۲، ۴، ۶، ۱۷، ۲۹، ۳۶ = غم دوست
۹- این شعر در چند نسخ مهم مثل ۱، ۵، ۸، ۳۵ یافت نشد

عــــرفی آن شـــمع در آورد[۱] بـــه مـــحفل کـــورا
خـــجلت جـــلوهٔ خـــورشید ز مـــحفل[۲] نـــبرد

(۳۳۱)

چـــون عشـــق بت ز کـــعبه بـــه دیـرم حـــواله کرد
تســــبیح شکـــــرگو شـــد و نـــاقوس نـــاله کـــرد
بــــــــر آســـــتان دیـــــر نـــــهادیم روی گـــــرم
هـــــر ذرّه صـــــد مـــــعامله بـــــا رنگ لاله کـــرد
آب حـــــیات چـــون طـــلبد کس کـــه بـــخت مـــا
ایـــن زهـــر هـــم ز خـــون جگـــر در پـــیاله کـــرد
آن نـــــــعمتی کـــــه دوزخ ازان کـــــامران بـــــود
در خـــوان عشـــق دست مـــنش یک نـــواله کـــرد[۳]
مـــــجموعه ســــاز عشـــــق[۴] الم نـــامهٔ مـــرا
نـــــاخوانـــده بـــرد و خـــاتمهٔ صـــد رســـاله کـــرد
تـــــیغی کـــــه تـــافت روز جگـــر گـــوشهٔ خـــلیل
امـــــروز عشـــــق بـــر ســـر عـــرفی حـــواله کـــرد

(۳۳۲)

مـــرا دردیست کـز داروی راحت بـیش[۵] مـی‌گردد
فـــلک بـــیهوده بـــر گـــرد دکـــان خـــویش مـــی‌گردد

۱- ن ۱۰ = بر افروز ؛ ن ۵، ۱، ۱۷، ۳۵، ۳۶، = در آورد
۲- ن ۱، ۵، ۳۵ = به محفل ؛ ن ۴، ۱۷، ۳۶ = ز محفل
۳- این شعر در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ بر دیگر اشعار غزل اضافه هست
۴- ن ۶ = عشق و الم نامهٔ مرا ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۲، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = عشق الم نامهٔ مرا
۵- ن ۱، ۴، ۵، ۹، ۱۰، ۱۷ = پیش ؛ ن ۲، ۸، ۲۹، ۳۵ = ریش

ببین کز نشتر مژگان او بختم چه پیش آورد[۱]
که موی بستر سنجاب برمن نیش می‌گردد
بنوعی دیده‌ام از گریهٔ بسیار نازک شد
که گر بر لاله[۲] و ریحان گشایم، ریش می‌گردد
دل گم گشته‌ام گویا دگر در سینه باز آمد[۳]
که چون صفهای مورم درد و غم در پیش‌می‌گردد
فلک چندان تنک مایه است با این گرم بازاری
که یک جو عافیت گر بخشدم، درویش می‌گردد
ندانم عرفی این غم دوستی را از کجا آورد[۴]
که در[۵] دنبالهٔ غمهای بیش از پیش می‌گردد

(۳۳۳)

نخورم زخم دران کوچه که مرهم باشد
نشوم کشته در آن شهر که ماتم باشد
خجل آن کشته که چون تیغ کشد غمزهٔ دوست
احتیاجش به دم عیسی مریم باشد
گفتگوهای حکیمانه نیالاید[۶] عشق
واگذارید[۷] که این نکته مسلّم باشد
عقل را کرده‌ام از مغلطه خاموش، بلی
صرفهٔ بی‌ادب آنست که ملزم باشد

۱- ن ۹، ۳۶ = آرد ؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۱۱، ۲۹، ۳۵ = آورد
۲- ن ۶ = سوسن و نسرین ؛ ن ۱۷ = لاله وگل می ؛ عرفات لاله نسرین ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۴، ۸، ۹، ۱۰، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = لاله و ریحان ؛ ن ۱۱ = لالهٔ ریحان؟
۳- ن ۹ = آید ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۱۱، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = آمد
۴- ن ۹ = آموخت ؛ ن ۴، ۸، ۲۹، ۳۶، ۱۱ = دارد ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۶، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = آورد
۵- ن ۹ = در ؛ ن ۱، ۵، ۱۱، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = از
۶- ن ۱۱، ۴، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۶ = نیالاید؛ ن ۱، ۵ = بیالاید ؛ ن ۳۵ = نپالاید
۷- ن ۱۷ = بگذارید ؛ ن ۴، ۵، ۲۹، ۳۵، ۳۶، ۱۱، ۹ = واگذارید

نیم جو درد[۱] به کس ندهم و این هم[۲] هنرست
ای خوش آن بخل که آرایش حاتم باشد
عرفی از گریه نیاساید و طوفان برخاست
جم و کی نیست که او را غم عالم باشد

(۳۳۴)

خم بجوش آمد[۳] بگو چون توبه اکنون نشکند
توبه‌ای کز بی‌شرابی کرده‌ام چون نشکند[۴]
در چمن هرگز نکرد[۵] آن سروقامت جلوه‌ای[۶]
کز خجالت باغبان صد نخل موزون نشکند
بر دهانش زن گر[۷] آرد نام همّت بر زبان
تشنه‌ای کو جام جم بر فرق جیحون نشکند
گرد هم جامی بعشّاق از شراب شوق[۸] دوست
بوی لیلی گر برآید رنگ مجنون نشکند
در بیان شعر عرفی وقت آن خوش کز حسد
لفظ را بر لب نپیچد شأن مضمون نشکند

(۳۳۵)

بیا که در چمن انتظار آب نماند   جمال شاهد امیّد در نقاب نماند

۱- ن ۴، ۱۷، ۳۶ = نیم جو درد ؛ ن ۶ = نیم جو زر ؛ ن ۹ = نیم خورد تو بکس؟(در نسخ ۱، ۵، ۳۵، ۱۱ این شعرنیست)
۲- ن ۱۷ = آن هم ؛ ن ۹، ۱۰، ۳۶ = این هم
۳- ن ۱۲ = آید ؛ ن ۲، ۴، ۵، ۶، ۸، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶، ۱۱ = آمد
۴- ن ۲، ۵، ۱۱، خلاصه = بشکند ؛ ن ۳، ۴، ۶، ۸، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = ریاض = نشکند
۵- ن ۱۰ = نگشت ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۹، ۳۵، ۳۶ = کرد
۶- ن ۱۰ = جلوه‌گر ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۹، ۳۵، ۳۶ = جلوه‌یی
۷- ن ۹، ۲۹، عرفات = که ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۶، ۸، ۳، ۷، ۳۵ = گر ؛ ن ۳۶ = دگر از نام همّت؟
۸- ن ۶ = ذوق دوست ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵، ۹ = درد خویش ؛ ن ۲، ۳، ۱۰، ۲۹، ۳۶ = شوق دوست

ز بسکــه چشـمهٔ امیّدنم بـداد بـرون فـریب تشـنه لبان نیز در سراب نـماند
کـدام مسأله عشـق[۱] تـو در میان افکـند که عقل معرفت افروز[۲] در جواب نـماند
عـنایت تـو چـنان زد صلای معموری کـه در دیـار مـحبّت دل خـراب نـماند
تـه پـیالهٔ حسـن تـرا مـه کـنعان چنان کشید که رشحی به آفتاب نـماند
هـدایـتی، کـه ز تـزویر امّـتان عـناد امـید معرفت آموزی[۳] از کـتاب نـماند
ز بس مـلال طـراوت گـداز مـحرومی عـروس صبر[۴] مـراحالت شـباب نـماند
بـده بـدست عـنایت عـنان عـرفی را مبین[۵] که نـیم قـدم در ره صـواب نـماند

(۳۳۶)

هـجران شب تـار مـا نـدارد غـم عـقدهٔ کـار مـا نـدارد[۶]
مـا جـان بـه هـوای گـل فشـانیم گـل مـیل کـنار مـا نـدارد
گـر عـزم سـفر کـند خـوشش بـاد جـان طـاقت بـار مـا نـدارد
فـردوس شـراب دارد امّـا پـیمانه‌گسـار مـا نـدارد
هـر کس کـه رهـین حـرف وصـوتست پـیغام نگـار مـا نـدارد
سـاقی مـی نـاب دارد امّـا در خـورد خـمار مـا نـدارد
از بسکـه رمـیده‌ایـم و تـرسان غـم مـیل[۷] شکـار مـا نـدارد
عـرفی نـه ز دوست، دشـمنانست امّـا غـم کـار مـا نـدارد

(۳۳۷)

مـا کسـی را نشـناسیم کـه غـم نشـناسد هست بـیگانهٔ مـا هـر کـه الم نشـناسد

۱- ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = عشق تو ؛ ن ۹، عرفات = شرح تو
۲- ن ۵، ۹، ۱۷، ۳۵، خلاصه = افروز ؛ ن ۱، ۸ و غیره = آموز
۳- خلاصة = افروزی ؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ = آموزی
۴- ن ۱ = طبع ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = صبر
۵- ن ۱، ۲۸ = ببین ؛ ن ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۳۵ = مبین
۶- این غزل در زمین امیر خسرو گفته شد . مطلع امیر خسرو درج ذیل هست
گـل رنگ نگـار مـا نـدارد بـوی خـوش یـار مـا نـدارد
۷- ن ۶ = میل ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۹، ۱۰، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = ذوق

من و آن غمزه که چون تیغ برآرد ز نیام[۱] طـایر بـتکده و مـرغ[۲] حـرم نشـناسد
دردم اینست که با اینهمه حسن آن دلخواه[۳] شیوه‌ها را همه یارست و ستم نشناسد[۴]
یارب آن کس که نهد تهمت شادی بـر مـن تـا ابـد کـام دلش لذّت غـم نشـناسد
مـا شـهیدان شـهادتگه عشـق ازلیـم زخـم مـا مرهم و الماس ز هـم نشناسد
شـرم بـاد از صـنم آن بـرهمنی را کـه اگـر در حـرم دیـده گشـاید بـصنم نشـناسد
دل عـرفی بـود آسـوده ز هـر بـود و نـبود در جهانی که وجود[۵] است عدم نشناسد

(۳۳۸)

در چـمن حـوروشان انـجمنی سـاخته‌انـد
چشـم بـد دور بـهشتی چـمنی سـاخته‌انـد
نـنشیند دل ایـن طـایفه در قـصر بـهشت
کـه بـه مـعمورهٔ دلهـا وطـنی سـاخته‌انـد
چـون بسـنجند بـه فـرهاد مـرا یـا مـجنون
کـه بـبازیچهٔ هـر یک سـخنی سـاخته‌انـد
ای بـرهمن بـنگر مـعبد صـوفی، دریـاب[۶]
کـاین طـرف‌نیز بت و بـرهمنی سـاخته‌انـد
حـلّه هـا سـوخته‌انـد اهـل بـهشت از غـیرت
تـا شـهیدان تـو گـلگون[۷] کـفنی سـاخته‌انـد
تـیر آن غـمزه حـلالست، ولی[۸] جـمعی را
کـه ز دل جـامه و از جـان بـدنی سـاخته‌انـد

۱- ن ۱۰، ۱۷ = نیام ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = میان
۲- ن ۹ = صید ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۱۰، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = مرغ
۳- ن ۱۷، ۳۵ = دلجو ؛ ن ۱، ۵، ۸ = دلخواه
۴- این بیت و بیت ششم فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافت شد
۵- ن ۳، ۹ = وجود است و عدم ؛ ن ۵، ۲۹، ۳۵ = وجود است عدم
۶- ن ۴، ۵، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = و ریا ؛ ن ۹ = ریا ؛ ن ۱۷ = دریاب ؛ گنج سخن = ز ریا ؛
۷- ن ۱، ۵ = خونین کفنی ؛ ن ۹، ۲۹، ۳۶ = گلگون کفنی
۸- گنج سخن = بلی ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = ولی

حـــذر از انـــجمن عشـــوه نـــمایان کـایشان
عـــالمی ســـوخته و انـــجمنی ســاخته‌انـد
دل خــراب[۱] غــم او بـود کـه از[۲] شـهر وجـود
آمـــد[۳] آوازه کــه جــانی و تــنی ســاخته‌انـد
لذّت شــعر تــو عــرفی بــهمه[۴] عــالم گـفت
کــه تــرا مــایل شـیرین[۵] دهــنی ســاخته‌انـد

(۳۳۹)

ز فـــتنه‌ای دل و جـــانم پـــیاله[۶] بـــردستند
کـــه نـاز و عشـوه ز تأثـیر صـحبتش مســتند
چگـــونه مـــی بـــمیان آورم دریـــن مـجلس
که بـاده حـوصله سـوز است و جـمله بـد مستند
کـــدام بـــزم نـــچیدم کـه تـنگ حـوصلگان
بـبوی مـی کـه شـنیدند[۷] شـیشه نشکسـتند
مگـو[۸] بـه تـجربه[۹] جـامی بـده که نشنیدم
کـه شـیشه‌ای کـه شکسـتند[۱۰] بـاز پـیوستند

۱- ن ۲، ۹، ۱۰، ۲۹ = خراب ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۱۱، ۳۵، ۳۶، گنج سخن = شهید
۲- ن ۱۰، ۹ = در ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۱۷، ۳۵ = از
۳- ن ۲، ۹ = آمد آواز ؛ ن ۱، ۵، ۸، = آه آوازه ؛ ن ۴، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶، گنج سخن = آمد آوازه
۴- تسلّی = همه عالم بگرفت ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = بهمه عالم گفت
۵- ن ۱، ۲ = سخنی ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = دهنی
۶- ن ۱، ۳، ۵، ۸، ۳۵، ۳۶ = بر ؛ ن ۲، ۹، ۱۷، ۲۹ = د
۷- ن ۳، ۵، ۸، ۱۶، ۱۷، ۳۶، ۳۵ = شنیدند ؛ ن ۲۹ = بشنیدند ؛ ن ۲ = نشمیدند
۸- ن ۸، ۳۵ = بگو ؛ ن ۱، ۵، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۶ = مگو
۹- ن ۲۹ = مگو به تجربه جامی ؛ ن ۲، ۳، ۵، ۹، ۳۶ = مگو به تجربه جامی ؛ ن ۱، ۸، ۱۷، ۳۵ = بگو به تجربه جامی
۱۰- ن ۹ = بشکستند ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۸، ۱۶، ۱۷، ۲۹، ۳۶ = که شکستند

هـــلاک صـــحبت رنـــدان[۱] بـــی‌شر و شـــورم
کـــه بـــوی مـــی نشـــنیدند[۲] و تـــا ابـــد مستند
زنـــند[۳] طـــعنه بـــه مـــحشر بـــهشت جـــویان را
کـــه ایـــن گـــروه رعـــایای هـــمّت پســـتند
بـــیا بـــه دیـــر مـــغان، آبـــرو مـــبر عـــرفی
کـــه از بـــرون[۴] و درون در بـــروی مـــا بســـتند

(۳۴۰)

عـــصمت از لعـــل لبت گـــرد هـــوس مـــی‌گردد
قـــند[۵] مـــفروش کـــه سیمرغ مگس مـــی‌گردد
نـــاله‌ای مـــی‌کشم[۶] از درد تـــو گـــاهی، لیکـــن
تـــا بـــه لب مـــی‌رسد از ضـــعف نـــفس مـــی‌گردد
در بـــهاران هـــمه کس هـــمدم مـــرغ چـــمن است[۷]
دل مـــن هـــمنفس مـــرغ قـــفس مـــی‌گردد
بـــندهٔ عشـــقم و آئـــین دیـــارش، کـــانجا
در بـــدر شـــعله بـــدنبالهٔ[۸] خس مـــی‌گردد
از قـــبولست نـــه از حـــیله کـــه عـــرفی هـــمه شب
مـــی‌کشد بـــاده و هـــمراه عسس مـــی‌گردد

۱- ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = یاران ؛ ن ۲، ۳، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۶، ۱۶ = رندان
۲- ن ۳، ۸، ۱۶ = شنیدند ؛ ن ۲۹ = بشنیدند ؛ ن ۲ = بشمیدند ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۹، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = نه شنیدند
۳- ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶، ریاض = زنند روز جزا طعنه ناامیدان را ؛ ن ۳، ۱۰، ۳۶ = زنند طعنه به محشر بهشت جویان را
۴- ن ۱، ۵، ۳۶ = که از درون و برون ؛ ن ۳، ۸، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۵ = که از برون و درون
۵- ن ۲۹ = فتنه ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = قند
۶- آرزو = می‌کنم ؛ ن ۴، ۵، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = می‌کشم
۷- ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = اند ؛ ن ۴، ۱۷، ۳۶ = اند
۸- ن ۹، ۱۰، ۱۱، ۴، ۱۷، ۳۶ = به دنباله ؛ ن ۱، ۵، ۶، ۸، ۲۹، ۳۵ و غیره = ز دنباله

(۳۴۱)

از ازل[۱] حســـن و مــحبّت بــهم انــدوختهانــد
ایــن دو شــمعست کــه از یکــدگر افــروختهانـد
عشــوه و نــاز و تــغافل کــه بـریزد[۲] ز بتان[۳]
شــیوههایی[۴] است کــه از هــمدگر آمــوختهانـد
مــا[۵] فـرو رفـته بـه بـحر[۶] غـم بیپایانیم[۷]
جـــامهٔ مـــا نـــه[۸] بـاندازهٔ مـا دوخـتهانـد
رفـــع لب تشــنگی از شــعله نکــردست کســی
مگـــر آن جــمع کــه در آتش دل ســوختهانــد
بـــندگان تــو کــه در عشــق خـداونـدانـند[۹]
دو جـــهان را بـــه تــمنای تــو بـفروختهانــد
عـــرفی آنـــانکه بــه تـحقیق مســایل مســتند
خون خود[۱۰] خورده و زان چـهره بـرافـروختهانـد

(۳۴۲)

فــتادگان ســر[۱۱] خــود را بــخاک پــا بـخشند
بــجان خـرند شـهادت کـه[۱۲] خـون بـها بـخشند

۱- ن ۹ = از ازل حسن و محبت بهم اندوختهاند   دو چراغاند که از یک دگر افروختهاند
دیگر همه نسخ مثل ۲، ۴، ۵، ۳، ۶، ۸، ۱، ۲۹، ۳۵، خلاصه ، آزاد = این صفا حسن و محبت زهم اندوختهاند این دو شمعست که از یکدگر افروختهاند
۲- ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = ندارد ز ؛ ن ۹ = بریزد ز ؛ ن ۱۰ = بریزند
۳- ن ۲، ۲۹ = ز ایشان ؛ ن ۶ = پایان ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۰، ۳۵، ۳۶ = ز بتان
۴- ن ۹ = شیوههائی است که از هم دگر ؛ دیگر همه نسخ مثل ۱، ۵، ۲۹، ۳۶ و غیره = شیوهها را همه گوئی زهم
۵- ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۳۵، ۳۶ و غیره = ما ؛ آرزو/صائب سدهٔ ۹، ۱۱ = نا ؛ آرزو/ صائب سنهٔ ۱۱۹۶ = تا
۶- ن ۲۹ = رفتهٔ بحر ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۴، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷، ۳۶ و غیره = رفته به بحر
۷- ن ۹ = بیسامانیم ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۳۵، ۳۶ و غیره = بیپایانیم
۸- ن ۳۶ = ز ؛ دیگر همه نسخ = نه
۹- ن ۳۶ = خدارا دانند ؛ ن ۵ = خداوندانند
۱۰- ن ۱۰ = دل ؛ ن ۲، ۲۹ = خود ؛ ن ۱، ۵، ۶، ۸، ۳۵، ۳۶ = هم
۱۱- ن ۴ = چو سر خود به ؛ ن ۵ و دیگر نسخ = سر خود را به
۱۲- ن ۱۰ = چو ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۶، ۸، ۹، ۲۹، ۳۵ و غیره = که

خدا گواست که گر جرم ما همین عشقست
گناه گبر و مسلمان بجرم ما بخشند
مریض عشق به زنجیر بند نتوان کرد
درآن دیار که بیمار را شفا بخشند
بگاه عفو گناه از پی رعایت عدل[۱]
جزای خویش دهندت ز شرم ما بخشند
نظر ز ننگ بدوزد[۲] گدای کوچهٔ عشق
از آن متاع که در سایهٔ هما بخشند
چه مایه شکر مروّت کنیم اگر زهّاد[۳]
خطای ما به زبردستی قضا بخشند
ز ردّ عذر[۴] چه غم گر[۵] جزا بود، ترسم
که عذرها نپذیرند[۶] و جرم ما بخشند
به اهل فیض[۷] نشین در حریم گلشن عشق
که گر نسیم صبا خوش کنی، صبا[۸] بخشند
چه خواهی ای فلک از اهل دل شکنجه بس است
عطیّه ها که پذیرفته‌اند، وابخشند
نخست گوهر خویش[۹] آیدش بچنگ اگر
کلید گنج گدایی به پادشا بخشند

۱- ن ۱، ۵ = بذل ؛ ن ۱۱ = دل ؛ ن ۳، ۴، ۶، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = عدل
۲- ن ۲۹ = نه دوزد ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹ = بدوزد ؛ ن ۳۵ = بدزود
۳- ن ۳۶ = فرهاد ؛ ن ۱، ۵، ۹، ۳۵ و غیره = زهّاد
۴- ن ۲، ۳، ۶، ۲۹ = ز روز عذر ؛ ن ۱ = زرد عمر ؛ ن ۵ = زرد و عذر ؛ ن ۴، ۸، ۹، ۱۰، ۳۵، ۳۶ = زرد عذر
۵- ن ۱۰ = چون ؛ ن ۳، ۴، ۵، ۶، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = گر
۶- ن ۲۹ = عذرها نه‌پذیرند ؛ ن ۵، ۹، ۱، ۳۶، ۸ = عذر ما نه‌پذیرند ؛ ن ۳۵ = عذر ما بپذیرند
۷- ن ۹ = به اهل درد ؛ ن ۱، ۵، ۶، ۸، ۳۵، ۳۶ = به اهل فیض (در نسخه ۴ و ۲۹ این شعر موجود نیست)
۸- ن ۹ = صفا ؛ ن ۱، ۵، ۳۵، ۳۶ = صبا
۹- ن ۹ = خود ؛ ن ۱، ۵، ۳۵، ۳۶، ۲۹ و غیره = خویش

دعـــای بـــی‌اثـــری دارم و هـــزاران جـــرم
مگـــر مـــرا بـــه تـــهی‌دستی دعـــا بـخشند
بـــضاعتی بکـــف آور کـــه تـــرسمت فـردا
بـــخوی فشـــانی[۱] پـــیشانی حـیا بـخشند
امـــــید هست کـــه بـــیگانگی عـــرفی را
بـــــدوستی ســـخن‌های آشـــنا بـــخشند

(۳۴۳)

گـر در عشـق زنـی، تـاب مـلامت بـاید
دلی[۲] آمـــادهٔ آشـــوب قـیامت بـاید
در قـبول نـظر عشق هـزاران شـرط است
اوّل از عـــافیت رفـــته نـــدامت بـــاید
تـا یکـی شـاهد معنی بکشـد بـند نـقاب
عـمر هـا بـر در انـدیشه اقـامت بـاید
حسن سلمی نه تماشاگه هـر بُلهوس است
چشمی از دیدن جزوی بـه سـلامت بـاید
طاقت سایه نـداریـم چـو[۳] انـدیشه کـنیم
پـنجه در پـنجهٔ خـورشید قـیامت بـاید
عرفی از زمزمه[۴] ثابت نشود دعوی عشق
هـمه صـاحب نـظرانیم مـلامت[۵] بـاید

(۳۴۴)

در[۶] محبّت لبِ خشک و دلِ تر مـی‌خندد
مست و مخمور درین بـزم شکـر مـی‌خندد
اهـــلِ دل خـــنده‌زنانند و نـمی‌بیند کس
لبِ ایـن جـمع بـه آیـینِ دگـر مـی‌خندد
ای کلیم آتشِ ایمن گُلِ مقصود تـو نـیست
بـه تـمنّای مـحالِ تـو شـجر مـی‌خندد
هست[۷] با سوزِ تو شوقی که شهیدِ سِتمت
بـدنش مـضطرب افـتاده و سر مـی‌خندد

۱- ن ۱، ۵، ۹ = فشانی ؛ ن ۲، ۴، ۸، ۲۷، ۳۵، ۳۶ = فشاندن
۲- ن ۹، ۲۹، ۳۶ = دلی ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۱۷، ۳۵ = دل
۳- ن ۹، ۳۵ = چو ؛ ن ۳۶ = و چو ؛ ن ۱، ۵، ۲۹ = چه
۴- ن ۹ = مرتبه ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۱۶، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = زمزمه
۵- ن ۱، ۵ = ملامت ؛ ن ۳، ۴، ۶، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = علامت
۶- ن ۱۳ = از محبّت لبِ خشک و لبِ تر ؛ ن ۹، ۲۹، ۳۵ = در محبّت لبِ خشک و دلِ‌تر ؛ ن ۲۲ = محتسب با لبِ خشک و لبِ تر ؛ ن ۱، ۵، ۳۶ و غیره = در محبّت لبِ خشک و لبِ تر
۷- این بیت و دو بیت بعدی فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد

ذوق ناکامیِ ما را ز دعا یاب که هست / گریه آلوده و بر سعیِ(۱) اثر می‌خندد
آب شمشیرِ غمت آن فرح‌انگیز می است / که شهید تو ز لب تا به جگر می‌خندد
دیده از شاهد امیّد فرو بند و ببین / که لبِ شام بصد ذوقِ سحر می‌خندد
کم مباد آب و هوای چمن ما که درو / گلِ پژمرده به از لالهٔ تر می‌خندد
دل عرفی بود آن مرغِ خزان(۲) پرورده / که به حبس قفس و بستنِ پر می‌خندد

(۳۴۵)

که دست در خم می زد که خون ما جوشید؟
که برفروخت، که در(۳) چشم ما حیا جوشید؟
هزار آبله از هر نفس فرو(۴) ریزد
چنین که از ته دل تا لبم دعا جوشید
چنان ملامت واعظ(۵) مرا پریشان کرد
که عذر معصیتم از لب قضا جوشید
براه عشق کسی گرم رو(۶) بود که اگر
قدم نهاد بالماس، جای پا جوشید
ترانه‌ای که چمن را بخون گرم گرفت؟
که ناگذشته(۷) برو، سینهٔ صبا جوشید
کرشمه‌ای که بر اصحاب درد عرفی تاخت(۸)
که خون گرم شهیدان هزار جا جوشید

۱- ن ۱، ۵، ۱۷ = سعیِ اثر ؛ ن ۸، ۳۵ = نازِ اثر
۲- ن ۱، ۵، ۸، ۱۷ = بخون پرورده ؛ ن ۲، ۹، ۱۰، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = خزان پرورده
۳- ن ۱، ۵، ۸، ۲۹ = بر ؛ ن ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = در
۴- ن ۱، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵ = فرو ؛ ن ۵، ۳۶ = برون
۵- ن ۱۰، ۱۱، ۳۶ = عرفی ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵ = واعظ
۶- ن ۹ = بود گرم رو ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = گرم رو بود
۷- ن ۳۵ = ناگذشته ؛ ن ۱، ۸ = ناگذشت ؛ ن ۵، ۱۷، ۲۹، ۳۶ = تاگذشت
۸- ن ۱۰، ۱۱، ۲۹، ۳۶ = درد می‌تازد ؛ ن ۸ = درد عرفی باخت ؛ ن ۱، ۳۵ = درد عرفی تاخت ؛ ن ۵، ۱۷ = درد عرفی ماخت ؟

(۳۴۶)

کرشمه دست در آغوش نوشخند تو باد
غبار فتنه سراسیمهٔ سمند تو باد

دمی که آتش حُسن تو شعله خیز شود[۱]
هزار مردمک دیده‌ام سپند تو باد

سری که حلقهٔ فتراک دوست[۲] می‌افتد
مروتست که گویند در کمند تو باد

بمدعی چه دعاهای بد نه‌کردم لیک
دلم نداد که گویم اسیر بند تو باد

دلی که کام بجوید، دلی که جان بدهد[۳]
ز خوش معاملگان وفا[۴] پسند تو باد[۵]

مباج عید و صالم بهشتیان گویند
که نوش خندهٔ ما مست زهر خند تو باد

خموشی که بود چشمه زای حیرانی
به بخت خویش دلا نوحهٔ بلند تو باد

(۳۴۷)

دوش در دیر مغان بودیم و کس با ما نبود
گفتگوها رفت و تشویش نفس با ما نبود

رو نکردیم از حرم یک بار در آتشکده
کز حریمش دامن خاشاک و خس با ما نبود

صد قدم رفتیم دور از کوی او وز بس حجاب[۶]
اضطراب یک نگاه باز پس با ما نبود

نعمت فردوس بر ما[۷] ریختند امّا نشد
کام لذّت یاب، چون ذوق مگس با ما نبود

طایر قدسیم[۸] و ننشینیم[۹] از شاخی بشاخ
کز هوای دل[۱۰] دو صد دام و فقس با ما نبود

۱- ن ۱ = بود ؛ ن ۲، ۵، ۸، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶ وغیره = شود
۲- ن ۹ = اسب عشق افتد ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = دوست می‌افتد
۳- ن ۱۷ = ندهد ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = بدهد
۴- ن ۱، ۵ = جفا ؛ ن ۸، ۱۷، ۳۵ = وفا
۵- این شعر و دو شعر بعدی فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۳۵ = یافته شد
۶- ن ۳۵ = بس در حجاب ؛ ن ۲۹ = وز بس حجاب ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۳۶ = در بس حجاب
۷- ن ۳۶ = باما ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۲۹، ۳۵ و غیره = برما
۸- ن ۹، ۲۹، ۳۶ = خلدیم ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ و غیره = قدسیم
۹- ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۳۶ = ننشستیم ؛ ن ۸ = بنشستیم ؛ ن ۲۹ = ننشینیم
۱۰- ن ۹ = خود ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = ئل

عادت دل ما نمی‌دانیم کان[۱] ناآشنا[۲]
تا به ما بستند عهدش، یک نفس با ما نبود

(۳۴۸)

روی گرمی کو که داغم باز بوی خون دهد
مرهمی بگذارد وخونابه‌ای بیرون دهد
سودهٔ الماس راغم[۳] داده آمیزش بزهر
مست لذّت بیدلی کورا[۴] ازین معجون دهد
گر زمام از پنجهٔ ناز آورد لیلی برون
ناقه را سر در حریم سینهٔ مجنون دهد
مست نازی[۵] کو که در بزم محبّت از دلم
شربت حیوان ستاند، ساغر پر خون دهد[۶]
چون لب فرهاد بوسه جلوه گاه دوست را
نیم بوسی بسکه در جولانگه گلگون[۷] دهد
من نخواهم مرد، او بیهوده زحمت می‌کشد
لذّتی کین زخم دارد صید او جان چون دهد[۸]
وه چه بزم دلگشایست این که اهل درد را
نالهٔ ماتم نشان از نغمهٔ قانون دهد

۱- ن ۹، ۳۶ = کاین ؛ ن ۵، ۲۹، ۳۵ و غیره = کان
۲- ن ۸، ۳۵ = دیر آشنا ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۹، ۲۹، ۳۶ و غیره = ناآشنا
۳- ن ۹، ۲۹ = داغم ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = راغم
۴- ن ۲، ۹، ۱۷، ۳۶ = بیدلی کورا ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = بیدلی را کو
۵- ن ۱، ۵ = مست ناز او ؛ ن ۸، ۱۷، ۳۵ = مست نازی کو
۶- فقط در نسخ ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ یافته شد
۷- ن ۱۰، ۱۷ = مجنون ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶ وغیره = گلگون
۸- ن اشعار از ششم تا دهم در نسخهٔ هفدهم نیافته شد

چون کنم ترک جگر خوردن که عشق این لقمه[۱] را
چاشنی از زهر[۲] بخشد پرورش در خون دهد
ای طبیب این جا دگرگونست قانون علاج
شربتی فرما که ما را درد روز افزون دهد
این تفاوت هست در مشرب نه در تأثیر عشق
ور نه یک می نشأه نتواند که دیگرگون دهد[۳]
کی شود عرفی دلم از گریه خالی، ور[۴] شود
هر مژه صد چشمه و هر چشمه صد جیحون دهد

(۳۴۹)

عرض کردیم به زاهد که ریا نفروشد
کفر اندوده[۵] به اسلام بما نفروشد
گو بنه بر سر دل منّت و بسیار بنه
آنکه بیماری دل را به شفا نفروشد
عاشق آن است که گر جان دهد از ناکامی
گرمی سینه بتأثیر[۶] دعا نفروشد
حُسن آن جلوه‌فروش است که با این همه ناز[۷]
ذوق یک شیوه بصد شرم و حیا[۸] نفروشد

۱- ن ۲، ۵، ۸، ۲۹، ۳۵ = لقمه ؛ ن ۱، ۹، ۳۶ = نغمه
۲- ن ۱ = زخم ؛ ن ۲، ۵، ۸، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = زهر
۳- در نسخهٔ ۳۶ این بیت بطور زیر هست:
این تفاوتها ز مشرب دان نه از تاثیر عشق — زانکه یک می‌نشأه نتواند که دیگر گون دهد
۴- ن ۹، ۲۹ = ور ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵، ۳۶ وغیره = گر
۵- ن ۳۵ = اندوه ؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۶ و غیره = اندوده
۶- ن ۱۷ = به ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۰، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = و
۷- ن ۱، ۵، ۹، ۱۷، ۳۵ = این مایهٔ ناز ؛ ن ۲، ۲۹ = بااین همه ناز
۸- ن ۲۹ = بصد کرم و حیا ؛ ن ۵، ۳۵ = شرم و حیا

بوی پیراهن یوسف اگر این است، رواست
که بصد جان کرشمه[۱] بصبا نفروشد
گر فروشنده بهای مه کنعان داند
بمتاع دو جهانش بخدا نفروشد
مرد سودای محبت بود آنکس عرفی
که دهد عیش ابد مفت و بلا نفروشد

(۳۵۰)

دارم ز زخم غمزهٔ او لذّتی که بود — امّا نمانده[۲] جان مرا طاقتی که بود
اکنون که میتوان طلب نیم عشوه کرد — دردم ببین که نیست مرا جرأتی که بود
شیرین اگر زدیدهٔ فرهاد گم شود — باور مکن که کم شود آن رغبتی که بود[۳]
نگرفت[۴] جان بیاری هجران زمن اجل — یعنی که هست با غمش آن الفتی که بود
یک مو ز عشق گر شده کم اعتراض کن — زان رو که مانده حُسن به آن حالتی که بود
حرمان ز حد گذشت ولی چهرهٔ نیاز — دارد[۵] به آستان حرم نسبتی[۶] که بود
از دیدنت نمردم و نا دیدنت نکشت[۷] — دردا[۸] که دارم از تو همان خجلتی که بود
بی‌بهره کشتگان تو من‌بعد از آنکه برد — کام شهید ناز تو هر لذّتی که بود
عرفی به سجدهٔ صنم افزود رغبتم[۹] — یعنی زیاده گشت مرا طاعتی که بود

(۳۵۱)

آنچنان زآتش بیداد مرا می‌سوزد — که ستم می‌گزد انگشت و بلا می‌سوزد

۱- ن ۱۷ = جان گرانمایه ؛ ن ۳۵ = جان کرشمه ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰ = جان و کرشمه
۲- ن ۱، ۵، ۸، ۲۹ = نماند ؛ ن ۲، ۹، ۳۵، ۳۶ = نمانده
۳- این شعر و دو شعر بعدی در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ بر دیگر اشعار غزل اضافه هستند
۴- ن ۸، ۱۷ = بگرفت ؛ ن ۱، ۵ = نگرفت
۵- ن ۴، ۲۹ = دارم ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = دارد
۶- ن ۱ = نسبتی ؛ ن ۱۷، ۲۹ = منّتی ؛ ن ۴، ۵، ۸، ۳۵، ۳۶ = نیّتی
۷- ن ۱، ۵، ۱۷، ریاض = بکشت ؛ ن ۸، ۳۵، ۳۶ = نکشت ؛ ن ۲۹ = بکشت؟
۸- ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = افغان ؛ ن ۲، ۳، ۹، ۲۹، ریاض، ۳۶ = دردا
۹- ن ۹ = عزّتم ؛ ن ۱، ۵ = رغبتی ؛ ن ۴، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = رغبتم

آنـــچنان آتش رنـــجوری بـیمار سـتم[۱] شـعله‌زن گشت کـه امّـید شـفا مـی‌سوزد
نـاامیدی ز تـو رو[۲] کـرد بـمحراب[۳] نیاز کـــه ز تأثـــیر دم گـــرم دعـــا مـی‌سوزد
دل گـرمیست مـرا ز آتش عشـقت کـه اگـر آه سـردی بکشـم، هـر دو سـرا مـی‌سوزد
اثـر شـعلهٔ نـاکـامی دل بـین، کـه هـمای گـر بـرو سـایه کـند، بـال هـما مـی‌سوزد
کـی دمـاغ تـو مـعطر کـند از بـوی صـفا بـزم زاهـد کـه درو عـود ریـا مـی‌سوزد
رو به هر سو که کنم جلوه کند شـاهد حُسـن آن کـلیمی‌است کـه از شـوق لقا مـی‌سوزد
آتش شـــوق مـحیط دل مـن گشـته، ولی هر سر مـو شـده داغـی و جـدا[۴] مـی‌سوزد
تـا بـروی تـو شـود گـرم نگـاهش عـرفی مـــی‌گدازد ز خـجالت، ز حـیا مـی‌سوزد

(۳۵۲)

طـــریق دلبـــری تـــو مگـــر پـــری دانـــد
کـــه آدمـــی نـــه بـدین شـیوه دلبـری دانـد
کســی کـه هـر بـن مـژگان بـصد کـرشمه سپرد
ســزد کـه هـر سـر مـوییش نشـتری[۵] دانـد
طــمع ز جــان[۶] بــبرد تـا[۷] بـدل غـمش نَـنهد
کســـی کـــه عــادت آن تــرک لشکــری دانـد
ادب ز چشـــــمهٔ لب‌تشــــنگی دهـــد آبـــم
کـــدام خـضر بـدین چشـــمه[۸] رهـبری دانـد

۱- ن زآتش رنجوری بیمار ستم ؛ ن ۹، ۳۶ = آتش رنجوری بیمار ستم ؛ ن ۳۵ = زآتش بیماری نومیدستم ؛ ن ۲، ۸، ۱۰، ۲۹ = آتش بیماری رنجور ستم؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷ = آتش نومیدی بیمار ستم
۲- ن ۹ = نا امیدی ز توام کرد ؛ ن ۲۹ = نا امیدی تو رو کرد ؛ ن ۵، ۳۵، ۳۶ = نا امیدی ز تو رو کرد
۳- ن ۹ = بمحراب نماز ؛ ن ۱، ۵، ۳۶ = بمحراب نیاز ؛ ن ۳۵ = به امید نیاز
۴- ن ۱۷ = صبا ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = جدا
۵- ن ۲، ۲۹ = نشتری ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = دلبری
۶- ن ۲ = طمع ز جان ؛ ن ۳، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = زجان طمع
۷- ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۱۱، ۱۷، ۳۶ = ببرد یا ؛ ن ۲۹ = ببرد تا ؛ ن ۲ = نبرد یا ؛ ن ۱۰ = برد یا
۸- ن ۲، ۲۹ = درین ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۸، ۳۵، ۳۶ = بدین

حــــذر ازانکـــــه بـــــد و نـــــیک آهــوان حـرم
ز فـــــربهی[۱] نگـــــرد بـــــاز[۲] لاغـــــری دانــد

کسی که اینهمه حُسنش دهند بی[۳] آن نـیست
کـــــرشمه‌ای ز حســـــاب ســـــتمگری دانـــــد

کســی کــه هــر ســر مــو را دهــد طـبیعت دل
درو گـــــــریز کـــــه او کـــیمیاگـــری دانـــد

اگـــــر بـــه هــیچ نــهد[۴] گــهرش جــدل نکــند
گـــــهر فـــــروش گـــــر انــصاف جــوهری دانــد

ز پـــــا درافــتد[۵] و بــرخــاستن[۶] مــحال بــود
کســـــی کـــــه رهـــــروی عشـــق ســرسری دانــد

بـــــزر چگـــــونه تـــوان لعـــل آفـتاب خـرید
گـــــرفتم آنکـــــه کســـــی کـــیمیاگـــری دانــد

ازان[۷] تـــــتبع حـــافظ رواست[۸] بـــر[۹] عـــرفی
کـــــه دل بکـــــاود و درد ســـــخنوری دانـــــد

(۳۵۳)

بـــــرهمن کـــــی ره اســـــلام از بـــیم ســـتم گـیرد
بـــهل تـــا ســوی دیـر آیـد، اجـازت از صـنم گـیرد

۱- ن ۱ = بفربهی ؛ ن ۳، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = ز فربهی
۲- ن ۲، ۱۷، ۲۹، ۳۵ = باز ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۳۶، آتشکده = یاز
۳- ن ۱، ۱۷ = پی ؛ ن ۵، ۸، ۳۵، ۳۶ = بی
۴- ن ۱، ۵ = وگر به هیچ عمل گوهرش ؛ ن ۹ = اگر به هیچ دهد جوهرش ؛ ن ۳، ۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = اگر به هیچ نهد گوهرش ؛ ن ۱۷ = اگر نهد یکی گوهرش
۵- ن ۱، ۵ = درآید ؛ ن ۲، ۳، ۸، ۲۹، ۳۶ = درافتد
۶- ن ۹، ۲۹، ۳۶ = برخاستن ؛ ن ۵ = برخواستن
۷- ن ۹، ۳۶ = بران ؛ ن ۱، ۵، ۲۹، ۳۵ = ازان
۸- ن ۹ = زداست ؛ ن ۱، ۵، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = رواست
۹- ن ۹، ۳۶ = چون ؛ ن ۱، ۵، ۲۷، ۳۵ = بر

طواف کعبه[۱] کردم با دل پر آتش و ترسم
که ناگه شعله‌ای[۲] در بال مرغان حرم گیرد
اگر محروم[۳] گردد دل ز شوق[۴] آتش دوزخ
زصد دریای آتش لذّت[۵] یک شعله کم گیرد
ز آه سرد زاهد تیره گشت[۶] آیینهٔ ایمان
دلا، عکسی بیفکن تا فروغ[۷] جام جم گیرد
دل افتاده را چون دست گیرد غم که می‌یابد
بعهد شادی وصلت دلی تا دست غم گیرد
دلم[۸] دایم بجولانگاه شاه حُسن ازان ماند[۹]
که چون آید سپاه ناز،راه پرستم گیرد[۱۰]
بکن حفظ بهشت ای باغبان منما بمن کوثر
مباد از یاد آن لب شعلهٔ آهم علم گیرد
خیال چشم او چون با خود از عالم برد عرفی
هزاران فتنه و آشوب در شهر عدم گیرد

۱- ن ۹ = طواف کعبه کردم با دل پر آتش و ترسم ؛ ن ۲، ۲۹ = دل پُر آتشم دارد طواف کعبه و سوزم ؛ ن ۴، ۱۷ = طواف کعبه‌ای دارد دل پُر آتش و سوزم ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = طواف کعبه دارد دل برآتش سوزم و سازم ؛ عرفات = طواف کعیه‌ای دارد دل پُر آتش و ترسم ؛ ۳۶ = طواف کعبه‌ای دارد دل بر آتش و سوزم

۲- عرفات (حاشیه) = شعله در بال و پر مرغ حرم ؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = شعله‌ای در بال مرغان حرم

۳- ن ۳، ۴، ۸، ۳۵، ۳۶ = آزاد ؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۲۹ = محروم

۴- ن ۱، ۵، ۲۹ = زشوق ؛ ن ۹، ۱۷ = زذوق ؛ ن ۴، ۸، ۳۵، ۳۶ = زسوز

۵- ن ۴، ۳۶ = آفت ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵ = لذّت

۶- ن ۳۵ = گشت تیره ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۶ = تیره گشت ؛ ن ۲ = تیره شد

۷- ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = طریق ؛ ن ۲، ۹، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۶ = فروغ

۸- ن ۱، ۵، ۱۷ = دلم ؛ ن ۳۵ = دلا

۹- ن ۱۷ = ازو مانده ؛ ن ۸، ۳۵ = ازان مانده ؛ ن ۱، ۵ = ازان ماند

۱۰- این شعر و شعر بعدی فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد

(۳۵۴)

آنــم کــه تـلخیم ز غـم افـزون نـوشته‌انـد ‌ ‌ ‌ راز دلم بــه ســینهٔ مــجنون نـوشته‌انـد[۱]
چون کم شود جنون که مسیحادمان حُسـن ‌ ‌ ‌ حــرز کــرشمه بـر لب افسـون نـوشته‌انـد
ای دیده اشک گـرم مـیفشان بـروی خـاک ‌ ‌ ‌ تــفسیر گــریه را در مکــنون نـوشته‌انـد
طـــرح خــرابــی دو جــهان مــیکند ازان ‌ ‌ ‌ بــازیچه‌های[۲] نـاز تـو بـیرون نـوشته‌انـد
بـــر لوح راز نــام شــهید[۳] خــیال تــو ‌ ‌ ‌ لذّت‌شــناس زخــم شــبیخون نـوشته‌انـد
آنــم کــه ذوق دردشــناسان غــم مــرا[۴] ‌ ‌ ‌ سر جوش لذّت[۵] غم مـجنون نـوشته‌انـد
عــرفی عــلاج[۶] تـلخ دهـانان هـوشمند ‌ ‌ ‌ بــر نــوش خــندهٔ لب مـیگون نـوشته‌انـد

(۳۵۵)

نگرفتم[۷] از تو جامی سرم این خمار دارد ‌ ‌ ‌ بــه ره تـو دیـر مـردم، دلم ایـن غـبار دارد
بــبهانهٔ تــرّحم نکُشــی[۸] مــرا و گــر نـه ‌ ‌ ‌ سرخون گـرفتهٔ مـن بـه بـدن چـه کـار دارد
دل تنگ[۹] عیش ما راکه شمارد از صبوران ‌ ‌ ‌ کـه هـزار زخـم دنـدان جگـرش فگـار دارد
سخنم ازان نباشد بر اهل عیش[۱۰] روشـن ‌ ‌ ‌ کـه چـو بـاد کـوچهٔ غـم نـفسم غـبار دارد
ز متاع شیوه حُسنت بود آن گران[۱۱] تحمّل ‌ ‌ ‌ که ز عشوه چشم بندد، ز کرشمه عـار دارد

۱- آقای غلام‌حسین جواهری در نسخهٔ کلیّات عرفی مرتبهٔ خود نوشته‌است(بر صفحهٔ ۳۲۷):
«این غزل بنظر می‌رسد که الحاقی باشد چون در سایر نسخ نیست. بعلاوه مضمون جالبی نظیر سایر آثار عرفی ندارد». مرتّب اثر حاضر از آقای جواهری متفّق نیست زیراکه این غزل در لیست نسخ کلیّات و دواین عرفی یافته شد. تراکیب و استعارات مخصوص به عرفی درین غزل هم یافته می‌شود.
۲- ن ۲ = تاریخ‌های ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = بازیچه‌های
۳- ن ۱، ۵ = نتم شهیدان خال تو ؛ ن ۱۷ = نام شهیدان خیال تو ؛ ن ۴، ۸، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = نام شهید خیال تو
۴- ن ۲۹ = درد شناسان عشق را ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۳۵، ۳۶ = درد شناسان غم مرا
۵- ن ۲، ۹، ۲۹ = نعمت ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = لذّت
۶- ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ = صلاح ؛ ن ۲، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۲۹، ۳۶ = علاج
۷- ن ۹ = بگرفتم ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = نگرفتم
۸- ن ۸ = بکشی ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۹، ۳۵، ۳۶ = نکشی ؛ ن ۲۹ = مکشی
۹- ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۰، ۳۵ = دل تنگ عیش مارا ؛ ن ۹ = دل خون گرفتهٔ من ؛ ن ۲، ۲۹ = دل خون چکان مارا
۱۰- ن ۲، ۴، ۲۹، ۳۶ = عیش ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = عشق
۱۱- ن ۴، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = گران ؛ ن ۱، ۵، ۸ = کزان

بعدم چگونه زینسان نرویم مست و غلطان — که ز پا فتادگان را سر رشته‌دار دارد[1]
ز شهید غمزهٔ او دهد این نشانه[2] عرفی — که هزار شمع حسرت بسر مزار دارد

(۳۵۶)

مرا چو در شب هجر اضطراب بگذارد — قرار در دل و در دیده خواب بگذارد
برای شربت بیمار عشق او رضوان — گل بهشت بعزم گلاب بگذارد
عطای او به گنه جلوه‌ای[3] کند فردا — که رستگار[4] ز ننگ ثواب بگذارد
دمی که شمع من آید ز انجمن بیرون — ز نور شعلهٔ حُسن[5] آفتاب بگذارد
کجاست خلوت وصلی و صحبت گرمی — که در میانه ز غیرت حجاب بگذارد[6]
بشمع روی تو نزدیکی هوس دارم — که از ملامت دوری نقاب بگذارد
ز اضطراب هلاکی[7] نظاره کن عرفی — که حیرت رخ یار اضطراب بگذارد

(۳۵۷)

مقیم کعبه که عیب شرابخانه کند
به این بهانه حدیث می مغانه[8] کند
دلم چگونه ننازد بصیدگاه کسی
که شوق ناوک او کار تازیانه کند
شکوه عشق نگه کن که موی مجنون را
فلک به شعشعهٔ آفتاب شانه کند

۱- این بیت فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۳۵ یافته شد
۲- ن ۹ = فسانه ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۱۰، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = نشانه ؛ ریاض = نشان
۳- ن ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶(اصل) = جلوهٔ کند ؛ ن ۳۶(حاشیه) = جلوه می‌کند ؛ ن ۲، ۴، ۱۷ = جلوه گر کند
۴- ن ۱، ۵، ۸، ۱۰ = که بیگناه ز رشک صواب بگذارد ؛ ن ۱۷، ۳۵ = که بیگناه ز رشک ثواب بگذارد ؛ ن ۹ = که بیگناه ز ننگ ثواب بگذارد ؛ ۴، ۱۱، ۳۶ = که رستگار ز ننگ ثواب بگذارد ؛ ن ۲۹ = که بیگناه ز ننگ صواب بگذارد
۵- ن ۹ = او ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = حُسن
۶- فقط در نسخ ۲، ۸، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۵ یافته شد
۷- ن ۱۰ = هلاک نظارهٔ عرفی ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = هلاکی نظاره کن عرفی
۸- ن ۱، ۴، ۸، ۲۹، ۳۵ = می و مغانه ؛ ن ۵، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۷، ۳۶، ریاض = می‌مغانه

کسی که خاک درت راکشد چو سرمه بچشم[۱]
ببین ! چه بی ادبیها به آستانه کند
ستم فروش در آ، وز زمانه باک مدار
که خوش‌معاملگی بیشتر زمانه کند
جحیم با همه اسباب[۲] سوختن عرفی
ز برق عشق تو در یوزهٔ زبانه کند

(۳۵۸)

نسیم صبح[۳] چو برگ سمن فرو ریزد
جگر ز نالهٔ مرغ چمن فرو ریزد
فلک نظر به که دارد که پیش غمزهٔ او
هزار ناوک جادوفکن فرو ریزد
اجل به صیدگه ناز او شود پامال
ز بسکه بر سر هم جان و تن[۴] فرو ریزد
اگر شکسته دلم آستین بر افشاند
جهان جهان غمش از هر شکن فرو ریزد
شکافت[۵] گریه دلم را، رها کن ای حسرت[۶]
که خوشه خوشه ز مژگان من فرو ریزد
اگر بحدّ تقاضای حُسن جلوه کند
ز آستین صنم برهمن فرو ریزد[۷]

۱- ن ۳۶ = سرمهٔ چشم ؛ ن ۵، ۹، ۲۹، ۳۵ = سرمه بچشم
۲- ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = سامان ؛ ن ۲، ۴، ۹، ۱۰، ۲۹، ۳۶ = اسباب
۳- ن ۹ = عشق ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶، ریاض و غیره = صبح
۴- ن ۱۷ = سر هر جان و تن ؛ ن ۱۰ = سر هم جان ز تن ؛ ن ۱،۲،۴،۵،۸،۹،۱۱،۲۹،۳۵،۳۶ = سر هم جان و تن
۵- ن ۴، ۳۶ = شگاف ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۱۷، ۲۹، ۳۵ و غیره = شگافت
۶- ن ۱ = ای‌حسرت ؛ ن ۱۱ = از غیرت ؛ ن ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = ای‌حیرت
۷- در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ این شعر بر دیگر اشعار غزل اضافه است

نـــهفته بـــر لب شـــیرین اگـــر زنـی انگشت
فســـــانه‌های غـــم کـــوهکن فـــرو ریـــزد
که لاف حوصله زد، گو بـمان دمـی[۱] کـه لبـم[۲]
حـــدیث عـــرفی خـــونین کـفن فـرو ریـزد

(۳۵۹)

دوش ذکـر شـیخ و شـاب از پـردهٔ عشاق بـود
دیده‌شان بر ساقی و دل شان به می مشتاق بود[۳]
مــن نـدانـم فـقه یـا شـعر است، دانـم کـین کـتاب
گر نـه پـیش مـیفروشان در[۴] گـرو، در طـاق بـود
نـــعمت شـاه و گـدا را رنگ نشـناسم کـه مــن
لخت دل خـــوردم مـــدام و طـالعم رزّاق بـــود
عـابد از حُسـن تـوجه چـون نـباشد بـهره‌مند
کش دم طـاعت نـظر بـر حـور سـیمین‌ساق بـود
هجر[۵] بر معشوق بود آفت نـه بـر مـا، زانکـه مـا
بـر یکـی مشـتاق و او بـر عـالمی مشتاق بـود
در جگـر خـوردن ز طـالع نـیستم مـمنون[۶] بـلی
انـــتخاب از طـالع امّـا فـیض حـق رزّاق بـــود
چـون بـمستی کشـف شـد دانسـتنیها بـر دلم
در[۷] شـراب نـاب شستم هـر چـه در اوراق بـود

۱- ن ۹ = گو بمان دمی ؛ ن ۲، ۴، ۳۶ = گو بیا دمی
۲- ن ۵ = بهم ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = لبم
۳- این غزل فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد
۴- ن ۳۵ = بر ؛ ن ۱، ۵، ۸ = در
۵- ن ۳۵ = هجر ؛ ن ۱، ۵، ۸ = سحر
۶- ن ۸ = ممنون ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = مجنون
۷- ن ۱، ۵ = در ؛ ن ۵، ۸ = وز

(۳۶۰)

زندگی بخشم فسون لعل خندان تو شد — ور نه آن جانی که با من بود قربان تو شد[۱]
کشتهٔ سرو خرامان توام، منت منه — نخل تابوتم اگر سرو خرامان تو شد
شمع بالین من بیمار بی‌تقریب مرد — امشب ای مه ظاهراً خوابم[۲] بقربان تو شد
تا سحرگاه جزا بر هم نخواهد آمدن — چشم گریانی که شام مرگ حیران تو شد
پیش ازین عرفی چنین رسوا نبودم در غمش — باعث رسوایی[۳] من چشم گریان تو شد

(۳۶۱)

لبش هرگز بدشنام من ناکام نگشاید
ز دل صد چشمه خون از[۴] بهر یک دشنام نگشاید
مه من بر لب بام است و من با غیر در حرفم
که مشغولش کنم، باشد نظر بر بام نگشاید
چنان زنّار مهر نامسلمان زاده‌ای بستم
که چشمم تا ابد بر چهرهٔ اسلام نگشاید
بشمشیر تغافل بسملم کن، چیست این گرمی
کسی از بهر صید نیم بسمل دام نگشاید
گهی[۵] چشمت بمن غافل نیفتد کین دل بدخو
به روی خود در صد آرزوی خام نگشاید
بکشتن نیستی لایق، رها کن دامنش عرفی
چه عجز است این، برو، کاین عقده را ابرام[۶] نگشاید

۱- این غزلیّات در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد
۲- ن ۱۷ = جانم ؛ ن ۱، ۵، ۸ = خوابم ؛ ن ۳۵ = خواهم
۳- ن ۱، ۵، ۸ = گریانی ؛ ن ۱۷، ۳۵ = رسوائی
۴- ن ۳۵ = تا ؛ ن ۱، ۵، ۸ = از
۵- ن ۸،۱۷ = گهی غافل بمن چشمت نیفتد کین دل بدخو؛ ن ۱،۵ = گهی چشمت بمن غافل نیفتد کین دل بدخو
۶- ن ۸، ۱۷، ۳۵ = ابرام ؛ ن ۱، ۵ = آرام

(۳۶۲)

دلم گـــاه از جــدایــی گــه ز داغ رشک خــون بـاشد
دلی[۱] کین حال دارد، یک نفس آسوده چـون بـاشد[۲]

شـراب آلوده از مـجلس گـلی بـیرون فـرست امشب
کـــه بـیرون مـاندگان را مـرهم داغ درون[۳] بـاشد

به غیر افزون بود لطف وی از من،[۴] رسم عشقست این
کـه درمـان کـم دهـند آنـرا[۵] کـه درد دل فـزون بـاشد

مــــرنج از نــاز و اسـتغنای او، شـرمی بـدار ای دل
کسی را کان چنان حُسنی بود خواهـی کـه چـون بـاشد

دو روزی در فــریبش داشــتی وز[۶] ســادگی عــرفی
هـمان لطـفی کـه بـود اوّل تـرا خـواهـی کـنون بـاشد

(۳۶۳)

گــر نــه مـجنون رخت از کـوی هـوس بـیرون کشـد
نــاقه کــی مـیخواست لیـلی را سـوی مـجنون کشـد

تـــا بـــه رغــمم بــر نگــردد مــی‌شوم پــنهان ازو
جذب شوقم[۷] چون ز دست[۸] دشمنش بیرون کشد

بـلهوس را نـیست بـاکـی[۹] از جـدایـی، روزگـار
انـــتقام وصــل یــار از وی نـدانـم چـون کشـد

۱- ن ۳۵ = دلم ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷ = دلی
۲- این غزل و غزل بعدی فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شدند
۳- ن ۸، ۱۷، ۳۵ = درون ؛ ن ۱، ۵ = جنون
۴- ن ۱، ۵ = از من عشقت این ترسم ؛ ن ۸، ۱۷، ۳۵ = از من رسم عشقست این
۵- ن ۱۷، ۳۵ = آنرا ؛ ن ۱، ۵، ۸ = اورا
۶- ن ۸، ۳۵ = وز ؛ ن ۱، ۵ = در (در نسخ ۱، ۱۷ این مصرع ناتمام است)
۷- ن ۸، ۱۷، ۳۵ = جذب شوقم ؛ ن ۱، ۵ = جذب شوقش
۸- ن ۱۷، ۳۵ = بزم ؛ ن ۱، ۵، ۸ = دست
۹- ن ۸، ۱۷، ۳۵ = چون باک ؛ ن ۱، ۵ = باکی

دشمن از حد می‌برد شادی و می‌ترسم که دوست
نامهٔ قتل مرا خط بر سر مضمون کشد
من ضمان رنجهای عالمم، زانرو فلک
درد عالم را رقم تنها برین[۱] محزون کشد
می‌کند از پاکدامنی[۲] چو عرفی احتراز
آنکه بیباکانه با هر کس می گلگون کشد

(۳۶۴)

خون شد[۳] دل شکفته، به آن کو نمی‌رود — من می‌روم به این شغف[۴] واو نمی‌رود[۵]
مجنون چه جور دید ز لیلی که هر طرف — از شوق چشم او پی آهو نمی‌رود
آنرا که ذوق بردن دل نیست جان[۶] من — با این فریب و عشوه بهر سو نمی‌رود
افشرده پای شوق دلم سعی کم کنید — تابوت من بزودی ازین کو نمی‌رود
بیهوده عرفی اینهمه بی[۷] او گریستی — از دل بگریه حسرت آن رو نمی‌رود

(۳۶۵)

خوش آن کز توسنی[۸] آن گل بخون کردن فرود آید
بهر کس تیغی افرازد، بقتل من فرود آید[۹]

۱- ن ۸، ۱۷، ۳۵ = برین ؛ ن ۱، ۵ = همین
۲- ن ۳۵ = پاک دانائی ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷ = دامانی
۳- ن ۱، ۵ = خون شد دل شگفته ؛ ن ۱۷، ۳۵ = چون شد که دل شگفته
۴- ن ۸، ۱۷ = شغف و او ؛ ن ۱، ۵ = شفقت او ؛ ن ۳۵ = شعف واو
۵- این غزل فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = یافته شد
۶- ن ۱، ۵، ۸، ۱۷ = جان من ؛ ن ۳۵ = جای من
۷- ن ۱۷ = با او ؛ ن ۱ = او بی ؛ ن ۵، ۸، ۳۵ = بی او
۸- ن ۱، ۵ = کز توسنی آن گل بخون کردن ؛ ن ۳۵ = کز توسن آن گل بخو کردن
۹- این غزل و غزل بعدی فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۳۵ = یافته شد

شهنشاه جهان عشقم و هر جا که بنشینم
سپاه[۱] درد و انده هم به پیرامن فرود آید

خوش آن کاید برم گل در گریبان کرده از گلشن
میانش چون گشایم گل ز پیرامن[۲] فرود آید

منم پیغمبر اهل محبّت زین سبب دایم
ز معراج بلا جبریل غم بر من فرود آید

بهر دل حُسن او پرتو نیندازد، دلی[۳] باید
که بر وی[۴] نور برق وادی ایمن فرود آید

بلای هجر او تا چند آید بر سر عرفی
بلای این چنین یارب که بر دشمن فرود آید

(۳۶۶)

بجز مهر تو از گلزار جان من نمی‌روید
بغیر از شعلهٔ آتش ازین گلشن نمیروید

ز غیرت چون گشایم چشم‌گاه جلوهٔ حُسنت
که از خال سیه جز دیدهٔ روشن نمی‌روید

نمی‌تازد به آهنگ شکاری هیچ‌گه بیرون
که صیدی[۵] از ره آن[۶] ترک صیدافکن نمی‌روید

ز شوقت روید از دل شعله، آری از گلستانی
که آتش آب او باشد، گل و سوسن نمی‌روید

۱- ن ۳۵ = سپاه درد ؛ ن ۵ = پیاده درد
۲- ن ۳۵ = پیراهن ؛ ن ۵ = پیرامن
۳- ن ۱، ۵ = ولی ؛ ن ۳۵ = دلی
۴- ن ۱؛ ۵ = بروی ؛ ن ۸، ۳۵ = دروی
۵- ن ۱، ۵ = ترکی ؛ ن ۸، ۳۵ = صیدی
۶- ن ۳۵ = روان ترک ؛ ن ۵ = ره آن ترک

بروی شمع[۱] من بین ای که جویی آتش موسی
مدام این گل زنخل وادی ایمن نمی‌روید
مجو از تربت ما سبزهٔ نو رسته، گوشی کن
که از خاک شهیدان تو جز شیون نمی‌روید
فغان کز جور تیغ او نمی‌گردد تنی[۲] بی سر
که باز از شوق این گلشن سری از تن نمی‌روید
عجب آب و هوایی دارد این دیر کهن عرفی
که تخم مهر می‌کاریم[۳] و جز دشمن نمی‌روید

(۳۶۷)

مرغی[۴] از بام تو آهنگ پریدن دارد — که به هر گوشه کمانی به‌کشیدن دارد
آنچنان پرده گشایی که کسی، پنداری — جلوهٔ حُسن ترا طاقت دیدن دارد
شادم از سنگ دلیهای بتم[۵] کز سر ناز — درد دلهای مرا تاب شنیدن دارد
برو ای همنفس، آسوده شو، این‌ماتم‌چیست — کی هلاکی[۶] چو منی جامه دریدن دارد؟
با چنین درد گران عمر ابد می‌طلبد — بسکه دل در غم او ذوق تپیدن دارد
رفتم از ره بفریب تو، ندانستم حیف — کز پی این کلفت و انگشت گزیدن دارد؟
بندهٔ حوصلهٔ عرفیم و صبر دلش — که می درد ترا تاب کشیدن دارد

(۳۶۸)

چون من به غمت زار نشستن که تواند؟ — با درد ابد یار نشستن که تواند؟
اکنون که چمن غیرت گلزار بهشت است — در سایهٔ دیوار نشستن که تواند؟

۱- ن ۸، ۳۵ = بروی شمع من بین ای‌که جویی آتش موسی ؛ ن ۱، ۵ = بروی آتش من بین‌که خوی‌آتش موسی
۲- ن ۱، ۵ = سری بی تن ؛ ن ۸ = تنی بی سر ؛ ن ۳۵ = تنی بی سیر
۳- ن ۳۵ = می‌کارم بجز ؛ ن ۱، ۵، ۸ = می‌کاریم و جز
۴- این غزل و غزل بعدی تنها در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = یافته شد
۵- ن ۱۷ = تنگدلیهای بت شیرینی ؛ ن ۸ = سنگ دلیهای بتم کز سرناز ؛ ن ۱، ۵ = تنگ دلیهای تنم کز سرناز
۶- ن نسخ ۵، ۳۵ و غیره = هلاک

در بـزم تـو کـارامگـه تشـنه لبـانست — بـی‌شربت دیـدار نشسـتن کـه تـوانـد؟
در بـزم مـحّبت هـمه از شـوق تـو مستیم — در مـیکده هشـیار نشسـتن کـه تـوانـد؟
زین سان که بـه دل نـیش زنـد نـغمهٔ بـلبل — در گـوشه گـلزار نشسـتن کـه تـوانـد؟
روشـــن کــنم از آتش دل روز سـیاهم — بـی شـمع شب تـار نشستن که تـوانـد؟
یک لحظه برو عرفی ازیـن مـیکده بـیرون — دایـم بـرِ بـیمار نشسـتن کـه تـوانـد؟

(۳۶۹)

نـه هـمین خسـته دل مـا حـذر از غـم دارد — غـم او نـیز سر صـحبت دل کـم دارد[۱]
مـا نگـوییم مـنه مـرهم المـاس، بـنه[۲] — می‌توان یافت که هر ریش چـه مـرهم دارد
آتشـین داغ مـن از هـر چـه بـود در عـالم — مشت خـاکستری از پـنبه و مـرهم دارد

(۳۷۰)

بـتان کـه مـحنت اهـل نـظر نـمیدانـند — بـغیر جـور طـریق دگـر نـمیدانـند[۳]
هـلاک مـردم کـوتاه دست دامـن وصـل — که دست شوق بـطرف[۴] کـمر نـمیدانـند
خـراب طـور اسـیران آرزو سـوزم — کـه آه و نـاله بـرای اثـر نـمیدانـند
بدام و دانه چه حاجت، بیا که ایـن مـرغان — هـنوز خـاصیّت بـال و پـر نـمیدانـند
ز غـیرتم دل مـجنون هـزار داغ نـهاد — هـنوز داغ مـرا ریشـتر نـمیدانـند
ز بـینوایـی مـا گـو کـه عشـرتی گـیرند — کسـان کـه بـی‌هنری را هـنر نـمیدانـند
به خـنده‌ای دل عـرفی شکـار خـود گـردان — کـه طـوطیان تـو ذوق شکـر نـمیدانـند

(۳۷۱)

شـرمسارم کـز غـم هـجران دلم تـا خسـته[۵] شـد
نـالهٔ پـیوسته‌ام از ضـعف جسـته جسـته شـد[۶]

۱- این غزل در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد
۲- ن ۳۵ = وبنه ؛ ن ۵ = بنه
۳- این غزل فقط در نسخ ۱، ۵، ۱۷ یافته شد امّا در نسخ ۱، ۵ مطلع و مقطع نیست
۴- ن ۱۷ = طوف ؛ ن ۱، ۵ = طرف
۵- ن ۳۵ = کنده ؛ ن ۱، ۵، ۸ = خسته
۶- این غزل فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۳۵ یافته شد

خوش به آسایش بخوابید امشب ای همسایگان
کامد[۱] اینک ضعف نزع و نالەام آهسته شد
از هجوم صبر چون غم راز دل مانع شوم
کی بمشت خس ره طوفان آتش بسته شد
از تپیدن‌های دل در سینه‌ام شرمی بدار
ای که میگویی شهید او زغم وارسته شد
گاه شرم و گاه حسرت سوزدم عرفی که دل
نیم بسمل ماند و یار از تیغ راندن خسته شد

(۳۷۲)

رهرو بادیهٔ[۲] عشق هراسان نرود — دامن دین[۳] نکشد از پی ایمان نرود[۴]
شهر دل خاصهٔ سلطان محبّت گردید[۵] — بعد ازین عامل[۶] تقدیر[۷] بدیوان نرود
نکته‌گیری نکند غیر بران دل شده‌ای — کز حریم تو بدرگاه سلیمان نرود
عشق[۸] ثالث چه شود گر طلب من باشد — چون نگویی که فلان ناید و بهمان نرود
خضر، اگر آب حیاتش بدل جام دهند، — تشنه میرد بسر چشمهٔ حیوان نرود
در محلّی که شوی زیب ده مجلس خاص — کز دل من هوسش مشکل و آسان نرود
پرده‌دار تو اگر مژدهٔ دیدار دهد — صد قیامت شود و کس بر رضوان نرود

۱- ن ۱، ۵ = کامد اینک ؛ ن ۳۵ = کانیکه آمد ؛ ن ۸ = کانیک
۲- ن ۱، ۵، ۹، ۱۰ = بادیهٔ ؛ ن ۴، ۱۲، ۲۹ = بتکدهٔ
۳- ن ۱،۵، ۹، ۱۲ = دین ؛ ن ۴، ۲۹، ۳۶ = دل
۴- این غزل در نسخ ۱، ۴، ۵، ۹، ۱۰، ۱۲، ۱۵، ۲۹، ۳۶ یافته شد. امّا تعداد ابیات این غزل در نسخ ۱، ۵ هشت است. دراین دو نسخ فقط بیت اول، سوم، چهارم،پنجم، ششم، هفتم، دهم و دوازدهم وجود دارد. ولی در دیگر نسخ مثل نهم، بیست و نهم، سی‌ششم، چهارم، دهم، دوازدهم، پانزدهم به این‌گونه نیست و ابیات اول، دوم، هشتم، نهم، یازدهم، هفتم در آنها موجود است. ظاهراً اینگونه پیداست که مجموعاً این ابیات دو غزل را تشکیل می‌داده‌اند که مطلع درین شکل در هر تمام نسخ مشترک است و مقطع در هیچ یک از نسخ وجود ندارد.
۵- ن ۱۰، ۲۹ = کردند ؛ ن ۴، ۹، ۲۹ = گردید
۶- ن ۹ = عاقل ؛ ن ۴، ۱۰، ۱۲، ۲۹، ۳۶ = عامل
۷- ن ۴، ۹، ۲۹، ۳۶ = تدبیر ؛ ن ۱۰ = تقدیر
۸- ن ۱ = عشق ؛ ن ۵ = شقّ

باورم نیست که آن غمزه سحرگاه چرا — تیغ برکف بسر خاک شهیدان نرود
پا منه بر سر بالین اسیران، کاینجا(۱) — هیچ بیدرد نیاید که پریشان نرود
شوق بزم تو به تفصیل نیارم گفتن — مجملی گویم و این نیز بپایان نرود
بروم بر دم خنجر که بدان(۲) بیباکی — سایهٔ مرغ هوا برگل و ریحان نرود
آنکه از خاک درت بوسه تواند چیدن — دست و دامان امیدش بگلستان نرود

(۳۷۳)

بهشت(۳) خاص(۴) شما زاهدان نماز کنید
درون روید به فردوس و در فراز کنید
ز ابر جلوهٔ هستی نیاز میبارد
بجلوه گاه عدم در شوید و ناز کنید
دلم ز جنّت(۵) آرایش وجود گرفت
بیا(۶) و فارغم از این ره دراز کنید
فساد صحبت ناجنس در مقام خودیست
پس از مصاحبت(۷) خویش احتراز کنید
نه جای خواب و(۸) خموشیست صیدگاه جهان
حدیث واقعهٔ کبک و شاهباز کنید

۱- ن ۲۹ = کانجا ؛ ن کاینجا
۲- ن ۹ = بدان ؛ ن ۴، ۱۰، ۲۹، ۳۶ = بآن
۳- آن طوریکه ظاهر می‌شود عرفی این غزل را به پیروی یکی از غزلیّات مشهور حافظ شیرازی سروده که بعضاً شباهت‌های لفظی و استثناً نزدیکی معنوی نیز بچشم می‌خورد. مطلع غزل حافظ این طور است:
معاشرام گره از زلف یار باز کنید — شبی خوش است به این قصه‌اش دراز کنید
۴- ن ۵ = خاص ؛ ن ۳۶ = عارض
۵- ن ۱ = زجنّت آرایش وجود ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۳۶ = ز خست آرایش وجود
۶- ن ۱ = بیا و ؛ ن ۳، ۴، ۵، ۳۶ = پیاده
۷- ن ۹ = پس‌از مصاحب ناجنس ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۳۵، ۳۶ = پس از مصاحبت خویش
۸- ن ۳، ۴، ۹، ۳۶ = خواب و خموشیست ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۳۵ = خواب خموشیست

جمال‌دوست[1] که‌خودرابعشق‌ننمودست[2]
عیان شود[3] اگر از خویش پرده باز کنید
مصاحب دل[4] عرفی شوید اگر خواهید
که استماع سخنهای جانگداز کنید

(۳۷۴)

خوبان شهر و کو[5] همه[6] در مسکن منند
گه شمع بزم و گاه گل دامن منند
آنانکه آهوان حرم را کنند صید
در آرزوی ناوک صید افگن منند
منمای زاهدا در اهل هدایتم[7]
آنانکه رهبرند ترا، رهزن منند
امشب که نور[8] خلوتم از شمع روی تست
خورشید ومه وظیفه‌خور روزن منند
تا داردم[9] جمال تو گلخن[10] فروز عشق
طوبی و سدره خار و خس گلخن منند
از بسکه رام گشته و رم کرده‌ام ز جور[11]
خوبان این دیار همه دشمن منند
عرفی نوای نوحه برآرم که اهل درد
لبها گشاده منتظر شیون منند

(۳۷۵)

گر خدایار دلنواز نداد
بنوازش مرا نیاز نداد
آنکه خوی پلنگ داد مرا
دل و طبع زمانه‌ساز نداد
دردم افزود روز کوته وصل
که سزای شب دراز نداد

۱- ن ۱۰ = خویش ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۸، ۳۵، ۳۶ = دوست
۲- ن ۳۵ = پیمودست ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۸ = ننمودست ؛ ن ۳۶ = بنمودست
۳- ن ۳، ۴ = شود نمود گر ؛ ن ۳۶ = شود نموده گر ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۳۵ = عیان شود اگر
۴- ن ۳، ۴، ۹، ۳۶ = غم ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = دل
۵- ن ۹ = شهر بین ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵، ۳۶ = شهر و کو
۶- ن ۱، ۵، ۳۵ = همه در ؛ ن ۳۶ = که درین
۷- ن ۱۰ = سلامتم ؛ ن ۹ = ندامتم ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = هدایتم
۸- ن ۹ = روی ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = نور
۹- ن ۹ = دارم از ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = داردم
۱۰- ن ۸، ۹، ۳۵ = گلشن ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۳۶ = گلخن
۱۱- ن ۳۶ = حور ؛ ن ۳۵ = خود ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۷ = جور

گـــردش دهـــر بـــاغ بـــخت مـــرا ‌ ‌ ‌ نـــــوبهار چـــــمن طـــراز نـــداد
چـــون بـــخود دوســـتت کـــنم کـــه فـــلک ‌ ‌ ‌ مـــــهر تـــیهو بـــه شـــاهباز نـــداد
آنکـــه هـــر شـــام را ســـحر داده است ‌ ‌ ‌ یک نشـــــیب مـــــرا فـــراز نـــداد
ســـــیم قـــلب حـــیاتم[1] از خسّت ‌ ‌ ‌ چـــرخ دایـــم گـــرفت و بـــاز نـــداد
تـــــا بـــنازم کشـــد در آخـــر کـــار ‌ ‌ ‌ اوّلم[2] خـــو بـــه خشـــم و نـــاز نـــداد
بسکـــه عـــرفی بـــزرق شـــهرت داشت ‌ ‌ ‌ قـــــلب او را کســـــی گـــداز نـــداد

(۳۷۶)

من نگـویم کـه صـنم بشکـن و زنّـار مـبند ‌ ‌ ‌ گویم ار هست ولی، جز[3] بغم یار مبند[4]
گر متاعی بـود ارزنـده، بـده جـان و بگـیر ‌ ‌ ‌ دیـــده طـفلانه بـه آرایش بـازار مـبند
دوست نزدیک در آمد به چه انـدیشه دری ‌ ‌ ‌ جـامهٔ نـو مـفگن در بـر و دسـتار مـبند
هـر مـتاعی کـه ببازار قـیامت نـخرند[5] ‌ ‌ ‌ گـر هـمه عشـق بـود دورکـن و بـار مـبند

(۳۷۷)

مـن آن مـرغم کـه دسـتان وفـایی مـی‌توانـم زد
مـیان بـلبلان گـاهی نـوایـی[6] مـی‌توانـم زد
عـنان و دست مـن فـرمانبر آن هـمّتند، ار نـه[7]
بـمیدان طـلب تـیغ دعـایی مـی‌توانـم زد
نـزد زخـم دگـر، هـر چـند غـلتیدم بـخون لیکـن
هـنوز امّـیدوارم، دست و پـایی مـی‌توانـم زد

۱- ن ۹ = حیات ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = حیاتم
۲- ن ۹ = اوّلم دیدگام باز ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = اوّلم خو ببخشم و ناز
۳- ن ۱، ۵ = خو ؛ ن ۸، ۱۷، ۳۵ = جز
۴- این غزل فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد
۵- ن ۱ = بخرند ؛ ن ۵، ۸، ۳۵ = نخرند
۶- ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = عندلیبان بر نوای ؛ ن ۲، ۲۹، ریاض = بلبلان گاهی نوایی
۷- ن ۲ = آری ؛ ن ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = ار نه ؛ ن ۲۹ = ارنی

تهی دستند و سامانم بغارت می‌رود ور نه[1]
دو عالم بخشش غم را صلایی می‌توانم زد
مرا هم[2] نغمه سازید ای تذروان حرم با خود
که من هم مرغ این باغم، نوایی می‌توانم زد
مکن عیبم که در رندی و مستی بی‌غم عرفی
من آن رندم که آه بی‌ریایی[3] می‌توانم زد

(۳۷۸)

باید آنانکه هواداری دلها نکنند
عشوه را سلسله جنبان تمنّا نکنند[4]
تشنگانی که شوند از دم تیغت سیراب
شربت آلود لب از جام مسیحا نکنند
وعدهٔ وصل حرامست مگر جمعی را
که بمیرند ز حرمان و تقاضا نکنند
عرفی[5] آن طایفه را در حرم دوست[6] ره است
که بود رخصت دیدار و تماشا نکنند

(۳۷۹)

نکته‌ای گفتیم و صوفی مهر بر دستان نهاد
دودی افشاندیم و ایمان بر[7] سر ایمان نهاد

۱- ن ۵، ۳۵ = ور نه ؛ ن ۲۹ = ورنی
۲- ن ۱۷ = ده نغمه ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۲۹، ۳۵ = هم نغمه
۳- ن ۱۷، ۳۵ = بی‌ریایی ؛ ن ۱، ۵ = بی‌نوایی
۴- این غزل و غزل بعدی تنها در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = یافته شدند
۵- در خلاصه این مصرع بطور دیگر نوشته است امّا خط مسخ شده‌است و خواندن ممکن نیست.
۶- ن خلاصه = وصل ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = دوست
۷- ن ۱، ۵ = در ؛ ن ۸، ۱۷، ۳۵ = بر

مـــن غـــذای دوزخ، امّـــا لاف مـــقبولی زدم
در جنان هم مـی‌توان صـد دوزخـم بـر جـان نـهاد
دست کـرد از آسـتین بـیرون نسـیم بـاغ دوست
یـــاسمین زاری بـــه جـیب دلبـر کـنعان نـهاد

(۳۸۰)

زایـر[۱] کـعبه کـه در دیـرنه مـحرم بـاشد
چــون ز نـادیدن روی صـنمش غـم بـاشد
نـــیم کشت غـــم او را بـــدل آه و فـغان
شکـر بـیگانگی از صـحبت مـرهم بـاشد
تـاب طـوفان تـو ای گـریه نـدارد عـالم
این بنا را نه اسـاسیست کـه، مـحکم بـاشد
شـغل دیـنداری زاهـد شـود آن دم مـعلوم
کـــه دلش بـرهمن بـتکدهٔ غـم بـاشد

(۳۸۱)

گه از ثواب شکـایت گـه از گـنه تـا چـند؟
حدیث غیر تو، ای روی من سیه، تا چند؟
ز حُســن دوست طـلب روشـنایی جـاوید
فـروغ یـافتن[۲] از آفـتاب و مـه تـا چـند؟
کـنون کـه دیـدهٔ افـتاده‌بین نـدارد کس
کسی ملول نشیند بـه قـعر چـه تـا چـند؟

(۳۸۲)

بـــزیر تـیغ غـمت خـون گـرفته‌ای چـندانـد
کــه لاله‌وار بــه خـون مـی‌تپند و خـرسندند[۳]
کســی بــه مـحرمی ارزد کـه فـارغ از شـرط است
نـــه آن گـروه کــه مـحبوس عـهد و سـوگندند

۱- این غزل و غزل بعدی فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷ = یافته شدند
۲- ن ۱۷ = یاسمن ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = یافتن
۳- این غزل فقط در نسخ ۱، ۵، ۱۷ یافته شد امّا مطلعش فقط در نسخهٔ ۱۷ است.

بحُسن خویش چه[۱] بینی، ببین که[۲] جـورکشان
بـاین وفـا کـه تـو داری چـه مـایه خـرسندند
مـزاج عشـق نـدارد قـرار و[۳] بـیقدر است
وگـر نـه اهـل وفـا بـر شـهان خـداونـدند
گـذر کـن از مـن و[۴] عـرفی و بـعد ازان بشمار
کـه دوسـتان وفـادار در جـهان چـندند

(۳۸۳)

بـاز مـرغ دل نـدارد احـتراز از دام درد
گـاه‌گـاهی مـی‌نشیند بـر کـنار بـام درد[۵]
درد عشقت گاه در جان است و گاهی در دلست[۶]
جـلوهٔ حُسـن تـو گـویا بـرده است آرام درد
دل نـه از شـوق[۷] تـماشای خـجالت شـد زجـا
درد عشـق آمـد درون سـینه کـرد اکـرام درد

(۳۸۴)

از خـم زلف دلاویـز تـو جـان بـر مـی‌دهد
وه چه شاخ است اینکه مرغش زاشیان بر می‌دهد[۸]
روبـاغ عشـق کـن ای طـالب گـلزار خـلد
زان چمن طـوبی وزیـن طـوبی سـنان بـر مـی‌دهد

۱- ن ۱ = چو ؛ ن ۵ = چه
۲- ن ۱۷ = به جورکشان ؛ ن ۱، ۵ = که جورکشان
۳- ن ۱۷ = قرار و بیقدر ؛ ن ۱، ۵ = قرار بیقدر
۴- ن ۱۷ = من و عرفی ؛ ن ۵ = من عرفی
۵- این غزل فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد
۶- ن ۱۷ = بر دلست ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = در دل است
۷- ن ۸، ۱۷، ۳۵ = ذوق ؛ ن ۱، ۵ = شوق
۸- این غزل فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷ یافته شد

چـون فـدای آب و خـاک دل نگـردم کـز گـلش
هـر گـیاه غـم کـه بـرکندم هـمان بـر مـی‌دهد
گـــر نـــدارد اعـتمادی بـر وفـای مـن، چـرا
نشـــتر ذوقـــم ز زخـــم امـتحان بـر مـی‌دهد
ای مســـافر در هـــوای آسـتان بـوس وصـال
لب بـخون دل بشـو کـان آسـتان بـر مـی‌دهد(۱)

(۳۸۵)

شود دردم(۲) فزون با مدعی چون گـرم کـین گـردد
که از اهل هوس تا با کـه دیگـر هـمنشین گـردد(۳)
به لطفش اینقدر آورده‌ام با خود که چـون(۴) مـیرم
نه از مرگم شود خوشحال و نـی انـدوه‌گـین گـردد
بود هـر جـا هـوسناکـی بـه عشـقش مـتهم سـازم
کـه آن نـامهربان نـاگـاه بـا او هـمنشین گـردد

(۳۸۶)

تو مست از جام عیش و من ز اشک لاله‌گون خود
دهد کـیفیّت غـم تشـنه لب را نـم بـخون خـود(۵)
بـــعالم هـــر کـه طـوف کـعبهٔ غـم آرزو دارد
مـن غـم‌دیده را جـوید کـه سـازد رهـنمون خـود
مـده بـیهوده افسـون ای فسـونگر بـهر درد مـن
که میدانـم دلت جـمعست بسـیار از فسـون خـود

۱- این شعر فقط در نسخهٔ ۱۷ یافته شد
۲- ن ۸، ۳۵ = ذوقم ؛ ن ۱، ۵، ۷ = دردم
۳- این غزل فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد
۴- ن ۸ = گر ؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ = چون
۵- این غزل فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد

مرا[1] محروم کردی از تماشای جمال او
ببین ای غیر در آئینه روی بدشگون خود
ملامتها ز خود می‌بینم و دم بر نمی‌آرم
ببین عجز[2] محبّت را که گردیدم زبون خود
تو هم دیوانه‌ای گویا طبیبا از غم یاری
که گیری در علاجم بهر افشای جنون خود
منم کوه بلا در سینه آن فرهاد کز عالم
برد همره بصحرای قیامت بیستون خود
چو از ناکامی عرفی دلت خوش می‌شود، من هم
عنان کام دل دادم به بخت واژگون خود

(۳۸۷)

دوستان زخم مرا مرهم بهبود کنند
که جراحت بشناسند ونمکسود کنند[3]
عشق و سلطانی[4] و خدمت طلبی از معشوق
بیغمان شاید اگر خنده به محمود کنند
شیوه این است بتان را که الم‌شان مرساد
که دل ساده ربایند و غم اندود کنند

(۳۸۸)

آنکه[5] ما را هوسی داد که بایستی داد   دل ما هم به کسی داد که بایستی داد

۱- ن ۸، ۳۵ = مرا ؛ ن ۱، ۵، ۱۷ = بود
۲- ن ۱۷ = عجز و محبت ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = عجز محبت
۳- این غزل فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافت شد
۴- ن ۱۷، ۳۵ = عشق و سلطانی و خدمت طلبی ؛ ن ۱، ۵ = عشق سلطانی و خدمت طلبی ؛ ۸ = عشق سلطانی خدمت طلبی
۵- این غزل فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافت شد

آنکه درد تو عطا کرد و دوا با تو گذاشت　　خسته را دردرسی داد که بایستی داد
آنکه ما را به تمنّای لبت شیفته کرد　　هر شکر را مگسی داد که بایستی داد
آنکه شادی و طرب را بدلم رو[۱] ننمود　　غم و اندوه بسی داد که بایستی داد
آنکه از راز ازل سینهٔ عرفی انباشت　　در بیانش نفسی داد که بایستی داد

(۳۸۹)

من[۲] تشنهٔ آن درد که درمان نپذیرد　　شرحیست دران قصّه که پایان نپذیرد
بفروش که بازار چو چشمم بتو گرمست　　حُسن است متاع تو و نقصان نپذیرد
گو همّت اگر داری ازین شیوه گذر کن　　آنکس که بران است که احسان نپذیرد
گفتی که طرب تحفه فرستم بتو با غم　　غم بر اثر غم که دلم[۳] آن نپذیرد

(۳۹۰)

عقل بجستن[۴] تو گم در تو خیال کی رسد
جام بلور خشک لب می به سفال کی رسد[۵]
بلبل پر فکنده‌ام هم ز برون باغ تو[۶]
مضطرب اوفتاده‌ام تا پر و بال کی رسد
کی بجلال تو رسد علم کس این سخن بهل
تو ز جلال برتری در تو جلال کی رسد

(۳۹۱)

بسیار دست گهی در کمر توانی کرد　　که زهر را بخیال شکر توانی کرد[۷]

۱- ن ۱۷ = ره ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = رو
۲-این غزل فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = یافته شد
۳- ن ۸ = دلم ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = دل
۴- ن ۸، ۳۵ = نخست ؛ ن ۱، ۵، ۸ = بجستن
۵- این غزل فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد
۶- ن ۱، ۵ = خود ؛ ن ۸، ۳۵ = تو
۷- این غزل فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد

گهی ز سنگدلیهای[1] خویش راضی باش / که گریه‌های مرا بی‌اثر توانی کرد
غریب سنگدلی، قیمت وفا بشناس / که روز مردن ما دیده تر توانی کرد
علاج کار بنوعی دگر مکن زنهار / اگر بگریهٔ شام و سحر توانی کرد
چو در مجاهده کوشی ز مردمی بگریز[2] / که در میانهٔ ایشان بسر توانی کرد
قدح ز مغبچه مستان شراب تلخ منوش[3] / اگر علاج خمار از شکر توانی کرد[4]
به شاهراه دلم خار فتنه چندان ریز / که بی‌ملاحظه در وی گذر توانی کرد

(۳۹۲)

آنکه[5] نظارهٔ حُسن تو تمنا می‌کرد / کاش اول طلب جان شکیبا می‌کرد
آنکه تا حشر شهید تو بخون در می‌خفت / طاعت جلوهٔ حُسن تو مهیا می‌کرد
عقبت طاعت زاهد به جوی نگرفتند / بیخبر فخر به تسبیح و مصلّی می‌کرد
خضر دوشینه به اصحاب خرد تا دم صبح / سخن از منفعت آبلهٔ پا می‌کرد
توبه می‌داد مرا شیخ و گمانم این بود / که مگر قصهٔ اسکندر و دارا می‌کرد
در ازل حُسن ترا شاهد خلوتگه غیب / از پس غرفهٔ نگشوده تماشا می‌کرد
معنی شرم و ادب گر طلب دیدار است / پس همان بی‌ادبی هاست که موسی می‌کرد
تاب دیدار بمقدار تجلّی بخشند / ور نه کی دیده بحُسن تو تماشا می‌کرد
دشمنان را به شهیدان تو رحم آمد و دوش / تا به حدّی که اجل کار مسیحانی می‌کرد

(۳۹۳)

خرّم آن قوم که دست غم یاری گیرند
عهد بندند و ز کونین کناری گیرند[6]

۱- ن ۳۵ = تنگ دلی‌های ؛ ن ۱، ۵، ۸ = سنگ دلیهای
۲- ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = زمردمی بگریز. (نه مردمان مگریز درست‌تر نماید ولی در نسخه‌ای نیست)
۳- ن ۹ = مباش ؛ ن ۳۵ = منوش
۴- این بیت و بیت بعدی فقط در نسخ ۸، ۳۵ = یافته شد
۵- این غزل در زمین خواجه حافظ است و فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۳۵ یافنه شد
۶- این غزل فقط در نسخهٔ ۱، ۵، ۸، ۳۵ یافته شد

تـــــرکتاز فـــلکم کشت و نکـــــردند احــــباب
کـــه عـــنان از کـف دیـوانـه سـواری گـیرند
رخـصت پـیر مـغان بـاید، اگـر نـه، چـه زیـان
کـــه دو جـــامی زپـی دفـع خـماری گـیرند
نـــتوانـــند مشـــایخ بـــه هـــمه دانـه و دام
کـــه زطـــفلان خـــرابـــات شکـاری گـیرند
دوســـتان مـــنتظرانـــند کـه چـون وقت آیـد
هـــمه آتش شـــده در خـرمن یـاری[۱] گـیرند
گر بخضری نـرسد اهـل طـلب[۲] مکث خـطاست
بـــهتر آنست کـــه دنـــبال غـــباری گـــیرند
ســـاقیا بـــاده ز انـدازه[۳] فـزون ده کـه دگـر
هـــمه مـــنصور نـــوایـــان سـر داری گـیرند
دل بکـــن عـــرفی ازان جـمع کـه از بـلهوسی
هـــر نـفس فـالی و هـر دم پـی کـاری گـیرند

(۳۹۴)

به دشمن جان دهی در دیـن او چـیزی بـجا بـاشد
اگـر دانـی کـه انـدر عـهدهٔ هـمّت چـها بـاشد[۴]
حـجاب آب و رنگ از روی هـستی گـر بـرانـدازی
هـــمانا در مـــیان دود و آیـــینه صـفا بـاشد
ادب باید ادب، کین شیوه گر کس طـی کـند یکـدم
شود بیگانه گر با عشـق صـد سـال[۵] آشـنا بـاشد

۱- ن ۱ = ماری ؛ ن ۵، ۸، ۳۵ = یاری
۲- ن ۱ = فلک ؛ ن ۵، ۸، ۳۵ = طلب
۳- ن ۳۵ = اندوه ؛ ن ۱، ۵، ۸ = اندازه
۴- این غزل فقط در نسخهٔ ۱، ۵، ۸، ۳۵ یافته شد
۵- ن ۱ = بار ؛ ن ۵، ۸، ۳۵ = سال

وداع هـــر کـــه فـرماید مـرا حُسـن غـیور او
در آغــوشش نـیارم وقت رفتن گـر جـفا[۱] بـاشد
مرا در خلوتی با دوست عرفی همنشین خواهم[۲]
که گـر نـامحرمی بـاشد دران خـلوت، صبا بـاشد

(۳۹۵)

شـــبی کـه از هـمه شـبها مـصیبتم کـم بـود
کسی که بیش دلش سوخت بهر مـن، غـم بـود[۳]
ز بـــــهر[۴] نشأه دردم وجـــود بـــخشیدند
وگـــر نـــه در عـــدمم عــافیت مسـلّم بـود
همین به موسم شیب[۵] این چنین قدم خم نیست
کـه از غـم تـو بـه عـهد شـباب هـم خـم[۶] بـود
بـــزخـــم غـمزه فـرستاد و مـرهم از المـاس
چـو واشگـافتم، آن زخـم نـیز مـرهم بـود[۷]
هـــزار صـــاحب جـــام جـهان نـمای بـمرد
کسـی کـه نـام وی از جـام زنـده شـد، جـم بـود
بســـی مـــعامله کـــردند و بـــار بـــربستند
ولی کســی کـه گـران مـایه رفت،[۸] آدم بـود

۱- ن ۸، ۳۵ = وفا ؛ ن ۱، ۵ = جفا
۲- خواهم درست نمی‌نماید "باید" درست‌تر است
۳- این غزل تنها در نسخ ۱، ۳، ۵ یافته شد اما مطلعش فقط در نسخهٔ ۳ هست
۴- ن ۳ = برای نشأهٔ دردت وجود بخشیدند ؛ ن ۱، ۵ = ز بهر نشأه دردم وجود بخشیدند
۵- ن ۱، ۳ = شب این چنین ؛ ن ۵ = شب آنچنین (شب درست نمی‌نماید. شیب باشد)
۶- در هر سه نسخ غم است ولی "خم" درست می‌نماید
۷- این شعر در نسخهٔ ۳ نیست. فقط در نسخ ۱، ۵ یافته شد
۸- ن ۱ = بود ؛ ن ۵ = رفت
۹- این شعر در نسخهٔ ۳ نیست. فقط در نسخ ۱، ۵ یافته شد

شــدم بــه صـحبت پـیر مـغان و رشـتهٔ کـفر
دو تـا نکـردم ازان رو کـه سـخت[۱] مـحکم بـود
زهــر شکســته دهــی[۲] حـاتمی بـرآیـد لیک
کسـی[۳] کـه هـمّت خـود را نـهفت حـاتم بـود
به قـیل و قـال مکـن تکـیه، کـار بـا حـال[۴] است
بســا حــریف کــه الزام داد و مــلزم بــود
هــمه بسـعی تــو عــرفی نشــد خـرابـی مــن
تـو سـعی کـردی و امـداد از فـلک هـم بـود

(۳۹۶)

بتان[۵] که دیـن و دل از مـردم حـرم بـردند
مـتاع مـا، کـه نـیرزد بـه هـیچ، هـم بـردند
هــزار گــنج تــهی شـد ولی هـر آن گـوهر
کـه کـم بـهاتر از اسـلام بـود کـم[۶] بـردند
عــجب تـر آنکـه فـرومایگان بـرند گـمان
کــه از خــزانـهٔ مـا سـیم یـا[۷] درم بـردند
لبـاس کـعبه کـه مـجموعهٔ شـهادت بـود
بــخاک فــتنه‌کشـان تـا در صـنم بـردند
یکــی لبــاس کــه هــر تــار بـود زنّـارش
بــروی دست بــه آرایش حــرم بــردند
مکین[۸] دل که رقـم سـنج لی‌مع‌اللّـه بـود
بسعی یا مِی ازان[۹] نقش ایـن رقـم بـردند
هــوای کــعبهٔ شــادی ز ســر بــنه عـرفی
کــه مـوکشان دل مـارا بـه دیـر غـم بـردند

۱- ن ۳ = نیک ؛ ن ۱، ۵ = سخت
۲- ن ۳ = دمی ؛ ن ۱، ۵ = دهی
۳- ن ۳ = همت از و نام یافت ؛ ن ۱، ۵ = کسی که همت خود را نهفت
۴- ن ۳ = حال ؛ ن ۱، ۵ = جان
۵- این غزل فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۳۵ یافته شد
۶- ن ۳۵ = کم ؛ ن ۵ = هم
۷- ن ۱ = با ؛ ن ۵، ۸، ۳۵ = یا
۸- ن ۱، ۸ = نگین ؛ ن ۵، ۳۵ = مکین
۹- ن ۳۵ = ازو ؛ ن ۵ = ازان

(۳۹۷)

گاهی[۱] که عارض او دیدار می‌فروشد | رضوان پی خریدن گلزار می‌فروشد
ای کبک کوهساری ای سرو بوستانی | حاضر شوید کان شوخ رفتار می‌فروشد
ای طوطیان قدسی نرخ شکر بپرسید[۲] | کان لعل نوش‌پرور گفتار می‌فروشد
آیین دین فروشی از زاهدان عجب نیست | امروز برهمن نیز زنّار می‌فروشد
این قوم عشق‌بازان مشتی مزوّرانند | این عشق می‌تراشد آن یار می‌فروشد[۳]
هر کس که بهر فردوس طاعت فروش گردد | بهر خریدن کفر دیدار می‌فروشد
ما جنس دل فروشیم[۴] امّا بصد کرشمه | عرفی به نیم عشوه بازار می‌فروشد

(۳۹۸)

بوده‌ام با او، خبر از حالت دوشم کنید
دوش بیخود بودم امشب نیز بیهوشم کنید[۵]
من به آن بدخو چه گفتم او جواب من چه داد
باز گویید این حکایتها و مدهوشم کنید
بر لب آمد جان، وداع من کنید ای درد و غم
چون وصال او دمی دستی در آغوشم کنید

۱- این غزل فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۳۵ یافته شد
۲- ن ۵، ۳۵ = پرسید ؛ ن ۱، ۹ = بپرسید
۳- در همه نسخ این شعر این‌طور است:
این باغبان ندانم مستست یا بخواب‌است | این عشق می‌تراشد آن یار می‌فروشد
ولی باین طور دو لخت است و بر دو مصرع از یک دیگر مربوط نیست. در نسخهٔ ۳۵ این شعر بطور زیر هم یافته شد .بعد از مقطع و این درست هست :
این قوم عشقبازان مشتی مزوّرانند | این عشق می‌تراشد آن یار می‌فروشد
مصرع "این باغبان ندانم مستست یا بخواب است" محتاج مصرع ثانی هست که جائی یافته نشد. (در نسخ ۵، ۸، ۳۵ "این باغبان" هست ولی در نسخهٔ ۱ "ای باغبان" است
۴- ن ۱، ۵، ۸ = فروشیم ؛ ن ۳۵ = فرستیم
۵- این غزل فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۳۵ یافته شد

غمزه‌اش چون دشنه راند و خنده‌اش[۱] بخشید جان
نیش ها در دل فروزان چشمهٔ نوشم کنید

(۳۹۹)

گر[۲] مردم عالم همه را یار توان کرد — شاید که بکام دل خود کار توان کرد
یک مست نیابی که اناالحق نزند لیک — منصور ازین طایفه بردار توان کرد
در مقنعهٔ رابعه و خرقهٔ معروف — یک رشته ندیدیم که زنّار توان کرد
گر[۳] چاشنی لذّت بیفایده این است — صد لخت جگر بر سر این کار توان کرد
گر گوش توان کرد بدرد دل عرفی — با سنگدلی گریهٔ بسیار توان کرد

(۴۰۰)

کو[۴] سحر غمزه‌ای که بت از جیب دین کشد
با کینه مهر ورزد و از مهر کین کشد
بیرون پرده کافر و دیندار بنگرید[۵]
این حور[۶] عین نگارد و آن نقش چین کشد
جامی که زهر خنده زند بر لب مسیح
بیمار و[۷] دست بر نفس واپسین کشد
فردا که مست عفو شوم بر[۸] در بهشت
غم دامنم بگیرد و در آستین کشد

۱- ن ۵ = راند و خنده‌اش ؛ ن ۳۵ = راند و خنده چون ؛ ن ۸ = راند خنده‌اش
۲- این غزل فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۳۵ یافته شد
۳- ن ۱ = ار ؛ ن ۵، ۸، ۳۵ = گر
۴- این غزل فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۳۵ یافته شد
۵- ن ۵ = کافر دیندار بنگرید ؛ ن ۳۵ = کافر دیندار بتگرند ؛ ن ۱ = کافر و دیندار بنگرید
۶- ن ۳۵ = حور و عین ؛ ن ۱، ۵ = حور عین
۷- ن ۱ = بیمار دوست ؛ ن ۵، ۳۵ = بیمار و دست
۸- ن ۱، ۸ = بر ؛ ن ۵، ۳۵ = تا

شوخی مکن به نرگس[۱] باغ ای گل بهشت
کان خون لاله از جگر یاسمین کشد

(۴۰۱)

می[۲] که در کام سرنگون غلتید
از گلو تا لبم بخون غلتید

گل بریزند کز لب شیشه
خنده در جام سیم‌گون غلتید

تازدم ساغری ز بوی دلم
مست شد باده، در درون غلتید

دی تبسّم چکان ز عقل گذشت
بوی می تند شد، جنون غلتید

زهر جستم، لبم تبسّم کرد
بانگ کوثر زدم بخون غلتید

هر گهم بوی دل گزید دماغ
در نم اشک بیستون غلتید

(۴۰۲)

هرگز[۳] مرا چنین نمکی در جگر نبود
تا بود، این جراحت ازین ریشتر نبود

از گفتگوی ناصحم افزود درد دل
آخر فسانه خواندن او بی‌اثر نبود

دوشینه بود غمزهٔ او مرهم دلم
امّا چه مرهمی؟ که کم از نیشتر نبود

بیهوش بودم امشب و شرمنده‌ام کنون
کز چاشتی درد تو دل بی‌خبر نبود

(۴۰۳)

این[۴] ناله کز درون جست آسان برون نیامد[۵]
نشناخت روی لب را تا جان برون نیامد

از بزم عیش هرگز عزم برون نکردی
کز پیش رویت از ما صد جان برون نیامد

۱- ن ۸، ۳۵ = نرگس ناز ای‌گل بهشت ؛ ن ۵ = نرگس باغ ای‌گل بهشت ؛ ن ۱ = نرگس باغ ای‌بهشت گل
۲- این غزل فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد
۳- این غزل فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد
۴- این غزل فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد
۵- ن ۱، ۵، ۱۷ = نیابد ؛ ن ۸، ۳۵ = نیامد

نـــنشسته رفـــتم از دیـــر تـــا دل زره نگـــردد
دل مـــاند و زان[۱] گـــذشتم ایـــمان بـــرون نـیامد
تـــا هـــوش بـــود مـــی‌زد بـر مـا عسس شبیخون
اکـــنون کـــه مست گشـــتیم سـلطان بـرون نـیامد
از گـــریه خـــون فشـــاندیم دریـــای آتشـــی[۲] زان
کـــز عـــهدهٔ شـــرارش طـــوفان[۳] بـــرون نـــیامد

(۴۰۴)

هـــرگز[۴] دلم نـــدید شـفا را کـه تب نکـرد / آهـــی نـزد کـه دام و کـمندی طـلب نکـرد
انگشت بر لبم مـزن ای عـافیت کـه عشـق / در بـــاب نـوشخند سـفارش بـه لب نکـرد
ای خضر زهر خـنده بـه دُردی کشـان مـزن / آب بـــقا چـــه کـــرد کـــه آب عـنب نکـرد

(۴۰۵)

ز تـــاب تب شب غـم بسترم چـنان گـردد / کـــه بـــرگ یـاسمن افشـانی ارغـوان گـردد
چـــنان دهـــان تـــرا در خـیال بـوسه زنـم / کـــه حـــور را ز هـــوس آب در دهـان گـردد
نگـــاه کـــار تـــبسّم کـــند دران حـــالت / کـــه حُســـن مـــایل دلجـــویی نـهان گـردد

(۴۰۶)

اهـــل هـــوس کـــه آتش مـــا تـیز مـی‌کنند / چون شعله سر کشد، همه پـرهیز مـی‌کنند
ای بی‌غمان[۵] حذر که غزالان مست ناز[۶] / فـــتراک غـــمزه عـــافیت آویـــز مـــی‌کنند
بـر خـون کشـتهٔ تـو مـلایک زنـند جـوش / این شـهد را بـبین کـه مگس ریـز مـی‌کنند

۱- ن ۵ = زان ؛ ن ۳۵ = زو
۲- ن ۱۷ = آتشین ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = آتشی
۳- ن ۵ = دریا(این لازماً غلط است)
۴- این غزل و غزل بعدی فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد
۵- ن ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = بی‌غمان ؛ ن ۱ = منعمان
۶- ن ۵، ۸، ۳۵ = غزالان مست باز ؛ ن ۲، ۹، ۲۹ = غزالان مشک بار ؛ ن ۱، ۱۷، ۳۶ = غزالان مست ناز

شمشیر غمزه تند شد، آهنگ قتل کن[۱] کاین تیغ را بجان[۲] و جگر تیز می‌کنند
معمور باد سینهٔ عرفی که درد و غم[۳] تعمیر این زمین[۴] بلاخیز می‌کنند

(۴۰۷)

کی دل ز طعن مردم بیغم خجل شود
او عاشق است، ازین سخنان کم خجل شود[۵]
سهل است اگر طبیب ندارد علاج من[۶]
کز خستهٔ تو عیسی مریم خجل شود
چون از پی جنازه تبسّم کنان روی
دلسوز کشته‌ای تو ز ماتم خجل شود
زخم دگر حوالهٔ این نیم کشته کن
تا کی برت ز خواهش مرهم خجل شود
محرم به یار گفت بد من، خوش آنکه یار
گوید بگاه مستی و محرم خجل شود
چون همدم التماس گناهم کند که او[۷]
گرم عتاب گردد و همدم خجل شود
عرفی بیک گناه چه شرمنده گشته‌ای
بیم است کز حجاب تو آدم خجل شود

(۴۰۸)

ز چشم خویش به رشکم که میل روی تو دارد
به غیرتم ز دل خود که آرزوی تو دارد

۱- ن ۹، ۲۹ = من ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۳۵، ۳۶ = کن
۲- ن ۲، ۲۹ = بجان جگر ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵، ۳۶ = بجان و جگر ؛ ن ۹ = بچاک جگر
۳- ن ۹ = داغ ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = غم
۴- ن ۸ = زمان ؛ ن ۲، ۵، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = زمین
۵- این غزل فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷ یافته شد
۶- ن ۱۷ = مرگ ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = من
۷- ن ۳۵ = ازو ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷ = که او

ز پـای بـی‌ادبـم رشک مـی‌برم کـه بـه جـرأت
ز راه شـــوق پـــیاپی گـــذر بکـــوی تـو دارد
زبـان ز حـیرت حُسـن تـو لال بـاد کـه سـوزد
مـرا ز غـیرت و بـا خـویش گـفتگوی تـو دارد
ز گـفتگوی تـو خـواهـم ربـود هـوش دل خـود
که سربسر همه هوش است و گوش سوی تو دارد
دمـاغ دل شـو و آشـفته هـمچو سنبل مـویت
که رسته[1] از خود و پیوندها[2] به مـوی تـو دارد
چو روز وصل تو یارب سبک شود[3] شب عـمرم
که بـیوفاست بـر شکـم ازو کـه خـوی[4] تـو دارد
ز گـــریه دیـدهٔ عـرفی سـفید خـواهـم ازان رو
کـه در خـیال نـظر بـر رخ نکـوی تـو دارد[5]

(۴۰۹)

کســـی[6] بـه مـاتم دل کـلفتی ز کس نکشـد
کـــه نـــوحه‌ها کـــند و مـنّت نـفس نکشـد
کســـی مـــزاج خس بـــاغ عشـــق نشـناسد
کـه دست شـعله نگـیرد[7] بـه جـیب خس نکشـد
کسـی بـه عـاجزی ارزد کـه روز جـلوهٔ عـدل
مـــتاع شکـــوه[8] بـــبازار دادرس نکشـــد

۱- ن ۸، ۳۵ = رشته ؛ ن ۱، ۵ = رسته
۲- ن ۳۵ = پیوندها به موی تو ؛ ن ۱، ۵ = پیوندهای موی تو
۳- ن ۸ = رود ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = شود
۴- ن ۱، ۵ = بوی ؛ ن ۸، ۳۵ = خوی
۵- این غزل فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۳۵ یافته شد
۶- این غزل فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد
۷- ن ۱، ۱۷ = بگیرد ؛ ن ۵، ۸، ۳۵ = نگیرد
۸- ن ۱۷ = جلوه ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = شکوه

کســـی حـــلال شـــمارند صـاف مـیکده‌اش
کـه چشـمه چشـمه تـهی سازد و نـفس نکشـد
کســـی تـــذرو بـــهشت وفـــا بـدانـندش
کـــه ذوق بســـتگیش بـــر در قـــفس نکشـد

(۴۱۰)

تـا بـوی نـعیم ستم از خـوان تـو یـابند — جانهای شهیدان همه مهمان[۱] تو یابند[۲]
مـهمان تـو جـمعی و مـرا غـم کـه مبادا — شـور[۳] دل ریشـم ز نـمکدان تـو یـابند
سـازند بـه مـحشر هـدف تیر مـلامت — آن دست کـه گـیرندهٔ دامـان تـو یـابند
جـان دو جـهان را چـو دم حشـر بـجویند — یک یک ز سـر نشـتر پـیکان تـو یـابند
معراج ملایک بجز این نیست که در عشـق — پـروانگـی شـمع شـبستان تـو یـابند
ای رفـته بـه مـصر از پـی فـرزند ز کـنعان — هشـدار[۴] کـه او را ز گـریبان تـو یـابند
آبـی کـه بـود تشـنگی‌افـزای مسـیحا — زهـریست کـه در کـام شـهیدان تـو یـابند
آنگـاه تـوان بـرهمنت گـفت کـه در کـفر[۵] — زنّـار کـمر[۶] بسـتهٔ ایـمان تـو یـابند
عـرفی چـه بـود نـاز و نـعیم تـو کـه دایـم — مـاتم‌زدگان را هـمه مـهمان تـو یـابند[۷]

(۴۱۱)

دلم بگوشهٔ[۸] گلخن ز طـرف[۹] بـاغ آمـد — مگـر خـزان شـد و وقت خـروش زاغ آمـد

۱- ن ۶ = مگس خوان ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = همه مهمان
۲- این غزل در جواب غزل امیر خسرو گفته شده است.
۳- ن ۱۰ = سوز ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۷، ۸، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶، خلاصه، ریاض و غیره = شور
۴- ن ۲، ۳، ۴، ۶، ۲۹ = هستند ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = هشدار ؛ ن ۳۶ = پستند؟
۵- ن ۲۹ = کف ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۹، ۱۰، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = کفر
۶- ن ۱۰ = میان ؛ ن ۲، ۵، ۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = کمر
۷- در ریاض‌الشعرا شعر زیر هم یافته شد که اصلاً از غزل دیگر در همین زمین است:
آن فتنه که در خون کشد آشوب قیامت — در ســـلسلهٔ زلف پـریشان تـو یـابند
۸- ن ۴ = بگوشه ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = زگوشه
۹- ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۹، ۲۹ = به طرف ؛ ن ۴ = ز طرف ؛ ن ۱۰، ۱۷، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = بطوف

به بلبلان چمن بعد ازین که گوش کند — که عندلیب قفس دیده‌ای به باغ آمد
دلیل خانه سیاهی روزگار این بس — که آفتاب درین خانه با چراغ آمد
ز بوی زلف که بازم صبا پریشان کرد — که شوق بر سر دل با هزار داغ آمد
مگر وظیفهٔ عرفی نداد[۱] باده‌فروش — که سوی صومعه مخمور[۲] و بی‌دماغ آمد

(۴۱۲)

نه‌بیند سوی[۳] کس چشمم ولی حیرانیی دارد
نگاهم در درون دیده سرگردانیی دارد[۴]
صفایی نیست با دیر مغان، یارب چه حالست این
مگر آلودگی از طاعت ایمانیی دارد
زبان از خون دل می‌شویم و از شرم می‌جوشم
مگر درد دلم آهنگ زهر افشانیی دارد

(۴۱۳)

چو[۵] شور و فتنهٔ حسنت بجلوه گاه برآید
صد آفتاب قیامت ز خاک راه برآید
به بحر رحمت اگر غوطه زن کنم دل خود را
هنوز دامنش آلودهٔ گناه برآید
چو شوق روی تو جوشد به دل زهر سر مویم
گل نیاز دمد خوشهٔ نگاه برآید

۱- ن ۱، ۹، ۱۷، ۲۹ = نداد ؛ ن ۴، ۵، ۱۰، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = نداده
۲- ن ۲۹ = مجنون و بی‌دماغ ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۳۵ و غیره = مخمور و بی‌دماغ
۳- ن ۱، ۵، ۲۸ = روی ؛ ن ۸، ۳۵ = سوی
۴- این غزل فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۲۸، ۳۵ یافته شد
۵- این غزل فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۲۸، ۳۵ یافته شد. در نسخهٔ ۱ "چر" و در نسخ ۵، ۸، ۲۸، ۳۵ "چو" هست

شهید عشق تو گر دعوی آورد به تو شاید[۱]
که با تراوش صد زخم بیگناه برآید[۲]
کجاست بتکدهٔ[۳] عشق و سجده‌های پریشان
که نور طاعتم از گوشهٔ کلاه برآید
دمی که سوختهٔ او زتاب درد بغلتد
هزار شعلهٔ آتش ز تکیه‌گاه برآید
اگر برشته ندوزد بخویش جذب زلیخا
چگونه دلبر کنعان ز قعر چاه برآید

(۴۱۴)

هر یک از راهبران در قدمی حیرانند
قرب و بُعدیست و گر نه همه سرگردانند[۴]
این حکایت بدف و چنگ به رندان گفتیم
وز مشایخ بنهفتیم که عالی شانند
به[۵] کلاه نمد، ار فخر کنی تاج زر است
خرقه‌پوشان غلط اندیش‌تر از خاقانند
طاعت فاش مرید آورد [۶] عجب‌انگیز است
ای خوش آن قوم صنم‌گوی که یارب[۷] خوانند
چمن ای گل ز تو رنگین و بیابان گلبوست
حیرتی دارم ازان جمع که محرومانند

۱- ن ۳۵ = آورد بتو شاید ؛ ن ۲۸ = آورد شاید ؛ ن ۱۰ = آورد بنوشاید ؛ آورد بنوشام؟
۲- این بیت فقط در نسخ ۸، ۱۰، ۲۸، ۳۵ یافته شد.
۳- ن ۵ = میکده ؛ ن ۱، ۸، ۳۵ = بتکده
۴- این غزل فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۳۵ یافته شد
۵- ن ۱ = بر ؛ ن ۵، ۸، ۳۵ = به
۶- ن ۸، ۳۵ = آورد عجب‌انگیز است ؛ ن ۱، ۵ = آورد و عجب‌انگیز است
۷- ن ۱، ۵ = قران ؛ ن ۸، ۳۵ = یارب

(۴۱۵)

نـور[۱] پـیشانی شیخ از اثر صهبا بود / لاجـرم دی کـه نـزد باده شب یلدا بود

ای که عهدم[۲] به می از توبه دهی نو کردی / کـه صبوحی زده بودی نفست گیرا بود

همه در قلزم اندیشه فرو رفت و نماند / این[۳] نظرها که برین چنبرهٔ[۴] مینا بود

طـاقت بـادهٔ تـوحید[۵] نـیاورد دلم / ایـن گـهر بیشتر از حـوصلهٔ دریا بود

چون گشایم در تحقیق[۶] کـه بـر روی دلم / در انـدیشه ببستند و کـلید آنـجا بـود

تهمت[۷] خصمی خورشید به خفّاش مبند / کـه بکـاویدم، و مشتاق‌تر از حربا بود

عرفی ار بازوی همّت نگشادی[۸] تا حشر / خـطبهٔ مـملکت نـیستی از عـنقا بـود

(۴۱۶)

آنانکه[۹] وصف حُسن تـو تـقریر مـی‌کنند / خـواب نـدیده را هـمه تـعبیر مـی‌کنند

از صدق اهل بتکده هم[۱۰] اعتماد[۱۱] رفت / از بس کـه اهـل صومعه تزویر مـی‌کنند

مـردان کـار راه‌نشین عـنایت‌انـد[۱۲] / بازیچه دوستان همه تـدبیر[۱۳] مـی‌کنند

ای بـیغمان حـذر کـه نـدیمان بـزم عشق / طفلان[۱۴] خـام را بـه نـفس پـیر مـی‌کنند

هـر چـند آشـنای رمـوزند زیـرکان / نـازک مگـو حـدیث کـه تکفیر مـی‌کنند

۱- این غزل فقط در نسخ ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۳۵، ۳۶ = یافته شد

۲- ن ۴ = عهدی ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵، ۳۶ = عهدم

۳- ن ۱، ۵، ۳۵ = این ؛ ن ۳۶ = آن

۴- ن ۱، ۵، ۳۵ = چنبره ؛ ن ۳۶ = منبره؟

۵- ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۳۵، ۳۶ = تحقیق ؛ عرفات = توحید

۶- ن ۸، ۳۵ = توفیق ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۳۶ = تحقیق

۷- ن ۳۶ = تهمتی خصمی ؛ ن ۱، ۵، ۳۶ = تهمت دوری

۸- ن ۳۵ = بکشادی ابتر ؛ ن ۱، ۴، ۸ = نگشادی تا حشر ؛ ن ۳۶ = نگشادی با حشر ؛ ن ۵ = نگشادی ما حشر؟

۹- این غزل در نسخ ۱، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۳۵، ۳۶ وجود دارد

۱۰- ن ۹ = هم ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۳۵، ۳۶ = نیز

۱۱- ن ۱، ۵ = اعتقاد ؛ ن ۴، ۸، ۹، ۱۰، ۳۵، ۳۶ = اعتماد

۱۲- ن ۴ = عبادت ؛ ن ۱۰ = عبارت ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵، ۳۶ = عنایت ؛ ن ۹ = عباد شد

۱۳- ن ۹ = تزویر ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۳۵، ۳۶ = تدبیر

۱۴- ن ۳۶ = خامان طفل ؛ ن ۳۵ = طفلان خام

چـون اهـل راز نکـته سرایـند، گـوش دار زیبق بگـوش ریـز چـو تـفسیر[۱] مـی‌کنند
منکر مشو چو نـقش نـبینی کـه اهـل رمـز لوح و قـلم گـذاشـته تـحریر مـی‌کنند
انـدیشه را دریـغ مـدار از دل خـراب کین خـانه را بـه وسـوسه تـعمیر مـی‌کنند
ایـن آه و نـاله عـرفی از آتش سـرشته‌انـد مگشـای لب مـباد کـه تأثـیر مـی‌کنند

(۴۱۷)

چـون سـنگ جـفا بـه دست گـیرد بس شـیشهٔ دل شکست گـیرد
بـد مست مشـو،[۲] بگـو کـه واعـظ آهـنگ تـرانـه پست گـیرد
از مـحتسب آیـد ایـن کـه در خـلد مسـتم ز مـی الست گـیرد
مـا را چـه زیـان کـه بـهر خـود شیخ آن[۳] مـایه[۴] کـه نـیست هست گـیرد
چـون کـندنی است خـانه‌ام،[۵] چـرخ آن بـه کـه ز پـای پست[۶] گـیرد
مـی داغ شـود دمـی کـه عـرفی پـیمانهٔ خـون بـدست گـیرد

(۴۱۸)

هـر دم از دیـر مـغان دردرسـی مـی‌آید
قـفل اسـرار[۷] و کـلید نـفسی مـی‌آید[۸]
بسکـه از خـلوتیان صـاحب فـیضی نـرسید
بـاورم نـیست کـزین[۹] پـرده کسـی مـی‌آید

۱- بهارعجم = تقریر ؛ ن ۳۵، ۳۶ و غیره = تفسیر
۲- ن ۳۶ = بد مست شدم مگو که واعظ ؛ ن ۵، ۳۵ = بد مست مشو بگو که واعظ
۳- ن ۵، ۸، ۳۵، ۳۶ = آن ؛ ن ۱، ۴، ۱۰، ۱۱، ۱۷ = این
۴- ن ۴ = پایه ؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = مایه
۵- ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = خانهٔ چرخ ؛ ن ۴، ۱۷، ۳۶ = خانه‌ام چرخ
۶- ن ۳۵، ۳۶ = پست ؛ ن ۵ = بست
۷- ن ۳، ۱۷، ۳۶ = قفل اسرار و کلید نفسی ؛ ن ۵، ۸، ۳۵ = قفل اسرار کلید نفسی ؛ ن ۱ = نفس اسرار کلید نفسی
۸- این غزل در زمین غزل حافظ شیرازیست به مطلع:
مژده ای دل که مسیحا نفسی می‌آید که ز انفاس خوشش بوی کسی می‌آید
۹- ن ۱۷ = ازین ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵، ۳۶ = کزین

جـــود را چشـم فـراست نگـران بـاد کـه بـاز
لب فـــرو بســـته پـــی[۱] مـلتمسی مـی‌آید
پـر حـذر بـاش کـه در[۲] قـید گـهی همّت مـا
آنـــچه شـــهباز کـــند از مگســـی مـــی‌آید
در ره عشق به رهبر چه[۳] رجـوعست،[۴] بشتاب
کـــه ز هـــر ذرّه صـــدای جـــرسی مـــی‌آید
هـوسم[۵] لطـف کـجا، لیک بـه بـاغ تـو دلم
بـــه امـــید ثـــمر پـــیش‌رسی مـــی‌آید
بـــلبل گـــلشن عشـــقم کـه درو هـر سـاعت
عـــندلیبی بـــه هـــوای قـــفسی مـــی‌آید
نـبرم دل بـه در لطـف کـه ایـن طـفل مـزاج
گـــر دریـــن کـــوچه رســد[۶] بـلهوسی مـی‌آید
کـــار بـــیماری عـرفی بـه خـدا افـتاده ست
نـــفسی مـــی‌رود او را نـــفسی مـــی‌آید

(۴۱۹)

دل، خـــانه دریـــن عـــالم بـیگانه نگـیرد قـاصد بـه دیـاری کـه رود، خـانه نگـیرد
دل خوش کن مـردان خـرابـات بـود عشـق او مـــعرکه در کـــعبه بـــتخانه نگـیرد
مـعنی بـه دلم تـا رسـد[۷] آیـد بـه زبـانم ایـــن گـــنج روان جـای بـه ویـرانـه نگـیرد
بگشا لب[۸] میگون کـه لب شـهد فـروشم آفـــاق بـــه شـــیرینی افســانه نگـیرد

۱- ن ۸، ۳۵، ۳۶ = پی ؛ ن ۱، ۳، ۵ = بر ؛ ن ۱۷ = وبر
۲- ن ۱، ۵ = بر ؛ ن ۳، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = در
۳- ن ۱، ۵ = چو ؛ ن ۳، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = چه
۴- ن ۱، ۵، ۸ = رجوع است شتاب ؛ ن ۳، ۱۷، ۳۵ = رجوعت بشتاب ؛ ن ۳۶ = رجوعت نشتاب
۵- ن ۱، ۵، ۳۵ = موسم ؛ ن ۳۶ = هوسم
۶- ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = رسد ؛ ن ۳، ۱۷، ۳۶ = رود
۷- ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = تا رسد آیه بزبانم ؛ ن ۹، ۱۱ = باز شد اما بزبانم
۸- ن ۱۷ = مگشا لب میگون ؛ ن ۱۰ = مگشا لب شیرین ؛ ن ۴ = بگشا لب شیرین ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵، ۳۶ = بگشا لب میگون

کم نیست که از توبه پشیمان شده[۱] عرفی گو سبحه نیندازد[۲] و پیمانه نگیرد

(۴۲۰)

هر کس که در بهار بصحرا برون رود
عیش آنگهی کند که بذوق جنون رود
حرمان مجوی[۳] و بر اثر عشق رو که عقل[۴]
رویش به مطلب است ولی واژگون رود
سرچشمهٔ تراوش دشنام[۵] همّت است
هر ماجرا که بر سر دنیای دون رود
در عشق جان بباز[۶] که مقبول شمع نیست
پروانه‌ای که سالم از آتش برون رود
عارف به خار گل چو ببیند به اتفاق[۷]
روزی[۸] دری گشاید و بیخود درون رود[۹]
در تابم[۱۰] از زبونی عرفی که بهر کام
صدره دمی به خانهٔ بخت زبون رود

(۴۲۱)

بنازم شیشهٔ می را که خوش مستانه می‌گرید
سری خم کرده و در دامن پیمانه می‌گرید

۱- ن ۹ = شود ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = شده
۲- ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = بیندازد ؛ ن ۴ = نیندازد
۳- ن ۴، ۳۵، ۳۶ = مجوی و بر ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷ = مجوی بر
۴- ن ۹، ۱۱ = گل ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵، ۳۶ عقل
۵- ن ۱۰ = مژگان ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۱، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = دشنام
۶- ن ۱، ۵ = مباز ؛ ن ۴، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = بباز
۷- ن ۹، ۱۱ = بیند بروی دوست ؛ ن ۴، ۱۷ = بیند به اتفاق
۸- ن ۴ = از وی ؛ ن ۹، ۱۱، ۳۶ = روزی ؛ ن ۱۷ = زودی
۹- این بیت فقط در نسخ ۴، ۹، ۱۱، ۱۷، ۳۶ یافته شد.
۱۰- ن ۹، ۱۱ = دریافتم ز بوی تو عرفی که بهر کام ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = به طوری که نوشته شد

کسـی کش کـام دل شـد آشـنای لذّت مـاتم
چنان کز نوحه[1] سـازی گـرید از افسـانه مـی‌گرید
دل خود را به آن خـوش مـیکند حسـرت‌کش دنـیا
که با خلق جـهان در یک مـصیبت خـانه مـی‌گرید
کسی کز وادی عقل[2] و جنون بیرون کشد خود را
نـه در مـعموره مـی‌خندد نـه در ویـرانـه مـی‌گرید
مگـر آمـیزشی[3] پـاکـیزه[4] دارد مـهر مـحبوبان
کـه شـمع انـدرمیان خـندهٔ[5] پـروانـه مـی‌گرید
کسی کو شیشه[6] خالی می‌کند تاپر[7]شودچشمش
اگـر بـا مـا کشـد سـاغر بـیک پـیمانه مـی‌گرید
چنان[8] در مـاتم دل گـریه و شـورست بـر عـرفی
کـه گـویی در عـزای عـاشق جـانانه مـی‌گرید

(۴۲۲)

ز صـوت بـلبل‌انـدر بـوستان فـرزانـه مـی‌گرید
جـنون مست از نـوای جـغد در ویـرانـه مـی‌گرید
درین ماتم سـرا بـا مـصلحت دانـی مـصاحب شـو
کـه در بـازارهـا مـی‌خندد و در خـانه مـی‌گرید

۱- ن ۹، ۳۶ = نوحه ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۳۵ = گریه
۲- ن ۱ = عقل جنون بر درکشد ؛ ن ۸، ۹، ۱۱، ۳۶ = عقل و جنون بیرون ؛ ن ۵، ۳۵ = عقل جنون بیرون
۳- ن ۱، ۵، ۳۵، ۳۶ = آمیزشی ؛ ن ۱، ۹، ۱۱ = آمیزش
۴- ن ۱۰ = بی‌کینه ؛ ن ۹، ۱۱ = پاکیزه ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵، ۳۶ = باکینه
۵- ن ۳۶ = خندهٔ پروانه ؛ ن ۹ = خنده و پروانه ؛ ن ۱۱ = خندهٔ و پروانه؟ ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = خانهٔ پروانه
۶- ن ۵، ۹، ۱۱، ۳۵، ۳۶ = شیشهٔ خالی کند ؛ ن ۱ = شیشه خالی می‌کند
۷- ن ۳۶ = تر ؛ ن ۱، ۵، ۹، ۱۱، ۳۵ و غیره = پر
۸- ن ۱ = چنان در ماتم دل گریه شور است بر عرفی ؛ ن ۵ = چنان بر ماتم دل گریه شور آورده بر عرفی ؛ ن ۳۵ = چنان در ماتم دل گریه و شور است بر عرفی ؛ ن ۳۶ = چنان در مردن دل گریه دشوار است عرفی را ؛ ن ۹، ۱۱ = جهان در مردن دل گریه و سوز است عرفی را

خراب[۱] هـای هـای گـریه‌ام، سـاقی قـدح بشکـن
کــه عـاشق بـی‌قدح مـی‌گرید و مستانه مـی‌گرید
ز اشکش[۲] بستـرم تـر شـد، ولی از نـاز و اسـتغنا
بـدان مـاند کـه بـر بـیگانه‌ای بیگانه مـی‌گرید
کـجا در روز مـحنت غـمگسار کس شـود عـرفی
کـه مـی‌گرید بـروز خـویش و بـیدردانـه مـی‌گرید

(۴۲۳)

بـیار بـاده کـه جـانم دمـی زنـاله بـرآیـد
هـزار زمـزمه[۳] از دل بـیک پـیاله بـرآیـد
بشوی[۴] نـامهٔ دانش، بـخوان[۵] رسـالهٔ مستی[۶]
بـود کـه فـال مـرادی[۷] ازیـن رسـاله بـرآیـد
چـه وقت[۸] ذکـر صـبوحست زاهـدا بـدری رو
کـه گـر[۹] خسـی رود آنـجا بـرنگ لاله بـرآیـد
بـنوش جـامی و آسـوده شـو ز وسـوسهٔ غـم[۱۰]
چه غم خوری که چه سان کارت از حـواله بـرآیـد

۱- ن ۳۶ = خراب های‌های گریه‌ام ساقی قدح بشکن ؛ ن ۸، ۳۵ = خراب های‌هوی گریه‌ام ساقی قدح بشکن ؛ ن ۵ = فریب های‌های گریه‌ام ساقی قدح بشکن ؛ ن ۱ = فریب های های گریه‌ام ساقی قدح می‌کن ؛ ن ۹ = شراب های های گریه‌ام ساقی قدح می‌کن ؛ ن ۱۱ = شراب های‌های گریه‌ام ساقی قدح لبکن
۲- ن ۹ = اشگش ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۱، ۳۵، ۳۶ = اشکش
۳- ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۱، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = هزار زمزمه از دل ؛ ن ۱۰ = هزار مژده دل من
۴- ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = بسوز ؛ ن ۴، ۹، ۳۶ = بشوی
۵- ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۱۱، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = بجو ؛ ن ۴، ۱۰ = بخوان
۶- ن ۱۰ = هستی ؛ ن ۵، ۱۱، ۳۵، ۳۶ و غیره = مستی
۷- ن ۳۶ = مرا زین؟ ؛ ن ۵، ۳۵ = مرادی ازین ؛ ن ۱۱ = مراد تو زین
۸- ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = چه‌وقت ذکر صبوح است ؛ ن ۴، ۱۰ = چه کعبه وقت صبوح است ؛ ن ۳۶ = چه وقت صبوحست زاهدا بدری‌رو
۹- ن ۳۶ = هر ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = گر
۱۰- ن ۱، ۵، ۸ = عمر ؛ ن ۴، ۹، ۱۰، ۱۷، ۳۶ = غم ؛ ن ۳۵ = عرفی(حاشیه = عمر)

بـــدور ســاغر زر چـیده سـیم، نـرگس شـهلا
چـــنانکه گـــرد مــه بــدر خـطّ هــاله بــرآیـد
مـچش کـه شـعبدهٔ مـیزبان(۱) دهـر بـلند است
اگـــر بـــزهر نـــیالوده(۲) یک نـواله بـرآیـد
بـــدین جـمال اگــر بگــذری بسـوی گـلستان
زگُـــلبُنش گـــل و بـــرگ هـزار ســاله بـرآیـد
ز داغ ســینهٔ مــن هــمچنان نـفس شـود(۳) آتش
هــوا بــطبع گــر از نــنگ(۴) اسـتحاله بـرآیـد(۵)
بـه مـطلبی نـه‌فکنداست سـایه(۶) هـمّت عـرفی
کــه از قــبول دعــا(۷) یــا ز دست نــاله بـرآیـد

(۴۲۴)

کسی بـدور مـحبّت خـمار(۸) غـم نکشـد — که در کشد قـدح زهـر و روبـهم(۹) نکشـد
تـــرا عـبادت و مــارا مـحبت ای زاهــد — بهل(۱۰) کـه کـار بـه نـادانی حکـم نکشـد
مسوز(۱۱) برهمنا سبحه و مده(۱۲) ناقوس — که ننگ نسبت ما دیـر چـون حـرم نکشـد

۱- ن ۱، ۵ = مهربان ؛ ن ۴، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = میزبان
۲- ن ۴، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = نیالوده ؛ ن ۱، ۵، ۸ = بیالوده
۳- ن ۱۰ = بنقش سوادش ؛ ن ۴ = نفس شود آتش
۴- ن ۴ = ننگ ؛ ن ۱۰ = سنگ
۵- این بیت فقط در نسخ ۴ و ۱۰ یافته شد و معنیش روشن نیست
۶- ن ۳۶ = سایه‌بی همی عرفی ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = سایهٔ همت عرفی
۷- ن ۱، ۵، ۱۷ = که از قبول رهد یا ز دست ناله برآید ؛ ن ۴ = که از قبول دعا باز دست ناله برآید ؛ ن ۹، ۱۱ = که از قبول دعاها ز دست هاله برآید ؛ ن ۱۰ = که از قبول دعا پا ز دست ناله برآید(مفهوم این بیت روشن نیست)
۸- ن ۳۵ = شراب ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۱۷، ۳۶ = خمار
۹- ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = روبهم نکشد ؛ ن ۹ = درد هم نکشد
۱۰- ن ۹، ۳۶ = بحل ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۱۱، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = بهل
۱۱- ن ۹، ۱۱ = بسوز ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = مسوز
۱۲- ن ۹ = سبحه را بدیدهٔ ناقوس ؛ ن ۱۱ = سبحه دیده ناقوس ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۱۷، ۳۶ = سبحه دمده ناقوس ؛ ن ۳۵ = سبحه و بده ناقوس

چو دود سینهٔ ما[1] سایبان زند فردا ز آفتاب قیامت کسی الم نکشد
همان به است که عرفی به بزم درویشان[2] سفال جوید و منّت ز جام جم نکشد

(۴۲۵)

هر که اندیشد که از پا خار می‌باید کشید
از ستورش منّت رفتار می‌باید کشید[3]
هر که بینی بارش افتاده است و می‌جوید مدد
دوش خود را خود بزیر بار می‌باید کشید
خوشدلی با غفلت و آزردگی با گریه[4] است
گر بغفلت[5] دشمنی، آزار می‌باید کشید
هر که در مسجد بود مخمور، حدّش[6] لازمست
دردسر در خانهٔ خمار می‌باید کشید
تلخی آزردگان[7] تسکین دهد آزار را
تا توان بدخویی از بیمار می‌باید کشید
تشنه را در آفتاب استادن از ادراک نیست
دامن از دست جهان بی‌یار[8] می‌باید کشید
کام خود را آشنا کن با شراب نیستی
تلخی این باده چون ناچار می‌باید کشید

۱- ن ۹، ۱۱، ۳۶ = من ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = ما
۲- ن ۹، ۱۱ = درویشان ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = دولتیان
۳- مصرع جامی است: بهر یک گل منت صد خار می‌باید کشید. شهنشله جهانگیر درین زمین مطلع‌ای گفته:
ساغر می بر رخ گلزار می‌باید کشید ابر بسیار است می‌بسیار می‌باید کشید
۴- ن ۴، ۳۶ = با تجربه ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = با گریه
۵- ن ۸ = عقلت ؛ ن ۱، ۵، ۳۵، ۳۶ و غیره = غفلت
۶- ن ۵ = صیدش ؛ ن ۱ = حدّش ؛ ن ۴، ۸، ۳۵، ۳۶ = صبرش
۷- ن ۳۶ = آزردگان ؛ ن ۵، ۳۵ = آزادگان
۸- ن ۱ = بی‌بار ؛ ن ۴، ۵، ۳۵، ۳۶ = بی‌یار

هر که می در پرده زد کیفیّت مستی[1] نیافت
ساغر می‌بر[2] سر بازار می‌باید کشید
رند ومستم زاهدا، زهد و صلاح از من مجو
این رقم بر مردم هشیار می‌باید کشید
هر که بدمستی کند،دارش سزا باشد، ولی
قاتل منصور را بردار می‌باید کشید
عیب خود را زان نمی‌گویم که از آمیزشم
دوستان را خجلت بسیار می‌باید کشید
گر بواقع[3] بنگرم اندوه در خونم کشد
خویش را در پردهٔ پندار می‌باید کشید
خرقهٔ پشمین بدوش انداختی عرفی کنون
تار و پودش بر رخ زنّار می‌باید کشید

(۴۲۶)

کو فنا تا زخمها شمشیر بر مرهم نهند
بیخودی و هوشمندی سر بپای هم نهند[4]
عمر فرصت کوته است و دست یغمایی دراز
تنگ چشمان را بگو تا برگ عشرت کم نهند
گر فشانم دود دردی بر دل آسودگان
تهمت بیدردی صد سوز بر ماتم نهند
اشک ریزان ترا نازیم کز لخت جگر
یک چمن گل در کنار قطرهٔ شبنم نهند

۱- ن ۴، ۱۰، ۳۶ = رندی ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = مستی
۲- ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = در ؛ ن ۴، ۱۰، ۳۶ = بر
۳- ن ۴، ۱۰، ۳۶ = بواقع ؛ ن ۱، ۵، ۸ = توقع
۴- این غزل فقط در نسخ ۲، ۴، ۱۰ یافته شد

رحمتش گر فعل[۱] دارد خار[۲] را خندان کند
زخمها را تا به چاک جامه‌ها مرهم نهند
اهل دل عرفی اگر یابند فرمان طرب
قصر شادی را بناهم در زمین غم نهند

(۴۲۷)

اگر دانش عنان جنبان نباشد — خرد در کار خود حیران نباشد
نمودم[۳] زخم ناسور فلاطون — که دانا در پی درمان نباشد
من از شادی نباشم گر خبر جوی — بعالم، هیچ لب خندان نباشد
کسی نادیده نشناسد کسی را — مگو تا[۴] عافیت پنهان نباشد
نیایی ای اجل در خیل عشاق — کسی کش دل بجای[۵] جان نباشد
به نقد[۶] جان و دل خجلت میفزای[۷] — که جنس دوستی ارزان نباشد
بسی[۸] معنیست عرفی را نهانی — که جایش دل[۹] بود، دیوان نباشد

(۴۲۸)

این دل که جراحتش فزون باد — خون باد،[۱۰] هزار بار خون باد
بر هیچ دلی گران نیاید — درد تو که کوه بیستون باد

۱- ن ۲ = فعل ؛ ن ۴ = قفل
۲- ن ۱۰ = خار ؛ ن ۴ = خانه ؛ ن ۲ = جامه
۳- ن ۱۷ = نبودم ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۳۵، ۳۶ = نمودم
۴- مجمع‌النفایس = ما ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ و غیره = تا
۵- ن ۴، ۵، ۱۰، ۱۷، ۳۶ = بجای ؛ ن ۸ = بحال ؛ ن ۱، ۳۵ = بجان
۶- ن ۱۰ = نیفتد ؛ ن ۴ = زنقد ؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = به نقد
۷- ن ۴ = بیفزای ؛ ن ۱ = نیفزای ؛ ن ۵، ۸، ۳۵، ۳۵ = میفزای
۸- ن ۳۶ = بس این ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ بس
۹- ن ۱۰ = در دل ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = دل بود
۱۰- ن ۳۶ = خون باد و هزار باره ؛ ن ۱۷ = خون باد و هزار باده ؛ ن ۱۰ = خون بار هزار بار ؛ ن ۸، ۳۵ = چون باده هزار قطره ؛ ن ۱، ۵ = چون باده هزار باره

آن کس کـه نـه مـرد نـامرادیست — فـریادی بـخت واژگـون بـاد[۱]
آن سـر کـه زجـام عـقل مست است — خـالی[۲] ز کـرشمهٔ جـنون[۳] بـاد
آن کس کـه ز رمـز آشـنا نـیست — مـحتاج فسـانه و فسـون بـاد
عـرفی کـه نـه مـرغ دام عشـقست — در پـنجهٔ عـافیت زبـون بـاد

(۴۲۹)

نـه گـل نسـیم و نـه بـلبل نـوا نگـهدارد — نـه وصـف حُسـن تـو بـاد صبا نگـهدارد
بـه نـیم جـو نـخرند اهـل درد آن دل را — کـه دلبـرش بـفریب وفـا نگـهدارد
وفـای خسـته دلم بـین کـه مـهربان یـارش — بـدوستی عـداوت نـما نگـهدارد
کسی که لعل تو شهد و مرا مگس کرده‌ست — تـرا ز نـاز و مـرا از حـیا نگـهدارد
ز عـقل و هـوش نـیاید نگـاهبانی دل[۴] — بـه چشـم مست تـو دادیـم تـا نگـهدارد
تو جـمله جـور دم گـرم،[۵] مـن تـمام اثـر — خـدای دست مـرا از دعـا نگـهدارد
چو جان[۶] دهم، ببر این نیم شیشه تا ساقی — پـی صـبوحی روز جـزا نگـهدارد
ز هـوش رفـتم و پـیغام دوست نشـنیدم — کسـی[۷] عـنان نسـیم صـبا نگـهدارد
ز مـیل مشـتری افـزون نـیرزد ایـن گـوهر — بگـو کـه مشـتری مـن بـها نگـهدارد
کسـی بـدیدهٔ عـبرت گـذشته را بـیند — کـه روی دل نـفسی بـر قـفا[۸] نگـهدارد
دعـا کـنید کـه ایـزد مـربی او را — بـزیر سـایهٔ بـال هـما نگـهدارد
به مجمع سخن امـروز کـیست جـز عـرفی — کسـی کـه گـرمی هـنگامه را نگـهدارد

۱- این بیت در نسخ ۴، ۱۰، ۱۷، ۳۶ بر دیگر اشعار غزل اضافه است
۲- ن ۳۶ = بی‌بهره ز نشأه ؛ دیگر نسخ مثل ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = خالی ز کرشمهٔ
۳- ن ۴، ۱۰، ۳۶ = جنون باد ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = فسون
۴- ن ۴ = دین ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = دل
۵- ن ۵، ۱۷ = گرم و من ؛ ن ۱، ۸، ۳۵ = گرم، من (در نسخ ۴، ۱۰، ۳۶ این بیت موجود نیست)
۶- ن ۴، ۱۰ = چو جان دهم ببر این نیم شیشه تا ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = چو جان دهم ندهی نیم شیشه تا ؛ ن ۳۶ = چو جان دهمَ بر این نیم شیشه با ساقی
۷- ن ۳۶ = کسان ؛ ن ۵، ۳۵ = کسی
۸- ن ۴، ۸، ۱۰، ۳۵، ۳۶ = برقفا ؛ ن ۱۷ = بروفا ؛ ن ۱، ۵ = برتغا

(۴۳۰)

ز ننگ عافیت بازم دل شرمنده می‌سوزد
نه از دل[۱] گریه‌می‌جوشد،نه‌برلب[۲] خنده‌می‌سوزد
چراغی روشنست از عشق او در مجمع هستی
که آزاد از فروغش می‌گدازد، بنده می‌سوزد
نه تنها عشق سوزد ساکنان ملک هستی را
درین طوفان آتش رفته و آینده می‌سوزد
چسان از لذّت آتش پرستی باز می‌آید
کهن گبری که طوبی را زپا افکنده می‌سوزد[۳]
مکن بر غیرت خود تکیه عرفی بزم[۴] عشقست این
که اکثر آبروی گوهر ارزنده می‌سوزد

(۴۳۱)

نه مهر[۵] بر دل اندیشه می‌توانم زد
نه جام صافی ازین شیشه می‌توانم زد
نه دست زین ثمر تلخ می‌توانم داشت
نه نخل وسوسه از ریشه می‌توانم زد
همین بس است فلک راکزو دلم تنگ است
وگر نه سنگ برین شیشه می‌توانم زد
ز باد حادثه با آنکه آتشم مرده‌ست
هنوز شعله بصد بیشه می‌توانم زد
اثر ز ناله ندارم طمع گمان دارم
که راه بخت ستم پیشه می‌توانم زد
زباغ لاله نچینم[۶] ز ضعف عرفی لیک
به بیستون چو رسم تیشه می‌توانم زد

۱- ن ۴ = نه از لب گریه ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = نه از دل گریه ؛ ن ۱۰ = نه چشم گریه
۲- ن ۴، ۳۶ = برلب ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵، ۳۶ = از لب
۳- این بیت فقط در نسخهٔ ۱۷ یافته شد
۴- ن ۱۰ = مکن بر غزت خود تکیه عرفی را چه ظلم است این ؛ ن ۴ = مکن بر عزت خود تکیه عرفی ظلم عشقست این ؛ ن ۱، ۵، ۸ = مکن بر غیرت خود تکیه عرفی بزم عشقست این ؛ ن ۱۷، ۳۵ = مکن بر عزت خود تکیه عرفی بزم عشقست این
۵- ن ۵، ۹، ۳۵ = مهر ؛ ن ۳۶ = قفل
۶- ن ۳۶ = بچینم ؛ ن ۱، ۵ = نچینم

(۴۳۲)

آنرا[۱] که خرد و بال باشد — کی[۲] رغبت قیل و قال باشد
آن جرعه که درد شکوه دارد — در ساغر من زلال باشد
هر نقش که در بهشت بینم — در کارگه خیال باشد
نقشی که نظاره بر نتابد — می‌جویم، و آن وصال باشد
از شغل غمی که گفتنی نیست — گویم بتو، گر مجال باشد
چون کینه ز طبع دوستانت[۳] — مهر از دل تو محال[۴] باشد
عمر تو که عید زندگانیست — آرایش ماه و سال باشد
گفتی "گله کرده‌ای ز[۵] جورم" — بهتان چنین حلال[۶] باشد؟
از کبر مدان سکوت عرفی — شاید که ز اهل حال باشد

(۴۳۳)

دگر جانم ز ناسازی اقبال که می‌سوزد
وفا پرور دلم در آتش حال که می‌سوزد
دو صدره گفتم ای دل بال مگشا در هوای کس
ببین از شعلهٔ حسرت[۷] کنون بال که می‌سوزد
مرا مجرم[۸] مساز ای بخت خواب آلوده، کاری کن
متاع فرصتم بنگر، ز اهمال که می‌سوزد

۱- ن ۹(اضافات) = آنراکه مراد حال باشد ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = آنراکه خرد وبال باشد
۲- ن ۳۶ = پر ؛ ن ۴، ۵، ۹، ۳۵ و غیره = کی
۳- ن ۳۵ = دوستانست ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۳۶ = دوستانت
۴- ن ۳۵ = وبال ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۳۶ = محال
۵- ن ۱۷ = کرده‌ام ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۱، ۳۵، ۳۶ = کرده‌ای
۶- ن ۹ = ملال ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۳۵، ۳۶ = حلال
۷- ن ۴، ۳۶ = محنت ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = حسرت
۸- ن ۴، ۳۶ = مجرم مساز ؛ ن ۱۷ = محرم مساز ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = محروم ساز

به هر کس می‌کند گرمی و از احوال من غافل[1]
دلش می‌سوزد و غافل که بر حال که می‌سوزد
مخوان افسانهٔ حُسن عمل شرمی بکن عرفی
کرام‌الکاتبین از شرم اعمال که می‌سوزد

(۴۳۴)

در راه عشق ای دل گر جان دهی، چه باشد
این فتنه خیزه را پایان دهی، چه باشد
ای محتسب دو صد خم[2] بشکسته‌ای گر امشب
یک شیشه می به رندان تاوان دهی، چه باشد
جان خواهد آن ستمگر ای دل ز دست داده
دل دادنت خطا بود، گر[3] جان دهی، چه باشد
بی گریه رفت عمری یارب ز بدو[4] فطرت
آن را که میدهی چشم، گریان دهی چه باشد
من خود نمی‌زنم لیک بهر فریب اگرتو
این خسته را دو روزی درمان دهی چه باشد
مردم به کفر[5] یارب، در آن جهان گر از لطف
این کافر خجل را ایمان دهی، چه باشد
با ناز دوست عرفی نتوان جدل نمودن
گر این[6] متاع جان را ارزان دهی چه باشد

۱- ن ۴، ۵، ۳۵ = غافل ؛ ن ۳۶ = عاقل
۲- ن ۱۰ = دو صد جام ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = دو صد خم
۳- ن ۴، ۱۰، ۳۶ = تا ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = گر
۴- ن ۱۰ = یارب ز دیده قطره ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۳۵، ۳۶ = یارب ز بدو فطرت ؛ ن ۱۷ = یارب زند قطره؟
۵- ن ۴، ۱۰، ۳۶ = به کفر ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = به فکر
۶- ن ۱۰ = این ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = تو

(۴۳۵)

بـه‌بزم عشـرت آن گـل بـا دل مـن کـارها دارد
دل غـمدیدهٔ بـلبل بـه گـلشن کـارها دارد

بـرو ای بـادهٔ بـی‌شرم، مـدهوشم مکـن کـامشب
خـجالت بـا مـن آلوده دامـن کـارها دارد

هـمین رنـج[1] نـفاق ایـذای یـار نـاموافـق بس
نـفاق جـان سـتان بـا دوست دشـمن کـارها دارد

بـرو ای گـفتگو مگشـا لبـم، کـز مـاتم هـجران
نـفس بـا آه و افـغان، لب بـه شـیون کـارها دارد

بگـلزارم مـخوان ای مشـفق[2] از بـهر گـل افشـانی
کـه ایـن دیـوانـه بـا خـاشاک گـلخن کـارها دارد

نـمیدارد بـمردن عشـق دست از دامـن عـاشق
مـن از غـم مـرده‌ام صد بـار و بـامن کـارها دارد

بـرهمن را گـرفتم، هـاتفی گـفتا بـهل[3] عـرفی
کـه ذوق طـاعت بت بـا بـرهمن کـارها دارد

(۴۳۶)

هـر کـه حـرصش راه زد کـامش روا هـرگز نشـد
هـر کـه سـلطان قـناعت شـد، گـدا هـرگز نشـد

کـام جـانم در مـیان آب و آتش حـاضر است
هـر کـه بـا هـمّت بـرآمـد، بـی‌نوا هـرگز نشـد

بـندهٔ تـمکین دل گـردم کـه از راه[4] وفـا
سیل غـم هـر چـند افـزون شـد، زجـا هـرگز نشـد

۱- ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۳۵ = رنج و نفاق ؛ ن ۱۰، ۱۷ ۳۶ = رنج نفاق
۲- ن ۱۰ = عندلیب ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = مشفق
۳- ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = برو ؛ ن ۴، ۱۰، ۳۶ = بهل
۴- ن ۴، ۱۷، ۳۶ = در ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۳۶ = از

نی همین دل یافت از عشقت صفای جاودان[۱]
هر چه در این چشمه شستم، بی‌صفا هرگز نشد
هرگزت در دل نیامد[۲] کین پریشان روزگار
شرمسار از یک نگاه آشنا هرگز نشد
بس که این[۳] درد آزما دل دشمن آسایش است
صد مرض به گشت و ممنون شفا[۴] هرگز نشد

....

[۵]در جدائی هم ز یار خود جدا هرگز نشد
در هوای پارسائی عرفی از هر[۶] معصیت
گشت صدره تائب، امّا پارسا هرگز نشد

(۴۳۷)

کسی کو در تب عشق تو نبض خویشتن گیرد
بعیب[۷] خود پرستی بر زمانش[۸] مرد و زن گیرد
نیارامد[۹] دل درد آشنا در جامهٔ هستی
اگر آرام گیرد، چند روزی در کفن گیرد
دم عیسی نخنداند[۱۰] گل امیّد صیّادی
که در فصل بهاران دام او[۱۱] مرغ چمن گیرد

۱- ن ۱، ۴، ۵، ۳۵ = جاودان ؛ ن ۳۶ = تازگی
۲- ن ۳۵ = نیاید ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۳۶ = نیامد
۳- ن ۱۰ = بس که دل از کاوش دل ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = بس که این درد آزما دل
۴- ن ۴ = صفا ؛ ن ۵، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = شفا ؛ ن ۱۰ = دوا
۵- ن این مصرع فقط در نسخه ۳۶ یافته شد
۶- ن ۱۰ = خود از ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = ازهر
۷- ن ۹، ۱۱ = نه عیب خود پرستی ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۳۵، ۳۶ = به عیب خود پرستی
۸- ن ۹، ۱۱ = هر زمان بر مرد و زن ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۳۶ = بر زبانش مرد و زن
۹- ن ۴، ۳۶ = نیارامد ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = بهار آمد
۱۰- ن ۱۰، ۱۱ = نجنباند ؛ ن ۴، ۵، ۸، ۳۵، ۳۶ = نخنداند ؛ ن ۹ = بخنداند ؛ ن ۱ = نمی‌داند
۱۱- ن ۱۰ = از ؛ ن ۱، ۵ = هر ؛ ن ۴، ۸، ۹، ۳۵، ۳۶ = او

مه کنعان بخوابست ای صبا بر پیرهن[۱] مگذر
که گرگی ناگهان[۲] دنبال بوی پیرهن گیرد
ازان با عشق هرگز التفاتی[۳] نیست تقوی را[۴]
که عاشق نکته[۵] بر زاهد بکیش برهمن گیرد
خزان شکوه طی شد، موسم گلریز شکر آمد
غمم[۶] عالم گرفت، اکنون نشاطم انجمن گیرد
کجا افتد نظر بر خاکساران خودپرستی را
که صد جا[۷] هر قدم ره بر خیال خویشتن گیرد
کمال عشق و لطف حُسن و مهر آسمان باید[۸]
که بلبل[۹] یک نفس خود را[۱۰] بدستان‌درسخن‌گیرد
روم[۱۱] در گوشه‌ای تنها که ریزم خون خود عرفی
مبادا وقت[۱۲] مردن ناشناسی دست من گیرد

(۴۳۸)

اهل معنی دوش بر دوش عقولم دیده‌اند
چون دعای خویش بر عرش قبولم دیده‌اند
آشنائی شان بمن واپس‌تر از بیگانگی‌ست
بس که ارباب حقیقت بلفضولم دیده‌اند؟

۱- ن ۹ = بربرهمن ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۳۵، ۳۶ = برپیرهن
۲- ن ۱، ۵ = ناکسان ؛ ن ۴، ۸، ۹، ۱۰، ۳۵، ۳۶ = ناگهان
۳- ن ۴ = اتفاقی ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۳۵، ۳۶ = التفاتی
۴- ن ۱۰ = زاهد را ؛ ن ۳۵ = عرفی را ؛ ن ۱، ۵، ۹، ۳۶، ۳۵(حاشیه) = تقوی را
۵- ن ۱۰ = تکیه ؛ دیگر نسخ مثل ۱، ۴، ۵، ۸، ۹، ۳۵، ۳۶ = نکته
۶- ن ۱، ۵ = غمم ؛ ن ۳۵، ۳۶ = غم
۷- ن ۱، ۵ که هر جا صد قدم ره ؛ ن ۴، ۸، ۳۵، ۳۶ = که صد جا هر قدم ره
۸- ن ۳۶ = شاید ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۳۵ و غیره = باید
۹- ن ۸ = اوهم ؛ ن ۴، ۱۰، ۳۶ = بلبل ؛ ن ۱، ۵ = تااو ؛ ن ۳۵ = بااو
۱۰- ن ۴ = خودرا ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵، ۳۶ = گل را
۱۱- ن ۹ = شدم ؛ ن ۱، ۵، ۳۵، ۳۶ و غیره = روم
۱۲- ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۳۵، ۳۶ = قدر ؛ ن ۹، ۱۱ = وقت

غم هلاکم کرد و کس غمگین نمی‌داند مرا
بس که در ایّام آسایش ملولم دیده‌اند

. . . .

[۱]دشمنان در معرض ردّ و قبولم دیده‌اند
دشمنان عرفی بسی غمگین‌ترند از دوستان
تا تمنّاهای نومید از حصولم دیده‌اند

(۴۳۹)

شکر،[۲] کز کشمکش شوق نجاتم دادند — خلعت محرمی خلوت ذاتم دادند
نبود همّت عشقم که گدایان درش — گنج توفیق شهادت به زکاتم دادند
از در عشق دلم حاصل کونین گرفت — من نرفتم[۳] بدر زهد و براتم دادند

(۴۴۰)

چند بی‌بهره بود دیدهٔ گریانی چند — زلف جمع‌آر که جمعند پریشانی چند
گلرخان نعمت[۴] نایاب[۵] نیابند[۶] اگر[۷] — یک نفس چاک نبینند[۸] گریبانی چند
آنکه آماده کند[۹] پردهٔ ناکرده گناه — کی دَرَد[۱۰] پردهٔ از[۱۱] کرده پشیمانی چند

۱- فقط در نسخهٔ ۱۷ این مصراع وجود دارد که مصرع اوّل آن نیز مفقود است
۲- ن این سه غزل زیر فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ وجود دارد و در زمین معروف غزل حافظ گفته شده است
۳- ن ۱۷ = برفتم ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = نرفتم
۴- ن ۲، ۱۰ = نعمت ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۱، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = محنت
۵- ن ۲، ۹، ۱۰، ۱۱ = نایاب ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = نایافت
۶- ن ۲، ۹، ۱۰، ۱۱، ۲۹ = بیابند ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۳۵، ۳۶ = نیابند
۷- ن ۱، ۸، ۱۰، ۳۵ = اگر ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۵، ۹، ۱۰، ۱۱، ۲۹ = مگر. در چند نسخ این مصراع به این طور است: ن ۲، ۳، ۹(اضافات) = گلرخان محنت نایاب بیابند مگر ؛ ن ۴، ۹(اصل)، ۳۶ = گلرخان محنت نایافت بیابند مگر ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = گلرخان محنت نایافت نیابند اگر ؛ ن ۱۰ = گلرخان نعمت نایاب بیابند اگر ؛ ن ۲۹ = گلرخان محنت نایافت بیابند مگر.
۸- ن ۸، ۳۵ = نیابند ؛ ن ۲۹، ۹(اضافات) و (اصل) = به‌بینند ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۶ = نبینند
۹- ن ۳۶ = بود ؛ ن ۱، ۵، ۹(اصل و اضافات هر دو)، ۸، ۳۵ = کند
۱۰- ن ۱ = برد ؛ ن ۴، ۵، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = دَرَد
۱۱- ن ۶ = نا ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = از

کبریای تو برانم(۱) که نیارد(۲) به نظر مشتی آلوده(۳) و آلایش دامانی چند
عرفی افسانهٔ غم گوش‌کنان حلقه زدند خوان بیارای که جمع آمده مهمانی چند

(۴۴۱)

جمعی ز سران دامن مهمان تو بوسند
قومی(۴) به دو صد ناز لب خوان تو بوسند(۵)
ترسم که حریفان تو در حالت مستی
برگ گلی از چاک گریبان تو بوسند
با لذّت لبهای تو باید که ملایک
دایم بتصوّر لب(۶) خندان تو بوسند
آنانکه حیات از لب عیسی نپذیرند
از روی ادب خاک شهیدان تو بوسند
در صیدگه جور تو جانهای شهیدان
تا صبح قیامت لب پیکان تو بوسند
عرفی چه کلام است تراکز سر تعظیم
صاحب سخنان گوشهٔ دیوان تو بوسند

(۴۴۲)

بخت(۷) کوتا شاهد وصلم در آغوش آورد
ذوق بیهوشم نماید، شوق با هوش آورد

۱- ن ۱، ۵ = نیابم ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۶، ۹(اصل و اضافات)، ۱۰، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = برانم
۲- ن ۱، ۱۰، ۳۵ = نیاید ؛ ن ۵، ۹، ۳۶ و غیره = نیارد
۳- ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = آلوده بر آلایش ؛ ن ۳۶ = آلودهٔ آلایش ؛ ن ۳، ۴، ۹(اصل)، ۲۹ = آلوده و آلایش ؛ ن ۹(اضافات) = آلودهٔ آلایش
۴- ن ۱۷، ۳۵ = قومی ؛ ن ۱، ۵، ۸ = جمعی
۵- این غزل فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد
۶- ن ۸، ۳۵ = گل ؛ ن ۱، ۵، ۱۷ = لب
۷- این غزل فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷ یافته شد

هر دو روز[۱] از حیله غیر آهنگ جایی[۲] میکند
تـــــا بـــــتقریب وداع او را در آغـــوش آورد
آنکــه بـنهد[۳] پـای تـابوتم بـدوش از بـعد مـرگ
ســاق عــرض درد و غــم را بــر ســر دوش آورد

(۴۴۳)

آن کو[۴] چو من از عشق پریشان ننشیند — بـــر مســـند تـوفیق شـهیدان نـنشیند
گـر چـاشنی شـربت درد تـو نباشد[۵] — هـرگز مگس دل بـلب جـان[۶] نـنشیند
ای نـوح مـرنجان نـفس چشـمه گشـایت — ایـن آتش عشـقست، بـطوفان نـنشیند
ای خضر شکستی به سبویت نرسد، خیز[۷] — کـاین تشـنگی از چشـمهٔ حیوان نـنشیند
ایمان اگر این است که همدوش دل ماست — کـفر از چه بـچشم و سر ایـمان نـنشیند
با آنکه مغان[۸] را همگی مایده شهد است — در دیـر مگس بـر لب رهـبان[۹] ننشیند
عرفی برو از غـمکدهٔ مـا کـه کس ایـن جـا — بـی‌زخـم دل و چـاک گـریبان نـنشیند

(۴۴۴)

کســی مــی‌طربم[۱۰] در ایــاغ مــی‌ریزد — کــه زهـر غـم بگـلوی فـراغ مـی‌ریزد
کسـی عـنان دلم مـی‌کشد بکـوی مـراد — کـــه خـــار فـتنه بـراه سـراغ مـی‌ریزد
کسـی بـه نـعمت مـقصود پـرورش دهـدم — کـــه اسـتخوان هـماپیش زاغ مـی‌ریزد

۱- ن ۱، ۵ = رو ؛ ن ۸، ۱۷، ۳۵ = روز
۲- ن ۱ = جامی ؛ ن ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = جایی
۳- ن ۱۷ = ماند ؛ ن ۵، ۸، ۳۵ = بنهد ؛ ن ۱ = ننهد
۴- ن ۹ = آنکه ؛ ن ۲، ۴، ۵، ۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = آنکو
۵- ن ۲، ۴، ۳۶ = نیابد ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = نباشد ؛ ن ۲۹ = بیابد
۶- ن ۱، ۱۷ = بلب خوان ؛ ن ۱۰ = بسر خوان ؛ ن ۴، ۵، ۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = بلب جان
۷- ن ۲، ۹، ۲۹، ۳۶ = خیز ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = باش
۸- ن ۱۰ = مگس ؛ ن ۲، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = مغان
۹- ن ۲، ۱۰ = رهبان ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = مهمان
۱۰- ن ۱، ۴، ۱۷، ۳۶ = کسی که می‌طربم ؛ ن ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۲۹، ۳۵ = کسی می‌طربم

گـــدای نـــور بـــود آفـتاب در بـزمی   کـه عشـق خـون جگـر در چـراغ مـی‌ریزد
دم مســـیح بـــود در مــزاج مــرده دلان   حـدیث عشـق کـه خـون فـراغ مـی‌ریزد
بـجوش عشـق بـنازم کـه از شکـاف دلم   بـجای قـطرهٔ خـون درد و داغ مـی‌ریزد
زکـات مـایهٔ رزق منست[1] آنکه فـلک   بـــجیب حـلّهٔ طـاووس بـاغ مـی‌ریزد
ضـمیر روشـن مـابین کـه ظـلمت عـرفی   بــدامـنش[2] گـهر شـبچراغ مـی‌ریزد

(۴۴۵)

غـــم تـــو هست، بـعیش جـهان کـه پـردازد
هـوای تـیغ تـو در سـر، بـجان کـه پـردازد[3]
اگــر لب تـــو نـه در دل نـمک‌فشان آیـد[4]
بــــتازه کـــردن داغ نـــهان کــه پـــردازد
چـنین کـه غـمزه بـیک زخـم میکشد هـمه را
بکـــــاوکاو دل خـــونچکان کـــه پـــردازد
چو حُسن[5] یار[6] هم‌آلوده سوزد[7] و هـم پـاک
بــه قــیمت گــهر ایــن و آن کــه پـردازد
کـرشمه گشت جـهانی چـنانکه دل مـی‌خواست
بگـــو بســـوختن کشـــتگان کـــه پـــردازد
جـهان[8] جـهان بـرهش نـیم بسـمل افـتادند
بـــچاره‌سازی ایـــن نـــیم جـان کـه پـردازد

۱- ن ۱، ۵ = تو نیست ؛ ن ۲، ۴، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۳۵، ۳۶ = منست
۲- ن ۱، ۵ = به آتش ؛ ن ۸، ۳۵ = به دانش ؛ ن ۲، ۴، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۶ = به دامنش
۳- این غزل در زمین خسرو دهلوی گفته شد. مطلع غزل خسرو به این طور است:
غمم بکُشت، بکار جهان که پردازد   دلم اسیر شد و نیز جان که پردازد
۴- ن ۱، ۱۰، ۱۱ = آمد ؛ ن ۲، ۴، ۵، ۸، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = آید
۵- ن ۱۱ = عشق ؛ دیگر همهٔ نسخ مثل ۲، ۴، ۵، ۸، ۲۹، ۳۶ و غیره = حُسن
۶- ن ۹ = حُسن و ناز ؛ دیگر همه نسخ مثل ۲، ۴، ۵، ۲۹، ۳۶ و غیره = حُسن یار
۷- ن ۹ = خواهد ؛ دیگر همه نسخ مثل ۴، ۵، ۸، ۲۹، ۳۶ و غیره = سوزد
۸- ن ۹ = جهانیان به غمش ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = جهان جهان برهش

چنین که ما و دل و دیده مست و حیرانیم
اگر غم تو نباشد، بجان که پردازد
اگر نه محرم دردی طلب کند عرفی
به جستجوی من بی‌نشان که پردازد

(۴۴۶)

دم مردن[۱] بشوق[۲] آنکه یار دلنواز آید
رود صد بار جانم با نفس بیرون و باز آید
نهان هر نامهٔ عجزی که بنویسم برای او[۳]
روان ناگشته قاصد[۴] صد جواب‌ازپیش‌ناز[۵]آید[۶]
زند بر کربلا صد طعنه فردا عرصهٔ محشر
اگر نازت[۷] بآن هنگام با این[۸] ترکتاز آید
ملائک را بداغ رشک مرغان هوا سوزد[۹]
بسوی دشت هرگه با صدای طبل باز آید
دل[۱۰] معشوق را ذوقیست از همراهی عاشق
اگر محمود را گویی، "بیا" اوّل ایاز آید
بود پیشانیم دایم بخاک سجده‌گاه بت
نیم زاهد که در مسجد همین وقت نماز آید

۱- انیس‌العاشقین = نمی‌میرم ؛ دیگر نسخ مثل ۴، ۵، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = دم‌مردن
۲- ن ۱، ۴، ۸، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = ز شوق ؛ ن ۲، ۵، انیس‌العاشقین = به شوق
۳- ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = بسوی او ؛ ن ۱۰ = برای او ؛ ن ۴، ۹، ۱۱، ۲۹، ۳۶ = به لطف
۴- ن ۲، ۹، ۲۹، ۳۶ = محرم ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۳۵ = قاصد
۵- ن ۴، ۵ = ناز ؛ ن ۱، ۹، ۳۵، ۳۶ = باز
۶- این بیت در نسخه ۱۷ است
۷- ن ۱۰ = اگر بارم ؛ ن ۱، ۵، ۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = اگر نازت
۸- ن ۱، ۲، ۴، = صد ؛ ن ۵، ۲۹ = آن ؛ ن ۹، ۳۵، ۳۶ = این
۹- ن ۱، ۴، ۵، ۲۹، ۳۶ = سوزد ؛ ن ۸، ۹، ۳۵ = سورند
۱۰- ن ۱، ۵، ۸، ۱۱ نهان ؛ ن ۹، ۲۹ = چنان ؛ ن ۴، ۱۰، ۳۵، ۳۶ = دل
۱۱- این بیت فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۳۵ یافته شد

گذشت و عالمی از تیغ نازش نیم بسمل شد
دل سنگین دهش یارب که هم زین راه باز آید
ز عرض حاجت ارمانع نگردد همّت عشقم
نیازم را نوید صد قبول از بی‌نیاز آید
بناز و نعمت جنّت[1] مناز، اندیشه کن رضوان
که عرفی از بهشت درد با آن برگ و ساز آید

(۴۴۷)

گر بخواب اجلم دیدهٔ جان گرم نشد
حال دل چیست که امشب به فغان گرم نشد
ناوکی زد به دلم لیک چنان ز آتش دل
تیز بگذشت که پیکانش ازان گرم نشد
هر که بود از اثر نالهٔ ما شد دل گرم
دل او بود که در کون و مکان گرم نشد[2]
عرضه[3] کردند بما روز ازل بود و نبود
جز[4] به غم دیدهٔ ما در دو جهان گرم نشد
آه ازین شرم[5] که افسانه‌ای[6] از آتش شوق
آمد از دل بزبانم که زبان گرم نشد
وه چه گرمیست درین انجمن امشب که زشرم
شمع و پروانه بهم، صحبت شان گرم نشد

۱- ن ۹ = حُسنت ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = جنّت
۲- این بیت فقط در نسخ ۵، ۸، ۳۵ یافته شد
۳- ن ۳۶ = عرضه ؛ ن ۱، ۵، ۹ وغیره = عرض
۴- ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = جز بغم دیدهٔ ما ؛ ن ۱۰ = جز دل و دیدهٔما ؛ ن ۲، ۴، ۱۱، ۲۹، ۳۶ = جز به دل دیدهٔما
۵- ن ۲، ۹ = شوق ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۲۹، ۳۵، ۳۶ وغیره = شرم
۶- ن ۹ = افسانهٔ از آتش شرم ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۱۱، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = افسانهٔ از آتش شوق ؛ ن ۸ = افسانهٔ آرایش شوق

منم آن تشنه لب عشق[۱] که صد دوزخ درد
گشت خالی و مرا کام و[۲] دهان گرم نشد
گرم خونریزی عرفی ز فغان[۳] گشت ولی
سببی داشت نهانی بهمان گرم نشد

(۴۴۸)

نغمه‌ای[۴] کز ره تأثیر بشیون نکشد
بسماعش دل ماتم زدهٔ من نکشد
دیت قتل من اینست[۵] که در روز جزا
بزنم دست بدامانش و دامن نکشد
جذبهٔ مهر تو ای[۶] ذرّه ندانم تا کی
از ته غمکدهٔ سینه به روزن نکشد
غایت درد همین است که در فصل بهار
دل مرغان خزان[۷] دیده به گلشن نکشد
دل ما در لحد آرام نگیرد عرفی
که زغم برگ فراغی به نشیمن نکشد[۸]

(۴۴۹)

کو شورشی که صحبت شادی بهم خورد
غم خون دل بریزد و دل خون غم خورد
زهر غم تو گر بچکانم بکام خضر
آب حیات ریزد و خاک عدم خورد
نازم به آن کرشمه که جای کباب و می
خون فرشته و دل مرغ حرم خورد

۱- ن ۱۰، ۳۶ = درد ؛ ن ۲، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۱، ۲۹، ۳۵ = عشق
۲- ن ۹ = کام زبان ؛ ن ۱۰ = کام و زبان ؛ ن ۲، ۴، ۵، ۱۱، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = کام و دهان
۳- ن ۹ = و بفغان ؛ ن دیگر همه نسخ مثل ۱، ۲، ۵، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = ز فغان
۴- ن ۱ = نغمه گراز ره تأثیر ؛ ن ۱۷ = نغمه کرده که تأثیر ؛ دیگر نسخ مثل ۴، ۵، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = نغمه کز ره تأثیر
۵- ن ۲، ۱۷، ۲۹ = آن ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۳۵، ۳۶ = این
۶- ن ۳۶ = این ؛ دیگر نسخ = ای
۷- ن ۹ = چمن ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = خزان
۸- این مقطع فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷ یافته شد

بـــــر آســـــتان کـــعبه تـــبسّم نـــمی‌کند
آن لب کـــه بـــوسه‌ای ز حـــریم صـنم خـورد
زخـــم زجـــاج دوست نـــدارد تـــراوشـــی
کـــو شـیشهٔ دلی کـه بـدیوار غـم[1] خـورد
گـــر شـــرح کـــاوکاو غـــم او رقـــم کـنم
دود از رقـــم بـــرآیـــد و مـــغز قـلم خـورد
مـی‌جوشدم ز هـر سر مـو چشـمه چشـمه خـون
هـر گــه کـه دل بـذوق شـهادت قسم خـورد
نـــامش ز لوح هـــمّت عـــرفی بـرون نـویس
آن تشـــنه کآب خـــضر زجـــام کـرم خـورد

(۴۵۰)

بـــیادم هـــرگز آن نـخل قـد مـوزون نـمی‌آید
که از هر دیده‌ام صد چشمه خون بیرون نـمی‌آید
کـدامـی دوست مـی‌آید[2] بـنزدیک مـن گـریان
کـه تـا آیـد بـرمن، صـد قـدم در خـون نـمی‌آید
نـمیدانـم کـه سـنگ فـتنه بـر[3] هـنگامهٔ مـا زد
کـه ایـن بـیرحـمی از بیدادی گـردون نـمی‌آید
بـداغ دل کـند دست مـلامت آن نـمک پـاشی
کـــه هـــنگام تـبسّم زان لب مـیگون نـمی‌آید
زمـام نـاقه، گـاهی دست لطـف[4] از نـاز مـی‌گردد
کـه دیگـر جستجوی لیـلی از مـجنون نـمی‌آید

۱- ن ۱۱ = قلم ؛ دیگر همه نسخ مثل ۱، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = رقم
۲- ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = که امین دوست نزدیک من گریان نـمی‌آید ؛ ن ۲، ۴، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۷، ۲۹، ۳۶ = کـدامـین دوست می‌آید بنزدیک من گریان
۳- ن ۱۷، ۳۶ = بر ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۹، ۲۹، ۳۵ و غیره = در
۴- ن ۵، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = لطف از یار ؛ ن ۴، ۱۷ = لطف از ناز ؛ ن ۹ = لطف یار

نـزد ایـن گـریه هـا بـر آتشـم آبـی و دانسـتم
که صد طـوفان نـوح از عـهده‌اش بـیرون نـمی‌آید

(۴۵۱)

ز شـهر دل بگـوشم هـر نـفس فـریاد مـی‌آید
کـه اینک لشکـر غـم خـوش بـه‌استعداد مـی‌آید
اگـر شـیرین عـنان را نـرم سـازد، بـنگرد خسـرو
کـه گـلگون جـانب او یـا بـر فـرهاد مـی‌آید
دلم در دام آن صـیّاد مسـتغنیست، مـی‌ترسم
کـه افـتد رخـنه‌ای در دام تـا صـیّاد مـی‌آید
نصیحت می‌کنندم دوستان، ای غـم، بـیا از[۱] نـو
بـخاشاک مـن آتش زن کـه ایـنجا بـاد مـی‌آید
نـمی‌آید ز پـرویز اسـتماعش ور نـه شـیرین را
ز سـر تـا پـا صـدای نـالهٔ فـرهاد مـی‌آید
چه شد کز زهر چشـمت زود جـان دادم، بـحمدالله
کـزان لبـهای شـیرین شـیوهٔ ایـجاد مـی‌آید
هـمانا[۲] دیـده عـرفی عـزتی زان دلفـریب امشب
کـه مـی‌آید زبـزمش بـاز و خـوش دلشـاد مـی‌آید

(۴۵۲)

مـرا زغـمکدهٔ سـینه داغ مـی‌روید　　ز بـزم گـاه مـحبّت چـراغ مـی‌روید
بهشت کو[۳] که تماشا کـند کـه حُسـن تـرا　　ز بـاغ لاله و از لاله بـاغ مـی‌روید

۱- ن ۴، ۹ = ای‌غم بیا و نو ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۶ = ای‌غم بیا ور تو ؛ ن ۲، ۲۹ = ای‌غم بیا یکره ؛ ن ۱۰، ۳۵ = ای‌غم بیا وز نو

۲- ن ۲، ۲۹ = همانا دیدهٔ عرفی ازان شد دلفریب امشب ؛ ن ۸، ۹ = همانا دیده عرفی لذّتی زان دلفریب امشب؛ ن ۴، ۵، ۱۰، ۱۱، ۱۷، ۳۶ = همانا دیده عرفی عزّتی زان دلفریب امشب

۳- ن ۹ = گو ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = کو

مسـیح گـو گـهر آفـتاب را بـفروش[۱] کـه از خـرابـهٔ[۲] مـا شـبچراغ مـی‌روید
تو پای کعبه رو آمـاده کـن کـه در هـر گـام هــزار خــضر بــراه ســراغ مــی‌روید
نسیم[۳] باغ که بر مغزم آسـتین[۴] افشـاند؟ که روضه روضه گلم[۵] از دمـاغ مـی‌روید
هـزار کـعبه خـراب مـزار کشتهٔ دوست کـزان سـلامت ازیـن درد و داغ مـی‌روید
مگـر تـرانـهٔ عـرفی کسـی بـه گـلشن بـرد کــه بــانگ درد ز دسـتان زاغ مـی‌روید

(۴۵۳)

جــماعتی کــه زنــاموس و نــام مــی‌گفتند
بــدیر دوش ز مســتی و جــام مــی‌گفتند
بــیا، بـببین کـه چـه فـتوی دهـند در مسـتی
هــمان گــروه کــه مـی را حـرام مـی‌گفتند
فــغان کــه جــمله فــتادند در شکـنجهٔ دام
کســان کــه عــیب اسـیران[۶] دام مـی‌گفتند
بــطوف کــعبه شـنیدم ز[۷] سـاکـنان حـرم
کــه اهــل دیــر مـغان را سـلام مـی‌گفتند
بــه صــحن دیــر شــنیدم ز زائـران صـنم
هــمان کــه بــر در بـیت الحـرام مـی‌گفتند
رمــوز آتش مــوسی[۸] کـه بـرهمن بشکـافت
ز اهل دین[۹] نشنیدم،[۱۰] کـه خـام[۱۱] مـی‌گفتند

۱- ن ۱۰ = بفروش ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = مفروش (در نسخه نهم این بیت نیست)
۲- ن ۲ = خرابهٔ ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = خزینهٔ
۳- ن ۱۱ = هزار حُسن که شعرم ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۹، ۱۷، ۲۹ = نسیم باغ که بر مغزم ؛ ن ۳۶ = هوای حُسن که بر مغزم
۴- ن ۹ = استخوان ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = آستین
۵- ن ۱۰ = دلم ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = گلم
۶- ن ۴ = اسیران دوام ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶، ریاض، گنج‌سخن = اسیران دام
۷- ن ۲، ۴، ۸، ۹، ۳۵، گنج سخن = ز ؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ریاض‌الشعرا = که
۸- ن ۳۶ = مهری ؛ ن ۴، ۵، ۹ و غیره = موسی
۹- ن ۲، ۴ = دیر ؛ ن ۱۷ = دل ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۲۹، ۳۵، ۳۶، ریاض، گنج سخن = دین
۱۰- ن ۲، ۴ = شنیدم ؛ ن ۱، ۵، ۱۰، ۱۱، ۳۵، ۳۶، ریاض، گنج سخن = نشنیدم ؛ ن ۹، ۱۷، ۲۹ = بشنیدم
۱۱- ن ۱۷، ۲۹ = جام ؛ ن ۱۱ = نام ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۹، ۳۶، ریاض، گنج سخن = خام

تمام بود[۱] بیک حرف گرم[۲] و ما غافل
حکایتی که همه ناتمام می‌گفتند
فغان ز طبع تو عرفی غلط همی[۳] رفتند
سخنوران که ترا خوش‌کلام می‌گفتند

(۴۵۴)

اهل همّت لب از دعا بستند
کمر خدمت رضا بستند
گرد[۴] آیینه بود جاه و جلال
عجز[۵] در یوزه بر گدا بستند
به تماشا روند جان و دلم
باز آئین غم کجا بستند
مژده ریزند بر سر و دستار
کز[۶] گل فتنه دسته‌ها بستند
وقت پیغام یار سوختگان
داغها بر لب صبا بستند
تا کلید بهشت بشکستیم[۷]
در دوزخ بروی ما بستند
بعدم کی روان شوی عرفی
رو که دروازهٔ فنا بستند

(۴۵۵)

کاش آن کسان که منعم ازان تند خو کنند
صد دل نموده وام[۸] نگاهی به او کنند
رویم به کعبه‌ایست که طاعت بران آن[۹]
از آب دیده‌های ملایک وضو کنند
این تشنگی بجام و قدح کم نمی‌شود
با ساقیان بگوی که فکر سبو کنند
این است التماس[۱۰] که ما را پس از وفات
رندان باده نوش به می[۱۱] شست و شو کنند

۱- ن ۴، ۳۶ = بوده ؛ دیگر نسخ مثل ۱، ۵، ۹، ۳۵، گنج سخن = بود
۲- ن ۹، گنج سخن = ختم ؛ دیگر نسخ مثل ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = گرم
۳- ن ۱، ۵، ۸، ۹ = غلط همی رفتند ؛ گنج سخن = غلط همی گفتند ؛ ن ۲، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = غلط نمی‌رفتند
۴- ن ۲۹ = گر در آئنه ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۷، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = گرد آیینه
۵- ن ۴، ۲۹ = عجزو دریوزه ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۳۵، ۳۶ = غجز دریوزه
۶- ن ۲۹ = گز ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = کز
۷- ن ۲ = نشسکستیم ؛ ن ۴ = گم کردیم ؛ دیگر نسخ مثل ۱، ۵، ۸، ۹، ۳۵، ۳۶ = بشکستیم
۸- ن ۱۱ = نیم ؛ ن ۳۶ = دام ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۹، ۲۹، ۳۵ = وام
۹- ن ۱۰ = آن ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = او
۱۰- ن ۲ = التفات ؛ دیگر نسخ مثل ۱، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = التماس
۱۱- ن ۵ = بما ؛ ن ۳۶ = بمی

نازم به غمزه‌ای که بشوق خدنگ او
آسودگان خاک حیات آرزو کنند

منمای داغ عشق به روحانیان دلا
اهل زکام رامده این گل که بو کنند

عرفی چه بیم داری از آسیب دلبران
بگذار تا بجان تو ناخن فرو کنند

(۴۵۶)

ز چشم آب حسرت می‌تراود
ز هر مویم شکایت می‌تراود

چنان در دل خلد گاه(1) نمازم
که کفرم از عبادت می‌تراود

زهی بی‌آبرو آن دل که از وی
بکاویدن محبّت می‌تراود

بگو، تیغ از چه شربت آب دادی(2)
که از هر زخم لذّت می‌تراود

ملک(3) همچون مگس جوشد بران زخم
کزو شهد شهادت می‌تراود

حذر کن زین دعای آتش آلود
کزین چشمه اجابت می‌تراود

تراود از لب عرفی سخن ها
ولی هنگام فرصت می‌تراود

(۴۵۷)

دلم(4) در عالمی با زخم زهر آلود می‌گردد
که از دنبال درد(5) آوازهٔ بهبود می‌گردد

به مرهم کلفتم نو می‌شود هر گه که می‌بینم
که داغ سینهٔ پروانه آتش سود می‌گردد

بنوعی آتش‌افروز است شوق روی او در دل
که چون دل در نظر آرم بچشمم دود می‌گردد

۱- ن ۸، ۱۷، ۳۵ = گاهی ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۲۹، ۳۶ = گاه

۲- ن ۳۶ = داری ؛ دیگرهمه نسخ = دادی

۳- ن ۳۶ = مگس ؛ دیگر همه نسخ = ملک

۴- ن ۱، ۵ = دل ما عالمی ؛ دیگر نسخ مثل ۱، ۲، ۴، ۸، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = دلم در عالمی

۵- ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = که از دنبال درد ؛ ن ۹ = که از دیوار و در

بـمستی طـاعت بت مـیبرم[۱] در دیر و مـی‌بینم
کـه ایـن مستانه طـاعت بر در معبود مـی‌گردد
ز طـالع تـا قـیامت برگ[۲] غـم دارم ولی داغـم
کـه گـردون در زمـان کـامرانـی زود مـی‌گردد
نگـاه تـلخ‌کامان دور دار از لعـل او یـارب
کـه آب زنـدگی نـاگـاه زهـرآلود مـی‌گردد
نـدانـم کـز کـدامـی بـاده مستی مـی‌کند عـرفی
کـه نـاکـامی طـلب در کـعبهٔ مـقصود مـی‌گردد

(۴۵۸)

فلک ساقی[۳] و غم صهبا کسی هشیار کی مـاند
فنا گلچین[۴] و ما گل، غنچه هم پربار[۵] کی مـاند
مگو[۶] صوفی به از خلوت نداند بـاغ و بستان را
درش گـر بـاز بـاشد، روی بـر دیـوار کـی مـاند
مـنم دایـم صـلاح‌انـدیش کـارافـتادگان لیکـن
چـو غـم زورآورد انـدیشه را رفـتار کـی مـاند
نه پنداری که گر مشفق شـوی[۷] آسـوده دل گـردم
دلی کـافتد بـدست عشـق بـی‌آزار کـی مـاند
بـهار بـاغ مـا دست خـزان در آسـتین دارد
دریـن گـلشن گـلی گـر بشکـفد پـر بـار کـی مـاند

۱- ن ۳۵ = پی‌برم ؛ ن ۱، ۵، ۸ = می‌برم (در چند نسخ مهم مثل ۹، ۳۶ این شعر وجود ندارد)
۲- ن ۱۰ = زطالع تا قیامت مرگ داغ غم ولی داغم ؛ دیگر نسخ مثل ۱، ۴، ۵، ۹، ۳۵ = زطالع تا قیامت برگ غم دارم و بی‌غم ؛ ن ۲۹ = زطالع تا قیامت ترک غم دارم و بی داغم
۳- ن ۹ = مست و ؛ ن ۱، ۵، ۲۸، ۳۵، ۳۶ و غیره = ساقی
۴- ن ۱۰ = گلبن ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۱، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = گلچین
۵- ن ۴، ۸، ۲۸، ۳۶ = بر ؛ ن ۱، ۵ = در ؛ ن ۹، ۳۵ = پر
۶- ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = مگر ؛ ن ۴، ۱۰، ۱۱، ۲۸، ۳۶ = مگو
۷- ن ۲۸، ۳۶ = شوم ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = شوی

ز وصلت یافتم صحّت نه تهمت[۱] بود بیماری
کسی کاید مسیحا بر سرش، بیمار کی ماند
بزنّار مغان بستند عرفی را میان آری
میان این چنین شایسته بی‌زنّار کی ماند

(۴۵۹)

مرو بمدرسه کانجا خرد موسوس[۲] شد
دران مقام شنیدم بسی که زر مس شد
ز گلشن خرد آنها که گوش زد شده بود
عدیل قصهٔ خواب[۳] و خمار نرگس شد
چو دیده[۴] ور خرد ایثار کرد، عشق اندوخت
چو داد بی‌بصر از کف مدار، بیحس[۵] شد
که ریخت بر مس[۶] ناچیزم این نفایس فیض
که کیمیای سعادت گدای این مس شد
بریز مایهٔ[۷] دانش به مفلسان عرفی
که هر که بخل درین مایه کرد، مفلس شد

(۴۶۰)

یک دم ای شوخ[۸] اگر با تو نشینم، چه شود
مصلحتهای فضولانه نبینم،[۹] چه شود

۱- ن ۱، ۵، ۸ = نه رحمت ؛ ن ۴، ۱۰، ۳۶ = نه تهمت ؛ ن ۹، ۱۱ = به همت ؛ ن ۱، ۲۸، ۳۵ = برحمت
۲- ن ۱۰ = مدرّس ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = موسوس
۳- ن ۱، ۵، ۸ = خواب خمار ؛ ن ۱۰، ۳۵، ۳۶ = خواب و خمار ؛ ن ۲۸ = خواب و خیال
۴- ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = دیدهٔ خرد ؛ ن ۱۰، ۲۸ = دیده ور خرد ؛ ن ۳۶ = دیده در خرد
۵- ن ۱، ۵ = بیحس ؛ ن ۴، ۱۰ = برجس ؛ ن ۸، ۱۷، ۳۶ = برجس ؛ ن ۳۵ = نرجس
۶- ن ۴، ۳۶ = مس ناچیزم ؛ ن ۱ = من ناچیزم ؛ ن ۵، ۳۵ = مس ناچیز
۷- ن ۱۰ = نامهٔ ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = مایهٔ
۸- ن ۱۰، ۲۸ = شوخ ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = شرم
۹- ن ۱، ۵، ۱۰، ۱۷، ۲۸، ۳۵ = ببینم ؛ ن ۴ = نبینم ؛ ن ۳۶ = بینم؟

مـن ازیـن طـبع گـداپـیشهٔ در یـوزه پـرست[۱]
گـر مـلوکانه بـه مـجلس بـنشینم،[۲] چـه شـود
مـن بـدین دست کـه از پـای دلم بسته‌تر است
گـر زبسـتان ازل مـیوه بـچینم، چـه شـود
مـن کـه از ردّ و قـبول کسـم انـدیشه مـباد[۳]
گر بگویم که چـنان[۴] یـا نـه‌چنینم،[۵] چـه شـود
مـن کـه بـا یـاصنم است آمـد و رفت نـفسم
گـر بگـویند کـه بی‌مذهب و دیـنم، چـه شـود
چـند بـر کـنگرهٔ عـرش بـیندازم فـرش
گـر فـرود آیـم و کـنجی بـنشینم، چـه شـود
تـو کـه ذوق ارنـی بـیشتر از مـن[۶] داری
گر کشـی پـرده ز رخ تـا تـو[۷] بـبینم، چـه شـود
تـا بکـی شـهپر انـدیشه بـخود بـربندم
گـر فـرو ریـزم و شـرمی بگـزینم، چـه شـود[۸]
مـن کـه از مـرگ خـراش نـفسم تـلخ‌تر است
نگسـلد[۹] گـر نـفس بـاز پسـینم، چـه شـود
عـرفی ایـن صـورت آراسـته خـلقی بـفریفت[۱۰]
گـر مـن از پـرده بـرآیـم کـه نـدانم، چـه شـود

۱- ن ۱، ۵، ۸ = طلب ؛ ن ۴، ۱۰، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = پرست
۲- ن ۵، ۳۶ = نه‌نشینم ؛ ن ۱، ۴، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = بنشینم
۳- ن ۱ = نبود ؛ ن ۴، ۵، ۱۰، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = مباد
۴- ن ۴، ۵، ۸، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = چنان ؛ ن ۱ = چنین
۵- ن ۳۵ = یا که چینم ؛ ن ۱، ۵ = با که نشینم ؛ ن ۲۸، ۳۶ = یا بچینم ؛ ن ۴ = یا بچینم
۶- ن ۱۰ = از من ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = ما
۷- ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = تا تو ببینم ؛ ن ۴، ۱۰، ۳۶ = تات ببینم
۸- این شعر فقط در چند نسخ مثل ۴، ۸، ۱۰، ۳۵، ۳۶ یافته شد. در نسخ ۱، ۵ نیست
۹- ن ۳۶ = بگسلد ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۳۵ = نگسلد
۱۰- ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = بفریبفت ؛ ن ۱۰ = بفروخت ؛ ن ۱۷ = بفرست

(۴۶۱)

تـا بـود سـراسـیمه دلم دربـدری بـود
انـدیشهٔ دل خـانگی و دل سـفری بـود

یـا[۱] فـایده‌ای لازم هسـتی[۲] نـنهادند
یـا[۳] هستی مـا فـایده‌اش بـی‌اثـری بـود

هـر گـاه کـه انـدیشه عـنان در کـف مـن[۴] داشت
کـارم هـمه از بـهر جگـر دشـنه‌گـری بـود

هـرجـام کـه دیـدیم گـوارنـده[۵] مـیی داشت
خـونش[۶] هـمه از کـاسهٔ صـاحب نـظری بـود

بـا آنکـه نـمی‌داد امـان سـیلی فـقرم
دایـم سـر مـن در هـوس تـاجوری بـود

هـر گـاه کـه مـژگان مـرا شـوق تـو برداشت
گـر قـطره و گـر دجـله، سـرشکم جگـری بـود

در بسـتر[۷] انـدیشه بـجز خـار نـدیدیم[۸]
گـلها هـمه در خـوابگـه بـی‌خبری بـود

نگـسست ز هـم جـذبهٔ تـوفیق و گـر نـه
شـبگیر طـلب بـر اثـر[۹] بـی‌بصری بـود

۱- ن ۱۰ = تا ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = یا
۲- ن ۱، ۵ = مستی ؛ ن ۴، ۸، ۱۰، ۱۷، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = هستی
۳- ن ۱۰ = با ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = یا
۴- ن ۱۰، ۲۸ = ما ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = من
۵- ن ۱، ۵، ۸ = گوارنده و می‌داشت ؛ ن ۴، ۱۰، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = گوارنده میی داشت
۶- ن ۳، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = خون با همه در ؛ ن ۱ = خونش همه از
۷- ن ۲۸ = گلشن ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = بستر
۸- ن ۱، ۴، ۳۶ = ندیدیم ؛ ن ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = ندیدم
۹- ن ۱۵ = شب کیسه طلب بر اثر ؛ ن ۵ = شبگر طلب در اثر ؛ ن ۴، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۶ = شبگر طلب بر اثر

جـمعیت عـرفی هـمه[۱] ز آنست کـه عـمری
سـودا گـر بـازارچـهٔ بـی‌هنری بـود

(۴۶۲)

تـابکی عـمر بـه افسـوس[۲] جـهالت بـرود
نشـئه بـاده بـتاراج مـلامت[۳] بـرود
بـخت بـد را خـجل از کـوشش بـاطل چـه کـنم
بـهتر آنست کـه عـمرم بـه بـطالت بـرود
زاهـد از کـعبه عـنان تـافته مـی‌آید[۴] لیک
ایـن[۵] طـمع داشت کـه خـضرش بـدلالت بـرود
رهـرو کـعبه کـه دیـر است حـوالت گـاهش
بـرود لیک ز[۶] دنـبال حـوالت بـرود
جـای رحـم است بـدان جـوهری لعـل طـراز
کش هـمه عـمر بـه آرایش[۷] آلت بـرود
حـاتم ار مـالک غـمهای مـحبّت گـردد
مـن گـدا گـردم و نـامش بـرزالت[۸] بـرود

(۴۶۳)

تـا قـدم بـر اثـر نـام و نشـان خـواهـد بـود
گـوشهٔ دامـن مـا وقـف مـیان خـواهـد بـود

۱- ن ۱۰ = هم ازانست ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۲۸، ۳۵، ۳۶ و غیره = همه زانست
۲- ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۲۸، ۳۵ = افسوس و جهالت ؛ ن ۴ = افسوس جهالت
۳- ن ۱۰ = علالت ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۹، ۲۸، ۳۵ و غیره = ملامت
۴- ن ۳۵ = آمد ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۹، ۲۸ و غیره = آید
۵- ن ۹ = چون ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۲۸، ۳۵ و غیره = این
۶- ن ۴، ۹ = ز ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۳۵ = به
۷- ن ۹ = آرایش ؛ ن ۵، ۳۵ و دیگر نسخ = آلایش
۸- ن ۲۸ = بضلالت ؛ ن ۹ = بدلالت ؛ ن ۱، ۵، ۱۰ و غیره = برزالت

می‌نمودند ملایک به ازل[۱] عشق بهم
کاین گهر دست زدِ بی‌بصران خواهد بود

گر شود کون و مکان زیر و زبر در ره عشق
صورت ناصیه[۲] بر خاک عیان خواهد بود

جز ببازار قیامت دل پر خون زنهار
مفروشید، که این جنس گران خواهد بود

دیده بی‌نور[۳] شد از گریه، خدایا به ازل
گفته بودی که بجایی نگران خواهد بود

دلم آخر بتماشاگه دیدار آور[۴]
تا کی این آینه در آینه‌دان خواهد بود

به سرانجام جم و کی چه نهم بیهده گوش
کمترین بازی افلاک همان خواهد بود

دست فرسوده شود[۵] آخر و گمنام شوی[۶]
من گرفتم هنرت نقد روان خواهد بود

عرفی از پیر مغان دست نداری هر چند
بر دلت بستن زنّار گران خواهد بود

(۴۶۴)

دمی[۷] که جانب من بیند و پیاله بنوشد
بروی گرم تو ساقی که خون توبه بجوشد

۱- ن ۱۰، ۲۸ = ز ازل ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = به ازل

۲- ن ۴ = ناحیه ؛ ن ۱، ۵، ۹، ۳۵، ۳۶ = ناصیه

۳- ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = پُر نور ؛ ن ۴، ۱۷، ۲۸، ۳۶ = بی‌نور

۴- ن ۴، ۹، ۲۸ = آورد ؛ ن ۸، ۱۰ = آرد ؛ ن ۱۷ = آویز ؛ ن ۱، ۵، ۳۵، ۳۶ = آور

۵- ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = شوی ؛ ن ۴، ۹، ۱۰، ۱۷، ۲۸، ۳۶ = شود

۶- ن ۹ = شوم ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵، ۳۶ = شوی

۷- ن ۹، ۱۱، ۳۶ = برغم توبهٔ من چون لبت پیاله بنوشد ؛ ن ۴ = بُتی که جانب من بیند و پیاله بنوشد ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = دمی‌که جانب من بیند و پیاله بنوشد

اگر جنید و اگر با یزید، چون تو دهی[۱] می
هزار صومعه تقوی[۲] به جرعه‌ای بفروشد
کسی به بندگی ارزد که در شمایل طاعت
در بهشت ببندد[۳] بروی خویش و بکوشد
غبار کوچهٔ راحت بدامنش ننشیند
لباس درد تو بر هر[۴] که روزگار بپوشد
بهای گوهر یوسف کسی چو او نشناسد
همان به است که او را کسی به او نفروشد[۵]
نگویمت که مزن تیغ جور بر دل عرفی
رضا بده که پس از مرگ در لحد بخروشد

(۴۶۵)

بگاه نزع که رندان بتوبه می‌کوشند
قدح‌کشان تو صاف کرشمه می‌نوشند
برو، پیالهٔ خونی بخر ز قصّابان
مشو گدای شبانان که شیر می‌دوشند
فتد ز سردی دوزخ به عاشقان لرزه
اگر چه از نفس زمهریر می‌جوشند
بتان که نعمت‌شان مغز جان شیرین است[۶]
بشومی دل من خون[۷] تلخ می‌نوشند
بحُسن شرم خطاپیشگان قسم عرفی
که گر تو شرم کنی، فعل زشت می‌پوشند

(۴۶۶)

مگر لب تو قرین[۸] شراب می‌گردد
که آب در دهن آفتاب می‌گردد

۱- ن ۲ = دهی‌اش می ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = تو دهی می (این بیت در نسخ مطبوعه ۹، ۱۱ و در چند نسخ مهم مثل ۳۶ یافته نشد)

۲- ن ۱۰ = خرقه و تقوی ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = صومعه تقوی

۳- ن ۹ = نبندد ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۲۸، ۳۵، ۳۶ و غیره = ببندد

۴- ن ۳۵ = بر روزگار هرکه ؛ ن ۵ = از مرگ روزگار ؛ ن ۹، ۲۸، ۳۶ = برهرکه روزگار

۵- ن این بیت فقط در نسخ مطبوعه (نهم و یازدهم) و در نسخهٔ ۳۶ یافته شد. در دیگر نسخ نیست

۶- ن ۲ = میسر است ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۶، ۸، ۱۰، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = شیرین است

۷- ن ۲۹ = مغز تلخ ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۱۳، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = خون تلخ

۸- ن ۲۹، ۳۶ = نصیب ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۱۰ = قرین

چگــونه راز دل[۱] آرم ازیــن[۲] حــیا[۳] بــر لب
کــه شـعله مــی‌رسد ایــن جــا و آب مــی‌گردد
چـــنان ز روی تــو چــینم گــل مــراد امشب[۴]
کـــه زهـــر گـــریه بـــچشم گــلاب مــی‌گردد
دلت بــمن ده و بــروی کــرشمه ریــز و ببین[۵]
کــه از تــو چــون دل مــردم خراب[۶] می‌گردد
ز بس خـــیال تــو آرد[۷] هــجوم بــر چشــمم
بگـــرد هـــر مـــژه صـــد آفـــتاب مــی‌گردد
چــنان[۸] ربــودهٔ حُســنم کــه چشم[۹] بی‌بصرم
بکـــعبه از پـــی حُســـن صـــواب مــی‌گردد
چـــه آتشست نـــدانـــم بســـینهٔ عـــرفی
کـــه دوزخ از نـــفس او کـــباب مـــی‌گردد

(۴۶۷)

برهمن کیشم که صدقم طـعنه بـر اصحاب[۱۰] زد
طــاق آتش خــانه‌ام صــد خــنده بـر محراب زد
مرحبا ای عشـق گـلبانگی کـه بی[۱۱] آشـوب تـو
عافیت خـوش تکـیه‌ها[۱۲] بـر بـالش سـنجاب زد

۱- ن ۹، ۱۰، ۲۹ = راز دل ؛ ن ۱، ۵، ۱۱، ۱۷، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = حرف غم
۲- ن ۲، ۹، ۱۱، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = به‌این ؛ ن ۱، ۵، ۱۰ = ازین
۳- ن ۲۹ = جفا ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۲۸، ۳۵، ۳۶ و غیره = حیا
۴- ن ۲۸ = بهشت ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = امشب
۵- ن ۲ = مبین ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۶، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = ببین
۶- ن ۲۸ = کباب ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۳۵، ۳۶ و غیره = خراب
۷- ن ۳۶ = دارد ؛ دیگر همه نسخ = آرد
۸- در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ این بیت بر دیگر اشعار غزل اضافه است
۹- ن ۵، ۳۵ = کفر ؛ ن ۱، ۸، ۱۷ = چشم
۱۰- ن ۲۸ = احباب ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = اصحاب
۱۱- ن ۱۷ = از ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۹، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = بی
۱۲- ن ۳۶ = نکته ؛ ن ۱، ۵، ۹، ۳۵ و غیره = تکیه‌ها

عشق یکدل شد بزخم تیغ یکرنگی شهید
نکته‌پرداز[۱] خرد بر سلب و بر ایجاب[۲] زد

کشتهٔ عشق از خجالت سر به پیش افکنده ماند
بوسهٔ خونش مگر بر دامن قصّاب زد[۳]

موج طوفان سایه[۴] هر گه بر سر کشتی[۵] فکند
منعم از بهر تسلّی تکیه بر اسباب زد

کو گلاب کفر تا بر چهرهٔ ایمان زنم
گر بتی بیهوش گشت و تکیه بر محراب زد

خضر آب زندگی نوشید و عرفی خون دل[۶]
این سبو[۷] از زهر پر کرد، آن قدح بر آب زد

(۴۶۸)

وعظ من گرد فشانندهٔ عصیان نشود
آستین شکر[۸] آلود[۹] مگس ران نشود

نیست در خوان محبّت خورشی غیر نمک[۱۰]
لخت[۱۱] دل هر که نه اندوخته، مهمان نشود

کشوری هست که در وی رود از کفر سخن
همه جا گفت و شنو بر سر ایمان نشود

۱- ن ۵ = تکیه‌پرداز ؛ ن ۱، ۴، ۸، ۹، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره نکته‌پرداز
۲- ن ۱، ۵ = بر نفی و بر اثبات ؛ ن ۴، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵ = بر سلب و بر ایجاب
۳- این بیت در نسخ مطبوعه نیست
۴- ن ۱، ۵، ۸، ۲۸، ۳۵ = سایهٔ گر ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۹، ۱۰، ۲۹، ۳۶ = سایه هر گه
۵- ن ۱، ۵ = گیتی ؛ ن ۴، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = کشتی
۶- ن ۲، ۹ = آب تلخ ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = خون دل ؛ ن ۲۹ = خون تلخ
۷- ن ۲۸ = سبو پُر ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۳۵، ۳۶ = سبواز
۸- ن ۹ = عسل ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۲۸، ۳۵، خوشگو، آرزو، صائب = شکر
۹- ن ۱، ۵، ۳۵، خوشگو = آلوده ؛ ن ۴، ۹، ۱۰، ۳۵، آرزو = آلود
۱۰- ن ۲، ۲۹ = به نمک ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۲۸،۱۷، ۳۵ و غیره = غیر نمک
۱۱- ن ۲۹ = سخت ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۳۵ = لخت

پــا مــنه بـر سـر بـالین اسـیران کـاینجا[۱]
هـیچ بـیدرد نـیاید[۲] کـه پـریشان نشـود
عـمر[۳] ده روزهٔ پـیشینه حـرامش بـادا
کشته‌ای کز پی رحـمت[۴] هـمه تـن جـا نشـود
بـه تـماشای گـلستان خـلیلم مـبرید
کـه گـل و لاله دگـر آتش سـوزان نشـود
دیـدن روی تـو مـمکن نـبود بـی‌حیرت[۵]
آن نه چشمست که در[۶] روی تو حیران نشـود[۷]
عـرفی ار خـدمت بت کـم کـند ای خـادم دیـر
مـزنش طـعنه، کـه نـاگـاه مسـلمان نشـود

(۴۶۹)

هـیچ گـه نـقش جـمال تـو نـمایان نشـود
کـز هـجوم نـظرم بـاز پـریشان نشـود
این نه چشـمست کـه از گـریه تـوان بـازش داشت
گـر تـوانـی، سـببی سـاز کـه گـریان نشـود
مـایهٔ عـافیت عـالمی امّـا کس نـیست
کـه تـو در خـاطرش آیـی و پـریشان نشـود
تـا ابـد گـر بـدهی غـم دهـمش جـان بـه بـها
ایـن مـتاعیست کـه در شـهر مـن ارزان نشـود

۱- ن ۱، ۵، ۸ = کانجا ؛ ن ۴، ۹، ۱۰، ۲۸، ۲۹، ۳۵ = کاین جا
۲- ن ۲۹ = نیامد ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۹، ۲۸، ۳۵ = نیاید
۳- ن ۹ = غمزهٔ رورزهٔ ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۲۸، ۲۹، ۳۵ = عمر ده روزهٔ
۴- ن ۹، ۱۰ = زحمت ؛ دیگر همهٔ نسخ مثل ۵، ۳۵ و غیره = رحمت
۵- ن ۸، ۹، ۳۵ = بی‌حیرت ؛ ن ۱۷ = بی‌بصرت ؛ ن ۱، ۵ = پنحرت؟
۶- ن ۱۷ = بر ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۳۵ = در
۷- در نسخ ۲، ۴، ۹، ۲۹ این بیت شامل این غزل است امّا در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ بیت مذکور در غزل مابعد(نمره ۴۷۰) یافته شد.

هـــر نـــفس در کـف نـامحرمی افـتد خـاتم
دیـــو اگـــر بـــاعث تـــنبیه سـلیمان نشـود
دیـــدن روی تـــو مـــمکن نـبود بـی‌حیرت
آن نـه چشـم است کـه بـر روی تـو حـیران نشـود
هـیچ دل نـیست کـزان غـمزه چـو گـردد مـجروح
دشـــمن مـــرهم و مشـــتاق نـمکدان نشـود
عـــالمی ســوختم از درد و نـمردم بـی‌دوست
خـجل آن نـوح کـه خـود بـر سـر طـوفان نشـود
عـرفی از تـیغ نگـاه تـو نـخواهـد جـان بـرد(۱)
آن نـــه فـرزند خـلیل است کـه قـربان نشـود

(۴۷۰)

دوست در پـیش نـظر، چـون غـمش از دل بـرود
چـــه کـــنم آه کـــه یک دم ز مـقابل بـرود(۲)
گـر بـمانم قـدمی، شـاید ازیـن جـذبهٔ شوق
کـــه دل دوست ز دنـــبالهٔ مـــحمل بـــرود
تـا ابـد نـاوک کـاری(۳) خـورم و جـان نـدهم
دشـمنی گـر نکـند(۴) بـخت کـه قـاتل بـرود
چـــون رود غـــمزهٔ او تـــیغ زنـــان از دنـبال
نـیم بسـمل عـجبی نـیست کـه بسـمل بـرود
تـنگ آن صـید زبـونم کـه چـو در صید گـهی
بـــغلط کشـــته شـــود ظـلم(۵) بـقاتل بـرود

۱- ن ۱۷ = بُرد ؛ ن ۱، ۵، ۸ = داد
۲- ن ۲۸ = نرود ؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ = برود
۳- ن ۱۷ = جورش ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶، ریاض و غیره = کاری
۴- ن ۱، ۵ = نکنی ؛ ن ۱۷، ۲۹، بکند ؛ ن ۲، ۴، ۸، ۹، ۲۸، ۳۵، ۳۶، ریاض و غیره = نکند
۵- ن ۹ = ننگ ؛ ن ۲ = نام ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸: ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵ = ظلم

بسکه(۱) غیرت برد از سوختنم گاه وداع
دل حُدی(۲) میکند از ناله که محمل برود
بوداع(۳) که مرا می‌بری ای دل بگذار(۴)
که بمیرم من و جان از پی محمل برود
چارهٔ کار به تدبیر نیاید عرفی
کو رسولی که بر جادوی بابل برود(۵)

(۴۷۱)

گر محبّت حمله بر ناموس کفّار آورد
برهمن را سبحه در گردن ببازار آورد
در میان گریهٔ مستانه غرقم، شحنه کو
تا شراب آلود و مستم بر سر دار آورد
گر خجل باشد زایمان لذّت کفرش حرام
عابدی کش زلف او در قید زنّار آورد
قحط حُسن و(۶) چون تویی نگشوده(۷) برقع لاجرم
روزگار بیخبر(۸) یوسف ببازار آورد(۹)

۱- این شعر فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد
۲- ن ۱۷ = حذر ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = حُدی
۳- ن ۱، ۲۹ = وداعی ؛ ن ۴، ۹، ۲۸، ۳۶ = وداع (این بیت در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ نیست)
۴- ن ۲۸ = زنهار ؛ ن ۲، ۴، ۲۸، ۳۶ = بگذار
۵- ن در یک غزل پیشین این مقطع بطور بیت وجود دارد. همین طور شعر دوّم این غزل هم دران غزل موجود هست.
۶- ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = حُسن چون توئی ؛ ن ۲، ۴، ۱۷، ۲۹، ۳۶ = حُسن و چون توئی
۷- ن ۱، ۲، ۸، ۹، ۱۱، ۲۹ = بگشوده برقع ؛ ن ۱۳ = برقع گشود ؛ ن ۴، ۵، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = نگشوده برقع
۸- ن ۹ = روزگار هجر یوسف را ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵، ۳۶ و غیره = روزگار بیخبر یوسف
۹- در نسخ ۱، ۵، ۸، ۳۵ این دو ابیات بطور زیر یافته شدند.

قحط حُسن چون توئی نگشوده برقع لاجرم — گر دل شیدای موسی تاب دیدار آورد
زین که عالم کفر گیرد کس نپردازد بمنع — روزگار بیخبر یوسف ببازار آورد

عابدان گویند با شب زنده‌داران[۱] فیض‌هاست[۲]
گو کسی کین مژده از دلهای بیدار آورد
زینکه عالم کفر گیرد کی بپردازد[۳] بمنع
گر دل شیدای موسی تاب دیدار آورد
عجز را ذوقیست عرفی زان[۴] شدم زنهار جوی
ور نه کو زخمی که از دردم به زنهار آورد[۵]

(۴۷۲)

هر زمان قاصد ازان مه خبری می‌آرد
خبر کشتنم از رهگذری می‌آرد
مست آن لذّت ذوقم که بصد پیک خیال
می‌برد گه خبر و گه خبری می‌آرد
سر آن چشم بنازم[۶] که سنان مژه‌اش
هر دم از معرکهٔ عشق سری می‌آرد
بجز از مرگ خدایا[۷] که نیارد دگری[۸]
بخت اگر بر سر من چاره‌گری می‌آرد

۱- ن ۹، ۳۵، ۳۶ = زنده‌داری ؛ ن ۱، ۵ = زنده‌داران
۲- ن ۲، ۴، ۸، ۹، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = فیضهاست ؛ ن ۱، ۵، ۱۰ = قصه‌هاست
۳- ن ۹، ۱۱ = کی در آرد سر به تیغ ؛ ن ۲، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = کی بپردازد بمنع
۴- ن ۹، ۱۱ = تا ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۲۸، ۳۵، ۳۶ و غیره زان
۵- قبل این مقطع بیت زیر هم در نسخ ۲، ۴، ۱۳، ۲۸، ۲۹ یافته شد ولی همین بیت در دیگر همهٔ نسخ در غزل دیگر در همین زمین شامل است.
بگذر از دارالشفای عشق کز بهر علاج / هر نفس آید مسیح اینجا و بیمار آورد
همین طور شعر زیر هم در نسخهٔ سیزدهم درین غزل شامل است ولی در همهٔ نسخ دیگر آن در غزلی دیگر در همین زمین است.
موبمویم کفر شد ترسم که استیلای عشق / یک اناالحق گوی دیگر برسر دار آورد
۶- ن ۱، ۵ = بنازم ؛ ن ۸، ۳۵ = بگردم ؛ ن ۱۷ = نگردم
۷- ن ۱۰ = جدائی که بیابد ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۲۸، ۳۵ = خدایا که نیارد
۸- ن ۸، ۱۷، ۳۵ = دگری ؛ ن ۱، ۵ = کاری ؛ ن ۱۰ = دیگر

رتـبۀ عشـق نگـه کـن[۱] کـه بـه وادی طـلب
آتش طــــور بــــرون از شــــجری مــــی‌آرد
حُســــن[۲] بــینید کـه اعـجاز مسـیحائی[۳] را
بـظهور[۴] از لب شـیرین[۵] پسـری مـی‌آرد[۶]
مـنّت وصـل بـه عـرفی مـنه‌ای مـه کـه فـلک
از قــفای هــمه شــامی ســحری مــی‌آرد

(۴۷۳)

هنوزش چشم فتّان بر سر صـدناز مـی‌دارد
هنوزش اعتقاد[۷] خوبی از من باز مـی‌دارد
هنوز از بهر صید دل[۸] خدنگ غمزه‌راگاهی
نهان در گوشهٔ آن چشم صیدانـداز مـی‌دارد
هنوز از بهر تحقیق نیاز از هر طرف‌نازش[۹]
نهان جاسوسی اندر[۱۰] جیب‌اهل‌رازمی‌دارد
هنوز از یک نگاه‌گرم چشم فتنه‌انگیزت[۱۱]
بگاه شکوه‌ام از صد[۱۲] شکایت‌بازمی‌دارد
چو عرفی‌گفتم از قیدت رهاکردم،چه‌دانستم
که انجامت همان[۱۳] کیفیّت آغاز مـی‌دارد

(۴۷۴)

دگر ز صـحبت شـادی کـناره خـواهـم کـرد
جگـر بـناخن غـم پـاره پـاره خـواهـم کـرد

۱- ن ۱۷، ۲۸ = طلب کن ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۳۵ = نگه کن
۲- ن ۱۷ = عشق ؛ ن ۱۰، ۲۸ = حُسن
۳- ن ۱۰، ۱۷ = مسیحایی را ؛ ن ۲۸ = مسیحا روی
۴- ن ۱۷ = به ظهور از لب ترسا ؛ ن ۱۰ = بظهور لب شیرین
۵- ن ۱۰ = شیرین ؛ ن ۱۷ = ترسا
۶- این بیت فقط در نسخ ۱۰، ۱۷، ۲۲ یافته شد
۷- ن ۲۸ = اعتماد ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۳۵ = اعتقاد
۸- ن ۱۰ = صید آن ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = صید دل
۹- ن ۱، ۵، ۳۵ = نازش ؛ ن ۱۰، ۲۸ = نازی ؛ ن ۸ = یارش
۱۰- ن ۲۸ = را در ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۳۵ = اندر
۱۱- ن ۱۰ = انگیزش ؛ ن ۸، ۲۸، ۳۵ = انگیزد ؛ ن ۱، ۵ = انگیزت
۱۲- ن ۲۸ = ازحدّ ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۳۵ = ازصد
۱۳- ن ۱۰ = نهان ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = همان

دلی کـه جـز مـی راحت نـمی‌کشد، او را ز جـام درد تـو مست گـذاره خـواهـم کـرد
قـرار یـافت بـه سـلطان درد کشـور دل بـرات عـافیت امـروز پـاره خـواهـم کـرد
کـرشمه ریـزیت از حـد گـذشت بـر دلهـا کـرشمه زار تـرا مـن اجـاره خـواهـم کـرد
چنین کـه مـن بـجمال تـو نـیز[۱] مـی‌بینم بـه آفـتاب قـیامت نـظاره خـواهـم کـرد
بروز حشـر کـه طـاعت ز خـلق مـی‌طلبند اگر غم تو نباشد، چـه چـاره خـواهـم کـرد
رسـیـد مـوسم آه و فـغان مـن عـرفی چه رخنه ها بدل سنگ خاره خـواهـم کـرد

(۴۷۵)

مکن بیگانگی ناگه[۲] درین کارت خطاافتد که گر صد دل برانگیزند، یک دل آشنا افتد
روم در سایهٔ نخلی که در فصل خزان از وی ثـمرهای گـلوسوز بـلا در دست و پـا افـتد
دلم گـاهی ره دیـرو گـهی راه حـرم گـیرد می سرگشتگی دارد خـرابش تـا کـجا افـتد
هوسناکم بسی یارب دل بی‌همتم[۳] مگشا که دامان نـفس نـاگـاه در دست دعـا افـتد

(۴۷۶)

غـمزهٔ او نشـتری در دامـن مـرهم کـند بـر شـهید عشـق او شـادی نـماز غـم کـند
ناخن نامحرمان در کـاوش دل تـیز نـیست عشق رسوا را بگو کاندیشه از محرم[۴] کند
ما سفال ساغر دل را ز خـون پـر کـرده‌ایـم صاف عشرت را بگو تا می بجام جـم کـند
خاک ذلّت بر سرم، ای وای همّت خسته شد تا کی[۵] از دوش دلم بار تـمنّا کـم کـند[۶]

(۴۷۷)

سـمن فشـانم و خـاشاک بـر سـرم ریـزند چه گل دهم که بـه دل زخـم نشـترم ریـزند

۱- ن ۱۰ = نیز ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = تیز
۲- ن ۱۰ = تاکی ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = ناگه
۳- ن ۱، ۵، ۸ = دل بی‌همتم مگشا ؛ ن ۱۰، ۱۷ = دل بی‌ماتمم مگشا ؛ ن ۳۵ = دل بی‌همتم بگشا
۴- ن ۱، ۵، ۲۲، ۳۵ = مرهم ؛ ن ۱۰، ۱۷ = محرم
۵- ن ۱۰ = تاکی ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = تاکه
۶- این غزلیّات فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۲۲، ۳۵ یافته شدند (غزل ۴۷۳ در نسخ ۱۷، ۲۲ نیست ولی در نسخهٔ ۲۸ هست)

چو تشنگی کندم[۱] زهر نوش بیدردان
هزار شعلهٔ آتش به ساغرم ریزند
اگر به چشمه فروشان نمی‌برافشانم
هزار العطش از دل به کوثرم ریزند
به هر بها که فروشند می‌خرم، زانست
که بسته بسته[۲] غم آرند و بر درم ریزند
زمن چه بی‌ادبی دیده‌اند با زنّار
مغان که طعنهٔ[۳] تسبیح پرورم[۴] ریزند

(۴۷۸)

منم ببزم تو با نالهٔ نیازآلود
تمام گریه ز شوق نگاه ناز آلود
نقاب باز برانداز و راه صومعه‌گیر
که عشق‌های حقیقی شود مجازآلود
حذر ز ما که خطا می‌کنیم و ز معشوق
نمی‌شویم تسلّی بصلح نازآلود
بکفر موی سیه را سپید کردم لیک
هنوز طاعت بت می‌کنم نمازآلود[۵]
ببزم قرب که آورده بود عرفی را[۶]
که سوخت جانش ازین لطف احترازآلود[۷]

(۴۷۹)

من[۸] همان روز که پیغام حیاتم دادند
جرم کردم که بدرد تو براتم دادند[۹]
بازم ای عشق بزنجیر عدم کش زنهار
که ازان بند گران باز نجاتم دادند
بر در عشق گدا شو که سلیمان می‌گفت
که مر[۱۰] این سلطنت آنجا بزکاتم دادند
من ازین درد گران مایه چه لذّت یابم
که به اندازهٔ آن[۱۱] صبر وثباتم[۱۲] دادند[۱۳]

۱- ن ۱۰ = چو تشنگی بکند ؛ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = چو تشنگی کندم
۲- ن ۱۰ = که پُشته پُشته ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = که بسته بسته
۳- ن ۱۰ = رشتهٔ ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = طعنهٔ
۴- ن ۱۷ = بردرم ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = پرورم
۵- ن ۱، ۸ = کنم بناز آلود ؛ ن ۱۰، ۱۷، ۳۵ = کنم نماز آلود ؛ ن ۸ = کنیم ناز آلود
۶- ن ۳۵ = آوازهٔ ربود عرفی ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷ = آورده بود عرفی را
۷- این غزل فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۲۲، ۳۵ یافته شد
۸- ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = در ؛ ن ۱۰ = من
۹- این غزلیات فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۲۲، ۳۵ یافته شدند
۱۰- ن ۱۰ = مر ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = من
۱۱- ن ۱۰ = دل ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵، کلمات‌الشعرا، نتایج‌الافکار = آن
۱۲- کلمات‌الشعرا، نتایج‌الافکار = صبر و ثباتم ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = صبر نجاتم
۱۳- غزل ناتمام در این زمین گفته شده است

از حیاتم[۱] خبری نیست که بوی تو قضا / بر دماغم زد و آنگاه حیاتم دادند
دایه‌ام خون جگر داد، همین شربت بود[۲] / آن[۳] دم آب که وقت سکراتم دادند
تنگ شد کون و مکان بر غم و دردم عرفی / خانه زان[۴] سوی زارکان جهاتم دادند

(۴۸۰)

منادی است که هر شام را چراغ دهند / نمک فروشی بازار دل به[۵] داغ دهند
طبیب عشق دوای زکام مستان کرد / ببوی سنبل و گل مژدهٔ دماغ دهند
یکی نوای خود از دل برآورم، تا کی[۶] / به عندلیب چمن نغمه‌های زاغ دهند
به سیل نور غبار از نظر فرو شستم / ز اهل دیده بشارت به حُسن باغ دهند

(۴۸۱)

نسیم گل طلبان رو به هیچ جا نکنند
که صد معامله هر گام با صبا نکنند[۷]
اگر بعرش برآیند صوفیان مشکل
که آستین نفشانند[۸] و عشوه‌ها نکنند
ببزم زهد[۹] فروشان مرو[۱۰] که ممکن نیست
که همّت ار برود در دمش گدا نکنند

۱- ن ۳۵ = خیالم ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷ = خیالم
۲- ن ۱، ۵ = بس ؛ ن ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = بود
۳- ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = این ؛ ن ۱۰، ۱۷ = آن
۴- ن ۵، ۱۷ = خانه را زان سوی ارکان جهانم ؛ ن ۱۰، ۳۵ = خانه زان سوی ز ارکان حیاتم دادند
۵- ن ۸، ۱۷، ۳۵ = بازار دل بداغ ؛ ن ۱۰ = بازارها بداغ ؛ ن ۱، ۵ = بازار دل به داغ
۶- ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ = تاکی ؛ ن ۱۰ = ناگه
۷- این غزل فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵ یافته شد
۸- ن ۱۷، ۳۵ = بفشانند ؛ ن ۱، ۵، ۸ = نفشانند
۹- ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = زهر ؛ ن ۱۰ = زهد
۱۰- ن ۱، ۵ = برو ؛ ن ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = مرو

ز بسکـــه تشـــنهٔ[۱] دردم بکـــفر مـــی‌کوشم
کـــه تـــا مـلائک رحـمت مـرا دعـا نکـنند

(۴۸۲)

گـــلعذاران چـو سـر راهگـذاری گـیرند
دامـن بـاد بـه آویـزش خـاری گـیرند[۲]
ای صبا بر قفس[۳] شوق گذر کن کـه دمـی
عـندلیبان خـبر از بـاغ و بـهاری گـیرند
چون رود قافله از پیش و نـیاید[۴] خبری
بـهتر آنست کـه دنـبال غـباری گـیرند
رعشه در قصر جم افتد چو گـدایـان ملول
دامـن خـلوت و جـیب شب تـاری گـیرند
دوسـتانی کـه نـهی‌بار وفـاشان بـر دل
باورم نـیست کـه از دوش تـو بـاری گـیرند
صحبت ما و تـو گـرمست بگـو تـا امشب
شـمع و پـروانـه ازیـن بـزم کـناری گـیرند
حـذر از صـحبت آن قـوم کـه از بُلهوسی
هر نفس[۵] حالی و هر دم پی کاری گـیرند

(۴۸۳)

چشـمم نـه بـهر خـویش دم نـزع تـر شـود
تـرسم کـه مـن بـمیرم و غـم در بـدر شـود
هرگز بـروی دوست نـدیدم کـه دل نگـفت
تسکـین شـوق مـن بـه نگـاه دگـر شـود
ما گـریه دوسـتیم و تـو نـازک دل و کـنون
سـحری بکـن کـه گـریهٔ مـا بـی‌اثـر شـود
معشوق راکـرشمه بـلند است پس چـرا[۶]
آزرده از مـلامت کـوته نـظر شـود
رحـمت بکس نـیامد و از دردم آگـهی
بازیچه نیست ایـنکه بـخاطر بـدر شـود[۷]
لطـفش فـزود شکـر کـه ایـن داغ جـانگداز
گـر مـرحـمش زیـاده نـهی، ریشـتر شـود
عـرفی بکـاوکاو غـمش دمـبدم نـفس
چون ذوق تشنگی بـلب خـویش در شـود

۱- ن ۱۰ = کشتهٔ ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = تشنهٔ
۲- این غزل فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵ یافته شد
۳- ن ۳۵ = برگذر شوق ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷ = بر قفس شوق
۴- ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = چون رود قافله از پیش و نیامد ؛ ن ۱۰ = چون رود قافله از پیش و نیابد
۵- ۱، ۱۷ = جای ؛ ن ۱۰، ۳۵ = خالی ؛ ن ۵، ۸ = حالی
۶- ن ۳۵ = پس ؛ ن ۱، ۵، ۱۰، ۱۷ = کس
۷- این بیت فقط در نسخهٔ ۱۷ یافته شد

(۴۸۴)

حُســـن نـور افشـاند[۱] و آرایش ایـمن شـود
لاله‌سـان شـمع تـجلّی سـربسر دامـن[۲] شـود

چون نریزم[۳] خنده بر جنّت که در فردوس من[۴]
طـوبی از پژمردگی سامان[۵] صـد گـلخن شـود

گـر بـه اهـل روضـه گـویم لذّت درد و مـلال
عـیش جـنّت مـختصر در مـاتم و شـیون[۶] شـود

ریـزشی ای ابـر غـم بـر کشـتزار گـریه،[۷] تـا
دانهٔ صد خـوشه و هـر خـوشه صـد خـرمن شـود

گـر بـرافـروزیم شـمعی بـر مـزار خـویش ازان
بس چـراغ مـرده در دیـر و حـرم روشـن شـود

گـر چـه یـعقوبم[۸] اگـر بـا جـامه در آتش روم
صـد مـه کـنعان خـراب از بـوی پیراهـن شـود

گـفتم از عـمر ابـد عـرفی نـدارد ذوق، گـفت
خـالی از حـالی نـباشد گـر شـهید مـن شـود

(۴۸۵)

کسـی ز مـجلس مـا شـادمان بـدر نـرود   نسـیم بـاده ازیـن جـا دمـاغ تـر نـرود

۱- ن ۷، ۱۷ = حُسن نور افشانت در آرایش ایمن ؛ ن ۱۰ = حُسن نور افشاندو آرایش از ایمن شـود ؛ ن ۳۵ = جُسن نور افشانت از آرایش ایمن شود (این هر سه قرات درست نمی‌باشد. ممکن است که مصرع بطوری باشد که نوشته شد.
۲- ن ۱۷ = دشمن ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = دامن
۳- ن ۱۰ = بریزم ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = نریزم
۴- ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = ما ؛ ن ۱۰ = من
۵- ن ۱، ۵ = سامانچهٔ گلشن ؛ ن ۷، ۱۰، ۳۵ = سامان صد گلخن ؛ ن ۱۷ = سامان ده گلخن
۶- ن ۱۷ = ماتم و شیون ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = ماتم شیون
۷- ن ۱۰ = گریه‌ام ؛ ن ۸ = گریه‌ها ؛ ن ۵ = گریه‌تا ؛ ن ۱ = گریه‌ما
۸- ن ۱۰ = گر چه یعقوبیم امّا جامه در آتش زنیم ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = گر چه یعقوب اگر با جامه در آتش روم

چـراغ خـلوت انـدیشه داغ نـاکـامیست | خـداکـناد کـه ایـن داغـم از جگـر نـرود
چـنان بساط ادب طرح کن کـه پـروانـه | بطوف[۱] شـمع بشـوخی بـال و پـر نـرود
چگـونه گـوش بـدستان بـلفضول بـود[۲] | مراکه با لب[۳] خـاموش خـود بسر نـرود
رفـــیق بـــادیهٔ راز رهـــروی بـــاید | کـه نـیم گـام بـه هـمراهـی خبر نـرود
ز دامـن تَـرَم ای ابر[۴] تـوبه دست بـدار | کـه ایـن مـعامله از پیش مـا بـدر نـرود
چنان بـذوق سـفر خـوپذیر شـد[۵] عـرفی | که چون وداع کند جـان، بـچشم تـر نـرود

(۴۸۶) و (۴۸۷)

یک درد تـــــوام در دل نــــاشاد نـــاید[۶]
کـــز تـــلخی درد کـــهنم[۷] یـــاد نـــاید[۸]
بـــی‌غم نـــنشستیم[۹] ولی شکـــر کـــه مـارا
هـــرگز غـــم دنـــیا بـــه غـــم آبـاد نـیاید
گـــر دست دهـــد فـــرصتی ارزان نـــفروشی
کـــین صـــید بـــدام هـــمه صـــیّاد نـــیاید
رخســـاره مـــیفروز بـــدین[۱۰] دیـدهٔ بـیتاب
کش جـــــوهر آئـــــینه ز فـــولاد نـــیاید

۱- ن ۳۶ = بسوی ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = بطوف
۲- ن ۳۵ = کنم ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۸، ۱۷، ۳۶ = بود
۳- ن ۱۰ = دل ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = لب
۴- ن ۱۷ = ابر دست توبه ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵، ۳۶ = ابر توبه دست
۵- ن ۳۶ = شو ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = شد
۶- ن ۵، ۸ = نیاید ؛ ن ۱، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = نیامد
۷- ن ۱۰ = دگرم ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = کهنم
۸- ظاراً این طور می‌نماید که این غزل ترکیبی از دو غزل جداگانهٔ عرفی به همین وزن و قافیه امّا با ردیف متفاوت (یعنی نیامد و نیاید) است. همچنان بعضی از ابیات این غزل با لفظ "نیاید"(اشعار ۱، ۲، ۳، ۴، ۶، ۷) و بعضی با لفظ "نیامد"(مثلاً ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۴) و استثناً بعضی ابیات در هر دو حالت معنی بهتر می‌دهد. زیراکه در همه نسخ این ۱۴ بیت بطور یک غزل یافته شدند. به همین طور در اینجا نوشته می‌شوند
۹- ن ۵ = ننشینیم ؛ ن ۱، ۸، ۱۷، ۳۵ = ننشستیم
۱۰- ن ۱۰ = بدین ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = برین

دوش آتشـــی افـــروخته بـــودم بـــدر شـهر
صـــد شکـــر کـــه از راه کســی بـاد نـیامد
ای وای بـــر آن مـــرغ گـــرفتار کـه از ضـعف
خـــون ریـــختنش در دل صـــیّاد نـــیامد
ای درد گـــران چـون کـنمت شکـر کـه امشب
از درد شب دوش مـــرا یـــاد نـــیامد
خدمت کن و خوش باش کـه در بـندگی[1] عشـق
آن بـــنده کـــه مـــرگش کـند آزاد، نـیامد[2]
بس دور رهـــی داری اگـــر طـــالب عشـــقی
هـــر کس کـــه دریـــن مـرحـله افـتاد نـیامد
صـــد بـــار نـــهادیم سـرانـدر کـف تسـلیم
تـــوفیق بـــه آوردن جـــلّاد نـــیامد
از نـــاله روم دوش بـــه شـهر آتش و یک تـن
زیـــن قـــوم گـــران خـــواب بـفریاد نـیامد
رفـــتی و نـــماند از غـم اشکـم بـهمه شـهر
یک خـــانه کـــه سـیلیش بـــه بـنیاد نـیامد
گـــفتم بـــنگر مـــعنی غـــمهای نـــهانی
حســـرت زده بـودم بـه غـمم یـاد نـیامد[3]
آنـــها کـــه بـیامد ز غـمت بـر سـر عـرفی
از تـــیشه یکـــی بـــر ســـر فـــرهاد نـیامد

(۴۸۸)

عشـق کـو کـز دل و دیـن نـام و نشـان گـم بـاشد
اهـل دل[4] بـاشم و ایـمان ز مـیان گـم بـاشد

۱- ن ۱، ۵، ۳۵ = بندگی ؛ ن ۱۷ = بی‌دلی
۲- این بیت فقط در نسخ ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ یافته شد
۳- این بیت فقط در نسخهٔ ۱۷ یافته شد
۴- ن ۱۰ = زاهل دل باشم ؛ ن ۹، ۱۱ = اهل دل باشم ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۳۵، ۳۶ = اهل دین باشم

ای خـوش آن حـیرت[۱] دیـدار کـه گـردد ز دلم
صـد حکـایت بـدهان[۲] جمع و زبـان گـم بـاشد
تــا ابـد مشــهد مـانکهت دل خــواهــد داشت
بــوی گــل نـیست کـه در فـصل خـزان گـم بـاشد
ای ناخوش آن بیخودی شوق[۳] که بر خوان وصال
راه آمــد شـــد دســـتم بــه دهــان گــم بــاشد
عـــرفی از روز ازل گـــمشدهٔ کــار خــود است
فــرصتش[۴] کــو کـه بکـار دگـران گـم بــاشد

(۴۸۹)

خـضر اگـر بـر لب کس منّت آبـی دارد
بگـذر از چشـمهٔ حیـوان کـه سرابـی دارد
التـفاتش بـلب تشـنهٔ مـا نـیست دریـغ
هـر کـه در سـاغر[۵] دل زهـر عـتابی دارد
آسـمان گـر بـه جـدل پـای در آرد بـرکاب
رخش مـــا نـــیز عـــنانی و رکــابی دارد
هــمه عشـقی نکـند دست بـزلف تـو دراز
هر جنون شـوری و هـر سـلسله تـابی دارد
لنـــترانــی نشــود مــهر زبــان[۶] ارنــی
این سوالیست[۷] که هر[۸] وقت جوابی دارد
برگ گل را چه دهد[۹] زحمت دیبا و حریر
او که چـون حـیرت[۱۰] دیـدار نـقابی دارد
نظم عرفی تر و تازه‌ست، چه عالی چه‌وسط
خار و گل هر چه دمد[۱۱] حُسن‌وشبابی‌دارد

۱- ن ۹، ۱۱ = حسرت ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۳۵، ۳۶ = حیرت
۲- ن ۸، ۳۵ = بزبان ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۳۶ = بدهان
۳- ن ۴، ۹، ۱۱، ۳۶ = ذوق ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = شوق
۴- ن ۴ = فرصتش ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = فرصتی
۵- ن ۴، ۹، ۱۱، ۳۶ = در جام سخن ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = در ساغر دل
۶- ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = مُهر زبان ارنی ؛ ن ۹، ۱۱ = مهتر مایی ارنی
۷- ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = سوالیست ؛ ن ۴، ۹، ۱۰، ۳۶ = حدیثیست
۸- ن ۱۰ = در ؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ و غیره = هر
۹- ن ۹، ۱۱ = ندهد ؛ ن ۴ = بدهد ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = چه دهد
۱۰- ن ۱، ۵ = حسرت ؛ ن ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = حیرت
۱۱- ن ۱، ۵، ۳۵ = دهد ؛ ن ۳۶ = دمد

(۴۹۰)

هـــرکرا نشأهٔ غـیرت[1] بسـلامت بـاید در مـصاف غـم دل تـاب اقـامت بـاید
هـمه انـدوه شـدن بـاید اگـر مـرد غـمی نـه دعـای غـم و نـفرین سـلامت بـاید
جگر تشنه و فـرسودگی[2] پـای کـجاست گـر کـنی طـی ره عشق، عـلامت بـاید
تـا نـظر بـاز کـنی جـلوه کـند دوست ولی تـا تـو بـیدار شـوی صـور قیامت بـاید

(۴۹۱)

خـرد دارالشـفا[3] و جـهل مـحنت خـانه مـی‌سازد
خـراب مسـتیم کـین هـر دو را ویـرانـه مـی‌سازد
چنان شایستهٔ عشقم، که بعد از سوختن[4] گـردون
ز خـاکـم بـلبل، از خـاکسترم پـروانـه مـی‌سازد
دو روزی پارسا گشتم وجودم[5] بـی‌حلاوت شـد
مـــرا جـام شـراب و گـریهٔ مسـتانه مـی‌سازد
چـو تـنها گـردم از غـمهای او صـد هـمنشین دارم
مـــیان بـیغمان تـنهائیم دیـوانـه[6] مـی‌سازد
مگــو صــوفی[7] چـه دارد بـر سـر بـازار شـیّادی
ز چـوب آبـنوس آنـجا عـصا و شـانه مـی‌سازد
چو در بیت‌الحرام آئی مزن[8] تو طـعنه بـر عـرفی
کـــه او در کـعبه اسـباب ره بـتخانه مـی‌سازد

۱- ن ۱۰، ۳۶ = مردی ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۳۵ = غیرت
۲- ن ۱۰ = افسرگی ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = فرسودگی
۳- ن ۱۷، ۲۹ = دارالشفا جهل ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۳۵، ۳۶ = دارالشفا و جهل
۴- ن ۱۷ = مردنم ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۳۵، ۳۶، عرفات، خلاصه = سوختن
۵- ن ۱۰، ۱۷، ۳۶ = مذاقم ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۲۹، ۳۵ = وجودم
۶- ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۱۹، ۳۶ = دیوانه ؛ ن ۱۷ = بیگانه
۷- ن ۲، ۲۹ = زاهد ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۳۵ و غیره = صوفی
۸- ن ۹ = مزن تو طعنه بر عرفی ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵ = مکن بیعت بکس عرفی

(۴۹۲)

حیف است که دستی به نمکدان تو یابند
زاغان هوس را مگس خوان تو یابند

ای گل ز صبا راه[۱] بگردان که مبادا
مرغان[۲] به نسیمش ره بستان تو یابند

باید که رسد جان بلب خضر و مسیحا
تا جرعه‌ای از چشمهٔ حیوان تو یابند

شرمندهٔ آن خشک لبانیم که هر دم[۳]
دست[۴] و لب آلوده ز مهمان[۵] تو یابند

آن فتنه که در خون کشد آشوب قیامت
در سلسلهٔ زلف پریشان تو یابند

ای وای بر آسوده دلانی که به جنّت
در کام دلم لذّت پیکان تو یابند

چون شعر تو عرفی نگزینند[۶] که عالیست
هر بیت که در صفحهٔ دیوان تو یابند

(۴۹۳)

گر لب[۷] اهل حقیقت در راز افشاند
زاهد[۸] از دامن دل گرد مجاز افشاند

همّت این است که با این همه امّید دلم
آستین بر اثر عجز و نیاز افشاند

غیرت شبنم خلد است هر آن قطرهٔ خوی
که سمند تو بگاه تک و تاز افشاند

چه عجب کز دل محمود فرو ریزد خون
گر صبا سلسلهٔ زلف[۹] ایاز افشاند

۱- ن ۱۰ = روی ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = راه
۲- ن ۲، ۲۹ = مستان نسیمش ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۸ = مرغان به نسیمش
۳- ن ۶، ۳۶ = مردم ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۲۹، ۳۵ = هردم
۴- ن ۲، ۲۹ = دست و دل ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = دست و لب
۵- ن ۲، ۲۹ = آلوده ز دامان ؛ ن ۱۷ = آلودهٔ مهمان ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۹، ۳۵، ۳۶ = آلوده ز مهمان
۶- ن ۹، ۳۶ = بگزینند ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = نگزینند
۷- ن ۴، ۹ = دل ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۱۰، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = لب
۸- ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = زهد ؛ ن ۲، ۴، ۹، ۱۱، ۱۷، ۲۹، ۳۶ = زاهد
۹- ن ۱۰ = سلسله از زلف ایاز ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۱، ۱۷، ۲۹، ۳۵ و غیره سلسلهٔ زلف ایاز

گـــرنه[۱] اظـــهارشعف[۲] مــی‌کندازکشـتن‌صید
خــون مــرغان ز چــه بــر چــنگل بــاز افشــاند
شـــاهد حُســـن ازان خـــون شـــهیدان طـلبد
کــان گــلابیست کــه بــر جــامهٔ نــاز افشــاند[۳]
جــای رحــمست بــعرفی کـه بسـی بـی‌اثـر است
اشک گـــرمی کـــه بـــه شـبهای[۴] دراز افشــاند

(۴۹۴)

هم نوای بلبل و هـم صـوت زاغـم مـی‌گزد
خار چشمم می‌خراشد، گل دماغم مـی‌گزد
من نگویم نشأهٔ پروانه با من هست[۵] لیک
ایـنقدر دانـم کـه تأثیر چـراغـم مـی‌گزد
من که دل دانسته در کوی تو گم کردم، چـرا
محرمی هر دم به تقریب سراغم[۶] مـی‌گزد
با وجود آنکه می‌دانم کـه دردم بـی‌دواست
دمـــبدم انـدیشهٔ بـاطل دمـاغم مـــی‌گزد
دوسـتی دارم کـه در زنـدان مـحنت بـر دلم
می‌نهد مرهم، ولی در صحن با غم مـی‌گزد
می‌کشد ته شیشه‌ای عرفی و من می‌می‌کشم
گرچه می‌دانـم کـه درد ایـن ایـاغم مـی‌گزد

(۴۹۵)

از دست عشـق بـازان رطـل گـران تـوان زد
گر باده زهر باشد، بـا دوسـتان تـوان زد[۷]
آنجا که شـوق کـامل بـخشد جـناح هـمّت
گر شمع آفـتابست خـود را بـر آن تـوان زد
گاهی که غـمزهٔ او زنـهار دوست[۸] بـاشد
با حسرت شهادت صد الامـان[۹] تـوان زد

۱- ن ۱۰ = گر چه ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶، و غیره = گر نه
۲- ن ۹ = شقف ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = شغف
۳- این بیت فقط در نیخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد
۴- ن ۱، ۵ = نیاز ؛ ن ۴، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = دراز
۵- ن ۴، ۹ = نیست ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = هست
۶- ن ۳۶ = چراغم ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = سراغم
۷- حافظ گوید:
راهی بـزن کـه آهـی بـرساز آن تـوان زد
شعری بخوان که باأو رطل گران توان زد
۸- ن ۳۶ = زنهار دست ؛ ن ۵، ۳۵ و دیگرنسخ = زنهار دوست
۹- ن ۴، ۱۰، ۳۶ = صد الامان ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = صد جا امان

عشـق آتشـی نـدارد کـز مـن زیـاده سـوزد / با آنکه شعلهٔ او بر صـد جـهان[۱] تـوان زد
گر دوست دامن افشان در سینه‌ام[۲] در آید / صد شعله از شراری بر[۳] آسـمان تـوان زد
گل هفتهٔ دگر نیست، گلبن دو فـصل دیگـر / ایـن شـعله بـلبلان را در آشیان تـوان زد
زان گـونه بـاد غـفلت بـنشانده[۴] آتشـم را / کـز بـهر در گـرفتن دامـن بـر آن تـوان زد
بیم از خزان ندارم، در خار[۵] و گل مهیاست / آن آتشی که ما را در خـان و مـان تـوان زد
ظلم است گردمحمل‌گربی[۶]رضا[۷]فشانند / امّـا ببوی یـوسف صـد کـاروان تـوان زد
عـرفی زیـاده مـنشین در بـزم آن شکـر لب / گر بوسه‌ای توانـی،[۸] بـر آسـتان تـوان زد

(۴۹۶)

گـرفتم از غـضب شـه مـقرّبان بـجهند / همین نه[۹] بس که گـرفتار قـرب پـادشهند
در مـعامله مگشـا بـخواجگـان کـین قـوم / هـلاک عـربده و کـج نـهادن[۱۰] کُـلهند
عذاب[۱۱] اهل شقاوت همین قدر کافیست / کـه تـا بـه شـام اجـل در شکـنجهٔ گـنهند
ز چـین ابـروی نـاز تـو مـی‌شود مـعلوم / کـه دوسـتان تـو مـحتاج نـامهٔ سیهند[۱۲]
بـدست رحـمت ازان داد تـازیانهٔ خشـم / کـه رهـروان بشـتابند و گـمرهان بـرهند
بشـارتی بـده ای روح قـدس یـوسف را / کـه اهـل قـافلهٔ مـصر بـر کـنار چـهند
بـه آفـتاب ازان ذرّه را در[۱۳] انـدازنـد / کـه عُـذر مـردم کـاهل بـه نـاکسی نـنهند

۱- ن ۳۶ = با صد جهان ؛ ن ۳۵ = بر صد جهان ؛ ن ۵ = بر صد جوان
۲- ن ۴، ۳۵ = سینهٔ ؛ ن ۱، ۵، ۱۰، ۳۶ = سینه‌ام
۳- ن ۱۰ = در ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۳۵، ۳۶ و غیره = بر
۴- ن ۵، ۸، ۳۵ = بنشاند ؛ ن ۴، ۳۶ = بنشانده
۵- ن ۴، ۱۰، ۳۶ = خار و گل ؛ ن ۵، ۸، ۳۵ = خارگل
۶- ن ۱، ۵ = کز هر ؛ ن ۸، ۳۵ = گر بی ؛ ۳۶ = گر پی
۷- ن ۱، ۵ = صبا ؛ ن ۴، ۸، ۳۵، ۳۶ = رضا
۸- ن ۴، ۳۶ = توان زد ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۳۵ = توانی
۹- ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۳۵، ۳۶ = همین نه بس ؛ ن ۱۰ = همین بس است
۱۰- ن ۱۰ = نهاده ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۳۵، ۳۶ = نهادن
۱۱- ن ۱۰ = هلاک ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = عذاب
۱۲- ن ۱۰ = نگه ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۳۵، ۳۶ = سیه
۱۳- ن ۱۰ = بر ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = در

زبسکــــه غــمزهٔ هــر زشت را پــذیرفتم　　بــه مــا ز ننگ نکـویان شـهر کـم نگـهند
چه سود گفت و شـنو بـا جـماعتی عـرفی　　که گوش بـر سـخنی افکـنند و دل نـدهند

(۴۹۷)

دوست را مــــحترز از صـــحبت مـــانتوان کـرد
تــرک مـا گـر بـتوان، تـرک وفـا نـتوان کـرد
دامـــن عـــهد وفـایی کـه گـرفتند[۱] بـدست
فـیالمـثل گـر دُم[۲] مـا راست رهـا نـتوان کرد
بسکـــه هـر گـام بـهشتی صـفتی پـیش آیـد
در ره دیــــر مــــغان زو بـــه قــفا نــتوان کـرد
قـــدم صــدق بـرد پـی بـه سـراپـردهٔ قـرب
ره بـــه تــزویر دریـــن پـردهسرا نـتوان کـرد
عـیب آمـیزش[۳] بـیگانه هـمین بس کـه مـدام
دوست را گــوش بـر[۴] آواز صــدا نــتوان کـرد
مــنّت جـــود ســـلیمان نکشــد هــمّت فـقر
ایــن حـدیث است کـه بـا شـاه و گـدا نـتوان کرد
بـا[۵] چـنین مــهر کـه مـعشوق بـه مـا مـیورزد
دعـــوی دوســـتی از جـانب مـا نــتوان کـرد
پــرورش بــیغرض و تـیغ زدن بـیسبب است
فـهم ایـن نکـته جز از لوح رضـا[۶] نـتوان کرد

۱- ن ۴ = گرفتید ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = گرفتند
۲- ن ۸، ۳۶ = کژدم ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = گردُم
۳- ن ۱۰ = آمرزش ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = آمیزش
۴- ن ۴، ۱۷، ۳۶ = بر ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۳۵ = به
۵- ن ۱۰ = این ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = با
۶- ن ۱، ۵ = وفا ؛ ن ۴، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = رضا ؛ ن ۳۶ = قضا(در نسخهٔ ۸ نیست)

کین ز دشمن بکش امروز که با[۱] رحمت دوست
تکیه بر کشمکش روز جزا نتوان کرد
ساده لوحان عطادوست گرامی گهرند
خویش را دست زد خوف و رجا نتوان کرد
درد عرفی به دوا[۲] محو توان کرد ولی
دلش آلوده[۳] به امّید شفا نتوان کرد

(۴۹۸)

خرد به نشأهٔ عشق نگار ما نرسد
کمند عقل به عالی حصار ما نرسد
سبک عنان مشو ای ذرّهٔ محال‌اندیش
که آفتاب بگرد سوار ما نرسد
کسی بلطف[۴] که دیگر امیدوار شود
که میفروش به ذرد خمار ما نرسد
به آفتاب جمالت که روز رستاخیز
به فتنه خیزی شبهای تار ما نرسد
حکایت غم مجنون و کوهکن مشنو[۵]
که هیچ غم به غم روزگار ما نرسد
اگر دهیم[۶] برون غم دگر به هیچ دیار
به روی تازه کسی از دیار ما نرسد
کسی که از مژه خون درکنارخنده‌بریخت[۷]
بذوق گریهٔ بی‌اختیار ما نرسد
گذشت قافله، ای مهربان رفیق برس[۸]
که دست طعن به افتاده بار ما نرسد
مدد نمی‌طلبم از کسی، همان[۹] بهتر
که هیچ کس به خرابی کار ما نرسد
چه جای خامهٔ[۱۰] عرفی، که کلک حافظ‌نیز
به نقش خامهٔ معنی نگار ما نرسد

۱- ن ۴، ۱۰، ۳۶ = با ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = از
۲- ن ۳۶ = به دعا ؛ دیگر همه نسخ مثل ۱، ۵، ۳۵ و غیره = به دوا
۳- ن ۱، ۵، ۸ = آلوده به امید شفا ؛ ن ۴، ۱۰، ۱۷، ۳۶ = آلودهٔ امید شفا؛ ن ۳۵ = آسوده به امید شفا
۴- ن ۱۰ = کسی بلطف دگر کش امیدوار شود ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = کسی به لطف که دیگر امیدوار شود
۵- ن ۱۷، ۳۵ = بشنو ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۳۶ = مشنو
۶- ن ۱۰ = اگر دهیم برونی غم دگر به حصار ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = اگر دهیم برون غم دگر به هیچ دیار
۷- ن ۱۰ = گرفت ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = بریخت
۸- ن ۱، ۵، ۸ = مترس ؛ ن ۴ = برس ؛ ن ۱۷، ۳۵ = مپرس ؛ ن ۳۶ = بپرس
۹- ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = همان ؛ ن ۱۰ = همین
۱۰- ن ۳۶ = نامهٔ ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ و غیره = خامهٔ

(۴۹۹)

ز بـهر داغ کـه مستان عـلاج مـی‌طلبند | که شیشه[1] می‌شکنند و زجاج مـی‌طلبند

فـروغ شـعلهٔ[2] دل شـمع راه تـیره‌دلان[3] | چـراغ در دل شـبهای واج مـی‌طلبند

شکوه تـاج شکستند و تـخت مـرگ زدنـد | زهم هنوز شهان[4] تخت و تاج مـی‌طلبند

مـباد لذّت بـیماری[5] دل آنـان را | کـه اعـتدال ز بـهر مـزاج مـی‌طلبند

فغان[6] ز جلوهٔ آن بت که اهـل دیـن بـدعا | ز بـهر طـاعت ایـزد رواج مـی‌طلبند

دهـند وعـدهٔ آسـایشم بـباغ بـهشت | نه[7] آگهند که حوران عـلاج مـی‌طلبند[8]

گـذر بکـوچهٔ هـمّت مـبادشان عـرفی | کـه کـام دل ز در[9] احـتیاج مـی‌طلبند

(۵۰۰)

غم شبیخون[10] می‌زند ای[11] دوستان لشکر کنید
جستجویم گـر کـنید از بـالش و بستر کـنید

نـی غـلط گـفتم شـما بیگانه‌ایـد از طـرز جـنگ
واگـذاریـدم مـبادا کـار مشکـل تـر کـنید

مـیوهٔ نـخل مـراد امـروز زاغـان مـی‌خورند
دست اگـر کـوتاه بـاشد فکـر بـال و پـر کـنید

هیچ کس از درد دل گـفتن چـو مـن فـیروز نـیست
حـاضرم بسـم‌الله از دل گـفتگویی سـر کـنید

۱- ن ۹، ۱۱ = جام ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۳۵، ۳۶ = شیشه

۲- ن ۹ = مشعله شمع راه ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۳۵، ۳۶ = شعلهٔ دل شمع راه

۳- ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۱، ۳۵، ۳۶ = دلان ؛ ن ۱۰ = دلانست

۴- ن ۹ = نهان ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = شهان

۵- ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = رنج محبت ؛ ن ۴، ۹، ۱۰، ۳۶ = بیماری دل

۶- ن ۹ = فغان ز جلوهٔ آن هست کاهل دل بدعا ؛ دیگر نسخ بطوری که نوشته شد

۷- ن ۳۵ = نه ؛ ن ۱، ۵، ۸ = که

۸- این بیت فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۳۵ = یافته شد

۹- ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = ز ره ؛ ن ۴، ۹، ۱۰، ۳۵ = ز در

۱۰- ن ۹ = غم چو شبخون ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = غم شبیخون

۱۱- ن ۹ = هان ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۳۵، ۳۶ = ای

درد دل بسیار دارم فرصت سوگند نیست
هر چه گویم گرچه ممکن بود باور کنید
اینکه آمد عرفی از میخانه مست و بت‌پرست
هان مسلمانان دگر تعظیم این کافر کنید

(۵۰۱)

مدعی باز ملول است، بلایی[۱] دارد
در کف آئینهٔ[۲] اندیشه نمایی دارد
پردهٔ دل مکن[۳] آرامگه[۴] شاهد وصل
زانکه هر پرده‌نشین پرده‌گشایی دارد
شرف کعبه گر از سجدهٔ ارباب ریاست
گوشهٔ بتکده[۵] هم ناصیه سایی دارد
رهرو عشق بپایان نبرد ره[۶] لیکن
جوشش قافله و بانگ درایی دارد
پای برپاس فشردیم غم امّید گذشت
که گمان داشت که این درد دوایی دارد
بی‌تمیزی همه را تشنه نشاند[۷] بسراب
ور نه هر سر که بود، ظلّ همایی دارد
عرفی از مهر[۸] و وفا زود نگردی[۹]نومید
این مقامیست[۱۰] که افشردن پایی[۱۱] دارد

(۵۰۲)

اگرچه راه به عیبت[۱۲] کسی عیان نبرد
گمان مبر که به عیب[۱۳] تو کس گمان نبرد

۱- ن ۹ = ملول است و بلایی ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۳۵ = ملول است، بلایی
۲- ن ۱، ۵، ۳۵ = در کف آئینهٔ اندیشه نمایی ؛ ن ۹ = در کف آئنه انیشه نمایی
۳- ن ۹، ۱۰، ۱۱ = بکن ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۳۵ = مکن
۴- ن ۴، ۹، ۱۱ = آرام گه ؛ ن ۵، ۸، ۳۵ = آئینه گه ؛ ن ۱ = اندیشه گه
۵- ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = میکده ؛ ن ۴، ۹، ۱۰ = بتکده
۶- ن ۴، ۹، ۱۰، ۱۱ = نبرد پی ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = نبرد ره
۷- ن ۵ = نشاید بسراب ؛ ن ۱ = نشاید سیراب ؛ ن ۴ = نشاند بسراب ؛ ن ۳۵ = نشاند بشراب ؛ ن ۸ = نشاند سیراب
۸- ن ۹، ۱۱ = مهد فلک ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۳۵ = مهر و وفا
۹- ن ۹ = نکردی امید ؛ ن ۵، ۳۵ = نکردی نومید
۱۰- ن ۹، ۱۱ = قبائیست ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸ = مقامیست
۱۱- ن ۱۰ = افشرده همایی ؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ و غیره = افشردن پای
۱۲- ن ۱۰ = اگر چه راه بعیب است کس گمان ؛ ن ۴، ۵، ۸، ۳۵، ۳۶ = اگر چه راه بعیبت کسی عیان
۱۳- ن ۱۰ = به عیب کسی گمان ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۳۵، ۳۶ = به عیب تو کس

کـــــتابهٔ در دکّــــــان روزگـــــار ایـــن است
کــــه کس مــــتاع تسـلّی ازیـــن دکـان نـبرد
بـــه آســـتانهٔ[۱] مـــقصود ره کســـی یـــابد
کـــه آب بـوسه بـه هـر خـاک آستان نـبرد
ز مکر[۲] نفس حذر کـن کـه هیچگه[۳] خزفی[۴]
نــیاورد کـــه دو صـــد گـوهر از مـیان نـبرد
تـرحّـمی کـه بـه بستر فتاده خستهٔ جور[۵]
چـــنانکه بـرگ گـلش گـر زنـند جـان نـبرد
زنـــوش و نـــیش نـظر بسته دارو لذّت گـیر
که عشق[۶] گرسنه چشمان بطرف خوان نـبرد
تـــرانـــهٔ ســـر بـــازار مـــعرفت ایـــن است
کـــه کس بـــضاعت مـزجـات رایگـان نـبرد
جـــهان مـــهر و وفـا را فـدا شـوم کـه در او
کســـی گـــمان عـــداوت بـــه آسـمان نـبرد
خـــدایـــرا پـر شـوقی عـطا کـن ای تـوفیق
کـــه زود ایـــن پـر و بـالم بـه آشـیان نـبرد
درش بـــه روی گشـادن[۷] حـرام دانـد عشـق
کســـی کـــه ذوق ز دشـــنام پـاسبان نـبرد
بـــه اهـل[۸] راز بـبر سـرّ دل نـه سـر عـرفی
کـه دوست تـحفهٔ دشـمن بـه دوستان نـبرد[۹]

۱- ن ۱۰ = بر ؛ ن ۴، ۵، ۸، ۳۵، ۳۶ و غیره به
۲- ن ۸ = ز نقش مکر ؛ ن ۱، ۵ = دگر ز نفس ؛ ن ۴، ۹، ۳۶ = ز مکر نفس ؛ ن ۳۵ = ز مکر نفس
۳- ن ۹ = هیچ کس ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۳۵، ۳۶ = هیچ گه
۴- ن ۴، ۳۶ = خزفی ؛ ن ۳۵ = حرفی ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۹ = حرفی
۵- ن ۹ = چشمهٔ هور ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۳۵، ۳۶ و غیره خستهٔ نور
۶- ن ۳۶ = حُسن ؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ و غیره = عشق
۷- ن ۴ = گشادی ؛ ن ۱، ۵، ۳۵، ۳۶ = گشادن (در دیگر نسخ این شعر یافته نشد)
۸- ن ۱، ۵ = به نزد اهل درون دلی ببر بسر عرفی ؛ ن ۸، ۳۵، ۳۶ = ببزم اهل درون دل ببر نه سر عرفی ؛ ن ۴، ۱۰ = به اهل راز ببر سرّ دل نه سر عرفی ؛ خلاصه = نبرد اهل درون سر بنه بسر عرفی
۹- در نسخهٔ ۷، ۹ فقط اشعار ۱، ۴، ۵ باین مطلع یافته شدند:
جهان مهر و وفا را فدا شوم کـه درو
کـنی گـمان عـداوت آسـمان نـبرد

(۵۰۳)

کسی کز فقر جوید کام دل درویش کی ماند
دلی کز نیش یابد مومیایی، ریش کی ماند
چو نشتر می‌خلد پای[۱] تمنّا در دلم، آری
تمنّایی که در دل بشکند[۲] از نیش کی ماند
کجا در دل گذارم ناله وصلش در نظر دارم
کسی کین صید بیند، ناوکش در کیش کی ماند
تماشای معانی را اگر چشمی بدست آری
فضولیهای عقل مصلحت‌اندیش[۳] کی ماند
ز احسان[۴] غم آخر هر سر مویم توانگر شد
کسی کش غم ولی‌نعمت بود، درویش کی ماند
زبون خود شدی عرفی و از پس ماندگان ماندی[۵]
کسی کز خویش ماند از دیگران[۶] در پیش کی ماند

(۵۰۴)

لب حرف شفا گفت[۷] و دل سوخته تب کرد
این حرف دل آشوب مرا دشمن لب کرد
بهانه به آفات قدر ساخته بودم
این عقل فضول آمد و تحقیق سبب کرد

۱- ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۱۰، ۲۹ = پاس ؛ ن ۸، ۹، ۱۱ = پای ؛ ن ۳۵ = پاس آن ۲ = پایش
۲- ن ۶ = نشکند ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = بشکند
۳- ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۳۵ = عقل مصلحت اندیش ؛ ن ۲، ۴، ۱۰، ۲۹، ۳۶ = عقل اصلاح اندیش ؛ ن ۶ = این عقل محال اندیش
۴- خلاصه = زاحسان ؛ دیگر همه نسخ = به احسان
۵- ن ۱، ۵ = دیدی ؛ ن ۳، ۴، ۶، ۸، ۳۵، ۳۶ = ماندی
۶- ن ۱، ۳، ۵، ۸، ۳۵ = دیگران ؛ ن ۴، ۱۰ = دیگری
۷- ن ۲، ۳۵، عرفات = گفت، دل سوخته ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۳۶ و غیره = گفت و دل سوخته

غمناک‌نشین[۱] و مرو از راه که ایام
تاراج‌گر عمر ترا عیش لقب کرد
با دختر رز عیش[۲] نه و عقد حرام است
ادراک مرا حیرت این نکته[۳] غرب کرد
صوفی کرامات دگر فتنه شد امروز
این طرح فسادیست که در پردهٔ شب کرد
هر مسئله کز علم و ادب طرح نمودم
منعم بجوابم سخن از اصل و نسب کرد
کوکو زدن فاختهٔ سرو در آغوش
در جامهٔ[۴] معشوق مرا گرم طلب کرد
در وصل[۵] تو دایم دل عرفی المی[۶] داشت
آخر بکنایت گله از شرم و ادب کرد

(۵۰۵)

مست عشق تو که میدان طلب از شیر شود — شیر مستیست که در بیشهٔ شمشیر شود
چشم شایستهٔ دیدار فرو می‌بندم — پُر ستم نیست اگر کار اجل دیر شود
مرد میدان ترا ناز کُشد بی‌شمشیر — تا بود ناز، چرا کشتهٔ شمشیر شود
گر به عرفی نظرت نیست تغافل چه ضرور — میتوان کرد نگاهی که ز جان سیر شود

(۵۰۶)

دگر دلم[۷] ز می تازه مست می‌گردد — ز صیت مستیم آوازه مست می‌گردد

۱- ن ۹ = غمناک نشین و مرو ؛ ن ۱۱، ۳۵ = غمناک نشین زین مرو ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۶ = غمناک نشین زین مرو
۲- ن ۱۰ = عیش ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = عیب
۳- ن ۱۰ = رسم ؛ دیگر همه نسخ = نکته
۴- یدبیضا=پیرهن یار ؛ مجمع‌النفایس(آرزو /صائب)خانهٔ معشوق ؛ ن۱،۲،۳،۴،۵،۶،۸،۱۹وغیره=جامهٔ‌معشوق
۵- خلاصه = بزم ؛ دیگر نسخ مثل ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = وصل
۶- ن ۲۹ = طعمی ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۳۵، ۳۶ و غیره = المی
۷- ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۷، ۸، ۹، ۱۷، ۳۵ = دگر دلم ؛ ن ۶، ۲۹، ۳۶ = دلم دگر

کـلید مـیکده‌ها را بـمن دهـید کـه مـن | نـه آن کسم کـه بـه انـدازه مست مـی‌گردد
چـه مسـتّعد خـمارم کـه در پـیالهٔ مـن | مـی مـراد ز خـمیازه مست مـی‌گردد[۱]
خراش نغمه دهد نی[۲] گـمان مبر کـه دلم | ز جـام شـعبه و آوازه مست مـی‌گردد
چـنان سـرشتهٔ کـیفیتم کـه از نـفسم | خـمار بـیخود و خمیازه مست مـی‌گردد
کـدام قـافله عـزم دیـار حُسـن نـمود | کـه فـتنه بـر در دروازه مست مـی‌گردد
ازان شـراب کـه مجنون فشاند بـر لیـلی | هـنوز مـحمل و جـمّازه مست مـی‌گردد
خـراب[۳] زمـزمهٔ تـازهٔ تـوام عـرفی | که عـقل ازیـن نـفس تـازه مست مـی‌گردد

(۵۰۷)

یاران بروز حـادثه[۴] یـار[۵] جـهان شـوند | چون یار شـد زمـانه، هـمه مـهربان شـوند
لنگان روند[۶] در قـدمم تـا سبک[۷] روم | چون پا به سنگ بـرزنم آتش عـنان شـوند
در تـرک‌تاز جـاه[۸] بـپوشند دیـدگان | بگـریزم ار ز حـادثه‌ای، دیـده‌بان شـوند
جوشند بر لبم[۹] چو مگس گـاه نـوشخند | چون تلخی رسـد، هـمه عـنقانشان شـوند
در بند چه گـذاشـته یـوسف کـنند خـواب | چون شـد خـلاص، بـر اثـر کـاروان شـوند
ای آسـمان بـتازه بـر انگـیز فـتنه‌ای | تـا دوسـتان بـه تـهنیت دشـمنان شـوند
تـابوتم ای جـنازه‌کشـان دیـرتر بـرید | تـا دشـمنان بـه هـمرهیش کـامران شـوند
نی‌نی[۱۰] لباس کعبه بدوشم نه[۱۱] ای‌فلک | تـا زایـران بـتکده لبـیک‌خوان شـوند

۱- این بیت فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد
۲- ن ۹ = نی ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۱۰، ۱۱، ۱۷، ۲۹، ۳۵ = ؟مَی
۳- عرفی در این بیت اشاره بطرف تازه‌گوئی خود کرده است که بعداً بنام سبک هندی معروف گشت. عبدالباقی نهاوندی عرغی را مخترع این طرز تازه شمرده‌است و تقی اوحدی نیز همین طور گوید.
۴- ن ۱۰ = واقعه ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۱، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶، ریاض‌الشعرا = حادثه
۵- ن ۹ = برق جهان ؛ دیگر همه نسخ = یار جهان
۶- ن ۲، ۲۹ = دوند ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۱، ۱۳، ۱۶، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = روند
۷- ن ۱۷ = روان ؛ دیگر همه نسخ = سبک
۸- ن ۱، ۵ = جاه ببوسند ؛ ن ۹ = فتنه بپوشند ؛ ن ۳، ۴، ۸، ۳۵، ۳۶ = جاه بپوشند
۹- ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۷، ۸، ۱۰، ۱۱، ۱۶، ۱۷، ۲۹، ۳۵ = بر لبم چو مگس ؛ ن ۴، ۶، ۹، ۳۶ = چو مگس بلبم
۱۰- ن ۱۷ = عرفی ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۶، ۲۹، ۳۵ وغیره = نی‌نی
۱۱- ن ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۱، ۱۷، ۲۹، ۳۵ = ده ؛ ن ۱ = نه

اینکه رسید نعمت الوان، صلا[۱] زنید | تا معده‌پروران همگی میهمان شوند
ای مطبخی[۲] مجال عبور مگس مده | تا آش مطلبان ز نعم کامران شوند
اینک زدند مسند جاهی[۳] که خاکیان[۴] | در سایهٔ دعا[۵] بدر آسمان شوند
مردُم حکیم صورت و فرعون سیرت‌اند | عرفی تو گرگ شو اگر اینان شبان شوند

(۵۰۸)

فغان کز سینه دایم آه بی‌تأثیر می‌زاید | صباح عیدم از دل نالهٔ شبگیر می‌زاید
جهان عشق را نازم که سلطان و گدای او | بسی دلشاد می‌میرد ولی[۶] دلگیر می‌زاید
طلب کن دایه‌ای کش زهر بیرون آیدازپستان | که طفلان هوس را تشنگی از شیر می‌زاید
نه ای گر صاحب دل روبتاب از جلوه گاه او | که نخجیر بیابان محبّت شیر می‌زاید
مصیبت[۷] بین‌که‌مردم‌غافل‌وفارغ‌دران‌وادی | که مجنون بلکه لیلی بستهٔ زنجیر می‌زاید
بدلق برد و تسبیح بلور از ره مرو عرفی | که از تقوای زاهد شیوهٔ تزویر می‌زاید

(۵۰۹)

چه مهربان به سفر شد چه تند قهر[۸] آمد | فرشته‌ای بشد و فتنه‌ای بشهر آمد
کرشمهٔ که دگر ناخنی[۹] رساند؟ که باز | گشود گریهٔ تلخ و هزار نهر آمد
قیاس کن که چه آبم رود بجوی حیات | که گاه گریهٔ شادی ز دیده زهر[۱۰] آمد

۱- ن ۵ = صدا زنید ؛ ن ۱، ۴، ۹ = صلا زنید ؛ ن ۸، ۳۵ = صلا زنند

۲- ن ۱ = ای مطبخی ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۱، ۲۹، ۳۵ = ای خدمتی ؛ ن ۱۰ = این خدمت

۳- ن ۹، ۱۰، ۱۱، ۳۶ = جاهی ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۲۹ = جای(در نسخ ۱، ۵، ۳۵ و چند دیگر این بیت موجود نیست)

۴- ن ۹ = قدسیان ؛ ن ۳، ۴، ۶، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۶ = خاکیان ؛ ن ۲ = چاکران

۵- ن ۲، ۲۹ = دعای تو ؛ ن ۴، ۶، ۹، ۳۶ = دعا بدر

۶- ن ۹ = بسی ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۶، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = ولی

۷- ن ۹، ۱۰ = مصیبت بین که مردم غافل و فارغ در آن وادی ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = مصیبت بین که عاقل مردم و فارغ دران وادی

۸- ن ۱، ۲، ۱۲ = مهر ؛ ن ۳، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = قهر

۹- ن ۹، ۱۰، ۲۹ = ناخنی رساند که باز ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۹، ۱۷، ۳۵ = ناخنی رساند باز

۱۰- ن ۲۸ = هزار زهر ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = ز دیده زهر ؛ ن ۷ = بدیده زهر

به شومی دل از عافیت رمیدهٔ[۱] من | زکوه[۲] و بادیه آوارگی به شهر آمد
مگو که بی‌خبر آمدِ بدهر عرفی و رفت | هر آنکه[۳] از عدم آمد چنین بدهر آمد

(۵۱۰)

مستان عشق خانه در آتش گرفته‌اند | دایم[۴] قدح ز خوی تو سرکش گرفته‌اند
بس[۵] تحفه داده‌اند بناز تو اهل درد | تا ناوکی وظیفه ز ترکش گرفته‌اند
این هم عنایتیست که غمهای روزگار | دنبال بیکسان مشوّش گرفته‌اند
چون خم به ته رسد چه بلا دردسر کشند | آنان که خو به بادهٔ بیغش گرفته‌اند
اینک ره گریز، چه سود از گریختن | سرتاسر زمانه در آتش گرفته‌اند
عرفی مُرید خلوتیان[۶] پیاده[۷] شو | کین قوم زین جلوه ز ابرش[۸] گرفته‌اند

(۵۱۱)

کسی که دل به وفای تو عشوه کیش نهاد
هزار داغ ندامت بجان خویش نهاد
کسی براه[۹] تو ارزد که پا زدیده کند
که گل بزیر قدم دید و[۱۰] پا به نیش[۱۱] نهاد

۱- ن ۲۸ = از عافیت رمیده ز من ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = از عافیت رمیدهٔ من
۲- ن ۲۹ = کوی و بادیه ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۳۵ و غیره = کوه و بادیه
۳- ن ۱۰ = هر آنکه از عدمش این‌چنین بدهر آمد ؛ ن ۹ = که هر که از عدم آمد چنین بدرهر آمد ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۱۷، ۳۵، ۳۶ و غیره = بطوریکه نوشته شد ؛ ن ۲۹ = کسی که از عدم آید چنانن بدهر آید
۴- ن ۳، ۴، ۶، ۱۰، ۲۹، ۳۶ = دایم ؛ ن ۲، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۳۵ = گویا
۵- ن ۸ = جان ؛ ن ۱، ۵، ۹، ۳۵ و غیره = بس
۶- ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = خلوتیان ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۲۹ = خلوتیانی
۷- ن ۱، ۴ = بباده ؛ ن ۵، ۶، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = پیاده
۸- ن ۱۷ = زین ز جلوه ز ابرش ؛ ن ۹ = زی و جلوه ز ابرش ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۸، ۳۵ = زین جلوه ز ابرش ؛ ن ۲، ۶ = زین جلوه بر ابرش
۹- ن ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = کسی به راه تو ارزد که پا ز دیده کند ؛ ن ۶، ۹ = کسی که راه تو ورزیده پا ز دیده کند ؛ ن ۱، ۸، ۳۵ = کسی براه تو ارزد که باز دیده کند
۱۰- ن ۲ = دیده ؛ ن ۳، ۴، ۵، ۸، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = دید و
۱۱- ن ۴، ۱۰، ۳۶ = پا به نیش ؛ ن ۶، ۱۱ = و پای پیش ؛ ن ۳، ۸، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۵ = پا به پیش

شـــهادتش چـــو مـــراد دو کـــون در قـــدم است
کســی کــه پــای طــلب در ره تــو پــیش نــهاد
خـــــراب درد دلی، از وفـــا لبـــالب شـــو[۱]
کــه در دلی کــه وفــا بیش درد[۲] بیش نـهاد[۳]
کـــرشمه‌ای[۴] دهـــد امـــید عـــمر جـاویدم
که مرگ[۵] بـهر شگـون تـیر او بـه کـیش[۶] نـهاد
نـــه کـــافرم نـــه مسـلمان، مـــرا کـــه آتش زد
کــه نــنگ سـوختن مـن بـه دیـن خـویش نـهاد
ز مغز[۷] عرفی ازان خون خوش نسیم[۸] چکید[۹]
کــه دســتهٔ گــل غــم بــر دمــاغ خــویش نـهاد

(۵۱۲)

زنـدانـی عشـق[۱۰] تـو بـه گـلزار نگـنجد
جـز در قـفس ایـن مرغ گـرفتار نگـنجد

در دشت[۱۱] ریـا بـاده‌کشـان تـا در کـعبه
نـــابسته[۱۲] مـیانی، کـه بـزنّار نگـنجد

هـــر ذرّه نـــه شایستهٔ طـوف حـرم اوست
خـــورشید دریـــن ســایهٔ دیــوار نگـــنجد

فــریاد کــه غــمهای تــو در سـینهٔ تـنگم
انـــدک نـــبود لایـــق و بسـیار نگـــنجد

۱- ن ۱۷ = شو ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = شد
۲- ن ۸، ۱۷، ۳۵ = درد ؛ ن ۱، ۵ = کرد
۳- این بیت فقط در نسخهٔ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد
۴- ن ۱۷ = چون ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = کرشمهٔ
۵- ن ۲، ۴ = که مرگ بهر سکون تیر او بکیش نهاد ؛ ن ۱، ۵ = که مرگ بهر سکون تیر او به پیش نهاد ؛ ن ۸، ۳۵ = که مرگ بهر شگون تیر او به پیش نهاد ؛ ن ۲، ۳، ۶، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۶ = که مرگ بهر شگون تیر او به کیش نهاد
۶- ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = پیش ؛ ن ۳، ۴، ۹، ۳۶ و غیره = کیش
۷- ن ۴، ۹، ۱۰، ۱۷، ۲۹ = مغز ؛ ن ۱، ۵، ۸ = شعر ؛ ن ۳۵ = خون
۸- ن ۱۰ = شمیم ؛ دیگر همه نسخ مثل ۱، ۴، ۵، ۹، ۲۹، ۳۵ و غیره = نسیم
۹- ن ۱، ۴، ۵، ۲۹، ۳۵ = چکد ؛ ن ۱۰، ۱۷ = چکید
۱۰- ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۳۵ = عشق تو ؛ ن ۲، ۳، ۱۰، ۲۹، ۳۶، خلاصه = شوق تو
۱۱- ن ۳، ۴، ۵، ۹، ۳۵ = دست ؛ ن ۲۹ = دشت
۱۲- ن ۴ = تا بسته ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۹، ۳۵ و غیره = نا بسته ؛ ن ۳۶ = با بسته

ای عــافیت آمــوز مشــو هــمدم عــرفی | در صـــحبت او جــز دل بـیمار نگـنجد

(۵۱۳)

در غـمکدهٔ عشق کـه[۱] غـمخوار نگـنجد | هر دل[۲] که بصد غم نه گرفتار، نگـنجد[۳]
کو دست که از شـاخ[۴] تـمنای تـو چـینم | گـــلها کــه دران گــوشهٔ دســتار نگــنجد
بــا آنکــه تـماشای نـقانم نـدهد دست | در کـــام دلم لذّت دیـــدار نگـــنجد
دل طـــاقت انـــدیشهٔ روی تـــو نـدارد | ســودا زدهٔ عشـــق بــه گـلزار نگـنجد
راز دل پـــر داغ رود ســینه بــه سـینه | گـــلدستهٔ مـــا بــر ســر بــازار نگـنجد
صـد میکده زان باده کشیدیم کـه بـویش | در بـــادیه و شـــیشهٔ خـــمّار نگـنجد
آن غـم کـه ز هـر مـو قـدح زهـر بـریزد[۵] | در ســـینهٔ عــرفی[۶] دل افگــار نگــنجد

(۵۱۴)

کـــجاست فـتنه کــه آن شــوخ را ســوار کـند
زمـــــانه را گـــل آشـــوب در کـــنار کُـــند
گـــناهکارم و دردا کـــه نـــیست آن عــزّت
کـــه انـــفعال بـــه عـــفوم امـــیدوار کـند
بــرای آنکــه دلیـرش کـند بــه خــون ریـزی
زمـــانه شـــوخ مـــرا مـــایل شکـــار کـند
بـــناله نـــرم نســـازم دلت، ازان تـــرسم
کـــه نـــالهٔ دگـــری در دل تـــو کـــار کـند

۱- ن ۱۷ = تو ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = که
۲- ن ۱۰ = هر گه که دو صد غم ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = هر دل که بصد غم
۳- این دو غزل در زمین خسرو دهلوی گفته شد. مطلع غزل خسرو به همین طور است:
دل نیست که در وی غم دلدار نگنجد | سندان بود آن دل که درو یار نگنجد
۴- ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = که از شاخ ؛ ن ۱۰ = که گلهای
۵- ن ۵ = بریزد ؛ ن ۳۵ = نریزد
۶- ن ۱۰ = در سینهٔ ریش و دل افگار ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = در سینهٔ عرفی دل افگار

به حسرت تو خوشم ور نه جذب شوق ترا
هزار بار تواند به من دچار کند[۱]
زیک دو روزه جفا شکوه می‌کنم از دوست
کسی به دوستی ما چه اعتبار کند
خوش آنکه پیش تو پرسند[۲] حال عرفی و او
شکایتی به کنایت ز[۳] روزگار کند

(۵۱۵)

آنان که غمت مایهٔ افسانه نسازند ... با همدمی محرم[۴] و بیگانه نسازند
افسانه مخوانید[۵] که مستان خردسوز ... با مصلحت مردم فرزانه نسازند
ای اهل بهشت از در[۶] مستان بگریزید ... کاین طائفه بی‌شیوهٔ مستانه نسازند
زنّار نمودم به همه صومعه‌داران ... تا دام رهم سبحهٔ صددانه نسازند
آتش به دو عالم زده از ناز و مرا غم ... کز[۷] حُسن تو بازیچهٔ[۸] افسانه نسازند
تا حشر سراسیمه به هر کوچه درآید ... گر خاک مرا خشت صنم خانه نسازند
این میل که بینم به می از طبع تو عرفی ... ظلم است که از خاک تو پیمانه نسازند

(۵۱۶)

بکیش اهل وفا مدعا نمی‌گنجد ... امید در دل و در سر هوا نمی‌گنجد
میان حُسن و محبّت یگانگیست چنان ... که در میانه بغیر از حیا نمی‌گنجد
ز بسکه تنگ شد از مستی کرشمه و ناز ... به نرگسش نگه آشنا نمی‌گنجد

۱- این شعر و شعر بعدی فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شدند
۲- ن ۱۰ = پرسید ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۳۵، ۳۶ و غیره = پرسند
۳- ن ۱۰ = به روزگار ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶، خلاصه = ز روزگار
۴- ن ۲، ۲۹ = با محرمی همدم ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۸، ۳۵، ۳۶ = با همدمی محرم
۵- ن ۹ = مریزید ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = مخوانید
۶- ن ۱، ۵ = در ؛ ن ۸، ۱۷، ۳۵ = بر
۷- ن ۹ = گر ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = کز
۸- ن ۱، ۵، ۹ = بازیچه و افسانه ؛ ن ۴، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = بازیچهٔ افسانه

دم مسیح گشاید گل مراد،[۱] رواست — که در بهشت وصالت صبا نمی‌گنجد
چنان بعهد تو بیگانگی رواج گرفت — که در حریم وصال آشنا نمی‌گنجد
فغان که تنگ دلی در دیار ما عام است — بغایتی که اثر در دعا نمی‌گنجد
مگو که در دل تنگت بلا ندارد جا — اگر بلای تو باشد، چرا نمی‌گنجد[۲]
چنان ربوده دلم[۳] را هوای درویشی — که در سعادت بال هما نمی‌گنجد
خراب روضهٔ عشقم که با[۴] فضای دوکون — تذرو عافیتش در هوا نمی‌گنجد
جمال دوست فروغم[۵] دهد نه نار کلیم — چراغ کس به شبستان ما نمی‌گنجد
ازان به کعبهٔ اسلام می‌رود عرفی — که در صنمکده شید و ریا نمی‌گنجد

(۵۱۷)

مگو[۶] که نغمه‌سرایان عشق خاموشند — که نغمه نازک و اصحاب پنبه در گوشند
شکست شیشه و در پا خلید و بیخبران — هنوز میکده آشوب و عافیت کوشند
اگر ز دیر برندت بطوف کعبه، مناز — امید و یاس درین کوچه دوش بردوشند
مکن[۷] بصومه منزل، بیا[۸] که طاعتیان — تراشه‌چین خراباتیان مدهوشند
هزار شیشه تهی گشت و تنگ حوصلگان — هنوز بیخبر از ته پیالهٔ دوشند
چه محنت آورد آن جمع را بناله، که تو[۹] — به ریشهٔ دل شان می‌خَلی و خاموشند
فغان ز عادت عرفی که تا تو دشمن جان — رهش زدی، زدلش[۱۰] دوستان فراموشند

۱- ن ۳۶ = گل مراد و رواست ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ و غیره = گل مراد، رواست
۲- این بیت فقط در نسخ ۱، ۵، ۳۵ یافته شد
۳- ن ۳، ۹ = دلم را ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۰، ۱۱، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = سرم را
۴- ن ۹، ۱۰، ۲۹، ۳۶ = با ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۸ = در ؛ ن ۳۵ = از
۵- ن ۱، ۵، ۸، ۲۹، ۳۵ = فراغم ؛ ن ۳، ۹، ۱۰، ۳۶ = فروغم
۶- ن ۳۵ = بگو ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۸، ۹، ۳۶ = مگو
۷- ن ۲۹ = بکن ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۳۵، ۳۶ = بکن
۸- ن ۱، ۵ = بگو ؛ ن ۲، ۳، ۸، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = بیا
۹- ن ۲۹ = بود ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۶، ۳۵، ۳۶ و غیره = تو
۱۰- ن ۲۹ = رهش ز دل بشد و ؛ ن ۹ = رهش زدی بدلش ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۳۵، ۳۶ = رهش زدی ز دلش

(۵۱۸)

تـا مـحبّت گـهر عـجز و نـیاز افشـاند | حُسـن مـغرور بـرو دامـن نـاز[۱] افشـاند
مـفشانید بـدامـان دلم نـقد مـراد | کـه بـرو طـعنه زنـد هـمّت و بـاز افشـاند
گـرد غـم کـور کـند دیـدهٔ جـانم هـر گـاه | دامـن عشـوهٔ امّـید گـداز افشـاند
آن کـه در انـجمن اهـل صـفا جـلوه کـند | دست هـر ذرّه بـرو گـوهر راز افشـاند
شاهد حُسنش[۲] ازان خون شـهیدان طـلبد | کان گلابیست که بـر جـامهٔ[۳] نـاز افشـاند
عشق سوزندهٔ جاهست[۴] که هرگز محمود | نـتوانست کـه دامـن بـایاز افشـاند
اثـر نـیش دهـد در[۵] دل ریشـم عـرفی | مـطرف آن نـغمهٔ تـر کـز لب سـاز افشـاند

(۵۱۹)

هـر کس بـروز نـیک مـرا غـمگسار شـد | در روزگـار بـد دوم[۶] روزگـار شـد
ساقی تویی[۷] و ساده دلی بین که شیخ شهر | بـاور نـمی‌کند کـه مـلک مـیگسار شـد
منمای[۸] رخ که چهره نـمی‌دانـد از نـقاب | چشـمی کـه مست گـریهٔ بـی‌اختیار شـد
بـی‌ذوق در طـریق عـمل کـاهل[۹] اوفـتاد | زد تکـیه بـر عـنایت و امّـیدوار شـد
بـعد از هـزار جـام قـدح نـوش ذوق[۱۰] را | عادت به دردسر شد و دفع[۱۱] خمار شـد
حسن عمل نشانهٔ[۱۲] شرمست و بازگشت | نی هر که خوی فشاند[۱۳] ز رُخ شرمسار شد

۱- ن ۱، ۹ = ناز ؛ ن ۳، ۵، ۶، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = باز
۲- ن ۶ = حُسن ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = حُسنش
۳- ن ۶ = دامن ؛ ن ۱، ۵، ۳۵، ۳۶ و غیره = جامه
۴- ن ۵،۱ = جا نیست ؛ ن ۳،۴،۶،۸،۹،۳۵،۳۶ = جا هست ؛ ن ۲۹ = سورنده چنانست ؛ ن ۲ = شوریده چنانست
۵- ن ۶، ۲۹ = بر ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۳۵، ۳۶ = در
۶- ن ۹ = دژم روزگار ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۷، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = دوم روزگار
۷- ن ۹ = ساقی کمال و ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = تویی
۸- ن ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = بنمای ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۹، ۲۹، ۳۶ = منمای
۹- ن ۶، ۱۰ = کامل ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = کاهل
۱۰- ن ۱۷ = عشق ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۳۵ و غیره = ذوق
۱۱- ن ۳۵، ۳۶ = رفع ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷ = دفع
۱۲- ن ۶، ۹ = نتیجه ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = نشانه
۱۳- ن ۲، ۲۹، ۳۶ = فشاند ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۳۵ = چکاند

هر چند دست و پا زدم آشفته تر شدم — ساکن شدم، میانهٔ دریاکنار شد
جز با گریستن[۱] مژه‌ای[۲] در جهان نبود — آن هم ز حرص دیدهٔ من ناگوار شد
عرفی بسی ملاف[۳] که بر چرخ تاختم[۴] — مردی، کنون بتاز که بختت سوار شد

(۵۲۰)

از دیده‌ام کدام نفس خون نمی‌رود — سیلی تمام زهر به جیحون نمی‌رود
غیرت برم به شادی عالم که هیچگاه — از خلوت وصال تو بیرون نمی‌رود
از تیغ غمزهٔ تو کسی نیست کز جهان — باروی زرد و جامهٔ گلگون نمی‌رود
تمکین عشق بین که به آن[۵] جذبهٔ طلب — صدگام رفت محمل و مجنون نمی‌رود
معراج عزّت است سر[۶] کوهکن ولی — باور مکن که ظلم به گلگون نمی‌رود
در سینه منّتست که[۷] آغشته در الم — آهی که از غم تو به گردون نمی‌رود
معمورهٔ دلی[۸] اگرت هست باز گوی — کاینجا[۹] سخن ز ملک فریدون‌نمی‌رود[۱۰]
خیزد بکوی عشق ز دیوار و در فغان — کای وای دیده‌ای که ازو خون نمی‌رود
عرفی‌زخود[۱۱] مرنج[۱۲] که‌بیداددشمنان[۱۳] — زین‌پیش‌می‌شداز دلت، اکنون نمی‌رود

(۵۲۱)

صد غم دمی بزاید[۱۴] کانرا سبب نباشد
ز ابنای آفرینش غم را نسب نباشد

۱- ن ۳۶ = گریختن ؛ دیگر همه نسخ = گریستن
۲- ن ۲، ۹، ۲۹ = مژه‌ای ؛ ن ۲، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ و غیره = مزه‌ای
۳- ن ۲، ۲۹ = خلاف ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = ملاف
۴- ن ۲، ۲۹ = باختم ؛ ن ۴، ۵، ۹، ۳۵ و غیره = تاختم
۵- ن ۲۹ = به این ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۳۵، ۳۶ = به آن
۶- ن ۹ = که ؛ ن ۴، ۵، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = سر
۷- ن ۱۰ = غم ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = که
۸- ن ۴ = دلت ؛ ن ۱، ۵، ۶، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = دلی
۹- ن ۴، ۶ = کانجا؛ دیگر همه نسخ = کاینجا
۱۰- ن ۱۰، ۳۶ = معموری ؛ ن ۲، ۴، ۵، ۶، ۸، ۲۹، ۳۵ و غیره = معموره
۱۱- ن ۹ = حق ؛ ن ۵، ۳۵، ۳۶ و غیره دیگر همه نسخ = خود
۱۲- ن ۴، ۸، ۹ = مرنج ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = برنج
۱۳- ن ۳۶ = ناکسان ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ و غیره = دشمنان
۱۴- ن ۶، ۲۹ = برآید ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۳۵، ۳۶ = بزاید

خوش عالمی که در وی کس[۱] کام دوست نبود
ور کـام دوست بـاشد درد طـلب[۲] نـباشد
از عـادت ظـریفان زنـهار بـر[۳] حـذر بـاش
کـاندر نـهاد ایشـان ذوق ادب نـباشد
در مـلک عشـق کـانرا در[۴] شب بـنا نـهادند
آغـاز روز نـبود انـجام شب نـباشد
صـوفی نشسـته بـی‌ذوق آری کجا بـود فـیض
در خـلوتی کـه آنـجا مـاءالعـنب[۵] نـباشد
گـو سلسبیل و رضوان مـی‌باش و مـی دهـنده
در مـجلس شـرابـی کـان نـوش لب نـباشد[۶]
روزی ز قـتل عـرفی گـر پـرسدت فـضولی
گـو دوسـتدار مـن بـود تـا بـی‌سبب نـباشد

(۵۲۲)

در ملک عشق هر کـه شـهیدش نـمی‌کنند — گـفت و شـنید مـاتم و عـیدش نـمی‌کنند
یوسف وش آنکه[۷] راست رودبهرساقه‌باب — مـحتاج التـفات کـلیدش نـمی‌کنند
یـارب کـجا بـریم وفـا راکـه ایـن مـتاع — در کشـور وجـود خـریدش نـمی‌کنند
هر کس که های و هو نکشد،[۸] اهل روزگار — گوش رضا بـه گـفت و شـنیدش نـمی‌کنند

۱- ن ۱، ۲، ۵ = که در وی کس دوست کامم نبود ؛ ن ۸، ۱۰، ۲۹، ۳۵ = که دُردی کش کام دوست نبود ؛ ن ۳، ۴، ۹، ۱۱، ۱۷ = که در وی کس کام دوست نبود
۲- ن ۱، ۵ = کس در طلب ؛ ن ۲، ۶، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۵ = درد طلب
۳- ن ۸، ۳۵ = با ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۱۷، ۳۶ = پُر
۴- ن ۴، ۹، ۱۰، ۱۱، خلاصه = بر ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵ = در
۵- ن ۹ = بنت‌العنب ؛ دیگر همه نسخ = ماءالعنب
۶- در نسخهٔ دوم مصرع ثانی این بیت مصرع ثانی بیت پیشین است.
۷- ن ۳۶ = آنکه زود بهر فتح باب شد ؛ دیگر همه نسخ بطوریکه نوشته شد
۸- ن ۳، ۴، ۸، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = نکشید ؛ ن ۹ = نکند ؛ ن ۱، ۵ = نکشد

طغیان[۱] ناز بین که جگر گوشهٔ خلیل آید[۲] بزیر تیغ و شهیدش نمی‌کنند[۳]
از نوحه مرد عرفی مجنون[۴] واهل‌هوش[۵] گوشی به نغمه‌های[۶] نشنیدش نمی‌کنند

(۵۲۳)

هر چه بگریزم ازان کیش برهمن به بود
هر که دیدم بدر بتکده[۷] از من به بود
نالهٔ بلبلم آشفته به گلزار کشید
ور نه از طرف[۸] چمن گوشهٔ گلخن به بود
بزم داوود بهشتم، در یعقوب زدم
کز نوای شکرین تلخی شیون به بود
دوش در مجلس احباب[۹] نشستم[۱۰] همه گوش
هر چه بشنیدم از آن طعنهٔ دشمن به بود
عمر در عجب و ریا رفت و ندانستم حیف
که مرا بت‌گری از پاکی دامن به بود
گذر عشق[۱۱] روا بود به آتشکده هم
اینقدر بود که در وادی ایمن به بود

۱- ن ۶، ۹ = خونریز ناز ؛ ن ۳، خزانهٔ عامری = طغیان ناز ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵، ۳۶، عرفات، خلاصه، = خونریز عشق

۲- ن ۱، ۵، ۸، ۳۵، ۳۶ و غیره = آید ؛ ن ۹، ۱۷، آتشکده، خزانهٔعامره = آمد

۳- سراج‌الدین علی‌خان آرزو در چراغ هدایت این بیت را به میرزا صائب منسوب کرده ولی این درست نیست زیرا که در خلاصة‌الاشعار و عرفات‌العاشقین که قبل میرزا صائب نوشته شده بودند این بیت بنام عرفی وجود دارد.

۴- ن ۳ = مجنون که ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۳۵ = مجنون و

۵- ن ۳۵ = کیش ؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۶ = هوش

۶- ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۲۹، ۳۵ = نغمه‌های نشنیدش ؛ ن ۱۰، ۱۸ = نغمه‌های شنیدش ؛ ن ۴، ۳۶ = نغمه‌ها نشنیدش

۷- ن ۹، ۱۰، ۲۹ = میکده ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = بتکده

۸- ن ۱۰ = صحن ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = طرف

۹- ن ۳، ۴ = اصحاب ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۰، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره احباب

۱۰- ن ۲، ۲۹ = گذشتم ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۸، ۳۵، ۳۶ = نشستم

۱۱- ن ۱۰ = گذر از عشق ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = گذر عشق

عرفی انصاف بده آنچه تو کردی همه عمر
گر همه طاعت حق بود، نکردن به بود

(۵۲۴)

گشود زلف معنبر شمال تا چه کند
نهفت چهره[۱] ز عاشق خیال[۲] تا چه کند
بیک دو روزه وصالش[۳] زمانه خونم خورد
هنوز دشمنی ماه و سال تا چه کند
باحتمال وفا می‌کشد جفا هیهات[۴]
به بوالهوس دلم این احتمال تا چه کند
نهال تازه‌ای از باغ حُسن جلوه نمود
جهان بپرورش این نهال تا چه کند
بصد کرشمه مرا سوخت تا خطش بدمید
هنوز کشمکش خط و خال[۵] تا چه کند
دوصد ترانه بر اسرار حکمت افزودند[۶]
به اهل مدرسه این قیل قال تا چه کند
مرا فسانهٔ[۷] ارباب قال[۸] آتش زد
سرایت نفس[۹] اهل حال تا چه کند
شراب حاضر و شمشیر و من زعمر ملول
پس از دو جام دگر این ملال تا چه کند
مجال حرف بیارش[۱۰] نبود و بلبل بود
کنونکه یافته عرفی مجال تا چه کند[۱۱]

(۵۲۵)

ز روی[۱۲] آتش سوزان اگر خاشاک می‌روید
شهیدان محبّت را گیاه از خاک می‌روید
کجا گردد[۱۳] نهان خونریزی چابک‌سوارمن
که گردستی نگهدارد سر از فتراک می‌روید

۱- ن ۳، ۴، ۸، ۹، ۳۵، ۳۶ = چهره ز عاشق ؛ ن ۱۷ = چهرهٔ روشن ؛ ن ۱، ۲، ۵ = چهرهٔ عاشق
۲- ن ۹ = جمال ؛ ن ۵، ۳۵، ۳۶ و غیره = خیال
۳- ن ۱۰ = وصالت ؛ ن ۱۷ = قضایش ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۷، ۸، ۳۵، ۳۶ = وصالش
۴- ن ۱۰ = جفاهایت ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = جفا هیهات
۵- ن ۳، ۵ = ماه و سال ؛ ن ۳، ۴، ۸، ۹، ۱۰، ۳۵، ۳۶ = خط و خال
۶- ن ۴، ۶، ۹، ۱۰، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = افزودند ؛ ن ۱، ۵ = افزون دید
۷- ن ۹ = ترانه ؛ دیگر نسخ مثل ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ و غیره = فسانهٔ
۸- ن ۱، ۵ = قال ؛ ن ۱۷ = فال ؛ ن ۸، ۱۰، ۳۵ = حال
۹- ن ۱، ۵ = سخن ؛ ن ۳، ۴، ۹، ۱۰، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = نفس
۱۰- ن ۳، ۴ = بیارش ؛ ن ۱۰، ۱۷، ۳۶ = بنازش ؛ ن ۵، ۶، ۸ = نیازش ؛ ن ۹ = بیادش ؛ ن ۳۵ = نیارش
۱۱- مفهوم این بیت روشن نیست
۱۲- ن ۹ = ز سوز ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = ز روی
۱۳- ن ۹ = ماند ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ و غیره = گردد

چه سود از باغ جنّت، جلوه‌گاه دوست رانازم — که آنجا[۱] جان فشانند ودل‌غمناک‌می‌روید
ازان آهوی معنی می‌چرد در وادی هستی[۲] — که کشت زهرناک از وادی ادراک می‌روید
ببین پُر زرق زاهد خندهٔ گلهای بدنامی — مبین[۳] کز گوشهٔ دستار او مسواک‌می‌روید
ز چاک سینه‌ام صد شعله‌می‌خیزدهمین‌باشد — گیاهی کز زمین سینه‌های چاک می‌روید
به هر جا غمزهٔ او تیغ برکف می‌رود عرفی — شهیدی چون‌گیاه‌تشنه‌لب[۴]ازخاک‌می‌روید

(۵۲۶)

جان ز شوق[۵] لبت شکر خاید — دل به دندان غم جگر خاید
ظنّ سیری مبر که لقمهٔ کام[۶] — بخت پیر[۷] است و دیرتر خاید
دل آشفته بخت من تا چند — جای انگشت نیشتر خاید[۸]
آنکه گیرد مزاج پروانه — شعله چون میوه‌های تر خاید
بسکه یابد حلاوت از پرواز — طایر شوق بال و پر خاید
وصل زان گونه بر مرادم نیست — که دعایم لب اثر خاید
لب شادی مکید[۹] یکچندی — عرفی اکنون لب دگر خاید

(۵۲۷)

رهرو[۱۰] بادیهٔ عشق هراسان نرود — دامن دل[۱۱] نه‌کشد وز[۱۲] پی ایمان نرود

۱- ن ۲، ۲۹ = که یک جان می‌فشانی صد دل ؛ ن ۹ = که‌گر یک جان فشانی صد دل ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = که آنجا جان فشانند و دل
۲- ن ۱، ۵، ۱۱ = هستی ؛ ن ۴، ۶، ۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = مستی
۳- ن ۱ = ببین ؛ در دیگر همه نسخ = مبین
۴- ن ۱۱ = شهیدی چون‌گیاه پشه زآب خاک ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۹، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = بطوری که نوشته شد
۵- ن ۹، ۱۱ = یاد ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = شوق
۶- ن ۱، ۵، ۹، ۱۰، ۲۹، ۳۶ = کام ؛ ن ۷، ۸، ۹(اصافات)، ۱۱، ۳۵ = خام
۷- ن ۹ = دیر بخت است ؛ ن ۱، ۴، ۲۹ و غیره = بخت پیر است
۸- این بیت فقط در نسخ ۵، ۹، ۱۷، ۳۵، ۳۶ یافته شد
۹- ن ۹(اضافات) = ببست ؛ ن ۴، ۳۶ = مکند ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۶، ۸، ۹، ۱۰، ۳۵ = مکید
۱۰- ن ۱، ۵، ۳۵ = رهبر بتکدهٔ عشق ؛ ن ۹ = رهرو بادیهٔ عشق ؛ ن ۳۶ = رهبر بتکدهٔ عشق
۱۱- ن ۱، ۵، ۳۵، ۳۶ = دل ؛ ن ۹ = دین
۱۲- ن ۲، ۴، ۹، ۱۰، ۳۶ = از ؛ ن ۳، ۵، ۸، ۳۵ = وز ؛ ن ۱، ۶ = در

شهر دل خاصهٔ سلطان محبّت گردید[۱] بعد ازین عامل[۲] تدبیر به دیوان نرود[۳]

پرده‌دار تو اگر مژدهٔ دیدار دهد صد قیامت شود و کس بر رضوان نرود[۴]

باورم نیست که آن غمزه سحرگاه چرا تیغ بر کف بسر خاک شهیدان نرود

پا منه بر سر بالین اسیران[۵] کانجا هیچ بیدرد نیاید که پریشان نرود

بروم[۶] بر دم خنجر که به آن بیباکی سایهٔ مرغ هوا بر گل و ریحان نرود

دود دردی نفشاند جگر صبح مراد که شبیخون غم و درد به میدان نرود[۷]

راه آتشکدهٔ عشق بکس ننمایم که قدم سوخته‌ای بر زده دامان نرود

بوی یوسف بدماغ دل یعقوب پر است مژده دادیم صبا را که به کنعان نرود

عرفی اندیشهٔ آزادی از این درد خطاست کشتی نوح درین موجهٔ[۸] طوفان نرود[۹]

(۵۲۸)

به لحد چگونه زین غم دلم آرمیده باشد
که لبی چنان به مرگم چو تویی گزیده باشد

اثر نمک[۱۰] چو یابد دلم[۱۱] از شراب دایم
که بجام[۱۲] قطرهٔ می زلبش چکیده باشد

۱- ن ۲، ۸ = کردند ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۹، ۳۵، ۳۶ و دیگر نسخ = گردید

۲- ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۱۱، ۳۵ = عاقل ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۱۰، ۳۶ = عامل

۳- این بیت فقط در نسخ ۱، ۵، ۳۵ یافته شد

۴- این بیت فقط در نسخ ۲، ۳ وجود دارد

۵- ن ۲ = شهیدان ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = اسیران

۶- ن ۳۶ = نروم ؛ ن ۱، ۵، ۳۵، خلاصه و غیره = بروم

۷- این بیت و دو بیت بعدی فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۳۵ بر دیگر اشعار غزل اضافه هستند

۸- ن ۱، ۵ = موجهٔ طوفان ؛ ن ۳۵ = موجه بطوفان ؛ ن ۸ = موجه و طوفان

۹- این بیت فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۳۵ یافته شد

۱۰- ن ۳۵ = اثری نمک ؛ ن ۱۰ = اثر از نمک ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۸، ۳۶ = اثر نمک

۱۱- ن ۹ = اثر نمک چو یابم ز سر ؛ ن ۱، ۵، ۶، ۸، ۳۵ = اثر نمک چو یابد الم از ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۱۰، ۲۹، ۳۶ = اثر نمک چو یابد دلم از

۱۲- ن ۳، ۶ = بکام ؛ ن ۳۶ = ز جام ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۳۵ = بجام

چو رود[۱] ملول[۲] و گیرد زبرم کناره، سوزم[۳]
که بشومی من آیا چه سخن شنیده باشد
به رخم چو گریه غافل برود ز غصّه میرم
که تعارضش ز شرمم چه عرق دویده باشد[۴]
چو برد پیام قاصد، کنم این خیال و گریم[۵]
که برش حکایت من بکجا رسیده باشد
چو کمند جذب یارم نکشد ز پی گذارم
که براه لطف بهتر که عنان کشیده باشد
نبرد دل غیورم ز خدنگ یار[۶] لذّت
بکدام دل ندانم هوسش خلیده باشد
چو رسد رفیق[۷] و بر من[۸] نگرد بگریه، دانم
که بتازگی زمانی[۹] برخ تو دیده باشد
رمد[۱۰] آن کسی چو عرفی ز کمند آرمیدن
که ز غمزهٔ تو در خون نفسی تپیده باشد

(۵۲۹)

بازم بطوف میکده احرام تازه شد ذوقم ببوسه‌های لب جام تازه شد
گشتیم باز میکش و ارباب شید را آئین[۱۱] طعن[۱۲] و شیوهٔ دشنام تازه شد

۱- ن ۱، ۵، ۸، ۳۵، آتشکده، انیس = شود ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۹، ۱۰، ۱۱، ۲۹، ۳۶ = رود
۲- ن ۳۶، انیس = شود ملول، گیرد ؛ ن ۴، ۳۵ = شود ملول و گیرد
۳- ن ۲، ۲۹ = گویم ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۸، ۳۵ و غیره = سوزم ؛ ن ۳۶ = سوزد
۴- این بیت فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۳۵ یافته شد
۵- ن ۹ = سوزم ؛ ن ۲، ۲۹، ۳۵، آتشکده = گویم ؛ ن ۱، ۵، ۸، ریاض، انیس = گریم
۶- مجمع‌النایس = ناز ؛ دیگر همه نسخ = یار
۷- ن ۱۰ = رقیب ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = رفیق
۸- ن ۲، ۲۹ = سویم ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۶، ۹، ۱۰، ۳۶ = برمن ؛ ن ۳۵ = وبرمن
۹- ن ۲، ۲۹ = نهانی ؛ ن ۳، ۴، ۵، ۶، ۹، ۱۰، ۳۵، ۳۶ = زمانی
۱۰- ن ۲۹، نتایج‌الافکار = رهد ؛ ن ۱۰ = رود ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۸، ۳۵، ۳۶ = رمد
۱۱- ن ۹ = آئین شید ؛ ن ۴، ۵، ۲۹، ۳۶ = آئین طعن
۱۲- ن ۶، ۹، ۳۵ = شید ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = طعن

زخـــم الست رو بـــتراوش نـــهاد بـاز — دردی که صبح بود مرا، شام تازه شد

ذوقـم[1] نـمانده بـود ز خـونابه‌های تـلخ — ایـنکه حـلاوت هـمه در کـام تـازه شـد

زنّـــار را نـــیابت تســـبیح مـــی‌دهم — ای اهـل شـرع مـژده کـه اسلام تـازه شـد

می‌جوشد از تنور دلم چشمه چشمه خون — طـــوفان نـوح را دگـر ایّـام تـازه شـد

صد زخم سالخورده که ذوق از نمک نداشت — زان[2] لب به نـیم شـیوهٔ دشـنام تـازه شـد

دیدم تذرو روضه که بر سدره می‌نشست — پـــرواز دل بگـوشهٔ آن بـام تـازه شـد

عـرفی بسی بـه تشـنه بسی عـمر بـاختم — تا[3] درد و صاف ساقیم انعام تازه شد[4]

(۵۳۰)

هـرجـا[5] کـه مست و غمزه‌زن آن عشوه آئین می‌رود — دل می‌تپد،[6] جان می‌چکد، سر می‌برد،[7] دین می‌رود

از وعده‌گاه وصل او هر شـام[8] تـا غـمخانه‌ام[9] — آرام در خـون مـی‌تپد، امّـید غـمگین مـی‌رود

گویا ز[10] عـیش‌آباد وصـل آمـد نسیم مـژده‌ای — کز خون دل گل می‌دمد، وز روی غم چین می‌رود

۱- ن ۲، ۲۹ = ذوق ار نمانده بود ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۱۰، ۳۵ و غیره = ذوقم نمانده بود

۲- ن ۱۰ = زان لب به نیم شیوهٔ دشنام ؛ ن ۱، ۵، ۹، ۳۵ = از مرهم تبسّم یک جام ؛ ن ۲ = اینک ببین که چون به نمک نام

۳- در همه نسخ لفظ "کز" هست ولی لفظ " تا" بهتر می‌نماید.

۴- غزل حکیم شفائی هم درین زمین باید دید به این مطلع:

بـــازم امـــید لطـف ز پـیغام تـازه شـد — حسرت کجاست کاین هوس خام تازه شد

۵- ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = هر گه که هر سو نعره‌زن ؛ ن ۴، ۶، ۱۰، ۲۹، ۳۶ = هر جا که مست و غمزه‌زن

۶- ن ۱، ۵، ۶، ۸، ۱۰، ۳۵ = دل می‌چکد جان می‌دهد ؛ ن ۲، ۴، ۹، ۲۹، ۳۶ = دل مـی‌دهد جـان مـی‌چکد؛ ن ۹(اضافات) = دل می‌تپد جان می‌چکد

۷- ن ۴، ۶، ۹(اضافات)، ۲۹ = می‌رود ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۹، ۳۵، ۳۶ = می‌برد

۸- ن ۱۰ = هر روز ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۲۹، ۳۶ و غیره = هر شام

۹- ن ۹ = میخانه ؛ ن ۹(اضافات) ۱، ۴، ۵، ۳۵، ۳۶ = غمخانه‌ام

۱۰- ن ۹، ۱۱، ۲۹، ۳۶ = گویا ز عیش آباد و وصل ؛ ن ۲، ۴، ۱۰ = کو یار عیش آباد وصل آمد ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = آمد و عیش آباد وصل اینک نسیم مژدهٔ ؛ ن ۶ = گویا ز عیش آباد غم

گر یار[۱] شادی نیست دل هر گه که نامش می‌برم
بهر چه غم را بر زبان صد گونه نفرین می‌رود
چون شهسوار خویش را در خانهٔ کس بنگرم
کز رشک می‌میرم اگر در خانهٔ زین می‌رود
خیزد دعایی از لبم کز معبد ناقوسیان
تا خلوت حُسن قبول آشوب آئین می‌رود
عرفی دهد جان را، بیا[۲] تلقین کنش نام صنم
کین سست پیمان ناگهان از[۳] حلقه ببدین می‌رود

(۵۳۱)

تشنه لب رفتم به جنّت، چشمهٔ کوثر نبود
شعله جو رفتم بدوزخ مشت خاکستر نبود
ار[۴] بهشت افسانه‌ها می‌رفت گاهی،[۵] دوش دل
رفت و دید آنها که واعظ می‌سرود اکثر نبود
هرگز از بهر[۶] پریدن مرغ جان[۷] کوشش نکرد
بود بالش بسته، آخر بی‌نصیب از پر نبود
عشق بت ورزیدنم عیب است می‌دانم ولیک[۸]
گرد دل بسیار گشتم، مطلب دیگر نبود

۱- ن ۲ = کز یاد شادی می‌رود ؛ دیگر همه نسخ بطوری که نوشته شد
۲- ن ۲، ۲۹ = بُتا ؛ ن ۱، ۵، ۸ = بها ؛ ن ۴، ۳۵، ۳۶ = راهبا ؛ ن ۹ = بیا
۳- ن ۱۰ = از ؛ ن ۹ = زین
۴- ن ۳۶ = در ؛ ن ۴، ۵، ۹، ۳۵ و غیره = از
۵- ن ۴ = گاهی ؛ ن ۳۶ = کانجا
۶- ن ۴ = بیم ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۸، ۱۰، ۱۱، ۱۶، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = بهر
۷- ن ۸، ۳۵ = دل ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۶، ۱۷، ۲۹، ۳۶ = جان
۸- ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = و لیک ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۶، ۹، ۳۵، ۳۶ = ولی

سینه بر الماس و رو بر شعله عرفی تا بکی
هیچ گه بیمار دل را بالش[۱] و بستر نبود

(۵۳۲)

ز کوی عشق ملک دل شکسته می‌آید — مسیح می‌رود آنجا و خسته می‌آید
شهید ناوک آنم که چون رود به شکار — غزال قدس به فتراک بسته می‌آید
زمانه گلشن[۲] عیش ترا به یغما[۳] داد — که گل بدامن ما دسته‌دسته می‌آید
به دیر عشق برید این شکسته را زنهار — که از شکنجهٔ اسلام رسته می‌آید
هجوم درد بدانگونه بسته راه نفس — که بر لبم ز درون جسته جسته می‌آید
هوس به همّت عرفی مگر شبیخون زد — که زخم خورده[۴] به محمل نشسته می‌آید

(۵۳۳)

کو عشق کز شمایل عقلم جنون چکد — از گریه[۵] نوش ریزد و از خنده خون چکد
خوش[۶] دل بدانم ار بچکد خون دل زچشم — دل خون خویش میخورد، از دیده‌چون‌چکد
شیرین ز موم سازم و بخشم به کوهکن — گر اشک گرمم از مژه بر بیستون چکد
لب تشنگی ز ریشهٔ چشمم کشد برون — آن قطره‌های خون که ز ریش درون چکد
دل نیست اینکه درد فشانست و خون چکان — دردی ز درد جوشد و خونی ز خون چکد
عرفی نگویمت مچکان خون دل ز چشم — گر ننگ صبر نیست بهل، تا برون چکد

۱- ن ۱۷ = تکیه بر بستر ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = بالش و بستر
۲- ن ۲۹ = گلبُن ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۹، ۳۵، ۳۶ = گلشن
۳- ن ۶ = غارت ؛ دیگر همه نسخ = یغما
۴- ن ۶، ۳۶ = که زخم دارد و محمل نشسته ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۷ ۳۵، ۳۶ = زخم‌دار به محمل نشسته ؛ ن ۱۰ = که زخم خورده به محمل نشسته
۵- ن ۹ = از خنده نوش ریزد و از گریه خون چکد ؛ ن ۴، ۵، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = از گریه نوش ریزد و از خنده خون
۶- ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = بگردم ار بچکد ؛ ن ۳ = خوشدل نگردم ار نه‌چکد ؛ ن ۴، ۹، ۱۰، ۱۱ = خوشدل بدانم ار بچگد ن ۹(حاشیه) خوشدل نیم اگر نه‌چکد ؛ ن ۲۹ = خوشدل ندارم ار بچکد

(۵۳۴)

کسی میوهٔ غم ز باغم نخورد | که حسرت[۱] به عیش و فراغم نخورد
نیاسودم از خوردن غم دمی | که اندیشهٔ غم دماغم نخورد
دوصد شیشهٔ خون ز داغم چکید[۲] | که مرهم شرابی[۳] ز داغم نخورد
به عهدم چنان عافیت مُرد زود | که نوباوهٔ نخل با غم نخورد
شب غم چنان تلخ بر من درگذشت | که پروانه دود چراغم نخورد
شدم شاخ گل، هیچ شوخم نچید | شدم استخوان، هیچ زاغم نخورد
مگر خورده عرفی شراب از سفال | که کوثر ز سیمین ایاغم نخورد

(۵۳۵)

نزاع[۴] کفر و دین در کوچه و بازار می‌باید
بخلوت سبحه در کف بر[۵] میان زنار می‌باید
حکایتهای[۶] هشیاران[۷] نسنجد فهم هر مستی
ولیکن نکتهٔ مستانه را هشیار می‌باید
بساطی کاندرو[۸] طرح دو عالم می‌توان کردن
بدست آورده‌ام، اندازه و پرگار می‌باید
اگر با دوست در گلشن زدی ساغر، گواهت کو؟
نسیم باده و آرایش دستار می‌باید
محل تنگست زاهد، نکته‌ای[۹] مستانه می‌گویم
شما را سبحه و ما را بُت و زنّار می‌باید

۱- ن ۴، ۱۰ = حیرت ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۱، ۱۲، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = حسرت
۲- ن ۹ = چکد ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۱۰، ۱۲، ۱۳، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = چکید
۳- ن ۴ = شرابم ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = شرابی ؛ ن ۱۷ = شرربی؟
۴- ن ۱۷ = فروغ ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۷، ۶، ۸، ۸، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۶، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = نزاع
۵- ن ۱، ۵، ۳۵ = در ؛ ن ۴، ۹، ۱۷، ۳۶ = بر
۶- ن ۲۹ = شکایتهای ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = حکایتهای
۷- ن ۲، ۴، ۲۹، ۳۶ = هشیارانه سنجد ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۳۵ = هشیاران نسنجد
۸- ن ۶ = کاندران ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۹، ۲۹، ۳۵ = و غیره = کاندرو
۹- ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = محل تنگ است زاهد، کوته و مستانه می‌گویم ؛ ن ۲، ۲۹ = محل تنگ است و کوته، زاهدا مستانه می‌گویم ؛ ن ۱۱ = محل تنگست زاهد گوشهٔ ویرانه می‌گویم ؛ ن ۶ = محل تنگ است زاهد کور و من مستانه می‌گویم ؛ ن ۱۰ = محل تنگ است زاهد نکتهٔ مستانه می‌گویم

اگر در عشق صد طوفان شود، مستغنی از نوحم
اگـر در عـافیت بـادی وزد، غـمخوار مـی‌باید
مـحبّت آفـتاب مـحشر و مشکـل کـه عـرفی را
بـصحرای قـیامت سـایهٔ دیـوار مـی‌باید

(۵۳۶)

رفتم[۱] از عشق تو با اهل‌هوس‌گامی[۲]چند
دوزخی ریختم اندر جگـر خـامی چـند[۳]
گـر چـه دانـیم کـه زهّـاد سـخن نـاشنوند
مـی‌فرستیم[۴] بآن سـلسله پـیغامی چـند
مصلحت دید مغان رد نکنند[۵] اهـل صـفا
راه خـاصان نـزند کـن مکـن عـامی چـند
دانی این بوقلمون جمع هـنرپیشه کـه‌انـد؟
مشت خاکی و به هـر ذرّه ازان نـامی چـند
توبه را از چه کنم خـوار بـه نـزدیک عـوام
من که می‌نوشم اگر دست دهد جامی چند
نـعمت راست روی را نـبرد لذّت شکـر
ره نـوردی کـه پـریشان نـرود گـامی چـند
مـرغ دل زود شکـارست هـراسـانش دار[۶]
دانـهٔ چـند گـهی مـی‌نگرد دامـی چـند
لنـترانـی شـنوانـیم ولی تـن نـزنیم
شـاید ایـن درنگشایند بـه‌ابـرامـی چـند
حاصل عمر تـهی‌مایه شـمردیم، چـه بـود
تهمت چند سحر بـود و غـم شـامی چـند
من که دانم که مداوا ز فلک مـمکن نـیست
از چه[۷] خالی نکم سینه بدشنامی چـند
دلم از دام جـفایت گـله دارد بگـذار
کـین کـبوتر نـنشیند بـلب بـامی چـند
....
باش تا دور فلک طی کـند ایّـامی چـند[۸]
عـرفی از بـادهٔ دوشـینه دمـاغت گـرمست
سرّحکمت نکنی گوش زد خـامی[۹] چـند

۱- ن ۱۷ = رفتم ؛ ن ۴، ۱۰، ۳۶، = گفتم
۲- ن ۱۷ = گامی ؛ ن ۴، ۱۰، ۳۶ = کامی
۳- این غزل فقط در نسخ ۴، ۱۰، ۳۶ یافت شد اما مطلعش و شعر دهم در نسخهٔ هفدهم هم موجود است
۴- ن ۴، ۳۶ = می‌فرستیم ؛ ن ۱۰ = می‌فروشیم
۵- ن ۴ = رد نکنند ؛ ن ۳۶ = رد نکنند ؛ ن ۱۰ = رو نکشد
۶- ن ۱۰ = باش ؛ ن ۴، ۳۶ = دار
۷- ن ۱۰ = آری ؛ ن ۴، ۳۶ = از چه
۸- این مصرع فقط در نسخهٔ ۳۶ یافت شد
۹- ن ۴ = خامی ؛ ن ۳۶ = عامی

(۵۳۷)

چو با من در سخن آن[۱] لعل آتشناک خواهد شد
به‌کامم هر چه زهرست از لبش تریاک خواهد شد
هجوم عاشقان در کوی او افزود و خوش حالم
کزین پس در هلاک دوستان بیباک خواهد شد
چه غم گر دامن پاکت بخونم[۲] گردد آلوده
که فردا هم به آب دیدهٔ من پاک خواهد شد
نیم نومید اگر دستم[۳] بود کوته ز دامانش
چو می‌دانم که در جولانگهِ او خاک خواهد شد
ز مست افتادنم در مسجد ای زاهد مشو رنجه
که صحن مسجدت فردا زمین تاک خواهد شد
تو[۴] چاک پیرهن می‌دوزی ای‌محرم[۵]وزین‌غافل
که تا دامن[۶] گریبان کفن هم چاک خواهد شد
شود سودای پابوس تو افزون در سر عرفی
به این[۷] زودی همانا بستهٔ فتراک خواهد شد

(۵۳۸)

تا چند به‌زنجیر خرد بند توان بود　　بی مستی و آشوب جنون چند توان بود
جامی بکشم تا به کِی از اهل خرابات　　شرمنده ز نشکستن سوگند توان بود

۱- ن ۳۵، ۳۶ = زان ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷ = آن
۲- ن ۳۵ = بخوابم ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۳۶ = بخونم
۳- ن ۳ = اگر دستم زدامانش بود کوته ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۲، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = اگر دستم بود کوته ز دامانش
۴- ن ۶، ۹ = چه ؛ دیگر همهٔ نسخ = تو
۵- ن ۹ = زاهد ؛ ن ۱، ۵ = مرهم ؛ ن ۳، ۳۵ = محرم
۶- ن ۱، ۵ = که دامن تا گریبان کفن ؛ ن ۱۰ = که داماان گریبان کفن ؛ ن ۳، ۴، ۸، ۲۹، ۳۵ = که تا دامن گریبان کفن
۷- ن ۹ = باین ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۲۹، ۳۵ و غیره = درین

بـیرنگی و دیـوانگـی پـیش[۱] بگیرم[۲] تا چند[۳] خـودآرای و خـردمند تـوان بـود
در نـنگ فـرو رفـتم ازیـن راحت و آرام دردی نه[۴] بلای[۵] نه‌چنین چند توان بود
یـعقوب بـده[۶] دل بـه‌جگر گـوشهٔ مـردم تـا چـند اسـیر غـم فـرزند تـوان بـود
گـر مـژدهٔ المـاس دمـادم بـرسانند صدسال بیک زخم تـو خـرسند تـوان بـود
گـر مـغبچه ایـن است ز تـقصیر عـبادت بیم است کـه مـردود خـداونـد تـوان بـود
عرفی بچش این زهر، تهی گر نکنی[۷] جام تـاکـی چـو مگس بـر اثـر قـند تـوان بـود

(۵۳۹)

از پـی صید دگـر تـا بـجهاندی[۸] سـمند نفع[۹] رهـائی نـیافت آهـوی سـر درکـمند
در ره عشـق ای بـلا[۱۰] رخـصت[۱۱] یک‌گـام‌بس جـان سـلامت[۱۲] روی بـاد فـدای گـزند
وه که ستم می‌کنند[۱۳] بر مـن آرام دوست دل کـه فـراغش مـباد، سینه کـه بـادا نـژند
مـانده طـبیب اجـل عـاجز و حـیرت زده هـمنفس ساده‌لوح گـو کـه بسوزد سپند
تـا دلم از جـام قـرب یـافته کـیفیتی نـنگ خـمار مـنست نشأهٔ عشـق بـلند
دوش که طاعت کده[۱۴] مجمع بیگانه بود رخـصت جـامی نـداد مـحتسب نـالوند

۱- ن ۹، = پیش ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = پیش بگیرم
۲- ن ۱، ۵، ۸، ۳ = بگیرم ؛ ن ۴، ۹، ۳۵، ۳۶ = بگیرم ؛ ن ۱۷، ۲۹ = نگیرم
۳- ن ۲، ۲۹ = تاکی چمن آرای و خردمند؛ ن ۸، ۳۵ = تا چند خودآرای خردمند ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۱۷، ۳۶ = تا چند خود آرای و خردمند
۴- ن ۹ = و ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۳۵، ۳۶ و غیره دیگر نسخ = نه
۵- ن ۲ = ملالی ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = بلایی
۶- ن ۱، ۸، ۹، ۱۷، ۳۶ = بده ؛ ن ۱۰ = بنه ؛ ن ۲، ۴، ۵، ۳۵، ۲۹ = مده
۷- ن ۸ ، ۳۵ = نکشی ؛ ن ۶ = بکنی ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۳۶ و غیره = نکنی
۸- ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = بجهاندی؛ ن ۴، ۹ = نجهاندی
۹- ن ۳۶ = ذوق ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۹، ۳۵ و غیره = نفع
۱۰- ن ۶ = عشق و بلا ؛ ن ۱۷ = عشقیم و این ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۳۵، ۳۶ = عشق ای بلا
۱۱- ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = مهلت گامی بس است ؛ ن ۱۰ = رخصت یک گام بس ؛ ن ۹ = مهلت کافی
۱۲- ن ۲، ۱۷ = بسلامت روی ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۶، ۸، ۱۰، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = سلامت روی
۱۳- ن ۱۰ = کند او بر ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۱۷، ۳۶ = کنند بر من ؛ ن ۱، ۹ = کند بر من
۱۴- ن ۸ = آتشکده ؛ ن ۱، ۵، ۹، ۱۷ و غیره = طاعت کده

تـا بـحریم وصـال هـمنفس عـرفی است　　خون[۱] ز لبش می‌چکد عافیت‌هرزه‌خند[۲]

(۵۴۰)

گشتم اندر دل خوبان، همه خوبان خـودند　　هــمه دل در شکـن زلف پـریشان خـودند
بسکه پیمان شکنی در دلشان جا کرده‌ست　　بسته پیمان بـخود و آفت پـیمان خـودند
گـه در انـدیشهٔ خـود گـاه در آیـینهٔ مـا　　دیده بر صورت خود دوخته حیرانِ خودند
شیوهٔ نـاز و نـیاز خـود و مـا بـرده ز یـاد　　بـلبل بـاغ خـود و نـوگل بسـتان خـودند
نه[۳] سبکدستی مـهمان نـه‌مگس ران ادب　　همه حـلوای مـراد و مگسِ خـوان خـودند
لب نــوشین بـمکند و دل مـردم بگـزند　　نــیشتر زار کســان و شکـرستان خــودند
عالمی کشته ز بی‌مهری و با خویش به‌مهر　　هــمه سـرمایهٔ بـیدردی و درمـان خـودند
جان ارباب وفا خاک شد انـدر کـف دست　　بسکه سر گرم نوازش‌گری[۴] جـان خـودند
کــی بـایمان کســی‌شان نـظرافـتد عـرفی　　هــمه آیینه بکـف دشـمن ایـمان خـودند

(۵۴۱)

خوشا کسی که دمی آب بـی‌شراب نـخورد　　دمی که جـام شـرابـی نـداشت آب نـخورد
ز نقص تشنه لبی دان به‌عقل[۵] خویش مناز　　دلت فـریب گـر از جـلوهٔ سـراب نـخورد
کســـی ارادهٔ جـــولان عـــافیت نـنمود　　کـه زخـم تـیر بـلا پـای در رکـاب نـخورد
رود بــه‌چشمهٔ حـیوان و تشـنه بـاز آیـد　　کسی که از دم شـمشیر عشـق آب نـخورد
چه روستایی بـی‌مشرب است ایـن عـرفی　　که توبه کرد و می از جام[۶] آفتاب نخورد

(۵۴۲)

چه پرسیم کـه بـجانت هـوای مـا چـه‌کـند　　دران چمن که گل آتش بود، صـبا چـه‌کـند

۱- ن ۱۰ = خوش رویش می‌چکد ؛ دیگر نسخ = خون ز لبش
۲- ن ۱، ۵، ۶ = عافیت زهر خند ؛ ن ۹، ۳۵ و غیره = عافیت هرزه خند
۳- ن ۲، ۳، ۲۹، ۳۶ = نی ؛ ن ۴، ۵، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = نه
۴- ن ۶ = وفا از شکر خوان ؛ ن ۲، ۱۱ = نوازش گری خوان ؛ ن ۱، ۵، ۸ = نوازشگرین جان ؛ ن ۴، ۲۹ = نوازش گری جان ؛ ن ۱۷ = نوای شکّری خوان ؛ ن ۳۴ = نوازشکری جان
۵- ن ۹ = به فعل ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۱۲، ۱۵، ۱۷، ۲۹، ۳۵ و غیره = به عقل
۶- ن ۱۰، ۱۷ = جام ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = دست

من از جفای تو دشوار مردنی دارم　　بگو که وعده به‌محرومی وفا چه کند
مسیح داده دوایم، کنون اشارت کن　　که جانگدازی درد تو با دوا چه کند
در آی در دل عرفی و ذوق درد ببین　　که درد دوست به‌دلهای آشنا چه کند

(۵۴۳)

بجان[۱] خسته ندانیم کان[۲] بلا چه کند
عنان به دشمن جان داده‌ایم، تا چه کند
بدوستان نظرش نیست، مهر دشمن بس[۳]
کسی که دشمن مهراست دوست را چه کند
شکست بر سرم آن شوخ ساغر، ای زهّاد[۴]
به رند میکده این کرد، باشما چه کند
تبسّم[۵] تو که ناسور را بود[۶] مرهم
به سینه نیش[۷] زند نیش[۸] غمزه تا[۹] چه کند
هزار گونه مراد محال می‌طلبی
تو خود بگو که اجابت به‌این[۱۰] دعا چه کند
مجو سعادت طالع دمی که فرصت رفت[۱۱]
چو سر[۱۲] بریده شود، سایهٔ هما چه کند

۱- در نسخهٔ ۴، ۹ (اضافات) اشعار این غزل با اشعار غزل پیشین با یک دگر مخلوطند
۲- ن ۱، ۵، ۸ = ندانم که آن بلا ؛ ن ۳، ۵، ۶، ۸، ۱۱، ۱۷، ۳۵ و غیره = ندانیم کان بلا
۳- ن ۶ = مهر دشمن و بس ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = مهر دشمن ما ؛ ن ۳ = مهر دشمن بین ؛ ن ۹ = مهر دشمن بس
۴- ن ۳، ۹ = ای زاهد ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۸، ۳۵ و غیره = ای زهّاد
۵- در نسخ ۴، ۹، ۳۶ این اشعار با مطلع غزل پیشین آمیخته غزلی ساخته‌اند که پنج اشعار دارد
۶- ن ۹، ۳۶ = دهد ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ و غیره = بود
۷- ن ۳۵ = بیش ؛ دیگر همه نسخ مثل ۵، ۱۷، ۳۶ و غیره = نیش
۸- ن ۱، ۱۷ = بیش ؛ ن ۵، ۳۵، ۳۶ و غیره = نیش
۹- ن ۶ = ما ؛ ن ۵، ۳۶ و دیگر نسخ = تا
۱۰- ن ۹ = بدین ؛ ن ۵، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = به این
۱۱- ن ۳۶ = نیست ؛ ن ۱، ۵، ۱۵، ۳۵ و غیره = رفت
۱۲- خوشگو = که سر بریده چو شد؛ ن ۱، ۵، ۳۵ و غیره تمام نسخ = چو سر بریده شود

مگـــو[۱] وفـا نکـند دوست بـامنش عـرفی
نـــمی‌شود بـــه وفـا آشـنا، وفـا چـه کـند

(۵۴۴)

کسـی بـدیدهٔ نـاموس خـوار مـی‌آید — کـه تـلخی[۲] سـخنش نـاگوار مـی‌آید
زمـانه اهـل دلی نـیستش نـمی‌دانـم — کـه بـوی دل زکـدامـی دیـار مـی‌آید
دلم[۳] بـه‌روشنی آفـتاب خـنده زنـد — کـه از زیـارت شـبهای تـار مـی‌آید
هـزار جـان گـرامـی بـه‌نیم جـو[۴] نـخرند — بـه عـالمی کـه دران[۵] دل بکـار مـی‌آید
گـر از لیـاقت خـود شـیخ آگـهی یـابد — ز صـدر صـومعه تـا پـای دار مـی‌آید
گذشت مدت[۶] هم‌خانگی جان[۷] عـرفی — ز غـیر خـانه تـهی کـن کـه یـار مـی‌آید

(۵۴۵) الف

بـه عـیش کـوش کـه هـنگام کـار مـی‌گذرد — پـیاله نـوش کـه فـصل بـهار مـی‌گذرد[۸]
زشأن مطلب و شوق[۹] زبون من پیداست — که فـرصتم بـه هـمین خـار خـار مـی‌گذرد
دلم بـه‌کـوی تـو بـا صـد دلیـل نـومیدی — به‌ایـن خـوش است کـه امـیدوار مـی‌گذرد
شکـاریان طـلب نـقش پـای صـید کـنند — تو مست خوابی و هـر دم شکـار مـی‌گذرد
دران مـقام کـه عـرفی ز دل گـذشت هـنوز — کسـی کـه مـی‌گذرد، اشکـبار مـی‌گذرد

(۵۴۵) ب

شـبی کـه در قـدم وصـل یـار مـی‌گذرد — بـذوق گـریهٔ بـی‌اخـتیار مـی‌گذرد

۱- ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۳۵ = بگو وفا نکند ؛ ن انیس ، ۴، ۹ (اضافات) = مگو وفا نکند ؛ ن ۶ = مگر وفا نکند
۲- ن ۹ = پاسخ ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۲۹، ۳۵ = تلخی
۳- ن ۴، ۱۰ = دلم ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = دلی
۴- ن ۹ = به نرخ جو ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = به نیم جو
۵- ن ۱، ۲، ۵، ۶، ۸ = دران ؛ ن ۳، ۹، ۴، ۱۰، ۱۷، خلاصه ؛ ن ۲۹، ۳۵، ۳۶ = درو
۶- ن ۲ = نوبت ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۲۹، ۳۵ و غیره = مدّت
۷- ن ۶ = دل ؛ ن خلاصه ، ۱، ۲، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ و غیره = جان
۸- در نسخ مختلف اشعار این غزل با اشعار غزل مابعد مخلوط شده‌اند.
۹- ن ۱، ۵ = ز شأن مطلب و شوق زبان ؛ ن ۲، ۲۹ = ز شأن مطلب و ذوق زبون ؛ن ۳، ۴، ۸، ۱۰، ۱۱، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = ز شأن مطلب و شوق زبون ؛ ن ۹ = زبان مطلب و شوق درون ؛ ن ۶ = زشأن مطلب و شوق درون

کسی که محرم درد منست، می‌داند / که دیده بی‌نم(۱) و اشک از کنار می‌گذرد
مخواب در دل شبها که فیض قافله‌ایست / که از(۲) کمین گه شبهای تار می‌گذرد
به هر که عرضه(۳) کنم درد خویش، می‌بینم / که غرقه‌ام(۴) من و او بر(۵) کنار می‌گذرد
صلای فرصت و برهانِ نیستی بر لب / پیاله در کف و حرفِ خمار می‌گذرد
دم(۶) جدایی دشمن ز رقّت عرفی / چنان نمود که یاری زیار می‌گذرد

(۵۴۶)

آن کس که مرا با دل غمناک برآورد
نتواندم(۷) از بوتهٔ(۸) غم پاک برآورد
آن نشوهٔ(۹) شوخی(۱۰) که برآورد گل از خاک(۱۱)
چون لاله مرا با جگر چاک برآورد
دود(۱۲) دلم از چشم بد اندیش نهان است
با آنکه سر از روزن افلاک برآورد
دانش(۱۳) همه خوددید(۱۴) ازان غیرت(۱۵) معشوق
در بر رُخِ نظارهٔ ادراک(۱۶) برآورد

۱- ن ۹ = بی‌غم ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = بی‌نم
۲- ن ۵، ۲۹ = در ؛ ن ۴، ۸، ۱۰، ۳۵، ۳۶ = از
۳- ن ۳، ۱۰، انیس = عرض کنم ؛ آتشکده ؛ ریاض ، ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = عرضه کنم
۴- آتشکده، انیس = من غریقم ؛ ریاض، دیگر همه نسخ مثل ۱، ۲، ۴، ۵، ۲، ۳، ۳۵، ۳۶ = و غیره = که غرقه‌ام من
۵- ن ۲، ۴، ۳۶، آتشکده، ریاض، انیس = بر ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵، = از ؛ ن ۶ = در
۶- ن ۲، ۲۹ = دمی ؛ ن ۱، ۵، ۶، ۱۷، ۸، ۳۵، ۳۶ = دم
۷- ن ۴، ۹، ۱۷ = بتواندم ؛ ن ۲، ۵، ۶، ۸، ۱۰، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = نتواندم
۸- ن ۲، ۳، ۵، ۸، ۶ = توبه ؛ ن ۴، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶، ۱ = بوتهٔ
۹- ن ۹ = نشوهٔ ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶، ۱۷، خلاصه = نشأهٔ
۱۰- ن ۵، ۱۷، ۳۵ = شوقی ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۹، ۱۰، ۲۹، ۳۶ = شوخی
۱۱- ن ۱، ۵ = خاک ؛ ن ۸، ۹ = خار ؛ ن ۴، ۸، ۱۰، ۱۱، ۱۷، ۲۹، ۳۵ = شاخ ؛ ن ۸، ۹ = خار
۱۲- ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۳، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = دود ؛ ریاض الشعرا = درد
۱۳- ن ۱۷، ۲۹ = ذاتش ؛ ن ۲ = ز آتش ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۸، ۹، ۳۵ = دانش
۱۴- ن ۱۷ = خود دید ؛ ن ۲، ۳، ۹، ۲۹ = خود راست ؛ ن ۴ = خورد است ؛ ن ۶ = خود داشت ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = خور داشت
۱۵- ن ۱، ۵، خلاصه = عزّت ؛ ن ۲، ۳، ۶، ۸، ۴، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = غیرت
۱۶- ن ۱، ۵، ۳۵ = افلاک ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۹، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = ادراک

آن گــنج کــه گــم شــد ز مـلایک،دل عـرفیست
کــز[1] عــرش فــرود آمــده از خــاک بــرآورد

(۵۴۷)

هوشم بـه‌نگاهی بـرد، جـانانه چـنین بـاید
یک جرعه خرابم کرد، پیمانه چـنین بـاید

تــا کــرد بــنا عشــقت افســانهٔ هـجران را
در خواب فنا[2] رفتم، افسـانه چـنین بـاید

از بسکـه غـبار غـم از سـینه نشـد[3] رُفـته
تا زانوی دل گرد است،این خانه چنین باید

بیگانه زید و ز[4] من رخسـاره کـند پـنهان
رنـجش نـتوان کـردن، بـیگانه چـنین بـاید

نــادیده جــمال او مــهرش ز دلم ســر زد
نا کـاشته مـی‌روید، ایـن دانـه چـنین بـاید

می‌بینم و مـی‌جویم، مـی‌چینم و مـی‌ریزم
می‌خندم[5] و می‌گریم، دیوانه چـنین بـاید

از خال و خط و زلفش هندو بچه‌ها دیـدم
پاها زده بر مصحف، بتخانه چینن بـاید[6]

در خون جگر عرفی مـی‌غلتد و مـی‌سوزد
در آتش خود رقـصد، پـروانـه چـنین بـاید

(۵۴۸)

عـــاشقان گـــر بـــه‌دل از دوست غـــباری دارنـــد
گـــریهٔ روزنـــما[7] در شب تـــاری دارنـــد

آب حـــیوان بـــبر ای خـــضر کـــه اربـــاب نـــیاز
چشـــــم امّـــید بـــــه‌فتراک ســـواری دارنـــد

راه اربـــــاب مـــــحبّت بـــــه‌فنا نـــزدیک است
ســـوزنی در کـــف و در پـــا دو سه خـاری دارنـد

۱- ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = کز ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۶، ۹، ۱۰، ۲۹، ۳۶ = از
۲- ن ۹ = عدم ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = فنا
۳- ن ۱، ۴، ۵، ۱۱ = بشد ؛ ن ۲، ۳، ۶، ۹، ۱۳، ۱۶، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = نشد ؛ ن ۸، ۲۹ = شد؟
۴- ن ۳، ۸، ۴ = زید از من رخسار ؛ ن ۱، ۵ = زید از من رخساره ؛ ن ۹، ۳۵، ۳۶ = زید، و زمن رخساره
۵- ن ۱، ۴، ۵، ۱۷، ۳۵ = می‌خندم و می‌گریم ؛ ن ۹ = می‌گریم و می‌خندم
۶- این بیت فقط در نسخهٔ نهم (چاپ ایران) یافت شد و چـون از سـبک عـرفی هـم آهـنگ نـیست ، الحـاقی می‌نماید
۷- ن ۲، ۵، ۴، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = گریهٔ گرد نشان و ؛ ن ۶ = گریه و ناله و آه و ؛ ن ۹ = گریهٔ روز نما در

بـود[۱] مـنصور تـنک حـوصله‌تر ورنـه نـهان
دیگـران دعـوی مـنصوری و داری دارنـد

تیغ[۲] برکش که همین شیوه خوش است از ترکان
کـه گـهی میل بـه خـونریز[۳] و شکـاری دارنـد

جـان و دل مـاتمی فـرصت[۴] و آتش زده‌انـد
بـاده در شیشه نـمانده‌ست[۵] و خماری دارنـد

جـان حـقیرست، مـبر نـام نـثار ای مـحرم[۶]
تـو هـمین‌گوی کـه احـباب نـثاری دارنـد

چـه بـه طـاعت طـلبی بـرهمنان ای زاهـد
تـو ریـا ورز، کـه ایـن طـائفه کـاری دارنـد

بـندهٔ خـلوتیان دل خـاکـم،کـایشان
بـه‌شهیدان غـمت قـرب جـواری دارنـد

هـر کـرا مـی‌نگرم سـوخته یـا مـی‌سوزد
شـمع و پـروانـه ازیـن بـزم کـناری دارنـد

عـرفی از صـیدگه اهـل نـظر دور مشـو
کـه گـهی گـوشهٔ چشـمی بـه‌شکاری دارنـد

(۵۴۹)

کسی که[۷] از الم عشق بی دماغ شود — عجب که همره جانان به‌گشت باغ شود
چـراغ انـجمنِ طـور اگـر دهـد پـرتو — ز خـاک بـادیه هـر ذرّه شـبچراغ شـود

۱- این بیت فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافت شد
۲- این بیت فقط در نسخ ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ یافت شد
۳- ن ۱، ۵ = خونریز و شکاری ؛ ن ۱۷، ۳۵ = خونریز شکاری
۴- ن ۱، خلاصه = ماتمی فرصت و آتش زده ؛ ن ۲، ۹ = ماتمی و فرصت آتش زده ؛ ۳، ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = ماتمی فرصت آتش زده
۵- خلاصه = بماند ؛ دیگر نسخ مثل ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۵ = نماند
۶- ن ۲۹ = محروم ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = محرم
۷- ن ۱، ۵، ۳۵ = گر ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۷، ۳۵ = که

چراغ تیره شبم بی‌رخت دگر[۱] کور است　نقاب را بگشا[۲] تا شبم چراغ شود
بداغ تشنگی آسوده‌ام دران وادی　که شعله[۳] از نم آب حیات داغ شود
تذرو و فاخته از بس نفاق ورزیدند　بدان رسید که بلبل انیس زاغ شود
ز بسکه داده به‌عرفی غمت متاع فراغ　قرار داده که سوداگر فراغ شود

(۵۵۰)

چه گرمی است که در سر[۴] شراب می‌سوزد　چه آتش است که در دیده‌خواب[۵] می‌سوزد
کسی که برق محبّت درو زند آتش　ز تاب سایهٔ او آفتاب می‌سوزد
به[۶] نسبتی که ندارد بماه من در حسن　جنون غیرتم از آفتاب می‌سوزد
کنون که آتش می جمع شد به‌آتش حُسن　مپوش چهره که ناگه[۷] نقاب می‌سوزد
مرا چه جرم که آتش فتد به‌زهد و صلاح　که این متاع ز برق شباب می‌سوزد
یکیست آتش و آب حیات در وقتی[۸]　که گرمی جگر تشنه آب می‌سوزد
ز روی گرم وفا باز می‌جهد برقی　که در[۹] عنان صبوری شتاب می‌سوزد
خدای را بنشانید[۱۰] آتش عرفی　که توبه کرد و به شوق شراب می‌سوزد

(۵۵۱)

کی دلم شاد از می‌ناب و نوای نی شود
آنکه از غم شاد گردد، شاد ازینها کی شود

۱- ن ۱، ۵ = دگر کور است ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۶، ۸، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶، ۹ = شبی دگر است
۲- ن ۹ = مگشا ؛ دیگر همه نسخ = بگشا
۳- ن ۴، ۹ = آتش ؛ دیگر همه نسخ و خلاصه = شعله
۴- ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = در دل ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۶، ۹، ۱۱، خلاصه ، ریاض، نتائج = در سر
۵- ن ۴، ۶ ، نتائج = آب ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = خواب
۶- این بیت فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۳۵، و در عرفات بولعاشقین و خلاصةالاشعار یافته شد
۷- عرفات = آخر ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۲۹، ۳۵، ۳۶ نیز خلاصه و ریاض = ناگه
۸- ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = در دشتی ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۶، ۲۹، ۳۶ = در وقتی
۹- ن ۴ = از ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = در
۱۰- ن ۴ = بشناسید ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۶، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶، ریاض = بنشانید

از نگـــاه گـــرم و دشـــنام لب مـــیگون او
نـوش بـر لب زهـر گردد،زهـر در دل مَـی شـود
هـر کـرا سیماب غـفلت ریـخت آسـایش بگـوش
کـی دلش را چشـم بـاز از نـعرهٔ یـا حـی شـود
گـر دو رهـرو[۱] مـتفق گـردند در راه خـطیر[۲]
کـاروانـی جـمع گـردد چـون دو مـنزل طـی شـود
جـاهل بـیهوده‌گـو[۳] را مـانع از[۴] هـذیان مشـو
گـوش کـن تـا بـر سـر دسـتانِ روم ورَی شـود
آنکـه جـوید سـر بـلندی از مـصیبتهای عشـق
مشت خاکـی بـر سـرش ریـزم کـه تـاج کـی شـود
زین که خواهد محو شد عرفی ز دستان لب مبند[۵]
مـی‌شود مـحو[۶] تـرنّمها ولی تـا کـی شـود

(۵۵۲)

دلی کز حسن آن گل در نـظر گـلزارهـا دارد
اگر بـرگ گـلی بـاشد، درونش خـارها دارد
دلیل عصمت زاهد ندانـی زهـد و تـقوی را
کـه او در پـردهٔ اسـلام و دیـن زُنّـارها دارد
نداند عشق هـر مـنصور دم را لایـق کشتن
و گرنه او رسـنها تـافتست[۷] و دارهـا دارد
من و دیری که‌شوق‌ناوک‌صیدافگنی‌کانجا[۸]
تـذروان حـرم را بـر سـر دیـوارهـا[۹] دارد
اگر بادی وزد چون شعله بر من عشق‌می‌لرزد
ازین معلوم می‌گردد کـه بـا مـن کـارها دارد

۱- ن ۲، ۴، ۹، ۱۰، = رهبر ؛ ن ۵، ۶، ۸، ۱۱، ۳۵، ۱۷، ۳۶ = رهرو
۲- ن ۴، ۸، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = خطیر ؛ ن ۱، ۵، ۱۷ = خطر
۳- ن ۶ = بیهودگان ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶، = بیهوده گو ؛ ن ۴ = بیهودهٔ
۴- ن ۴، ۹، ۱۰، ۳۵ = مانع هذیان ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۶، ۲۹، ۳۵ = مانع از هذیان
۵- ن ۹، ۱۰، ۱۱، ۳۵ = ببند ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۶ = مبند
۶- ن ۴، ۹، ۲۹، ۳۵ = محو این ترنمها ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، و غیره = محو ترّنمها
۷- ن ۲، ۶، ۹، ۲۹ = بافتست ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۱۰، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = تافتست
۸- ن ۱، ۵، ۲۹ = کانجا ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۳۵، ۳۶ = آنجا
۹- ن ۳۵ = دستار ها ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۶، ۱۷، ۳۶ و غیره = دیوارها

ز منع اندهوتکلیف‌خوشحالی‌درآزارست[1] ز یاران[2] شکوه عرفی از چنین آزارها دارد

(۵۵۳)

معلوم کز ترشّح[3] اشکی چه کم شود آن آتشی که از دل جیحون علم شود

گر غم شود[4] هلاک، شهیدان عشق را در روضه بحث بر سر میراث غم شود

داند عیار دردم و آسوده خواندم یارب که چند گه به وفا متّهم شود

فردا که تیغ نازکشد زیور بهشت آرایش مزار[5] شهیدِ[6] ستم شود

باشد سفال میکده آیینهٔ مراد بی بهره آنکه در طلب جام جم شود

صد کام در دلم گذرد چون رسم بدوست مانند[7] آرزو که دوچار کرم شود

این نشأه کس به‌طینت عرفی گمان نداشت کز سومنات خیزد و مرغ حرم شود

(۵۵۴)

آن که در راه طلب ماند و پایی نکشد گو سر رشته رها کن که به‌جایی نکشد

من خود از تربیت دل نکشم دست ولی ترسم این[8] آئنه کارش بصفایی نکشد

آخر[9] انصاف بده، تا بکی این دست تهی نگشاید کمری، بند قبایی نکشد

نکتهٔ عشق کجا حوصلهٔ عقل کجا تختهٔ شاه کسی پیش گدایی نکشد

هر که گردی نفشاند[10] ز رخ همسفران سعی او در ره مقصود بجایی نکشد

۱- ن ۱، ۵، ۶، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = آزار است ؛ ن ۴، ۱۰ = آزارم

۲- ن ۲،۳،۹،۱۷،۲۹ = زیاران شکوهٔ عرفی ؛ ن ۱،۴،۵،۳۵، = زبان را شکوهٔ عرفی ؛ ن ۶،۱۰ = زبان شکوه عرفی را

۳- ریاض الشعراء = ترّحم ؛ خلاخة و دیگر همهٔ نسخ = ترشح

۴- ن ۶ = کند ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = شود

۵- ن ۹، ۱۷ = هزار ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = مزار

۶- ن ۱، ۵ = شهیدان ؛ ن ۴، ۹، ۱۷، ۳۵، ۳۶ و غیره = شهید

۷- ن ۲۹ = پابند ؛ دیگر نسخ = مانند

۸- ن ۲۹ = آن ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۳۵ = این

۹- ن ۱، ۵ = آخر این دست تهی تا بکی انصاف بده ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۶، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = آخر انصاف بده تا بکی این دست تهی

۱۰- ن ۱، ۵، ۹، ۱۱، ۳۵، ۳۶، = نفشاند ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۶، ۸، ۱۷ = بفشاند

سرکشی عادت ما نیست، بگویید که عشق　　لشکر برق[1] به‌تسخیر گیایی نکشد
عرفی از نغمهٔ ناهید لب[2] از ناله مبند　　ناله تا هست، مرا دل به‌نوایی نکشد

(۵۵۵)

هر زمان در فتنه خوش نامهربانی می‌شود
وین همه غوغا برای نیم‌جانی می‌شود
عشق باغی دلنشین[3] دارد که مرغ دل درو[4]
گر نشیند بر گیاهی آشیانی می‌شود
هر که بنشیند بطرف[5] خوان گردشهای دهر
گر ستاند یک نواله میزبانی می‌شود
ذرّهٔ غم گر[6] پدید[7] آید به‌تسلیمش سپار
گر بدست چاره بسیاری جهانی می‌شود
گر به‌مشت[8] هرزه قانونی فرو چیند کسی
در میان مردم عالم زیانی[9] می‌شود
کیمیاگر نشأه‌ای[10] دارم[11] که داروی مسیح
گر بدستم[12] اوفتد درد گرانی می‌شود

۱- ن ۱، ۵، ۶، ۸، ۳۵ = عشق ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۶ = برق
۲- ن ۳۵ = دل از ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۱۷، ۳۶، ۲۹ = لب از
۳- ن ۲، ۲۹ = خوش نشین ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۷، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = دلنشین
۴- ن ۶ = دران ؛ دیگر نسخ مثل ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ و غیره = درو
۵- ن ۶، ۹، ۱۱ = گرد ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۸، ۵، ۳۵، ۳۶ و غیره = طرف
۶- عرفات = چون ؛ دیگر همه نسخ = گر
۷- ن ۹، ۱۰، ۳۶ = بدست آید ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۶، ۸، ۲۹، ۳۵، ۹ (اضافات) = پدید آید
۸- ن ۱۰ = به دستی ؛ ن ۹ (اضافات) = به مستی ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۶، ۱۷، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = به مشتی
۹- ن ۸، ۳۵، ۵ = زبونی ؛ ن ۱۰ = زمانی ن ۲، ۹، ۱۷، ۴، ۹ (اضافات) = زبانی ؛ ن ۲۹ ، ۳۶ = زیانی
۱۰- ن ۹ = نسخهٔ ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۵، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶، ۹ (اضافات) = نشئه
۱۱- ن ۶، ۹، ۹ (اضافات) = دارد ؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = دارم
۱۲- ن ۲، ۲۹، ۳۶ = گر بدستم اوفتد ؛ ن ۴، ۹، ۳۶ = گر بدست اوفتد ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = گر فتد در دست او

جان فدای همّت عرفی که چون جولان کند
گر زمین گیرد عنانش آسمانی می‌شود

(۵۵۶)

عاقلان آوایت[۱] آموزند و رسوایت کنند
دامن جمعی بدست آور که شیدایت کنند
ناگهان عشقت گذارند از حجاب ناکسی[۲]
پرده مگشا[۳] تا ز نادانی تمنّایت کنند
باغ گل[۴] پژمرده کردی، رو ز کس درهم[۵] مکش
من هم از غیرت گذشتم گو[۶] تماشایت کنند
بس نکویی جلوه کن بر مستحقّان نیاز[۷]
تا دعائی بهر حُسن عالم آرایت کنند
عرفی ار مانی[۸] قدم در وادی اهل خرد[۹]
صد بیابان خار خذلان تحفهٔ پایت کنند

(۵۵۷)

ز لوح سینهٔ عشّاق نقش غم نرود — درم گدازد و این سکّه از درم نرود[۱۰]
خلاص از غم هستی زهی خیال محال — ببست اگر بتو این بحث در عدم نرود

۱- ن ۲، ۶، ۲۹ = آداب ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۱۰، ۹ (اضافات)، ۱۷، ۳۵، ۳۶، خلاصه = آدابت
۲- ن ۹ = بیکسی ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = ناکسی
۳- ن ۳، ۴، ۶، ۹، ۱۶، ۱۷، ۳۶ = مگشا ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۹، (اضافات) ۲۹، ۳۵ = بگشا
۴- ن ۳، خلاصه = باغ دل ؛ ن ۱۶ = بال گل ؛ ن ۳۶ = با گل پژمرده ؛ ن ۴، ۵، ۹، ۲۹، ۳۵ = باغ گل
۵- ن ۲، ۴، ۱۷، خلاصه = رو ز کس در هم مکش ؛ ن ۱، ۵ = روزکس بر هم مکش ؛ ن ۱۰ = روزکین در هم نگر ؛ ن ۶ = روزکس دایم مکش ؛ ن ۱۶ = روزکین در هم مکش
۶- ن ۹ (اضافات) = کی تمنایت ؛ ن ۲، ۵، ۸، ۱۷، ۹ = گو تماشایت
۷- ن ۱۰ = نیاز ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۹، ۱۱، ۱۷، ۲۹، خلاصه، ۳۵ = زینهار
۸- ن ۱۶ = یابی ؛ دیگر نسخ مثل ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵ و غیره = مانی
۹- ن ۶ = طلب ؛ ن ۹ (اضافات) = وجود ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۳۵ و غیره = خرد
۱۰- این غزل فقط در نسخه سوم یافت شد

دمی که مرگ بیاید ز بهر استقبال
وجود اگر برود جایز است، غم نرود

زمانه رهزن نامحرمان معشوقست
شکار پیشه پی آهوی حرم نرود

وظیفهٔ دل آگه بود کرشمهٔ حُسن
کدام جرعه کزین خم بجام جم نرود

هزار طاعت رسمی و یک سجود نیاز
درین معامله بحث از زیاد و کم نرود

بهشت بهر هوس پیشگان مکافاتست
بدوستان وفادار این ستم نرود

درِ سرای عنایت نه‌کوته است نه‌تنگ
بگو که بی‌بصر این جا به‌پشت خم نرود

به رزم گاه محبّت چنان بشرم بایست
که گر گریز ضرورت شود، قدم نرود

ز نامه‌ام بقیامت ثواب نتوان یافت
عمل‌نویس گرش سهو بر قلم نرود

برفت عرفی و نامش بماند این عجب‌است
که شه روان شد و دارندهٔ علم نرود

(۵۵۸)

تو(۱) حُسن خود چه شناسی چنانکه می‌باید
کجاست آیینه‌ای کت درست بنماید

کجا به‌آب و هوای بهشت دل کشدم
که هیچ جور چنین فتنه‌ای نمی‌زاید

قیاس کن که چه بیرون دهم ز گریه و غم
ز گریه‌های ملالم ببین چه پیش آید

(۵۵۹)

خوش(۲) ریایی شب بکنج خانقه در کار بود
رشتهٔ تسبیح یاران رشک صد زنّار بود

آن که از می توبه می‌فرمود یاران را مدام
هیچ بد مستی نکرد امشب، بسی هشیار بود

۱- این غزل فقط در نسخهٔ هفدهم یافت شد و ناتمام می‌نماید.

۲- این غزل و غزل ۵۶۰ فقط در نسخهٔ هفدهم یافت شد

یـــاد آن عـــهدی کـــه در دیـــر مـــغانم بـــود یـــار
تـــــار و پــــود خـــــرقه‌ام از رشـــتهٔ زنّـــار بـــود

....

خود پسندی بود و دیگر هـر چـه بـود انکـار بـود

(۵۶۰)

شـاهین نـازش از پس عـمری هـوا گـرفت / وای آن شکسته بـال کـه در آشـیان بـماند
بـــــرآســتان او هـــمه ســـودند روی گـــرم / رویـی کـه ریش بـود بـرآن آسـتان بـماند
چندین هزار صـید مـراد است غـرق خـون / ازتـیر نـاله‌ای کـه مـرا در کـمان بـماند
آهـــــی زدم کـــــه غـــمزهٔ نـــامهربان او / صد ناوک تمام‌کسش[1] در میان بماند(کذا)
اســـــلام را بکـــعبه کشـیدم ز دیـر لیک / دل مست بـود، در صـف نـاقوسیان بـماند
عـزلت گـزین کـه حـادثه پـرواز میکند / سـیمرغ زیـن مـلاحظه در آشـیان بـماند
در هیچ سینه نـیست کـه یک دشـنه مـارها / تیری که غمزه را ز چها درکمان بماند(کذا)
عرفی شهید یـار شـد از خـود دیت گـرفت / خوش آنکس این معامله در دودمان بـماند

ردیف "ذ"

(۵۶۱)

مــجنون کـه عـیشش[2] از غـم لیـلی شـود لذیـذ
حـرمان بـه‌کـام او چـو تـمنّی[3] شـود لذیـذ
خشمت به‌لذّت است ولی[4] کی رسد[5] بـه‌صلح
کـــی اضـــطراب هـمچو تسـلّی شـود لذیـذ

۱- ممکن است که این "کشش" باشد ولی به آن هم معنی روشن نمی‌شود
۲- ن ۲، ۳۵ = عیش ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۲۹، ۳۶ = عیشش
۳- ن ۱، ۵، ۳۵ = تمنا ؛ ن ۹، ۳۶ = تمنّی
۴- ن ۶ = سخن ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۷، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶، و غیره = ولی
۵- ن ۱۷ = چون رسد ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۳، ۵، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۳، ۱۶، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = کی

این تلخ گریه را شکرآمیز خنده[1] کن
تا گریه‌ام چو خندهٔ لیلی شود لذیذ

چون سر کنم حدیث تو با ذوق اهل حال[2]
کاری کنم که لفظ چو معنی شود لذیذ

بی‌تربیت شمایل حُسنت کمال[3] یافت
بی‌آفتاب میوهٔ طوبی شود لذیذ

عرفی چه خوش بود که چو بوسی کنم سوال[4]
مانند بوسه بر لبش آری شود لذیذ

ردیف رای مهمله

(۵۶۲)

بلب آرام گیر ای جان غمگین یکدمی دیگر
که شاید در حریم سینه بفرستد[5] غمی دیگر

چو گردم تنگدل شرح غمت هم با غمت گویم
که در شرع محبّت کفر باشد محرمی دیگر

هم از غم تنگدل گشتم هم از شادی، کرا جویم[6]
که بنماید دلم، راهی بسوی عالمی دیگر

گهی گردد عرق‌ناک از حیا گاهی ز می، هردم
گلستان جمالش تازه دارد شبنمی دیگر

۱- ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = شکرآمیز کن بخند ؛ ن ۱۰ = شکر آمیز خنده کن
۲- ن ۸ = جان ؛ ن ۱۷ = دل ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۵، ۱۶، ۱۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = حال
۳- ن ۲۸ = قرار ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۹، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = کمال
۴- ن ۸ = کنم طلب ؛ ن ۱، ۵، ۱۰، = طلب کنم ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۶، ۹، ۱۱، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = کنم سؤال
۵- ن ۲۸ = بفروشی ؛ ن ۱۱ = بفریبد ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = بفرستد
۶- ن ۹، ۱۱ = کرا خوانم ؛ ن ۴، ۲۳، ۲۸ = کرا گویم ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۱۰، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = کرا جویم

مکش زحـــمت، بـــفرما غـــمزه را تـــا تـیغ بـردارد
کـــه زخـــم دلفگـــاران تـــو دارد مـــرهمی دیگـــر
شـــهید التـــفاتش[۱] نـیستم، حسـرت بـه‌تیغم زد
بهل ای همدم این شیون، بناکـن[۲] مـاتمی دیگـر
قدم چون رنـجه فـرمودی بـبالینم، مـرو یک‌دم[۳]
بـــغایت مشـرفم بـر مـرگ، بـنشین یکـدمی دیگـر
مشو ایـمن گـرت[۴] بـر مسـند جـم دهـر بـنشاند
که هر ده روزه[۵] گردد مسند آرای جـمی[۶] دیگـر
کـــفن شـــویم بـخون دیـده، نـی در چشـمهٔ زمـزم
پـــرستار صـــنم را هست عـــرفی زمـــزمی دیگـــر

(۵۶۳)

گـــــر مـــــرد وفـــــایی ره[۷] بـــــازار الم گـــــیر
رو، پـــنچه[۸] ز المـــاس کـــن و دامـــن غـــم گـــیر
اســــباب پـــریشانیت ای دل هـــمه جـــمع است
دامـــــن ز مـــــیان بـــــر زده‌ای، راه عـــــدم گـــیر
گـــــر نـــــامه ســـــیاه آمـــده‌ام، طـعنه مـیفشان
ایـــن نکـــتهٔ ســـنجیده تـــو بـر لوح و قـلم گـیر[۹]

۱- ن ۲، ۴، ۸، ۱۱، ۱۳، ۳۵، ۳۶، ۲۹، ۹ = غمزهٔ او ؛ ن ۱، ۵، ۱۰، ۲۳، ۲۸ = التفاتش
۲- ن ۹، ۱۱ = بیاکن ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = بناکن
۳- ن ۲۳ = یکدم ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۷، ۸، ۱۷، ۳۵، ۲۸، ۲۹، ۳۶، ۹ = دردم
۴- ن ۹، ۲۹، ۳۶، ۱، ۵ = خشو ایمن گرت ؛ ن ۳۵، ۱، ۴، و غیره = مشو ایمن اگر بر
۵- ن ۹ = دو زود؟ ؛ ن ۱۱، ۲۳ = دو روز ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۱۲، ۱۳، ۲۶، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = ده روز
۶- ن ۹ = غمی ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۰، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = جمی
۷- ن ۳۵ = سر ؛ ن ۳۶، ۲۹، ۲۸، ۱۷، ۸، ۵، ۴، ۱، و غیره = ره
۸- ن ۹، ۲۳ = سر پنجه ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۴، ۱۷، ۲۸، ۹، ۳۵، ۳۶ = رو، پنجه
۹- این شعر فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵ یافت شد

ای عشق[۱] مبر سنبل فردوس به‌دوزخ
از گلخن[۲] ما مشت خسی سوخته کم‌گیر
عیشی به‌غم دوست برابر نتوان یافت[۳]
رو، کام دو عالم همه را بر سرهم گیر[۴]
ساقی، هوس آموزی جام از دل[۵] ما نیست
تاوان صراحی که شکستیم، زجم[۶] گیر
خاکستر پروانه طلبگار سموم است
ای باد مسیحا[۷] ره گلزار ارم[۸] گیر
هان،[۹] تیغ[۱۰] برین صید مکش این دل عرفیست
آخر که ترا گفت که آهوی حرم گیر؟

(۵۶۴)

بپای خواهش ما مدّعا شود زنجیر — بگردن نفس ما دعا شود زنجیر
چو طوق گردن قمری دگر جدا نشود — به‌بندیان تو گر آشنا شود زنجیر
نهد شکست به‌خلخال ساق لیلی[۱۱] روی — اگر ز گردن مجنون جدا شود زنجیر
رهائی از خم زنجیر عشق ممکن نیست — بسعی بوسه اگر توتیا شود زنجیر

۱- ن ۲۹ = عیش ؛ ن ۹ = باد ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷ = عشق (در نسخ ۲۸، ۳۶ این بیت نیافته شد)
۲- ن ۲، ۷، ۹، ۱۳، ۲۹ = گلشن ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = گلخن
۳- ن ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۹، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶، خلاصه، ریاض = یافت ؛ ن ۱، ۱۷ = کرد
۴- در ن ۹ شعر باین طور است:
عیشی بغم دوست برابر نتوان یافت — تاوان صراحی که شکستیم ز جم گیر
۵- ن ۲۹ = لب ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۲۸، ۳۵، ۳۶ و غیره = دل
۶- ن ۳، ۴، ۱۱، ۱۷ = زخم ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۷، ۸، ۹، ۱۳، ۲۳، ۳۵، ۳۶ = ز جم ؛ ن ۲۸ = رحم ؛ ن ۲۹ = بهم
۷- ن ۲۸ = ای باد صبا ره ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۲، ۱۳، ۱۵، ۱۶، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = ای باد مسیحا
۸- ن ۲۳ = بازار ارم ؛ دیگر همه نسخ بشمول خلاصه = گلزار ارم
۹- ن ۲۸ = آن ؛ دیگر همه نسخ = هان
۱۰- ن ۲۳ = دام ؛ دیگر همه نسخ = تیغ
۱۱- ن ۲۸ = ساقی لیلی را ؛ ن ۳۵ = پای روی لیلی؟ ؛ ن ۱، ۵، ۷، ۱۷، ۱۰ = ساق لیلی روی ؛ ن ۸ = پای لیلی روی

ز روی شوق تماشا هزار پاره شود اگر بپای نگاهم[۱] حنا[۲] شود زنجیر

(۵۶۵)

بـرو ای غم خبری از دل آواره بیار زانچه[۳] در این سفر[۴] اندوخته، یکباره‌بیار
من ز داروی اجل چارهٔ دل[۵] یافته‌ام ای مسیح ار بودت بهتر ازین چاره بیار
ای[۶] اجل، جان‌ندهند[۷]اهل‌وفا،سعی‌مکن یا برو، رخصت آن غمزهٔ خونخواره بیار
ای فلک نیم نفس[۸]رفت[۹]که‌بی‌مرحمتی تحفهٔ تازه ز کج بازی سیّاره بیار
آتش طور به‌هرمشت‌خسی‌نیست[۱۰]حلال عشق اگر می‌طلبی، رو، دل صدپاره بیار
عرفی این دوست بود گه دل وگه‌جان مفشان[۱۱] جمع کن هر چه به هیچ ارزد و یکباره بیار

(۵۶۶)

اگـر بکام رسی از زمانه یاد آور خمار روز و شراب شبانه یاد آور
شکسته بالی، ازین باغ گوشه‌ای بگزین[۱۲] چو بال و پر برسد، ز آشیانه یاد آور
مکن گناه و گر قسمتت خراب شود به عفو دوست گریز، از بهانه یاد آور
دگر حواله بدوزخ شوی،[۱۳] پی تسکین ز آتش دل من یک زبانه یاد آور

۱- ن ۱۰ = نگاهت ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = نگاهم
۲- ن ۸، ۱۰، ۱۷ = حیا ؛ ن ۱، ۵، ۷، ۱۰، ۳۵ = حنا
۳- ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۲۳، ۳۵ = آنچه ؛ ن ۲، ۹، ۱۳، ۲۹، ۳۶ = زانچه
۴- ن ۹ = هنر ؛ دیگر همه نسخ = سفر
۵- ن ۱۰ = جان ؛ دیگر همه نسخ = دل
۶- ن ۹ = ای اجل سعی مکن جان ندهند اهل وفا ؛ ریاض و دیگر همه نسخ بشمول ۱، ۵، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = بطوریکه نوشته شد
۷- ن ۳۵ = ندهد ؛ ن ۱، ۵، ۹ و غیره = ندهند
۸- ن ۱۰، ۲۶، ۳۶ = هم نفس؟ ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۹، ۲۸، ۲۹، ۳۵ = نیم نفس
۹- ن ۲۸ = ماند ؛ ن ۲، ۴، ۵، ۱۷، ۱۸، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = رفت
۱۰- ن ۹ = خونخواره ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = صد پاره
۱۱- ن ۲۸ = عرفی این دوست که جان و سر دل نفشانی ؛ دیگر همه نسخ بطوریکه نوشته شد
۱۲- ن ۲۸ = شکسته بال ازین مرغ گوشهٔ منشین ؛ دیگر همه نسخ بطوریکه نوشته شد
۱۳- ن ۲۸ = شوی ولی ؛ ن ۳۵ = شود، پی ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷ = شوی، پی

(۵۶۷)

چگــونه ســوز غــم او دهــم بسـوز دگر — کــه دل فــروغ[۱] نــیابد ز دلفــروز دگــر
شراب شـوقم[۲] اگـر بـو کـنند مـحشریان — ســوال روز قــیامت فـتد بـروز دگـر
ز امر و نـهی مـحبّت رسـوم شـرع مـجوی — که ایـن یـجوز دگر گـفت[۳] لایـجوز دگر
بـیا ز تـربت مـجنون بـه مشـهد عـرفی — کــه عشــق نـوحه درازی کـند بسـوز دگـر

(۵۶۸)

شــراب یــاس[۴] بـجام و سـبوی مـا بگـذار
شکســته رنگــی مــارا بــروی مـا بگـذار
اگـر[۵] شـراب و اگـر خـون دل، اگـر المـاس
تـو گـوشه گـیر وبه کـام[۶] و گـلوی ما بگـذار
بــه کشــتزار غـم ای اشک صـد نـظر داریـم
بـذوق گـریه،[۷] کــه آبـی بـجوی مـا بگـذار
زنـوحه‌وا[۸]نـتوان‌داشت،[۹]گـریه،[۱۰]مستان‌را
تـغافلی کــن و مــا را بـخوی مـا بگـذار

۱- ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۶، ۳۵، ۹، ریاض = که دیده نور نیابد ؛ ن ۱۷ = که دیده نور بیابد ؛ ن ۴، ۸، ۱۳، ۲۳، ۲۸، ۲۹، ۳۶، خلاصه = که دل فروغ نیابد.

۲- ن ۱،۵،۸،۱۷،۳۵،ریاض = دردم ؛ ن ۱۱ = عشقم ؛ ن ۲،۳،۴،۶،۱۰،۱۳،۲۳،۲۸،۲۹،۳۶، خلاصه = شوقم

۳- ن ۳، ۱۷ = گفت لایجوز دگر ؛ ن ۲۳ = آن بجو ز دگر ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۹، ۲۸، ۳۵ = گفت و لایجوز دگر ؛ ن ۳۶ = گفت لانجو ز دگر

۴- ن ۱۲، ۱۳، ۲۹ = شرم ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = یأس

۵- ن ۵، ۹، ۲۸، ۳۶ = اگر شراب و اگر خون دل ؛ ن ۳۵ = وگر شراب وگر خون دل

۶- ن ۷۳ = بجام و سبوی ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۱۰، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = بکام و گلوی

۷- ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۹، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = گریه که آبی ؛ ن ۲۹، ۳۶ = گریهٔ آبی ؛ ن ۲۸ = گریه که آب

۸- ن ۳، ۶ = لب ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = وا

۹- ن ۲۳ = بست ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = داشت

۱۰- ن ۴ = گرنه مستان را ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = گریه مستان را

مکـن سـراغ سـراسـیمگان[۱] شـوق ای خـضر
نـــه آهـــنین قـــدمی، جســتجوی مــا بگــذار
نــهفته نــذر تــو ای مــحتسب دو جــامی هست
صــراحــی هــمه بشکــن ، ســبوی مــا بگــذار
بـــه بـــیع‌گاه[۲] مـحبّت چـنین مـرو عــرفی
تـــو ایـــن مـــعامله بـــا آبـروی مـا بگـذار

(۵۶۹)

بـــاد دی گـــو ورق لاله و شـمشاد بـبر
هر چه در مـعرض بـاد آمـده، گـو بـاد ببر
عدل کسری چه کند با فلک و قدرت جم[۳]
شکوه‌ای کز[۴] تو کسی نشنود، از یـاد ببر
خسـرو آوردی و بستیش در قـصر بـروی
باز گردای فـلک، ایـن مـژده بـه فـرهاد ببر
سـاقیا دخـتر رز مـنتظر مـقدم مـاست
بـنشانش بـه سـر حـجله و دامـاد ببر
گر دلت مرده، بگویم که چه کن، ماتم گیر
نـــام دل بـر اثـر نـاله[۵] و فـریاد بــبر
تا کی ای دل ز من افسانهٔ غـم گـوش کـنی
شکوه‌یی پیش کسی از مـن[۶] نـاشاد ببر
بهتر[۷] از شرم‌گناه‌است‌نـه[۸] بـخشیدن‌جرم
تو مرا عفو مکن، سـهو[۹] مـن از یـاد ببر

۱- ن ۲۳ = سراسیمه شوق را ؛ ن ۵، ۸، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = سراسیمگان شوق
۲- ن ۲، ۵ = به بیع خاک مذلت مبر جبین عرفی ؛ ن ۸ = به بیع خاک مذلت چنین بمیر عرفی ؛ ن ۶ = به بیع خاک مذلت جبین عرفی سود ؛ ن ۱۲، ۱۷ = به تیغ خاک مذلت مبر چنین عرفی ؟ ؛ ن ۴ = به بیع خاک مذلت ببین جبین عرفی ؛ ن ۲۸ = بزیر خاک مذلت مبر جبین عرفی ؛ ن ۲۹، ۳۵ = به تیغ خاک مذلت جبین مبر عرفی ؛ ن ۱۱، ۲۳ = به بیع خاک مذلت مبر چنین عرفی ؛ ن ۳۶ = به بیع خاک مذلت مبر چنین عرفی
۳- ن ۹ = آن ؛ ن ۵، ۱۷، ۲۸، ۳۴، ۳۵ و غیره = جم
۴- ن ۸ = گر ؛ دیگر همه نسخ = کز
۵- ن ۵ = نالهٔ فرهاد ؛ ن ۳۵ = ناله به فرهاد ؛ ن ۹، ۳۶ = ناله و فریاد(در ن ۲۸ مصرع اول این بیت مربوط به مصرع ثانی بیت آینده است)
۶- ن ۲۸ = دل ؛ ن ۱، ۵، ۹، ۳۵، ۳۶ = من
۷- ن ۹، ۳۶ = بتر ؛ ن ۱، ۵، ۲۸، ۳۵ = برتر
۸- ن ۹، ۳۶ = نبخشیدن ؛ ن ۱، ۵ = ببخشیدن ؛ ن ۲۸، ۳۵، ۳۶ = به بخشیدن ؟
۹- ن ۴، ۹، ۲۸ = جرم ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۲۳، ۳۵، ۳۶ = سهو

عرفی اندیشه مرنجان چوتو نتوانی ماند گو همان[1] شعرتر و نام ترا[2] باد ببر[3]

(۵۷۰)

هر[4] قطره در چشم‌ترم نوحست و طوفانی دگر
هر تیر آهم در سحر باد سلیمانی دگر
بر فرق تیغ آرای من هر تیغ صبح صادقی
بر پای مژگان‌سای تو[5] هر خار مژگانی دگر
بر چشم نا آرامشم هر موی خونین دشنه‌ای
بر زخم[6] زهر آسایشم هر درد درمانی دگر
هر نکته در عین بیان عیسی جان بخشنده‌ای
هر خامه در چنگ و[7] بیان موسی و شعبانی دگر
در نیم شب نامیدیم[8] این چرخ طینت[9] کینه را
از آه پیچاپیچ من هر پیچ زندانی دگر
دست اجل بر لب مرا چون مهر خاموشی نهد
هر موی از پا تا به سر باشد خداخوانی دگر

(۵۷۱)

هر دم بدرد دل کنم اندیشهٔ دگر تا هر نفس کند به دلم ریشهٔ دگر

۱- ن ۹، ۳۶ = گو ممان ؛ ن ۲۸ = گویمان ؟ ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۵۳ = گو همان
۲- ن ۵، ۸، ۳۵، ۳۶ = نام ترا باد ؛ ن ۹، ۱۸ = نام ترا یاد ؛ ن ۱، ۴ = نام من از یاد
۳- در نسخهٔ نهم (نسخهٔ جواهری چاپ ایران) بحاشیهٔ زیرین عبارت ذیل یافته شد:
«این غزل در اکثر نسخ نبود و چون لطف سخن و قبول خاطر شعر عرفی را ندارد، احتمال قوی از غزلهای معجول و ساختگی است.» بخیال این نویسنده این درست نیست زیرا که علاوه از نسخه‌های مطبوعه (نسخ نهم و یازدهم) این غزل در ده دیگر نسخ خطی هم یافته شد و این همه نسخ مهم‌ترین نسخه‌جات کلیات عرفی هستند و یکی از آنها (نسخهٔ چهارم) در حین حیات عرفی نوشته شده بود.
۴- این غزل فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد
۵- ن ۳۵ = من ؛ ن ۱، ۵، ۸ = تو
۶- ن ۳۵ = بر زحم نرآسائشم ؟ ؛ ن ۱، ۵ = بر زحم زهر آسائشم ؛ ن ۸ = بر زخم زهر آسائشم
۷- ن ۱، ۸، ۳۵ = چنگ بیان ؛ ن ۵ = چنگ و بیان
۸- ن ۱، ۵، ۸ = نامیدیم ؛ ن ۳۵ = نومیدیم
۹- ن ۳۵ = ایچرخ طینت کینه را ؛ ن ۵ = این چر[خ] طینت کینه را ؛ ن ۱ = این چرخ طینت کینه را

بیمار غم جداست طبیبا،[1] بحال ما	فکر دوا نکن، بکن اندیشهٔ دگر
لذّت نیابم[2] از ستمت گر تمام عمر	دانسته‌ام بجز تو ستم‌پیشهٔ دگر
فرهاد تیشه نازده بر سر به عجز گفت	ای جان برون میا که ز نم تیشهٔ دگر
افغان که هر نفس به کهن باغ سینه‌ام	بر میدهد نهال غم از ریشهٔ دگر
ای[3] جان مکن شتاب که فرهاد تیشه را	از فرق بر کشیده زند تیشهٔ دگر
عرفی بنوش بادهٔ اندوه و دم مزن	حرفی مگو[4] که پیش کنم شیشهٔ دگر

(۵۷۲)

بگیر[5] جامی و دم در[6] کش و بهانه مگیر	که من ضمان بهشت ار همین بود تقصیر[7]
خدای را برس ای مرگ بر سر زاهد	که انتظار شراب طهور دارد و شیر
نگویمت به گنه‌پیشه رحم کن، گویم	که شرم کن ز[8] گناه‌آفرین و خرده مگیر

(۵۷۳)

ای هر نگاهت از دگری جان شکارتر	وز هر نگاه گرم تو جانم فگارتر
هر چند بی‌قراریم افزاید از غمت	غم نیست گر توان شد ازان بیقرارتر
تا مردنم ز شوق تو دشوارتر شود	هردم به[9] وصل می‌شوم امیدوارتر

۱- ن ۳۵ = طبیبا ؛ ن ۵ = طبیبان
۲- ن ۱۷ = بیابم ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = نیابم
۳- این بیت فقط در نسخهٔ ۱۷ یافته شد و از شعر چهارم این غزل که در نسخ ۱، ۵، ۷، ۸، ۳۵ (نقل همه نسخه‌جات ترتیب داده شده سراجا) یافته شد مماثلت دارد چنان می‌نماید که وقت ترتیب کلیات این یک شعر به دو صورت در مسوّدات بوده. ناظم تبریزی (مرتب ن ۱۷) بیت ششم را قبول کرده بیت چهارم را رد کرد و سراجا (مرتب نسخهٔ که ن ۱، ۵، ۷، ۸، ۳۵ نقل آن هستند) شعر چهارم را قبول کرد و بیت ششم را رد کرده در اثر خود جا نداد.
۴- ن ۱، ۵، ۷، ۸ = مگو ؛ ن ۱۷، ۳۵ = بگو
۵- ن ۱، ۵، ۸، ۱۷ = بگیر ؛ ن ۳۵ = مگیر
۶- ن ۸، ۳۵ = در دم کش ؛ ن ۱، ۵، ۱۷ = دم در کش
۷- این اشعار فقط در نسخ ۱، ۵، ۷، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شدند
۸- ن ۱۷، ۳۵ = زگناه آفرین ؛ ن ۱، ۵، ۷، ۸ = به گناه آفرین
۹- ن ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = بوصل ؛ ن ۱، ۷ = ز وصل

گفتی حلال کن که دلت[1] کرده‌ام فگار | وه چون بحل کنم که نکردی فگارتر
آه این چه تشنگیست که در کام جان من | آتش ز آب خضر بود خوشگوارتر

(۵۷۴)

جان غمگین مفروش ودل خوشنود مخر
نقد همّت مده و عشوهٔ مقصود مخر
درد گفتار نگر گوش بر افسانه[2] منه[3]
شعله را بیع کن از آتش ما دود مخر
سینهٔ گرم نداری مطلب صحبت عشق
آتشی نیست چو در مجمره‌ات، عود مخر
ذکر معشوق کن و درس فلاطون مشنو
بلبل مست شو و نغمهٔ داوود مخر
عرفیا[4] مصلحت کار فراموش مکن
مده از کف بزیان[5] گوهر و[6] بی‌سود مخر

(۵۷۵)

همین معامله مارا بس است با زنّار | که با طبیعت ما گشته آشنا زُنّار
تمام عمر به تسبیح کرده‌ام بازی | کجا طبیعت طفلانه و کجا زُنّار
به آن سیاه دلی از چه یافت این توفیق | که پیر صومعه می‌خواهد از خدا زُنّار
من و تو بیهده کوشیم، باش تا قسمت[7] | خبر دهد که کرا سبحه و کرا زُنّار

۱- ن ۱، ۵ = دلم کردهٔ فگار ؛ ن ۸، ۱۷، ۳۵ = دلت کرده‌ام فگار
۲- ن ۶، ۹ = گوش به گفتار ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۷، ۸، ۱۳، ۱۷، ۲۳، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = به افسانه
۳- ن ۲۷، ۲۸ = مکن ؛ دیگر همه نسخ = منه
۴- ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۳۵ = عرفیا مصلحت کار ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۱۰، ۱۱، ۱۳، ۲۸، ۲۹، ۳۶ = عرفی از مصلحت کار
۵- ن ۸، ۱۷، ۳۵ = به زبان ؛ ن ۱، ۵، ۹، ۲۸، ۲۹، ۳۶ و غیره = به زیان
۶- ن۶= گوهری و سود مخر ؛ ن۱،۲،۳،۸،۲۸ = گوهر بی سود مخر ؛ ن۴،۹،۱۷،۲۹،۳۵،۳۶= گوهر و بی سود مخر
۷- ن ۳۵ = با قسمت ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۱۷ = باقسمت ؟ ؛ ن ۹، ۳۶ = تا قسمت

بگو بدیر مغان آی و رایگان بربند[۱] امام ما که بجان خواهد از ریا زُنار
گذشت عمر و ز مستی نیافتم عرفی که سبحه بود مرا دام راه یا زُنار

ردیف زای معجمه

(۵۷۶)

مُردم و دارد جمال او دلم روشن هنوز
نور می‌بارد[۲] ز نخل وادی ایمن هنوز
بوی پیراهن دماغ پیر کنعان می‌گزد
ورنه باد مصر دارد[۳] بوی پیراهن هنوز
بسکه دوش از دود دل کاشانه[۴] را پر کرده‌ام
چاشت[۵] گشت و روشنائی نیست درروزن[۶] هنوز
در بهاران می‌وزد باد نشاط و[۷] دهر را
یک گل از این باد نشگفته‌ست در گلشن هنوز
بُعد منزل[۸] بین که از صبح ازل معشوق و عشق
رو بهم دارند[۹] و نی دست است[۱۰] ونی‌دامن‌هنوز

۱- ن ۱۱ = برسد ؛ ن ۹، ۱۰ = در بند ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۸، ۱۳، ۱۷، ۲۳، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = بربند ؛ ن ۲۸ = برنند ؟ ؛ ن ۵ = برینند ؟
۲- ن ۲۸ = می‌تابد ؛ ن ۱، ۵، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = می‌بارد
۳- ن ۸، ۳۵ = آرد ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۶، ۹، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = دارد
۴- ن ۱۰ = کاشانه‌ام پر دود بود ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۳، ۱۷، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵ = کاشانه را پرکرده‌ام ؛ ن ۳۶ = کاشانه را گم کرده‌ام
۵- ن ۹ = خاک ؛ دیگر همه نسخ = چاشت
۶- ن ۲۸ = بامم ؟ ؛ ن ۹ = گلخن ؛ دیگر همه نسخ بشمول ۱، ۵، ۲۹ ۳۵، ۳۶ و غیره = روزن
۷- ن ۴،۶،۷،۸،۱۰،۱۷،۲۹،۳۵،۳۶ = نشاط و دهر را ؛ ن ۱،۵،۸،۲۳،۲۷ = نشاط دهر را ؛ ن ۹ = نشاط انگیز لیک
۸- ن ۹ = بُعد مردن ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = بُعد منزل
۹- ن ۲، ۳۳ = دارند ؛ ن ۱۷، ۲۸، ۲۹ = نارند ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۸، ۹، ۳۵، ۳۶ = تازند
۱۰- ن ۷ = پیوست است این دامن ؛ ن ۳، ۲۷، ۲۸، ۳۶ = نی دستست نی دامن ؛ ن ۲۹، خلاصه = نه دستست و نه دامن ؛ ن ۲، ۴، ۵، ۹، ۳۵ = نی دست است و نی دامن

حرف مسندگاه جم[۱] عرفی میاور در میان[۲]
با چنان[۳] مستی که می‌داند[۴] ره گلخن[۵] هنوز

(۵۷۷)

بده[۶] تسلّی‌ام از صلح بی‌مدار هنوز
که می‌شوم به فریبت امیدوار هنوز
مباد روز قیامت بوعده‌گاه آیی
که دل نشسته در آنجا به انتظار هنوز
بدست بوس تو از شوق[۷] جان برون آمد[۸]
نبرده لذّت[۹] ازین زخم جان شکار هنوز
شوم[۱۰] فدای تو ای دل که جمله خوبی[۱۱] لیک
ز یاد غمزهٔ او می‌شوی فگار[۱۲] هنوز
فرو گرفت در و بام دیده را حیرت
نگشته گرم نگاهم[۱۳] بروی یار هنوز

۱- ن ۲ = حرف مسندگاه عرفی را میاور ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۹، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = حرف مسندگاه جم عرفی میاور
۲- ن ۹، ۱۱ = بر زبان ؛ ن ۲، ۲۹ = بر میان ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۱۷، ۲۸، ۳۶ = در میان
۳- ن ۳، ۴، ۸، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۶ = جنون ؛ ن ۲، ۵، ۷، ۹ = چنان
۴- ن ۹ = می‌دانی ؛ دیگر همه نسخ بشمول ن ۵، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = می‌داند
۵- ن ۷، ۸، ۳۵ = گلشن ؛ دیگر نسخ مثل ۴، ۵، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۶ = گلخن
۶- ن ۲، ۱۰، ۱۷، ۲۳، ۲۹، ۳۵، ۳۶، ریاض = بده ؛ ن ۳، ۴، ۵، ۸، ۹، ۲۸ = مده
۷- ن ۲، ۱۰ = شوق ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۱۹، ۲۳، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = ذوق
۸- ن ۱۱ = برآمد لیک ؛ ن ۱، ۲، ۲۸، ۳۶ = برون آید ؛ ن ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۵ = برون آمد ؛ ن ۹ = برآمد لیک
۹- ن ۹ = زخم ازین لذت شکار ؛ ن ۲۸ = لذت ازین جام جان شکار ؛ ن ۲ = لذت ازین جان آن شکار ؛ ن ۴، ۲۹ = لذت این زخم جان شکار ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = لذت ازین زخم جان شکار
۱۰- ن ۲۸ = مشو ؛ ن ۲۹ = شدم ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ و غیره = شوم
۱۱- ن ۱، ۵، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = خوبی ؛ ن ۲۹ = خونی
۱۲- ن ۲۸ = شکار ؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = فگار
۱۳- ن ۱۰ = نگاهی ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۲۳، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = نگاهم

به وعده‌گاه تو گر دل[۱] غبار شد، تو بیا
که شوق شعله فروزد درین غبار هنوز
خزان رسید گلستان عیش[۲] را عرفی
ندیده خرّمی فصل نوبهار هنوز

(۵۷۸)

قدّ[۳] تو آفریده خدا از برای ناز ... بیرون مباد از سر سردت هوای ناز
تا درد من نگفته بماند[۴] شب وصال ... یارب که بگذرد همه در ماجرای ناز
کار تو ناز و عشوه و عرفیست در میان ... گاهی شهید عشوه و گاهی فدای ناز

(۵۷۹)

العطش ای عشق تلخابی به خاک ما بریز ... از شرابت جرعه‌یی بر جان پاک ما بریز
باغ ناموسیم،[۵] آب میوهٔ ما زهر باد[۶] ... شبنم آسودگی از[۷] برگ تاک ما بریز
ارغوان زار[۸] حیا شد پایمال زعفران ... مشت خونی بر دهان خنده‌ناک ما بریز
ارزش ما را چه می‌سنجی[۹] مروّت‌رابسنج ... آبروی دشنه‌ای، نازی بخاک ما بریز
برلب سیراب عرفی ریختی صد چشمه زهر ... جرعه‌یی هم در[۱۰] درون چاک چاک مابریز

(۵۸۰)

همّت[۱۱] بلند دار[۱۲] و متاع هوس بسوز ... بال هما بگیر و جناح مگس بسوز

۱- ن ۱۰ = تن ؛ دیگر همه نسخ = دل
۲- ن ۱، ۴، ۵، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۶ = عیش عرفی را ؛ ن ۲۳ = فیض عرفی را ؛ ن ۸، ۹، ۱۰، ۳۵ = عیش را عرفی
۳- این غزل فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد
۴- ن ۱۷، ۳۵ = بماند ؛ ن ۱، ۸ = نماند ؛ ن ۵ = بماند؟
۵- ن ۲، ۴، ۹، ۱۳، ۲۳، ۲۹، ۳۶ = ناموسیم ؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۲۸ = ناموسیم و
۶- ن ۱، ۵، ۱۷ = بود ؛ ن ۲، ۴، ۹، ۲۹، ۳۶ = باد
۷- ن ۲۹ = بر ؛ ن ۴، ۵، ۱۷، ۱۸، ۳۶ = از
۸- ن ۹، ۱۳، ۲۹ = ارغوان را از حیا شد ؛ ن ۳۶ = ارغوان را ارج باشد ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = ارغوان زار حیا شد
۹- ن ۱۰ = می‌پرسی ؛ دیگر نسخ = می‌سنجی
۱۰- ن ۲۳، ۳۶ = در ؛ دیگر همه نسخ = دیر
۱۱- این غزل فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد
۱۲- ن ۱۷ = دار ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = دارو

اسلام و کفر هر دو عمل‌گاه پختگیست | هر آتشی که هست درو[1] یک نفس بسوز
گر پای کعبه رو نبود، بی‌خبر مباش | گوشی براه دار و ز بانگ جرس بسوز

(۵۸۱)

جان رفت و سوزد از تو دل ناتوان هنوز | شد خاک دیده و مژه‌ام خون‌فشان هنوز
ای عالمی هلاک تو، فارغ مرو که هست | جانهای زخم خورده‌ات از پی دوان هنوز
چون مهربان شوی که ستم کشتهٔ ترا | در زیر خاک مانده اثر ز استخوان هنوز
خاکم بباد رفت و[2] سراسیمه هر طرف | می‌جوید از دلم غم عشقت نشان هنوز
گرمی[3] نگر که صبح قیامت دمید و هست | زخم شهید عشق تو آتش‌فشان هنوز
از تیر کاری تو بخون می‌طپید[4] دل | نفگنده[5] غمزهٔ تو به بازو کمان هنوز
تابوت من روان شد و بهر وداع او | جان گریه‌ناک مانده دران[6] آستان هنوز
عرفی اگر چه خفت به خلوت سرای خاک | بندد ز بیم خوی تو راه فغان هنوز

(۵۸۲)

نگویمت بنشین در قدح شراب انداز | کرشمه‌ای کن و یک شهر را خراب انداز
زبان ناز فصیح و لب نیاز به مهر | بیا و طرح سؤالات بی‌جواب انداز
گرت هواست که با عشق هم پیاله شوی | هزار میکده از خون دل شراب[7] انداز
مده عنان تعلق به دست[8] هر ذرّه | بر آر دستی و بر دوش[9] آفتاب انداز

۱- ن ۵ = دران ؛ ن ۸، ۱۷، ۳۵ = درو
۲- ن ۴، ۲۳، ۲۸، ۲۹ = رفت سراسیمه ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = رفت و سراسیمه
۳- این شعر فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد
۴- ن ۲، ۹، ۲۹ = می‌طپد دلم ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = می‌طپید دل
۵- ن ۲۸ = افگنده ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = نفگنده
۶- ن ۱، ۸، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۵ = درین ؛ ن ۴، ۵، ۹، ۲۳، ۳۶، خلاصه = دران ؛ ن ۲۷، ۲۹ = ازان
۷- ن ۱۰، ۲۳(حاشیه) = خراب ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = شراب
۸- ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = بحُسن هرزه در ای ؛ ن ۲۳، ۳۶ = بحُسن هر ذرّه ؛ ن ۱۷ = بحُسن هرزه درآ ؛ ن ۴، ۹، ۱۰، ۲۷، ۲۸ = بدست هر ذرّه
۹- ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۳۵ = دوش ؛ ن ۳، ۴، ۹، ۲۸، ۳۶ = فرش

بناز[۱] لب مگشا[۲] در زمان عشوه‌گری مرا بدام سؤالات بی‌جواب انداز[۳]
چه احتیاج که افیون درافگنی به شراب نگاه تلخ زاحباب در شراب انداز
همه نتیجهٔ سیرابی است خامی[۴] ما خدای را گذر[۵] ای بخت بر سراب انداز
ز خود جدا شو، و همراهی[۶] برهمن کن ز خود تهی شو و سجّادهٔ در[۷] شراب انداز
دمید صبح طرب دل منه بیکدمه عیش[۸] رسید بخت سفر کرده فرش[۹] خواب انداز
نه مرد ورطهٔ بحر حقیقتی عرفی برو سفینهٔ تقلید بر سراب انداز

(۵۸۳)

ای دل ز شوق آن مه نا مهربان‌بسوز
تنها به گوشه‌ای رو و تا می‌توان بسوز
کردی قبول منصب پروانگی، دلا
خود را زدی[۱۰] بر آتش او این زمان بسوز
این شعله[۱۱] در جگر نتوان بیش ازین نهفت
تا چند حفظ آه کنم، گو جهان بسوز

۱- این شعر و شعر بعدی فقط در نسخ ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شدند
۲- ن ۲ = بگشا ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = مگشا
۳- مفهوم این بیت و بیت دوم این غزل تا اندازهٔ زیادی بنزدیکی بهم می‌رساند. ممکن است که شاعر اول این بیت گفته و بعد آن را تغییر داده و بیت دوم ساخته. در مسوّدات پراکنده هر دو بیت باشند و تدوین کنندگان کلیات عرفی هر دو ابیات رادر کلیات عرفی جا دادند.
۴- ن ۳ = ظاهر ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = خامی
۵- ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۳۵ = گذری بخت ؛ ن ۳، ۵، ۹، ۱۷، ۳۶ = گذر ای بخت
۶- ن ۱۰ = همراه برهمن خو کن ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = همراهی برهمن کن
۷- ن ۵، ۹، ۳۶ = سجاده بر شراب ؛ ن ۲۸ = سجاده در شراب ؛ ن ۳۵ = سجاده بر سراب
۸- ن ۸، ۳۵ = عشق ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۷، ۸، ۹، ۱۷، ۲۸، ۳۶ = عیش
۹- ن ۱، ۵ = رخت خواب ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۸، ۹، ۱۷، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = فرش خواب
۱۰- ن ۱۰ = خود را بزن در آتش این زمان بسوز ؛ ن ۵ = خود را زدی بر آتش او ای زبان ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۸، ۱۷، ۲۸، ۳۵، ریاض = خود را زدی به آتش او این زمان بسوز ؛ ن ۲۹ = خود را زدی به آتش او ؛ ن ۳۶ = خود را زدی به آتش و این زیان بسوز؟
۱۱- ن ۱۰، ۱۷ = این شعله بیش ازین نتوان در جگر نهفت؛ ن ۹ = این شعله پیش ازین نتوان در جگر نهفت ؛ ن ۱، ۲، ریاض = این شعله بر جگر نتوان بیش ازین نهفت ؛ ن ۲۸ = این شعله در جهان نتوان بیش ازین نهفت ؛ ن ۵، ۲۳، ۲۹، ۳۵، ۳۶، ریاض = این شعله در جگر نتوان بیش ازین نهفت

نـــعشم ز[۱] کــوی او مــبر ای هــمنشین ،بـیار
ایـن مشت اسـتخوان و دریـن[۲] آسـتان بسـوز

آتش[۳] زبـــانی بــر آن شــمع مــی‌کنم
تـا چـند پـوشم[۴] آتش دل، گـو، زبـان بسـوز

مســتانه آمــدی و نشــاندی در[۵] آتشــم
بـنشین، شگـفتگی کـن و تـا مـغز جـان بسـوز

آســودگی[۶] مــباد کــه عــادت کـنی دلا
زو[۷] یک نگاه واکش[۸] و از[۹] صد گمان بسـوز

عـرفی بسـوز داغ گـلی[۱۰] بـرجگـر و لیک[۱۱]
تــاکس بـــه مــرهمت نـفریبد،نـهان بسـوز

(۵۸۴)

داغ داغـــم کــرد یــاس و طــالب کـامم هـنوز
دوزخــی در هـر بُـن مـو دارم و خـامم هـنوز

شـرم خـونم مـی‌خورد، هـمّت زبـانم مـی‌گزد[۱۲]
وز زبــان خـــامشی در عـین ابــرامــم هـنوز

۱- ن ۱۷، ۲۳ = به ؛ دیگر همه نسخ معه ۵، ۳۵، ۳۶ و غیره = ز
۲- ن ۳۵ = ازین ؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۲۸، ۳۶ = درین
۳-این بیت فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = یافته شد
۴- ن ۱، ۵ = تا چند آتش دل ما گو زبان بسوز ؛ ن ۸، ۱۷، ۳۵ = تا چند پوشم آتش دل گو زبان بسوز
۵- ن ۲۳، ۲۸ = بر ؛ ن ۱، ۲ ۳، ۴، ۵، ۹، ۲۹، ۳۵، ریاض = در
۶- ن ۳۶ = آسودهٔ مباد ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۹، ۲۹، ۳۵ = آسودگی ؛ ن ۲۸ = آسودیکه؟
۷- ن ۹، ۲۳ = رو ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = زو ؛ ن ۲ = زان
۸- ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۱۳، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = واکش ؛ ن ۲۸ = خود را زدی در آتش او ای زبان بسوز
۹- ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = در ؛ ن ۴، ۹، ۱۰، ۲۹، ۳۶ = از
۱۰- ن ۲۳ = داغ دلی ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵ = داغ گلی
۱۱- ن ۱۰ = و یا ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۹، ۱۰، ۱۳، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۶، ریاض = ولی ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۲۳، ۳۵ = و لیک
۱۲- ن ۱۰، ۲۸ = می‌گزد ؛ ن ۳، ۴، ۵، ۷، ۸، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = می‌برد

اجـر دردم در[۱] لحد بگشود[۲] درهای بهشت
وز نـعیم درد عشـقت دوزخ آشـامم هـنوز
مـوبمویم رشـته‌ای زنّار شـد وز نـاکسی
در خـرابـات مـغان بـد نـام اسـلامم هـنوز
آبـم آتش گشت و خـاکـم شـد بـخاکستر بـدل
ونـدرین ره کس نـمی‌دانـد سـرانـجامم هـنوز
بسکـه صـیّاد مـرا هـر گـوشه[۳] دام و دانـه‌ایست
دانـه شـد در صید گـاهم سبز و در دامـم هـنوز
هر سر مو ازخوی‌خجلت‌چوچشمم‌دجله‌ای‌ست[۴]
وز مـلامت دوسـتی مشـتاق دشـنامم هـنوز
تُـربتم[۵] ویـران تـر از کـاشانه شـد وز بـخت بـد
مـی‌نشیند جـغد غـم بـر گـوشهٔ بـامم هـنوز
آفـتاب هسـتیم عـرفی بـه زردی روی کـرد
در شب یـلدای غـم در اوّل شـامم هـنوز

(۵۸۵)

دل[۶] خون شد و ببوی گلی غش کند هنوز
جان شد کباب و تکیه بـر آتش کـند هـنوز
آنگـه کـه پـر بـرآورم از تـیر[۷] غـمزه‌اش
دارم طمع که دست[۸] به ترکش کند هـنوز

۱- ن ۴، ۹، ۲۸، ۲۹، ۳۶، ریاض = بر ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۲۳، ۳۵ = در
۲- ن ۱۰ = بکشاد ؛ ن ۲۳ = بکشوده ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = بکشود
۳- ن ۳۵ = لحظه ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = گوشه
۴- ن ۲ = هر سر مو از خوی خجلت چو چشم دجلهٔ ؛ ن ۲۹ = هـر سـر مـو از خـوی خـجلت چـو چشـمم چشمه‌ایست ؛ ن ۲۳ = هر سر موی ز خجلت جوی چشمم دجله‌ایست ؛ ن ۳، ۴، ۹، ۲۸ = هر سر مو از خوی خجلت چو چشمم دجله‌است (در نسخ ۱، ۵، ۸، ۳۵، ۳۶ این شعر وجود ندارد)
۵- این شعر و شعر پیشین در نسخ ۱، ۵، ۸، ۳۵ نیافته شد ولی در نسخ ۲، ۳، ۴، ۱۳، ۲۸، ۲۹، ۳۶ بر دیگر اشعار این غزل اضافه هست و در ریاض‌الشعراء نیز وجود دارد.
۶- این غزل فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد
۷- ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = تیر ؛ ن ۱۷ = تیه؟
۸- ن ۱، ۵، ۸ = تیر ؛ ن ۱۷، ۳۵ = دست

جنسی نماند بر سر تاراج[1] درد و غم | هر موی من تلاش کشاکش کند هنوز
شد صبح و شعله کرد وداع چراغ لیک | پروانه رقص شوق در آتش کند هنوز
با آن که روشن است به عرفی وفای دوست | خواهد که دل به غمزهٔ او خوش کند هنوز

(۵۸۶)

خاشاک برق حُسن[2] بود عشق[3] خانه‌سوز | برقیست حُسن،[4] شعله گداز و زبانه سوز
تاکی بهانه‌گیری و[5] آسودگی کجاست | ناموس درد پرور و شرم بهانه سوز[6]
در مزرع جهان مفشان دانهٔ امید | زین دشت در گذر که زمین است دانه سوز
گفتی چه طایرست دل سینه[7] دشمنت | آتش بخویش در زده و[8] آشیانه سوز
در[9] خرمن زمانه زنم آتش از فغان[10] | شوق تو جانگداز من و من زمانه[11] سوز
چون سیل آتش آمده‌ام مست[12] اشتیاق | کز بوسه‌های گرم شوم آستانه سوز
عرفی مجو نهایت ایّام دوستی | دریای آتش است محبّت ، کرانه[13] سوز

(۵۸۷)

دیده‌ام پژمرد و[14] حیران گل رویم هنوز
آب فرصت رفت و مشتاق[15] لب جویم هنوز

۱- ن ۱۷ = بازار ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = تاراج
۲- ن ۹، ۲۸ = عشق ؛ ن ۱، ۵، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = حُسن
۳- ن ۹، ۲۸ = حُسن ؛ ن ۱، ۵، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = عشق
۴- ن ۹ = عشق ؛ دیگر همه نسخ مثل ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = حُسن
۵- ن ۲، ۳، ۵، ۶، ۹، ۱۷، ۳۵ = بهانه‌گیری آسودگی ؛ ن ۱، ۴، ۲۸، ۲۹، ۳۶ = بهانه‌گیری و آسودگی
۶- این شعر در همه نسخ بطوری است که نوشته شد ولی هر دو مصرع آن از یکدگر جدا و بی‌ربط می‌نماید.
۷- ن ۴، ۲۳، ۳۶ = سدره دشمنت ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۳۵ = دل سینه دشمنت ؛ ن ۲۸ = که بر سدره می‌نشست
۸- ن ۲۸ = در زده و آشیانه سوز ؛ ن ۱، ۵، ۹، ۳۵ = در زده آشیانه سوز
۹- ن ۹، ۲۳ = در ؛ ن ۴، ۵، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = بر
۱۰- ن ۲۸ = جگر ؛ دیگر همه نسخ = فغان
۱۱- ن ۵، ۳۵ = زبانه ؛ ن ۹، ۲۹، ۳۶ = زمانه
۱۲- ن ۱۷ = نیست ؛ دیگر همه نسخ مثل ۵، ۹، ۲۹، ۳۵ و غیره = مست
۱۳- ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = زبانه ؛ ن ۱۷ = زمانه ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۹، ۱۰، ۲۸، ۲۹، ۳۶ = کرانه
۱۴- ن ۹ = پژمرد و محروم ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۱۰، ۱۶، ۲۳، ۲۸، ۲۹ = پژمرده و حیران ؛ ن ۳۵ = پژمرده حیران ؛ ن ۳۶ = پژمرد و حیران
۱۵- ن ۹ = حیران ؛ دیگر همه نسخ = مشتاق

شد خزان و بلبل از قول پریشان باز ماند
من همان دیوانه مرغ بی‌محل گویم هنوز

هرقدم[۱] صدکاروان‌مشک[۲] در[۳] دنبال[۴] ماند
من ببوی نافه در دنبال آهویم هنوز

دوش دستم راه لب[۵] گم داشت از مستی ولی[۶]
آشنای شیشه‌ای می‌بود زانویم هنوز

روشناس عالمم وز[۷] غایت شوریدگی[۸]
می ندانند آشنایان عادت و خویم هنوز

عمرها شد کز جحیمم در بهشت آورده‌اند
وز غبار[۹] ظلمت عصیان سیه رویم هنوز

صد ره افکندم کمند ناله بر عرش[۱۰] قبول
وز اثر دوراست رنج‌دست و بازویم هنوز

گرد دارو در[۱۱] جهان نگذاشتم عرفی ولی[۱۲]
پیچ و تاب درد دارد هر سر مویم هنوز

۱- ن ۳۶ = مقدم ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۹، ۲۸، ۲۹، ۳۵ و غیره = هر قدم
۲- ن ۸، ۳۵ = مصر ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۶، ۸، ۹، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = مشک
۳- ن ۲، ۹، ۳۵ = در ؛ دیگر نسخ مثل ۱، ۴، ۵، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = از
۴- ن ۲، ۶، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۶، خلاصه = دنبال ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = دنباله
۵- ن ۶، ۲۹ = دل ؛ ن ۴، ۵، ۱۷، ۲۸، ۲۹(حاشیه)، ۳۵، ۳۶ و غیره = لب
۶- ن ۱، ۵، ۹ = مستی را ولی ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۸، ۱۰، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = از مستی ولی
۷- ن ۲۹ = در ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۹، ۱۷، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = وز
۸- ن ۱۷، ۲۳ = شرمندگی ؛ دیگر همه نسخ بشمول ۱، ۲، ۴، ۵، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = شوریدگی
۹- خلاصه = غبار و ظلمت ؛ دیگر همه نسخ = غبار ظلمت
۱۰- ن ۳، ۴، ۱۷، ۲۸، ۳۶ = بر ایوان عرش ؛ ن ۶ = بر ایوان عیش ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۲۹، ۳۵ = بر عرش قبول
۱۱- ن ۹ = گرد داروی جهان عرفی نگردیدم ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۱۰، ۱۶، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶، خلاصه، عرفات = گرد دارو در جهان نگذاشتم عرفی
۱۲- ن ۱۱ = هنوز ؛ دیگر همه نسخ = ولی

ردیف سین مهمله

(۵۸۸)

کونین مست و بادهٔ نابی ندید[۱] کس
سیراب هر دو عالم و آبی ندید کس

مردند تلخ کام جهانی و هیچگاه
در جام عشوه زهرِ عتابی ندید کس

مخمور و[۲] نیم مست و[۳] فراوان بود فغان
کز جام لطف مست و[۴] خرابی ندید کس

آه[۵] این چه آتشست که عالم بسوخت لیک
آهی نشد بلند و عذابی ندید کس

درداکه طفل طالع ما یافت تربیت
در عالمی که فصل[۶] شبابی ندید کس

در عهد جور و[۷] لطف تو دست امید را
گیرندهٔ عنان و رکابی ندید کس

فریاد ازین[۸] غرور که در صید زیرکان
زان ترک نیم مست شتابی ندید کس

موسی ندید[۹] ورنه به ابرام[۱۰] یک نگاه
صد جلوه کرد حُسن و حجابی ندید کس

عرفی درآ[۱۱] به زمرهٔ مستان[۱۲] کزاین[۱۳] گروه
آلودهٔ گناه و ثوابی ندید کس

۱- ن ۴، ۶، ۹، ۱۷، ۳۶ = ندید کس ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۲۸، ۲۹، ۳۵ = ندیده کس

۲- ن ۳، ۴، ۱۷، ۲۹، ۳۵ = مخمور و نیم مست ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۲۸، ۳۶ = مخمور نیم مست

۳- ن ۳، ۴، ۸، ۱۷، ۲۳، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = مست فراوان ؛ ن ۱، ۵ = مست و فراوان

۴- ن ۴، ۹، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۶ = مست خرابی ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ و غیره = مست و خرابی

۵- این بیت فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد

۶- ن ۲۳ = عهد ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = فصل

۷- ن ۲۹ = لطف و جور ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = جور لطف ؛ ن ۴، ۹، ۲۸، ۳۶ = جور و لطف

۸- ن ۱۰ = فریاد ازان غرور که در صیدگاه ناز ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۱، ۱۶، ۱۷، ۲۳، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = فریاد ازین غرور که در صید زیرکان

۹- ن ۱، ۴، ۵، ۲۷، ۲۸ = موسی ندید ؛ ن ۶، ۸، ۹، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = موسی ندیده

۱۰- ن ۶ = امید ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = ابرام

۱۱- ن ۱۰، ۲۸ = بیا ؛ ن ۱، ۵ = برآ ؛ ن ۴، ۸، ۹، ۱۱، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = درآ

۱۲- ن ۱۰ = مردان ؛ دیگر نسخ مثل ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = مستان

۱۳- ن ۱، ۳، ۲۹، ۳۵ = که این ؛ ن ۳، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۲۸، ۳۶ = کزین

(۵۸۹)

بزم وصلت[۱] دیدم، آنجا زهر در جامست و بس
می‌شنیدم شربت لطفی، همین نامست و بس[۲]

دانه می‌ریز و تغافل می‌کن[۳] و می‌بین نهان
شیوهٔ صیّاد نی[۴] افکندن دام است و بس

جلوهٔ ناز از هزاران شیوهٔ[۵] طوبی[۶] به است[۷]
خوبی قامت نه رعنائی اندام است و بس

تا نیابی رهبری گام طلب در ره منه
کز[۸] در دیر مغان تا کعبه یک گام است و بس

نی[۹] کند در شهر جولان، نی رود سوی چمن
جلوه‌گاه آفتاب من لب بام است و بس

بیدلان را ای ملامت گر ز بیتابی چه[۱۰] عار
ننگ این جمع ملامت دوست آرام است و بس

شرم دار[۱۱] ای مدعی، بشناس گوهر از سفال
لب فرو بندیم اگر مقصود الزام است و بس

۱- ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۲۳، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶، خلاصه، ریاض = بزم وصلت دیدم آنجا ؛ ن ۴، ۱۰ = بزم وصلت را بدیدم

۲- ن ۲۸، ریاض = نامست بس ؛ دیگر همه نسخ بشمول عرفات و خلاصه = نامست و بس

۳- ن ۹ = می‌زن ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۷، ۸، ۱۰، ۱۷، ۲۳، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = می‌کن

۴- ن خلاصه = نه ؛ ن ۹ = پی ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۷، ۸، ۱۰، ۱۷، ۲۳، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = نی

۵- ن ۴، ۸، ۱۰، ۱۱، ۲۹، ۳۵ = شیوه‌ای ؛ ن ۱، ۵، ۹، ۲۳، ۳۶ = شیوهٔ ؛ ن ۲، ۳، ۶، ۱۷ = شیوه این

۶- ن ۹ = خوبی ؛ دیگر همه نسخ = طوبی

۷- ن ۱۰ = به است ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۲۳، ۲۸، ۲۹ = یکیست ؛ ن ۳۵ = بحسب؟

۸- ن ۲۳ = گر ؛ دیگر همه نسخ = کز

۹- این بیت فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد

۱۰- ن ۱۷، ۳۵ = چه ؛ ن ۱، ۵، ۸ = نه

۱۱- ن ۱۷ = کن ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۸، ۹، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = دار (در نسخهٔ ۳۵ این بیت موجود نیست)

عالم مهر و محبّت را طلوع مهر نیست
کس نشان ندهدزصبح،اینجا[۱] همین‌شام‌است‌وبس
از غمت هر ذرّه‌ام صد غوطه در لذّت زند[۲]
زین ثمر نی[۳] صاحب لذّت همین کام است وبس
نی همین زاهد بصد ناموس و ننگ آغشته شد[۴]
آنچه ناموس برهمن نیست[۵] اسلام است و بس
عرفی انجام غمت از رهروان دل مجوی
آنچه دراین ره نخواهی دید، انجام است و بس

ردیف شین معجمه

(۵۹۰)

دوش[۶] در صومعه آمد[۷] صنم باده فروش
جام می بر[۸] کف و زُنّار حمایل بردوش[۹]
همه سرمایهٔ سودای[۱۰] دل خام طمع
همه نقصان متاع من اسلام فروش

۱- ن ۴، ۹، ۱۷، ۲۳، ۲۸، ۲۹، ۳۵ = آنجا ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۳۶ = اینجا
۲- ن ۶ = خورد ؛ دیگر همه نسخ مثل ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = زند
۳- ن ۱۰ = با ؛ ن ۱۷ = پی ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۲۳، ۲۸، ۲۹، ۳۵ = نی ؛ ن ۳۶ = بی
۴- ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۲۳، ۳۵ = است ؛ ن ۱۰، ۲۸ = شد
۵- ن ۱۷، ۲۸ = هست ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = نیست
۶- این غزل درنسخهٔ ۱۷(گردآوردهٔ ناظم تبریزی) نیافته شد.درنسخهٔ ۱۶مینیاتورسازی این‌غزل کرده‌شده است
۷- ن ۱، ۱۶ = دیدم ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۹، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = آمد
۸- ن ۳، ۶، ۹، ۲۸، ۲۹، ریاض = بر کف ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۶، ۳۵، ۳۶ = در کف
۹- ن ۱، ۵ = در دوش ؛ ن ۳، ۴، ۹، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = بر دوش
۱۰- ن ۱۰ = سودای و ما خام طبع ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = سودای دل خام طمع ؛ ریاض‌الشعراء = سودای من خام طبع

غمزه‌اش گرم عنان گشته که مگریز[۱] وبایست[۲]
عشوه‌اش طنزکنان[۳] گفته میندیش و بکوش
غمزهٔ شوخ در[۴] انداخته با نرگس مست
موجهٔ طعن[۵] بر انگیخته از چشمهٔ نوش
گفت کای[۶] عهد شکن صومعه به بود از دیر؟
نغمه عود کمی[۷] داشت ازین ذکر و خروش؟[۸]
توبه از باده و بر بستن چشم از رُخ من؟
ترک زُنّار و برافکندن سجاده بدوش!
ننگ بادت که نه ایمانت حلالست و نه کفر
شرم بادت که نه مستیت بذوقست و نه هوش
صد دل سوخته از شومی[۹] افسرده دلت[۱۰]
در خم طرّهٔ ما باز نشاندی از جوش[۱۱]
نیست[۱۲] گر باورت، اینک دل سردت بستان
برسر داغ کهن بین کهنش[۱۳] پنبه بگوش

۱- ن ۲، ۱۳ = بگریز ؛ ن ۴، ۹، ۲۳، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = مگریز (در نسخهٔ ۵ این شعر موجود نیست)
۲- ن ۲، ۱۳ = مایست ؛ دیگر همه نسخ = بایست
۳- ن ۱۰ = طعنه زنان ؛ ن ۲۹ = تیره کنان؟ ؛ ن ۲۸ = طنز گوان ؟ ؛ ن ۴، ۳۵، ۳۶ و غیره = طنزکنان
۴- ن ۱۰ = برانداخته ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۱۶، ۲۳، ۲۹، ۳۵، ۳۶، خلاصه = در انداخته
۵- ن ۶ = لطف ؛ ن ۲۳، ۲۹، خلاصه = طعنه ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۳۵، ۳۶ = طعن
۶- ن ۵ = کاین ؛ ریاض‌الشعراء = ای ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = کای
۷- ن ۱۰ = کی ؛ ن ۱۳ = یکی ؛ خلاصه = مگر ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۹، ۱۰، ۲۳، ۲۹، ۳۵، ۳۶، ریاض = کمی
۸- ن ۱، ۵، خلاصه = ذکر خموش ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۶، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶، ریاض = ذکر و خروش
۹- ن ۲۳ = خامی ؛ ن ۶ = شومیت ؛ ریاض و دیگر همه نسخ = شومی
۱۰- ن ۶ = دلست ؛ دیگر همه نسخ مثل ۱، ۴، ۵، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = دلت
۱۱- ن ۱۳، ۲۹ = دوش ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۷، ۸، ۹، ۳۵، ۳۶، ریاض و غیره = جوش
۱۲- این بیت فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۳۵ یافته شد
۱۳- ن ۵ = کهنش ؛ ن ۳۵ = گنهش

باری ار تو[۱] شکنی عهد ز ما خود نه رواست
هان بگیر این قدح[۲] توبه شکن، زود بنوش

توبهٔ اوّل اگر زود شکستی، رستی
ورنه خود ریشه دواند به دلِ بیهده کوش

بگرفتم[۳] ز وی آن جام که نوشم بادا[۴]
بگشادم[۵] لب خاموش و دل پندنیوش

من صنم گوی و مریدان همه هاها هوی[۶]
من قدح نوش و مغان نغمه‌زن نوشانوش[۷]

بعد از آن بر سر صلح آمد و رفتیم بدیر
خنده بر زمرهٔ اسلام زنان دوشادوش

عرفی این قصه ز خلوت نبری در بازار
هان مبادا شنود محتسب شهر، خموش

(۵۹۱)

تاکی از گریه توان منع دو چشم تر خویش
بعد ازین ما و خجالت ز نصیحت گر خویش

شود از گرمی داغ جگرم خاکستر
گر شب هجر ز الماس کنم بستر خویش

گر[۸] برت دم زنم از سوختگی، شرمم باد
تا نریزم به رهِ مهر تو خاکستر خویش

۱- ن ۹ = ار خود ؛ ن ۳۶ = از تو ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۲۹، ۳۵ و غیره = ار تو
۲- ن ۱، ۵ = قدح و توبه شکن ؛ ن ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = قدح توبه شکن
۳- ن ۴ = نگرفتم ؛ ن ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = بگرفتم
۴- ن ۳۵ = که نوشی به ادا ؛ ن ۹، ۲۹، ۳۶ = که بنوشم بادا
۵- ن ۴ = نگشادم ؛ ن ۱۰، ۳۶، ریاض = بگشادم ؛ ن ۲، ۳، ۶، ۹، ۲۳، ۲۹، ۳۵ = بگشودم
۶- ن ۳، ۴، ریاض، خلاصه = هاهای ؛ ن ۵، ۹، ۲۸، ۳۵ = هایاهوی ؛ ن ۲ = هویاهوی ؛ ن ۱ = های و هوی
۷- ن ۳ = نغمه زن و نوشانوش ؛ ن ۲، ۴، ۹، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = نغمه زن نوشانوش
۸- این شعر فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد

بسکه پروانه بود شعله طلب نزدیکست
که شود آتش و خود شعله زند در پر[۱] خویش

بر زلیخا به رهِ عشق همین طعنه بس است
که فروبست لب[۲] طعن ملامت گر خویش

بعد مردن ببر ای باد بجایی خاکم
که فشانند مصیبت‌زدگان برسر خویش

عشق در پیرهن یوسف کنعانم سوخت
زان به[۳] یعقوب دهم سرمه ز[۴] خاکستر خویش

عرفی از ناصح[۵] اگر منفعلم باری شکر[۶]
که خجل نیستم از روی غم دلبر خویش

(۵۹۲)

درمانده‌ام ز صحبت امّید و بیم خویش
که نوحه‌سنج خویشم و گاهی ندیم خویش

کامی که از شرف محک جود حاتم است
می‌بایدم گرفت ز بخت لئیم خویش

هوشم فدای نکهت آن گل که تا ابد
نام بهشت کرده بلند از نسیم خویش

رستم[۷] ز مدعی به قبول غلط، ولی
در تابم از شکنجهٔ طبع سلیم خویش

آن کس که بی چراغ[۸] درآید به خلوتم
بنمایمش تجلّی طور از حریم خویش

شکر صفای سینه کنان[۹] آشتی کنم
در رستخیز اگر[۱۰] بشناسم[۱۱]غنیم‌خویش

۱- ن ۱،۵،۲۳،۲۸،۲۹ = بر پر خویش ؛ ن ۹،۱۷،۳۵ = در پر خویش ؛ ن ۳،۴،۸،۱۱،۳۶،خلاصه = در بر خویش
۲- ن ۲۹ = لب از طعن ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۱۰، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = لب طعن
۳- ن ۲۳ = دهم سرمه به یعقوب ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۹، ۱۸، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶، ریاض‌الشعراء و غیره = زان به یعقوب دهم
۴- خلاصه = سرمهٔ خاکستر ؛ ریاض و دیگر همه نسخ = سرمه ز خاکستر
۵- ن ۱، ۵ = ناله ؛ خلاصه و دیگر همه نسخ = ناصح
۶- ن ۱، ۵ = باکی نیست ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۸، ۹، ۱۷، ۲۳، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = باری شکر
۷- ن ۱، ۵، ۹ = ترسم ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۸، ۱۰، ۱۱، ۱۷، ۲۳، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = رستم
۸- ن ۴، ۲۸ = فروغ ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۱۷، ۲۹، ۳۵ = بیچراغ
۹- ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۳۵ = کنون ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۶، ۱۰، ۱۱، ۲۳، ۲۸، ۲۹، ۳۶ = کنان
۱۰- ن ۹، ۲۹، ۳۵ = اگر ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۱۷ = گر ؛ ن ۳۶ = مگر؟
۱۱- ن ۲، ۵، ۹، ۱۷، ۲۹ = بشناسم ؛ ن ۱، ۴، ۲۸، ۳۵ = نشناسم ؛ ن ۳۶ = شناسم

اکـنون مـی مـغانه بـه عـرفی حـلال شـد کز بـیخودی گـذاشت ره مسـتقیم خـویش

(۵۹۳)

چوآمد[۱] جان به لب زان گونه شد محو تماشایش
که تا صبح قیامت بـر لب از حـیرت بـود جـایش
سری[۲] کز خواب مرگ افسانهٔ عشقش گران سازد
ز بـالین بـر نگـیرد دست اعـجاز مسـیحایش
بـنوعی از نگـاه گـرمش آتش مـی‌چکد امشب
کـه در دل مـی‌گدازد غـصّهٔ بـیگانگیهایش
چـه سـازد پـیر کـنعان بـا هـوای دیـدن یـوسف
اگـر نـه گـریه شـوید روشـنی از چشـم بـینایش
پس از مـردن بـهم نـتوان گـرفتن چشـم حـیرانـی
که بیند یک نظر در خواب چشم[۳] حیرت افزایش
مـلک[۴] تـا بـیغمان را[۵] رم دهـد از جـلوه‌گـاه او
رود پـرهیزگویان پـیش پـیش قـدّ رعـنایش
به چشم مردمان[۶] از ضعف تن ننمایم[۷] و شادم
کـه بیتابانه هـر جـامی تـوان زد بـوسه بـر پـایش
بـپوشید ای مـلایک چشـم تـا دلهـا بـجا مـاند
که باد از چهره[۸] یکسو میکند[۹] جعد سمن سایش

۱- ن ۳۶ = آید ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵ = آمد
۲- این بیت و ۴ بیت بعدی در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ بر دیگر اشعار غزل اضافه هستند.
۳- ن ۱، ۵ = چشم ؛ ن ۳۵ = روح
۴- ن ۴، ۹، ۲۳ = بلا ؛ ن ۱، ۵، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = ملک ؛ ن ۲۸ = مکن
۵- ن ۲۸ = تا بیغم آزارم دهد ؛ ن ۴، ۵، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = تا بیغمان را رم دهد
۶- ن ۹ = دشمنان ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = مردمان
۷- ن ۵ = پنهانم ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۶، ۹، ۲۹، ۳۵ = ننمایم ؛ ن ۳۶ = بنمایم ؛ ن ۲۸ = ننماید
۸- ن ۲۸ = از جلوه ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = از چهره
۹- ن ۱۰ = می‌کشد ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۲۳، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = می‌کند

چه[۱] حُسن دلفریب است این که غیرت فهمد از آن‌رو[۲]
اگـــر مـــانع شـــود روح‌الامـــین را از تـماشایش
چو یار از بهر جان عرفی قدم ماند[۳] به بـالینم[۴]
بـدشواری دهـم جـان تـاکـنم گرم تـقاضایش

(۵۹۴)

بـحمدالله کـه جـان دادم بـه آن تـلخی ز بـیدادش
که از مـن تـا قـیامت لذّت[۵] آن مـی‌دهد یـادش
براهش[۶] مشت خاکی از وجـودم مـانده و شـادم
که نتواند ز بس گرمی[۷] به نـزدیک آمـدن بـادش
بـخون آغشـته‌انـد از گـریه مستان و بـرم غـیرت
کـه بـیهوشان مـحفل مـی‌دهند از کشـتگان یـادش
ازان[۸] سوزم که چون تیغم زنند اهل جـنون نـاگـه
دلم زان جـــمع بـــاشد وز غـم او بـینم آزادش
دم مــردن زیــیم آن دهــد کـامم کـه بـعد از مـن
کـــند نـاگـه غـم نـاکـامیم ره در دل شـادش
مگـو کـز سـلطنت پـرویز شـهرت یـافت در عـالم
که دارد در جهان مشهور هم چشـمی[۹] فـرهادش

۱- این بیت فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد. مفهومش روشن نیست.
۲- ن ۱، ۵، ۸ = از آنرو ؛ ن ۱۷، ۳۵ = از این رو
۳- ن ۹ = ساید ؛ ن ۲ = مالد ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۶، ۸، ۱۰، ۱۱، ۱۷، ۲۳، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶، ریاض = ماند
۴- ن ۲۳ = ببالینم قدم ماند ؛ ن ۹ = قدم ساید ببالینم ؛ ن ۴، ۵، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶، ریاض و غیره = قدم ماند ببالینم
۵- ن ۲۳ = لذّت آن تا قیامت ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۱۰، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = تا قیامت لذّت آن
۶- ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵، ریاض = براهش ؛ ن ۳، ۴، ۲۸، ۳۶ و غیره = راهت
۷- ن ۱۰، ۲۸ = مستی ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = گرمی
۸- این بیت تنها در نسخ ۱، ۵، ۸، ۳۵ یافته شد
۹- ن ۱، ۵ = هم خصمی ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۶، ۸، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = هم چشمی

نبود این تیز دستی‌ها اجل را پیش ازین عرفی
مگر تعلیم ترک غمزهٔ اوکرد استادش

(۵۹۵)

از یاد برده‌ام[۱] روش مهر و کین خویش
نسیان نشانده‌ام به یسار و یمین خویش
رفتم به بت شکستن و هنگام بازگشت
با برهمن گذاشتم از ننگ دین خویش
دردا که رفت فرصت و دهقان طینتم
مردم گیا[۲] نکِشت[۳] در[۴] آب و زمین‌خویش
نه بزم آسمان و یکی ذرّه در سماع
آن هم به کام دل نفشاند[۵] آستین خویش
خواهی که عیب‌های تو روشن[۶] شود ترا[۷]
یک دم منافقانه نشین در کمین خویش
من بندهٔ شهادتم اینک نگاشتم
هم برمزار عرفی و هم بر نگین خویش

۱- ن ۹، ۱۷ = داده‌ام ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶، ریاض = برده‌ام

۲- ن ۳ = مرد و گیا نیافت ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = هرگزگیا نه ؛ ن ۹ = هردم گیاه ؛ ن ۲، ۴، ۱۰، ۲۸، ۲۹، ۳۶ = مردم گیا

۳- ن ۲، ۴، ۲۳، ۲۸، ۲۹، ۳۶ = نیافت ؛ ن ۱۰ = نکاست ؛ ن ۹ = رفت ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = نه کشت

۴- ن ۲، ۲۹ = ز آب ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۲۸، ۳۵ = در آب

۵- ن ۱، ۱۷، ۲۹ = بفشاند ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۹، ۱۰، ۳۵، ۳۶ = نفشاند

۶- عرفات = تو ظاهر ؛ دیگر همه نسخ مثل ۱، ۲، ۳، ۵، ۶، ۹، ۱۰، ۱۳، ۱۷، ۲۳، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و نیز در خلاصه، هفت‌اقلیم، یدبیضا، ریاض = تو روشن

۷- ن ۱۷ = بتو ؛ دیگر همه نسخ بشمول خلاصه، هفت‌اقلیم، عرفات، یدبیضا، ریاض = ترا

(۵۹۶)

بود[۱] خاموشیم فردوس راز و عشق رضوانش
بخواب ناز هر گامی دو عالم حور و غلمانش
بود در طور دل نوری که گردستی بدست آرم
فشانم تا قیامت آفتاب از کیت[۲] کتمانش
لب داوود دستی می‌نهد بر سینهٔ نغمه
دل تنگم همانا گردِ لب می‌کرد افغانش
خلیل از باغ ما چون باز دارد دست دریوزه
که داغ لاله می‌چیند ز وی دست گلستانش
ثمر[۳] زین نخل گر چینی بیاور دستی از بینش
که نقش لوح محفوظ است بر اوراق اغصانش
بکامم سیل دردی جاری است از چشمهٔ حُسنی
که بحر فتنه طوفان می‌خرد از موج دامانش[۴]
محیط وصل موجی تشنه‌خیز انگیخت، کوموسی
که بیند کوه طورافتاده بر ساحل ز طوفانش
بسنبل می‌زند چوگان زلفی سیلی خجلت
که ناف آهوی چین می‌تراشد گوی میدانش

(۵۹۷)

خیال[۵] دوست نبردم شبی بخانهٔ خویش — که تا صباح نبوسیدم آستانهٔ خویش

۱- این غزل فقط در نسخ ۱، ۵، ۳۵ (که همه نقل‌های دیوان ترتیب دادهٔ سراجا است) وجود دارد. از لحاظ وزن و قافیه و ردیف این غزل در زمینهٔ آن قصیدهٔ عرفی است که بنام "عمّان‌الجواهر" معروف است. ابیات ۳، ۵ این غزل درین قصیده نیز شامل است پس چنین احتمال می‌رود که این همه اشعار را نیز در وقت سرودن آن قصیده گفته بود مگر بعداً آنرا قلمزه نمود ولی وقت ترتیب دیوان سراجا آنها را یافت و بطور مجموعی به شکل غزل بدون مقطع شامل دیوان کرد.

۲- ن ۱، ۵ = کیت ؛ ن ۳۵ = جیب؟ (مفهوم به هر طور واضح نیست)

۳- این شعر نیز در قصیده شامل است ولی در آن مصرع اول بدین طور است: "گلی زین باغ گر چینی بیاور دستی از بینش"

۴- ن ۱ = طوفانش ؛ ن ۵، ۳۵ = دامانش

۵- این بیت فقط در نسخ ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد

ز فتنه چون بگریزم که من به هفت‌اقلیم | به زهروان بَلا داده‌ام نشانهٔ خویش
ازان زمان که ترا صید دام خود کردم | چه رشکها که ندارم بدام و دانهٔ خویش

(۵۹۸)

ز خواب ناز همانا گشوده چشم سیاهش | که می‌چکد ز در و بام چاشنی نگاهش[۱]
نبوده جز دل من هیچ گه نشانه و لیکن | به هر دلی که درآیم نشسته تیر[۲] نگاهش
پیام عشوه ازان کم رسد ز نرگس مستش | که تیزی مژه افگار کرده پای نگاهش
بکُش، بهانه چه حاجت برای کُشتن عرفی | اگر گناه ندارد همین بس است گناهش

(۵۹۹)

گهی[۳] به خشم[۴] دلم برنتافتم ز درش | که صد نگه بتلافی نتاخت[۵] براثرش
به هردلی که چو آب حیات رو کرده | نهال فتنه دوانیده ریشه در جگرش
گلوی راحتم آن روز گشت زهرآلود | که شهد فتنه در[۶] آمیختند باشکرش
به صیدگاه جفای تو مرگ را دیدم | که در میان شهیدان فتاده بود سرش

(۶۰۰)

مزاری آتشین دارد شهید شوق دیدارش
که می‌گیرد سمندر آشیان در بوتهٔ خارش
که یا رب کعبه را زینسان بنور طاعت اندوده
که می‌یابم صفای سومنات از چار دیوارش

۱- این غزل فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد
۲- ن ۱، ۵، ۸ = تیر ؛ ن ۳۵ = بهر
۳- این غزل و سه غزل بعدی فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ (نقل‌های نسخ سراجا و ناظم تبریزی) یاقته شدند.
۴- ن ۵، ۳۵ = به خشم ؛ ن ۱، ۸، ۱۷ = به چشم
۵- ن ۱۷ = نیافت ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = نتاخت
۶- ن ۱ = در ؛ ن ۸، ۳۵ = بر

بــجانم در شــو و مــعموری شــهر مــحبّت بـین
تو دانی گـر کـنی[۱] دشـنام یـا تـحسین مـعمارش
چـنان[۲] نـازک بـود انـدام زیـبایش کـه در بسـتان
اگر[۳] بر سنبل و ریحان رود، در پـا خـلد خـارش

(۶۰۱)

بــعد عــمری کـه بـرش یـافته‌ام فـرصت خـویش
رشک دارم که به او عرض کنم مـحنت خـویش[۴]
در دم مــــرگ نــه از رحــم بــه‌من چــهره نــمود
حــیفش آمـد کـه گـذارد بـه‌دلم حسـرت خـویش
مــــنم آن صــــید کــه از تــاب خــدنگت بــینم
در طــپیدن هـمه آسـودگی و رحـمت[۵] خـویش
گــــرنه شــوق تــو بــه بــالین مــن آیــد فــردا
کــــه بــرانگــیزدم از خــوابگــه راحت خــویش

(۶۰۲)

آن قــــدر طــعنه شــنیدم ز مــلامت‌گر خــویش
کـه شـده مــنفعل از شـیوهٔ چشــم تـر خـویش
خــوش بســوز ای دل مـجروح کـه از شـوق لبش
تــو غــمی بـاز فشـاندی بـه‌سر[۶] بستر خـویش

۱- ن ۱ = دهی ؛ ن ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = کنی
۲- ن ۱۷ = باین سنگین دلیها آنچنان نازک بدن باشد ؛ ن ۱، ۵ = چنان نازک بود اندام زیبایش که در بستان. (در نسخ ۸، ۳۵ این بیت یافته نشد)
۳- ن ۱، ۵ = اگر ؛ ن ۱۷ = که گر
۴- در نسخ ۲، ۶ وچند نسخ دیگر بیت دوم این غزل به شکل شامل غزل دیگری نیز هست.
۵- ن ۸ = رحمت ؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ = راحت
۶- ن ۱۷، ۳۵ = به ته ؛ ن ۱، ۵ = بسر

مـــنم آن کشـــته کــه از غــایت تــعظیم مــلک
خــونم از چــهره کــنم پــاک بــه‌طرف پـر خـویش
پـــیش تــابوت شــهیدان غــمت خــیل مــلک
خـاک ریـزند چـو مـاتم‌زدگان[1] بـر سـر خـویش
بـــــاید از چـــاشنی شـــربت دردم رضـــوان
طــعنه بــر چشــمهٔ حیوان زنـد و کـوثر خـویش
گــاهی از گــریه شــوم مــانع چشــم تــر خــود
گــه شــود سـیر دل از طـبع مـلامت گرخـویش
آنـــچنان غـــیرتم افـــزوده کــه نــتوانــم دیــد
گـــرمی آتش مــهر تــو بــه‌خاکســتر خــویش
ایـــن بــود در چـــمن عشــق گـل افشـانی مـن
گـر کـنم خـاک شـهیدان غـمت بـرسرخـویش
عــرفی از دل چــه شکـایت کـنی، او را چـه گـناه
خــود بـه‌کـوی غـم آن مـاه شـدی رهـبر خـویش

(۶۰۳)

کــجاست[2] نشــتر مــژگان دوست تــا دل ریش
هــزار چــرخ زنــد بــیخودانــه بــر ســر خــویش
بــه عشــق نســبت درویش و شـاه یکسـان است
ولی چـــو تــرک تــعلق بــلاست، هــم درویش
تــو هــم بـه[3] بتکده آیـی و طـوف کـعبه کـنی
اگــر نــقاب گشــایم ز حُســن نــیت[4] خــویش

۱- ن ۵، ۸، ۳۵ = چو ما غمزگان ؛ ن ۱، ۱۷ = چوماتم زدگان
۲- این غزل درکمتر نسخه‌ها مثل ۱، ۳، ۴، ۵، ۸، ۹(اضافات)، ۳۵، ۳۶ یافته شد
۳- ن ۹ = ز ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵، ۳۶ = به
۴- ن ۹ = طینت ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵، ۳۶ = نیّت

همه ز عافیت‌اندیشی‌اند سرگردان
من این فریب نخوردم[۱] ز عقل دوراندیش
مکش[۲] بدردسر بی‌خمار مستان را
به بزم بوالهوسان بر ترانهٔ کم و بیش
رموز غمزهٔ ساقی و فیض جام کجاست
مجو ز دردکشان قیل و قال مذهب و کیش[۳]
مرا به سوی عدم التفات بیشتر است
ز من مرنج[۴] و بر ای وجود زحمت خویش
دروغ و راست عیان است، مرهم آر و ببین
که شکر نشتر الماس گوید این دل ریش
تو[۵] نوش ازان طلبیدی که عافیت کیشی
مباد کز دل عشّاق رو بتابد نیش

(۶۰۴)

بکشتن[۶] آن ملکی کآید از کرشمه به بندش
سزد ز غیرت اگر قدسیان شهید کنندش
اگر نه حیرت یوسف شود حجاب نظرها
بها چگونه کنند و به زر چگونه خرندش
طلب کنند اسیران پیالهٔ می عشرت
ولی همین که به نزدیک لب رسد، شکنندش

۱- ن ۱، ۹، ۳۵ = نخوردم ؛ ن ۳۶ = بخوردم ؛ ۵ = بخوردم؟
۲- این بیت فقط در نسخهٔ ۳۶ یافته شد
۳- ن ۱۷، ۳۶ = کیش ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = خویش
۴- ن ۱، ۵، ۳۵ = مرنج ؛ ن ۳۶ = برنج
۵- در نسخ ۹، ۳۶ این بیت نیست
۶- این غزل تنها در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد

شـهید او چـو نـماید بـه حشـر جـامهٔ خـونین
چو جـامهٔ خـرم اهـل جـنان بـه تـحفه بـرندش[۱]
بـه آب کـوثر اگـر لب نـهند تشـنه لبـانت
بـهشتیان هـمه مـیرند تشـنه چـون بـچشندش
ز دام زلف تـو هـر دم بـرون جـهد دل عـرفی
کـه آهـوان تـو از نـو بـه عشـوه صید کـنندش

(۶۰۵)

صبر[۲] فـرمایم دل خـود را ز جـور یـار خـویش
جور او بس نیست، خود هم مـی‌کنم آزار خـویش
مـن پـرستار بـتانم چـون بـه دل تـهمت نـهم
از چـه بـندم بـر مـیان دیگـری زنّـار خـویش
سـبحه گـر نـبود، دلم جـمعست از زنّـار خـود
هـر مـتاعی را رواجـی هست در بـازار خـویش

(۶۰۶)

هـر کـه از خـونریز مـن آلوده گـردد دامـنش
عذر نـنگ ایـن عـمل در عـهدهٔ شکـر از[۳] مـنش
خسّت از انـدازه بـیرون مـی‌برد دهـر خسـیس
آتشـی بـینم کـه مـی‌گردد بـه گـرد خرمنش[۴]
گـر مـحبّت بـاغبان گـلشن جـنّت شـود
پـا نگـیرد گـلبن آسـودگی در گـلشنش

۱- ن ۸، ۳۵ = خرندش ؛ ن ۱، ۵، ۱۷ = برندش
۲- این غزل در نسخه‌جات ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد
۳- ن ۱۱، ۱۹ = عهدهٔ شکر از منش ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵ = عهدهٔ شکر منش
۴- ن ۹، ۱۱ = گرد دامنش ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = گرد خرمنش

در محبّت زندگی را با شهادت جنگ نیست
دیده‌ای باید که بیند خون من در گردنش
وه چه صیّادی که هر صیدی که زخمی[۱] از تو یافت
سر به دنبال تو دارد تا بود جان در تنش
خلوتی کز نور[۲] شمع ما به حُسن اندوده شد[۳]
کو تهی دارد کمند آفتاب از روزنش
عرفی آن تردامنی دارد که هنگام عذاب
آتش دوزخ بمیرد گر فشاری دامنش

(۶۰۷)

آن کس که تو باشی دم مردن[۴] نگرانش
با صد هوس از دل نرود[۵] حسرت[۶] جانش
بی‌بهره[۷] شهید تو که در پرسش محشر
از حیرت[۸] حُسن تو بود لال زبانش
دل بهر هلاک از تو طلب کرد نگاهی
غافل که دهد عمر ابد لذّت آنش
خونی که طلب می‌رود از جامهٔ یوسف
عشق آورد از دیدهٔ یعقوب نشانش

۱- ن ۱۰ = از تو زخم یافت ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۹، ۱۱، ۱۳، ۱۷، ۲۳، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = زخمی از تو یافت
۲- ن ۲۳ = دود ؛ دیگر همه نسخ = نور
۳- ن ۱، ۵ = اند ؛ دیگر همه نسخ = شد
۴- ن ۲۳ = رفتن ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۲۲، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = مُردن
۵- ن ۲۹ = برود ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۱۷، ۲۸، ۳۵، ۳۶ و غیره = نرود
۶- ن ۲، ۹، ۱۱، ۲۹ = لذّت ؛ دیگر همه نسخ بشمول ۱، ۴، ۵، ۱۷، ۲۸، ۳۵، ۳۶ و عرفات = حسرت
۷- ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۲۸، ۲۹ = بی‌بهره ؛ ن ۳۶ = بی‌بهر ؛ ن ۳، ۸، ۹، ۱۱، ۱۷، ۳۵، خلاصه = آسوده
۸- ن ۲، ۴، ۹، ۱۰، ۱۱، ۲۸، ۲۹، ۳۶ = از حیرت ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = حسرت

زان غــــمزه هــلاکــم کــه اجــل بــهر شکــاری
چـــون تـــیر ســتاند، نگــذارد[۱] بــه کــمانش
دیــریست کــه جــان رفــته و مــن گــرم طـپیدن
تـــا[۲] بـــاز کشـــد لذّت نـــظاره عـــنانش
فـــردا نکــند جــان ز[۳] شــهید ســتمت صـلح
از شـــومی دل بسکـــه ســتم رفت بــه جــانش
مــن خــادم[۴] دیــری کــه بــه بــازیچه مـلایک
جـــــویند رهـــی در دل تـــرسا بـــچگانش
عــــاشق[۵] دلش از بسکــه مــلولست ز هــجران
در غـــمکده‌ها هـــم نـــتوان یـــافت نشــانش
چندین[۶] مکن[۷] ای لب[۸] سخن از حالت‌عرفی
کز چهره پدیدار[۹] شود[۱۰] حال[۱۱] نـهانش[۱۲]

(۶۰۸)

ملک[۱۳] به سهو نویسد چو نامهٔ ستمش　　سـزد کـه خـون شـهیدان تـراود از قـلمش

۱- ن ۹، ۱۷، ۳۶ = بگذارد ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۲۹، ۳۵ = نگذارد
۲- ن ۲۸ = چون تیر کشد ؛ دیگر همه نسخ = تا باز کشد
۳- ن ۲، ۴، ۱۷، ۲۸، ۲۹ = جان شهید ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۹، ۳۵، ۳۶ = جان به شهید
۴- ن ۴، ۱۱، ۳۶ = زایر ؛ ن ۲، ۹، ۲۹ = راهب ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۲۳، ۲۸، ۳۵ = خادم
۵- این بیت تنها در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد
۶- ن ۱، ۵، ۹ = چندین ؛ ن ۳، ۶، ۸، ۹، ۱۷، ۲۸، ۳۵ و غیره = چندان
۷- ن ۸ = مکش ؛ دیگر همه نسخ مثل ۱، ۹، ۱۷، ۲۸، ۳۰ و غیره = مکن
۸- ن ۲۳ = دل ؛ دیگر همه نسخ = لب
۹- ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۲۸، ۳۵ = بدیدار ؛ ن ۳، ۹، ۱۰ = پدیدار
۱۰- ن ۹، ۱۷، ۲۳ = بود ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۲۸، ۳۵ = شود
۱۱- ن ۲۳ = راز ؛ دیگر همه نسخ مثل ۵، ۹، ۳۵ و غیره = حال
۱۲- این مقطع فقط در نسخ ۱، ۵، ۶، ۹، ۱۰، ۱۷، ۲۲، ۲۸، ۳۵ یافته شد. در دیگر نسخ مثل ۲، ۳، ۴، ۸، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۵، ۱۶، ۲۹ نیست
۱۳- ن ۴ = مگو ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۸، ۹، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = ملک

کـدام نـامهٔ بـیداد ازو[۱] نـوشته مـلک
که من بـه قـطرهٔ اشکـی نشسـته‌ام رقـمش

چگونه جور بـه عـنوان لطـف بـنویسد[۲]
اگـر نـبرده[۳] مـلک پـی بـه لذّت سـتمش

مـرا زیـارت دیـری بـه کـفر شـهرت داد
که می‌روند ملایک به طـاعت[۴] صـنمش

ز[۵] دردمندی من غیر شاد و من خـوشدل
کـــه در نـــیافته بـــیدرد لذّت المش[۶]

به صید مرغ دلم ناید[۷] آن صنم کـز نـنگ
ز دامگـــه بـــرمانند طـــایر حـــرمش

نهشت زنده کسـی را زغـم، کـنون وقـتست
که بـازِ روح شـهیدان شـود شـهید غـمش

مـباد بـاعث بـیگانگی[۸] شـود عـرفی
مگو که نـیست مـراتـاب لطـف دمبدمش

(۶۰۹)

در دل شکنی آفت[۹] چـرخ است نگـاهش
طفلی که پدر[۱۰] می‌شکند طرف کـلاهش

طاعت[۱۱] بر دنیا چه تـمتّع بـرد ار بـخت
کـز فـرّ هـما دور بـود تـارک شـاهش

مـا لشکـر عشـقیم کـه تسـخیر دو عـالم
چـون آب فـرو مـی‌چکد از تـیغ نگـاهش

ره بر مـه کـنعان فکـندْ خـجلت بـهتان[۱۲]
تـا رو بـره شکـر کـند مـحنت چـاهش

شـاید کـه بـه آلایش دامـانش نگـیرند[۱۳]
مسـتی کـه بـدامـن نگـرد طـرف کـلاهش

از جـــور فـــلک داغ نگـــردد دل عشـــاق
ایـن بـاغچه پـروردهٔ بـرقست گـیاهش

سـهل است کـه از نـاصیه‌اش نـور بـتابد
عـرفی کـه در عشـق بـود نـاصیه‌گـاهش

۱- ن ۲، ۲۹ = بیداد را ؛ ن ۴، ۵، ۹، ۱۰، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = بیداد ازو
۲- ن ۲۹ = ننویسد ؛ دیگر همه نسخ = بنویسد
۳- ن ۲، ۲۹ = اگر نه کام ملک برده لذّت ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۲۸، ۳۵ و غیره = اگر نه برده ملک پی به لذّتی
۴- ن ۲۳ = سجدهٔ ؛ دیگر همه نسخ = طاعت
۵- این بیت فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۳۵ یافته شد
۶- ن ۱، ۵ = سنمش ؛ ن ۸، ۳۵ = المش
۷- ن ۱، ۵، ۳۵ = ناید ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۶، ۲۳ و غیره = نازد
۸- ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = بیگانگان ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۹، ۲۸، ۲۹ = بیگانگی ؛ ن ۷ = دیوانگی
۹- ن ۲۹ = همسر ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۲، ۱۳، ۱۷، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = آفت
۱۰- ن ۱۷، ۲۸، ریاض = بدر ؛ دیگر نسخ مثل ۱، ۴، ۵، ۸، ۹، ۲۹، ۳۵ و غیره = پدر
۱۱- ن ۹ = طالع بر ؛ دیگر همه نسخ مثل ۱، ۲، ۵، ۶، ۷، ۸، ۱۷، ۲۳، ۲۸، ۲۹، ۳۵ و غیره = طاعت بر
۱۲- ن ۱، ۵، ۸، ۲۹، ۳۵ = پنهان ؛ ن ۴، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۷، ۲۳، ۲۸، ۳۶ و غیره = بهتان
۱۳- ن ۱، ۳، ۴، ۸، ۹، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = نه گیرند ؛ ن ۲، ۱۷ = بگیرند

(۶۱۰)

گر چشانی[۱] به ملک چاشنی صحبت خویش
جام می گیرد و بر باد دهد عصمت خویش

چون به خونریز خودم ساخته‌ای تشنه کنون[۲]
هم تو این لطف بکن[۳] تا نکشم منّت خویش

کشتهٔ ناز کجا کشتهٔ شمشیر کجا
چون ننازند شهیدان تو بر حالت خویش

تا دگر جای به دلها نکند از غیرت
یارب[۴] آگاه شود درد تو از لذّت خویش

من و درد تو سراسیمه بهم پردازیم[۵]
در دم حشر که سر برزنم از تربت خویش

نه[۶] زمهر آمدیم[۷] بر سر بالین دم نزع
حیف آید[۸] که گذاری بدلم[۹] حسرت خویش

دهن خویش ببوسند و لب خود بمکند
چون در آیینه ببینند بتان صورت خویش

عرفی از یاد می وصل برم هوش از خود
بسکه بی‌یار دلم تنگ شد از صحبت خویش

۱- ن ۱۶، ۲۵ = فشانی ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = چشانی
۲- ن ۲، ۲۹ = بخون ؛ دیگر همه نسخ مثل ۱، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷، ۲۸، ۳۵، ۳۶ و غیره = کنون
۳- ن ۲۶ = مکش ؛ دیگر همه نسخ = بکن
۴- ن ۹ = کاش ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶، ریاض و غیره = یارب
۵- ن ۲۳ = روآییم ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = پردازیم
۶- انیس‌العاشقین = کی ز مهر ؛ دیگر همه نسخ = نه ز مهر
۷- ن ۳، ۴، ۹، ۲۸، ۳۶، آتشکده، ریاض، انیس = آمدی‌ام ؛ ن ۲، ۶، ۲۹ = آمده‌ام
۸- آتشکده = آمد ؛ ن ۹، ۲۸ و دیگر نسخ = آید ؛ انیس = باشد
۹- تقریباً همین شعر در غزل ۶۰۱ هم وجود دارد.

(۶۱۱)

پا بـدامـن در کش ای دل وز جـهان ذلّت[۱] مکش
سـهو کـردم، بشکـن[۲] و از دامـنت مـنت مکش

لاف مـردی مـی‌زنی، در انـجمن بـا دوست بـاش
خـویشتن را چـون زنـان در گـوشهٔ خـلوت مکش

غـمزه را بـازو مـرنجان، زخـم را ضـایع مکـن
ایـنک آمـد جـان بـلب، در کشـتنم زحـمت مکش

آسمانست این که خـاکت گشـته،[۳] بـرزن دامـنت
آفتابست ایـن کـه نـازت مـی‌کشد،[۴] مـنّت مکش

شـهرهٔ در عـافیت عـرفی قـبولی نـیستت
آسـتین غـم بگـیرد[۵] دامـن راحت[۶] مکش

(۶۱۲)

رفـتم کـه بشکـنم بـه مـلامت سبوی خـویش
در راه دل سـبیل کـنم آبـروی خـویش

بـر عـافیت چـه نـاز کـنم گـر بـرآورم
خود را به عـادت غـم و غـم را بـه خـوی خـویش

شـد عـمرها کـه بـرده‌ای از خـویشتن مـرا
بـاز آورم کـه سـوختم از آرزوی خـویش

۱- ن ۱۷ = منّت ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۹، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶، ریاض و غیره = دلّت

۲- ن ۹(اضافات) = می‌کش و از دامنت ؛ ن ۳ = قطع کن از دامـنت ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = بشکن و از دامن ؛ ن ۲۹ = بشکن و وز دامنت

۳- ن ۹(اضافات) = آسمانت اینکه خاکم کشتهٔ تر دامن است ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۹، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵ = آسمانست اینکه خاکت گشته، برزن دامنت

۴- ن ۶، ۹(اضافات)، ۱۱ = کند ؛ دیگر همه نسخ مثل ۴، ۵، ۹، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵ = کشد

۵- ن ۱۷، ۲۸، ۳۵ = مگیر ؛ ن ۴ = نگیر ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۳۶ = بگیر

۶- ن ۱۰، ۲۹ = دامن راحت ؛ ن ۳، ۲۳ = دامن عشرت ؛ ن ۵ = دامن منت ؛ ن ۱، ۴، ۸، ۹، ۱۷ = دامن محنت ؛ ن ۳۵ = دامنت محنت ؛ ن ۲۸ = دامن از محنت

خود را چنان ز هجر[۱] تو گم کرده‌ام که هست
مشکل‌تر از سراغ توام جستجوی خویش
تا مست گفتگوی تو گشتم ز همدمان
بیگانه‌وار می‌شنوم گفتگوی خویش
این جنس گریه عرفی از اعجاز برترست
دریا گره[۲] نکرده کسی در گلوی خویش

(۶۱۳)

از بسکه بود جان دم رفتن نگرانش
هر گام اجل می‌کشد از رحم[۳] عنانش[۴]
گر جلوه فشانی به مزار همه عالم
یک مرده نماند که بود حسرت جانش
این[۵] بخت که[۶] افسانهٔ عشق تو شنیده‌ست[۷]
در شور[۸] قیامت بود این خواب گرانش
دل مسند شاهیست که صد دلبر کنعان
در مملکت حُسن بود دست نشانش
زحمت مکش ای خضر که از بیم ملامت
الماس بسایند[۹] به لب تشنه لبانش

۱- ن ۲۳ = عشق ؛ دیگر نسخ مثل ۱، ۳، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = هجر
۲- ن ۲۳، ۲۸ = کسی نکرده گره ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = گره نکرده کسی
۳- ن ۱، ۴، ۲۹، ۳۶ = رحم ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۹، ۲۸، ۳۵ = زخم
۴- ن ۲۸ = نهانش ؛ دیگر همه نسخ مثل ۴، ۵، ۸، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = عنانش
۵- ن ۲، ۳ = ای‌بخت ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۹، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = این بخت
۶- ن ۹ = گر ؛ دیگرهمه نسخ = که
۷- ن ۲، ۲۹ = شنیده ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۸، ۹، ۱۰، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = شنیداست ؛ ن ۵ = شهید است
۸- ن ۲۳ = روز ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = شور
۹- ن ۳۵ = فشاند ؛ ن ۱،۵،۸ = فشانند ؛ ن ۳،۳۶ = نسایند ؛ ن ۹،۱۰،۲۳ = بسایند ؛ ن ۴ = نشانند ؛ ن ۲۸ = ستانند

در سـینهٔ مـخمور وصالت[۱] نـتوان یـافت
زخـمی کـه تـوان بست ز خـمیازه دهـانش
فـریاد کـه هـر غـم کـه رسـد بـر در هستی
جـانهای[۲] شـهیدان تـو گـیرند عـنانش
عـرفی لب غـماز چـه‌بندی کـه بـود عشق
رازی کـه بـه گـفتن نـتوان کـرد عـیانش

(۶۱۴)

جـان مـی‌رود، ای نـاله ز دنـبال[۳] روان بـاش
وی اشک، تـو هـم چـند قـدم هـمره جـان بـاش
من خود[۴] نزیم، درد چـه بسـیار و چـه کـم، لیک
در بـند[۵] سـبکباری تـابوت کشـان بـاش
بـنشین[۶] و بـفرما مـژه را کـاوش دلهـا
یکـدم بـه مـراد دل خـونین جگـران بـاش
آرام و تسـلّی بـه صـفت پـیری[۷] عشق است
رو،[۸] آتش سـوزان شـو و جـاوید جـوان بـاش
ای شـوق[۹] در افشـای غـمم، ایـن چـه شـتابست
گـو راز مـن غـمزده یکـچند نـهان بـاش

۱- ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷، ۲۳، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = وصالت ؛ ن ۲۹ = محبت
۲- ن ۲، ۳، ۶، ۱۷، ۲۳، ۲۸، ۲۹، ۳۵ = جانهای ؛ ن ۱، ۵ = در جان ؛ ن ۹ = دلهای
۳- ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۲۸، گنج سخن = دنبال ؛ ن ۴، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = دنباله
۴- ن ۱۷ = چون ؛ دیگر همه نسخ = خود
۵- ن ۵، ۲۸ = وز بند ؛ دیگر نسخ مثل ۱، ۲، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۲۹، ۲۳، ۳۵، ۳۶ = در بند
۶- این بیت تنها در نسخ ۱، ۲، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد
۷- ن ۴، ۱۰، ۳۶ = پیری ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = پیرو
۸- ن ۲۳ = ای حُسن روانش شو و ؛ دیگر همه نسخ مثل ۱، ۴، ۸، ۹، ۱۷، ۲۸، ۳۵ = رو آتش سوزان شو
۹- گنج سخن = ای اشک ؛ همه نسخ کلیّات = ای شوق

ای فـتنه مـعارض مشـو، ایـن حـدّ کسـی نـیست
رو، تـابع[1] آن غـمزه شـو و دست نشـان بـاش
ای آنکـــه نــرفته ست عـــنان دلت از دست
یک لحــظه تـماشایی آن دست و عـنان بــاش
خـــاموشی مـــن حـــالت پـنهان بـتو گـوید
گـو شـرم[2] نگـاه تـو مـرا بـند زبـان بـاش
مـــی‌آید و مـــی‌بارد ازو[3] نـــاز و[4] تـغافل
ای دیـــدهٔ امّـــید بـــه حسـرت نگـران بـاش
مســـتانه پـــی ســـوختن جـــان و دل آمـــد
ای دل همه طاقت شو و ای تن[5] همه جان بـاش
عـــرفی مشـــو آزرده هـــنوز اوّل صـــلحست
گو عشوه[6] همان، ناز[7] همان، غمزه[8] همان‌باش

(۶۱۵)

کی دل بجنان[9] بنگرد[10] و نازو نعیمش
چـــون آتش دل بـر نـفروزد ز نسـیمش
آن غمزه که از یاد شهیدان ستم[11] افزاست
بالله[12] که بیک نـاله تـوان کـرد رحـیمش

۱- ن ۲۳ = مانع ؛ ن ۵، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = تابع
۲- ن ۱، ۲، ۵، ۹، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶، گنج سخن = گو شرم نگاه تو مرا ؛ ریاض = گو شرم ز یک لحظه مرا
۳- ن ۱، ۵، ۸، ۲۹، ۳۵ = ازان ؛ ن ۲، ۳، ۱۰، ۱۷، ۲۸، ۳۶، گنج سخن = ازو
۴- گنج سخن = ناز تغافل ؛ ن ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = ناز و تغافل
۵- ن ۱۰ = دل ؛ دیگر همه نسخ = تن
۶- ن ۱۰، ۱۱، ۲۸ = عشق ؛ دیگر همه نسخ = عشوه
۷- ن ۱۱ = یار ؛ ن ۹ = غمزه ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = ناز
۸- ن ۱۰ = عشوه ؛ ن ۹ = ناز ؛ دیگر همه نسخ = غمزه
۹- ن ۹، ۱۰، ۲۸ = بجهان ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = بجنان
۱۰- ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۵ = بگردد ؛ ن ۲۸ = می‌نگرد ؛ ن ۸، ۹ = بنگرد
۱۱- ن ۱، ۵، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = شهیدان ستم افزاست ؛ ن ۲۸ = شهیدان ستم داشت ؛ ن ۴، ۸، ۹، ۲۹، ۳۶ = شهیدان طرب افزاست
۱۲- ن ۲۸ = باید ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = بالله

در محفل آن صدر[۱] نشینم که ز حشمت | از شاهی کونین کند عار ندیمش
ممنونم ازان غمزه که از کام[۲] دل من | شیرینی امّید برد تلخی بیمش
دل زایر دیریست که هنگام زیارت | جبریل وضو کرده در آید به حریمش
آن دل که دران شعله زند مهر جمالت[۳] | در سایهٔ طوبی بود آسیب جحیمش
ما لالهٔ آن باغ و بهاریم که هر صبح | بر باد رود شبنم شادی ز نسیمش
عرفی کند اندیشهٔ درمان غم دل | عاشق نه چنین است بخوانید حکیمش

(۶۱۶)

بگوش صبر دلا نالهٔ شبانه مکش
سمند شوخ مزاج[۴] است، تازیانه مکش
نگویمت که بدلهای ریش رحمی کن
شکست قیمت عنبر، بزلف شانه مکش
ببین به آتش[۵] گل عندلیب در گلشن[۶]
بهرزه مشت خس از بهر آشیانه مکش
چه کرده‌اند تذروان بیگناه ای غیر
بیا و در چمن قدس دام[۷] و دانه مکش
هوای تیر تو هر ذرّه را بود در دل
چو بر[۸] نشانه زنی،[۹] تیر از نشانه مکش

۱- ن ۲۳(حاشیه) = شاه نشینم که رحمت ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۸، ۹، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = صدر نشینم که ز حشمت
۲- ن ۲۸ = درکار ؛ ن ۴، ۲۹، ۳۶ = ازکام ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = درکام
۳- ن ۳۵ = خجالت ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۶ = جمالت
۴- ن ۴، ۹، ۱۰، ۲۳، ۲۸، ۳۶ = شوخ مزاج است ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵ = گرم عنان است
۵- ن ۹ = ببالش گل ؛ دیگر همه نسخ = به آتش گل
۶- ن ۴، ۹، ۲۳، ۳۶ = گلبن ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵ = گلشن
۷- ن ۹ = آب و دانه ؛ ن ۱، ۵، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = دام و دانه
۸- ن ۱، ۵، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = بر ؛ ن ۳، ۸ = از
۹- ن ۴، ۹، ۱۱، ۲۳، ۲۸، ۳۶ = نشان بزنی ؛ ن ۹ = نشان نزنی ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۳۵ = نشانه زنی

بـــیا، بـــنالهٔ جـــانسوز خـــود بسـاز ای دل
بـــبزم عـــیش مـــرو، مـــنّت تـرانـه مکش
گـــرت ز آتش دل نـیست[۱] لذّتـی[۲] عـرفی
بگـــو[۳] کـه نـیم نـفس از دلم زبـانه[۴] مکش

(۶۱۷)

مـیل دارم کـز مـی غـم در بـهشت آیـم بـهوش
یعنی اندر بـزم آن حـوری[۵] سـرشت آیـم بـهوش
مـــیل آن دارم کــه بــاز از بــادهٔ شــوق[۶] صـنم
در حـرم بـیهوش گـردم در کـنشت آیـم بـهوش
مـیل آن دارم کـه بـیباکـانه بـا شـوخی ز بـزم
مست[۷] بیرون رفته در اطـراف کشت آیـم بـهوش
مـــیل آن دارم کـــه مست افـتم بـه گـلزار ارم
وز تـــرّنمهای مـــرغان بـــهشت آیـم بـــهوش
مســـتی از انـدازه گـر بـیرون رود عـرفی بـنه
بر دماغم خشت خم کز بـوی خشت آیـم بـهوش

(۶۱۸)

تـــا بـردهام بـه مـدرسهٔ عشـق رخت خـویش
دارم وظـــیفه از جگـــر لخت لخت خـــویش

۱- ن ۲۹ = هست ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۲۳، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = نیست
۲- ن ۱، ۴، ۵، ۹، ۱۷، ۲۳، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = لذّتی عرفی ؛ ن ۸، ۱۰، ۲۹ = لذّت ای عرفی
۳- ن ۴، ۱۰، ۲۸ = مگو ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۵ = بگو
۴- ن ۱، ۵ = ترانه ؛ ن ۴، ۱۷، ۲۸، ۳۶ = زمانه ؛ ن ۲، ۸، ۹، ۲۹، ۳۵ = زبانه
۵- ن ۹ = حورا ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۱۷، ۲۳، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = حوری
۶- ن ۱، ۵ = عشق ؛ ن ۳، ۴، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = شوق
۷- ن ۹، ۱۱، ۳۶ = مست و خوش بیرون روم ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = مست بیرون رفته

مـــخمور و خـــامشیم و فـرامـوش کـردهایـم
هم عهد سست[۱] ساقی و هم‌روی[۲] سخت‌خویش
مـــهلت مـــجو کـه بـیشتر از عـهد غـنچگی
گـــل بـار بسـته بـود ز شـاخ درخت خـویش
شـــاهی کـــه ظـلم را بـمیانجی عـنان دهـد
تـیغ عـدوی مـلک رسـاند بـه تـخت[۳] خـویش
گـــر دولت ایــن بـود کـه بـه درویش دادهانـد
باید گـریستن جـم و کـی را بـه بـخت[۴] خـویش
عـــرفی نـظر بـه خسّت دون هـمّتان مکـن[۵]
طـوفان چـو تـند شـد تـو بـینداز رخت خـویش

(۶۱۹)

شـهید او کـه بـود آب و رنگ یـاقوتش
نـهند خـضر و مسیحا بـدوش تـابوتش
خوشا سعادت مرغی که می‌کشد[۶] در دام
کـــرشمهٔ تـــو ز اوج هـوای لاهـوتش
ضعیف تر شود ار[۷] نـعمتش زیـاده دهـند
وظیفه خـوار مـحبّت کـه غـم بـود قـوتش
شهید زلف و رخ او چو طرف جوی بهشت
برون دمد گـل و سـنبل ز دور[۸] تـابوتش
فغان ز خامهٔ عرفی که کـمترین ظـفرش[۹]
شکست خـامهٔ مـانی و کـلک یـاقوتش

۱- ن ۹،۱۱=هم عهدهای ساقی ؛ ن ۱،۴،۵،۸،۱۰،۱۷،۳۵،۳۶=هم‌عهدسست ساقی ؛ ن ۲۸ = هم‌عندلیب ساقی؟
۲- ن ۲۸ = روز بخت خویش ؛ ن ۱، ۵، ۹، ۳۵ و غیره = روی سخت ؛ ن ۳۶ = روی بخت؟
۳- ن ۱، ۱۷ = به بخت ؛ ن ۵، ۸، ۹، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = به تخت
۴- ن ۱، ۹ = تخت ؛ ن ۵، ۵۳ = بخت
۵- ن ۹، ۱۱ = عرفی هنوز منت دون همتان کنی ؛ ن ۵، ۱۳ = عرفی نظر به خسّت دون همتان مکن ؛ ن ۸، ۱۷، ۳۵ = عرفی نظر به خسّت دونان عیان مکن ؛ ن ۱، ۴، ۱۰ = عرفی نظر به خسّت دون همتان کنی
۶- ن ۲۸ = رو کشد ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۲۹، ۳۶ = می‌کشد ؛ ن ۱۷، ۳۵ = می‌کند
۷- ن ۹، ۲۹ = ار ؛ ن ۲۸، ۳۵، ۳۶ = از
۸- ن ۳۶ = بدور ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۹، ۲۸، ۲۹، ۳۵ = ز دور
۹- ن ۱، ۹ = ظفرش ؛ ن ۵، ۱۷، ۳۵ = طغراش ؛ ن ۲، ۴، ۸، ۳۶ = ظفرست ؛ ن ۲۸ = اثراست

(۶۲۰)

امشبم[۱] کشت غمت، عشرت فردای تو خوش
کار خود کرد به من غم، دل غمهای تو خوش
گر چنین جلوه[۲] کند کاوش دل، ممکن نیست
که شود خاطرم از شغل تماشای تو خوش
فرصتم نیست که در پای تو جان[۳] افشانم
بسکه می‌آیدم از دیدن بالای تو خوش
بیع[۴] تیغم[۵] تو کنی جان و اجل مفت برد
بی‌نصیب آنکه دلش نیست به سودای تو خوش
خوش بشور آمده ای از عدم ای دل زنهار
بار مکشا[۶] که ندادیم به غوغای تو خوش
جان بکف مانم و در پات بیفشانم زود
تا بدانی تو که دارم به تقاضای تو خوش
دیدم[۷] آن زلف شکن در شکن و چین در چین
همه جا خاص تو ای دل، بنشین، جای تو خوش
مصر گلشن بتو ای یوسف کنعان خوشبوست
شب یعقوب تو خوش روز زلیخای تو خوش
سحر و معجز صفتی چند عطا کردهٔ تست
هم دل سامری و هم دل موسای تو خوش

۱- غزل در زمینهٔ حافظ است. غزلش باین مطلع آغاز می‌شود:
ای همه شکل تو مطبوع، همه جای تو خوش　　دلم از عشوهٔ شیرین شکرخای تو خوش
۲- ن ۴، ۹، ۱۱، ۲۳، ۲۹، ۳۶، ریاض = غمزه ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = جلوه
۳- ن ۱۰ = افشانم جان ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۱۱، ۲۹، ۳۵، ۳۶، ریاض = جان افشانم
۴- این شعر و دو شعر بعدی فقط در نسخ ۱، ۵، ۳۵ یافته شدند
۵- ن ۵ = بیغم ؛ ن ۱ = تیغم(در نسخهٔ ۳۵ لفظ روشن نیست)
۶- ن ۱، ۳۵ = بگشا ؛ ن ۵ = مگشا
۷- ن ۱ = دام ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۵، ۲۳، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = دیدم

دل عرفی خبر از ناخوشیت نیست که هست[۱]
یا[۲] بدیدار تو خوش یا[۳] به تمنّای تو خوش

(۶۲۱)

منم که می‌کنم از درد بی‌کرانهٔ خویش
بگونه گونه[۴] غم آرایش زمانهٔ خویش
فلک به چرب زبانی گدای فرصت تست
به مدعی ندهی گوهر یگانهٔ خویش
ز نفخ صور و ز طوفان نوح بی‌خطراست
چرا ننازد عنقا به آشیانهٔ خویش
به وعده‌گاه تو امّیدم آن قدر بنشاند
که در دیار خودم سوخت شوق[۵] خانهٔ خویش
خراب آتش سوز محبّتم[۶] عرفی
که در شرار نهان می‌کند زبانهٔ خویش

(۶۲۲)

گفتی[۷] نکنم ز کین فراموش — در حشر مکن همین فراموش
کو زخم کرشمه‌ای که از ذوق[۸] — بر لب شود آفرین فراموش
خون جوش نمی‌زند[۹] ز خاکم[۱۰] — از کشته مکن چنین فراموش

۱- ن ۹، ۱۰، ۲۸، ۳۵ = نیست ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۲۹، ۳۶ = هست
۲- ن ۲، ۲۹ = هم ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۱۷، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = یا
۳- ن ۲، ۲۹ = هم ؛ دیگر همه نسخ = یا
۴- ن ۹، ۱۱ = مگومگو ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ و غیره = بگونه‌گونه
۵- ن ۲۳ = یاد ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = شوق
۶- ن ۱۰ = سوز محبّتم ؛ ن ۴، ۹، ۱۱، ۲۳ = رمز محبّتم ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = برفروختم
۷- ن ۵، ۸، ۹، ۲۸، ۳۵ = گفتم ؛ ن ۱، ۴، ۱۰، ۱۷، ۲۳، ۳۶ = گفتی
۸- ن ۱ = شوق ؛ ن ۳، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = ذوق
۹- بهارعجم = همی ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۳۵، ۳۶ و غیره = نمی
۱۰- بهارعجم = بخاکم ؛ ن ۱، ۵، ۹، ۱۷ و دیگر نسخ = ز خاکم

صیدی گذرد که از خرامش[1] صیّاد کند کمین فراموش
از نکهت او نسیم کرده‌ست بوی گل و یاسمین فراموش
صد شکر که صاحبان خرمن کردند ز خوشه چین فراموش
ای کاش گرم بیاد نیاید دنیا شودم چو دین فراموش
از بیم تو شکوه بر زبانم چون گریه در آستین فراموش
از کلک من ار غذا گرفتی کردی مگس انگبین فراموش
مَی می‌کند از کرشمهٔ تو افروختن جبین فراموش
یاران نکنند یاد عرفی می‌خواستمش چنین فراموش
جم گرنه مطیع امر باشد دانسته کند نگین فراموش

(۶۲۳)

ای[2] ملک را قبله با این کهنه مسکن خوش مباش
مرغ باغ جنّتی با این نشیمن خوش مباش
ای که ایوان را بخون چون خودی آلوده‌ای[3]
دل منه بر عمر و با قصر مزّین خوش مباش
ای که می‌خواهد[4] هلاکت خصم، اگرمرهم‌نهی[5]
جان فشانی کن به ناکامی دشمن خوش مباش
تا بیابی ذوق ماتم، گریه کن بر حال خویش
ای که گویی عیش سازی کن به شیون خوش مباش
چشم وحدت بین بروی کفر و دین نگشوده‌ای
ای که می‌گویی به آئین برهمن خوش مباش

۱- ن ۹ = خراشی ؛ ن ۵، ۲۸، ۳۵، ۳۶ و غیره = خرامش
۲- این غزل فقط در نسخ ۱، ۵، ۱۰، ۳۵ یافته شد
۳- ن ۱۰، ۳۵ = اندودهٔ ؛ ن ۱، ۵ = آلودهٔ
۴- ن ۱۰ = می‌جوید ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = می‌خواهد
۵- ن ۱، ۵، ۳۵ = نهی ؛ ن ۱۰ = نهد

ایــن نــصیحت‌ها نکــو کــردی بـیان عـرفی، ولی
غور کن خود بر به این افسانه[۱] گفتن خوش مباش

(۶۲۴)

بجز هلاک خـلاصی بـود مـحال ز بـندش
شـود اگـر هـمه صـید دم اسیر کـمندش

فغان ز جذب بهشتی وشان که پای تـحمّل
چو طوبی ار بفشارد کسـی زجـای کـنندش

مکن جفا و حذر کـن زنـاله‌ای کـه هـمیشه
گـرفته راه سـتم بـر زمـانه بـیم گـزندش

ملک به سجدهٔ مـحراب ابـروش نگـذارنـد
تـیمّم ار نکـند از غـبار سـمّ سـمندش

چه نازکیست که بر سایه‌اش نظر چو فکندم
گرانی از[۲] نظرم بـاز داشت سـرو بـلندش

(۶۲۵)

از ســخن شــهد نــاب مـی‌چکدش
وز تــبسّم شــراب[۳] مــی‌چکدش

مــی‌توان گــفت از طـراوت[۴] حسـن
کــز جــبین آفـتاب مــی‌چکدش

کــه زد ایــن نــیش بــر دل گـرمم
کــاتش از پــیچ و تـاب مـی‌چکدش

هــر حــدیثی کــه پـرسم از هـمّت
آبــرو از جــواب مــی‌چکدش

آتش عشــق نشأه‌ای دارد
کــه شــراب از کـباب مـی‌چکدش

چــه کــند عــرفی ار نــریزد اشک
کـز[۵] جگـر خـون نـاب مـی‌چکدش

(۶۲۶)

چون ز چشمم نرود خون کـه زنـد[۶] بـر دل ریش
جــنبش دمــبدم آن مــژهٔ نـیش از پـی نـیش

۱- ن ۱، ۵، ۳۵ = غور کن خود بر به این افسانه گفتن ؛ ن ۱۰ = غور می‌کن بر فسانه گفتن خود
۲- ن ۱۷، ۳۵ = گرانی نظرم ؛ ن ۱، ۵، ۸ = گرانی از نظرم
۳- ن ۱، ۲، ۳ = گلاب ؛ ن ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۷، ۲۳، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = شراب
۴- ن ۹ = تراود ؛ ن ۲۸ = ترادب؟ ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = طراوت
۵- ن ۳، ۴، ۸، ۹، ۲۹، ۳۶ = از ؛ ن ۱، ۵، ۶، ۱۷، ۲۸، ۳۵ = کز
۶- ن ۲، ۲۹ = خلد ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷، ۲۳، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = زنـد

مکنیدش[۱] متأذی،[۲] مشوید ای احباب
همره نعش من انگشت گزان از پس و پیش
چون ز تقصیر عمل روز جزا پرسندم[۳]
گویم اوّل نگرند[۴] آن صنم کافرکیش
گرم جور آن ستم‌اندیش و من از غم سوزان
که نگیرد[۵] دلش از این ستم بیش از پیش
باش گو وصل تو از غیر که سنجید دلم
لذّت وصل تو با چاشنی حسرت[۶] خویش
گزم انگشت که کو نیشتر و کو الماس
چون به فردوس درآیم همه داغ و همه ریش[۷]
چند گویی که بیندیش[۸] و مبین روی نکو
عرفی اینها بکسی گو که بود پیش اندیش

(۶۲۷)

به عمرها ننهم پا برون ز خانهٔ خویش
نگاهبان خودم من بر آستانهٔ خویش
بهر طریق که بگذشت بی‌تأسّف نیست
بسوز داغ دی[۹] و عشرت شبانهٔ[۱۰] خویش

۱- ن ۳، ۹ = مکنیدش ؛ ن ۲، ۴، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = می‌کنندش ؛ ن ۵، ۶، ۸، ۲۸ = می‌کنیدش
۲- ن ۲، ۳، ۴، ۸، ۹، ۲۸، ۲۹، ۳۶ = متأثر ؛ ن ۵، ۱۷، ۳۵ = متأذی
۳- ن ۵، ۳۵ = بربندم ؛ ن ۱، ۸، ۱۷ = پرسندم
۴- ن ۱، ۵، ۸ = نگرند ؛ ن ۱۷، ۳۵ = نگرید
۵- ن ۱۷ = بگیرد ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = نگیرید
۶- ن ۳، ۶، ۱۰، ۲۸ = غیرت ؛ ن ۴ = حیرت ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = حسرت
۷- ن ۱۰ = نیش ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = ریش
۸- ن ۴، ۹، ۲۳، ۲۸، ۳۶ = میندیش ؛ ن ۱، ۵، ۶، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵ = بیندیش
۹- ن ۹ = داغ دی ؛ ن ۱، ۵، ۳۵، ۳۶ = بسوز و داغ شو ؛ ن ۲۸ = بسوز داغ شو
۱۰- ن ۱، ۲، ۵ = از غیرت زبانه ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۶، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷، ۲۳، ۲۸، ۲۹، ۳۶ = عشرت شبانهٔ

دران دیـــار دلم کـــرده خـــو بـــه بـــدمستی
کـه مـحتسب کـند از شـعله تـازیانهٔ خـویش
نـهفته سر دهـم از دیـده[۱] سـیل خـون کـه مـباد
غـــم زمـانه بـرد جـدولی بـه خـانهٔ خـویش
ز[۲] مشکـــلات مـــحبت بـیفکنم[۳] دامـــی[۴]
کـه مـرغ عـقل نسـازد بـه آب و دانـهٔ خـویش
دریـــن مکـوش[۵] کـه آیـد دلت بـجا[۶] عـرفی
که مـرغ شـوق[۷] نـخوابـد[۸] در آشیانهٔ خـویش

(۶۲۸)

دلی دارم که می‌جوشد زهر مو[۹] چشـمهٔ خـونش
نـه‌آن خـونی کـه بـتوان از گـریستن داد بـیرونش
بـحسرت مـیرم و سـوزم کـه گـاه نـوح دلسـوزی
چـو از نـاکـامیم گـوید کـند نـاگـاه مـحزونش
من[۱۰] آن مستم[۱۱] که فردا در کنار چشـمهٔ کـوثر
رود از شـیشهٔ دلهـا بـه سـاغر جُـرعهٔ خـونش

۱- ن ۲۳ = سر دهم از سیل دیده ؛ دیگر همه نسخ بشمول خلاصه = سر دهم از دیده سیل حون
۲- این شعر در نسخ ۱، ۵، ۱۰، ۳۶ نیافته شد
۳- ن ۲، ۶، ۱۱، ۲۳ = نیفکنم ؛ دیگر نسخ = بیفکنم
۴- ن ۲۳ = دامن ؛ دیگر همه نسخ = دامی
۵- ن ۲، ۲۸ = بکوش ؛ دیگر همه نسخ = مکوش
۶- ن ۲، ۹، ۲۹ = بجان ؛ دیگر همه نسخ مثل ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = بجا
۷- ن ۱، ۵ = شوخ ؛ ن ۴، ۹، ۳۵ = شوق
۸- ن ۹ = نخواند ؛ ن ۵، ۳۵ = نباید ؛ ن ۲، ۲۹ = نخسپد ؛ ن ۴، ۱۱، ۱۷ = بخوابد ؛ ن ۳، ۱۰ = نخوابد
۹- ن ۲۹، خلاصه = سو ؛ دیگر نسخ = مو
۱۰- این بیت تنها در نسخ ۱، ۵، ۳۵ یافته شد
۱۱- ن ۱، ۵ = مستم ؛ ن ۳۵ = مستی

بــه افســون مــی‌کند آلوده(۱) درد عـافیت بـخشم
بیا ای مرگ(۲) و آزادی ببخش(۳) از ننگ افسونش

ز گلگون کـی نـهد منّت بـدوش کـوهکن شـیرین
که ساق عرش غیرت می‌برد بـر(۴) پـای گـلگونش

اگــر در جــلوه‌گــاه حُســن آیــد عشــق بـی‌پرده
شود مـعلوم بـر لیـلی کـه لیـلی بـود(۵) مـجنونش

نمی‌دانم چـه امّـیدم(۶) بـه آن لبـهاست، مـی‌دانـم
کــه دارد خــنده بــر امّــیدمن لبــهای مــیگونش

به تیر غمزه‌اش(۷) نازم که صـد جـا بشکـند در دل
بــــدست مــــعجز عــیسی اگــر آرنــد بــیرونش

چنان حُسن(۸) قبولی در ملامت هست(۹) عرفی را
کــه هـر سـاعت در آغـوش آورد بـیداد گـردونش

(۶۲۹)

چو تـیر از دل کشـد کـو شـربتی از لعـل خـندانش
که با هوش آیم و در سینه دزدم نیش(۱۰) پیکانش

۱- ۱، ۵ = آسوده ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۶، ۸، ۹، ۱۰، ۲۳، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = آلوده
۲- ن ۲۳ = عشق ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = مرگ ؛ ن ۵ = ننگ
۳- ن ۶ = بده ؛ ن ۲۸ = نه بخش ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶، خلاصه و غیره = به بخش
۴- ن ۲، ۸، ۱۰، ۲۸، ۲۹ = از ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۹، ۲۳، ۳۵، ۳۶ و غیره = بر
۵- ریاض = بوده ؛ همه نسخ کلیّات = بود
۶- ن ۱، ۵ = چه امّید است با لبها ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۶، ۸، ۹، ۱۰، ۲۸، ۳۶ = چه امیدم به آن لبهاست ؛ ن ۲۹، ۳۵ = چه امیدم بر آن لبهاست
۷- ن ۹، ۱۱ = غمزه‌اش ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۱۰، ۲۳، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = غمزهٔ
۸- ن ۲۸ = رد و قبولی ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۹، ۱۰، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = حُسن قبولی
۹- ن ۲، ۹، ۲۹ = نیست ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۶، ۸، ۱۰، ۳۵، ۳۶ = هست ؛ ن ۲۸ = گشت؟
۱۰- ن ۲۹ = زخم ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۹، ۲۳، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = نیش

به دامن چشمم از خوناب حسرت پاک می‌سازد[۱]
ولی[۲] خون گریه کن گوید تبسّمهای پنهانش

ندارد دادخواهی چون من و شادم که در محشر
شود خاموشیم بند زبان داد خواهانش

حریم دل[۳] بود منزلگه جانان[۴] ولی عارف[۵]
دلش در کعبه و همسایهٔ دیر است ایمانش

بذوقی[۶] کشتهٔ آن غمزه گردیدم که از خجلت[۷]
شهادت نامه‌ها شستند در کوثر شهیدانش

بگاه خواب سر بر زانوی خسرو نهد شیرین
ولیکن آستین کوهکن باشد مگس رانش

چه منّت‌ها که بر خوبان نهد در پرسش محشر
چو ناحق کشتگان خویش را بینند حیرانش

چه دردی داشت عرفی از گریبان چاک ناکردن
دمی کز طعنه سالم داشتم امشب گریبانش[۸]

ردیف صاد مهمله

(۶۳۰)

صنم[۹] می‌گوی و در بتخانه می‌رقص   نوایی می‌زن و مستانه می‌رقص

۱- ن ۲۳ = سازم ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = سازد

۲- ن ۶، ۹ = دلی خون گریه کن گوید تبسم‌های پنهانش ؛ ن ۱۰ = ولی گوید که خونی کرشمه‌های فراوانش؟ ؛ ن ۵، ۳۵، ۳۶ = ولی گوید که خون بگری تبسم‌های پنهانش ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۲۹ = ولی گوید که خون گریی تبسم‌های پنهانش ؛ ن ۲۸ = ولی گوید که خون گرید تبسم‌های پنهانش

۳- ن ۲۳ = جان ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۹، ۱۰، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = دل

۴- ن ۱۰ = ایمان ؛ ن ۹، ۲۳، ۳۶ = جانان ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = دلها

۵- ن ۲۸ = (دلهای)معشوق‌اش ؛ دیگر همه نسخ = ولی عارف

۶- ن ۱، ۵، ۳۵، خلاصه = بذوقی ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۶، ۹، ۱۰، ۱۱، ۲۳، ۲۸، ۲۹، ۳۶، ریاض = به زجری

۷- ن ۲۳=که از حسرت ؛ خلاصه=که از خفّت ؛ ن ۲۸=نه هر ساعت ؛ ن ۱،۵،۹،۲۹،۳۵،۳۶وغیره=که از خجلت

۸- ن ۹ = چاک گریبانش ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۱۰، ۱۱، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = امشب گریبانش

۹-در نسخهٔ هفدهم مصرع ثانی مصرع اول و مصرع اول مصرع ثانیست.

عجب ذوقی[۱] بود با رقص و مستی[۲] تـو نیز ای باده در پیمانه می‌رقص
برافشان دست بر ناموس، وانگه[۳] میان محرم و بیگانه می‌رقص
بجان با غیر جانان در میامیز به تن با عاقل و دیوانه می‌رقص
دل از تمکین[۴] شود بی‌ذوق،[۵] زنهار گهی کودک شو و طفلانه می‌رقص
چو خون از زخم صید کشته می‌جوش چو دل در سینهٔ پروانه می‌رقص
مشو عرفی رهین باغ و بلبل ببانگ جغد در ویرانه می‌رقص

ردیف ضاد معجمه

(۶۳۱)

فصل گل است و شکر نسیم بهار فرض می در پیاله واجب و گل در کنار فرض
چندان اسیر شد دل وارستگان که گشت شکر کرشمه‌های تو برروزگار فرض
صیّاد غمزهٔ تو چو زه بست بر کمان گردید[۶] عشق ناوک او بر[۷] شکار فرض
ترسم که ترک غمزهٔ زنهار دوستت بر شکر گوی زخم[۸] کند زینهار فرض
از بسکه قابلیت عشق تو داشتم کردم عطای حُسن تو بر روزگار[۹] فرض
سنّت[۱۰] بود ز میکده جذب نسیم می وز درگهش بناصیه جذب غبار فرض
زان مانده‌ام ز طاعت حق کز هوای نفس بر گردنم نهاده طبیعت هزار فرض
انکار فیض شاهد و می فرض بر فقیه بر ما اطاعت صنم می‌گُسار فرض

۱- ن ۱۷ = حرفی ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = ذوقی
۲- ن ۲۳، ۲۸ = ذوق مستی ؛ ن ۱، ۹، ۲۹ = رقص و مستی ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = رقص مستی
۳- ن ۹ = آنگاه ؛ ن ۱ = وان گاه ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۱۰، ۱۱. ۱۲، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = وانگه
۴- ن ۹، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = از تمکین ؛ ن ۵، ۲۹ = ار تمکین؟
۵- ن ۱۰ = بی‌شوق ؛ ن ۱۷ = بی‌رقص ؛ ن ۱،۲،۳،۴،۵،۶،۸،۹،۱۱،۲۸،۲۹،۳۵،۳۶، عرفات، ریاض = بی‌ذوق
۶- ن ۱۷ = کردند ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۲۳، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶، عرفات، ریاض = گردید
۷- ن ۱۷ = در ؛ دیگر همه نسخ = بر
۸- ن ۱۷ = رحم ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۲۳، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶، ریاض و غیره = زخم
۹- ن ۹، ۲۸ = روزگار ؛ ن ۱، ۵، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = کردگار
۱۰- ن ۲، ۹، ۲۸، ۲۹ = منّت ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۱۱، ۱۷، ۳۵، ۳۶، و غیره = سنّت

تا کی سؤال سنّت[۱] و فرض ای فقیه، خیز   ناز و نیاز سنّت و بوس و کنار فرض
عرفی به اهل صومعه ساغر مده، که هست   بر صوفیان باده نهان کش خمار فرض

ردیف طای مُهمله

(۶۳۲)

گر[۲] بگویم ز نظر دوست نهانست، غلط
ور بگویم که به هر دیده عیانست، غلط
شش جهت فیض‌پذیر[۳] از نظر رحمت اوست[۴]
ور بگویم که به سویی نگرانست، غلط
می‌کشد زارم و اصلاً گنهی نیست مرا
ور بگویم که مرا دشمن جانست، غلط
تیر دلدوز شهیدان همه از ترکش اوست
ور بگویم که ازان شست و کمانست، غلط
جز گمان هیچ ندارم بکف از صدق خبر
ور بگویم که همین محض گمانست، غلط
صدق اسرار درون عقل به برهان سنجد
همه را زان غلط انگارد[۵] و آنست غلط
عرفی ار بیخبرت خواند، غلط نشماری
گوهرش گر نشناسی[۶] ز چه کانست، غلط

۱- ن ۲۹ = سؤال نسبت و فیض ؛ ن ۵، ۷، ۹، ۱۰، ۱۷، ۲۸، ۳۵، ۳۶ و غیره = سؤال سنّت و فرض
۲- این غزل در کلیّات خاقانی، مطبع نولکشور، لکهنو (هندوستان) نیز یافته می‌شود ولی آن در تمام نسخ معتبرهٔ قدیمیهٔ عرفی موجود است و حقیقتاً مال عرفیست نه خاقانی.
۳- ن ۱۷ = بود ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = پذیر ؛ ن ۲۹ = پدید
۴- ن ۱۷، ۲۹ = دوست ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۹، ۱۰، ۲۸، ۳۵، ۳۶ و غیره = اوست
۵- ن ۶، ۸، ۹، ۲۹ = انکار در آن است ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = انگارد و آنست
۶- ن ۲۸ = نه شماری ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۵، ۲۹ = نشناسی ؛ ن ۹ = بشماری ؛ ن ۱۷، ۳۵، ۳۶ = بشناسی

ردیف ظای معجمه

(۶۳۳)

اگر تو خنده کنی، از گل و شراب چه حظ؟
وگر تو زهر دهی، تشنه را ز آب چه حظ؟

اگر نه سایۀ حسن تو جویم از خورشید
ز دشمنی[۱] شب و مهر[۲] آفتاب چه حظ؟

کمال حُسن و نشاط جمال در جلوه است
هزار سال نهفتنش[۳] در نقاب چه حظ؟

عنان این دل صد جا شکسته را بگذار[۴]
ستم نوازشها! از ده خراب چه حظ؟

ز آسمان طلبیدم نشان راحت، گفت
اگر سوال غلط باشد، از جواب چه حظ؟

تلافی شب غم[۵] می‌کنم به خواب صبوح
اگر نه تلخی غم بشکند، ز خواب چه حظ؟

سبوی دُردکشان محتسب شکست، بلی[۶]
اگر دلی نخراشد،[۷] ز احتساب چه حظ؟

نشاط فارغ[۸] و اندوه عاشقست[۹] شراب
اگر ملال نیفزاید،[۱۰] از شراب چه حظ؟

مگو که گوش به واعظ نمی‌کند عرفی
ندیم میکده را زآیت عذاب چه حظ؟

(۶۳۴)

بروی[۱۱] دوست نظرکن، ز آفتاب چه حظ؟
به چشمه در نگر، از لمعۀ سراب چه حظ؟

۱- ن ۹ = خامشی ؛ ن ۱۰ = روشنی ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۶، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = دشمنی

۲- ن ۶، ۹، ۱۰ = نور ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = مهر

۳- ن ۵، ۹ = نهفتنش ؛ ن ۳۵، ۳۶ = نهفتیش

۴- ن ۹ = دریاب ؛ دیگر همه نسخ بشمول ۴، ۵، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = بگذار

۵- ن ۹، ۲۸، ۲۹ = شب غم ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = غم شب

۶- ن ۲، ۱۰، ۲۸ = ولی ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۶، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = بلی

۷- ن ۲۸، ۲۹، ۳۶ = بخراشد ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۱۷، ۳۵ = نخراشد

۸- ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ = عاشق ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۶، ۹، ۱۰، ۱۱، ۲۸، ۲۹، ۳۶ = فارغ

۹- ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ = فارغ ؛ دیگر همه نسخ = عاشق

۱۰- ن ۱۰، ۱۱، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = نیفزاید ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۲۹ = بیفزاید

۱۱- ن ۱۰، ۲۸، ۳۶ = بحُسن ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = بروی

هـزار مـطلب و بـرهان گـذشت و پیدا نـیست
که در سؤال چه ذوق است و از[۱] جواب چه حظ؟
بـمطرب و مـی و شـاهدگذار عـهد شـباب
اگـر بزهد و ریـا طـی شـود شباب، چـه حـظ؟
اثـر نـمی‌کند ای دل بـه نـاله[۲] در مـفزای[۳]
بکـعبه چـون نـرسد حـاجی از شـتاب چـه حـظ؟
بـناز دل شکـن آیـد بـقصد[۴] دل بـردن[۵]
کسـی نـپرسد ازو کـز دل خـراب چـه حـظ؟
دل گـداخـته‌ام در مـذاق غـم تـلخ است
تـمام سـوخت در آتش ازیـن کـباب چـه حـظ؟
مـرنج عـرفی اگـر بـی‌سبب عـتاب نـمود
سـبب چـو سر بمیان آرد، از عـتاب چـه حـظ؟

ردیف عین مهمله

(۶۳۵)

بـاز ایـن مـنم بـصد دل خشـنود در سـماع
دیـوانـه‌وش ز نـغمهٔ داود در سـماع
رویـم بـروی دلبـر و[۶] قـوّال در سـرود
دسـتم بـدست شـاهد و مـقصود[۷] در سـماع

۱- ن ۲۸ = در جواب ؛ ن ۱، ۵، ۸ = از جواب ؛ ن ۱۷، ۳۵، ۳۶ = و در جواب ؛ ن ۱ = و از جواب
۲- ن ۳۵ = بنال ؛ ن ۵، ۲۸، ۳۶ = بناله
۳- ن ۲۸ = از مضراب ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = دُر مفزای
۴- ن ۱، ۵، ۱۷، ۲۸، ۳۵ = به صید ؛ ن ۸ = به قصد
۵- ن ۱، ۵، ۳۵ = دل بردن ؛ ن ۳۶ = بیرون؟
۶- ن ۳۶ = دلبر قوّال ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵ = دلبر و قوّال
۷- ن ۲، ۴، ۱۱، ۲۳، ۲۸، ۲۹، ۳۶ = شاهد مقصود ؛ ن ۱، ۵، ۶، ۸، ۹، ۱۷ = شاهد و مقصود

پرهیز ای فرشته که اینک به عرش و فرش[۱]
افشاندم آستین میآلود در سماع
باز این چه شورش است که خونابه[۲] ریز شد
چندین هزار زخم نمکسود در سماع
زاهد که بود زمزمه دشمن، بدیر عشق
آمد به نیم زمزمهٔ عود[۳] در سماع
هنگام[۴] مردن است طپیدن بخون بس[۵] است
دایم چو بیغمان نتوان بود در سماع
عرفی سرود بزم که یاد آمدش که باز
بر روی آتش آمده چون دود در سماع

(۶۳۶)

چه[۶] غم دو کون به درویش گر کنند نزاع
زبون کس نشود هر که شد به فقر شجاع
به مجلس آمدم و بسکه زود برگشتم
نداشت فاصلهای[۷] در میان سلام و وداع
اگر ز راه اطاعت به مردمی نرسی
روا مدار که بر مردمت کنند مطاع

ردیف غین معجّمه

(۶۳۷)

چنین که آمده منظور لطف شاه چراغ
بناز گو بشکن گوشهٔ کلاه چراغ

۱- ن ۲۹ = بفرش و عرش ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = بعرش و فرش
۲- ن ۲۳ = افسانه ریز شد ؛ دیگر همه نسخ مثل ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = خونابه ریز شد ؛ ن ۲۸ = خونابهٔ رسید
۳- ن ۹ = رود ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = عود
۴- ن ۲، ۲۹ = امید ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۷، ۲۳، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = هنگام
۵- ن ۲۳(حاشیه) = طپیدم بسی بخون ؛ ن ۵ = طپیدن بخون تست ؛ ن ۳، ۲۸، ۲۹ = طپیدن بخون بسی ؛ ن ۱، ۸، ۱۷، ۳۵ = طپیدن بخون بسست ؛ ن ۲، ۴، ۳۶ = طپیدم بخون بسی
۶- این اشعار فقط در نسخ ۱، ۵، ۶، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد
۷- ن ۶ = قافلهٔ ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = فاصلهٔ

ز نور معرفت حق به شاه[۱] در سخن است — صباح طلعت خورشید و شامگاه چراغ
بروشنی شب و روز زمانه یکسان است — ازان زمان که جهان مجلس است و شاه چراغ
فروغ ناصیهٔ روزگار اکبر شاه — که برفروخت بدلها زهر نگاه چراغ
چراغ هستیش از نور مطلق است که هست — بچشم فقر چراغ و بچشم[۲] جاه چراغ
چراغ تا شده[۳] منظور شه بدست ادب — فلک گذاشته بر گوشهٔ کلاه چراغ
براه معرفت حق خودست هادی خویش[۴] — چراغ را نبرد[۵] کس به پیش راه چراغ
طواف انجمن شه چراغ راه دل است — در آی عرفی ازین انجمن، بخواه چراغ

(۶۳۸)

باز به میدان ما فوج بلابسته صف — پای فلک در میان، رسم امان[۶] بر طرف
خرقه شکافان شوق[۷] بی‌دف و نی درسماع — جبه فشانان شید تابع قانون و دف
جان قدیم[۸] اشتها[۹] مانده همان ناشتا — وین تن حادث غذا معدن[۱۰] آب و علف
چیدم و دیدم تمام، آبی و تابی[۱۱] نداشت — میوهٔ این چار باغ، گوهر این نه صدف
گفتیم[۱۲] ای‌خودفروش،خودچه‌متاعی،بگو — گر بخری شبچراغ ور بفروشی خزف
بشنو و بو کن اگر گوشی و مغزیت هست — زمزمهٔ بو کشف لخلخهٔ من عرف
عرفی اگر رهروی دوری منزل مبین — رو، که مدد می‌کند همّت شاه نجف[۱۳]

۱- ن ۲۹ = رموز معرفت حق شاه در سخنست ؛ ن ۹ = ز نور معرفت حق شاه در سخن است ؛ ن ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = ز نور معرفت حق به شاه در سخن است
۲- ن ۹ = بدست ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۲۳، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = بچشم
۳- ن ۱۱ = باشد ؛ ن ۱۷ = ماشه؟ ؛ ن ۲، ۵، ۱۸، ۳۵، ۳۶ = چراغ تا شده
۴- ن ۹، ۲۹ = هادی خود ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۱۰، ۱۱، ۱۷، ۲۶، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = هادی خویش
۵- ن ۶ = اگر نه برد ؛ ن ۴، ۵، ۹، ۱۰، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = را نبرد
۶- ن ۲۹ = وفا ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = امان
۷- ن ۱۰ = ذوق ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۱، ۱۷، ۲۳، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = شوق
۸- ن ۱۷ = عدم ؛ دیگر همه نسخ بشمول ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۱۰، ۲۸، ۳۵، ۳۶ وغیره = قدیم
۹- ن ۲، ۲۸، ۲۹ = آشنا ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۳۵ و غیره = اشتها
۱۰- ن ۹ = غذا فتنهٔ ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۱۰، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۶ = غذا معدن ؛ ن ۸ = ماندهٔ آب و علف
۱۱- ن ۶، ۹ = رنگی ؛ دیگر همه نسخ مثل ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۲۳، ۲۹، ۳۵، ۳۶، خلاصه و غیره = تابی
۱۲- ن ۱۰ = گفتمش ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۶، ۸، ۱۷، ۲۸، ۲۹ و ریاض = گفتیم
۱۳- این غزل هم در کلیّات خاقانی(نسخهٔ نولکشوری) یافته شد

ردیف قاف

(۶۳۹)

غم[۱] می‌گزد دل[۲] من، من می‌مکم[۳] لب‌عشق
میرم به تلخی غم، نازم به مشرب عشق
دانای شهر و[۴] ده کیست کز طعن[۵] ما برنجد
خندند بر فلاطون اطفال[۶] مکتب عشق
داروی صحّت[۷] دل[۸] در حکمت ازل نیست
امّا ز سردی عقل زایل شود تب عشق
ناکامی من و[۹] عشق پروردهٔ مرادست
در آفتاب غرق است شام من و شب عشق
در دیر و کعبه سائل، با کفر و دین مُعامل[۱۰]
با نوش و نیش یکدل، این است مذهب[۱۱] عشق
تا ریخت خون عرفی از چشم خلق، گم شد
زان جلوه‌ها تو گویی این بود مطلب عشق

(۶۴۰)

داغ درون تشنه لبانست آب عشق   آتش دماغ تر نکند از شراب عشق

۱- این یکی از معروفترین غزلهای عرفیست ولی این هم در کلیّات خاقانی(چاپ نولکشور)یافته می‌شود
۲- ن ۲، ۳، ۴، ۸، ۹، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = دل ؛ ن ۱، ۵، ۲۸، ۲۹ = لب
۳- ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = مکم ؛ ن ۶، ۹، ۱۰، ۱۱، ۲۸ و ارمغان شیراز = گزم
۴- ن ۱۰ = شهر ما ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۹، ۱۱، ۱۳، ۱۷، ۲۳، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = شهر و ده
۵- ن ۱۰، ۲۸ = طرز ؛ ن ۱، ۵، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۵ = طعن ؛ ن ۳، ۴، ۱۱، ۲۳، ۳۶ و ارمغان شیراز = طنز
۶- ن ۹، ارمغان شیراز = طفلان ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۱۶، ۱۷، ۲۳، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = اطفال
۷- ن ۴، ۵، ۱۰، ۱۱، ۲۸، ۳۶ = صحّت ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۶، ۱۷، ۲۹، ۳۵ = صحبت ؛ ن ۹ = محنت
۸- ن ۱۶ = دل ؛ ن ۱، ۵، ۹، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = عشق
۹- ن ۱۶ = می عشق ؛ ن ۹ = من و دل ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۱۶، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = من و عشق
۱۰- ن ۹، ۱۶، ۲۳، ۲۹، ۳۶، خلاصه = معامل ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۱۷، ۲۳، ۳۵، ارمغان شیراز = مقابل
۱۱- ن ۱، ۴، ۱۱، ۲۸، ارمغان شیراز = مشرب : ن ۲، ۳، ۵، ۸، ۹، ۱۶، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = مذهب

عـــین خـــرابـیست چـو آبـاد عـافیت — معموری بـهشت بـدست[۱] خـراب عشـق
آنکس کـه بـی‌شعور نگـردد[۲] ز بـوی درد — مشکل که بـر دمـاغ زنـندش گـلاب عشـق
تا کـی جـمال عشـق کـند جلوه در نـقاب — بشکن طلسم هستی و بگشـا نـقاب عشـق
نبود شهید عشـق سـرش بـی‌هوای دوست — بی‌مغز و بی‌حیات نخیزد[۳] حـباب عشـق
ایـن فـتنه‌ها نـتیجهٔ صبح مـحبّت است — آه از دمـی کـه تـیغ زنـد آفـتاب عشـق
خـون دو عـالم از حسـناتش کـنم شـمار — فردا به من حواله شـود گـر حسـاب عشـق
اعمال عشـق بسکـه زنـد غـوطه در قـبول — نـتوان زهـم شـناخت گـناه و ثـواب عشـق
عـهد ابـد بکـود کـی عشق طـی شـود — نـومید مـا[۴] ز جلوهٔ عـهد شـباب عشـق
در زیـــر تـازیانهٔ غـم مُـرد عـافیت[۵] — هرگه که بود مـنصب مـن احـتساب عشـق
عـرفی کـبوتر حـرم قـدس شـد دلش[۶] — خـصمی بـاین کـتان نکـند آفـتاب عشـق

(۶۴۱)

شراب بیغش و ساقی بکام و بخت شـفیق — اگر اجـل نـبود در کـمین، زهـی تـوفیق[۷]
کسی کـه مـی‌کند انگـور کـیمیاگـر اوست — نه آنکه زر کند از مس به طلق یا زمـبیق[۸]
حسد به صاحب مقصود کم بـر ای طـالب — که حال تشنه لبـان بـه بـود ز حـال غـریق
چـه بـاک طـالب مـقصود را ز دوری راه — چه دغدغه دل غـوّاص را ز بـحر عـمیق[۹]

۱- ن ۳۶ = بچشم خراب ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۲۸، ۳۵ = بدست خراب ؛ ن ۱۷ = بدست شراب ؛ دیگر همه نسخ = بدست خراب
۲- ن ۲۸، ۳۶ = نیفتد ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = نگردد
۳- ن ۱۰، ۲۸ = نیفتد ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = نه خیزد
۴- ن ۲۸ = نومید بار ؛ ن ۱، ۵، ۳۵، ۳۶ = نومید ماز
۵- ن ۱۰ = عاقبت ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = عافیت
۶- ن ۱۰، ۲۸ = دلیل ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = دلش
۷- حافظ شیرازی گوید: (نسخهٔ مسعود فرزاد ص ۱۱۰)
مقام امن و می بی‌غش و رفیق شفیق — گرت مدام میسّر شود، زهی تـوفیق
۸- ن ۸ = بطلق یا زمبیق ؛ ن ۱، ۵ = بطلق یا اتلیق ؛ ن ۳۵ = بطلق یا اتلیق؟
۹- در نسخهٔ ۳۵ تنها این بیت شامل غزل آینده یافته شد

(۶۴۲)

چــــه لازم است کــه جــویند بــایزید و شــفیق
هــدایت ار[۱] هــمه شـیطان[۲] کـند،زهـی توفیق
خـــبر زســـود و زیـــان نـیست، ایـنقدر دانـم
کـــه در مـــعامله بـــودند بـــا یـــزید و شـــفیق
مگــو کــه بـا دل آســوده سـرّ عشـق مگـوی[۳]
کـه سـنگ نـرم کـند نشـو ایـن شـراب رحـیق[۴]
ز کـــاو کـــاو خـــرد[۵] عـقده‌ای چــو نگشــایند
بــه مــی حــواله کـنم حــلّ نکـته‌های دقـیق[۶]
به[۷] هرزه صرف مکن فرصتی[۸] که قسمت تست[۹]
مگـــــر زیـــــاده کـــنندت وظـــیفهٔ تـــوفیق
عـــنان مکش[۱۰] کــه بــرابـر بـود بـه حـج قـبول
هـــر آن قـــدم کــه بـبازی بـپای سست رفـیق

۱- ن ۱، ۱۷، ۳۵ = از ؛ ن ۵ = ار
۲- ن ۱۳، ۱۶ = سلطان ؛ ن ۱، ۵، ۲۸، ۲۹، ۳۵ = شیطان(در نسخ ۷، ۱۷ و دیگر نسخ این شعر موجود نیست)
۳- ن ۱۰ = بگو ؛ ن ۶، ۸، ۱۶، ۲۸، ۲۹ = مگو ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = مگوی
۴- ن ۱۰، ۱۶ = رقیق ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۲۸، ۲۹، ۳۵ = رحیق
۵- ن ۲۸ = خرد عقدهٔ چو بگشایند ؛ ن ۵ = فلک عقده بگشاید ؛ ن ۲۹، ۳۵ = عقده که بگشاید(نگشایند بهتر است)
۶- حافظ (نسخهٔ نولکشور) می‌گوید:
دل چـو از پیر خـرد نـقد مـعانی مـی‌جست — عشق می‌گفت به شرح آنکه برو مشکـل بـود
و کسی دیگر باین طور گفتی:
حل هر نکته که بر پیر خرد مشکـل بـود — آزمودیم، ز یک جرعهٔ می حـاصل بـود
۷- این بیت فقط در نسخ ۱۰، ۲۸، ۲۹، ۳۵ یافته شد
۸- ن ۲۸ = قسمت ؛ ن ۲۹، ۳۵ = فرصتی ؛ ن ۱۰، ۱۶ = قسمتی
۹- ن ۲۸ = که فرصت رفت ؛ ن ۲۹، ۳۵ = که قسمت تست ؛ ن ۱۰، ۱۷ = که فرصت نیست
۱۰- ن ۱۰ = بکش ؛ ن ۱، ۵، ۱۵، ۱۶، ۲۸، ۲۹، ۳۵ = مکش

کسی که از همه بگذشت کیمیاگر اوست
نه آنکه حاجتش افتد به طلق یا اتلیق[۱]؟
ز میر قافله گاهی تغافلی[۲] خوب[۳] است
که تنگ[۴] دست نمانند قاطعان طریق
ز خود گذشتن و مقصود یافتن عرفی
همی شنفتی[۵] و دیگر نمی‌کنی تحقیق

(۶۴۳)

بصدر[۶] مجلس وصل توام چنان مشتاق — که بوسه‌های ملایک به آستان مشتاق
اسیر دام تو گردم که هیچگه دروی — نبوده طایر جنت ببوستان مشتاق
ز حال سینهٔ مجروح من[۷] خبر دارد — کسی که بود به معشوق مهربان مشتاق
بگو بوصل که مشتاق اینچنین عرفی — که هست بر سر موی تو یک جهان مشتاق

۱- این بیت با بیت دوم غزل پیشین خیلی مطابقت دارد. بقول ناظم تبریزی و عبدالباقی نهاوندی قبل تدوین دیوان مسوّدات کلام عرفی خیلی مغشوش و پراکنده بود. ممکن است که قبل صورت قطعی دادن عرفی این بیت را بطوری که در غزل ۶۴۱ یافت می‌شود نوشته باشد و ترتیب دهندگان کلیّات یعنی سراجا اصفهانی و ناظم تبریزی آن را بطوریکه یافتند در هر دو غزلیّات شامل کردند. چنان می‌نماید که دیگر سه اشعار غزل ۶۴۱ هم گفتهٔ عرفی‌اند ولی آنها را هم او شامل غزل نکرد ولی چون ترتیب دهندگان آن را هم در اوراق پریشان یافته بودند، این همه چهار اشعار را بشکل غزل بدون مقطع شامل دیوان کردند.

۲- ن ۱، مخزن، آتشکده، ریاض = تغافلی ؛ ن ۸، ۱۰، ۱۶، ۲۹ = تجاهلی ؛ ن ۲۸ = تجلی؟ ؛ ن ۳۵ = تکاهلی

۳- ن ۱ = شرط ؛ ن ۱۶، ۲۸، ۲۹، ۳۵، آتشکده، ریاض، مخزن = خوب

۴- ن ۱، مخزن، ریاض، آتشکده = بی‌نصیب ؛ ن ۱۶، ۲۸، ۳۵ = تنگ دست

۵- ن ۳۵ = شنیدی ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۶، ۲۸ = شنفتی

۶- این غزل تنها در نسخهٔ ۳ یافته شد ولی آن در یک نامهٔ عرفی به خانخانان عبدالرحیم که در نسخهٔ ۲۸ در بیاض نمرهٔ ۱۰۹۰(محفوظ در کتابخانهٔ خدابخش، پتنه، هند) و نیز در سفینهٔ نمرهٔ ۲۹۴۴(محفوظ در کتابخانهٔ دانشگاه تهران) نقل شده‌است و درین امر شکّی نیست که اگر چه سوای یک همه نسخ کلیّات عرفی ازان تهی هستند، این غزل مستند عرفیست.

۷- ن ۳ = ما ؛ ن ۲۸، بیاض ۱۰۹۲، سفینهٔ ۲۹۴۴ = من

ردیف کاف فارسی

(۶۴۴)

زخم[۱] مجنون گر شود جویای درمان از نمک
می‌دمید این دشت را خار مغیلان از نمک
زخم لذّت جوی مجنون گر شود مرهم[۲] طلب
حُسن لیلی را شود خالی نمکدان از نمک
سعی کن تا ریش گردد پایت اندر راه عشق
هیچ کمتر نیست خاک این بیابان از نمک
چون[۳] بعزم سیر داغ دل درآید در دلم
می‌فشاند نوشخندی طرف دامان از نمک

(۶۴۵)

نیستش اندیشهٔ زخم شهیدان از نمک
بسکه زخمش زاد ره داده ست سامان از نمک
بسکه اسباب ملاحت دارد از لبهای او
می‌شود انباشته زخم شهیدان از نمک
گر به تحصیل نمک بر خنده بنویسد برات
شورش آبادی شود ملک سلیمان از نمک
عرفی از خونابه ریزی دیدهٔ ما بس نکرد
بارها انباشتم این چشم گریان از نمک

(۶۴۶)

این زخمهای کاری بر مغز جان مبارک
عید شهادت ما بر دوستان مبارک

۱- این غزل و غزل مابعد(۶۴۵) تنها در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = یافته شدند امّا در نسخ ۸، ۱۷ این همه اشعار مشتمل به یک غزل هستند.

۲- ن ۱ = لذّت ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = مرهم

۳- این شعر تنها در نسخهٔ ۱۷ یافته شد

دیـــنم بـعشوه‌ای رفت بـاز آمـدن مـبادش[۱]
نـاموس هـم عـنان تـافت، بـر دودمـان[۲] مـبارک
ایـــنک فـــنا بـــبالین افســـانه‌گـــو در آمــد
ای چشـــم نـاغنوده ! خـواب گـران مـبارک[۳]
آمـد سـحاب دردی، طـوفان گـریه بـرخاست
بـــر تـــارک اسـیران ایــن سـایبان مـبارک[۴]
گـــویند کـفر زلفــی بــر دیــن زنـد شـبیخون
بر دوش[۵] دین فـروشان ایـن طـیلسان[۶] مـبارک
بـر مـا خـجسته بـادا دوزخ[۷] فـروزی[۸] عشـق
طـوبی و حـور و کـوثر بــر ایــن و آن مـبارک
ای خلوت محبّت عذرت[۹] چگـونه خـواهـم[۱۰]
تشـــویش بـوسۀ تـو[۱۱] بـر آسـتان مـبارک
آمـد نسـیم شـوقی گـلهای زخـم[۱۲] بشکـفت
ایـــن نـــو بـهار لذّت بـر بـاغ جـان مـبارک

۱- ن ۲۳ = مبادا ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = مبادش
۲- ن ۲ = دوستان ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷، ۲۳، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = دودمان
۳- در نسخۀ ۱۷ این بیت بطور زیر یافته شد.
ایـنک فـنا بـبالین افسـانه گـو در آمـد   بر گوش دین فروشان این داستان مـبارک
۴- این بیت تنها در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد
۵- ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۲۹ = دوش ؛ ن ۳، ۴، ۶، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۳، ۱۷، ۲۳، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = گوش
۶- ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۲۹ = طیلسان ؛ ن ۳، ۴، ۶، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۳، ۱۷، ۲۳، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = داستان
۷- ن ۲۸ = گوهر ؛ دیگر همۀ نسخ مثل ۱، ۲۹، ۳۵، ۳۶، ۹، ۵، ۱۰ و غیره = دوزخ.
۸- ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۱، ۱۳، ۱۷، ۲۳، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = فروزی ؛ ن ۱۰ = فروشی
۹- ن ۱۰ = قدرت ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۱۳، ۱۷، ۲۳، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = عذرت
۱۰- ن ۹ = گویم ؛ دیگر همه نسخ مثل ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۲۳، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = خواهم
۱۱- ن ۲۳ = ما ؛ ن ۴، ۵، ۲۸ = تو ؛ دیگر همه نسخ مثل = ۱، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = نو
۱۲- ن ۸، ۹ = زخم ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۱۰، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = در

عـــرفی در آتش دل(۱) مـــی‌جوشی و خـــروشی
داغ نـــهان مـــخلّد قـــفل(۲) زبـــان مـــبارک

(۶۴۷)

هـــر(۳) غـــمت آرزوی جـــان مـــلک
گـــلشن کـــوی تـــو جـــنان مـــلک
مـــــی‌جهد آتش از زبـــــان مـــلک
نـــــاوک آهـــــی از کـــمان مـــلک
نـــــخراشـــد دلی کـــه از غـــیرت
نـــــخله نشـــتری بـــجان مـــلک
زود ازیـــن تـــیغ غـــمزه در مـــلکوت
نـــــتوان یـــــافتن نشـــان مـــلک
مگـــر از غـــمزه‌ات نشـــانی بـــرد(۴)
کـــه اجـــل گشـــته مـــیهمان مـــلک
در مـــــیان فـــــرشتگان گـــــردید
از غـــــمت شـــهره داســـتان مـــلک
بـــه(۵) گـــه وصـــف تـــندی خـــویت
مـــــی‌جهد آتش از دهـــان (۶)مـــلک

ردیف لام

(۶۴۸)

صـــد مـــهر مـــی‌نهم بـــلب(۷) گـــفتگوی دل
تـــا گـــرد غـــم بـــه شکـــوه(۸) نـــجنبد(۹) ز روی دل

۱- ن ۹ = غم ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = دل
۲- ۱۷ = فعل زبان ؛ دیگر همه نسخ = قفل زبان
۳- این مطلع تنها در نسخهٔ ۱۷ یافته شد .بجای مطلع دوم که دران نسخه نیست
۴- ن ۱۷ = بدو دیگر همه نسخ مثل ۱، ۵، ۸، ۳۵ و غیره = برو
۵- این بیت فقط در نسخهٔ ۱۷ یافته شد. مصرع ثانیش ازمصرع اولی بیت دوم مماثلت دارد. چنان می‌نماید که بگاه سرودن غزل عرفی این بیت را بدو طور گفت. سراجا بطور بیت دوم آنرا قبول کرد و ناظم بطور بیت هفتم. همین معامله با هر دو مطلع این غزل است. عرفی هر دو مطلع را سروده باشد. سراجا مطلع دوم را قبول کرد و ناظم مطلع اول را
۶- در نسخهٔ ۸ ردیف این غزل "فلک" است
۷- ن ۱ = بلب از گفتگوی دل ؛ ن ۲، ۵، ۹، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = بلب گفتگوی دل
۸- ن ۱، ۵، ۳۵ = ببوسه ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۶، ۹، ۱۱، ۲۹، ۲۹، ۳۶ = به شکوه
۹- ن ۱، ۶، ۹ = نچیند ؛ ن ۳۵ = بچیند ؛ ن ۳، ۴، ۵، ۱۰، ۲۹ = نجنبد ؛ ن ۳۶ = نخسپد ؛ ن ۲۸ = بخشد؟

جـــمعیتی[۱] نــــیافت پــــریشانی دلم
تـــا روی غـــم فســرده[۲] نـدیدم بـروی دل

ای[۳] کــفر و دیــن حــلال کـنیدم کـه مـی‌برم
ایـــنک ز دیـــر و کـــعبه سـلامی بکـوی دل

دامــین[۴] بـــه ســلسبیل نــیالاید آنکـه او
در چشـــمه ســار درد کـند شست و شـوی دل

بگـــداخـــتیم مـــرهم و[۵] المـاس ریـختیم
آن[۶] بـر مـزار[۷] راحت و ایـن در[۸] گلوی دل

بـــا صـــد غـم آشـناست دلم دست ازو بـدار
تـرسم غـمی[۹] عـنان تـو گـیرد بـه بـوی دل

تـــا چـــند عـــمر در غـم و انـدیشه بگـذرد
بـــــرداشـــتیم دست غـــم از زیـــر روی دل

در[۱۰] خـلوتی کـه دوست بـخود جلوه گـر بـود
ســوزد دمـــاغ حُســـن ز تأثـــیر بـــوی دل

گم[۱۱] شد بکوی عشق[۱۲] دلم کـو چـراغ حُسـن
تـــا آفـــتاب عـــقل[۱۳] کـند جسـتجوی دل

۱- این بیت تنها در نسخ ۱، ۵، ۷، ۸، ۱۰، ۲۸، ۳۵ یافته شد
۲- ن ۷، ۱۰، ۲۸ = فشرده ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = فسرده
۳- این بیت فقط در نسخهٔ نهم یافته شد.
۴- این بیت فقط در نسخ ۲، ۹، ۱۰، ۲۹، ۳۵، ۳۶ یافته شد
۵- ن ۴، ۶، ۹، ۱۰، ۲۳، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = بگداختیم مرهم و الماس ریختیم ؛ ن ۱، ۵، ۸ = بگداختیم و مرهم الماس ریختیم ؛ ن ۱۰ = بگداختیم مرهم الماس و ریختیم
۶- ن ۲، ۲۹ = این ؛ ن ۱۰ = وان ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = آن
۷- ن ۱، ۵، ۳۵ = را بکام راحت ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۹، ۲۸، ۲۹ = بر مزار راحت
۸- ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۹، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = و این در گلوی دل ؛ ن ۲، ۲۹ = و آن بر گلوی دل
۹- ن ۸ = ترسم که غم ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۹، ۱۰، ۱۱، ۲۳، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = ترسم غمی
۱۰- این بیت فقط در نسخهٔ ۳۵ یافته شد
۱۱- این بیت فقط در نسخهٔ ۷، ۸، ۹، ۳۵ یافته شد
۱۲- ن ۷، ۹، ۳۵ = عشق ؛ ن ۸ = عقل
۱۳- ن ۷، ۹، ۳۵ = عقل ؛ ن ۸ = عشق

بـــر[۱] عـــافیت چـــه نـــاز کـنم گـربر آورد
دل را بـــعادت غـــم و غـــم را بـخوی[۲] دل
عـرفی[۳] بـیک دو جـرعهٔ غم بـیخودی نـمود
هـــرگز نـــخورده بـــود شـــراب سـبوی دل

(۶۴۹)

دردی کـه بـه افسانه و افسـون رود از دل
صـد شـعبده‌انگیز کـه بـیرون رود از دل
ممنونم ازین شیوه که هـر جـور کـه کـردی
اندیشه نکردی کـه مـرا چـون[۴] رود از دل
آن بـه کـه بـدل ره نـدهم روز سـلامت
آنها که در[۵] آشوب شـبیخون[۶] رود ازدل
از بسکه دل سوخته‌ام تشـنهٔ صـلحست[۷]
هر جور که فـردا کـنی[۸] اکـنون رود از دل
دیگـر نکـنم دست زد[۹] بـلهوسان مـیل
گـــر آرزوی مـــلک فـریدون رود از دل
عرفی ره مجنون مرو ایـن دردنـه دردیست
کـــز بـیهده گـردیدن هـامون رود از دل

ردیف میم

(۶۵۰)

تـــنها نشـــین گـوشه غـمخانهٔ[۱۰] خـودیم
گـنج غـمیم و در دل ویـرانـهٔ خـودیم

۱- این بیت فقط در نسخ ۷، ۸، ۹ یافته شد. در نسخهٔ ۷، ۸ این بطور مقطع است و مصرع اولش به این طور "عرفی ترا چه غم که برآورده‌ای به عشق". (این غزل هم دارای اشعاری هست که از آنها چند در نسخه‌های مختلف هستند و در دیگر نسخ نیستند. همین معاملهٔ دو مقطع است سببش همین است که پیشتر در ضمن دیگر اشعار گفته شد)

۲- ن ۹ = بجوی ؛ ن ۷، ۸ = بخوی

۳- ن ۷، ۸ = صوفی ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = عرفی

۴- ن ۵، ۹، ۳۵، ۳۶ = چون ؛ ن ۲۸ = خون

۵- ن ۲۸ = آنها که نکردی که ؛ ن ۵، ۹، ۳۵، ۳۶ = آنها که در آشوب

۶- ن ۲۸ = مرا خون رود از دل ؛ ن ۵، ۹، ۳۵، ۳۶ = شبیخون رود از دل

۷- ن ۲۸ = تشنهٔ عشق است ؛ ن ۵ = بستهٔ صلح است ؛ ن ۳۵، ۳۶ = تشنهٔ صلح است

۸- ن ۲۳ = هر جور که کردی همین اکنون ؛ ن ۱، ۵، ۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = هر جور که فردا کنی اکنون

۹- ن ۱، ۵ = دست بر ؛ ن ۳، ۸، ۹، ۱۷، ۲۳، ۳۵، ۳۶ = دست زد

۱۰- ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = غمخانه ؛ ۲، ۶، ۹، ۲۸، خلاصه = میخانه ؛ ن ۱۰ = ویرانه

لب تر نکرده‌ایم ز جام و سبوی کس — جاوید مست جرعهٔ[1] پیمانهٔ خودیم
هر[2] گوشه برگ انجمن طور چیده‌ایم — با آنکه شمع گوشهٔ کاشانهٔ خودیم
با غم نشسته‌ایم به تدبیر قتل[3] خویش — ما آشنای دشمن و بیگانهٔ خودیم
بس در گشوده‌ایم چه دشمن چه دوست را — ماقفل بی گشاد در خانهٔ خودیم
شیرین نکرده‌ایم لب از گفتگوی کس — لبها بزهر شستهٔ[4] افسانهٔ خودیم
گاهی صلاح[5] توبه و گاهی فساد[6] زرق — بازیچهٔ[7] طبیعت طفلانهٔ خودیم
غیرت روا نداشت که برقع برافکنیم — تا جمله بنگرند که جانانهٔ خودیم
عرفی برو، تهیّهٔ افسون مکن که ما — صید فریب دام خود و دانهٔ خودیم

(۶۵۱)

همّتی[8] یاران که در رفع هوس رو می‌کنم
بر لب کوثر بداغ تشنگی خو می‌کنم
آب حیوانم ز دنبال آید[9] از ظلمت برون
من برو خندان به سوی تشنگی رو می‌کنم
در ستم کوش و مبین نازک دلیهای مرا
تا قیامت برنتابم عاقبت[10] خو می‌کنم
دل به وصل و من ببوی وصل نامحرم خوشم
او گُل و من دست گلچین[11] از ادب[12] بو می‌کنم

۱- ن ۱۰ = ساغر و پیمانه ؛ ن ۱،۲،۳،۴،۵،۶،۸،۹،۱۷،۳۵،۳۶،خلاصه = جرعه و پیمانه ؛ ن ۸، ۲۹ = جرعهٔ پیمانه
۲- این بیت فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد
۳- ن ۲۸ = عقل ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = قتل
۴- ن۳=شسته‌وافسانهٔ؛ن۲،۴،۵،۸،۱۰،۲۹،۳۵،۳۶=شستهٔافسانهٔ؛ن۱،۹=شیشهٔافسانهٔ؛ن۲۸=شسته‌وزافسانه
۵- ن ۴ = صلاح توبه ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = فریب توبه
۶- ن ۸ = فریب ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۹، ۳۵، ۳۶ = فساد
۷- ن ۱۰، ۲۸ = بازی ده ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷، ۲۳، ۳۵، ۳۶ = بازیچهٔ
۸- ن ۱۰، ۱۱ = همّت ای ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۹، ۱۲، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = همّتی
۹- ن ۳، ۴، ۸، ۱۲، ۲۹، ۳۶، خلاصه = آید ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۱۰، ۳۵ = آمد
۱۰- ن ۲۹ = عافیت ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۳۵ = عاقبت
۱۱- ن ۱۱ = خاک گلخن ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = دست گلچین
۱۲- ن ۶ = گلچین ادب ؛ دیگر همه نسخ مثل ۵، ۹، ۲۹، ۳۵ = گلچین از ادب

بـــاز دل را مـــی‌فشارم در[۱] کـف عشـق صـنم
خـون اسـلامش چکـان[۲] از هـر سـر مـو مـی‌کنم
مـــی‌فروشم داغ و نـقد گـریه مـی‌گیرم ز خـلق
مــــــی‌ستانم آب و آتش در تـــرازو مـــی‌کنم
دادم[۳] انـصافی و دیـن چـون زاهـدان خشک لب
دیــن اگــر بــاشد بــه کفرش هـم تـرازو مـی‌کنم
می‌کشم مَی زاهد امّـا چـونکه شسـتم دست و لب
خـــود پـــرستی را نـدانـم طـاعت او مـــی‌کنم
صید آهو مـی‌کند هـر کس کـه صـیّاد است، و مـن
صـــید نـــاز و عشـوهٔ چشـمان آهــو مـــی‌کنم
گل مچین از بهر من رضوان، تو گل می‌بو کـه مـن
شـــعله را از داغ دل مـــی‌چینم و بـــو مـــی‌کنم
آرزوی زخـم تـیغش[۴] نـیست عـرفی حـدّ مـن
لیک دایـم مشـق بـوس دست و بـازو مـی‌کنم

(۶۵۲)

خـوشا جـهان چـو مـن از داغ دل کـباب شـوم
زمـــانه را کـــنم آبـــاد، اگـــر خـــراب شـــوم
بـــران[۵] ســرم کـه چـنان آتشـی بـرافـروزم
کـــه در مـــیانهٔ آن تـــا ابـــد کـــباب شـــوم

۱- ن ۱۱ = برکف ؛ ن ۴، ۹، ۱۰، ۳۵، ۳۶ = درکف ؛ ن ۱، ۵، ۲۹ = درغم
۲- ن ۹ = روان ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = چکان
۳- این شعر و سه شعر مابعد تنها در نسخهٔ ۱۰ یافته شدند
۴- ن ۱، ۵، ۳۵ = زخم تیغش ؛ ن ۹ = حدّ جورش ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۶، ۸، ۱۰، ۲۹، ۳۶ = زخم جورش
۵- ن ۱۱ = بران شدم ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = بران سرم

دهان شیشه گشاده‌ست[۱] عشق و نزدیک است
که بی‌نیاز ز کیفیّت شراب شوم
چنان ز عشق مهیای تربیت شده‌ام
که گر ز ذرّه نظر یابم، آفتاب شوم
رسم[۲] به مقصد و عمداً نایستم از ننگ
به هر طرف که چو همّت گران رکاب شوم
چنین که فرصت عرفی[۳] عنان سبک کرده‌ست
بگرد او نرسم گر همه شتاب شوم

(۶۵۳)

تو چشم بر دل و من چشم بر وفا دارم
عجب معامله‌ای با تو دلبرا[۴] دارم
ازین که شکر جفا می‌کنم خجل نشوی
که حیله می‌کنم و چشم بر وفا دارم
صد آه کردم و هیچم امید نیست، ولی
بناله‌ای که نکردم امیدها دارم
تو تیغ در کف و من جان بدست، حیرانم
که من بجان خود این دشمنی چرا دارم
ترا کلید بهشت اندر آستین عطاست
ولی چه سود که من طالع گدا دارم

(۶۵۴)

چون خیالت گذر آرد بدر مسکن چشم
جوشش نور بهم در شکند روزن چشم
مشتِ[۵] سوزن[۶] بدلم زان مژه تا ریخته‌اند
گریه از پارهٔ دل دوخته پیراهن چشم
در تماشاگه حُسن تو به هنگام نثار[۷]
سر به پیشانی خورشید زند خرمن چشم

۱- ن ۳، ۵، ۸، ۲۹، ۳۵ = کشاد است و عشق نزدیکست ؛ ن ۱، ۴، ۱۰ = کشاد است عشق، نزدیکست ؛ ن ۳۵ = کشاد است و عشق نزدیکست
۲- ن ۱، ۵ = ز رسم مقصد ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۸، ۹، ۱۰، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = رسم به مقصد
۳- ن ۱، ۵ = عمری ؛ ن ۲، ۳، ۸، ۹، ۲۹، ۳۵ = عرفی
۴- ن ۱، ۵، ۳۵ = دلبر با ؛ ن ۱ = دلبرا
۵- ن ۱، ۵، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = مشت ؛ ن ۴ = مشتی
۶- ن ۱، ۵ = آبی ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۶، ۸، ۹، ۱۰، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = سوزن
۷- ن ۲، ۸، ۲۹، ۳۵، خلاصه = نیاز ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۳۶ و غیره = نثار

از دلم تا بدر دیده صد آتشکده ساخت گریهٔ شوق که گلخن شد ازان[۱] گلشن چشم
عرفی آن روز نبینم[۲] که بود بهر وداع گریه را دست در آغوش دل و گردن چشم

(۶۵۵)

ما نقد را ز جمله به غمّاز داده‌ایم
در دام هر چه آمده، پرواز داده‌ایم
بعد از هزار شکوه به غم دل نهند خلق
ما خویش را تسلّی از آغاز داده‌ایم
از بانگ طبل باز دل ما نمی‌رمد
ما کبک خود به چنگل شهباز داده‌ایم
مردم نهند در[۳] کف کوشش عنان خویش[۴]
ما دست خویش را به عنان باز داده‌ایم
ای وهم آبرو مده از کف که بار ها
الزام[۵] عقل وسوسه پرواز داده‌ایم
عرفی بدوست کامی دشمن صبور نیست
این مژده‌اش به طالع ناساز داده‌ایم

(۶۵۶)

صد شکر کز حلاوت هستی گذشته‌ایم
وز ذوق هوشیاری و مستی گذشته‌ایم
ای خوشدلی مناز، که ما از نشاط عمر
در روزگار باده‌پرستی گذشته‌ایم

۱- ن ۱، ۵ = ازان ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = ازو
۲- ن ۱، ۴، ۵، ۳۵، ۳۶ = به بینم ؛ ن ۸، ۹، ۱۰، ۱۷ = نه بینم
۳- ن ۱۷ = از ؛ دیگر همه نسخ مثل ۱، ۴، ۵، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = در
۴- ن ۶، ۹ = دل ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۱۰، ۱۷، ۲۳، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = خویش
۵- ن ۱۰ = آرام ؛ ن ۴، ۵، ۶، ۸، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = الزام

راز[۱] درون پـرده ز بـیرون نـدیده[۲] لیک
دایـم بـرین صـحیفه بـه مسـتی گـذشته‌ایـم

در راه راست[۳] گـام بـه انـدیشه[۴] مـی‌نهیم
از بسکـه بـر بـلندی و پسـتی گـذشته‌ایـم

عـرفی بـه رهـروان عـدم[۵] جـای نـاز[۶] نیست
تـا تـو کـلاه گـوشه شکسـتی، گـذشته‌ایـم

(۶۵۷)

چـو لاله‌گـون شـوی از بـاده در چـمن مستم
چـو مشک بـیز کـنی طـرّه در خـتن، مسـتم

دل بـرهمنم، از سـایهٔ صـنم داغـم
دمـاغ بـلبلم، از نکـهت چـمن مسـتم

نـه شکـل سـبحه شـناسم نـه صـورت مـحراب
ز فکـر دار و ز انـدیشهٔ رسـن مسـتم

مگـو کـه خـرقهٔ زنّـار پـوش پـاره مکـن
کـه تـیز دسـتم و از جـام بـرهمن مسـتم

در مـعامله در بـند مـی فـروش![۷] کـه مـن
حـریف عشـقم[۸] و از خـون[۹] خـویشتن مستم

۱- ن ۲۹ = ساز ؛ ن ۱، ۵، ۹، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = راز
۲- ن ۲، ۴، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۲۹، ۳۶ = نوشته ؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ = ندیده
۳- ن ۱۷ = دوست ؛ دیگر همه نسخ مثل ۱، ۵، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶، خلاصه، ریاض = راست
۴- ن ۲، ۸، ۹ = اندازه ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = اندیشه
۵- ن ۱۷ = قدم ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۹، ۱۰، ۲۳، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = عدم
۶- ن ۲۹ = یار ؛ ن ۱، ۵، ۹، ۳۶ = ناز ؛ ن ۳۵ = ناز
۷- ن ۳، ۳۵ = در بند و میفروش ؛ ن ۲۸ = بر بند مٔی فروش ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۲۹، ۳۶ و غیره = در بند میفروش
۸- ن ۱۰ = خویشم ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۱، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = عشقم
۹- ن ۹ = جام ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = خون

حیات و مرگ[۱] من ای خضر عشق پروردهٔ‌ست
نه در لباس تو مستم که[۲] در کفن مستم
بناله تیشهٔ فرهاد گوید این دستان
که از حلاوت بازوی کوهکن مستم
ز[۳] بزم دوست چه گویم،[۴] که از قدح نوشان
تهی پیاله تر از من نبود و من مستم
بهشتیان چه شناسند مستیم عرفی
نه از شراب طهور، از می سُخن مستم

(۶۵۸)

ما تشنگی به دجله و[۵] جیحون نمی‌دهیم
یک العطش به صد قدح خون نمی‌دهیم
آب حیات از لب ما می‌چکد، ولی
صد چشمه زهر هست که بیرون نمی‌دهیم
این باده خون حوصلهٔ ما به خاک ریخت
جای ترّحم است به مجنون نمی‌دهیم[۶]
شد رام تازیانهٔ ما توسن جنون
دیگر عنان فتنه به گردون نمی‌دهیم
اهل زمانه را هوس آب خضر بس
کس را خبر ز چاشنی خون نمی‌دهیم
بیدادی از طبیعت موزون بما[۷] رسید
کز بیم دل به قامت موزون نمی‌دهیم
دیوانگیست[۸] عرفی و معموره دشمنی
ویرانه‌ای[۹] به ملک فریدون نمی‌دهیم

۱- ن ۲۸ = حیات امن من ؛ ن ۹ = حیات و مرگ من ؛ دیگر همه نسخ مثل ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۱۰، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = حیات و موت من
۲- ن ۱، ۵، ۹، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = که ؛ ن ۳، ۸ = نه
۳- ن ۴، ۹، ۳۶ = ز بزم ؛ ن ۵ = نه بزم ؛ ن ۱، ۲۸، ۲۹، ۳۵ = به بزم
۴- ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۱، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = که گوید ؛ ن ۱ = چه گویم
۵- ن ۳، ۵، ۲۸، ۲۹ = دجلهٔ جیحون ؛ ن ۱، ۲، ۸، ۹، ۳۵، ۳۶ = دجله و جیحون
۶- در چند نسخ مهمی مثل ۲۸ این شعر موجود نیست
۷- ریاض‌الشعراء = بمن ؛ همه نسخ کلیّات عرفی = به ما
۸- ن ۲، ۱۱، ۲۹ = دیوانه‌ایست ؛ ن ۳، ۶، ۸۸، ۹، ۳۵، ۳۶ = دیوانگیست ؛ ن ۱، ۵ = ویرانگیست
۹- ن ۹، ۱۱ = ویرانه را ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = ویرانه‌ای ؛ ن ۲۸ = دیوانگی

(۶۵۹)

منم که بهر دل اسباب داغ می‌دزدم
نسیم گلشن غم[۱] در دماغ می‌دزدم[۲]

درازدستی یاران گلی ندارد و من
در آستین شکنم دست[۳] و باغ می‌دزدم

دمی که بر نفس گرم[۴] اهل دل جوشم
هزار شعله ز دود چراغ می‌دزدم

ز بهر آنکه چکانم بکام تشنه‌لبان
به آستین‌نمک و[۵] خون‌ز داغ‌می‌دزدم

اگر[۶] به وادی ایمن رسم وگرنه که من
ز گرد بادیه کحل[۷] سراغ‌می‌دزدم

نیم[۸] به‌فصل خزان عرفی‌ازچمن بی‌فیض[۹]
ترانه‌ای‌زنواهای زاغ‌می‌دزدم

(۶۶۰)

بیا[۱۰] تا آب آتش طبع را در ساغر اندازیم
ز برق بادهٔ روشن ملایک را پر[۱۱] اندازیم

۱- ن ۳ = گلشن جان ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = گلشن گل ؛ ن ۲، ۳، ۸، ۱۰، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = گلشن غم
۲- در نسخهٔ ۵ ردیف "می‌دوزم" است
۳- ن ۲۹ = دشت ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۱۰، ۱۷، ۲۸، ۳۶ و غیره = دست
۴- ن ۶،۹(اضافات)=نفس اهل درد می‌جوشم ؛ ن ۱،۵،۸،۹،۲۸،۲۹،۳۵،۳۶ و غیره=بر نفس گرم اهل دل جوشم
۵- ن ۹، ۲۸، ۲۹ = نمک خون داغ ؛ ن ۶، ۹(اضافات)، ۳۵ = نمک و خون داغ ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۳۶ = نمک و خون ز داغ
۶- ن ۹ = مگر ؛ ن ۹(اضافات) = دگر ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۳۵، ۳۶ = اگر
۷- ن ۱، ۵ = گرد ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۶، ۸، ۹، ۹(اضافات)، ۲۸، ۲۹، ۳۵ = کحل
۸- ن ۲۹ = منم ؛ ن ۹(اضافات) = زنم ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۶، ۱۷، ۲۸، ۳۵، ۳۶ و غیره = نیم
۹- ن ۶، ۹ = فارغ ؛ ن ۹(اضافات)، ۲۹ = بی‌فیض ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۸، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = زید
۱۰- در جواب غزل معروف حافظ شیرازی باین مطلع آغاز:
بیا تا گل برافشانیم و می در ساغر اندازیم — فلک را سقف بشکافیم و طرح نو در اندازیم
۱۱- ن ۲۹، ۳۶ = بر اندازیم ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = پر اندازیم

بنوشیم و ته ساغر[۱] برافشانیم بر گردون
وزان[۲] پس خرّم و خندان نظر بر دلبر اندازیم
دو بالا بر کشیم از دل سرود صوفی آشوبی
وگر نارس فتد،[۳] عمّار را بر اختر اندازیم
تذرو گلشن عشقیم کز آتش مزاجیها
بدوزخ بال بگشاییم و پر در کوثر اندازیم
هم آغوش سلامت[۴] تا به کِی باشیم در جولان
بدردی آشنا گردیم و تن بر بستر اندازیم
نه از ما رهبری آید نه انصافی دهیم آخر
که بار زحمت[۵] خود را ز دوش رهبر اندازیم
تعلق‌نگسلد[۶]آسان‌خوش[۷]آن‌طوفان‌که‌بگذارد[۸]
که رخت افکندن از موجی به موج دیگر اندازیم
ز شأن[۹] محتسب بینم[۱۰] که‌درجنّت‌طمع‌دارد[۱۱]
که جام و شیشه را از بیم او در کوثر اندازیم

(۶۶۱)

گیرم[۱۲] از بزم وصالش غیر را بیرون کنم
اینکه[۱۳] آن مه راه دارد در دل او چون کنم

۱- ن ۲، ۲۹، ۳۵ = ته ساغر ؛ ن ۱، ۵ = ته جرعه
۲- ن ۱، ۵، ۳۵ = روان آثیم و این آیینه در ؟؟؟ اندازیم ؛ ن ۲، ۷، ۲۹ = وزان پس خرّم و خندان نظر بر دلبر اندازیم
۳- ن ۳۵ = بود ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۲۹، ۳۶ = فتد
۴- ن ۱، ۵ = ملامت ؛ ن ۲، ۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = سلامت
۵- ن ۵ = رحمت ؛ ن ۱، ۳۵ = زحمت (در نسخ ۲۹، ۳۶ و غیره این شعر نیست)
۶- ن ۱، ۲، ۵، ۲۹، ۳۶ = نگسلد ؛ ن ۳۵ = بگسلد
۷- ن ۱، ۵، ۳۵، ۳۶ = خوش ؛ ن ۲، ۷، ۲۹ = خود
۸- ن ۳۶ = نگذارد ؛ ن ۱، ۵، ۳۵، ۲۹ = بگذارد
۹- ن ۲۹ = نشان ؛ ن ۱، ۵، ۳۵، ۳۶ = ز شأن
۱۰- ن ۲، ۲۹، ۳۶ = دردا ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = بینم
۱۱- ن ۱، ۲ = دارم ؛ ن ۵، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = دارد
۱۲- این غزل فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۳۵ یافته شد
۱۳- ن ۸ = رشک آن ؛ ن ۱ = ؛ ن ۵ = اینکه او

رخ مپوش ای بی‌مروّت کی بود ممکن که من
حسرت عمری[۱] بیک دیدن ز دل بیرون کنم
بایدم از حالت خود بی‌نهایت بازگشت
در محبّت تا گذر بر وادی مجنون کنم
تا شوم بیهوش و یکدم وا رهم[۲] از درد دل
آرزوی گفتگوی آن لب میگون کنم
تا بدانم چیست راحت کاشکی درد ترا
می‌توانستم که یک ساعت ز دل بیرون کنم
مردم از جور فلک عرفی نمیدانم چسان
کینهٔ خود را برون از سینهٔ گردون کنم

(۶۶۲)

گر نهان دارم غمش در سینه جان می‌سوزدم
ور بگویم کز که می‌سوزم، زبان می‌سوزدم
چند گویی پیش ازین این آتشت در جان نبود
پیش ازین می‌ساختم[۳] گر این زمان می‌سوزدم
ای که منعم می‌کنی از گریه در[۴] عشق بتان
این نه دامان و[۵] گریبان است، جان می‌سوزدم
آه ازین خامی که باید شعله‌ای ظاهر شود
تا کند باور که جان ناتوان می‌سوزدم
هر گه آید بر زبانم پیش عرفی نام دل
می‌کشد آهی که مغز استخوان می‌سوزدم

۱- ن ۱، ۵، ۳۵ = عمری ؛ ن ۸ = رویت
۲- ن ۱ = رسم ؛ ن ۵، ۸، ۳۵ = رهم
۳- ن ۸ = می‌ساخت با من ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = می‌ساختم
۴- ن ۳۵ = گریه در عشق بتان ؛ ن ۵ = گریهٔ عشق بتان
۵- ن ۵ = دامان گریان ؛ ن ۳۵ = دامان و گریان

(۶۶۳)

عزّتی کو که برش چون گله آغاز کنم   او کند آشتی انگیزی و من ناز کنم
وقت شیون شده است ای که به عیشم طلبی   یک نفس باش که آهنگ طرب ساز کنم
گرنه از[۱] آشتیت مصلحتی نیست، چرا   دل برین نیست که پیشت گله آغاز کنم
مهربانی بتو آموختم ای گل، اکنون   جای آنست اگر دعوی اعجاز کنم
تا نگاهی که برو بوده نیفتد به کسی   چشم ازو بندم و بر مجلسیان باز کنم
عرفی این شیوه نکو نیست، فرو بستم لب   چند هر جا گله از طالع ناساز کنم

(۶۶۴)

دوش جامی از کف رعنا غزالی داشتم
گریه ناک و مست بودم طرفه حالی داشتم[۲]
طعنهٔ بالانشینان، رشک دشمن جور دوست
چشم بد دور این[۳] چنین بزم وصالی[۴] داشتم
من ندانم بود مجنون یا نمیدانم که من
پیش ازین بر صفحهٔ هستی مثالی داشتم
اینچنین[۵] معلوم شد کز کشتنم برگشته یار
این اثر داد آنکه[۶] بی‌موجب ملالی داشتم
راست می‌گویی که بیدردیست عرفی زیستن
لیک بهر کشتن خود کی مجالی داشتم

(۶۶۵)

مکن بیهوده گرمی کز غمت پر خون دلی دارم
منه دام فریب اکنون که مرغ بسملی دارم[۷]

۱- ن ۳۵ = گر نه از ؛ ن ۵، ۸ = گرنه در
۲- این غزل تنها درنسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد
۳- ن ۱، ۵ = اینچنین ؛ ن ۱۷، ۳۵ = آن چنین
۴- ن ۱ = و حالی ؛ ن ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = وصالی
۵- ن ۱، ۱۷، ۳۵ = آن چنین ؛ ن ۵، ۸ = این چنین
۶- ن ۵ = اینکه ؛ ن ۳۵ = آنکه
۷- این غزل تنها در نسخ ۱، ۵، ۸، ۳۵ یافته شد

بــه انـدک شـیوه‌ای ایـن مـرغ دل در دام مـی‌افـتد
فـریب آمـاده کـمتر کـن کـه صـید غـافلی دارم
بـــبین آرایش تـــابوتم از دنـــبالهٔ مـــحمل
تماشا کن که مـن هـم خـوش مـزیّن مـحملی دارم
فشـــانم تـخم راحت در دل و خـــار بـلا رویـد
مـبادا آفـتی یـارب، چـه خـوش آب و گـلی دارم
مـیا فـردا بـیادم ای[1] مجاب نـاکسـی تـا مـن
شـهیدان را دهـم حسرت کـه چـون او قـاتلی دارم
زنـازآمـیز دیـدن‌ها دل یک شـهر خـون کـردی
نگاهی کن چه اسـتغناست ایـن، مـن هـم دلی دارم
تو با عرفی ببزم عیش و با صد درد و حسرت مـن
بـه کُنجی رفـته و خـوش گـریهٔ بـی‌حاصلی دارم

(۶۶۶)

دل مـرهم[2] طـلب را نـیشها بـر ریش مـیخواهـم
هوسناکم، تـغافلهای بـیش از بـیش مـیخواهـم[3]
بـر افـتد ریشـهٔ آسـودگی یکـباره تـا از دل
بشغل[4] از کاوکاو غمزه‌ای صـد نـیش مـیخواهـم
چـه تشـویشم دهـی ای دل غـم یـار از کـجا آمـد
و گرهم بوده باشد، بـهر جـان خـویش مـیخواهـم
مـحّبت از غـمت سـیرم نسـازد، آه چـون سـازم
حـریف مـحنت انگـیزی ازو در پـیش مـیخواهـم

۱- ن ۳۵ = این ؛ ن ۱، ۵، ۸ = ای
۲- ن ۱، ۵، ۳۵ = مرهم طلب ؛ ن ۸ = محنت طلب
۳- این غزل تنها در نسخ ۱، ۵، ۸، ۳۵ یافته شد
۴- ن ۱، ۸ = بشکل کاو کاو غمزه ؛ ن ۵ = بشغل ازکاو کاو غمزه ؛ ن ۳۵ = بشکل کاو کاو از غمزه

بـناکـامی فـتادم، ویـن بـود یک شـمّه زان غـمها
کـه در عشـق تـو بـر جـان بـلااندیش میخواهـم
به تکلیف وفا هـر لحـظه تشـویشش دهـم عـرفی
نـمی‌دانـم چـه از نـامهربان[۱] خـویش میخواهـم

(۶۶۷)

دردی تـو بـه ایـن صـبر نـهفتن نـتوانـم / وز رشک بـخود راز تـو گـفتن نـتوانـم[۲]
آه این چه سؤال است که دل را به که دادی / ایـن گـوهر رازیست کـه سـفتن نـتوانـم
صد شکـوه ازو دارم و چـون بـاز کـنم لب / پـیش نـظرم آیـد[۳] و گـفتن نـتوانـم
فـریاد کـه پـژمرده شـد از صـحبتم آن گـل / وز[۴] غـصّهٔ بسـیار شکـفتن نـتوانـم
عـرفی نـتوان رُفت غـبار غـمش از دل / گـردیست دریـن خـانه کـه رُفتن نـتوانـم

(۶۶۸)

چـند مست گـریه بـی‌آن سـرو نـاز از خـود روم
گریه ناک آیم به هوش و نوحه‌ساز از خود روم[۵]
سـوزم از غـیرت کـه غـیرم سـر بگـیرد در کـنار
چـون ز شـوق روی آن دشـمن نـواز از خـود روم
بـزم عـیش یـار مـی‌آید بـیادم زان سـبب
هـر گـهم آیـد بگـوش[۶] آواز سـاز، از خـود روم
مـدّعا هـرگز نشـد مـعلوم یـار از بس کـه مـن
از هـجوم گـریه در عـرض نـیاز از خـود روم

۱- ن ۳۵ = نامهربانی ؛ ن ۱، ۵، ۸ = نا مهربان
۲- این غزل تنها در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = یافته شد
۳- ن ۱۷ = آمد ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = آید
۴- ن ۸ = در ؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ = وز
۵- این غزل تنها در نسخ ۱، ۵، ۸، ۳۵ یافته شد
۶- ن ۱، ۵ = بیاد ؛ ن ۸، ۳۵ = بگوش

من که روز محشر از این بیخودی آیم بهوش
کی به هوش آیم چو از شوق تو باز از خود روم
مست گردد هر که بر زانوی خود ماند سرم
چون بیاد آن دو چشم عشوه‌ساز از خود روم

(۶۶۹)

ز بس که تشنه لب نیستی خویشتنم
اگر به چشمهٔ حیوان درم[۱] که در کفنم
ربودهٔ گل و خار زمانه‌ام لیکن
گمان بخویش ندارم که مرغ این[۲] چمنم
اگر به طاعت ظاهر مقصرّم بینی
به بت‌گری[۳] ندهی شهرتم که بت‌شکنم
کسی که چاک دل[۴] از چاک جامه[۵] نشناسد
حرام باد نگاهش به چاک پیرهنم
قضا به خنده زبانم ز شکوه بست، ولی
چو سر به جیب کشم با دوکون در سخنم
برای تربیت روح بگسلم از طبع
ولی گهی که بدانم[۶] کدام ازان دو[۷] منم
مگو که ناله بگوش که می‌زنی عرفی
که عندلیب گلستان ذوق خویشتنم

۱- ن ۸ = روم ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۷، ۱۲، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = درم
۲- ن ۳۵ = آن ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۳۶ = این
۳- ن ۱، ۵، ۳۵ = نیکوئی ؛ ن ۲، ۷، ۸، ۲۹، ۳۶ = بت‌گری
۴- ن ۲۹، ۳۶ = حال دل ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۷، ۸، ۱۲، ۳۵ = چاک دل
۵- ن ۱، ۳۵ = سینه ؛ ن ۲، ۵، ۸، ۳۶ = جامه
۶- ن ۸ = بدام ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = بدانم
۷- ن ۸ = کدام ازان دو ؛ ن ۲ = کدام از تو ؛ ن ۱، ۵، ۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = کدام از دو

(۶۷۰)

رفتیم و با غمت دلِ محزون گذاشتیم
جان را به صیدگاهِ تو در خون گذاشتیم

رفتیم دل رمیده و شبدیز عمر[۱] را
با شوق[۲] همعنانی گلگون گذاشتیم

رفتیم توبه کرده ز میخانهٔ مراد
میل قدح به آن لب میگون گذاشتیم

رفتیم و هر چه بود ز محنت‌سرای دل
غیر از متاع شوق تو بیرون گذاشتیم

رفتیم و انتقام ستمهای[۳] غیر را
با عادت طبیعت گردون گذاشتیم

رفتیم و در زمانه ز غمنامه‌های[۴] تو
منسوخ نامهٔ غم مجنون گذاشتیم

رفتیم عرفی از چمن وصل ناامید
در دل هوای آن قد موزون گذاشتیم

(۶۷۱)

نمودی روی گرم از انفعال افروختی بازم
فکندی در میان آتشی و سوختی بازم[۵]

گرفتی پیش رو آیینه و حیران خود گشتی
تماشای جمال خویشتن آموختی بازم

چو صورت تکیه بردیوارحسرت‌عمرهامانم
که محکم بردی از تیر نگاهی دوختی بازم

چو از شرم‌نگاهم‌پیش[۶]غیرافروخت‌پنهانی
نگاهی کردی و پیش از حیا افروختی بازم

مکن حفظ نظر عرفی ز زهرآلوده[۷] مژگانش
تماشا کن که نشترها به دل اندوختی بازم

۱- ن ۲، ۸، ۲۹ = عمر ؛ ن ۱، ۵، ۹، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = غیر
۲- ن ۲، ۹، ۲۹، ۳۶ = شوق ؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ = ذوق
۳- ن ۲، ۸، ۲۹ = سخنهای ؛ ن ۱، ۵، ۹، ۳۵، ۳۶ = ستمهای
۴- ن ۳۵ = رفتیم در زمانه و غم نامهای تو ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۳۶ = رفتیم و در زمانه ز غم نامه‌های تو
۵- این غزل تنها در نسخ ۱، ۵، ۸، ۳۵ یافته شد
۶- ن ۱ = پیش ؛ ن ۵ = بیش
۷- ن ۱، ۵ = آلود ؛ ن ۳۵ = آلوده

(۶۷۲)

تا چند به جان و دل شرمنده بگریم — بر مرده[۱] کنم شیون و بر زنده بگریم[۲]
عمرم به عبث می‌رود، ای گریه مدد کن — تا در غم این گوهر ارزنده بگریم
تا چند کسی بیهده خندد به دل جمع — یک ره به خیالات پراکنده بگریم
رحمم به کسی نیست ازان بستهٔ دردم — آزاد شوم گر، به غم بنده بگریم
ای کعبه رهم ده به در خویش که از دیر — باز آیم و در پیش سرافکنده بگریم
تا شادی و غم را گذران یافتم از دهر — بر گریه زنم خنده و بر خنده بگریم
فردا که زهم باز کنم نامهٔ عرفی — دانی چه کنم؟ نادم و شرمنده بگریم

(۶۷۳)

از شش جهتم شکوه زند موج و خموشم
در زهر زنم غوطه، ولی[۳] چشمهٔ نوشم[۴]
سر تا بقدم عیبم و از دوستی خویش
عیبی نشناسم که بران[۵] پرده بپوشم[۶]
بر خلق بخوانم رقم[۷] ناصیهٔ خویش
تا جمله بدانند که من بیهده کوشم
تزویر[۸] خرم بهر دو عالم به وکالت[۹]
هر گاه که در کوی ریا زهد فروشم

۱- ن ۳۵ = برمرده ؛ ن ۱، ۵، ۸ = پژمرده
۲- این غزل تنها در نسخ ۱، ۵، ۸، ۳۵ یافته شد
۳- ن ۹ = و سر چشمهٔ نوشم ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = ولی چشمهٔ نوشم
۴- این غزل در زمین غزل امیر خسرو دهلوی است که به مطلع زیر آغاز می‌شود:
زین پس سر آن نیست که من زُهد فروشم — ساقی قدحی ده که به روی تو بنوشم
۵- ن ۹ = ازان ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = بران
۶- ن ۹، ۲۹ = نپوشم ؛ ن ۱ = بپوشم ؛ ن ۵، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = تپوشم؟
۷- ن ۱، ۲، ۵، ۸ = بخوانم عمل ناصیهٔ ؛ ن ۳۵، ۳۶ = بخوانم رقم ناصیهٔ ؛ ن ۹ = بخواهم که زنم ناصیهٔ
۸- در نسخ ۵، ۲۹، ۳۵ "تزویر" با ذال نگاشته شده است و این نکته برساند که شاید در زمان کتابت این نسخه "تزویر" را با ذال هم می‌نوشتند
۹- ن ۲ = چو کمالت ؛ ن ۱، ۲، ۸، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = بوکالت

چون گفت و نمود است همه جلوه[۱] و حرفم
چون دید و شنود[۲] است نه چشمست و نه گوشم
تا فتنهٔ، فردای قیامت بشناسی[۳]
این مغبچه امروز[۴] ببین بر سر دوشم
از دردکشان شو که من غمزده عرفی
تا بودم ازان جمع نه غم بود و نه هوشم

(۶۷۴)

چه کنی سعی که از کوی تو دلشاد روم — نه ازین کوی روم چون زغم آزاد روم
ای که پر بسته بکشتن بری، آزادم کن — تا ببینی که برغبت سوی جلاد روم
گرز عالم روم آهنگ وداعت نکنم — آن زمان جای وداع است کت از یاد روم
گر تو مانع شوی ازگریه[۵] مرا در دل تنگ — آنقدر ناله کنم جمع که بر باد روم

(۶۷۵)

تو مهل کز درت آشفته و گریان[۶] بروم — ورنه من خود همه عیشم‌چوپریشان‌بروم[۷]
آورد شرم تهی مایگیم بر در کفر — هر گه از شوق بدریوزهٔ ایمان بروم
سرنوشتم بدم نزع صنم‌گو دارد — ورنه من بر سر آنم که مسلمان بروم
بی‌تماشا نکنم صبر، رُخم بنماید[۸] — یا دلم باز دهد تا به گلستان بروم
نیستم قوّت پا عرفی و از بولهوسی — در سرم هست که تا ملک سلیمان بروم

۱- ن ۸ = جلوهٔ حرفم ؛ ن ۱، ۵، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = جلوه و حرفم
۲- ن ۲۹ = شنید ؛ ن ۵، ۳۵، ۳۶ = شنود
۳- ن ۹، ۳۶ = نشناسی ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۲۹، ۳۵ = بشناسی
۴- ن ۱، ۲، ۵، ۳۵ =ای‌مغبچه امروز نشین ؛ ن ۹، ۲۹، ۳۶ =این‌مغبچه امروز ببین ؛ ن ۸ =ای‌مغبچه امروز بمن بر
۵- ن ۳۵ = ناله ؛ ن ۱، ۵، ۸ = گریه
۶- ن ۸، ۳۵ = حیران ؛ ن ۱، ۵ = گریان
۷- این غزل تنها در نسخ ۱، ۵، ۸، ۳۵ یافته شد
۸- ن ۵ = ننماید ؛ ن ۱، ۳۵ = بنماید

(۶۷۶)

عشق اگر حکم کند کز سر جان برخیزم
همچو عرفی نه، چو مردان جهان برخیزم

در قیامت همه خیزند سراسیمه ولی
من که افکندهٔ[۱] عشقم نه چنان برخیزم

در میان من و معشوق دگر[۲] حایل نیست
نگران افتم[۳] و میرم، نگران برخیزم

ای که افکندیم از پای بگو در قدمت
همه تن خاک شوم یا همه جان برخیزم

شرمم از نسبت اکسیر وفا باد، اگر
آنچه افتاده‌ام از پای همان برخیزم

من که بیداریم از خواب تهی مایه‌تر است
مصلحت نیست که از خواب گران برخیزم

کی به افسانهٔ واعظ روم از جا عرفی
مطرب ار ناله[۴] کشد، رقص کنان برخیزم

(۶۷۷)

می‌آیم و عالم سیه از فوج گناهم
ای آتش دوزخ بگریز از سر راهم[۵]

آن باغ مرادم که گه جلوه فروشی
طوبی به تماشا طلبد شاخ گیاهم

هر جا که یکی[۶] سجده برم آید و گردد
صدق ابدی گرد سر ناصیه گاهم

ساقی قدری کمتر ازین، حوصله تنگست
بیم است که فریاد کند شوکت و جاهم

تازم[۷] ره آن دیر فریبنده که هر گام[۸]
آید ملکی مغبچه بر دوش براهم

(۶۷۸)

ما دل بجان خریده و بر باد داده‌ایم
مرغ حرم گرفته به صیّاد داده‌ایم

۱- ن ۲۹، ۳۶ = افتادهٔ ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵ و غیره = افکندهٔ
۲- ن ۱۷ = دلی ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = دگر
۳- ن ۲، ۳، ۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = افتم و میرم ؛ ن ۳، ۱۷ = رفتم و میرم
۴- ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ = ناله کشد ؛ ن ۲، ۳، ۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = چنگ زند
۵- این غزل فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد
۶- ن ۱ = کسی ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = یکی
۷- ن ۵ = تازم ؛ ن ۳۵ = نازم
۸- ن ۱۷ = گاه ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = گام

بـــی‌طالعست صـــید[۱] شـــهادت و گـــرنه مـــا
صـــد تـــیغ زهـــر داده بـــه جـلّاد داده‌ایـــم
سهل است بی‌نفس[۲] دل اگر رفت سوی دوست
مـــا مـــرغ[۳] کشـــته[۴] را طـــیران یـــاد داده‌ایـــم
ســـرمایهٔ مـــتاع مـــحبّت بـــدست مـــاست
زیـــن تـــیشه[۵] یک تـــراش بـــه فـــرهاد داده‌ایـــم
عـــرفی بـــرو، جـــواهـــر مـــعنی[۶] مجو، کـه مـا
گـــنج نـــفس تـــمام بـــه فـــریاد داده‌ایـــم

(۶۷۹)

مـــا گـــریبان دل از گـــلهای غـــم پـــر کـــرده‌ایـــم
از شـــراب تـــلخ کـــامی جـــام جـــم پـــر کـــرده‌ایـــم
کـــو مـــی تـــلخی پـــرستی کـز شـراب زهـر خـند
شـیشهٔ بـزم مسیح و جـام جـم پر کـرده‌ایـم[۷]
مـــژده[۸] بـــاد ای دل نـــثار کـــام را آمـــاده بـــاش
کـــز گـــل پـــژمردگی دامـــان غـــم پـــر کـــرده‌ایـــم
نـــالهٔ نـــاقوس را در خـــون مکش زاهـــد کـــه مـــا
گـــوش از لبـــیک لبـــیک حـــرم پـــر کـــرده‌ایـــم

۱- ن ۸ = صید ؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ = سّد؟
۲- ن ۹(اضافات)، ۲۹ = با قفس ؛ ن ۵، ۳۵ = بی‌نفس
۳- ن ۲، ۸، ۹، ۲۹ = طیر ؛ ن ۱، ۵، ۹، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = مرغ
۴- ن ۹ = کشته‌ایم که برباد ؛ ن ۱۷ = کشته را طیران باد ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = کشته را طیران یاد
۵- ن ۹(اضافات) = زین مشتهر بگوش نه فریاد ؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = زین تیشه یک تراش به فرهاد
۶- ن ۲، ۲۹ = به نزد معنی بگو ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۳۵ = برو جواهر معنی مجو
۷- این بیت تنها در نسخ ۱، ۵، ۳۵ یافته شد
۸- ن ۳۵ = مرده باد ؛ ن ۱، ۵، ۹، ۲۹، ۳۶ و غیره = مژده

هیچ ازین خجلت[۱] نمی‌میریم کز بازار فیض
اهل دل جیب مراد و ما شکم پر کرده‌ایم

تیغ و سر در کف[۲] به‌سوی[۳] عشق رفتم، گفت رو
کز شهیدان عافیت‌زار عدم پر کرده‌ایم

خوش[۴] بر آ عرفی، زمانی با الم خاموش باش
کز هجوم ناله بازار[۵] الم پر کرده‌ایم

(۶۸۰)

لبش در گفتگو و من تمنایی دگر دارم
زمین را بوسم امّا چشم بر جایی دگر دارم[۶]

گرم‌گاه[۷] تأمّل باز نشناسی، عجب نبود
که من در حالت اندیشه سیمایی دگر دارم

شهادت را نیالایم[۸] به‌افسون حیات کس
که در هر گوشهٔ بازار سودایی دگر دارم

به یوسف می‌خرم در مصر[۹] خوبی جنس همّت‌را
زلیخا رای دیگر داشت من رایی دگر دارم

۱- ن ۹، ۳۶ = حسرت نمی‌سوزیم کز ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = خجلت نمی‌میریم کز ؛ ن ۲۹ = حیرت نمی‌سوزم که در ؛ ن ۲ = حیرت نمی دانم که از

۲- ن ۱، ۵ = بر کف ؛ ن ۲، ۸، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = در کف

۳- ن ۸، ۲۹ = بکوی ؛ ن ۱، ۵، ۹، ۳۵، ۳۶ = بسوی

۴- ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = خوش بر آ عرفی زمانی با الم خاموش باش ؛ ن ۳ = خویش را عرفی زمانی خوشدلی خاموش دار

۵- ن ۹، ۳۶ = آزار الم پُر کرده‌ایم ؛ ن ۲۹ = آزار الم کم کرده‌ایم ؛ ن ۲ = آواز الم کم ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = بازار الم پُر کرده‌ایم

۶- این غزل لطیف فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد

۷- ن ۸، ۱۷، ۳۵ = گرم گاه تأمل بازنشناسی عجب نبود ؛ ن ۱ = گران بارم تامل کن که نشناسی عجب نبود ؛ ن ۵ = گرم بار تامل نشناسی عجب نبود؟

۸- ن ۱ = نپالایم ؛ ن ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = نیالایم

۹- ن ۸، ۱۷، ۳۵ = در مصر همّت جنس خوبی را ؛ ن ۱، ۵ = در مصر خوبی جنس همّت را

چو در دریای عشق اندازمت، ساحل مجو عرفی
که من در سینهٔ هر قطره دریایی دگر دارم

(۶۸۱)

ما[۱] سنگ سپهریم و کلاهی نشکستیم — سر لشکر فتحیم و سپاهی نشکستیم
صد نخل نشاندیم و پی[۲] گوشهٔ دستار — از طرف چمن شاخ گیاهی نشکستیم
صدره بشکستیم[۳] سر از سنگ جنون لیک — یک ره بغلط طرف کلاهی نشکستیم
از میکده بردیم دوصد شیشه به مسجد[۴] — یک شیشه دل[۵] بر سر راهی نشکستیم
هرگز هوس روی تو نگذشت به خاطر — کز بیم تو در دیده نگاهی نشکستیم
یک ره بجمال[۶] تو ندیدیم که در دل — عرفی صفت از بیم تو[۷] آهی نشکستیم

(۶۸۲)

صد دل براه شوق به محمل نشانده‌ایم — صد آرزو به پهلوی هر دل نشانده‌ایم[۸]
گامی نهاده‌ایم برون گر ز کوی عشق[۹] — غمهای خانه‌زاد به محمل نشانده‌ایم
خواهد فشاند[۱۰] هم‌نفس واپسین ما — گردی که ما بدامن قاتل نشانده‌ایم
شیرین[۱۱] نکرده‌ایم لب از چاشنی عیش — ما تشنگی بزهر هلاهل نشانده‌ایم

۱- ن ۹، ۳۶ = هرگز دل کس را بگناهی — وز بهر جزا طرف کلاهی نشکستیم
و در دیگر نسخ مثل ۱، ۲، ۵، ۸، ۳۵ این مطلع بطوریست که نوشته شد
۲- ن ۱، ۹، ۳۶ = ولی ؛ ن ۵، ۱۷، ۳۵ = و پی
۳- ن ۹ = نشکستیم ؛ دیگر همه نسخ = بشکستیم
۴- ن ۲، ۸ = مسجد ؛ ن ۱، ۵، ۹، ۱۱، ۱۶، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = بکعبه
۵- ن ۱، ۵، ۹ = شیشهٔ دل ؛ ن ۲، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = شیشه ولی
۶- ن ۹ = کمال ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵ = جمال
۷- ن ۵، ۹، ۳۵ = از بیم تو ؛ ن ۱، ۸ = از بیم نوایی
۸- این غزل فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۳، ۱۶، ۱۷، ۳۵، ۴۹ یافته شد
۹- ن ۱، ۸ = شوق ؛ ن ۵، ۱۳، ۳۵، ۶۹ = عشق
۱۰- ن ۱۳ = خواهم نشاند هم ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = خواهد فشاند هم
۱۱-این بیت فقط در نسخ ۱۳، ۱۷ یافته شد ولی در نسخهٔ ۱۳ مصرع اوّلی بدین صورت است : دست امید بر لب جان باد بسته‌ایم

عــرفی نـدیم عـافیتی،[۱] بـزم مـا مـجوی کاینجا[۲] تمام زخمی و بسمل نشانده‌ایـم

(۶۸۳)

بدان[۳] دلیل که از بخت خویش پر حـذرم درست شد که من از بخت خود ضعیف‌ترم
مـعاشران هـنرم را بـه عـیب جـلوه دهـند بـدین وسـیله در آفـاق نـیشتر[۴] اثـرم
گـرم خـمار شکسـتی ز مَـی، مـنه منّت کـه از خـمار دگـر تـازه گشت دردسرم
هنوز در ته بالم[۵] شکوه عـرش گـم است اگر چه صاعقهٔ عقل[۶] سوخت بال و پـرم
توای[۷] کـه هـمدم ایّام عشـرتی، مگـریز کـه در زمـان مـصیبت ازان شگـفته‌ترم
خــراب آن لب لعــلم کـه از تـبسّم او هــزار غــنچهٔ آتش شکـفته از جگـرم
ز بسکه حُسن[۸] وی افزون شود به هر دیدن گـمان بـرم کـه بـه دیگـر جـمال مـی‌نگرم
بر آن سرم[۹] که بوجهی سفر کنم مـن بـعد که زاد و راحله طـرفی نـبندد از سـفرم[۱۰]
چـنان ز پـای فـتادم بـه راه دل عـرفی که تـوتیای فـلک شـد غـبار رهگـذرم[۱۱]

(۶۸۴)

در چـمن عشـوه‌کـنان گـفت گـلی خـوشبویم
عـندلیبی،[۱۲] بـه خـموشی مـنگر بـر رویـم[۱۳]

۱- ن ۸ = عافیت از ؛ ن ۱، ۵، ۱۳، ۳۵ = عافیتی
۲- ن ۸، ۱۷ = کانجا ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = کایجا
۳- ن ۱ = بدان ؛ ن ۲، ۵، ۷، ۱۲، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = بدین
۴- ن ۱، ۵ = نیشتر اثرم ؛ ن ۲۹ = منتشر دردم ؛ ن ۳۶ = منتشر اثرم ؛ ن ۳۵ = مستنشرم؟
۵- ن ۲، ۲۹، ۳۶ = ته بالم ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = ته پایم
۶- ن ۲، ۲۹ = عقل ؛ ن ۱، ۵ = عرش ؛ ن ۳۵، ۳۶ = عشق
۷- ن ۱، ۵، ۲۹، ۳۶ = توای که ؛ ن ۲، ۳۵ = توبی که
۸- ن ۳۶ = ز بس جمال وی ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = ز بسکه حُسن وی
۹- ن ۲ = بران سزم ؛ ن ۵، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = بران سرم
۱۰- ن این بیت تنها در نسخ ۲، ۵، ۲۹، ۳۵، ۳۶ یافته شد
۱۱- این غزل فقط در نسخ ۱، ۲، ۵، ۷، ۱۲، ۲۹، ۳۵، ۳۶ یافته شد
۱۲- ن ۱، ۵، ۳۵ = ای‌غزل خوان ؛ ن ۲، ۱۲، ۲۹، ۳۶ = عندلیبی
۱۳- این غزل تنها در نسخ ۱، ۲، ۵، ۷، ۱۲، ۲۹، ۳۵، ۳۶ یافته شد

گفتم از باد خزانی چه خبر؟ گفت که من
گوش بر نغمهٔ مرغان خوشامد گویم
گفتم از واقعهٔ خویش نوایی بزنم
گفت اگر[۱] طنز نباشد که نه بس[۲] خوش خویم
گفتم[۳] این شیوهٔ حسنست ولی شیوهٔ حسن
می‌تواند که کشد نیل خطا بر رویم
باری[۴] این واقعه بشنو که ز ناگفتن آن
روز و شب حاملهٔ درد بود هر مویم
سخت معذورم[۵] و این قصه دراز است ولی
بیکی زمزمه طومار فرو می‌شویم
اوّلم آینه صیقل زده می‌باید[۶] و من
حسن خود ز آینه اوّل به عبث می‌جویم
گل پریشان شد ازین طنز ولی خندان گفت
طی کن ای بی‌ادب این ره که منش[۷] می‌پویم
گفتم اکنون[۸] که تویی پیش رو از پی خندان[۹]
پویم این راه که فرسوده شود زانویم
عرفی این زمزمه باطل نشماری، دریاب
که ز همدردی احباب سخن می‌گویم

۱- ن ۲ = از ؛ ن ۱، ۵، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = اگر
۲- ن ۲، ۲۹ = نه که بس ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = که نه بس ؛ ن ۳۶ = که ز بس
۳- ن ۲، ۲۹، ۳۶ = گفت خود این چه حدیث است ولی شوخی حُسن ؛ ن ۱، ۵، ۷ = گفتم این شیوهٔ حُسنست ولی شیوهٔ حُسن ؛ ن ۳۵ = گفتم ای شیوهٔ حُسن ولی شوخی حُسن
۴- ن ۲۹، ۳۵، ۳۶ = باری ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۱۷ = باز
۵- ن ۲، ۱۲، ۳۹، ۳۶ = مغرورم ؛ ن ۱، ۵، ۷، ۳۵ = معذورم
۶- ن ۵، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = می‌باید ؛ ن ۱، ۲ = می‌آید
۷- ن ۲، ۲۹ = این راه که من ؛ ن ۵، ۲۵، ۳۶ = این ره که منش
۸- ن ۱، ۵، ۳۵ = ارزانکه ؛ ن ۲، ۲۹، ۳۶ = اکنون که
۹- ن ۲۹ = از پی چندان ؛ ن ۱، ۳۵، ۳۶ = از پی خندان

(۶۸۵)

از روزگـار سـخت جگـر خسته مـی‌روم — امّا خوشم که عهد تو نشکسته مـی‌روم[۱]
بس شـاکـر و شگـفته روان مـی‌شوم ولی — معلوم می‌شود که جگر[۲] خسـته مـی‌روم
رستم به تیغ و خود و زره شد بجنگ خصم — مـن سـر بـرهنه دست بـبربسته مـی‌روم
بـازم طـلب بـصلح مشـو کـو کسـی شـفیع — ایـن هـم شـفاعتیست کـه آهسـته مـی‌روم
آمد خزان و بـرگ و بـر بـاغ عـیش ریـخت — من خود کنون بـه بستن گـلدسته مـی‌روم
رنجیده می‌روم من و کس نـیست بـا خـبر — بـا آنکـه بـی‌تواضـع و نـنشسته مـی‌روم
زنجیر[۳] حرص و آز بـه پـا مـی‌کشم ولی — خـود را دهـم فـریب کـه وارسـته مـی‌روم
عرفی اگر ز کعبه و بـتخانه شـد، چـه شـد — من هـم ز دام شـید و ریـا خسـته مـی‌روم

(۶۸۶)

چنان دلتنگم از عشـق و بـه جـائی نـیست آهـنگم
که می‌گیرد دلم از صحبت خـود بسکـه دلتـنگم[۴]
ز روی زرد مـن شـرمت نـیامد[۵] ای گـل رعـنا
مـرا گـفتی دو روی[۶] و بـیوفا، پـیداست از رنگـم
زمـانی بـا مـن بـیچاره در بـزمی نـمی‌گنجی
نـدانـم جـان مـن چـون کـرده‌ای جـا در دل تـنگم

(۶۸۷)

سایه کـن بـر سـر مـا تـات دعـایی بکـنیم — امـتحان اثـر ظـلّ هـمایی بکـنیم[۷]

۱- این غزل تنها در نسخ ۱، ۳، ۵، ۱۷، ۳۵ یافته شد
۲- ن ۱۷، ۳۵ = جگر ؛ ن ۱، ۳، ۵ = دل
۳- این شعر و شعر بعدی تنها در نسخهٔ ۳ یافته شدند
۴- این بیت و دو بیت بعدی تنها در نسخ ۱، ۵، ۸، ۳۵ یافته شدند
۵- ن ۱ = نیاید ؛ ن ۵، ۸، ۳۵ = نیامد
۶- ن ۱، ۵ = روی ؛ ن ۸، ۳۵ = رنگ
۷- این غزل و غزل بعدی فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۳۵ یافته شدند

عهد بستیم که از جور ننالیم،[۱] ای صبر همّتی[۲] کن که بدین عهد وفایی بکنیم
تو بیک جو نخری صد ارنی گوی ولی پرده بگشا که تماشای لقایی بکنیم
گر چه دانیم کزین پرده جوابی نرسد بگشاییم لب شوق و ندایی بکنیم
عمرها شد که سر عفو خطایی دارد ماهم از بهر دل دوست خطایی بکنیم
کاروان دور و قدم ریش و بیابان در پیش نفسی گوش بر آواز درایی بکنیم
جام لبریز بنوشید[۳] که تازیم دلیر بر صف صومعه‌داران و غزایی[۴] بکنیم
طلب قرب چه اندیشهٔ خامست که ما نتوانیم که تحصیل رضایی بکنیم
بگشا برقع و بنمای گلستان بهشت[۵] تا دران تازه چمن کسب هوایی بکنیم

(۶۸۸)

فزاید وصل ذوق گریه و غیرت خورد جانم که غیر این شیوه آموزد مبادا چشم گریانم
مبادا ای ملک پای تو هم لغزد همان بهتر که گاه جلوهٔ حُسنش نگیری[۶] دست ایمانم
گل افشانی و من حاشا مزار پختگان[۷] باید که خاک حسرت آلود شهیدان بر سر افشانم
زبوی جامهٔ یوسف دماغم کی شود راضی که مستغنی ز بوی یاسمین و باغ کنعانم
همانا شبنم افشانست گلبرگش که هر ساعت گلابی می‌فشاند آرزو بر جامهٔ جانم
نه از تاب خدنگ او بخون زین‌گونه‌می‌غلطم ازان غلطم که هر ساعت خلد در سینه پیکانم

(۶۸۹)

گهم لطف تو دارد منفعل گه[۸] طالع خویشم
که می‌شوید بآتش گرمیت خونابه از ریشم[۹]

۱- ن ۳۵ = بنالیم ؛ ن ۱، ۵، ۸ = ننالیم
۲- ن ۳۵ = همرهی ؛ ن ۵ = مرهمی ؛ ن ۱ = همّتی
۳- ن ۵ = بنوشند ؛ ن ۱، ۸، ۳۵ = بنوشید
۴- ن ۳۵ = عرایی ؛ ن ۱، ۵، ۸ = غزایی
۵- ن ۱، ۵، ۳۵ = بهشت ؛ ن ۸ = عرفی
۶- ن ۵، ۳۵ = نگیری ؛ ن ۱، ۸ = مگیری؟
۷- ن ۸ = کشتگان ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = پختگان
۸- ن ۳۵ = کز ؛ ن ۱، ۵ = گه
۹- این غزل فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد

خـیال آن صـنم را تـا سـحر شبها کـنم سـجده
مـنم آن نـامسلمان را بـرهمن، ایـن بـود کـیشم
مـدام انـدیشه‌های واژگـون کـارم کـند مشکـل
دگر[1] مـحتاج تـدبیر است کـارم، تـا چـه انـدیشم
ندانم چیست این حالت مرا با آن صـنم چـون مـن
به اسباب مـلامت صـد جـهان از عشـق در پـیشم
منم آن پای تا سر داغ[2] و زخـم از آتشـین رویـی
کـه المـاس مـلامت نـام دارد مـرهم ریشـم

(۶۹۰)

مـی‌زنی تـیغ دمـادم کـه شـوم کشـته ولی
می‌دهد لذّت هر زخـم تـو جـانی دگـرم[3]
همه را چشم بوصل است و مرا بـر غـم او
تـیغ بـردار کـه مـن دل نگـرانـی دگرم
با غمت نـیست مـرا در دو جـهان گـنجائی
که من از محنت و انـدوه جـهانی[4] دگـرم
نـاوک آه مـن و نـالهٔ عـرفی نـه یکـیست
پر حذر باش که مـن سـخت کـمانی دگـرم

(۶۹۱)

شـمع دل را بـاز سـرگرم مـحبّت سـاختم
یک نگه را مایهٔ صد درد وحسرت‌ساختم[5]
بسکه سوز عشق من در هر دلی تأثیر کـرد
عـالمی را گـرم سـودای مـحبّت سـاختم
گر نمی‌سوزد دلت برمن‌که‌درخون‌می‌طپم[6]
دور نبود زانکه با این درد و محنت ساختم

(۶۹۲)

بـاین حسـرت عـجب دارم کـه یکـبار دگـر مـیرم
اگـر صـدبار گـردم زنـده و دیگـر زسـر مـیرم[7]

۱- ن ۵ = وگر ؛ ن ۱، ۵ = دگر
۲- ن ۱ = داغ زخم آتشین روبی ؛ ن ۵ = داغ و زخم آتشین روبی ؛ ن ۳۵ = دل و زخم از آتشین روی
۳- این غزل فقط در نسخهٔ ۱، ۵، ۸ یافته شد
۴- ن ۱، ۵ = جوانی ؛ ن ۸ = خهانی
۵- این غزل تنها در نسخ ۱، ۵، ۸، ۳۵ یافته شد
۶- ن ۵ = طپد ؛ ن ۱ = طپید ؛ ن ۸، ۳۵ = طپم
۷- این غزل تنها در نسخ ۱، ۵، ۳۵ یافته شد

مران از کوی خویشم جان من در حالت مردن
پس از عمری روا نبود که در جای دگر میرم
دم آخر سرم بر زانوی خود ماند و می‌ترسم
که بگشایم برویش چشم و در اوّل نظر میرم
باین حسرت که من مردم که مرد ای دوستان هرگز
که یار آید بخونریز من و من بیشتر میرم
ندارم پای رفتن سوی شان پروانه را مانم
که اندر اشتیاق شمع خود بی‌بال و پر میرم(۱)
قدم در راه امّید وصالش می‌نهم عرفی
چو میرم به که در اثنای راه این سفر میرم

(۶۹۳)

نه از مشغولی نظارهٔ روی تو خاموشم
که از حیرت شد آیین سخن گفتن فراموشم(۲)
هجوم غیرتم سازد بخون خویشتن تشنه
تصوّر چون کنم با خود(۳) که دست افکنده بر دوشم
بجای حرف چون آتش نبارد(۴) از زبان من
که سوز رشک غیری هر نفس آورده در جوشم
مباد از ذوق درد چاشنی بخشت شوم غافل
مساز ای مست حُسن از شیوهٔ مستانه مدهوشم(۵)
اگر دست تو بر دوشم بود ذوق آنچنان نبود
که باشد پای تابوت رقیبی بر سر دوشم

۱- این بیت تنها در نسخ ۱، ۵، ۳۵ یافته شد
۲- این غزل تنها در نسخ ۱، ۵، ۸، ۳۵ یافته شد
۳- ن ۳۵ = یا خود ؛ ن ۱، ۵، ۸ = بر خود
۴- ن ۸، ۳۵ = نبارد بر ؛ ن ۵ = نبارد از ؛ ن ۱ = ببارد از
۵- ن ۳۵ = مدهوشم ؛ ن ۱، ۵، ۸ = بیهوشم

پی سرگوشی آمد پیش و عرفی مُردَم از غیرت
که باز آن بیوفا حرف که خواهد گفت در[۱] گوشم

(۶۹۴)

بشرح[۲] غم نفس را نیش[۳] کردیم — درون عافیت را ریش کردیم
طمع بردیم چندان بر در عشق — که از درد و غمش درویش کردیم
اگر رفتیم در جنّت مکن عیب[۴] — که[۵] اوّل درد و غم را بیش[۶] کردیم
جنون با ما نکرد این تیغ بازی — که ما با عقل دوراندیش کردیم
اگر خواریم عرفی جرم کس نیست[۷] — تحمّلهای بیش از بیش کردیم

(۶۹۵)

بدرد عشق پیمان تازه کردیم — کهن ریش از نمکدان تازه کردیم[۸]
ز تسبیح ریا در کفر بودیم — صنم گفتیم و ایمان تازه کردیم
ازین شبنم که دریا خیز اشک است — جهان را رسم طوفان تازه کردیم
شهید یأس کردیم آرزو را — بمرگش عید قربان تازه کردیم
مگس را نوش لب کردیم، یعنی — بزهر غم لب جان تازه کردیم

(۶۹۶)

خوش آنکه عشق فروزد بنور فتنه چراغم — بسازد از کفن کشتگان فتیلهٔ داغم[۹]

۱- ن ۱، ۸، ۳۵ = در ؛ ن ۵ = بر
۲- ن ۲۹ = تیغ ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = شرح (در نسخهٔ شمارهٔ ۹ شعر باین طور است:
بشرح غم نفس را ریش کردیم — درون را عافیت اندیش کردیم)
۳- ن ۵، ۹ = ریش ؛ ن ۱ = پیش ؛ ن ۲، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = نیش
۴- ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ = ز جنت رفتن ما عیب مشمار ؛ ن ۲، ۸، ۹، ۲۹، ۳۶ = اگر رفتیم در جنت مکن عیب
۵- ن ۲ = از ؛ ن ۸ = کز ؛ ن ۱، ۵، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = که
۶- ن ۳۵ = نیش ؛ ن ۹ = پیش ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۱۷، ۲۹، ۳۶ = بیش
۷- ن ۹ = این است ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = او نیست ؛ ن ۸ = کس نیست
۸- این غزل تنها در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد
۹- این غزل تنها در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد

ندارد آتشم آن شعله‌ای که داشت ولیکن اگر کسی گهرش گم شود، هنوز چراغم
یگانه بلبل باغ محبّتم که ز جنّت نسیم گل به ادب می‌رود[۱] به کشت دماغم

(۶۹۷)

منم که بر جگر خسته داغ می‌چینم گل بهشت غمت از دماغ می‌چینم[۲]
دمی که بر نفس گرم اهل دل جوشم هزار شعله ز دود چراغ می‌چینم
ز بهر آنکه فشارم به کام تشنه لبان بآستین نمک خون داغ می‌چینم
ز من فراغت فردوس دور باد که من بساط ماتمیان بر فراغ می‌چینم

(۶۹۸)

هر چه با او گویم از مردم دگرگون بشنوم
باز حرفی گفته‌ام امروز تا چون بشنوم
واعظا در ماندهٔ وسواس عشقم، دم مزن
گر توانم نکته‌ای زان لعل میگون بشنوم
تشنهٔ[۳] غم بودم امّا[۴] شاد گردم هر کجا
از لب غم دیده‌ای[۵] دشنام گردون[۶] بشنوم
گر شنفتن[۷] گیرم و گفتن گذارم، زیر کم
ور بگویم خود بران باشم که افزون بشنوم

۱- ن ۱ = رود ؛ ن ۵، ۸، ۳۵ = برد
۲- این غزل تنها در نسخ ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ یافت شد. مطلع و بیت چهارم در نسخهٔ هشتم در تحت اشعار متفرق نیز وجود دارند.
۳- ن ۲ = بسته ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۱۱، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = تشنه
۴- ن ۱، ۵، ۳۵، ۳۶ = امّا ؛ ن ۸، ۹، ۱۱، ۱۷، ۲۹ = اکنون
۵- ن ۲، ۲۹ = غم دیده‌ای ؛ ن ۵، ۸، ۹، ۱۱، ۱، ۳۵، ۳۶، ۱۷ = غم دیدگان
۶- ن ۹، ۱۱ = پُر خون ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = گردون
۷- ن ۱، ۵ = شگفتن ؛ ن ۲، ۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = شنفتن

غافلم دارد جنون از حال خود، بگشا[1] نقاب
کز زبان حسن لیلی حال[2] مجنون بشنوم
سوزم از غم کان چرا از جان عرفی برنخواست[3]
آه پر دردی که از دلهای محزون[4] بشنوم

(۶۹۹)

ما لذّت فقریم[5] و سخا را نشناسیم
ناسوری زخمیم[6] و شفا را نشناسیم[7]
ما طایر قدسیم سراسیمه درین دهر
کیفیّت این آب و هوا را نشناسیم

۱- ن ۱۷ = مگسا ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۹، ۱۱، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = بگشا
۲- ن ۹، ۱۱ = نام ؛ ن ۱۷ = جان ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = حال
۳- ن ۱، ۵ = نخواست ؛ ن ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = نخاست
۴- ن ۱، ۵، ۳۵ = محزون ؛ ن ۱۷، ۳۶ = مجنون ؛ ن ۲، ۸، ۲۹ = پُر خون
۵- ن ۵، ۳۵ = فقریم و سخا ؛ ن ۱، ۲، ۸، ۹، ۲۹، ۳۶ = فقریم،سخا
۶- ن ۲، ۵، ۱۷، ۳۵ = زخمیم و شفا ؛ ن ۱، ۸، ۹، ۲۹، ۳۵ و غیره = زخمیم،شفا
۷- درین زمین فیضی هم قصیدهٔ دارای یکصد و چهار اشعار گفته. احتمال هست که عرفی و فیضی هر دو درین زمین قصیده‌ها گفته باشند و این غزل که مطلع ندارد حقیقتاً تشبیب قصیده باشد و بقیه اشعار بگردآورندگان کلیّات عرفی نرسیده باشند. این هم ممکن است که عرفی این اشعار را بطور غزل گفته و بعد فیضی برای اظهار برتری قصیده‌ای در نعت نبی‌اکرم گفته در همین زمین. چند اشعار قصیده فیضی در زیر نوشته می‌شوند:

ما طایر قدسیم، نوا را نشناسیم — مرغ ملکوتیم، هوا را نشناسیم
پروانهٔ ابقای دو عالم بکف ماست — ما خضر بقاییم، فنا را نشناسیم
در کشور ما میر اجل راه ندارد — از مرگ نمیریم و عزا را نشناسیم
از عرش مپندار که لغزد قدم ما — مستیم نه زانگونه که جا را نشناسیم
با لنگر دل کشتی توحید برانیم — موج غم و طوفان بلا را نشناسیم
تاج سر هدهد ز پر کاه ندانیم — پرواز همایون هما را نشناسیم
در قعر محیطیم فرو رفته چو گوهر — همچون خس و خاشاک شنا را نشناسیم
از بوی دل سوخته پرورده مشامیم — جان بخشی انفاس صبا را نشناسیم
دل بستهٔ عشقیم، خرد را نپذیریم — پروردهٔ فقریم، غنا را نشناسیم
از زخم نترسیم و بمرهم نشتابیم — از درد ننالیم و دوا را نشناسیم
اصحاب یقینیم گمان را نپسندیم — ارباب صوابیم خطا را نشناسیم

مــــهر لب مـــا نشکـــند[۱] آشـــوب بـــهاران[۲]
مـــا مـــرغ مـــلولیم،[۳] نـــوا[۴] را نشـــناسیم
مســـتیم و نـــداریـــم دل عـــافیت‌انـــدیش
مــــا کشــــمکش روز جــــزا را نشــــناسیم
در مـــعرکهٔ شـــیردلان[۵] عـــمر بســـر شـد
زان چــــهره شــــناسیم، قـــفا را نشــــناسیم
در راه وفا کـوشش مـا زان[۶] سـوی هستیست[۷]
تـــا ســـر نـــرود، جـــنبش پـــا را نشـناسیم
جــــوییم ز جـــیب دل خـــود نـامهٔ مـعشوق
جـــیب و بـــغل بـــاد صـــبا را نشــــناسیم
یک نـــالهٔ آشـــفته فـــروشیم بـــصد کـــام
آرایش بــــازار دعــــا را نشــــناسیم

(۷۰۰)

هرگز گلهٔ[۸] دوست بـه مـحرم[۹] نـفروشم
گـــر مشتریم دوست شـود، هـم نـفروشم
از شورش[۱۰] غم با در و دیوار بـه حـرفم
[۱۱]رفت آنکه به آسـوده‌دلان غـم نـفروشم
هـــرگز نگشــــایم در دکّـــان غـــم دل
وان گـــه کـــه دکـان بـاز کـنم، کـم نـفروشم

۱- ن ۹، ۱۱، ۱۷ = بشکنند ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۰، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = نشکند
۲- ن ۲، ۸، ۲۹ = هزاران ؛ ن ۱۱، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = بهاران
۳- ن ۱۷ = هواییم ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = ملولیم
۴- ن ۳۶ = و نوا ؛ ن ۱، ۵، ۹، ۲۹، ۳۵ و غیره = نوا
۵- ن ۹ = ریب و ریا ؛ ن ۲، ۲۹ = تیره دلان ؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = شیر دلان
۶- ن ۱۷ = یاران ؛ ن ۹، ۱۱ = تا زان ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۰، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = ما زان
۷- ن ۱، ۲، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = هستی‌ست ؛ ن ۹ = مستی ؛ ن ۵، ۱۱ = مستیست
۸- ن ۹، ۱۱ = گله از دوست ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = گلهٔ دوست
۹- ن ۲، ۸، ۱۲، ۲۹ = بعالم ؛ ن ۱، ۵، ۹، ۱۱، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = بمحرم
۱۰- ن ۵، ۲۹، ۳۵ = سوزش ؛ ن ۱، ۲، ۹، ۱۱، ۳۶ = شورش
۱۱- در نسخ ۸، ۲۹ این بیت موجود نیست امّابه مصرع اوّلی مطلع و مصرع ثانی این شعر مطلع ساخته‌اند و در نسخهٔ ۹(اضافات) این مصرع را مصرع اوّلی شعر آینده مربوط ساخته‌اند

در دست متاعم ز طرب نرخ چه پرسی | دانم که تو نستانی و من هم نفروشم
دردی که نه نومید ز درمان، نکنم فاش[۱] | زخمی که نه ناسور، به مرهم نفروشم
زان اهل نفاقم نپسندند که هرگز | قول غلط و فعل مسلّم نفروشم
بی‌نالهٔ دردی، که زند بر لبم انگشت، | گر همدم جبریل شوم،[۲] دم[۳] نفروشم
از من مطلب درد محبّت، که بخیلم | وین بخل به جان بخشی حاتم نفروشم
درد من اگر دم زند از مرگ نباشد[۴] | کین دم بدم عیسی مریم نفروشم
آن به که به هذیان شنوی طی شودم عمر | تا بیهده گوش و دل محرم نفروشم
عرفی دل آباد بیک جو نخرد عشق | من هم دل ویران به دو عالم نفروشم

(۷۰۱)

پای تا سر به جزای عمل[۵] آراسته‌ام | شعلهٔ دوزخم، از خرمن خود خاسته‌ام
خوش بخند ای گل امّید و بزن تکیه بشاخ | که گلستان طلب را به تو[۶] آراسته‌ام
گفته‌ام قصهٔ ابروی ترا با مه عید | بزبانی که مه یکشبه را کاسته‌ام
روبه محراب دعا کرده‌ام امشب عرفی | وانچه دشمن نپسندد، ز خدا خواسته‌ام

(۷۰۲)

من آن گلم که خزان[۷] از بهار می‌جویم | که چون بخاک بریزم ز عرش می‌رویم
تمام جلوهٔ معشوقیست و بی بصران | گمان برند که من راه عشق[۸] می‌پویم
مرا به دفتر ارباب فضل دستی نیست | سفینه‌ای که مرا داده‌اند، می‌شویم
هزار گونه گل چیدنی شکفته و من | یکی نچیده گل نادمیده می‌بویم

۱- ن ۲، ۲۹ = گوش ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵، ۳۶ = فاش
۲- ن ۲، ۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ شوم ؛ ن ۱، ۵ = شود
۳- ن ۱، ۲، ۸، ۲۹ = هم ؛ ن ۵، ۳۵ = دم ؛ ن ۳۶ = کم
۴- ن ۲، ۸، ۲۹ = نباشد ؛ ن ۵، ۳۵ = نیوشند ؛ ن ۱ = نیوشید ؛ ن ۳۶ = نپوشد
۵- ن ۳۶ = گنه ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵ = عمل
۶- ن ۳۵ = به تو ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸ = به نو
۷- ن ۱، ۵ = خزان و بهار ؛ ن ۲، ۸، ۲۹ = خزان از بهار ؛ ن ۱۷، ۳۶ = خزان در بهار ؛ ن ۳۵ = خزان و بهار
۸- ن ۲ = عشوه ؛ ن ۱، ۵، ۷، ۸، ۱۲، ۱۵، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = عشق

هر آن نظر که کنم بر جمال مغبچگان حکایتست که با روح قدس می‌گویم
مفرّحی که ببازیچه‌ام[۱] در آرد نیست وگرنه نشأهٔ طفلی ز خاک می‌جویم
رموز قدس رقم بر ورق کنم عرفی ولی زبان قلم را بباده می‌شویم

(۷۰۳)

قیصر وقتم اگر ناز رود از پیشم[۲]
ور کسی باد بروتم[۳] نخرد، درویشم
از قضا مصلحت این است که بربندم چشم
ورنه هیچم نکند درد که سهو[۴]اندیشم
دارم امّید که در رزمی اگر کشته شوم
دشمنان تیر خطایی نکشند[۵] از کیشم[۶]
بی‌سبب ناز طبیبان چه کشم[۷] کز حیرت[۸]
مرهم انگشت گزد گر بشناسد[۹] ریشم[۱۰]
حیرتی گو که شود فاسد[۱۱] اگر خون خیال
آشنای رگ اندیشه نگردد نیشم[۱۲]

۱- ن ۲۹، ۳۵ = ببازیچهٔ ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۲، ۱۵، ۱۷، ۳۶ = ببازیچه‌ام
۲- ن ۵، ۸، ۲۹، ۳۶ = از پیشم ؛ ن ۱، ۳۵ = در پیشم
۳- ن ۱۷ = باد و بروتم ؛ ن ۱، ۵، ۱۲، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = باد بروتم
۴- ن ۲، ۸، ۲۹ = دور ؛ ن ۱، ۵، ۱۲، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = سهو
۵- ن ۲ = خطا می نکشند ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۶ = خطایی نکشند ؛ ن ۱۷، ۲۹ = خطایی بکشند ؛ ن ۳۵ = خطایی بکنند
۶- ن ۱ = پیشم ؛ ن ۵، ۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = کیشم
۷- ن ۸ = نه کشم ؛ ن ۱، ۵، ۱۲، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = چه کشم
۸- ن ۲، ۸ = حسرت ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۲، ۱۷، ۲۹، ۳۵ = حیرت
۹- ن ۱ = نشناسد ؛ ن ۵، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = بشناسد
۱۰- ن ۱ = نیشم ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۳۵، ۳۶ و غیره = ریشم
۱۱- ن ۱ = قاصد ؛ ن ۵، ۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = فاسد
۱۲- ن ۱ = ریشم ؛ دیگر نسخ مثل ۲، ۵، ۸، ۱۲، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = نیشم

دل[۱] و دین هر چه کند میل فدا[۲] باد که من
همگی خواهش آن غمزهٔ کافر کیشم
عرفی از کفر مپرهیز[۳] که در طی سلوک
دامن از هیچ نچیدم که بیامد[۴] پیشم

(۷۰۴)

گاهی مصیبت خویش[۵] گاهی ملال مردم
در عشوه‌خانهٔ دهر اینست حال مَردُم
تا خون دل توان خورد ای تشنهٔ کرامت
نزدیک لب میاور آب زلال مردم
همّت ز خویشتن جو نز[۶] با یزید و شبلی
نتوان گرفت[۷] پرواز هرگز[۸] ببال مردم
در جلوه‌گاه معشوق عمرم گذشت لیکن
گه در نظارهٔ خویش گه در خیال مردم
بانگ اناالحق مابی های و هو بلند است
نتوان هلاک خود را کردن وبال مردم
هنگام عذر خواهی تاوان[۹] زهر نوش است
گر جام جم نداری مشکن سفال مردم

۱- ن ۱ = دین و دل ؛ ن ۵، ۸، ۱۲، ۱۷، ۳۵ = دل و دین ؛ ن ۲، ۲۹ = درد دین
۲- ن ۲۹ = خدا ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۶ = فدا
۳- ن ۲۹، ۳۶ = مپرهیز ؛ ن ۵، ۳۵ = پرهیز؟ ؛ ن ۲، ۸ = بپرهیز
۴- ن ۱ = بیامد ؛ ن ۲ = بیاید ؛ ن ۳۵، ۳۶ = نیاید ؛ ن ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۲۹ = نیامد
۵- ن ۱۰، ۱۱، ۲۹ = خود ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۲، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = خویش
۶- ن ۲۹ = نه از ؛ ن ۲۸ = به ز ؛ ن ۱۱ = چون ؛ ن ۱، ۸، ۳۶ = نی ؛ ن ۴، ۵، ۹ = نز
۷- ن ۶ = نمود ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = گرفت
۸- ن ۲، ۲۹ = هر دم ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۹، ۱۰، ۳۵، ۳۶ = هرگز
۹- ن ۱۰ = ناوان ؛ دیگر نسخ مثل ۴، ۵، ۹، ۱۰، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = تاوان

واله شــدهست عــرفی بــر نـقش خـامهٔ خـویش
تــا چــند فـتنه گـردد بــر خــط و خــال مـردم

(۷۰۵)

ای ســـــاقی[۱] بــلا[۲] ز شـراب تـو سـوختیم
بــــا آنکـــه آتشـــیم، ز آب تـــو ســــوختیم
طــالع بــبین[۳] کــه گـرم عـتاب آمـدی و مـا
نـــابرده لذّتـــی ز عـــتاب تـــو ســوختیم[۴]
پـــایت رکــــاب پــرور و دســتت عــنان نـواز
از غـــیرت عـــنان و رکـــاب تـــو ســوختیم
در شب گـــذشت عـمر و نـدیدیم روی صـبح
ای بــخت از گـــرانـی خـواب تـو سـوختیم
از شــــعلهٔ[۵] مـحبّت مـا سـوخت شـرم یــار
ای حُسـن جـلوه[۶] کـن کـه نـقاب تـو سـوختیم
چــون داغ او بــرم بــه جـحیم، اهـل مـعصیت
گـــویند دور شـــو کـه زتـاب تـو سـوختیم
تــا چـند[۷] زهـر عشـوه[۸] بـه دلخسـتگان دهـی
از شـــوق نـــیم قــطره گـلاب تـو سـوختیم

۱- ن ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = ساقی ؛ ن ۶ = ساغر ؛ ن ۱، ۵، ۸ = ساقیا
۲- ن ۱، ۵، ۸ = هَلَا ؛ ن ۲، ۳، ۶، ۸، ۹، ۱۱، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶، ریاض، عرفات، نتایج = بلا
۳- ن ۱۱، ۱۷ = نگر ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = ببین
۴- این بیت فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۱، ۱۷، ۳۵ یافته شد
۵- ن ۱۱ = ازگرمی ؛ ن ۱، ۶ = در شعله ؛ ن ۵، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = از شعله
۶- ن ۱۰ = جلوه‌ای ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶، ریاض و غیره = جلوه کن
۷- ن ۱ = هرچند ؛ دیگر همه نسخ = تا چند
۸- ن ۱، ۵ = خنده ؛ ن ۲، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵ = عشوه ؛ ن ۹، ۳۶ = عشق

شـــرم تـــو مـــانع نـــظر و شـــوق جـــان گـــداز
فـــریاد ازیـــن حـــیا، ز حـــجاب تـــو ســـوختیم[۱]
مـــا هـــم روانـــه‌ایـــم بـــه مـــعمورهٔ عـــدم
عـــرفی تـــحّملی، ز شـــتاب تـــو ســـوختیم

(۷۰۶)

مستی[۲] کـو[۳] کـه خـرد را ز جـنون دل شکـنیم
شـیشه‌ها بـر سـر مسـتوری عـاقل[۴] شکـنیم
سـر غـم[۵] را ز مـی صـحبت خـود گـرم کـنیم
در دل عـــافیت، انـــدیشهٔ بـــاطل شکـــنیم
مـوج دریـای بـلا مـی‌دهد ایـن مـژده کـه مـا
کشـــتی صـــبر بـــنزدیکی ســـاحل شکـنیم
ای ادب بـال[۶] و پـر طـعنه فـرو ریـز کـه مـا
بـــهر[۷] لذّت بـه جگـر نـاوک قـاتل شکـنیم
زخـم نـاسور بـصد عـجز خـرد نـیش[۸] زجـاج
شـــیشهٔ زهـــر چـــو در انـــجمن دل شکـنیم
کـــعبه از نـــنگ مـلول است، بـیایید کـه مـا
قـــدم قـــافله نـــارفته بـــه مـــنزل شکـنیم

۱- این بیت تنها در نسخهٔ ۱۷ یافت شد
۲- ن ۹، ۲۹، ۳۵ = مستیی ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۶، ۷، ۱۱، ۱۷، ۳۶ و غیره = مستی
۳- ن ۱۱ = گو ؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = کو
۴- ن ۱، ۱۷، ۳۶ = غافل ؛ ن ۳، ۵، ۶، ۸، ۹، ۱۱، ۱۲، ۳۵ = عاقل
۵- ن ۶، ۹ = خود ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۶، ۸، ۱۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = غم
۶- ن ۲ = بال و پر طعنه میفشان بلب صبر ؛ ن ۸ = بال و پر طعنه میفشان ز لب منع ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۶، ۹، ۱۷، ۳۵، ۹ = بال و پر طعنه فرو ریز که ما ؛ ن ۲۹ = طعنه میفشان ز لب تیغ که ما
۷- ن ۶ = زهر ؛ دیگر همه نسخ مثل ۱، ۵، ۹، ۲۹، ۳۵ و غیره = بهر
۸- ن ۲۸ = پیش ؛ ن ۵، ۹، ۲۹، ۳۵ و غیره = نیش

عــــرفی ار ســامری عشــق دهـد رخـصت مـا
بـــفسون بـــال و پـر جـادوی بـابل شکـنیم

(۷۰۷)

چند بـر[۱] بستر ازان چشم فسون ساز[۲] افتم
تکــیه بـر بـالش[۳] نشـتر کـنم و بـاز افـتم
پـاسم[۴] ای شمع چه داری، نـیم آن[۵] پـروانـه
کــه گــرم بـــال بســـوزند، ز پـــرواز افـتم
پــای شـهباز سـلامت مگشـایید[۶] کـه مـن
نـیم آن مـرغ کـه در چـنگل ایـن بـاز[۷] افتم
حیرت از بسکه عنان تاب[۸] دلم[۹] شد، بیم است
کــه ز انـــجام ره عشـــق بـــه آغـــاز افـتم
گـــفتگوییست بـــیارم بـــلب[۱۰] خـــاموشی
کــه اگـــر لب بگشـــایم ز ســخن بـاز افـتم
عـــرفی آرام مـــجو از دلم، آن رفت کـــه مـن
بـاز بـر تکـیه‌گـه عـیش[۱۱] بـصد نـاز افتم

۱- ن ۳ = از ؛ ن ۸ = در ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۶، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = بر
۲- ن ۸ = جنون ساز ؛ ن ۱، ۵، ۲۸، ۲۹، ۳۵ = فسون ساز ؛ ن ۳۶ = فزون سار؟
۳- ن ۲، ۸، ۲۹ = بالش محنت ؛ ن ۳، ۶، ۱۰، انیس = بالش و بستر ؛ ن ۳۶ = بالش حسرت ؛ ن ۱، ۵، ۹، ۱۷، ۳۵ = بالش نشتر ؛ ن ۲۸ = بالش؟
۴- ن ۱۰ = بامن ؛ ن ۲ = یابم ؛ ن ۳، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = پاسم
۵- ن ۳۵، ۳۶ = نیم آن پروانه ؛ ن ۹، ۲۸ = که نیم پروانه ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۱۰، ۱۷ = منم آن پروانه
۶- ن ۲، ۶، ۲۸ = بگشایید ؛ ن ۳، ۴، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = مگشایید
۷- ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۹ = شهباز ؛ ن ۴، ۶، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = این باز
۸- ن ۱۰، ۲۸ = عنان گیر ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = عنان تاب
۹- ن ۴، ۳۶ = الم ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، = دلم
۱۰- ن ۲، ۸، ۹ = زلب ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۹، ۳۵، ۳۶ = بلب
۱۱- ن ۲ = عشق ؛ ن ۳، ۵، ۶، ۹، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = عیش

(۷۰۸)

با دل چو(۱) گویم حرف او طوفان فریادش(۲) کنم
تاب(۳) نفاقم نیست هم کز دل نهان یادش کنم
شیرین به خسرو بست دل عشق از ره ناموس گفت
آن به که زخم تیشه‌ای در(۴) کار فرهادش کنم
از رنگ و بو دورم ولی در روضه بهر باغبان
با یاسمن ورزم ادب، تعظیم شمشادش کنم
هر کس به دل دستی نهد تا یابد آسایش ز غم
من دست غم بر دل نهم کز راحت(۵) آزادش کنم
از بهر افسون دلم عیسی نمی‌آید که من
این مشت خاک سوخته در دامن بادش کنم
بیم است کز باران شید از هم بریزد صومعه
از خشت خُم وز دُرد می تعمیر بنیادش کنم
ز آمیزش غم با(۶) دلت خوش می‌گذارد بیغمی(۷)
عرفی بمیر از ذوق(۸) غم تا زین خبر شادش کنم

(۷۰۹)

دل در شکن طُرّهٔ دلبند شکستیم صد نیش بلا در دل خرسند شکستیم
سودا زدگی بین که دل همنفسان را صد بار ز نشنیدن یک(۹) پند شکستیم

۱- ن ۹، ۲۸، ۳۵ = چه گویم ؛ دیگر نسخ مثل ۱، ۴، ۵، ۲۹، ۳۶، ریاض و غیره = چو گویم
۲- ن ۶ = بیدادش ؛ دیگر نسخ مثل ۳، ۴، ۵، ۹، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = فریادش
۳- ن ۱۰ = تاب فغان درکار نیست ؛ دیگر همه نسخ بشمول ۱، ۲، ۴، ۵، ۹، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵ = تاب نفاقم نیست هم ؛ ن ۳۶ = تاب نقابم نیست هم
۴- ن ۲۹ = برکار ؛ ۱، ۳، ۵، ۹، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = درکار
۵- ن ۱، ۵ = غصه ؛ ن ۲، ۴، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = راحت
۶- ن ۲۹ = بر ؛ در باقی نسخ مثل ۱، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ وغیره با
۷- ن ۸، ۲۹ = نعمتی ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۹، ۱۷، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = بی‌غمی
۸- ن ۱، ۵ = شوق ؛ باقی نسخ بشمول ۲، ۳، ۴، ۹، ۱۰، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = ذوق
۹- ن ۱۰، ۱۷، ۲۸ = این ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = یک

ما را مکن[۱] از عشق[۲] بزهر مژه نادم[۳] ... کین توبه به امّید شکرخند شکستیم
از بسکه شگفتیم ز تلخابه[۴] کشیدن ... در کام مگس چاشنی قند شکستیم
می‌گفت به یعقوب محبّت که بسی ما ... دلهای پدر در غم فرزند شکستیم
این حوصله اندازه[۵] و دستور ندانند[۶] ... بیهوده درین میکده سوگند شکستیم[۷]
دردا که ازین عهد که دل باصنمی بست ... صد عهد[۸] نهانی بخداوند شکستیم
تا کام تو عرفی ثمرآلود نگردد ... در باغ طلب[۹] نخل برومند شکستیم

(۷۱۰)

زخمی شوق توام، سینهٔ جوشان دارم
خانه در کوچهٔ الماس فروشان دارم
کی مسلمان[۱۰] کندم صحبت اصحاب حرم[۱۱]
که دران زمره بسی حلقه بگوشان دارم
آتش پنبهٔ[۱۲] گوش دگرانم کامروز
گوش را مزرعهٔ[۱۳] پنبه فروشان دارم

۱- ن ۹، ۱۱ = بکن ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = مکن ؛ ن ۲۸ = مکش
۲- ن ۸ = عیش ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۹، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = از عشق ؛ ن ۲۸ = ای‌عشق
۳- ن ۹، ۱۱ = بزهر مژه با یاد ؛ ن ۴، ۳۶ = بزهر مژه یادم ؛ ۱، ۲، ۵، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۵ = بزهر مژه نادم ؛ ن ۲۸ = زهر مژه بازم ؛ ن ۶، ۸ = زهر مژه نومید
۴- ن = میخانه ؛ باقی همه نسخ = تلخابه
۵- ن ۱۷، ۲۸، ۳۵ = اندازه و دستور ؛ ن ۱، ۵، ۸ = اندازهٔ دستور
۶- ن ۲۸ = ندارد ؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ = ندانند
۷- این بیت فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۲۸، ۳۵ یافته شد
۸- ن ۹ = داغ ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = عهد
۹- ن ۹، ۱۰، ۱۱، ۲۸ = طرب ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = طلب
۱۰- ن ۱، ۵، ۲۹، ۳۵ = پشیمان ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۷، ۳۶ = مسلمان
۱۱- ن ۳۵ = کرم ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۶ = حرم
۱۲- ن ۸ = آتش و پنبه ؛ دیگر همه نسخ = آتش پنبه
۱۳- ن ۱، ۵ = زمزمهٔ ؛ ن ۲، ۳، ۸، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = مزرعهٔ

صحبت عمر فرومایه ملولم دارد
میل همدوشی تابوت بدوشان دارم
واعظا درگذر از قافلهٔ من که متاع
همه گوش است ولی نذر خموشان دارم
عرفی امروز به کاشانهٔ من باش که باز
گلهای از دل بیشرم خروشان[۱] دارم

(۷۱۱)

تا[۲] نام جمال یار بردیم — رنگ از رخ لالهزار بُردیم
ز آیینهٔ دل به سیلِ گریه — عالم عالم غبار بردیم
تا کشتهٔ غمزهٔ[۳] تو گردیم — صد شمع به هر مزار بردیم
بردیم غمت به خلوت خاک — آرایش روزگار بردیم
مرهم مرهم زدیم چندان — کز داغ دل اعتبار بردیم
تا شاهد عافیت گزیدیم — ناموس بر و کنار[۴] بردیم
رفتیم به محنت از خیالش — آرایش صد بهار بردیم[۵]
آزاده روی گذشت عرفی — صد دوش بزیر بار بردیم

(۷۱۲)

کسی کو دلگشا باید[۶] دلش چون سنگ میبینم
ازان در خوش دلی هم خویش را دلتنگ میبینم

۱- ن ۹ = خموشان ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۷، ۸، ۱۰، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = خروشان
۲- ن ۳۶ = ما ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵ = تا
۳- ن ۱۰ = تا کشتهٔ خنجر تو گشتیم ؛ خلاصه = تا کشتهٔ خنجر تو گردیم ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۲، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = تا کشتهٔ غمزهٔ تو گردیم
۴- ن ۶ = بران کنار ؛ ن ۹ = زهر کنار ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۷، ۸، ۱۲، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = برو کنار
۵- این این بیت تنها در نسخهٔ ۱۷ یافته شد
۶- ن ۹ = ماند ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۱۲ ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = باید

براه شوق[۱] هر کس کوششی دارد بغیر از من
که دایم چند و چونِ[۲] منزل و فرسنگ می‌بینم
ندانم کین پریشان دل چه می‌خواهد ز جان خود[۳]
مدام این شیشه را در گفتگو با سنگ می‌بینم
همین[۴] غمها بعهد جهل بود امّا نمی‌دیدم[۵]
همان[۶] شد کین جفا از دانش[۷] و فرهنگ می‌بینم
تو حق بینی[۸] و من هم، ای حکیم این جنگ بیسود است
تو خاصیّت ز گوهر بینی و من رنگ می‌بینم
نقاب از چهره تا افکنده‌ای، خورشید تابان را
ز شرم بی‌نقابی با قضا[۹] در جنگ می‌بینم
نمی‌دانم که عرفی را چه معنی[۱۰] می‌خَلَد در دل
که بازش های‌های گریه تیز[۱۱] آهنگ می‌بینم

(۷۱۳)

ازان ز[۱۲] بادهٔ شوق تو هوش جان دزدم   که لذّت غمت از کام او نهان دُزدم

۱- ن ۲، ۹، ۱۰، ۱۱، ۲۸، ۲۹ = عشق ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۶، ۱۲، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = شوق
۲- ن ۹، ۱۱ = چون در منزل ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = چون منزل
۳- ن ۱۰، ۲۸ = من ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۱، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = خود
۴- ن ۲۸ = بسی ؛ دیگر تمام نسخ = همین
۵- ن ۱۰ = ندانستم ؛ ن ۱، ۵، ۲۸ = نمی‌دانم ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۹، ۱۱، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = نمی‌دیدم
۶- ن ۲، ۲۹ = یقین شد کاین جفا از ؛ ن ۹ = همانا این ستم‌هارا ؛ دیگر نسخ مثل ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۱، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = همان شد کاین جفا از
۷- ن ۹ = من از فرهنگ ؛ دیگر همه نسخ = دانش و فرهنگ
۸- ن ۲۹ = تو حق می‌بینی و من هم حکیم ؛ دیگر همه نسخ مثل ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۹(اضافات)، ۱۰، ۱۷، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = تو حق بینی و من هم ای حکیم
۹- ن ۲ = صفا ؛ دیگر همه نسخ مثل ۱، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۱۲، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = قضا
۱۰- ن ۲۹ = مستی ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۹، ۱۷، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = معنی
۱۱- ن ۹، ۱۱ = هر آهنگ ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۱۲، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = تیز آهنگ
۱۲- ن ۱، ۵، ۹، ۳۵ = ز ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۶، ۸، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = به

تو گرم رانی و سوزم[1] که چون رسی برمن — چگونه شیوهٔ گرمی ازان عنان دزدم
بجور تا کنم او را دلیر، می‌خواهم — که فاش گویم و پنهان اثر ازان دزدم
بجرم عشق چو[2] فردا به دوزخم فکنند — تمام آتش دوزخ در استخوان دزدم
خوش آن وصال که هر دم حلاوت‌نگهش[3] — دل از نگاه و ز دل جان و من ز جان دزدم
خوش آنکه یار به من بدگمان شود عرفی — که لذّت ستم از زخم امتحان دُزدم

(۷۱۴)

دردا که فاش در غم جانانه سوختیم — وز داغ و درد محرم و بیگانه سوختیم[4]
گو شمع برفروز به بزم طرب که ما — بیرونِ در زغیرت پروانه سوختیم
با خون صد شهید مقابل نهاده‌اند[5] — عمری که ما به آتش افسانه سوختیم
کس راه گم نه‌کرد که خضر رهی[6] نیافت — ما در میان کعبه و بتخانه سوختیم
زان تشنه مانده‌ایم که ازگرمی نفس — در دست خضر[7] جرعه و پیمانه سوختیم
یاران همیشه در طرب و ماتمام عمر — کُنج[8] غمی گرفته غریبانه سوختیم
یک بار دل ز ما صنمی آشنا نبُرد — دایم بداغ مَردُم بیگانه سوختیم
بگشاید ار زبستن زنّار عقده‌ات[9] — دانی که ما ز سبحهٔ صد دانه سوختیم
عرفی بغیر شعلهٔ داغ جگر نبود — شمعی که ما بگوشهٔ کاشانه سوختیم

۱- ن ۱، ۵ = ترسم ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۶، ۸، ۹، ۱۱، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = سوزم
۲- ن ۹ = عشق تو ؛ باقی همه نسخ = عشق، چو
۳- ن ۱۰، ۲۸ = نگهش ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۹، ۱۱، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = نگهت
۴- حزین گوید:
دل را به طاق ابروی جانانه سوختیم — قندیل کعبه را به صنم‌خانه سوختیم
۵- ن ۲۹ = گرفته‌اند ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۱۰، ۳۵، ۳۶ = نهاده‌اند
۶- ن خلاصه = که از خضر ره نیافت ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = که خضر رهی نیافت ؛ ن ۲۸ = که آخر رهی نیافت
۷- ن ۸ = خویش ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۶، ۹، ۱۱، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = خضر
۸- ن ۳۶ = کنجی ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۹، ۱۱، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵ = کنج
۹- ن ۳۶ = عقده است ؛ باقی همه نسخ = عقده‌ات

(۷۱۵)

هر کرا دشمن شوم بر عیب خود محرم کنم
تا زبیم طعنه[۱] با او کینه جویی کم کنم

الوداع ای دوستان و دشمنان رفتم که باز[۲]
دشمنی با شادمانی، دوستی با غم کنم

ترک عادت گر بیک نوبت نشاید چندگاه
تشنگی را چاره از نظّارهٔ زمزم کنم

گر فلاطون را دهم الزام نادانم ولی
کوس دانائی زنم گر خویش را ملزم کنم

از تماشا باز مانم[۳] گر من‌از[۴] اطوارخویش
هر کرا[۵] بیگانه یابم آشنایی کم کنم

عرفی از گوش تأمل[۶] پنبهٔ غفلت[۷] برآر
تا به هیچت بی‌نیاز از همّت حاتم کنم

(۷۱۶)

بردیم بکویش دم سردی و گذشتیم
سودیم بران در رُخ زردی و گذشتیم

یاران بستادند[۸] که این جلوه‌گه کیست
ما سرمه گرفتیم ز گردی و گذشتیم

هر گه که ره ما[۹] به یکی راهرو افتاد
دیدیم چو[۱۰] خود بیهده گردی و گذشتیم

چون باد صبا روی بهر سو که نهادیم
چیدیم غبار ره مردی و گذشتیم

آن راز که پای دل ما داشت بزنجیر
گفتیم به دیوانهٔ فردی و گذشتیم

هر گه که گذار من و عرفی بهم افتاد
دادیم بهم تحفهٔ دردی و گذشتیم

۱- ن ۱، ۲، ۵، ۳۵ = طعنهٔ او ؛ ن ۳، ۴، ۸، ۱۰، ۲۸، ۲۹، ۳۶ = طعنه با او
۲- ن ۱، ۵، ۸، ۲۸ = من ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۹، ۱۱، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = باز
۳- ن ۲۹ = باز نایم ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۷، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = باز مانم
۴- ن ۱، ۵ = من گر از ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۹، ۲۸، ۳۶ = گر من از ؛ ن ۳۵ = من اگر ز اطوار
۵- ن ۳۶ = که را ؛ ن ۱، ۵، ۹ و غیره = کرا
۶- ن ۶ = محبت ؛ ن ۱، ۵، ۹، ۲۸ و غیره = تأمل
۷- ن ۱، ۵ = خسّت ؛ ن ۲، ۲۹ = حیرت ؛ ن ۶، ۸، ۳۵، ۳۶ = غفلت
۸- ن ۲۹ = نستادند ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۶، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = بستادند ؛ ن ۲۸ = بشناسید
۹- ن ۲۸ = هر گه که گذار ما بیکی؟ ؛ دیگر همه نسخ = هرگه که ره ما
۱۰- ن ۲، ۲۹ = که ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۸، ۹، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = چو

(۷۱۷)

بکـوی صـیدبندان دوش چـون فـریاد مـی‌کردم
بیک صورت حزین صد عـندلیب آزاد مـی‌کردم[۱]

چنان دوش از غمت مشتاق بودم بـر هـلاک خـود
کـه تـا صـبح آرزوی تـیشهٔ فـرهاد مـی‌کردم

نـه تأثـیر نـفس، نـی عـمر جـاویدان، نـمی‌دانـم
بـامّید چـه پـیشت درد دل بـنیاد مـی‌کردم

گشایم[۲] دام بر گنجشک و شادم،[۳] یاد آن همّت
کـه گـر سـیمرغ مـی‌آمد بـدام، آزاد مـی‌کردم

چـنان آمـادهٔ عشـقم کـه عشـق ار مـمتنع بـودی
بدون[۴] جلوهٔ حُسنی[۵] منش ایـجاد[۶] مـی‌کردم

مگـو عـرفی دل یـاران پـریشان داشـتن تـا کـی[۷]
اگـر مـی‌آمد از دسـتم، دل خـود شـاد مـی‌کردم

(۷۱۸)

مـا کـینه را بـه مـهر خـریدار نـیستم
دل پـیش تست لیک بـدل یـار نـیستم

آغاز دوستیست، عنان از ستم[۸] مگیر[۹]
درمـاندهٔ مـحبّت بسـیار نـیستم

۱- در نسخهٔ ۱۳ مطلع این غزل بطوریست که در زیر نوشته شد امّا در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷ شعر مندرجهٔ ذیل در تحت اشعار متفرقه یافته شد.

خوشا مستی که دل می‌گفتم و فریاد می‌کردم
بشیون می‌گشودم لب صفایش یاد مـی‌کردم

۲- ن ۱۰ = گشایم ؛ ن ۱۳، ۱۶ = کشیدم ؛ دیگر نسخ مثل ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = گشایم

۳- ن ۱۶ = شادم من بآن همّت ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۹، ۳۵، ۳۶ = شادم یاد آن همّت ؛ ن ۲، ۲۹ = یادم باد آن همّت ؛ ن ۲۸ = شادم باد آن عبرة

۴- ن ۴، ۳۶ = برون ؛ ن ۹، ۱۱، ۲۸ = بذوق ؛ ن ۱، ۵، ۶، ۸، ۱۳، ۲۹، ۳۵ = بدون

۵- ن ۱۱، ۳۶ = حُسن ؛ ن ۱، ۵، ۱۶، ۱۷، ۲۹، ۳۵ = حُسنی

۶- ن ۲، ۹، ۱۰، ۱۱ = آزاد ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۱۰، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = ایجاد ؛ ن ۱۳، ۱۶ = بیداد

۷- ن ۱، ۵ = پریشان تا بکی داری ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۶، ۸، ۹، ۱۳، ۱۶، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = پریشان داشتن تا کی

۸- ن ۱، ۵، ۱۷ = عنان ستم ؛ ن ۳، ۴، ۹، ۱۱، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = عنان از ستم

۹- ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۱۱، ۱۷ = بگیر ؛ ن ۲، ۴، ۱۰، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = مگیر

تــا کــردەام وداع بــراحت رسـیدەام / یک مــنزلست راه و گـرانـبار[۱] نـیستم

گویم گـهی خـوش آمـد آسـودگی ولی[۲] / درد تــرا هــنوز ســزاوار نــیستم

دردم قــویست لیک چـنانم کـه گـویمت / دارو مکــن خـراب[۳] کـه بـیمار نیستم

تـرک وفـا بـجور[۴] نـه آیـین دوسـتیست / زین شیوه ظـن مـبر کـه خـبردار[۵] نـیستم

امّا[۶] چنین که از تووفاخواه[۷] گشـتەام[۸] / عـیبم کـه مـی‌کند کـه وفـادار نیستم؟

در عشق[۹] روستایی و در عقل[۱۰] شهریم / نــاموس را بــه جـهل خـریدار نـیستم

عرفی زمن شکـایت مـعشوق نشـنوی[۱۱] / مست شــراب عشـقم و هشـیار نـیستم

(۷۱۹)

عــــفوت آوردم، دل شـــرمنده را آتش زدم
خـــطّ آزادی نـــمودم، بـــنده را آتش زدم

کــاوکاو خــانه کـردم جـنس بـی‌قیمت نـبود
شکـــر گـــفتم[۱۲] گـــوهر ارزنـده را آتش زدم

خــنده را بــا گـریه دیـدم بـر در ردّو قـبول
گریه را مقبول[۱۳] خواندم،[۱۴] خـنده را آتش زدم

دیـــده از مــقصود بسـتم چشـمهٔ لذّت گشـود
خــان و مــان طــالع فـرخـنده را آتش زدم

۱- ن ۹، ۲۹، ۳۶ = راه و گران بار ؛ ن ۲۸، ۳۵ = راه، گرانبار ؛ ن ۵ = راه گران یار؟

۲- ن ۳، ۸ = ولی ؛ دیگر همه نسخ مثل = ۱، ۲، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = هنوز

۳- ن ۹ = طبیب ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۱۰، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = خراب

۴- ن ۸ = وفا و مهر ؛ ن ۲۹ = جفا و جور ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶، خلاصه = وفا به جور

۵- ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۶، خلاصه = خریدار ؛ ن ۹، ۱۰، ۳۵ = خبردار

۶- ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۹، ۲۸، ۲۹، ۳۵ = امّا ؛ ن ۳۶ = از ما

۷- ن ۸، ۲۹ = وفاخواه ؛ ن ۱، ۵، ۹، ۲۸، ۳۵، ۳۶ و غیره = وفا خوار

۸- ن ۸، ۲۹ = گشته‌ام ؛ ن ۱، ۵، ۹، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = گشته‌است

۹- ن ۳۵ = عشوه ؛ ن ۲ = عقل ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۹، ۲۸، ۲۹، ۲۶ ۳۶ = عشق

۱۰- ن ۲ = عشق ؛ دیگر همه نسخ = عقل

۱۱- ن ۱، ۱۷، ۲۸ = بشنوی ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = نشنوی

۱۲- ن ۱، ۵، ۸، ۹ = کردم ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۱۰، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = گفتم

۱۳- ن ۹ = شاداب ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۱۰، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = مقبول

۱۴- ن ۸، ۳۵ = دیدم ؛ باقی همه نسخ = خواندم

بانگ هیهاتی ز دل برداشتم کز گرمیش
مرده را بیدار کردم، زنده را آتش زدم
دوستان را تا شدم آیینه دار خوب و زشت
مو بموی عرفی شرمنده را آتش زدم

(۷۲۰)

مستم، دگر این بیخودی از بوی که دارم؟ دیوانگی از غمزهٔ جادوی که دارم؟
ای دل ز جنونم گله داری، عجب از تو همسایگی فتنه ز پهلوی که دارم
مست آمده‌ام از عدم، ای جمع بگویید دامن ز که برچینم و دل سوی که دارم
جانم بلب از درد و مسیحا نزند دم دانسته که بهبود ز داروی که دارم
مرهم به علاج آمده، زنهار مگویید[۱] کین زخم به اندازهٔ بازوی که دارم
فردا که دل از حور بهشتم[۲] نگشاید دانند دو عالم که غم روی که دارم
در دیدهٔ من حسن فرو ریزد و عشوه[۳] باز این سر شوریده بزانوی که دارم
عرفی طلبی جُرعهٔ مقصود و نگویی کین گرم روی بر اثر خوی[۴] که داری

(۷۲۱)

از[۵] باغ جهان[۶] دیده ببستیم و گذشتیم
شاخی ز درختی نشکستیم و گذشتیم
دامن کش ما بود فریب[۷] غم ناموس
زین کشمکش بیهده رستیم و گذشتیم

۱- ن ۱ = مگویید ؛ ن ۵، ۹، ۳۵، ۳۶ = بگویید ؛ ن ۲۸ = بگویند
۲- ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = حور و بهشتم ؛ ن ۲، ۹، ۱۰، ۱۱، ۳۶، عرفات = حور بهشتم
۳- ن ۳، ۶، ۱۰، ۱۱، ۲۸ = حیرت ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۳۵، ۳۶ = عشوه
۴- ن ۹ = کوی ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ و غیره = خوی
۵- ن ۵ = در ؛ دیگر همه نسخ مثل ۱، ۴، ۹، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = از
۶- ن ۱۱ = جنان رخت ببستیم ؛ ن چنان رخت ببستیم ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۱۰، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = جهان دیده ببستیم
۷- ن ۶ = فریب و غم ؛ دیگر همه نسخ = فریب غم

هـــر گـــه کـــه بــه مــا راحــتیان راه گــرفتند
لخـــتی دل آن[۱] طـــایفه خســتیم و گــذشتیم

بــایست[۲] در آتش زدن[۳] و رفــتن ازیــن دشت
خــــود را بـــه دل ســوخته بســتیم و گــذشتیم

گــفتند کـه از کـعبه گـذشتن نـه ز هـوش[۴] است
گـــفتیم کـــه مـــا مـــردم مســتیم و گــذشتیم

صـــد جــا بــه کـمند آمــده بــودیم دریــن راه
چـــون بــرق ز بــند هــمه جســتیم و گــذشتیم

هــر گــاه کــه چشــم مـن و عـرفی بـهم افـتاد[۵]
در هـــم نگـــرستیم و گـــرستیم و گـــذشتیم

(۷۲۲)

کــو عشــق کــه‌در غـمزدگی نـام بــرآرم
دســـتی بــه ســزای دل خــودکام بــرآرم

بــدخوی شـوم‌روزی وایـن‌جان‌غم‌انـدیش
از غـــمکدهٔ ســـینه بـــدشنام بـــرآرم

سـررشتهٔ[۶] زنّـار جـهانی[۷]بکـف آیـد[۸]
یک رشـــته‌گـــرازپــردهٔ اســلام بــرآرم

گـــرروشنی راز[۹]بـــرون افکـنم از دل
گـــلبانگ انـــاالحـــق ز دروبـــام‌برآرم

معشوق وفادشمن‌وبیم[۱۰]است‌کـه‌درعشق
نـــاباخته هســـتی‌به وفـــانام بـــرآرم

۱- ن ۸، ۱۷ = این ؛ دیگر همه نسخ = آن
۲- ن ۱۰ = ماهست ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = بایست ؛ ن ۹ = پابست
۳- ن ۱۰ = آتشکده رفتیم ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۱، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = آتش زدن و رفتن ؛ ن ۲، ۲۹ = آتش شدن و رفتن
۴- ن ۱۷ = سهو ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۱۰، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = هوش
۵- مقطع غزل ۷۱۶ هم ببینید.
۶- در همه نسخ "سررشته" هست ولی "صد رشته" درست‌تر می‌نماید
۷- ن ۸ = جهانم ؛ ن ۳۶ = جهان ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۹، ۱۷، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = جهانی
۸- ن ۶، ۱۱، ۲۸ = آمد ؛ ن ۲ = آرم ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = آید
۹- ن ۱۰ = راز فلک افگنم ؛ ن ۶ = از پرده برون افگنم ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۷، ۸، ۹، ۱۱، ۱۲، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = راز برون افگنم
۱۰- ن ۹، ۱۱ = عیب ؛ دیگر نسخ مثل ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = بیم

ازدام غـــم آزاد مشـــوگو[۱] دل عـــرفی آهـــوی حـــرم نـــیستکه ازدام بـــرآرم

(۷۲۳)

دلی از نـقشبندیهای[۲] عـقل[۳] آزاد مـی‌خواهـم
دلی،[۴] چون[۵] نامهٔ مجنون مـادرزاد مـی‌خواهـم
نـجاتم[۶] کـرده[۷] زنـدانـی، شـفایم داده بـیماری
بخواهم[۸] پاره کرد اوراق یک‌یک، باد مـی‌خواهـم
نمی‌سنجم[۹] ملال خویش و بهرخوش‌دلی‌هردم[۱۰]
نـوای عـندلیب و سـایهٔ شـمشاد مـی‌خواهـم
تو محتاجی و من محتاج ای خـلوت‌نشین، لیکـن
تو استعداد می‌خواهی[۱۱] و من ارشاد می‌خواهـم
جگر خوردن مرا از های و هو خاموش[۱۲] می‌دارد
وگـــرنه عـندلیبم، فـرصت فـریاد مـی‌خواهـم
نـــدارم دســـتگیر، امـیدوار از بـخت پـیشینم
نبینم دادگر،[۱۳] از خاک[۱۴] کسری داد می‌خواهـم

۱- ن ۹ = کین ؛ دیگر نسخ مثل ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۱۲، ۱۷ و غیره = کو
۲- ن ۱ = نخل‌بندیها ؛ ن ۵ = نقدبندیها ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = نقش‌بندیها
۳- ن ۴، ۹، ۱۰، ۱۷، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = عقل ؛ ن ۱۱ = عشق ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۲۹ = غم ؛ ن ۸ = فضل
۴- ن ۳، ۵، ۳۵ = ولی ؛ ن ۹، ۲۸، ۲۹، ۳۶ و غیره = دلی
۵- ن ۱، ۵ = از ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۸، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = چون ؛ ن ۲۸ = چو
۶- ن ۲، ۳، ۳۶ = بجانم ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵ = نجاتم
۷- ن ۹، ۲۹ = داده ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۱۷، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = کرده
۸- ن ۳۶ = نخواهم ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۹، ۲۸، ۲۹، ۳۵ و غیره = بخواهم
۹- ن ۲۸، ۲۹ = همی‌سنجم ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۹، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = نمی‌سنجم
۱۰- ن ۲، ۲۹، ۳۶ = مُردم ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۲۸، ۳۵ = هر دم
۱۱- ن ۶ = می‌جویی ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۱۰، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = می‌خواهی
۱۲- ن ۶، ۲۸ = خامشی می‌داد ؛ ن ۴ = شرمنده می‌دارد ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷ = خاموش می‌دارد
۱۳- ن ۴ = داد، اگر ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۸، ۱۱، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = دادگر ؛ ن ۲۸ = دادار خاکستر بیداد
۱۴- ن ۱، ۵، ۳۵ = طاق ؛ ن ۴، ۸، ۱۱، ۲۹، ۳۶ = خاک

بـــدلق آتش زدم، زنّـــار بســتم، یــاصنم گــفتم
ز زاهــد طــعن و از راهب مــبارکباد مــی‌خواهـم

نــدارم[۱] حــجتّی[۲] بــهر مکـافات فـلک عـرفی
به عالم بر خلاف خـود کسـی را شـاد مـی‌خواهـم

(۷۲۴)

مــنم کـه آب و گـل و رنگ لاله مـی‌طلبم
دریــن لبــاس شــراب دو ســاله مـی‌طلبم

شکست جــام شـرابـم ز سـنگ تـوبه ولی
دریــن خــزان دیت خــون لاله مــی‌طلبم

شــراب‌دار[۳] مــحبّت بــه مـحفلم چینـد
هــزار شـیشه، اگــر بــی‌حواله مــی‌طلبم

ز داغ دل، که به خون گشـته، لاله مـیجویم
زخشت خُم، که عرق کرده، ژاله می‌طلبم[۴]

زباده تـوبه حـرام است در شـریعت عشـق
اگـــر قــبول نـداری؟ رســاله مــی‌طلبم

مــتاع مــلک شـهادت کـه کـیمیای دلست
اگـــر دعــا نــفروشد، ز نــاله مــی‌طلبم

تمام طـالب مـاهانـد اهـل دیـده،[۵] و مـن
کــه زادهٔ ادبــم، شکــل هــاله مــی‌طلبم

چنان بوادی مستی[۶] ز خویش گـم گشـتم
کــه لب ز بـاده و دست از پـیاله مـی‌طلبم

عــلاج درد تــو عــرفی حکــیم نشــناسد
که مـن بـرون ز شـفا ایـن مـقاله مـی‌طلبم

(۷۲۵)

دل[۷] کـــز لبت فســانه بگــوشش نــمی‌زنیم[۸]
مســـتست ایـــن تــرانــه بگــوشش نــمی‌زنیم

۱- ن ۲۹ = ندانم ؛ ن ۳۵ = ندارد ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۱۷، ۳۶ = ندارم
۲- ن ۱۷ = خجلتی ؛ دیگر همه نسخ = حجّتی
۳- این بیت فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۳۵ یافته شد
۴- این بیت فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد
۵- ن ۱، ۲۹ = دیدهٔ من ؛ ن ۴، ۵، ۱۷، ۳۵، ۳۶ و غیره = دیده و من
۶- ن ۱، ۲، ۱۰، ۳۵ = هستی ؛ ن ۴، ۸، ۹، ۱۱، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = مستی
۷- ن ۹ = آهنگ شادمانه ؛ ن ۱۶ = دل کز رخت فسانه ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۶، ۱۱، ۱۷، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = دل کز لبت فسانه ؛ ن ۲۹ = دل کز لب فسانه
۸- ن ۱، ۵، ۸، ۲۸ = زنم ؛ ن ۴، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = زنیم

این بس جزای طعنهٔ واعظ[1] که هیچ‌گاه
قول شرابخانه بگوشش نمی‌زنیم
مهرش[2] نماندو[3] کین‌دوجهان‌گشت‌ومابه‌رمز[4]
بی‌مهری زمانه بگوشش نمی‌زنیم
گل[5] گوش جان گشوده و با[6] بلبلان باغ
یک بانگ بلبلانه بگوشش نمی‌زنیم
زاهد[7] به نغمه گوش بیالود[8] و ما هنوز
از ناله تازیانه بگوشش نمی‌زنیم
عرفی چه عاشق است که در گریه غرق نیست
تا آه عاشقانه بگوشش نمی‌زنیم[9]

(۷۲۶)

منم که پارهٔ دل[10] در دهان غم دارم
بزیر ناصیه صد آستان غم دارم
دلی که زخم‌پذیری کند، نمی‌بینم[11]
وگرنه تیر نفس در کمان غم دارم

۱- ن ۸، ۹، ۱۱، ۱۶، ۳۵ = زاهد ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۲۸، ۲۹، ۳۶ = واعظ
۲- ن ۹ = عهدش ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۱۳، ۱۶، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = مهرش
۳- ن ۱، ۵، ۹، ۱۶، ۳۵، ۳۶ = نماند، کین ؛ ن ۲۸ = نمانده کین ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۸، ۲۹ = نماند و کین
۴- ن ۹ = گشت نامراد ؛ ن ۱۶ = گشت تا نمرد ؛ ن ۱، ۵ = گشت ماه من ؛ ن ۳، ۴، ۶، ۸، ۲۹، ۳۶ = گشت و ما برمز
۵- ن ۳۵ = دل ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۷، ۸، ۲۸، ۲۹، ۳۶ و غیره = گل
۶- ن ۵، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = با ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۹ = ما
۷- ن ۱، ۵، ۱۶، ۳۵ = زاهد ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۶، ۸، ۹، ۲۸، ۲۹، ۳۶ = عرفی
۸- ن ۴ = نیالود و ما ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۸، ۹، ۲۹ = بیالود و ما هنوز ؛ ن ۵، ۳۶ = میالود و ما ؛ ن ۳۵ = بیالوده و هنوز ؛ ن ۲۸ = نیالودهٔ هنوز
۹- ابین بیت در نسخ ۱، ۵، ۱۶، ۳۵ بر دیگر اشعار غزل اضافه است.
۱۰- ن ۹، ۱۱ = غم ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۱۰، ۱۳، ۱۶، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = دل
۱۱- ن ۹، ۱۱ = نمی‌دانم ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۱۶، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = نمی‌بینم ؛ ن ۲۸ = ازو مرهم

ازان به بیع[۱] غم آیم که در دکانچه[۲] عشق
هزار قافله عشرت[۳] زیان غم دارم
هزار جان[۴] به غمت داده‌ام بگفتهٔ عشق[۵]
اگر غمت بگریزد، ضمان غم دارم
بگو بشادی وصلت که تیغ بردارد
که میل زمزمهٔ الامان غم دارم
چرا غمش نکند بر من اعتماد که من
ستم کشیده دلی مهربان غم دارم
چگونه فهم حدیثم کنند بیدردان
که شهرزاد ملالم، زبان غم دارم
ازان به چشمهٔ درد تو می‌کشد دل من
که تشنهٔ غمم، آنجا گمان غم دارم[۶]
گر از بهشت شود معصیت عنان تابم
هزار شکر که صد بوستان غم دارم
ازان دیار عدم شد مسخرّم عرفی
که صد سپاه بلا در عنان غم دارم

(۷۲۷)

بلب داغ چو ما خنده به مرهم زده‌ایم
طعن شادی به دل سوخته از غم زده‌ایم

۱- ن ۱ = تیر ؛ ن ۶ = بیع ؛ ن ۲، ۳، ۵، ۸، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = تیغ
۲- ن ۱، ۵ = کانچهٔ ؛ دیگر همه نسخ = و کانچهٔ
۳- ن ۱، ۳، ۵، ۶، ۹، ۲۸، ۳۵ = عشرت ؛ ن ۲، ۸، ۲۹، ۳۶ = ایمان
۴- ن ۲، ۸، ۲۹، ریاض = هزار جان به غمت داده‌ام ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۹، ۱۰، ۲۸، ۳۵ = چه شد که جان به غمت داده‌ام ؛ ن ۳۶ = اگر چه جان به غمت داده‌ام
۵- ن ۲، ۲۹ = بکعبهٔ عشق ؛ دیگر همه نسخ = بگفتهٔ عشق
۶- این بیت تنها در نسخ ۱، ۵، ۱۰، ۳۵ یافته شد و در نسخهٔ ۱۰ مصرع اولی باین طور است:
"بجویبار قناعت نشسته‌ام دایم"

دل[۱] به رسوایی ما خوش مکن ای عشق که ما
طبل ناموس تو بر بام دو عالم زده‌ایم
نقد امیّد حریفان همه در کیسهٔ[۲] ماست
وین عجب ترکه غلط باخته[۳] و کم زده‌ایم
بزم مقصود مچینید کز[۴] آشوب جنون
صدره این بزم فروچیده و بر هم زده‌ایم
برو ای غیر که خاموش لبان می‌دانند
که برین رشته گره بهر چه محکم زده‌ایم
صحبت خاص شب دوش ببینید[۵] که ما
طعن بیگانگی امروز به محرم[۶] زده‌ایم
مژده ای زخم[۷] که ناموس کلیدش گُم کرد
قفل الماس که ما بر در مرهم زده‌ایم
عرفی از بادهٔ غم نشأهٔ شادی مطلب
این نه جامیست که در انجمن جم[۸] زده‌ایم

(۷۲۸)

تا کی به حرم تشنه لب و مضمحل افتم کو دیر محبّت که به دریای دل افتم

۱- ن ۲، ۲۹ = وه که آوازهٔ بدنامی ماکرد بلند ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۹، ۳۵، ۳۶ = دل برسوایی ما خوش مکن ای عشق که ما ؛ ن ۲۸ = صحبت خاص شب دوش نبیند که ما

۲- ن ۹ = کعبه ؛ ن ۳، ۸، ۱۰، ۳۵، ۳۶ = کیسه(در چند نسخ مهم مثل ن ۱، ۵، ۲۹ و غیره این بیت نیافته شد)

۳- ن ۳، ۳۵ = یافته ؛ ن ۶، ۸، ۹، ۱۰، ۳۶ = باخته

۴- ن ۸ = کز آسیب جنون ؛ ن ۶ = که بر بام جنون ؛ ن ۱، ۵، ۱۰، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = کز آشوب جنون ؛ ن ۲۹ = که آشوب جهان

۵- ن ۳۵ = نبینید ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۸ = ببینید ؛ ن ۲۹ = به‌سنید؟

۶- ن ۲، ۸، ۲۹ = مرهم ؛ دیگر نسخ مثل ۱، ۵، ۱۰، ۲۹، ۳۵ = محرم

۷- ن ۹ = بخت ؛ دیگر همه نسخ بشمول ۱، ۵، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = زخم

۸- ن ۹ = غم ؛ ن ۱، ۵، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = جم (در نسحه ۲۸ بجای مقطع این بیت است)

عرفی از مردم آلوده پریشان شده‌ام دست در دامن پاکیزه‌نهادی زده‌ام

کو معرکهٔ عشق که از بوی[1] شهادت | بیخود شده در لُجّهٔ خون بحل افتم
مستی ز من آموز که چون شعلهٔ[2] مرهم | از داغ[3] جگر خیزم و در چاک دل افتم
آخر که مرا گفت که از باغچهٔ قدس | بیفایده در دامگه آب و گل افتم
گو انجمن قرب[4] که تا بال گشایم | پر سوخته پیرامن شمع چگل افتم
عرفی که گمان داشت که از وادی اسلام | باز آیم و در سجدهٔ بُت منفعل افتم

(۷۲۹)

دلی داریم و ما جمعی[5] پریشان از غم اوییم
که میمیرد برای درد و ما در ماتم اوییم
به این آمیزش و این محرمی کز تو به دلداریم[6]
مکن بیگانگی[7] ای غم که ماهم محرم اوییم
دمی آسودگی با ما نسازد، درد را نازیم[8]
که[9] از[10] روز ازل ممنون عهد محکم اوییم
اگر ما مرد غم باشیم تاب آریم[11] این غم را
که ناشایستهٔ چند[12] آرزومند غم اوییم

۱- ن ۹ = جام ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۸، ۲۸، ۲۹، ۳۶ و غیره = بوی ؛ ن ۳۵ = بیم
۲- ن ۱، ۵، ۶، ۲۸، ۳۵ = شعلهٔ مرهم ؛ ن ۳، ۴، ۸، ۹، ۲۹، ۳۶ = شعله و مرهم
۳- ن ۴ = چاک ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = داغ
۴- ن ۱، ۵، ۳۵ = قدس ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۶، ۸، ۹، ۲۸، ۲۹، ۳۶ = قرب
۵- ن ۱۰ = و خوش جمعی ؛ ن ۹، ۳۵ = و با جمعی ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۲۹ و غیره = و ما جمعی ؛ ن ۳۶ = با جمعی
۶- ن ۲ = به دل داریم ؛ ن ۶، ۹ = بدیداری ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = به دلداری
۷- ن ۱، ۱۰ = بیگانگی از غم ؛ ن ۹ = بیگانگی غم ؛ ن ۵، ۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره بیگانگی ای غم
۸- ن ۱، ۵، ۲۹، ۳۵ = نازم ؛ ن ۳۶ = نازیم
۹- ن ۳۶ = گر ؛ ن ۱، ۵، ۲۹ ۳۵ = که
۱۰- ن ۲۹ = در ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵، ۳۶ = از
۱۱- ن ۱ = تاب آریم از این غم را ؛ ن ۲، ۵، ۶، ۷، ۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = تاب آریم این غم را
۱۲- ن ۶ = ناشایسته چندین ؛ ن ۱۰، ۳۶ = ناشایسته چندان ؛ ن ۳۵ = ناشایستهٔ چند ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۹، ۲۹و غیره = ناشایسته تا چند

بجو فرزانه‌ای عرفی که گوید حالت عشقت
که ما دیوانگان هرزه گرد عالم اوییم

(۷۳۰)

باز می‌خواهم که شوخ دلربایی خوش کنم
وز برای چهره‌سودن خاک پایی خوش کنم
باز می‌خواهم که چون بلبل ز شوق نوگلی
از ترنّمهای دردافزا نوایی خوش کنم
باز می‌خواهم که دل در دست و جان در آستین
در میان دلبران افتم بلایی[1] خوش کنم
باز می‌خواهم که بنشینم براه وعده‌ای
خاطر خود را به هر آواز پایی خوش کنم
باز می‌خواهم که در راه وفا یکدل شوم
تا بکی هر دم دل خود را ز جایی خوش کنم
باز می‌خواهم که برخیزم ز بزم عافیت
همچو عرفی گوشهٔ محنت سرایی خوش کنم

(۷۳۱)

بالیده‌ام[2] ز درد، مگر بانگ بلبلم — جوشیده‌ام به حسن، مگر شبنم[3] گُلم
گر نی قیامتم، ز چه لبریز فتنه‌ام — ور نه[4] ندامتم،[5] ز چه عین تأمّلم
دل موج خیز درد، جبین صاف از گره — دریای اضطرابم و کوه تحمّلم

۱- ن ۶ = نوایی ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۲۹، ۳۵ و غیره = بلایی
۲- ن ۳، ۴، ۱۲، ۲۹، ۳۶ = بالیده ؛ ن ۱، ۵، ۶، ۸، ۹، ۳۵، عرفات، خلاصه = نالیده ؛ ن ۱۱، ۲۸ = نالنده
۳- ن ۶ = نکهت ؛ عرفات = موسم ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۲۹، ۳۵، ۳۶، خلاصه = شبنم
۴- ن ۴، ۹، ۱۱، ۲۸، ۲۹ = نه ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۸، ۳۵، ۳۶ = نی
۵- عرفات = ملامتم ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = ندامتم

ای مــــدعا[۱] بـمیر کـه از تکـیهٔ رضـا　　مـنّت فـــروش دوش و کــنار تــوکلّم
رویــم بــه ســوی کـعبهٔ بتخانه در نـظر　　غــرق نگـاه گـوشهٔ چشـم تـجاهلم[۲]
عــرفی خــموشی بگــزینم کـه در بـهار　　گـل بـیندم بـباغ و نـداند کـه بـلبلم

(۷۳۲)

زیــن بــزم نــه[۳] ایــن بــار بـرآشـفتم و رفـتم
کــی بـود کـه تـلخی ز تــو نشـنُفتم و رفـتم
دارد اثـــر ســـودهٔ[۴] المـــاس بـــه چشـــمم
گـــردی کـه بــه مـژگان ز درت رُفـتم و رفـتم
ای هـمنفسان رفـتن ازیـن غـمکده غـم[۵] نـیست
پــژمرده مــباشید کــه بشکُــفتم و رفــتم
امّـــــید کـــه در نـــامهٔ آن ثـــبت نــباشد
ایـــن رازکـــه از غـیر تــو بـنهُفتم[۶] و رفــتم
ناصح مفشان بـر جگـرم نـیش[۷] و هـمان گـیر[۸]
کـین هـرزه[۹] بـجان از[۱۰] تـو پـذیرفتم و رفـتم
ایـــن تــلخی جـــان دادن ازان غـمزه بـبینید
ای اهـــل سـلامت[۱۱] سـخنی گُـفتم و رفـتم

۱- ن ۳، ۴، ۹، ۳۶ = مدعا ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۲۸، ۲۹، ۳۵ = مدعی
۲- این شعر فقط در ۸، ۱۰، ۲۹ یافته شد
۳- ن ۳ = که ؛ خلاصه = تو ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = نه
۴- ن ۶ = ریزهٔ ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۶، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = سودهٔ
۵- ن ۳، ۶، ۸، ۹، ۱۰ = غمکده غم ؛ ن ۲۸ = غمکدهام ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۱۱، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = هم غمکده کم
۶- ن ۲، ۴، ۵، ۱۱ = ننهفتم ؛ ن ۹، ۱۰، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = بنهفتم
۷- ن ۴ = جگر ریش ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۲۹، ۳۶ = جگرم نیش ؛ ن ۲۸، ۳۵ = جگرم ریش
۸- ن ۹، ۲۹، ۳۶ = نیش همان گیر ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۸، ۱۰ = نیش و همان گیر ؛ ن ۲۸، ۳۵ = ریش همان گیر
۹- ن ۹ = درّه ؛ دیگر همه نسخ = هرزه
۱۰- ن ۱۰ = بجان تو ؛ دیگر همه نسخ = بجان از تو
۱۱- ن ۹ = مصیبت ؛ دیگر نسخ مثل ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = سلامت

عـــرفی در نـــاسُفته دریـــن بـــحر بســی هست
انگـــار کـــه صـــد دُرج گــهر سُـفتم و رفـتم

(۷۳۳)

خـــانه زاد مـــحنتیم آســودگی کـم دیـدهایـم
آنچه غـیر[۱] از زخـم بیند، مـا ز مـرهم دیـدهایم
هــر کس از آیـینهای بـیند جــمال کـار خـویش
مـــا فـــروغ کـار در پـیشانی غـم دیـدهایـم
زان[۲] قــوی دســتیم[۳] در هــنگامهٔ اهـل فـنا[۴]
کـین جـماعت را بـه هـر مـلکی مسلّم دیـدهایـم
طـعن[۵] بـی‌توفیقی ای زهّـاد بـر رنـدان بس است
چـرب دسـتیهای تـوفیق شـما هـم دیـدهایـم
تـا رضـا در دیـدهٔ مـا کـحل هـمّت کـرده است
طـیلسان بـخل را بــر دوش[۶] حـاتم دیـدهایـم
خـــوب و زشت مـردُم بـیگانه نشـناسیم، لیک
زشـــتیای در بـــی‌نیازیهای مـحرم دیـدهایـم
مـا نـه آن قـومیم کـز مـا بـندگی آیـد بـطوع
اســتمالت نـامهها بـا مـهر خـاتم دیـدهایـم

۱- ن ۱، ۳، ۵، ۱۶، ۲۵، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = غیر ؛ خلاصه = کس

۲- ن ۱، ۳، ۵، ۸، ۹، ۲۸، ۳۵ = زان ؛ ن ۸ = نا

۳- ن ۸ = قوی دستیم ؛ ن ۹ = خریداریم ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۶، ۱۰، ۲۸، ۳۵ = خریدستیم

۴- ن ۱، ۵ = وفا ؛ ن ۸، ۹، ۱۰، ۲۸ = فنا(این بیت در نسخ ۲۹، ۳۶ نیافته شد)

۵- ن ۱، ۵، ۳۵ = چند گویی کار را توفیق سازدرو، که ما ؛ ن ۳، ۶، ۸، ۹ = طعن بی توفیق ای زهاد زندان را بس است ؛ ن ۲، ۴، ۱۱، ۲۹، ۳۶ = طعن بی توفیقی ای زهاد بر رندان بس است ؛ ن ۲۸ = طعن بی توفیق ای زهاد بر زندان در است.

۶- ن ۱، ۵، ۸، ۲۹ = دوش ؛ ن ۴، ۹، ۱۰، ۱۱، ۳۶ = فرق

مطلب از[۱] عشق است، برهان حکیمان کوته است
ای بسا بونصر و افلاطون که ملزم دیده‌ایم

دیده‌ایم از نظم عرفی فیض اعجاز مسیح
طبع[۲] معنی‌زاش هم بر قلب مریم دیده‌ایم

(۷۳۴)

در آتش[۳] آمدیم و فغانی نداشتیم
بودیم شمع شوق[۴] و زبانی نداشتیم

صد ره زغم نوید رهائی رسید، لیک
دل در میان نبود و ضمانی نداشتیم[۵]

آمد خیال یار و ز بس بی‌تعلّقی
بهر نثار سوخته جانی نداشتیم[۶]

صد ره به دیر و کعبه قدم رفت و هیچگاه
دستی نیافتیم و عنانی نداشتیم[۷]

خونابه چشمه‌چشمه کشیدیم و هیچگاه
بی‌دُود سینه کام و دهانی نداشتیم[۸]

صد شیوه یافتیم ز معشوق روز وصل
وز بهر نیم شیوه بیانی نداشتیم

۱- ن ۳، ۴، ۹ = ار ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۲۹، ۳۶ = از

۲- ن ۱۰ = طبع معنی را هم اش ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = طبع معنی زاش هم

۳- ن ۱، ۵ = درویش ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۵، ۱۶، ۳۵، ۳۶ = در آتش

۴- ن ۱۰ = شمع قدس ؛ دیگر همه نسخ = شمع شوق

۵- این بیت تنها در نسخهٔ ۳۵ یافته شد

۶- این بیت تنها در نسخهٔ ۳۵ یافته شد

۷- در نسخهٔ دوّم این بیت و بیت بعدی بطور زیر یافته شد.

صد ره بدیر و کعبه قدم رفت و هیچگاه
بی دود و سینه کام و دهانی نداشتیم

خونابه چشمه چشمه گشادیم و هیچگاه
دستی نیافتیم و عنانی نداشتیم

۸- این بیت تنها در نسخ ۲، ۸، ۱۶ یافته شد

دوشـــینه[۱] کـاوکاو[۲] بسـی کـرد غـصّه،[۳] لیک
در ســـــینه نـــاشکسته فـــغانی نــــداشـــتیم
دایـــم زدیـــم غـــوطه در آتش بـــرای خـلق
وز هـــیچ کس بـــه مـــهر گـمانی نـداشـتیم
مـــیلی نـــداشـــتیم بـــه سـودای کس، ولی
در هـــیچ شـــهر نـــرخ گـــرانـی نـداشـتیم
عـــرفی بـــتافت پـنجهٔ مـــا جـور بـخت پـیر
شکـــر خـدا کـه بـخت جـوانـی نـداشـتیم

(۷۳۵)

نـــیشی گـــرفته ســـینهٔ خـــود ریش مـی‌کنم
تـــا هست فـــرصتی،[۴] ادب خـویش مـی‌کنم
نـــایاب گـــوهریست مـــرادم، وگـــرنه مـــن
در یـــــوزه از تـــوانگـــر و درویش مــــی‌کنم
بـــیهوده رفـــتنم ز فـــروماندگی بـــه[۵] است
تـــا خـضر نـیست، رهـبری خـویش مـی‌کنم
دانم کـه نـیست[۶] چـاره، و هـر دم[۷] ز اضـطراب
آزار عـــــقل مــــصلحت‌انـــدیش مــــی‌کنم
منصوبه چـیده عشـق و مـرا پـیش خـوانده‌است
مـــن هـم پـیاده‌ای بـه عـبث پـیش مـی‌کنم

۱- ن ۹، ۱۱ = در شیشه ؛ دیگر نسخ مثل ۱، ۲، ۳، ۵، ۶، ۸، ۳۵، ۳۶ = دوشینه
۲- ن ۱۶ = گاه‌گاه ؛ دیگر همه نسخ بشمول ۱، ۲، ۳، ۵، ۶، ۸، ۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = کاوکاو
۳- ن ۹،۱۱=بسی عرض کرد لیک ؛ ن ۸،۱۰،۳۵،۳۶=بسی‌کردغصه‌لیک ؛ ن ۱،۲،۳،۶،۱۶= بسی‌غصه کردلیک
۴- ن ۶، ۸ = فرصتی ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۹، ۱۰، ۱۱، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = فرصتم
۵- ن ۲۸ = که دیگر همه نسخ = به
۶- ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۶، ۸، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = نیست ؛ ن ۹ = چیست
۷- ن ۹ = چارهٔ دردم ؛ ن ۱،۲،۳،۵، ۸، ۱۱، ۲۹، ۳۵ = چاره و هردم ؛ ن ۶ = چاره‌ومُردم ؛ ن ۲۸،۳۶ = چارهٔ هردم

عــرفی اگــر زکــاوش دل مــانده‌ام، چــه بــاک
نــــاخن زکـــــار شـــــد، طـــلب نـــیش مـــی‌کنم

(۷۳۶)

زکــم نــبود فــغانی کــه دوش مــی‌کردم — نــصیحت غــم روی تــو گــوش مــی‌کردم
فــغان نــه شــیوهٔ اهــل دل است ای بــلبل — وگــرنه مــن ز تــو افــزون خــروش مــی‌کردم
خوش آنکه گفت خوشم با شکایتت ورنــه — ز شکــوه‌ات بــه نگــاهی خــموش مــی‌کردم
چه‌ها[۱] نمی‌کند امشب بدستیاری شــوق — ز شــرم حــفظ نگــاهی کــه دوش مــی‌کردم
ز دست محتسب آمد[۲] به سنگ بد نــامی — سبوی می[۳] که منش زیب دوش می‌کردم
گــرم بــه مــجمع افســردگان قــدم مــی‌رفت — بــناله‌ای هــمه را شــعله‌پوش[۴] مــی‌کردم
ز صد وصال نیاید شب[۵] آنچه من بخیال — ز شیوه‌های تو بــا عــقل و هــوش مــی‌کردم
چنان حلاوت لعل تو مــی‌ستودم[۶] دوش — کــه نــیش را مــتأثر[۷] زنــوش مــی‌کردم
اگــر بــرازفشــانی لبــم اجــازت[۸] داشت[۹] — چـــه‌ها بــه عــابد طــاعت فــروش مــی‌کردم
منم[۱۰] باینهمه[۱۱] تردامنی همان عــرفی — کــه عــیب زاهــد پشــمینه‌پوش مــی‌کردم

(۷۳۷)

دل[۱۲] را چه می‌دهی که بدارالشفا[۱۳] بریم — این[۱۴] نیم بسمل از دم تــیغت کــجا بــریم

۱- ن ۳، ۶ = جهان ؛ دیگر نسخ مثل ۱، ۲، ۵، ۸، ۳۵، ۳۶ = چه‌ها
۲- ن ۱، ۵، خزانهٔ‌عامره = آید ؛ ن ۲، ۳، ۶، ۸، ۱۰، ۳۵، ۳۶ = آمد
۳- ن ۱، ۵ = من ؛ دیگر نسخ مثل ۳۵، ۳۶ و غیره = می
۴- ن ۸، ۹، ۱۱، ۳۵، ۳۶ = شعله نوش ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۱۰ = شعله پوش
۵- ن ۱، ۵، ۳۵ = هر ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۶، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۳۶ = شب
۶- ن ۶، ۹، ۱۱، ۳۶ = می‌ستودم ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = شنودم
۷- ن ۳۶ = متأخر ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ و غیره = متأثر
۸- گنج سخن = اشارت ؛ دیگر همه نسخ = اجازت
۹- ن ۱ = داد = ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۶، ۸، ۳۵، ۳۶ = داشت
۱۰- ن ۹ = نهم ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۶، ۸، ۳۵، ۳۶ = منم
۱۱- گنج سخن = بدین همه ؛ دیگر همه نسخ = باینهمه
۱۲- ن ۱، ۵ = ای دل چه می‌دهی ؛ ن ۲، ۳، ۶، ۸، ۹، ۱۱، ۱۶، ۲۷، ۳۵، ۳۶، خزانهٔ‌عامره = دل را چه می‌دهی
۱۳- ن ۶ = دارالقضا ؛ ن ۱۲ = دارالغنا ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۱۱، ۱۳، ۱۶، ۳۵، ۳۶، خزانهٔ‌عامره = دارالشفا
۱۴- خزانهٔ‌عامره = این کشته را ز سایهٔ تیغت ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۶، ۸، ۹، ۱۶، ۳۵، ۳۶ = این نیم بسمل از دم تیغت

یـاران مـدد کـنید کـه از[۱] وادی جنون | دیـوانـه دل گـرفته بـدارالشـفا بـریم
ای درد بـی‌دوا اثـری بـر دلش بکـن[۲] | نوعی مکن[۳] که منّت بـاد صبا بـریم[۴]
توفیق کو کـه پیش عـطای وسیله دوست | ایـمان شکسـته‌ای زکـمند ریـا[۵] بـریم
این مایه معصیت نه سزاوار بـخشش است | در حشـر انـتظار شـفاعت چـرا[۶] بـریم
این آبرو کـه صـاف شـراب خـجالت است | صدره[۷] بخاک ریـخته، دیگـر کـجا بـریم
مـاتاب انـفعال بـداریـم، جـور بس | لازم[۸] شـود مـباد کـه نـام وفـا[۹] بـریم
همّت ببین[۱۰] که وقت شبیخون احتیاج | امـیّدهای[۱۱] کشـته بـه پـیش دعـا بـریم
بـازار دوست گـنج دو عـالم چـه میکند | حـمدی کـنیم و چشـم و دل آشـنا بـریم
عرفی غمین مشو که فلک دادش آمده‌ست | آید[۱۲] که هر چه برده بیکبار[۱۳] وا بـریم

(۷۳۸)

چند ازین ششدر[۱۴]غم‌فال‌کشادی[۱۵]بزنیم | بکـمان آمـده عـنقای مـرادی[۱۶] بـزنیم
چند خود شیشه بگیریم و بـریزیم بـجام | یک دو جـامی زکـف حـور نـژادی بـزنیم

۱- ن ۱، ۵، ۳۵ = از ؛ ن ۸، ۹، ۱۶، ۳۶ = در
۲- ن ۵ = بکن ؛ ن ۱، ۳۵، ۸ = مکن
۳- ن ۱ = بکن ؛ ن ۵، ۳۵ = مکن
۴- این بیت تنها در نسخ ۱، ۵، ۸، ۳۵ = یافته شد
۵- ن ۹ = عطا ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۶، ۳۵، ۳۶ = ریا
۶- ن ۱۶ = کجا ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۸، ۳۵، ۳۶ = چرا
۷- ن ۹ = جورت ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۸، ۱۶، ۳۵، ۳۶ = صد ره
۸- ما را دکر مباد که ؛ ن ۵، ۳۵، ۳۶ و دیگر نسخ = لازم شود مباد که
۹- ن ۱، ۵ = جفا ؛ ن ۲، ۳، ۶، ۸، ۹، ۱۰، ۳۵، ۳۶ = وفا
۱۰- ن ۱، ۵ = نگر ؛ ن ۲، ۳، ۶، ۸، ۹، ۱۰، ۳۵، ۳۶ = ببین
۱۱- ن ۶ = امّیدها گسسته ؛ ن ۱، ۵ = امیدهای بسته ؛ ن ۲، ۳، ۸، ۹، ۱۱، ۱۶، ۳۵، ۳۶ = امیدهای کشته
۱۲- ن ۱، ۵ = آمد ؛ ن ۳، ۶، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۳۵، ۳۶ = آید
۱۳- ن ۱، ۵ = یک بار ؛ ن ۳، ۹، ۱۰، ۳۵، ۳۶ = یک نقش ؛ ن ۸، ۱۱ = یک نفس
۱۴- ن ۱۱ = بند غمت ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۲، ۳۵، ۳۶، ۳۷ = ششدر غم
۱۵- ن ۹(اصل) = مرادی ؛ ن ۹(اضافات)، ۱، ۵، ۳۵، ۳۶ و غیره = کشادی
۱۶- ن ۹(اصل) = کشادی ؛ دیگر نسخ بشمول ۹(اضافات) = مرادی

من‌ازین‌سوی‌و‌توزان[۱]سو،بتومی‌گویم،دل — دست در[۲] دامن کسری زده دادی بزنیم
ور نیارد[۳] که دمی غاشیهٔ غم[۴]بکشد[۵] — سردهیم‌ای[۶]دل‌وبانگ[۷]ازدل‌شادی‌بزنیم
بهر دل صد ورق ازیاس چه[۸] بندیم گره — بگشاییم دل و فال مرادی بزنیم
عرفی از مردم آلوده پریشان شده‌ایم — دست در دامن پاکیزه نهادی بزنیم

(۷۳۹)

تا چند بسوزم ز غم و تاب بیارم — غم تیز کند آتش و من آب بیارم
رشک آیدم[۹] از معتکف گوشهٔ محراب — آن مغبچه کو؟ تاش به محراب بیارم
بیداریت ای بخت ندارد اثری، باش — تا موی کشانت بدر خواب بیارم
دل‌صید[۱۰]حرم‌لیک‌به‌مردن‌چورسد[۱۱]کار — آن چارهٔ کار است که قصّاب بیارم
ای بخت سراسیمگیت کشت، بیارام — تا داروی بیهوشیت از خواب بیارم
بنگر که به افسانه تسلّی شوی ای دل — تا مژده‌ای از گوهر نایاب بیارم
برقع بگشا، معجز عشقست، چه دانی — شاید که نگاهی کنی و تاب بیارم
بیمم چه دهی، دلق شکیبم[۱۲] زکتان[۱۳]نیست — اینک شب دردیست، به مهتاب بیارم
گر در ره اندیشه ادب گم شود از من[۱۴] — صد قافله زان لب شکر ناب بیارم

۱- ن ۹(اضافات)، ۱۱ = تو از آن سوی و می‌گویم ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۸، ۹(اصل)، ۳۵، ۳۶ = زان سو بتو می‌گویم
۲- ن ۱، ۵ = بر ؛ ن ۲، ۳، ۸، ۹، ۱۰، ۳۵، ۳۶ = در
۳- ن ۳۶ = ور نیارد ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۳۵ = در نیارد ؛ ن ۶ = در نیاید
۴- ن ۱ = دل ؛ ن ۵، ۹، ۳۵، ۳۶ = غم
۵- ن ۳، ۱۰، ۳۶ = نکشد ؛ ن ۶ = نکشیم ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۳۵ = بکشد
۶- ن ۱، ۵، ۹، ۳۶ = این ؛ ن ۸، ۳۵ = ای
۷- ن ۲ = بانگ از دل شادی ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵، ۳۶ = بانگ دل شادی
۸- ن ۳، ۹، ۱۱، ۳۶ = نبندیم ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = ببندیم ؛ ن ۹(اصل) = چه بندیم
۹- ن ۱، ۵ = آیدم ؛ ن ۳۵ = آمدم
۱۰- ن ۱۰ = صید وی و لیک ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = صید حرم لیک
۱۱- ن ۸، ۱۷، ۳۵ = رسد ؛ ن ۱ = کشد ؛ ن ۵ = فتد
۱۲- ن ۳۵ = شکستی ؛ ن ۱، ۵، ۱۷ = شکیبم
۱۳- ن ۵ = زکنون ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = کتان
۱۴- ن ۸ = عرفی ؛ ن ۱، ۵، ۱۰، ۱۷، ۲۲، ۳۵: = از من

عـرفی ز تـو مـژگان تـری دیـده‌ام امـروز　　یک میوه خود از باغ تـو شـاداب بـیارم[۱]

(۷۴۰)

کـعبه بـی ذوق است یـاران[۲] را وداعـی مـی‌کنیم
مـژده اهـل دیـر را، کـانجا سـماعی مـی‌کنیم
گـر حـدیث عشـق کـم گـوییم[۳] بـا آسـودگان[۴]
جای منّت هست،[۵] تخفیف[۶] صداعی مـی‌کنیم
آرزو در رغـبت‌انگـیزی و دست مـا تـهی
هـر نـفس بـیهوده آهـنگ مـتاعی[۷] مـی‌کنیم
در سـماع ای شـیخ مـوج آسـتین بـر مـا مـریز
در شـهادت‌گاه[۸] دل مـاهم سـماعی مـی‌کنیم
زهر کو، خون جگر کو، شـهد تـاکی، شیر چـند
صـبر دشـوار است‌بـارضوان[۹]نـزاعـی‌می‌کنیم
شـیوه‌های زاهـدان گـر در شـمار دیـن بـود
غم مخور عرفی، که ما[۱۰] هم اختراعـی مـی‌کنیم

(۷۴۱)

آن[۱۱] شکـارم کـز جگـر تـیرو سـنان مـی‌رویدم
التـماس زخـم نـو از الامـان مـی‌رویدم

۱- این مقطع فقط در نسخ ۱، ۵، ۱۰، ۱۷، ۳۵ یافته شد
۲- ن ۳۶ = ما آن را ؛ ن ۱، ۵، ۹، ۲۹، ۳۵ = یاران را
۳- ن ۹(اضافات) = کم گویی تو ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۰، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = کم گوییم
۴- ن ۱، ۵ = آزادگان ؛ ن ۲، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = آسودگان
۵- ن ۱، ۲، ۵، ۳۵ = نیست ؛ ن ۸، ۹، ۱۱، ۲۹، ۳۶ = هست
۶- ن ۹، ۱۱ = تحقیق ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۰، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = تخفیف
۷- ن ۳۵ = سماعی ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵، ۳۶ = متاعی
۸- ن ۵، ۳۵ = در شهادت های دل ما ؛ ن ۹، ۳۶ = در شهادت گاه او ما ؛ ن ۴، ۸ = در شهادت گاه دل ما
۹- ن ۱۰ = اخوان ؛ ن ۲، ۳، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = رضوان
۱۰- ن ۹، ۱۰، ۳۶ = ما ؛ ن ۱، ۵، ۲۹، ۳۵ = من
۱۱- در نسخ ۱، ۵ اشعار ۷، ۸، ۹ بطور غزل دیگر نوشته شده‌اند و مطلع باین طور است:
آن شهیدم کز بدن هر لحظه جان مـی‌رویدم　　التـماس زخـم نـو از الامـان مـی‌رویدم

بشکنم[۱] نـاقوس و تسـبیحی بـدست آرم ولی[۲]
چـون کـنم بـا ایـن کـه زنّـار از مـیان مـی‌رویدم
من کیم؟ رضوان[۳] آن جنّت که در هر شـوره‌زار[۴]
طـــوبی از فـــیض نسـیم بـوستان مـی‌رویدم
مـــن کـیم؟ در شـهر عشـق آن مـیهمان[۵] دار بـلا
کـــز در و دیـــوار خـــیل مـیهمان مـی‌رویدم
بسـتم[۶] از رازی، کـه دل دانـد، زبـان و لب ولی
حـیف کـز[۷] بـر بسـتن لب صـد زبـان مـی‌رویدم
مست این ذوقم که گر مدهوشم[۸] و گر هـوشمند
شکـر درد از زیـر لب تـا مـغز جـان مـی‌رویدم
حُسـن مـی‌گوید کـه مـن تـخمی بـیفشانم[۹] ولی
تـا قـیامت روی گـرم از آسـتان مـی‌رویدم[۱۰]
عشـــق مـــی‌گوید کـــه مـــن بـازو نـرنجانم ولی
صـید بسـمل زایـد و تـیر از کـمان مـی‌رویدم[۱۱]
ســـایهٔ طـــوبی کـجا و چشـمهٔ تسـنیم کـو
کـز جگـر صـد دوزخ آتش فشـان مـی‌رویدم

۱- ن ۱ = من کیم ؛ ن ۲، ۳، ۵، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = بشکنم
۲- ن ۲ = آریم لیک ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵، ۳۶ = آرم ولی ؛ ن ۲۹ = آرم و لیک
۳- ن ۱ = رضوان ازان جنّت ؛ ن ۲، ۳، ۵، ۸، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = رضوان آن جنّت
۴- ن ۹،۱۱ = هر سوی راه ؛ ن ۵،۱۰،۱۷،۲۹،۳۵،۳۶، ریاض = شوره زار ؛ ن ۲، ۸ = شوره راه ؛ ن ۱ = هر گوشوار
۵- ن ۱۷ = مهربان دار بلا ؛ ن ۱، ۵ = آن می‌نماید از بلا ؛ ن ۲، ۸، ۹، ۱۰، ۲۹، ۳۵، ۳۶، ریاض = مهمان دار بلا
۶- ن ۹ = بستم این رازی که میدانم زبان و دل ولی ؛ ن ۱،۵،۸،۳۵،۳۶ = بستم از رازی که دل داند زبان و لب ولی
۷- ن ۱، ۵، ۳۵، ۳۶ = کز ؛ ن ۹، ۱۱ = گر
۸- ن ۱۰ = بیهوشم ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = مدهوشم
۹- ن ۳۶ = نیفشانم ؛ ن ۲، ۸، ۹ = بیفشانم
۱۰- این بیت در غزل دیگر شامل است
۱۱- این شعر و شعر بعدی تنها در نسخهٔ ۸ یافته شدند. در نسخ ۱، ۵ آنها شامل غزل دیگرند.

بیشهٔ[۱] الماس شد عرفی دل مجروح من
بسکه هر دم نیشی از داغ نهان[۲] می‌رویدم

(۷۴۲)

بیای درد کز راحت رمیدن[۳] آرزو دارم
به غم پیوستن، از شادی بریدن آرزو دارم
بیای عشق و رسوای جهانم کن که یکچندی
نصیحتهای بیدردان شنیدن آرزو دارم
بیای شوق،[۴] دست رغبتم سوی گریبان بر
که بیتابانه پیراهن دریدن آرزو دارم
بیای بخت و تقریبی برانگیز از پی قتلم
که جان رابسمل آن غمزه دیدن آرزو دارم
بیای عمر ترک بیوفایی کن که در[۵] محشر
ز زخم غمزه‌ای[۶] در خون طپیدن آرزو دارم
بیا ای مرگ یاری کن که بی او تا توانستم
بخون غلطیدم، اکنون آرمیدن آرزو دارم
ز من پوشید عرفی عزم[۷] خود را، آه اگر داند
که من هم زهر بدنامی چشیدن آرزو دارم

(۷۴۳)

ما دست دل[۸] ز چشمهٔ بهبود شسته‌ایم
دایم بزهر داغ نمک سود شسته‌ایم

۱- ن ۱، ۹، ۱۱، ۳۵ = پنبهٔ الماس ؛ ن ۵ = بنیهٔ الماس ؛ ن ۲، ۸، ۲۹، ۳۶ = بیشهٔ الماس ؛ ن ۱۷ = تیشهٔ الماس
۲- ن ۱۳ = سنان ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = نهان
۳- ن ۱، ۲، ۵، ۳۶ = رمیدن ؛ ن ۸، ۹، ۱۰، ۲۹، ۳۵ = بریدن
۴- ن ۸ = عشق ؛ ن ۵، ۳۵ و دیگر تمام نسخ = شوق
۵- ن ۹، ۱۰، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = تا محشر ؛ ن ۱، ۸، ۹ = در محشر
۶- ن ۹ = غمزه‌اش ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = غمزه‌ای
۷- ن ۲، ۸، ۲۹، ۳۵ = عرفی عزم خود را آه اگر داند ؛ ن ۱، ۵ = عزم خویش را تا راه گرداند ؛ ن ۹ = عرفی آه خود را آه اگر داند ؛ ن ۳۶ = عرفی(عزم/آه) خود را آه گرداند
۸- ن ۹، ۱۱، ۲۹، ۳۶ = دست دل ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = دست و دل

دل در دعــــای کــام نــفس بــر نــیاورد
زیــن شـعله ننگ[1] نسبت ایـن دود شسـته‌ایـم

حـــاشا کـــه بشکـــند لب نـانی بـه عـافیت
دسـتی کـه مـا زنـعمت مـقصود شسـته‌ایـم

آسـوده شـو[2] حسـود[3] کـه مـااز ضـمیردل
انــدیشهٔ زیــان و غــم سـود شسـته‌ایـم[4]

مســتیم[5] و روی سـجده زمـحراب[6] تـافته
گـــرد ریـــایی از در مــعبود شســـته‌ایـــم

عرفی چه[7] مایه[8] عجز به هـر چشـمه بـرده‌ایـم
تـــا لوح دل زبـــوده و نـــابود شســـته‌ایـــم

(۷۴۴)

از بس کــه روی گــرم بـهر سـو گـذاشـتیم
صـد داغ شـعله خیز دران کـو گـذاشـتیم

از شـــرم نـــاکســی نگشـودیم دیـده را
هـرگه بـر آستان[9] غـمش رو گـذاشتیم

در تکـیه‌گـاه عشـق دل زخـم خـورده را
المـاس فـتنه در تـه پـهلو گـذاشـتیم

هر گوهری که دل ز تـعلّق خـریده[10] بـود
در دامـن کـرشمهٔ دلجـو[11] گـذاشتیم

مـا بـر فـریب چشـم غـزالانـه[12] بـاختیم
مـجنون بـازمانده بـه آهـو گـذاشـتیم

۱- ن ۳۶ = نیک ؛ ن ۱، ۵، ۹، ۲۹، ۳۵ و غیره = ننگ
۲- ن ۱، ۵ = ای ؛ ن ۱۰ = شو ؛ ن ۲، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = تر
۳- ن ۳۵ = چه سود ؛ ن ۱، ۵، ۹، ۲۹، ۳۶ = حسود
۴- این بیت فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ موجود است.
۵- ن ۹، ۱۱ = بستیم ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = مستیم
۶- ن ۹ = ز محراب آرزو ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = ز محراب تافته ؛ ن ۲۹ = محراب تافته ؛ ن ۳۶ = ز محراب .....
۷- ن ۹، ۱۱ = چو ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = چه
۸- ن ۱۱ = پایه ؛ ن ۱، ۵، ۹، ۲۹، ۳۵ = مایه
۹- ن ۱، ۵، ۸، ۲۹، ۳۵ = آستان غمش ؛ ن ۹، ۱۰، ۲۸، ۳۶ = آستانهٔ او
۱۰- ن ۹ = گرفته ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۸، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = خریده
۱۱- ن ۱، ۵ = جاده ؛ ن ۲، ۸، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = دلجو
۱۲- ن ۱،۵،۳۶ = غزالانه تاختیم؛ ن ۹،۲۹،۳۵ = غزالانه باختیم ؛ ن ۱۰ = غزالی نتاختیم ؛ ن ۲۸ = غزالان تاختیم

امـــروز در زیـــارت دار[۱] نـــدامت است   آن ســر کـه دوش بـر سر زانـو گـذاشـتیم
یکـبار کـرد خـو[۲] بـه خـرابـی مـزاج دل   دست از عـمارت دل بـدخو گـذاشـتیم

(۷۴۵)

از مُـــردن[۳] دشـــوار مـــنست آن مـژه پُـر نـم
ای جـان بـلب آمـده، گـو، یک[۴] دو نگـه کـم
لطف تـو[۵] گـرم چـاره نـدانـد،[۶] عـجبی نیست
بســـمل شـده را بــه نشــود زخـم بــه مـرهم
تـــا فـــاش نســـازم بـــر بـــیگانه غـــم او
تکـلیف[۷] خـصوصیّت مـن کـرده بـه مـحرم
ای اهل بهشت اینهمه حسرت به غمم[۸] چیست
از[۹] مـن کـه رسـاند[۱۰] بـه شـما لذّت ایـن غـم
هـرگاه[۱۱] کـه مـیرد کسـی از عشـق تـو نـاکـام
یـــاران مـــرا تـــازه شـــود شـیوۀ مـــاتم
داغـی بـنهم بـر[۱۲] دل آن زخـم[۱۳] کـه بـاشد
لب تشـــنۀ[۱۴] المـــاس نـه دلخسـتۀ مـرهم

۱- ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۰، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = دار ندامت است ؛ ن ۹ = دل سیر می‌کند ؛ ن ۱۱ = دار امت ایمنت ؛ ن ۲۸ = دیرست مست باز

۲- ن ۱۰ = رو به خرابی ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = خو به خرابی

۳- ن ۲، ۱۲، ۲۹ = از دیدن بسیار ؛ ن ۱، ۵، ۲۸، ۳۵، ۳۶، ریاض، انیس، آتشکده و غیره = مُردن دشوار

۴- ن ۹ = گو یک نگهی کم ؛ ن ۱، ۵، ۲۸، ۳۵، ۳۶، ریاض، انیس، آتشکده = گو یک دو نگه کم

۵- ن ۸ = لطف و کرم و چاره ؛ ن ۱، ۵، ۹، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = لطف تو گرم چاره

۶- ن ۹، ۱۱ = ندارد ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۰، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = نداند ؛ ن ۱۷ = نماند

۷- ن ۹، ۱۱ = تحقیق ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = تکلیف

۸- ن ۹، ۳۶ = بغم ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۲۹، ۳۵ = به غم

۹- ن ۲، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۲۹، ۳۶ = بر ؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ = از

۱۰- ن ۲۸ = رساند ؛ ن ۱، ۵، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = رسانم

۱۱- ن ۹ = گام ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۰، ۳۵ و غیره = گاه

۱۲- ن ۳۵ = در ؛ ن ۲، ۵، ۸، ۹، ۲۹، ۳۶ = بر

۱۳- ن ۱ = زخم ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = داغ

۱۴- ن ۹، ۱۱ = لب تشنۀ الماس تر و تشنۀ مرهم ؛ ن ۱،۲،۵،۸،۱۷،۲۹،۳۵،۳۶=لب تشنۀ الماس نه دلخستۀ مرهم

یــــارب بـــجهانی کــــه رود نـــنگ[۱] نــباشد

عـــــرفی چـــــو[۲] بـــرد مـــایهٔ درد تـــو ز عـــالم

(۷۴۶)

در[۳] دل این شعله ز شوق‌صنم‌افروخته‌ایم / آتش بـــتکده را در حـــرم افــروخته‌ایــم

شب غم تا به عدم[۴] راه برد دل هـرگام[۵] / آتش آه[۶] بـــراه عـــدم افـــروخته‌ایـــم

موسی آرید باین[۷] دیر که از تاب[۸] نـظر / آتش طـــور ز روی صـــنم افــروخته‌ایــم

چون ننازیم[۹] باین حوصله کز جام غمت / کرده بسیار[۱۰] ز روی نوش و کم افروخته‌ایم

سجده[۱۱] ای برهمن اینجانه حرامست، بیا[۱۲] / کــه صــد آتشکــده در کـنج غـم افـروخته‌ایـم

ما مـلامت زدگـانیم کـه در گـوشهٔ[۱۳] غـم / آتش دل هـــمه از داغ هـــم افــروخته‌ایــم

کی بر اهل کـرم روی طـلب زرد کـنیم[۱۴] / مــا کــه از جرعهٔ جـام کـرم افـروخته‌ایـم

گشـته‌ایـم از سـخن پـیر مـغان روشـن دل / بـفروغ نـفسش جـام جـم افـروخته‌ایـم

ما[۱۵] به‌هرغمکده[۱۶] عرفی‌که‌گذرداشته‌ایم / شـــمع مـقصود ز یـمن قـدم افـروخته‌ایـم

۱- ن ۵، ۸، ۲۸، ۳۶ = تنگ ؛ ن ۱، ۲، ۹، ۳۵ = ننگ ؛ ن ۲۹ = شیک؟

۲- ن ۱، ۵ = چه ؛ ن ۲، ۸، ۹، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵ = چو

۳- ن ۹، ۱۱ = از دل این شعله چو داغ صنم ؛ ن ۲، ۸ = در دل این شعلهٔ شوق از صنم ؛ ن ۱، ۵، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = در دل این شعله ز شوق صنم

۴- ن ۸ = تا ابدم ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = تا به عدم ؛ ن ۹ = را به عدم

۵- ن ۹ = دلبر کام ؛ ن ۲۸ = دل هر گاه ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۳۵ = دل هر گام ؛ ن ۳۶ = دل سر کام؟

۶- ن ۹، ۱۰، ۱۱ = آتش راه ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = آتش آه

۷- ن ۱، ۵، ۹، ۳۶ = آرید باین دیر ؛ ن ۲۸ = آرند برین دیر

۸- ن ۹، ۲۸ = ارباب نظر ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۳۵، ۳۶ = از تاب نظر

۹- ن ۵، ۳۵ = بتازیم ؛ ن ۲ = ننازیم ؛ ن ۸ = نتازیم

۱۰- ن ۱، ۵، ۳۵ = کرده بسیاری می‌نوش ؛ ن ۲ = کرده بسیار می‌نوش ؛ ن ۸ = بسیار ز وی نوش

۱۱- ن ۱، ۵، ۹، ۲۸، ۳۵ = سجدهٔ برهمن ؛ ن ۲، ۸، ۳۶ = سجده ای برهمن

۱۲- ن ۳۵ = بیار ؛ ن ۱، ۵، ۹، ۲۸، ۳۶ = بیا

۱۳- ن ۱، ۵ = خانهٔ ؛ ن ۲، ۸، ۹، ۳۵، ۳۶ = گوشهٔ

۱۴- ن ۹، ۲۸ = کنم ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵، ۳۶ = کنیم

۱۵- ن ۹ = تا ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = ما

۱۶- ن ۱، ۵ = میکده ؛ ن ۲، ۸، ۹، ۱۰، ۳۵، ۳۶ = غمکده

(۷۴۷)

منم، کز بادهٔ عشرت خروشیدن نمی‌دانم
بدست من مده این می، که نوشیدن نمی‌دانم
طبیبا از دوا[۱] بر قامت دیوانه‌ای چون من
مبر پیراهن راحت، که پوشیدن نمی‌دانم
من آن مست می شرمم[۲] که گر صدسال شوق او
نماید آتش من تیز،[۳] جوشیدن نمی‌دانم
بریش نازکی کز[۴] مرهم آسیب نمک ریزد[۵]
نهی[۶] الماس و[۷] از حیرت خروشیدن نمی‌دانم
بصد امید ناکوشیدنم[۸] در مدّعا عرفی
ز استغنا بدان ماند که کوشیدن[۹] نمی‌دانم

(۷۴۸)

چند[۱۰] چو اهل آبرو در پی آبرو روم   زهر ز امتحان خورم در پی آرزو روم

۱- ن ۹ = طبیبا سرکش است این قامت دیوانه خوی من ؛ ن ۵، ۱ = طبیبا از دوا بر قامت دیوانه خوی من ؛ ۲، ۳، ۷، ۸، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = طبیبا از دوا بر قامت دیوانهٔ چون من ؛ ن ۲۸ = طبیبا از دوا بر قامت دیوانه خون من

۲- ن ۹، ۱۰، ۱۱ = من آن مست می شوقم ؛ ن ۲۸ = منم آن مست بی شرمم ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = من آن مست می شرمم

۳- ن ۹، ۱۱، ۳۶ = نماید آتش و من تیز ؛ ن ۲۸ = نماید آتشی من نیز و ؛ ن ۱، ۵، ۱۰، ۲۹، ۳۵ = نماید آتش من تیز ؛ ن ۱۷ = نماید آتش من نیز

۴- ن ۹، ۱۱ = بریش تازگی از مرهم ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۰، ۲۹، ۳۵ = بریش نازکی کز دم ؛ ن ۳۴ = بریش نازکی گر مرهم ؛ ن ۲۸ = بریش نازک گر مرهم

۵- ن ۲، ۲۹ = ریزد ؛ ن ۹، ۱۱ = ساید ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = یابد

۶- ن ۹، ۱۱ = نهی ز الماس ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = نهی الماس

۷- ن ۹ = وز ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۲۸ = از ؛ ن ۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = و از

۸- ن ۹ = باکوشیدنم با مدعا ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = ناکوشیدنم در مدعا ؛ ن ۲۹ = در نا مدعا کوشیدنم

۹- ن ۹ = مدان با قید کوشیدن ؛ باقی همه نسخ بشمول ۱، ۵، ۳۵ = بدان ماند که کوشیدن ؛ ن ۲۸ = بدان بالله که کوشیدن ؛ ن ۳۶ = مدان بالله کوشیدن

۱۰- این سه اشعار فقط در نسخه‌های چاپی (نسخ ۹ و ۱۱) یافته شدند و در هیچ یک از نسخهٔ مهمی و معتبر وجود ندارند.

شـوق سـر بـریده را بـر سـر دار مـی‌برد — این سر و صد سر دگر بـازم و روبـرو روم
دست بدست می‌روم هـمره لشکـر جـنون — تا بکـدام دشت خـون پـا نـهم و فـرو روم

(۷۴۹)

حـال مـا بـنگر کـه آهـوی حرم گـم کـرده‌ایـم
رهـبر امـیّد را در هـر قـدم گـم گـرده‌ایـم
چون[1] نشان یابیم در این تیره شب زان شاه حُسن
ما کـه دور افـتاده از خـیل و عـلم[2] گـم گـرده‌ایـم
می‌شود اسباب غم هر لحظه افـزون[3] گـرچـه مـا
مـایهٔ افـزایش اسـباب و غـم گـم کـرده‌ایـم
چـون تـرنّمهای مـرغان بـهشتی بشـنویم[4]
مـا کـه دور افـتاده و بـاغ ارم گـم کـرده‌ایـم
طـعنه کـمتر زن[5] حـرم جـویان ره گـم کـرده را
ایـن مـلامت بس کـه مـا راه حرم گـم کـرده‌ایـم
شـرم مـا[6] از بسـتن زنّـار و لاف کـفر بـاد[7]
کـز عـبادت مـانده و دیـر[8] صـنم گـم کـرده‌ایـم
ایـن تأسّـفها بـجای خـود بـود عـرفی کـه مـا
گـوهر یکـدانـه‌ای زیـنگونه کـم گـم کـرده‌ایـم

۱- ن ۲ = کی ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۲۸، ۳۶ = چون
۲- ن ۲، ۵، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = علم ؛ ن ۱، ۸ = حشم
۳- ن ۹ = اسباب افزون ؛ ن ۱، ۵ = هر لحظه افزون ؛ ن ۲، ۸، ۱۰، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = هر ساعت افزون
۴- ن ۱، ۳۶ = نشنویم ؛ ن ۲، ۵، ۸، ۳۵ = بشنویم ؛ ن ۹ = نشنوم
۵- ن ۵، ۳۵ = کن ؛ ن ۱، ۲، ۸، ۹، ۲۸، ۳۶ = زن
۶- ن ۱، ۲، ۸، ۲۸ = شرم ما ؛ ن ۹، ۱۱ = پیر ما ؛ ن ۵، ۳۵، ۳۶ = شرممان ؟
۷- ن ۹، ۱۱ = لاف کفر زد ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = لاف کفر باد ؛ ن ۲۸ = ذوق کفر باد
۸- ن ۲ = مانده و دیر و صنم ؛ ن ۹ = ما در دیر و حرم ؛ ن ۱، ۵، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = مانده و دیر صنم

(۷۵۰)

ز معموری بتنگم، جز دل ویران نمیخواهم
چو سلطان محبّت ملک آبادان نمیخواهم
کسی تا کی پریشان کوشش[۱] و سر در هوا باشد
دگر یار جنونم، عقل سرگردان نمیخواهم
نه داغ تازه می‌خارد،نه زخم‌کهنه می‌کاود[۲]
بده یارب دلی،کین صورت بیجان نمیخواهم
به تسکین دل غم دوستم ناصح چه می‌کوشی[۳]
اگر شیون ندانی،تن زن[۴] این‌دستان نمیخواهم
ز عالی دودمان عشقم، از راحت بود ننگم
برهمن زاده‌ام[۵] ، کیش مسلمانان نمیخواهم
دم گرم و خروش[۶] سینه را من دوست میدارم
بپوشان رخ که من جان کندن آسان نمیخواهم
گرآب خضر نوشم، بایدم از عشق فرمانی[۷]
اگر خونم دهی، می‌نوشم و فرمان نمیخواهم
میفشان نشتر الماس بر داغ دلم عرفی
تهی[۸] دستی بسم، جمعیت و سامان نمیخواهم

(۷۵۱)

اگر صد خم شراب از دیده بارم مکن باور که مستم، در خمارم

۱- ن ۹، ۱۱، ۲۸، ۳۶ = پریشان جنبش ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۰، ۳۵ = پریشان کوشش
۲- ن ۸، ۹ = می‌کارد ؛ ن ۱، ۵، ۳۵، ۳۶ = می‌کاود
۳- ن ۵، ۸، ۳۶ = کوشی ؛ ن ۲، ۹، ۱۰، ۱۱، ۳۵ = گویی ؛ ن ۲۸ = و دوستی تا صبح چه میگوئی ؟
۴- ن ۹ = این زدن دستان ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۰، ۳۵، ۳۶ = تن زن این دستان
۵- ن ۹ = برهمن زادم و کیش ؛ ن ۱، ۵، ۲۸، ۳۵، ۳۶ و غیره = برهمن زاده‌ام، کیش
۶- ن ۱، ۲، ۵، ۳۵ = خروش ؛ ن ۸، ۱۰، ۳۶ = خراش ؛ ن ۲۸ = خروشیدن سیه ؟
۷- ن ۹ = فرجامی ؛ ن ۱۱ = فرمای ؟ ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۳۵، ۳۶ = فرمانی ؛ ن ۲۸ = دانائی
۸- ن ۲، ۸ = پریشانی بسم ؛ ن ۱، ۵، ۱۰، ۲۸، ۳۵ = تهی دستی بسم ؛ ن ۱۱ = تهی دستم ؛ ن ۹ = تهی دستم، بسر

طـــبیبا، نـــبض مـــن آهســـته تـــر گـــیر | کـه مـن در پـوست سـر تـا پـا فگـارم
مـــرا مـــی‌کاو و در[۱] انـدیشه مـی‌باش | کـــه ابـــجد خـــوانـــم و آمـــوزگارم
عـــنان داری نـــدانـــم،[۲] ایـنقدر هست | کـــه مـــن بـــر آرزوی خـــود سـوارم
قـــوی بـــازویی و کـــوته کـــمندی | عـــجب دردیست، مـــن ایـــن درد دارم
غـــرورم مـــی‌دهد طـاعت،[۳] گـنه کـو | چـــنان مســـتم کـــه مشـتاق خـمارم
گـــنه مـــعشوقهٔ عـــفو است عـــرفی | مـــن از بـــی‌شرمی خـــود شـرمسارم

(۷۵۲)

وه‌کـــه یـــارازگـــفتگو هـــرگز نـــیابد[۴]مـــطلبم
بسکـــه مـوج خـون دل در رعشـه[۵]انـدازد[۶]لبـم
چشـــمهٔ نـورم ولی در دود[۷]عـصیان مـوج‌زن
آفـــــتابم، آفـــتاب ســـایه پـــروردِ شـــبم
طـــفلم، امّـــا آگـــهم کـز خـون دل پـرورده‌انـد
آن شـــجر کـــز وی تـــراشـیدند لوح مکـتبم
مـــژده‌بادای زایـــران بت کـه عشـق آبـاد کـرد
ســـومناتی در دل و خـــمخانه‌ای در مشـــربم
گـــاه زنّـاری حـمایل، گـاه تسـبیحی بـدست
تـا شـود روشـن کـه مـن دیـوانـهٔ بی‌مذهبم
بـرهمن حـاشا[۸]کـه‌افشـاند بـه‌دیراز"یـاصنم"
آنـــچه دل در کـــعبه مـــی‌ریزد ز"یـارب‌یاربم"

۱- ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۱۷ = در ؛ ن ۸، ۱۰، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = با
۲- ن ۱ = ندارم ؛ ن ۲، ۳، ۵، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = ندانم
۳- ن ۲۸ = تقوی ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = طاعت
۴- ن ۳۶ = نیاید ؛ ن ۱، ۵، ۹، ۳۵ = نیابد
۵- ن ۱، ۲، ۵، ۹، ۱۰، ۳۶ = رعشه ؛ ن ۲ = غصه ؛ ن ۳۵ = مدعا
۶- ن ۱۰ = اندازد ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۹، ۳۶ = می‌گیرد ؛ ن ۳۵ = گیرد
۷- ن ۱، ۵، ۳۵ = درد و عصیان ؛ ن ۹ = نور عصیان ؛ ن ۲، ۸، ۳۶ = دود عصیان
۸- ن ۱۰ = خاشاک ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۹، ۳۵، ۳۶ = حاشا که

عـرفی از کـج بـازی سـیّاره آسـودم کـه دوش
آتش دل شـعله زد در خـان و مـان کـوکبم

(۷۵۳)

مـاره نشـین مَـردُم بـیمار[۱] دوسـتیم
سختی کشیم حیف که غمخوار[۲] دوستیم

هـر دم خـیال نـازی[۳] و فکـر کـرشمه‌ای
دشـمن تـراش خـاطر و آزار دوسـتیم

ای نـوحه سـنج نـاله نـدُزدی ز لب کـه مـا
نـازک دلان گـریهٔ بسـیار دوسـتیم

مـا مـنکریم[۴] شـیدوریا را، نـه زهـد را
نی سبحه دشـمنیم[۵] و نـه زنّـار دوسـتیم

با[۶] عجز لذّتیست تو درکار خویش بـاش
مـا تشـنهٔ شـهادت و زنـهار دوسـتیم

ای عندلیب گلبن[۷] و دسـتان تـرا، کـه مـا
مـنصور نـغمه[۸] و رسـن و دار دوسـتیم

خلوت نشینی از من[۹] و عرفی مجو که ما
رسـوائـیان کـوچه و بـازار[۱۰] دوسـتیم

(۷۵۴)

بـازآی تـا بـه‌ذوق سـتم[۱۱] آشـنا شـویم
مـا شـیشه وتـو سـنگ، بـهم‌آشنا شـویم

رازمحبّتیم[۱۲] و زما گـوش‌ولب تـهی‌ست
حـاشا کـه مـا زلوح و قـلم آشـنا شـویم

۱- ن ۹، ۱۱ = دیدار ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = بیمار

۲- ن ۱۰ = تیمار ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۳۵، ۳۶ = غمخوار ؛ ن ۲۸ = بیمار

۳- ن ۱، ۵ = هردم خیال یاری و فکر کرشمه‌ای ؛ ن ۲، ۶، ۳۵ = هردم خیال نازی و فکر کرشمه‌ای ؛ ن ۹، ۲۸ = هردم خیال بازی و فکر کرشمه‌ای ؛ ن ۳۶ = هردم خیال نازی و فکر کرشمه‌ام

۴- ن ۹ = ما می‌گزیم شهد ربا را ؛ ن ۸ = ما می‌گزیم شید و ریا را ؛ ن ۱،۵،۲۸،۳۵،۳۶ = ما منکریم شید و ریا را

۵- ن ۱۰ = نی سبحه دشمنیم و نه ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۹، ۲۸، ۲۹، ۳۵ = تسبیح دشمنیم نه

۶- ن ۹، ۱۱ = در ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۰، ۲۸، ۳۵، ۳۶ و غیره = با

۷- ن ۲، ۳۶ = ای عندلیب گلبن و دستان تراکه ما ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۳۵ = ای عندلیب گلبن دستان سرا که ما ؛ ن ۹ = ای عندلیب گلبن دستان سرا که من ؛ ن ۱۰، ۲۸ = ای عندلیب گلشن دستان سرا که من

۸- ن ۲، ۹، ۱۱ = نغمهٔ رسن و دار دوستیم ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۳۵ = نغمه و رسن و دار دوستیم ؛ ن ۳۶ = منصور نغمه رسن و دار و دوستیم ؛ ن ۲۸ = منصور و نغمه دردش دار دوستیم

۹- ن ۲، ۸ = از دل ؛ ن ۵، ۹، ۱۰، ۲۸، ۳۵، ۳۶ و غیره = ازمن

۱۰- ن ۵ = کوچهٔ زنّار ؛ دیگرهمه نسخ مثل ۱، ۹، ۲۸، ۳۵، ۳۶ و غیره = کوچه و بازار

۱۱- ن ۹ = الم ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = ستم

۱۲- ن ۱۷، ۲۸ = محبتیم و ز ما ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۹، ۳۵، ۳۶ = محبتیم ز ما

صد لخت[1] دل بیک درم داغ می‌خرند | زین ننگ با معامله کم آشنا شویم
باید کشید خون شهیدان سبوسبو | تا اندکی به ذوق ستم[2] آشنا شویم
گفتی براه کعبه کنید آشنا[3] قدم | اوّل رهی که ما بقدم آشنا شویم

(۷۵۵)

قدح رسید[4] لبالب خراب گوشده باشم
اگر هلاک شوم در خراب، گو[5] شده باشم
به بزم عیش[6] روم، تابکی مصیبت[7] و شیون
خراب نغمهٔ چنگ و رباب گوشده باشم
نه خنده‌ای[8] نه نگاهی ،بلی ترا[9] چه تفاوت
شکنجه خوار دوصد پیچ و تاب گوشده باشم
غبار کوچهٔ عشقم ز دامنم چه فشانی
عبیر پیرهن آفتاب گوشده باشم
چه شد که عین[10] ثوابم[11] رهم[12] دهند بدوزخ
شریک لذّت اهل عذاب گوشده باشم

۱- ن ۲، ۸، ۱۷، ۳۵ = لخت دل ؛ ن ۱۰ = زخم غم ؛ ن ۲۸ = زخم جان ؛ ن ۱، ۵ = لوح دل ؛ ن ۳۶ = لخت غم ؛ ن ۹، ۱۱ = بحث غم
۲- ن ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۲۸، ۳۶ = عدم ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = ستم
۳- ن ۱، ۵ = قدم آشنا کنید ؛ ن ۹، ۱۱، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = کنید آشنا قدم
۴- ن ۹ = رسید ؛ ن ۵، ۲۸، ۳۶ = دمید ؛ ن ۱، ۳۵ = دهید ؛ ن ۱۰ = کنید
۵- ن ۹ = گو ؛ ن ۱، ۵ = کو
۶- ن ۲، ۹ = عشق ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۰، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = عیش
۷- ن ۱، ۵، ۹، ۳۶ = مصیبت و شیون ؛ ن ۸، ۲۸، ۳۵ = مصیبت شیون
۸- ن ۱، ۵، ۸، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = نه خنده‌ای ؛ ن ۲ = نه خندهٔ و ؛ ن ۹ = نه خندهٔ و ؟
۹- ن ۱ = ترا بلی ؛ ن ۹ = ترا ازین ؛ ن ۵، ۸، ۲۷، ۳۵ = بلی ترا
۱۰- ن ۹، ۱۱ = اهل ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = عین
۱۱- ن ۱، ۵، ۲۸ = صوابم ؛ ن ۸، ۹، ۳۵، ۳۶ = ثوابم
۱۲- ن ۸ = مرا ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۳۵، ۳۶ = رهم ؛ ن ۲۸ = ره

نــظر بــدوز[۱] و مکــن مـنعم از مشـاهده عـرفی
خـراب گـو شـده[۲] بـاشی کـباب گـو شـده بـاشم

(۷۵۶)

به سهو ار توبه از می کردم و دیـر مـغان هشـتم[۳]
کسی گر بازم آرد بـر سـر خـم، سـربسر خشـتم[۴]
به فتراکم ببندد[۵] و عشق و گوید دست و پاکم زن
که من بسیار ازین صید زبون در خاک و خون رشتم
ردای عافیت بس[۶] خام بـافست آتشش در[۷] زن
که من زین پـنبه[۸] عـمری رشـتهٔ زنّـار مـی‌رشتم
ســراســر کــامم[۹] و در چشـمهٔ لذّت فـرو رفـتم
ســــراپـــا ریشـــم و در پـنبهٔ الـمـاس آغشـــتم
نه طوبی داشت سرسبزی نه کوثر داشت نـمناکـی
که من در شعله[۱۰] زار سینه تـخم نـاله مـی‌کشتم

۱- ن ۹ = بدر مکن و ؛ ن ۱، ۵، ۳۵، ۳۶ = بدُزد و مکن ؛ ن ۲۸ = بدرد مکن

۲- ن ۸ = شده باشم ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = شده باشی

۳- ن ۹ = بستم - رستم (در نسخهٔ چاپ ایران این غزل دارای مطلع است که قوافی آن از دیگر قوافی اشعار غزل مطابقت ندارند)

۴- ن ۹، ۱۱ = از جهان رستم ؛ ن ۸، ۱۰ = سربسر خشتم ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = من همان خشتم

۵- ن ۱، ۲، ۵، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = ببندد ؛ ن ۸، ۳۶ = نبندد

۶- ن ۱۰ = ردای عافیت را جام بر کف گیر و آتش زن ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۹، ۳۵، ۳۶ = ردای عافیت بس خام بافست آتشش در زن

۷- ن ۹، ۳۵ = آتشی در زن ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۲۸، ۳۶ = آتشش در زن

۸- ن ۱۰ = که من زین پیش عمری رشتهٔ زنّار ؛ دیگر همه نسخ مثل ۱، ۲، ۵، ۸، ۹، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = که من زین پنبه عمری رشتهٔ زنّار

۹- ن ۱، ۵ = سراسر کام و در هر ؛ ن ۳۵ = سراسر کام؛ در هر ؛ ن ۸، ۹، ۳۶ = سراسر کامم و در

۱۰- ن ۱۰ = از شعله‌ای در سینه ؛ ن ۸ = در سبزه زار سینه ؛ ن ۱، ۵، ۹، ۱۱، ۳۵، ۳۶ = در شعله زار سینه

تماشای جمال حور و غلمانم کجا شاید[۱]
مرا آیینه‌ای باید که بینم تا چه حد زشتم
بگوشم کاتب اعمال گوید عرفی انصافی
که ننوشتم ثوابی وز گنه صد لوح[۲] بنوشتم

(۷۵۷)

گلی ناچیده بوی ناکشیده[۳] زین چمن رفتم
به تلخی رفتم اینک در میان این سخن رفتم
به دنیا نیست بازاری،[۴] مرا این سود از وی بس
که عریان آمدم اکنون برفتن با کفن رفتم
نه[۵] کوششهای فرهادی نه سودای زلیخایی
ازین هنگامه آخر شرمسار مرد و زن رفتم
نه یارب را جوابی آمد و نی یاصنم عرفی
ز دیر و کعبه حیران تا در بیت الحزن رفتم

(۷۵۸)

دل بدست و پای کوبان از حرم بگریختم
وین سیه قندیل را از طاق[۶] دیر آویختم
توتیای دیدهٔ توفیق یعنی خاک دیر
بر سر[۷] دل تهنیت‌گویان به مژگان ریختم

۱- ن ۱، ۵، ۹، ۱۱ = کجا باشد ؛ ن ۸، ۱۰، ۳۵، ۳۶ = کجا شاید ؛ ن ۲۸ = نمی شاید
۲- ن ۹، ۱۱ = لوح دل شستم ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = بنوشتم
۳- ن ۱۶ = چشیده ؛ ن ۵، ۱۰، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = کشیده ؛ ن ۲، ۸، ۲۹ = شنیده
۴- ن ۱۱ = آزاری ؛ دیگر همه نسخ مثل ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۰، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = بازاری ؛ ن ۲۸ = آزادی
۵- ن ۱۶ = ز ؛ ن ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۱، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = نه
۶- ن ۹ = از خاک دیر ؛ ن ۵، ۸، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = از طاق دیر ؛ ن ۱ = در طاق دیر
۷- ن ۱ = بر در دل ؛ ن ۵، ۸، ۹، ۳۶ = بر سر دل ؛ ن ۲۸ = در سر دل

راهب دیــــر و صـــــنم مست سـماع مــاتم‌انــد
تـــا بـــه شـیون نـغمهٔ نـاقوس را آمـیختم[۱]
گـوهری کـز وی بـیابد[۲] دیـدهٔ مـعنی صـفا
در جـهان پـیدا نشـد هـر چند خـاکش بـیختم
ما نه[۳] در دیریم عرفی عشوه‌گر،[۴] در کـعبه نـیز
مـــدّتی بـازیچه‌ها از[۵] پـرده مـی‌انگـیختم[۶]

(۷۵۹)

دل و جان پردگی[۷] بودند و من افسـانه‌شان کـردم
چـراغ خـانقاه[۸] و شـمع آتش‌خـانه‌شان کـردم
زبـیم هـجر و امّـید وصـال آشـفته دل بـودم
به حسرت[۹] آشنا گشتم[۱۰] ز خود بیگانه‌شان کردم
زشوق[۱۱] مه‌وشان‌درخاک[۱۲] چندان‌سوختم‌خودرا
کـه بـر شـمع مـزار خـویشتن پـروانـه‌شان کـردم

۱- ن ۹، ۲۸ = آویختم ؛ در دیگر همه نسخ مثل ۱، ۵، ۸، ۳۵، ۳۶ و غیره = آمیختم
۲- ن ۱، ۸، ۳۵ = نباید دید معنی و صفا ؛ ن ۵، ۳۶ = بباید دید معنی صفا ؛ ن ۹ = بیابد دیدهٔ معنی صفا ؛ ن ۱۰، ۱۷ = بیابد دیدهٔ معنی صفا
۳- ن ۹ = مایهٔ دیریم عرفی ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵، ۳۶ = ما نه در دیریم عرفی
۴- ن ۹ = عشوهٔ درکعبه ؛ دیگر همه نسخ مثل ۱، ۵، ۸، ۲۸، ۳۵، ۳۶ و غیره = عشوه‌گر درکعبه
۵- ن ۹، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = از پرده ؛ ن ۱، ۵، ۸ = در پرده
۶- ممکن است که قافیهٔ این غزل بطور کلّی در تمام ابیات به شکل جمع بوده باشد زیرا در مقطع بـه قـرینهٔ مصرع اول آن ناگزیر قافیهٔ مصراع دومی باید جمع بوده باشد (یعنی می‌انگیختیم) ولی در تمام نسخ قافیه مصرع بطور واحد کار برده شده است.
۷- ن ۱، ۵ = پردگی بردند ؛ ن ۲، ۱۱، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = پردگی بودند ؛ ن ۲۸ = بر دل من گشته ؛ ۹ = بردگی بودند
۸- ن ۹، ۱۱ = خانقاه شیخ ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۱۲، ۱۶، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = خانقاه و شمع
۹- ن ۹، ۱۱ = ز حیرت ؛ ن ۱، ۲، = به حیرت ؛ ن ۵، ۲۹، ۳۵ = به حسرت
۱۰- ن ۱، ۵ = گردم ؛ ن ۲، ۹، ۳۵، ۳۶ = گشتم
۱۱- ن ۱، ۲، ۵، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = شوق ؛ ن ۹ = سوز
۱۲- ن ۲، ۲۹ = در عشق ؛ ن ۵، ۲۸، ۳۵ = در خاک ؛ ن ۹ = از درد ؛ ن ۳۶ = در چندان ؟

سـبوها دوش در مستی شکستم لیک یک‌یک را
دگـر بـرچـیدم و بـوسیدم و پـیمانه‌شان کـردم
نوشت این نکته خاکم درازل بـر لوح بـخت خـود
کـه دیـر و کـعبه را آوردم و ویـرانـه‌شان کـردم
بـبزم بـی‌غمان دوشـینه بـودم مـیهمان عـرفی
زبس کـز بـهر دل بگـریستم، دیـوانـه‌شان کـردم

(۷۶۰)

ز بـی دردی بـه امّـید اجـل در عشـق مـرهونم
نه شرم از قتل فرهاد و نه عار[۱] از مـرگ مـجنونم
وبال از هوش و آسیب از[۲] خرد گر همچنین خیزد
هـمان بـهتر کـه ساقی در شراب انـدازد افـیونم
فـغانِ العـطش نـاگـه بگـوش خـضر ره یـابد
بیا[۳] ای عشق و بنما[۴] ره بسوی چشمهٔ خـونم
کـه در بـیرون گـلخن[۵] بـلبلی را در قـفس دارد
کـه فـریاد[۶] وی از آغـوش[۷] آتش بـرد بـیرونم
اگر در سایهٔ طـوبی بـرد خـوابـم، مـحالست ایـن
که غمهای تـو بـر بالین نـیارد[۸] صـد شـبیخونم

۱- ن ۹، ۱۱ = ننگ ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = عار
۲- ن ۲، ۸، ۳۵، ۳۶ = و آسیب از خردگر همچنین ؛ ن ۱، ۵، ۲۸ = و آسیب از خردگر این چنین ؛ ن ۹ = دانست از خردگر هم چنین
۳- ن ۲، ۲۸ = بناز ای عشق ؛ ن ۱، ۵، ۹، ۱۱، ۳۵ = بیا ای عشق ؛ ن ۸ = بنازی عشق ؛ ن ۳۶ = بتاز ای عشق
۴- ن ۲۸ = پیما ره ؛ ن ۸، ۹، ۳۶ = بنما ره ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = ره بنما
۵- ن ۹، ۲۸ = گلشن ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۰، ۱۱، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = گلخن
۶- ن ۲۸ = که من فریادی ؛ ن ۱، ۵، ۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = که فریاد وی
۷- ن ۹ = از عشق آتشی افروزد؟ ؛ ن ۲۸ = از آغوش آتش برده ؛ دیگر نسخ مثل ۱، ۵، ۱۰، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = از آغوش آتش برد
۸- ن ۱۱ = نبازد ؛ ن ۹ = نیازد ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۲۸، ۳۵، ۳۶ و غیره = نیارد

منم کز حرص تاراج متاع درد و غم عرفی
گهی در آستین بخت و گه در جیب گردونم

(۷۶۱)

چه غم ز رفتن دین[۱] است می‌کشد اینم / که غمزهٔ تو ببازیچه می‌برد دینم
فروغ آینهٔ می[۲] چراغ مجلس نیست / کجاست سرمه‌کش دیدهٔ خدابینم
چه گفت دختر رز؟ گفت آن[۳] زمن‌برخورد / که از شکستن ناموس داد کابینم
امام شهر که مستم ندیده[۴] حیران بود / بگو بیا به تماشا کنون که رنگینم
وصال هر سر مویم به عشرتی بسپرد / ولی چو نیک بکاوی هنوز غمگینم[۵]
چکد[۶] زهر سر مویم هزار چشمهٔ زهر / ازان به چشم[۷] دل اهل درد شیرینم
ز نور ناصیهٔ من صباح[۸] می تابید[۹] / شبی که دختر رز بود[۱۰] شمع بالینم
زمن فراغت فردوس دور باد که من / بساط ماتمیان بر فراغ می‌چینم[۱۱]
هزار غم[۱۲] پی سر کرده‌ام ولی در دل / غم تو ریشه فرو برده[۱۳] می‌کُشد اینم
روم به میکده عرفی که بشکنم توبه / مباد محتسب از دل برون کند کینم

(۷۶۲)

صد پردهٔ تصوّر باطل شکافتیم / تا اندکی معاملهٔ دل شکافتیم

۱- ن ۹، ۱۱ = این است ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = دین است
۲- ن ۹، ۱۱ = آینه‌ام بی ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۲۸، ۳۵، ۳۶، ریاض = آینهٔ می
۳- ن ۱، ۵، ۳۵ = آن ؛ ن ۲، ۸، ۱۰ = او
۴- ن ۱، ۵ = بدید ؛ ن ۸، ۱۰ = ندید و ؛ ن ۹، ۱۱، ۳۶ = ندیده
۵- این بیت تنها در نسخ ۱، ۵، ۸، ۳۵ یافته شد
۶- ن ۲۸ = گذر ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = چکد
۷- ن ۱، ۵، ۹، ۱۱ = بچشم دل اهل درد ؛ ن ۲، ۸، ۱۰، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = بچشم و دل اهل درد
۸- ن ۸ = چراغ ؛ ن ۱، ۵، ۹، ۱۰، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = صباح
۹- با آنکه در تمام نسخ موجود فقط "می‌تابد" هست مگر به توجه مصراع دوم "می‌تابید" درست می‌نماید.
۱۰- ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۲۸ = بود ؛ ن ۲، ۳۵، ۳۶ = بوده
۱۱- این بیت فقط در نسخ ۹، ۳۶ یافته شد
۱۲- ن ۹، ۱۱ = غم بسر غم کرده‌ام ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۰، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = غم پی سر کرده‌ام
۱۳- ن ۹ = فرو کرد ؛ ن ۲۸ = فرو می‌کند ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = فرو برده ؛ ن ۳۶ = فرو برد و

نوری‌نداشت‌غمکده‌حسن‌ازدریچه‌تافت[۱] روزن[۲]بآن دریـــچه مـــقابل شکـافتیم
آن کشـتـه‌ایـم کـز اثـر نـوحه‌های خـویش صـد بـار جـامه بـر تـن قـاتل شکـافتیم
در جســـتجوی لذّت زخـــم نـهان تـو هـر مـوی[۳] کشـتگان تـرا دل شکـافتیم
بـــهر فســـون درد تـو از گـوشهٔ لحـد صـدره بـه چـاه جـادوی بـابل شکـافتیم
عـــرفی خـــجل‌نشین کـه مـعمای آرزو آخـــر بـــنام مـطلب بـاطل شکـافتیم

(۷۶۳)

از نــــصیحت دل عشّـــــاق مشـــوش دارم
گــرچـه مــن دست نـه از دور بـر[۴] آتش دارم
گـــــر نــــدارد دلم از ذوق ســـمندر اثـــری
از چـــه بـــا[۵] گـوشهٔ آتشکـده‌ها خـوش دارم
گـر نگـویم[۶] زدل سـوخته بـا او چـه زیـان[۷]
مشـــتری حـــاضر و مــن عـود بـر آتش دارم
صیدم از دیده نهان گشت و من از غایت[۸] شوق[۹]
شست نـــابسته بـــزه‌دست بـــه تـــرکش دارم
گـر سـرم دهـر نـیفراخت[۱۰] ستم بـرخـود کـرد
مـــن بـــرای چـــه دل خـویش مشـوّش دارم

۱- ن ۹، ۱۱ = بافت ؛ ن ۲۸، ۳۵ = تافت ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۶ = یافت
۲- ن ۹، ۱۱ = روزی ؛ دیگر همه نسخ مثل ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = روزن
۳- ن ۱۰ = سوی ؛ دیگر همه نسخ = موی
۴- ن ۱۷ = به آتش ؛ ن ۸، ۲۹ = در آتش ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۲۸، ۳۵ = بر آتش
۵- ن ۱، ۱۷ = ما ؛ ن ۲، ۵، ۸، ۱۰، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = با
۶- ن ۲ = بگویم ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۲۹، ۳۵ = نگویم
۷- ن ۲۸ = با نوحه کنان ؛ ن ۱، ۵، ۳۵، ۳۶ = با او چه زیان ؛ ن ۱۷، ۲۹ = با او چه زبان
۸- ن ۳۶ = جانب ؛ ن ۱، ۵ و غیره = غایت
۹- ن ۲۹ = سوز ؛ دیگر همه نسخ = شوق
۱۰- ن ۱، ۵ = بیفراخت ؛ ن ۸، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = نیفراخت

ســـاقیا مــی ده اگــر هــیچ نــدارم غــم نــیست
کـــه هـــمه دارم اگـــر بـادهٔ بــی‌غش دارم[۱]
نــه هـمین امشـبم[۲] از نـالهٔ عـرفی بـی‌خواب[۳]
هــمه شب گــوش بــه ایــن نـغمهٔ دلکش[۴] دارم

(۷۶۴)

شکـــایت از تـــو بـــاندازهٔ جـــفا دارم
هــمین قــدر گــله دارم، دگــر دعـا دارم[۵]
تــرا کـلید بـهشت انـدر آستین عـطاست
ولی چــه ســود؟ کـه مـن طـالع گـدا دارم
کرشمه‌ای ز تو، صد جان زمن زهی انصاف
کــه ایـن مـعامله بـا چـون تـویی روا دارم
صـد آه کـردم و هـیچم امـید نـیست، ولی
بـــه نـــاله‌ای کــه نکــردم امــیدها دارم
تو تیغ بر کف و من جان بکف، نـمی‌دانـم
که من بجان خـود ایـن دشـمنی چـرا دارم
ازین که شکـر جـفا مـی‌کنم خـجل نشـوی
کــه حــیله مـی‌کنم و چـشم بـر وفـا دارم
بــجور دوست خـدایـا کـه بـی‌اثـر مگـذار
خـــراش ســـینه کـــه در آه بـــی‌ریا دارم

(۷۶۵)

هـر چـند بـی‌غمانه بـه مسکـن فـتاده‌ام[۶]
زنـــجیر صــد کــرشمه بگــردن فــتاده‌ام
در نــعمت اوفـتاده و شکـری نـمی‌کنم[۷]
بس نــاشگفته در گــل و گــلشن فــتاده‌ام
خوش دل بنور[۸] شمع شبستانت از برون
شــبها بــخاک[۹] دیــده بـه روزن فـتاده‌ام

۱- این بیت و بیت بعدی فقط در نسخ ۲، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵ یافته شدند
۲- ن ۱۰ = امشب ازین ؛ ن ۵، ۸، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۶ = امشبم از
۳- ن ۱۷ = بیخواست ؛ ن ۵، ۸، ۱۰، ۲۸، ۲۹، ۳۶ = بی‌خواب
۴- ن ۳۶ = نغمهٔ خوش ؛ ن ۸، ۲۹ = زمزمهٔ خوش ؛ ن ۱، ۵، ۱۷ = نغمهٔ دلکش ؛ ن ۲۸ = نالهٔ دلکش
۵- این غزل بطوریکه اینجا نوشته شد فقط در نسخهٔ ۳ یافته شد. اشعار ۲، ۴، ۵، ۶ در غزل دیگر با مطلع مختلف هم یافته شدند.
۶- ن ۴، ۱۱ = فتاده‌ایم ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۰، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = فتاده‌ام
۷- ن ۴، ۱۱ = کنیم ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۰، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = کنم
۸- ن ۱۰ = نبود ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۱، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = بنور
۹- ن ۱، ۵ = ز چاک ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = بخاک

گـرد حـریم دیـرم[۱] و در دیـده‌ام کشـند | تـا از کـدام گـوشهٔ دامـن فـتاده‌ام
از قسمت ازل نکنی[۲] شکوه، هان خموش | من شاخ طوبیم که بـه گـلخن[۳] فـتاده‌ام
مـفکن بـخاکـم ارثـمر نـارسم، بـچش | کـز شـاخ نـخل وادی ایـمن فـتاده‌ام
در بـزم عـیش عـرفی اگـر روز سـاکتم | شب تـا سـحر بـه حلقهٔ شیون فـتاده‌ام

(۷۶۶)

ز روی جـهل[۴] بـدفع گـزند خـویشتنم
خـراب داروی[۵] نـاسودمند خـویشتنم
ببین که کار چه خامست و عیب چون رسواست[۶]
کـه در مـعامله مـحتاج پـند خـویشتنم
هـمین دلیـل شـقاوت[۷] بسـم کـه در عـالم
تـو صـیدپیشه[۸] و مـن در کـمند خـویشتنم
بـجام داروی بـیهوشی افکـنید کـه مـن[۹]
خـراب وسـوسهٔ چـون و چـند خـویشتنم
مـده رضـای ثـمر چـیدنم بـه چـندین شـرم
کـه نـاامـید زدست بـلند خـویشتنم
بـه نـوشخند کسـان آب شـرم مـی‌ریزند[۱۰]
مـنم کـه مـنفعل از زهـرخـند خـویشتنم

۱- ن ۲ = حریم میکده ؛ ن ۲۹، ۳۵ = حریم و دیرم ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۷، ۸، ۳۶ و غیره = حریم دیرم
۲- ن ۲ = چه کنی ؛ ن ۴ = نکنم ؛ ن ۱، ۵، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = نکنی
۳- ن ۴ = گلشن ؛ دیگر همه نسخ بشمول ۱، ۲، ۳، ۵، ۸، ۲۹، ۳۵ = گلخن
۴- ن ۱۰، ۲۸ = اصل ؛ ن ۳ = جهل ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = جهد
۵- ن ۳، ۱۰، ۲۸، ۳۵ = داروی ؛ ن ۱، ۵، ۸ = دوری
۶- ن ۱۰ = سود است ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۸، ۳۵ = رسواست
۷- ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = سعادت ؛ ن ۱۰ = شقاوت ؛ ن ۳ = شفاعت
۸- ن ۱، ۵ = صید پرور ؛ ن ۸، ۲۸، ۳۵ = پیشه
۹- ن ۳ = که باز ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = که من ؛ ن ۲۸ = مرا
۱۰- ن ۲۸ = می‌ریزد ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = می‌ریزند

بـــراه عشـــق عــزیزم بــچشم خــویش چــنان
کـــه ســـرمه جــوی زگــرد ســمند خــویشتنم
گـــذشت عـــمر بــه مســتی و کــاهلی عــرفی
خـــراب گشـــتهٔ طـــبع لونـــد خـــویشتنم

(۷۶۷)

وقت آنست کـــه افـــیون بشـراب انـدازیـم[۱]
دو جـهان را بـه یکـی جـرعه خـراب انـدازیـم
دلم از صـــوت تـــذروان بـــهشتی نگشـــود
گـــوش بـــر نـــالهٔ مـرغان کـباب انـدازیـم
ای کـه بـر زشـتی مـن خـنده زنـی، بـاش کـه مـن
بـــخرم دســـتی و از چـــهره نـقاب انـدازیـم
خون به می[۲] ریختم از گریه به چشمِ[۳] بینش[۴]
آب نـادیده[۵] ســفالی بـه شـراب[۶] انـدازیـم[۷]

. . . .

زخـمهٔ یک دوســه روزی بـه شـراب انـدازیـم[۸]
گــل فشـانند بـه بسـتر هـمه چـون عـرفی و مـن
مشت خس چـینم و در جـامهٔ خـواب انـدازیـم

۱- ن ۲۸، ۳۵ = اندازیم ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۳۶ = اندازم
۲- ن ۲، ۸ = به می ؛ ن ۱۰ = همین
۳- ن ۱۰ = ریختم ازگریه بچشم ؛ ن ۲ = ریختم ازگریه بچینم ؛ ن ۸ = ریختم ازگریه بخستم؟
۴- ن ۲، ۸ = ز لبش ؛ ن ۱۰ = بینش
۵- ن ۲ = با دیده ؛ ن ۸، ۱۰ = نا دیده
۶- ن ۲، ۸ = گلاب ؛ ن ۱۰ = شراب
۷- این بیت تنها در نسخ ۲، ۸، ۱۰ یافته شد
۸- این مصراع تنها در نسخهٔ ۳۶ یافته شد

(۷۶۸)

خوش آنکه در غم دل[1] رازدار خود باشم
ز فرط گریه خجل از کنار خود باشم
خوش آن کشش[2] که مرا آنچنان ز خود ببرد[3]
که بیخود افتم ودرانتظار خود باشم
خوش آن قبول[4] نیازی که در هجوم بلا
به گریه‌های سحرگه حصار خود باشم
کجاست طبع سلیمی و حُسن تعلیمی[5]
که در معامله آموزگار خود باشم
کجاست برق جمالی[6] که از تجلّی آن
ستاره سوختهٔ روزگار خود باشم
کجاست مستی عشقی که پند[7] گو همه عمر
ملامتم کند و من بکار خود باشم
کجاست مغبچه‌ای کز فریب او هر دم
خجل ز توبهٔ نااستوار خود باشم
چه ورزم این همه طامات و زرق بهر بهشت
چرا نه بلبل باغ بهار خود باشم
کجا روم من دیوانه‌وش، همان بهتر
که شرمسار زاهل دیار خود باشم

۱- ن ۱، ۵، ۳۵ = دل ؛ ن ۳۶ = او ؛ ن ۲۸ = خود
۲- ن ۲۸ = کسی ؛ ن ۳۵ = کسش ؛ ن ۵ = کشش
۳- ن ۱، ۹، ۲۸، ۳۶ = نبرد ؛ ن ۵، ۳۵ = ببرد
۴- ن ۲ = خوش آن جنون بنازی ؛ ن ۲۸ = خوشا قبول نیازی ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۳۵، ۳۶ = خوش آن قبول نیازی
۵- ن ۹ = حُسن فعل لبی ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = حُسن تعلیمی
۶- ن ۹ = حجابی ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۰، ۳۵، ۳۶ و غیره = جمالی
۷- ن ۹ = که زاهد از ره لعن ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۰، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = پند گو همه عمر

خــوش آن مـعامله عـرفی کـه از زبـان[۱] دو کـون

تـــو دشـــمن مـــن‌ومن شـــرمسار خـــود بـــاشم

(۷۶۹)

ما چو در انـجمن اهـل طـرب مـی زده‌ایـم
هر نفس دست فغان بر[۲] دهن نـی زده‌ایـم

نوح بی‌حوصلگی کرد که طـوفان انگـیخت
ورنه او قطره و ما بحری[۳] ازین می زده‌ایم

ما[۴] کـه نـاچیده فشـانیم مـزن طـعنه اگـر
خـــنده بـــر قـاعدهٔ کـام[۵] ده طـی زده‌ایـم

شـــاید از مـــی زدن مـــا نشـمارند[۶] گـناه
که صبوی همه بـا نـغمهٔ[۷] یـامی زده‌ایـم

طـعنهٔ مـیکُشی امـروز بـه مـا زد عـرفی
ما هم این زخم بسی بـر جگـر وی زده‌ایـم

(۷۷۰)

عشق[۸] تا غم می‌دهد، مـن شکـر نـعمت مـی‌کنم

تا[۹] شبیخون می‌زند[۱۰] من[۱۱] خواب غفلت می‌کنم

تاکی ای پـژمرده جـان گـویی نـثارم کـن بـدوست

فکر دیگر کن که ایـن خـود وقت فـرصت مـی‌کنم

۱- ن ۸، ۳۵ = زبان ؛ ن ۱ = زمان ؛ ن ۲، ۵، ۹، ۳۶ = زبان

۲- ن ۱۷، ۳۵ = بر ؛ ن ۱، ۵، ۸ = در

۳- ن ۱، ۵ = بحری ؛ ن ۳۵ = بحر

۴- ن ۱، ۱۰ = ناله تا چند فشانیم ؛ ن ۸، ۱۷، ۳۵ = ما که ناچیده فشانیم ؛ ن ۵ = ما که ناچید فشانیم

۵- ن ۱۷ = کاه ده ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = کام ده

۶- ن ۱ = بشمارند ؛ ن ۵، ۱۷، ۳۵ = نشمارند

۷- ن ۱۰ = ناله ؛ ن ۱۷ = نعره ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = نغمه

۸- ن ۱۰ = گر غمت شوری برانگیزد قیامت می‌کنم ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = عشق تا غم مـی‌دهد مـن شکـر نـعمت می‌کنم

۹- ن ۱۰ = با ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = تا

۱۰- ن ۱۰ = می‌زنم ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = می‌زند

۱۱- ن ۱۰ = با خواب ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = من خواب

تـا گـوارا[۱] بـود مـرهم زخـم مـا بـی‌ذوق شـد
نـــاخنی در کـــار جـوشش گـاه لذّت مـی‌کنم
هـر گـه از عـصیان دلم بگـرفت در دیـر مـغان
مـی‌کشم اسلامیان را پیش و وحشت مـی‌کنم[۲]
عیبم از رسـوائـی و رنـدی مکـن، زاهـد خـموش
هر دو زرّاقـیم و مـن بـیش از تـو شـهرت مـی‌کنم
گـوهر اسـلام مـن عـرفی چـه ارزد پـیش عشـق
تـا بـدانـی ارزشش[۳] امـروز قـیمت مـی‌کنم[۴]

(۷۷۱)

مـنم کـه در چـمن سینه داغ لاله شـمارم
نگه به چشمهٔ زهر و نفس بـه نـاله شـمارم
منم که در چمن خـلد پـارهٔ جگـر خـود[۵]
به جیب غنچه فشـانم بـدست لاله شـمارم
حواله‌ای ز پی برگ و ساز عشـق نـدارم[۶]
بیا که بـر تـو امـلهای[۷] بـی‌حواله شـمارم
پس از پیاله کشـیدن ز قـطره‌های پـریشان
هزار چشـمهٔ[۸] خـون در دل پـیاله شـمارم
هزار قافله ریشـم بـه شـهر سینه روان کـن
کـه در بـهاش[۹] امـید هـزار سـاله شـمارم
نـواله از جگـر درد مـی‌دهند بـه عـرفی
چه جای طعنه که من حسرت نواله شمارم

(۷۷۲)

خـنده‌ای دیـدیم و دل در اضـطراب انـداختیم
از تـمنای لبـی صـد خـم شـراب انـداختیم[۱۰]

۱- ن ۸ = تاگوارا ؛ ن ۱، ۵ = ناگوارا
۲- این شعر و شعر بعدی در نسخهٔ ۱۰ نیافته شدند
۳- ن ۸، ۳۵ = ارزشش ؛ ن ۱، ۵ = کار ز شش
۴- این غزل تنها در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۳۵ یافته شد
۵- ن ۱۰ = جگرم را ؛ ن ۱۷ = جگر خویش ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = جگر خود ؛ ن ۲۸ = جگر من
۶- ن ۱۰ = ندارم ؛ ن ۵، ۸، ۲۸، ۳۵ = ندارد
۷- ن ۱۷، ۲۸، ۳۵ = املهای ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰ = اهلهای
۸- ن ۲۸، ۳۵ = چشمهٔ ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰ = قطرهٔ
۹- ن ۱۷ = بهارش ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰ = بهاش ؛ ن ۲۸ = نهالش
۱۰- ن ۲۸ = انداختم ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = انداختیم

راز عشقت دوش بر خورشید کردیم آشکار
آتش مستی بجام[۱] آفتاب انداختیم
با صبا گفتیم حرفی از شمیم سنبلت
مشت دودی در دماغ مشک ناب انداختیم
شاهدان قدس میگویند با آسودگان
دیده بگشایید، هان، اینک نقاب انداختیم
با[۲] هوسناکان همی گفتیم[۳] در میخانه دوش
هان قناعت کن[۴] که افیون در شراب انداختیم
گر نسیم شید ما مغز ملک سوزد، رواست
خرقه را ده روز تا شب در گلاب[۵] انداختیم
موسم شیبی بخون آغشته خواهم[۶] داشتن
تا که بر خاک سیه فصل شباب انداختیم
خود سر[۷] شایسته‌ای باید که جوید کاوشی[۸]
بی‌سبب غمهای او را در عذاب انداختیم
بعد کشتن سر به پیش انداختیم[۹] از انفعال
چون زفتراک تو بوسی[۱۰] بر رکاب انداختیم

۱- ن ۳۵ = بجان ؛ ن ۱، ۵، ۸ = بجام
۲- ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = ما ؛ ن ۱۰، ۲۸ = با
۳- ن ۲۸ = گشتند ؛ ن ۱۰ = گفتند ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = گفتیم
۴- ن ۱ = کن ؛ ن ۵، ۸، ۱۰، ۳۵ = هان
۵- ن ۱، ۵، ۲۸ = گلاب ؛ ن ۸، ۱۰ = شراب
۶- "خواهم داشتن" فعل مفرد است ولی در مصراع ثانی "انداختیم" فعل جمع است و شعر بطوریکه هست عیب شتر گربه دارد. اگر ردیف را بطوریکه در نسخهٔ ۲۸ هست (انداختم) قبول کنیم این بیت درست می‌شود اشعار ۳، ۶ دارای همین غیب خواهند شد
۷- ن ۸ = دل ؛ ن ۱، ۵، ۱۰، ۳۵ = سر
۸- ن ۱۰ = سینهٔ شاسیتهٔ باید که چوکان کاوریش ؟ ؛ ن ۱، ۵، ۸ = خود سر شایستهٔ باید که جوید کاوشی ؛ ن ۲۸ = سینهٔ شایستهٔ باید ماند پر و درد عشق ؟
۹- ن ۲۸ = انداختم ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰ = انداختیم
۱۰- ن ۲۸ = بوس ؛ ن ۵ = بویی ؟ ؛ ن ۳۵ = بوسی

شکـر تـیغ غـمزه‌ات بـر جـان[۱] عـرفی ریـختیم
بسـملی را تـا ابـد در اضـطراب انـداخـتیم

(۷۷۳)

از کـفش چـون سـاغر دولت کشـیدن یـافتم
بـهر دسـتش بـوسه‌ای از لب[۲] چکـیدن یـافتم
گفتم[۳] آسایش ببندد[۴] زخـم دل چـون دیـدمش
هر سر مو بر[۵] تـنش در خـون چکـیدن[۶] یـافتم
از کـدامـین لب دعـای عـافیت سـرزد[۷] کـه مـن
در[۸] بـهشت غـم سـمومی در وزیـدن یـافتم
از نـدامت لب گـزیدم، زهـر جـوشید از لبـم
مـژده ای دنـدان کـه ذوق لب گـزیدن یـافتم
جـامهٔ جـان پـاره کـردم دلق ایـمان مـی‌درم
بسکـه عـرفی ذوق پـیراهـن دریـدن یـافتم

(۷۷۴)

گـفتیم[۹] تـرک راحت و درمـان فـروختیم　　شستیم لب ز شـهد و مگس ران فـروختیم
مردم به نیم غمزه[۱۰] ندانـم چـه مـی‌دهند　　مـا خـود دریـن مـعامله ایـمان فـروختیم

۱- ن ۸، ۳۵ = خاک ؛ ن ۱، ۵، ۱۰، ۲۸ = جان
۲- ن ۱۰، ۱۷، ۲۸، ۳۵ = بوسه از لب درچکیدن ؛ ن ۱، ۸ = بوسه از لب در مکیدن ؛ ن ۵ = بوسه‌ای از لب چکیدن
۳- ن ۱۰، ۱۷، ۲۸، ۳۵ = گفتم ؛ ن ۱، ۵، ۸ = گفت
۴- ن ۱، ۵، ۱۰، ۲۸، ۳۵ = ببندد ؛ ن ۸، ۱۷ = نه بندد
۵- ن ۸، ۳۵ = در ؛ ن ۱، ۵، ۱۰ = بر
۶- ن ۲۸ = خون در چکیدن ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = در خون چکیدن
۷- ن ۱۰، ۲۸ = بر زد ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = سر زد
۸- ن ۱، ۵، ۸ = در ؛ ن ۱۷، ۲۸، ۳۵ = بر ؛ ن ۱۰ = از
۹- ن ۱۰ = کردیم ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۲۸، ۳۵ = گفتیم
۱۰- ن ۱۰، ۲۸ = ناز ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = غمزه

تـاکـی دکـان گـریه فـروشی نـهد کسـی ای دیـده در بـبند کـه دکّـان فـروختیم
ســـودی نـــیافتیم بـغیر از شکست دل چـندان کـه نـادرستی پـیمان فـروختیم
آمـــاده داشـــتیم دل از بـــهر غـمزه‌ات شد مست[۱] خون، بدیدهٔ گریان فـروختیم
مـردم بـدامـن تـو فـروشند دست خـویش ما دست خود بـه چـاک گـریبان فـروختیم
صـد جـان بـه نـیم ناز دلا داده‌ای، هـنوز ایـن ژاژ هـم بـخای، کـه ارزان فـروختیم
ایـمان مـا کسـی[۲] بـه قـیامت نـمی‌خرد مـا هـم بکـفر زلف پـریشان فـروختیم
نـابود شد متاع دل و دیـن بـه[۳] روزگـار از بسکـه وام کـرده بـه جـانان فـروختیم
یک ره[۴] ز مشفقی نه‌خریدیم عیب خویش دایـم هـنر بـه مـردم نـادان فـروختیم

(۷۷۵)

زیـــن نـــالهٔ شکســته کـه پـنهان فـروختیم
جـــــمعیت هـــزار پـــریشان فـــروختیم
کـردیم مـلک خـویش بـه طـاعت بـهشت را
حـــیف از مــتاع عــمر[۵] کـه ارزان فـروختیم
عـــالم گـــرفت گـریهٔ مـا بسکـه ایـن مـتاع
از آســـتین گـــرفته بـــدامـــان فـــروختیم
قـــانع بـــبوی دوست نگـــردید شـــوق مـا
ایـــن جـنس را بـه مـفلس کـنعان فـروختیم
دادیـــم صـد غـم کـهن از غـمزه‌اش بـباد[۶]
صـد زخـم تـازه هـم بـه شـهیدان فـروختیم

۱- ن ۱، ۵، ۲۸، ۳۵ = شد مست خون ؛ ن ۸، ۱۰ = صد مشت خون
۲- ن ۱، ۵، ۸، ۲۸، ۳۵ = کسی ؛ ن ۱۰ = بروز
۳- ن ۸، ۲۸، ۳۵ = دل و دین بروزگار ؛ ن ۱، ۵، ۱۰ = دل و دین روزگار
۴- ن ۱، ۵ = یک روز مشفقی ؛ ن ۸، ۱۰، ۲۸، ۳۵ = یک ره ز مشفقی
۵- ن ۱ = خویش ؛ ن ۲۸ = عجز ؛ ن ۵، ۳۵ = عمر
۶- ن ۲۸ = مباد ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = بباد

هر کس ز صبر و هوش و دل و دین بسی[۱] ربود
اسباب این دکانچه[۲] برایشان[۳] فروختیم
گردی بهشت[۴] غیرت عشق از متاع صبر
از بسکه ما تجمّل و سامان فروختیم
مشکل که ناخنی به علاجی کنیم بند[۵]
اکنون که پشت دست بدندان فروختیم

(۷۷۶)

تابکی همره اندیشهٔ باطل باشم — وز دیار طرب آواره‌تر از دل باشم
گر گذشتم ز در کعبه نه از بیخبریست — مصلحت نیست که من طالب منزل باشم
گر به قانون معیّن نزیم[۶] عیب مکن — حکم عشقست که آشفته شمایل باشم
من که دارا و سکندر علف تیغ من‌اند — رسد[۷] آن هم[۸] که درین معرکه‌بسمل‌باشم
من که از کشته شدن هم دلم آرام نیافت — جای آن است[۹] که‌منّت‌کش[۱۰] قاتل‌باشم
من که تا می نکشیدم چمن گل نشدم — گر به مسجد روم از میکده، جاهل[۱۱] باشم
عنکبوتش بزدا یا همه زنّار تنند — خانقاهی که منش مرشد کامل باشم
دل و دین آفت آزادگی آمد عرفی — به ازین نیست که بی‌مذهب و بی‌دل باشم

۱- ن ۱ = بسی ؛ ن ۵، ۸، ۳۵ = کسی
۲- در هر سه نسخ(۱، ۵، ۳۵) "دکانچه" هست ولی "دکان چو" بهتر می‌نماید.
۳- ن ۱، ۵ = برایشان ؛ ن ۳۵ = پریشان
۴- ن ۱، ۵، ۲۸ = کردی بهشت ؛ ن ۳۵ = گردی نهشت
۵- ن ۱۷، ۳۵ = تند ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۲۸ = بند
۶- ن ۱، ۵ = نزنم ؛ ن ۲۹ = بزنم ؛ ن ۲۸ = زنم ؛ ن ۳، ۴، ۶، ۸، ۹، ۱۷، ۳۶ = نزنیم
۷- ن ۶، ۹ = سزد ؛ ن ۴، ۵، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶، خلاصه = رسد
۸- ن ۲، ۱۰، ۲۹ = آنم ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۱، ۱۷، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = آن هم
۹- ن ۱، ۵، ۱۰، ۲۸، ۳۶، رقعهٔ اول = آنست ؛ ن ۴، ۶، ۸، ۹، ۱۱، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۴۱ = آن نیست
۱۰- ن ۱۷، ۳۵ = شرمنده ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۲۸، ۳۶، ۴۱ = منت کش
۱۱- ن ۹، ۲۸ = غافل ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = جاهل

(۷۷۷)

تــا کــی دهــم بــدست تــماشا زمــام چشــم
فــالی زنــم کــه گــریه بــرآیــد بــنام چشــم
ای گــریه بــی‌مضایقه از در درآ، کــه مــن
هــردم بــخون دل بــنویسم[۱] ســلام چشــم
زان طــفل اشک مــن هــمه خــون شــد کــه اوفتاد
دوش از دریــچهٔ دل و امشب زبــام چشــم[۲]
صد نوحه[۳] هست بر لب و نسپرده[۴] راه گوش[۵]
صــد گــریه هست در دل و نشــنیده نــام چشــم
از بسکــه حــیرت آمــد و بــیگانگی فــزود
امشب خــیال دوست نگــردید رام چشــم[۶]
عــرفی فســرده چــون نشــود مــجلسم کــه بــاز
خــالیست شیشهٔ دل و خشک است جــام چشــم

(۷۷۸)

عــمر در شــعر بسر بــرده[۷] و در بــاخته‌ام
عــمر در بــاخته را بــار دگــر بــاخته‌ام
العــطش مــی‌زند از تشــنه لبــی بــر مــویم
کــه قــدح‌های پــر از خــون جگــر بــاخته‌ام

۱- ن ۵، ۳۶ = ننویسم ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۸، ۹، ۲۸، ۲۹، ۳۵ = بنویسم
۲- این بیت تنها در نسخ ۱، ۵، ۹، ۱۰، ۲۸، ۳۵ یافته شد
۳- ن ۴ = ناله ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = نوحه
۴- خلاصه = هست در دل و نشنیده ؛ دیگر همه نسخ کلیّات = بطوریکه نوشته شد.
۵- ن ۳۵ = کس ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۰ و غیره = گوش
۶- این بیت فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۳۵ یافته نشد
۷- ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۷ = برده ؛ ن ۳، ۶، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۶، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = کرده

شـــاید ار تــلخ کشــم نــاله ز حــرمان ســخن
طــــوطی گـــرسنه‌ام تُـــنگ شکــــر بـاخته‌ام
رصــد(۱) شــرح هـنر چـون نشـود مـحو کـه مـن
شش هـــــزار آیت احکــــام هـــنر بـــاخته‌ام
ســـاقی مـــصطبهٔ نـــطقم(۲) و مــی ریـخته‌ام
طـــــایر بـــاغچهٔ قـــدسم و پـــر بـــاخته‌ام
کشوری(۳) کش طرف کوچه دو هفت اقـلیم است
بـــهر ویـرانــه دهــی(۴) زیـر و زیـر بـاخته‌ام
گـفته گـر شـد ز کـفم شکـر کـه نـاگـفته بـجاست
از دوصـــد گـــنج یکــی مشت گـهر بـاخته‌ام
صــد مــصیبت کــه در هــر سـخنم مُـد غـم بـود
گـریه و نـاله بســی(۵) شـام و سـحر بـاخته‌ام

(۷۷۹)

از دل غــــم او دریــــغ داریـــم
ایـــن مـــی ز ســـبو دریـــغ داریـــم
تـــا بـر(۶) سـر کـوی او(۷) بـلغزید(۸)
پـــــا از لب جـــو دریـــغ داریـــم
دزدیـــــد ز چـــاک ســینه مــرهم
زیـــن رخـــنه رفـــو دریـــغ داریـــم

۱- ن ۱، ریاض = رسد ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۹، ۱۶، ۱۷، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = رصد

۲- ن ۱، ۲۸ = لطفم ؛ ن ۴، ۵، ۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = نطقم

۳- ن ۲۸ = کشوری هست که هفتاد و هفت اقلیم است ؛ ن ۹ = کشوری کش طرف کوچه هفت اقلیم است ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = کشوری کش طرف کوچه دو هفت اقلیم است

۴- ن ۱ = ویرانه دو ده زیر و زبر ؛ ن ۵ = ویرانه ز ده زیر و زبر ؛ ن ۳۵ = ویرانهٔ ده زیر و زبر ؛ ن ۹ = ویرانه دهی زیر و زبر ؛ ن ۲۸ = ویرانه کریز و زبر ؟

۵- ن ۲ = گریهٔ ناله که در شام و سحر ؛ ن ۸ = عرفی این "گریه" که در شام و سحر ؛ ن ۳۶ = گریه و ناله پس شام و سحر ؛ ن ۹ = گریه و نالهٔ صد شام و سحر ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۶، ۱۶، ۱۷، ۳۵ = گریه و ناله بسی شام و سحر

۶- ن ۶ = از ؛ ن ۴، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۲۸، ۲۹، ۳۵ = در ؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ = بر

۷- ن ۶، ۱۰، ۲۸ = او ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۸، ۱۱، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = تو

۸- ن ۴، ۱۰ = نلغزید ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۱، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = بلغزید ؛ ۲۸ = بلغزد

خود چیست متاع دین که آن را[۱] | از روی نکو دریغ داریم
عالم همه ریش ابله[۲] و ما | یک خنده ازو دریغ داریم
سیراب و معزّزیم زان رو[۳] | آب از سگ کو دریغ داریم[۴]
تو گل به جهان فشانی و ما | سنگش زسبو دریغ داریم
عرفی بد ما مگو،[۵] که اسرار | از بیهده گو دریغ داریم

(۷۸۰)

تنها نه دلق خود به می ناب شسته‌ایم
ناموس یک قبیله به این[۶] آب شسته‌ایم
قسمت بلاست ورنه ز می[۷] دلق خویش را
صدره ز شوق گوشهٔ محراب شسته‌ایم
ما توبه دشمنیم و قدح دوست، دور نیست
کز دل هوای صحبت احباب[۸] شسته‌ایم
از بس شکفته در دهن تیغ رفته‌ایم
ترس قیامت از دل قصّاب شسته‌ایم
طاعت بکیش عالم و جاهل توجه است
ما دست و روی خویش به آداب شسته‌ایم
هم کفر ما بلذّت و هم دین ما بذوق
زنّار و سبحه در شکر ناب شسته‌ایم

۱- ن ۱، ۵، ۶، ۸، ۲۹، ۳۵ = او را ؛ ن ۳، ۴، ۹، ۱۱، ۱۷، ۳۶ = آن را
۲- ن ۲، ۴، ۸، ۹، ۲۸، ۲۹، ۳۶ = ریش ابله و ما ؛ ن ۳، ۳۵ = ریش و ابله ما ؛ ن ۹(اضافات) = ریش آن مه و ما ؛ ن ۱، ۵ = ریش آبلهٔ ما
۳- ن ۹ = شاید ؛ ن ۹(اضافات)، ۲۸، ۳۶ = زانرو
۴- این بیت در نسخ ۱، ۵، ۳۵ نیافته شد
۵- ن ۹(اضافات) = بگو ؛ دیگر همه نسخ مثل ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۹، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = مگو
۶- ن ۱ = به هفت آب ؛ ن ۵ = بیک آب ؛ ن ۴، ۶، ۸، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = به این ؛ ن ۹ = بدین
۷- ن ۲، ۸، ۲۹ = ورنه ز می دلق خویش را ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۹، ۱۷، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = ورنه می آلوده دلق خویش
۸- ۱، ۲۹ = احباب ؛ ن ۴، ۵، ۸، ۹، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = اصحاب

تـــاوان دل عـــطا مکـــن ای دل شکـــن، کـــه مـــا
از دفـــتر مـــعامله ایـــن بـــاب شســـته‌ایـــم
عرفی بـبین کـه گـریه چـه طـوفان نـموده است[۱]
کـز چشـم بـخت دوسـتی خـواب شسـته‌ایـم

(۷۸۱)

نشسته بر سر گنج[۲] و بـه فـقر مشـهورم
نـهفته در تـه دامـن چـراغ و[۳] بـی‌نورم
مسـیح تـا دم آخـر فسـون دمـید و هـنوز
بـصد جـراحت روز نـخست رنـجورم
چنان بخواهش دیدار رفته‌ام[۴] شب وصل
که شـوق هـم بـه تـقاضا نـدیده در طـورم
گـمان مـبر کـه دلم را تـوان تسـلّی داد
کـه نـاامـیدتر از زخـم‌های نـاسورم
مکـن بـه صـورت دیـوار نسبتم عـرفی
کـه مـن کـتابهٔ مـحراب[۵] بیت مـعمورم

(۷۸۲)

بسکـه درد عـالمی[۶] در عشـق تـنها مـی‌کشم
نـالهٔ امـروز را از ضـعف فـردا مـی‌کشم
خـارخـار راحـتم ره مـی‌زند[۷] ای سـاربان
گـرم‌ران مـحمل کـه‌ناگـه خـاری‌ازپـا مـی‌کشم
چون به مرگ خود بمیرم؟ رحـم کـن، خـونم بـریز
کـز شـهیدان تـو فـردا سـرزنشها مـی‌کشم

۱- ن ۱، ۵، ۳۵ = گریهٔ طوفان آتشست ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۲۹، ۳۶ = گریه چه طوفان نموده است ؛ ن ۲۸ = گریه نموده طوفانست ؟

۲- ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = بر سر گنج و به فقر ؛ خلاصه = بر سر فقر و به گنج

۳- ن ۲۸ = چراغ پر نورم ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۹ = چراغ و بی‌نورم ؛ ن ۲۹، ۳۵، ۳۶ = چراغ بی‌نورم

۴- ن ۶ = نشسته‌ام ؟ ؛ ن ۲۸ = رفته‌است وصال ؟ ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = رفته‌ام شب وصل

۵- ن ۱، ۵، ۹ = دیوار ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = محراب

۶- ن ۲۸ = عاشقی ؛ دیگر همه نسخ بشمول ۱، ۴، ۵، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = عالمی

۷- ن ۲۸ = ره می‌زند ای باغبان ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۲۹، ۳۵، ۳۶، گنج سخن و غیره = ره می‌زند ای ساربان ؛ خلاصه = سر بر زند ای ساربان

عشق را در کف متاعی بود، گفتم چیست، گفت
نیل(۱) بدنامیست، برروی زلیخا می‌کشم
تامراپا هست(۲) و خواهد بود عرفی سایه‌وش
خویشتن را از پی خوبان رعنا می‌کشم

(۷۸۳)

گرنه خود را بیخود از جام جنون می‌ساختم
دوش با این درد(۳) دل تا روز(۴) چون می‌ساختم
یاد آن دوری(۵) که تا(۶) ذوقم فزاید، روز(۷) وصل
حسرت دل هردم از یادت فزون می‌ساختم
آه ازان حرمان که دل را با(۸) خیالات محال
گاه می‌دادم تسلّی‌گاه خون می‌ساختم
کی غم فرهاد و من یکسان بود(۹) گر(۱۰) من زدل
غم برون می‌ریختم صد بیستون می‌ساختم
گر خبر می‌داشتم عرفی زنساسازی او
کی چنین خود را بدست او زبون می‌ساختم

(۷۸۴)

شهید عشقم(۱۱) و سیراب‌تر ز یاقوتم
ز نخل طور تراشیده‌اند تابوتم

۱- ن ۲۸ = نیک ؛ دیگر همه نسخ بشمول ۱، ۴، ۵، ۸، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶، ریاض = نیل
۲-گنج سخن = پایست ؛ دیگر همه نسخ = پاهست
۳- ن ۱ = دود دل ؛ ن ۳، ۵، ۸، ۹، ۲۸، ۳۵، ۳۶ و غیره = درد دل
۴- ن ۳۵ = صبح ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۲۸، ۳۶ = روز
۵- ن ۱۰، ۲۸ = روزی ؛ ن ۹، ۱۱ = دارو ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۸، ۳۶ = دوری ؛ ن ۳۵ = دردی
۶- ن ۱، ۵ = چون ؛ ن ۳، ۶، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = تا
۷- ن ۱۰ = بهر ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۱، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = روز
۸- ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = با ؛ ن ۹، ۱۰، ۱۱، ۲۸، ۳۶ = از
۹- ن ۹ = شود ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۶، ۸، ۱۳، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = بود
۱۰- ن ۳۶ = کز ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۸، ۱۳، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = گر
۱۱- ن ۲، ۸، ۱۰، ۱۲، ۲۹، عزفات = عشقم ؛ ن ۳، ۴، ۵، ۶، ۹، ۱۱، ۱۷، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = وصلم

مراست معجزه مشکل گشای و[1] هر ساعت
فریب می‌دهد امید سحر باروتم
بدست ساده‌دلی ده عنان کار که من
خراب کردهٔ تدبیر عقل فرتوتم
نه یوسفم، زچه محتاج یاری دلوم
نه یونسم، زچه در قید سینهٔ حوتم
چو گریه را دل پرخون شناخت، دانستم
که می‌شود ز گرستن حباب یاقوتم
چه احتیاج به تحصیل نعمتم عرفی
که[2] خون دیده دهد آب و لخت دل قوتم

(۷۸۵)

هرمتاع فتنه کز عشق ستمگر می‌خرم — می‌دهد باز و به منّت بار دیگر می‌خرم
دهر مردافکن به میدانم[3] کند تکلیف و من — این متاع افتاده بر[4] بالای بستر می‌خرم
مهر منما[5] ومجو ازمن که‌من این جنس را — غایبانه می‌فروشم، در برابر می‌خرم
یک نگاه و یک تبسّم گر کنی سرمایه‌ام — نوش و نیش هر دو عالم را سراسر می‌خرم
در محبّت دل زیان رادوست‌دارد ورنه‌من — نیم ناز ازوی بصدجان بلکه‌کمتر می‌خرم
مایه‌دار همّتم،[6] گر خار[7] ره گردد فلک — می‌فروشم پا به خار راه و نشتر[8] می‌خرم

۱- ن ۹، ۲۸، ۲۹، ۳۶ = مشکل گشای هر ساعت ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۳۵ = مشکل گشا و هر ساعت ؛ ن ۴، ۸ = مشکل گشای و هر ساعت
۲- ن ۹ = که خون دیده دهد آب و دل قوتم ؛ دیگر نسخ بشمول ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۱۰، ۱۷، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = که خون دیده دهد آب و لخت دل قوتم ؛ ۵ = که خون دیده دهد ز آب لخت دل قوتم
۳- ن ۲، ۴، ۹، ۱۰، ۲۸، ۳۶ = به میدانم ؛ ن ۱، ۵، ۶، ۸، ۲۹، ۳۵ و غیره = نمیدانم
۴- ن ۱۲ = در ؛ دیگر همه نسخ مثل ۱، ۴، ۵، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = بر
۵- ن ۱، ۴، ۹ = منما ؛ ن ۸، ۱۱، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = بنما
۶- ن ۱۰ = محنتم ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۹، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = همّتم
۷- ن ۲، ۸، ۹، ۱۲، ۲۹ = خاک ره ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = خار ره
۸- ن ۱، ۵، ۶، ۳۵ = نشتر ؛ دیگر همه نسخ = شهپر

دل به خشم[۱] از دلبر و من گرم‌صلح‌انگیزیم — دم‌مزن ناصح که طوطی بهرشکّرمی‌خرم
روی[۲] بازار مراد امروز عرفی با منست — دامن تر می‌فروشم، دیدهٔ تر می‌خرم

(۷۸۶)

می‌فروشم راحت و عشق ستمگر می‌خرم
می‌دهم روز خوش و آسیب اختر می‌خرم
ای که بار[۳] افکنده‌ای در بیعگاه[۴] رغبتم[۵]
گر متاعت[۶] غم بود، بگشا،[۷] که اکثر[۸]می‌خرم
در سرشت من قبول شیوهٔ انکار نیست
ساده‌لوحم، هرچه بفروشند، یکسر می‌خرم
ترک جان تلخ کام است و شکر خواب عدم
جام زهری می‌فروشم[۹] تنگ شکّر می‌خرم
او[۱۰] بخونم گرم و من زین شادمان کز شکر قتل
صدره از وی خون خود در روز محشر می‌خرم
نیست غم گر درد هجران شهپرم بر خاک ریخت
اینک از جبریل شوقت باز[۱۱] شهپر می‌خرم

۱- ن ۱، ۲، ۶، ۸ = به چشم ؛ ن ۴، ۵، ۹، ۱۰، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = به خشم
۲- ن ۲، ۱۰، ۲۹ = روز ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۸، ۱۲، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = روی
۳- ن ۲، ۸، ۹ = باز ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۶، ۷، ۱۰، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = یار
۴- ن ۷، ۸، ۱۰ = پیش‌گاه ؛ ن ۹، ۲۸ = تیغ‌گاه ؛ ن ۱، ۵، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = بیع‌گاه
۵- ن ۱۰ = محنتم ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۲۸، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = رغبتم
۶- ن ۹، ۲۸ = متاع غم ؛ ن ۲۹ = قناعت ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۶، ۷، ۸، ۳۵، ۳۶ = متاعت
۷- ن ۲ = بنما که ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = بکشا که ؛ ن ۲۹ = بکساله ؟
۸- ن ۶ = یکسر ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۸، ۹، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = اکثر
۹- ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = فشانم ؛ ن ۲، ۲۹ = فروشم
۱۰- ن ۲، ۲۹، ۳۶ = بیگناهم کُشت و من ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۲۸، ۳۵ = او بخونم گرم
۱۱- ن ۶ = بال دیگر ؛ ن ۱۰ = بال شهپر ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = باز شهپر

هر متاعی کز نگاهش می‌خرم در بزم[۱] وصل
می‌نشینم گوشه‌ای وز خود مکرّر می‌خرم
عرفی آوردم ترازو، گو متاع غم کجاست
کان متاع کس مخر با جان برابر می‌خرم

(۷۸۷)

خوش آن مستی[۲] که باشد دوست‌پندآموز[۳] ودشمن‌هم
ملامت ذرّه‌وار از در درون[۴] آید ز روزن هم
هجوم گریه لختی[۵] داد بیرون از دل گرمم
که جوی[۶] دیده آتش خیز شد، دریای دامن هم
شود گل خار ره گر همره[۷] صدقی و گر بی او
قدم بر گل نهی، مرهم ببر همراه و سوزن هم
وفا از سنگدل یاران نهان بایست، امّا من[۸]
نپوشیدم که عیبم دوست می‌دانست و دشمن هم
مکن اهمال در مکتوب عرفی بردن ای قاصد
دمی[۹] بنشین که حسرت نامه‌ای انشا کنم من هم

۱- ن ۶، ۱۲، ۲۹ = روز ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۸، ۱۰، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = بزم
۲- ن ۳۶ = رندی ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۲۸، ۳۵ = مستی
۳- ن ۱۰ = بدآموز ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۲، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = پندآموز
۴- ن ۸، ۹، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = درون ؛ ن ۱، ۳، ۵ = برون
۵- ن ۱، ۵، ۳۵ = تلخی ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۸، ۹، ۲۸، ۲۹، ۳۶ = لختی
۶- ن ۲۸ = خون دیده ؛ دیگر همه نسخ بشمول ۱، ۵، ۹، ۳۵، ۳۶ = جوی دیده
۷- ن ۱، ۵، ۳۵ = گر همرهی با او وگر بی او ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۹، ۱۰، ۲۸، ۲۹، ۳۶ = گر همره صدقی و گر بی او ؛ ن ۹(پاورقی) = گر همره شوقی گر بی او
۸- ن ۱، ۵ = من امّا ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۶، ۸، ۲۸، ۳۵، ۳۶ و غیره = امّا من ؛ ن ۲۹ = امّا حُسن
۹- ن ۶، ۸، ۹، ۱۰، ۳۶ = ولی ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۲۸، ۳۵ = دمی

(۷۸۸)

ســـــاغر زدست مـــردم آزاده چـــون کشـــیم
لبـــریز گشـــته‌ایـــم زخـــون،[۱] بـــاده چـــون‌کشیم
مـــا روی گـــرم را دل و جـــان تـــحفه[۲] کـــرده‌ایـــم
این تحفه[۳] پیش ابـروی نگشـاده[۴] چـون‌کشیم
مـــــا را بـــود مـــعامله بـــا عـــالم قـــدیم
مـــنّت ازیـــن جـــهان عـــدم‌زاده چـــون‌کشیم
مـــا مـــرد دســـتگیری[۵]کس نـــیستیم، لیک[۶]
دامـــن ز دست مـــردم افـــتاده[۷] چـــون‌کشیم
مـــنزل دراز و طـــبع جـــوانـــمرد و وقت کـــم
دست از مـــیان دشـــمن[۸] اســـتاده[۹] چـــون‌کشیم
کـــرد از قـــبول وعـــده‌ای یـــارم هـــزار داغ
ایـــن انـــتقام را ز دل ســـاده چـــون‌کشیم[۱۰]
دل را عـــنان گـــرفته صـــنم مـــی‌کشد بـــه‌دیر
او را بـــه وعـــظ بـــرسر ســـجّاده چـــون‌کشیم
دل[۱۱] را کـــه داده‌ایـــم عـــنانش بـــدست اوست
مـــا[۱۲] از کـــفش عـــنان دل داده چـــون‌کشیم

۱- ن ۶ = بخون ؛ ن ۵، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = ز خون ؛ ن ۲۸ = ز غم
۲- ن ۹ = وقف ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = تحفه
۳- ن ۱۰ = را به ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = تحفه
۴- ن ۶، ۸، ۲۸ = بکشاده ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۷، ۹، ۱۰، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = نکشاده
۵- ن ۹ = دستگیر کسی ؛ ن ۲۸ = دستگیر خود ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۳۵، ۳۶ = دستگیری کس
۶- ن ۱، ۹ = و لیک ؛ ن ۲۸ = ولی ؛ ن ۵، ۳۵، ۳۶ = لیک
۷- ن ۲۹ = آزاده ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۳۵، ۳۶ = افتاده ؛ در نسخهٔ ۲۸ مصرع ثانی شعر آنند با مصرع اول این بیت مربوط است.
۸- ن ۶، ۱۰ = مردم ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۲۶، ۳۵، ۳۶ = دشمن
۹- ن ۶ = آزاده ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۹، ۱۰، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = استاده
۱۰- این بیت تنها در نسخ ۱، ۵، ۸، ۳۵ = یافته شد
۱۱- ن خلاصه = دل را نداده‌اند عنانش بدست اوست ؛ ن ۱۰ = دل را که داده‌ایم عنانش بدست اوست ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۲۸، ۲۹، ۳۵ = دل را نداده‌اند عنانش بدست اوست ؛ ن ۳۶ = دل را ندیده‌اند و عنانش بدست اوست
۱۲- ن ۲۸، ۲۹، ۳۶ = ما ؛ ن ۳۵ = تا

بـــر دیـن‌پرست[1] سـجدهٔ بت لازم است لیک
ایـــن نـــقش بـر جـبین دل سـاده چـون‌کشیم
عـــرفی بـــهشت نسـیه و بـزم وصـال نـقد
دست از عـــنان دولت آمـــاده چـــون‌کشیم

(۷۸۹)

چه دور است این که نفع[2] از گردش گردون‌نمی‌بینم
غـــم لیـــلی نـمی‌یابم، دل مـجنون نـمی‌بینم
رواج بـــی‌غمیها بـــین کـه بـا آن مـردم آزاری
مـلامتها[3] کـه مـی‌دیدم ز دهـر، اکـنون نـمی‌بینم
به هر گـامی شـهید غـمزه‌ای زیـن پیش مـی‌دیدم
دریـن عـهد اسـتخوان زاغ در هـامون نـمی‌بینم
مگو داماں[4] درد از دست دل بگذار و راحت بین[5]
کـدامـین راحت از ایـن درد روز افـزون نـمی‌بینم
نـمی‌رنجم اگـر حـقّ وفـای مـن نـمی‌دانـی[6]
که با این حسنت از حسن آفرین مجنون نـمی‌بینم
مگـر راه خـیال غـمزه‌ات بـر سـینه هـا بستی
که بر خـاک شـهیدان چشـمه‌های خـون نـمی‌بینم
مکـن آغـاز صـلح انگـیختن عـرفی، تـحمّل کـن
کـــه رنگ آشـتی بـا آن رخ گـلگون نـمی‌بینم

۱- ن ۱۰ = بر بت پرست ؛ ن ۲۸ ۲۹، ۳۵، ۳۶ = بر دین پرست
۲- ن ۲، ۳، ۴، ۶ = نفع گردش ازگردون ؛ ن ۳۶، خلاصه = نفع گردش گردون ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۲۸، ۲۹، ۳۵ = نفع از گردش گردون
۳- ن ۹، ۱۱ = چه محنت ها ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۸، ۱۰، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = ملامت ها
۴- ن ۹، ۱۱ = درمان درد از دست دل ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۸، ۲۸، ۲۹، ۳۶ = دامان درد از دست دل ؛ ن ۱۰ = داماں درد از دست غم
۵- ن ۲ = گیر ؛ در تمام نسخ دیگر = بین
۶- ن ۳۵ = نمی‌داند ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۲۸، ۲۹، ۳۶ = نمی‌دانی

(۷۹۰)

از گریه‌های بیهده سر تا به پا ترم / هر چند بیش گریه کنم، بی‌صفا ترم
با آنکه عمرهاست که بیگانهٔ منست / هر روز[۱] با کرشمهٔ او آشنا ترم
رضوان چگونه گوش بدستان من کند / کز بلبلان گلشن او خوش‌نوا ترم
خودراچسان فروشم[۲] و کس چون خرد مرا / کز گوهر طبیعت خود بی‌بها ترم
نتوان دم از قبول بدین‌مایه زدکه‌من / از صوفیان گوشه‌نشین بی‌ریا ترم
ای کام بخش غمزه اگر بینوا کشی / اوّل مرا، که از دل خود بی‌نوا ترم
بی‌مهری تو دمبدم افزون ترست و من[۳] / از[۴] مهربانی تو محبّت فزا ترم
با شیوه‌های عشق که سرّش[۵] کسی نیافت / از نیش غمزهٔ تو به دل آشنا ترم
یک روز غم بشب نرساندم که غم نگفت / صدشکر کامشب از همه شب فتنه‌زا ترم
گر در زمانه یار وفا کیش دیدمی / معلوم او شدی[۶] که ازو با وفا[۷] ترم
عرفی بتاز بر اثر نور دانشم / کز ماه و آفتاب ترا رهنما ترم

(۷۹۱)

چون زخم تازه دوخته از خون لبالبم / ای وای اگر بشکوه شود آشنا لبم
بیدردی آورد همه قول طرب، مسیح[۸] / گاهی به حال گویی[۹] دل می‌گشا لبم
بستی لبم ز شکوه و ذوق[۱۰] ادب شناخت / هر موی من ادا کند این شکر[۱۱] با لبم

۱- ن ۳، ۲۹، خلاصه = لحظه ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۹، ۱۰، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = روز
۲- ن ۲۹، خلاصه = فروشم کس ؟ ؛ در تمام نسخ دیگر بشمول ۱، ۵، ۹، ۱۰، ۳۵، ۳۶ و غیره = فروشم و کس
۳- ن ۲، ۴ = لیک ؛ ن ۲۸ = من ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۸، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = و من
۴- ن ۸ = در ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = از
۵- ن ۴، ۸، ۱۰، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = سرّش ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۹ = سرکش ؛ ن ۲ = هرگز
۶- ن ۲۸ = نشد ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = شدی
۷- ن ۳۶، خلاصه = بی‌نوا ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۱۰، ۱۱، ۲۸، ۲۹ = بی‌وفا ؛ ن ۸، ۹ = با وفا
۸- ن ۱، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = مسیح ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۹ = مسبح
۹- ن ۴، ۲۸ = بحال گوی دلم ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۶، ۸، ۹، ۱۰، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = حال گویی دل
۱۰- ن ۱، ۵ = شوق ؛ ن ۱۰ = رسم ؛ دیگر همه نسخ = ذوق
۱۱- ن ۶ = شکوه ؛ در دیگر همه نسخ = شکر

بگذشت[۱]عمرو گفت‌وشنو با تو رو نداد | ای بی‌نصیب گوشم و ای بی‌نوا لبم
صد بار لب گشودم و بر کس نریختم | آنها[۲] که موج می‌زند از سینه تا لبم
لب وعده کرده بود که گوید غمم بدوست | وقتست اگر به وعده نماید وفا لبم
در دل گذشت یارو فرو ریختم به دل | پیغامها که داشت نهان از صبا[۳] لبم
اقرار کن که سنگدلم، بعد ازان اگر | لب واکنم به شکوه، بدندان بخا لبم
عرفی بترّهات زن آتش که جاودان | ماند گرسنه گوشم و باشد گدا لبم

(۷۹۲)

ما جام درد با[۴] دف و نی کم کشیده‌ایم | دایم قدح نهفته ز محرم کشیده‌ایم
این کهنه درد به شدنی نیست ورنه ما | صد بار ناز عیسی مریم کشیده‌ایم
یاری نمی‌کنند به ما شاهدان ناز | از بسکه ناز مردم عالم کشیده‌ایم[۵]
یک جام داده عشق و چه بر ما گذشته است | تا پود و تار حوصله در هم کشیده‌ایم
دامن زجام می‌مکش ای محتسب که ما | جام و سبو ز[۶] چشمهٔ زمزم کشیده‌ایم
دانسته‌ایم تلخی عیش گذشته[۷] را | تا خویش را به حلقهٔ ماتم کشیده‌ایم
ناسور گشته زخم، نمک را چه می‌کنم | ما انتقام خویش زمرهم کشیده‌ایم
ای آسمان مناز به بیداد خود که دوش | آهی برای مردم عالم کشیده‌ایم
تا[۸] داده‌ایم شیوهٔ غم‌پیشگی قرار | عرفی چه‌ها ز مردم بیغم کشیده‌ایم

۱- ن ۱۰ = عمرم گذشت ؛ آتشکده = عمری گذشت ؛ مجمع‌الفصحا = شد مدتی که ؛ همه دیگر نسخ = بگذست عمر و
۲- ن ۸ = خوها ؛ ن ۱ = این‌ها ؛ خلاصه و دیگر نسخ = آنها
۳- ن ۶، ۱۰ = حیا ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۱، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = صبا
۴- ن ۲۸ = بی ؛ ن ۱، ۵، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = با
۵- این شعر و شعر بعد تنها در نسخ ۱، ۵، ۸، ۳۵ = یافته شدند
۶- ن ۱، ۴، ۵، ۲۸، ۳۶ = به ؛ ن ۹، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۵ = ز
۷- ن ۱۰ = کشیده ؛ دیگر همه نسخ = گذشته
۸- ن ۱۰، ۱۷ = تا ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = تا

ردیف نون

(۷۹۳)

دیشب که بود[۱] چشمهٔ کوثر درون من / هم جوش زهر بود ملامت بخون[۲] من
ای کوهکن ببین که لب تیشه[۳] می‌مکد[۴] / از ذوق کاوکاو دل بیستون من
یکسان شود کباب در آتشگه غمت / رعنا تذرو سد ره و جغد زبون من
نفرین کنم بداغ و به مرهم دعا، ولی / دانند اهل دل سخن واژگون من
چون زخم تازه دوخته از خون لبالبم / مگشا لبم که عرش بغلطد بخون من[۵]
گوید دم مسیح که عرفی به عهد تو / تعویذ درد کرده حمایل فسون من

(۷۹۴)

پیش بردم[۶] در قمار عشق جانان باختن
صد شکافم بر دلست و یک گریبان باختن
گوی میدان وفا را[۷] زخم چوگان نشکند[۸]
گر درین میدان سپهر آید به چوگان باختن
بردن جان دیده عشق و چیده بازی هوشدار
با حریف پیش بین مستانه نتوان باختن
بی‌دل و دینم، وگرنه من کجا سهو[۹] از کجا
از تهی‌دستی دلیرم در پریشان باختن

۱- ن ۲۸ = داشت ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = بود
۲- ن ۱ = ز خون ؛ ن ۵، ۸، ۱۷، ۲۸، ۳۵ = بخون
۳- ن ۲۸ = لب تیشه ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۳۵ = لب تشنه
۴- ن ۸ = می مکید ؛ ن ۱، ۵، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = می‌مکد
۵- مطلع غزل ۷۹۱ هم ببینید.
۶- ن ۱، ۵، ۸، ۱۵، ۳۵ = نیک بختم ؛ ن ۶، ۹، ۱۱، ۲۸، ۳۶ = پیش بردم ؛ ن ۴ = پیش برد
۷- ن ۴، ۲۸ = از ؛ ن ۱، ۵، ۳۵، ۳۶، خلاصه = را
۸- ن ۳، ۴، ۵، ۲۸، ۳۶ = نشکند ؛ ن ۱، ۶، ۸، ۹، ۳۵ = بشکند
۹- ن ۱۰ = سودا ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۱۱، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = سهو از

بـا سـتمگر دوسـتان رسـم دل بـی‌ظرف مـاست
دشـمنی ورزیـدن و در دوسـتی[۱] جـان بـاختن
نشأهٔ صد ساله[۲] حلم از یک درشتی گـم شـود[۳]
کـی بـیک تـلخی تـوان صـد شکّرستان بـاختن
دست عرفی از[۴] گریـان کس جـدا[۵] هـرگز نـدید
خـواهـد آخـر دست در چـاک گـریبان بـاختن

(۷۹۵)

خوش آن ساعت[۶] که‌می‌رفتی‌وطاقت‌می‌رمیدازمن
تغافل از تو می‌بارید و حسـرت مـی‌چکید از مـن
خوش آن مدّت کـه هـرگز بـر مـراد مـن نـبود، امّـا
نـصیحت هـای بـیباکـانه گـاهی مـی‌شنید از مـن
نه از ذوق وصال امشب نیم غمگین که در عشـقت
زبس ناشادی و پژمردگی غـم هـم رمـید از مـن[۷]
خوش آن عزّت[۸] که می‌افزود بیدادش اگر گـاهی
حـدیث شکـوه‌آمیزی بگـوشش مـی‌رسید از مـن
ز ذوق[۹] کشتن من گرم[۱۰] خون‌گشتی‌ومی‌دانم[۱۱]
کـه مـمنونند فـردای قـیامت صـد شـهید از مـن

۱- ن ۱۵ = با دوستان ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۲۸، ۳۵ = در دوستی ؛ ن ۳۶ = از دوستی
۲- ن ۱، ۲ = ساله‌ام ؛ ن ۵ = سالهٔ ؛ ن ۴، ۸، ۱۰، ۳۵، ۳۶ = ساله حلم ؛ خلاصه = ساله علم ؛ ن ۲۸ = ساله حکم
۳- ن ۲۸ = می‌شود ؛ ن ۱، ۵، ۳۵، ۳۶ = گم شود
۴- ن ۱۵ = در ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = از
۵- ن ۱۵ = چرا ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = جدا
۶- ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = ساعت ؛ خلاصه = مستی
۷- این بیت تنها در نسخ ۱، ۵، ۸، ۳۵ یافته شد
۸- ن ۲، ۱۰، ۱۱ = غیرث ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = عزّت
۹- انیس‌العاشقین = بذوق ؛ ن ۱، ۵، ۲۸، ۳۵، ۳۶ و غیره همه نسخ کلیّات = ز ذوق
۱۰- ن انیس = غرق خون ؛ همه نسخ کلیات = گرم خون
۱۱- انیس = می‌دانی ؛ همه نسخ دیگر = دانم

دلا امشب کجا بودی که محرم[۱] بودم و عرفی
چه زهرآلوده نشترها به جانش می‌خلید از من

(۷۹۶)

ای دیده[۲] خون‌دل بکنار هوس مکن
گلبرگ باغ قدس به دامان خس مکن
یک‌ره بکعبه داری‌و صدره به‌سومنات
باریک شارع است نگه‌باز پس مکن
او در خم[۳] ملایک و درناله قدسیان
کای[۴] شاهباز قدس شکار مگس مکن
این‌دشت ناله‌زار[۵] فریب است، زینهار
خضری بجوی[۶] وگوش ببانگ جرس‌مکن
صد شاهباز گرسنه پرواز می‌کنند
ای کبک پر شکسته کنار از قفس مکن
فریاد ناسرشته بخون کی اثر دهد
آزار لب مجوی و عذاب نفس مکن
عرفی نگویمت‌که فرومیرو دَم مزن
گر می‌کنند گوش به این نغمه[۷] بس مکن

(۷۹۷)

خوش در خور است حسرت تو[۸] با گریستن
بی‌یاد تو حلال مبادا گریستن
بی‌گریه دوستدار تو آرام‌گیر نیست
یا[۹] کاوکاو دیده و دل یا[۱۰] گریستن

۱- ن ۲۸ = محرم بوده‌است ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۱۱، ۳۵، ۳۶ = محرم بودم و عرفی ؛ ن ۱ = محرم بودی عرفی(را) ؛ ن ۱۰ = محرم بود هم عرفی ؛ ن ۱۶ = محرم بود عرفی را
۲- ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۳۵ = دیده ؛ ن ۹، ۱۱، ۱۲، ۱۶، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۶ = گریه
۳- ن ۱ = غم ؛ ن ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = خم
۴- ن ۱۷، ۳۵ = کای ؛ ن ۱، ۵، ۸ = کاین
۵- ن ۴، ۹، ۲۸، ۲۹، ۳۵ = لاله زار ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۱۰، ۱۱، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = ناله زار
۶- ن ۹، ۲۸، ۳۶ = خضری بجوی گوش ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = خضری بجوی و گوش
۷- ن ۸ = ناله ؛ ن ۱، ۵، ۹، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = نغمه
۸- ن ۱۵ = ما ؛ ن ۱، ۵، ۹، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = تو
۹- ن ۲۸، ۳۶ = با ؛ ن ۵، ۹، ۳۵ = یا
۱۰- ن ۵، ۹، ۳۵، ۳۶ = یا ؛ ن ۲۸ = با

گویی که یاد می‌کنمت گه گهی، بلی[۱]
بیهوده نیست در دل شبها گریستن
نازم به غمزهٔ تو که یک گام کرده است
صد ساله ره ز دیدهٔ[۲] من تا گریستن
من خود کیم[۳] که گریه به حالم کنی، ولی
می‌زیبدت به نرگس شهلا گریستن
گر کام[۴] دل ز گریه[۵] میسّر شود[۶] زدوست[۷]
صدسال می‌توان به تمنّا گریستن
ای گریه شرم دار که مقبول عشق نیست
رسوا نگاه کردن و رسوا گریستن[۸]
مردم بدیده[۹] گریه کنند از برای دوست
رسم منست از همه اعضا گریستن
عرفی حریف دیدهٔ تر نیستی، ولی
بسیار گریه‌آورد این[۱۰] ناگریستن

۱- ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = بلی ؛ ن ۲، ۹، ۱۱، ۱۵، ۱۷ = ولی
۲- ن ۱۲ = دیدن ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۸، ۹، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = دیدهٔ
۳- ن ۱، ۵، ۳۵ = من کیستم ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۶، ۸، ۹، ۱۰، ۱۶، ۲۸، ۳۶ = من خود کیم
۴- انیس‌العاشقین، ارمغان شیرازی = عرفی اگر ز گریه میسّر شود وصال ؛ در همه نسخ دیوان مثل ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۵، ۲۸، ۳۵، ۳۶، ریاض، خلاصه، خزانه عامره = گر کام دل ز/به گریه میسر شود/شدی ز دوست/مرا
۵- ن ۱، ۵، ۹، ۲۸ = ز گریه ؛ ن ۳۵، ۳۶ = به گریه
۶- ن ۲۸ = شدی ؛ ن ۵، ۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = شود
۷- ن ۱۰ = میسّر شود مرا ؛ دیگر نسخ = شود ز دوست ؛ ن ۲۸ = شدی ز دوست
۸- این بیت و بیت بعدی تنها در نسخه ۱۰ یافته شدند
۹- ن ۴ = دیدهٔ من ؛ ن ۲۸ = بادهٔ تر ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۹، ۱۰، ۱۵، ۱۷، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = دیدهٔ تر
۱۰- ن ۳۵ = از ؛ دیگر همه نسخ مثل ۱، ۵، ۱۰، ۱۵، ۱۷، ۲۸، ۳۶ و غیره = این

(۷۹۸)

میرم ز هجر[۱] و گویم یارب به حسرت[۲] من
کز داغ دل[۳] مسوزان کس را به محنت[۴] من
هنگام نزع اینست مقصود[۵] من که کو یار
چیزی[۶] اگر نگردد فهم از اشارت[۷] من
بستی ره شکایت از زهر چشم و غافل
کز مهربانی تو باشد شکایت من
از غمزه ناوکی زد بر دل که در دو[۸] عالم
سوزد بسوز ایزد[۹] از رشک لذّت من؟[۱۰]
خوش ساعتی[۱۱] که می‌کرد منعم[۱۲] زگریه محرم
کردش به چین ابرو منع از نصیحت من
از ناوک تو عمداً دشوار می‌دهم جان
تا در دلت نماند[۱۳] ذوق شهادت من

۱- ن ۲۸، ۳۶ = زهجر ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = به هجر ؛ ن ۹ = ز شوق
۲- ن ۱۵ = حیرت ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۶، ۸، ۹، ۱۰، ۱۶، ۱۷، ۲۸، ۳۵، ۳۶، ریاض = حسرت
۳- ن خلاصه = او ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۸، ۹، ۱۶، ۱۷، ۲۸، ۳۵، ۳۶ و غیره همه نسخ دیوان = دل
۴- ن ۳، ۴، ۹، ۱۰، ۱۱، ۲۸، ۳۶ = به محنت ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۸، ۱۶ = بلذّت
۵- ن ۱۶،۱۵ = مقصود گو که من یار ؛ ن ۲۸ = مقصود گه که من باز ؛ ن ۱،۲،۳،۵،۸،۳۵،۳۶ = مقصود من که کو یار
۶- ن ۳۶ و یکی نسخهٔ رامپور = خیری ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۲۸، ۳۵ = چیزی
۷- ن در نسخهٔ ۹ این بیت بطور زیر است:
هنگام نزع مقصود دیدار دوست باشد ای وای اگر نه گردد فهم این اشارت من
۸- ن ۸ = از دو ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = در دو
۹- ن ۸ = امروز ؛ دیگر نسخ = ایزد
۱۰- این بیت فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۶، ۳۵ یافته شد
۱۱- ن ۹ = آن زمان که ؛ دیگر نسخ = ساعتی که
۱۲- ن ۱۰ = کردی منعم ؛ ن ۴ = منعم کردی ؛ دیگر همه نسخ = می‌کرد منعم
۱۳- ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۳۵، ۳۶ = بماند ؛ ن ۴، ۱۰ = نماند ؛ ن ۱۶ = نماید

آن لذّتی که امروز بردم ز ناوک او
سوزند هر دو عالم از رشک لذّت من[۱]
رفتم[۲] که بهر صلحش عجزی کنم به[۳] عرفی
گو[۴] دل بکش به طعنم[۵] این نیست طاقت من

(۷۹۹)

بوستان پرمژده گردد از دل[۶] ناشاد من
یاسمین را خنده بر لب سوزد از فریاد من
باغبان عشق می‌گوید که خاکستر شود
شانهٔ باد صبا در طرهٔ شمشاد من
گفتم[۷] آیین مغان[۸] پر ذوق‌تر یا[۹] زاهدان[۱۰]
عشق گفت آیین مجنون من و فرهاد من
کفر نی، اسلام نی، اسلام کفرآمیز[۱۱] نی
حکمت ایزد ندانم چیست در ایجاد من

۱- این بیت تنها در نسخهٔ ۸ یافته شد. بیت ۴ این غزل که تنها در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۶، ۳۵ یافته شد مماثل این شعر هستند. ممکن است که در مسوّدات پراکندهٔ کلام عرفی به هر دو طور باشد.
۲- ن ۳، ۱۶ = رستم ؛ دیگر نسخ مثل ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۱۰، ۲۸، ۳۵، ۳۶ و غیره = رفتم
۳- ن ۳ = چو ؛ دیگر نسخ ۱، ۲، ۵، ۶، ۸، ۹، ۱۰، ۲۸، ۳۵، ۳۶، ریاض و غیره = به
۴- ن ۹ = گو ؛ دیگر نسخ کو
۵- ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۹، ۳۵، ۳۶، ریاض = طعنم ؛ ن ۱۶ = طبعش ؛ ن ۲۸ = لطفم
۶- ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۸ = گل ؛ ن ۴، ۹، ۱۱، ۱۶، ۱۷، ۲۸، ۳۵، ۳۶، ریاض، نتایج = دل
۷- ن ۱۶ = کفر ؛ دیگر نسخ مثل ۱، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۲۸، ۳۵، ۳۶، ریاض = گفتم
۸- ن ۹ = آمین مغان پُر شوق تر ؛ ن ۲ = آئین مغان برداد جُز ؛ ن ۳، ۸، ۲۸ = آمین مغان پُر ذوق تر ؛ ن ۱، ۵، ۱۰، ۳۵، ۳۶ = آئین مغان پُر ذوق تر ؛ ن ۱۷ = آئین لبان پُر ذوق تر
۹- ن ۱، ۳، ۵، ۸، ۹، ۳۵، ۳۶، ریاض = یا ؛ ن ۱۰، ۱۶، ۱۷ = با
۱۰- ن ۱۶ = شاهدان ؛ دیگر همه نسخ بشمول ۱، ۵، ۱۰، ۱۷، ۲۸، ۳۵، ۳۶ و غیره = زاهدان
۱۱- ن ۱، ۵، ۱۰، ۳۵ = آموز ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۷، ۲۸، ۳۶، خلاصه، عرفات، ریاض = آمیز

گر نه هر سو آرزو صف صف تماشایی بود
کی غمت هنگامه چیند در دل ناشاد من[۱]
صد بت از هر ذرّه بتراشی و ماند[۲] مایه‌ای
گر کنی ای برهمن گلگشت کفرم یاد من
عشق می‌تازد به هر سو کی شهادت دوستان
هر که زنهاریست، در بردارد از بیداد من[۳]
عرفی از من گر ملولی، سعی در خونم[۴] مکن
سیل غم را التفاتی هست[۵] با بنیاد من

(۸۰۰)

سنان دعا بر دل شب مزن
زلب ناله بر چین و یارب مزن
مزن لاف اسلام و گر می‌زنی
چو ملزم برآئی به مشرب مزن
پریشان طلب شو که یابی مراد
بر اندیشه‌های مرتّب مزن
به جولان خود هم بزن[۶] خنده‌ای[۷]
همین[۸] کو[۹] ز بالای اشهب مزن
پی خشت ایوانت این[۱۰] مشت گل
که در خون سرشتی به قالب مزن
به شمشیر ترک طلب کشته شو
شبیخون فرصت به مطلب مزن
شبیخون زند غم به عرفی، بگو[۱۱]
که بانگ هزیمت به مرکب مزن

۱- این بیت تنها در نسخ ۱، ۵، ۱۷ یافته شد
۲- ن ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = ماند تا ابد ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۱۰، ۳۶، خلاصه = ماند مایه‌یی ؛ ن ۲۸ = ماند باز؟
۳- این بیت تنها در نسخ ۲، ۸ یافته شد
۴- ن ۱، ۵ = کارم ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۸، ۱۰، ۱۱، ۱۷، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = خونم
۵- ن ۱۱، ۲۸ = نیست ؛ دیگر همه نسخ به شمول ۱، ۵، ۸، ۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = هست
۶- ن ۹، ۲۸ = مزن ؛ دیگر نسخ بشمول ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۶، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = بزن
۷- ن ۱، ۵، ۱۷، ۲۸، ۳۵ = طعنه‌ای ؛ ن ۲، ۸، ۹، ۱۵، ۱۶، ۲۹، ۳۶ = خنده‌ای
۸- ن ۵ = همی ؛ دیگر همه نسخ = همین
۹- ن ۱۰ = گرز ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۷، ۸، ۹، ۱۶، ۱۷، ۲۸، ۳۵، ۳۶ و غیره = کو ز ؛ ن ۲۹ = کو نه
۱۰- ن ۹، ۱۰، ۱۶، ۲۸، ۳۶ = این ؛ ن ۲، ۵، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵ = ای
۱۱- ن ۱، ۵ = مگو ؛ ن ۲۹ = مگوی ؛ ن ۲، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۲، ۱۳، ۱۶، ۲۸، ۳۵، ۳۶ و غیره = بگو

(۸۰۱)

کو می شوقی[۱] کـه دل مست جـنون آیـد بـرون
هر نگه از دیده بـا صـد مـوج[۲] خـون آیـد بـرون
آن کـــه شـــیر بـیشهٔ صــبرست از دست غــمت
نـــا چشـــیده ســیلی اوّل زبــون آیــد بـــرون
نـــاله تــانزدیک لب صــدجا شــود پــامال درد
جـــان بــیمار[۳]از درون ســینه چــون‌آید بـــرون
چــون رود فـریاد بـاآن جـذبه شـاید[۴] کـز پـیش
صـــورت شــیرین زقــید بــیستون آیــد بــرون
دم مــزن از عشــق عــرفی، گــوشهٔ صبری گـزین
کاندرین وادی زهر مو جـوی خـون آیـد بـرون[۵]

(۸۰۲)

نــام حســنت چــون بــرم، بـر آسـمان آیـد گـران
گــر بــه گــل بــادی وزد، بــر بــاغبان آیـد گـران
شــهسوار حُســن را ســرمست بــاید بــود، لیک
نی چنان مستی که در[۶] دسـتش عـنان آیـد گـران
دست بــر دل مــاند از درد خــردمندی[۷] بسـی[۸]
آن کـــه بـــر دست دلش رطــل گــران آیــد گــران

۱- ن ۱۰ = عشقی ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۷، ۸، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۶، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = شوقی
۲- ن ۱۶، ۲۸ = سیل ؛ دیگر همه نسخ بشمول ۱، ۲، ۵، ۸، ۹، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = موج
۳- خلاصه = نالان ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۱۶، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = بیمار
۴- ن ۵ = باید کز پیش ؛ ن ۹، ۱۱ = شاید گر شبی ؛ ن ۲، ۱۰، ۱۶، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = شاید کز پیش
۵- ن این مقطع تنها در نسخ ۲، ۸ یافته شد
۶- ن ۱، ۵، ۸ = از ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۹، ۱۶، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = در
۷- ن ۲۸ = خردمندان ؛ دیگر نسخ = خردمندی
۸- ن ۹، ۱۱ = کسی ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = خویش ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۸، ۲۸، ۲۹، ۳۶ = بسی

بی‌گناهی بین که آن بدخو به قصد کشتنم
چون بزه بندد خدنگی بر کمان آید گران
گر متاع وصل شیرین را بدان نتوان خرید
بر دل پرویز گنج شایگان آید گران
ترک دلجویی کند چون منفعل گردم[۱] ز لطف
بر کریمان شرم روی میهمان آید گران
در غمی زد غوطه[۲] عرفی کان غم لذّت سرشت
بر دل یاران سبک بر دشمنان آید گران

(۸۰۳)

دانی که چیست مصلحت ما؟[۳] گریستن
پنهان ملول بودن و پیدا[۴] گریستن
فارغ مشو زگریهٔ بسیار، اشک ریز
صد ساله گریه باخت بیک[۵] ناگریستن
بی‌دردرا به صحبت[۶] ارباب دل چه کار
خندیدن آشنا نبود با گریستن
دایم بگریه غرقم و چون نیک بنگرم
زین گریه ره دراز[۷] بود تا[۸] گریستن

۱- ن ۲، ۲۹ = گرد و ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۶، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = گردم
۲- ن ۲۹ = دست ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۲، ۱۳، ۱۶، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = غوطه
۳- ن ۲، ۳، ۹، ۱۰، ۲۸، ۲۹، ۳۶ = ما ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = نا
۴- ن ۳، ۹، ۱۰، ۳۶ = تنها ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۲۸، ۲۹، ۳۵ = پیدا
۵- ن ۳۵ = ز یک ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۲۸، ۳۶ = بیک
۶- ن ۳۵، ۳۶ = نصیحت ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۲۸، ۲۹ و غیره = به صحبت
۷- ن ۲ = گریهٔ دراز ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۸، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = گریه ره دراز
۸- ن ۲، ۸، ۹، ۱۱، ۳۵، ۳۶ = تا ؛ ن ۱۰، ۲۸، ۲۹ = نا ؛ ن ۱، ۵ = با

عمرم[۱] بگریه‌های هوس صرف شد کنون
عمری بتازه بایدم و وا[۲] گریستن
درمان درد من ز مسیحا مجو،[۳] که هست
دردم جفای یار و مداوا[۴] گریستن
گاهی بیاد سروقدی گریه[۵] هم خوش است
تاکی زشوق سدره و طوبی گریستن
هرکس که هست گریه بجانش رواست،لیک
نتوان بعالمی تن‌تنها گریستن
عرفی ز گریه دست نداری که در فراق
دردت زدل نمی‌برد[۶] الّا گریستن

(۸۰۴)

ناله کرد از مردن من عشرت‌اندوزی چنین
چون نسوزد عالمی را آه دلسوزی چنین[۷]
گفتی از این بخت صد ناکامیت خواهد فزود
هر چه گویی، هست[۸] دور از بخت فیروزی چنین
دوخت پیکانش دلم بر[۹] سینه و ناراضیم[۱۰]
زانکه در جان به بود پیکان دلدوزی چنین

۱- ن ۱، ۳۵ = عمری ؛ ن ۲، ۳، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۲۸، ۲۹، ۳۶ = عمرم
۲- ن ۹ = حالا ؛ ن ۱، ۵ = و با ؛ ن ۳، ۸، ۱۰، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = دوا ؛ ن ۲۹ = از نا
۳- ن ۲۸ = گذشت ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = مجو
۴- ن ۲، ۲۹ = مسیحا ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۸، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = مداوا
۵- ن ۲۸ = گریهٔ ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = گریه هم
۶- ن ۹، ۳۶ = نمی‌برد ؛ ن ۱، ۵، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = نمی‌رود
۷- این غزل تنها در نسخ ۱، ۵، ۸، ۳۵ یافته شد
۸- ن ۱، ۵ = هست ؛ ن ۸، ۳۵ = نیست
۹- ن ۳۵ = در ؛ ن ۱، ۵، ۸ = بر
۱۰- ن ۱، ۸، ۳۵ = ما را صنم ؛ ن ۵ = ناراضیم

وه که شکر او سپاس ایزدم از یاد برد
تا مرا از یک نگاه افکند در سوزی چنین

دایم از آیینهٔ چشم عشوه‌گر بیند، بلی
چون نهد آیینه از کف عشوه‌آموزی چنین

قبر[۱] من عرفی بود پر نور و این پرتو دهد
هر که میرد بهر ماه عالم‌افروزی چنین

(۸۰۵)

گر درآید[۲] غمزه زن در مشهدم[۳] بیباک من
چشمهٔ خونین شود هر ذرّه‌ای از خاک من

عشق می‌تازد به هر سو کای[۴] شهادت دوستان
هر که زنهاریست، دل بردارد از فتراک من[۵]

شعلهٔ آرام سوز و ناوک دلدوز هست
رشته و سوزن نمی‌خواهد دل صدچاک من

می‌تراود خون در آغوش دل هر موی[۶] عشق[۷]
شعله[۸] را اندام ریش است از خس و خاشاک من

دود دل زد بی‌نهایت سایه‌بان بر سایه‌بان[۹]
عالم دردم شماری نیستش[۱۰] افلاک من

۱- ن ۸ = قبر عرفی بود پُر از نور ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = قبر من عرفی بود پُر نور
۲- ن ۸ = درآیی ؛ ن ۱، ۵، ۷، ۱۲، ۱۳، ۱۶، ۲۹، ۳۵، ریاض = درآید
۳- ن ۳۵، ریاض = مشهدم ؛ ن ۱، ۵، ۱۴ = مشهد ؛ ن ۲۹ = مشهد آن
۴- ن ۳۵ = ز هر سو کای ؛ ن ۱۶، ریاض = بهر سو کای ؛ ن ۱، ۵ = بسوی کین
۵- این بیت تنها در نسخ ۱، ۵، ۱۶، ۳۵ نیز در ریاض‌الشعرا یافته شد
۶- ن ۱، ۲ = دل هر موی ؛ ن ۵، ۸، ۱۶، ۲۹ = دل از هر موی ؛ ن ۳۵ = دل از هر سوی
۷- ن ۱، ۵، ۳۵ = عشق ؛ ن ۸، ۱۶ = من
۸- ن ۲، ۲۹ = شعلهٔ اندام ؛ ن ۱، ۵، ۷، ۸، ۱۲، ۱۶، ۳۵ = شعله را اندام
۹- ن ۱، ۵، ۳۵ = سایه‌بان بر سایبان ؛ ن ۲، ۸، ۱۶ = سایه‌ای بر سایبان
۱۰- ن ۲ = منتش ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = نیستش

(۸۰۶)

ای نگـه ا کـز چشـم شـرم‌آلود یـار آیـی بـرون
آن چنان جایی[۱] خوشی داری، چه کارآیی‌برون[۲]
می‌کنی دعـوی کـه سیرت سـازم از بـیداد، و مـن
زیـن گـمان سـوزم کـه نـاگـه شـرمسار آیـی بـرون
آمـــدی عــرفی بــه شــهر راحت و بس نــادمی
ای خوش آن ساعت که باز از این[۳] دیار آیی برون

(۸۰۷)

بسکـه فـارغ نشـدازگریه دوچشـم تـرمن
طـعنه را کـرد فـرامـوش مـلامتگر مـن
خوب کردی که شدی عهدشکن، چند شود
ذوق پـیمان تـو تسکـین دِهِ چشـم تـر مـن
غـم دل هست مـرا بـخش دو عـالم یـارب
پس به فرودس مشو روز جزا رهبر[۴] مـن
گاهی از شـور نـهانم شـوی آگـه کـه شـود
بـا خـبر پـای تـو از گـرمی خـاکستر مـن
بسکه محرم به تماشای خیالت،[۵] بیم‌است
کـــه درآیـــی بـــه‌دل‌و دل نـــطپد دربـــرمن
چشـم از گـریه نـیاساید و ایـنم سـوزد
کـه نسـوزد دلش از طـعن مـلامتگر مـن

(۸۰۸)

از نگـاهش بسکـه نـومیدم چـو بـیند سـوی مـن
سوزم از غیرت که مـی‌بیند بـه هـم زانـوی مـن[۶]

۱- ن ۸، ۳۵ = جای خوشی ؛ ن ۱، ۵ = جانیکه خوش
۲- این غزل تنها در نسخ ۱، ۵، ۸، ۳۵ یافته شد
۳- ن ۱، ۵ = آن ؛ ن ۸، ۳۵ = آن
۴- ن ۸ = برسرمن ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = رهبر من
۵- ن ۱۷ = جمالت ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = خیالت
۶- غزل ۸۰۷ تنها در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ و غزل ۸۰۸ فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۳۵ یافته شد

تـا وفـای مـن بـر او ظـاهر شـد[۱] آن نـامهربان
مـی‌کند از مـن جـدایـی تـا نگیرد خـوی مـن
وه چـه بـدبختم کـزان بـد روزیش ظـاهر شـود
گـر نشـنید بـی‌دلی نـاگـاه در پـهلوی مـن
جرم عرفی چیست کان مه دوش می‌گفت از غضب[۲]
بـعد ازیـن گـر مـی‌توانـد بگـذرد[۳] از کـوی مـن

(۸۰۹)

هـنگامِ دمِ گـرم[۴] و خـروش نـفس است ایـن
این حـالت نـزعست و دلم را هـوس است ایـن[۵]
افـغان مکـن ای مـرغ گـرفتار، فـرو مـیر[۶]
گـلزار[۷] ارم نـیست درون قـفس است ایـن
بـیهوشی مـجنون نـه زمـحرومی وصـل است
از مـژده رسـانیدن بـانگ جـرس است ایـن
مـی‌آیی و در خـرمن جـان[۸] مـی‌زنی آتش
از طعنه بیندیش[۹] که خـاشاک و خس است ایـن
فـریاد ز تـردستی آن غـمزه کـه مـا را
نگذاشت که دانـیم چـه گـرد و چـه کس است ایـن

۱- ن ۳۵ = آن ظاهر شود ؛ ن ۱، ۵، ۸ = او ظاهر شد
۲- ن ۵، ۳۵ = عقب ؛ ن ۱ = غضب
۳- ن ۵، ۳۵ = نگذرد ؛ ن ۱، ۸ = بگذرد
۴- ن ۲، ۸، ۹، ۱۲، ۲۹، ۳۶ = نزع ؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ = گرم
۵- فیضی هم در این زمین غزلی گفته باین مطلع:
جوشید دماغم چه گل تازه‌رس است ایـن گل کرد جنونم چه بهار هـوس است ایـن
۶- ن ۳۵ = و فرو میر ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = فرو میر
۷- ن ۱، ۵، ۹، ۱۱، ۱۷، ۳۵ = این باغ ارم ؛ ن ۲، ۸، ۲۹ = گلزار ارم ؛ ن ۳۶ = این گلزار ارم ؟
۸- ن ۱، ۲، ۵، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = جان ؛ ن ۹، ۱۱ = ما
۹- ن ۲۹ = میندیش ؛ ن ۱، ۵، ۹، ۳۵، ۳۶ = بیندیش

طـوطی چـو[1] رود سـوی شکـر، تـلخ دهـانان
گـویند بـرانـید کـه نـنگ مگس[2] است ایـن
گـفتم نگـهی کـن کـه نـثار[3] تـو کـنم جان
رو تاخت، که عرفی نه چنین[4] کار، بس است این

(۸۱۰)

امـــام شـــهر و طـــعن بـــاده‌نوشان / مـن و تـحسین[5] زرق زهـد کـوشان[6]
وصـال حـور زاهـد[7] را خـوش افـتاد / مـرا مـهجوری طـاعت فـروشان
نـیاشامیده[8] لبـریز از شـرابـم / زهـی انـدیشهٔ خـمهای جـوشان
بـرندی شـهره‌ام عـیبم هـمین است / کـه بـودم مـدّتی از[9] دلق پـوشان
چـراغـی مـی‌توانـد کـرد روشـن / درون تـیرهٔ حکـمت نـیوشان
خـرد را دست بـر سـر پـای درگـل / ز شـوخیهای طـبع خـود فـروشان
سـیه مست و غـزل خـوان بـاش عـرفی / نـزیبد چـون تـو مستی[10] از خـموشان

(۸۱۱)

بـه جـانب هـمه بـینی و بـینمت[11] دیـدن
گـناه مـا چـه بـود؟ عـیب نـیست پـرسیدن

۱- ن ۳۵ = چه ؛ ن ۱، ۵، ۹، ۲۹، ۳۵ = چو
۲- ن ۹ = که بیداد برنگ مگس ؛ ن ۵ = و برانید که ننگ مگس ؛ ن ۱، ۲، ۸، ۲۹، ۳۵ = برانید که ننگ مگس
۳- ن ۲، ۹، ۲۹، ۳۶ = که به شکرانه دهم جان ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = نثار تو کنم جان
۴- ن ۱، ۵ = نه چنین ؛ ن ۲، ۹، ۱۱، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = نه چنان ؛ ن ۸ = ز چنین
۵- ن ۲، ۸، ۱۷، ۲۹ = تحسین و زرق ؛ ن ۱، ۵، ۳۵، ۳۶ = تحسین زرق
۶- ن ۱، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = زهد کوشان ؛ ن ۱، ۵ = دُرد نوشان ؛ ن ۲، ۸ = رند کیشان
۷- ن ۲ = با زاهد ؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۲۹، ۳۶ = زاهد را
۸- ن ۲، ۲۹ = بیاشامید ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = نیاشامیده ؛ ن ۳۶ = نیاشامید
۹- ن ۲، ۸، ۲۹ = با ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = از
۱۰- ن ۲۹ = هستی ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = مستی
۱۱- ن ۲، ۸ = بینمت ؛ ن ۱، ۵، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = می‌سزد

به پای خویش دوصد تیشه می‌توانم زد
اگر چه سر[۱] نتوانم زضعف خاریدن

ادب نورزم[۲] و شرمم ز عندلیبان نیست
نسیم گل نگذارد مرا به گل چیدن

زکس مرنج که تا[۳] کین زآسمان[۴] نکشی[۵]
زبون[۶] خوی بدی در محّل رنجیدن

به خارو گل متوجّه شدن چو سنگ ره است
یکیست معنی رد کردن و پسندیدن

گناه پیشه اگر قدردان مرحمت است
عقوبتی نبود صعب‌تر[۷] ز رنجیدن

نشاط میکده و می شکست[۸] توبهٔ شیخ
چه باک بر لب جوی بهشت لغزیدن

به هیچ صورتی آینه‌ام برابر نیست
نه حسن گریه شناسم نه قبح خندیدن

جواب نامهٔ عرفی ز لطف بنوشته ست[۹]
توان شناختن از[۱۰] طور نامه پیچیدن

۱- ن ۲۹ = زکرده سر ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۳۵، ۳۶ = اگر چه سر
۲- ن ۲۹ = ادب بورزم ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۳۵، ۳۶ = ادب نورزم
۳- ن ۸ = تا ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۳۵، ۳۶ = گر
۴- ن ۲۹ = کین آسمان ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۳۵، ۳۶ = کین ز آسمان
۵- ن ۱، ۵ = بکشی ؛ ن ۲، ۸، ۳۵، ۳۶ = نکشی
۶- ن ۲ = ز بوی ؛ ن ۱ = زبان ؛ ن ۵، ۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = زبون
۷- ن ۲۹ = سخت ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵، ۳۶ = صعب
۸- ن ۱، ۵، ۸، ۳۵، ۳۶ = شکست ؛ ن ۲ = کسیست ؛ ن ۲۹ = می‌کشی‌ست
۹- ن ۲۹ = بنوشت‌است ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۳۵، ۳۶ = ننوست‌است
۱۰- ن ۲، ۲۹ = توان شناخت ز طومار ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵، ۳۶ = توان شناخت از طومار

(۸۱۲)

تـــا دل نگـــردید از بـــی‌نصیبان　　شــــیرین نـــدانست تـــلخ ادیـــبان
دشـمن شـود دوست گـر مـا بـه تـزویر　　بـــر خـــود نـــبندیم[۱] مـــهر رقـیبان
مـــا دل نـــهادیم بـــر طـــاق راحت　　امّـــا دراز است دست حـــبیبان[۲]
در مـــوسم وی رفـــتم بـــه گـــلشن　　گـــل راز مـــی‌گفت بـــا عـــندلیبان
بس کـز[۳] غـریبان[۴] حُسـن تـو دل بـرد　　کـــوی تـــو گـــردید شـــهر غـریبان
گـر ز[۵] اوّل ایـن درد خـود را نـمودی　　کـــی مـــی‌کشیدم نـــاز طـــبیبان
تـــا عـــرفی آمـــد خـود را نـدیدم[۶]　　بـــا[۷] یک جـــهان درد از بـــی‌نصیبان

(۸۱۳)

نـــه رو از نـــاز مـــی‌تابد گـه نـظاره مـاه مـن
نـــدارد از لطـافت عـارضش تـاب نگـاه مـن
به فتوای[۸] کسی خـون مـرا ریـزی کـه در مـحشر
کنم گر دعوی خون باز خـواهـد شـد گـناه[۹] مـن
مراکشتی و خوش[۱۰] حالی بدان غایت که پنداری[۱۱]
تـو خـواهـی بـود فـردای قـیامت دادخـواه مـن
بـه نـزدیک شـما ای کشـتگان عشـق مـی‌آیم
بـدرد و حسـرت آرایش کـنید آرام‌گـاه مـن

۱- ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ = ببندیم ؛ ن ۲، ۸، ۲۹، ۳۶ = نبندیم
۲- ن ۲۹ = طبیبان ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = حبیبان
۳- ن ۳۶ = که ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = کز
۴- ن ۱۵، ۱۷، ۳۶ = غریبان ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = رقیبان
۵- ن ۱۷ = گر ز اوّل ؛ ن ۲، ۲۹ = گر اوّل ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵، ۳۶ = گر ز اوّل
۶- ن ۱۵، ۳۶ = بدیدم ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵ = ندیدم
۷- ن ۸، ۲۹ = از ؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = با
۸- ن ۱۶ = بگفت غیر خونم ریزی و غافل که در محشر ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۵، ۲۵، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = به فتوای کسی خون مرا ریزی که در محشر
۹- ن ۴، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = گواه ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵ = گناه ؛ ن ۹ = نگاه
۱۰- ن ۱۰ = بد حالی ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۲، ۱۳، ۱۵، ۱۶، ۲۵، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶، خلاصه، انیس و غیره = خوش حالی
۱۱- انیس‌العاشقین = پندارم ؛ همه نسخ کلیات = پنداری

ز حسرت میرم و سوی تو از غیرت نمی‌بینم
که از رویت مبادا لذّتی یابد نگاه من
ز عشق کوهکن شیرین بخود می‌نازد و خسرو
به این خوشدل که دارد این غرور از عزّو جاه من
برافکن پرده و ز حیرت[1] چو عرفی بی‌زبانم کن
چرا بسیار می‌کوشی در اثبات گناه من

(۸۱۴)

ساقی بیا و دامن گل بر سبو فشان / جامی[2] شراب هم به ریاحین فرو فشان
ای باغبان تو بزم فروچین که بیخودیم[3] / دامان گل بیاور[4] و بر طرف جو فشان
برگ خزان وظیفهٔ مستان[5] بینواست / ریحان و لاله بر طرف[6] رنگ و بو فشان
خاموش واعظا که دم گرم نیستت / جامی بگیر و بر جگر گفتگو فشان
پژمرده گشتم از نفس سرد باغ دهر / ای گریه شبنمی به چمنهای او فشان
طوفان ناز و عشوه اساس[7] امید کند / ای دل جهان[8] جهان طلب و آرزو فشان
مشت خَسَم[9] در آتش دل پایدار نیست / ای خضر هر نفس[10] دم آبی برو فشان
عرفی گل و گلاب چه ریزی بخاک ما / مشتی خسی و شیشهٔ زهری برو فشان

۱- ن ۸ = حسرت ؛ همه نسخ دیگر = حیرت
۲- ن ۲، ۸، ۱۶، ۲۹ = مشتی شراب ؛ ن ۳۶ = مشت شراب ؛ ن ۱، ۵، ۲۸ = جام شراب ؛ ن ۳۵ = حامی شراب ؛ ن ۹ = مست شراب
۳- ن ۱، ۲۸، ۲۹، ۳۶ = بی‌خودیم ؛ ن ۵، ۸، ۹، ۱۶، ۳۵ = بیخودم
۴- ن ۹ = بیار بر طرف خو فشان ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۶، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره بیاور و بر طرف جو فشان
۵- ن ۱۶، ۲۹ = رندان ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۶، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = مستان
۶- ن ۱۶، ۳۶ = طلب ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۷، ۸، ۱۰، ۲۸، ۳۵ = طرف
۷- ن ۳۵ = امید اساس کند ؛ ن ۲۹ = اساس زمانه کن ؛ ن ۱۶ = اساس زمان کند ؛ ن ۲، ۸، ۹ = اساس زمانه کند ؛ ن ۱، ۵، ۳۶ = اساس امید کند
۸- ن ۹(اضافات) = بمردهٔ دو جهان ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵، ۳۶ = جهان جهان طلب و ؛ ن ۲، ۱۴، ۲۹ = جهان جهان طلب
۹- ن ۹ = پیشت رُقم ؛ ن ۱، ۵، ۱۶، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = مشت خَسَم
۱۰- ن ۱، ۵، ۱۶، ۲۹، ۳۶ = هر نفس ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = هم نفس

(۸۱۵)

بیار شیشه و می[۱] بر گل و گیاه فشان[۲]
فروغ می بگریبان مهر و ماه فشان
زباغ همّتِ ما زهر خند می‌روید
بدست طنز بچین و به روی جاه[۳] فشان
مجاوران حرم را ز[۴] آستانهٔ عشق
غبار ناصیه آشوب بر جباه فشان
اگر سماع هوس می‌بری به محفل شید[۵]
بروب گرد بساط آن گهی کلاه[۶] فشان
اگر[۷] به مشهد عشق آستین فشان آیی
برقص، سر بفشان[۸] و بخاک راه فشان
بسوز گریهٔ من، ای بهشت[۹] پرور وصل[۱۰]
که مشت شبنم ما بر گل[۱۱] و گیاه فشان
کرشمه‌ای که نگیرد[۱۲] بجیب حُسن آرام
بسوز[۱۳] پرده و در دامن نگاه فشان

۱- ن ۱۶، ۲۸، ۲۹، ۳۶ = شیشه و می ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۹، ۳۵ = شیشهٔ می
۲- ن ۲، ۸، ۱۰، ۲۹ = افشان ؛ ن ۱، ۵، ۹، ۱۱، ۱۶، ۱۷، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = فشان
۳- ن ۲۹ = ماه ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۶، ۱۷، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = جاه
۴- ن ۹ = در آستانهٔ ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۶، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = ز آستانهٔ
۵- ن ۸، ۱۵ = به محفل خویش ؛ ن ۲۸ = به مجلس شید ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۱۶، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = به محفل شید
۶- ن ۸ = به ماه ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۶، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = کلاه (در نسخهٔ ۲۸ مصرع ثانی شعر ۸ مصرع ثانی این بیت هست)
۷- ن ۲، ۱۵، ۳۶ = اگر ؛ ن ۲۸ = و اگر ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۹، ۱۶، ۱۷، ۲۹، ۳۵ = و گر
۸- ن ۹ = سر قصب بفشان ؛ ن ۱۶، ۲۸، ۳۶ = مرقص سر بفشان ؛ ن ۸، ۲۸ = برقص و سر بفشان ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۳۵ = برقص، بر بفشان
۹- ن ۱۶ = شهید ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = بهشت
۱۰- ن ۹، ۱۱، ۱۶، ۲۸، ۳۶ = بهشت بر در وصل ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۵ = بهشت پرور وصل
۱۱- ن ۱، ۵، ۳۵ = او بر گل و گیاه ؛ ن ۹، ۱۱ = و بر گلاب شاه ؛ ن ۲، ۸، ۱۶، ۱۷، ۲۸، ۲۹ = ما بر گل و گیاه
۱۲- ن ۱ = نگیرم ؛ ن ۲، ۱۷ = بگیرد ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۶، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = نگیرد
۱۳- ن ۱۷ = بسوز و پردهٔ بر دامن ؛ ن ۲،۱۶،۲۸،۲۹،۳۶ = بسوز پرده و در دامن ؛ ن ۱،۵،۳۵ = بسوز پرده و بر دامن

گدایی؟ شیوه‌ای[۱] از آفتاب یثرب جوی
کرشمهٔ مه کنعان به جیب چاه فشان
دمید صبح فنا، دیده باز کن عرفی
بسوز دامن و دودی[۲] به صبحگاه فشان

(۸۱۶)

ای دیده خون ببار[۳] و بسویش نظر مکن
زنهار شرمسارم، ازین بیشتر مکن
ای ناله هم بتو خوشم و هم بجور یار
از من عنان متاب و درو هم اثر مکن
یا[۴] نعمت وصال مده[۵] یا ز رشک غیر
آلوده این نواله بخون جگر مکن
نازک دلی، مباد که رحم آیدت به من
زودم بکش،[۶] نگاه به این چشم تر مکن
هنگام لطف او مکن[۷] ای مدّعی مدد
بر داغ سینه مرهم او نیشتر[۸] مکن
از نیش غم پر است مبادا شوی فگار
ای خوشدلی برو، به دل من گذر مکن
ناگه بمیرم امشب و یارم شود ملول
ای همنشین[۹] بساز و فغان بیشتر مکن
ای چشم گریه دوست که شرمندهٔ توام
تا هست گریه، میل بکار دگر مکن
ای[۱۰] دست ناامید که دوری ز دامنش
شرمنده گشتم این همه خاکم بسر مکن
عرفی پیام[۱۱] شوق تو بیهوشی آورد
این گفتگو[۱۲] دگر به نسیم سحر مکن

۱- ن ۱۶، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = گدای شیوه شو ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸ = گدای شیوه از
۲- ن ۱۷، ۳۶ = دامن و دودی ؛ ن ۹ = دامن دود و به ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۱۰، ۱۱، ۱۶، ۲۸، ۲۹، ۳۵ = دامن، دودی
۳- ن ۳۶ = بیار ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۲۹، ۳۵ = ببار
۴- ن ۵، ۱۰، ۳۵ = یا ؛ ن ۱، ۸ = با
۵- ن ۵، ۱۰ = بده با ز رشک عنبر ؛ ن ۸ = مده بار رشک عنبر ؛ ن ۳۵ = مده یا ز رشک عنبر(در چند نسخهٔهای مهم مثل ۲۸، ۲۹، ۳۶ و غیره این شعر نیافته شد)
۶- ن ۲۸ = مکش ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = بکش
۷- ن ۲ = بکن ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۱۶، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = مکن
۸- ن ۹، ۳۶ = نیشتر ؛ ن ۱، ۵، ۱۶، ۲۸، ۳۵ = پیشتر
۹- ن ۱۶ = هم نفس ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۹، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = هم نشین
۱۰- ن ۱، ۵ = وین ؛ ن ۲، ۸، ۲۹ = ای ؛ ن ۳۵، ۳۶ = وی
۱۱- ن ۱۶ = بیان ؛ ن ۲، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶، پیام
۱۲- ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۱۶، ۳۵، ۳۶، ریاض = این گفتگو بیا به ؛ ن ۲۹ = این گفتگو دگر به ؛ ن ۹ = زین گفتگو دگر به

(۸۱۷)

ز خـــونم روی مـــیدان تـــازه گـــردان ‌ ‌ تـــــمنّای شـــهیدان تـــازه گـــردان
زدل یک[۱] لخت دارم نـــیم[۲] خـــورده ‌ ‌ جگـــر بـریان کـن و خـوان[۳] تـازه گـردان
اگـر طـوفان[۴] نـوحی خـواهـی از خـون ‌ ‌ کـــهن[۵] ریشـم بـه مـژگان تـازه گـردان
بـــه عـــالم وقـــتی آســان مـردنی بـود ‌ ‌ بـــــبالینم بـــیا، وان تـــازه گـــردان
بـرقص ای نـیم بسـمل صـید[۶] و در دل ‌ ‌ شکســـــتنهای[۷] پـــیکان تـــازه گـردان
ز چـــاک جـــامه گـــر دل مـی‌گشاید ‌ ‌ شکـــر خـــند گـــریبان تـــازه گـردان
دلا در خـون سـرشتی خـاکـم، اکـنون ‌ ‌ کـــهن دیـــوار ایـــمان تـــازه گـردان
ز مـــیدان[۸] رو مـــتاب، ارشـیر مـردی ‌ ‌ بـــرو،[۹] نـــام[۱۰] شـــهیدان تـــازه گـردان
گـــهر ریـــزی کـن ای عـرفی ز الفــاظ ‌ ‌ دریـــن رســم کـــریمان تـــازه گـــردان[۱۱]

(۸۱۸)

بت‌پـرستان هـمه جـمعند بگـرد دل مـن ‌ ‌ حجرالاسـود دیـر است دل مـقبل مـن[۱۲]
نـاقهٔ مـرگ بـه شـهر عـدمم زان نـبرد ‌ ‌ کز متاع غم و درد است گـران محمل مـن

۱- ن ۹ = صد ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۱، ۱۶، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = یک
۲- ن ۲۸ = نیک ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = نیم
۳- ن ۸، ۹، ۱۰، ۲۹، ۳۶ = خوان ؛ ن ۱، ۵، ۱۵، ۱۶، ۱۷ = جان ؛ ن ۲، ۱۶، ۲۸، ۳۵ = خون
۴- ن ۹ = اگر طوفان تو می‌خواهی اگر خون ؛ ن ۹(اضافات) و دیگر همه نسخ مثل ۱، ۵، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = اگر طوفان نوحی خواهی از خون
۵- ن ۲۹ = گهی ؛ ن ۲۸ = کنون ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۱۶، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = کهن
۶- ن ۵، ۹، ۳۵ = صید و در دل ؛ ن ۱، ۲، ۸، ۹(اضافات)، ۲۸، ۲۹، ۳۶ = صید در دل
۷- ن ۱۰ = شکایتهای ؛ ن دیگر همه نسخ مثل ۱، ۵، ۸، ۹، ۹(اضافات)، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = شکستنها
۸- ن ۱، ۵، ۱۰، ۱۷، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = ز مـیدان رو مـتاب ار ؛ ن ۲، ۸، ۹، ۱۵، ۱۶، ۲۹ = مشو آئین بـزم ار ؛ ن ۹(اضافات) = ز میدان رو متاب از
۹- ن ۹(اضافات) = مرو ؛ ن ۱۶ = بره ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = برو
۱۰- ن ۸، ۹، ۱۶، ۲۹ = خاک ؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = نام
۱۱- این مقطع تنها در نسخ ۲، ۸ یافته شد
۱۲- این اشعار تنها در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۲۸، ۳۵ یافته شدند

ای کـه مـعمور کـنی قـصرتنم[۱] را، فـردا   گـرد آن کـوی بـرآمـیز بـر آب و گـل مـن

(۸۱۹)

دلا رنـجی بـبر[۲] کـز دردمـندان مـی‌توان بـودن
مکش گـردن کـه خـاک سـربلندان مـی‌توان بـودن
دمی کان غمزه صیدی را بخون غلطان کند دانی[۳]
کـه مشـتاق کـمند صـیدبندان مـی‌توان بـودن
بگوییدم[۴] کـه تـا تسـبیح[۵] بـر زنّـار بگـزینم[۶]
اگـــر در زمـرهٔ طـاعت‌پسندان مـی‌توان بـودن
پـــی بـالانشینی واعـظا مـی را مکـن ضـایع
بـیا، در دیـر هـم صـدر لونـدان مـی‌توان بـودن
اگـر دنـدان فشـردن بـر جگـر ایـن چاشنی دارد
فـدای لذّت هـر زخـم دنـدان مـی‌توان بـودن
اگـر گـاهی لب امـید عـرفی تـلخ مـی‌خندد[۷]
بسی می‌چش، زخیل زهر خندان[۸] می‌توان بـودن

(۸۲۰)

بـچه رو[۹] بـه جـلوه[۱۰] آیـد طـلب نـیازمندان
نـه دل نـیاز[۱۱] خـرّم، نـه لب[۱۲] امـید خـندان

۱- ن ۱ = قصر دلم ؛ ن ۵، ۸، ۱۰، ۲۸، ۳۵ = قصر تنم
۲- ن ۱۳، ۱۶ = رنجی مبر ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۸، ۹، ۱۶، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = رنجی ببر
۳- ن ۱ = آری ؛ ن ۳ = بینی ؛ ن ۲، ۴، ۵، ۶، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۶، ۲۹، ۳۶ = دانی
۴- ن ۶ = بکوشیدم ؛ دیگر همه نسخ = بگوییدم
۵- ن ۲، ۸، ۱۶، ۲۹ = زنّار به تسبیح ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۹، ۱۰، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = تسبیح بر زنّار
۶- ن ۸، ۲۸ = مگزینم ؛ ن ۱، ۵، ۱۶، ۲۹ = بگزینم
۷- ن ۶، ۸ = گردد ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۱۶، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = خندد
۸- ن ۲۸ = دردمندان ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۱۶، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = زهر خندان
۹- ن ۱، ۵ = ره ؛ ن ۲، ۳، ۸، ۹، ۱۶، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = رو
۱۰- ن ۱۳، ۱۶ = بخلوت ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = به جلوه
۱۱- ن ۳۵ = لب نیاز ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۶، ۲۸، ۲۹، ۳۶ = دل نیاز
۱۲- ن ۳۵ = دل امید ؛ دیگر همه نسخ = لب امید

گله[۱۴] از تهی کمندی نه روا بود، همین بس
که غزال ما نیفتد به کمند ارجمندان[۱۵]

چه کند زبون شکاری به چنین شکارگاهی
که خم کمند بوسد لب عنبرین کمندان

چه گمان باطل است این که بود[۱۶] عزیز صیدی
که به عجز بسته گردد به کمند صید بندان[۱۷]

به کرشمه‌ای بنازم[۱۸] که زباد دامن او
زده موج زهر آفت[۱۹] به گلوی نوشخندان[۲۰]

چه دلی است آه ازان دل که زحُسن[۲۱] و عشق‌دردی
نه علامتی زناخن نه جراحتی زندان[۲۲]

نه چنان بتاز عرفی که رود عنان[۲۳] زدستت
تو هم این حدیث می گو به سبک عنان سمندان

(۸۲۱)

تا تیغ بکف‌داری[۲۴] برنفس دودستی زن
تا سنگ بدست‌آید، برشیشهٔ هستی زن

۱۱– ن ۱۳، ۱۶ = بخلوت ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = به جلوه
۱۲– ن ۳۵ = لب نیاز ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۶، ۲۸، ۲۹، ۳۶ = دل نیاز
۱۳– ن ۳۵ = دل امید ؛ دیگر همه نسخ = لب امید
۱۴– ۱۶ = گله از تهی کمندان نه همین روا بود بس ؛ دیگر همه نسخ = گله از تهی کمندی نه روا بود همین بس
۱۵– ن ۲، ۳، ۸، ۱۶، ۲۹، ۳۶ = ارجمندان ؛ ن ۱، ۵، ۶، ۹، ۱۰،۱۱، ۲۸، ۳۵ = صید بندان
۱۶– ن ۱، ۵، ۳۵ = چنین ؛ ن ۲، ۳، ۹، ۱۶، ۲۸، ۲۹، ۳۶ = بود
۱۷– ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۹، ۱۶، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = صید بندان ؛ ن ۳، ۱۰، ۱۱، ۲۸ = ارجمندان
۱۸– ن ۱، ۵، ۳۶ = نیازم ؛ ن ۶ = بتازم ؛ ن ۹، ۱۶، ۲۸، ۲۹، ۳۵ = بنازم
۱۹– ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۳۵ = آتش ؛ ن ۶، ۸، ۹، ۱۱، ۲۸، ۲۹، ۳۶ = آفت
۲۰– ن ۶، ۲۹ = هوشمندان ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۷، ۸، ۹، ۱۱، ۱۶، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = نوشخندان
۲۱– ن ۳۶ = عشق حُسن داری ؛ ن ۱، ۵، ۲۸ = حُسن عشق دروی ۹، ۲۹، ۳۵ = حُسن و عشق در وی
۲۲– ن ۲۹ = نه علامتی نه ناخن نه جراحتی نه دندان ؛ دیگر همه نسخ بطوریکه نوشته شد
۲۳– ن ۳، ۹، ۱۰، ۱۱، ۲۸، ۲۹، ۳۶ = رود عنان ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۶، ۸، ۱۶، ۳۵ = عنان رود
۲۴– ن ۲، ۸، ۲۹، عرفات = دار تا ؛ ن ۲۸ = آری ؛ ن ۱، ۵، ۹، ۱۶، ۳۵، ۳۶، بیاض، باسطی = یابی

چـون مـرغ‌چمن تـاکـی بـرآب‌وهـوا جـوشی[۱]
پــــروانـــه صـــفت خـودرا بــرشعله‌پرستی زن
انـــدوه‌مسلّط‌کـــن بــــرشادی دون‌فـــطرت[۲]
شـــــمشیربلندی‌را بــــــرتارک پســــتی زن
نــــــادیده‌عدم خـــــامی، درزن بـــوجودآتش
چــون ســیرعدم کــردی،بـازآ،[۳] درهســتی زن
در[۴] راه‌طـلب[۵] عـرفی بـاهوش سبک مـی‌رو
چــون هــوش زپــی مـاند بـرکوچهٔ مستی[۶] زن

ردیف واو

(۸۲۲)

مشرب عیش تلخ شد بـادهٔ خوشگوار کـو
زهد شهید گشته را شـمع سـر مـزار کـو[۷]
من کـه پـیاده مـی‌روم، بـر دم تـیغ پـا نـهم
کوچهٔ تـنگ عشـق را جـلوه‌گـه سـوار کـو
گـر بـه جـفا کشـد مـرا فـارغم از تـلافیش
در گــل او وفـا کـجا، در دل مـن غـبار کـو
تـوبه ستیزه مـی‌کند بـا دل سـهمناک مـن
رنگ دلم شکسته شد، ساقی گل عـذار کـو
مهر و وفای خود بَسَم، تشنه نیم به مهر کس
مــی‌چکد از دمـاغ مـن دردسـر خـمار کـو
شش جهت وجود را جلوهٔ بت فرو گـرفت
کعبه دوگـز زمـین بـود، بـتکده را کـنار کـو
مــمکن و اخـتیار را نـیست بـهم مـناسبت
حــوصله‌های تــنگ را طـاقت اختیار کـو
عرفی بلفضول راکس به صـلاح[۸] نگـرود
رای صواب نیستش، ور بود، اعـتبار[۹] کـو

۱- ن ۹، ۱۱ = کوشی ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۱۶، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = جوشی
۲- ن ۲، ۲۹ = همّت ؛ دیگر همه نسخ = فطرت
۳- ن ۱۵ = زود آ ؛ دیگر همه نسخ = باز آ
۴- خلاصه = از ؛ دیگر نسخ دیوان = در
۵- ن ۳۶ = عدم ؛ دیگر نسخ = طلب
۶- ن ۱، ۵، ۶، ۲۸ = هستی ؛ دیگر نسخ = مستی
۷- این غزل فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ یافته شد
۸- ن ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = به صلاح ؛ ن ۱، ۵ = به علاج
۹- ن ۸ = اختیار ؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = اعتبار

(۸۲۳)

هر گلی کز تربتم روید ز شوق روی او | ز آتش دل سوزمش تا نشنود کس بوی او[۱]
کاش چشمم بعدمرگ آن‌شوخ‌برهم‌می‌گرفت | تابه‌این تقریب می‌آمد[۲] به چشمم‌روی او
باره‌ای[۳] شایدکه نادانسته همراهی کند | بگذران ای‌هم‌نشین نعش مراازکوی او
درمیان ما و او تاکی نشیند مدعی | می‌نشینم بعدازین گستاخ در پهلوی او

(۸۲۴)

آنکه دوزخ بود آرام گه راحت او | شعلهٔ شوق تو آتش زده در طاقت او[۴]
ذوق روی[۵] تو طلبکار حیاتش[۶] دارد | آنکه از عمر ابد عار کند همّت او
به قیامت دهدم وعده و سوزم که مباد | همچنان سیر نگردد دلم از حسرت[۷] او
کشتهٔ عشق کسی دان که شود روز جزا | حشر آزرده دل آید به سر تربت او
وه چه پرسی غم عرفی که مبیناد کسی | آنچه از هجر تو بیند دل بی‌طاقت او

(۸۲۵)

می‌رسدش[۸] به‌کام جان‌چاشنی‌نگاه‌تو[۹] | وای بهر[۱۰] که می‌نهد پای به جلوه‌گاه تو[۱۱]
ای چمن‌دل این هواز چه‌نسیم یافتی | کین همه شبنم بلا می‌چکد از نگاه تو

۱- این غزل تنها در نسخ ۱، ۵، ۸، ۳۵ یافته شد
۲- ن ۱، ۳۵ = می‌آید ؛ ن ۵ = می‌آمد
۳- ن ۵، ۳۵ = پاره‌ای ؛ دیگر همه نسخ = باره
۴- این غزل تنها در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ یافته شد
۵- ن ۱۷، ۳۵ = درد ؛ ن ۱، ۵، ۸ = روی
۶- ن ۱۷ = خیالش ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = حیاتش
۷- ن ۱، ۵، ۸ = راحت ؛ ن ۱۷، ۳۵ = حسرت
۸- این غزل تنها در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد. (در نسخ ۸، ۱۷، ۳۵ مصرع اولی مصرع ثانی و مصرع ثانی مصرع اولی است)
۹- ن ۱۷ ردیف "ار" هست ولی در نسخ ۱، ۵، ۸، ۳۵ "تو" ردیف است
۱۰- ن ۱، ۵ = به هر که ؛ ن ۸، ۱۷، ۳۵ = که هر که
۱۱- ن ۱۷ ردیف "ار" هست ولی در نسخ ۱، ۵، ۸، ۳۵ "تو" ردیف است

تیغ‌نه نمی‌نهی زکف یافته‌ای مگر که‌کس　　روز جزا نمی‌کند گوش بدادخواه تو

(۸۲۶)

بخواب چشم تو سر برده[۱] ازشراب‌فرو　　عجب که‌چشم‌تو‌آورده‌سربخواب‌فرو[۲]
چو شعله بر سرم آن‌شمع[۳]دوش‌می‌لرزید　　که می‌طپیدم و رفتم به اضطراب فرو
ازین خرابه بکش رخت خود برون عرفی　　چه[۴] رفته‌ایم درین عالم خراب فرو

(۸۲۷)

آن که میرد در هوای لعل آتشناک او　　تا ابد آب حیات آید برون از خاک او
سینه‌ای کز خنجر او چاک شد، کی به شود　　گر بهم دوزد مسیح از رشتهٔ جان چاک او
آتش اندازد به دل آسودگان خاک را　　قطرهٔ خونم چو بر خاک افتد از فتراک او
عرفی‌آن‌شوخ‌ازچه‌حیران‌است‌اگردرجلوه‌نیست　　صورت‌حال‌تو‌درآیینهٔ‌ادراک‌او

(۸۲۸)

جانم انیس باد صبا شد ببوی او　　چشمم غبار شد که کند طوف کوی او[۵]
تاب دلم نماند و فزاید زهر نگاه　　شوقم جهان جهان به تماشای روی او
با من حکایتیش نگاهست و مدعی[۶]　　دارد گمان که بسته ره گفتگوی او
فردا به سوی روضه شتابند خلق و من　　جویم بصد امید[۷] سراسیمه کوی او
عرفی زدیده می‌چکدش قطره‌های خون　　از بس کمند شوق فشارد گلوی او

۱- ن ۱ = سر بر زد از شراب ؛ ن ۸ = سر برده‌ام از شراب ؛ ن ۵، ۱۷، ۳۵ = سر برده از سراب
۲- این غزل و غزل بعدی تنها در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شدند
۳- ن ۸، ۳۵ = آن شوخ ؛ ن ۱ = ای شمع ؛ ن ۵ = آن شمع
۴- ن ۱ = چو ؛ ن ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = چه
۵- این مطلع تنها در نسخهٔ ۱۷ یافته شد. بطور غزل این اشعار تنها در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷ به نظر آمد.
۶- ن ۱، ۵ = نگاهست مدعی ؛ ن ۳۵ = نگاهست و مدعی
۷- ن ۸، ۳۵ = بصد امید ؛ ۱، ۵ = به صد طریق ؛ ن ۱۷ = بسر امید ؟

(۸۲۹)

چشمت که هست عشوه‌گری را ظهور ازو ناز و کرشمه وام کند چشم حور ازو[۱]

آن مرقد شهید تو باشد که تا ابد افراشته به عرش علمهای نور ازو

آیینهٔ دلی که شده جلوه‌گاه دوست پرتو نموده وام تجلّی ظهور[۲] ازو

(۸۳۰)

ننوشد آب حیوان تشنهٔ جام وصال او بجز آتش نیاشامد طلبکار خیال او[۳]

ندارد مرغ جانم قوّت افشاندن بالی نشست از بس غبار درد ناکامی ببال او

نمیرم زود و می‌بینم ملولش لیک می‌ترسم که گر میرم مباد[۴] از شرم باشد انفعال او

بوددست‌وگریبان‌تاقیامت‌بااجل‌جانم نپوشد[۵] بیخودی‌گرچشمم[۶] ازروی‌خیال‌او

(۸۳۱)

ازان تنها نبیند سوی من چشم سیاه او

که می‌خواهد جهانی را بسوزد یک نگاه او

نگردد تا حسود[۷] از آشناییهای ما آگه

برون آیم زبزم وصل و بنشینم براه او

دلم زخم خدنگی دارد آیا از کجا باشد

مگر افتاده گاه[۸] بیخودی بر من نگاه او

۱- این غزل تنها در نسخ ۱، ۵، ۸، ۳۵ یافته شد

۲- با آنکه در تمام نسخ موجود "تجلی ظهور" ثبت است امّا ازین شکل معنای مطلوبی گرفته نمی‌شود ممکن است که در اصل "تجلی طور" بوده باشد و درین صورت مفهوم بیت روشن می‌گردد.

۳- این غزل تنها در نسخ ۱، ۵، ۸، ۳۵ یافته شد

۴- ن ۸، ۳۵ = مباد از شرم ؛ ن ۱، ۵ = مبادا شرم

۵- ن ۸ = نپوشد ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = بپوشد

۶- ن ۱، ۸ = چشم ؛ ن ۵، ۳۵ = چشمم

۷- ن ۱، ۵، ۸ = حسود ؛ ن ۳۵ = چسود

۸- ن ۳۵ = گاهی ؛ ن ۱، ۵، ۸ = گاه

نـمی‌گردد تسـلّی جـانب هـر کس کـه مـی‌بیند
مـرا مـی‌جوید از خـاصان مگـر چشـم گناه او
بود دمسـازی مـن دوزخ او، وه چـه خـوش بـاشد
کــه روز حشــر ایــن بــاشد مکــافات گــناه او
کلاه از ناز بر سر کج نهد(۱) آن شوخ و مـیخواهـد
کَه پوشد(۲) عارضش از شرم(۳) من طرف کـلاه او
بـــود تأثـیر آه و نـالهٔ عـرفی غـم و حسـرت
ســـیه کـــرده ست روی بـــخت او را دود آه او

(۸۳۲)

نـخواهـم روز مـحشر سینه چـاک آیـم بـراه او
مــبادا درگــمان افـتد کـه هسـتم داد خـواه او
بـــراهش بسکـــه بـیتابانه رفـتم آشـنایم شـد
کـــه نـــایم از حـــجاب(۴) آشـنایيها بـراه او
دلم بـــاغ است از آب و هــوای عشــق پـرورده
کـــه بـــاشد شـعلهٔ سـیراب نـام تـرگـیاه او
شهید عشق او خونش(۵) و بال خویشتن گـردد(۶)
چـو روز حشــر هـم عـاشق بخود گیرد گناه او

۱- ن ۱، ۸ = نهد ؛ ن ۵، ۳۵ = نکرد
۲- ن ۱، ۸ = بوسد ؛ ن ۵، ۳۵ = پوشد
۳- ن ۳۵ = شرم ؛ ن ۱، ۵ = چشم
۴- ن ۱ = خجالت آشنائیها ؛ ن ۵، ۸، ۳۵ = حجاب آشنائیها
۵- ن ۸ = خویش ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = خونش
۶- ن ۳۵ = کرده ؛ ن ۱، ۵، ۸ = گردد

دلم سوزد چو پیش[۱] غیر عرفی برکشد[۲] آهی
ازین غیرت که هست از حسرت روی تو آه او

(۸۳۳)

اینک رسید وعده گشاد نقاب کو
رفتیم تا دریچهٔ صبح، آفتاب کو
جامی کشید محتسب و فتنه می‌کند
کو تازیانهٔ ادب و[۳] احتساب کو
خونم حلال بر تو،[۴] ولی داور جزا
گر گویدم شهید که گشتی؟ جواب کو
کیفیت شباب[۵] هم از حبس کیمیاست
اینک شباب[۶] نشأهٔ عهد شباب کو
مالب‌به العطش نگشاییم وتن زنیم
آخر وجود آب ضرور است، آب کو
صد درد دل گذشت و شکرخنده‌ای نزد[۷]
هان ای زبان[۸] و دل، گره[۹] و اضطراب کو
شرمش نظاره دشمن‌و شوقم‌نگاه دوست
دل پاره‌پاره شد و کشاکش نقاب کو؟
نور جمال دوست نگنجد درین نظر
کو دیده‌ای بحوصلهٔ آفتاب، کو
عرفی‌مگو[۱۰] که مستی‌و راه عدم دراز
اینک شدم سوار، عنان کو[۱۱] رکاب کو

(۸۳۴)

تا بخونریزم اشارتها نمود ابروی او[۱۲]
میل خونریزی خود فهمیدم از هر موی او

۱- ن ۱ = پیش ؛ ن ۵، ۸، ۳۵ = پیشش
۲- ن ۱ = می‌کشد ؛ ن ۵، ۸، ۳۵ = برکشد
۳- ن ۴، ۹، ۲۸، ۲۹، ۳۶ = ادب، احتساب ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵ و غیره = ادب و احتساب
۴- ن ۲، ۲۹ = بتو حلال ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۶، ۱۷، ۲۵، ۳۵، ۳۶ = بر تو
۵- ن ۴، ۲۸ = شراب ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = شباب
۶- ن ۴ = شتاب ؛ دیگر همه نسخ بشمول ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = شباب
۷- ن ۱، ۵، ۲۹ = نزد ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۸، ۳۵، ۳۶ = نکرد
۸- ن ۲۹ = دهان ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۸، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = زبان
۹- ن ۲، ۳، ۴، ۸، ۲۹، ۳۶ = گره و اضطراب ؛ ن ۱، ۵، ۲۸، ۳۵ = گرهٔ اضطراب
۱۰- ن ۱۷ = بگو که هستی و ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۷، ۸، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = مگو که مستی ؛ ن ۹ = نگو که مستی
۱۱- ن ۱، ۵، ۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = عنان کو رکاب کو ؛ ن ۴، ۱۷ = عنان و رکاب کو
۱۲- ن ۲۹ = تو ؛ دیگر همه نسخ بشمول ۱، ۵، ۹، ۱۷، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = او

چـون خـرامـد در دلم جـان هـمچو آب زنـدگی
سـر نـهد در پـای سـرو قـامت دلجـوی او
تـا خـیال قـامتش بـیرون نـیاید[۱] از دلم
کـردەام زنـجیر پـایش حسـرت گـیسوی او
گـر نـمی‌گردد مـه مـن گـرم کـین، از مـهر نـیست
از نـزاکت طـاقت گـرمی نـدارد خـوی او
تـا بـود آمـد شـدش بـر خـاک مـن ای هـمنشین
چـون بـمیرم، شب نـهانم دفـن کـن در کـوی او
من کـه حسـرت مـی‌کشم عـرفی بـر آه[۲] دیگـران
شـیشهٔ[۳] مـی کـی تـوانـم دیـد بـر زانـوی[۴] او

(۸۳۵)

تـو ای زاهـد بـرو افسـانهٔ بـاغ ارم بشـنو
ولی از وصـف کـوی او بـیا یک شـمّه هـم بشـنو
بـناکـامی بـمیرد هـرکه راه عشـق پـیماید[۵]
عـنان را نـرم کـن ویـن مـژدگانی هـر قـدم بشـنو
لب جام است در افسـانهٔ[۶] و ای آنکـه مـی‌نوشی
گمان دارم کـه گـوید شـمّه‌ای از حـال جـم، بشـنو

۱- ن ۱، ۳۶ = نباید ؛ ن ۵، ۹، ۲۹، ۳۵ = نیاید
۲- ن ۹ = به آن ؛ ن ۱، ۵، ۸ = براه ؛ ن ۳۵ = به آه ؛ ن ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۶ = برای
۳- ن ۱ = شیشه را چون می‌توانم دید ؛ ن ۹، ۲۹ = شیشهٔ می که توانم دید ؛ ن ۵ = شیشهٔ چون می‌توانیم دید ؛ ن ۳۵، ۳۶ = شسشهٔ می چون توانم دید
۴- ن ۲۹ = در پهلوی تو ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۳۵، ۳۶ = بر زانوی او
۵- ن ۲۹ = ننماید ؛ ن ۱، ۵، ۹، ۳۵، ۳۶ = پیماید
۶- ن ۳۵، ۳۶ = در افسانهٔ ای آنکه ؛ ن ۵، ۱، ۱۰ = در افسانه و ای آنکه ؛ ن ۲، ۸، ۲۹ = در افسانه باز ای آنکه ؛ ن ۹ = در افسانه آنکه ؟

بسوز ای برهمن زنّار را ور نشنوی[۱] از من
ز گوشت پنبهٔ غفلت برون کن، از صنم بشنو
مپر[۲] ای مرغ دل در صیدگاه ناز[۳] محبوبان
زهر جانب صدای بال شاهین ستم[۴] بشنو
بیا ای آنکه بر طوف[۵] حریم کعبه می‌نازی[۶]
بگرد کوی او لبیک‌لبیک حرم بشنو
در آ[۷] در سینهٔ عرفی که مالامال غم گردی
ز جان[۸] او صدای آه دردآلود غم بشنو

(۸۳۶)

زچشم من مجوش ای گریه هنگام وصال او
که محجوبست و می‌سازد هلاکم انفعال او
ز شرح[۹] شوقم آتش در پر روح‌الامین افتد[۱۰]
اگر غمنامهٔ هجر تو بربندم به بال او
نمیرم[۱۱] زود و غمگین است، پیش از مردن‌ای یاران
کنید آغاز شیون تا شود رفع ملال او

۱- ن ۱، ۱۷ = بشنوی ؛ ن ۵، ۸، ۳۵ = نشنوی
۲- ن ۱۵ = بپر ای مرغ دل ؛ ن ۵، ۳۵، ۳۶ = مپر ای مرغ دل ؛ ن ۹ = برای مرغ دل
۳- ن ۳۵ = عشق ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۲۹، ۳۶ = ناز
۴- ن ۹، ۱۱ = بال شاهین را ز هم ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۱۰، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = بال شاهین ستم
۵- ن ۱، ۲، ۵، ۹، ۱۱، ۲۸ = طرف ؛ ن ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = طوف
۶- ن ۱، ۵، ۹ = می‌تازی ؛ ن ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = می‌نازی
۷- ن ۹، ۱۱، ۱۵ = بیا ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = درآ
۸- ن ۲ = بجان او ؛ ن ۸، ۱۵ = ز جان آن ؛ ن ۲۹ = ز جان او ؛ ن ۱، ۵، ۹، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = بحال او
۹- ن ۸ = ز شرم ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = ز شرح ؛ ن ۹ = نه شرح
۱۰- ن ۹ = افتد ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = گیرد
۱۱- ن ۲ = بمرگم ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = نمیرم

دم مـردن گره شد در گلویم گریه، چون دیدم
که جان رو بر[۱] قفایی رفت از شوق[۲] جمال او
برآرم در لحد آهی که آتش در ملک[۳] گیرد
اگر باشد بجز حرف[۴] غمت از من سؤال او
چو مست آمد برون عرفی چه گویم اهل تقوی را
چسان زد شعله[۵] بر خاشاک عصمت رنگ آل او

(۸۳۷)

مسازم ناامید از خود چو گشتم مبتلای تو
که محروم[۶] از تمام خوبرویانم برای تو
دران صحرا که گیرد هر شهیدی دامن قاتل
بود دست کسی[۷] و دامن شرم و حیای تو
شدی بهر فریبم سرگران با غیر و خوشحالم
که آگه نیست آن غافل[۸] نهاد از شیوه‌های تو
دم نزعست ای یاران بگوییدش بیا امشب
وداع خستهٔ خود کن که می‌گوید دعای تو
تبسّم گونه‌ای فرمای[۹] و عمر جاودانم ده
که باشد لذّتی گیرم ز درد بی‌دوای تو

۱- ن ۱، ۳۵ = رو بر ؛ ن ۵ = زان بر ؛ ن ۹، ۱۱، ۲۸، ۲۹، ۳۶ = رو در
۲- ن ۲۹ = شرم جمال او ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۹، ۳۵، ۳۶ = شوق جمال او ؛ ن ۲۸ = ز آشوب خیال او
۳- ن ۳۵ = فلک ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۹، ۲۹، ۳۶ = ملک
۴- ن ۲، ۸، ۲۸، ۲۹ = بجز آداب عشق ؛ ن ۹، ۱۱ = بجز اسرار عشق ؛ ن ۱، ۵، ۳۵، ۳۶ = بجز حرف غمت
۵- ن ۱، ۵، ۹، ۱۱ = شعلهٔ بر خاک عصمت ؛ ن ۸، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = شعله بر خاشاک عصمت
۶- ن ۹، ۲۸، ۳۶ = محروم ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۳۵ و غیره = نومید
۷- ن ۲، ۲۹ = بسی ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۱۲، ۱۳، ۱۶، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = کسی
۸- ن ۳۶ = عاقل نهاد ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۹، و غیره تمام نسخ دیگر = غافل نهاد
۹- ن ۱، ۹، ۳۵، ۳۶ = گونهٔ فرما و ؛ ن ۵، ۲۸، ۲۹ = گونه فرمای و

به من[۱] خوش آشنا برمی‌خوری، دانسته‌ای گویا
که می‌سوزم ازین حسرت[۲] که هستم آشنای تو
چو فردا جانم آمد سوی تن از سینهٔ تنگم
دهند آواز غمهایش که اینجا هست جای تو
نه با جذب تو کم روزیست[۳] نی در شوق‌من‌نقصان
گرانیهای دردم باز دارد از قفای[۴] تو
علاج شوق[۵] عرفی کردی از وصل و برم غیرت[۶]
که زودش می‌کشد داروی بیماری فزای تو

(۸۳۸)

چو نتوانم بکوی او رسید از بیمِ خوی او
کنم جا در دل غیر و روم در پرده سوی او[۷]
بنوعی در غمش می‌گردم از دنبال بیدردی
که با این شوق باز افتاده‌ام از جستجوی او
ازین غیرت که ناگه بگذرد از خاطر غیری
نمی‌خواهم که در دل بگذرانم آرزوی او
کسی از شرم همره بردم و ترسم که پندارد
برای دیدنش آورده‌ام غیری بکوی او

۱- ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۲۹، ۳۵ = بمن خوش آشنا بر می‌خوری ؛ ن ۳۶ = ز من خوش آشنا بر می‌خوری ؛ ن ۲۸ = بمن خوش آشنا در می‌خوری ؛ ن ۹، ۱۱ = ز من جوش آشنا در می‌خوری
۲- ن ۱، ۵ = حسرت ؛ ن ۲، ۸، ۹، ۱۱، ۱۵، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = غیرت
۳- ن ۲۸ = دردیست ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۳۵ = روزیست ؛ ن ۳۶ = ز دریست
۴- ن ۸، ۹، ۱۱، ۳۶ = از قفای ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۲۹، ۳۵ = در قفای
۵- ن ۱۵ = درد ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۹، ۱۱، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = شوق
۶- ن ۲۸ = عشرت ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = غیرت
۷- این غزل تنها در نسخ ۱، ۵، ۸، ۳۵ یافته شد

چو ایجاد چنین شکلی کند حسن آفرین شاید[۱]
که گاه آفریدن دیده بگشاید بسوی او

ردیف های هوز

(۸۳۹)

ای نه فلک ز خوشهٔ صنع تو دانه‌ئی
در[۲] قصر کبریای تو عرش آشیانه‌ئی
در[۳] تنگنای کوچهٔ شهر جلال تو
وسعت گه زمانه کمین کار خارنه‌ئی
پروازگاه طایر صنعت کجا بود
جایی که دارد از دو جهان آشیانه‌ئی
نه توسن سپهر سراسیمه در دو[۴] است
تا حکمتت گرفته بکف تازیانه‌ئی
ذات تو قادر است به ایجاد هر محال
الّا به[۵] آفریدن[۶] چون خود یگانه‌ئی
عفوت ثواب دشمن و حلمت گناه دوست
هرگام چیده عاطفتت[۷] دام و دانه‌ئی
عرفی تمام معصیت امّا بدست او
هست از عنایت تو عنان بهانه‌ئی

(۸۴۰)

نفسی[۸] که غمزهٔ او بصف بلا نشسته
به هوای دل مسیحا بره فنا نشسته
چو رسی به تربت ما مفشان[۹] بناز[۱۰] دامن
که غبار درد و حسرت به مزار ما نشسته
شود آشکار فردا که براه وعدهٔ او
ز غم بهشت و دوزخ دو جهان جدا نشسته

۱- ن ۱، ۵ = گوید ؛ ن ۸، ۳۵ = شاید
۲- ن ۵، ۹، ۳۵، ۳۶ = وز ؛ ن ۱ = در
۳- ن ۱۷ = وز ؛ ن ۱، ۵، ۹، ۳۵، بهارعجم = در
۴- ن ۹ = می‌دود ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۱۰، ۱۲، ۱۶، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = در دو است ؛ ن ۱۱ = ره است
۵- ن ۷ = در ؛ دیگر همه نسخ مثل ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۹، ۳۵، ۳۶ = به
۶- ن ۳۵ = آفرینش ؛ دیگر نسخ بشمول ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۷، ۳۶ = آفریدن
۷- ن ۱۰ = آطفتش ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۶، ۹، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = عاطفتت
۸- ن ۱۱ = صنمی ؛ دیگر همه نسخ مثل ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۲، ۱۳، ۱۵، ۱۶، ۲۵، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = نفسی
۹- ن ۱، ۵ = بفشان ؛ ن ۲، ۳، ۶، ۸، ۹، ۱۵، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶، ریاض = مفشان
۱۰- ن ۱۷، ۲۹ = زنّار ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۷، ۸، ۹، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = بناز

ز ره وفا[۱] درین‌کو[۲] که گذشت‌دامن‌افشان که غبار کوچهٔ ما بر توتیا نشسته
ز دعا چه کام جویم که میان تنگدستان به هزار ناامیدی اثر دعا نشسته
روم[۳] از جهان و شادم که براه تا قیامت ز خیال غمزهٔ او حشم بلانشسته
تو و بزم عیش عرفی من و کوچه‌ای که هر سو[۴] سر خون‌چکان فتاده دل بی‌نوا نشسته

(۸۴۱)

ساغر لبریز وصل بر[۵] کف مشتاق[۶] نه
زمزمهٔ آتشین برلب عشّاق[۷] نه
زهر غمت ریختم در[۸] جگر هر دوا[۹]
دست تسلّی کنون بردل تریاک نه
ای قلم شعله‌خیز[۱۰] دود دل ما بریز
آتش حسرت[۱۱] فروز در دل اوراق[۱۲] نه
حُسن صنم پرده سوخت[۱۳] ای دل دیدار دوست
ناصیه بر خاک‌بند[۱۴] حوصله بر طاق نه

۱- ن ۴ = فنا ؛ دیگر همه نسخ = وفا
۲- ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ = ره ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۸، ۱۱، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = کو
۱- ن ۲۸ = شوم ؛ دیگر همه نسخ مثل ۱، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = روم
۴- ن ۶، ۹ = که در وی ؛ ن ۵، ۲۸ = و هر سو ؛ ن ۳۵ = ز هر سو ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۶ = که هر سو
۵- ن ۲۹، ۳۶ = در ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۱۷، ۲۸، ۳۵ = بر
۶- ن ۶، ۳۵ = عشّاق ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۸، ۱۱، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۶ = مشتاق
۷- ن ۶ = مشتاق ؛ دیگر همه نسخ بشمول ۱، ۲، ۵، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = عشّاق
۸- ن ۲، ۵، ۲۸، ۲۹ = بر ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۶، ۸، ۳۵، ۳۶ = در
۹- ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ = آرزو ؛ ن ۲، ۳، ۶، ۷، ۸، ۹، ۲۹، ۳۶ = هر دوا
۱۰- ن ۸ = شعله ناک درد دل ما پذیر ؛ ن ۲۹، ۳۶ = شعله ناک دود دل ما پذیر ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۱۷، ۲۸، ۳۵ = شعله خیز دود دل ما بریز ؛ ن ۹ = شعله سوز دود دل ما بسوز
۱۱- ن ۱۵ = حیرت ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۹، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۶ = حسرت
۱۲- ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ = عشّاق ؛ ن ۲، ۳، ۶، ۸، ۹، ۱۵، ۲۸، ۲۹، ۳۶ = اوراق
۱۳- ن ۱۵ = سوز ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۹، ۲۸، ۲۹، ۳۵ = سوخت
۱۴- ن ۱۷، ۲۷، ۲۸، ۳۶ = بند ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۳۵ = شد

عرفی اگر در جگر شعله[۱] ندانی شکست
صد فلک از درد دل بر سر آفاق نه

(۸۴۲)

شب بشد از تاب و تب پیرهن آتشکده
پیرهنم شعله بود، انجمن آتشکده
سینهٔ سوزان من قبلهٔ گبران شده‌ست
روح من آتش بود، جسم من آتشکده
صورت شیرین نگاشت[۲] شعله زد از خاروخس[۳]
بهر خود آماده ساخت کوهکن آتشکده
سرد نگردد ز مرگ این دل آتش فروز
می‌برم از پیرهن در کفن آتشکده
رو[۴] سوی گلشن دلا، داغ گلستان مشو
بسکه برافروختی در چمن آتشکده

(۸۴۳)

تا دل به غم تو رو نهاده — لب بر لب آرزو نهاده[۵]
ارزانی میوهٔ وصالت — آشوب طلب فرو نهاده
آرایش صد بهشت ایزد — در دامن حسن او نهاده
از غصهٔ من زبس ملول است — غم دست به زیر و رو نهاده
از خاطر و دل ز بی‌قراری — رو در ره جستجو نهاده

۱- ن ۱، ۵ = خار؛ ن ۲، ۳، ۴، ۶، ۸، ۹، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = شعله
۲- ن ۹، ۱۱، ۲۳ = بکاشت؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = نگاشت
۳- ن ۹، ۱۱، ۲۳ = گلشنی از خار و خس؛ ن ۸ = شعله از خار و خس؛ ن ۲، ۲۹ = شعله و از؛ ن ۱، ۵، ۳۵، ۳۶ = شعله زد از خار و خس
۴- ن ۱، ۵ = ره؛ ن ۳، ۸، ۱۵، ۲۳، ۲۹، ۳۶ = رو
۵- این غزل تنها در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد

تـــا تـــوبه ز مـــی شکست عـــرفی لب را زلب ســـــبو نـــــهاده

(۸۴۴)

بـاز ای دل شکسـته بـه بـندی فـتاده‌ای[۱] داری طـپیدنی بـه کـمندی فـتاده‌ای[۲]
افـتاده‌ای ز طـاق دل مـن عـجب مـدان کـــاژُرده‌ای ز جـــای بـــلندی فـتاده‌ای
گـفتم کـه تـاب عشـق نـداری بـصد بـلا عـــرفی ز نـــاشنیدن پـــندی فـتاده‌ای

(۸۴۵)

بانگ[۳] بر بانگ است و غم خرمن بخرمن بازده[۴]
ای کـــه مـــی‌گفتی خـــریدارم، کـــنون آواز ده
روزگـار خـندهٔ غـفلت گـذشت ای کـبک مست[۵]
دل بـدندان گـیر و تـن[۶] در چـنگلِ شـهباز ده
ای فلک، صیدی که خندیدی[۷] به‌تیرت‌کشته‌شد[۸]
بـوسه‌ای بـر دست ایـن صـیّاد حکـم‌انـداز ده
مـی‌توان غـمّاز عـیب مـردمان[۹] بـود ای ظـریف
گر ظریفی عـیب خـود را عـرضه بـر[۱۰] غـمّاز ده
گـفتگوی سـرّ وحـدت را بـصدر[۱۱] صـفه بـر
یـــال صـــوفی را بـــدست جـنبش پـرواز ده

۱- از املای قدیم نوشته شد تا ردیف غزل تبدیل نشود (آقای جواهری در نسخهٔ خودش همین طور نوشته).
۲- این غزل تنها در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد
۳- ن ۹(اضافات) = بانگ ما کبک است ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = باگ بر بانگ است
۴- ن ۳۶ = ریخته ؛ ن ۲۹ = نازده ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۳۵ = بازده
۵- ن ۹، ۱۱ = من ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = مست
۶- ن ۱، ۵، ۳۵ = جان ؛ ن ۲، ۸، ۹، ۲۹، ۳۶ و غیره = تن
۷- ن ۹ = افکندی ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۱، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = خندیدی
۸- ن ۵ = من ؛ ن ۱، ۲، ۸، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = شد
۹- ن ۲۹ = دیگران ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = مردمان
۱۰- ن ۲، ۸، ۲۹ = عرضه بر غمّاز ؛ ن ۱، ۵، ۳۵، ۳۶ = عرضهٔ غمّاز ؛ ن ۹ = عرصهٔ غمّاز
۱۱- ن ۹ = بصد ره کرده ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = بصدر صفه بر

شکـرها کـن دوست را عـرفی و جـانها بـرفشان
کـز تـو جـان خـواهـد، نـمی‌گوید کـه دردم بـازده

(۸۴۶)

خیز و شـراب حیرتم[۱] زان قـد جـلوه سـاز ده
روی بـروی عشـوه[۲] کـن دست بـدست نـاز ده
ای دل سـاده گـفتمت نـام وفـا مـبر، کـنون
مـرهم داغ خـویش را از نـمک امـتیاز ده
تـوسن نـاز کـرده زیـن ای دل عـافیت گـزین
مـوی بـموی خـویش را مـژدهٔ[۳] تـرکتاز ده
کـی دو عـروس را بـهم تـاب مشـارکت بـود
یـا در مـردمی مـزن[۴] یـا سـه طـلاق آز ده
شـیوهٔ سـامری بـود نـنگ کـرشمه‌های تـو
یـابه فـدای عشـوه کـن[۵] یـا بـزکات[۶] نـاز[۷] ده
یـارب ازان کـرشمه‌ام کـاوش دل نـصیب کـن
سـینهٔ کـبک داده‌ای،[۸] نـاخن[۹] شـاهباز[۱۰] ده
دم‌زده عـرفی‌از وفـا تـا زدمش[۱۱] بـه‌امـتحان
دشـنهٔ زهـر داده‌ای زان مـژهٔ دراز ده

۱- ن ۸، ۲۸ = حسرتم ؛ ن ۴ = عشوه ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۹، ۱۶، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = حیرتم
۲- ن ۱، ۵، ۱۱، ۳۵ = عشق ؛ ن ۸، ۹، ۱۶، ریاض = حُسن ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۲۸، ۲۹، ۳۶ = عشوه
۳- ن گنج سخن = وعدهٔ ؛ دیگر همه نسخ = مژدهٔ
۴-گنج سخن = بزن ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = مزن
۵-گنج سخن = عشوه‌ات ؛ ن ۲۸ = یار کن ؛ ن ۳۵ = عشوه ده ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۱۶، ۱۷، ۲۹، ۳۵(اصلاح)، ۳۶ = عشوه کن
۶- ن ۹، گنج سخن = برکات ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = بزکات
۷- ن ۱۶ = آز ؛ ن ۶، ۹ = باز ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۱۲، ۱۶، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = ناز ؛ ن ۲۸ = ماز ؟
۸- ن ۶ = کبک زاده را ؛ ن ۴ = کبک داده را ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۸، ۹، ۱۶، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = داده‌ای
۹- ریاض = چنگل ؛ همه نسخ کلیات = ناخن
۱۰- ن ۱۶ = باز ناز ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۷، ۸، ۹، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = شاهباز
۱۱- ن ۳، ۳۶ = رومش ؛ ن ۴ = نا درمش ؟ ؛ ن باز دهش ؛گنج سخن = زنمش به ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۶، ۱۶، ۱۷، ۲۹، ۳۵

(۸۴۷)

عاشقی، دکّان رسوایی به شهر و کو منه
بر سر شمشیر نه رو، بر سر زانو منه
عشق[۱] از بازیچه بشناس، امّت مجنون مباش
سر بیاد چشم جانان[۲] در پی آهو منه
دل بود شایستهٔ درد[۳] آنکه از صد دل یکی
تهمت درد از برای شکوه بر هر مو[۴] منه
درد اگر آرام گیرد[۵] دستش از دامن بدار[۶]
عافیت گر غم شود،[۷] زانوش بر زانو منه
موبمو از درد بیدرمان[۸] لبالب شو[۹] ولی
گر بساط مرگ بستر با شدت پهلو منه
کوه الماس ار[۱۰] شود شوق[۱۱] تماشا در دلت
ناکسی[۱۲] در جلوه‌گاه دوست عرفی رو منه

ادامه از صفحهٔ قبل
= زدمش به ؛ ن ۲۸ = تا درمش تو
۱- ن ۲، ۱۷، ۲۹ = عشق را بازیچه مشناس ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۲۸، ۳۵ = عشق از بازیچه بشناس ؛ ن ۳۶ = عشوه از بازیچه بشناس
۲- ن ۵ = جادو ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۶، ۹، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = جانان
۳- ن ۲۸ = غم ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = درد
۴- ن ۴، ۷ = سو ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۶، ۸، ۹، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = مو
۵- ن ۳، ۴، ۸، ۱۱، ۲۸، ۲۹، عرفات، خلاصه = گردد ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۶، ۹، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = گیرد
۶- ن ۱، ۴، ۸، ۱۱، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = مدار ؛ ن ۵، ۹، عرفات = بدار
۷- ن ۱، ۵ = بود ؛ دیگر نسخ بشمول ۲، ۳، ۴، ۸، ۱۶، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = شود
۸- ن ۱۷، ۳۵ = بیدردان ؛ ن ۱، ۵، ۹، ۲۸، ۲۹، ۳۶ = بیدرمان
۹- ن ۴، ۸، ۹، ۱۷، ۳۶ = شو ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۱۱، ۲۹، ۳۵ = شد
۱۰- ن ۹، ۲۸ = از ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = ار
۱۱- ن ۴ = ذوق ؛ دیگر همه نسخ = شوق
۱۲- ن ۲۸ = تاکسی ؛ ن ۱، ۶، ۹، ۱۷، ۲۹ = باکسی ؛ ن ۳، ۴، ۵، ۳۵، ۳۶ = ناکسی

(۸۴۸)

بکشتن من عاجز شتاب یعنی چه
بقتل صید اسیر اضطراب یعنی چه
دمی که چهره فروزد[۱] ز می، شود روشن
که بر دمیدن آتش ز آب یعنی چه
بجرم نیم نگاهی گرفت و دانستم
که شرمساری روز حساب یعنی چه
کنون که گریه تماشا ز یاد مردم برد
ز روی ناز[۲] کشیدن نقاب یعنی چه[۳]
هنوز گریه ز دل حسرتی نکرده[۴] برون
دمی عنان بکش ای جان،[۵] شتاب یعنی چه[۶]
به تیغ غمزه‌اش ای دل نگاه حسرت چند
بگو که چیست مرادت، حجاب یعنی چه
دمی که بستهٔ فتراک او شوم،[۷] دانند[۸]
که بوسه‌های منش بر رکاب یعنی چه
زذوق وصل و غم هجر یافتم عرفی
که چیست عیش بهشت و عذاب یعنی چه

(۸۴۹)

جانم ز سینه بر زده دامان برآمده　　گویا بعزم خدمت جانان برآمده

۱- ریاض = فروزی ؛ دیگر همه نسخ = فروزد
۲- ن ۱ = باز ؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ = ناز
۳- این بیت تنها در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد
۴- ن ۱، ۵، ۸ = نکرده ؛ ن ۳۵ = نبرده
۵- ن ۸ = ای دل ؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ = ای جان
۶- این بیت تنها در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد
۷- ن ۹، ۲۹، ۳۶ = شوم ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۲۸، ۳۵ و غیره = شدم
۸- ن ۱۶ = در بند ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۹، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = دانند

تأثیر عجز[۱] بین که ببزم فروتنان[۲] — مست عتاب[۳] رفته و مهمان برآمده[۴]
مستم زبوی آن[۵] مگر این‌برگ یاسمین[۶] — در جامهٔ یگانهٔ کنعان برآمده[۷]
ناز و غرور کی نهد ازسر که‌این نهال[۸] — دایم بناز[۹] صاحب بستان برآمده[۱۰]
یاد[۱۱] از بهشت می‌دهد این‌نازنین نهال — گویی بآب[۱۲] دیدهٔ رضوان برآمده
با دل‌مگوی[۱۳] عیب شهادت که‌این اسیر — تا بوده در میان شهیدان برآمده[۱۴]
آشفتگی صید تو گوید که این شکار — بسیار دست و پا زده تا جان برآمده
گویا که درد و داغ غم‌یار بوده است — کز سینه جان غمزده گریان برآمده
با آنکه در بر آمدن جان گذشت عمر — شرمنده‌ام هنوز که آسان برآمده
شوق دلم بدادن جان بین که گاه نزع — یک ناله برکشیده و صد جان برآمده
طوریست دیرما که‌دران جلوه کرده‌است — حسنی که صد کلیم ز ایمان برآمده
مرهم[۱۵] اگر نسوخته برچاک سینه، چیست — این شعله کز شکاف گریبان برآمده
هرگاه گفته‌ایم که عرفی اسیر کیست — آه از نهاد گبر و مسلمان برآمده

۱- ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ = عشق ؛ ن ۲۸، ۲۹، ۳۶ = عجز
۲- ن ۲۹ = فروهشان ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = فروتنان
۳- ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = عتاب ؛ ن ۲۹ = شباب
۴- این بیت در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ یافته شد
۵- ن ۳۵ = او ؛ ن ۱، ۵، ۸ = آن
۶- ن ۳۵ = یاسمن ؛ ن ۱، ۵، ۸ = یاسمین
۷- این بیت تنها در نسخ ۱، ۵، ۸، ۳۵ یافته شد
۸- ن ۲۹ = خیال ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۹، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = نهال
۹- ن ۳۶ = نیاز ؛ ن ۵، ۲۹، ۳۵ = بناز
۱۰- زیاده اشعار این غزل در نسخ مهم نیست مثلاً از اشعار چهارم تا دهم و شعر دوازدهم در نسخه ۱۷ نیست . همین طور در نسخه ۳۶ اشعار ۳، ۹ موجود نیست و در نسخه چاپی (ن ۹) اشعار ۲، ۳، ۵، ۹ وجود ندارند.
۱۱- ن ۳۵ = یاد بهشت ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۲۹، ۳۶ = یاد از بهشت
۱۲- ن ۹ = برآب ؛ دیگر نسخ به آب
۱۳- ن ۸، ۹، ۲۸ = بگوی ؛ ن ۱، ۵، ۲۹، ۳۵ = مگوی
۱۴- در نسخه ۹، ۲۸، ۳۶ مصرع اول شعر ۴ مربوط به مصرع دوم شعر ۵ است ولی در نسخ ۱، ۵، ۸، ۳۵، ۲۹ این دو اشعار ۴ و ۵ بطوری هستند که نوشته شدند.
۱۵- ن ۸ = آهم ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۹، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = مرهم

(۸۵۰)

نه بی‌موجب بخاکم از سُم اسبش نشان مانده
سمندش دست مهری بر دل[۱] این ناتوان مانده
مگوییدم که عالم را به طوفان دادی از گریه
که در جانم هنوز از حسرت او صد جهان مانده
بعیشت مژده[۲] بیرون آ که شب در چهره سائیها
زلذّت مرده بیتابی و رو[۳] بر آستان مانده
به شهرت تا فلک یار[۴] که باشد ور نه در عالم
بسا فرهاد و شیرینی که بی‌نام و نشان مانده
نهان گردیده جان در سینه از بیم نگاه او
چو مرغی کو زترس ناوکی در آشیان مانده
شب از هجر تو بس دشوار جان دادم، بیا بنگر
که آب حسرتم در چشم گریان همچنان مانده
فدای غمزه‌ات شد هر که جانی داشت چون عرفی
بغیر از خضر، کو در دام عمر جاودان مانده

(۸۵۱)

تا مژدهٔ زخم دگر دامن کش جان کرده‌ای
دشوارمردن[۵]جان‌من‌خوش[۶]برمن‌آسان‌کرده‌ای[۷]

۱- ن ۲۸ = لب ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = دل
۲- ن ۱، ۵ = مُرده ؛ ن ۲، ۸، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = مژده
۳- ن ۱، ۵ = سر ؛ ن ۲، ۸، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = رو
۴- ن ۲ = نازد ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = یار ؛ ن ۲۸ = یارم
۵- ن ۹ = دادن ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = مردن
۶- ن ۲، ۲۹ = برمن خوش ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = خوش بر من
۷- از املای قدیم نوشته شد تا ردیف تبدیل نشود.

مستانه گریند[1] از غمت اهل ورع در صومعه
گویا تبسّم گونه‌ای در کار ایشان کرده‌ای
گفتی بصد جان عشوه‌ای ای صد جهان جانتِ فدا
این جنس بی‌قیمت چنین بهر چه ارزان کرده‌ای
خوش با دل جمع آمدی نازان بحسن خویشتن
از عشوه گویا هر طرف دلها پریشان کرده‌ای
زنّار عصمت‌پیشگان پوشیده عیب برهمن
خوش توتیای آفتی در چشم ایمان[2] کرده‌ای
مهر و وفا را جذبه‌ای می‌باشد[3] ای لیلٰی طلب[4]
رو، گوشه‌ای بنشین، چرا رو در بیابان کرده‌ای؟
از غیر یار ای کوهکن شیرین نگردد کام تو
گر نقش او خوش کنده‌ای ور در تنش[5] جان کرده‌ای
در حشر چون[6] نشناسدت معذور[7] باید داشتن
چشمی که از نظارهٔ آن چهره حیران کرده‌ای
چشمی که یارش کرده پاک[8] از گریه باز آید ولی[9]
خون[10] گرید آن چشمی که تو پاکش بدامان کرده‌ای

۱- ن ۳۵ = گویند ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۲۸، ۲۹، ۳۶ = گریند
۲- ن ۹، ۱۱ = انسان ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۲، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = ایمان
۳- ن ۲، ۲۹ = می‌باید ؛ دیگر نسخ مثل ۱، ۵، ۹، ۲۸، ۳۵، ۳۶ و غیره = می‌باشد
۴- ن ۹، ۱۱ = اهل طلب ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = لیلی طلب
۵- ن ۲۸ = در پیش جانان ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = ور در تنش جان
۶- ن ۸، ۹، ۲۸ = اگر ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۳۵ = چون
۷- ن ۳۵ = بسیار معذور داشتن ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۲۸، ۲۹، ۳۶ = معذور باید داشتن
۸- ن ۲، ۹، ۱۱ = بازش کردهٔ ازگریه ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = یارش کرده پاک ازگریه ؛ ن ۲۸ = نازش کرده و پاک ازگریه
۹- ن ۲ = پاک آمد ؛ ن ۹، ۱۱ = خون آمد ؛ ن ۱، ۵، ۳۶ = باز آید ؛ ن ۸، ۲۸، ۲۹، ۳۵ = باز آمد ولی
۱۰- ن ۱، ۲، ۸ = چون ؛ ن ۵، ۹، ۱۱، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = خون

صد نشتر از هر جنبشی در جان عرفی می‌خلد
از شیوهٔ مستانه‌اش تا مست و غلطان کرده‌ای[۱]

(۸۵۲)

ای عشق خوش تهیّهٔ لذّات کرده‌ای
طوبی[۲] و سدره وقف خرابات کرده‌ای
ای راه بین عشق شرابم مده[۳] که باز
مستم بیک ترانهٔ هیهات کرده‌ای[۴]
نازم ببازی[۵] تو که در عرصهٔ فریب
منصوبه‌ای نچیده مرا مات کرده‌ای
صوفی نگفته[۶] صیغهٔ توحید، باطل است
سعیی[۷] که در معاملهٔ ذات کرده‌ای
زاهد بیا که کفر تو ثابت کنم که تو
کفر مرا به دین خود اثبات کرده‌ای
اسلام را شهید مکن زاهدا، بریز
زهری که در پیالهٔ طامات کرده‌ای
صلحی میانهٔ من و شادی بهم رسید[۸]
ای می مگر تو رفع منافات کرده‌ای
عرفی[۹] دگر بطور تمنّا مرو،[۱۰] ببین
کامشب چه ها بجان[۱۱] مناجات کرده‌ای

(۸۵۳)

از سفر می‌آیی و تاراج غربت[۱۲] کرده‌ای
کاروان حسن یوسف نیز غارت[۱۳] کرده‌ای

۱- اشعار ۳، ۱۰ در نسخ ۹، ۲۸، ۲۹، ۳۶ یافته نشدند. همین طور شعر ۵ در نسخ ۹، ۲۹ نیست.
۲- ن ۹، ۱۱ = طوبی سدره ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۶، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = طوبی و سدره
۳- ن ۸، ۳۵ = بده ؛ ن ۱، ۵، ۱۷ = مده
۴- این بیت در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد. در نسخ ۱، ۵، ۳۵ مصرع اولی بدین طور است: "این راه عشق بین و شرابم .....که باز"
۵- ن ۱۶، ۲۸ = ببازوی ؛ دیگر همه نسخ مثل ۱، ۵، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = ببازی
۶- ن ۹، ۱۱، ۱۷ = بگفته ؛ ن ۱۷ = بکعبه ؛ ن ۱، ۵، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = نگفته
۷- ن ۹، ۱۱، ۳۶ = یعنی ؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵ = سعیی
۸- ن ۳۵ = رسیده بود ؛ ن ۱،۵،۸،۱۷ = بهم رسید (این‌بیت درچند نسخ مهم مثل ۹،۲۸،۲۹،۳۶وغیره‌یافت‌نشد)
۹- ن ۲، ۱۵ = عرفی همیشه گوشهٔ محراب جای تست   وقت دعاست ترک کرامات کرده‌ای
؛ ن ۱، ۵، ۸، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = بطوریکه نوشته شد.
۱۰- ن ۱، ۵ = برو ؛ ن ۸، ۹، ۱۱، ۱۷، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = مرو
۱۱- ن ۸، ۳۵ = بحال ؛ ن ۱، ۵، ۹، ۱۱، ۱۷، ۲۸، ۳۶ = بجان
۱۲- ن ۱، ۵، ۱۶ = غارت ؛ ن ۲، ۸، ۱۱، ۱۵، ۲۸، ۳۶ = عزّت ؛ ن ۹ = حسرت ؛ ن ۲۹ = عشرت ؛ ن ۳۵ = غربت
۱۳- ن ۱، ۵، ۱۶، ۲۸ = عارت ؛ ن ۲، ۸، ۹، ۱۱، ۱۵، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = غارت

در[1] کجا هست این[2] چنین معمورهٔ انصاف ده
شهر دلها[3] دیده‌ای یغمای راحت کرده‌ای
چون گوارا نیستی ای غم، چرا در کام ما
همچو آسایش نباتی[4] بی‌حلاوت کرده‌ای
شاد بادا روحت[5] ای مجنون که هنگام وفات[6]
در حق من درد بیدرمان وصیت[7] کرده‌ای
این صفا اسلامیان را نیست ای زاهد، مگر[8]
با مغان در سومنات امروز[9] طاعت کرده‌ای
ذرّهٔ دنیا بصد جان می‌فروشم، بیع کن
ای که از بی‌مایگی[10] اظهار همّت کرده‌ای
عرفی از ننگ شریکان لب فروبستن خطاست
چون توانی ترک شعر اکنون که شهرت کرده‌ای

(۸۵۴)

ای که سر تا قدمم را بجنون داشته‌ای تا مرا داشته‌ای، غرقه بخون داشته‌ای
سر انصاف تو گردیم که با این همه حسن از دل ما طمع صبر و سکون داشته‌ای
گر دلیرانه بتازی بمن ای چرخ رواست تا تو در معرکه‌ای خصم زبون داشته‌ای
نوش کن خون دلم تا بشناسی[11] ای خضر که تو در چشمهٔ حیوان همه خون داشته‌ای
دل عرفی بجز از خویش و بخورشید فروش تا ببینی که چه می‌ارزد و چون داشته‌ای

۱- ن ۱۵ = از ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۹، ۱۱، ۱۶، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = در
۲- ن ۵ = آن ؛ ن ۱، ۲، ۸، ۹، ۱۶، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = این
۳- ن ۲۸ = دل را ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۱۶، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = دلها
۴- ن ۹، ۱۱ = پیاپی بی حلاوت ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۶، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = نباتی بی حلاوت ؛ ن ۲۸ = نبات در حلاوت
۵- ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = شاد بادا روحت ای مجنون ؛ ن ۲، ۲۹ = شاد بادت روح ای مجنون ؛ ن ۱۶ = شاد باش از راحت ای مجنون
۶- ن ۹ = وفا ؛ دیگر همه نسخ = وفات
۷- ن ۱۶ = ولایت ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۷، ۸، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۵، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = وصیّت ؛ ن ۹ = نصیحت
۸- ن ۳۶ = مکن ؛ دیگر همه نسخ = مگر
۹- ن ۱۶ = آنروز ؛ دیگر همه نسخ = امروز
۱۰- ن ۱۵ = بیگانگی ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۶، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = بی‌مایگی
۱۱- ن ۱، ۸ = نشناسی ؛ ن ۳، ۴، ۵، ۳۵ = بشناسی

ردیف یای تحتانی

(۸۵۵)

بشتاب در[۱] راه طلب بگذر ز هر آسودنی
این ره که بی‌پایان بود[۲] ارزد[۳] قدم فرسودنی
تحصیل درد دوستی آن سوتر[۴] است از بیش وکم
دست از طلب کوته مکن تا ممکن است افزودنی
کی نعمت دیدار او می‌گنجد اندر حوصله
موسی کجا داغم کند از دست و لب آلودنی
هر شوخ کامد در جهان بگذاشت چندین رسم نو
گو از تو در عالم بمان[۵] بر دوستان بخشودنی
اندیشه نی، افسوس نی عرفی چه بیدردیست[۶] این
گه سر بزانو ماندنی گه دست برهم سودنی

(۸۵۶)

تا برآنی[۷] که دوستدار کشی — نکشی چون من ار هزار کُشی
تا کی از عشوه نیم مستان را — بشکنی[۸] جام و در خمار کُشی
آتشم زن که زنده گردم باز — گر[۹] چو شمعم هزار بار کُشی
تا کی ای دل عروس عصمت را — عقد بندی و در کنار کُشی

۱- خلاصه = از ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۶، ۹، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = در ؛ ن ۴ = و در
۲- ن ۲، ۳، ۴، ۶، ۹، ۱۱، ۲۸، ۳۶ = خوش است ؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵، ۲۹ = بود
۳- ن ۲، ۲۹ = از هر قدم؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۶، ۹، ۱۷، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = ارزد
۴- ن ۶، ۳۵ = آسان‌تر است ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۹، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۶ = آن سوتر است
۵- ن ۹ = بر آ ؛ ن ۱۱ = بما ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = بمان
۶- ن ۹ = چه تدبیر است این؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = چه بیدردیست این
۷- ن ۲۸ = بدانی ؛ ن ۱، ۵، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = برآنی
۸- ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۹، ۱۱، ۲۸، ۲۹، ۳۶ = بشکنی ؛ ن ۱۷، ۳۵ = شکنی
۹- ن ۴، ۳۶ = که ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۹، ۲۸، ۲۹، ۳۵ و غیره = گر

عشق را شد که خویش را ترسم[1] | در شبیخون روزگار کشی
ترسم ای عشق مهربان که مرا | سر بزانوی غمگسار کشی
در قیامت کند گل افشانی | بلبلی را که در بهار کشی
مردم از شوق ای دعا وقتست | که کشی تیغ و انتظار کشی
منّت قتلم ار کنی قسمت[2] | دو جهان را بزیر بار کشی
بتماشا طلب ترّحم را | عرفی خویش را چو زار کشی

(۸۵۷)

بهار رفت و نکردیم عزم جای[3] خوشی | برهنه سر ننشستیم[4] در هوای خوشی
بهار رفت و بهنگامهٔ نواسنجان | دمی ز هوش نرفتیم از نوای خوشی
بهار رفت و نبردیم[5] همعنان[6] به چمن | دل گرفته ز عمری و دلگشای خوشی
بهار رفت و به مستان[7] گریه دوست، ولی | نداشتیم سرودی به هایهای[8] خوشی
بهار رفت و به گلبانگ بلبلان چمن | پیاله‌ای نکشیدیم در هوای خوشی
به ترّهات تو عرفی خوشند دانایان | ندیده‌ام بجهان چون تو ژاژخای خوشی

(۸۵۸)

اگر آرایش از دکّانچه ناموس بستانی
سر او یل تذرو و حُلّهٔ طاووس بستانی

۱- ن ۲۹ = پرسم ؛ ن ۲۸ = ترسم را ؛ ن ۱، ۵، ۹، ۱۷، ۳۵ = را ترسم
۲- ن ۲۸، ۹ = وقتیست ؛ ن ۱، ۵، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = قسمت
۳- ن ۳۵، ۲۸ = جان ؛ ن ۱، ۵، ۹، ۲۹، ۳۶ = جای
۴- ن ۲۹، ۲۸، ۳۶، ۵، ۹، ۳۵ = ننشستیم ؛ ن ۱۱ = ننشینیم
۵- ن ۹ = نبودیم ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۲۲، ۲۵، ۲۸، ۲۹، ۳۵ ۳۶ = نبردیم
۶- ن ۹ = همعنان چمن ؛ دیگر همه نسخ = همعنان به چمن
۷- ن ۹ = نبودیم ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = بمستان
۸- ن ۳۵ = و در هوای خوشی ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۹، ۲۸، ۲۹، ۳۶ = بهای های خوشی

نگیری هیچ از اسباب ترّنم[۱] در ضرور[۲] افتد
همه هیهات برداری[۳] همه افسوس بستانی
اگر مغزت نخست[۴] ازعشق خوددرپوست شدخسته
دوای دردش از دکّان جالینوس بستانی[۵]
چراغت از دل آتش‌پرستان گر شود روشن
دراندازی در آتش سبحه و ناقوس بستانی
ادب از دست نگذاری[۶] بسودای[۷] وصال ای دل
به لعلش جان دهی وز آستانش بوس بستانی
هر آن سرمایهٔ مقصود کان نایاب تر عرفی
بجویی[۸] گر دهندت قدر نامحسوس[۹] بستانی

(۸۵۹)

من صید غم عشوه‌نمایی که تو باشی
بیمار به امّید دوایی که تو باشی
لطفی به کسان گر نکند[۱۰] عیب نگیرند[۱۱]
غارت زدهٔ مهر وفایی که تو باشی

۱- ن ۹ = هیچ اسباب ترنم ؛ ن ۵، ۳۶ = هیچ از اسباب ترنم ؛ ن ۲۸، ۳۵ = هیچ ز اسباب ترنم
۲- ن ۹ = ضرر ؛ ن ۵، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = ضرور
۳- ن ۶ = پردازی ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۹، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = برداری
۴- ن ۱ = نجست ؛ ن ۵ = نخست ؛ ن ۳۵ = نشد
۵- این بیت تنها در نسخ ۱، ۵، ۳۵ یافت شد
۶- ن ۲، ۵، ۳۵، ۳۶ = نگذاری ؛ ن ۹ = بگذاری
۷- ن ۹ = و سودای وصال او ؛ ن ۱، ۵، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = بسودای وصال ای دل
۸- ن ۴، ۳۶ = نخواهی ؛ ن ۱، ۵، ۱۶، ۹، ۳۵ = بجویی ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۱۱، ۲۸ = نجویی
۹- ن ۲۸ = نامحبوس ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۳۵، ۳۶ = نامحسوس
۱۰- ن ۲ = نکنی ؛ ن ۲۸ بکند ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۴، ۶، ۷، ۹، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۶، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = نکند
۱۱- ن ۲ = نباشد ؛ ن ۹، ۱۱ = بگیرند ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = نگیرند

مردم[۱] همه جویند نشاط[۲] و طرب و عیش
من فتنه و آشوب[۳] و بلایی که تو باشی
ای بخت ز شاهی بگدایی برسیدم[۴]
در سایهٔ میمون همایی که تو باشی
از بسکه ملایک به تماشای تو جمعند
اندیشه نگنجد به سرایی که تو باشی
خورشید بگرد سر هر ذرّه بگردد[۵]
آنجا که خیال تو و جایی که تو باشی
عرفی چه کند گر به ضیافت بردش وصل
با نعمت دیدار گدایی که تو باشی

(۸۶۰)

نه شکیب توبه از می، نه ادب زمان مستی
که به چین زلف ساقی نکنم[۶] دراز دستی
چه[۷] کشی ز ناز[۸] لشکر[۹] تو بگو فدای من شو
که گران نمی‌فروشد بتو کس متاع هستی
چه[۱۰] عقوبتیست یارب من عافیت گزین را
نه گمان زود مردن نه امید تندرستی

۱- ن ۲۹ = مردم ؛ دیگر همه نسخ = مرهم
۲- ن ۱، ۳۶ = نشاط و طرب و عیش ؛ ن ۴، ۵ = نشاط و مطرب و عیش
۳- ن ۵، ۳۶ = فتنه و آشوب و بلایی؛ ن ۴،۹،۱۷،۲۸،۱،۲۹ = فتنه و آشوب بلایی ؛ ن ۲،۳۵ = فتنهٔ آشوب و بلایی
۴- ن ۲۸ = نرسیدم ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = برسیدم
۵- ن ۱، ۵، ۲۸ = نگردد ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۶، ۱۷، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = بگردد
۶- ن ۴، ۱۱، ۲۸ = بکنم ؛ ن ۱، ۵، ۹، ۳۵، ۳۶، خلاصه، ریاض = نکنم
۷- ن ۹ = چو ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = چه
۸- ن ۱، ۵، ۶، ۳۵ = بناز ؛ ن ۲، ۳، ۲۸، ۲۹، ۳۶ = ز ناز
۹- ن ۹ = خنجر ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = لشکر
۱۰- ن ۲، ۹، ۱۱، ۲۹ = چه بلا عقوبت است این ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = چه عقوبت است یارب

ره طاعت تو یارب که رود چنانکه شاید[1]
چو نیاید از برهمن بسزا صنم‌پرستی
همه نقد و جنس ایمان بتو برفشاندم[2] اکنون
تو و ننگ آن بضاعت من و عیش تنگدستی
گلهٔ نیامدنها گل وعده‌هاست ورنه
به همین خوشست عرفی که تو نامه می‌فرستی

(۸۶۱)

گمان دارم که این درد[3] و تحمّل می‌کند کاری
بگو با گل که استغنای بلبل می‌کند کاری
بصلح[4] ای دل چه کوشی، صبر کن کز[5] ناز یارآید
غم فرصت مخور گاهی[6] تعلّل می‌کند کاری
دل دانای شهر ما به کفر آخر تسلّی شد
که باور داشت هرگز کان تزلزل می‌کند کاری
به هستی[7] پروران ای دل متاع نیستی[8] بنما
که با بی‌همّتان عرض تحّمل می‌کند کاری
دل بلبل ز هر[9] بادی هزاران راز می‌فهمد
نپنداری که ناز و عشوهٔ گل می‌کند کاری

۱- ن ۳، ۳۵ = باید ؛ ن ۱، ۵ = باشد ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۹، ۲۸، ۲۹، ۳۶، ریاض = شاید
۲- ن ۱ = برفشانم ؛ ن ۵، ۹، ۳۵، ۳۶، و غیره = فشاندم
۳- ن ۵، ۲۸ = درد تحمل ؛ ن ۹، ۳۵، ۳۶ = درد و تحّمل
۴- ن ۹، ۱۱ = بصلح دل ؛ دیگر همه نسخ = بصلح ای دل
۵- ن ۱، ۹ = گر یار باز آید ؛ ن ۵، ۳۶ = کز ناز باز آید
۶- ن ۹ = کاینجا ؛ ن ۵، ۳۵، ۳۶ و غیره = گاهی
۷- ن ۱، ۹، ۲۸، ۳۵ = بهشتی ؛ ن ۳، ۴، ۵، ۳۶ = به هستی
۸- ن ۹ = هستئی ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = نیستی
۹- ن ۹ = به هر بادی ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۳۵، ۳۶ = زهر بادی

اگر بر[۱] مهر[۲]افزایی غرور افزاید آن سرکش
تغافل کن که با عرفی تغافل می‌کند کاری

(۸۶۲)

باز از شراب فتنه خرابم نمی‌کنی — در آتش کرشمه کبابم نمی‌کنی
صد شیشه گشت خالی و صد خم به‌ته‌رسید — وز جُرعه‌ای هنوز خرابم نمی‌کنی
صد پرسشم[۳] ز هر سر مو می‌کنی ولی — یک ره عنایتی بجوابم نمی‌کنی
بهر فریب سایه بیندازیم[۴] به سر — در زیر شاخ سدره به خوابم نمی‌کنی
کردم هزار خضر بیک العطش کباب — وز تشنگان[۵] هنوز[۶] حسابم[۷] نمی‌کنی
صد ناله سوخت در دل و در بزم خود هنوز — فریاد بخش چنگ و ربابم نمی‌کنی
مُردم[۸] ز ننگ هوش و زمستانه خنده‌ای — دریاکش محیط شرابم نمی‌کنی

(۸۶۳)

به شمعی گو صبا گر ره بخلوت خانه‌ای داری
که از تنهائیت[۹] غم نیست گر پروانه‌ای داری
ازین خلوت نشینی کم نگردد مستی حسنت
که آنجا هم ز خون محرمان پیمانه‌ای داری

۱- ن ۱، ۵، ۲۸ = با ؛ ن ۲، ۳، ۳۵، ۳۶ = بر
۲- ن ۱، ۵ = عجر ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۹، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = مهر
۳- ن ۱ = پرسشی ؛ ن ۲، ۵، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = پرسشم
۴- ن ۱، ۲، ۱۷، ۲۹، ۲۸ = بیندازیم ؛ ن ۵، ۹، ۳۵، ۳۶ = نیندازیم
۵- ن ۱ = کشتگان؛ ن ۲، ۵، ۹، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = تشنگان
۶- ن ۹، ۳۶، ۲۸ = خویش ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۲۹، ۳۵ = هنوز
۷- ن ۳۶ = حبابم ؛ ن ۲۸ = خبابم؟ ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۲۹، ۳۵ = حسابم
۸- ن ۲، ۹، ۲۸، ۲۹، ۳۶ = مُردم ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = عرفی
۹- ن ۱۲ = تنهائیش ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = تنهاییت

بشـــرط آنکـــه نـــاید گـردی از خـاکسترش بـیرون
طلب کن شمع من[۱] گر جان‌فشان پروانـه‌ای داری
مـــرا ایـــن آتش از داغ جـــدایـــی بـیشتر سـوزد
کـــه مـــی‌گویند جـــا در مـــحفل بـیگانه‌ای داری
ز آســـیب نـــظر گـــر مـــی‌گریزی، در دلم بـــنشین
کـــه آنـجا[۲] خـالی از نـامحرمان کـاشانه‌ای داری
بـــــه ســـنگ فـــتنه رم دادنـــد مـــرغان بـــهشتی را
فغان ای جغد کمتر کن، تو هـم[۳] ویـرانـه‌ای داری
نـــخواهـــی دیـد عـرفی تـا قـیامت روی هشیاری
کـــه ایـن مستی ز شـوق نـرگس مستانه‌ای داری

(۸۶۴)

صـــــنم گـــفتی دلا، جـان تـازه کـردی
مــــــبارکباد، ایـــمان تـــازه کـــردی
بکـــاوش تـــیز کـــردی نـــاخن نـاز
دلم را جـــوش افـــغان[۴] تـازه کـردی
نــه کشــتی و نــه نــوح ای گـریهٔ شـوق
چـــه بـــی‌هنگام طـوفان تـازه کـردی
پـــــریشانی مــــا گـــفتی بـــه زلفت
خـــم زلف پـــریشان تـــازه کـــردی
بـــــــرفتی وز شـــــبیخون تـــمنّا
شـهادت بـر دل و جـان تـازه کـردی[۵]
مـــرا کُشـــتی و کـردی عـالمی شـاد
جـــهان را عـــید قـــربان تـازه کـردی
مچین زین بـیش بـر خـوان نـعمت لطـف
کـــه شـــرم روی مـهمان تـازه کـردی
شـــراب عشـــوه افشـاندی[۶] بـجانم
دمـــاغ ریش پـــنهان تـــازه کـردی[۷]

۱- ن ۳۶، ۲۸ = جان من ؛ ن ۲۹ = جامی من؟ ؛ ن ۱، ۵، ۹، ۳۵ = شمع من
۲- ن ۲۹، ۳۶، ۹ = آنکه ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۲۸، ۳۵ = آن جا
۳- ن ۲۸، ۳۵، ۳۶ = خود ؛ ن ۱، ۵، ۲۹، ۳۵ = هم
۴- ن ۲۹ = جوش و افغان ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۱۷، ۲۸، ۳۵، ۳۶، = جوش افغان
۵- این بیت در چند نسخ مهم مثل ۹، ۲۸، ۳۶ یافت نشد
۱- ن ۳۵ = افشاندم ؛ ن ۱، ۵ = افشاندی
۷- این بیت در چند نسخ مهم مثل ۹، ۲۸، ۳۶ یافت نشد

تـــرا کـــی[۱] بـــرگ دیـــنداریست عـــرفی غـــــلط کـــردی کـــه ایـــمان تـــازه کـــردی

(۸۶۵)

امشب کـــــه بســــر شـــراب داری بشکـــــن[۲] دل مــــا کــــه تــــاب داری
تـــــقصیر نکـــرده[۳] در هـــلاکـــم بــــــا غــــمزه چـــرا عـــتاب داری
آشــــــوب قـــیامتش غــــباریست[۴] ایـــــن فــــتنه کــــه در رکـــاب داری
در دعـــــــوی فـــــتنه‌گـــاه مســـتی صـــــد عــــربده[۵] بــــا شـــراب داری
داری بــــــه دلم نگـــــاه گـــرمی گـــــویا هــــوس کـــباب داری
گـــــر لذّت نـــاوک تـــو ایـــن است در[۶] خــــــون مـــلک ثـــواب داری
در ســــــینهٔ گـــرم هــــر کــــه بـــینم آتشکـــــــده‌ای خـــــراب داری
عـــرفی دل خـــود بـــه بـــاد[۷] دادی گـــــر غــــم طـــلبد، جـــواب داری؟

(۸۶۶)

تــــا در قـــدحم بـــادهٔ امـــید نـــیابی مـــیلم بـــه تـماشای گـــل و بـــید نـــیابی
در[۸] جـــام دل مـــا بـــود از عکس جـمالی آن جرعه کـه در ساغر خـورشید[۹] نـیابی
این جرعه بنوش ای دل و شو فرش درین‌بزم کاین جام ز[۱۰] خمخانهٔ جمشید[۱۱] نیابی
دلهـــای شـــهیدانت اگـــر بـــاز شکـــافی یابی دو جهان حسرت، و امـید[۱۲] نـیابی

۱- ن ۹ = گر ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۲۸، ۳۵، ۳۶، ۲۹ = کی
۲- ن ۹ (اضافات) ، ۲۸ = مشکن ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۹ (اصل)، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = بشکن
۳- ن ۳۵، ۲۹، ۳۶، ۹ = نکرده ؛ ن ۱، ۵، ۲۸ = نکرد
۴- ن ۲۸ = غباری ؛ ن ۹، ۵، ۱، ۳۶، ۳۵ = غباریست
۵- ن ۲۸ = غمزه؟ ن ۱، ۵، ۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = عربده
۶- ن ۹ = وز ؛ ن ۱، ۵، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = در
۷- ن ۳۵ = به یار ؛ ن ۱، ۵، ۹، و غیره = بباد
۸- ن ۱ = از ؛ ن ۲، ۹، ۵، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = در
۹- ن ۱، ۲ = جمشید ؛ ن ۵، ۹، ۱۱، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = خورشید
۱۰- بهار عجم = به ؛ همه نسخ کلیات = ز
۱۱- ن ۲ = خورشید ؛ ن ۱، ۵، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = جمشید
۱۲- ن ۹ = حسرت امید ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = حسرت و امید

عـــرفی نـــبود نـــالهٔ بـــیدرد مـــؤثر　　زانـــرو اثـــر از نـــغمهٔ نـــاهید نـــیابی

(۸۶۷)

بـا[۱] گـلهٔ دوسـتان هست حـلاوت بسـی　　گر ز کسی نشنوی خـود گـله کـن از کسـی
بـر دل رنـجور مـن اینهمه غـم سـر مـده　　کس نـبرد دوزخـی بـر سـر مُشت خسـی
آنــچه بــود در جــهان مـایهٔ فـخر خسان　　یـا زر و سـیمی بـود یـا قـصب و اطـلسی
مــن کـیم از رهــروان راهــروان کـیستند　　واپســـی از قـــافله، قـــافلهٔ واپســـی
گفتی از ابنای دهر عرفی خوش لهجه کیست　　بـــی‌هنری، جــاهلی، بــی‌اثری، نـاکسـی

(۸۶۸)

نـــه از غـــربت انـــدر وطـــن مـــی‌روی　　ز[۲] دنـــبالهٔ مـــرگ مـــن مـــی‌روی
بـــهای تـــو ای نـــافه خـــود کـم نـبود　　کـــه بـــرگشته ســـوی خُـتن مـــی‌روی[۳]
نـــه کـــم عـــزّتی ای در، آخـــر چـــرا　　ز تـــاج ســـرم در عـــدن مـــی‌روی
کـــه دســـتار ای گـــل بـیاد تـــو بست　　کـــه مشـــتاق‌وار از چـــمن مـــی‌روی
مســـلمان کـــه در کـــعبه هست ای صـــنم　　کـــه در مـــعبد بـــرهمن مـــی‌روی[۴]
جـــمال تـــو ای گـــل ز دالش[۵] مـــباد　　کـــه بـــی‌عندلیب از چـــمن مـــی‌روی
وداع فـــراغت کـــن ای دل اگـــر　　ز دنـــبال آن دل شکـــن مـــی‌روی
گـــمان دارم از بس روی شـــادمان　　کـــه هـــمراه تـــابوت مـــن مـــی‌روی
چـــه[۶] مشـــتاقی ای تـــن بســـوی لحـد　　کـــه نـــاشسته[۷] و بـــی‌کفن مـــی‌روی
خـــیالی کـــه عـــرفی خـــلد در دلت　　کـــه بـــیموجب از خـــویشتن مـــی‌روی

۱- ن آتش کده ، انیس العاشقین = در ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = با
۲- ن ۹، ۱۱ = به ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = ز
۳- این شعر و شعر بعدی در نسخه ۱۷ یافت نشدند. در همه دیگر نسخ وجود دارند
۴- این شعر و شعر بعدی تنها در نسخ ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ یافت شدند
۵- ن ۱، ۳۵ = ز دانش ؛ ن ۵ = ز دالش
۶- ن ۳۵ = چو ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۹، ۳۶ = چه
۷- ن ۱۱ = که ناشسته روی کفن ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = که ناشسته و بی‌کفن

(۸۶۹)

خوش آن کز می[۱] ز شمع وصل مهر افروزتر باشی
برافروزی و از داغ غمت جانسوزتر باشی
برت افسانهٔ من[۲] تا نیازآمیزتر[۳] باشد
ز چشم مست خود خواهم که ناآموزتر[۴] باشی
چراغ حُسن خود را برفروز از آتش عشقم[۵]
چو خواهی آفتاب من که عالم‌سوزتر باشی
نگردد بوالهوس ای تیر[۶] آه آزرده‌دل از تو
مگر از ناوک مژگان او دلدوزتر باشی
چنین می‌خواهمت عرفی که هر چند آن وفا دشمن
بلاانگیزتر باشد[۷] جفااندوزتر باشی

(۸۷۰)

چندم ای نالهٔ سحر بکُشی
هر دمم[۸] ز آتش دگر بکُشی
در این دودگه[۹] دلا برپند
چندم از آه بی‌اثر بکُشی
ای که پروانگی کنی، ترسم
کاتشم را ببال و پر بکُشی
نامه‌ام[۱۰] سنگ را بگریاند
ای فلک چند[۱۱] نامه بربکُشی
کشتی از غمزه اهل عالم را
بعد ازین غمزه را مگر بکُشی

۱- ن ۱، ۲، ۵، ۳۶ = کز می ؛ ن ۹، ۱۱ = گرمی
۲- ن ۹ = ما ؛ ن ۱، ۵، ۳۶ = من
۳- ن ۹،۱۱=با نیازآمیزتر تا کی ؛ ن ۵=تا نیازآمیزتر باشد ؛ ن ۱=تا بنازآمیزتر باشد ؛ ن ۳۶ = تا نیازآمیزتر باشی
۴- ن ۵، ۹ = ناآموز ؛ ن ۳۶، ۲۰ = نازآموز
۵- ن ۱، ۵ = عشقی ؛ ن ۲، ۹، ۱۱، ۳۶ = عشقم
۶- ن ۹ = تره؟ ؛ ن ۱، ۵، ۳۶ = تیر آه
۷- ن ۹ = می‌شد ؛ ن ۱، ۵، ۳۶ = باشد
۸- ن ۲، ۲۹ = هر دم از آتش دگر ؛ ن ۱، ۵، ۹، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = هر دمم ز آتش دگر
۹- ن ۲۸ = دود را ؛ ن ۱، ۵، ۹، ۳۵، ۲۹، ۳۶ = دودگه
۱۰- ن ۳۵، ۲۸ = ناله‌ام ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۶ = نامه
۱۱- ن ۹ = چند ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۱۱، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = مرغ

تـــا کـــیم[1] چـــون چـراغ شـام بـلا زنـــده ســـازی و در ســـحر بکُشـــی
چـــون کشـــی اهـــل درد، عـــرفی را چشـــم دارم کـــه بـــیشتر بکُشـــی

(۸۷۱)

غـم دوستی و از دل طـمع مـتاع هستی دل ساده لوح و از غـم گـلهٔ درازدستی[2]
چه کـنم بـجان تـنها مـن دل ز دست رفته نه‌زنی بجان شبیخون، نه خبر ز دل فرستی
تو کرشمه کن خدا را که من از حیات سیرم مگـــذار در خـــمارم بگـــمان زود مســـتی
بـه سـفال دردنـوشان کـه قـدح لبـالبم ده مگـر از دلم بشـوید غـم نـیستی و هستی
مـــنگر کـه بـار راحت بکشـم بـوزن گـاهی که بزیر کوه دردم هـمه چـابکی و چستی
نه به جیب شیشهٔ می نـه در آستین پـیاله نه مناسب است عرفی به‌تو کیش می‌پرستی

(۸۷۲)

ز چـــه تـــنگدل نـباشم ز مـلال تـنگ‌دستی
کـه بـدست بـاد دادم هـمه کیمیای هستی[3]
مـــن و مســـتی و خـــموشی کـه گـره نـمی‌گشاید
نه به قیل و قال دانش نه بـه هـای و هـوی مستی
چو تو پا زدی به دنیا، چـه گـدایـی و چـه شـاهی
چو زبون تُست دشمن، چـه بـلندی و چـه پستی
بـــه عـــنایت ار نـیرزم مـطلب بـبزم وصـلم
الم خـــمار بـــهتر ز فـــراغ نـــیم مســـتی
بشکست دل مـــدارا مکـن، آنـچه بـاید آن کـن
کـه چـو عـهد تـو گـذشته دل عـرفی از دُرُستی

۱- ن ۲ = تاکنم ؛ دیگر همه نسخ = تاکیم
۲- این غزل تنها در نسخ ۱، ۵، ۸، ۳۵ یافت شد.
۳- این غزل و غزل بعدی تنها در نسخ ۱، ۵، ۸، ۳۵ یافت شد

(۸۷۳)

ز چـه بـرفروزد آخـر دلم از نشـاط مسـتی[۱]
که بـخورد خـاک دادم هـمه دُرد و صـاف هسـتی
بـرو ای تـرانـه امشب مگشـا[۲] لبم بـه نـغمه
کـه بـنوحه بـاز کـردم در گـریه‌های مسـتی
مکـن ای امـام صـلحی، تـو ریـا بـورز و مـن هـم
تـو و شـیوه‌های طـاعت مـن و گـریه‌های مستی

(۸۷۴)

نـا مـحرمان دل کـه نـدیدند خـرّمی / بـیگانه زی کـه عـین مـلالست مـحرمی[۳]
می نوش و غم ز سینه برون کن که در دوکون / بی‌غم بهشتی است و بهشت است بی‌غمی
در دهـر هـر بـنا کـه بـود سستی آورد / الّا بـنای غـم کـه نگـردد ز مـحکمی[۴]
در سـینه شـاخ‌شاخ دل افـتاده هـر طـرف / چون کـلبۀ مـصیبت[۵] و مـوهای مـاتمی
مـی نـوش و راز انـجم و افـلاک در نـورد / نـیرنگهاست از پـی تشـویش آدمـی
دارم گـلی کـه در چـمنش فـخر مـی‌کنند / رضـوان بـه بـاغبانی و کـوثر بـه شـبنمی
عـرفی بـبر مـتاع سـلامت کـه در دوکـون / نـاموس غـم گـزیده نـخواهـد مسلّمی

(۸۷۵)

ای کـه مست عشـوه بـا زلف پـریشان مـی‌روی
مگـذر از مـن گـر پـی تـاراج ایـمان مـی‌روی[۶]

۱- ن ۸ = بچه برفروزم آخر ز خُم نشاط اکنون ؛ ن ۱، ۵ = زچه برفروزد و آخر دلم از نشاط مستی ن ۳۵ = زچه بروزم آخر ز خُم از نشاط مستی
۲- ن ۵ = مگشا ؛ ن ۱، ۸، ۳۵ = بگشا
۳- این غزل تنها در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافت شد
۴- ن ۱، ۵ = محرمی ؛ ن ۸، ۱۷، ۳۵ = محکمی
۵- ن ۳۵ = مصیبت مویهای ؛ ن ۱، ۵، ۸ = مصیبت و مویهای
۶- این غزل و غزل بعدی تنها در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافت شدند.

مژده‌ای داری مرا صد جان فدایت ای طبیب
کز سر بالین من امروز گریان می‌روی
قاصد اینک وعدهٔ حسرت‌فزا می‌آورد
یک نفس در سینه باش ای جان که آسان می‌روی
در نگیرد آتشی در دامنت، آهسته رو
ای که بر خاک شهیدان دامن‌افشان می‌روی
ای جهان مضطرب در خاک از شوقت چرا
این چنین زود از سر خاک شهیدان می‌روی
عزّت بسیار خواهی یافتن عرفی برش
گر ببزم او باین فریاد و افغان می‌روی

(۸۷۶)

گوش او بر جان غم فرسوده بودی کاشکی
یا سر این شکوه‌ها بگشوده بودی کاشکی
شب همه شب بر درش می‌گردم و او بی خبر
بیخبر این راه را پیموده بودی کاشکی
ای که دست از بهر تسکین دلم بر دل نهاد
درد دیگر بر دلم افزوده بودی کاشکی
حال بیمار خراب خود چه می‌پُرسی، مپرس
حال او، در زیر خاک آسوده بودی کاشکی[۱]
عرفی آن گل دامن آلودگان دارد بدست
دامن پاک تو هم آلوده بودی کاشکی[۲]

۱- این بیت تنها در نسخ ۱، ۵، ۳۵ یافت شد
۲- این بیت تنها در نسخ ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ یافت شد

(۸۷۷)

مرا با دل سر جنگ است، خواهم در میان باشی
که‌گر فوج غمش[۱] جا[۲] می‌شود، آفت‌نشان باشی[۳]
اگر یارت نکُشت از آرزو خود را بکش باری
که چون آیی به محشر در شمار کُشتگان باشی
در اوّل گام یابی مقصد امّا زان به تشویشی
تو دانی گر[۴] همین دم می‌روی در جاودان باشی

(۸۷۸)

ساقی بده شرابم وقت وداع هستی تا در قیامت آیم با گریه‌های مستی[۵]
گنجینه برفشاند، در یوزه پیش گیرد با شاه اگر بگویم از ذوق تنگدستی
رنجور دوستانم امّا خوشم که هرگز نشنیده‌ام ز دشمن دشنام تندرستی

(۸۷۹)

تا خون نخوری لذّت[۶] این درد ندانی تا دل ندهی آنچه بمن کرد، ندانی
ای نو به جهان آمده غم حصهٔ ما کو شد دیر مگر رسم ره‌آورد ندانی
تا[۷] آنکه سرم طعمهٔ شمشیر نگردد در معرکهٔ دوستیم مرد ندانی
ذوق غم معشوق ببازی نتوان یافت برخیز که منصوبهٔ این نرد ندانی
می نوشم و گلگون شوم و بیهده خندم تا از غم دنیا رخ من زرد ندانی
تا بوی گلی نشنوی و گم نکنی[۸] راه آشفتگی باد چمن گرد ندانی

۱- ن ۱، ۵ (حاشیه)، ۳۵ غمش؛ ن ۱۷ = غمت؛ ن ۵ = غمی
۲- ن ۱۷ = جا می‌شود؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = حا می‌شود
۳- این اشعار تنها در نسخ ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ یافت شد
۴- ن ۱، ۵ = در؛ ن ۱۷، ۳۵ = گر
۵- این غزل تنها در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافت شد
۶- ن ۲، ۸، ۹، ۱۱، ۲۹، ۳۶، خوشگو، آرزو = چاشنی درد؛ ۱، ۳، ۵، ۱۷، ۳۵ = لذّت این درد
۷- ن ۱، ۵ = با آنکه؛ ن ۱۷، ۳۵ = تا آنکه (این بیت در نسخ ۹، ۲۹، ۳۶ یافت نشد)
۸- ن ۱۷ = گم نکنی راه؛ ن ۲۹، ۳۶ = کم نکنی باز؛ ن ۱، ۳، ۵، ۸، ۹، ۳۵ = کم نکنی ناز

تا سر نشود خاک بجولانگه[۱] معشوق — بر سرمه مقدّم شدن گرد ندانی
ای آنکه بدرد دل عرفی جگرت سوخت — امّید که حال دل بیدرد ندانی

(۸۸۰)

جان و دل حزینم در راه بیوفایی — گریان و دست بر سر هر یک نشسته‌جایی[۲]
آسوده چند باشم از درد عشق یارب — یا مرگ ناگهانی یا درد بی‌دوایی
شوقم ببین بمردن کز مرگ خویش دانم[۳] — هر گه[۴] بگوشم آید فریاد بی‌نوایی
فردا به روضه ما را حوران به هم‌بمالند[۵] — کاین بوده دل بدستی وان بوده دل‌بجایی[۶]

(۸۸۱)

بامید[۷] عذرخواهان به نیاز[۸] عذرخواهی
که مسوز[۹] بیش ازینم بگناه بی‌گناهی
طلبد بهار بویت[۱۰] ز نسیم صبح‌گاهی
سر آفتاب جوید ز تو زیب کج‌کلاهی
ز فروغ آفتابم نبود خبر که بی تو
چو دو زلف تست یکسان شب و روز از سیاهی
تو بسهو گاه‌گاهی نگهت[۱۱] فتاده بر من
من ساده‌لوح با خود گله سنج کم نگاهی

۱- ن ۳ = بسر منزل معشوق ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۱۱، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = بجولانگه معشوق
۲- این غزل تنها در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافت شد
۳- ن ۸ = دایم ؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ = دانم
۴- ن ۳۵ = هر کو ؛ ن ۱، ۵، ۱۷ = هرگه
۵- ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ = نمایند ؛ ن ۸ = بمانند
۶- ن ۳۵ = بخایی ؛ ن ۱، ۵ = بجایی
۷- ن ۸ = به نیاز عذرخواهی به امید عذرخواهان ؛ در دیگر همه نسخ بطوریکه نوشته شد
۸- ن ۱۷ = بدیار ؛ ن ۱، ۵، ۳۵، ۳۶ = به نیاز ؛ ن ۹، ۱۱ = ز نیاز
۹- ن ۱ = بسوز ؛ ن ۳۵ = هنوز ؛ ن ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۳۶ = مسوز
۱۰- ن ۹، ۱۱ = بوست ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = بویت
۱۱- ن ۸، ۹، ۱۱، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = نگهت ؛ ن ۱، ۲، ۵ = نظرت

همه نوبهار فرصت شده حرف خواب غفلت
همه در میان موسم شده کشتیم تباهی
مفروش ناز عصمت[۱] قدح شراب درکش
که به است شرم عصیان[۲] ز غرور بیگناهی
چه خوش است آنکه بینم بجفا بهانهٔ خویش
گنهی[۳] بیادش آرم بزبان عذرخواهی
همه شب به بانگ بلبل زده در چمن پیاله
چو نسیم گل ز بستان[۴] دم صبح گشته راهی
تو بگو که در دل ما به چه حیله راه کردی
که به آن طریق شاید بدلت کنیم راهی
به دل خراب عرفی بفرست دردی از نو
که شکست رنگ دردش به دعای مرغ و ماهی

(۸۸۲)

سبک بران، چو[۵] ازین، بیقرار می‌گذری
که گر عنان بکشی[۶]، شرمسار می‌گذری
بیا، بنوش همه شعله‌های دوزخ عشق[۷]
زبان[۸] تست گر از یک[۹] شرار می‌گذری
ز حال دل خبرم می‌دهی که داغ شوم
وگرنه کی تو ز کس شرمسار می‌گذری
مرو بتاب[۱۰] که داری گذر[۱۱] بخاطر من
خدا گواست که بی‌اختیار می‌گذری

۱- ن ۹، ۲۹ = ناز و عصمت ؛ ن ۱۷ = بار عصمت ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۳۵، ۳۶ = ناز عصمت
۲- ن ۳۵ = شرم عصمت ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۳۶، ۲۹ = شرم عصیان
۳- ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵ = گنهی ؛ ن ۹، ۱۱، ۳۶ = که گهی
۴- ن ۸ = رقیبان ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = ز بستان
۵- ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۶ = چو ؛ ن ۸، ۲۹، ۳۵ = چه
۶- ن ۲، ۸ = نکشی ؛ ن ۱، ۵، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = بکشی ؛ ن ۱۷ = بکشد
۷- ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ = شوق ؛ ن ۲، ۸، ۹، ۲۹، ۳۶ = عشق
۸- ن ۹، ۱۱ = زبانه‌ایست ؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۲۹ = زبان تست ؛ ن ۸، ۳۵، ۳۶ = زبان
۹- ن ۱، ۱۷ = گر از یک ؛ ن ۵ = کز از یک ؛ ن ۹، ۲۹، ۳۶، ۳۵ = که از یک ؛ ن ۵ = کز از یک
۱۰- ن ۲، ۸، ۹، ۵، ۱۱، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = بتاب ؛ ن ۱ = شتاب
۱۱- ن ۱۷ = نظر ؛ دیگر همه نسخ = گذر

چو راه عشق سپردی[۱] بعقل باز مگرد[۲] ‌‌‌ ‌ که بر صحیفهٔ تقویم پار می‌گذری
بسادگی تو رحم آیدم درین بازار ‌ ‌ که تنگ‌دستی و امّیدوار می‌گذری
علامتی[۳] به ازین نیست آشنایی را ‌ ‌ که خشمگین و سراسیمه‌وار می‌گذری
خبر ز همّت خویشم کن آنزمان عرفی ‌ ‌ که از پیالهٔ می[۴] در خمار می‌گذری

۱- ن ۹، ۱۱ = نبردی ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = سپردی
۲- ن ۹، ۲۹ = بگیرد ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۳۵، ۳۶ = باز مگرد
۳- ن ۱۷ = ملامتی ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۱۱، ۳۵، ۳۶ = علامتی
۴- ن ۲، ۸، ۹، ۱۱، ۲۹ = من ؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ = می

غزل

غزل ۳ : مطلع و شعر چهارم = نفایس

غزل ۵ : مطلع = سفینه : شعر ۴ = بهار عجم : اشعار ۵، ۶ = خلاصه

غزل ۶: مطلع = ریاض، خلاصه : اشعار ۲، ۳، ۴، ۵، = خلاصه : شعر ۴ = ریاض و خلاصه ؛ غزل ۷: مطلع = ریاض و عرفات : شعر ۳ = خلاصه : شعر ۴ = خلاصه، ریاض، سفینه: شعر ۵ = عرفات، خلاصه، آتشکده،

غزل ۸ : شعر ۴ = خلاصه: شعر ۵ = نفایس و خلاصه

غزل ۹ : شعر ۵ = ریاض : شعر ۶ = تسلّی : غزل ۱۰ : اشعار ۱، ۵ = عرفات و خلاصه: شعر ۳ = ریاض و نفایس: شعر ۷ (مقطع) = خلاصه

غزل ۱۱ : اشعار ۱، ۳، ۵ = خلاصه ؛ شعرا = نتایج، خزانه، عامره

غزل ۱۲ : شعر ۶ = ریاض

غزل ۱۳: شعر ۴ = ریاض

غزل ۱۵ : مطلع = ریاض غزل ۱۶ : شعر ۱، ۲ = ریاض ؛ شعر ۵ = خلاصه و ریاض

غزل ۱۶ : شعر ۵ = خلاصهٔ ریاض :

غزل ۱۷ : اشعار ۱، ۲،۳،۷ = ریاض : غزل ۱۸ : مطلع = ریاض

غزل ۱۸ : اشعار ۱،۳،۵،۸،۹، = ریاض : غزل ۱۹ : شعرا = ریاض ؛ شعر ۲ = ریاض، انیس

غزل ۲۳ : اشعار ۱،۲،۳ = ریاض ؛ مقطع = انیس:

غزل ۲۴ = همه پنج اشعار در ریاض‌الشعرا، شعر چهارم در بهار عجم و شعر پنجم در مخزن الغرائب

غزل ۲۵ : اشعار ۱،۳ = ریاض ؛ مقطع = خلاصه، خزانهٔ عامره

غزل ۲۷ : شعر ۲، ۳ = نفایس

غزل ۲۸ : شعر ۴ ، ۶ = بهار عجم

غزل ۳۱ : شعر ۲ = ریاض و مخزن ؛ شعر ۸ = ریاض

غزل ۳۲ : مقطع = نفایس : غزل ۳۳ : شعر ۲ = نفایس

غزل ۴۱ = شعر ۴ = نفایس ؛ شعر ۵ = خلاصه

غزل ۴۴ : شعر ۱، ۴=خلاصه ؛ شعر ۶=خلاصه و ریاض : غزل ۴۵ : شعر ۱=نفایس‌المآثر؛ شعر ۵ = خلاصه

غزل ۴۶ : مطلع = نتایج، ریاض، خزانه ؛ ن ۴، ۵، ۸ = ریاض ؛ ن ۶ = نفایس

غزل ۴۸ : مطلع = ریاض، عرفات، نتایج ؛ شعر ۲، ۳، ۴، ۵ = ریاض ؛ شعر ۳ = عرفات غزل ۴۹ : مطلع = نتایج، آتشکده، عرفات، ریاض، انیس ؛ شعر ۳ = عرفات، ریاض ؛ شعر ۴ = ریاض ؛ شعر ۶ = عرفات نتایج

غزل ۵۱ : اشعار ۱، ۲، ۳ = ریاض ؛ غزل ۵۲ : اشعار ۱، ۶، ۷ = خلاصه ؛ شعر ۲ = ریاض، خلاصه، عرفات

غزل ۵۳ : مطلع = مخزن، ریاض، خلاصه ؛ ن ۲، ۳، ۶، ۷ = ریاض ؛ ن ۵ = بهار عجم

غزل ۵۴ : اشعار ۱، ۶ = ریاض ؛ شعر ۳ = نفایس : غزل ۵۵ : ن ۱، ۲، ۶، ۸ =گنج سخن ؛ ن ۱ ریاض ؛ شعر ۴ = خلاصه، نفایس ؛ شعر ۵ = بهار عجم

غزل ۵۶ = اشعار ۵،۶،۷، = خلاصه؛ اشعار ۸،۷ = بهار عجم : غزل ۵۷ : اشعار ۱،۲،۵ = ریاض ؛ شعر ۲ = نفایس

غزل ۵۸ = شعرا = ریاض ؛ اشعار ۵،۲ = عرفات (در این زمین غزل شفائی هم باید دید)

غزل ۵۹ : اشعار ۳، ۵ = خلاصه : غزل ۶۰ : اشعار ۱، ۳، ۴ = خلاصه ؛ شعرا = ریاض ؛ شعر ۴ = عرفات و سفینه ؛ شعر ۶ = خزانه عامره

غزل ۶۱ = اشعار ۱، ۲، ۴، ۵، ۷ = خلاصه غزل ۶۲ : شعر ۵ = ریاض

غزل ۶۳ = شعر ۵ = خلاصه : غزل ۶۴ : شعر ۱، ۲، ۴، ۵، ۹، ۱۰، = ریاض

غزل ۱ : شعر ۳ = خلاصه غزل ۲ : مطلع = خلاصه

غزل ۶۸ : اشعار ۱، ۶ = خلاصه ؛ شعر ۲ = ریاض، عرفات، خلاصه و ؛ شعر ۵ = خلاصه، طبقات "اکبری" منتخب‌التواریخ

غزل ۶۹ : مطلع = ریاض، خلاصهٔ عرفات، منتخب‌التواریخ؛ شعر ۵ = خلاصه

غزل ۷۰ : مطلع = عرفات ، خلاصه، ریاض ؛ شعر ۲، ۵، = ریاض ، خلاصه ؛ شعر ۶ = خلاصه

غزل ۷۲ : شعر ۳ = انیس، ریاض، سفینه،آتشکده ؛ شعر ۴ = انیس، ریاض، آتشکده،

مجمع‌الفصحا، بیاض باسطی

غزل ۷۳ : شعر ۵ = ریاض : غزل ۷۴ : شعر ۳ = آتشکده و انیس

غزل ۷۵ : اشعار ۱، ۲، ۱۱، ۱۳، = ریاض ؛ ن ۳ = بهار عجم

غزل ۷۶ : شعر ۷ = خلاصه

غزل ۷۸ : مطلع = بهار عجم

غزل ۷۹ : اشعار ۱، ۳، ۶، = ریاض ؛شعر ۷ = ریاض و انیس

غزل ۸۲ = شعر ۲ = خلاصه ؛ شعر ۵ = بهار عجم :

غزل ۸۳ : مطلع = سفینهٔ خوشگو

غزل ۸۵ : شعر ۱۱ = خلاصه :

غزل ۸۶ : مطلع = بهار عجم

غزل ۸۹ : مقطع = بهار عجم

غزل ۹۰ : شعر ۳ = بهار عجم

غزل ۹۲ : مطلع = خلاصه ؛ اشعار ۳، ۴ = خلاصه

غزل ۹۹ : مطلع = خلاصه، ریاض ؛ اشعار ۲، ۴، ۶، = ریاض ؛ شعر ۵ = خلاصهٔ عرفات، نفایس‌الماثر، ریاض، سفینه، مجمع‌النفایس

غزل ۱۰۲ : شعر ۴ = بهار عجم

غزل ۱۰۴ : اشعار ۱، ۲، ۳، ۵، ۶، ۷، ۸، = خلاصه ؛ شعرا = هفت اقلیم ؛ مقطع = ریاض، مجمع‌النفایس

غزل ۱۰۵: شعر ۵ = مجمع‌النفایس

غزل ۱۰۶ : مطلع = خلاصه، عرفات، ریاض؛ شعر ۲، ۹ = خلاصه ؛ شعر ۳ = خلاصه، ریاض ؛ شعر ۷ = ریاض ؛ شعر ۸ = عرفات، ریاض

غزل ۱۰۷ اشعار ۱، ۲، ۶ = ریاض‌الشعرا

غزل ۱۰۹ : اشعار ۲، ۵ = خلاصه ؛ مقطع = آتشکده ، مخزن، ریاض، انیس

غزل ۱۱۲ : شعر ۴ = بهار عجم

غزل ۱۱۴ : شعرا = ریاض ؛ شعر ۵ = ریاض ، مخزن

غزل ۱۱۷ : شعر ۴ : مخزن، ریاض

غزل ۱۱۸ : اشعار ۱، ۶، ۷ = ریاض ، عرفات ؛ اشعار ۲، ۳، ۴، ۵، ۹ = ریاض ؛ شعر ۶ = سفینه، ریاض

غزل ۱۱۹ : اشعار ۵، ۷ = خلاصه

غزل ۱۲۲ : اشعار ۱، ۳، ۷ = ریاض

غزل ۱۲۴ : اشعار ۱، ۴، ۷ = ریاض

غزل ۱۲۵ : مطلع = ریاض غزل ۱۲۶ : اشعار ۱، ۷ = ریاض

غزل ۱۲۸ : شعر ۶ = ریاض ؛ شعر ۹ = بهار عجم (بنام ظهوری)

غزل ۱۲۹ : شعر ۳ = ریاض

غزل ۱۳۳ : اشعار ۱، ۵، ۶، = خلاصه ؛ شعر ۴ = ریاض و خلاصه ؛ شعر ۷ = ریاض و خلاصه و مخزن

غزل ۱۳۴ : اشعار ۱، ۳ = خلاصه،عرفات،ریاض ؛ ن ۲ = خلاصه غزل ۱۳۵ : اشعار ۱، ۲، ۴، ۶ = خلاصه،ریاض، ؛ شعر ۳ = خلاصه ؛ شعر ۷ = ریاض

غزل ۱۴۰: اشعار ۱، ۲، ۷ = خلاصه ؛ شعر ۶ = مجمع‌النفایس

غزل ۱۴۱: مطلع = عرفات، خلاصه، ریاض؛ شعر ۳ = خلاصه، ریاض، ؛ ن ۴، ۵، ۶ = خلاصه ؛ شعر ۷ = مخزن، خلاصه، ریاض؛ مقطع = مجمع‌النفایس

غزل ۱۴۲ : مطلع = عرفات ؛ شعر ۶ = عرفات

غزل ۱۴۴ : مطلع و شعر ۵ = عرفات و خلاصه ؛ اشعار ۲، ۷ = خلاصه

غزل ۱۴۵ : مطلع = عرفات، خلاصه، ریاض؛ شعر ۵ = آتشکده، عرفات، انیس، مجمع‌النفایس؛ شعر۷ = ریاض، خلاصه؛ شعر ۳ = ریاض ؛ اشعار ۴، ۸ = خلاصه

غزل ۱۴۶: اشعار ۱، ۲ = ریاض

غزل ۱۴۹ : مطلع = مجمع‌النفایس

غزل ۱۵۰ : شعر ۲ = منتخب‌التواریخ، عرفات، طبقات اکبری، یدبیضا، ریاض، انیس، ؛ شعر ۳ = بهار عجم ؛ شعر ۶ = عرفات ؛ مطلع = ریاض

غزل ۱۵۱: مطلع = نتایج الافکار، مجمع‌الفصحا، خزانه، عامره، هفت‌اقلیم، آتشکده، ریاض، تسّلی؛ شعر ۲ = ریاض؛ اشعار = ۴، ۶ = خلاصه؛ شعر ۵ = هفت اقلیم، عرفات، خلاصه، آتشکده، مجمع‌النفایس؛ مقطع = خلاصه، هفت اقلیم، ریاض

غزل ۱۵۳: مطلع = عرفات و خلاصه؛ اشعار ۲، ۵ = خلاصه؛ شعر ۱۰ = عرفات

غزل ۱۵۴ : مطلع = ریاض، خلاصه؛ شعر ۲ = نفایس، عرفات، ریاض؛ شعر ۳ = عرفات، خلاصه؛ شعر ۴ = طبقات اکبری، خلاصه ؛ شعر ۷ = خلاصه؛ شعر ۸ = عرفات

غزل ۱۵۵: شعرا = هفت‌اقلیم، عرفات، ریاض، سفینه، ؛شعر ۲ = ریاض؛ شعر ۴ = خلاصه؛ شعر ۵ = خزانه عامره؛ هفت اقلیم، ریاض، سفینه؛ شعر ۸ = خلاصه، ریاض، بهار عجم

غزل ۱۵۶: شعرا = عرفات و خلاصه؛شعر ۵ = خلاصه؛ شعر ۷ = منتخب‌التواریخ، عرفات، نفایس‌المآثر

غزل ۱۵۷ : شعرا = ریاض، خلاصه؛ اشعار ۲، ۴ = خلاصه

غزل ۱۶۱: اشعار ۱، ۳، ۴، ۹ = خلاصه؛ شعر ۵ = بهار عجم

غزل ۱۶۰: شعر ۱ = خلاصه، نفایس‌المآثر؛ شعر ۲ = خلاصه؛ شعر ۴ = ریاض، خلاصه، مجمع‌النفایس و مقطع = عرفات، خلاصه، نفایس المآثر، ریاض

غزل ۱۶۲ : شعرا = خلاصه و ریاض؛ شعر ۳ = خلاصه، ریاض، خزانهٔ عامره؛ شعر ۴ = خلاصه

غزل ۱۶۳: شعرا = خلاصه، ریاض؛ شعر ۲ = خلاصه، عرفات، نتائج؛ اشعار ۴، ۶ = خلاصه؛ شعر ۵ = ریاض

غزل ۱۶۵: اشعار ۱،۲،۵،۶ = ریاض؛ شعر ۴ = عرفات

غزل ۱۶۶: شعرا = خلاصه؛ شعر ۲ = خلاصه و خزانهٔ عامره

غزل ۱۶۷ : شعر ۴ = مجمع‌النفایس؛ شعر ۵ = ریاض، عرفات، مخزن؛ شعر ۶ = ریاض

غزل ۱۶۸ : مطلع = عرفات، خلاصه، نتایج؛ اشعار ۵، ۶ = خلاصه

غزل ۱۶۹: اشعار ۱، ۳ = ریاض؛ اشعار ۱، ۲، ۴، ۵، ۹ = خلاصه

غزل ۱۷۱ : اشعار ۱، ۳ = خلاصه، عرفات ؛ اشعار ۲، ۴، ۵ = خلاصه؛ شعر ۶ = مجمع‌النفایس

غزل ۱۷۲: اشعار ۱، ۲، ۳، = خلاصه ؛ شعر ۷ = خلاصه و خزانهٔ عامره

غزل ۱۷۳ : اشعار ۱، ۲، ۴ = خلاصه

غزل ۱۷۴ : اشعار ۱، ۲ = ریاض، خلاصه، تسلّی؛ اشعار ۴، ۵، ۷ = خلاصه؛ شعر ۳ = ریاض؛ شعر ۷ = خلاصه، نتایج، خزانه، عامره

غزل ۱۷۵ : شعر ۸ = ریاض‌الشعرا

غزل ۱۷۶: اشعار ۷،۸= ریاض؛ غزل ۱۷۷: اشعار ۱،۳= ریاض، تسلی؛ شعر ۲= عرفات؛ شعر ۸=

بهار عجم، ریاض

غزل ۱۷۸: شعر ۲ = بهار عجم؛ شعر ۵ = آرزو

غزل ۱۷۹ : شعر ۲ = ریاض

غزل ۱۸۰ : شعر ۵ (مطلع) = بهار عجم

غزل ۱۸۱ : اشعار ۲، ۳ = خلاصه

غزل ۱۸۳: شعر ۷ = آرزو، خوشگو، صائب

غزل ۱۹۸ : مطلع = بهار عجم

غزل ۲۲۱ : اشعار ۶، ۷ = خلاصه

غزل ۲۲۳ : مطلع = خلاصه، منتخب‌التواریخ ؛ اشعار ۲، ۱۰ = خلاصه؛ شعر ۳ = خزانهٔ عامره، عرفات، خلاصه، منتخب

غزل ۲۳۳ : شعر ۵، ۶ = خلاصه، ریاض غزل ۲۳۴ = شعر ۱، ۲ = خلاصه

غزل ۲۴۲: شعار ۱،۶ = ریاض، خلاصه ؛ شعر ۲ = ریاض، خلاصه، مخزن؛ شعر ۷ = ریاض، خلاصه، عرفات؛ اشعار ۸، ۱۰ = خلاصه

غزل ۲۴۳: شعر ۳ = ریاض؛ شعر ۴ = آرزو

غزل ۲۴۴ : مطلع = عرفات، ریاض ؛ شعر ۴ = ریاض ؛ شعر ۵ = خوشگو

غزل ۲۴۶: مطلع = خلاصه، تسلّی ریاض ؛ شعر ۲ = خلاصه، تسلّی، ریاض؛ شعر ۶ = خلاصه

غزل ۲۴۷ : مطلع = خلاصه، عرفات شعر ۶ = خلاصه

غزل ۲۴۸ : شعر ۱ = ریاض، خلاصه؛ شعر ۳ = خلاصه ، خوشگو؛ شعر ۴ = خلاصه، نتایج؛ شعر ۵ = ریاض، آتشکده، مجمع‌الفصحا؛ مقطع = خلاصه

غزل ۲۴۹ : مطلع = عرفات، آرزو ؛ شعر ۳ = ریاض غزل ۲۵۰ = شعر ۳ = ریاض، خلاصه؛ شعر ۴ = ریاض، خلاصه، آرزو؛ شعر ۶ = خلاصه

غزل ۲۵۰ : شعر ۸ = ریاض ، خلاصه؛ اشعار ۹، ۱۱ = خلاصه ؛ شعر ۱۰ = ریاض ؛ مقطع = آتشکده، ریاض، انیس‌العاشقین، آرزو، صائب، خوشگو

غزل ۲۵۱ : مطلع = خلاصه، ریاض؛ شعر ۲ = ریاض؛ شعر ۳ = ریاض، خلاصه؛ ن ۴ = عرفات، خلاصه، خزانه، عامره

غزل ۲۵۲ = شعر ۲ = ریاض؛ شعر ۴ = خلاصه

غزل ۲۵۳ = مطلع = عرفات، بهار عجم؛ شعر ۴ = خلاصه، ریاض؛ شعر ۵ = هفت اقلیم، عرفات، ریاض

غزل ۲۵۴ = اشعار ۱، ۲، ۶، = ریاض

غزل ۲۵۵ : شعر ۲ = هفت اقلیم، خلاصه، ریاض؛ خوشگو؛ شعر ۳ = خلاصه؛ ن ۴ = انیس العاشقین، نفائس‌المآثر، هفت‌اقلیم، آتشکده، خلاصه، ریاض، آرزو/صائب؛ شعر ۵، ۱۰ = خلاصه

غزل ۲۵۶: شعر ۴ = عرفات

غزل ۲۵۷ = اشعار ۱، ۲، ۵ = ریاض، خلاصه ؛ شعر ۳ = ریاض؛ شعر ۷ = عرفات خلاصه؛ شعر ۸ = ریاض، خلاصه؛ مقطع = ریاض، آرزو

غزل ۲۶۳ : مطلع = عرفات، ریاض ؛ شعر ۲ = ریاض؛ شعر ۳ = خوشگو = هفت‌اقلیم، عرفات، ریاض، آتشکده، انیس‌العاشقین

غزل ۲۶۵ = مطلع = خلاصه، ریاض ؛ شعر ۲ = ریاض؛ شعر ۳ = خلاصه، خوشگو؛ شعر ۴ = خلاصه

غزل ۲۶۶ : مطلع = خلاصه؛ شعر ۲ = آرزو، انیس، ریاض؛ اشعار ۵، ۶، ۷، ۹، = خلاصه

غزل ۲۶۷: شعر ۳ = ریاض ؛ غزل ۲۶۸ : شعر ۱، ۲، = خلاصه، ریاض؛ شعار ۳، ۴، ۹ = خلاصه

غزل ۲۷۰ : مطلع، شعر ۵، ۶ = خلاصه؛ شعر ۳ = خلاصه، عرفات

غزل ۲۷۱: مطلع = خلاصه، عرفات؛ شعر ۴ = ریاض غزل ۲۷۲ = مطلع = خلاصه، ریاض؛ شعر ۴ = خلاصه، ریاض، آتشکده، خوشگو؛ اشعار ۳، ۶، ۸، ۹ = خلاصه

غزل ۲۷۳ : اشعار ۱، ۶، ۷ = خلاصه

غزل ۲۷۴: مطلع و اشعار ۴، ۹، ۸ = خلاصه

غزل ۲۷۵: اشعار ۱، ۳، ۴ = ریاض، خلاصه؛ شعر ۷ = خلاصه، عرفات، ریاض

غزل ۲۷۶: مطلع = خلاصه ؛ شعر ۵ = خلاصه، ریاض

غزل ۲۷۷ : شعرا = هفت‌اقلیم، ریاض، بهار عجم؛ شعر ۲، ۴ = ریاض؛ اشعار ۵، ۶ = هفت اقلیم و ریاض

غزل ۲۷۸ : شعر ۶ = عرفات

غزل ۲۷۹ : شعر ۶ = عرفات ؛ شعر ۷ = خلاصه

غزل ۲۸۰ : شعر ۴ = ریاض، خلاصه؛ شعر ۶ = خلاصه، عرفات، آرزو/ صائب، خوشگو

غزل ۲۸۱: شعر ۸ = عرفات

غزل ۲۸۲ : شعر ۱ = خلاصه، ریاض؛ اشعار ۲، ۵، ۶ = خلاصه؛ ن ۴ = ریاض

غزل ۲۸۳ : اشعار ۱، ۴، ۵ = ریاض؛ شعر ۳ = خلاصه

غزل ۲۸۷ : اشعار ۱، ۲ = خلاصه؛ شعر ۷ = خلاصه، عرفات

غزل ۲۸۹ : اشعار ۱، ۳، ۴، ۵ = خلاصه

غزل ۲۹۲ : شعر ۴ = عرفات ، خلاصه

غزل ۲۹۴: شعر ۳ = ریاض، عرفات، خوشگو، آرزو/ صائب ؛ مقطع = نتایج‌الافکار

غزل ۲۹۵: مطلع = ریاض ؛ شعر ۶ = خلاصه؛ شعر ۹ = آرزو، ریاض ؛ اشعار ۱۰، ۱۱ = ریاض

غزل ۲۹۶ : شعر ۳ = خلاصه ؛ شعر ۴ = ریاض ؛ شعر ۶ = خلاصه، ریاض

غزل ۲۹۸ : شعرا (مطلع) ، شعر ۵ = ریاض، خلاصه، خوشگو، آرزو/ صائب ؛ شعر ۲ = ریاض

غزل ۳۰۰ : اشعار ۱، ۳، ۵، ۶ = ریاض ؛ شعر ۴ = ریاض ، خلاصه

غزل ۳۰۲ : شعرا (مطلع) = عرفات، خلاصه؛ اشعار ۲، ۳ = خلاصه؛ شعر ۵ = خلاصه، عرفات ، خزانهٔ عامره

غزل ۳۰۳ : شعر ۲ = خلاصه، عرفات، نفایس المآثر، ریاض، آتشکده، ید بیضا

غزل ۳۰۴ : شعر ۲ = ریاض ؛ شعر ۴ = خلاصه

غزل ۳۰۵ : مقطع = ریاض

غزل ۳۰۶ : شعر ۴ = عرفات

غزل ۳۰۷ : شعرا (مطلع) = خلاصه؛ شعر ۵ = خلاصه و عرفات؛ شعر ۶ = ریاض

غزل ۳۱۰ : شعر ۱ (مطلع) = عرفات؛ شعر ۲ = ریاض ؛ شعار ۳، ۴، ۵ = عرفات

غزل ۳۱۱ : شعر ۱ (مطلغ) = ریاض ؛ شعر ۳ = خوشگو، خلاصه؛ شعر ۵ = خلاصه

غزل ۳۱۲ : شعر ۱ (مطلع) = عرفات، خلاصه؛ شعر ۳ = عرفات، خلاصه؛ شعر ۴ = خلاصه

غزل ۳۱۳: شعر ۵ (مقطع) = آرزو

غزل ۳۱۵ : شعر ۱ (مطلع) = خلاصه،گنج سخن؛ شعر ۳، ۴، ۱۴ =گنجج سخن؛ شعار ۶، ۹، ۱۱، ۱۳ = خلاصه، گنج سخن؛ شعر ۷ =گنج سخن، آرزو

غزل ۳۱۶ : مطلع (شعرا) = عرفات، خلاصه، ریاض؛ شعر ۲ = عرفات، خلاصه، بهار عجم ؛ شعر

۴ = خلاصه؛ اشعار ۵، ۸ = ریاض؛ شعر ۶ = خلاصه، آرزو؛ شعر ۷ = خلاصه، عرفات، ریاض، نفایس‌المآثر

غزل ۳۱۷: شعرا (مطلع)، ۴، ۵ = خلاصه

غزل ۳۱۸ : اشعار ۱، ۳، ۶ = خلاصه

غزل ۳۱۹ : شعر ۱ = ریاض؛ شعر ۲ = عرفات؛ شعر ۴ = عرفات، خلاصه، ریاض، آتشکده، انیس‌العاشقین ؛ شعر ۸ ریاض، عرفات، خلاصه

غزل ۳۲۰ : اشعار ۱ (مطلع)، ۳، ۵، ۶ = خلاصه

غزل ۳۲۳ : شعر ۱ (مطلع)، ۸ = خلاصه ؛ شعر ۲ = خلاصه، ریاض

غزل ۳۲۵ : شعر ۶ = خلاصه، عرفات، هفت اقلیم، آرزو

غزل ۳۲۶ : اشعار ۱، ۳، ۴، ۸ = خلاصه ؛ شعر ۶ = خوشگو، آرزو/ صائب

غزل ۳۲۷ : شعر ۱ (مطلع) = خلاصه، ریاض، شعر ۴ = خلاصه

غزل ۳۲۸ : اشعار ۱، ۴ = خلاصه

غزل ۳۲۹ : شعر ۱ (مطلع) = عرفات، آتشکده، انیس‌العاشقین؛ شعر ۶ = عرفات، آتشکده، خوشگو، آرزو، انیس‌العاشقین

غزل ۳۳۰ : شعر ۱، ۲ = خلاصه؛ شعر ۳ = خلاصه، عرفات نتایج؛ شعر ۸ = خلاصه، عرفات

غزل ۳۳۱ : اشعار ۱، ۶ = عرفات، خلاصه؛ شعر ۳ = خلاصه

غزل ۳۳۲ : مطلع (شعرا)، شعر ۳ ، ۵ = خلاصه، عرفات

غزل ۳۳۳ : مطلع (شعرا) = خلاصه ، عرفات؛ شعر ۲ = ریاض؛ شعر ۴ = عرفات؛ عرفات؛ شعر ۶ = آرزو

غزل ۳۳۴ : شعر ۲، ۴ = خلاصه؛ شعر ۳ = عرفات؛ شعر ۵ = ریاض

غزل ۳۳۵: اشعار ۱، ۴، ۶ = خلاصه ؛ شعر ۳ = خلاصه، عرفات؛ شعر ۵ = عرفات

غزل ۳۳۶: اشعار ۱، ۲، ۴، ۶، ۷، = خلاصه

غزل ۳۳۷: شعرا = خلاصه؛ اشعار ۴، ۵ = خلاصه، عرفات

غزل ۳۳۸ : شعرا = خلاصه، تسلّی گنج سخن؛ اشعار ۲، ۶ = خلاصه، گنج سخن؛ اشعار ۳، ۵ = گنج سخن؛ شعر ۴ = آرزو، گنج سخن ؛ شعر ۵ = گنج سخن؛ شعر ۹ = تسلّی

غزل ۳۳۹ : شعر ۵ = ریاض غزل ۳۴۰ : شعر ۲ = خلاصه، عرفات، ریاض، آرزو

غزل ۳۴۱ : شعر ۳ = خلاصه، آرزو/ صائب؛ شعر ۴ = خلاصه؛ شعر ۵ = ریاض

غزل ۳۴۲ : شعر ۱ = خلاصه؛ شعر ۲ = خلاصه، آتشکده، ریاض، خوشگو، آرزو؛ شعر ۹ = خلاصه شعر ۱۱ = نتایج

غزل ۳۴۳ : شعار ۱، ۲، ۵، ۶ = خلاصه

غزل ۳۴۶ : اشعار ۱، ۲ = ریاض‌الشعرا

غزل ۳۴۹ : شعر ۶ = عرفات

غزل ۳۵۰ : اشعار ۱، ۶ = ریاض‌الشعرا

غزل ۳۵۲ : شعر ۵ = آتشکده

غزل ۳۵۳ : اشعر ۱، ۲ = عرفات

غزل ۳۵۵ : شعرا = ریااض ؛ شعر ۲ = آرزو ؛ شعر ۷ (مقطع) = ریاض

غزل ۳۵۷ : اشعار ۱، ۲، ۳، ۴ = ریاض‌الشعرا

غزل ۳۵۸ : اشعار ۱، ۴، ۷ = ریاض‌الشعرا

غزل ۳۷۲ : شعر ۵ = آتشکده

غزل ۳۷۲ : اشعار ۱، ۲ = عرفات

غزل ۳۷۷ : اشعار ۱، ۳ = ریاض‌الشعرا

غزل ۴۱۰ : اشعار ۱، ۷، ۹ = خلاصه ؛ شعر ۲ = ریاض، خلاصه

غزل ۴۱۱ : شعر ۲ = خزانهٔ عامره

غزل ۴۱۵ : شعر ۴ = عرفات

غزل ۴۱۶ : شعر ۶ = بهار عجم

غزل ۴۲۷ : شعر ۴ = آرزو/صائب

غزل ۴۳۳ : شعر ۴ = عرفات و خلاصة

غزل ۴۴۳ : شعر ۳ = ریاض‌الشعرا

غزل ۴۴۶ : مطلع = انیس العاشقین

غزل ۴۴۸ : شعر ۲ = ریاض

غزل ۴۵۰ : مطلع = ریاض الشعراء

غزل ۴۵۱ : شعر ۳ = ریاض‌الشعراء

غزل ۴۵۲ : شعر ۲ = ریاض ؛ شعر ۴ = عرفات غزل ۴۵۳ : اشعار ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶ = گنج سخن، ریاض ؛ اشعار ۷، ۸، ۹ = گنج سخن

غزل ۴۵۶ : مطلع = ریاض و انیس‌العاشقین ؛ شعر ۲ = ریاض

غزل ۴۵۷ : مطلع = ریاض

غزل ۴۶۵ : مطلع = خزانهٔ عامره

غزل ۴۶۶ : شعر ۵ = ریاض الشعراء

غزل ۴۶۷ : مطلع = خوشگو، آرزو، صائب ؛ شعر ۳، ۶ = ریاض‌الشعراء

غزل ۴۷۰ : اشعار ۱،۳،۷ = ریاض

غزل ۴۷۱ : شعر ۳ = ریاض

غزل ۴۷۹ : شعر ۴ = سفینهٔ خوشگو ،کلمات الشعراء ، نتایج الافکار

غزل ۴۸۴ : مطلع = خوشگو، آرزو، صائب

غزل ۴۹۳ : شعر ۲ = خلاصه، عرفات

غزل ۴۹۴ : شعر ۲ = خلاصه ؛ شعر ۵ = ریاض

غزل ۴۹۵ : اشعار ۲،۵ = ریاض

غزل ۵۰۴ : اشعار ۵، ۸، ۱۱ = خلاصة

غزل ۵۰۵ : مطلع = خلاصة ؛ شعر ۵ = خلاصة عرفات

غزل ۵۰۶ : مطلع = عرفات، خلاصة ؛ شعر ۲ = هفت اقلیم، خلاصه ؛ شعر ۳، ۸ = خلاصة ؛ شعر ۷ = هفت اقلیم، ید بیضا، عرفات ؛ ریاض‌الشعرا

غزل ۵۰۷ : مطلع = خلاصة ؛ اشعار ۲، ۳، ۴ = عرفات

غزل ۵۰۹ : شعر ۴ = ریاض ؛ شعر ۷ = خلاصة

غزل ۵۱۱ : شعر ۴ = عرفات

غزل ۵۱۳ : مطلع = ریاض الشعراء ؛ شعر ۳ = عرفات؛ اشعار ۵، ۶ = خلاصة ید بیضا، عرفات ؛ ریاض‌الشعرا

غزل ۵۰۷ : مطلع = خلاصة ؛ اشعار ۲، ۳، ۴ = عرفات

غزل ۵۱۵ : اشعار ۱، ۲، ۳ = خلاصة ؛ شعر ۴ : خلاصة عرفات، ریاض‌الشعرا، آتشکده، مجمع‌الفصحا

غزل ۵۱۶ : مطلع = بهار عجم ؛ شعر ۴ = خلاصة ، عرفات ، ریاض‌الشرا، انیس العاشقین،
آتشکدهٔ مجمع‌الفصحا مقطع = خلاصه

غزل ۵۱۷ : شعر ۴ = ریاض

غزل ۵۱۸ : شعر ۲ = ریاض

غزل ۵۲۱ : شعر ۷ = عرفات، خلاصة

غزل ۵۲۲ : شعر ۲ = ریاض الشعراء خزانهٔ عامره

غزل ۵۲۳ : مطلع = عرفات ؛ شعر ۴ = خلاصة مقطع = خلاصة و خزانهٔ عامره

غزل ۵۲۴ : شعر ۲ = عرفات ؛ شعر ۳ = خلاصة و ریاض‌الشعرا؛ شعر ۵ = عرفات، خلاصة،
آتشکدهٔ خزانهٔ عامره

غزل ۵۳۰ : مطلع = ریاض، آتشکده، انیس‌العاشقین؛ مجمع‌النفایس؛ شعر ۳ = آتشکده، انیس
العاشقین ؛ شعر ۵ = ریاض، آتشکده، انیس ؛ شعر ۷ = ریاض، مجمع‌النفایس ؛ مقطع =
تتایج الافکار غزل ۵۲۵ شعر ۶ = خلاصة

غزل ۵۳۲ : شعر ۴ = مجمع‌النفایس

غزل ۵۳۳ : شعر ۴ = ریاض‌الشعرا

غزل ۵۳۳ : شعر ۳ = عرفات ، مجمع‌النفائس

غزل ۵۳۶ : شعر ۳ = خلاصه؛ شعر ۶ = خلاصه، عرفات

غزل ۵۳۸ = شعر ۴ = ریاض الشعرا، شعر ۵ = مجمع‌النفائس

غزل ۵۳۹ = اشعار ۱، ۲ = ریاض‌الشعرا؛ شعر ۶ = خلاصه

غزل ۵۴۱ : اشعار ۱، ۲ = خلاصه ، ریاض‌الشعرا ؛ اشعار ۳، ۶، ۷، ۹ = خلاصه

غزل ۵۴۵ : شعر ۲ = ریاض‌الشعرا ؛ شعر ۳ = خزانهٔ‌عامره ؛ اشعار ۴، ۶ = خلاصة‌الاشعار

غزل ۵۴۹ : مطلع = عرفات، خلاصه، ریاض، نتائج ؛ اشعار ۲، ۸ = خلاصه ؛ شعر ۵ =
خزانهٔ‌عامره ؛ شعر ۶ = عرفات و خلاصه

غزل ۵۵۰ : مقطع = ۶، ۷، ۹ = خلاصه ؛ شعر ۳ = عرفات

غزل ۵۵۱ : اشعار ۱، ۴ = خلاصه ؛ شعر ۲ = عرفات، خلاصه ؛ شعر ۳ = عرفات ؛ مقطع =
مجمع‌النفائس

غزل ۵۵۲ : مطلع = عرفات، خلاصه، نتائج، ریاض ؛ شعر ۲ = ریاض، خلاصه ؛ شعر ۳ =

عرفات، خلاصه ؛ شعر ۴، ۸ = ریاض

غزل ۵۵۳ : مطلع = ریاض ؛ اشعار ۲، ۴ = عرفات

غزل ۵۵۴ : شعر ۵ = خلاصه

غزل ۵۵۵ : مطلع = خلاصه و ریاض ؛ شعر ۳ = ریاض ؛ شعر ۶ = عرفات، خلاصه، مجمع‌النفائس؛ مقطع=خلاصه

غزل ۵۵۶ : مطلع = خلاصه ؛ شعر ۲ = خلاصه، ریاض

غزل ۵۵۷ : شعر ۲ = خلاصه ؛ شعر ۴ = خلاصه، عرفات

غزل ۵۵۸ : مطلع = خلاصه ؛ شعر ۴ = خلاصه ؛ شعر ۵ = خلاصه، مجمع‌النفائس

غزل ۵۶۵ : اشعار ۳؛ ۴ = ریاض

غزل ۵۶۶ : مطلع = ریاض، خلاصه ؛ شعر ۲ = عرفات، خلاصه ؛ شعر ۵ = عرفات، خلاصه، ریاض ؛ شعر ۷ = عرفات، خلاصه ؛ مقطع = خلاصه

غزل ۵۶۷ : مطلع و حُسن مطلع = خلاصه و ریاض ؛ شعر ۴ = ریاض

غزل ۵۶۸ : مطلع عرفات ؛ شعر ۶ = ریاض

غزل ۵۷۴ : مطلع = خلاصه، عرفات، ریاض ؛ اشعار ۲، ۳ = خلاصه ؛ شعر ۴ = ریاض

غزل ۵۷۶ : اشعار ۱، ۳، ۵ = خلاصه

غزل ۵۷۷ : اشعار ۱، ۵ = ریاض

غزل ۵۸۱ : اشعار ۱، ۴، ۶ = ریاض ؛ شعر ۷ = خلاصه

غزل ۵۸۳ : اشعار ۱، ۲، ۳، ۴، ۶، ۸ = ریاض

غزل ۵۸۴ : مطلع = حلاصه و ریاض ؛ اشعار ۳، ۸ = ریاض ؛ اشعار ۵، ۶ = خلاصه

غزل ۵۸۶ : شعر ۳ = عرفات

غزل ۵۸۷ : اشعار ۱، ۲، ۳، ۵، ۶ = خلاصه ؛ شعر ۷ = خلاصه و عرفات

غزل ۵۸۹ : مطلع = خلاصه، عرفات، ریاص ؛ شعر ۲ = خلاصه، عرفات، ریاض ؛ اشعار ۴، ۸ = عرفات، خلاصه ؛ اشعار ۷، ۱۱ = خلاصه

غزل ۵۹۰ : اشعار ۱، ۲، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۶ = خلاصه، ریاض ؛ اشعار ۳، ۴ = خلاصه

غزل ۵۹۱ : اشعار ۱، ۲، ۵ = خلاصه، ریاض؛ اشعار ۴، ۸ = خلاصه؛ شعر ۶ = هفت اقلیم،

عرفات، خلاصه، ریاض؛ شعر ۷ = ریاض، عرفات، خلاصه

غزل ۵۹۲ : شعر ۳ = ریاض ؛ شعر ۵ = عرفات

غزل ۵۹۳ : مطلع = خلاصه، عرفات، ریاض ؛ شعر ۷ = عرفات ؛ شعر ۱۰ = ریاض

غزل ۵۹۴ : اشعار ۱، ۲ = ریاض، خلاصه ؛ شعر ۵ = خلاصه ؛ شعر ۷ = ریاض

غزل ۵۹۵ : مطلع = عرفات، خلاصه، ریاض؛ شعر ۲ = عرفات، خلاصه ؛ شعر ۴ = عرفات ؛ شعر ۵ = هفت‌اقلیم، عرفات، خلاصه، یدبیضا، ریاض، خوشگو

غزل ۶۰۶ : اشعار ۱، ۳، ۷ = خلاصه؛ شعر ۴ = خوشگو، آرزو/ صائب؛ شعر ۵ = خلاصه، ریاض

غزل ۶۰۷ : مطلع = عرفات ؛ شعر ۲ = خلاصه، عرفات ؛ شعر ۳ = ریاض

غزل ۶۰۸ : شعر ۱، ۳ = عرفات

غزل ۶۰۹ : مطلع = عرفات، ریاض

غزل ۶۱۰ : اشعار ۱، ۳ = خلاصه ؛ شعر ۴ = خلاصه، ریاض ؛ شعر ۶ = خلاصه، ریاض، آتشکده، انیس‌العاشقین

غزل ۶۱۱ : اشعار ۱،۲ = ریاض

غزل ۶۱۲ : اشعار ۱،۳،۴ = خلاصه، ریاض ؛ شعر۲ = خلاصه ؛ شعر۵ = ریاض

غزل ۶۱۳ : اشعار ۱، ۴، ۸ = خلاصه

غزل ۶۱۴ : اشعار ۱، ۵، ۸، ۱۱ =گنج سخن ؛ اشعار ۷، ۹، ۱۰ =گنج سخن، ریاض

غزل ۶۱۹ : شعر ۲ = ریاض

غزل ۶۲۰ : اشعار ۲، ۳ = ریاض

غزل ۶۲۲ : شعر ۳ = بهار عجم

غزل ۶۲۵ : اشعار ۱، ۲ = ریاض‌الشعراء

غزل ۶۲۷ : مطلع = خلاصه، ریاض ؛ شعر ۴ = خلاصه

غزل ۶۲۸ : شعر ۱، ۴ = خلاصه ؛ شعر ۶، ۷ = ریاض، خلاصه

غزل ۶۲۹ : اشعار ۱، ۵ = خلاصه، ریاض ؛ اشعار ۴، ۷ = خلاصه

غزل ۶۳۰ : اشعار ۱، ۲، ۳، ۴، ۷ = ریاض ؛ شعر ۵ = ریاض، عرفات ؛ شعر ۶ = عرفات

غزل ۶۳۱ : مطلع = ریاض، عرفات ؛ شعر ۲ = خلاصه ؛ شعر ۴ = ریاض ؛ شعر ۵ = ریاض،

خلاصه ؛ شعر ۷ = عرفات

غزل : ۶۳۲ مطلع = ریاض، عرفات ؛ شعر ۲ = عرفات ؛ شعر ۳ = انیس‌العاشقین

غزل ۶۳۸ : شعر ۱ = خلاصه ؛ شعر ۵، ۶ = ریاض

غزل ۶۳۹ : اشعار ۱، ۴ = خلاصه ؛ شعر ۵ = خلاصه، عرفات

غزل ۶۴۲ : شعر ۸ = آتشکده، ریاض، مخزن‌الغرایب

غزل ۶۴۹ : شعر ۴ = عرفات

غزل ۶۵۰ : اشعار ۱، ۸ = عرفات، خلاصه ؛ اشعار ۲، ۴ = خلاصه

غزل ۶۵۱ : اشعار ۱، ۲ = خلاصه

غزل ۶۵۲ : اشعار ۱، ۲ = ریاض ؛ شعر ۴ = ریاض، عرفات

غزل ۶۵۴ : اشعار ۱، ۳، ۴ = خلاصه

غزل ۶۵۵ : مطلع = خلاصه ؛ شعر ۲ = خلاصه، ریاض

غزل ۶۵۶ : مطلع = خلاصه ؛ شعر ۴ = ریاض، خلاصه

غزل ۶۵۷ : اشعار ۱، ۲ = ریاض

غزل ۶۵۸ : شعر ۶ = ریاض

غزل ۷۰۱ : اشعار ۱، ۴ = خلاصه

غزل ۷۰۵ : شعرا = نتایج، ریاض، عرفات ؛ اشعار ۳، ۴، ۵ = ریاض ؛ شعر ۶ = عرفات

غزل ۷۰۷ : مطلع = خلاصه، انیس ؛ اشعار ۲، ۴ = خلاصه شعر ۵ = هفت‌اقلیم، خلاصه، ریاض

غزل ۷۰۸ : مطلع = خلاصه، ریاض ؛ ن ۲، ۵ = خلاصه ؛ شعر ۴ = خلاصه، ریاض

غزل ۷۰۹ : اشعار ۱، ۲، ۳، ۵، ۷ = خلاصه

غزل ۷۱۰ : مطلع = خلاصه، نبایج ؛ اشعار ۴؛ ۵ = خلاصه

غزل ۷۱۱ : اشعار ۱، ۳ = ریاض

غزل ۷۱۲ : شعر ۲ = خلاصه

غزل ۷۱۳ : اشعار ۱، ۳، ۴ = خلاصه

غزل ۷۱۴ : اشعار۳، ۵، ۶، ۷ = خلاصه

غزل ۷۱۷ : مطلع = عرفات و خلاصه ؛ اشعار ۲، ۳ = خلاصه، ریاض ؛ شعر ۴ = عرفات

غزل ۷۲۰ : مطلع = ریاض، نتایج ؛ شعر۳ = ریاض ؛ شعر۷ = عرفات، ریاض

غزل ۷۲۱ : اشعار ۱، ۲ = خلاصه ؛ شعر ۶ = نتایج

غزل ۷۲۷ : شعر ۸ = عرفات

غزل ۷۲۸ : اشعار ۱، ۴، ۵، ۶ = ریاض

غزل ۷۳۰ : ن ۱، ۳، ۴ = خلاصه

غزل ۷۳۱ : مطلع = عرفات، خلاصه ؛ شعر ۲ = عرفات ؛ اشعار ۳، ۴ = خلاصه

غزل ۷۳۲ : اشعار ۱، ۲ = خلاصه

غزل ۷۳۳ : مطلع = خلاصه، عرفات ؛ شعر ۲، ۴ = خلاصه

غزل ۷۳۶ : اشعار ۱، ۲، ۵، ۶، ۹، ۱۰ = گنج سخن ؛ شعر ۳ = ریاض

غزل ۷۳۷ : مطلع = خزانهٔ عامره

غزل ۷۴۵ : مطلع = ریاض، آتشکده، انیس‌العاشقین

غزل ۷۵۵ : شعر ۴ = ریاض

غزل ۷۶۱ : اشعار ۲، ۷ = ریاض

غزل ۷۷۵ : شعر ۴ = خوشگو، آرزو / صائب

غزل ۷۷۶ : ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۷ = خلاصه ؛ شعر ۷ = عرفات، خلاصه، بیاض‌باسطی

غزل ۷۷۷ : شعر ۱ = بهارعجم ؛ شعر ۴ = خلاصه

غزل ۷۷۸ : اشعار ۴، ۷ = ریاض‌الشعراء

غزل ۷۸۰ : مطلع = نتایج‌الافکار

غزل ۷۸۱ : مطلع = خلاصه ؛ شعر ۴ = خلاصه، ریاض

غزل ۷۸۲ : مطلع = خلاصه، عرفات، ریاض، گنج سخن ؛ اشعار ۲، ۵ = ریاض، گنج سخن ؛ شعر ۳ = گنج سخن ؛ شعر ۴ = ریاض

غزل ۷۸۳ : شعر ۴ = خلاصه

غزل ۷۸۴ : مطلع = عرفات

غزل ۷۸۵ : شعر ۷ = خلاصه

غزل ۷۸۶ : اشعار ۱، ۳، ۵، ۶، ۷، ۸ = خلاصه

غزل ۷۸۷ : اشعار ۱، ۲، ۳ = خلاصه

غزل ۷۸۸ : اشعار ۱، ۳، ۴، ۸ = خلاصه

غزل ۷۸۹ : اشعار ۱، ۶، ۷ = خلاصه

غزل ۷۹۰ : مطلع = خلاصه، ریاض ؛ اشعار ۱، ۲، ۴، ۷، ۱۰ = خلاصه ؛ اشعار ۳، ۵، ۸ = ریاض

غزل ۷۹۱ : مطلع = عرفات، خلاصه، خزانهٔعامره، مجمع‌الفصحا، انیس، آتشکده، نتایج، بهارعجم ؛ شعر ۴ = عرفات، خلاصه، انیس، مجمع‌الفصحا، ریاض ؛ اشعار ۲، ۵، ۶ = خلاصه ؛ شعر ۳ = ریاض

غزل ۷۹۲ : اشعار ۷، ۸ = خلاصه

غزل ۷۹۳ : شعر ۳ = خلاصه

غزل ۷۹۴ : اشعار ۱، ۲، ۴، ۵، ۶ = خلاصه

غزل ۷۹۵ : مطلع = عرفات، خلاصه، انیس ؛ اشعار ۲، ۴ = خلاصه ؛ شعر ۵ = خلاصه، انیس، آتشکده

غزل ۷۹۷ : مطلع = ریاض ؛ شعر ۵ = نتایج، خزانه، انیس، ریاض ؛ مقطع = نتایج ؛ اشعار ۱، ۲ = ریاض‌اشعراء

غزل ۸۰۵ : مطلع = خلاصه ؛ شعر ۳ = خلاصه، انیس ؛ شعر ۴ = بهارعجم ؛ شغر ۵ = خلاصه، ریاض

غزل ۸۰۸ : اشعار ۲، ۱۰ = ریاض ؛ شعر ۴ = آتشکده، انیس، مجمع‌الفصحا

غزل ۸۱۲ : شعر ۴ = خلاصه

غزل ۸۱۳ : مطلع = عرفات، بیاض باسطی ؛ اشعار ۲، ۴، ۵ = خلاصه

غزل ۸۲۵ : مطلع = خلاصه، خزانهٔعامره ؛ اشعار ۳، ۶، ۷ = خلاصه ؛ شعر ۸ = ریاض

غزل ۸۲۸ : مطلع = خزانهٔعامره ؛ شعر ۲ = ریاض

غزل ۸۲۹ : مطلع = ریاض

غزل ۸۳۱ : شعر ۱، ۲، ۵، ۷ = خلاصه ؛ شعر ۲ = بهارعجم

غزل ۸۳۲ : اشعار ۱، ۲، ۳، ۵، ۷، ۸ = خلاصه ؛ شعر ۲ = ریاض

غزل ۸۳۷ : شعر ۶ = ریاض

غزل ۸۳۸ : مطلع = خلاصه، ریاض، گنج سخن ؛ اشعار ۲، ۷ = ریاض، گنج سخن ؛ اشعار ۳، ۶ = خلاصه، ریاض، گنج سخن

غزل ۸۳۹ : مطلع = خلاصه ؛ شعر ۲، ۴ = عرفات، خلاصه

غزل ۸۴۰: اشعار ۱، ۲، ۶، ۸ = ریاض

غزل ۸۴۲: اشعار ۱، ۴، ۷ = ریاض

غزل ۸۵۵: اشعار ۱، ۲، ۴ = خلاصة

غزل ۸۵۶: اشعار ۱، ۳، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، = خلاصه

غزل ۸۵۹: اشعار ۱، ۲ = خلاصه ؛ اشعار ۵، ۶ = خلاصه، ریاض

غزل ۸۶۰: اشعار ۱، ۴، ۵ = خلاصه ، ریاض ؛ اشعار ۲، ۳ = خلاصه ؛ مقطع = بهار عجم

غزل ۸۶۱: اشعار ۱، ۵، ۶ = خلاصه

غزل ۸۶۷: اشعار ۱، ۴ = ریاض ، آتشکده ؛ شعر ۲ = ریاض ؛ مطلع = انیس العاشقین

غزل ۸۷۹: مطلع = خوشگو ، آرزو

غزل ۸۸۱: شعر ۳ = خزانهٔ عامره ؛ شعر ۹ = خوشگو

خبر ز همّت خویشم کن آنزمان عرفی   که از پیالهٔ می[1] در خمار می‌گذری

« تمّت‌الغزلیّات افصح‌المتکلّمین مولانا عرفی شیرازی »

اشعار غزلیّات ناتمام و ابیات متفرّق غزل

(تعداد ....۶۱۵)

۱- ن ۲، ۸، ۹، ۱۱، ۲۹ = من ؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ = می

ابیات پراکنده

(این ابیات در نسخ اوّل و پنجم و هشتم و هفدهم یافت شدند)

صد باغ[۱] مراد است بدست طلب ما / امّا گل مقصود نبوید ادب ما
عرفی جگر نغمهٔ منصور خراشید / این نغمه که زد شعله ز صوت ادب ما

*

ز حسرت تو جگر می‌خوریم و خرسندیم / که نیست چشم[۲] کسی در پی نوالهٔ ما

چون اسیرت شدم ای هجر بکُش[۳] زار مرا / که وصال از غم او کرد سبک بار[۴] مرا
پا به دشواریت از پی کشم و منفعلم / کز چه باشد به غمت قوت رفتار مرا

تا شراب عافیت نوشید عرفی جان بداد / آب حیوان زهر باشد مرغ آتش خواره را

مرا آزاد[۵] می‌بینی و پنداری نه مجنونم / اگر در بند بودم پاره می‌کردم سلاسل را
ترا افسردگی در کعبه کاهل دارد ای زاهد / در میخانه زن کانجا بکار آرند کاهل را

ازان هنگامه‌آرای قیامت می‌شود ایزد / که حُسن عالم آشوب تو بنماید دو عالم را

تأثیر حُسن دوست ندارد خیال دوست / آب دگر بود ثمر نامکیده را[۶]

۱- ن ۱۷ = باغ ؛ ن ۱، ۵، ۸ = داغ
۲- ن ۵ = خشم ؛ ن ۱، ۸ = چشم
۳- ن ۱، ۵، ۸ = مکش ؛ ن ۱۷ = بکش
۴- ن ۵، ۱۷ = سبکبار ؛ ن ۱، ۸ = سبکسار
۵- ن ۱۷ = آزاد می‌بینی ؛ ن ۱، ۵، ۸ = از آدمی بینی
۶- این بیت تنها در نسخهٔ هشتم یافت شد.

روضهٔ عشق که نبود[۱] دل خرسند آنجا		خار حسرت دمد از نخل برومند آنجا
زهر غم بسکه فراوان شده در شهر وصال		غیرت گریهٔ تلخ است شکرخند آنجا

فردا عجب ار[۲] آید عفو تو براه ما		آراسته چون بیند صفهای گناه ما
شد عرش‌نشینان را گرد ره[۳] ما سرمه		تا گرد ریا دور است از طرف کلاه ما

*

کفر زلفی در پناه خود گرفت ایمان ما		ورنه در خون می‌نشست از فتنهٔ عصیان‌ما[۴]
تا قدم زد بر سریر ملک دل سلطان ما		می‌رود در هفت اقلیم غمش فرمان ما[۵]

شهد غم تو گر بود در قدح بهشتیان		مشکل اگر مگس[۶] چشد مایدهٔ نعیم را

ای نغمه‌کش از محمل شیون جرس ما		وز ناخن غم ریش جبین نفس ما

آن آهوی رمیده گلو[۷] دام دشمنست
زان رم کند که حوصله تنگ است دام را[۸]
برحمت نامزد شد حشرگاه تشنگان[۹] او
عجب دارم[۱۰] که گردد نامهٔ عصیان درو پیدا

۱- ن ۱۷ = نبود ؛ ن ۱، ۵، ۸ = بیتو
۲- ن ۵ = ار آید ؛ ن ۱، ۸، ۱۷ = آراید
۳- ن ۱۷ = گر ذرّهٔ ما ؛ ن ۱، ۵، ۸ = گرد ره ما
۴- غزلی هم درین زمینه موجود است
۵- غزلی هم در این زمینه موجود است
۶- ن ۱، ۵، ۱۷ = مگس ؛ ن ۸ = ملک
۷- ن ۱۷ = مگر ؛ ن ۱، ۵، ۸، = گلو
۸- این بیت در نسخهٔ هشتم یافت نشد
۹- ن ۱۷ = کشتگان او ؛ ن ۱، ۵ = تشنگان او ؛ ن ۸ = تشنگان ما
۱۰- ن ۱۷ = دارم ؛ ن ۱، ۵، ۸ = دانم

من از شرم گنه خاموش و او در انتظار[۱] از لطف
که بگشایم من مجرم زبان عذرخواهی را

*

گر دل از آمیزش لطفت نرفت[۲] از من مرنج
چون رمیدن نیست عادت مرغ دست آموز را

حیرت حسنت افکند سبحه ز دست قدسیان چون فکنی بیک طرف سنبل لاله پوش را

هر جا که قدم ریخت[۳] نم کشت غم ما ماتم‌کده‌ای گشت ز یُمن قدم ما
صد نامه نوشتیم که یک حرف روانیست بشکن که همین است صلاح قلم ما

چه بی دری است ای دل گر تو مایل نیستی، باری
برانگیز از برای جان من نامهربانی را
سرم گر مرده باشم[۴] بار زانویش نخواهد شد
منه[۵] ای آرزو بر جان من بار گرانی را
تو گرم قتل و من سوزم که ناگه منفعل گردی
چو فردا شرمسار از روی خود بینی جهانی را

حیرتی دارم ازین وسوسهٔ شوق که چون لنترانی ز طلب بست لب موسی را

چنان مرگ رقیب آزرده کرد آن شوخ بدخو را
که غم‌خواران به مرگ من تسلّی می‌دهند او را[۶]

۱- ن ۱۷ = انتظار از لطف ؛ ن ۱، ۵، ۸ = انتظار لطف
۲- ن ۱، ۵ = نرفت از من مرنج ؛ ن ۸ = نرفت از جان مرنج ؛ ن ۱۷ = برنج از جان مرنج
۳- ن ۱۷ = رفت ؛ ن ۱، ۵، ۸ = ریخت
۴- ن ۱۷ = باشم ؛ ن ۱، ۵، ۸ باشد
۵- ن ۱۷ = منه ؛ ن ۱، ۵، ۸ = بنه
۶- این بیت در انیس‌العاشقین، نتایج‌الافکار و آتشکده نیز یافت شد

دگـــر بگـریه در آورد جـان غـمگین را　　که سر دهـد بـه تـماشای عـجز تـمکین را
نمک بریش فشاندن ز راحت افـزونست(۱)　　چه مـنع مـی‌کنی از خـنده لعـل نـوشین را

بـطوف مـیکده هـا روز بـی‌نوایـی مـا　　سـفال چـرخ بـود کـاسهٔ گـدایـی مـا
چو تاج، بر سـر مـا گـو سبوی بـاده ببین　　کسـی کـه طـعنه زنـد بـر بـرهنه پـایی مـا

از پـی دفـع غـم دلا بـاز بـه گـلشنم مـبر　　نشـتر جـان مـن مکـن نـالهٔ عـندلیب را

*

ای محرم از بیهوشیم آن شوخ(۲) را آگاه کن　　تا چشم خواب آلود او ضایع نسازد نـاز را

شرمسارم ز آستین خود که گاهی در غـمت　　پاک می‌سازد ز گریه چشم خـونبار مـرا(۳)

*

لبـاس چـاره چـه پـوشی مـرا، بـرو هـمدم　　کـه شـد حـرام بـغیر از کـفن لبـاس مـرا
چـه احـتیاج کـه داغـم کـنند طـعنه زنـان　　بس است دیـدهٔ مـعشوق نـاشناس مـرا
خوش آن کرشمه که می‌کرد شکوه از عرفی　　که گفته‌ای بوی ای عشـق نـاسپاس مـرا(۴)
از دل هـوای کـام بـدر بـرده‌ایـم مـا　　وز آه عـرش سـوز اثـر بـرده‌ایـم مـا

بـبین(۵) در مـقبل دست‌آزمـاییها چـه(۶) بـیقدرم
که زخم ناتمام افـتاد و خـجلت گشت قـاتل را(۷)

۱- ن ۱۷ = افشاندن؛ ن ۱، ۵، ۸ = افزون است
۲- ن ۵ = ماه ؛ ن ۱، ۸، ۱۷ = شوخ
۳- این بیت تنها در نفایس‌المآثر یافت شد
۴- درنسخهٔ‌هفدهم مصرع‌ثانی این‌بیت مصرع‌ثانی شعر پیشین است و مصرع ثانی آن مصرع ثانی این‌بیت‌است
۵- این بیت تنها در منتخب التواریخ ملا بدایونی یافته شد
۶- در منتخب‌التواریخ "چو" هست ولی "چه" درست می‌باشد
۷- غزلی هم درین طرح وجود دارد

عــرفی شــهید نــاوک هــجریم، زیــنهار　　شــمع و چــراغ کُشــته بــنه بــر مــزار مــا

مــن و دیــر صــنمی کــز نگــه خــلوتیان　　شعلهٔ طور کـمندافکـن بـام است ایـنجا[۱]

طعمهٔ باز مـحبّت نـیست جز دلهـای گـرم　　مرغ آتشخواره جز اخگـر نـخواهـد دانـه را

تیشهٔ فرهاد[۲] و مژگانست فرمان‌ده که‌عشق　　دســتها بــربندد و در بـیستون آرد مـرا[۳]

خوابم[۴] از دل برده‌ودل‌همچنان‌دراضطراب　　آشنائیهای چشمت[۵] برده آسایش ز خواب

کاوش ناخن فتح از دل قـفلم[۶] دور است　　دست اگـر گـنج‌فشانی نکـند مـقدور است
گـم کـند راه اثـر چـون بـدل دوست رسـد　　نــالهٔ مــن کـه بـه انـواع اثـر مشـهور است
ســفال مـیکده تـلخی بسـاغر جـم گـفت　　زبـان بـقصهٔ شـادی گشـود و از غـم گـفت
دلم چو شکوه‌سرا شد، حدیث مرهم گـفت　　چو راه شکر گرفت، از جـراحت غـم گـفت
من از کـجا و بـهشت از کـجا، دریـن فکـرم　　که عذر آتش دوزخ چگونه خـواهـم گـفت

ز صــحن بــتکده تـا بـام عـرش بـنویسید　　که پیر صومعه زنّـار بست و ایـمان یـافت
بجو عـبیر شـهادت ز خـاک کشـتهٔ دوست　　که در دکانچهٔ قدس این متاع نـتوان یـافت

شب که دف زهره را بـیخودی مـا شکست　　ساغر خـورشید را رقـص مسـیحا شکست

۱- این بیت تنها در نسخهٔ اول و پنجم یافت شد
۲- ن ۱، ۸ = فرهاد مژگان ؛ ن ۵ = فرهاد و مژگان
۳- غزلی هم درین طرح وجود دارد
۴- ن ۸ = غم ؛ ن ۱، ۵، ۱۷ = دل
۵- ن ۵ = حشمت ؛ ن ۱، ۵، ۸ = چشمت
۶- ن ۵ = کورم ؛ ن ۱، ۵ (حاشیه)، ۸، ۱۷ = قفلم

دوشـــم از وصـــل تـو دل[۱] آرایش گـلزار داشت
صد چمن[۲] گل هر طرف بر گوشهٔ دستار داشت
خـــرقه را آتش زدم عـــرفی ولی شـــرمنده‌ام
کـــاستین و جـیب او دایـم بت و زنّـار داشت

می‌خواستـم کـه خـرقه در آتش نـهم، ولی	زنّـار در حـمایت خـویشش نگـاه داشت

چون روزه بدارم که غمم قوت مـدام است	افـــیونی غـمهای تـرا روزه حـرام است

*

مـنم کـه شـاهد مـقصود در لبـاس مـنست	مـراد ذلّـه‌کشی نـعمت قـیاس مـن است

ایـن[۳] چـنین دشـوار از بـهر تـو مـی‌میرم مـخند
حفظ خودکن یک نفس ای گل شکفتن‌خوب‌نیست

با من کرشمه‌ای کـه شب آن دلنـواز داشت	از شـیوه‌ها کـه داشت بـغیر امـتیاز داشت

ما جان نهاده بر کف یعنی‌که‌تحفه[۴]این‌است	او آستین فشانان یعنی نـه لایـق ایـن است

حیرتی دارم که در شـهر مـلال‌انگـیز عشـق	آشنایی نیست جز اندوه و کس دلگیر نیست

ز ترکتاز که برخـاست[۵] ایـن غـبار فـریب	که دل به سینه و جانم در آستین نـنشست

۱- ن ۵ = گل ؛ ن ۱، ۸، ۱۷ = دل
۲- ن ۱۷ = شد ؛ ن ۱، ۵، ۸ = صد
۳- ن ۵، ۱۷ = آنچنین ؛ ن ۱، ۸ = این چنین
۴- ن ۸، ۱۷ = تحفه ؛ ن ۵ = لایق (در نسخهٔ اول این بیت نیست)
۵- ن ۱۷ = برخاست ؛ ن ۱، ۵، ۸ = برخواست

گناهکار محبت که روضه دوزخ اوست	اگر غمین بود آنجا خلاف عادت نیست
بغایتی هوس گفتگوست با تو مرا	که تاب خامشیم با وجود حیرت نیست

در همه فصل برو برگ درین بستان هست	ثمر اینجا چه زمستان و چه تابستان هست

واعظ حدیث جنّت و دوزخ ازان کند	کافسانهٔ سکندر و داراش یاد نیست[۱]

کشید[۲] باز کمانی و صد هزار شهید	ز شوق ناوک او بی‌سر از زمین برخاست[۳]

به نیم عشوه که از بهر کشتنم کردی	هزار شیوهٔ عاجز کشی بلا آموخت

نیارد در نظر ناکس خیال روی نیکویت	میا از پرده بیرون تا نبیند هیچ کس رویت

حسن است متاع تو و نقصان نپذیرد	بفروش که بازار چو چشمم به تو گرم است

بخت آمد و خون جگر از ساغر ما ریخت	گلهای اثر بر سر بالین دعا ریخت

زشتی[۴] و آینهٔ دیده یکی گشت و هنوز	با همان عاشق خویشیم و تماشا اینجاست

دردی که بود به شدنی میوهٔ خامست	تاخام بود میوه، همه تلخی کامست

نگویم اهل جهان جمله جاهلند ولی	بگوش هر که زدم نکته‌ای پریشان گفت

۱- این بیت و بیت بعدی تنها در نسخ ۱، ن یافت شد
۲- در هر دو نسخ «برخواست»
۳- در نسخه هفدهم یافت نشد
۴- در نسخه هفدهم یافت نشد

همه ماهم[۱] به می‌و شاهد[۲] وعشرت‌گذرد جز مه روزه که اندوه محرّم با اوست[۳]

هیچ صاحبدل درین ایوان صورت کارنیست کو به دل محتاج‌تر از صورت دیوارنیست[۴]

بیهوده مزن تیر که بسمل نشود صید گر چاشنی ناوک بیداد تو این است

در کشتن من سعی کن، امداد من اینست اینست رهین دل ناشاد من اینست[۵]
بسمل نکند مرهم راحت نفرستد ای وای اگر عادت صیّاد من اینست

به هرزه لذّت ترک[۶] مراد نتوان یافت که نیش را بدل نوش می‌توان دانست
چه احتیاج به گفتن که التفات ترا ز وعده‌های فراموش می‌توان دانست

ز بهر عافیت خویش ناله‌ها زده‌اند دگر پیی نبرد کس به اجتهاد درست[۷]

این باده که امشب همه اندیشهٔ خامست ای سالک اطوار بگو این چه مقام است[۸]
صیّادم و صیدم همه دلهای عوامست این سبحه و سجّاده مرا دانه و دام است

هر غزال[۹] حکمتی کز باغ عرفی سبزه‌خورد بسته لب ز اندیشه و از دهن افلاطون گذشت

۱- ن ۱۷ = روزم ؛ ن ۱، ۵ = ماهم
۲- ن ۱۷ = عشرت و شاهد ؛ ن ۱، ۵ = شاهد و عشرت
۳- در نسخهٔ هشتم یافت نشد
۴- این بیت تنها در نسخ ۱، ۵، ۱۷ = یافت شد
۵- این بیت تنها در نسخهٔ هفدهم یافت شد
۶- ن ۸ = برگ ؛ ن ۱، ۵، ترک
۷- این بیت تنها در نسخه هفدهم یافت نشد
۸- این غزل و غزل بعدی هم درین طرح موجود هستند و در دیوان غزلیّات شامل کرده شده‌اند
۹- ن ۱۷ = غزال ؛ ن ۵، ۸ = غزالی

بشکـــند کشـــتی هـــر کس ز نـــهنگ   دشـــــمن کشـــتی عـــرفی وزغست[۱]

چـون هسـتی مـا بـر رخ مـعشوق نـقاب است
حـیرانـی احـباب نـدانـم ز چـه بـاب است

*

آن رهـــروم کـــه خـــضر فـنا رهـبر مـنست
قـــندیل پـیش طـاق شـهادت سـر مـنست

*

نـــه صـــحن دیـرشناسم نـه پـیشگاه حـرم
غـــبار نـــاصیه‌ام ز آســـتانهٔ دگـــر است
چـــه دانـد آنکـه بـود غـافل از مـعاملهٔ مـا
که ناز تا بچه حدّست و عجز تـا[۲] بـچه غـایت

*

زهـــــی تـــحمّل دل بـــا مـــحبّت[۳] ازلی
کـه در ابـد بـه نگـاهی ز دوست خـرسندست

*

هـــر سـر مـوی مـن اسـرار ازل گـوید لیک
نکـند گـوش بـمن کس کـه لبـم خـاموش است

*

عـیب جـویی مکـن ای شـوخ کـه کـوته‌نظری
نـیش اگـر درکـف فـصّاد بـبینی نـوش است

*

۱- در همه نسخ "ورق" یافت شد و آن درست نمی‌نماید
۲- ن ۱۷ = تا ؛ ن ۱، ۵، ۸ = ما
۳- ن ۱۷ = با وجود حسب ازل ؛ ن ۱، ۵، ۸ = با محبت ازلی

قماش غیر گرانمایه را به گز مفروش
که تارش از بدو عالم فروشی ارزانست

*

کفر و دین در کعبهٔ دل خادمی جویند لیک
تا محبّت هست سعی این و آن بیهوده[۱] است
بلهوس را خوشتر است از زندگانی مردنش
در شبی گر درد ذوقی نیست جان بیهوده است[۲]

افغان که ادب داده و راه گله بسته — آن گریه بجان و دلم این داغ روا داشت
عرفی بدلت نام که میگشت که امشب — صد عیش زبان تو به هنگام دعا داشت

دامان و جیب خالی و دستم در آستین
مصداق همتیم که هم شاه و هم گداست
بیدلی محتاج قاصد داردم روز وصال[۳]
گر به[۴] جا باشد دلم هجران دهد پیغام[۵] دوست

از می خواهش دل ما سیر نیست — با طلب ماست دعا تنگدست

ما اگر درد تو داریم، دلی هم داریم — که درو، نی هوس مرگ نه امیّد دواست[۶]

عفو تو بسکه عاشق جرمست، نزد او — غیر از گناه باعث عفو گناه کیست

۱- ن ۵ = آن و این بیگانه است ؛ ن ۱، ۸، ۷ = این و آن بیهوده است
۲- این بیت تنها در نسخهٔ هفدهم یافت شد
۳- ن ۱، ۵ = روز وصال ؛ ن ۸، ۱۷ = دور از وصال
۴- ن ۱ = کی بجان باشد؛ ن ۵، ۸ = گر به جا باشد
۵- ن ۱۷ = پیغام دوست؛ ن ۱، ۵، ۸ = پیغام دل
۶- ن ۴ = دعا ؛ ن ۱، ۵، ۸ = دوا

بـــیماری دل مـــایهٔ آســـایش جـــان است   وین[۱] نکتهٔ راحت عمل و حقّه گـرانست
عمریست کزین حُسن دل آشوب درین دیر   دوش مــــلک آرامگـــه مــغ بــچگانست

چــه منّتها کـه بـر خـوبان بـود حسـن تـرا فـردا
شهیدان[۲] از جفای خویشتن چون بیند حـیرانت

گر من از اندیشه‌ات بیهوش مـانم[۳] دور نـیست
بــوی ایــن گــلشن ره آمــد شـدن بـر بـاد بست

آه از غـرور حُسـن کـه او را بگـاه[۴] لطـف   در هـر نگـاه چـاشنی صـد تـغافل است[۵]

کعبه گر بی‌ذوق شـد، دیـر و شـراب نـاب هست
ور تهی شد شیشه از می، تکیه‌گاه خـواب هست

صـــــد درد بـــدل دارم و ایـــن جـــای مـــلالست
حال[۶] دل بیدرد[۷] نگه کـن کـه چـه حـال است

تـــلخ شـــد زنـــدگیم، شـــربت دیـــدار کـــجاست
سست شـــد پـــای طـلب، قـوّت رفـتار کـجاست

۱- ن ۸ = این ؛ ن ۱، ۵، ۱۷ = وین
۲- ن ۸ = شهیدان از جفای خویشتن ؛ ن ۱، ۵، ۱۷ = شهیدان جفای خویشتن
۳- ن ۱ = باشم ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷ = مانم
۴- با آنکه در تمام نسخ لفظ "نگاه" است امّا "به گاه" درست می‌نماید
۵- این بیت تنها در نسخ ۱، ۵، ۶ یافت شد
۶- ن ۱۷ = جای ؛ ن ۱، ۵، ۸ = حال
۷- ن ۱ = بیداد ؛ ن ۵، ۸، ۱۷ = بیدرد

دست تــوفیق از[۱] ادب در آســتین در دیــده‌ام
ور نــه یک مــو از مــیان مــدعا کــوتاه نـیست
گر غم ثابت قدم خواهـی، بـجو از عشـق دوست
ور نــه غــمهای زمـانه گـاه هست و گـاه نـیست

روی گرمی داشت امشب آن پری تـا وقت صـبح
چون کنم باور که از می نشـئه‌ای در سـر نـداشت

پــــر ســــوخته مــــرغ نگــــهم بــاز پس آمــد
از بسکــه گــلستان تــماشای تــو گــرم است[۲]

*

نگــــــاه‌دار دلم را کــــــه در جــــهان وفــــا
ز دودمــان مــحبّت هـمین[۳] خـلف مـانده‌ست

قــبول نــوش نــه از بــهتریست، ازبــخل است
وگــــرنه مــــنفعت نــیشتر ازو کــــم نــیست

*

تو دوست دشمن و من برخـلاف دشـمن دوست
تــو بــا مــن ار بــنزاعــی، مــرا نـزاعی نـیست

وصــــال نــــقد دویــی را بــود مــحک زنــهار
اگر مصاحبت خویشتن نکرد همدم دوست(کذا)[۴]

۱- ن ۱، ۵، ۱۷ = از ادب در آستین دزدیده ؛ ن ۸ = ارادت در میان در دیده
۲- این بیت تنها در بهار عجم بطور سند یافت شد و مشکوک است
۳- ن ۱۷ = خلف همین ؛ ن ۱، ۵، ۸ = همین خلف
۴- این بیت تنها در نسخهٔ هفدهم یافت شد

بـــدوست مـــی‌طلبد صـوفیم زهـی جـاهل
کـه عـالمی کـند انـدیشه غـیر عـالم دوست[۱]

گـــو بشـد کـون و مکـان آلوده از خـون دلم
آن کـه دایـم در میان جـان نشـیند ظـاهر است

آن[۲] که بـا مـا هـمچنان تـیغ تـغافل تـیز داشت
آن پـــیمانی چـــرا از صــلح نــازآمـیز داشت
گـــریهٔ شـــیرین بـرای رحـلت خسـرو نـبود
مـــاتم فـــرهاد را در مـــردن پـــرویز داشت

نـخورده زخـم، مـدامـم بـخون طـپیدن بـود
کـــنونکه زخـمی نـازم، چـه جـای آرام است

*

بـرو صـبا، کـه نـه از کشت بـاغم افـتاده است
هـــزار خـرمن گـل در دمـاغم افـتاده است[۳]
گـر اوسـتاد حکـمت و گـر طـفل مکـتب است
هـر کس کـه هست صـاحب جـهل مـرکّب است
بـر دوست شـرح و بسـط عـملنامه روشـن است
هـان ای مـلک بـیار، کـه هـنگام شسـتن است

بر غایت شرمت که عـنان تـاب نگـاهست   دزدیـده نگـه کـردن جـبریل گـوا هست

۱- این بیت تنها در نسخ ۱، ۵، ۸ یافت شد
۲- در همه نسخ "ای" هست اما "آن" بهتر می‌نماید.
۳- غزلی هم درین طرح موجود است

هر کجا عرفی هوای کاوش زخمی[۱] نمود[۲]
ناخنی در زد بریش و دجله‌ای[۳] از خون گذشت

از مهر و کین دو روی مشو کاسیا کیست   تعلیم گوی دشمن و آموزگار دوست[۴]

خاطرم با کام چون دستم بدامن دشمن است
هر که این خارش خلد در پا به سوزن‌دشمن‌است[۵]
من بغم دشمن شدم، غم نیز بامن دشمن است
دشمنم با دشمن و دشمن بدشمن دشمن است

آشنا[۶] می‌بیند و بیگانه صاحب دیده نیست
ورنه اسرار ازل از هیچ‌کس پوشیده نیست

در دل هر ذره‌ام صد کوی افشرده[۷]...   هیچ بادی بر ندارد گرد من از کوی دوست[۸]

*

ز بسکه تشنهٔ خوابست[۹] بی‌هنر بختم[۱۰]   نوای شیون و افسانه‌اش به گوش کیست

*

شباب و شیب گذشت وزرنگ‌وبو[۱۱] طلبی   هنوز گریهٔ طفلانه در گلوی منست

*

۱- ن ۵ = زخمش ؛ ن ۱، ۸، ۱۷ = زخمی
۲- ن ۱۷ = نمود ؛ ن ۱، ۵، ۸ = ربود
۳- ن ۱۷ = دجله و جیحون ؛ ن ۱، ۵، ۸ = دجلهٔ از خون
۴- این شعر تنها در نسخهٔ هشتم یافت شد
۵- این شعر و شعر بعدی در نسخهٔ هفدهم یافت نشدند و در نسخهٔ هشتم بجای این ابیات شعر زیر یافت شد
خاطرم با کام چون دستم بدامن دشمن است   دشمنم با دشمن و دشمن بدشمن دشمن است
۶- ن ۱۷ = آشنایی ؛ ن ۱، ۵، ۸ = آشنامی
۷- ن ۸ = افشرده [ولی]
۸- این بیت تنها در نسخهٔ هشتم یافت شد
۹- ن ۱۷ = خوانست ؛ ن ۱، ۵، ۸ = خوابست
۱۰- ن ۸ = چشمم ؛ ن ۱، ۵، ۱۷ = بختم
۱۱- ن ۸ = وز رنگ و بوی طلب ؛ ن ۱، ۵، ۱۷ = وز رنگ و بو طلبی

نیارد در نظر تا کس خیال روی نیکویت   میا از پرده بیرون تا نبیند هیچ‌کس رویت
صوفی از خلوت چل روزه برون می‌آید   دارد اندیشه که در شهر مرید ارزان است

*

از مایهٔ زکات پریشانیم، فلک   سامان خنده در دهن آفتاب ریخت

*

از[1] شیوه‌ها که لازم آن نخل قامتست   یک مشت فتنه در ته جیب قیامت است

*

بختم بجمال تو تواند نگران ساخت   آیینه خورشید گر[2] از سایه توان ساخت

*

بر دل بیمارم[3] افسون مداوا آتش است   گلشن طبع مرا باد مسیحا آتش است

*

شد تنم فرسوده وز تأثیر درد من هنوز   مردهٔ صد ساله را در زیر خاک آرام نیست

*

عاشق جانسوز را داغ دل غمگین گل است   زین مسوز ای دل که‌داغ‌عاشقی‌رااین‌گل‌است
کی خبر دارد که می‌غلطم بخون شب تاسحر   آنکه خرمن خرمنش در بستر وبالین‌گل‌است

*

عرفی از افسانهٔ باطل دمی آسوده شو   گر نمی‌آید ز دستت کار دیگر، خواب‌هست

آشنای همه کس‌هست[4] ودرین‌نیست‌سخن   خواهم از دوست بپرسند که بیگانهٔ کیست

زاهدا، برهمنم، پیشهٔ تو عار منست   نا مسلمانم و تسبیح تو زُنّار منست
از ته جامهٔ اسلام بدل می‌دوزم[5]   شعلهٔ طور که سررشتهٔ زنّار منست

۱- ن ۸ = هر ؛ ن ۱، ۵، ۱۷ = از
۲- ن ۱ = که ؛ ن ۱، ۵، ۱۷ گر
۳- ن ۸، ۱۷ = بیمارم ؛ ن ۱، ۵ = بیمار من
۴- ن ۵، ۸ = هست ؛ ن ۱، ۱۷ = نیست
۵- ن ۱، ۵ = دوزم ؛ ن ۸، ۱۷ = دزدم

کسی که طاق دو ابروی دلگشای تو بست دو دست ما بهم از رشتهٔ دعای تو بست

*

دوش کز آتش آهم رخ او[۱] می‌افروخت چه دل من،که‌فروغش‌دل‌آتش‌می‌سوخت[۲]
توتیای[۳] دیده کردم غیرتم بر گریه داشت این غبار از راه غیری داشت گویا دامنت

دشمنم چون دید بعد از مرگ هم حیران دوست
تا نبینم روی او، چشمم مرا بر هم گرفت
گر[۴] به این غمها در آیم روز محشر در بهشت
ناله برخیزد که جنّت را سپاه غم گرفت

هنگامهٔ وصال ز بس گرم داشتیم ایام عمر غم به تماشای ما گذشت
تا یافت ره بباغ اجابت[۵] مگو که دوش از گمرهی چه‌ها به نسیم دعا[۶] گذشت

بی‌سبب می‌سوزم و می‌گریم امشب تا دگر
شمع من در محفل عیش که گرم خنده است
بسکه ذوق از حالتم دارد بناموسی که اوست
راز عشقم بر زبان عالمی افکنده است[۷]
مردم از شادی چو گفتی مانده از عرفی مرا
کینه‌ای در دل[۸] هنوز، آن خسته گویا زنده است

*

۱- ن ۱۷ = رخ وی می‌افروخت ؛ ن ۱، ۵، ۸ = رخ او می‌افروخت
۲- ن ۱، ۵ = افروخت ؛ ن ۸، ۱۷ = می‌سوخت
۳- ن ۸ = توتیا بر دیده ؛ ن ۱، ۵، ۱۷ = توتیای دیده
۴- این بیت در نسخهٔ هفدهم یافت شد
۵- ن ۱۷ = بگو ؛ ن ۱، ۵، ۸ = بگو
۶- ن ۱۷ = دعا ؛ ن ۱، ۵، ۸ = چها
۷- در نسخه هفدهم بجای این شعر و شعر بعد بیت زیر یافت شد
مردم از شادی چو گفتی مانده از عرفی مرا راز عشقم بر زبان عالمی افکنده است
۸- ن ۸ = کینه دار دل ؛ ن ۱، ۵ = کینهٔ در دل

دل ز چـــنگ غـم بـرون آورده بـودم، وه کـه بـاز
ناخنی زان سان رسانیدی که دل در خـون نشست

بوالهوس، جانا، که گرم گـریهٔ افسـرده است　　شیونش باشد بجای خود دل او مرده است

ای اجل بگذر، ترا در کشتن من کار نـیست　　مرگ عاشق جز بدست غمزهٔ دلدار نـیست

صد تن شهید دینی و یک تن شهید دوست　　آن هم[۱] دری گشوده به سعی کلید اوست
ذوقـی کــه مـن گـرفتم ازیـن وعـدهٔ دروغ　　تــــا شــــامگاه روز جـــزا انـتظار هست
بــعد از هــلاک یــاد نکـردی ز هـیچ کس　　دلهــــای کشــتگان تــرا ایــن غـبار هست

وه کــه شـاهین بـلا امـروز صـیدانـداز نـیست[۲]
گر به غلطان نیست در خون ناله در پرواز نیست[۳]
شــــعلهٔ داغ مـــرا دوزخ بـــود پـــروانــه لیک
بــی‌جگر پــروانــه‌ای کس جـرأت پـرواز نـیست

*

وه چـه نـاز دلپـذیر است ایـن کـزان مست غـرور
کـم پـذیرد ایـزد آن طـاعت کـه نـازآمـیز نـیست

اهــل درون را چـــه کــار بــا نــفس دلگشــاست
بستن لب خـواهش است نـاله شکسـتن دعـاست

بــازم غـبار فــتنه درو بــام دیــن گــرفت　　غــم راه جـیب و درد ره آسـتین گــرفت

۱- ن ۸، ۱۷ = او ؛ ن ۱، ۵ = آن
۲- ن ۱۷ = هست ؛ ن ۸ = نیست
۳- این مطلع تنها در نسخ ۸، ۱۷ یافت شد

زودم ز دیـــن بـــرآرد و در کـــفر درکشـــد دست کـــرشمه‌ای کـــه مـــرا آستین گـرفت
حرف جوی شیر بس واعظ که در باغ بهشت روح خسرو تازه گردید و دل فرهاد سوخت

طــوفان نــوح چــهرهٔ کفر از غبار شست ور نــه جـمال شـاهد اسلام روشـن است

بــوی چـمن خـلد حـصار قـفس مـاست پر سوختگی قفل گشای نفس ماست[۱]

چــون داد او بــرم بــقیامت کـه بـه عـمل عنوان نامه، گنه کشتگان اوست(کذا)[۲]
آنکــه درکـام غـم اوست دل خـرم اوست وانکه اندیشهٔ این کار بدارد، غم اوست[۳]

ای شـــمع قــدت انــجمن آرای قــیامت آشـــوب تـــو آرایش غـوغای قـیامت

*

عــرفی بـه دیـر دل بـه نـمازت نـمی‌کشد معلوم شد که کعبه‌پرستی نه حق پرست

شـــجر طـــور چـــه و هـیزم آتشکـده چـه
برق حسن تو، تر و خشک جهان در هم سوخت[۴]

بسکه حسنت هر دم افزون می‌شود در هر[۵] نگاه
حـیرتی دارم کـه اسـلامم تـویی یـا دیگـر است

به عندلیب چـه گـر مـی‌کند کسـی نسبت که سینه‌اش بـترنم گـرفت و بـاغ بسـوخت
چــنین کــه آتش گــل در گـرفت حیرانـم که عندلیب در آتش نشست و زاغ بسوخت

۱- این بیت تنها در نسخهٔ هفدهم یافته شد دو غزلیات هم درین طرح وجود دارد و شامل این نسخه هست.
۲- این بیت تنها در نسخهٔ هشتم یافت شد و مصرع اولی درست نیست
۳- این بیت تنها در نسخهٔ هفدهم یافت شد
۴- غزلی هم درین زمینه موجود است و شامل این نسخه هست
۵- ن ۱۷ = هر دم نگاه ؛ ن ۱، ۵، ۸ = در هر نگاه

ز هرزه گردی وحشی چه باک عرفی را | که بلبل از دم افسردهٔ کلاغ بسوخت؟[۱]
گوی توفیق درین پرده‌سرا محرم زد | بیش ازین با تو ازین پرده نشاید دم زد

*

باده فروش دلم شیشه به مجلس نهاد | دیدهٔ مشتاق بزم، شیشه و پیمانه شد[۲]

ز روزگار به صد درد و داغ ممنونم | که در شکنجهٔ[۳] راحت مرا به‌خون[۴] نکشد

*

مشو غمگین گر از نادیدنت جانم رود بیرون | که هرگه پرده بگشایی ز عارض، باز[۵] می‌آید

*

امید بین که چه پیوند با هوس دارد | که بخت آتش و مقصود فکر خس دارد

*

کسی که دیدهٔ باطن به عیب باز کند | زبان ناصیه[۶] بر عیب خود دراز کند

*

همه را زاد ره از نعمت ایمان دادند | توشهٔ راه من از مطبخ شیطان دادند

*

بسکه تاراج عمر خود کردی | در اندیشه بر سخن دربند[۷]

*

هر دمم آتشی از دل بزبان می‌افتد | ناله از گرمی دل در خفقان می‌افتد

*

۱- در همه نسخ ردیف "بسوخت" است ازین که ذکر نام وحشی بافقی، شاعر معاصر عرفی درین بیت آمده است، لذا می‌توان گفت که این سه بیت که سوای در نقلهای نسخهٔ سراجا یا نسخهٔ ناظم تبریزی در دیگر نسخ وجود ندارند یادگار شاعری زمانیست که عرفی در ایران بود و ازین هم ثابت است که همه اشعار که در نسخه سراجا شامل هستند الحاقی نیستند.

۲- غزلی هم درین زمینه هست

۳- ن ۱، ۵ = شکنجه و راحت ؛ ن ۸، ۱۷ = شکنجهٔ راحت

۴- ن ۸ = بخوان ؛ ن ۱، ۵، ۱۷ = بخون

۵- ن ۸ = یار ؛ ن ۱۷ = ناز ؛ ن ۱، ۵ = باز

۶- ن ۱۷ = با ؛ ن ۱، ۵، ۸ = بر

۷- این بیت در نسخه هشتم یافت نشد

مکـــن انـــدیشهٔ فـــریاد اسـیران وفـا　　کـه بـفریاد دگـر دست اثـر مـی‌بندند[۱]
صد چمن سنبل و ریحان ز بهشت آوردند　　نخل تـابوت شـهید تـو مگـر مـی‌بندند[۲]

غم گریزان و گریبان گیرش از پی جـان مـن　　داسـتان مـاه کـنعان و زلیـخا تـازه شـد

*

سینهٔ جوشان ما صـد شـعله زد بـر آفـتاب　　این سفال تشنه را یارب که در جیحون‌فکند؟

*

سینه‌ام صد چشمهٔ زهر از محیط غم کشـد　　چون سفال تشنه‌ای کز آب حیوان نم کشـد

*

جیبم از زنّـار خـالی، آسـتینم بـی[۳]صـنم　　هر که دلق من بسـوزد، ظـلم بـر آتش کـند

بزانوی که دارم سر که هر گه دیـده بگشـایم　　بهر چشمم دو عالم حُسن و حیرانی‌فروریزد

*

رم کند صید از گرفتاری بهر عـهدی[۴] ولی　　تـا تـو صـیّادی، شکـار از دام آزادی رمـد

*

تمام درد شـو از عشـق گـر هـوس[۵] داری　　که جـاودان دلت آسـوده از گـزند شـود[۶]

*

گـیرم کـه هـر فـتیلهٔ زخـمم زبـان شـود　　ایـن مـایه درد دل بـچه مـدّت بـیان شـود

تو بـحث‌گوی زدن چـون......کـه چـوگانت　　زآبنوس تـراشـیده‌انـد بـا شـمشاد(کـذا)[۷]

*

۱- ن ۸، ۱۷ = بندند ؛ ن ۱، ۵ = بندد
۲- این بیت در نسخهٔ هشتم یافت نشد
۳- ن ۱۷ = از ؛ ن ۱، ۵، ۸ = بی
۴- ن ۸ = عیدی ؛ ن ۱، ۵، ۱۷ = عهدی
۵- ن ۱ = ار هوس ؛ ن ۵ = گر هوس
۶- در نسخهٔ هشتم یافت نشد
۷- فقط در نسخهٔ هفدهم یافت شد

بــجای هــر طــربی کـز دلم رود(۱) بـیرون غـــمی در آیــد و فــرش اقــامت انــدازد

داغ بــــه گـــــردیده‌ام مـــحتاج مـــرهم مـــی‌کند
هــر سـر مـو دست در آغـوش مـرهم مـی‌کند(۲)
اســـــلامیان بـــــدیر مـــــغان جـــوش مـــی‌زنند
بـــیوقت ســر گشــودن ایــن خــم زیــان کــند
آنکــه هــجر او گــرفتش آسـتین، امّـید مـرگ(۳)
چون گریبان دستش از هر سوی در گـردن کـند(۴)

آمدی(۵) وز دل برون شد صبر و هوش وعقل‌ودین
وای بــر شــهری کـزان ایـن کـاروان بـیرون رود
گـــر نـــمی‌گیرد ز تـــنهایی دلت در ســینه‌ام
جـــان نـــامحرم بگـــو تـــا از مـــیان بـــیرون رود
ای فـــــراق بــــی‌محابا کـــعبهٔ دل را مســـــوز
یـــا(۶) تــحمّل، یـا غـم یـار از مـیان بـیرون رود

آن(۷) کــو بــوصل دوست حــجاب نــظر شــود
ارزد کــه در جــهان بــه شــهادت ســمر(۸) شــود
از یک نظر حیران شدم، عمری نـهان شـو از نـظر
تـــا کـــی دوم نـــظاره‌ام عـــادت بآســـایش دهـــد

۱- ن ۱۷ = شود ؛ ن ۱، ۵، ۸ = رود
۲- تنها در نسخهٔ دوازدهم یافت شد قافیه هر دو مصرع تکرار شده است و این غلط می‌نماید
۳- ن ۱۷ = برگ ؛ ن ۱، ۵، ۸ = مرگ
۴- ن ۸، ۱۷ = کند ؛ ن ۱، ۵ = نهد
۵- ن ۱۷ = در ؛ ن ۱، ۵، ۸ = وز
۶- ن ۵ = با ؛ ن ۱، ۸ = یا
۷- ن ۱، ۵، ۸ = آنکو بوصل ؛ ن ۱۷ = آنگه که وصل
۸- ن ۵، ۸ = ثمر ؛ ن ۱ = سمر

چـــون گشـــایم در تـحقیق کـه بـر روی دلم
در انـــدیشه بـــبستند و کـــلید آنـــجا بـود

*

گـر بـخاطر بگـذرانـی[۱] کشـتگان خـویش را
رنگ بـــر هـــر ذرّهٔ خـاک شـهیدان بشکـند

*

گـــلفروش ارنـه[۲] گـلی هـمرنگ دلدار آورد
دیـــده نگشـــایم اگـــر گـــلشن بـبازار آورد

*

مـی کـرشمه بـدل فـاش مـی‌دهد[۳] تـرسم
کـــه قـــصهٔ مـن و او بـر زبـان عـام افـتد
هـــزار دام نـــهد روزگـــار و بـــرچـــیند
کـه خـون گـرفته هـمای چـو مـن بـدام افـتد

*

مـن فـدای دوزخ امّـا شـرم خـلقم تـاب نـیست
بـینوایـی در بـهشتم دوزخـی در جـان نـهد[۴]

*

در حـرم از بـهر نـام ای هـمنشین دفـنم مکـن
در شـبستانی بـخاکـم کـن کـه نـامم گم شـود

*

گـــر غـــمزه بکـــاویدن دلهـــا بـــفرستی
صـد چشـمهٔ خـون از دل مـرهم[۵] بگشـاید[۶]

۱- ن ۱۷ = نگذرانی ؛ ن ۱، ۵، ۸ = بگذرانی
۲- ن ۱۷ = از پی ؛ ن ۱، ۵، ۸ = ارنه
۳- ن ۸، ۱۷ = دهد ؛ ن ۱، ۵ = دهم
۴- ن ۸ = نهاد ؛ ن ۱، ۵، ۱۷ = نهد
۵- ن ۸، ۱۷ = مرهم ؛ ن ۱، ۵ = مردُم

همیشه از دل من دود[۷] آه می‌روید   ازین چمن، چه کنم این گیاه می‌روید
چگونه چشم بپوشم ز دیدنت کانجا   گر ابر حُسن ببارد، نگاه می‌روید

مرهم طلب نمودم و الماس می‌دهد
زین مژده داغهای نهان را خبر کنید
طوفان آتشی که بدل داشتم نهان
اینک به دل رسید، جهان را خبر کنید[۸]
خون شهید غمزهٔ او خاک می‌خورد
زان کوی، لطف کرده، سگان[۹] را خبر کنید[۱۰]

بچشم گریه‌ناک ار درد دل گویم، کجا بیند
کز استغنا نظر بر صورت دیوار نگشاید
چنان کفر غمت دلگیر از ایمان کرده مردم را
که عصمت‌پیشگان را دل بصد زنّار نگشاید[۱۱]
نمی‌گویم[۱۲] که ذوق سوختنها چیست، می‌ترسم
که اهل معصیت را لب به استغفار نگشاید

بدین خوشم که تو باری[۱۳] درون جان منی
من ار بخاطر تو جا نمی‌توانم کرد



۶- ن ۵ = بگشاید ؛ ن ۱ = بگشایند
۷- ن ۱، ۵ = دود آه ؛ ن ۸، ۱۷ = درد و آه
۸- این بیت تنها در نسخ ۸، ۱۷ یافت شد
۹- ن ۸ = سگان را ؛ ن ۱، ۵ = مکان را
۱۰- در نسخهٔ هفدهم یافت نشد
۱۱- ن ۸ = بگشاید ؛ ن ۱، ۵، ۱۷ = نگشاید
۱۲- ن ۱، ۵ = نمی‌دانم ؛ ن ۸، ۱۷ = نمی‌گویم
۱۳- ن ۵، ۸ = باری ؛ ن ۱ = یاری

ای اجل آن[۱] قدری صبر کن امروز که من
لذّتی یابم ازین[۲] زخم که بر جانم زد

*

ز کشتگان[۳] تو سر بر دمد اگر دانند[۴]
که غمزهٔ تو بروز جزا چه خواهد کرد

*

دعای دل‌فگاران برگذشت از عرش صد منزل
ولی از شعلهٔ حسنت هنوز آسیبها دارد

*

هزار بار ز دل نکته سوی لب تازد
همین که لب بگشایم، عنان بگرداند

*

باز عشقم از دل بی‌غم پشیمان می‌کند
یک دل خوش مانده بود آن هم پریشان می‌کند

*

تا جدا گشتم ز تو در یافتم کز دوستان
هر که از بهر تو می‌میرد پشیمان می‌شود

*

بذوق[۵] گریه بمیرم که همچو شبنم گل
جبین شاهد حسن از غبار می‌شوید

*

۱- ن ۱۷ = آن ؛ ن ۱، ۵، ۸ = زان
۲- ن ۱۷ = ازان ؛ ن ۱، ۵، ۸ = ازین
۳- ن ۱، ۵ = کشتگان ؛ ن ۸، ۱۷ = تشنگان
۴- ن ۱ = واشد ؛ ن ۵، ۸، ۱۷، = دانند
۵- ن ۱، ۵، ۱۷ = بذوق گریه بمیرم ؛ ن ۸ = زگریه باز نمانم

مـرغی کـه نـه خـاکستر بـالش بـه هـوا رفت
کـیفیت جـانسوزی پـروانـه نـدانـد

*

امشب کـه چـراغ حـرم افـروخته‌تر بـود	پـروانـهٔ آتشکـده را داغ دگـر بـود

*

مشت خاک مرده را عاقل(۱) زیارت کی کند	ای که این عادت به عالم از شهیدان تو ماند

همّت ز خاک مرده(۲) بـجویند(۳) عـاقلان	از فیض کشتگان تـو ایـن شـیوه عـام شـد

قـاصد بـه بـیدلان رود ار نـه پـیام دوست	گـر دل بـجا بـود ز صـبا مـی‌توان شـنید
عـرفی ریـای تـو بـه فـضولی سـرشته‌انـد	کز طاعت تو بـوی ریـا مـی‌توان شـنید(۴)

*

زمانه را چه بلا شد که هـم کـرشمهٔ دوست	بـه تـنگ حـوصلگی از مـن انـتقام کشـید

ز نگاه چشم شوخی چه رسد ببین بـجانم	کـه نگـه نکـردن او هـمه تـرکتاز(۵) بـاشد

بـهشت عـمر تـلف کـرده را مکـافاتست	وگر نـه طـاعت زاهـد بـه نـیم جـو نـخرند

با تو آن روز بگویم سخن(۶) از قیمت نیش	کـه تـرا کـار بـه آوردن فـصّاد افـتد

تـا چـه پـیغام ازان دل شکـن آورد صـبا	کـه دل از جـا شـده و گـرد صـبا مـی‌گردد

۱- ن ۸ = غافل ؛ ن ۱، ۵، ۱۷ = عاقل
۲- ن ۱، ۵ = جمله ؛ ن ۸، ۱۷ = مرده
۳- ن ۸ = بجویند ؛ ن ۱، ۵، ۱۷ = نجویند
۴- در نسخهٔ هفدهم نیست
۵- ن ۱۷ = ترک ناز ؛ ن ۱، ۵، ۸ = ترکتاز
۶- ن ۱۷ = سخن قیمت خویش ؛ ن ۱، ۵، ۸ = سخن از قیمت نیش

لبیک زائران[۱] حرم قول مطرب است   درگوش آن که نوحهٔ پر درد ما شنید

در ازل اینکه دلم وصل تمنّا می‌کرد   کاش[۲] اوّل طلب دیدهٔ بینا می‌کرد

تو عیب خویش بیان کن اگر جوانمردی
وگر نه لاف هنر شیوهٔ زنان باشد
زغمزه گر ستمی رفت وامگو عرفی
که روی دوست عزیز است[۳] و در میان باشد
بگوی در دم فرصت دلا نفاق موَرز
ز دوستان گله‌ای گر بود، روا باشد[۴]

*

عشق معشوق بچنگ آرد و طاعت فردوس
هر شکار افکنی آهنگ شکاری دارد

*

زمن سؤال نکردند و روز حشر گذشت
که این معامله با طالبان جنّت بود

*

زود باز آ تا بهم باشیم[۵] ده روز دگر
دور اینک بر سر آمد عالم[۶] آخر می‌شود

*

دگر نسیم که در خلوت دماغ آمد
که شوق بر سر دل با هزار داغ آمد

*

۱- ن ۱۷ = زاهدان ؛ ن ۱، ۵، ۸ = زائران
۲- ن ۱۷ = کاوش او ؛ ن ۱، ۵، ۸ = کاش اوّل
۳- ن ۱، ۱۷ = عزیزست در میان باشد ؛ ن ۵، ۸ = عزیز است و در میان باشد
۴- این بیت تنها در نسخهٔ هفتم یافت شد
۵- ن ۱، ۵، ۸ = ده ؛ ن ۱۷ = تا
۶- ن ۱۷ = آخر عالم ؛ ن ۱، ۵، ۸ = عالم آخر

همچو شمعی که بود در کف طفلی، شب وصل
هر زمانم کشد و هر نفسم زنده کند

*

یک شب آن میخواره با من گشت مهتابی نکرد
سر خوش از می بر سر زانوی من خوابی نکرد
به دلبری دهم ار صد دلش دلیر شود
دل آن قدر ز کجا آورم که سیر شود(۱)
خیال خویش فرستد به عذرخواهی من
وفای وعدهٔ وصلش دمی چو(۲) دیر شود

*

خوش آن طفلی(۳) که ازهرحرف‌مهرانگیزوهردیدن
محبّت بر محبّت حیرتم بر حیرت افزاید
گران است آرزوی سایهٔ دیوار او بر من
چه بیمار(۴) وضعیفم‌ضعف‌وبیماری(۵)همین‌باشد

روشن‌دلان عشق که پروانهٔ همند	شمع و چراغ مشهد و کاشانهٔ همند
حُسن و محبت از دل ما زاده‌اند لیک	نقشی نشسته است که بیگانهٔ همند(۶)

آن غم اندوزم که از هر خشت خاکم بعد مرگ
آسمان سازد دلی، آن را بفرهادی(۷) دهد

*

۱- این بیت تنها در نسخه هفدهم یافت شد
۲- ن ۱۷ = که ؛ ن ۱، ۵، ۸ = چو
۳- ن ۱۷ = طفلی ؛ ن ۱، ۵، ۸ = محفل
۴- ن ۱۷ = بیمار و ضعیفم ؛ ن ۱، ۵، ۸ = بیمار ضعیفم
۵- ن ۵ = ضعف بیماری ؛ ن ۱، ۸، ۱۷ = ضعف و بیماری
۶- در نسخهٔ هشتم یافت نشد
۷- ن ۱ = فریادی ؛ ن ۵، ۸، ۱۷ = فرهادی

گــر دعــایم[۱] کــنی ای مــعتکف کعبه بگــوی
در بـــهشتی کـــه مـــرا هست تــرا راه مــباد

*

بـــال و پــر ســوزم و تــا اوج مــحبت بــپرم
شـــوق بــی‌شرمم اگــر رخــصت پــرواز دهــد
بسکـه در عـهد غـمت شـادی و غـم یکسانست
عشــق اگــر غــم طــلبد، عــافیت آواز دهـد[۲]

*

هـر کـه چـون مـن بـه تـماشای تـو بـیباک شـود
نــاله بــاید نکـنَد تــا کـمرش خــاک شـود[۳]

*

خـــدا گــواست کــه رنــجورتر ز عشــوه شــود
اگـــر بـــحُسن رســـد ایـــن نگـــاه دردآلود

*

بــا زلیــخا نســبت یــوسف قــوی بــنیاد بــود
ور نـــه او بـــعد از نگـــاه اولّـــین آزاد بــود

*

ایــن[۴] نسـیم از چـمن کـیست کـه مـغزم سـوزد
هـــر نـــفس آتشـــی افــروزد و نــغزم ســوزد

*

این[۵] که هر دم جلوه در جایی دگر میکرد حُســن
جــلوه‌گــاه عــارضت مـی‌جست و بـی‌آرام بـود

*

۱- ن ۵ = دعایی کنم؛ ن ۱ = گر دعایی کنی ن ؛ ۸، ۱۷ = گر دعایم کنی
۲- این بیت در نسخه ۱۷ نیست
۳- این شعر و شعر بعد تنها در نسخه ۱۷ یافته شدند
۴- ن ۱، ۸ = ای ؛ ن ۵، ۱۷ = این
۵- ن ۸ = اینک ؛ ن ۱، ۵ = ای که ؛ ن ۱۷ = اینکه

صـوفیان جـمله بگـفتار نـدیمانه زدنـد نگشـودند دری، بـر در افسـانه زدنـد
صاحب خانه ز بیرون به تماشای ریـاست کـعبه جـویان بـهوایـی کـه در خـانه زدنـد

شکـفته روی کسـی از دیـار مـا نـرسد ز روی مهر(۱) رسـولی ز یـار مـا نـرسد(۲)
مـزن لاف از درون آتشـین، دم در کش ای دوزخ
مـبادا بـرق آهـی(۳) آتشـی در جـانت انـدازد

*

سـر تـا قـدم فـروغ جـمال است و نـور حُسـن
گـویی کـه جـلوه در چـمن آفـتاب کـرد

آمـد و مـنفعلم زانکـه بـود دیـده و دل
هـمه آب و هـمه آتش بکـجا بـنشیند

*

کسی کـز عشـق مـی‌جوید دوا، بـیمار کـی مـاند
دلی کز ریش خود مرهم کند، افگـار کـی مـاند(۴)
کسـی کـو راه پـیماید، بـپایش خـار کـی مـاند
دلی کز سینه در کف جا کند، بسیار کـی(۵) مـاند

*

خود بکوش آنچه توانـی کـه در خـلوت(۶) قـرب
نـیست آن در کـه مشـایخ بـدعا بگشـایند

۱- ن ۱، ۵، ۸ = مهر ؛ ن ۱۷ = مژده
۲- با آنکه در تمام نسخ در مصرع اول "از دیار" هست ولی از لحاظ افادهٔ مضمون مناسب نـمی‌نماید مـمکن است در اصل "در دیار" بوده باشد
۳- ن ۱۷ = آهی ؛ ن ۱، ۵، ۸ = آهم
۴- این بیت تنها در نسخهٔ هفدهم یافت شد در دیگر نسخ مصرع اول این بیت با مصرع ثانی بیت آینده مربوط است و همین طور مصرع ثانی این بیت با مصرع اول بیت آینده ربط دارد
۵- در همه نسخ «بسیار» هست ولی این درست نمی‌نماید
۶- ن ۸ = خلوت ؛ ن ۱، ۵، ۱۷ = جلوه

زان کعبه که من شادم بی‌مُهر جبین[۱] باشد
کفری[۲] که تو انگیزی، آرایش دین باشد
این وجد و سماع ای شیخ از مصطبه بیرون بر
افشاندن دست اینجا بر مذهب و دین باشد

منم آن خشک لب از آتش حرمان که اگر آب حیوان همه نوشم، لب من تر نشود
گر به تقلید تسلّی شده‌ای، رو، خوش باش که ز تحقیق چنین عیش میسّر نشود

اگر لب تشنه‌ای لعلت ز کوثر چشمه‌ای‌نوشد
ز تاب آتش او چشمۀ کوثر بجوش آید
ز قتل ناامیدان برنمی‌گردد اگر صدره
ز خاک کشتگانش نالۀ حسرت بگوش آید

تشنۀ دیدار پیغام زبانی نشنود
گوش تا سیماب دارد مژدگانی نشنود
یک[۳] سخن را صد جواب است از طلب‌منشین‌خموش
طالب دیدار دایم لن‌ترانی نشنود
نه جور دوست نی آزار دشمن، وه چه حالست این
چرا نخل محبت این قدرها بی‌ثمر باشد
دلم دوزخ بسوز عشق می‌سنجد ولی فردا[۴]
به آتش گر رود، داند که این سوز دگر باشد

۱- ن ۱، ۵ = می مهر جبین ؛ ن ۸ = بی مهر جبین ؛ ن ۱۷ = بی‌مهر چنین
۲- ن ۱۷ = کفری ؛ ن ۱، ۵، ۸ = کوی
۳- در نسخۀ هفدهم یافت نشد
۴- ن ۱، ۵ = فرهاد ؛ ن ۸، ۱۷ = فردا

چگــونه[۱] هــجر هــلاکش کــند ز غــم عــرفی
کســــی کــه در شب اول چــنین بــخواب رود

*

خــوبان چــه‌ها کــنند نــدانــی کــه تــا مگــر
بــا شــیوه‌های خــویش دلی آشــنا کــنند

*

شود آب از حیا هر جا بـاین صـورت روان بـاشد
زبس کز هر طرف انگشت حیرت در دهـان بـاشد

*

صــبر وفــا کــرد و دل فکــر جــفای تــو کــرد
آنــچه تــو بــاید کــنی صــبر بــجای تــو کــرد

*

نــه در عــزای مــن آن طــفل بــیغم مــن بــود
تســلّی دلش از نــخل مــاتم مــن بــود

*

گـر وفـا بـیش کـنی[۲] حُسـن تـو نـقصان نکـند
ایــن مــتاعیست کــه بســیاریش ارزان نکــند

بــمن نشســتی و عـادت بـدوستی کـردی حــذر نکـردی و از مـن وفـا گـرفتی یـاد

جـان حـیرانـم چـنان بـا یـار در بـزم خیال[۳]
داشت امشب خلوت خاصی[۴] که جای من نبود

۱- ن ۱۷ = عشق ؛ ن ۱، ۵، ۸ = هجر
۲- ن ۸ = بیش کنی ؛ ن ۱، ۵، ۸ = بیش کند
۳- ن ۸، ۱۷ = خیال ؛ ن ۱، ۵ = وصال
۴- ن ۱ = جان ؛ ن ۵، ۸، ۱۷ = جای

فـغان کـه تشـنهٔ دیـدار را نـماند آن دست ـ کـه دیـده‌گـاه تـماشا ز گـریه پـاک کـند
که[۱] استخوان من آرد بکویش ای هـمدم ـ که[۲] در حـضور سگ او مـرا بـخاک کـند

چشم مستت هر نفس هوش از عتابم می‌برد ـ غـافلم از فـتنهٔ چشـم تـو خـوابـم مـی‌برد
شیوه‌های چشم سـاقی آفت هـوشند، و او ـ این گمان دارد که من مستم، شرابم مـی‌برد

آن که شهری را بدست افشاندنی خرسند کرد ـ بر دل من نـاخنی هـم مـی‌توانـد بـند کـرد
بخت بدبین کز به درهای بـتان در عـاشقی ـ می‌کشم نازی که آن[۳] می‌بایدش فرزند کرد

آن که ماند پای تابوتم بدوش از بعد مـرگ ـ ساق عرش درد و غم را بر سـر دوش آورد

تو مستغنی و حسرت در نهادم آتش افروزد ـ ترا می‌بینم از دور و دلم بر خویش می‌سوزد

معجز حسن ترا نـازم کـه در دیگـر بـتان[۴] ـ مـی‌کنم نـظاره و مـهر تـو افـزون مـی‌شود

عاشقان را جگر از جور[۵] تو صد پاره شود ـ گر دل خویش تسلّی بـه قـیامت نکـنند[۶]
از مـن ای عشـق دران دامـن پـاکـیزه گـریز ـ تـا بــه تـردامـنیت خلق مـلامت نکـنند

بـــریز خـــونم و هـــنگام بـــازیافت تـــرا ـ بـــهانه‌ای کـه نـباشد بگـو کـه عـاشق بـود

۱- اگر چه در همه نسخ "گر" است ولی "که" درست می‌نماید
۲- ن ۱۷ = که ؛ ن ۱، ۵، ۸ = نه
۳- ن ۵ = از ؛ ن ۱، ۸، ۱۷ = آن (مفهوم این بیت روشن نیست)
۴- ن ۱۷ = بران ؛ ن ۱، ۵، ۸ = بتان
۵- ن ۵ = شوق ؛ ن ۱، ۸، ۱۷ = جور
۶- ن ۱، ۸ = نکند ؛ ن ۵ = نکشد ؛ ن ۱۷ = نکنند

دلم صــــد خــــانه در آن طــرهٔ عــنبرفشان دارد
چه مرغ است این که بر یک شاخ چندین آشیان‌دارد
به ایـن طـرز آشـنا هـرکس نـباشد ور نـه آن رازی
که از دل می‌کند پـنهان نگـاهش بـر زبـان دارد[۱]

خوش بکش تیری که داری درکمان چون شست خویش
رنــجه خــواهـی کـرد بـاری نـاوکی[۲] کـاری[۳] بـود
هر کرا عادت خموشی، محرمی[۴] را لایـق است
زان سـبب در عشــق بـاشد گـریه نـیک و آه بـد

*

چــه حــالت است کــه آسـوده نــیستم آن شب
کـــه کـــاوشی بـــدل مــن ز نشــتری نــبود

*

مگر آن گل مـرا در خـواب مـی‌بیند کـه مـی‌گریم
که هر ساعت لبش در عین خواب نـاز مـی‌خندد

دور ازو زهر هلاهل[۵] ریـخت در کـامم[۶] اجـل
تا اجـل بـود ایـن چـنین کـامی ازو شـیرین نشـد
جــان فــدای آن کــه فـردا مـژده آرد بـهر مـن[۷]
کز جـهان رفـتی و یـار از مـردنت غـمگین نشـد

۱- در نسخهٔ هفدهم یافت نشد
۲- ن ۵ = ناوکی ؛ ن ۱، ۸، ۱۷ = ناوک
۳- ن ۱۷ = کاری بود ؛ ن ۱، ۵، ۸ = کاری که بود
۴- ن ۱ = مجری را ؛ ن ۵، ۸، ۱۷ = محرمی
۵- ن ۸، ۱۷ = هلاکی ؛ ن ۱، ۵ = هلاهل
۶- ن ۱، ۵ = کام امل ؛ ن ۸، ۱۷ = کامم اجل
۷- ن ۱۷ = او ؛ ن ۱، ۵، ۸ = من

میرم ز درد و سوزد این حیرتم که یک گام ... همراه نعشم او را عشرت نمی‌گذارد[۱]
دانم که حیف باشد در دل خدنگ او لیک ... از دل برون کشیدن لذّت نمی‌گذارد

*

کرده‌ام بیتابی و شرمنده‌ام از روی یار ... تاب این خجلت کجا دارم، علاج من کنید

من زخود رفته و چشمم به تو نظاره کند ... محرمی کو که گریبان مرا پاره کند[۲]
نبود غیر گریبان حیات دگری ... در عزای من اگر پیرهنی پاره کند

برو ای غافل[۳]، از پرسیدن فردا مده بیمم ... که جرم عاشقان را در قیامت یار می‌پرسد

بحوض کوثر اگر افکنند تشنهٔ[۴] عشقت ... برون شتابد و در آتش عذاب درآید
اگر سؤال کنند از اسیر عشق تو فردا ... ز شغل مهر تو مشکل که در جواب درآید

هنوزت چشم فتّان بر سر صد ناز می‌دارد ... هنوزت اعتقاد خویش از من باز می‌دارد
هنوز از یک نگاه گرم چشم فتنه‌انگیزی ... بگاه جلوه‌ای از صد نگاهم باز می‌دارد

هزار طایر بسمل در آورد در دام ... چو[۵] بهر مرغ دل آن عشوه دام بگشاید
نسیم لطف نکرد آنقدر مددکاری ... که غنچهٔ دل عرفی تمام بگشاید[۶]

کدام یک به عذاب الیم می‌ارزیم ... که بیم دوزخ‌مان[۷] دلشکسته می‌دارد

۱- این بیت و بیت بعدی تنها در نسخ ۱، ۵ یافت نشدند
۲- در نسخ این بیت و بیت بعدی به جاهای مختلف یافت شدند ولی اینها ابیات یک غزل ناتمام می‌نماید
۳- ن ۱۷ = عاقل ؛ ن ۱، ۵، ۸ = غافل
۴- ن ۱۷ = آتش ؛ ن ۱، ۵، ۸ = تشنهٔ
۵- ن ۱۷ = چو مرغ دل طپد از عشوه ؛ ن ۱، ۵، ۸ = چو بهر مرغ دل آن عشوه
۶- در نسخهٔ هشتم یافت نشد
۷- ن ۱۷ = دوزخیان ؛ ن ۱، ۵، ۸ = دوزخ‌مان

بکوی سنگدلی نگذرم[۱] به این آشوب — که از دریچه سر گریه‌ناک بر نکند
لب پیاله که عرفی نمی‌نهاد[۲] ای خضر — زند به سنگ و ز آب حیات تر نکند

*

یکی بسایهٔ گیسوی خویشتن بخرام — که فتنه باری او بر تو آشکار شود

کلید کام نه تدبیر و نی دعا دارد — بدست همّت عالیست یا فنا دارد
فراز کن در دل بر خیال غمزهٔ خویش — که صد جراحت ناسور در قفا دارد[۳]

دل نیست کز ازل بدرونم نهاده‌اند — آیینه‌ایست کز حرم دوست داده‌اند
ای عافیت متاب[۴] که در رزمگاه ما — صد فوج دل بحملهٔ آهی[۵] فتاده‌اند

دلم از کشت گل و لاله فراغی دارد — دیده‌ای دارد و چون حُسن تو باغی دارد
شعلهٔ طور زند سینه به شمع دل ما — همچو پروانه که آشوب چراغی دارد

دران نفس که دلم نکته‌سنج راز افتد — ز گرمی نفسم راز در گداز افتد

لذّت دوشینه دل از کاوش آن غمزه یافت[۶]
کز تماشای تو در کام نگاه من نبود[۷]
از هجوم شوق[۸] وصلش دوش[۹] می‌شد پایمال
گر معاذالله غم او در پناه من نبود

۱- ن ۱۷ = بگذرم ؛ ن ۱، ۵، ۸ = نگذرم
۲- ن ۱، ۵ = به می‌نهاد ؛ ن ۸، ۱۷ = نمی‌نهاد
۳- در نسخهٔ هفدهم یافت نشد
۴- ن ۱۷ = متاب ؛ ن ۱، ۵، ۸ = شتاب
۵- ن ۱۷ = آهی ؛ ن ۸ = آمین ؛ ن ۱، ۵ = آئین
۶- ن ۸ = درشت ؛ ن ۱، ۵ = یافت
۷- این شعر و شعر بعد در نسخهٔ هفدهم یافت نشد
۸- ن ۸ = ذوق ؛ ن ۱، ۵ = شوق

دمـــاغها بــه زکـام است مـبتلا، آن بــه　　کــه شـعله گرم نگـردد بـداغ کـردن عـود

صـد فـوج غـم بگـرد دلم جـوش مـی‌زند　　دوشـم بـه عـزم عـربده بـر دوش مـی‌زند
مسـتی دلم گـزیده کـه دلهـای قـدسیان　　بـر نـاخن کـرشمهٔ او جـوش مـی‌زند

آنچه عشقت[۱۰] کرد با من، شعله با خرمن نکـرد
وانچه من با عافیت کـردم، بـلا بـا مـن نکـرد[۱۱]

یارب نسیم دردی زیـن بـاغ[۱۲] سـر بـرآرد　　هم خنده گـل بـریزد هـم گـریه سـر بـر آرد

چه پیش آمد که نُقل فتنه در پیشم نمی‌ریزد　　تـبسّم نـوشدارو بـر دل ریشـم نـمی‌ریزد

از کعبه دل بـه طـوف صـنم خـانه مـی‌رود　　دارد نشــان گـنج و بــه ویـرانـه مـی‌رود
اسـلام و کـفر بـالش و بسـتر طـلب کـنند　　گـویا کـه عشق بـر سـر افسـانه مـی‌رود

*

تــا عشــق لب گشــود بــه افســانهٔ صـنم　　اســلام درکـنار حـرم خـواب مـی‌کند

شکار ناز[۱۳] تـو بـی‌زخـم[۱۴] آشـنا میرد　　غـریب شـهر تـو درکـوچهٔ بـلا مـیرد
بـیافت سـلطنت هـر دوکـون کشـتهٔ او　　کـه زخـم دار تـو در سـایهٔ هـما میرد

بنازم جلوه حُسنی که هر گه شعله‌ناک افـتد　　پروبال ملایک هر طرف بر روی خاک افتد

۹- ن ۱، ۵ = دوش می‌شد پایمال ؛ ن ۸ = دوش و دل شد پایمال
۱۰- ن خلاصهٔ عرفات و آنچه عشقت کرد با من ؛ ن ۱، ۵، ۸ = آنچه با من کرد عشقت ؛ نفایس = آنچه با من کرد عشقش
۱۱- این بیت در نفایس‌المآثر، عرفات‌العاشقین و خلاصة‌الاشعار هم منتخب شده است
۱۲- ن ۱۷ = باغ ؛ ن ۱، ۵، ۸ = کلبه
۱۳- ن ۱ = زخم ؛ ن ۵، ۸، ۱۷ = ناز
۱۴- ن ۸ = بی‌رحم ؛ ن ۱، ۵، ۱۷ = بی‌زخم

گـر بـه آسوده دلان لذّت زخمت گـویم　　　در و دیـوار دل خـویش بـه خـنجر گـیرند

مسـتان وداع سـینهٔ پـرداغ مـا کـنید[۱]　　　کـاین لالهزار سـوخته بـر بـاد مـی‌دهند

*

صادق برهمنی کـه قـضا وقت[۲] سـوختن　　　خاکسترش بـه طـرح بپای[۳] کـنشت بـرد

دوش ایـمان بـدلم عـرض سـخاوت مـی‌کرد
هر چه می‌ریخت به دل، ناز تو غارت مـی‌کرد[۴]

فغان که این دل مشکل پسند صد نـوبت　　　بـدوزخ آمـد و یک شـعله انـتخاب نکـرد

چـون آگـه ازیـن زخـم نـمک‌سود شـود آه　　　آن مست کـه از بسـتر سـنجاب نـخیزد
حـرف و نگـه گـرم و تـبسّم هـمه بـا غـیر　　　وه چـون کسـی از بـزم تـو بـیتاب نخیزد
گـر زلف چـو زنّـار بـه زاهـد بـنمایی　　　نـاسوخته سـجاده ز مـحراب نـخیزد

ازان ترانه که طوطی به طنز و طعنه سرایـد　　　اگـر شکـفته نگـردند خـود مـلال نـدارد

من و عشقت که نتوان یافت جنت از جحیم[۵] آنجا
کـه ایـن بـیهوش دارو مـانع احسـاس مـی‌باشد
ازان دشت محبت نیست هر صـیدی چـراگـاهش
که این صـحرا گـیاهش نشـتر و المـاس مـی‌باشد

۱- ن ۵ = کنند ؛ ن ۱، ۸، ۱۷ = کنید
۲- ن ۱۷ = وقت ؛ ن ۱، ۵، ۸ = بهر
۳- ن ۱۷ = بنای ؛ ن ۱، ۵، ۸ = بپای
۴- غزلی هم درین زمینه موجود است
۵- ن ۱، ۸، ۱۷ = جحیم ؛ ن ۵ = نعیم

نگـردد ایـن بسـاط از نـقشهای مـختلف خـالی
بـلی، دایـم فـلک را مـهره‌ای در طـاس مـی‌باشد
قــدم چــون ریش گــردد مــرهم آزار مــی‌باید
ولی چون ریش وی نـاسور شـد، رفـتار مـی‌باید

هوس بهشت حُسنی جگرم فگار دارد که چمن چمن هوایش گل نوبهار دارد
بـره وفـا اسـیری قـدم استوار دارد که متاع صد شهادت ز تو در کنار دارد

*

خـوش آنکـه درد دلم رغـبت دوا نکـند فـتیله چـرب زبـانی بـداغ مـا نکـند

عــرفی آنـانکه هـوس داشـته‌انـدش مـژگان
نـیشها در دل خــونین جگـر انـدوخته‌انـد

*

بـه در صـومعه رفـتم بـه تـمنای[1] بـهشت
هـر گـه از مـیکده چـون تـو بـه بـرونم کـردند

*

تـا بـود ای مـهوشان صـحبت مـا در بـهشت
مـا دل چـاک و شـما زلف پـریشان بُـرید[2]

*

نــه تــنگ حــوصله‌ام لیک بــیم آن دارم
کـه عـقلم از اثـر شأن خـود جـنون گـردد[3]

*

۱- ن ۱، ۵، ۸ = چو تمنای ؛ ن ۱۷ = به تمنای
۲- این بیت تنها در نسخهٔ هفدهم یافت شد
۳- در نسخهٔ هشتم یافت نشد.

خـــورشید اگـــر گـــوشهٔ عـــزلت بگـزیند
هـــرگوشه چـــراغـی بـه نـیابت بـنشیند[۱]

*

بـرید او را تـغافلهای مـا از غـیر و آگـه شـد
کـه گـاهی تـیغ استغنای مـاهم تیز مـی‌باشد
مـــفرما ای طـبیب از نـعمت دیـدار پـرهیزم
کـه اهـل شـوق را بیماری از پـرهیز مـی‌باشد
شب فـــراق ازان نـــاله بـــر لبـــم نـــرسید
کـه پـای نـاله ز سـوز دلم پُـر آبـله بـود[۲]

*

چنان رقـصید عـرفی بـر در مـیخانه کـز حسـرت
مسلمان گفت کین کافر چه استادانـه مـی‌رقصد[۳]

*

دوای درد انســـــان است عــــرفی
عـــلاج بـــی‌غمی مشکـــل تـــوان کـرد[۴]

*

مـــی‌خواهـــم از خـــدا ز بـرای جـفای تـو
روز حـــــیات از شب زلفت درازتـــــر

مگـر بـاد صـبا بـا بـوی گـل دمسـاز مـی‌آید
که مغز سر مرا چون عـطسه در پـرواز مـی‌آید[۵]

۱- ن ۸ = ننشیند ؛ ن ۱، ۵، ۱۷ = بنشیند
۲- این بیت تنها در عرفات‌العاشقین و سفینهٔ خوشگو یافت شد
۳- فقط در انیس‌العاشقین و سفینهٔ خوشگو یافت شد
۴- تنها در سفینهٔ خوشگو یافت شد
۵- ٹیکارام تسلّی در مجموعة‌الشعرا (نسخهٔ لکهنو) این بیت و بیت بعد را نقل کرده است

چه شد گر همچو عرفی بلبلی گم شد ز هندستان
کـه اینک خـون لختی بـاری از شـیراز مـی‌آید

ای گل منال از دی کـه مـن در غـنچگی پـژمرده‌ام
گل ریـختن دیگـر بـود نشکـفته پـژمردن دگـر[۱]
یأس من و یأس کلیم از یک جهت نبود که هست
لایـق نـبودن دیگـر و طـاقت نـیاوردن دگـر
ای کـه بگـرفتی مـه کـنعان و دادی سیم و زر
نـاز کـمتر کـن کـه مـا کـردیم سـودای دگـر
در مـیان کشـتگان آرزو دفـنم مکـن
ایـن شـهید بـی‌گنه را دفـن کـن جـای دگـر

شـنیده‌ام کـه بـزندان یـوسف است انـباز — ازان زمان[۲] که خیالت درو گـرفته قـرار[۳]

*

زود هنگامه زدی بر هم[۴] و اکنون خـجلم — کـه زنـم لاف وفـاپیش دلارام دگـر
کـرشمه آیت حُسـن تـرا کـند تـفسیر — که غـمزه اهـل وفـا را کـند شـهید بـه تـیر

*

رقیب تهمت بوسه[۵] که بسته بر لب ما[۶] — بخاک پـای تـو شـاید[۷] بـر آسـتان هـرگز

*

دلم ز عـافیت ارزان کـه رو بگـردانـد — قـفای دل نـفروشم بـروی جـان هـرگز

۱- این بیت و بیت بعد در نسخهٔ ۱۷ یافت نشد
۲- ن ۱۷ = زمانه ؛ ن ۵، ۸ = زمان که ؛ ن = ۱ زبان که
۳- ن ۱۷ = فراز ؛ ن ۱، ۵، ۸ = قرار
۴- ن ۱، ۵، ۸ = بر هم ؛ ن ۱۷ = بر دل
۵- ن ۵، ۱۷ = بوسه ؛ ن ۸ = بوی
۶- ن ۸، ۱۷ = من ؛ ن ۱، ۵ = ما
۷- ن ۱، ۵ = ساید ؛ ن ۸، ۱۷ = شاید

آسـیب تـازیانهٔ غـم بسکـه دیـده‌ام | رفـتم بـخواب مـرگ و دلم مـی‌رمد هـنوز
یارب چه شیشه‌ایست دلم کز شراب درد | صد خم بته رسیده و آن نیمه شد هنوز
آمد بـهار و بسته بـخون چشـم تـر هـنوز | شـد رسـتخیز و کشـتهٔ او بـی‌خبر هـنوز
با وجود آنکه صد گل چیدم از نخل مراد | گـریه‌ام دست اثـر در آسـتین دارد هـنوز

گـرد مـرا بـباد[1] ده از جـلوه و ز رشک | الـمـاس ریـزه بـر جگـر آفـتاب ریـز

*

نه بازوت قوی و نه رسن بکف، برخیز | نـظارهٔ مـه کـنعان ز طـرف چـاهت بس[2]

مرغ زیرک نی ز حرص دانه مـی‌افـتد بـدام | تربیت می‌خواهـد از صـیّاد در کـنج قـفس

*

دلیـر پـیش تـو گـویند دشـمنان بـد مـن | هـمین گـواه پـی بـیزبانی مـن بس

*

بـرقص ای آسـتین خـضر و الیـاس | کـه آمـد مـرگ بـا مـقراض الـماس
به تیغ غمزهٔ ساقی که خون تـوبه بـریزم[3] | اگر به سهو شود خم بسوی من لب جامش
هر غم که ره بخانهٔ من[4] یـافت بـرنگشت | نـازم بـه دل نشـینی مـاتم‌سرای خـویش

*

کعبه از شوق صنم دی چاک شد پیراهنش | برهمن صد رشتهٔ[5] زنّـار چـید از دامـنش

*

گر جناحم پر بریزد گو پری افشـانده بـاش | ور بماند فطرتم در لامکان گو مـانده بـاش

*

۱- ن ۱، ۵، ۱۷ = بباد ده ؛ ن ۸ = بباده
۲- تنها در نسخهٔ ۱۷ یافت شد
۳- ن ۱۷ = نریزم ؛ ن ۱، ۸ = بریزم
۴- ن ۱۷ = من ؛ ن ۱، ۵، ۸ = ما
۵- ن ۱، ۵، ۸ = رشته از زنّار ؛ ن ۱۷ = رشتهٔ زنّار

زیـبا تـنی کـه نـاز بـود پـای تـا سـرش   می‌پروری که خاک خوردهان[۱] بـپرورش

ســـموم وادی کـــفر و غـــبار ایـــمان بـــاش
عدوی خود شو و از جور خود پریشان[۲] باش[۳]
رقـــیب پـــردهٔ عشـق و رفـیق ایـمان بـاش
عـــنان مـتاب ز تـقلید و مـصلحت‌دان بـاش

دلم را دلبـــری دارد کـــه وقت عشـــوه‌سازیها
بـــود دل بـــردن روح‌الامـین بـازیچهٔ نـازش

*

عـرفی خـموش بـود[۴] ز مـنع[۵] کـلیم لیک
نـیکو[۶] نـبود عـرض تـمنا نکـردنش

*

گُـلی کـز تـربتم رویـد ز شـوق روی نـیکویش
شـود پژمرده از غـیرت اگـر غـیری کـند بـویش
اگـر جـبریل بـیند یک نـظر بـر روی نـیکویش
گشـاید بـال و پـوشاند ز چشـم مـردمان رویش
ز بـوی جـامهٔ یـوسف صبا چـنان مست است
کـه خـضر مـوی‌کشان آورد بـه کـنعانش

*

۱- ن ۵ = بود ؛ ن ۱، ۸، ۱۷ = خورد
۲- ن ۸ = پشیمان ؛ ن ۱، ۵، ۱۷ = پریشان
۳- در نسخهٔ ۵، ۱۷ بجای این بیت و بیت بعد فقط یک شعر است باین طور:
سـموم وادی کـفر و غـبار ایـمان بـاش   عنان متاب ز تقلید و مصلحت دان بـاش
در نسخهٔ ۸ فقط این شعر هست و شعر مابعد نیست در نسخهٔ ۱ هـر دو شـعر بـطوریکه نـوشته شـد، هستند.
۴- ن ۸، ۱۷ = مرد ؛ ن ۱، ۵ = بود
۵- ن ۱، ۵ = منع ؛ ن ۸، ۱۷ = یأس
۶- ن ۸، ۱۷ = نیکو ؛ ن ۱، ۵ = دیگر

دلم زان[۱] هـر نـفس آرد بـدام و سـازد آزادش
که صید از[۲] شیوهٔ دیگر کند آن چشـم صیّادش
نـه از مـهر غـلط پـرویز شـهرت یـافت در عـالم
که دارد در جهان مشهور[۳] هـمچشمی فـرهادش

تـا بـوسه داد پـای تـرا آسـتان مـن　　بـوسم بـصد هـزار نیاز آستان خـویش
ای عـندلیب مـرد مـحبّت سـمندر است　　کـو در مـیان شـعله کـند آشـیان خـویش

بـخون گـردیده شـویم تـا ابـد بـهر تـماشایش
هـنوز از شـرم نگشـایم نـظر بـر روی زیـبایش
بمردن گـفتم از دل غـم رود، مـردم، وزیـن غـافل
که بـیدردان بـناحق[۴] کـردهانـد آسـودگی نـامش
نریزد[۵] خونم آن گـل ور کـنم آهـنگ قـتل خـود
شود مـانع ز بـیمهری و غـمخواری کـند نـامش

بـاز در آئـینه دیـدی عـارض نـیکوی خـویش
عشـوهها آمـوختی از نـرگس جـادوی خـویش
دایـم از روی چـو مـاهت نـور مـیتابد مگـر
هر صباح از چشمهٔ خورشید شویی روی خویش

فـتیله مـیزند انگشت بـر لب داغـم　　چگـونه شکـر طـبرزد نـریزد از دهـنش

۱- ن ۵، ۱۷ = زان ؛ ن ۱، ۸ = را
۲- ن ۵، ۱۷ = از ؛ ن ۱، ۸ = از
۳- ن ۸ = هم چشمی فرهاد مشهورش ؛ ن ۱، ۵، ۱۷ = مشهور همچشمی فرهادش
۴- ن ۱، ۱۷ = بناخن ؛ ن ۵، ۸ = بناحق
۵- در همه نسخ "بریزد" هست ولی "نریزد" درستتر مینماید

دختر رز را بود با غم نکاح ای نوحه‌گر
مطرب این بزم گرد[۱] و نغمه‌سنج سور[۲] باش
جلوهٔ حُسن این زمان در کعبه و بتخانه هست
گو ره وادی ایمن هر قدم صد طور باش
ریش اهل درد با مرهم نگردد آشنا
تا ابد گو[۳] ریش مرهم زین هوس ناسور باش

گدازد دل به آه گرم زهرآلود پیکانش
که این[۴] شربت ز کام او برد شیرینی[۵] جانش

همین بس است دلیلم که کرد بس تحمیق که کس تصوّر ما را نمی‌کند تصدیق[۶]

ز آفتاب قیامت کنون چه اندیشم
که سایه بر سرم افکند روزگار فراق
بطوق لعل شود شکل نعل او توأم
اگر سوار کنم بخت واژگون به براق[۷]
چه بوی گل به مشامم چه نیش خس به دماغ
چه کوثرم بگلوی و چه حنظلم به مذاق
تا به کی[۸] کوتاه باشد دست مهمان از نمک
می‌فشاند نوشخندش طرف دامان از نمک

*

۱- ن ۵ = گردد ؛ ن ۱، ۸ = گرد و
۲- در نسخهٔ هفدهم یافت نشد
۳- ن ۱۷ = گر ؛ ن ۱، ۵، ۸ = کو
۴- ن ۵، ۱۷ = آن ؛ ن ۱، ۸ = این
۵- ن ۱۷ = برد سیری پی جانش ؛ ن ۱، ۵، ۸ = شیرینی جانش
۶- درین زمینه غزلی هم شامل این نسخه هست
۷- در نسخهٔ هفدهم یافت نشد
۸- ن ۸ = عیش ؛ ن ۱، ۵ = عشق

پـــای بـــرهنه بـــر دم شـــمشیر اگـر نـهی
دست دعـای مـا چـو بـود در مـیان، چـه بـاک

عرفی ترا چه غم کـه بـرآورده‌ای بـه عشـق　　دل را بـــه عـادت غـم و غـم را بـخوی دل

*

چنان خرابم از اندوه هجر و شـوق وصـال　　که زندگیست حرامم چنانکه مرگ حلال(۱)
زمـــانه مـــرگ مـــرا بـــر کـــدام درد نـوشت　　که من بـدیدهٔ جـانش روم(۲) بـه استقبال

مژدهٔ تلخی بس ای غم کو خم(۳) صافی‌که‌ما　　منّت ایـن زهـر از لب تـا تـه دل مـی‌کشیم

*

کو شرم که صد(۴) حـلقه کـند رشـتهٔ آهـم　　دزدیـــده بـــه زنـجیر کشـد پـای نگـاهم

*

تا دیـده‌ام کـه بـخشد سـلطان شکـار لاغـر　　بـــر خـلوت ریـاضت بگـزیده‌ام تـنعم

*

رفـتم کـه راه عـقل سـراسیمه طـی کـنم　　امّـــید را بکـــوی تـو آورده پـی کـنم

*

دگـر مـصاحب غـمهای بـی‌قیاس شـدم　　ره گـــریز نـــدارم کـه روشـناس شـدم

*

گـر بـه جـنّت روم از غـمکده نـاشاد روم　　عید صد سـاله کـنم گـر بـه غـم‌آباد(۵) روم

*

نـــه ازان بـند شکسـتیم کـه آزاد شـویم　　زان شکسـتیم کـه خـاک در جـلّاد شـویم

*

۱- این بیت و بیت بعدی تنها در خلاصة‌الاشعار و منتخب‌التواریخ یافت شد قصیده‌ای هم درین زمین وجود دارد

۲- منتخب‌التواریخ بدایونی = نکردم ؛ خلاصة‌الاشعار = روم به

۳- ن ۱، ۵، ۸ = خم صافی ؛ ن ۱۷ = غم ای صافی

۴- ن ۱۷ = سر ؛ ن ۱، ۵، ۸ = صد

۵- ن ۸، ۱۷ = آباد ؛ ن ۱، ۵ = آزاد

ما شهادت دوستان[۱] زندگانی دشمنیم — در کفن پرورده و پژمرده در پیراهنیم
هر کجا زخمی بخندد مرهم آسایشیم — هر کجا چشمی بگرید آستین و دامنیم
چه کام دنیویم بخشی از عنایت عام — نخست پستی همّت ببخش و آنگه کام
با اهل دین[۲] به صحبت ایمان نشسته‌ایم — بازیچه دوستیم[۳]، به طفلان نشسته‌ایم
هرگه که بران شمع کشد ذوق نگاهم — صد آتش جانسوز بگیرد سر راهم
بجوشد از لب و گردد گره چو تبخاله — هر آن سخن که من شرمگین بیاد آرم[۴]

مژده باد ای بی‌غمان کز جلوه‌گاهی ناامید — می‌رسم گریان که لبهای شما خندان کنم
گر فشانم بر ملایک گردی از دامان دل — حاملان عرش را در خاک و خون غلطان کنم

بکفر مردم و زنّار در کفن دارم — هزار طعنهٔ ایمان[۵] به برهمن دارم
ز بهر شربت کوثر طلب کند رضوان — ز[۶] زهر غمزهٔ او لذّتی که من دارم

باز آمدم که مجلسیان را بخون کشم — خون جگر بذوق[۷] می لاله‌گون کشم
مرغان همه بیرون طلب از کنج قفس لیک — من چشم بدر تا بگشایند[۸]و درآیم
ای ماتمی بخواب[۹] اجل بس براحتیم — افغان مکن، مباد که از خواب برجهم

۱- در هر چهار نسخ "دوستان زندگانی" هست ولی اگر اینجا حرف عطف باشد
۲- ن ۸ = دل ؛ ن ۱، ۵، ۱۷ = دین
۳- دوستیم و به طفلان ؛ ن ۱، ۵، ۸ = دوستیم، به طفلان
۴- در نسخهٔ هفدهم یافت نشد
۵- ن ۱۷ = طعنه بر ایمان برهمن ؛ ن ۱، ۵، ۸ = هزار طعنهٔ ایمان به برهمن
۶- ن ۸ = نه ؛ ن ۱، ۵، ۱۷ = ز
۷- ن ۱، ۵، ۸ = ذوق ؛ ن ۱۷ = جوش
۸- ن ۸ = گشایند و درآیم ؛ ن ۱، ۵، ۱۷ = بگشایند، درآیم
۹- ن ۸، ۱۷ = ز خواب ؛ ن ۱، ۵ = بخواب

خوش آن مستی که دل می‌گفتم و فریاد مـی‌کردم
بشیون می‌گشودم لب، صـفاتش یـاد مـی‌کردم[۱]

*

تـــــا نشـــنوم آوازه غـــم شـــاد نگـــردم
تـــا دل نســـپارم بـــه غـــم، آزاد نگـــردم

*

بـــود مـــیان دو ابـــروی قـــدسیان زیـــنم
بـــعزم عـــالم لاهـــوت چـــون ســوار شــوم

*

مـــا تـــرک آشـــنایی نـــااهـــل گـفته‌ایـم
گـر عـاقبت مـصاحب عـنقا شـوم، چـه غـم

*

بـــدین مـــلامتیم ایـــزدا بـبخش کـه شـیخ
مـرا بـصومعه خـوانـد از کـنشت و مـن رفـتم[۲]

*

بس دل آشـــوب خـــیال تـــو در آیـد بـنظر
روی بـنما کـه مـباد از تـو فـراموش کـنم[۳]

*

گـــر در شـــرابـــخانه و گـــر در چـــمن روم
شـــیون کـنند خـلق بـهر جـا کـه مـن روم

*

گـــویند یـــاد مـی‌کنَدت ویـن سـخن گـهی
بـــاور کـنم کـه بـی‌سبب از خـویشتن روم[۴]

*

۱- غزلی هم درین زمینه شامل این نسخهٔ دیوان هست
۲- ن ۵ = مستم ؛ ن ۱، ۸، ۱۷ = رفتم
۳- تنها در نسخهٔ هفدهم یافت شد
۴- در نسخهٔ هفدم نیافته شد

هر قدمی که رفته‌ای گفت شهید فتنه‌ای
آه که زودمی‌روی وای که نیم بسلم[۱]

*

صیّاد دوستیم ولی دام دشمنیم
مردم گمان برند که اسلام دشمنیم[۲]

*

خوش می‌خلد به سینهٔ مجروح ما، مگر
معلوم دوست نیست که آرام دشمنیم

*

اسلام را به مغبچه گر دادم ای حسود
طعنم مزن که من به امانت سپرده‌ام

*

چنان از زندگی امروز دور از یار دلگیرم
که گر دانم که فردا زنده خواهم بود، می‌میرم[۳]

ای خوش آن کز رخ‌گشایی برقع و گویی به حشر
کو شهیدان تاجزای جان‌فشانیها دهم

*

جویم ز صحبت تو جدایی که ناگهان
تو مهربان نگردی و من بیوفا شوم

بهل بازیچهٔ فردوس و دوزخ مست[۴] خویشم کن
که شادی گوشه گیر و دست غم در آستین بینم

۱- تنها در نسخهٔ هفدهم یافت شد
۲- مصرع ثانی از مصرع اوّل غیر مربوط می‌نماید
۳- در منتخب اللطایف هم یافت شد
۴- ن ۱۷ = محو ؛ ن ۱، ۵، ۸ = مست

زمـان تشـنگی بگـذشت عـرفی وقت آن آمـد
که خـود را بـاز طـرف چشـمهٔ کـوثرنشین بـینم
گـر شـود فـرصت آنـم کـه بـغل بـاز کـنم
بـال و پـر جـمله فـرو ریـزم[۱] و پـرواز کـنم

*

دست و پـایی نـه و صـد عـربده آغـاز کـنیم[۲]
وای اگـر بـال و پـری بـاشد و پـرواز کـنیم[۳]
مـا پـی نـازکشی آمـده و بـر مـعشوق
هـمه آمـادهٔ ایـنیم کـه صـد نـاز کـنیم[۴]

خواهی به لطف بنواز خواهی به جور[۵] رو کـن
مـن دست یأس و امّـید بـر دامـن تـو دارم

*

آن مـرغ اوج مـحنت و دردم کـه هـیچ‌گاه
مـیل نشست بـر لب بـامی نـداشـتیم
زنّـار مـن بـه رشـتهٔ تسـبیح بُد شبیه
مـعلوم شـد کـه کـفر تـمامی نـداشتیم

بـه تـهمت گـنهی مـی‌کشند بـردارم
کـه از نکـردن آن قـتل را سـزاوارم
مگـو کـه دیـر بـه کـیش مـغان در آمـده‌ای
کـه یک دو هـفتهٔ دیگـر امـام کـفّارم

نـه از جـفای تـو نـامهربان پـریشانم
ز پـا فشـردن ایـن نـیم جـان پـریشانم
دلم بـه نـاله و چشـمم بگـریه در غـم تـو
خـوشند دایـم و مـن در میان پـریشانم

*

۱- ن ۸ = سوزم ؛ ن ۱۷ = ریزم ؛ ن ۱، ۵ = شویم
۲- ن ۵ = کنیم ؛ ن ۱، ۵، ۸ = کنم
۳- ن ۵ = کنیم ؛ ن ۱، ۵، ۸ = کنم
۴- در نسخهٔ هشتم و هفدهم یافت نشد
۵- ن ۸ = ردکن ؛ ن ۱، ۵، ۱۷ = رو کن

مـــیرم و تـــحفهٔ شـــایسته نـــدارم فـــردا دل بده تا به قیامت به غـمت بـاز دهـم(۱)

*

هر کلیدی کـه سـتد نـاصیه از بـهر بـهشت همه دزدیدم(۲) و در سجدهٔ بت بشکستم(۳)

*

ای فـــلک آبـــم مـــبر کـــز دودمـــان هـــمّتم
گـــر نـــداری نـــعمتی لایـــق، مکـــن بـــی‌عزّتم(۴)
تا به(۵) بیدادم کُشی(۶) وانگه تـوانـی عـذر گـفت
بـــوالهـــوس آوردی و در عشـــق دادی شـــهرتم
ای فـــلک زحـــمت مکش کـــز دودمـــان هـــمّتم
گر تو بـی‌برگی مـبر خـجلت کـه مـن در عشـرتم

فـــلک بـــدوش و بـــر عـــافیت(۷) بـــزرگم کـــرد
دلم مـــــبر کـــــه نـــــه مـــرد کـــرشمه‌های تـــوام
خـــموش کـــرده مـــرا حـــیرت(۸) نظاره، و غیر
بـــصد گـــناه کـــند پـــیش یـــار مـــتهمم

*

بسکه(۹) در هـنگام رفتن بـود رویـم بـر(۱۰) قـفا
روبـــرویم(۱۱) گـــر بـــود بـــر یـــار دیـــدن غـافلم

*

۱- این بیت در نسخهٔ هشتم یافت نشد ؛ ن ۱، ۵ = میرم و ؛ ن ۱۷ = میرم
۲- ن ۱۷ = دزدیده ؛ ن ۱، ۵، ۸ = دزدیدم
۳- ن ۱۷ = بشکستیم ؛ ن ۱، ۵، ۸ = بشکستم
۴-این‌بیت و دوبیت‌دیگر بخشی‌از غزلی‌تصور می‌شود وآن‌طوریکه درج‌این‌اثر گردیده درهمه چهار نسخ موجود است‌اما ظاهراً این‌طور می‌نماید که‌بیت اول‌وسوم اشکال دوگونهٔ یک مطلع می‌باشند که شاعر برای انتخاب صریح یک مطلع‌شایدموفق نشده‌باشد زیرامرگ‌ناگهانی شاعربعضی‌از طرح‌های شعروی‌راناقص‌گذاشت
۵- ن ۱۷ = تا که بیدادی ؛ ن ۱، ۵، ۸ = تا به بیدادم
۶- ن ۸ = کنی ؛ ن ۱، ۵، ۱۷ = کشی
۷- ن ۱، ۵ = بدوش بر عافیت ؛ ن ۸، ۱۷ = بدوش و بر عافیت
۸- ن ۱۷ = غیرت ؛ ن ۱، ۵، ۸ = حیرت
۹- ن ۱۷ = بسکه ؛ ن ۱، ۵، ۸ = نی که
۱۰- ن ۸ = در ؛ ن ۱، ۵، ۱۷ = بر
۱۱- ن ۱، ۵، ۸ = روبرویم گر بود بر یار دیدن ؛ ن ۱۷ = روبرویم با تو دیده باز کردن؟

بــیوفایت دیــدم و هــر جــا تــماشایی شــدم
چون تو هر جایی شدی من نیز، هـرجـایی شـدم
ای سرت گردم، چنین خود رای وهرجایی[۱] مباش
مـن گـرفتار تـو، کـافر دل، ز خـودرایـی شـدم[۲]

به تدبیر از غمت جویم خلاص[۳] و این بآن ماند
کــه آتش بـارد و مـن در پـناه مشت خس بـاشم
تـوانـم بـوالهـوس خـود را نـمود امّا ازان تـرسم
که برگردی ازین قوم آن‌گه و من[۴] بوالهوس باشم

به شکوه باز شود چون به هر کسی دهـنم
بـــدل درآیـــد و انـــدازد از ســـر ســـخنم

هر کس طلبد دامـن شـیخی کـه نـهد روی
مـــا روی بـبال و پـر پـروانــه نــهادیم

*

خدایا در پناه خود نگهدار امشب آن گـل را
کزو ناراضیم، باز و دم گرمی عجب دارم[۵]

تو همزانو، خیالت در نظر، من درمیان‌حیران
که مشغول‌که باشم، دیده بر روی که‌بگشایم

*

بــی او چــو شــربتی بـچشم، نـام او بـرم
کــز غـصّه زهـر گـردد و آنگـه فـرو بـرم

*

چه نقصان ادب باشد که بر پایش جبین مالم
نشان پای او را یابم و رو بر زمین مـالم[۶]

۱- ن ۸ = بی‌پروا ؛ ن ۱، ۵ = هرجایی
۲- در نسخه هفدهم نیست
۳- ن ۱، ۱۷ = خلاص وین ؛ ن ۵، ۸ = خلاص این
۴- ن ۱۷ = و من ؛ ن ۱، ۵، ۸ = ازان
۵- در خلاصة‌العاشقین هم یافت شد
۶- در نسخهٔ هفدهم یافت نشد

به گلشن می‌روم بی‌او مهل ای ذوق ناکامی　　که از بهر تسلّی روبه برگ یاسمین مالم

*

نهالی را بجان می‌پرورم چندان که بالایش　　تواند نخل تابوتم شد، آنگه زار می‌میرم

*

فریب خوردهٔ آن چشم شوخم ای ناصح　　غرض که بنده[1] ندانم که پند گوش[2] کنم

یا مشو جز یار من تا من نجویم جز تو کس
یا اجازت ده که من هم چون تو هر جایی شوم
وعدهٔ کشتن ز حد رفت و باین شوقم هلاک
نیست ممکن کز حیا هرگز تقاضایی شوم[3]

برقع او مخلّد یوسف　　عصمت او سراچهٔ مریم[4]

ما التماس آب به لب در شکسته‌ایم　　در روی سلسبیل پل از شعله بسته‌ایم

*

تشنهٔ ذوقم من و از گریه زاری می‌کنم　　شهر بند عشق را از نو حصاری می‌کنم

چو کام از خراشیدن دل نزاد　　بناکامی کوهکن سوختم
چنان گرم کردم دل از ذوق کفر　　که زنّار در پیرهن سوختم

طایر عشقیم و دامان از دو عالم چیده‌ایم　　آشیان از شعله‌های طور بر هم چیده‌ایم

*

تو ناز و عشوه و ما گریه و دعا داریم　　تو خیل صف شکن و ملک فتح ما داریم

*

۱- ن ۱، ۵، ۸ = بنده ؛ ن ۱۷ = سند؟
۲- ن ۱۷ = گوش ؛ ن ۱، ۵، ۷ = نوش
۳- در نسخهٔ هفدهم نیست
۴- تنها در نسخهٔ هفدم هست

کرشمه‌ای ز تو، صد جان ز ما، زهی انصاف   که این معامله با چون تویی روا داریم

*

مردیم و دل به غمزهٔ جادو گذاشتیم   جان بخشی مسیح بیک سو گذاشتیم

*

مصلحت نیست که از خار[۱] بپرهیزم پای   که گر[۲] از خار ستانم، به دم تیشه نهم

*

منم آن مست محبّت که روم چون به بهشت   دست غم گیرم و با گریهٔ مستانه شوم

*

شوق روی تو بحدّیست که هر سو بینم   آتش حسن کشد شعله و پروانه شوم
گر نه لطف تو بود تاب ده پنجهٔ من   بکنم کعبه معمار صنم خانه شوم[۳]

هرگز دل کس را به نگاهی نشکستیم   وز بهر جزا طرف کلاهی نشکستیم

*

آن چنان منفعل از پیش تو رفتم که بخویش   این گمان است مرا کز در ایمان رفتیم
حدّ همه گفتیم و بیان داشت ولیکن   در چاشنی گریهٔ مستانه بماندیم[۴]
صد گم شده راه آمد و محرم شد و برگشت   ماییم که در صومعه بیگانه بماندیم[۵]

ساقی برو، بنام شرابش ز هم مپاش   این توبهٔ شکسته که پیوند کرده‌ایم
ز انقلاب چرخ می‌لرزم به آب روی خویش   جام لبریزم، بدست رعشه‌دار افتاده‌ام[۶]

*

هر قدم صد کاروان مشک در دنبال ما   من ببوی نافه در دنبال آهو مانده‌ام[۷]

۱- ن ۱۷ = جای ؛ ن ۱، ۵، ۸ = خار
۲- ن ۱۷ = که اگر خار ستانم ؛ ن ۱، ۵، ۸ = که گر از خار
۳- این بیت در نسخهٔ ۱۷ نیست
۴- ن ۸ = نماندیم ؛ ن ۱، ۵، ۱۷ = بماندیم
۵- ن ۸ = نماندیم ؛ ن ۱، ۵، ۱۷ = بماندیم
۶- این بیت تنها در بهار عجم یافت شد
۷- این بیت تنها در عرفات العاشقین یافت شد

ما اگر درد تو داریم دلی هم داریم   که امید مدد مرگ و دوا نیست[۱] دران[۲]

*

لب و دهن به شراب مغان بشو عرفی   که وقت حلقهٔ ذکر است و یاصنم گفتن

*

در ملک اهل صدق زر ساده رایج است   زنهار نقش سکّه بروی درم مزن

*

بنوعی تیره‌بخت افتاده عرفی در سخن گفتن   که در محشر به او نتوان گنه خاطرنشان کردن

مریض عشقم و بیماریم چنان صعب است   که نیست غیر اجل کس امیدوار از من
میان مردگان دفنم مکن ای همنشین، ناگه   کند مهرش سرایت در دل همسایگان من

*

گر برآید[۳] شعله‌ای در شعله پیچد تابها   بسکه بی‌زلفش بخود می‌پیچم از رگهای جان

*

وصل می‌گوید که طفل شوق را من دایه‌ام   لیک طفلان را فزاید تشنگی از شیر من

*

غیر مردود است و عمداً می‌شود همراه من   تا شود نوعی که از من هم برنجد ماه من
چون مرا از کوی خود راندی پی تسکین دل   کس بغیر[۴] از گریهٔ حسرت[۵] نشد همراه من

*

عشق بتازه ناوکی داده دگر بدست من   کاهوی سدره می‌زند گر بجهد ز شست من
راهروان دیر را کعبه بدوش بر نهم   گرنه زیارت صنم قفل زند بدست من[۶]

*

۱- ن ۸ = درو ؛ ن ۱، ۵ = دران
۲- این بیت تنها در ن ۱، ۵، ۸ یافت شد
۳- ن ۱۷ = آید ؛ ن ۱، ۵، ۸ = آمد
۴- ن ۱، ۵ = بغیر گریه ؛ ن ۸، ۱۷ = بغیر از گریه
۵- ن ۱۷ = حیرت ؛ ن ۱، ۵، ۸ = حسرت
۶- در نسخهٔ هفدهم یافت نشد

ز تأثیر دعای کیست درد بیدوای من   که هرگز مدعای من نمی‌سازد دعای من

جان داده‌ام کز جنس غم این مایه جمع آورده‌ام
ای گریه از دردم بکش[1]،ازغم[2]سبکسارم[3]مکن
گلگون همان سرشک و رخ زرد من همان
آتش همان، به سینه دم سرد من همان
صد آفتاب حُسن ز هر سو زوال یافت
معراج خوبی مه شبگرد من همان[4]

*

شرم است مانع تو و سوزم ازین گمان
کز بیم غیر نیست نگاهت بسوی من

مشو درهم چو می گرمت کند با من که میدانم
ترا این مهربانی نیست، تقصیر شراب است این[5]
زبس گرمست و می‌پرسد گناهم، این گمان دارم
که روشن آفتاب محشر و روز حساب است این

کسی که راه تو طی کرد بهر پابوست   فتاده بر سر هم نه سپهر چون دامن

عالم تمام زیر و زبر گشت و کس نیافت   کز گوشه‌های چشم سیاه که خاست این

۱- ن ۱۷ = مکش ؛ ن ۱، ۵، ۸ = بکش
۲- ن ۱، ۵، ۸ = وی غم ؛ ن ۱۷ = از غم
۳- ن ۵، ۸ = سبکبارم ؛ ن ۱، ۱۷ = سبکسارم
۴- در نسخهٔ هفدهم یافت نشد
۵- در نسخهٔ هفدهم یافت نشد

چـــنان ســـر در گـــریبان تـنگ بـردم در دَم مـردن
که بیرون شد ز تن جان و نرفت از سر هوس بیرون

سینهٔ تنگم که گنجایش ندارد جـان دران(۱)		صد سپاه غم درآید هر نفس آسـان دران(۲)
آه از حسرت که چون در دل درآید نـاوکش		مـــی‌گدازد آتش ســـودای مـن پیکان دران

بـــاین دل در لحـــد آرام چـــون گـــیرم، مـــعاذالله
اگـر نـنهد غـمی تـا صـبح مـحشر روبـروی مـن
فـــلک مـــی‌داشت عـمری راحت آلودم بـحمدالله
کزین آلودگیها کـرد عشـقت شست و شـوی مـن

*

نه زلفست آنکه از هر سو بدوش افتاده شـیرین را
کـــــه دود آه فـــرهاد آیـــدش از پـــیرهن بـــیرون

*

سبب مـی‌جوید آن نـامهربان از بـهر خـونریزم(۳)
نمی‌داند که عاشق بـی‌سبب هـم مـی‌توان کشـتن

*

عــرفی نگـــاه گـــرم تـو تکـلیف(۴) دشـمن است
آن تــیغ غــمزه را بـــه نگـــه خـون چکـان مکـن

*

کــفر در خـواب فـراق ایـمان سـحرخیز وصـال
ای لب خاموش عشـق افسـانه‌گـو(۵)، فـریاد کـن

*

۱- ن ۸ = درو ؛ ن ۱، ۵، ۷ = دران
۲- در نسخهٔ هفدهم یافت نشد
۳- ن ۱، ۵، ۸ = خون من ؛ ن ۱۷ = خون ریزم
۴- ن ۸، ۱۷ = تحریک ؛ ن ۱، ۵ = تکلیف
۵- ن ۸ = افسا. نه فریاد کن ؛ ن ۱، ۵، ۱۷ = افسانه گو فریاد کن

ز دوزخـــم بـــه بـهشت آر و بـی‌نیازی بـین
بـــه گـلخنم طـلب از بـاغ و تـرکتازی بـین
مـــیانهٔ مـــن و غـــم درگـرفته نـاز و نـیاز
بـــیا و شـــیوهٔ مـــحمودی و ایـــازی بـین

*

در گـــلستان جـهان گشت ای دل بـدخو مکـن
گر بگردی، گل مچین، ورگـل بـچینی، بـو مکـن

*

بـــاز پـــیمان حـــیا مـی‌شکند مسـتی مـن
مـــی‌زند گـــردن نـــاموس سـبک‌دستی مـن

*

لب تـــــوحید بـــمهر ادب است آن بـــهتر
کـه نگـویم هـمه از دوست بـود هسـتی من

*

ای که رفـتی هـمچو خـواب از دیـدهٔ گـریان من
باز پس بـین یک نـظر گـر مـی‌شناسی جـان مـن

*

گشتم[۱] چـنان مـریض کـه چـون بـیندم طـبیب
خـــواهـــد بـجای فکـر مـداوا گـریستن[۲]
جـرعه‌ای دادی کـه مست افـتادن مـن تـا ابـد
مـانع بـرچـیدن روز جـزا خـواهـد شـدن[۳]

*

۱- این بیت تنها در نسخه ۸ یافت شد
۲- در نسخهٔ هشتم "فکر و مدارا" هست امّا "فکر مداوا" بهتر می‌نماید (دو غزلیات در همین زمینه شامل این نسخه هست)
۳- تنها در نسخهٔ ۸، ۱۷ یافت شد

نخواهد حسنش از دیدار خوبان... هرگز
کسی کز خاک من در دیده خواهد توتیا کردن[۱]

*

پیرامنم برآمده شام و سپاه غم
من کعبهٔ محبّتم و این لباس من[۲]
از برم چون جان تنها رو، جدا خواهد شدن
با غم روی تو از نو آشنا خواهد شدن

کسی که آب حیاتش دهند[۳]، خاک خورد هنوز جای سخن هست[۴] در قناعت او
سجود برهمن ایزد به کفر رد نکند اگر به شعبده آلوده نیست نیت او

همچو خوی گرم خویش[۵] از بسکه تند وسرکشی
از تو کس[۶] راضی نمی‌بینم بغیر از خوی تو

*

بر منکران خویش ببخشا که من دگر
بودم ندیده روی تو از منکران تو
خونم بریز، تا نشود بار خاطرت
حرف وفا و مهر که جست از زبان تو

*

۱- تنها در خلاصة‌الاشعار یافت شد
۲- این بیت و بیت بعد در نسخهٔ هفدهم یافت شد
۳- ن ۱۷ = دهند و خاک ؛ ن ۱، ۵، ۸ = دهند خاک
۴- ن ۸ = نیست ؛ ن ۱، ۵، ۸ = هست
۵- ن ۵ = خود ؛ ن ۸ = خویش
۶- ن ۱ = کسی ؛ ن ۸، ۵، ۱۷ = کس

سایه می‌روبد[۱] ز مژگان آفتاب از راه تو
آبروی سجده بر می‌جوشد از درگاه تو

*

کی روا باشد که فرمایی بریزد خون من
آن که نپسندید تابوت مرا بر دوش او

*

گر دل از مهر تو برداشتم، امّا دادم
دلبری را که خجالت نکشیدم از تو

*

ماجرایی داشتم شب در دل و مردم ز رشک
کز درون سینه جانم نشنود[۲] آواز تو

*

آرزویت جا به هر دل کرده دارد خوی تو
چون تو هرجائیست، حیف از آرزوی روی تو[۳]
دین ما زشت است می‌باید نقابی بافتن
تار گیسوی بتان و رشتهٔ زنّار کو
ای دل اگر مرد رهی سر در ره یاری بنه
مزد وفاداری مجو، عذر جفاکاری بنه
یارب مکافاتم بده[۴] وز کس مکن شرمنده‌ام
بر سدره‌ام بنشان، ولی صد دوزخم بر جان بنه

*

عزّت طاعت مبر لیک از در بیت‌الحرم
تا در بیت الصنم هرگام پیشانی بنه

۱- ن ۸ = روبد ؛ ن ۱، ۵، ۱۷ = روید
۲- ن ۱۷ = بشنود ؛ ن ۱، ۵، ۸ = نشنود
۳- در نسخهٔ هفدهم یافت نشد
۴- ن ۸ = مده ؛ ن ۱، ۵ = بده

دیـن اگـر ایـن است کین جمع پریشان را بود
تـهمت تـزویر بـر دیـن مسلمانی بـنه
هست المـاس و نـمک، انـدیشهٔ مـرهم مکن
این دل و این جان، تو هر داغی که میدانی بنه (۱)

*

کـو وصـل تـا بسـوزد از شوق(۲) نـظم نـامه
زانـو ز هـجر کـاغذ دست از فـراق خـامه(۳)

تـا بـر فـرشته و مـلکت نـاز مـی‌رود — چـندین هـزار دلشـده نـومید کـرده‌ای

گـنج مـراد در دل مأیـوس مـا مـنه — ایـن داغ را بـه سـینهٔ نـاموس مـا مـنه
ای شیخ(۴) دور شو که نه قندیل کعبه است — این دست سبحه سنج بـه نـاقوس مـا مـنه

از پشت پـا دو چشـم تـو سـر بـر نـیاورد — رسـوای خـویش بسکـه بـمردم نـموده‌ای

جز این شیرینی اندر عیش تلخ خودنمی‌بینم — که گاهی می‌کند بر گریهٔ تلخم شکرخـندی
ای کـه در پـردهٔ دل عـیب نـهان پـروردی — پرده از عیب نـهان گـر بگشـایی، مـردی(۵)

کـفر مـا بـازاری و ایـمان بـرآمـد خـانگی
عـیب مـا دیـوانگـی گـردد هـنر فـرزانگـی
شمع ما کش هست دود انگیزی(۶) پروانه دوست
کـی دهـد روح‌القـدس را مـنصب پـروانگـی

۱- تنها در نسخ ۱، ۵، ۸ = یافت شد
۲- ن ۸، ۱۷ = شوق نظم نامه ؛ ن ۱، ۵ = نظم شوق نامه
۳- ن ۵ = نامه ؛ دیگر نسخ = خامه
۴- ن ۱۷ = شوق ؛ ن ۱، ۵، ۸ = شیخ
۵- این بیت و سه بیت بعد تنها در نسخ ۱، ۵، ۸ = یافت شد
۶- ن ۸ = دودانگیزی پروانه ؛ ن ۱، ۵ = دود انگیزی و پروانه

منم که گاه تماشای او به سیل نگاه
بچشم حُسن کشم توتیای حیرانی
کسی که تشنه لب ناز تست، می‌داند
که موج آب حیات است چین پیشانی[۱]
خوشا اعمی که دارد آرزوی چشم نورانی
خوشا آن دیده‌ای کش نیست استعداد حیرانی[۲]
بسا بیدار بختی کش سلامت صد شبیخون زد
بسا بیمار طبعی کش عنان بخشد تن آسانی

چه[۳] بلا مصیبت آمد روش وفا پرستی نه رضا ز زود مردن نه امید تندرستی[۴]
تا شیر بیشه را به نهیب آوریم، باش ای آنکه شیر گیر ز میخانه می‌رسی

هجر را مرگ قرین بایستی درد هجران به از این بایستی[۵]

بناز[۶] اکنون به استغنای حسن بی‌نیاز خود
که از حرمان‌کشان چون من شهید حسرتی داری[۷]
ترا چون بوالهوس طبعیست عرفی اینچنین[۸] بهتر
که دور از دور بر رویش نگاه حیرتی داری

۱- این بیت تنها در طبقات اکبری، منتخب التواریخ و ید بیضا یافت شد
۲- این بیت و بیت بعد تنها در نسخ ۱، ۵، یافت شد
۳- این ابیات تنها در نسخ ۱، ۵، ۸ یافت شد
۴- در یک غزل در همین زمینه شعر زیر یافت شد:
چه عقوبت است یارب من عافیت گزین را نه گمان زود مردن نه امید تندرستی
ممکن است که نخست بیت بالا را عرفی به این شکل پرداخته باشد و بعداً با اصلاحی که دران آورده درج غزل کرده. سراجا این بیت غیر اصلاح شده را در مسوّدات مغشوش یافت و با آنکه بیت اصلاح شده شامل غزل کرده بود این بیت را در بخش ابیات متفرقه جا داد.
۵- تنها در نسخ ۱، ۵ یافت شد
۶- این بیت و ۷ بیت بعدی تنها در نسخ ۱، ۵، ۸ یافت شدند
۷- ن ۸ = دارم ؛ ن ۱، ۵ = داری
۸- ن ۸ = این چنین ؛ ن ۱، ۵، = آن چنین

مست بـودی از شـراب خـوبی و مـیکش شـدی
خـرمن گـل بـودی اکـنون خـرمن آتش شـدی

دانـید تـنم سـوخته از آتش هـجران   یـابید اگـر در وطـنم خـاک سـیاهی

پریشان دید چون حالم به محرم گفت می‌خواهم
که غمخوار تـو امشب بـر سـر بـالین مـن بـاشی

زبـان طـعنه گشـایی بـخویش ای زاهـد   بـچشم بـاطن اگـر صـدق بـرهمن نگـری

زکـفر عشـق از آن تـوبه مـی‌کنم هـر دم   کـه بـاز تـازه فـدای تـو سـازم ایـمانی[۱]

ز شاخ مرحمت بایست چیدن نـی ز بـی مـهری
گـلی چـون مـی‌زدی بـر گـوشهٔ دسـتیار زیـبایی

گـرد سـرت گشـتی و کـردی طـواف   کـعبه اگـر بـال و پـری داشـتی[۲]

زمـن بکـیش مـحبّت خـطاست رنـجیدن   کـه اطـلاع بـرین بـخت واژگـون داری[۳]

(تمّت‌الابیات المتفرقهٔ مولانا عرفی شیرازی)

۱- ن ۱، ۵ = ایمانم ؛ ن ۸ = ایمانی
۲- این بیت تنها در منتخب التواریخ بدایونی یافت شد
۳- این بیت در یکی از نامه‌های عرفی به ابوالفیض فیضی یافت شد

(فهرست استعارات و ترکیب‌های زیبا و نو که
عرفی شیرازی در غزلیّاتِ خود بکار برده)

الف

ترکیب‌های نو و زیبا که عرفی در غزلیاتِ خود بکار برده

۱ ـ آبِ آتش طبع (شعر ۴۵۱۶)
۲ ـ آبِ خضر ز جام کرم خورد (شعر ۳۰۵۰)
۳ ـ آب نادیده سفال (شعر ۵۲۳۱)
۴ ـ آبِ یاقوتِ وفا (شعر ۱۶۱۳)
۵ ـ آتش اعجاز (شعر ۸۹۶)
۶ ـ آتشِ حسرت فروز (شعر ۵۷۲۶)
۷ ـ آتشِ طلب افروز (شعر ۱۴۳۴)
۸ ـ آتشکدهٔ عشق (شعر ۳۵۹۹)
۹ ـ آتشِ کرشمه (شعر ۵۸۶۶)
۱۰ ـ آتشگه غم (شعر ۵۴۲۲)
۱۱ ـ آتشِ مستی (شعر ۵۲۶۲)
۱۲ ـ آرامگهِ شاهد وصل (شعر ۳۴۰۱)
۱۳ ـ آرایشِ آوازه (شعر ۲۲۲۳)
۱۴ ـ آرایش بازارِ دعا (شعر ۴۷۵۱)
۱۵ ـ آرایش بیرونِ بزمِ خوبی (شعر ۱۷۱۱)
۱۶ ـ آرزو صف صف تماشائی (شعر ۵۴۲۷)
۱۷ ـ آزارِ عقلِ مصلحت اندیش (شعر ۵۰۰۸)
۱۸ ـ آستینِ عطا (شعر ۵۲۰۷)
۱۹ ـ آستینِ گریه (شعر ۵۲۸۸)
۲۰ ـ آسیبِ تازیانهٔ غم (شعر ۶۳۹۵)
۲۱ ـ آشوب تقاضا (شعر ۸۵۰)
۲۲ ـ آشوبِ شبیخون (شعر ۴۴۴۳)
۲۳ ـ آشوبِ طلب (شعر ۵۷۳۷)
۲۴ ـ آغوشِ دلِ هر موی عشق (شعر ۵۵۰۸)
۲۵ ـ آغوش نوشخند (شعر ۲۳۸۹)
۲۶ ـ آفتابِ طلب (شعر ۲۰۲۱)
۲۷ ـ آفتابِ عقل (شعر ۴۴۳۸)
۲۸ ـ آفتاب فتنه (شعر ۲۰۰۳)
۲۹ ـ آفتابِ یثرب (شعر ۵۵۷۵)
۳۰ ـ آهوی مستی (شعر ۸۹۵)
۳۱ ـ آهوی معنی (شعر ۳۵۸۱)
۳۲ ـ آیین طعن و شیوهٔ دشنام (شعر ۳۶۱۲)
۳۳ ـ آیینهٔ اندیشه‌نما (شعر ۳۴۰۰)
۳۴ ـ ابرِ جلوهٔ هستی (شعر ۲۵۸۳)
۳۵ ـ ابرِ گریه (شعر ۸۸۶)
۳۶ ـ ارغوان‌زارِ حیا (شعر ۳۹۴۵)
۳۷ ـ از گریه نوش ریزد و از خنده خون چکد (شعر ۳۶۲۸)
۳۸ ـ افروختنِ جبین (شعر ۴۲۵۷)
۳۹ ـ افسونِ التفات (شعر ۸۷۴)
۴۰ ـ افسونِ مداوا (شعر ۶۱۴۰)
۴۱ ـ الماسِ جفا (شعر ۱۳۸۸)
۴۲ ـ الماسِ فتنه (شعر ۵۰۷۸)
۴۳ ـ الماسِ ملاحت (شعر ۴۷۰۱)
۴۴ ـ امامِ کفّار (شعر ۶۴۸۳)
۴۵ ـ انجمنِ دل (شعر ۴۸۰۱)
۴۶ ـ انجمن وصل (شعر ۲۴۱۰)
۴۷ ـ ایمان سحر خیزِ وصال (شعر ۶۵۵۸)

ب

پ

ت

۱۴۹ ـ توسنِ جنون (شعر ۴۵۰۶)
۱۵۰ ـ توسن درد (شعر ۱۴۵۳)
۱۵۱ ـ توسنِ ستم (شعر ۱۱۶۱)
۱۵۲ ـ تیغِ استغنا (شعر ۶۳۷۷)
۱۵۳ ـ تیغِ تغافل (شعر ۱۵۷۷)
۱۵۴ ـ تیغِ تغافل (شعر ۶۱۲۱)
۱۵۵ ـ تیغِ عربده (شعر ۱۲۲۵)
۱۵۶ ـ تیغ غمزه (شعر ۷۹۸)
۱۵۷ ـ تیغِ غمزه (شعر ۱۴۸۰)
۱۵۸ ـ ثمرهای گلو سوزِ بلا (شعر ۳۲۳۱)
۱۵۹ ـ جاسوس طبع (شعر ۱۷۵۹)
۱۶۰ ـ جامِ ترحم (شعر ۱۸۹۰)
۱۶۱ ـ جامِ جم بر فرقِ جیحون نشکند (شعر ۲۳۰۲)
۱۶۲ ـ جامِ دلِ ریش (شعر ۱۳۸۸)
۱۶۳ ـ جامِ سؤال (شعر ۷۸۰)
۱۶۴ ـ جامِ لطف (شعر ۴۰۰۸)
۱۶۵ ـ جامهٔ ناز (شعر ۳۳۳۹)
۱۶۶ ـ جامهٔ ناز (شعر ۳۵۲۸)
۱۶۷ ـ جانِ سلامت روی (شعر ۳۶۸۷)
۱۶۸ ـ جانِ غم پرورد (شعر ۱۳۳۶)
۱۶۹ ـ جبریل شوق (شعر ۵۳۶۶)
۱۷۰ ـ جبینِ نَفَس (شعر ۶۰۱۴)
۱۷۱ ـ جعدِ غم (شعر ۳۹۸۴)
۱۷۲ ـ جگرِ جان (شعر ۷۳۵)
۱۷۳ ـ جگرِ صبحِ مراد (شعر ۳۵۹۸)
۱۷۴ ـ جگرِ گفتگو (شعر ۵۵۶۳)
۱۷۵ ـ جگر نغمهٔ (شعر ۵۹۶۸)
۱۷۶ ـ جلوه‌گاهِ عدم (شعر ۲۵۸۳)
۱۷۷ ـ جمالِ شاهدِ امّید (شعر ۲۳۰۵)
۱۷۸ ـ جنّتِ آرایش وجود (شعر ۲۵۸۴)
۱۷۹ ـ جوهرِ دل (شعر ۱۴۱۱)
۱۸۰ ـ جوهریِ لعل طراز (شعر ۳۱۴۳)
۱۸۱ ـ جهان عدم زاده (شعر ۵۳۷۶)
۱۸۲ ـ جهانِ فیض (شعر ۱۴۰۹)
۱۸۳ ـ جیبِ عقل (شعر ۱۹۲۵)
۱۸۴ ـ جیبِ لب و چشم (شعر ۱۵۶۱)
۱۸۵ ـ چاشنیِ تازیانه (شعر ۱۱۶۱)
۱۸۶ ـ چاشنیِ درد (شعر ۱۴۸۲)
۱۸۷ ـ چاشنیِ صد تغافل (شعر ۶۱۰۷)
۱۸۸ ـ چاشنیِ عیش (شعر ۴۶۵۰)
۱۸۹ ـ چراغِ انجمنِ طور (شعر ۳۷۶۰)
۱۹۰ ـ چراغِ خلوت اندیشه (شعر ۳۲۸۵)
۱۹۱ ـ چرب دستی‌های توفیق (شعر ۴۹۹۰)
۱۹۲ ـ چشمِ بخت دوستی خواب شسته‌ایم (شعر ۵۳۳۱)
۱۹۳ ـ چشمِ چراغ (شعر ۱۶۲۰)
۱۹۴ ـ چشمِ حیرانی (شعر ۴۰۶۰)
۱۹۵ ـ چشمه چشمه خون (شعر ۳۶۱۶)
۱۹۶ ـ چشمه‌زای حیرانی (شعر ۲۳۹۵)
۱۹۷ ـ چشمه سارِ درد (شعر ۴۳۳۳)
۱۹۸ ـ چشمهٔ جان (شعر ۱۶۱۳)

۶۵۰ـ لاله‌زارِ سوخته (شعر ۶۳۵۸)

۶۵۱ـ لباسِ چاره (شعر ۶۰۲۴)

۶۵۲ـ لبالب شدن از یار (شعر ۱۷۹۰)

۶۵۳ـ لب تشنهٔ الماس (شعر ۵۰۸۸)

۶۵۴ـ لبِ داغِ دل (شعر ۹۸۶)

۶۵۵ـ لبِ ساز (شعر ۳۵۳۰)

۶۵۶ـ لبِ شعله می‌گزد (شعر ۲۲۶۲)

۶۵۷ـ لبِ شیون طراز (شعر ۲۲۵۷)

۶۵۸ـ لبِ گفتگو دل (شعر ۴۴۳۰)

۶۵۹ـ لب گفتگوی دل (شعر ۴۴۳۰)

۶۶۰ـ لذّتِ چکانیِ غم (شعر ۱۹۶۲)

۶۶۱ـ لذّتِ ستم از زخم امتحان دزدیدن (شعر ۴۸۵۱)

۶۶۲ـ ماند گرسنه گوشم (شعر ۵۴۱۰)

۶۶۳ـ مایه گسترِ تعمیر (شعر ۱۹۱۲)

۶۶۴ـ متاعِ بیخردی (شعر ۱۳۳۹)

۶۶۵ـ متاعِ کس مخر (شعر ۵۳۶۸)

۶۶۶ـ مجروحِ خمار (شعر ۹۱۱)

۶۶۷ـ محکومِ آسمان و زبونِ ستاره (شعر ۱۴۰۶)

۶۶۸ـ محنت‌سرای دل (شعر ۴۵۸۰)

۶۶۹ـ مُرغِ تلافی (شعر ۱۸۰۷)

۶۷۰ـ مرغِ نغمه سنجِ گلستانِ آتش (شعر ۱۶۶۱)

۶۷۱ـ مُرغِ نگه (شعر ۶۱۱۴)

۶۷۲ـ مرهمِ آزار (شعر ۶۳۶۹)

۶۷۳ـ مرهم امید (شعر ۸۴۷)

۶۷۴ـ مرهم کدهٔ عشق (شعر ۱۷۹۱)

۶۷۵ـ مرهمِ لطف (شعر ۱۲۶۶)

۶۷۶ـ مزاجِ دل (شعر ۱۴۴۰)

۶۷۷ـ مزارِ راحت (شعر ۴۴۳۴)

۶۷۸ـ مژه آرزو (شعر ۱۹۴۱)

۶۷۹ـ مستِ سماعِ ماتم (شعر ۵۱۶۸)

۶۸۰ـ مستی و آشوبِ جنون (شعر ۳۶۷۴)

۶۸۱ـ مصرِ خوبی (شعر ۴۶۳۹)

۶۸۲ـ مصرِ گلشن (شعر ۴۲۳۱)

۶۸۳ـ معراج بلا ..... جبریل غم (شعر ۲۵۱۷)

۶۸۴ـ معلّمِ بجز رضا (شعر ۱۴۰۷)

۶۸۵ـ معمای آرزو (شعر ۵۱۹۸)

۶۸۶ـ معموریِ شهر محبّت (شعر ۴۱۰۰)

۶۸۷ـ مغزِ درد (شعر ۱۸۳۲)

۶۸۸ـ مغزِ دماغ (شعر ۲۲۶۱)

۶۸۹ـ مقراضِ الماس (شعر ۴۴۰۳)

۶۹۰ـ ملالِ طراوت گداز (شعر ۲۳۱۱)

۶۹۱ـ ملامتِ دوری (شعر ۲۴۷۶)

۶۹۲ـ ملکِ وصل (شعر ۱۴۵۳)

۶۹۳ـ منّت آسایش (شعر ۱۴۲۱)

۶۹۴ـ منّت فروشِ دوش و کنار توکّل (شعر ۴۹۷۶)

۶۹۵ـ منصور نغمه (شعر ۵۱۴۱)

۶۹۶ـ موجِ خیزِ ملال (شعر ۱۶۶۰)

۶۹۷ـ موج دریای بلا (شعر ۴۷۹۱)

ش

فهرست اشعار غزلیّات شامل کلیّات

و چند نسخهٔ دیگر که مورد استفاده قرار گرفته‌اند

تعداد اشعار در مقاله و نسخه‌های دیگر

شماره	مصرع اول غزل درکلیات موجوده	صفحه	اشعار	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۵	۳۶	۳۷	شماره
۱	ز خوان نطق چو دادی غذای جان مرا	۲۲۹	۱۳	×	×	×	×	×	×	×	×	×	۱۳	×	×	×	×	×	×	۱۳	×	×	×	×	×	×	×	×	×	×	۱۳			×	۱۱	×	۱
۲	نه چنان برده ز ره ذوق نگاه تو مرا	۲۳۰	۶	×	×	×	×	×	×	×	×	×	×	×	×	×	×	×	×	۶	×				×			×			×	×	×	×	×	×	۲
۳	ای دل منشین، خیز، که بیباک تو تنها	۲۳۰	۶	×	×	×	×	×	×	×	×	×	×	×	×	×	×	×	×	۶	×				×			×			×	×	×	۷	×	×	۳
۴	شب آمد، ای مرا مامان بیارایید محفلها	۲۳۱	۶	×	×	×	×	×	×	×	×	×	×	×	×	×		×	×	۶	۷				۷			×			×	×	×	×	×	×	۴
۵	تحفهٔ مرهم نگیرد سینهٔ افگار ما	۲۳۱	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶		۶	۶	۶					۶			×			۶	۶	۶	۶	۶	۳۶	۵
۶	گفتگوی غم یعقوب بود پیشهٔ ما	۲۳۲	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵		۵	۵	۵					۵			×			×	۵	×	۵	۵	۵	۶
۷	بجز نیش بلا مرهم مبادا سینه‌ریشان را	۲۳۲	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶		۶	۶	۶					۶			×			۶	۶		۵	۶	۶	۷
۸	به دیر آ از حرم صوفی‌که می برقع گشودا‌ینجا	۲۳۳	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶		۶	۶	۶					×			×			×	۶		۶	۶	۶	۸
۹	بزهر تشنه لبم، با شکر چه کار مرا	۲۳۴	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷		۶	۷	۷					۷						۷	۵		۷	۷	۷	۹
۱۰	منم که یافته‌ام ذوق صحبت غم را	۲۳۵	۷	۶	۶	۶	۵	۶	۶	۶	۶	۶	۵	۵	۵	۵		۵	۶	۵					۵						۵	۶		۶	۵	۶	۱۰
۱۱	چرا خجل نکند چشم اشکبار مرا	۲۳۵	۶	۵	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۵	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶					۶						۶	۶		۶	۶	۶	۱۱
۱۲	روشن شد آفتاب محبت ز داغ ما	۲۳۶	۷	۷	۷	×	×	۷	×	۷	۷	×	۷	×	۷	۶		۶	۶	×					×			۷			۷	۷		۷	۷	۶	۱۲
۱۳	دلم در کعبه رو کرده است و همّت جوید از دلها	۲۳۷	۱۰	۹	۹	×	×	۱۰	×	۹	۹	۷	۱۰	۷	۹	۹		×	۹	۷					×			۱۰			۳[1]	۹		۹	۱۰	۶	۱۳

۱- ناکامل

تعداد اشعار در مقاله و نسخه‌های دیگر

شماره	مصرع اول غزل درکلیات موجوده	صفحه	اشعار	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۵	۳۶	۳۷	شماره
۱۴	ای فوج عشق تاختنی بر سپاه ما	۲۲۸	۹	۹	۹	×	×	۹	×	۹	۹	×	۹	×	۹	۸		۷	۹	×					×			۹			×	۹		۹	۹	۹	۱۴
۱۵	زان لب همه دشنام شود ملتمس ما	۲۲۹	۸	۷	۷	×	×	۷	×	۷	۷	×	۷	×	۷	۷		۶	۷	۸					×			۶			۷	۶		۷	۷	۷	۱۵
۱۶	بگاه جلوه ازان تافت روی زیبا را	۲۳۰	۷	۷	۷	×	×	۷	×	۷	۷	۷	۱۰	۷	۷	۷		۶	۷	۸					×			۷			۷	۷		۷	۷	۷	۱۶
۱۷	باز ماتم نو شد این جان بلافرسوده را	۲۳۱	۷	۷	۷	×	×	۷	×	۷	۷	×	۶	×	۷	۷		۶	۷	۵					۵			۵			۶	۷		۷	۷	۷	۱۷
۱۸	همه جویند بهشت و من بیباک آنجا	۲۳۲	۹	۹	۹	×	×	۹	×	۹	۹	×	۹	×	۹	۹		۹	۹	۳[1]					×			۶			۹	۹		۹	۹	۹	۱۸
۱۹	تا خیالت کرده مشغول هم‌آغوشی مرا	۲۳۳	۵	۵	۵	×	×	۵	×	۵	۵	×	۵	×	۵	۵		۵	۵	۲[2]					×			×			×	۵		۵	۵	۵	۱۹
۲۰	بادا بشارت ای دل محنت شناس ما	۲۳۴	۸	۸	۸	×	×	۸	×	۸	۸	×	۸	×	۸	۷		۶	۶	×					×			×			×	۷		۸	۸	۸	۲۰
۲۱	برآورم به دل و جان در سرایی را	۲۳۴	۶	۶	۶	×	×	۶	×	۶	۶	×	۶	×	۶	۶		۶	۶	×					×			×			۶	۶		۶	۶	۶	۲۱
۲۲	زاهد برو از دیر و بجو راه حرم را	۲۳۵	۳	۳	۳	×	×	۳	×	۳	۵	×	×	×	۳	×		×	×	×					×			×			×	۳		۳	۹	×	۲۲
۲۳	گر بود با دل سر پیوند گیسوی ترا	۲۳۵	۵	۵	۵	×	×	۵	×	۵	۵	×	۵	×	۵	۵		×	۵	×					×			×			۵	۵		۵	۵	۵	۲۳
۲۴	از حیات این یک نفس دارم، برافکن پرده را	۲۳۶	۵	۵	۴	×	×	۵	×	۵	×	×	۵	×	۵	۵		×	×	×					×			×			۳	۵		۵	۵	۵	۲۴
۲۵	با یکی مغبچه می نوش و بیاز ایمان را	۲۳۶	۸	۶	۶	۷	×	۶	×	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۷		۶	۶	×					×			×			۶	۶		۶	۷	۷	۲۵
۲۶	ندادی اذن منزل ساختن گر لطف شاه اینجا	۲۳۷	۱۱	۶	۱۰	×	×	۶	×	۱۰	۱۱	×	۱۱	×	۱۰	×		×	×	×					×			×			×	۱۰		۱۱	۱۱	۱۰	۲۶

۱- ناکامل

۲- ناکامل

تعداد اشعار در مقاله و نسخه‌های دیگر

شماره	مصرع اول غزل درکلیات موجوده	صفحه	اشعار	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۵	۳۶	۳۷	شماره
۲۷	بیزم وصل آن گل خوش بود ساغر کشیدنها	۲۴۹	۵	۵	×	×	×	۵	×	×	۵	×	×	×	×	×		×	×	۵					×			×			×	×		۵	×	×	۲۷
۲۸	که بی‌شرمانه از من گوید این پیغام راحت را	۲۴۹	۶	۶	×	×	×	۶	×	×	۶	×	×	×	×	×		×	×	۶					×			×			×	×		۶	×	×	۲۸
۲۹	اگر حجاب نبندد لب تمنا را	۲۵۰	۵	۵	×	×	×	۵	×	×	۵	×	×	×	×	×		×	×	۵					×			×			×	×		۵	×	×	۲۹
۳۰	بعد هزار سال اگر جلوه کند به خاک ما	۲۵۰	۵	۴	×	×	×	۴	×	×	۵	×	×	×	×	×		×	×	۵					×			×			×	×		۵	×	×	۳۰
۳۱	تا چند بی تو زهر شود می به کام ما	۲۵۱	۱۱	۱۰	۷	۱۰	×	۱۰	×	۹	۱۱	۴	×	۴	۷	۶		×	۷	۱۰					×			×			×	۶		۱۰	۱۰	۷	۳۱
۳۲	قسمت چو خواهش آموخت درویش و پادشا را	۲۵۲	۸	۸	×	۸	×	۸	×	×	۸	×	۷	×	×	×		×	×	۸					×			×			۷	×		۸	۷	×	۳۲
۳۳	دردی از غمزۀ بی‌مهر تو در دل جان را	۲۵۳	۵	۵	×	×	×	۵	×	×	۵	×	×	×	×	×		×	×	۵					×			×			×	×		۵	×	×	۳۳
۳۴	مدتی شد کز لباس درد عریانم چرا	۲۵۳	۵	۵	×	×	×	۵	×	×	۵	×	×	×	×	×		×	×	۵					×			×			×	×		۵	×	×	۳۴
۳۵	بسکه بود به درد و غم عشق تو رهنمون مرا	۲۵۳	۳	۳	×	×	×	۳	×	×	۳	×	×	×	×	×		×	×	۳					×			×			×	×		۳	×	×	۳۵
۳۶	اگر آسایش دل خواهم از درد تو، خون بادا	۲۵۴	۵	۵	×	×	×	۵	×	×	۳	×	×	×	×	×		×	×	۵					×			×			×	×		۳	×	×	۳۶
۳۷	ای باغ تو رنگین چمن از خون دل ما	۲۵۴	۳	۳	×	×	×	۳	×	×	۳	×	×	×	×	×		×	×	۳					×			×			×	×		۳	×	×	۳۷
۳۸	فارغیم از عاملان حشر و احسان شما	۲۵۵	۱۰	۱۰	×	×	×	۱۰	×	×	۹	۸	۱۰	۱۰	×	×		×	×	۱۰					×			×			۱۰	×		۱۰	۱۰	×	۳۸
۳۹	هرگز آرایش نبود پیشۀ ما	۲۵۶	۵	×	×	×	×	×	×	×	×	×	۱۰	×	×	×		×	×	×					×			×			۵	×		×	۵	×	۳۹
۴۰	به خون ما زده غم پنجه در شکنجۀ ما	۲۵۶	۴	×	×	×	×	×	×	×	×	×	۴	×	×	×		×	×	×					×			×			×	×		×	۴	×	۴۰

تعداد اشعار در مقاله و نسخه‌های دیگر

شماره	مصرع اول غزل درکلیات موجوده	صفحه	اشعار	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۵	۳۶	۳۷	شماره
۴۱	امید عیش کجا و دل خراب کجا	۲۵۷	۶	۶	×	×	×	۶	×	×	۵	۶	۶	۶	×	×		×	×	۶					×			×			×	×		۶	۶	×	۴۱
۴۲	کارگاه عقل و دین ویران شد از تعمیر ما	۲۵۷	۵	۵	۵	۵	۵	۵	×	×	۵	×	×	×	×	×		×	×	۵					×			×			×	×		۵	۵	×	۴۲
۴۳	ای لاله‌زار حُسن تو فردوس باغها	۲۵۸	۶	۶	×	×	۶	۶	×	×	۶	×	۶	×	×	×		×	×	۶					×			×			۶	×		۶	۶	×	۴۳
۴۴	از نو نوشت و داد دل آرمیده را	۲۵۸	۶	۶	۵	۵	۵	۶	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵		۵	۵	۶					۶			×			۲[1]	۵		۶	۵	۵	۴۴
۴۵	از نالهٔ شبانه اثر برده‌ایم ما	۲۵۹	۷	۷	۶	۶	۶	۷	۶	۶	۷	۶	۶	۶	۶	۶		۶	۶	۶					۶			×			×	۷		۷	۶	۶	۴۵
۴۶	تا تیز کرده‌ای بسیاست نگاه را	۲۵۹	۸	۸	۶	۶	۶	۸	۶	۶	۸	۶	۶	۶	۶	۶		۵	۶	۸					۶			×			×	۶		۸	۶	۶	۴۶
۴۷	هر دم زند هوس به چراغ دگر مرا	۲۶۰	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵		۵	۵	۵					×			×			۴	×		۵	۵	۵	۴۷
۴۸	دادم به چشم او دل اندوه‌پیشه را	۲۶۰	۵	۴	۵	۵	×	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵		×	۵	۵					۵			×			۵	۵		۵	۵	۵	۴۸
۴۹	گرفتم اینکه شب در خواب کردم پاسبانش را	۲۶۱	۶	۶	۶	۶	×	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶		×	۶	۶					×			×			۶	۶		۶	۶	۶	۴۹
۵۰	خیز و به جلوه آب ده سرو چمن طراز را	۲۶۲	۷	۷	۶	۶	×	۷	۶	۶	۷	۶	۶	۶	۶	۶		×	۶	۷					۵			×			۶	۶		۷	۶	۶	۵۰
۵۱	عشق کو تا در بیابان جنون آرد مرا	۲۶۲	۸	۷	۶	۶	۵	۷	۶	۶	۷	۶	۶	۵	۶	۵		۶	۵	۸					۶			×			۸	۶		۷	۵	۵	۵۱
۵۲	در باغ طبیعت نفشردیم قدم را	۲۶۳	۷	۶	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷		۷	۷	۷					۷			×			۷	۷		۶	۷	۷	۵۲
۵۳	ز وصلش یافتم ذوقی که نبود انتقام آنرا	۲۶۴	۱۰	×	۸	×	×	×	×	۸	۸	×	۶	۸	۸	۸		۷	۵	۲					×			×			×	۸		×	۸	۹	۵۳

۱- ناکامل

تعداد اشعار در مقاله و نسخه‌های دیگر

شماره	مصرع اول غزل درکلیات موجوده	صفحه	اشعار	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۵	۳۶	۳۷	شماره
۵۳	می‌کش و مست عشوه کن نرگس می‌پرست را	۲۶۵	۶	۶	۶	۶	۵	۶	۵	۶	۶	۵	۶	۵	۶	×		۶	×	۶					×			×			۵	۵		۵	۵	۵	۵۳
۵۵	کوی عشق است، همه دانه و دام است اینجا	۲۶۶	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۹	۱۰	۹	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰		۹	۱۰	۱۰					۱۰			×			۹	۹		۱۰	۸	۱۰	۵۵
۵۶	نی مهر دوست بینم نی کین دشمنان را	۲۶۷	۸	۸	۷	۷	۷	۸	۷	۷	۸	۷	۸	۷	۷	۷		۶	۷	۸					۸			×			۸	۷		۸	۷	۷	۵۶
۵۷	نداد نور شراری چراغ هستی ما	۲۶۸	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵		۵	۵	۵					۵			×			۵	۵		۵	۵	۵	۵۷
۵۸	التفاتی نیست باامید مطلوب مرا	۲۶۹	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۶		۶	۵	۷					۷			×			۷	۷		۶	۷	۷	۵۸
۵۹	در نوبهار باده ننوشد کسی چرا	۲۷۰	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۵	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶		۵	۵	۶					۶			×			۶	۵		۶	۶	۶	۵۹
۶۰	شب تا سحر کند عجز تا بوسم آستان را	۲۷۰	۷	۷	۸	۸	۸	۷	۷	۸	۷	۷	۷	۸	۸	۸		۸	۸	۷					۸			×			×	۸		۷	۸	۸	۶۰
۶۱	نوشدارو نشأهٔ علّت نهد در جان ما	۲۷۱	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۶		۷	۷	۷					×			×			۲	۷		۷	۷	۷	۶۱
۶۲	از بسکه در معارضه دیدم مثالها	۲۷۲	۸	۸	۸	۷	۸	۸	۸	۸	۸	۸	۸	۸	۸	۸		۷	۸	۸					۸			×			۸	۸		۸	۸	۸	۶۲
۶۳	گریه برجوشانم و شویم دل دیوانه را	۲۷۳	۷	×	۷	×	×	×	×	۷	۷	×	۷	۷	۷	۷		×	۷	۶					×			×			۷	۷		×	۷	۷	۶۳
۶۴	چراغ عشق به گلخن شود دلیل مرا	۲۷۴	۹	۹	۷	۷	۸	۹	×	۷	۹	۸	۸	۸	۷	۷		۶	۷	۹					۸			×			۸	۷		۹	۸	۷	۶۴
۶۵	دل که به غم شاد زیست مهر و وفا زو طلب	۲۷۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵		۳	۵	۵					۵			×			۵	۵		۵	۵	۵	۶۵
۶۶	صد قول به یک زمزمه طی می‌کنم امشب	۲۷۵	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۶	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷		۷	۷	۷					۷			×			۷	۷		۷	۷	۷	۶۶
۶۷	همانا مدعی حال مرا بیند خراب امشب	۲۷۶	۳	۳	×	×	×	۳	×	×	۳	×	×	×	×	×		×	×	۳					×			×			×	×		۳	×	×	۶۷

تعداد اشعار در مقاله و نسخه‌های دیگر

شماره	مصرع اول غزل درکلیات موجوده	صفحه	اشعار	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۵	۳۶	۳۷	شماره
۶۸	بر میان فتنه شوخی طرف دامانی شکست	۲۷۷	۸	۸	۷	۷	۸	۸	۵	۷	۸	۸	۵	۸	۷	۶		۷	۶	۸					۷			×			۸	۷		۸	۷	۷	۶۸
۶۹	یک سخن نیست که خاموشی ازان بهتر نیست	۲۷۸	۶	۵	۵	۵	۵	۵	×	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵		۵	۵	۶					۵			۵			۵	۵		۵	۵	۵	۶۹
۷۰	ما تشنه لب و چشمهٔ کوثر نفس ماست	۲۷۹	۷	۷	۷	۷	۶	۷	۶	۷	۷	۶	۸	۶	۷	۶		۷	۵	۷					۶			×			۲	۷		۷	۶[1]	۶	۷۰
۷۱	تا مست و بدخوییم و هم صحبت جانانهٔ مست	۲۸۰	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	×	۶	۶		۶	۶	۶					×			۶			×	۶		۶	۶	۶	۷۱
۷۲	ایما و اشارت نه باندازهٔ راز است	۲۸۰	۱۱	۱۱	۶	×	۶	۱۱	×	۶	۱۱	۶	۶	۶	۶	۶		۶	۶	۱۱					×			۶			×	×		۱۱	۶	۶	۷۲
۷۳	شب عشاق ز روز دگران در پیش است	۲۸۲	۸	۸	۵	×	۵	۸	×	۵	۸	۵	۵	۵	۵	۶		۵	۶	۸					×			۶			×	۵		۸	۶	۶	۷۳
۷۴	گر می نخورده‌ای ز منت انفعال چیست	۲۸۳	۶	۶	۳	×	۳	۶	×	×	۳	۶	۶	۳	۳	۳		×	۳	۶					×			۳			×	۳		۶	۳	۳	۷۴
۷۵	هم صومعه را فیض به دستور نمانده است	۲۸۴	۱۳	۱۲	۷	×	۷	۱۱	×	۷	۱۳	×	×	۵	۷	۶		×	×	۱۳					×			۷			×	۷		۱۳	۷	۷	۷۵
۷۶	کسی که بر اثر مدعای خویشتن است	۲۸۵	۷	۵	×	×	۵	۵	×	×	۵	۵	۵	۵	×	×		×	×	۷					×			×			×	×		۵	۵	×	۷۶
۷۷	گر بدیرم طلب مغبچهٔ حور سرشت	۲۸۶	۹	۹	×	×	۶	۹	×	×	۹	۶	۶	۶	×	×		×	×	۹					×			×			×	×		۹	۶	×	۷۷
۷۸	شکستن دل ما کار زور بازو نیست	۲۸۷	۵	۵	×	×	۵	۵	×	×	۵	۵	۵	۵	×	×		×	×	۵					×			×			×	×		۵	۵	×	۷۸
۷۹	راحت آلوده به آن سینه که افگار تو نیست	۲۸۸	۷	۷	۶	×	۶	۷	×	×	۷	۶	۶	×	۶	۶		۶	۶	۷					×			۶			×	۶		۷	۶	۶	۷۹
۸۰	ای نوشداروی دل عاشق فگارمت	۲۸۹	۷	۷	×	×	۶	۷	×	×	۷	×	۶	×	×	×		×	×	۶					×			×			×	×		۶	۶	×	۸۰

۱- حاشیه

تعداد اشعار در مقاله و نسخه‌های دیگر

شمار	مصرع اول غزل درکلیات موجوده	صفحه	اشعار	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۵	۳۶	۳۷	شمار
۸۱	ای دل طمع مدار که بی‌غم گذارمت	۲۸۹	۵	۵	×	×	۴	۵	×	×	۵	۴	۴	۴	×	×		×	×	۵					×			×			×	×		۵	۴	×	۸۱
۸۲	مرا نه حسن عبادت نه زشتی عملست	۲۹۰	۶	۶	×	×	۶	۶	×	×	۶	۶	۶	۶	×	×		×	×	۶					×			×			×	×		۶	۶	×	۸۲
۸۳	غزلی گفته‌ام، آن باعث گفتار کجاست	۲۹۱	۸	۸	×	۷	۷	۸	×	۷	۷	۴	۷	۵	×	×		×	×	۸					×			×			×	×		۸	۷	×	۸۳
۸۴	رسید مژده و قاصد مقیم خرگه ماست	۲۹۱	۷	۷	×	×	×	۷	×	×	۷	۷	۷	۷	×	×		×	×	۷					×			×			×	×		۷	۷	×	۸۴
۸۵	چُست آمده به معرکه آئین کار چیست	۲۹۲	۱۴	۱۴	×	۶	۱۳	۱۴	×	×	۱۴	۱۱	۱۳	۸	×	×		×	×	۱۳					×			×			×	×		۶	۱۴	×	۸۵
۸۶	ترک جان در ره آن سرو روان این همه نیست	۲۹۳	۱۰	۸	×	×	۱۰	۹	×	×	۱۰	۸	۹	۸	×	×		×	×	۱۰					×			×			×	×		۹	۱۰	×	۸۶
۸۷	آن فتنه‌ای که از تو مرا التماس نیست	۲۹۵	۶	۶	×	×	۶	۶	×	×	۵	۶	۶	۶	×	×		×	×	۶					×			×			×	×		۶	۶	×	۸۷
۸۸	مرا دو خفر عنان‌گیر باید از چپ و راست	۲۹۶	۱۰	۱۰	×	×	۸	۱۰	×	×	۱۰	۸	۸	۸	×	×		×	×	۸					×			×			×	×		۱۰	۸	×	۸۸
۸۹	از دل یوسف غمی در کنج زندان برنخاست	۲۹۷	۸	۸	×	×	۸	۸	×	×	۷	×	۸	۷	×	×		×	×	۸					×			×			×	×		۸	۸	×	۸۹
۹۰	صد شکر کز اقبال غم و لشکر آفت	۲۹۸	۵	۵	×	۵	۵	۵	×	×	۵	۵	۵	×	×	×		×	×	۵					×			×			×	×		۵	۵	×	۹۰
۹۱	گر عشق نهد قسمت من خواری و آفت	۲۹۸	۷	۷	×	×	۷	۷	×	×	۷	×	۷	×	×	×		×	×	۷					×			×			×	×		۷	۷	×	۹۱
۹۲	درد نایافت ز بی‌دردی اقبال من است	۲۹۹	۵	۵	×	×	۵	۵	×	۵	۵	۵	۵	×	×	×		×	×	۵					×			×			×	×		۵	۵	×	۹۲
۹۳	تا کوکبهٔ رحمت جاوید بلند است	۲۹۹	۵	۵	×	×	۵	۵	×	×	۵	۴	۵	۵	×	×		×	×	۵					×			×			×	×		۵	۵	×	۹۳
۹۴	بخت جم و کاووس عنانش به کف تست	۳۰۰	۹	۹	×	×	۹	۹	×	×	۸	۸	۹	۹	×	×		×	×	۹					×			×			×	×		۸	۹	×	۹۴

تعداد اشعار در مقاله و نسخه‌های دیگر

شماره	مصرع اول غزل درکلیات موجوده	صفحه	اشعار	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۵	۳۶	۳۷	شماره
۹۵	منزلگه دلها همه کاشانهٔ عشق است	۳۰۱	۷	۷	×	×	۷	۷	×	×	۷	۶	۷	۶	×	×		×	×	۷					×			×			×	×		۷	۷	×	۹۵
۹۶	از نور آتشین نفسم خانه روشن است	۳۰۲	۸	۸	×	×	۸	۸	×	×	۸	۸	۷	۸	×	×		×	×	۸					×			×			×	×		۸	۸	×	۹۶
۹۷	بازم ز داغ سوخته‌ای خانه روشن است	۳۰۲	۶	۶	×	×	۲	۶	×	×	۶	×	×	×	×	×		×	×	۶					×			×			×	×		۶	×	×	۹۷
۹۸	عهد حسنش روزگار دست برد آتش است	۳۰۳	۴	۴	×	×	۴	۴	×	×	×	۴	۴	۴	×	×		×	×	۴					×			×			×	×		۴	۴	×	۹۸
۹۹	می مغانه که از دُرد شور و شر صاف است	۳۰۳	۷	۹	۷	۷	۷	۹	۹	×	۱۰	۶	۷	۷	۷	۷		۷	۷	۱۰					×			۷			×	۷		۱۰	۷	۷	۹۹
۱۰۰	اگر چو بوی محبت ز قاف تا قاف است	۳۰۴	۵	۹	۷	۷	۷	۹	۹	×	۱۰	۶	۷	۷	۷	۷		۷	۷	۱۰					×			۷			×	۷		۱۰	۷	۷	۱۰۰
۱۰۱	خوناب آتشین ز سر من گذشته است	۳۰۵	۷	۷	×	×	۷	۷	×	×	۷	۷	۷	۷	×	×		×	×	۷					×			×			×	×		۷	۷	×	۱۰۱
۱۰۲	صد فوج عشوه از نظر من گذشته است	۳۰۵	۶	۶	×	×	۶	۶	×	×	۶	۶	۶	۶	×	×		×	×	۶					×			×			×	×		۶	۶	×	۱۰۲
۱۰۳	پیر کنعان چمنش گوشهٔ بیت‌الحزن است	۳۰۶	۶	۶	×	×	۵	۶	×	×	۶	۶	۶	۶	×	×		×	×	۶					×			×			×	×		۶	۶	×	۱۰۳
۱۰۴	گو دل از من جمع دار آنکس که با من دشمن است	۳۰۶	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۸	۸		۷	۹	۹					۱۰			×			۹	۱۰		۱۰	۱۰	۱۰	۱۰۴
۱۰۵	یک شمّه از صلاحِ می تاب گفتنی‌است	۳۰۸	۸	۸	×	۸	۸	۸	۸	×	۷	۸	۸	۸	×	۸		×	×	۸					۸			×			۶	×		۷	۸	×	۱۰۵
۱۰۶	هرگز مگو که کعبه ز بتخانه خوشتر است	۳۰۸	۱۰	۹	۹	۹	۹	۹	۹	۹	۹	۹	۹	۹	۹	۹		۷	۹	۹					۹			×			۹	۹		۹	۹	۹	۱۰۶
۱۰۷	وای که مستانه یار جعد پریشان شکست	۳۱۰	۹	۹	۶	۲	۶	۹	×	۹	۹	۶	۷	۶	۶	۶		۶	۶	۹					×			۶			۶	×		۹	۶	۶	۱۰۷
۱۰۸	صدشکر که بتخانهٔ اندیشه خراب است	۳۱۱	۹	۹	×	×	۸	۹	×	۶	۹	۸	×	۷	×	×		×	×	۹					×			×			×	×		۹	۹	×	۱۰۸

تعداد اشعار در مقاله و نسخه‌های دیگر

شماره	مصرع اول غزل درکلیات موجوده	صفحه	اشعار	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۵	۳۶	۳۷	شماره
۱۰۹	جز در پناهِ‌وصل و دلِ استوارِ دوست	۳۱۲	۸	۸	۵	×	۶	۸	×	۴	۶	۴	۶	۶	۴	۴		۴	۴	۸					×			۴			×	۴		۸	۴	۴	۱۰۹
۱۱۰	گر تکیه‌گاهِ گلخن و گر مسندِ جم است	۳۱۲	۷	۷	۶	×	۶	۷	×	۶	۷	۶	۶	۶	۶	۶		۵	۶	۷					×			۶			×	۶		۷	۶	۶	۱۱۰
۱۱۱	ای دل پیاله گیر که وقت صبوح تست	۳۱۳	۵	۵	۵	×	۵	۵	×	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵		۵	۵	۵					×			۵			×	۵		۵	۵	۵	۱۱۱
۱۱۲	اندوه هجر پیش‌روِ شادی من است	۳۱۳	۷	۷	×	×	×	۷	×	۷	۶	۶	۷	۷	×	×		×	×	۷					×			×			×	×		۷	×	×	۱۱۲
۱۱۳	تنها نه دلم، بادهٔ نابش همه خونست	۳۱۴	۷	۷	۵	×	۵	۷	×	۵	۷	۴	۵	۴	۵	۵		۵	۵	۷					×			۵			×	۵		۷	۷	۵	۱۱۳
۱۱۴	دوش بختم دامنی در چنگ داشت	۳۱۴	۶	۵	۵	×	۵	۵	×	۵	۶	۵	۵	۵	×	۵		۵	۵	۶					×			۵			×	۵		۶	۵	۵	۱۱۴
۱۱۵	باز آتشِ غم دست در آغوشِ خسِ ماست	۳۱۵	۶	۶	۶	×	۶	۶	×	۵	۵	۶	۶	۵	۶	۵		۶	۶	۴[1]					×			×			×	۶		۶	۶	۶	۱۱۵
۱۱۶	خوش می‌تپم بخون که به تیرم چنین زده‌است	۳۱۶	۷	۷	۷	×	۶	۷	×	۷	۷	۷	۶	۵	۷	۷		۷	۷	۷					×			۷			×	۷		۷	۶	۷	۱۱۶
۱۱۷	مگر زمانه اسیر کمند آه من است	۳۱۷	۷	۷	۴	×	۴	۷	×	۴	۷	۴	۴	۴	۴	۴		۴	۴	۷					×			۴			×	۵		۷	۵	۴	۱۱۷
۱۱۸	ما را بطرب نسبت و پیوند حرام است	۳۱۷	۹	۹	۹	×	۹	۹	×	۹	۹	۹	۹	۹	۹	۹		۹	۹	۹					×			۹			×	۹		۶	۹	۹	۱۱۸
۱۱۹	از آن ز شربت صلحم هوای پرهیز است	۳۱۸	۸	۸	۷	×	۵	۸	×	۷	۸	۷	۷	۶	۷	۶		۷	۶	۸					×			۶			×	۷		۸	۷	۶	۱۱۹
۱۲۰	زو چه می‌خواهی دلاگر ناز و استغناست هست	۳۱۹	۶	۶	۶	×	۶	۶	×	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۵		۵	۶	۶					×			۶			×	۶		۶	۶	۶	۱۲۰
۱۲۱	آنم که پای تا به سرم عُجب طاعت است	۳۲۰	۷	۷	۶	×	×	۷	×	۶	۷	۵	۶	۶	۶	۶		×	۶	۷					×			۶			×	۶		۷	۷	۷	۱۲۱

۱- ناکامل

تعداد اشعار در مقاله و نسخه‌های دیگر

شماره	مصرع اول غزل درکلیات موجوده	صفحه	اشعار	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۵	۳۶	۳۷	شماره
۱۲۲	صد زخمِ تازه بر دلم از طعنِ مردم است	۳۲۱	۸	۶	۷	×	۸	۸	×	۸	۸	۸	۸	×	×	۸		۷	۸	۸					×			۸			۸	۸		۸	۸	۸	۱۲۲
۱۲۳	زلفت نهد ار سلسله در پای قیامت	۳۲۲	۷	۷	۷	×	۶	۷	×	۵	۷	۶	۶	×	۶	۶		۵	۶	۷					×			۶			×	۶		۸	۶	۶	۱۲۳
۱۲۴	گر شوم صد سال محروم از وصال روی دوست	۳۲۳	۸	۸	۷	×	۷	۸	×	۷	۷	۷	۷	۵	۷	۷		۵	۷	۸					×			۷			×	۷		۷	۷	۷	۱۲۴
۱۲۵	دوش دل ناگشته سیر از وصل او بیهوش گشت	۳۲۴	۵	۵	۵	×	۵	۵	×	۵	۵	۵	۵	۵	۵	×		×	×	۵					×			×			×	۵		۵	۵	۵	۱۲۵
۱۲۶	ای دل حدیث صبر شنیدن ز بهر چیست	۳۲۴	۹	۹	۸	×	۸	۹	×	۸	۸	۸	۸	۵	۸	۸		۸	۸	۹					۸			۸			×	۸		۹	۷	۸	۱۲۶
۱۲۷	از بسکه جور کرد به دل غم که آشناست	۳۲۵	۷	۷	۷	۷	×	۷	۷	۷	۷	۵	۷	۷	۷	۵		۶	۵	۷					۷			۵			۷	۷		۷	۷	۷	۱۲۷
۱۲۸	نعره زد عشق و دین ما بگریخت	۳۲۶	۹	۹	۹	×	۸	۹	×	۹	۹	۹	۸	۸	۹	۸		۹	۸	۸					×			۸			×	۹		۸	۸	۸	۱۲۸
۱۲۹	سنبلی کو لاله را در بر کشد گیسوی تست	۳۲۷	۹	۸	۵	×	۶	۸	×	۶	۶	۷	۶	۶	۶	۶		۵	۶	۹					×			۶			×	۶		۸	۶	۶	۱۲۹
۱۳۰	ای سینه حبس این نفس نیلگون بس‌است	۳۲۸	۶	۶	۶	×	۶	۶	×	۶	۶	۶	۶	×	۶	×		۶	×	۶					×			×			×	۶		۶	۶	۵	۱۳۰
۱۳۱	دورم از کوی تو، جا در زیر خاکم بهتر است	۳۲۹	۵	۵	×	×	۴	۵	×	×	۵	۴	۴	۴	×	×		×	×	۵					×			×			×	×		۵	۴	×	۱۳۱
۱۳۲	بختی که مرا لب به لب جام رسد نیست	۳۲۹	۶	×	×	×	×	×	×	×	۴	×	×	×	×	×		×	×	۶					×			×			×	×		×	×	×	۱۳۲
۱۳۳	هوش اگر ناخن زند بر دل شراب ناب هست	۳۳۰	۷	۷	۷	۷	۷	۶	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷		۷	۷	۷					۷			×			۷	۷		۷	۶	۷	۱۳۳
۱۳۴	منم که طاعتِ بت لازم سرشت من است	۳۳۱	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵		۵	۵	۵					۵			×			۵	۵		۵	۵	۵	۱۳۴
۱۳۵	خاموشی من قفل نهانخانهٔ عشق است	۳۳۱	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷		۷	۷	۷					۷			×			۷	۷		۷	۷	۶	۱۳۵

تعداد اشعار در مقاله و نسخه‌های دیگر

شماره	مصرع اول غزل درکلیات موجوده	صفحه	اشعار	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۵	۳۶	۳۷	شماره
۱۳۶	در محبت درد اگر بی‌حد، دوا بسیار هست	۳۳۲	۹	۹	۹	۹	۹	۹	۹	۹	۹	۹	۹	۹	۹	۹		۹	۹	۹					۹			۹			۹	۹		۹	۹	۹	۱۳۶
۱۳۷	برو مسیح که فکر فراغ من غلط است	۳۳۳	۸	۶	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۸	۷	۷		۶	۷	۷					۷			۷			×	۷		۷	×	۷	۱۳۷
۱۳۸	تا چشم عشوه ساز تو مهمان فتنه است	۳۳۴	۸	۸	۸	۸	۸	۸	۸	۸	۸	۸	۸	۸	۸	۷		۸	۷	۸					۸			۷			۲[1]	۷		۸	×	۷	۱۳۸
۱۳۹	از شوق تو این ناله گرانمایه متاعست	۳۳۵	۷	۷	۷	۷	۷	۵	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۵		۷	۷	۷					۷			۷			×	۷		۷	۷	۷	۱۳۹
۱۴۰	کوی عشق است این که در هر گام صد عاقل گم است	۳۳۵	۷	۷	۶	۶	۶	×	۶	۶	۷	۶	۶	۶	۶	×		۵	×	۷					۶			×			×	۶		۷	۶	۶	۱۴۰
۱۴۱	گلزار حسن تازه ز روی چو ماه اوست	۳۳۶	۸	۸	۸	۸	۸	۷	۸	۸	۸	۷	۸	۸	۸	۸		۷	۸	۸					۸			۸			×	۸		۸	۸	۸	۱۴۱
۱۴۲	صد چشمهٔ زهر از لبِ داغِ دلِ ما ریخت	۳۳۷	۷	۷	۷	۷	۷	×	۷	×	۷	۷	۷	۷	۷	۷		۷	۷	۷					×			۷			×	۷		۷	۷	۷	۱۴۲
۱۴۳	تدبیر پریشانیم اندازهٔ کس نیست	۳۳۸	۶	۵	۶	۶	۶	×	۶	×	۶	۶	۶	۵	۶	۶		۶	۵	۶					۵			×			۶	۶		۶	۶[2]	۶	۱۴۳
۱۴۴	ناله‌ام پرورش آموز نهال اثر است	۳۳۸	۱۱	۷	۶	۶	۶	×	۶	۶	۷	۶	۶	۶	۶	۶		۵	۶	۱۱					۶			۶			×	۶		۸	۶	۶	۱۴۴
۱۴۵	منم که از غم محرومیم جدایی نیست	۳۴۰	۸	۹	۷	۷	۷	۹	۷	۷	۷	۶	۷	۷	۷	۷		۵	۷	۸					۸			۸			۸	۶		۹	۷	۷	۱۴۵
۱۴۶	هیچ گه نالهٔ من گوش زدِ آن مه نسیت	۳۴۰	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶		۶	۶	۶					۶			۶			۶	۶		۶	۶	۶	۱۴۶
۱۴۷	دل به صد ره می‌رود امّا مراد دل یکیست	۳۴۱	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	×	۵	۵	۵	۵	۵	۵		۵	۵	۵					۵			۵			۵	۵		۵	۵	۵	۱۴۷
۱۴۸	حیرت ملازمِ گلِ رخسارهٔ کسی است	۳۴۲	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۵	۶	۶	۶	۶	۶		۵	۶	۶					۶			۶			۶	۶		۶	۶	۶	۱۴۸

۱- ناکامل

۲- یک سر

تعداد اشعار در مقاله و نسخه‌های دیگر

شماره	مصرع اول غزل درکلیات موجوده	صفحه	اشعار	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۵	۳۶	۳۷	شماره
۱۴۹	دریا فراخ و کشتی ما بی معلم است	۳۴۳	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶		۵	۶	۶					۶			×			×	۶		۶	۶	۶	۱۴۹
۱۵۰	آتشین لاله دل صد ورق است	۳۴۳	۷	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶		۶	۶	۷					۶			×			۶	۶		۶	۶	۶	۱۵۰
۱۵۱	گر نخل وفا برند به چشم تری هست	۳۴۴	۹	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۶	۶	۸	۷	۶	۶	۶		۶	۶	۷					۷			×			۷	۶		۷	۷	۶	۱۵۱
۱۵۲	نگفتن و نشنودن زبان و گوش من است	۳۴۴	۷	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵		۵	۵	۷					۵			۵			۵	۵		۶	۵	۵	۱۵۲
۱۵۳	نوشیم شربتی که شکرها دروگم است	۳۴۵	۱۱	۹	۸	۷	۷	۹	۷	۸	۱۰	۶	۷	۷	۸	۷		۷	۷	۱۱					۷			۷			۷	۸		۱۰	۶	۷	۱۵۳
۱۵۴	مژدگانی که جنون را بسرم کاری هست	۳۴۶	۹	۹	۸	۸	۸	۹	۸	۸	۹	۸	۹	۹	۸	۸		۶	۸	۹					۸			۸			×	۸		۹	۸	۸	۱۵۴
۱۵۵	مرا که شیشهٔ دل در زیارت سنگ است	۳۴۷	۸	۸	۶	۶	۶	۸	۷	۷	۸	۷	۷	۶	۶	۷		۶	۷	۸					۷			۷			۷	۶		۸	۷	۷	۱۵۵
۱۵۶	مرو به بادیه‌گردی که زرق و شیدائیست	۳۴۸	۸	۸	۸	۸	۸	۸	۸	۸	۸	۸	۸	۸	۸	۸		۷	۸	۸					۸			۸			۸	۸		۸	۸	۸	۱۵۶
۱۵۷	موج زن در دل خیال آن لب میگون گذشت	۳۴۹	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	×	۶		۶	۶	۶					×			×			۶	۶		۶	۵	۶	۱۵۷
۱۵۸	کوی عشق است اینکه مرغ سدره اینجا پر گذاشت	۳۵۰	۸	۷	۷	۷	۶	۷	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶		۵	۶	۸					×			۶			۵	۵		۷	۶	۶	۱۵۸
۱۵۹	هر خنده‌ای دریچهٔ گشایندهٔ غم است	۳۵۱	۸	۶	۶	۶	۵	۶	۵	۵	۶	۵	۵	۵	۵	۵		۵	۵	۷					۵			۵			۵	۵		۶	×	۵	۱۵۹
۱۶۰	وه که از دوختن این چاکِ‌گریبان رفته‌ست	۳۵۲	۶	۵	۵	۴	۵	۵	۵	۶	۶	۵	۶	۵	۵	۶		۶	۶	۶					۵			۶			۵	۵		۵	۵	۶	۱۶۰
۱۶۱	کسی که دیده به حسن تو آشنا کرده‌ست	۳۵۳	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰		۱۰	۱۰	۱۰					۱۰			۱۰			۱۰	۱۰		۱۰	۱۰	۱۰	۱۶۱
۱۶۲	هرگاه که از مهر به کین میل تو بیش است	۳۵۴	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵		۵	۵	۵					۵			۵			۵	۴		۵	۵	۵	۱۶۲

تعداد اشعار در مقاله و نسخه‌های دیگر

شماره	مصرع اول غزل درکلیات موجوده	صفحه	اشعار	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۵	۳۶	۳۷	شماره
۱۶۳	زبان ز نکته فرو ماند و راز من باقیست	۳۵۵	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۵	۶	۶	۶	۶		۶	۶	۶					۶			۶			۶	۶		۶	۶	۶	۱۶۳
۱۶۴	گر نوش وفا قحط شود، نیش کفاف است	۳۵۵	۶	×	۶	۶	۶	۶	×	۶	۶	۶	۶	۶	×	×		×	×	۶					۶			×			۶	×		۶	۵	×	۱۶۴
۱۶۵	دلم به زخم تو جان داد و بی تپیدن نیست	۳۵۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۵	۵	×		۶	×	۶					۶			×			۶	۶		۶	۶	×	۱۶۵
۱۶۶	ای پند گو دلم مخراش این فسانه چیست	۳۵۷	۱۰	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷		۶	۷	۱۰					۷			۷			۶	۷		۷	۷	۷	۱۶۶
۱۶۷	نشأهٔ مخموریم با مستی مجنون یکیست	۳۵۸	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶		۵	۶	۶					×			۶			۶	۶		۶	۵	۶	۱۶۷
۱۶۸	من بلبل آن گل که گلایش همه خونست	۳۵۸	۸	۷	۷	۷	۷	۷	۶	۷	۷	۷	۸	۷	۷	۷		۷	۷	۷					۷			×			۶	۷		۷	۷	۷	۱۶۸
۱۶۹	حسنش نیازمند تماشا بناز نیست	۳۵۹	۹	۷	۷	۷	۹	۸	۷	۷	۷	۷	۹	۷	۷	۷		۶	۷	۷					۷			۷			۶	۷		۷	۸	۸	۱۶۹
۱۷۰	تا زنده جهان از تو به آرایش آفت	۳۶۰	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵		۵	۵	۵					۵			۵			۵	۵		۵	۴	۵	۱۷۰
۱۷۱	شبم بخفتن و روزم به ژاژخائی رفت	۳۶۰	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶		۶	۶	۶					۶			×			۶	۶		۶	۶	۶	۱۷۱
۱۷۲	ما نگوییم که در شهر ستمکاری هست	۳۶۱	۹	۹	۸	۸	۷	۹	۷	۸	۹	۷	۸	۶	۸	۷		۷	۷	۹					۷			۷			۷	۸		۹	۷	۷	۱۷۲
۱۷۳	ممنون ترکتازی گردون دل من است	۳۶۲	۷	۷	۵	۵	×	۷	۴	۵	۶	۵	۵	۵	۵	۵		۵	۵	۷					۵			۵			۴	۵		۷	۳	۵	۱۷۳
۱۷۴	دلم به قبلهٔ اسلام مائل افتاده‌ست	۳۶۳	۱۰	۱۰	۹	۹	۹	۱۰	۹	۹	۱۰	۹	۹	۱۰	۹	۸		۹	۸	۱۰					۹			×			۵	۹		۱۰	۹	۹	۱۷۴
۱۷۵	لطفست گهر عتاب بشکست	۳۶۴	۹	۹	۸	۷	۸	۹	×	۸	۹	۸	۸	۷	۸	۷		۹	۸	۹					۸			۸			۷	۸		۹	۷	۸	۱۷۵
۱۷۶	چشمم به نهالیست که خورشید بر اوست	۳۶۴	۹	۹	۹	۹	۹	۹	×	۹	۹	۹	۹	۷	۹	۹		۶	۹	۹					۹			۹			۹	×		۹	۹	۹	۱۷۶

تعداد اشعار در مقاله و نسخه‌های دیگر

شماره	مصرع اول غزل درکلیات موجوده	صفحه	اشعار	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۵	۳۶	۳۷	شماره
۱۷۷	عشق کو تا تو کنم با درد پیمانی دوست	۳۶۵	۹	۹	۹	۸	۸	۹	۸	۷	۹	۸	۸	۸	۸	×		۷	×	۹					۸			×			×	۸		۹	۸	۸	۱۷۷
۱۷۸	امید صلحم از آن تا شکیب ایوبیست	۳۶۷	۵	۵	۵	۵	×	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵		×	۵	۵					۵			۵			×	×		۵	۵	۵	۱۷۸
۱۷۹	به دل ز رفتن جانم چه عیشهاست که نیست	۳۶۷	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	×		۵	×	۶					۶			×			×	۶		۶	۶	۶	۱۷۹
۱۸۰	برق حسنی کز فروغش دیدهٔ ادراک سوخت	۳۶۸	۵	۵	×	×	×	۵	×	×	۵	×	×	×	×	×		×	×	۵					×			×			×	×		۵	×	×	۱۸۰
۱۸۱	به عقل مشوره تا کی کنم، ایاغ کجاست	۳۶۸	۵	۵	×	×	×	۵	×	×	۵	×	×	×	×	×		×	×	۵					×			×			×	×		۵	×	×	۱۸۱
۱۸۲	پیش از این چهرهٔ بیتابی‌ام این رنگ نداشت	۳۶۹	۵	۵	×	×	×	۵	×	×	۵	×	×	×	×	×		×	×	۵					×			×			×	×		۵	×	×	۱۸۲
۱۸۳	معشوق گل تازه و عاشق گل خام است	۳۶۹	۹	۸	×	×	×	۸	×	×	۹	×	×	×	×	×		×	×	۹					×			×			×	×		۹	×	×	۱۸۳
۱۸۴	در راه عشق عافیت ما شهادت است	۳۷۰	۶	۵	×	×	×	۵	×	×	×	×	۶	×	×	×		×	×	۵					×			×			×	×		۵	×	×	۱۸۴
۱۸۵	گریه همخوابهٔ آن چشم که دیدن دانست	۳۷۰	۸	۸	×	×	×	۸	×	×	۵	×	×	×	×	×		×	×	۵					×			×			×	×		۸	×	×	۱۸۵
۱۸۶	دلم ز شوق جمال ندیده لبریز است	۳۷۱	۶	۶	×	×	×	۶	×	×	۶	×	×	×	×	×		×	×	۶					×			×			×	×		۶	×	×	۱۸۶
۱۸۷	شمع نفسم دوش ز داغ گله خون ریخت	۳۷۲	۵	۵	×	×	×	۵	×	×	۵	×	×	×	×	×		×	×	۵					×			×			×	×		۵	×	×	۱۸۷
۱۸۸	نه همین آرزو شادی عالم هوس است	۳۷۲	۴	۴	×	×	×	۴	×	×	۴	×	×	×	×	×		×	×	۴					×			×			×	×		۴	×	×	۱۸۸
۱۸۹	کسی که از خرد اسبابِ آگهی برداشت	۳۷۳	۵	۵	×	×	×	۵	×	×	۵	×	×	×	×	×		×	×	۵					×			×			×	×		۵	۵	×	۱۸۹
۱۹۰	دیوانگی که بادیه گرد دماغ ماست	۳۷۳	۷	۷	×	×	×	۷	×	×	۷	×	۷	×	×	×		×	×	۷					×			×			×	×		۷	×	×	۱۹۰

تعداد اشعار در مقاله و نسخه‌های دیگر

شماره	مصرع اول غزل درکلیات موجوده	صفحه	اشعار	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۵	۳۶	۳۷	شماره
۱۹۱	آنکه از ترکیب آب و گل تن هر فرد ساخت	۳۷۴	۵	۵	×	×	×	۵	×	×	۵	×	۳	×	×	×		×	×	۵					×			×			×	×		۵	×	×	۱۹۱
۱۹۲	لطیفه‌ای بزبان از دماغم افتاده‌ست	۳۷۴	۵	۵	×	×	×	۵	×	×	۵	×	×	×	×	×		×	×	۵					×			×			×	×		۵	×	×	۱۹۲
۱۹۳	دل آتشی افروخت کزو هر دو جهان سوخت	۳۷۴	۳	×	×	×	×	×	×	×	×	×	×	×	×	×		×	×	۳					×			×			×	×		۳	×	×	۱۹۳
۱۹۴	کیست در پرده که دلهای بنی‌آدم از اوست	۳۷۵	۶	۶	×	×	×	۶	×	×	۶	×	×	×	×	×		×	×	۶					×			×			×	×		۶	×	×	۱۹۴
۱۹۵	تا دلم زان زلف مشکین در کمند افتاده است	۳۷۵	۵	۴	×	×	×	۴	×	×	×	×	×	×	×	×		×	×	۵					×			×			×	×		×	×	×	۱۹۵
۱۹۶	فغان که از چمن حسنِ توگلی برخاست	۳۷۶	۴	۴	×	×	×	۴	×	×	۴	×	×	×	×	×		×	×	۴					×			×			×	×		۴	×	×	۱۹۶
۱۹۷	ای دل به سر توبه چو باز آمدنت نیست	۳۷۶	۷	۶	×	×	×	۶	×	×	×	×	×	×	×	×		×	×	۷					×			×			×	×		×	×	×	۱۹۷
۱۹۸	سینهٔ ریش از عدم آوردم و آسوده رفت	۳۷۷	۸	۵	×	×	×	۵	×	×	۶	×	×	×	×	×		×	×	۸					×			×			×	×		۷	×	×	۱۹۸
۱۹۹	هزار شور به دل زان لب و تبسم هست	۳۷۷	۵	۴	×	×	×	۴	×	×	×	×	×	×	×	×		×	×	۵					×			×			×	×		×	×	×	۱۹۹
۲۰۰	شهره بود این که شبِ فرقتِ یاران سالی‌ست	۳۷۸	۷	۶	×	×	۷	۶	×	×	×	۵	۷	×	×	×		×	×	۶					×			×			×	×		۵	۶	×	۲۰۰
۲۰۱	الماس جفای تو بجام دل ریش است	۳۷۹	۸	۷	×	×	×	۷	×	×	۷	×	×	×	×	×		×	×	۷	×	×			×			×			×	×		۸	۸	×	۲۰۱
۲۰۲	یا سر قدر مایهٔ اندیشه و بیم است	۳۷۹	۹	×	×	×	×	×	×	×	×	×	×	×	×	×		×	×	×					×			×			×	×		×	۹	×	۲۰۲
۲۰۳	درماندهٔ دیار رضا مرد چاره نیست	۳۸۰	۸	۸	×	۸	×	۸	×	×	۸	×	×	×	×	×		×	×	۸					×			×			×	×		۸	۸	×	۲۰۳
۲۰۴	پیغام گذار من و معشوق صبا نیـست	۳۸۰	۴	۴	×	۴	×	۴	×	×	۴	×	×	×	×	×		×	×	۴					×			×			×	×		۴	×	×	۲۰۴

تعداد اشعار در مقاله و نسخه‌های دیگر

شماره	مصرع اول غزل درکلیات موجوده	صفحه	اشعار	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۵	۳۶	۳۷	شماره
۲۰۵	گر نفهمد کفر و دین عاشق مگو معذور نیست	۳۸۱	۴	۴	×	×	×	۳	×	×	۳	×	×	×	×	×		×	×	۴					×			×			×	×		۳	×	×	۲۰۵
۲۰۶	دل شهید اوست کز وی کس نشان هرگز نیافت	۳۸۱	۷	۷	×	×	×	۷	×	×	۷	×	×	×	×	×		×	×	۷					×			×			×	×		۷	×	×	۲۰۶
۲۰۷	ضمیر روشن من پرتوی ز داغ دل است	۳۸۲	۵	۵	×	×	×	۵	×	×	۵	×	۵	×	×	×		×	×	۵					×			×			×	×		۵	×	×	۲۰۷
۲۰۸	مگر ترا خبر از بی‌زبانی ما نیست	۳۸۲	۶	×	×	×	×	۶	×	×	×	×	×	×	×	×		×	×	×					×			×			×	×		۶	×	×	۲۰۸
۲۰۹	مرا به کوی تو شادم که اعتباری نیست	۳۸۳	۷	۷	×	×	×	۷	×	×	۷	×	۷	×	×	×		×	×	۷					×			×			×	×		۷	×	×	۲۰۹
۲۱۰	آب حیوان آتش و باد مسیحا آتش است	۳۸۳	۴	۴	×	×	×	۴	×	×	۴	×	۴	×	×	×		×	×	۴					×			×			×	×		۴	×	×	۲۱۰
۲۱۱	دلم که سحر تمنّاش باطل افتاده‌ست	۳۸۴	۷	۷	×	×	×	۷	×	×	۷	×	۷	×	×	×		×	×	۷					×			×			×	×		۷	×	×	۲۱۱
۲۱۲	آلوده‌ای و صحبت جانانت آرزوست	۳۸۵	۸	۷	×	×	×	۷	×	×	۷	×	×	×	×	×		×	×	۷					×			×			×	×		۸	×	×	۲۱۲
۲۱۳	دوش بی روی تو چشمم تا سحر چون می گریست	۳۸۵	۷	۷	×	×	×	۷	×	×	۷	×	×	×	×	×		×	×	۷					×			×			×	×		۷	×	×	۲۱۳
۲۱۴	نی همین از خوی گرمش جان من در آتش است	۳۸۶	۳	۳	×	×	×	۳	×	×	۳	×	×	×	×	×		×	×	۳					×			×			×	×		×	۳	×	۲۱۴
۲۱۵	داغ عشقت بر سراپای من محنت کش است	۳۸۶	۴	۴	×	×	×	۴	×	×	۴	×	×	×	×	×		×	×	۴					×			×			×	×		۴	×	×	۲۱۵
۲۱۶	رفتن به سجده بهر نکویان ز من خوش است	۳۸۷	۶	۶	×	×	×	۶	×	×	۵	×	×	×	×	×		×	×	۶					×			×			×	×		۶	×	×	۲۱۶
۲۱۷	به کرمهای دوست سوگند است	۳۸۸	۳	۳	×	×	×	۳	×	×	۳	×	×	×	×	×		×	×	۳					×			×			×	×		×	۳	×	۲۱۷
۲۱۸	از تو بیداد و ز من خواهش زنهار خوش است	۳۸۸	۷	۶	×	×	×	۶	×	×	۷	×	×	×	×	×		×	×	۷					×			×			×	×		۷	×	×	۲۱۸

تعداد اشعار در مقاله و نسخه‌های دیگر

شماره	مصرع اول غزل درکلیات موجوده	صفحه	اشعار	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۵	۳۶	۳۷	شماره
۲۱۹	تا شیشه‌گری قاعدهٔ سنگ نبوده‌ست	۳۸۹	۸	۸	×	×	×	۸	×	×	۸	×	×	×	×	×		×	×	۸					×			×			×	×		۸	×	×	۲۱۹
۲۲۰	گر تماشای گل روی ترا این لذت است	۳۹۰	۶	۶	×	×	×	۶	×	×	۶	×	×	×	×	×		×	×	۵					×			×			×	×		۶	×	×	۲۲۰
۲۲۱	به گریه از برم آن سرو نازنین برخاست	۳۹۰	۷	۷	×	×	×	۷	×	×	۷	×	×	×	×	×		×	×	۷					×			×			×	×		۷	×	×	۲۲۱
۲۲۲	بوالهوس کو راگریبان تا به دامان چاک نیست	۳۹۱	۵	۵	×	×	×	۵	×	×	۵	×	×	×	×	×		×	×	۵					×			×			×	×		۵	×	×	۲۲۲
۲۲۳	مدار صحبت ما بر حدیث زیر لبی‌ست	۳۹۲	۱۰	۹	۶	×	×	۹	×	۸	۸	۸	۸	۳	۸	۸		۷	۸	۱۰					×			۸			×	۸		۱۰	۸	۸	۲۲۳
۲۲۴	خشم و ناز تو بلای دل و دین می‌بایست	۳۹۳	۵	۵	×	×	×	۵	×	×	۵	×	×	×	×	×		×	×	۵					×			×			×	×		۵	×	×	۲۲۴
۲۲۵	اگر نه خشم ترا تنگ از هلاک منست	۳۹۳	۵	۵	×	×	×	۵	×	×	۵	×	×	×	×	×		×	×	۵					×			×			×	×		۵	×	×	۲۲۵
۲۲۶	آنم که نسبتم به شهیدان ناز تست	۳۹۳	۷	۷	×	×	×	۷	×	×	۷	×	×	×	×	×		×	×	۷					×			×			×	×		۷	×	×	۲۲۶
۲۲۷	نشاط وصل و غم انتظار هر دو یکی‌ست	۳۹۴	۹	۹	×	×	×	۹	×	×	۷	×	×	×	×	×	×	×	×	۹					×			×			×	×		۹	×	×	۲۲۷
۲۲۸	ساقی قدحی کانچه حلالـــت، حرام است	۳۹۴	۷	۷	×	×	×	۷	×	×	۶	×	×	×	×	×		×	×	۷					×			×			×	×		۷	×	×	۲۲۸
۲۲۹	بعد عمری دیدمش بر خشم و ناز افزوده است	۳۹۵	۶	۶	×	×	×	۶	×	×	۶	×	×	۶	×	×		×	×	۶					×			×			×	×		۶	×	×	۲۲۹
۲۳۰	غم ارباب دل از شادی عالم کم نیست	۳۹۶	۷	۷	×	×	×	۷	×	×	۷	×	×	×	×	×		×	×	۷					×			×			×	×		۷	×	×	۲۳۰
۲۳۱	عتاب اگر چه همان در مقام خونریز است	۳۹۶	۶	۶	×	×	×	۶	×	×	۶	×	×	×	×	×		×	×	۵					×			×			×	×		۶	×	×	۲۳۱
۲۳۲	فتنه را از جلوهٔ سروت پی شرمندگی‌است	۳۹۶	۳	×	×	×	×	×	×	×	۳	×	×	×	×	×		×	×	۳					×			×			×	×		×	×	×	۲۳۲

تعداد اشعار در مقاله و نسخه‌های دیگر

شماره	مصرع اول غزل درکلیات موجوده	صفحه	اشعار	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۵	۳۶	۳۷	شماره
۲۳۳	شوقم ربود، دیده گشودم بروی دوست	۳۹۷	۶	۷	۶	×	×	۷	×	×	۸	۷	۸	۶	۶	۶		۶	۶	۶					۶			۶			۵	×		۶	×	۶	۲۳۳[1]
۲۳۴	با مهر و با محبت و با آرزوی دوست	۳۹۷	۵	۷	۶	×	×	۷	×	×	۸	۷	۸	۶	۶	۶		۶	۶	۵					۶			۶			۵	۶		×	۶	۶	۲۳۴
۲۳۵	بر عیش دل مبند که او را ثبات نیست	۳۹۸	۶	۵	×	×	×	۵	×	×	۵	×	×	×	×	×		×	×	۶					×			×			×	×		۶	×	×	۲۳۵
۲۳۶	این که هر لحظه کنی شیوهٔ آهنگ خوش است	۳۹۸	۶	۶	×	×	×	۶	×	×	۶	×	×	×	×	×		×	×	۶					×			×			×	×		۶	×	×	۲۳۶
۲۳۷	عشق را نازم که هر کس دید ایمانش بسوخت	۳۹۹	۷	۷	×	×	×	۷	×	×	۷	×	۶	×	×	×		×	×	۷					×			×			×	×		۷	×	×	۲۳۷
۲۳۸	به دل چه نوری از آن شبچراغم افتاده‌است	۴۰۰	۵	۵	×	×	×	۵	×	×	×	×	×	×	×	×		×	×	۵					×			×			×	×		۵	×	×	۲۳۸
۲۳۹	گر چه شب وصل به من منّت آسایش داشت	۴۰۱	۳	۳	×	×	×	۳	×	×	×	×	×	×	×	×		×	×	۳					×			×			×	×		۳	×	×	۲۳۹
۲۴۰	از حرم جستم خبر، گفتند کس در خانه نیست	۴۰۱	۳	۳	×	×	×	۳	×	×	۳	×	×	×	×	×	×	×	×	۲					×			×			×	×		۳	×	×	۲۴۰
۲۴۱	ز چشم عشق مگر بانگِ توتیا برخاست	۴۰۱	۳	۳	×	×	×	۳	×	×	۳	×	×	×	×	×		×	×	۲					×			×			×	×		۳	×	×	۲۴۱
۲۴۲	جنگ آتش آشتی آتش مدارا آتش است	۴۰۲	۱۰	۱۰	۸	۸	۸	۱۰	۸	×	۱۰	×	۸	۷	۷	×		۷	×	۹					۸			×			۸	۸		۱۰	۷	۸	۲۴۲
۲۴۳	بیدلی کو تا ازو پرسم دل آواره چیست	۴۰۳	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۵	×	۷	۷	۷	۶	۷	×		×	۷	۷					×			۷			۷	۷		۷	۷	۷	۲۴۳
۲۴۴	در عالم سوختن نیرنگ عشق است	۴۰۴	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	×	۵	۵	۵	۵	۵	۵		۵	۵	۵					۵			۵			۵	۵		۵	۵	۵	۲۴۴
۲۴۵	گرد محنت به طوف منزل ماست	۴۰۴	۹	۹	۷	۷	۷	۹	۷	۷	۹	۷	۷	۷	۷	۷		۷	۷	۹					۷			۷			۶	۷		۹	۷	۷	۲۴۵

۱- در بیشتر نسخ یعنی ۱،۲،۵،۸،۱۱،۱۲،۱۵،۲۲،۲۸ اشعار این دو غزلیات (۲۳۳ و ۲۳۴) مخلوط‌اند و بطور یک غزل نوشته شده‌اند. در نسخهٔ نهم سوای مطلع دیگر اشعار اختلاف ندارند.

تعداد اشعار در مقاله و نسخه‌های دیگر

شماره	مصرع اول غزل درکلیات موجوده	صفحه	اشعار	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۵	۳۶	۳۷	شماره
۲۴۶	تا روی دلفریبِ تو بستانِ آتش است	۴۰۵	۸	۸	۸	۸	۸	۸	×	×	۸	۸	۸	۸	۸	۸		۸	۸	۸					۸			۸			۸	۸		۸	۸	۸	۲۴۶
۲۴۷	زخم از دهان تیغ ربودن نزاع ماست	۴۰۶	۹	۸	۵	۵	۵	۸	۵	×	۸	۵	۵	۵	۵	۵		۵	۵	۹					۳			۵			۵	۵		۸	۵	۵	۲۴۷
۲۴۸	خبری خواهم از آن کوی که اعزازی هست	۴۰۷	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	×		۵	×	۶					۶			۶			۶	۶		۶	۶	۶	۲۴۸
۲۴۹	تا خط بگرد آن لب شیرین شمایل است	۴۰۸	۶	۶	۵	۳	۵	۶	۵	۶	۵	۵	۶	۵	۵	۵		×	۵	۶					۵			۵			۵	۵		۶	۵	۵	۲۴۹
۲۵۰	آن متاعم من که اینجا لایق بازار نیست	۴۰۹	۱۶	۱۳	۱۰	۱۰	۱۰	۱۳	۹	۱۳	۱۶	۱۰	۱۰	۱۰	۹	۹		×	۹	۱۳					×			۹			۸	۱۲		۱۳	۱۰	۱۰	۲۵۰
۲۵۱	گذشت و بر من مسکینِ‌مبین چه حال گذشت	۴۱۱	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵		۵	۵	۵					۵			۵			۵	۵		۵	۵	۳	۲۵۱
۲۵۲	غمگساری در لباس دشمنی محبوبی است	۴۱۲	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵		۵	۵	۵					×			۵			۵	۵		۵	۵	×	۲۵۲
۲۵۳	تاج زرگر بودش فتنه‌یی از بهر خودست	۴۱۲	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶		۵	۶	۶					×			×			×	۶		۶	۶	۶	۲۵۳
۲۵۴	آن شیوه که غارتگر صد قافله جان است	۴۱۳	۶	۶	۵	۵	۶	۶	۶	۵	۵	۶	۶	۶	۵	۵		×	۵	۶					۶			۵			۶	۵		۶	۶	۵	۲۵۴
۲۵۵	از تو کس زمزمهٔ مهر و وفا نشنیده‌ست	۴۱۴	۱۰	۹	۷	۷	۷	۸	۶	۷	۱۰	۷	۷	۷	۷	۷		۷	۷	۹					۶			۷			۷	۷		۹	۷	۷	۲۵۵
۲۵۶	صومعه دیدم بجز مشتی بروت و باد نیست	۴۱۴	۹	۹	۸	۸	۶	۹	۸	۸	۸	۸	۸	۸	۸	۸		۷	۸	۹					۷			×			۸	۶		۹	۸	۸	۲۵۶
۲۵۷	گشود برقع و طوفان حسن عالم سوخت	۴۱۶	۱۰	۷	۸	×	×	۸	۷	۸	۸	۸	۸	۸	۸	۸		۸	۸	۹					۸			۸			۸	۸		۹	۹	۹	۲۵۷
۲۵۸	گر دل عنان فرصت از آغاز می‌گرفت	۴۱۸	۸	۸	×	۸	۸	۸	۸	×	۸	۸	۸	۸	×	×		×	×	×					۶			×			۸	×		۸	×	×	۲۵۸
۲۵۹	زخم کاویدن،برو الماس بستن کار کیست	۴۱۸	۹	۹	۷	۷	۶	۹	۶	۶	۹	۶	۶	۶	۳	×		۶	×	×					×			×			۶	۸		۹	۶	۶	۲۵۹

تعداد اشعار در مقاله و نسخه‌های دیگر

شماره	مصرع اول غزل درکلیات موجوده	صفحه	اشعار	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۵	۳۶	۳۷	شماره
۲۶۰	لب فرو بستن ناصح گرو بر باد است	۳۱۹	۴	×	×	۴	۴	×	×	×	×	۳	۴	×	×	×		×	×	۴					×			×			×	×		×	۴	×	۲۶۰
۲۶۱	من براهی میروم کانجا قدم نامحرم است	۳۲۰	۳	×	×	×	×	×	×	×	×	×	۳		×	×		×	×	×					×			×			×	×		×	×	×	۲۶۱
۲۶۲	گلچین عشق شو، بخرد واگذار بحث	۳۲۰	۹	۹	۹	۹	۸	۹	۷	۹	۹	۹	۹	۹	۹	۸		۹	۷	×					۹			۹			۸	×		×	×	×	۲۶۲
۲۶۳	منصور و اناالحق زدم و دار و دگر هیچ	۳۲۱	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	×		۵	۵	۵					۵			۵			۵	۵		۵	۵	۵	۲۶۳
۲۶۴	ماییم و دلی سر بسر افگار و دگر هیچ	۳۲۲	۶	۶	×	×	×	۶	×	×	۶	×	۶	×	×	×		×	×	۶					×			×			×	×		۶	×	×	۲۶۴
۲۶۵	نزدیک لب رسانده شکستیم جام صلح	۳۲۲	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷		۷	۷	۷					۷			۷			۷	۷		۷	۷	۷	۲۶۵
۲۶۶	چنان غم تو به آزار جان ما گستاخ	۳۲۳	۹	۹	۹	۹	۸	۹	۸	۹	۹	۷	۹	۹	۹	۸		۹	۸	۹					۹			۸			۹	۹		۹	۹	۹	۲۶۶
۲۶۷	عشرت گیتی اگر صحبت یوسف باشد	۳۲۴	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۵	۶	۶	۶	۶	۵	۶	۶		۶	۶	۶					۶			۶			۶	۶		۶	۶	۶	۲۶۷
۲۶۸	خوبان چو بهم گرمی بازار فروشند	۳۲۵	۹	۹	×	۹	۹	۹	۹	۹	۹	۹	۹	۹	۹	۹		۹	۹	۹					۸			۹			۸	۹		۹	۹	۹	۲۶۸
۲۶۹	دلی چو شعلهٔ حسن تو فرو می‌خیزد	۳۲۵	۹	۹	×	۷	۷	۹	۷	۸	۹	۸	۷	۷	۸	۸		۷	۸	۹					۷			۸			۶	۸		۹	۷	۸	۲۶۹
۲۷۰	هنوز خسته دلم تکیه بر عدم می‌زد	۳۲۶	۷	۷	×	۶	۵	۷	۶	۶	۷	۶	۶	۶	۶	۶		۶	۶	۷					۶			۶			۵	۶		۷	۶	۶	۲۷۰
۲۷۱	ز ذوق درد بیرونم درون را مشتعل دارد	۳۲۷	۷	۷	×	۵	۵	۷	۵	۵	۷	۵	۵	۵	۵	۵		۵	۵	۷					×			۵			۵	۵		۷	۶	۵	۲۷۱
۲۷۲	گر باد شوم بر تو وزیدن نگذارند	۳۲۸	۹	۹	۹	۹	۸	۹	۸	۸	۹	۸	۷	۷	۸	۸		۸	۸	۹					۷			۸			۸	۸		۹	۷	۸	۲۷۲
۲۷۳	آه ازین دل کز گریبان غمی سر بر نزد	۳۲۸	۷	۶	۵	۶	۵	۶	۵	۶	۶	۵	۶	۵	۶	۶		۶	۶	۷					۵			۶			۵	۶		۶	۶	۶	۲۷۳

تعداد اشعار در مقاله و نسخه‌های دیگر

شماره	مصرع اول غزل درکلیات موجوده	صفحه	اشعار	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۵	۳۶	۳۷	شماره
۲۷۴	گر درِ کام دل از بخت زبون بگشاید	۳۲۹	۱۱	۱۰	×	۱۰	۹	۱۰	۹	۹	۱۰	۹	۹	۹	×	۷		×	۸	۱۱					۸			۷			۸	×		۱۰	۹	۹	۲۷۴
۲۷۵	آن دل که ز هجر تو ز آرام بر آید	۳۳۱	۸	۸	۸	۸	۸	۸	۸	۸	۸	۸	۸	۸	۸	۸		۸	۸	۸					۸			۸			۵	۸		۸	۸	۸	۲۷۵
۲۷۶	تا کی از لب مگر آن مست تکلّم ریزد	۳۳۲	۷	۷	۶	۶	۷	۷	۶	۶	۷	۶	۶	۶	۶	۶		۶	۵	۷					۶			۶			۶	۶		۷	۶	۶	۲۷۶
۲۷۷	ز بوی باده دلم آب و رنگ می‌گیرد	۳۳۳	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶		۳	۶	۵					۶			۶			۶	۶		۶	۶	۶	۲۷۷
۲۷۸	آن مست ناز کز نگهش می فرو چکد	۳۳۳	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷		۷	۷	۷					۷			۷			۷	۷		۷	۷	۷	۲۷۸
۲۷۹	دل‌خستگان که بستهٔ تدبیر می‌شوند	۳۳۴	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۶	۷	۷		۷	۷	۷					۷			۷			۷	۷		۷	۷	۷	۲۷۹
۲۸۰	دگر خلوت به عشرت‌خانهٔ خمار می‌ماند	۳۳۵	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۶	۶		۶	۶	۷					۷			۶			۷	۷		۷	۷	۷	۲۸۰
۲۸۱	اهل معنی سر به صحرای درونم داده‌اند	۳۳۶	۱۰	۱۰	۷	۷	۸	۱۰	۸	۸	۱۰	۸	۸	۸	×	۸		۸	۸	×					۸			۸			۸	۸		۱۰	۸	۸	۲۸۱
۲۸۲	دوش دل آرایش بزم تمنا کرده بود	۳۳۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶		۶	۶	۶					۶			۶			۶	۶		۶	۶	۶	۲۸۲
۲۸۳	گر نیم قطره می ز دهان سبو چکد	۳۳۷	۵	۵	×	۵	۵	۵	۵	۵	×	۵	۵	۵	×	×		×	×	۵					۵			×			۳[۱]	×		۵	۵	×	۲۸۳
۲۸۴	چه فتنه در دل آن عشوه‌ساز می‌گذرد	۳۳۷	۹	۹	۷	۷	۹	۹	۷	۷	۹	۷	۹	۷/۹	۷	×		۶	×	۹					۷			×			×	۷		۹	۷	×	۲۸۴
۲۸۵	چنانکه در چمن روضه خس نمی‌گنجد	۳۳۸	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	×		۵	۶	۶					۶			×			×	×		۶	۶	۶	۲۸۵
۲۸۶	ای گریه ریزشی که بلا کم نمی‌شود	۳۳۸	۱۱	۱۱	۶	۶	۶	۱۱	۶	۹	۱۱	۷	۸	۶	×	۶		۶	۶	۱۱					۵			×			۹	۶		۱۱	۶	۶	۲۸۶

۱- ناکامل

تعداد اشعار در مقاله و نسخه‌های دیگر

شماره	مصرع اول غزل درکلیات موجوده	صفحه	اشعار	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۵	۳۶	۳۷	شماره
۲۸۷	کدام لحظه دلم گرد غم نمی‌گردد	۳۳۹	۹	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۷	۶	۶	۶	۶	۶		۶	۶	۹					۶			×			×	۶		۷	۶	۶	۲۸۷
۲۸۸	دودی ز دل بر آمد و خون جوش می‌زند	۳۴۰	۷	۶	۶	۷	۷	۶	۷	۶	×	۷	۷	۷	۶	۶		۶	۶	۷					۷			۶			×	۶		۷	۷	۶	۲۸۸
۲۸۹	بسی در کوفتم تا بوی خیر از می فروش آمد	۳۴۰	۷	۶	۷	۷	×	۷	۷	۷	۷	۸	۸	۷	۷	×		×	×	۷					×			×			×[1]	۷		۷	۷	۷	۲۸۹
۲۹۰	بحمدالله که بازم نشئهٔ رندی بجوش آمد	۳۴۱	۵	۳	×	×	×	۳	×	۲	۳	×	×	×	×	۷		×	×	۵					×			×			۸	×		۳	×	×	۲۹۰
۲۹۱	کسی که رو بحریم رضا نمی‌آرد	۳۴۲	۱۰	۱۰	۹	۱۰	۹	۱۰	×	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۸	۱۰	×		۷	×	۱۰					۹			×			۶	۱۰		۱۰	۸	×	۲۹۱
۲۹۲	دگر مراد بگرد حصول می‌گردد	۳۴۳	۷	۷	۶	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۶	۷	۶		۷	۷	۷					۶			×			۷	۷		۷	۷	۷	۲۹۲
۲۹۳	لب تو گر نمک افشان به هر جگر باشد	۳۴۳	۳	۳	×	×	×	۷	×	۲	۳	×	×	×	۷	۵		۷	۵	۵					×			۵			×	۷		۳	۵	۶	۲۹۳
۲۹۴	گرم دعای ملک خاک رهگذر باشد	۳۴۴	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۵	۶	۷	۷	×	×		×	×	۷					۷			×			۶	×		۶	۷	×	۲۹۴
۲۹۵	از مرگ من آن عشوه‌نما را که خبر کرد	۳۴۴	۱۲	۱۱	۸	۸	۸	۱۱	۷	۸	۱۱	۷	۸	۷	۸	×		۶	×	۱۲					۸			×			۸	۸		۱۱	۸	×	۲۹۵
۲۹۶	دل نشد فرزانه و عقل از فسون دلگیر شد	۳۴۶	۹	۸	۹	۶	۶	۸	۳	۷	۸	۶	۷	۷	۷	×		۷	×	۹					۶			×			۶	۹		۸	۶	۶	۲۹۶
۲۹۷	باز دل را دست امید تو دامنگیرشد	۳۳۷																																			۲۹۷
۲۹۸	اگر ز کاوش مژگان او دلم خون شد	۳۳۷	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶		۶	۶	۶					۶			۶			۶	۶		۶	۶	۶	۲۹۸
۲۹۹	ترسم اهل ورع از شوق شرابم بکشند	۳۴۸	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۶	۷	۷	۷	۷		۶	۷	۷					۷			×			۷	۷		۷	۷	۷	۲۹۹
۳۰۰	خوش آنکه حیرتم از جلوهٔ جمال تو باشد	۳۴۸	۶	۶	۵	۵	۵	۶	۶	۵	۶	۵	۵	۵	۵	۵		×	۵	۶					۵			۵			۵	۵		۶	۵	۵	۳۰۰

۱- در نسخ اشعار دو غزل ۲۸۹ و ۲۹۰ مخلوط‌اند.

تعداد اشعار در مقاله و نسخه‌های دیگر

شماره	مصرع اول غزل درکلیات موجوده	صفحه	اشعار	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۵	۳۶	۳۷	شماره
۳۰۱	باز شاهین امیدم اوج پروازی کند	۴۴۹	۷	۷	۷	۷	۷	۶	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷		۷	۷	۷					×			×			۷	۷		۷	۷	۷	۳۰۱
۳۰۲	چو مرغ سدره که در آشیان بیاساید	۴۵۰	۱۰	۹	۸	۷	۸	۹	۸	۸	۹	۸	۷	۸	۸	۸		۸	۸	۹					۷			۸			۸	۸		۹	۸	۸	۳۰۲
۳۰۳	آواره دلی کو روش خیر نداند	۴۵۱	۳	۳	۳	۳	۳	۳	۳	۳	۳	۳	۳	۳	۳	۳		۳	۳	×					۳			۳			۳	۳		۳	۳	۳	۳۰۳
۳۰۴	بیا که نغمه مرایان نفس به نی بستند	۴۵۲	۸	۸	۷	۷	۸	۸	۸	۸	۸	×	۸	۱۱	۸	۷		۷	۷	۸					۸			۷			۸	۸		۸	۸	۸	۳۰۴
۳۰۵	دوش کز عشق تو دل عیب سلامت می‌کرد	۴۵۳	۹	۸	۸	۸	۸	۸	×	×	۹	×	×	×	×	×		×	×	۹					×			×			×	۸		۹	۸	۶	۳۰۵
۳۰۶	بباغ عشق تذرو طرب حزین میرد	۴۵۴	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	×		×	۷	۷					۷			۷			۶	۷		۷	۷	۷	۳۰۶
۳۰۷	بحکم عشق چو بر اهل صدق ره گیرند	۴۵۴	۷	۷	۶	۶	۶	۷	۶	۶	۷	۷	۶	۶	۶	۶		۵	۵	۷					۵			۶			×	۶		۷	۷	۶	۳۰۷
۳۰۸	عیدی چنین که زاهد اندوه دین ندارد	۴۵۵	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۶	۷	۶	۷	۶		۵	۶	۷					۷			۶			×	۷		۷	۷	۶	۳۰۸
۳۰۹	گر اوستاد قسمت اندازه کم نمی‌کرد	۴۵۶	۵	۵	۵	۵	×	۵	۳	۵	۵	×	۵	×	۵	×		۵	۵	۵					۵			۵			×	۵		۵	۵	۵	۳۰۹
۳۱۰	آنجا که بخت بد به تقاضا غلو کند	۴۵۷	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶		۶	۶	۶					۶			۶			×	۶		۶	۶	۶	۳۱۰
۳۱۱	آن طره چون علم به سر دوش می‌زند	۴۵۷	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶		۶	۶	۶					۵			۶			×	۶		۶	۶	۶	۳۱۱
۳۱۲	در ره سودای او فرزانه در خون می‌رود	۴۵۸	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۵	۶	۵	۶	۶	×		۶	×	۶					×			×			۶	۶		۶	۶	۶	۳۱۲
۳۱۳	به جهان چه کار سازم که بساختن نیرزد	۴۵۸	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۳	۵	۵	۵		۵	۵	۵					۵			۵			×	۵		۵	۵	۵	۳۱۳
۳۱۴	گفتگو عین صداعست ار چه سر گوشی بود	۴۵۹	۵	۵	×	۵	×	۵	۵	×	۵	۵	۵	۵	×	×		×	×	۵					۵			×			۵	×		۵	۵	۵	۳۱۴

تعداد اشعار در مقاله و نسخه‌های دیگر

شماره	مصرع اول غزل درکلیات موجوده	صفحه	اشعار	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۵	۳۶	۳۷	شماره
۳۱۵	در ازل رفتم به سیر کعبه دیّاری نبود	۴۵۹	۱۴	۱۳	۱۲	۱۳	۱۲	۱۳	۱۱	۱۲	۱۳	۱۲	۱۲	۱۲	۱۲	۱۱		۹	۱۱	۱۳					۱۲			۱۱			۹	۱۲		۱۳	۱۲	۱۲	۳۱۵
۳۱۶	عشق اگر مرد است، مرد تاب دیدار آورد	۴۶۱	۸	۸	۷	۷	۷	۸	۷	۷	۸	۷	۷	۷	۷	۷		۷	۷	۸					۷			۷			×	۷		۸	۷	۷	۳۱۶
۳۱۷	دردکیشان همه ناموس کُش کیش همند	۴۶۲	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶		×	۶	۶					۶			×			×	۶		۶	۶	۶	۳۱۷
۳۱۸	تشنه‌ام رطل گران خواهم گزید	۴۶۳	۸	۸	۸	۸	۸	۸	۸	۷	۸	۸	۸	۷	۸	۸		۷	۸	۷					۸			۸			۸	۸		۸	۸	۷	۳۱۸
۳۱۹	ذوق در خاک تپیدن اگر از دل برود	۴۶۳	۸	۶	۶	۷	۷	۶	۷	۸	۶	۸	۷	۷	۸	۸		۷	۸	۶					۷			۸			×	۸		۶	۷	۸	۳۱۹
۳۲۰	کو فنا تا زخم‌ها شمشیر بر مرهم نهند	۴۶۴	۶	۵	×	۶	۶	۶	۴	۶	۶	۶	۶	۶	×	۵		×	۶	۶					۶			۶			×	×		۶	۶	۶	۳۲۰
۳۲۱	کنونکه دیده خریدیم باغها گم شد	۴۶۵	۷	۷	۶	۶	×	۷	۵	۶	۷	×	۵	۵	۶	۶		۵	۶	۷					۴			۴			۵	۶		۷	۵	۶	۳۲۱
۳۲۲	سرم ز وصل نهالی بلند خواهد شد	۴۶۵	۸	۸	۸	۸	۸	۸	۸	۸	۸	۸	۸	۸	۸	۸		۶	۸	۸					۸			۸			۸	۸		۸	۸	۸	۳۲۲
۳۲۳	مجنون تو هر دم روش تازه نسازد	۴۶۶	۹	۹	۷	۷	۷	۹	۷	۷	۸	۷	۷	۷	۷	۷		۶	۷	۹					۷			۶			×	۷		۹	۷	۷	۳۲۳
۳۲۴	حدیث عشق جان فرسا مگویید	۴۶۷	۷	۷	۷	×	×	۷	×	۷	۷	۶	۷	۷	۷	۷		۷	۷	۷					۷			۷			×	۷		۷	۷	۷	۳۲۴
۳۲۵	خوش آن محفل که ازگرمی شرابم رو بسوزاند	۴۶۸	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۵	۶	۶	۶	۶	۶	۶	×		۶	×	۶					×			×			×	۶		۶	۶	۶	۳۲۵
۳۲۶	دلبران نی دل به ناز و عشوه غافل می‌برند	۴۶۸	۸	۸	۸	۸	۸	۸	۸	۸	۸	۸	۸	۸	۸	×		×	×	۸					×			×			×	۸		۸	۸	۸	۳۲۶
۳۲۷	نرنجم گر ببالینم مسیحا دیر می‌آید	۴۶۹	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵		۵	۵	۵					۵			۵			۵	۵		۵	۵	۵	۳۲۷
۳۲۸	بندهٔ دل شوم که او خون فراغ می‌خورد	۴۷۰	۷	۶	۷	۶	۶	۶	۶	۷	۷	۷	۶	۶	۷	۷		۶	۷	۶					×			۷			×	۷		۷	۶	۶	۳۲۸

تعداد اشعار در مقاله و نسخه‌های دیگر

شمار	مصرع اول غزل درکلیات موجوده	صفحه	اشعار	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۵	۳۶	۳۷	شمار
۳۲۹	حرم جویان دری را می‌پرستند	۴۷۱	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷		۷	۷	۷					۷			۷			۷	۷		۷	۷	۷	۳۲۹
۳۳۰	دل ما را بفسون جادوی بابل نبرد	۴۷۲	۱۰	۹	۹	۹	۱۰	۹	۷	۷	۹	۱۰	۱۰	۱۰	۷	۸		۷	۷	۱۰					۱۰			۷			۱۰	۷		۹	۱۰	۷	۳۳۰
۳۳۱	چون عشق بت ز کعبه به دیرم حواله کرد	۴۷۳	۶	۶	۵	۵	×	۶	۵	۵	۶	۵	۵	۵	۵	۵		۵	۵	۶					۵			۵			×	۶		۶	۵	۵	۳۳۱
۳۳۲	مرا دردیست کز داروی راحت بیش می‌گردد	۴۷۳	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶		۶	۶	۶					۶			۶			۶	۶		۶	۶	۶	۳۳۲
۳۳۳	نخورم زخم در آن کوچه که مرهم باشد	۴۷۴	۶	۵	۵	۵	۶	۵	۶	۵	۵	۶	۶	۵	۵	۵		۵	۵	۶					۶			۵			×	×		۵	۶	۵	۳۳۳
۳۳۴	خم بجوش آمد بگو چون توبه اکنون نشکند	۴۷۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵		۵	۵	×					×			۵			×	۵		۵	۵	۵	۳۳۴
۳۳۵	بیا که در چمن انتظار آب نماند	۴۷۵	۸	۸	×	×	×	۸	×	۷	۸	۷	۷	۷	۷	۷		۷	۷	۷					۷			×			۷	×		۷	×	۷	۳۳۵
۳۳۶	هجران شب تار ما ندارد	۴۷۶	۸	۸	۸	۸	۸	۸	۶	۸	۸	۸	۸	۸	۸	۷		۸	۸	۸					۸			۸			×	×		۸	×	۸	۳۳۶
۳۳۷	ما کسی را نشناسیم که خم نشناسد	۴۷۶	۷	۷	۵	۵	۵	۷	۶	۶	۷	۶	۶	۶	۵	۵		۵	۵	۷					۶			۵			×	۶		۷	۵	۵	۳۳۷
۳۳۸	در چمن حوروشان انجمنی ساخته‌اند	۴۷۷	۹	۸	۸	۸	۸	۹	×	۹	۸	۹	۹	۸	۹	۷		۸	۷	۹					۸			۷			۹	×		۹	×	×	۳۳۸
۳۳۹	ز فتنهٔ دل و جانم پیاله بر دستد	۴۷۸	۷	۷	۷	۷	۷	۷	×	۷	۷	۷	۷	۶	۷	×		۷	×	۷					۷			×			×	۷		۷	۷	۷	۳۳۹
۳۴۰	عصمت از لعل لبت گرد هوس می‌گردد	۴۷۹	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵		۵	۵	۵					۵			۵			۵	×		۵	۵	۵	۳۴۰
۳۴۱	از ازل حسن و محبت بهم اندوخته‌اند	۴۸۰	۶	۶	۶	۶	۶	×	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶		۶	۶	×					۶			۶			۶	۶		۶	۶	۶	۳۴۱
۳۴۲	فتادگان سر خود را بخاک پا بخشند	۴۸۰	۱۳	۱۳	۱۳	۱۳	۱۲	۱۳	۱۳	۱۲	۱۳	۱۳	۱۳	۱۳	۱۲	۱۱		۷	۱۲	×					۱۳			۱۲			۱۱	۱۲		۱۳	۱۳	۱۲	۳۴۲

تعداد اشعار در مقاله و نسخه‌های دیگر

شماره	مصرع اول غزل درکلیات موجوده	صفحه	اشعار	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۵	۳۶	۳۷	شماره
۳۴۳	گر درِ عشق زنی تاب ملامت باید	۲۸۲	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۵	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶		۶	۶	۶					۶			۶			۳[1]	۶		۶	۶	۶	۳۴۳
۳۴۴	در محبت لب خشک و دل تر می‌خندد	۲۸۲	۹	۹	×	×	×	۹	×	۶	۹	۶	۶	۶	۶	۶		۶	۶	۹					۶			۶			×	۶		۹	۶	۶	۳۴۴
۳۴۵	که دست در خم می زد که خون ما جوشید	۲۸۳	۶	۶	۶	×	×	۶	×	۶	۶	۶	۵	۵	۶	۶		۶	۶	۶					×			۶			۶	۶		۸	۶	۶	۳۴۵
۳۴۶	کرشمه دست در آغوش نوشخند تو باد	۲۸۳	۷	۷	۳	×	×	۷	×	۳	۷	۳	۳	۳	۳	۳		۳	۳	۶					۳			۳			۳	۳		۶	۳	۳	۳۴۶
۳۴۷	دوش در دیر مغان بودیم و کس با ما نبود	۲۸۴	۶	۶	۵	×	×	۶	×	۶	۶	۶	۶	۶	۵	×		۶	×	×					۵			×			۶	۶		۶	۶	۶	۳۴۷
۳۴۸	روی گرمی کو که داغم باز بوی خون دهد	۲۸۵	۱۱	۱۱	۹	×	×	۱۱	×	۱۰	۱۱	۹	۱۰	۹	۱۰	۱۰		۸	۱۰	۶					۹			۹			۱۰	۱۰		۱۱	۱۰	۱۱	۳۴۸
۳۴۹	عرض کردیم به زاهد که ریا نفروشد	۲۸۶	۷	۷	۶	×	×	۷	×	۶	۷	۶	۵	۵	۶	۶		۱۵	۶	۷					۵			۶			۳	۶		۷	۵	۶	۳۴۹
۳۵۰	دارم ز زخم غمزهٔ او لذتی که بود	۲۸۷	۹	۹	۶	×	۶	۹	×	۶	۹	۵	۶	۶	۶	۶		۵	۶	۹					۶			×			۵	۶		۹	۶	۶	۳۵۰
۳۵۱	آن چنان ز آتش بیداد مرا می‌سوزد	۲۸۷	۹	۹	۹	×	۸	۹	×	۹	۹	۷	۸	۸	۹	×		۷	×	۸					۸			×			۸	۹		۹	۹	×	۳۵۱
۳۵۲	طریق دلبری تو مگر پری داند	۲۸۸	۱۱	۱۱	×	۸	×	۱۱	×	۱۰	۱۱	۱۰	۹	۹	×	×		×	×	۱۰					۸			×			۹	۱۰		۱۰	۱۰	۱۰	۳۵۲
۳۵۳	برهمن کز ره اسلام از بیم ستم گیرد	۲۸۹	۸	۸	۵	×	۵	۸	×	۶	۸	۵	۵	۵	۵	۵		×	۵	۸					×			۵			۵	۵		۸	۶	۶	۳۵۳
۳۵۴	آنم که تلخیم ز غم افزون نوشته‌اند	۲۹۱	۷	۷	۵	×	۶	۷	×	۶	۷	۶	۶	۶	۵	۶		۵	۶	۷					۵			۶			۶	۶		۷	۶	۶	۳۵۴
۳۵۵	نگرفتم از تو جامی سرم این خمار دارد	۲۹۱	۷	۷	۶	×	۶	۷	×	۶	۷	۶	۷	×	×	×		×	۶	×					۵			۶			۵	×		۷	۶	۶	۳۵۵

۱- ناکامل

تعداد اشعار در مقاله و نسخه‌های دیگر

شماره	مصرع اول غزل درکلیات موجوده	صفحه	اشعار	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۵	۳۶	۳۷	شماره
۳۵۶	مرا چو در شب هجر اضطراب بگذارد	۴۹۲	۷	۵	۶	×	۵	۵	×	۶	۵	۵	۵	۵	×	۶		۶	۵	۷					۵			۶			۳	۶		۶	۵	۶	۳۵۶
۳۵۷	مقیم کعبه که عیب شرابخانه کند	۴۹۲	۶	۶	۶	×	۶	۶	×	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶		۶	×	۶					۶			۶			۶	۶		۶	۶	۶	۳۵۷
۳۵۸	نسیم صبح چو برگ سمن فرو ریزد	۴۹۳	۸	۸	۷	×	۷	۸	×	۷	۸	۶	۷	۷	۷	۸		۷	۶	۸					۶			۶			۶	۷		۸	۷	۶	۳۵۸
۳۵۹	دوش ذکر شیخ و شاب از پردهٔ عشاق بود	۴۹۴	۷	۷	×	×	×	۷	×	×	۷	×	×	×	×	×		×	×	×					×			×			×	×		۷	×	×	۳۵۹
۳۶۰	زندگی‌بخشم فسون لعل خندان تو شد	۴۹۵	۵	۵	×	×	×	۵	×	×	۵	×	×	×	×	×		×	×	۵					×			×			×	×		۵	×	×	۳۶۰
۳۶۱	لبش هرگز بدشنام من ناکام نگشاید	۴۹۵	۶	۶	×	×	×	۶	×	×	۶	×	×	×	×	×		×	×	۶					×			×			×	×		۶	×	×	۳۶۱
۳۶۲	دلم گاه از جدایی که ز داغ رشک خون باشد	۴۹۶	۵	۵	×	×	×	۵	×	×	۵	×	×	×	×	×		×	×	۵					×			×			×	×		۵	×	×	۳۶۲
۳۶۳	گر نه مجنون رفت از کوی هوس بیرون کشد	۴۹۶	۶	۶	×	×	×	۶	×	×	۶	×	×	×	×	×		×	×	۶					×			×			×	×		۶	×	×	۳۶۳
۳۶۴	خون شد دل شکفته به آن کو نمی‌رود	۴۹۷	۵	۵	×	×	×	۵	×	×	۵	×	×	×	×	×		×	×	۵					×			×			×	×		۵	×	×	۳۶۴
۳۶۵	خوش آن کز توسنی آن گل بخون کردن فرود آید	۴۹۷	۶	۶	×	×	×	۶	×	×	۶	×	×	×	×	×		×	×	×					×			×			×	×		۶	×	×	۳۶۵
۳۶۶	بجز مهر تو از گلزار جان من نمی‌روید	۴۹۸	۹	۹	×	×	×	۹	×	×	۹	×	×	×	×	×		×	×	×					×			×			×	×		۹	×	×	۳۶۶
۳۶۷	مرغی از بام تو آهنگ پریدن دارد	۴۹۹	۷	۶	×	×	×	۷	×	×	۷	×	×	×	×	×		×	×	۷					×			×			×	×		۷	×	×	۳۶۷
۳۶۸	چون من به خمت زار نشستن که تواند؟	۴۹۹	۷	۷	×	×	×	۷	×	×	۷	×	×	×	×	×		×	×	۷					×			×			×	×		۶	×	×	۳۶۸
۳۶۹	نه همین خسته دل ما حذر از غم دارد	۵۰۰	۳	۳	×	×	×	۳	×	×	۳	×	×	×	×	×		×	×	۳					×			×			×	×		۳	×	×	۳۶۹

تعداد اشعار در مقاله و نسخه‌های دیگر

شماره	مصرع اول غزل درکلیات موجوده	صفحه	اشعار	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۵	۳۶	۳۷	شماره
۳۷۰	بتان که محنت اهل نظر نمی‌دانند	۵۰۰	۷	۵	×	×	×	۵	×	×	×	×	×	×	×	×		×	×	۷					×			×			×	×		×	×	×	۳۷۰
۳۷۱	شرمسارم کز غم هجران دلم تا خسته شد	۵۰۰	۵	۵	×	×	×	۵	×	×	۵	×	×	×	×	×		×	×	×					×			×			×	×		۵	×	×	۳۷۱
۳۷۲	رهرویادیهٔعشق‌هراسان‌نرود	۵۰۱	۱۲	۸	×	×	۶	۸	×	×	×	۶	۶	×	۶	×		۶	×	×					×			×			×	۶		۶	×	×	۳۷۲
۳۷۳	بهشت خاص شما زاهدان نماز کنید	۵۰۲	۷	۷	×	۷	۷	۷	×	×	۷	۵	۶	۵	×	×		×	×	×					×			×			×	×		۷	۷	×	۳۷۳
۳۷۴	خوبان شهر و کو همه در مسکن من‌اند	۵۰۳	۷	۷	×	۷	۷	۷	×	×	۷	۶	۷	۶	×	×		×	×	۷					×			×			×	×		۷	۷	×	۳۷۴
۳۷۵	گر خدا یار دلنواز نداد	۵۰۳	۹	۹	×	۹	۹	۹	×	×	۹	۷	۸	۷	×	×		×	×	۹					×			×			×	×		۹	۵	×	۳۷۵
۳۷۶	من نگویم که صنم بشکن و زنّارمبند	۵۰۴	۴	۴	×	×	×	۴	×	×	۴	×	×	×	×	×		×	×	۴	×	×			×			×			×	×	×	۴	×	×	۳۷۶
۳۷۷	من آن مرغم که دستان وفای می‌توانم رد	۵۰۴	۶	۶	۵	×	×	۶	×	۵	۶	×	۵	×	۴	×		۵	×	۵					×			×			×	۵		۶	×	۴	۳۷۷
۳۷۸	باید آنها که هوا داری دلها نکنند	۵۰۵	۴	۴	×	×	×	۴	×	۴	×	×	×	×	×	×		×	×	۴					×			×			×	×	×	۴	×	×	۳۷۸
۳۷۹	نکته‌ای گفتیم و صوفی مهر بر دستان نهاد	۵۰۵	۳	۳	×	×	×	۳	×	۳	×	×	×	×	×	×		×	×	۳					×			×			×	×	×	۳	×	×	۳۷۹
۳۸۰	زایر کعبه که در دیر نه محرم باشد	۵۰۶	۴	۴	×	×	×	۴	×	۴	×	×	×	×	×	×		×	×	۴					×			×			×	×	×	۴	×	×	۳۸۰
۳۸۱	گه از ثواب شکایت گه از گنه تا چند	۵۰۶	۳	۳	×	×	×	۳	×	×	×	×	×	×	×	×		×	×	۳					×			×			×	×	×	۳	×	×	۳۸۱
۳۸۲	بزیر تیغ غمت خون گرفته‌ای چنداند	۵۰۶	۵	۴	×	×	×	۴	×	×	×	×	×	×	×	۸		×	×	۵					×			×			×	×	×	×	×	×	۳۸۲
۳۸۳	باز مرغ دل ندارد احتراز از دام درد	۵۰۷	۳	۳	×	×	×	۳	×	×	۳	×	×	×	×	×		×	×	۳					×			×			×	×	×	۳	×	×	۳۸۲
۳۸۴	از خم زلف دلاویز تو جان بر می‌دهد	۵۰۷	۵	۴	×	×	×	۴	×	×	۴	×	×	×	×	×		×	×	۵					×			×			×	×	×	۴	×	×	۳۸۴

تعداد اشعار در مقاله و نسخه‌های دیگر

شماره	مصرع اول غزل درکلیات موجوده	صفحه	اشعار	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۵	۳۶	۳۷	شماره
۳۸۵	شود دردم فزون با مدعی چون گرم کین گردد	۵۰۸	۳	۳	×	×	×	۳	×	×	۳	×	×	×	×	×		×	×	۳					×			×			×	×	×	۳	×	×	۳۸۵
۳۸۶	تو مست از جام عیش و من ز اشک لاله‌گون خود	۵۰۸	۸	۸	×	×	×	۸	×	×	۸	×	×	×	×	×		×	×	۶					×			×			×	×	×	۸	×	×	۳۸۶
۳۸۷	دوستان زخم مرا مرهم بهبود کنید	۵۰۹	۳	۳	×	×	×	۳	×	×	۳	×	×	×	×	×		×	×	۳					×			×			×	×	×	۳	×	×	۳۸۷
۳۸۸	آنکه مارا هوسی داد که بایستی داد	۵۰۹	۵	۵	×	×	×	۵	×	×	۵	×	×	×	×	×		×	×	۵					×			×			×	×	×	۴	×	×	۳۸۸
۳۸۹	من تشنهٔ آن درد که درمان نپذیرد	۵۱۰	۴	۴	×	×	×	۴	×	×	۴	×	×	×	×	×	×	×	×	۴					×			×			×	×	×	۴	×	×	۳۸۹
۳۹۰	عقل به جستن توگم در تو خیال کی رسد	۵۱۰	۳	۳	×	×	×	۳	×	×	۳	×	×	×	×	×		×	×	۳					×			×			×	×	×	۳	×	×	۳۹۰
۳۹۱	بیار دست گهی در کمر توانی کرد	۵۱۰	۷	۵	×	×	×	۵	۷	۷	۷	×	×	×	×	×		×	×	×					×			×			×	×	×	۷	×	×	۳۹۱
۳۹۲	آنکه نظّارهٔ حسن تو تمنا می‌کرد	۵۱۱	۹	۹	×	×	×	۹	×	×	۹	×	×	×	×	×		×	×	×					×			×			×	×	×	۹	×	×	۳۹۲
۳۹۳	خرم آن قوم که دست غم یاری گیرند	۵۱۱	۸	۸	×	×	×	۸	×	×	۸	×	×	×	×	×		×	×	×					×			×			×	×	×	۸	×	×	۳۹۳
۳۹۴	به دشمن جان دهی وز دین او چیزی بجا باشد	۵۱۲	۵	۵	×	×	×	۵	×	×	۵	×	×	×	×	×		×	×	×					×			×			×	×	×	۵	×	×	۳۹۴
۳۹۵	شبی که از همه شبها مصیبتم کم بود	۵۱۳	۱۰	۹	×	۷	×	۹	×	×	×	×	×	×	×	×		×	×	×					×			×			×	×	×	×	×	×	۳۹۵
۳۹۶	بتان که دین و دل از مردم حرم بردند	۵۱۴	۷	۷	×	×	×	۷	×	×	۷	×	×	×	×	×		×	×	×					×			×			×	×	×	۷	×	×	۳۹۶
۳۹۷	گاهی که عارض او دیدار می‌فروشد	۵۱۵	۷	۷	×	×	×	۷	×	×		×	×	۸	×	۸		×	×	×					×			×			×	×	×	۸	×	×	۳۹۷
۳۹۸	بوده‌ام با او خبر از حالت دوشم کنید	۵۱۵	۴	۴	×	×	×	۴	×	×	۴	×	×	×	×	×		×	×	×					×			×			×	×	×	۴	×	×	۳۹۸

تعداد اشعار در مقاله و نسخه‌های دیگر

شماره	مصرع اول غزل درکلیات موجوده	صفحه	اشعار	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۵	۳۶	۳۷	شماره
۳۹۹	گر مردم عالم همه را یار توان کرد	۵۱۶	۵	۵	×	×	×	۵	×	×	۵	×	×	×	×	×		×	×	×					×			×			×	×	×	۵	×	×	۳۹۹
۴۰۰	کو سحر غمزه‌ای که بت از جیب دین کشید	۵۱۶	۵	۵	×	×	۸	۵	×	×	۵	×	×	۸	۸	۸		×	×	۸					×			×			×	×	۸	۵	×	×	۴۰۰
۴۰۱	می که در کام سر نگون غلتید	۵۱۷	۶	۶	×	×	×	۶	×	×	۶	×	×	×	×	۸		×	×	۶	×				×			×			×	×	×	۶	×	۸	۴۰۱
۴۰۲	هرگز مرا چنین نمکی در جگر نبود	۵۱۷	۴	۴	×	×	×	۴	×	×	۴	×	×	×	×	×		×	×	۴					×			×			×	×	×	۴	×	×	۴۰۲
۴۰۳	این ناله کز درون جست آسان برون نیامد	۵۱۷	۵	۵	×	×	×	۵	×	×	۵	×	×	×	×	×		×	×	۵					×			×			×	×	×	۵	×	×	۴۰۳
۴۰۴	هرگز دلم ندید شفا را که تب نکرد	۵۱۸	۳	۳	×	×	×	۳	×	×	۳	×	×	×	×	×		×	×	۳					×			×			×	×	×	۳	×	×	۴۰۴
۴۰۵	ز تاب تب شب غم بسترم چنان گردد	۵۱۸	۳	۳	×	×	×	۳	×	×	۳	×	×	×	×	×		×	×	۳					×			×			×	×	×	۳	×	×	۴۰۵
۴۰۶	اهل هوس که آتش ما تیز می‌کنند	۵۱۸	۵	۵	۵	×	×	۵	×	۵	۵	۵	×	۵	۵	۵		۵	۵	۵					×			۵			×	۵		۵	۵	۵	۴۰۶
۴۰۷	کی دل ز طعن مردم بی‌غم خجل شود	۵۱۹	۷	۷	×	×	×	۷	×	×	۷	×	×	×	×	×		×	×	۷					×			×			×	×		۷	×	×	۴۰۷
۴۰۸	ز چشم خویش به رشکم که میل روی تو دارد	۵۱۹	۷	۷	×	×	×	۷	×	×	۷	×	×	×	×	×		×	×	×					×			×			×	×		۷	×	×	۴۰۸
۴۰۹	کسی به ماتم دل کلفتی ز کس نکشد	۵۲۰	۵	۵	×	×	×	۵	×	×	۵	×	×	×	×	×		×	×	۵					×			×			×	×		۵	×	×	۴۰۹
۴۱۰	تا بوی نعیم ستم از خوان تو یابند	۵۲۱	۹	۹	۹	۸	۸	۹	۸	۹	۸	۹	۹	۸	۹	×		۹	۸	۹					۸			۹			۲[۱]	۹		۹	۹	۸	۴۱۰
۴۱۱	دلم بگوشهٔ گلخن ز طرف باغ آمد	۵۲۱	۵	۵	۳	×	۳	۵	×	۳	۵	۳	۳	۳	۳	۳		×	۳	۵					۳			۳			۳	×		۵	×	۳	۴۱۱

۱ - ناکامل

تعداد اشعار در مقاله و نسخه‌های دیگر

شمار	مصرع اول غزل درکلیات موجوده	صفحه	اشعار	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۵	۳۶	۳۷	شمار
۳۱۲	نبیند سوی کس چشمم ولی حیرانی دارد	۵۲۲	۳	۳	×	×	×	۳	×	×	۳	×	۳	×	×	×		×	×	×					×			×			۳	×		۳	×	×	۳۱۲
۳۱۳	چو شور و فتنهٔ حسنت بجلوه‌گاه بر آمد	۵۲۲	۷	۶	×	×	×	۶	×	×	۷	×	۷	×	×	×		×	×	×					۶			×			۶	×		۷	×	×	۳۱۳
۳۱۴	هر یک از راهیران در قدمی حیرانند	۵۲۳	۵	۵	×	×	×	۵	×	×	۵	×	×	×	×	×		×	×	×					×			×			×	×		۵	×	×	۳۱۴
۳۱۵	نور پیشانی شیخ از اثر صهبا بود	۵۲۴	۷	۷	×	×	۷	۷	×	×	۷	×	۶	×	×	×		×	×	×					×			×			×	×		۷	۷	×	۳۱۵
۳۱۶	آنانکه وصف حسن تو تقریر می‌کنند	۵۲۴	۹	۹	×	×	۹	۹	×	×	۹	۹	۵	×	×	×		×	×	×					×			×			×	×		۹	۹	×	۳۱۶
۳۱۷	چون سنگ جفا بدست گیرد	۵۲۵	۶	۶	×	×	×	۶	×	×	۶	×	۵	۵	×	×		×	×	۶					×			×			×	×		۶	۶	×	۳۱۷
۳۱۸	هر دم از دیر مغان درد رسی می‌آید	۵۲۵	۹	۹	×	۹	×	۹	×	×	۹	×	×	×	×	×		×	×	۹					×			×			×	×		۹	۹	×	۳۱۸
۳۱۹	دل خانه در این عالم بیگانه نگیرد	۵۲۶	۵	۵	×	×	۴	۵	×	×	×	۵	۴	۵	×	×		×	×	۵					×			×			×	×		۵	۵	×	۳۱۹
۳۲۰	هر کس که در بهار به صحرا برون رود	۵۲۷	۶	۵	×	×	۶	۵	×	×	۵	۵	۶	۵	×	×		×	×	۶					×			×			×	×		۵	۶	×	۳۲۰
۳۲۱	بنازم شیشهٔ می را که خوش مستانه می‌گرید	۵۲۷	۷	۷	×	×	×	۵	×	×	۷	۷	۸	۷	×	×		×	×	×					×			×			×	×		۷	۷	×	۳۲۱
۳۲۲	ز صوت بلبل اندر بوستان فرزانه می‌گرید	۵۲۸	۵	۵	×	×	×	۵	×	×	۵	۷	۸	۵	×	×		×	×	×					×			×			×	×		۵	۵	×	۳۲۲
۳۲۳	بیار باده که جانم دمی ز ناله برآید	۵۲۹	۹	۸	×	×	۹	۸	×	×	۸	۶	۹	۶	×	×		×	×	۸					×			×			×	×		۸	۸	×	۳۲۳
۳۲۴	کسی بدور محبت خمار غم نکشد	۵۳۰	۵	۵	×	×	۵	۵	×	×	۵	۵	۵	۵	×	×		×	×	۵					×			×			×	×		۵	۵	×	۳۲۴
۳۲۵	هر که اندیشد که از پا خار می‌باید کشید	۵۳۱	۱۳	۱۳	×	×	۱۳	۱۳	×	×	۱۳	×	۱۳	×	×	×		×	×	×					×			×			×	×		۱۳	۱۳	×	۳۲۵

تعداد اشعار در مقاله و نسخه‌های دیگر

شماره	مصرع اول غزل درکلیات موجوده	صفحه	اشعار	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۵	۳۶	۳۷	شماره
۴۲۶	کو قنا تا زخمها شمشیر بر مرهم نهند	۵۳۲	۶	×	۶	×	۶	×	×	×	×	×	۶	×	۶	×		×	×	×					×			×			۵	×		×	×	۵	۴۲۶
۴۲۷	اگر دانش عنان جنبان نباشد	۵۳۳	۷	۷	×	×	۷	۷	×	×	۷	×	۶	×	×	×		×	×	۷					×			۵			۵	×		۷	۷	×	۴۲۷
۴۲۸	این دل که جراحتش فزون باد	۵۳۳	۶	۵	×	×	۶	۵	×	×	۵	×	۶	×	×	×		×	×	۶					×			×			×	×		۵	۶	×	۴۲۸
۴۲۹	نه گل نسیم نه بلبل نوا نگهدارد	۵۳۴	۱۲	۱۲	×	×	۱۱	۱۲	×	×	۱۲	×	۱۰	×	×	×		×	×	۱۲					×			×			×	×		۱۲	۱۱	×	۴۲۹
۴۳۰	ز تنگ عافیت بازم دل شرمنده می‌سوزد	۵۳۵	۵	۴	×	×	۴	۴	×	×	۴	×	×	×	×	×		×	×	۵					×			×			×	×		۵	۵	×	۴۳۰
۴۳۱	نه مهر بر دل اندیشه می‌توانم زد	۵۳۵	۶	۶	×	×	×	۶	×	×	۶	×	×	×	×	×		×	×	۶					×			×			×	×		۶	۶	×	۴۳۱
۴۳۲	آنرا که خرد وبال باشد	۵۳۶	۹	۸	×	×	۸	۸	×	×	۸	۸	۹	۸	×	×		×	×	۹					×			×			×	×		۸	۹	×	۴۳۲
۴۳۳	دگر جانم ز نا سازی اقبال که می‌سوزد	۵۳۶	۵	۵	×	×	۵	۵	×	×	۵	×	×	×	×	×		×	×	۵					×			×			×	×		۵	۵	×	۴۳۳
۴۳۴	در راه عشق ای دل گر جان دهی چه باشد	۵۳۷	۷	۷	×	×	۷	۷	×	×	۷	×	۷	×	×	×		×	×	۷					×			×			×	×		۷	۷	×	۴۳۴
۴۳۵	بزم عشرت آن گل با دل من کارها دارد	۵۳۸	۷	۷	×	×	۷	۷	×	×	۷	×	۷	×	×	×		×	×	۷					×			×			×	×		۷	۷	×	۴۳۵
۴۳۶	هر که حرصش راه زد کامش روا هرگز نشد	۵۳۸	۸	۷	×	×	۷	۷	×	۷	۷	×	۶	۷	×	×		×	×	۷					×			×			×	×		۷	۸	×	۴۳۶
۴۳۷	کسی کو در تب عشق تو نبض خویشتن گیرد	۵۳۹	۹	۹	×	×	۹	۹	×	×	۹	۵	۸	۵	×	×		×	×	×					×			×			×	×		۹	۹	×	۴۳۷
۴۳۸	اهل معنی دوش بر دوش عقولم دیده‌اند	۵۴۰	۵	۴	×	×	۴	۴	×	×	۴	×	۴	۴	×	×		×	×	۵					×			×			×	×		۳	۵	×	۴۳۸
۴۳۹	شکر کز کشمکش شوق نجاتم دادند	۵۴۱	۳	۳	×	×	×	۳	×	×	۳	×	×	×	×	×		×	×	۳					×			×			×	×		۳	×	×	۴۳۹

تعداد اشعار در مقاله و نسخه‌های دیگر

شمار	مصرع اول غزل درکلیات موجوده	صفحه	اشعار	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۵	۳۶	۳۷	شمار
۳۴۰	چند بی بهره بود دیدهٔ گریانی چند	۵۴۱	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵		۵	۵	۲[1]					۵			۵			×	۵		۵	۵	۵	۳۴۰
۳۴۱	جمعی ز سران دامن مهمان تو بوسند	۵۴۲	۶	۶	×	×	×	۶	×	×	۶	×	×	×	×	×		×	×	۶					×			×			×	×		۶	×	×	۳۴۱
۳۴۲	بخت کو تا شاهد وصلم در آغوش آورد	۵۴۲	۳	۳	×	×	×	۳	×	×	۳	×	×	×	×	×		×	×	۳					×			×			×	×		۳	×	×	۳۴۲
۳۴۳	آن کو چو من از عشق پریشان نه نشیند	۵۴۳	۷	۷	۶	×	۶	۷	×	۶	۷	۶	۶	۵	۶	×		۶	۵	۷					۵			۵			۶	۶		۶	۶	۵	۳۴۳
۳۴۴	کسی می طربم در ایاغ میریزد	۵۴۳	۸	۸	۸	×	۸	۸	×	۸	۸	۸	۸	۸	۸	×		۶	۸	۷					۷			۸			۸	۷		۸	۸	۸	۳۴۴
۳۴۵	غم تو هست به عیش جهان که پردازد	۵۴۴	۸	۸	×	×	۸	۸	×	۷	۸	۸	۷	۶	۸	×		۷	۸	×					۷			۸			۷	۷		۷	۸	۸	۳۴۵
۳۴۶	دم مردن به شوق آنکه یار دلنواز آید	۵۴۵	۹	۹	۷	×	۸	۹	×	۸	۹	۷	۸	۷	۸	×		×	×	×					۸			×			۸	۸		۹	۸	۸	۳۴۶
۳۴۷	گر بخواب اجلم دیدهٔ جان گرم نشد	۵۴۶	۸	۵	۷	×	۷	۸	×	۷	۸	۷	۷	۷	۷	۷		۷	۷	×					۷			۷			۷	۷		۸	۷	۷	۳۴۷
۳۴۸	نغمه‌ای کز ره تأثیر بشیون نکشد	۵۴۷	۵	۵	۴	×	۴	۵	×	۴	۵	۴	۴	۴	۴	۴		۴	۴	۵					۴			۴			۴	۴		۵	۴	۴	۳۴۸
۳۴۹	کو شورشی که صحبت شادی بهم خورد	۵۴۷	۸	۸	۷	×	۷	۸	×	۷	۸	۷	۷	۷	۷	۷		۷	۷	۸					۷			۷			۷	۷		۸	۷	۷	۳۴۹
۳۵۰	بیادم هرگز آن نخل قد موزون نمی‌آید	۵۴۸	۶	۶	۶	×	۶	۶	×	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶		×	۶	۵					×			۶			۶	۶		۶	۶	۶	۳۵۰
۳۵۱	ز شهر دل بگوشم هر نفس فریاد می‌آید	۵۴۹	۷	۷	۷	×	۶	۷	×	۷	۷	۷	۷	۶	۷	۷		۷	۷	۵					۵			۷			۶	۷		۷	۶	۷	۳۵۱
۳۵۲	مرا ز غمکدهٔ سینه داغ می‌روید	۵۴۹	۷	۶	۶	×	۷	۶	×	۷	۶	۶	۷	۷	۶	۶		۶	۶	۷					۷			۶			۷	۷		۷	۷	۶	۳۵۲

۱- ناکامل

تعداد اشعار در مقاله و نسخه‌های دیگر

شماره	مصرع اول غزل درکلیات موجوده	صفحه	اشعار	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۵	۳۶	۳۷	شماره
۲۵۳	جماعتی که ز ناموس و نام می‌گفتند	۵۵۰	۹	۸	۹	×	۹	۸	×	۹	۸	۹	۹	۹	۹	۹		×	۹	۸					۷			۸			۸	۹		۸	۹	۹	۲۵۳
۲۵۴	اهل همت لب از دعا بستند	۵۵۱	۷	۷	۷	×	۷	۷	×	۷	۷	۷	۷	۶	۷	۷		۵	۷	۷					۷			۷			۶	۷		۷	۷	۷	۲۵۴
۲۵۵	کاش آن کسان که منعم از آن تند خو کنند	۵۵۱	۷	۷	۷	×	۷	۷	×	۷	۷	۷	۷	۵	۷	۷		۷	۷	×					×			۷			۷	۷		۷	۷	۷	۲۵۵
۲۵۶	ز چشمم آب حسرت می‌تراود	۵۵۲	۷	۶	۷	×	۶	۷	×	۷	۷	۷	۷	۶	۷	۷		۷	۷	۷					۷			۶			۷	۷		۷	۷	۷	۲۵۶
۲۵۷	دلم در عالمی با زخم زهر آلوده می‌گردد	۵۵۲	۷	۷	۵	×	۵	۷	×	۵	۷	۵	۵	۵	۵	۵		۵	۵	×					۵			۵			۵	×		۵	۵	۵	۲۵۷
۲۵۸	فلک ساقی و غم صهبا کسی هشیار کی ماند	۵۵۳	۷	۷	×	×	۷	۷	×	×	۷	×	۷	۷	۷	×		×	×	×					×			×			۷	×		۷	۷	×	۲۵۸
۲۵۹	مرو به مدرسه کانجا خرد موسوس شد	۵۵۴	۵	۵	×	×	۵	۵	×	×	۵	×	۵	×	×	×		×	×	۵					۵			×			۵	×		۵	۵	×	۲۵۹
۲۶۰	یک دم ای شوخ اگر با تو نشینم چه شود	۵۵۴	۱۰	۸	×	×	۱۰	۸	×	×	۱۰	×	۱۰	×	×	×		×	×	۹					۸			×			۶	×		۱۰	۹	×	۲۶۰
۲۶۱	تا بود سراسیمه دلم دربدری بود	۵۵۶	۹	۹	×	×	۹	۹	×	×	۹	۷	۹	۷	×	×		×	×	۹					۹			×			۶	×		۹	۹	×	۲۶۱
۲۶۲	تا یکی عمر به افسوس جهالت برود	۵۵۷	۶	۶	×	×	۶	۶	×	×	۶	۶	۶	۶	×	×		×	×	×					۵			×			۵	×		۶	×	×	۲۶۲
۲۶۳	تا قدم بر اثر نام و نشان خواهد بود	۵۵۷	۹	۹	×	×	۹	۹	×	×	۹	۹	۹	۹	×	×		×	×	۹					۹			×			۸	×		۹	۹	×	۲۶۳
۲۶۴	دمی که جانب من بیند و پیاله بنوشد	۵۵۸	۶	۵	×	×	۵	۵	×	۵	۵	۵	۵	۵	×	۵		×	۵	۵					۵			۵			۵	×		۵	۵	۵	۲۶۴
۲۶۵	بگاه نزع که رندان بتو به می کوشند	۵۵۹	۵	۵	×	×	×	۵	×	۵	۵	×	۵	×	×	۵		×	×	×					×			×			×	۵		۵	۵	×	۲۶۵
۲۶۶	مگر لب تو قرین شراب می‌گردد	۵۵۹	۷	۶	۷	×	۶	۷	×	۶	۷	۶	۶	۶	۶	۶		۵	۶	۷					۶			۶			۶	۶		۷	۶	×	۲۶۶

تعداد اشعار در مقاله و نسخه‌های دیگر

شماره	مصرع اول غزل درکلیات موجوده	صفحه	تعداد	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۵	۳۶	۳۷	شماره
۴۶۷	برهمن کیشم که صد قم طعنه بر اصحاب زد	۵۶۰	۷	۷	۵	×	۶	۷	×	۶	۷	۶	۶	۶	۶	×		×	×	۷					×			×			۶	۶		۷	۶	۶	۴۶۷
۴۶۸	وعظ من گرد فشانندهٔ عصیان نشود	۵۶۱	۸	۷	۸	×	۸	۷	×	۷	۷	×	۸	×	۸	×		×	×	×					۷			×			۷	۸		۷	×	۸	۴۶۸
۴۶۹	هیچ که نقش جمال تو نمایان نشود	۵۶۲	۹	۹	×	×	×	۹	×	×	۹	×	×	×	×	×		×	×	۹					×			×			×	×		۹	×	×	۴۶۹
۴۷۰	دوست در پیش نظر چون غمش از دل برود	۵۶۳	۸	۷	۵	×	۵	۷	×	۶	۷	۵	۵	۵	۵	×		×	×	۵					۵			×			۵	۵		۷	۵	۵	۴۷۰
۴۷۱	گر محبت حمله بر ناموس کفار آورد	۵۶۴	۷	۷	۸	×	۸	۷	×	۸	۷	۷	۷	۷	۸	۸		۸	۸	۶					۷			×			۸	×		۶	۷	۹	۴۷۱
۴۷۲	هر زمان قاصد از آن مه خبری می‌آرد	۵۶۵	۷	۶	×	×	×	۶	×	×	۶	×	۶	×	×	×		×	×	۷					۷			×			۶	×		۶	×	×	۴۷۲
۴۷۳	هنوزش چشم فتان بر سر صد ناز می‌دارد	۵۶۶	۵	۵	×	×	×	۵	×	×	۵	×	۵	×	×	×		×	×	×					×			×			۳	×		۵	×	×	۴۷۳
۴۷۴	دگر ز صحبت شادی کناره خواهم کرد	۵۶۶	۷	۷	×	×	×	۷	×	×	۷	×	۷	×	×	×		×	×	۶					۷			×			×	×		۷	×	×	۴۷۴
۴۷۵	مکن بیگانگی ناگه درین کارت خطا افتد	۵۶۷	۴	۴	×	×	×	۴	×	×	۴	×	۴	×	×	×		×	×	۴					۴			×			×	×		۴	×	×	۴۷۵
۴۷۶	غمزهٔ او نشتری در دامن مرهم کند	۵۶۷	۴	۴	×	×	×	۴	×	×	۴	×	۴	×	×	×		×	×	۴					۴			۴			×	×		×	×	×	۴۷۶
۴۷۷	سمن فشانم و خاشاک بر سرم ریزند	۵۶۷	۵	۴	×	×	×	۵	×	×	۵	×	۵	×	×	×		×	×	۵					۵			×			×	×		۵	×	×	۴۷۷
۴۷۸	منم بیزم تو با نالهٔ نیاز آلود	۵۶۸	۵	۵	×	×	×	۵	×	×	۵	×	۵	×	×	×		×	×	۵					۵			×			×	×		۵	×	×	۴۷۸
۴۷۹	من همان روز که پیغام حیاتم دادند	۵۶۸	۷	۷	×	×	×	۷	×	×	۷	×	۷	×	×	×		×	×	۷					۶			×			×	×		۷	×	×	۴۷۹
۴۸۰	منادی است که هر شام را چراغ دهند	۵۶۹	۴	۴	×	×	×	۴	×	×	۴	×	۴	×	×	×		×	×	۴					×			×			×	×		۴	×	×	۴۸۰

تعداد اشعار در مقاله و نسخه‌های دیگر

شماره	مصرع اول غزل درکلیات موجوده	صفحه	اشعار	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۵	۳۶	۳۷	شماره
۲۸۱	نسیم گل طلبان رو به هیچ جا نکند	۵۶۹	۴	۳	×	×	×	۴	×	×	۴	×	۴	×	×	×		×	×	۴					۴			×			×	×		۴	×	×	۲۸۱
۲۸۲	گلعذاران چو سر راهگذاری گیرند	۵۷۰	۷	×	×	×	×	۷	×	×	۷	×	۷	×	×	×		×	×	۷					۷			×			×	×		۷	×	×	۲۸۲
۲۸۳	چشمم نه بهر خویش دم نزع تر شود	۵۷۰	۷	۶	×	×	×	۶	×	×	۴	×	۵	×	×	×		×	×	۷					۴			×			۴	×		۶	×	×	۲۸۳
۲۸۴	حسن نور افشاند و آرایش ایمن شود	۵۷۱	۷	×	×	×	×	۷	×	×	۷	×	۷	×	×	×		×	×	۶					۷			×			۷	×		۷	×	×	۲۸۴
۲۸۵	کسی ز مجلس ما شادمان بدر نرود	۵۷۱	۷	۷	×	۷	×	۷	×	×	۷	×	۶	×	×	×		×	×	۷					۶			×			۶	×		۶	۷	×	۲۸۵
۲۸۶/۲۸۷	یک درد توام در دل تا شاد نیاید	۵۷۲	۱۴	۱۳	×	×	×	۱۳	×	×	۱۲	×	۱۰	×	×	×		×	×	۱۴					۹			×			۹	×		۱۴	×	×	۲۸۶/۲۸۷
۲۸۸	عشق کو کز دل و دین نام و نشان گم باشد	۵۷۳	۵	۵	×	×	۵	۵	×	×	۵	۵	۵	۵	×	×		×	×	×					۴			×			۴	×		۵	۵	×	۲۸۸
۲۸۹	خضر اگر بر لب کس منت آبی دارد	۵۷۴	۷	۷	×	×	×	۷	×	×	۷	۷	۷	۷	×	×		×	×	۷					۶			×			۶	×		۷	۷	×	۲۸۹
۲۹۰	هر که را نشأهٔ غیرت به سلامت باشد	۵۷۵	۴	۴	×	×	×	۴	×	×	۴	۴	۴	۴	×	×		×	×	۴					×			×			۴	×		۴	۴	×	۲۹۰
۲۹۱	خرد دارالشفاء و جهل محنت‌خانه می‌سازد	۵۷۵	۶	۶	۶	×	×	۶	×	۶	۶	۶	۵	۵	۶	×		۶	×	۶					×			×			×	۶		۶	۵	۶	۲۹۱
۲۹۲	حیف است که دستی به نمکدان تو یابند	۵۷۶	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۵	۷	×		۶	×	۷					۷			×			۷	۷		۷	۷	×	۲۹۲
۲۹۳	گر لب اهل حقیقت در راز افشاند	۵۷۶	۷	۷	۶	×	۶	۷	×	۶	۷	۶	۶	۶	۶	×		×	×	۷					۶			×			×	۶		۷	۶	×	۲۹۳
۲۹۴	هم نوای بلبل و هم صوت زاغم می‌گزد	۵۷۷	۵	۵	۵	×	۵	۵	×	۵	۵	۵	۶	۵	۵	×		۵	×	۵					۵			×			۵	۵		۵	۶	۳	۲۹۴
۲۹۵	از دست عشق بازان رطل گران توان زد	۵۷۷	۱۰	۹	×	×	۱۰	۱۰	×	×	۸	×	۹	×	×	×		×	×	×					×			×			×	×		۱۰	۱۰	×	۲۹۵

تعداد اشعار در مقاله و نسخه‌های دیگر

شماره	مصرع اول غزل درکلیات موجوده	صفحه	اشعار	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۵	۳۶	۳۷	شماره
۴۹۶	گرفتم از غضب شه مقربان بجهند	۵۷۸	۹	۹	×	×	۹	۹	×	×	۹	×	۷	×	×	×		×	×	×					×			×			×	×		۹	۹	×	۴۹۶
۴۹۷	دوست را محترز از صحبت ما نتوان کرد	۵۷۹	۱۱	۱۱	×	×	۱۱	۱۱	×	×	۹	×	۱۱	×	×	×		×	×	۱۱					۱۰			×			۳	×		۱۱	۱۰	×	۴۹۷
۴۹۸	خرد به نشأهٔعشق نگار ما نرسد	۵۸۰	۱۰	۱۰	×	×	۹	۱۰	×	×	۸	×	۹	×	×	×		×	۸	۱۰					×			×			×	×		۱۰	۱۰	×	۴۹۸
۴۹۹	ز بهر داغ که مستان علاج می‌طلبند	۵۸۱	۷	۷	×	×	۶	۷	×	×	۷	۶	۷	۶	×	×		×	×	×					×			×			×	×		۶	۶	×	۴۹۹
۵۰۰	غم شبیخون می‌زند ای دوستان لشکر کنید	۵۸۱	۶	۶	×	×	۶	۶	×	×	۶	۳	۶	۳	×	×		×	×	×					×			×			×	×		۶	۶	×	۵۰۰
۵۰۱	مدعی باز ملول است بلایی دارد	۵۸۲	۷	۷	×	×	۷	۷	×	×	۷	۶	۷	۶	×	×		×	×	×					×			×			×	×		×	×	×	۵۰۱
۵۰۲	اگر چه راه به حیبت کسی عیان نبرد	۵۸۲	۱۱	۱۱	×	×	۱۱	۱۱	×	×	۱۰	۳	۱۰	۳	×	×		×	×	×					×			×			×	×		۱۱	۱۱	×	۵۰۲
۵۰۳	کسی کز فقر جوید کام دل درویش کی ماند	۵۸۴	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۵	۶	۵	۶	۶		×	۶	×					×			۶			۶	۵		۶	۶	۶	۵۰۳
۵۰۴	لب حرف شفا گفت و دل سوخته تب کرد	۵۸۴	۸	۸	۸	×	۸	۸	×	۸	۷	۸	۸	۸	۸	۷		۸	۸	×					۸			۸			۸	۸		۸	۸	۸	۵۰۴
۵۰۵	مست عشق تو که میدان‌طلب از شیر شود	۵۸۵	۳	۳	×	۳	×	۳	۳	۳	۳	۳	۳	۳	۳	۳		۳	۳	×					۳			۳			×	۳		۳	۳	۳	۵۰۵
۵۰۶	دگر دلم ز می تازه مست می‌گردد	۵۸۵	۸	۸	۷	۸	۷	۸	۷	۷	۸	۷	۷	۷	۷	۷		۶	۷	۸					۷			۷			۷	×		۸	۷	۷	۵۰۶
۵۰۷	یاران بروز حادثه یار جهان شوند	۵۸۶	۱۲	۱۱	۱۲	۱۱	۱۲	۱۱	۱۱	۱۲	۱۱	۱۲	۱۲	۱۱	۱۲	۱۲		۱۲	۱۲	۱۲					۱۱			۱۲			۱۱	۱۲		۱۱	۱۲	۱۲	۵۰۷
۵۰۸	فغان کز سینه دایم آه بی تأثیر می‌زاید	۵۸۷	۶	۶	۶	۵	۵	۵	۳	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۳		۵	۳	×					×			۳			۵	۵		۶	۵	۵	۵۰۸
۵۰۹	چه مهربان به سفر شد چه تندقهر آمد	۵۸۷	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵		۵	۵	۵					۵			۵			۵	۵		۵	۵	۵	۵۰۹

تعداد اشعار در مقاله و نسخه‌های دیگر

شماره	مصرع اول غزل درکلیات موجوده	صفحه	اشعار	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۵	۳۶	۳۷	شماره
۵۱۰	مستان عشق خانه در آتش گرفته‌اند	۵۸۸	۶	۶	۵	۵	۵	۶	۵	۶	۶	۶	۶	۵	۵	۶		۵	۶	۶					۶			۵			۶	×		۶	۵	۶	۵۱۰
۵۱۱	کسی که دل به وفای تو عشوه کیش نهاد	۵۸۸	۷	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۵		۵	۶	۷					۶			۵			۵	۶		۷	۶	۶	۵۱۱
۵۱۲	زندانی عشق تو به گلزار نگنجد	۵۸۹	۵	۵	۵	۵	۵	۵	×	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵		۵	۵	۵					۵			۵			۳[1]	۵		۵	۵	۵	۵۱۲
۵۱۳	در غمکدهٔ عشق که غمخوار نگنجد	۵۹۰	۷	۵	×	×	×	۷	۷	×	۷	×	۵	×	×	×		×	×	۷					۵			×			۵	×		۷	×	۵	۵۱۳
۵۱۴	کجاست فتنه که آن شوخ را سوار کند	۵۹۰	۷	۷	۵	۵	۵	۷	×	۵	۷	۵	۵	۵	۵	۵		۵	۵	۷					۵			۵			×	۵		۷	۵	۵	۵۱۴
۵۱۵	آنانکه خمت مایهٔ افسانه نسازند	۵۹۱	۷	۷	۶	۶	۶	۷	×	۶	۷	۷	۶	۶	۶	۶		۶	۶	۷					۶			۶			×	۶		۷	۶	×	۵۱۵
۵۱۶	بکیش اهل وفا مدعا نمی‌گنجد	۵۹۱	۱۱	۱۱	۹	۸	×	۱۱	×	۹	۱۱	۹	۸	۶	۹	۸		۹	۹	×					۸			۱۰			×	۹		۱۱	۹	۹	۵۱۶
۵۱۷	مگو که نغمه‌سرایان عشق خاموشند	۵۹۲	۷	۸	۸	۶	×	۸	۵	۷	۷	۷	۷	۶	۷	۷		۷	×	×					۶			×			×	۷		۷	×	×	۵۱۷
۵۱۸	تا محبت گهر عجز و نیاز افشاند	۵۹۳	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۶	۷	۷	۷	۷	۷	۷	×		۷	۷	۶					۶			×			۳[2]	۷		۷	۷	×	۵۱۸
۵۱۹	هر کس به روز نیک مرا غمگسار شد	۵۹۳	۹	۹	۹	۵	۹	۹	۹	۹	۹	۹	۹	۹		۹	۸	۷	×	۷					۹			۷			۹	۹		۹	۹	۹	۵۱۹
۵۲۰	از دیده‌ام کدام نفس خون نمی‌رود	۵۹۳	۹	۹	۸	۸	۸	۹	۸	۸	۹	۸	۸	۸	۸	۸		۷	۸	۹					۷			۸			۸	۸		۹	۸	۸	۵۲۰
۵۲۱	صد غم دمی بزاید کان را سبب نباشد	۵۹۴	۷	۷	۷	۷	۵	۷	×	۷	۶	۷	۷	۶	۶	۷		۶	۸	۷					۷			۸			۷	۷		۷	۷	۷	۵۲۱
۵۲۲	در ملک عشق هر که شهیدش نمی کنند	۵۹۵	۶	۶	۵	۵	۵	۶	۶	۵	۶	۶	۶	۶	۵	۶		۵	×	۶					۶			۶			۶	۵		۶	۶	۶	۵۲۲

۱- ناکامل
۲- ناکامل

تعداد اشعار در مقاله و نسخه‌های دیگر

شماره	مصرع اول غزل درکلیات موجوده	صفحه	اشعار	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۵	۳۶	۳۷	شماره
۵۲۳	هر چه بگزیدم از آن کیش برهمن به بود	۵۹۶	۷	۷	۷	۶	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷		۷	×	۷					۲			۷			۷	۷		۷	۷	۷	۵۲۳
۵۲۴	گشود زلف معنبر شمال تا چه کند	۵۹۷	۹	۷	×	۷	۹	۹	۷	×	۸	۹	۹	۵	×	×		×	×	۸					۸			×			۸	×		۹	۹	×	۵۲۴
۵۲۵	ز روی آتش سوزان اگر خاشاک می‌روید	۵۹۷	۷	۶	۷	۵	۷	۶	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	×		×	×	×					×			۷			۵[۱]	۷		۷	۹	۷	۵۲۵
۵۲۶	جان ز شوق لبت شکر خاید	۵۹۸	۷	۷	۶	۵	۶	۷	۶	۶	۷	۶/۶	۶	۶		۶	۶	۶	۶	۳					۶			۶			×	۶		۷	۶	۶	۵۲۶
۵۲۷	رهرو بادیهٔ عشق هراسان نرود	۵۹۸	۱۰	۹	۶	×	×	۹	۶	۶/۶	۹	×	۶	۵		×	×	×	×	×					۶			×			×	×		۹	۶	×	۵۲۷
۵۲۸	بلحد چگونه زین غم دل آرمیده باشد	۵۹۹	۹	۹	۷	۶	۶	۹	۵	۷	۹	۷	۶	۶		۷	۶	۵	۶	×					۶			۶			×	۷		۹	۶	۷	۵۲۸
۵۲۹	بازم به طوف میکده احرام تازه شد	۶۰۰	۹	۹	۸	۸	۸	۹	۸	۹/۹	۹	۸	۹	۶		۹	۸	۸	۸	×					۸			۸			×	۹		۹	۹	۸	۵۲۹
۵۳۰	هر جا که مست و غمزه‌زن آن عشوه‌آیین می‌رود	۶۰۱	۷	۷	۴	×	۶	۷	۶	×	۵	۷	۶	۵		×	×	×	×	×					×			×			×	۷		۷	۶	۷	۵۳۰
۵۳۱	تشنه لب رفتم به‌جنّت چشمهٔ کوثر نبود	۶۰۲	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵/۵	۵	۵	۵	۵		۵	۵	×	۵	×					×			۵			×	۵		۵	۵	۵	۵۳۱
۵۳۲	ز کوی عشق ملک دل شکسته می‌آید	۶۰۳	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۵		۶	۶	۶	۶	۵[۲]					۶			۶			۵	۶		۶	۶	۶	۵۳۲
۵۳۳	کو عشق کز شمایل عقلم جنون چکد	۶۰۳	۶	۶	۵	۶	۵	۶	۵	۶	۶	۶	۶	۵		۵	۶	۵	۶	۵					۵			۶			×	۵		۶	۵	۵	۵۳۳
۵۳۴	کسی میوهٔ غم ز باغم نخورد	۶۰۴	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷		۷	×	۷	×	۷					۷			×			×	۷		۷	۷	×	۵۳۴
۵۳۵	نزاع کفر و دین در کوچه و بازار می‌باید	۶۰۴	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷		۷	۷	×	۷	۷					×			×			×	۷		۷	۷	۷	۵۳۵

۱- ناکامل

۲- ناکامل

تعداد اشعار در مقاله و نسخه‌های دیگر

شماره	مصرع اول غزل درکلیات موجوده	صفحه	اشعار	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۵	۳۶	۳۷	شماره
۵۳۶	رفتم از عشق تو با اهل هوس گامی چند	۶۰۵	۱۳	×	×	×	۱۲	×	×	×	×	×	۱۲	×		×	×	×	×	۲					×			×			×	×		×	۱۳	×	۵۳۶
۵۳۷	چو با من در سخن آن لعل آتشناک خواهد شد	۶۰۶	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷		۷	×	۶	۷	×					×			×			×	۷		۷	۷	۷	۵۳۷
۵۳۸	تا چند به زنجیر خرد بند توان بود	۶۰۶	۸	۸	۸	۵	۷	۸	۵	۸	۸	۸	۷	۶		۸	۸	۷	×	۸					۷			۸			۲[1]	۸		۸	۷	۷	۵۳۸
۵۳۹	از پی صید دگر تا بجهاندی سمند	۶۰۷	۷	۷	۶	۶	۷	۶	۷	۷	۶	۷	۷	۷		۷	۷	×	۷	۷					۶			۷			۶	۷		۷	۷	۷	۵۳۹
۵۴۰	گشتم اندر دل خوبان همه خوبان خودند	۶۰۸	۹	۹	۹	۸	۹	۹	۸	۹	۹	۸	۹	۹		۹	×	×	×	۹					×			×			۹	۹		۹	۹	۹	۵۴۰
۵۴۱	خوشا کسی که دمی آب بی شراب نخورد	۶۰۸	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۶	۵		۵	۶	۵	۵	۵					۵			۵			۵	۵		۵	۵	۵	۵۴۱
۵۴۲	چه پرسی‌ام که بجانت هوای ما چه کند	۶۰۸	۳	۳	×	×	۵	۳	×	۳	۳	×	×	۵		×	×	×	×	۳					×			×			×	×		۳	۵	×	۵۴۲
۵۴۳	بجان خسته ندانیم کان بلا چه کند	۶۰۹	۷	۷	×	۶	۷	۷	۷	×	۷	×	×	۶		×	×	×	×	۷					۷			×			۷	×		۷	×	×	۵۴۳
۵۴۴	کسی بدیدهٔ ناموس خوار می‌آید	۶۱۰	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶		۶	۵	۶	۵	۶					۶			۶			۶	۵		۶	۶	۵	۵۴۴
الف ۵۴۵	بعیش کوش که هنگام کار می‌گذرد	۶۱۰	۵	۵	۳	۳	۱	۵	۱۰	×	۵	۵	×	×		۹	×	×	×	۵					×			×			×	×		۵	×	×	الف ۵۴۵
ب ۵۴۵	شبی که در قدم وصل یار می‌گذرد	۶۱۰	۶	۵	۶	۶	۱۰	۵	×	۹	۸	۹	۱۰	۱۰		×	۹	۸	۱۰	۶					۹			۹			۹	۹		۵	۱۰	۱۰	ب ۵۴۵
۵۴۶	آنکس که مرا با دل غمناک بر آورد	۶۱۱	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۶	۵	۵	۵	۵	۵		×	×	×	×	×					۵			۵			۵	۵		۵	۵	۵	۵۴۶
۵۴۷	هوشم به نگاهی برد جانانه چنین باید	۶۱۲	۸	۷	۷	۷	۷	۷	×	۷	۷	۸	۷	۷		×	۸	۷	۷	۶					۶			۷			۲[2]	۷		۷	۷	۷	۵۴۷

۱- ناکامل

۲- ناکامل

تعداد اشعار در مقاله و نسخه‌های دیگر

شماره	مصرع اول غزل درکلیات موجوده	صفحه	اشعار	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۵	۳۶	۳۷	شماره
۵۴۸	عاشقان گر به دل از دوست غباری دارند	۶۱۲	۱۱	۱۱	۹	۹	۹	۱۱	۸	۹	۸	۸	۹	۹		۹	۹	۸	۹	۱۱					۹			۹			۸	۹		۱۱	۹	۹	۵۴۸
۵۴۹	کسی که از الم عشق بیدماغ شود	۶۱۳	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶		۶	۶	۶	۶	۶					۶			۶			۶	۶		۶	۶	۶	۵۴۹
۵۵۰	چه گرمیست که در سر شراب می‌سوزد	۶۱۴	۸	۸	۷	۷	۷	۸	۸	۶	۸	۷	۷	۷		۷	۷	۷	۷	۷					۷			۷			×	۷		۸	۷	۷	۵۵۰
۵۵۱	کی دلم شاد از می ناب و نوای نی شود	۶۱۴	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	×		۵	×	۶					×			×			×	۷		۷	۷	۷	۵۵۱
۵۵۲	دلی کز حسن آن گل در نظر گلزارها دارد	۶۱۵	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	×	×	۶	۶	۵	۵	۶		۵	۶	۶					۶			۵			۱[1]	۶		۶	۶	۶	۵۵۲
۵۵۳	معلوم کز ترشح اشکی چه کم شود	۶۱۶	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	×	۷	۷	×	۷	۷	۷		۷	۷	۷					۶			۷			۷	۷		۷	۷	۷	۵۵۳
۵۵۴	آن که در راه طلب ماند و پایی نکشد	۶۱۶	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	×		۶	×	۷					۷			×			۷	۷		۷	۷	۷	۵۵۴
۵۵۵	هر زمان در فتنه خوش نا مهربانی می‌شود	۶۱۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۵		۵	۵	۷					۷			۵			۶	۷		۷	۷	۷	۵۵۵
۵۵۶	عاقلان آدابت آموزند و رسوایت کنند	۶۱۸	۵	۴	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵		۵	۵	×					×			×			۵	۵		۵	۵	۵	۵۵۶
۵۵۷	ز لوح سینهٔ عشاق نقش غم نرود	۶۱۸	۱۱	×	×	۱۱	×	×	×	×	×	×	×	×	×	×		×	×	×					×			×			×	×		×	×	×	۵۵۷
۵۵۸	تو حسن خود چه شناسی چنانکه می‌باید	۶۱۹	۳	×	×	×	×	×	×	×	×	×	×	×	×	×		×	×	۳					×			×			×	×		×	×	×	۵۵۸
۵۵۹	خوش ریایی شب بکنج خانقه در کار بود	۶۱۹	۴	×	×	×	×	×	×	×	×	×	×	×	×	×		×	×	۴					×			×			×	×		×	×	×	۵۵۹
۵۶۰	شاهین نازش از پس عمری هوا گرفت (آشیان بماند)	۶۲۰	۸	×	×	×	×	×	×	×	×	×	×	×	×	×		×	×	۸					×			×			×	×		×	×	×	۵۶۰

۱- ناکامل

تعداد اشعار در مقاله و نسخه‌های دیگر

شماره	مصرع اول غزل درکلیات موجوده	صفحه	اشعار	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۵	۳۶	۳۷	شماره
۵۶۱	مجنون که هیشش از غم لیلی شود لذیذ	۶۲۰	۶	۶	۶	۶	۶	۶	×	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶		۶	۶	۶					۶			۵			۶	۶		۶	۶	۶	۵۶۱
۵۶۲	بلب آرام گیر ای جان غمگین یکدمی دیگر	۶۲۱	۹	۹	۹	۹	×	۹	۸	۹	۹	۸	۹	۸	۹	۹		۷	۹	×					×			۸			۸	۹		۹	۹	۹	۵۶۲
۵۶۳	گر مرد وفایی ره بازار الم گیر	۶۲۲	۸	۸	۷	۷	×	۸	۶	۷	۷	۶	۸	۶	۷	۷		۶	۷	۸					۶			۶			۶	۷		۸	۶	۷	۵۶۳
۵۶۴	بپای خواهش ما مدعا شود زنجیر	۶۲۳	۵	۵	×	×	×	۵	×	×	۵	×	۵	×	×	×		×	×	۵					۵			×			۵	×		۵	×	×	۵۶۴
۵۶۵	برو ای غم خبری از دل آواره بیار	۶۲۴	۶	۶	۶	×	×	۶	×	۶	۶	۶	۶	۵	×	×		۵	۶	۶					۶			۶			۶	۶		۶	۶	۶	۵۶۵
۵۶۶	اگر بکام رسی از زمانه یاد آور	۶۲۴	۳	۳	×	×	×	۳	×	×	۳	×	۳	×	×	×		×	×	۳					۳			×			۳	×		۳	×	×	۵۶۶
۵۶۷	چگونه سوز غم او دهم بسوز دگر	۶۲۵	۳	۳	۳	۳	۳	۳	۳	۳	۳	۳	۳	۳	۳	۳		۳	۳	۳					۳			۳			۳	×		۳	۳	۳	۵۶۷
۵۶۸	شراب یاس بجام و سبوی ما بگذار	۶۲۵	۷	۷	×	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۶	۷	۷	۷	۷		۶	۷	۶					۷			۷			۷	۶		۷	۷	۷	۵۶۸
۵۶۹	باد دی گو ورق لاله و شمشاد ببر	۶۲۶	۸	۸	×	×	۸	۸	×	×	۸	۷	۸	۸	×	×		×	×	×					۷			×			۷	۳		۸	۸	۸×	۵۶۹
۵۷۰	هر قطره در چشم ترم نوحست و طوفانی دگر	۶۲۷	۶	۶	×	×	×	۶	×	×	۶	×	×	×	×	×		×	×	۶					×			×			×	×		۶	×	×	۵۷۰
۵۷۱	هر دم بدرد دل کنم اندیشه‌ای دگر	۶۲۷	۷	۶	×	×	×	۶	×	۶	۶	×	×	×	×	×		×	×	۶					×			×			×	×		۶	×	×	۵۷۱
۵۷۲	بگیر جامی و دم در کش و بهانه مگیر	۶۲۸	۳	۳	×	×	×	۳	×	×	۳	×	×	×	×	×		×	×	۳					×			×			×	×		۳	×	×	۵۷۲
۵۷۳	ای هر نگاهت از دگری جان شکارتر	۶۲۸	۵	۵	×	×	×	۵	×	×	۵	×	×	×	×	×		×	×	۵					×			×			×	×		۵	×	×	۵۷۳
۵۷۴	جان غمگین مفروش و دل خوشنود مخر	۶۲۹	۵	۵	۵	۵	×	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵		۵	۵	۵					۵			۵			۵	۵		۵	۵	۵	۵۷۴

تعداد اشعار در مقاله و نسخه‌های دیگر

شماره	مصرع اول غزل درکلیات موجوده	صفحه	اشعار	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۵	۳۶	۳۷	شماره
۵۷۵	همین معامله ما را بس است با زنّار	۶۲۹	۶	۶	۵	۵	۵	۶	۶	۵	۶	۵	۵	۵	۵	۵		۵	۵	۶					۵			۵			۵	۶		۶	۵	۵	۵۷۵
۵۷۶	مُردم و دارد جمال او دلم روشن هنوز	۶۳۰	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	×	۶		×	۶	۶					۶			۶			۶	×		۶	۶	۶	۵۷۶
۵۷۷	بده تسلّیم از صلح بی‌مدار هنوز	۶۳۱	۷	۷	۷	×	۶	۷	×	۷	۷	۵	۷	۶	×	۷		۶	۷	۷					۷			۷			۷	۷		۷	۶	×	۵۷۷
۵۷۸	قدّتو آفریده خدا از برای ناز	۶۳۲	۳	۳	×	×	×	۳	×	×	۳	×	×	×	×	×		×	×	۳					×			×			×	×		۳	×	×	۵۷۸
۵۷۹	العطش ای عشق تلخایی به خاک ما بریز	۶۳۲	۵	۵	۵	×	۵	۵	×	۵	۴	×	×	×	۵	۵		۵	۵	۵					۴			۴			۴	۵		۴	۵	×	۵۷۹
۵۸۰	همت بلند دار و متاع هوس بسوز	۶۳۰	۳	۳	×	×	×	۳	×	×	۳	×	×	×	×	×		×	×	۳					×			×			×	×		۳	×	×	۵۸۰
۵۸۱	جان رفت و سوزد از تو دل ناتوان هنوز	۶۳۳	۸	۸	۷	×	۷	۸	×	۷	۸	۷	۷	۶	۶	×		۷	×	۸					۷			×			۷	۷		۸	۷	۷	۵۸۱
۵۸۲	نگویمت بنشین در قدح شراب انداز	۶۳۳	۱۰	۹	×	۷	۸	۱۰	×	×	۱۰	۸	۸	×	×	×		×	×	۹					۷			×			۶	×		۹	۸	×	۵۸۲
۵۸۳	ای دل ز شوق آن مه نا مهربان بسوز	۶۳۴	۸	۸	۷	×	×	۸	×	۷	۸	۶	۷	۶	×	۶		۷	۶	۸					۷			۵			۷	۷		۸	۶	۶	۵۸۳
۵۸۴	داغ داغم کرد یاس و طالبِ کامم هنوز	۶۳۵	۹	۷	۹	۵	۹	۷	×	۸	۷	۹	۹	۵	×	۸		۸	۸	×					×			۸			۹	۹		۷	۸	۹	۵۸۴
۵۸۵	دل خون شد و بیوی گلی غش کند هنوز	۶۳۶	۵	۵	×	×	×	۵	×	×	۵	×	×	×	×	×		×	×	۵					×			×			×	×		۵	×	×	۵۸۵
۵۸۶	خاشاک برق حسن بود عشق خانه سوز	۶۳۷	۷	۷	۵	۶	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۶	۷		۶	۷	۷					۷			۷			۷	۶		۷	۷	۷	۵۸۶
۵۸۷	دیده‌ام پژمرد و حیرانِ گل رویم هنوز	۶۳۷	۸	۸	۷	۸	۸	۸	۸	۷	۸	۸	۸	۸	×	۷		۷	۷	۸					۸			۷			۸	۸		۸	۸	۸	۵۸۷
۵۸۸	کونین مست و بادهٔ نابی ندید کس	۶۳۹	۹	۹	۸	۸	۸	۹	۸	۸	۹	۷	۸	۸	۸	۸		۷	۸	۷					۸			۸			۸	×		۹	۸	۸	۵۸۸

تعداد اشعار در مقاله و نسخه‌های دیگر

شماره	مصرع اول غزل درکلیات موجوده	صفحه	تعداد	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۵	۳۶	۳۷	شماره
۵۸۹	بزم وصلت دیدم آنجا زهر در جام است و بس	۶۴۰	۱۱	۱۱	۸	۹	۸	۱۱	۹	۸	۷	۷	۹	۸	۸	۸		×	۸	۱۰					۹			۷			۹	۸		۱۰	۸	۸	۵۸۹
۵۹۰	دوش در صومعه آمد صنم باده فروش	۶۴۱	۱۵	۱۳	۱۲	۱۳	۱۲	۱۳	۱۳	۱۲	۱۱	۱۳	۱۳	۱۲	۱۰	×		۱۳	۱۱	×					۱۳			۱۱			۶	۱۴		۱۵	۱۴	۱۳	۵۹۰
۵۹۱	تا کی از گریه توان منع دو چشم تر خویش	۶۴۳	۸	۸	۷	۷	۷	۸	۷	۷	۸	۷	۷	۷	۷	۷		۷	۷	۸					۷			۷			۶	×		۸	۷	۷	۵۹۱
۵۹۲	درمانده‌ام ز صحبت امید و بیم خویش	۶۴۴	۷	۷	۷	۶	۷	۷	۷	۷	۷	۶	۷	۷	۷	۷		×	۷	۶					۷			۷			۷	۷		۷	۷	۷	۵۹۲
۵۹۳	چو آمد جان بلب زان گونه شد محو تماشایش	۶۴۵	۱۰	۱۰	۵	×	۵	۱۰	۴	۵	۷	۵	۵	۵	۵	۵		۵	۵	۱۰					×			۵			۵	۵		۱۰	۵	۵	۵۹۳
۵۹۴	بحمدالله که جان دادم به آن تلخی ز بیدادش	۶۴۶	۷	۷	۵	×	۵	۷	۵	۶	۷	۶	۶	۵	۶	۶		۵	۶	۶					۵			۶			۶	۶		۷	۵	۵	۵۹۴
۵۹۵	از یاد برده‌ام روش مهر و کین خویش	۶۴۷	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۵		۶	۶	۶					۶			۶			۶	۶		۶	۶	۶	۵۹۵
۵۹۶	بود خاموشیم فردوس راز و عشق رضوانش	۶۴۸	۸	۸	×	×	×	۸	×	×	×	×	×	×	×	×		×	×	۶					×			×			۶	×		۸	×	×	۵۹۶
۵۹۷	خیال دوست نبردم شبی بخانهٔ خویش	۶۴۸	۳	×	×	×	×	×	×	×	۳	×	×	×	×	×		×	×	۳					×			×			×	×		۳	×	×	۵۹۷
۵۹۸	ز خواب ناز همانا گشوده چشم سیاهش	۶۴۹	۳	۳	×	×	×	۳	×	×	۳	×	×	×	×	×		×	×	۳					×			×			×	×		۳	×	×	۵۹۸
۵۹۹	گهی ز خشم دلم بر تنافتم ز درش	۶۴۹	۳	۳	×	×	×	۵	×	×	۵	×	×	×	×	×		×	×	۳					×			×			×	×		۳	×	×	۵۹۹
۶۰۰	مزار آتشین دارد شهید شوق دیدارش	۶۴۹	۳	۳	×	×	×	۳	×	×	۳	×	×	×	×	×		×	×	۳					×			×			×	×		۳	×	×	۶۰۰
۶۰۱	بعد عمری که برش یافته‌ام فرصت خویش	۶۵۰	۳	۳	×	×	×	۵	×	×	۸	×	×	×	×	×		×	×	۳					×			×			×	×		۵	×	×	۶۰۱
۶۰۲	آن قدر طعنه شنیدم ز ملامت‌گر خویش	۶۵۰	۹	۹	×	×	×	۹	×	×	۹	×	×	×	×	×		×	×	۹					×			×			×	۶		۹	×	×	۶۰۲

تعداد اشعار در مقاله و نسخه‌های دیگر

شماره	مصرع اول غزل درکلیات موجوده	صفحه	اشعار	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۵	۳۶	۳۷	شماره
۶۰۳	کجاست نشتر مژگان دوست تا دل ریش	۶۵۱	۹	۸	×	×	×	۸	×	×	۸	۳	×	۳	×	×		×	×	×					×			×			×	×		۸	۸	×	۶۰۳
۶۰۴	بکشتن آن ملکی کاید از کرشمه بیندش	۶۵۲	۶	۶	×	×	×	۶	×	×	۶	×	×	×	×	×		×	×	۶					×			×			×	×		۶	×	×	۶۰۴
۶۰۵	صبر فرمایم دل خود را ز جور یار خویش	۶۵۳	۳	۳	×	×	×	۳	×	×	۳	×	×	×	×	×		×	×	۳					×			×			×	×		۳	×	×	۶۰۵
۶۰۶	هر که از خونریز من آلوده گردد دامنش	۶۵۳	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۶	۷	۷	۷	۷		۷	۷	۶					×			۷			۷	۷		۷	۷	۷	۶۰۶
۶۰۷	آن کس که تو باشی دم مردن نگرانش	۶۵۴	۱۰	۱۰	۸	۸	۸	۱۰	۹	۸	۷	۹	۹	۸	۸	۷		۸	۸	۱۰					۹			۸			۹	۸		۱۰	۸	۸	۶۰۷
۶۰۸	ملک بسهو نویسد چو نامهٔ ستمش	۶۵۵	۸	۸	۷	۷	۷	۸	۸	۷	۸	۷	۷	۷	۷	۷		۷	۷	×					۶			۷			۷	۷		۸	۷	۷	۶۰۸
۶۰۹	در دل شکنی آفت چرخ است نگاهش	۶۵۶	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	×		۷	×	۷					۷			×			۷	۷		۷	۷	۷	۶۰۹
۶۱۰	گر چشانی به ملک چاشنی صحبت خویش	۶۵۷	۸	۷	۸	۸	۸	۷	۸	۸	۷	۸	۸	۷	۸	۷		۸	۶	×					۸			۷			۷	۸		۸	۸	۷	۶۱۰
۶۱۱	پا بدامن در کش ای دل وز جهان ذلت مکش	۶۵۸	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	×		۵	×	۵					×			×			۵	۵		۵	۵	۵	۶۱۱
۶۱۲	رفتم که بشکنم به ملامت سبوی خویش	۶۵۸	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۵	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶		۶	۶	۶					۶			۶			۶	۶		۶	۶	۶	۶۱۲
۶۱۳	از بس که بود جان دم رفتن نگرانش	۶۵۹	۸	۸	۷	۷	۷	۸	۷	۷	۸	۶	۷	۷	۷	۶		۷	۶	۸					۷			۶			۷	۷		۸	۷	۷	۶۱۳
۶۱۴	جان می‌رود ای ناله ز دنبال روان باش	۶۶۰	۱۱	۱۱	۸	×	۱۰	۱۱	×	۹	۸	۹	×	۵	۹	۷		۷	۹	۱۱					۹			۸			۹	×		۱۱	۱۰	۹	۶۱۴
۶۱۵	کی دل بجهان بنگرد و ناز و نعیمش	۶۶۱	۸	۸	۸	×	۸	۸	×	۸	۸	۸	۸	۸	۸	۸		۸	۸	۸					۸			۸			۸	۸		۸	۸	۸	۶۱۵
۶۱۶	بگوش صبر دلا نالهٔ شبانه مکش	۶۶۲	۷	۷	۶	×	۶	۷	×	۶	۷	۶	۶	۶	۶	۶		۶	۶	۷					۵			۶			۶	۶		۷	۶	۶	۶۱۶

تعداد اشعار در مقاله و نسخه‌های دیگر

شماره	مصرع اول غزل درکلیات موجوده	صفحه	اشعار	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۵	۳۶	۳۷	شماره
۶۱۷	میل دارم کز می خم در بهشت آیم بهوش	۶۶۳	۵	۵	۵	×	۵	۵	×	۵	۵	۵	۵	۵	۵	×		۵	۵	۵					۵			۵			۵	۵		۵	۵	۴	۶۱۷
۶۱۸	تا برده‌ام به مدرسهٔ عشق رخت خویش	۶۶۳	۶	۶	×	×	۶	۶	×	×	۶	۶	۶	۶	×	×		×	×	۶					۶			×			۵	×		۶	۷	×	۶۱۸
۶۱۹	شهید او که بود آب و رنگ یاقوتش	۶۶۴	۵	۴	۵	۵	۵	۴	×	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵		۵	۵	۵					۵			۵			۵	۵		۵	۵	۵	۶۱۹
۶۲۰	امشبم کشت ظمت عشرت فردای تو خوش	۶۶۵	۱۰	۱۰	۷	×	۷	۱۰	×	۷	×	۷	۷	۷	۷	×		×	×	×					۵			×			۵	۷		۱۰	×	۷	۶۲۰
۶۲۱	منم که می‌کنم از درد بی کرانهٔ خویش	۶۶۶	۵	۵	×	×	۵	۵	×	×	۵	۵	۵	۵	×	×		×	×	۵					۵			×			۵	×		۵	×	×	۶۲۱
۶۲۲	گفتی نکنم ز کین فراموش	۶۶۶	۱۲	۱۱	×	×	۱۱	۱۱	×	×	۱۲	۱۲	۱۱	۱۲	×	×		×	×	۱۱					۱۱			×			۱۱	×		۱۲	۱۲	×	۶۲۲
۶۲۳	ای ملک را قبله با این کهنه مسکن خوش مباش	۶۶۷	۶	۶	×	×	×	۵	×	×	×	×	۵	×	۴	×		×	×	×					×			×			۶	×		۶	×	×	۶۲۳
۶۲۴	بجز هلاک خلاصی بود محال ز بندش	۶۶۸	۵	۵	×	×	×	۵	×	×	۵	×	۴	×	×	×		×	×	۵					×			×			۴	×		۵	×	×	۶۲۴
۶۲۵	از سخن شهد ناب می‌چکدش	۶۶۸	۶	۶	۵	۵	۶	۶	۶	۵	۶	۵	۶	۶	۵	۵		۵	۵	۶					۶			۵			۶	۵		۶	۶	۵	۶۲۵
۶۲۶	چون ز چشمم نرود خون که زند بر دل ریش	۶۶۸	۷	۷	۵	۵	۶	۷	۷	۶	۷	۶	۶	۶	۵	۶		۵	۶	۷					۱۰			۶			۶	۶		۷	۶	۶	۶۲۶
۶۲۷	به عمرها ننهم پا برون ز خانهٔ خویش	۶۶۹	۶	۵	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۵	۶	۶	۶	۶	۶		۵	۶	۶					۶			۶			۶	۶		۶	۶	۶	۶۲۷
۶۲۸	دلی دارم که می‌جوشد ز هر مو چشمهٔ خونش	۶۷۰	۹	۶	۶	۷	۷	۹	۷	۷	۸	۷	۷	۷	۷	۵		×	۵	×					×			۵			۷	۸		۹	۶	۷	۶۲۸
۶۲۹	چو تیر از دل کشد کو شربتی از لعل خندانش	۶۷۱	۸	۸	۶	۶	۷	۸	۷	۷	×	۷	۷	۷	۷	×		×	×	×					×			×			۷	۷		۸	۷	۷	۶۲۹
۶۳۰	صنم می‌گوی و در میخانه می‌رقص	۶۷۲	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۵	۷	۷	۷	۷	۷		۷	۶	۷					۷			۷			۷	۷		۷	۷	۷	۶۳۰

تعداد اشعار در مقاله و نسخه‌های دیگر

شماره	مصرع اول غزل درکلیات موجوده	صفحه	اشعار	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۵	۳۶	۳۷	شماره
۶۳۱	فصل گل است شکر نسیم بهار فرض	۶۷۳	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۹		۹	۱۰	۱۰					۱۰			۸			۹	۱۰		۱۰	۱۰	۱۰	۶۳۱
۶۳۲	گر بگویم ز نظر دوست نهان است غلط	۶۷۴	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷		۷	۶	۷					۷			۷			۷	۵		۶	۷	۶	۶۳۲
۶۳۳	اگر تو خنده کنی از گل و شراب چه حظ	۶۷۵	۹	۸	۹	۹	۹	۹	۹	۹	×	۹	۹	۹	۹	۷		۹	۷	۹					۹			۷			۹	۸		۹	۹	۹	۶۳۳
۶۳۴	بروی دوست نظر کن ز آفتاب چه حظ	۶۷۵	۷	۷	×	×	×	۷	×	×	۷	×	۷	×	×	×		×	×	×					۷			×			×	×		۷	۷	×	۶۳۴
۶۳۵	باز این منم به صد دل خشنود در سماع	۶۷۶	۷	۷	۷	×	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷		۷	۷	۷					۷			۷			۷	۷		۵	۷	۷	۶۳۵
۶۳۶	چه خم دوکون به درویش گر کنند نزاع	۶۷۷	۳	۳	×	×	×	۳	۳	×	۳	×	×	×	×	×		×	×	۳					×			×			×	×		۳	×	×	۶۳۶
۶۳۷	چنین که آمده منظور لطف شاهچراغ	۶۷۷	۸	۸	۸	۸	۷	۸	۸	۸	۸	۸	۷	۸	۸	۷		۷	۸	۸					۷			۸			۸	۸		۸	۸	۸	۶۳۷
۶۳۸	باز به میدان ما فوج بلا بسته صف	۶۷۸	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۶	۷		۶	۷	۷					۷			۷			۷	۷		۷	۷	۷	۶۳۸
۶۳۹	خم می‌گزد دل من، من می‌مکم لب عشق	۶۷۹	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۵	۶	۶	۶	۶	۶	۶		۶	۶	۶					۶			۶			۶	۶		۶	۶	۶	۶۳۹
۶۴۰	داغ درون تشنه لبانست آب عشق	۶۷۹	۱۹	۱۱	×	×	×	۱۱	×	×	۱۱	×	۱۱	×	×	×		×	×	۱۰					۱۰			×			۱۱	×		۱۱	۱۱	×	۶۴۰
۶۴۱	شراب بی غش و ساقی بکام و بخت شفیق	۶۸۰	۳	۳	×	×	×	۳	×	۳	×	×	×	×	×	×		×	×	۵					×			×			×	×		۳	×	×	۶۴۱
۶۴۲	چه لازم است که جویند بایزید و شفیق	۶۸۱	۹	۷	×	×	×	۷	×	۶	۷	×	۹	×	×	۹		۹	۹	×					۸			۹			۸	۹		۹	×	۹	۶۴۲
۶۴۳	بصدر مجلس وصل توام چنان مشتاق	۶۸۲	۳	×	×	۳	×	×	×	×	×	×	×	×	×	×		×	×	×					×			×			×	×		×	×	×	۶۴۳
۶۴۴	ز خم مجنون گر شود جویای درمان از نمک	۶۸۳	۳	۳	×	×	×	۳	×	×	۷	×	×	×	×	×		×	×	۷					×			×			×	×		۳	×	×	۶۴۴

تعداد اشعار در مقاله و نسخه‌های دیگر

شماره	مصرع اول غزل درکلیات موجوده	صفحه	اشعار	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۵	۳۶	۳۷	شماره
۶۳۵	نیستش اندیشهٔ زخم شهیدان از نمک	۶۸۳	۳	۳	×	×	×	۳	×	×	۷	×	×	×	×	×		×	×	۷					×			×			×	×		۳	×	×	۶۳۵
۶۳۶	این زخمهای کاری بر مغز جان مبارک	۶۸۳	۹	۸	۸	۸	۸	۹	۸	۸	۹	۸	۸	۸	۸	۸		۸	۸	۶					۸			۷			۷	×		۹	۸	۸	۶۳۶
۶۳۷	هر غمت آرزوی جان ملک	۶۸۵	۶	۵	×	×	×	۵	×	×	۵	×	×	×	×	×		×	×	۶					×			×			×	×		۶	×	×	۶۳۷
۶۳۸	صد مهر می‌نهم به لب گفتگوی دل	۶۸۵	۱۱	۷	۵	۵	۶	۷	۷	۷	×	۹	۸	۶	۵	۷		۵	۷	×					۸			۷			۷	۵		۹	×	۶	۶۳۸
۶۳۹	دردی که با فسانه و افسون رود از دل	۶۸۷	۶	۶	×	۵	×	۶	۵	×	۶	۶	۶	۵	×	×		×	×	۶					۶			×			۶	×		۶	۶	×	۶۳۹
۶۵۰	تنهانشین گوشهٔ غمخانهٔ خودیم	۶۸۷	۹	۹	×	×	×	۹	۸	۸	۹	۸	۸	۸	۷	۸		۷	۸	۹					۹			۸			۹	۶		۹	۸	۷	۶۵۰
۶۵۱	همتی یاران که در دفع هوس رو می‌کنم	۶۸۸	۱۱	۷	۷	۷	۶	۷	۵	۷	۷	۷	۱۱	۶	۷	۶		۵	۳	×					۸			۳			×	۷		۷	۷	۶	۶۵۱
۶۵۲	خوشا جهان چو من از داغ دل کباب شوم	۶۸۹	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۵	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۵		۶	۶	×					×			۵			×	۶		۶	۶	۶	۶۵۲
۶۵۳	تو چشم بر دل و من چشم بر وفا دارم	۶۹۰	۵	۵	×	×	×	۵	×	×	×	×	×	×	×	×		×	×	×					×			×			×	×		۵	×	×	۶۵۳
۶۵۴	چون خیالت گذر آرد بدر مسکن چشم	۶۹۰	۵	۵	۳	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	×		۵	×	×					×			×			×	۵		۵	۵	۵	۶۵۴
۶۵۵	ما نقد را ز جمله به غمّاز داده‌ایم	۶۹۱	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۵		۶	۵	۶					۶			۵			۵[1]	۶		۶	۶	۶	۶۵۵
۶۵۶	صد شکر کز حلاوت هستی گذشته‌ایم	۶۹۱	۶	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵		۵	۵	۵					۵			۵			۵	۵		۵	۵	۵	۶۵۶
۶۵۷	چون لاله‌گون شوی از باده در چمن مستم	۶۹۲	۹	۹	۹	۸	۹	۹	۹	۹	۹	۹	۹	۹	۹	۹		۷	۹	×					۹			۹			۹	۹		۹	۹	۹	۶۵۷

۱- ناکامل

تعداد اشعار در مقاله و نسخه‌های دیگر

شماره	مصرع اول غزل درکلیات موجوده	صفحه	اشعار	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۵	۳۶	۳۷	شماره
۶۵۸	ما تشنگی به دجله و جیحون نمی‌دهیم	۶۹۳	۷	۷	۷	۷	۶	۷	۶	۷	۷	۷	۷	۶	۷	۷		۶	۷	×					۶			۷			۶	۷		۷	۶	۶	۶۵۸
۶۵۹	منم که بهر دل اسباب داغ می‌دزدم	۶۹۴	۶	۶	۶	۶	×	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۵	۶	×		۶	×	×					۷			×			۶	×		۶	۶	×	۶۵۹
۶۶۰	بیا تا آب آتش‌طبع را در ساغر اندازیم	۶۹۴	۸	۸	۷	×	×	۷	×	۶	×	×	×	×	۷	×		۶	×	×					×			×			×	۷		۸	۶	×	۶۶۰
۶۶۱	گیرم از بزم وصالش غیر را بیرون کنم	۶۹۵	۶	۶	×	×	×	۶	×	×	۶	×	×	×	×	×		×	×	×					×			×			×	×		۶	×	×	۶۶۱
۶۶۲	گر نهان دارم غمش در سینه جان می‌سوزدم	۶۹۶	۵	۵	×	×	×	۵	×	×	۵	×	×	×	×	×		×	×	۸					×			×			×	×		۵	×	×	۶۶۲
۶۶۳	عزّتی کو که برش چون گله آغاز کنم	۶۹۷	۶	۶	×	×	×	۵	×	×	۵	×	×	×	×	×		×	×	×					×			×			×	×		۶	×	×	۶۶۳
۶۶۴	دوش جامی از کف رعنا غزالی داشتم	۶۹۷	۵	۵	×	×	×	۵	×	×	۵	×	×	×	×	×		×	×	۵					×			×			×	×		۵	×	×	۶۶۴
۶۶۵	مکن بیهوده گرمی کز غمت پر خون دلی دارم	۶۹۷	۷	۷	×	×	×	۷	×	×	۷	×	×	×	×	×		×	×	×					×			×			×	×		۷	×	×	۶۶۵
۶۶۶	دل مرهم‌طلب را نیشها بر ریش می‌خواهم	۶۹۸	۶	۶	×	×	×	۶	×	×	۶	×	×	×	×	×		×	×	۵					×			×			×	×		۵	×	×	۶۶۶
۶۶۷	دردی تو به این صبر نهفتن نتوانم	۶۹۹	۵	۵	×	×	×	۵	×	×	۵	×	×	×	×	×		×	×	×					×			×			×	×		۶	×	×	۶۶۷
۶۶۸	چند مست گریه پی آن سرو ناز از خود روم	۶۹۹	۶	۶	×	×	×	۶	×	×	۶	×	×	×	×	×		۷	×	×					×			×			×	۷		۷	۷	×	۶۶۸
۶۶۹	ز بسکه تشنه لب نیستی خویشتنم	۷۰۰	۷	۷	۷	×	×	۷	×	۷	۷	×	×	×	۶	×		۷	×	۷					×			×			×	۶		۷	۷	×	۶۶۹
۶۷۰	رفتیم و با غمت دل محزون گذاشتیم	۷۰۱	۷	۷	۶	×	×	۷	×	۶	۷	۶	×	۶	×	×		×	×	×					×			×			×	×		۵	×	×	۶۷۰
۶۷۱	نمودی روی گرم از انفعال افروختی بازم	۷۰۱	۵	۵	×	×	×	۵	×	×	۵	×	×	×	×	×		×	×	×					×			×			×	×		۷	×	×	۶۷۱

تعداد اشعار در مقاله و نسخه‌های دیگر

شماره	مصرع اول غزل درکلیات موجوده	صفحه	اشعار	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۵	۳۶	۳۷	شماره
۶۷۲	تا چند به جان و دل شرمنده بگریم	۷۰۲	۷	۷	×	×	×	۷	×	×	۷	×	×	×	۷	×		۷	×	×					×			×			×	۷		۷	۷	×	۶۷۲
۶۷۳	از شش جهتم شکوه زند موج و خموشم	۷۰۲	۷	۷	۷	×	×	۷	×	۷	۷	۶	×	۶	×	×		×	×	×					×			×			×	×		۴	×	×	۶۷۳
۶۷۴	چه کنی سعی که از کوی تو دلشاد روم	۷۰۳	۴	۴	×	×	×	۴	×	×	۴	×	×	×	×	×		×	×	۵					×			×			×	×		×	×	×	۶۷۴
۶۷۵	تو مهل کز درت آشفته و گریان بروم	۷۰۳	۵	۵	×	×	×	۵	×	×	۵	×	×	×																							۶۷۵
۶۷۶	عشق اگر حکم کند کز سر جان برخیزم	۷۰۴	۷	۷	۷	۶	×	۷	×	۷	۷	×	×	×	۷	×		۷	×	۷					×			×			×	۷		×	۷	×	۶۷۶
۶۷۷	می‌آیم و عالم سیه از فوج گناهم	۷۰۴	۵	۵	×	×	×	۵	×	×	۵	×	×	×	×	×		×	×	۵					×			×			×	×		۵	×	×	۶۷۷
۶۷۸	ما دل بجان خریده و بر باد داده‌ایم	۷۰۴	۵	۵	۵	×	×	۵	×	۴	۵	۳	×	۳	۴	×		×	×	۵					×			×			×	۴		۵	۵	×	۶۷۸
۶۷۹	ما گریبان دل از گلهای غم پر کرده‌ایم	۷۰۵	۷	۷	۵	×	×	۷	×	۵	۳[1]	۵	×	۵	۴	×		×	×	×					×			×			×	۵		۷	۵	×	۶۷۹
۶۸۰	لبش در گفتگو و من تمنای دگر دارم	۷۰۶	۵	۵	×	×	×	۵	×	×	۵	×	×	×	×	×		×	×	۴					×			×			×	×		۵	×	×	۶۸۰
۶۸۱	ما سنگ سپهریم و کلاهی نشکستیم	۷۰۷	۶	۵	۶	×	×	۵	×	۶	۵	×	×	۶	۶	۶		۶	۶	۶					×			۶			×	×		۶	×	۶	۶۸۱
۶۸۲	صد دل به راه شوق به محمل نشانده‌ایم	۷۰۷	۵	۴	×	×	×	۳	×	×	۴	×	×	×	×	۵		×	۵	۵					×			۵			×	×		۴	×	۵	۶۸۲
۶۸۳	بدان دلیل که از بخت خویش پر حذرم	۷۰۸	۹	۸	۹	×	×	۸	×	۸	×	×	×	×	۹	×		×	×	×					×			×			×	۹		۹	۹	×	۶۸۳
۶۸۴	در چمن عشوه‌کنان گفت گلی خوشبویم	۷۰۸	۱۰	۱۰	۱۰	×	×	۱۰	×	۹	×	×	×	×	۹	×		×	×	۸					×			×			×	۱۰		۱۰	۱۰	×	۶۸۴

۱- ناکامل

تعداد اشعار در مقاله و نسخه‌های دیگر

شماره	مصرع اول غزل درکلیات موجوده	صفحه	اشعار	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۵	۳۶	۳۷	شماره
۶۸۵	از روزگار سخت جگرخسته می‌روم	۷۱۰	۸	۶	×	۷	×	۶	×	×	×	×	×	×	×	×		×	×	×					×			×			×	×		۶	×	×	۶۸۵
۶۸۶	چنان دل تنگم از عشق و بجائی نیست آهنگم	۷۱۰	۳	۳	×	×	×	۳	×	×	۳	×	×	×	×	×		×	×	×					×			×			×	×		۳	×	×	۶۸۶
۶۸۷	سایه کن بر سر ما تات دعایی بکنیم	۷۱۰	۹	۹	×	×	×	۹	×	×	۹	×	×	×	×	×		×	×	×					×			×			×	×		۶	×	×	۶۸۷
۶۸۸	فزاید وصل ذوق گریه و غیرت خورد جانم	۷۱۱	۶	۶	×	×	×	۶	×	۶	۶	×	×	×	×	×		×	×	×					×			×			×	×		۶	×	×	۶۸۸
۶۸۹	گهم لطف تو دارد متعل گه طالع خویشم	۷۱۱	۵	۵	×	×	×	۵	×	×	۵	×	×	×	×	×		×	×	۵					×			×			×	×		۵	×	×	۶۸۹
۶۹۰	می‌زنی تیغ دمادم که شوم کشته ولی	۷۱۲	۴	۴	×	×	×	۴	×	×	۴	×	×	×	×	×		×	×	×					×			×			×	×		×	×	×	۶۹۰
۶۹۰	می‌دهد لذت هر زخم تو جائی دگرم	۷۱۲	۴	۴	×	×	×	۴	×	×	۴	×	×	×	×	×		×	×	×					×			×			×	×		×	×	×	۶۹۰
۶۹۱	شمع دل را باز سرگرم محبت ساختم	۷۱۲	۳	۳	×	×	×	۳	×	×	۳	×	×	×	×	×		×	×	×					×			×			×	×		۳	×	×	۶۹۱
۶۹۲	باین حسرت عجب دارم که یکبار دگر میرم	۷۱۲	۶	۶	×	×	×	۶	×	×	۶	×	×	×	×	×		×	×	×					×			×			×	×		۶	×	×	۶۹۲
۶۹۳	نه از مشغولی نظارهٔ روی تو خاموشم	۷۱۳	۶	۶	×	×	×	۶	×	×	۶	×	×	×	×	×		×	×	×					×			×			×	×		۶	×	×	۶۹۳
۶۹۴	بشرح غم نفس را نیش کردم	۷۱۴	۵	۵	۵	×	×	۵	×	۵	۵	۵	×	۵	۵	×		۵	×	۵					×			×			×	۴		۵	۵	×	۶۹۴
۶۹۵	بدرد عشق پیمان تازه کردم	۷۱۴	۵	۵	×	×	×	۵	×	×	۵	×	×	×	×	×		×	×	×					×			×			×	×		۵	×	×	۶۹۵
۶۹۶	خوش آنکه عشق فروزد بهنوز فتنه چراغم	۷۱۴	۳	۳	×	×	×	۳	×	×	۳	×	×	×	×	×		×	×	۳					×			×			×	×		۳	×	×	۶۹۶
۶۹۷	منم که بر جگر خسته داغ می‌چینم	۷۱۵	۴	۴	×	×	×	۴	×	×	×	×	×	×	×	×		×	×	۴					×			×			×	×		۴	×	×	۶۹۷

تعداد اشعار در مقاله و نسخه‌های دیگر

شماره	مصرع اول غزل درکلیات موجوده	صفحه	اشعار	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۵	۳۶	۳۷	شماره
۶۹۸	هر چه با او گویم از مردم دگرگون بشنوم	۷۱۵	۶	۶	۶	×	×	۶	×	۶	۶	۴	×	۵	۶	×		×	×	۶					×			×			×	۶		۶	۶	×	۶۹۸
۶۹۹	ما لذت فقریم سخا را نشناسیم	۷۱۶	۸	۸	۸	×	×	۸	×	۸	۸	۷	×	۷	۸	×		۸	×	۸					×			×			×	۸		۸	۸	×	۶۹۹
۷۰۰	هرگز گلهٔ دوست به محرم نفروشیم	۷۱۷	۱۱	۱۱	۱۰	×	×	۱۱	×	۷	۱۰	۶	۵	۵	۱۰	×		۷	×	×					×			×			×	۹		۱۱	۱۰	×	۷۰۰
۷۰۱	پای تا سر به جزای عمل آراسته‌ام	۷۱۸	۴	۴	۴	×	×	۴	×	×	۴	×	×	×	۴	×		×	×	۴					×			×			×	۴		۴	۴	×	۷۰۱
۷۰۲	من آن گلم که خزان از بهار می‌جویم	۷۱۸	۷	۷	۶	×	×	۷	×	۷	۷	×	×	×	×	×		۶	×	۷					×			×			×	۷		۷	۷	×	۷۰۲
۷۰۳	قیصر وقتم اگر ناز رود از پیشم	۷۱۹	۷	۷	۷	×	×	۷	×	۶	۷	×	×	×	×	×		×	×	۷					×			×			×	×		۷	۷	×	۷۰۳
۷۰۴	گاهی مصیبت خویش گاهی ملال مردم	۷۲۰	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	×		۷	×	×					×			×			۶	۵		۷	۷	۷	۷۰۴
۷۰۵	ای ساقی بلا ز شراب تو سوختیم	۷۲۱	۹	۸	۷	۵	×	۸	۶	۶	۸	۷	۸	۶	۷	۷		۷	۷	۹					۷			۷			۸	۷		۸	۷	۷	۷۰۵
۷۰۶	مستی کو که خرد را ز جنون دل شکنیم	۷۲۲	۷	۷	۷	۷	×	۷	۷	۶	۷	۷	۷	۶	۷	۷		۷	۷	۶[1]					۷			۷			۶	۷		۷	۷	۷	۷۰۶
۷۰۷	چند بر بستر از آن چشم فسون ساز افتم	۷۲۳	۶	۶	۵	۵	۶	۵	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۴		۶	۴	۶					۶			۴			۵	۶		۶	۶	۶	۷۰۷
۷۰۸	با دل چو گویم حرف او طوفان فریادش کنم	۷۲۴	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	×		×	×	×					×			×			۷	۷		۷	۷	۷	۷۰۸
۷۰۹	دل در شکن طرّهٔ دلبند شکستیم	۷۲۴	۸	۸	۷	۷	۷	۸	۶	۶	۸	۶	۸	۷	۷	۷		۷	۷	۷					۶			۶			۸	۷		۸	۷	۷	۷۰۹
۷۱۰	زخمی شوق توام سینهٔ جوشان دارم	۷۲۵	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۵	۶	۶	۶	۶	۶	۶		۶	۶	۶					۵			۶			۶	۶		۶	۶	۶	۷۱۰

۱- ناکامل

تعداد اشعار در مقاله و نسخه‌های دیگر

شماره	مصرع اول غزل درکلیات موجوده	صفحه	اشعار	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۵	۳۶	۳۷	شماره
۷۱۱	تا نام جمال یار بردیم	۷۲۶	۸	۷	۷	۷	۷	۷	۶	×	۷	۷	۷	۷	۷	×		۶	×	۷					×			×			۷	۷		۷	۸	۷	۷۱۱
۷۱۲	کسی کو دلگشا باید دلش چون سنگ می‌بینم	۷۲۶	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۶	×	×	۷	۷	۷	۷	×		۶	×	×					×			×			۷	۷		۷	۷	۷	۷۱۲
۷۱۳	از آن ز بادهٔ شوق تو هوش جان دزدم	۷۲۷	۶	۵	۶	۶	۶	۶	۶	۵	۶	۶	۶	۶	۶	×		۵	×	×					×			×			×	۶		۶	۶	۶	۷۱۳
۷۱۴	دردا که فاش در غم جانانه سوختیم	۷۲۸	۹	۸	۸	۹	۹	۸	۹	۷	۹	۹	۹	۹	۸	۸		۹	۹	۹					×			×			۸	۹		۹	۹	۹	۷۱۴
۷۱۵	هر کرا دشمن شوم بر عیب خود محرم کنم	۷۲۹	۶	۵	۶	۶	۶	۵	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	×		×	×	×					۶			×			×	۶		۶	۶	۶	۷۱۵
۷۱۶	بردیم به کویش دم سردی و گذشتیم	۷۲۹	۶	۶	۶	۶	×	۶	۶	۵	۶	۶	۶	۶	۵	×		×	×	×					×			×			۶	۵		۶	۶	×	۷۱۶
۷۱۷	بکوی صید بندان دوش چو فریاد می‌کردم	۷۳۰	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶		۵	×	×					×			×			۶	۶		۶	۶	۶	۷۱۷
۷۱۸	ما کینه را به مهر خریدار نیستیم	۷۳۰	۹	۹	۸	۹	۹	۹	۸	۸	۹	۹	۹	۹	۹	×		۹	×	۹					۹			×			۹	۹		۹	۹	۹	۷۱۸
۷۱۹	عفوت آوردم دل شرمنده را آتش زدم	۷۳۱	۶	۶	۵	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	×		۵	×	×					×			×			۶	۶		۶	۶	۶	۷۱۹
۷۲۰	مستم دگر این بیخودی از بوی که دارم	۷۳۲	۸	۸	×	۸	×	۸	۸	۷	۸	۸	۸	۸	۸	۷		۷	۸	۶					×			۷			۶	×		۸	۸	۶	۷۲۰
۷۲۱	از باغ جهان دیده ببستیم و گذشتیم	۷۳۲	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	×		۷	×	۶					۶			×			۶	۷		۷	۷	۷	۷۲۱
۷۲۲	کو عشق که در غمزدگی نام برآرم	۷۳۳	۶	۶	۵	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	×		۶	×	۵					۶			×			۶	۶		۶	۶	۶	۷۲۲
۷۲۳	دلی از نقشبندیهای عقل آزاد می‌خواهم	۷۳۴	۸	۸	۸	۸	×	۸	۷	×	۸	۷	۸	۸	۸	×		۶	×	۶					×			×			۸	۸		۸	۸	۸	۷۲۳
۷۲۴	منم که آب گل و رنگ لاله می‌طلبم	۷۳۵	۹	۹	۷	۷	۷	۹	۵	۶	۹	۷	۷	۷	۷	۷		۷	۷	۷					۷			۷			۷	۷		۹	۷	۷	۷۲۴

تعداد اشعار در مقاله و نسخه‌های دیگر

شماره	مصرع اول غزل درکلیات موجوده	صفحه	اشعار	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۵	۳۶	۳۷	شماره
۷۲۵	دل کز لبت فسانه بگوشش نمی‌زنیم	۷۳۵	۶	۶	۴	۴	۵	۶	۴	۴	۵	۵	۵	۵	۴	۵		×	۵	×					۵			۵			۵	۶		۶	۵	۵	۷۲۵
۷۲۶	منم که پارهٔ دل در دهان غم دارم	۷۳۶	۱۰	۱۰	۹	۹	×	۱۰	۹	۹	۹	۶	۱۰	۸	۹	۸		۸	۹	×					۹			۹			۹	۹		۱۰	۱۰	۹	۷۲۶
۷۲۷	بلب داغ چو ما خنده به مرهم زده‌ایم	۷۳۷	۸	۷	۶	۷	×	۷	۶	۶	۸	۷	۸	۶	۷	۷		۷	۷	×					×			×			۷	۷		۸	۷	۷	۷۲۷
۷۲۸	تاکی بحرم تشنه لب و مضمحل افتم	۷۳۸	۶	۶	۵	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۵		×	۵	×					۶			۵			۶	۶		۵	۶	۶	۷۲۸
۷۲۹	دلی داریم و ما جمعی پریشان از غم اوییم	۷۳۹	۵	۵	۵	۵	×	۵	۵	۵	۵	۴	۵	۴	۵	۵		×	۵	×					×			۴			×	۵		۵	۵	۵	۷۲۹
۷۳۰	باز می خواهم که شوخ دلربایی خوش کنم	۷۴۰	۶	۶	۶	۶	×	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۵	×		۶	۵	۶					۶			۵			۶	۶		۶	۶	۶	۷۳۰
۷۳۱	بالیده‌ام ز درد مگر بانگ بلبلم	۷۴۰	۶	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۶	۵	۶	۵	۵	۵		۵	۵	×					۶			۵			۶	۶		۵	۵	۵	۷۳۱
۷۳۲	زین بزم نه این بار برآشفتم و رفتم	۷۴۱	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	×		۷	×	×					۷			×			۷	۷		۷	۷	۷	۷۳۲
۷۳۳	خانه زاد محتتم آسودگی کم دیده‌ایم	۷۴۲	۹	۹	۶	۶	۷	۹	۷	۶	۹	۷	۹	۶	۷	۷		۷	۹	×					×			۸			۸	۷		۵	۷	۷	۷۳۳
۷۳۴	در آتش آمدیم و فغانی نداشتیم	۷۴۳	۱۰	۷	۷	۷	×	۷	۷	۸	۹	۷	۷	۷	۸	۷		۷	۷	×					۷			۶			×	×		۸	۷	۷	۷۳۴
۷۳۵	نیشی گرفته سینهٔ خود ریش می‌کنم	۷۴۴	۶	۶	۶	۶	×	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۵	۶	×		×	×	×					۶			×			۶	۶		۶	۶	×	۷۳۵
۷۳۶	زمن نبود فغانی که دوش می‌کردم	۷۴۵	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	×	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۷	۱۰	۷	۹	۷		×	۱۰	×					۸			۱۰			×	×		۹	۱۰	۱۰	۷۳۶
۷۳۷	دل را چه می‌دهی که بدارالشفا بریم	۷۴۵	۱۰	۱۰	۹	۹	×	۱۰	۹	۸	۱۰	۹	۹	۸	۹	۷		۷	۸	×					۹			۸			×	×		۱۰	۹	۸	۷۳۷
۷۳۸	چند از این ششدر غم قال گشادی بزنیم	۷۴۶	۶	۶	۶	۶	×	۶	۵	۶	۶	۶	۶	۵	۶	×		×	×	×					×			×			×	×		۶	۶	۶	۷۳۸

تعداد اشعار در مقاله و نسخه‌های دیگر

شماره	مصرع اول غزل درکلیات موجوده	صفحه	اشعار	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۵	۳۶	۳۷	شماره
۷۳۹	تا چند بسوزم ز غم و تاب بیارم	۷۴۷	۱۰	۱۰	×	×	×	۱۰	×	×	۹	×	۹	×	×	×		×	×	۱۰					۹			×			×	×		۱۰	×	×	۷۳۹
۷۴۰	کعبه بی ذوق است یاران را وداعی می‌کنیم	۷۴۸	۶	۵	۶	×	×	۵	×	۶	۵	۵	۶	۵	۶	×		×	۶	×					×			۶			۶	۶		۶	۶	۶	۷۴۰
۷۴۱	آن شکارم کز جگر تیر و سنان می‌رویدم	۷۴۸	۱۰	۷	۷	×	×	۷	×	×	۹	۸	۸	۸	۷	۳		×	۳	۶					×			۳			۵	۷		۷	۸	۸	۷۴۱
۷۴۲	بیا ای درد کز راحت رمیدن آرزو دارم	۷۵۰	۷	۷	۶	×	×	۷	×	×	۷	۶	۷	۷	۶	×		۷	×	×					۶			×			۷	۷		۷	۷	۷	۷۴۲
۷۴۳	ما دست دل ز چشمهٔ بهبود شسته‌ایم	۷۵۰	۶	۶	۶	×	×	۶	×	۵	۶	۵	۱۰	۵	۵	۶		۵	۶	۶					۸			۶			۵	۵		۶	۵	۶	۷۴۳
۷۴۴	از بسکه روی گرم به هر سو گذاشتیم	۷۵۱	۷	۷	۷	×	×	۷	×	۷	۷	۶	۷	۶	۷	۶		۷	۶	۷					۶			۷			۷	۷		۷	۷	۷	۷۴۴
۷۴۵	از مردن دشوار من است آن مژه پر نم	۷۵۲	۷	۷	۷	×	×	۷	×	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷		۷	۷	۷					۷			۷			۷	۷		۷	۷	۶	۷۴۵
۷۴۶	در دل این شعله ز شوق صنم افروخته‌ام	۷۵۳	۹	۹	۹	×	×	۹	×	۷	۹	۸	۸	۸	۹	۷		۹	۸	×					×			۷			۷	×		۹	۸	۷	۷۴۶
۷۴۷	منم کز بادهٔ عشرت خروشیدن نمی‌دانم	۷۵۴	۵	۵	۵	×	×	۵	×	۴	۵	۵	۵	۵	۵	×		۵	۴	۴					×			۵			۵	۵		۵	۵	۴	۷۴۷
۷۴۸	چند چو اهل آبرو در پی آبرو رویم	۷۵۴	۳	×	×	×	×	۷	×	×	×	۳[۱]	×	۳	×	×		×	×	×					×			×			×	×		×	×	×	۷۴۸
۷۴۹	حال ما بنگر که آهوی حرم گم کرده‌ایم	۷۵۵	۷	۷	۷	×	×	۷	×	۶	۷	۵	۷	۵	۷	۷		۷	۷	×					×			۷			۶	×		۷	۷	۷	۷۴۹
۷۵۰	ز معموری بتنگم جز دل ویران نمی‌خواهم	۷۵۶	۸	۸	۸	×	×	۸	×	۸	۸	۷	۸	۸	۸	۶		×	۸	×					×			۸			۸	×		۸	۸	۸	۷۵۰
۷۵۱	اگر صد خم شراب از دیده بارم	۷۵۶	۷	۷	۷	×	×	۷	×	۶	۷	۵	۷	۵	۷	۷		۶	۶	×					×			۷			۷	×		۷	۷	۷	۷۵۱

۱- اضافات

تعداد اشعار در مقاله و نسخه‌های دیگر

شماره	مصرع اول غزل درکلیات موجوده	صفحه	اشعار	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۵	۳۶	۳۷	شماره
۷۵۲	وه که یار از گفتگو هرگز نیابد مطلبم	۷۵۷	۷	۷	۷	×	×	۷	×	۷	۷	۷	۷	×	۷	×		۷	×	۷					×			×			۷	×		۷	۷	۷	۷۵۲
۷۵۳	ما ره نشین مردم بیمار دوستیم	۷۵۸	۷	۷	×	×	×	۷	×	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷		۷	۶	×					۶			۷			۶	×		۷	۷	۷	۷۵۳
۷۵۴	بازآی تا به ذوق ستم آشنا شویم	۷۵۸	۵	۵	۵	×	×	۵	×	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵		۵	۵	۵					۵			۵			۵	×		۵	۵	۴	۷۵۴
۷۵۵	قدح رسید لبالب خراب کو شده باشم	۷۵۹	۷	۶	۶	×	×	۷	×	۷	۶	×	۷	۷	۷	۷		۷	۷	×					۷			۷			۷	×		۷	۷	۶	۷۵۵
۷۵۶	بسهو ار توبه از می کردم و دیرمغان هشتم	۷۶۰	۷	۷	۷	×	×	۷	×	×	۷	۷	۷	۷	۷	×		×	۶	×					×			۶			۵	×		۷	۷	۷	۷۵۶
۷۵۷	گل تا چیده بوی تا کشیده زین چمن رفتم	۷۶۱	۴	×	۴	×	×	۴	×	۴	۴	۴	۴	۴	۴	×		×	۴	×					×			۴			۴	۴		۴	۴	۴	۷۵۷
۷۵۸	دل بدست و پای کوبان از خرم بگریختم	۷۶۱	۵	۵	×	×	×	۵	×	×	۵	۵	۵	۵	×	×		×	۵	۵					×			۵			۵	×		۵	۵	۵	۷۵۸
۷۵۹	دل و جان پردگی بودند و من افسانه‌شان کردم	۷۶۲	۶	۶	۵	×	×	۶	×	×	×	۵	×	۵	۵	×		×	×	×					×			×			۵	۵		۵	۶	۶	۷۵۹
۷۶۰	ز بیدردی به امید اجل در عشق مرهونم	۷۶۳	۶	۶	۶	×	×	۶	×	۶	۶	۶	۶	۶	۷	×		×	×	×					×			×			۶	×		۶	۶	۶	۷۶۰
۷۶۱	چه غم ز رفتن دین است می‌کشد اینم	۷۶۴	۹	۹	۹	×	×	۹	×	۷	۹	۸	۷	۸	۷	۶		۷	۶	×					۶			×			۷	×		۹	۸	۷	۷۶۱
۷۶۲	صد پردهٔ تصوّر باطل شکافتیم	۷۶۴	۶	۶	۶	×	×	۶	×	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۵		۶	۶	۶					۶			۶			۶	×		۶	۶	×	۷۶۲
۷۶۳	از نصیحت دل عشاق مشوش دارم	۷۶۵	۷	۷	۷	×	×	۷	×	۶	۷	×	۷	×	۷	×		۶	×	۷					۷			×			۷	۷		۷	۷	×	۷۶۳
۷۶۴	شکایت از تو باندازهٔ جفا دارم	۷۶۶	۷	×	×	۷	×	×	×	×	×	×	×	×	×	×		×	×	×					×			×			×	×		×	×	×	۷۶۴
۷۶۵	هر چند بی‌ضمانه به مسکن فتاده‌ام	۷۶۶	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۵		۶	۶	×					۸			×			۷	۷		×	۷	۷	۷۶۵

تعداد اشعار در مقاله و نسخه‌های دیگر

شماره	مصرع اول غزل درکلیات موجوده	صفحه	اشعار	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۵	۳۶	۳۷	شماره
۷۶۶	ز روی جهل بدفع گزند خویشتم	۷۶۷	۸	×	×	۸	×	۸	×	×	۸	×	×	×	×	×		۸	×	×					×			×			۸	×		۸	×	×	۷۶۶
۷۶۷	وقت آنست که افیون بشراب اندازیم	۷۶۸	۶	۳	۵	×	×	۳	×	۵	۵	۳	۵	۳	۵	۳		۵	۳	×					۳			۳			۳	×		۳	۶	۳	۷۶۷
۷۶۸	خوش آنکه در غم دل رازدار خود باشم	۷۶۹	۱۰	۹	۹	×	×	۹	×	۹	۱۰	۵	۹	۵[1]	۹	۹		۹	۹	×					×			×			۸	×		۱۰	۱۰	۱۰	۷۶۸
۷۶۹	ما چو در انجمن اهل طرب می زده‌ایم	۷۷۰	۵	۵	×	×	×	۵	×	×	۵	×	۳	×	×	×		×	×	۵					×			×			×	×		۵	×	×	۷۶۹
۷۷۰	عشق تا غم می‌دهد من شکر نعمت می‌کنم	۷۷۰	۶	۶	×	×	×	۶	×	×	۶	×	۳	×	×	×		×	×	×					×			×			×	×		۶	×	×	۷۷۰
۷۷۱	منم که در چمن سینه داغِ لاله شمارم	۷۷۱	۶	۶	×	×	×	۶	×	×	۶	×	۶	×	×	×		×	×	۵					×			×			۶	×		۶	×	×	۷۷۱
۷۷۲	خنده‌ای دیدیم و دل در اضطراب انداختیم	۷۷۱	۱۰	۱۰	×	×	×	۱۰	×	×	۱۰	×	۱۰	×	×	×		×	×	×					×			×			۱۰	×		۹	×	×	۷۷۲
۷۷۳	از کفش چون ساغر دولت کشیدن یافتم	۷۷۳	۵	۵	×	×	×	۵	×	×	۵	×	۵	×	×	×		×	×	۵					×			×			۵	×		۵	×	×	۷۷۳
۷۷۴	گفتیم ترک راحت و درمان فروختیم	۷۷۳	۱۰	۱۰	×	×	×	۱۰	×	×	۱۰	×	۱۰	×	×	×		×	×	×					×			×			۱۰	×		۱۰	×	×	۷۷۴
۷۷۵	زین نالهٔ شکسته که پنهان فروختیم	۷۷۴	۸	۸	×	×	×	۸	×	×	۸	×	۷	×	×	×		×	×	۶					×			×			۷	×		۸	×	×	۷۷۵
۷۷۶	تا بکی همره اندیشهٔ باطل باشم	۷۷۵	۸	۸	۸	۸	۸	۸	۸	۸	۸	۸	۸	۸	۸	۷		۸	۷	۶					۸			۷			×	×		۸	×	×	۷۷۶
۷۷۷	تا کی دهم به دست تماشا زمام چشم	۷۷۶	۶	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۶	۶	۵	۵	۶		۵	۶	×					۶			×			۶	۵		۵	۵	۵	۷۷۷
۷۷۸	عمر در شعر بسر برده و در باخته‌ام	۷۷۶	۸	۸	۸	۸	×	۸	۷	۸	۸	۸	۸	۷	۸	۸		×	۸	۷					۷			×			۸	×		۸	۷	۸	۷۷۸

۱- ناکامل

تعداد اشعار در مقاله و نسخه‌های دیگر

شماره	مصرع اول غزل درکلیات موجوده	صفحه	اشعار	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۵	۳۶	۳۷	شماره
۷۷۹	از دل غم او دریغ داریم	۷۷۷	۸	۷	۷	۷	۸	۷	۸	۶	۸	۸	۷	۸	۶	۸		۷	۸	۸					۷			×			۸	۷		۷	۸	۸	۷۷۹
۷۸۰	تنها نه دلق خود به می ناب شسته‌ایم	۷۷۸	۸	۸	۷	۷	۷	۸	۷	۷	۸	۸	۸	۷	۷	۷		۷	۷	×					۷			×			۸	۷		۸	۷	۷	۷۸۰
۷۸۱	نشسته بر سر گنج و به فقر مشهورم	۷۷۹	۵	۵	۵	۵	۵	۶	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵		۵	۵	۵					۵			×			۵	۵		۵	۵	۵	۷۸۱
۷۸۲	بسکه درد عالمی در عشق تنها می‌کشم	۷۷۹	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵		۵	۵	×					×			×			۵	۵		۵	۵	۵	۷۸۲
۷۸۳	گر نه خود را بیخود از جام جنون می‌ساختم	۷۸۰	۵	۵	۵	۵	×	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵		۵	۵	×					×			×			۵	×		۵	۵	×	۷۸۳
۷۸۴	شهید عشقم و سیراب‌تر ز یاقوتم	۷۸۰	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۵	۶	۶	×		۶	×	۶					۶			×			۶	۶		۶	۶	۶	۷۸۴
۷۸۵	هر متاع فتنه کز عشق ستم‌گر می خورم	۷۸۱	۸	۸	۸	۸	۸	۸	۸	۸	۸	۸	۸	۸	۸	×		۶	×	×					۶			×			۷	۸		۸	۸	۸	۷۸۵
۷۸۶	می فروشم راحت و عشق ستمگر می‌خرم	۷۸۲	۸	۸	۸	۸	×	۸	۷	۷	۸	۸	۸	۸	۸	×		×	×	×					×			×			۸	۸		۸	۸	×	۷۸۶
۷۸۷	خوش آن مستی که باشد دوست پندآموز دشمن هم	۷۸۳	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۴	۵	۵	۵	۵	۵	۵	×		×	×	×					×			×			۵	۵		۵	۵	۵	۷۸۷
۷۸۸	ساغر ز دست مردم آزاده چون کشم	۷۸۴	۱۰	۸	۹	۹	۹	۸	۸	۷	۸	۹	۹	۹	۹	×		۸	×	×					۷			×			۹	۹		۱۰	۱۰	۹	۷۸۸
۷۸۹	چه دور است این‌که نفع از گردش گردون نمی‌بینم	۷۸۵	۷	۶	۷	۷	۷	۶	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	×		×	×	×					×			×			۷	۷		۷	۷	۷	۷۸۹
۷۹۰	از گریه‌های بیهده سر تا به پا ترم	۷۸۶	۱۱	۱۱	۱۱	۱۱	۱۱	۱۱	۷	۱۱	۱۱	۱۱	۱۱	۱۱	۱۱	×		۹	×	×					۸			×			۱۱	۱۱		۱۱	۱۰	۱۱	۷۹۰
۷۹۱	چون زخم تازه دوخته از خون لبالبم	۷۸۶	۹	۹	۹	۹	۹	۹	۹	۹	۹	۹	۹	۹	۹	×		۸	×	×					۵			×			۹	۹		۹	۹	۹	۷۹۱
۷۹۲	ما جام درد با دف و نی کم کشیده‌ایم	۷۸۷	۹	۹	۶	۶	۶	۹	۶	۶	۹	۶	۶	۶	۶	×		۶	×	۷					۶			×			۶	۶		۹	۶	۶	۷۹۲

تعداد اشعار در مقاله و نسخه‌های دیگر

شماره	مصرع اول غزل درکلیات موجوده	صفحه	اشعار	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۵	۳۶	۳۷	شماره
۷۹۳	دیشب که بود چشمهٔ کوثر درون من	۷۸۸	۶	۶	×	×	×	۶	×	×	۶	×	۵	×	×	×		×	×	۶					×			×			۵	×		۶	×	×	۷۹۳
۷۹۴	پیش بردم در قمارِ عشق جانان باختم	۷۸۸	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۳[1]	۶	۷	×	۶	۶	×	×		×	×	×					۵			×			۷	×		۷	۷	۷	۷۹۴
۷۹۵	خوش آن ساعت که می‌رفتی و طاقت می‌رمید از من	۷۸۹	۶	۶	۵	۵	۵	۶	×	۵	۶	×	۵	۵	×	×		×	۳	×					×			۳			۵	×		۶	۵	۵	۷۹۵
۷۹۶	ای دیده خون دل بکنار هوس مکن	۷۹۰	۷	۷	۶	×	×	۷	×	۷	۷	۶	۶	۵	۶	۶		×	۶	۷					۶			۶			۶	۶		۷	۶	۶	۷۹۶
۷۹۷	خوش در خور است حسرت تو با گریستن	۷۹۰	۹	۷	۷	۷	۷	۷	×	۷	۷	۷	۹	۷	۷	۷		۷	۷	۶					۹			۷			۸	۹		۷	۷	۷	۷۹۷
۷۹۸	میرم ز هجر و گویم یا رب به حسرت من	۷۹۲	۸	۷	۶	۵	۵	۷	×	۶	۷	۵	۵	۵	۶	۷		۵	۷	×					×			۷			۷	×		۷	۵	۵	۷۹۸
۷۹۹	بوستان پژمرده گردد از دل ناشاد من	۷۹۳	۸	۷	۷	۶	۶	۷	×	۷	۷	۶	۶	۶	۷	۵		۶	۵	۷					۵			×			۵	×		۷	۷	۶	۷۹۹
۸۰۰	سنان دعا بر دل شب مزن	۷۹۴	۷	۷	۷	×	×	۷	×	۷	۷	۶	۶	۶	۷	۷		۷	۷	۷					×			۷			۶	۷		۷	۶	۷	۸۰۰
۸۰۱	کو می شوقی که دل مست جنون آید برون	۷۹۵	۵	۳	۵	×	×	۳	×	۳	۵	۳	۳	۳	۳	۳		×	۳	۳					×			۳			۳	۳		۳	۳	×	۸۰۱
۸۰۲	نام حسنت چون برم بر آسمان آید گران	۷۹۵	۷	۷	۷	۷	۷	۷	×	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۵		×	۶	×					×			۵			۷	۶		۷	۷	۷	۸۰۲
۸۰۳	دانی که چیست مصلحت ما گریستن	۷۹۶	۹	۹	۹	×	۹	۹	۵[2]	۷	۹	۹	۹	۸	۹	×		×	×	×					۹			×			۹	۹		۹	۹	۹	۸۰۳
۸۰۴	ناله کرد از مردن من عشرت اندوزی چنین	۷۹۷	۶	۶	×	×	×	۶	×	×	۶	×	×	×	×	×		×	×	×					×			×			×	×		۶	×	×	۸۰۴
۸۰۵	گر در آید غمزه‌زن در مشهدم بی‌باکِ من	۷۹۸	۵	۵	۵	۵	×	۵	×	۵	۵	×	×	×	۳	۵		×	×	×					×			۵			×	۳		۵	×	۳	۸۰۵

۱- ناکامل

۲- ناکامل

تعداد اشعار در مقاله و نسخه‌های دیگر

شماره	مصرع اول غزل درکلیات موجوده	صفحه	اشعار	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۵	۳۶	۳۷	شماره
۸۰۶	ای نگه کز چشم شرم‌آلود یار آیی برون	۷۹۹	۳	۳	×	×	×	۳	×	×	۳	×	×	×	×	×		×	×	×					×			×			×	×		۳	×	×	۸۰۶
۸۰۷	بسکه فارغ نشد از گریه دو چشم تر من	۷۹۹	۶	۶	×	×	×	۶	×	×	۶	×	×	×	×	×		×	×	۵					×			×			×	×		۶	×	×	۸۰۷
۸۰۸	از نگاهش بسکه نومیدم چو بیند سوی من	۷۹۹	۳	۳	×	×	×	۳	×	×	۳	×	×	×	×	×		×	×	×					×			×			×	×		۳	×	×	۸۰۸
۸۰۹	هنگام دم‌گرم و خروش نفس است این	۸۰۰	۷	۷	۵	×	×	۷	×	۵	۷	۵	×	۵	۵	×		×	×	۵					×			×			×	۵		۷	۵	×	۸۰۹
۸۱۰	امام شهر و طعن باده نوشان	۸۰۱	۷	۷	۷	×	×	۷	×	۷	۷	×	×	×	×	×		۷	×	۷					×			×			×	۶		۷	۷	×	۸۱۰
۸۱۱	بجانب همه بینی و بیمنتِ دیدن	۸۰۱	۹	۹	۹	×	×	۹	×	۸	۹	×	×	×	۸	×		۶	×	×					×			×			×	۸		۹	۹	×	۸۱۱
۸۱۲	تا دل نگردید از بی‌نصیبان	۸۰۳	۷	۷	۶	×	×	۷	×	۵	۷	×	×	×	×	×		۷	×	۷					×			×			×	۶		۷	۷	×	۸۱۲
۸۱۳	نه رو از ناز می‌تابد که نظّاره ماه من	۸۰۳	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۳		۵	۳	×					×			۳			۷	۷		۷	۷	۷	۸۱۳
۸۱۴	ساقی بیا و دامن گل بر سبو فشان	۸۰۴	۸	۸	۸	×	×	۸	×	۷	۸	۶	۷	۶	۷	۶		×	۷	×					۷			۸			۵	۷		۸	۷	۷	۸۱۴
۸۱۵	بیار شیشه و می بر گل و گیاه فشان	۸۰۵	۹	۹	۸	×	×	۹	×	۹	۹	۷	۹	۷	۸	۸		۶	۹	۸					×			۹			۹	۹		۹	۹	۷	۸۱۵
۸۱۶	ای دیده خون بیار و بسویش نظر مکن	۸۰۶	۱۰	۱۰	۹	×	×	۱۰	×	۹	۱۰	۷	۹	×	۹	۷		×	۷	×					×			۷			۸	۹		۱۰	۹	×	۸۱۶
۸۱۷	ز خونم روی میدان تازه گردان	۸۰۷	۹	۸	۸	×	×	۸	×	۸	۹	۸	۸	۸	۸	۸		۸	۸	۵					×			۸			۸	۸		۸	۸	×	۸۱۷
۸۱۸	بت‌پرستان همه جمعند بگرد دل من	۸۰۷	۳	۳	×	×	×	۳	×	×	۳	×	۳	×	×	×		×	×	×					×			×			۳	×		۳	×	×	۸۱۸
۸۱۹	دلا رنجی ببر کز دردمندان می‌توان بودن	۸۰۸	۶	۵	۶	۶	×	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۵	۶	۵		×	۵	×					×			۶			۶	۶		۶	۶	×	۸۱۹

تعداد اشعار در مقاله و نسخه‌های دیگر

شمار	مصرع اول غزل درکلیات موجوده	صفحه	اشعار	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۵	۳۶	۳۷	شمار
۸۲۰	به چه رو به جلوه آید طلب نیازمندان	۸۰۸	۷	۷	۷	۷	×	۷	۶	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷		×	۷	×					۷			۷			۷	۷		۷	۷	۵	۸۲۰
۸۲۱	تا تیغ یکف داری بر نفس دو دستی زن	۸۰۹	۵	۵	۵	۵	×	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵		۵	۶	×					×			۵			۵	۵		۵	۵	۵	۸۲۱
۸۲۲	مشرب عیش تلخ شد بادهٔ خوشگوار کو	۸۱۰	۸	۷	×	×	×	۸	×	×	۸	×	×	×	×	×		×	×	۶					×			×			×	×		۸	۸	×	۸۲۲
۸۲۳	هر گلی کز تربتم روید ز شوق روی او	۸۱۱	۳	۳	×	×	×	۳	×	×	۳	×	×	×	×	×		×	×	×					×			×			×	×		۳	×	×	۸۲۳
۸۲۴	آنکه دوزخ بود آرامگه راحت او	۸۱۱	۵	۵	×	×	×	۵	×	×	۵	×	×	×	×	×		×	×	۵					×			×			×	×		۵	×	×	۸۲۴
۸۲۵	می‌رسدش به کامِ جان چاشنی نگاه تو	۸۱۱	۳	۳	×	×	×	۳	×	×	۳	×	×	×	×	×		×	×	۳					×			×			×	×		۳	×	×	۸۲۵
۸۲۶	بخواب چشم تو سر برده از شراب فرو	۸۱۲	۳	۳	×	×	×	۳	×	×	۳	×	×	×	×	×		×	×	۳					×			×			×	×		۳	×	۸	۸۲۶
۸۲۷	آنکه میرد در هوای لعل آتش‌ناک او	۸۱۲	۳	۳	×	×	×	۳	×	×	۳	×	×	×	×	×		×	×	۳					×			×			×	×		۳	×	×	۸۲۷
۸۲۸	جانم انیس باد صبا شد بیوی او	۸۱۲	۵	۳	×	×	×	۳	×	×	۳	×	×	×	×	×		×	×	۵					×			×			×	×		۳	×	×	۸۲۸
۸۲۹	چشمت که هست عشوه‌گری را ظهور ازو	۸۱۳	۳	۳	×	×	×	۳	×	×	۳	×	×	×	×	×		×	×	×					×			×			×	×		۳	×	×	۸۲۹
۸۳۰	ننوشد آب حیوان تشنهٔ جام وصال او	۸۱۳	۳	۳	×	×	×	۳	×	×	۳	×	×	×	×	×		×	×	×					×			×			×	×		۳	×	×	۸۳۰
۸۳۱	از آن تنها نبیند سوی من چشم سیاهِ او	۸۱۳	۷	۷	×	×	×	۷	×	×	۷	×	×	×	×	×		×	×	×					×			×			×	×		۷	×	×	۸۳۱
۸۳۲	نخواهم روز محشر سینه چاک آیم براه او	۸۱۴	۵	۵	×	×	×	۵	×	×	۵	×	×	×	×	×		×	×	×					×			×			×	×		۵	×	×	۸۳۲
۸۳۳	اینک رسید وعده گشاد نقاب کو	۸۱۵	۹	۹	۹	۹	۹	۹	۸	۸	۹	۹	×	۹	۹	۸		۹	۹	۷					۷			۹			۹	۹		۹	۹	۹	۸۳۳

تعداد اشعار در مقاله و نسخه‌های دیگر

شماره	مصرع اول غزل درکلیات موجوده	صفحه	اشعار	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۵	۳۶	۳۷	شماره
۸۳۴	تا بخوتریزم اشارتها نمود ابروی او	۸۱۵	۶	۶	۵	×	×	۶	×	۶	۶	۶	×	۶	۶	۶		×	۶	۵					×			۶			۶	۶		۶	۵	۶	۸۳۴
۸۳۵	تو ای زاهد برو افسانهٔ باغ ارم بشنو	۸۱۶	۷	۷	۶	×	×	۶	×	۶	۷	۶	۶	۶	۶	۶		۵	۶	۵					×			۶			۶	۶		۷	۶	۵	۸۳۵
۸۳۶	ز چشم من بجوش ای گریه هنگام وصال او	۸۱۷	۶	۶	۶	×	×	۶	×	۶	۶	۶	×	۶	۶	۵		×	۵	×					×			۵			۶	۶		۶	۶	۶	۸۳۶
۸۳۷	مسازم تا امید از خود چو گشتم مبتلای تو	۸۱۸	۹	۹	۹	×	×	۹	×	۸	۹	۸	×	۸	۸	۷		۷	۷	×					×			۷			۸	۸		۹	۸	۶	۸۳۷
۸۳۸	چو نتوانم بکوی او رسید از بیم خوی او	۸۱۹	۵	۵	×	×	×	۵	×	×	۵	×	×	×	×	×		×	×	×					×			×			×	×		۵	×	×	۸۳۸
۸۳۹	ای نه فلک ز خوشهٔ صنع تو دانه‌ای	۸۲۰	۷	۷	۷	۷	×	۷	۷	۷	۷	۷	×	۷	۷	۷		۷	۷	۷					۶			۷			۷	۷		۷	۷	×	۸۳۹
۸۴۰	نفسی که غمزهٔ او بصف بلا نشسته	۸۲۰	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	×	۷	۷	۷		۷	۷	۶					×			۷			۷	۷		۷	۷	۷	۸۴۰
۸۴۱	ساغر لبریز وصل بر کف مشتاق نه	۸۲۱	۵	۵	۵	۵	×	۵	۵	۵	۵	۵	×	۴	۵	۴		۵	۴	×					×			۴			۵	۵		۵	۵	×	۸۴۱
۸۴۲	شب بشد از تاب و تب پیرهن آتشکده	۸۲۲	۵	۵	۵	×	×	۵	×	۵	۵	۴	×	۴	۵	×		۵	×	×					×			×			×	۵		۵	۵	×	۸۴۲
۸۴۳	تا دل به غم تو رو نهاده	۸۲۲	۶	۶	×	×	×	۶	×	×	۶	×	×	×	×	×		×	×	×					×			×			×	×		۶	×	×	۸۴۳
۸۴۴	باز ای دل شکسته به بندی فتاده‌ای	۸۲۳	۳	۳	×	×	×	۳	×	×	۳	×	×	×	×	×		×	×	۳					×			×			×	×		۳	×	×	۸۴۴
۸۴۵	بانگ بر بانگ است و خم خرمن به خرمن بازده	۸۲۳	۶	۶	۶	×	×	۶	×	۶	۶	۶	×	۶	۶	×		×	×	×					×			×			×	۶		۶	۶	۶	۸۴۵
۸۴۶	خیز و شراب حیرتم زان قد جلوه‌ساز ده	۸۲۴	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	×	۷	۷	۶		۷	۶	×					×			۷			۷	۶		۷	۷	۷	۸۴۶
۸۴۷	عاشقی دکان رسوایی به شهر و کو منه	۸۲۵	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	×	۶	۶	۵		×	۶	۵					×			۶			۶	×		۶	۶	۶	۸۴۷

تعداد اشعار در مقاله و نسخه‌های دیگر

شماره	مصرع اول غزل درکلیات موجوده	صفحه	اشعار	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۵	۳۶	۳۷	شماره
۸۴۸	بکشتن من عاجز شتاب یعنی چه	۸۲۶	۸	۸	۶	×	×	۸	×	۵	۸	۵	×	۵	۵	۵		۵	۵	۶					۵			۵			۵	۵		۸	۵	۵	۸۴۸
۸۴۹	جانم ز سینه بر زده دامان برآمده	۸۲۶	۱۳	۱۳	۱۰	×	×	۱۳	×	۱۰	۱۳	۹	×	۹	۸	×		×	×	۵					۱۰			×			۱۱	۱۱		۱۳	۱۱	×	۸۴۹
۸۵۰	نه پی موجب بخاکم از سُم اسپش نشان مانده	۸۲۸	۷	۶	۶	×	×	۷	×	۶	۷	۵	×	۳	۶	×		×	×	×					×			×			۶	۶		۷	۶	۵	۸۵۰
۸۵۱	تا مژدهٔ زخم دگر دامن کش جان کرده‌ای	۸۲۸	۱۰	۱۰	۷	×	×	۱۰	×	۱۰	۱۰	۷	×	۷	۷	×		×	×	×					×			×			۸	۷		۱۰	۸	۷	۸۵۱
۸۵۲	ای عشق خوش تهیهٔ لذات کرده‌ای	۸۳۰	۸	۸	۳	×	×	۵	×	۵	۵	۵	×	۵	۵	۳		۵	۳	۶					۵			۳			۵	×		۸	۶	۶	۸۵۲
۸۵۳	از سفر می‌آیی و تاراج غریت کرده‌ای	۸۳۰	۷	۷	۷	×	×	۷	×	۷	۷	۷	×	۷	۷	۵		۷	۷	×					×			۷			۷	۷		۷	۷	۶	۸۵۳
۸۵۴	ای که سر تا قدمم را بجنون داشته‌ای	۸۳۱	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	×	×	۵	۵	۵		۵	۵	۵					۵			۵			۵	۵		۵	۵	۵	۸۵۴
۸۵۵	بشتاب در راه طلب بگذر ز هر آسودنی	۸۳۲	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	×	×	۵	×	۵	۵	۵		×	۳	۵					×			۵			۵	۵		۵	۵	۵	۸۵۵
۸۵۶	تا بر آنی که دوستدار کشی	۸۳۲	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۹	×	۱۰	×	۱۰	۱۰	۱۰		۱۰	۱۰	۱۰					۱۰			۱۰			۱۰	۱۰		۱۰	۱۰	۹	۸۵۶
۸۵۷	بهار رفت و نکردیم عزم جای خوشی	۸۳۳	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۵	×	۶	×	۶	۶	۳		۵	۳	۳					۶			۵			۶	۶		۶	۶	۶	۸۵۷
۸۵۸	اگر آرایش از دکانچهٔ ناموس بستانی	۸۳۳	۶	۶	۳	۵	۵	۶	۶	×	×	۵	×	۵	۵	۵		۳	۵	×					×			۵			۵	×		۶	۵	۵	۸۵۸
۸۵۹	من صید غم عشوه‌نمایی که تو باشی	۸۳۴	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	×	۷	×	۷	۷	۶		×	۶	۵					۷			۶			۷	۷		۷	۷	۷	۸۵۹
۸۶۰	نه شکیب توبه از می نه ادب زمان مستی	۸۳۵	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۵	۶	×	۶	×	۶	۶	×		×	×	×					×			×			۶	۶		۶	۶	۶	۸۶۰

تعداد اشعار در مقاله و نسخه‌های دیگر

شماره	مصرع اول غزل درکلیات موجوده	صفحه	اشعار	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۵	۳۶	۳۷	شماره
۸۶۱	گمان دارم که این درد و تحمل می‌کند کاری	۸۳۶	۶	۶	۶	۶	۵	۶	×	۶	×	۶	×	۶	۶	×		×	۶	×					×			×			۵	۲[1]		۶	۶	۶	۸۶۱
۸۶۲	باز از شراب فتنه خرابم نمی‌کنی	۸۳۷	۷	۷	۷	×	×	۷	×	۷	×	۷	×	۶	۷	۶		۷	×	۵					۶			۶			۷	۷		۷	۷	۷	۸۶۲
۸۶۳	به شمعی گو صبا گر ره بخلوت خانه‌ای داری	۸۳۷	۷	۷	۷	×	×	۷	×	×	×	۶	×	۶	۷	×		×	۷	×					×			۷			۷	۷		۷	۷	۶	۸۶۳
۸۶۴	صنم گفتی دلا جان تازه کردی	۸۳۸	۹	۸	۸	×	×	۹	×	۸	×	۷	×	۷	۸	×		×	۸	۷					۶			۸			۷	۸		۹	۷	۸	۸۶۴
۸۶۵	امشب که بسر شراب داری	۸۳۹	۸	۸	۸	×	×	۸	×	۸	×	۷	×	۸	۷	۸		۸	۸	۸					۷			۸			۷	×		۸	۸	۸	۸۶۵
۸۶۶	تا در قدحم بادهٔ امید نیابی	۸۳۹	۵	۵	۵	×	×	۵	×	۵	×	۵	×	۵	۵	۵		۵	۵	×					۵			۵			×	۵		۵	۵	۵	۸۶۶
۸۶۷	با گلهٔ دوستان هست حلاوت بسی	۸۴۰	۵	۵	۵	×	×	۵	×	۵	×	۵	×	۵	۵	۵		×	۵	×					۵			۵			×	۵		۵	۵	۵	۸۶۷
۸۶۸	نه از غربت اندر وطن می‌روی	۸۴۰	۱۰	۱۰	۷	×	×	۱۰	۶	۷	×	۷	×	۶	۷	۷		۶	۷	۷					۷			۷			×	۷		۱۰	۷	۷	۸۶۸
۸۶۹	خوش آن کز می ز شمع وصل مهرافروز تر باشی	۸۴۱	۵	۵	۵	×	×	۵	×	۵	×	۵	۵	۵	۵	۳		×	۳	×					×			×			×	×		×	۵	۵	۸۶۹
۸۷۰	چندم ای نالهٔ سحر بکشی	۸۴۱	۷	۷	۷	×	۷	۷	×	۷	×	۷	×	۷	۷	۷		۶	۷	۷					۷			۷			۶	۷		۷	۷	۶	۸۷۰
۸۷۱	غم دوستی و از دل طمع متاع هستی	۸۴۲	۶	۶	×	×	۶	۶	×	×	۸	×	×	×	×	×		×	×	×					×			×			×	×		۶	×	×	۸۷۱
۸۷۲	ز چه تنگدل نباشم ز ملال تنگدستی	۸۴۲	۵	۵	×	×	×	۵	×	×	۸	×	×	×	×	×		×	×	۵					×			×			×	×		۵	×	×	۸۷۲
۸۷۳	ز چه بر فروزد آخر دلم از نشاط مستی	۸۴۳	۳	۳	×	×	×	۳	×	×	۵	×	×	×	×	×		×	×	×					×			×			×	×		۳	×	×	۸۷۳

۱- ناکامل

تعداد اشعار در مقاله و نسخه‌های دیگر

شماره	مصرع اول غزل درکلیات موجوده	صفحه	اشعار	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۵	۳۶	۳۷	شماره
۸۷۳	تا محرمان دلی که ندیدند خرمی	۸۴۳	۷	۷	×	×	×	۷	×	×	۷	×	×	×	×	×		×	×	۶					×			×			×	×		۶	×	×	۸۷۳
۸۷۵	ای که مست عشوه با زلف پریشان می‌روی	۸۴۳	۶	۶	×	×	×	۶	×	×	۶	×	×	×	×	×		×	×	۶					×			×			×	×		۶	×	×	۸۷۵
۸۷۶	گوش او بر جان خم فرسوده بودی کاشکی	۸۴۴	۵	۵	×	×	×	۵	×	×	۳[1]	×	×	×	×	×		×	×	۳					×			×			×	×		۵	×	×	۸۷۶
۸۷۷	مرا با دل سر جنگ است خواهم در میان باشی	۸۴۵	۳	۳	×	×	×	۳	×	×	×	×	×	×	×	×		×	×	۳					×			×			×	×		۳	×	×	۸۷۷
۸۷۸	ساقی بده شرابم وقت وداع هستی	۸۴۵	۳	۳	×	×	×	۳	×	×	۳	×	×	×	×	×		×	×	۳			.		×			×			×	×		۳	×	×	۸۷۸
۸۷۹	تا خون نخوری لذت این درد ندانی	۸۴۵	۸	۸	۷	۶	×	۸	×	۵	۷	۶	×	۶	۶	×		۵	×	۸					۸			×			×	۶		۸	۷	×	۸۷۹
۸۸۰	جان و دل حزینم در راه بی وفایی	۸۴۶	۳	۳	×	×	×	۳	×	×	۳	×	×	×	×	×		×	×	۳					×			×			×	×		۳	×	×	۸۸۰
۸۸۱	بامید عذر خواهان به نیاز عذر خواهی	۸۴۶	۱۰	۱۰	۸	×	×	۱۰	×	۸	۱۰	۸	×	۸	۸	×		×	×	۱۰					×			×			×	۸		۱۰	۹	×	۸۸۱
۸۸۲	سبک بران چو ازین بیقرار می‌گذری	۸۴۷	۸	۸	۷	×	×	۸	×	۷	۸	۸	×	۸	۷	×		×	×	۸					×			×			×	۷		۸	۸	×	۸۸۲

۱- ناکامل